

This is a reproduction of a book from the McGill University Library collection.

Title: Akbarnāmah
Volume: 3
Author: Abū al-Faḥr ibn Mubārak, 1551-1602
Publisher, year: Calcutta : Asiatic Society, 1873-1886

The pages were digitized as they were. The original book may have contained pages with poor print. Marks, notations, and other marginalia present in the original volume may also appear. For wider or heavier books, a slight curvature to the text on the inside of pages may be noticeable.

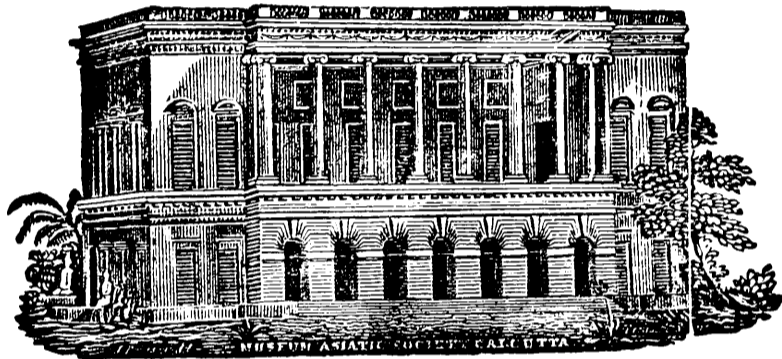
ISBN of reproduction: 978-1-926846-81-1

This reproduction is intended for personal use only, and may not be reproduced, re-published, or re-distributed commercially. For further information on permission regarding the use of this reproduction contact McGill University Library.

McGill University Library
www.mcgill.ca/library

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS
PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 502, 503.



THE
AKBAR NÁMAH
BY
ABUL-FAZL I MUBÁRAK I 'ALLAMÍ.

EDITED BY
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,
PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. III., FASCICULUS III.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1884.

اکبر نامه

تصنیف

علامه فہامہ شیخ ابوالفضل علامی بن شیخ مہر

بتصحیح

چمن پیروی گلستان دانشوری رونق افزای محفل هنر پروری - شمع شبستان فصاحت و بلاغت /
چار باش بداعت و براعت صاحب الرای السدیدہ و العقل السلیم *

مولوی عبدالرحیم

مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ

از طرف اشیا تک سوسائٹی بنگالہ



در مطبع

پبلسٹیٹ میشن پوبس واقع

کلکتہ

۱۸۸۱ ع از طبع زیورنو پوشید

و هزاران صلوات بر سرور کاینات - معجز موجودات - سید الکونین - رسول الثقلین - مکمل الذات
مقدس الصفات - خیر البشر - شافع یوم المحشر - محرم اسرار الهی - مخزن انوار آگهی
باعث خلق عالم - صلی الله علیه و سلم *
* نظم *

چه گویم ثنای رسول کریم * که یکجا حدوث است و نور قدیم
خدا نیست و نه جدا از خدا * بدریاب گر هست عقل رسا
اگر چیزک یانقی شو خموش * و گرنه برون آر پنبه ز گوش
و فراوان سلام - بر آل و اصحاب عظام - که گنجینه اسرار معرفت الهی اند - و سفینه
نجات غریقان بحر ضلالت و گمراهی - اعلی دین مبین که از اجله صفات مومنین است
ادنی سجدیه رضیه ایشان است - و فنا فی الله که عمده شمائل اهل الله است خردترین شیمه
مرضیه ایشان *

لوی هدایت بر افراختند * بنای غوایت بر انداختند
ز هه شهسواران میدان شرع * ز هه نخلبندان بستان شرع
اما بعد المنة لله تعالی و تقدس آنچه موجود بود از نهانخانه کمون بعالم ظهور شتافت - و آنچه
مامل بود پس از تکاپوی بسیار انجام یافت - عروس مقصود بر منصفه حصول جلوه آگهی
فرمود - و گل مراد بگلزار امید شگفت - یعنی سیومین جلد اکبرنامه نیز (بتائید دانشور
دانشوران - هنر پرور هنر پروران - مجمع فضلی جهان - مرجع علمای دوران - یکنای روزگار
عالی وقار والاتبار معدن اخلاق پسندیده - مخزن اطوار سنجیده *
* نظم *

صفات کمالش بگویم چسان * برون است وصفش ز حد بیان
ز انعام و اکرام آن مهربان * چه گوید سخنگوی از یک زبان
نگردید کس از درش بے مراد * خدایا بزرگیش پاینده باد
واقف نکات خفی و جلی - مستر هورنلی - پرنسپل مدرسه عالیہ کلکتہ - و ایضاً سکریٹری
ایشیائیک سوسائٹی بنگالہ - دامت ایام ریاستہ - و طالت ازمان و جاہتہ (بحلیہ طبع محلی
گردید - و همگی سه دفتر کتاب مذکور اختتام پذیرفت *

دانستنی ست کہ در حقیقت تقسیم دفاتر اکبرنامه بدین تفصیل است - دفتر اول
از بدو آفرینش حضرت آدم عم تا جلوس اکبرپادشاه بر اورنگت شاهنشاهی - دفتر دوم
از جلوس تا وفات اکبرپادشاه - دفتر سیوم در ذکر قوانین اکبرپادشاه کہ موسوم بآئین
اکبری ست - اما [چون مؤلف کتاب علامی فہامی بر ذمہ ہمت خود لازم گردانیدہ بود (کہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمدت پروردگار بے انباز (که خارج از حد احصا و احصا است) انسان ضعیف البنیان را
(که در نظر تحقیق نیست است هست نما) چه یارا که از عهده بیان آن برآید - و نعمت کردگار
بے نیاز (که بیرون از تعداد و شمار است) ممکنات بے ثبات را (که عند التدقیق مثل جمادات
بے اختیار اند - و قدرتی که دارند محض موهوم بے اصل ساقط الاعتبار) چه نیرو که شمه
از شکر آن ادا نماید - خصوصاً من هیچ مدان کج می بیان را (که در میدان سخنوری حوصله
تنگ و پائے لنگ دارم) کجا طاعت که در ذکر محامد لا تحصى و آلائی بے انتهای خدای
عز و علا دم زخم - شکر او تعالی جلّ شانہ که ما می گذاریم (نظر بر ارتفاع شان مشکوره و انحطاط
حال شاکر و محقر بودن مشکوره) شایبۀ دارد از استهزا - اما (چون اخلاص و انقیاد را
پذیرائی ست - و از مذلت شاکر و قلت مشکوره چشم پوشی) سپاس گو محمود است
و ناسپاس مردود *

* نظم *

چه آید ز من شکر بزدان پاک * که از خاک ناید بجز مشت خاک

هم آن خاک من نیست از آن من * هم آن داده اوست و هم جان من

مزن دم دارین جا خموشی نکوست * من و کرده من همه کرد اوست

ولیکن بحکم سر رهبران * بتحمید خالق ش

برای هر سی ساله وقائع پادشاه دفتر جداگانه ترتیب دهد) - و از ولادت پادشاه تا اواسط سال هفدهم جلوس سی سال بحساب آید [بنابراین از جلوس تا اواسط سال هفدهم جداگانه دفتر (یعنی دفتر دوم) قرار داد - و از اواسط سال هفدهم تا آخر کتاب بدفتر سیوم موسوم گشت چنانچه جا بجا از مولف برین امر ایما رفته *

دیگر دانستنی ست که علامی ابوالفضل مولف کتاب اکبرنامه تا سال چهل و ششم ارقام فرموده رخت هستی بر بست - و از سال چهل و هفتم تا آخر نگاشته محاسب علی خان است - و آئین اکبری را شیخ ابوالفضل پیشتر از سال چهل و ششم که شیخ دران سال وفات یافته ترتیب داده بود *

* نظم *

چنان کز خفتگان افسانه خوانیم * چنین بر دیگران افسانه مانیم
فسانه مردمان را خواب آرد * تلازم بین که این هر دو بدارد
درین رمزست گردانی حقیقت * شفو توفیق رب باشد رفیقت
چو تو از دیگران افسانه خوانی * رحیلت ناگزیر آمد بدانی
پس از خفتن فسانه گشت خواهی * گدای بے نوائی یا که شاهی
خوشا کز پیش خواب ناگهانی * بر غبت خفت و در حق گشت فانی

الطیّف الائم - عبد الرحیم

* فهرست داستانهای دفتر سیوم از اکبر نامه *

(صفحات)	(اذکار)	(صفحات)	(اذکار)
۵۰	احمد آباد و لوی نصرت افراختن و فیروز مند شدن بر محمد حسین میرزا	۸	توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمد آباد به بغداد کنبایت بتماشای دریای شور
۶۴	معاودت رایات جهان گشای بصوب دارالخلافه	۱۲	ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا و معرکه نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف ...
۶۹	و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار فرستادن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزی ...	۱۴	نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کولکناش با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهزام این گروه مدبر ...
۷۵	توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطه اجمیر ...	۲۳	فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی ...
۷۸	آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور دوم ...	۲۸	آغاز سال هیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دور دوم ...
۸۰	یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا بصوب دیار شرقی ...	۳۱	مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات بدارالخلافه آگره ...
۸۶	رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پنه و همت در کشاد آن بستن ...	۳۳	وصول موکب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدارالخلافه ...
۹۵	مفتوح شدن قلعه پنه به نیروی اقبال شاهنشاهی و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر ...	۳۹	نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بار دوم بگجرات برسم ایلغار و بفتح و نصرت مراجعت نمودن ...
۹۹	توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن ...	۴۱	رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالی
۱۰۷	رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی		

- آغاز سال بیست و دوم الهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال دی
 از دور دوم ۲۰۰
 سعادت انالیقی یافتن سعید خان در ملازمت
 شاهزاده سلطان دانیال ۲۰۳
 روشن شدن عرصه مبارزت بفروغ شمشیر
 وزیرخان و راجه تودرمل و شکست یافتن
 مظفر حسین میرزا ۲۰۶
 نهضت موکب همایون بصوب اجمیر
 بار دیگر ۲۱۲
 تربیت فرمودن فرزندان سعادت پرتوه
 والا گوهر ۲۱۹
 نهضت فرمودن شهریار دیده ور بصوب
 پنجاب ۲۲۰
 هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون
 شاهنشاهی ۲۲۸
 آغاز سال بیست و سوم الهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از
 دور دوم ۲۳۶
 نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه
 و صید مقصود بدام افتادن ... ۲۴۱
 ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و از انجا
 بمركز خلافت شتافتن ۲۵۰
 روشنی افزودن عبادت خانه بفروغ دیده وری
 حضرت شاهنشاهی ۲۵۲
 آغاز سال بیست و چهارم الهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
- بدار الخلافه ۱۱۱
 آئین داغ را رواج بخشیدن و جهانیان را براستی
 و وفا هدایت فرمودن ... ۱۱۶
 نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای
 بنگاله و شکست یافتن داود و سایر سوانح
 آن دیار ۱۱۸
 آغاز سال بیستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
 یعنی سال آبان از دور دوم .. ۱۲۷
 دیدن داود منعم خان خانخانان را و بزم
 یکجہتی باهم آراستن ۱۲۹
 سوانح صوبه بہار و کار افزائی مظفرخان
 و بتازگی نواختن او را ۱۳۱
 توجه برخی از پردگیان بارگاہ خلافت
 و صدر نشینان. سرادقات عفت بصوب
 حجاز ۱۴۵
 التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاہ مقدس
 شاهنشاهی ۱۴۸
 تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجہان ۱۵۹
 نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر ۱۶۳
 آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور دوم ۱۶۵
 روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی
 و فرو شدن رانا در تیرگی گریز ... ۱۷۳
 نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب
 بنگاله و از نخستین منزل معاودت فیروزی
 نمودن ۱۷۶
 نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر ۱۸۴

- از دور دوم ۲۶۴
- گرویدن عموم دانش اندوزان روزگار باجتهاد
- گیهان خدیو ۲۶۸
- عزت افزودن قطب الدین خان بانالیقی گوهر
- اکلیل سعادت شاهزاده سلطان سلیم ۲۷۳
- چالش فرمودن گیتی خداوند بصوب
- اجبیر ۲۷۵
- نیرنگی اقبال شاهنشاهی در سرتابی امرای
- بنگانه و سزا یافتن آنها ۲۸۹
- آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس مقدس
- شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور
- سیوم ۲۹۵
- سربلندی یافتن شریف خان بانالیقی شاهزاده
- سعادت سرشت سلطان مراد ۳۱۰
- هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار ۳۱۹
- شبخون آوردن معصوم خان کابلی و بخارستان
- ناکامی افتادن ۳۲۴
- دریدن معصوم خان فرخودی پرده آرم و بخاکستان
- ناکامی غبار آلود گشتن ۳۲۹
- نهضت موکب همایون بصوب پنجاب و بناکامی
- بازگردیدن حکیم میرزا بکابل ... ۳۳۵
- فیروزی یافتن اولیای دولت و آواره دشت
- ناکامی شدن معصوم خان فرخودی ۳۳۸
- بناکامی شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل ۳۴۴
- آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس مقدس
- شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور
- سیوم ۳۴۷
- رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر ۳۵۱
- نهضت موکب شاهنشاهی بصوب کابل ۳۵۵
- ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل ۳۵۹
- نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد و غبار آلود
- هزیمت شدن میرزا حکیم ... ۳۶۱
- بخشیدن گناه میرزا حکیم و بازگشت موکب
- همایون بصوب هندوستان ... ۳۶۸
- رسیدن موکب همایون بدار الخلفه فتحپور ۳۷۳
- آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس
- سعادت بیوند شاهنشاهی یعنی سال خرداد
- از دور سیوم ۳۷۸
- آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر
- پردگیان عفت قباب از سفر حجاز ۳۸۵
- فیروزی یافتن صادق خان و بگونستی فرو شدن
- خبیظه ۳۸۷
- سربلندی یافتن میرزا خان بانالیقی شاهزاده
- سلطان سلیم ۳۹۳
- آغاز سال بیست و هشتم الهی از جلوس
- مقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور
- سیوم ۳۹۷
- آبیاری فرمودن چهارچمن دولت و برافراشتن
- کاخ جهانبانی ۴۰۳
- فرستادن میرزا خان بفرود نشانیدن شورش
- گجرات ۴۰۹
- نهضت فرمودن رایات همایون بصوب
- آلهاباد ۴۱۴
- فیروزی یافتن شهباز خان و آواره شدن معصوم

خان کابلي ۴۱۹	بازگردیدن . رایات اقبال بصوب دارالخلافت
نهضت رایات همایون بصوب دارالخلافت	فتحپور ۴۹۱
فتحپور ۴۲۱	نور آگین شدن . دارالسلطنه لاهور بقدم
نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی و شکست یافتن	شاهنشاهی ۴۹۳
سلطان مظفر گجراتي ۴۲۳	فرستادن قاسم خان بنسخیر کشمیر ... ۴۹۶
ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي	سواد نامه شاهنشاهی بعبد الله خان
بار دوم ۴۲۷	اوزبک ۴۹۷
آغاز سال بیست و نهم الهی از جلوس	گشایش یافتن آباد ملک کشمیر به نیروی
مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد	اقبال شاهنشاهی ۵۰۱
از دور سیوم ۴۳۱	آمدن میرزا سلیمان بدرگاه والا بار دوم ۵۱۴
جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان	آغاز سال سی و درم الهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی ۴۴۱	شاهنشاهی یعنی .. سال آبان از دور
آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده سلطان	سیوم ۵۱۷
سلیم ۴۵۰	آرایش عروسی بزم شاهزاده سلطان مراد ۵۱۸
ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي	فرستادن فیروزی سپاه بسرکردگی مطلب خان
بار سیوم ۴۵۲	و ریخته شدن آبروی جلالت تاریکی ۵۲۰
آغاز سال سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی	آغاز سال سی و سیوم الهی از جلوس مقدس
یعنی سال شهریور از دور سیوم ... ۴۵۵	شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور
نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب	سیوم ۵۲۸
پنجاب ۴۶۵	آغاز سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس
آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه	شاهنشاهی یعنی سال دی از دور
بدرگاه والا ۴۷۲	سیوم ۵۳۶
نامزد فرمودن عساکر گیتی گشا بنسخیر	نهضت رایات همایون بعرضه دلگشای
کشمیر ۴۷۴	کشمیر ۵۳۷
آغاز سال سی و یکم الهی از جلوس	در آمدن رایات اقبال بدارالملک کشمیر ۵۴۲
مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر	بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر
از دور سیوم ۴۸۸	جنت نظیر ۵۵۲

سوزتهه ۶۱۹
 فرو نشستن شورش کشمیر و آوردن سر
 یادگار کل بدرگاه والا ۶۲۰
 بازگشت رایات جهان افروز بصوب
 هندوستان ۶۲۶
 گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتی و بسر آمدن
 روزگار او ۶۲۸
 در آمدن همایون رایات بدار السلطنه
 لاهور ۶۳۰
 آغاز سال سی و هشتم آهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت
 از دور چهارم ۶۳۳
 جبین افروزی رستم میرزا بسجود
 قدسی آستان ۶۴۴
 آغاز سال سی و نهم آهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد
 از دور چهارم ۶۴۹
 نامه حضرت شاهنشاهی بایران ... ۶۵۶
 آغاز سال چهارم آهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال تیر
 از دور چهارم ۶۶۷
 در آمدن فیروزی سپاه بقندهار و آرامش
 یافتن آن سرزمین ۶۶۸
 جبین افروزی مظفر حسین میرزا بسجود
 قدسی آستان ۶۷۰
 پیوستن راجه علی خان مرزبان خاندیس
 بفیروزی سپاه ۶۹۶

چالش فرمودن گیتی خدارند بزابلستان ۵۶۵
 مراجعت رایات همایون حضرت شاهنشاهی
 پس از انتظام کابل بسوی هندوستان ۵۶۹
 آغاز سال سی و پنجم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن
 از دور سیوم ۵۷۵
 آغاز سال سی و ششم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
 از دور سیوم ۵۸۵
 فیروزی یافتن خان اعظم میرزا کوه و ریخته
 شدن آبروی مظفر گجراتی .. ۵۹۳
 روانه شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائی
 صوبه مالوه ۵۹۷
 آغاز سال سی و هفتم آهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال فروردین
 از دور چهارم ۶۰۷
 فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست
 خوردن میرزا جانی بیگ باقبال
 شاهنشاهی ۶۰۸
 گشایش آباد ملک اودیسه باقبال روز افزون
 شاهنشاهی ۶۱۰
 آشتی کردن میرزا جانی بیگ و سپردن
 سیوستان ۶۱۳
 چالش فرمودن گیهان خدیو بگلگشت
 همیشه بهار کشمیر ۶۱۶
 گشایش چونه گدهه و سومناهی و چیره دست
 آمدن اولیای دولت بر ولایت

از دور چهارم ۷۵۰
 سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد ۷۵۲
 انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن بشگرفی اقبال
 روز افزون ۷۵۴
 فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائی
 دکن ۷۵۶
 بر افراختن همایون رایات بصوب مالوه ۷۶۲
 چالش فرمودن گیهان خدیو بکشایش
 آسیر ۷۶۶
 آغاز سال چهل و پنجم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر
 از دور چهارم ۷۶۸
 گشایش قلعه احمد نگر باقبال شاهنشاهی ۷۷۴
 گشایش مالی گدهه به نیروی اقبال روز افزون ۷۷۷
 بر گشودن آسیر بدستیاری والا اقبال ۷۸۰
 آغاز سال چهل و ششم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال دی
 از دور چهارم ۷۸۶
 باز گشت همایون رایات بدار الخلافه
 آگره ۷۸۹
 در آمدن همایون رایات بدار الخلافه
 آگره ۷۹۵
 آغاز سال چهل و هفتم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن
 از دور چهارم ۸۰۲
 آغاز سال چهل و هشتم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال

در آمدن فیروزی سپاه بدکن و گرد گرفتن
 قلعه احمد نگر ۶۹۸
 آغاز سال چهل و یکم آهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال امرداد
 از دور چهارم ۷۰۱
 افزودن پایه دولت شاهنشاهی ... ۷۰۱
 خطاب گیهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعبد الله
 خان اوزبک والی نوزان .. ۷۰۴
 فیروزی یافتن صادق خان باقبال
 شاهنشاهی ۷۱۴
 فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست یافتن
 سپاه دکن ۷۱۷
 آغاز سال چهل و دوم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور
 از دور چهارم ۷۲۰
 چالش گیتی خداوند سیوم بار بتماشای
 سراستان کشمیر ۷۲۱
 باز گردیدن رایات همایون به هندوستان و رسیدن
 بدار الملک لاهور ۷۳۳
 آغاز سال چهل و سیوم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر
 از دور چهارم ۷۳۸
 چالش همایون رایات بکشایش احمد نگر ۷۴۵
 فروغ یافتن دار الخلافه آگره بقدمی قدوم
 شاهنشاهی ۷۴۸
 آغاز سال چهل و چهارم آهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان

شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت	اسفندارمذ از دور چهارم ۸۱۸
از دور پنجم ۸۳۶	آغاز سال چهل و نهم آلهی از جلوس
لبریز شدن ساغر زندگی شاهزاده دانیال ۸۳۷	مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین
چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن	از دور پنجم ۸۲۵
قافله سالار راه حقیقت ازین فانی سرای	چالش موکب اقبال بجانب آلهاباد
کاروانی بعالم قدس و ملک جاودانی ۸۳۹	و عنان تافتن از نخستین منزل ... ۸۲۸
خانمه - نوشته شیخ ابوالفضل علامی پس از	محمل آراستن مریم مکانی بملک تقدس ۸۳۰
انمام سال چهل و ششم ۸۴۳	آغاز سال پنجاهم آلهی از جلوس مقدس حضرت

تمام شد

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

* نظم *

سخن تازه سازم بنامِ جدای * که نامش بمعنی بود رهنمای
بنامش توان زیب گفتار داد * که ما را زبان بهر این کار داد
نگردد سخن تا گران از سپاس * چه ^(۲) و زنش نهد عقلِ یزدان شناس
و لیکن درین دشتِ محمل فکن * ^(۳) نرفتند مردان بیایِ سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد * درین سرزمین بانگِ افسوس زد

هیئات هیئات ذره امکان را (که سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمن است) چه یارا که از دریافتِ
آفتابِ وجوب دم زند - و کدام نیرو که از نشیبِ گم گشتگی بفرزگاهِ شناسائی برآید - و سفالِ خیال
و زخارفِ معارفِ خود را (که دست فرسودِ روزگار است) از نفائسِ گنجینهٔ وجوب و شرائفِ
خزینةٔ وجود بر شمارد *
* بیت *

نه در ما گنجد اسرارِ الهی * نه دریا گنجد اندر گوشِ ماهی
نه دانا زو خبر دارد نه اوباش * که حریبا نیز کور آمد چو خفّاش

لیکن خاکیانِ ساده لوح هرچه (از حروفِ کمالِ نامهٔ ^(۴) خویش برگیرند - و از رقومِ دفترِ آگهی
برخوانند) آنرا سرمایهٔ سپاسِ الهی گردانند - و هرچند ذاتِ بے همتا از اندیشهٔ اینان منزّه بود
آنرا صفاتِ ایزدی انگارند - (هرگاه داد ^(۵) ابر بے همال ستایشِ خود را به شیوا زبانی ابداع می سراید

(۲) نسخهٔ [ز] چه و زنش الخ را مصرع اول ساخته (۳) نسخهٔ [بل] برفتند (۴) در [بعضی نسخه]

مایهٔ خویش (۵) نسخهٔ [ز] داور *

و بزبان آفرینش داستانِ محمدت بر میخواند (گرفتیم (نیروی آسمان پیمای ستایش الهی^(۲)
یکه را حاصل آید) هرآینه (در چنین تابش گاه خورشید حقیقت از چشم و گوش) دست باز داشته^(۳)
به نیرنگی خود نپردازد^(۴) - و از حیرتگاه بیخودی سر آگاهی بر ندارد - و همگی برگزیدگان الهی
(که چمن پیرایان رباحین اخلاق - و پرده گشایان اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرین ازل و ابد برایشان
باد که درین بارگاه جلال دفتر انائی خود را بآب فراموشی داده خط بنادانی سپردند - و ورق
سخن پردازی در نوردیده زبان بے زبانی گشادند - پس همان بهتر که این بادیه پیمای
حیرانی بنگاشتن سوانح دولت جاوید طراز روی دل آورد^(۵) - و بیک شغل والا دو کار دشوار را
قدرے بر سازد * * رباعی *

سبحان الله خدای بے شبه و مثال * کافروخت چو شاه آینه حسن و جمال

کنهش ز حد فکر برون عز و جل * حرفش ز خط عقل فزون جل جلال

دیدۀ باریک بینش اضطراب آفتاب ذات - و دل حق گزینش رصدخانه سماوات صفات - نژاد بزرگ
روی خوش - خوی نیک - پیشانی گشاده - قامت معتدل - فطرت عالی - همت والا - نیت
صافی - توکل بردوام - دانش برکمال - گرد آمدن گوناگون هنر - حوصله فراخ - آرزو سترگ
شجاعت شگرف - رای درست - تدبیر گزین - بخشش بے محابا - بخشایش بیکران - افزایش
عاطفت - صلح کل - انبوهی ملک - فراوانی ارباب اخلاص - بسیاری مبارزان یکجهت
فزوننی مال - فراهم شدن نفائس عالم - صفای ضمیر - پاکي از آلائش تعاقب - پیشوائی جهان
معنی - آگهی دایمی - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یکتا بر دوش همت
بر دارد * * قطعه *

سپهر دانش و بینش یگانه اکبر شاه * که همچو صبح بروی جهان گشاده جبین

شبه که دیده ز آموزگار دل تعلیم * شبه که یافته از مُرشد خرد تلقین

تبارک الله آفریدگارے که طرازندۀ اورنگ شاهی را مظهر اسمای جمالی و جلالی گردانید - و دارندۀ
لوی ظلّ الهی را مصدرِ نعتِ مکارم و معالی ساخت * * نظم *

خضر سکندر منش چشمه زای * قطب رصد بند مجسطی گشای^(۶)

مایۀ درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو^(۷)

سرور شاهان به تواناتری * نامور دهر به داناتری^(۸)

(۲) نسخه [ب ل] نیایش (۳) در [اکثر نسخه] باز نداشته (۴) نسخه [ز] پردازد (۵) نسخه

[ز] آورده بیک شغل (۶) نسخه [ل] محیط نمای (۷) نسخه [ل] پایۀ (۸) نسخه [ز] خسرو شاهان *

تا شب‌وروز است شبش روز باد * گوهرِ شاهیش شب افروز باد
 اگر خویشتن را افتان و خیزان ببارگاهِ مدحتِ او نرساند گویائی زبان را سعادت نه بخشیده باشد
 و دانائی دل را فروغِ حقیقت نداده - و اگر بادیست کوتاه بنان و خامه شکفته زبان بسرآغازِ آن
 می پردازد در طوفانِ شرمگینی می درآید - و از من^(۲) تا خاشاکِ دریا ره نمی ماند - شرائفِ
 شمائل و جلائلِ مکارمِ او (که معلومِ صدر نشینانِ افلاک است) چگونه در بیانِ آلودگانِ خاک
 درآید - و کرا یارا که از حوصلهٔ شناسائی قدمه فراتر نهد - سزاوارِ آگهی آنست که دل ازین برگرفته
 بدستگیری بازوی توکل به همان شگرف کاری پردازد - و پذیرای پیامِ غیبی شده دل را از وسوسهٔ
 دیوِ نفس باز دارد - و بارگاهِ صورت و صفوتکدهٔ باطن را بدین جادوی حلال نظر فریبِ ژرف نگاهان
 دشوار پسند گرداند - و سپاسِ سرائی گوناگون حقوق را قدره بگذارد - و همان شغلِ دولت آرای را
 فراپیش نهد - و انسونِ بیداری خفتگان و طلسمِ هشیاری مستان بر پیشطاقِ هستی آویزد * نظم *
 خیالِ درین نامه کردم نگار * که ماند زمن در جهان یادگار
 مگر کز تماشای این بوستان * در دوسه رسد بر من از دوستان
 بدرویزهٔ همتِ باستان * من و گفت و گوی همان داستان
 (چون بر من نهی دست بخشودند - و در مقصود گشادند) چنان بر خاطرِ صافی پرتوانداخت
 که هر سی ساله سوانحِ کشور خدای را جداگانه دفتره نگاشته سعادت نامهٔ خود را نازه فروغ
 بخشد - و سخن پزوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدره سبکدوش گرداند - و لخته از نیرنگی
 اقبالِ گیتی خدیو^(۳) نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الهی بر دور و نزدیک صلاهی عام در دهد
 ازین رو سلسلهٔ قرون نامتناهی را از عنقوانِ هستی خدیو خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین
 جوشِ آسمان پیوند کوسِ شادمانی را پلند پایکی بخشید *
 * رباعی *
 امید که این نامه گرامی گردد * مطبوع جهان بدوستکامی گردد
 از یمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور * نامه یابد چنانکه نامی گردد^(۴)
 (اگرچه از اورنگ نشینی آن سالار فرمان دهان دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الهی ست) لیکن
 از هنگامِ چهره افروزی شاهدِ آفرینش آغازِ قرنِ ثانی پیامِ جاوید دولت آورد *
 * نظم *
 فرخنده باد یاربا بر مملکت ستانی * از مبدأ ولادت آغازِ قرنِ ثانی
 تا بختِ پایدارش افشوده پای دولت * ماندند ملک باقی نامِ جهان فانی^(۵)

(۲) نسخه [ز] و این خاشاک دریا ره نمی یابد (۳) نسخه [ب] خداوند (۴) نسخه [ب ز] ماند

(۵) نسخه [ل] تخت نامدارش *

صبح سعادت است این بر روزگار طالع * تا باختر بگیرد این نور خاورانی
 بس دیریا نشیند کرسی بخت قدرش * آنرا که برگزیند تائید آسمانی
 از سوانح (که درین هنگام بظهور آمد) آن بود که سلیمان کرانی (که در اودیسه و بنگاله
 و بهار دم استقلال میزد) رخت هستی بر بست - اصفیای تجرد و اولیای تعلق نظر بر آسایش
 جهانیان (که وابسته بیک حکمی - و بیک حاکمی - و یک راهی^(۳) - و یکجهتی - و یک اندیشی ست)
 انداخته ظهور این معنی را در چنین وقت از تائیدات اقبال دانستند - و معامله نافهمان
 (که هجوم افغانان سیه بخت ممالک شرقی را دست آور خود ساخته از یورش گجرات مانع آمد)
 از سنج این سانحه در گوناگونی فرو شدند - و طبقه (که رفتن گجرات و تسخیر آن ملک
 در تنگنای حوصله آنها نمی گنجید - و بافسون و افسانه حرف سرا گشته) این سانحه را وسیله
 ژاژ خانی خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرق معروض داشتند - خدیو خدا پرست را چون نظر
 بران افتاده بود (که ستم رسیده های گجرات را در مهد عافیت در آرند) گوش بر ترهات مردم نمی انداختند
 و بر زبان اقدس گذشت خوب شد که خیر در گذشتن سلیمان در راه گجرات رسید - اگر در دار الخلافه
 رسیده هر آینه (مراعات احوال بیشتر از ملازمان درگاه فرموده) یورش ممالک شرقیه پیشنهاد
 همت والا می ساختیم - و چه لایق بود که توجه جهانگشای شاهنشاهی بآنصوب بعد از گذشتن او
 صورت بسته - اکنون فتح آن نواحی بتدبیر و شجاعت اولیای دولت روی خواهد داد - و منشور والا
 بمنعم خان خانانان در تسخیر بهار و بنگاله و اودیسه شرف ارتفاع گرفت که باتفاق امرای
 آنصوب این خدمت بانصرام رساند *

و از سوانح زخمی شدن خان کلان است - و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای
 عظام (که برسم منقلا تعیین شده بودند) در قصبه بهادر^(۴) اجن (که نزدیک سروهی ست) رسیده
 روزگار میگذرانیدند - رأی مانسنگه دیوهره (که کلانتر سروهی بود) در مقام گریزت در آمد - چندی
 از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع
 خان برسم هندوستان هر یک را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکی ازان متهوران مدبر مابین
 ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر برون کرد - بهادر خان تربتی^(۵)
 از نوکران او دویده آن راجپوت را بر زمین زد - و صادق خان و محمد قلی خان نیز دستی نموده او را
 از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومع^(۶) آن بے اعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقت

(۲) نسخه [ل] درین ایام (۳) در [بعضی نسخه] رائی (۴) نسخه [ب] بهار و راجن - و نسخه [د ه]

بهار و اجین (۵) در [بعضی نسخه] نرین (۶) نسخه [ا] بشوخی *

حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف فهمهای ناقص زمانیان و کنگشهای کونه حوصله‌های روزگار بتسخیر گجرات گرمتر گشتند - و روز تیر سیزدهم آبان ماه الهی در جائے (که امرای پیش بودند) نزول ریاات اقبال شد - و امرای بزرگ و سایر ملازمان عتبه دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجده درگاه روشن پیشانی شدند - و (چون از مردم سروهی چنین غدرے بظهور آمده بود) حکم معلی از مکن سیاست و معدلت صادر شد که افواج گیتی گشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را بر خاک هلاکت اندازند - و خود نیز بقاید اقبال عزیمت آنصوب فرمودند - روز سروش هفدهم آبان ماه الهی حدود سروهی مخیم ریاات فیروزمندی گشت - نخوت‌مندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضای رسم که در متهوران راجپوت معمول است (که جمعی در گرد منازل صاحب خویش و طایفه در حوالی بتخانه پای جرأت افشوده جان نثاری میکنند) گروه انبوه در نزدیک معبد مهادیو (که یک گروه سروهی بود) جمع آمده بودند - خدیو عالم بهادران تیز دست را از جنگ این اسافل بازداشته بشمشیر بزان و تیر اندازان پیاده رو اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته بانجام رسانیدند - و از ملازمان عتبه اقبال دوست محمد پسر تاتار خان درین روز غافل از گرد راه رسیده شربت واپسین در کشید *

و از سوانح آنکه یار علی بیگ ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدا بنده پسر بزرگ فرمان فرمای ایران شاه طهماسب (که از جانب پدر ایالت خراسان داشت) با نفائس امتعه آن دیار برسم رسالت آمد - و محفوف عواطف ظلّ الهی گشت - درین منزل رای^(۳) رایسنکجه و جمعی کثیر از ملتزمان عتبه اقبال را حکم مقدس شد که در حدود جودهپور و سروهی بوده دیدبان احوال باشند - که اگر گروهی از باغیان بد نهاد صیت سطرط پادشاهی را شنیده خواهند (که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات این حدود فراغ یافت) پیشتر نهضت فرمودند - و از حدود پتن از راه خیر اندیشی شاه فخرالدین را با مناشیر عظمت پیش اعتماد خان (که پیوسته عرضداشت فرستاده - و استدعای آمدن موکب معلی نموده) رخصت فرمودند که بنصائح هوش افزا رهنمون مسالک سعادت شود و چون در حواشی قصبه دیبهه نزول اجلال اتفاق افتاد خبر گذاران بعرض مقدس رسانیدند که از صیت توجه افواج جهانگشا شیرخان فولادی (که احمد آباد را در قبل داشت) فرار گزیده بولایت^(۴) و حدود جونه گدده شتافت - و محمدخان و بدرخان پسران خود را به پتن فرستاد - که

(۳) نسخه [۱ ح] بصدور بیوست (۳) در [بعضی نسخه] راجه مانسنگه - و نسخه [ح] رای مانسنگه

(۴) در [اکثر نسخه] مورتهه (۵) نسخه [ج ل] نذر خان *

اهل و عیال و اسباب او را از انجا برآورده به محکما رسانند - و الحال پسران او بنه و بار برآورده بجانب پدر میروند - و ابراهیم حسین میرزا (که بکمک اعتماد خان آمده بود) برگشته بمحل خود رفته - و اعتماد خان عزیمت ملازمت دارد - حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگه و جمعی را فرستادند که فرزندان شیرخان را بدست آورند - آن جماعت گریخته خود را به تنگناها کشیدند - و فرستادهها باسباب و اشیای اینان رسیده دستبرد نمودند - و روز اشناد بیست و ششم آبان ماه الهی موافق شنبه عرّه رجب عرصه دلگشای شهر پتن (که در سابق به نهرواله شهرت داشت) مخیم سرادقات اقبال گشت - و طبقات انام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و رافت شاهنشاهی نموده بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشتند - و بمیرزاخان توجه عالی فرموده از شهادت بیروم خان پرسیدند - و از روی عاطفت بر زیان مقدس گذشت که پتن را باو مرحمت فرمودیم - و بالفعل او چون سامان نگاهداشت ندارد سید احمدخان بحراست اینجا مقرر باشد - و ازین مقام دلگشای حکیم عین الملک را نیز تعیین فرمودند که اعتماد خان و میرابو تراب را بدرگاه والا آورد - و میرزا مقیم (که بمیرزا شرف الدین حسین خویشی داشت) از پیشقدمان راه سعادت گشته شرف آستان بوس دریافت - و هم درینجا یاد نیکو خدمتی مظفرخان فرمودند - چون بمیزان قدردانی هنر بر عیب او چیره دستی نمود منشور مقدس شرف صدور یافت که عزیمت سفر حجاز را بر طرف کرده رو بقبله درگاه آورد - و روز آردی بهشت سیوم آذر ماه الهی هفتم رجب بصوب احمدآباد نهضت معلی فرمودند *

و چون موضع جوتانه مورد اعلام ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی (که دست آویز تسلط گجراتیان بود) از شیرخان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد میرخان^(۳) بساول و فرید قراول را فرستادند - و از عقب اینها ابوالقاسم نمکین و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حیرانی را بدرگاه والا آورند - میرخان چون قدری راه آمد چتر و سایبان او بدست افتاد - میرابوالقاسم و کرم علی (که از عقب رسیده بودند) گرفته پیشتر روان شدند - آخر میرخان او را (که در غلهزاره پنهان شده بود) بدست آورده بحضور اقدس آورد - آنحضرت ترحم فرموده او را به کرم علی سپردند - و در شب همین روز میر سید حامد بخاری و آغ خان حبشی بالشکر خود آمده سجده^(۵) عبودیت بتقدیم رسانیدند و محفوف عنایات خسروانی شدند - و زمانه ازین نگذشته بود که شاه فخرالدین و حکیم

(۲) نسخه [۱] چوریانه (۳) نسخه [۱] میرخان قراول و فرید بساول (-) نسخه [ا ب ح] نمکی -

یا تمکین باشد (۵) در [بعضی نسخه] سجده عبودیت *

عین‌الملک میرابوتراب را (که عُمدهٔ اصحابِ مشورتِ گجرات بود) بدرگاهِ مقدّس آورده
 بعرضِ اقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجّهٔ ملازمت است - و پیشتر از آنکه شاه فخرالدین
 برسد میرابوتراب و وجیه‌الملک و مجاهد خان را روانهٔ درگاه ساخته بود که بتازگی خاطر را
 مطمئن ساخته معاودت نمایند - چون شاه فخرالدین باین پیش آمدها رسید تسلی این جماعه
 نموده پیش اعتماد خان رفت - و حکیم عین‌الملک رسیده میرابوتراب را برگردانیده باحمدآباد برد
 و بعد از درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعظم آن ممالک دل در دولتخواهی بسته وجوه دراهم
 و رؤس منابر را بنام نامی حضرت شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجّه درگاه معلی شدند
 و از قصبهٔ کُری اعتماد خان فرستادهای پادشاهی را با میرابوتراب پیشتر رخصت داد - چون این خبر
 بموقف عالی رسید خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را باستقبال فرستاده میرابوتراب را بعزت و احترام
 آوردند - و روز دیگر (که از جوتانه رایات جهانگشای پیشتر نهضت فرمود) اعتماد خان و جمعه
 نزدیک رسیدند - خواجه جهان و میرابوتراب و جمعه را حکم شد که پیشتر شتافته اورا بزمین بوس
 این درگاه سربلندی بخشند - شهریار جهانگیر بآئین عظمت و جلالت برفیل سوار بودند - فرستادها
 اعتماد خان را آورده بسجدهٔ عبودیت ناصیهٔ بخت اورا روشنی بخشیدند - بعد ازان اختیارالملک
 مشرقی و ججهار خان حبشی و وجیه‌الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساطبوس فایز گشتند
 و هر کدام در خور حالت خود نوازش یافت - و اعتماد خان و چنده از اعیان گجرات را حکم مقدّس
 شد که سوار شده نزدیکتر بگردند - و آنحضرت تمام راه سخن کرده بهمزبانعی خود پشت امید
 این طبقه قوی ساخته در قصبهٔ کُری نزول دولت فرمودند - و سیف‌الملک حبشی و چنده دیگر
 در محمودآباد بودند - صادق خان و برخه از ملترزمان رباب نصرت اعتصام را فرستادند - تا آن دیرکنندگان
 احراز سعادت ناصیه سائی را بسجدهٔ گاه مقدّس آوردند - و درین منزل از روی حزم و احتیاط
 (که سرشتهٔ سلطنت باز بسته بآنست) امرای گجرات را طلب نموده فرمودند که این ملک را
 باعتماد خان مرحمت می‌فرمائیم - و او ازین امر هر کرا خواهد خواهیم گذاشت - لایق آنست
 که هر کدام ضامن بدهد تا در مراسم حزم و دور اندیشی فتورے نرفته باشد - و لوازم فتوت بجای آید
 ضامنیت اعتماد خان را میرابوتراب تعهد نمود - و اعتماد خان غیر از طبقهٔ حبشیان همه را
 ضامن گشت - حضرت فرمودند که حبشیان همان طور (که غلام سلطان محمود بودند) داخل بندگان
 پادشاهی خواهند بود - و بملاحظهٔ بعضی امور (که پامن سلطنت مقتضی آن بود) آنها را بامرای
 عظام سپردند - روز دیگر رایات اقبال در موضع سانتج^(۲) نزول سعادت فرمود *

از سوانح عبرت بخش آنکه جوته از رند و اوباش آن ملک (که هزاران ازان طایفه بے اعتدال باشند) آوازه انداختند که حکم معلی نفاذ یافته که خلعتی انبوه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند - و فتنه عظیم قایم شد - چون بمصامع خدیو معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندگان را بصیاست رسانند - و اموال تاراج یافته را کشند^(۲) - و خود بدولت بارعام داده فیلان مست را حاضر ساختند - جد آوران دیانت مند غارتگران را بحضور اقدس می آوردند - و پایمال فیلان مست میگشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرونشست - و نوای امن و امان برخاست - و از فروغ این معدلت ولایت نوبدست آمده مورد آرامش و آسایش گشت - و روز آبان دهم آذر ماه الهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر ریات اقبال شد و بمحض توجه شاهنشاهی چنین کاره (که جمهور انام دشوار می شمردند) باسانی برآمد و طوائف انام از شریف و وضع روی بندگی بعبه خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند - و هر کدام درخور خویش شکرانه نجات از شدائد روزگار بجای آورده منظور نظر والا شد - و احمدآباد (که مصر جامع ازان نشانه ایست) با سه صد و هشتاد پوره (که محلات آن شهر بزرگ است - و هر پوره بمثابه شهره ست) از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت ظلّ الهی مهبط فیوض آسمانی شد - و آنحضرت مکرراً ظلّ ورود بران بلده گرامی انداختند - و آرزوهای چندین ساله جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان درگو گدازش فرود شدند - صاحبان استعداد از خلوتکده قوت به مجلای فعل خرامیدند - و درین روز بهجت افزا جشن وزن شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرّمی در خرّمی روی نمود - آرزومندان را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایام (که احمدآباد محفوف سرادقات اقبال بود) ایلچیان امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شتافته دولت پذیر زمین بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتن با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیائے نداشت بموقف قبول نرسید *

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد به بندر

کنبایت^(۵) بتماشای دریای شور

(چون بمیامی قدم شاهنشاهی عرصه دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت) حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف آب مهندری بخان اعظم میرزا عزیز گوکه مکرمت فرمودند

(۲) نسخه [ب] گرد کنند (۳) نسخه [ل] افروز (۴) در [بعضه نسخه] آرمندان (۵) در [بعضه نسخه] که بایسته

و طرف دیگر از بروده و جانپانیر و سورت و آن حواشی و حوالی (که میرزایان بران متسلط و مُتصرف بودند) بامرای گجرات (که بتازگی نطاقِ عبودیت بسته باستان بوس اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخان گجراتی را سرکرده آن گروه ساختند و این امرای قدیم و جدید تعهد انتظام مهمات این مملکت دلگشا نمودند - و استیصال میرزایان را بر ذمّه کاردانی خود گرفتند - آنکه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس مراجعت بدارالخلافه بلند آوازه گردانند - بنابراین اندیشه دریاگشای روز آسمان بیست و هفتم آذر ماه الهی موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت (که سی کوهی احمدآباد است) موکب مقدس شاهنشاهی نهضت فرمود - امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف نمودند و بجهت ایتلاف و استیناس این وحشیان بیابان خود آرائی حکیم عین الملک را (که رابطه بآنها داشت) گذاشتند *

در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیار الملک از بدنهادی خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بیراهه رفتن اند - لاجرم از پیشگاه اقبال شاهباز خان مامور امر عالی شد - که بسرعت روانه آنحدود گشته خود را بآن طایفه^(۲) خاین و خایف برساند - که پریشان بیابان ادبار نگردند - و غره دی ماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال گشت - و آن عرصه دلپذیر مجمع بحرین صورت و معنی شد - و تجار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهی را موهبت کبرای ایزدی دانسته آداب استظلال بجای آوردند - و آنحضرت با خاصان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند - و خواطر ارباب اخلاص را عبرت^(۳) تازه بخشیدند - و روز شهریور چهارم دی ماه الهی شاهبازخان اعتماد خان و بعضی دیگر امرای گجرات را بدرگاه والا آورد - (چون این تبه رایان گریخت اساس پیمان بندگی را شکستند) حضرت شاهنشاهی بتازگی در انتظام این ملک توجه فرموده هرکدام ازین جماعه را به هر یک از مخلصان خدمتگذار سپردند - و مجمل از حال این گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستی با قدری از راستی و سادگی و فروتنی معجون ساخته گجراتی نام کرده اند - و ازان میان اعتمادخان را سرآمد این گروه گردانیده - (چون صیت^(۴) اقبال پیوند موکب معلای شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع یافت) امرای این بلاد را سررشته تدبیر از دست رفت - آخر الامر حیل اندوزانه سعادت زمین بوس دریافتند - و همگی اندیشه نادرست این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور سابق برین فریب نهادان قرار یابد - حضرت شاهنشاهی از انجا (که دریای مردمی اند) از ظلمت آباد درون این گروه اغماص نظر فرموده بمقتضای حرف سرائع

(۲) نسخه [ل] خاسرو خایف (۳) در [چند نسخه] عشرت (۴) نسخه [ل] اقبال موکب معلای *

اخلاص و عقیدت محفوف فنون عواطف گردانیدند - و (هر چند دوربینان بزم اقبال بر نیات این گروه بدرون قدری پی برده در گرفتن این طایفه با اشاره و تصریح در اوقات فرصت بموقف عرض مقدس رسانیدند) بعز قبول نرسید - بلکه برخلاف آن پایه اعتبار ایشان را افزودند - درینولا (که ریات اجلال بتمشای دریا توجه فرمود) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباہ در سردارند - کدام سفر کشیده بودند که درین هنگام البته بایستی مرخص شد - لیکن گیتی خدیو از فرط آزر و مروت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و این مدبران (چون شکوه عدالت و فراقبال روز افزون پادشاهی دریافتند) دانستند که اکنون (که این عرصه وسیع بفروغ چنین معدلت روشنی دارد) محال است که بدستور سابق ما را درین دیار گذارند - همان بهتر که خود را برکناره کشیده سر بشورش برداریم - شب روز دیگر از نهضت عالی اختیارالملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی (که باو پیمان یکجہتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته در پی گذرانیدن روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینها را نیز مقید ساخته همراه برند - و کار این دوکس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - درین اثنا شهابزخان رسید - و اندیشه تباہ آنها از قوت بفعل نیامد - شهابزخان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این بے آزرمان بر نداشته متوجه عتبه اقبال شد - و (چون ذات اقدس حضرت شاهنشاهی عیار جمیع طوائف است) بمقتضای نیت والا جوهر ناسرگی این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد - و ببادافراہ خود رسیدند هم خیر اندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرد - و هم رابطه جهانداری انتظام یافت - هم دور بینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد - و شاهنشاه زمان رقم نیکنامی خود بر صفائح ضمائر خواص و عوام نگاشت - [اگر افسر آرای اقبال (بمقتضای دریافت معنوی خویش یا بموجب التماس بالغ نظران عتبه دولت) این بدگهران را بیشتر ازین در بند کرد] [حقیقت حال بر عامه خلایق (که فرمانروایان را بیشتر باین ظاهر بینان کور دل کار است) چگونه ظهور کرد] *

(و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهم این نادرستان دوروی و اپرداخت) استیصال میرزایان فتنه جوی پیشنهاد همت والا شد - چه ازان باز (که این گروه حق ناشناس از مالوه بناگامی باین دیار آمدند) بروده و آنحدود بدست تغلب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف گشت - و جانپانیر با مضافات بشاه میرزا تعلق داشت - شهریار جهان آرا حکومت و انتظام بندر کنبایت را بحسن خان خزانچی تفویض فرموده روز امرداد هفتم دی ماه الهی عنان جهانگشای بصوب بروده انعطاف فرمودند - و از نزدیکی بروده شاهبازخان و قاسم خان و باز بهادر خان و طایفه از تیزدستان عرصه جلالت را بصوب جانپانیر فرستادند - که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند - و خان اعظم میرزا کوه را بایالت احمدآباد و حراست آنحدود رخصت فرمودند - و بسا از امهات نعوت رعیت پروری (از فراخی حوصله و دوستداری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب طبقات مردم و صیانت عرض و ناموس عموم خلائق و عاطفت عام و صلح کل) خاطر نشین آن سعادت پذیر ساخته فرمودند که جوهر کاردانی خود را (که مظهر خاطر دور بین ماست) بپایه یقین رساند - و شاه فخرالدین خان و دستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بهادران اخلاص مند بکمک خان مذکور نامزد شدند - و هر یک ازین دولتمندان را زیاده از حالت و رتبت محفوف نوازش گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و همگی نیت والا در فرستادن این گروه عقیدت کیش آن بود که اگر میرزایان بآنحدود شور افزای گردند سزای شایسته در کنار این آشوبگران نهاده آید و روز آذر نهم ماه مذکور عرصه قصبه بروده مخیم سمرات اقبال شد - و روز دیگر بموقف عرض مقدس رسید که میرزایان و ازون بخت قلعه سورت را استحکام داده در حدود جانپانیر فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنگه و خواجه غیاث الدین علی آصفخان^(۵) و گروه دیگر از مخلصان کار طلب را بعواطف خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختن آن غنوده بختان بیخورد روانه ساختند - و نیمه از شب گذشته بود که یکی از متفحصان حقیقت گذار بمسامع اقبال رسانید که چون آوازه موکب اقبال شاهنشاهی بابراهیم حسین میرزا در قلعه بروچ رسید رستم خان رومی را (که عزیمت دولتخواهی تمیمه گردن همت خود ساخته میخواست که باستاندوس استسعاد یابد) از هم گذرانید - اگرچه از شکوه ریایات جهانگشای دران قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد امبا از باده پنداره (که در سر بیمغز خود دارد) از هشت گروهی معسکر اقبال میگردد که بناحیته رفته سر بشورش بر آرد - (چون اکثری از ملازمان اخلاص مند را پیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده بودند) شهریار گیتی آرا (که همواره

(۴) نسخه [ب] و بسا از مهمات آنحدود و نعوت رعیت پروری - و نسخه [ح] و بسا از مهمات رعیت

پروری (۳) در نسخه [ل] این نام را نیابوده (۴) نسخه [ل] بهگوان داس (۵) در [بعضی نسخه]

آصفخانی (۶) نسخه [ل] بیخبر (۷) نسخه [ا] منبیهان - و نسخه [ه] مخلصان *

از فزونی شجاعت میخواهد که در معارکِ پُردلان بنفَسِ مقدّسِ خود شمشیرزند (خوش وقت شده قرار دادند که خود بذاتِ اقدس ایلغار فرموده آن بد نهاد را تادیب فرمایند *

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا

و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سرپراری اقبال تادیبِ نخوت‌مندانِ سرکش را سرآمدِ امورِ سلطنت و عنوانِ منشورِ خلافت میداند) شهبازخان میربخشی را بسرعت روانه ساختند که امرای اخلاص‌اندیش را (که پیشتر بدفعِ میرزایان شتافته بودند) برگردانیده بموکبِ مقدّسِ شاهنشاهی ملحق گرداند و میرمحمدخان کلان و خواجه جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمتِ شاهزاده‌های اقبال‌مند در آردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکابِ نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال‌خان قورچی و رایسال درباری و آصف‌خان و جیمیل و بهادرخان قوردار و مقبل‌خان و آقا سرخ بدخشی (۳) و متهرا داس و آدم تاج‌بند را همراه گرفتند - و دلاورخان را حکم شد که در حدودِ آردو بوده نگذارد که کس دیگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ این همراه گرفته‌ها زیاده از دو کس را تجویز آمدن نشد - که مبادا از هجومِ غازیانِ نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدرود - و [هر چند مخلصانِ حقیقت‌گزین (که بارِ سخن داشتند) تصرّح و زاری نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایتِ الهی چنان است که دفعِ این مدبرِ تیره بخت را احتیاج به بسیاری لشکر نباشد - و از دور اندیشی (که اساسِ ملک‌گیری و جهان‌بانی ست) حکمِ مقدّس نفاذ یافت که لشکر پیش نیز ملحق گردد - و در همان شب (که خبر آن شوریده بخت بعرضِ مقدّس رسید) قریب دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجلال فرمودند و ملک اشرف گجراتی را (که از آن سرزمین آگاهی داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیز رفتاری بمقتضای حکمتِ الهی راه‌بران را غلط افتاد - آخر بروشنائی شمعِ اقبال راه یافته گرمتر شتافتند *

و از مُبشراتِ غیبی (که سرمایهٔ ابتهاجِ همراهانِ رکابِ نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نورِ جهان افروزِ نیرِ اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آهوئے نمودار شد - در خاطرِ مقدّس

(۲) در [چند نسخه] میرمحمدخان خان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشی و در

[چند نسخه] و وفا سرخ بدخشی (۴) در [بعضی نسخه] متهراداس سهکل - و در [بعضی] پهنکیل

(۵) نسخهٔ [ب ه] شرق *

شاهنشاهی گذشت که اگر این آهوا را شکار کنیم هرآینه نشان فتح و فیروزی ست - و باین نیت (۳) قلاۀ چپته را سردادند - سردادن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقت حال بر سعادت مندان بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشته سخن در راه گفتند (۴) - هر چند راه رفته می شد گرده از غنیمت پدید نمی آمد - همانا از فوج نصرت قرین پادشاهی آگاهی یافته تیزتر رانده بود - و راه گم کردن مجاهدان اقبال نیز از اسباب دیر رسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهنه از پیش دو چار شد - حقیقت غنیمت از او پرسیدند - گفت از دریای بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است - و مسافت راه چهار کوه خواهد بود - خدیو آگاهی با ملتزمان رباب نصرت اعتصام در مقام کنگاش شد - جلال خان بموقف عرض رسانید که لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیمت را بجمعیت نشان میدهند - با این جمع معبود (که در رباب سعادت رسیده اند) در روز بجنگ شدن صرفه ندارد - مناسب دولت آن مینماید که لخته توقف فرموده شبخون آوریم آن معدن راستی و دلوری شبخون را (که صورت تلخیص و تزویر داشت) نه پسندیدند - و برای تیزی همراهان و گرمی هنگامه فرمودند که همت یاریگراست - و بسا بیدلان از شرم روی کار دلیران نامور میکنند - همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهمین چستی و چالاکي که میرویم رزم آرای شویم - و در دلدهی سخنان همت بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوی داشته هر یک از ما یکی از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید بخاطر مقدس باشد که بارها بر زبان اقدس میگذاشت که فیل خوب آنست که بیکی اکتفا نکرده در برانداختن و مالش دادن بسیار همت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردی - و بتائید آسمانی جنگ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبه سرنال (که بر سر تل بود) نمایان شد خدیو آفاق قدره راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن فرمود - درین هنگام (که آن شیر آلهی آماده بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند) خبر رسیدن مخلصان عقیدت گزین آمد - آن جهان پهلوان ایزدی بواسطه دیر رسیدن این طایفه خدمت گذار چشمگین شده چنده از همراهان را فرمودند - که نگذارند که این جماعه در جنگ با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعث دیر رسیدن این گروه فدوی آن بود که بر نقیض راه مطلب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطلب ایشان رفته بود) دیر رسیده] سورت غضب پادشاهی فرونشست - و چنده از پیش روان عرصه جلالت (که دیر رسیده بودند)

(۲) نسخه [ا ب ه] فیروزمندی (۳) نسخه [ل] و باین نیت والا چیده را (۴) نسخه [ل] کردند

(۵) در [چند نسخه] بارگیر و بارگیر بمعنی مستعار (۶) نسخه [ب] دلاوران *

سعادت بار یافتند - خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و کنور مانسنگه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و برخه دیگر از امرا و یکه جوانان سرخجلمت در پیش افکنده همراه موکب مقدس شدند - چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس شد - و در وقت عبور رایات جهانگشای از آب مانسنگه التماس هراولی نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض داشت که قدمی چند پیشتر رفته جان نثاری و جان ستانی کردن فرض نسبت عقیدت است - شهریار دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچند از بهادران آزموده کار رخصت پیش فرمودند - و خود بهمعنائی تأیید اینزدی گلگون جهان نورد را بدریای ژرف زدند - بمیمنت و کرامت ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت - و جمیع مخلصان سعادت اندوز بعافیت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از ان بزمانی در قصبه سرنال فرود آمده بود - (چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن سواران باد نهاد از آب مشاهده کرد) فر اینزدی دریافته با همراهان خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمی و شکوه می آیند از بخت برگشتگی و کوه بینی در ساعت بآمدگی پیکار از شهر برآمده بر بلندی ایستاد - چون جهان گیر جهان آرا برهنمونی اقبال از آب عبور فرمود کنار دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزان جان نثار از طلبگاری که داشتند فترک تدبیر از دست داده هر کدام براهی شد - و طایفه طایفه از بهادران نصرت قرین بشکستگیها درآمده جویای فیروزمندی گشتند - خدیو جهان با معدودے از خواص بساط قرب نزدیک دروازه سرنال (که بجانب دریا بود) رسیده اند که چندی از تیره بختان در مقام مدافعه شدند - مقبل خان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزان کور باطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درون شهر درآمدند کوچهای شهر پر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر مخالفان تیره بخت از راه دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتی خدیو با طایفه از یکجهتان بسعی فراوان از تنگناهای شهر پُرازدحام بیرون آمده در دلدی ه دوستان و جانستانی دشمنان همت والا گماشتند - بابا خان قاقشال و طبقه از دلیران را که اوچپی بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادران جان بناموس ده پای ثبات افشوده داد دلوری و مردانگی دادند - و بسیاری از نبرد آزمایان اخلاص گزین (که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستانی و جانفشانی کارنامها بظهور آوردند - از انجمله بهوپت برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از غنیم روبرو شده بغنوم مردانگی جان نثار شد * * نظم *

بهرگوشه آویزشِ سخت شد * سروکار با گردشِ بخت شد
چولشکر بود اندک و یارِ بخت * به از بیکران لشکر و کارِ سخت
که در جنگ پیروزی از اختراست * نه از گنج و بسیاری لشکر است

(چون زمینها قلمب بود - و خاربستهای زقوم داشت) دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستند کرد
آن شیرِ بیشهٔ دلوری تماشای فنونِ قدرتِ الهی نموده دران تنگناها آهسته آهسته میرفت
راجه بهگونت داس سعادتِ قرب داشت - و درین وقت (که هر طرف هنگامهٔ جان فشانی و جان ستانی
گرم بود) سه دلیرِ بے آرم از گروهِ مخالف بصوبِ شهریارِ شیردل تاختند - یکی ازان بدنهادان
پیش دستی نموده متوجهٔ راجه بهگونت داس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب
محکم کرده ایستاده میشد که برچهٔ خود را باو رساند - نیزهٔ او خالی افتاد - و راجه برچهٔ خود را
بران مدبر آنچه زان که حال دگرگون شده برگشت - مقارن این حال دو بد اختر دیگر در برابر
آنحضرت حمله آور شدند - خاربستِ زقوم در میان حایل بود - خان عالم و شاه قلی خان محرم
و چندے دیگر (که دران نزدیکی بودند) از کم بختی توفیقِ تاختن نیافتند - آن شیرشکار
جهان پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده می آیند) گلگون باد سیر را تیزتر ساخته
رو بروی آن دو بد کیش ازان زقوم زار جهانیدند - از شکوهٔ فرایندی آن دو متهور دل از دست داده
رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا (که دران عرصهٔ اذبار دست و پا میزد) مقهور اقبال
پادشاهی گشت *
* نظم *

ندانی که چون او شود رزم کوش * زمانه بزهار گیرد خروش
کدامین دلور ازو^(۲) کینه خواه * به پیشانی^(۳)ش کرد یارِ نگاه
چنان خواست رزمی که بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهر حمله سی گام جسته ز جای * به رزخم فیله فکندے ز پای
گریزان سپاهی گروهها گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه

و یکبارگی با هزاران سراسیمگی دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزانِ جنودِ اقبال
تعاقب نموده بسیاری را از هم گذرانیدند - و بمیامن ذاتِ مقدسِ شاهنشاهی چنین فتح بزرگ
باندک کسے روی داد *
* بیت *

چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کار دانان گیتی شنید

شرح این کارنامهٔ والا از کالبدِ گفت بیرون است - و مثل این سانحهٔ عبرت بخش در وقایع باستانی

(۲) در [بعضی نسخه] کزو (۳) در [بعضی نسخه] به بینانیش کرد با او نگاه *

کمتر نشان میدهند - که چنین پادشاه بزرگ (که در وقفه^(۲) هزاران لشکر گرد او فراهم آید) از بلند^(۳) فطرت و علوهمت توقف نفرموده با معدودے خود را بر سر چنین معرکه دلیران چندین مسافت دور و دراز در نوردیده رساند - و بتائید ایزدی لوی نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغروران مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوت بشری متکفل این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایت خاص ایزدی کافل این کارنامه اقبال است - و خاطر جهان گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانته هستی ابراهیم حسین میرزا پرنشده بود) ظلمت شب پرده دار او شد - لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده بقصبة سرنال نزول اجلال فرمودند - و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش خدمت گزاران همت والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمن فنون تائیدات غیبی بود) مصحوب سرخ بدخشی باردوی معلی روانه ساختند - و صباح آن بفرخی و فیروزمندی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند - و شب دوازدهم دی ماه الهی موافق شب چهارشنبه هیزدهم شعبان باردوی معلی ظل ورود گسترده^(۴) - ابواب شادمانی و سپاس گذاری بتازگی مفتوح گشت *

و از سوانحی که درینولا بظهور آمد آنست که شاه قلی خان محرم و صادق خان و برخی از بهادران خدمت گزین را تعیین فرمودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند - تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد - و (چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید) گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را با چنده از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد و امرا هرچند از پی این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن زن دانش سرشت از وفور آگاهی مردانه از پیش اینها بدر رفت *

و از سوانح تادیب نمودن شهبازخان بخشی بیگی ست و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهله نگهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت - آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند - الحق لطف بود بصورت قهر تا ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت (که بمعنی عبادت الهی ست) تهاون و تساهل نمایند و شرائط حزم و احتیاط از دست ندهند *

عزیمت نمودن شهریار جهانگیر بگرفتن قلعه سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه گران فتنه سرشت قلعه سورت را (که در اقصای ولایت

(۲) در [اکثر نسخه] دفعه (۳) در [اکثر نسخه] بلند فطرتی (۴) [ل] افکندهند *

گجرات بر ساحلِ تبتیِ قریبِ بدریایِ شور است) پناهِ خود اندیشیده در استحکامِ آن کوشیده اند و آنرا به همزیان^(۲) نام (که پیشتر در سلکِ فورچیانِ شاهنشاهیِ انتظام داشت - و از سیه بختیِ خویش داخلِ باغیان است) سپرده [همتِ والیِ اورنگ نشینِ اقبال در تسخیرِ آن توجه فرمود و راجه نودرمل را (که بدوربینی و آگاه دلی امتیاز داشت) پرتو اشارتِ عالی تافت - تارفته مداخل و مخارجِ آن حصنِ حصین را نیک ملاحظه کرده بموقفِ عرضِ مقدس رساند - که تسخیرِ آن باسان ترین وجوه صورت پذیرد - و قرار یافت که گشایشِ این عقده بذاتِ مقدس شود - راجه نظر بر شکوهِ اقبالِ شاهنشاهی انداخته این کار دشوار را آسان نمود - اگر مزاجِ زمانه ملاحظه کرده هرآینه در عرضِ مطلب چنین جرأت نمود - چه درین وقت (که چنین ملکه وسیع نوب دست افتاده - و جهاندارِ دادگر از دارالملک دور آمده - و چند ماهه راه پی سپرِ عساکرِ اقبال شده و شور افزایانِ واقعه طلب بهر گوشه سر برداشته اند - چه فتنه اندوزانِ این دیار - و چه بد گهرانِ دیارِ شرق) چه لایق که چنین خدیو بزرگ در تسخیرِ قلعه خود بنفسِ نفیس توجه فرماید - گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هر چند معامله چنین است اما اگر انصرامِ این مهم بامرا تفویض یابد مبادا کار بتطویل انجامد - و اگر توجه بتسخیرِ آن مصروف نگردد بیخِ این بے سعادتان (که سرمایه فساد اند) در زمینِ فتنه بحالِ خود پای افشوده ماند - بنابراین اندیشه ملک گیر رای جهان آرای بران قرار یافت^(۴) که بتائیدِ اقبال بنفسِ مقدس همت گماشته این کار دشوار را آسان گردانند و یرلیغِ مُطاع نافذ شد که شاهم خان جلایر با فوج از بهادرانِ اخلاص گزین روانه قلعه جانپانییر شود و قاسم خان میر بحر (که در انجا ست) متوجه درگاهِ معلی گردد - که در ساختنِ ساباط و نقب زدن شاگردِ یکتایِ اقبالِ ماست - و منشورِ مقدس باسمِ خان اعظم شرفِ نفاذ یافت که تسخیرِ سورت وجهه همتِ والا شده - بتائیداتِ الهی عنقریب این کار بانجام خواهد رسید - باید که آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جمیعِ امرا (که در کمک او گذاشته ایم) آگاه باشد که اگر میوزایانِ ادبارمند باتحدود آیند باعثِ اعتضادِ دولتِ ابد قرینِ شاهنشاهی^(۷) ادب لایق در کنارِ شان نهد - و از انجا (که آدابِ احتیاط اساسِ ملک گیری و جهانداری ست) شیر بیگ توچی را با فرمانِ مُطاع بصوبِ مالوه فرستادیم - که قطب الدین محمد خان و امرای مالوه را (که بحکمِ معلی متوجه دیارِ گجرات اند)

(۲) نسخه [ه ل] به همزیان - و در [بعضی نسخه] بحراب - اما گمان بوم که صحیح همزیان است چنانچه اشعار برون خواهد آمد (۳) نسخه [ب] پذیر نیست - و در [اکثر نسخه] پذیر است (۴) نسخه [ه] گرفت (۵) نسخه [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] باعثِ تمام (۷) نسخه [ب ه] شاهنشاهی ما ادب لایق (۸) نسخه [ل] سزای لایق *

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند *

(چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات احمدآباد و این ناحیت وا پرداخت)

روز بهرام بیستم دی ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه بروده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود - صید کزان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روز اردی بهشت سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالی آن قلعه آهنین بنیاد مضرب خیم فیروزمندی گشت - چند بار تیر ضربزنها و توپها حوالی محل مقدس آمد - و از صیانت ایزدی آسیبه نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت مخیم سردقات عزت در نواحی کولای^(۲) شد - اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطه تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی الجمله حایل دارد و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدود منازل مقدسه میرسید - و صیانت غیبی کار خود میکرد گیتی خدیو جهانگشا آن قلعه را بجنود نصرت فروگرفت - و هر جانبدار بمخلصان آزموده کار و خدمت گذاران کار طلب سپرد - و متخصصان قلعه از سیه درونی و بخت برگشتگی خود از نیر اقبال روی تافته بوسیله مستحکم جای و فراوانی آذوق و فزونی توپ و اسباب^(۳) آن و شورافزائی میرزایان تیره بخت تبه رای در گو غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضی از بداختران مقهور از قلعه برآمده در مورچلها شورش نموده - و بهادران جان بناموس ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کرده - از آنجمله روزی (که از بالا بارش تیر بندوق و توپ بود - و از پایان چنده از فتنه اندوزان دویده بودند - و بر نقب زنان مورچلها دست بکار رسانیده) سیف خان کوکه تاخته نمایان کرد^(۴) و کارنامه جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوق باورسید - اگرچه تا یک ماه صاحب فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید - یک از مشارالیه پرسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند - و بارها صرفه امثال شما مردم چه که بسیار (که بپایه شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بودید آن مبارز اخلاص گزین در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامه مرد آزمائی نتوانستم رسانید از شرمندگی و خجالت زدگی آنروز زندگی بر من گران است - میخوام که سبکبار گروم *

و از سوانحه (که در ایام محاصره بظهور آمد) بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب

(۲) در [اکثر نسخه] کولی تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائی (۴) در [اکثر نسخه]

بود (۵) نسخه [ل] میخواستم *

میرزایان است - و مجموعه ازین قضیه آنکه این کوردلان بیسعادت بعضی از فیلان و اموال خود را نزد رانا رام دیو زمیندار آنحدود سپرده بودند - درینولا (که موکب معلی درینجا نزول اجلال فرمود) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند - آن فیلان باسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تفاوت دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند *

و از سوانحه (که درینولا پرتو ظهور داد) تعیین کردن بعضی امراست بصوب دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پتن در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیگرگی ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران زده خود را بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت ابد پیوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دولتخواه بظهور نیاید - و از تبه رانی سود را در زبان خود می اندیشند - چنانچه این اقبال نامه شرح آنرا برسم اجمال متعهد است - و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بیسعادت بر شکسته (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی داد) گفتگو شد - و از نکته گیری بدرشتی کشید - و از درشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیر زنی علم بود و در بیعقلی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشه نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوری چنین برادر را از بخت برگشتگی تجویز کرده) در دلاسی او نکو شدند چون این معنی بمسامع اقبال رسید سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعیین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصره جانپانیر برخاسته بکالپی (که در جایگیر اوست) شتابد - که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالپی شتافته است - امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیه سر بر آورده بود - و منعم خان خانانان کمک میخواست - راجه بهارهمل (که منتظم مهمات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا آناوه این فوج ظفر قران^(۴) رسیده بود که لودی از داود برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن سرائی آنست که مجمل از احوال ممالک شرقیه گزارش یابد - و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که سلیمان کرانی (که از امرای

(۲) نسخه [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخه [ل] قرین *

سلیم خان بود) چون برادریسه و بهار و بنگاله استیلا یافت از آنجا (که عمل منافقانه داشت) سرشته بندگی ظاهر را نمی گسیخت - و همواره بارسال عرائض و پیشکش خود را مذکور محفل مقدس گردانید - و بواسطه این حساب دانی پرده نفاق او دریده نگشت - درین هنگام (که پیمانته هستی دولت او پُرشد) مکافات مکنون خاطر نفاق آورد پیش فرزندان او آمد - هر که خود را بسته فترک دولت چنین صاحب اقبال نسازد هرآینه زمانه خاک مذلت بر فرق او و منسوبان او افشاند خصوصاً تیره رائی (که دم مخالفت با بزرگ کرده خدا زند) لاجرم در اندک فرصتی درین دیر مکافات بجزای اعمال رسیده اثری از دولت او نماند - و بتازگی مصداق این کلمه الحق ماجرای سلیمان است چون او در گذشت افغانان بایزید پسر کلان او را بجای او برداشتند - زیاده سوری ذمیمه بیخوردی او گشت - باتفاق او باش آن دیار خطبه بنام خود خواند - و از غرور که در سر داشت [مدارای پدر را (که سرکشان نخوت مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شد - و بر انداختن اعیان پدر خویش را پیشه ساخت ^(۲) - هانسو پسر عماد عم زاده او (که نسبت دامادی باو داشت - و یکجہتی و دوستی هم ضمیمه بود) از بد سلوکی او رنجید و فتنه جویان آن حدود او را خام طمع ملک گردانیده بران داشتند که او را از هم گذرانند - و آن شقاوت مند ^(۳) چندین فنون نسبت را بر طاق نسیان داده مرتکب این عمل شد - و کار (که اولیای دولت بهزاران تکاپو نتوانند کرد) ازان بدکار مخالف بظهور آمد - لودی (که نفس ناطقه آن ملک بود) باتفاق اعیان آن دیار پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسری برداشت - و هانسوی مذکور را بند کرده بقتل رسانید ^(۴) گوجر کرانی (که شمشیر آن ملک بود) در صوبه بهار پسر بایزید را بکلانی برداشته خلاف آرای گشت لودی بالشر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از بے توجهی منعم خان خانخانان و فسون و فسانه لودی گوجر را ایل خود ساخت *

و تفصیل این اجمال آنست که (چون خبر در گذشتن سلیمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعه چناده متوجه صوبه بهار شد - و در همین ایام سکندر اوزبک نیز در گذشت و او را و دیگرانرا به افتاد - خانخانان تذگری قلی و فرخ یرغلیق و پاینده محمد سگ کش ^(۶) و جمعی را بر سر حاجی پور فرستاد - و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بر سر پتنه روان ساخت گوجر را تاب مقاومت این گروه نبود - تحف و هدایا فرستاده دم یکجہتی زد - و قرار داد که من داخل ملازمان عتبه اقبال میشوم - و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد - ملتس ^(۷) من

(۲) نسخه [۵] پیشه خود (۳) در [بعضی نسخه] این چنین (۴) نسخه [۱] پیدا کرده (۵) در

[چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضی نسخه] پیک کش (۷) نسخه [۱] ملتس آنست *

آنست که امروز مرا در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده گورکپور را برای اهل و عیال من بدهید - و صوبه بهار را بامرای پادشاهی جایگیر کنید - یا آنکه سرکار حاجی پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصل آنرا نقد بسرکار اعلی جواب گویم - و سال دیگر جایگیر من در بنگاله باشد - منعم خان خانانان ملتس او را قبول نموده در مقام آن شد که گورکپور را باو بدهد - درین اثنا لودی (که دمنه آن بلاد و حیلۀ اندوز آن دیار بود) از حقیقت کار آگاهی یافته با اتفاق هاشم خان (که دایم از بیخردی دورنگی داشته) این مهم را برهم زد - گوجر چون از خانانان ناامید شد ناگزیر بلودی ساخت - منعم خان پیشکش لایق از لودی گرفته معاودت نمود *

درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکپور را گرفته در مقام شورانگیزی ست - و شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بیدولتغ او را بسمع مقدس رسانیده بود - حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاح مندی او مقید فرموده بودند - درین وقت (که رایات جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانه دارالخلافه آگره گریخت - و با بیدولتغ چند رفته گورکپور را از مردم پاینده محمد سگکش گرفت - چون خانانان بر حقیقت کار آگهی یافت جان محمد بهسودی و پاینده محمد سگکش و تنگری قلی را برای دفع فتنه او فرستاد - و خود نیز از قصبه محمدآباد با محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد - در اثنای راه مجنون خان با سایر قاقشالان توهم بخود راه داده از لشکر منعم خان جدا شد - و باعث برین سبکسری آنکه جمعی از ژاژخایان دروغ ساز ارجوفه انداخته بودند که باباخان و جبباری و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قاقشالان (که در یورش گجرات در رکاب مقدس حضرت شاهنشاهی بودند) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده اند و فرمان گیتی مطاع آمده که مجنون خان را بگیرند - خانانان میر فریدون و محمد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند - این فرستادهها هرچند در افترای آن خبر و بهتان آن سخن حرف میزدند سودمند نمی افتاد - درین اثنا نوشتههای بابا و جبباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی و نیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون خان از کار خود خنجلت زده متوجه لشکر خانانان شد - خانانان فتح گورکپور کرده معاودت نموده بود که مجنون خان رسید - و انواع مدارا و دلجوئی در میان آمد - درین هنگام داؤد را روزادبار پیش آمد - و از باد غرورے (که در سرداشت) متوجه چوپیور شد - و پیشتر از خود لودی را با خلاصه لشکر و گزیده فیلان روان ساخت - و او باستعداد

فرلوان آمده زمانیه را گرفت - و محمد قاسم مهر دار از انجا بامان برآمد - خانخانان نیز بسزاولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمد قلی خان برلاس و مجنون خان و قیاخان و راجه گچپتی^(۲) و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران هنگام بدیوان لسان الغیب تفاؤل جست - این بیت برآمد *
* بیت *

ای پادشہ خوبان داد از غم تنهایی * دل بے توجان آمد وقت است که باز آئی

خانخانان این غزل را در عرضداشت خود نوشته بدرگاہ والا فرستاد - و استمداد از باطن اقدس شاهنشاهی نموده متوجہ اطفای این نایره شد - لودی را بعد از گرفتن زمانیه سودای نخوت افزود پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد مذکور (که از گورکپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آب گنگ گذرانید - میرزا حسن خان و راجه گچپتی^(۳) و نظر بهادر و طالبی و تنگری قلی و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتضاد بر دولت ابدپیوند شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعی کثیر علف تیغ سیاست شدند - و بسیاری غریب بحر فنا گردیدند - و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکر آراسته در غازی پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیت لایق آمده باُمرا ملحق شد - و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته بالشکر گران نشست - و هر روز در میان بهادران طرفین چپقلشهای نمایان شد - اگرچه اُمرا بدولت شاهنشاهی دلنہاک جنگ بودند اما غنیم از روی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایات اقبال بمحاصرہ سورت اشتغال داشت منعم خان طرح صلح می انگیخت - لودی از نخوتی که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاہ تباشیر اقبال شاهنشاهی لمعه ظهور داد و لودی با هزار آرزومندی صلح کرده برگشت *

و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که (چون داؤد از بنگالہ بمونگیر رسید)^(۵) در انجا یوسف پسر تاج عمزاده خود را (باندیشہ آنکہ لودی او را خواهد برداشت) از هم گذرانید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بظاہر جمعی از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودی از قدیم نوکر تاج بود - و دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان در حق او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

(۲) نسخه [ل] کچھی (۳) نسخه [ل] کچھی (۴) نسخه [ل] هر روز بهادران طرفین چپقلشهای

نمایان کردند (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثر نسخه] جمعی از حسد پیشها افترا اندوز

سخنها ساختند *

یلودی رسید از داؤد برگشت - و بمنعم خان خانان با هزاران نیازمندی اساس مصالحت را استحکام داد - و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد - داؤد (چون برگشتن لودی و آمدن او را شنید) با هزاران سراسیمگی برگشته گدھی را مضبوط ساخت - و خزانه پدر را بسپاهی دادن گرفت - جلال خان سدهوری^(۲) و کالابهار (که راجو نام او بود) از لودی برگشتند - و تفرقه در جمعیت او افتاد - ناگزیر لودی (که بقصد داؤد میرفت) برگشته بقلعه رهناس متحصن شد و از منعم خان استمداد نمود - و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام - درین زودی شما را خواهم دید آمید که بوسیله شما باستان بوس مقدس نیز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده متروک آمدن ریات اقبال شد - سخن کجا بود و برای تحصیل سیرابی و شادابی آن بجای کشید - و از سوانح دولت افزا (که در ایام محاصره سورت بظهور آمد) شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر مدبران است *

نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا

و فولادیان - و انهزام^(۴) این گروه مدبر

خرد پرور دیده‌ور داند که (هرگاه خدیو جهان را نیت درست گردد - و اندیشه او بر آسودگی عالمیان مصروف باشد) ملازمان عتبه اقبال برهنمونی سعادت اخلاص‌گزین گردند - و از یکدلی و یکجہتی کار پادشاه مورش و منعم خود را فرموده الهی دانسته دلنهاد خدمت شوند - و هرآینه کار جهان بزینت و زینت گراید - و شرائف امور ضیای ظهور گیرد - هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد - و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهین عبادات الهی دانند - و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق آن این^(۵) داستان فتح بزرگ است - و مجمل ازین تائید ایزدی آنکه (چون از میامن اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافه آگره روان شد) محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان (که دران کوهستان سرگشته ادبار بودند) پیمان یکجہتی بسته بر سر پتن آمدند - سید احمد خان باره در حراست قلعه کمره مت بست - چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت شد - و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیگ توچی (که باوردن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود) قطب‌الدین محمد خان و شاه

(۲) در [بعضی نسخه] سیدهوری (۳) نسخه [ل] استعدای مدد (۴) نسخه [ا] شکست - و نسخه

[ل] انهدام (۵) در [چند نسخه] این فتح بزرگ است *

بداغ خان و مطلب خان و ساير جايجيرداران مالوه را ملحق ساخت - و شيخ محمد بخاري (که در دولقه بود - و سامان رفتن ولايت سورت بموجب حکم معلی ميکرد) خان اعظم کسان فرستاده اورا نيز برگردانيد *

چون امرا مجتمع شدند خان اعظم بائینه شايسته در انتظام افواج همت بست - قول بثبات پائی آن دانای اخلاص گزين رونق گرفت - و شاه بداغ خان و معين الدين احمد خان فرخودي و معصوم خان پسرش و مطلب خان و جمع کثير درين جای قرار يافتند - و قطب الدين محمد خان و مير جمال الدين حسين آنجو مبانى برانغار را استحکام دادند - و در تولقمه برانغار مردم او مقرر شدند - و شيخ محمد بخاري و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجي خان افغان پسر خواص خان فوج جرانغار را زينت بخشيدند - و شاه فخرالدين و مظفر مغل و پاينده ارلات در تولقمه جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ خان و محمد قلي خان توغباي و مهرعلي سلدوز در پيش قدمان هراول جای گرفتند - و باز بهادر و جمع ديگر در التمش ايستادند خان اعظم بعد از ترتيب و تنسيق افواج نصرت انديش متوجه نهراله (که به پتن شهرت يافته) شد - و روز کوش چهاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه هيزدهم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت - مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند - شيرخان فولادي و جنيد کراني قول شدند - و محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا و عاقل حسين ميرزا دست راست ايستادند - و محمد خان پسر کلان شيرخان و سادات خان دست چپ مقرر گشتند - و بدر خان پسر خرد شيرخان فولادي هراول شد - ارباب خلاف را رای نبود که امروز جنگ شود - چه پسر چهار خان و بعضی از متمردان ادبار نهاد باين بدگويان شور افزای هنوز نه پيوسته بودند - شيرخان فولادي از راه گربزت و حيله سازي کسان پيش شيخ محمد بخاري فرستاده حرف مصالحت در ميان آورد - اکثر بزرگان لشکر (که سلامت جوی وادی عافيت بودند) غورے در معامله ناکرده دل بر صلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم باهستگي گفت زهار بصلح راضي نشويد - مقصود اين گروه کچ نهاد وقت گذرانيدن است - خان اعظم جواب داد که رای من همين است که بخاطر شما رسیده است - (چون امرا را دل بر صلح بود - و معامله نمی فهميدند - و کلاي شيرخان سخنان عام فريب صلح نما در ميان داشتند) خان اعظم گفت که اگر فی الواقع در حرف صلح راستيد

(۲) نسخه [ه ح] گرفتند (۳) در [اکثر نسخه] و پسر خواص خان (۴) نسخه [ل] اوزبک خان

(۵) نسخه [ب] محمد قلي توغباي - و نسخه [ه] محمد علي توغباي (۶) نسخه [ا] نذر خان

(۷) نسخه [ل] باين شور افزايان هنوز نه پيوسته بودند *

از جای خود عقبتر رفته فرود آئید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سخن آن گروه حيله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند - اولیای دولت بآئین حق اساس متوجه عرصه نبرد شدند - و چون زبان زد عوام بود (که میزرایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد) میزرا مقیم و چرکس خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب گشتند *

و (چون فوجهای هر دو طرف نزدیک رسید) اول جرانغار غنیم پیدشدستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت - و اکثر مردم قطب الدین خان را برداشته برد - و خان با معدود پای جلادت افشوده داد مردانگی داد - و شمشیر بر میان دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت افزای شد - و هر اول آن بخت برگشتگان بر هر اول لشکر نصرت قرین تاخت - فیل نوزنگ خان (که عنفوان مستع او بود) در عین شورش و غوغا متوجه یکی از سواران فوج خود شده او را درهم مالید و مقارن این حال دلاوران مخالف هر اول لشکر فیروزی مند را برداشتند - التمش نیز تاب نیارده بیهمتی نمود - و این فرار نمودها بعضی بدست راست و لخته بدست چپ عنان تماسک از دست دادند - و افغانان بیشتر بصوب گریختها شتافتند - و قریب پانصد سوار روبروی خان اعظم آمدند و در اندک فرصتی درهم نوردیده گشتند - و آن طایفه دیگر (که هر اول و التمش را برداشته بردند) خود را بجرانغار لشکر منصور رسانیدند - بیشتر از مردم جرانغار را همت یاروی نکرد مراد خان خود یکسوشده تماشایی گشت - و شاه محمد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمد آباد روان شدند - شیخ محمد بخاری با بعضی از خویشان (چون پسر سید بهاول الدین و سید جعفر برادر شیخ فرید و جمعی دیگر) داد مردانگی داده جان نثار گشت - و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند - میزرایان خود بمیر فخر الدین خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر توده نموده پای ثبات نتوانست افشرد - قطب الدین خان با معدود مانده روی جلادت بغنیم آورد - درین هنگام (که آن گروه فوج قطب الدین خان را برداشته خود را بپرتال رسانیده مشغول تاراج بودند) قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بتائید الهی (بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود) غالب علی الاطلاق گشت - و خان اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از هم گذرانیده بقول غنیم (که متوجه قطب الدین محمد خان بود) روی آوردند چون اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدن این فوج دل بای داده برگشتند - و بمحض

(۲) نسخه [اب] چرکس خان و نسخه [ل] چرکس (۳) نسخه [ل] شورش و غا و در [اکثر نسخه]

شورش غوغا *

اعانتِ غیبی و تائیدِ سماوی چنین فتحی شگرف روی داد - خان اعظم با جمعی بر سر پشته ایستاده از صیتِ تهذیب و مبارکبادی سامعه افروز بود - درین اثنا شورشِ میرزایان پدید آمد - ایشان خود تولقمه جرانگار را بعد از جنگِ بسیار برداشته رانده تا دو کوه شتافته بودند - و این موهبتی بود کبری - اگر متوجه قولِ لشکر منصور میشدند کار دشوار بود - (چون مسافتی طی کردند - و مردم ایشان بتاراج جدا شدند) خبر شکستِ شیرخان شنیده باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عرصه نبرد شدند - فی الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند) کار آن مُدبران صورت نیک می یافت - لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدانِ و غا شدند - خان اعظم با اکثری از مُبارزان عقیدت مند فوج آراسته آماده پیکار بود که فوجِ میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقتِ تاختن است - خان اعظم در صددِ تاختن بود که یار محمد جلو خان را گرفت - که چندین امرا ایستاده اند - چه جای تاختن میرزا ست - میرزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقتِ اندوهی فوج پادشاهی (که از لشکر غیب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ ندانستند و از آنجا (که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بمیامن امداداتِ غیبی چنین کارِ مشکل آسان گشت - اگر بهادرانِ یکتادل تعاقب این گروه مخدول میکردند مشکل که کسی جان بدر میبرد - همانا احتیاط پیشهای تجربه کار مصلحتِ وقت ندیدند یا^(۲) واقعه طلبان بد اندیش را سخن قبول افتاد - و بالجمله بیشتر امرا از سنوح این لطیفه غیبی دامی چند تازه از اخلاص در گردنِ دلِ عقیدت مند خود گذاشته در یکجہتی افزودند *

و از غرائبِ امور (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیله مست از فوج غنیم (که فیلبانش تیردوز شده راهِ عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هر جا که آواز نقاره میشنود خود را بآنجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقاره شادی (که در هر فوج مینواختند) ساعتی موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدستِ کسانِ شاه بداغ خان گرفتار آمد - و ضمیمه پیشکش او شد *

و (چون شکستِ چنین برین سیه بختان بد سرشت افتاد) شیرخان فولادی بصوبِ جونه گدده شتافت - و میرزایان راهِ دکن پیش گرفتند - خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه روان شد - چون مرده این عاطفتِ ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و طایفه دیگر از ملازمانِ عتبه اقبال را بتعاقب آن گروه

بد سرانجام تعیین کند - و خود بقدم سرعت شرف ملازمت دریابد - و پیشانی اخلاص خود را
 بسجده حضور نورانی سازد - و دستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد
 خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورد - و او امتثال منشور
 پادشاهی را سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شتافت - روزی بمر پانزدهم اسفندارمذ
 ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال بدولت آستان بوس معزز شد - و محفوف فنون عواطف
 شاهنشاهی گشت *

و از سوانح ایام محاصره سورب آمدن مظفر خان است بعقبه اقبال - پیشتر گذارش یافت
 که عاطفت شاهنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمد آباد رسید خان اعظم
 متوجه دفع فتنه میرزایان شده بود - هر چند گفته فرستاد (که امروز درین خدمت هم پائی کردن
 لایق مینماید) او را توفیق بر اقدام این کار نشد - و چنین قابری خدمت را از دست داده پیشتر
 روان شده بیروده رسیده بود که فرمان قضا مثال رسید - خلاصه مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد
 برگشته بکمک خان اعظم شتابد - و سعادت این خدمت بدولت حضور راجع دانسته توقف
 ننماید - ناگزیر امتثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد - چون باحمد آباد آمد ظاهر شد که اولیای
 دولت از سعادت مندی بخت نصرت یافته اند - و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستان بوس است
 مظفر خان بسرعت روانه درگاه معلی شد - و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار
 یافت - و مشمول عواطف خسروانی گشت *

و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر نصاری از بندر کوده^(۲) و آن ناحیه بپایه سریر اعلی
 رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند - همانا که آمدن این گروه باستدعای متحصنان
 تبه رای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کشند - ^(۳) چون شکوه سطوت سلطنت
 بنظر آن گروه درآمد - و فزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیری معلوم شد (خود را ایلچی و نموده
 ببارگاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند - و اقسام نفائس دیار خود را بنظر مقدس در آوردند
 و خدیو قدردان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائب پرتکال و اوضاع
 فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسم استعلام معلوم است - چه دل مقدس گیتی خدیو مورد
 فنون دانائی صوری و معنوی ست - لیکن خاطر عبرت پیرای^(۴) میخواست که این استفسار را سرمایه
 استیناس این گروه وحشی گرداند *

(۲) نسخه [ب ح ل] کوه (۳) نسخه [ل] چون شکوه سطوت بنظر آن گروه درآمد (۴) نسخه

[۱] عشرت پیروی *

فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی

آگاه‌دلان دیده‌ور و دوربینان ژرف‌نگاه را چرا گویم ظاهر پرستان معامله‌فهم نیکومی شناسند که [هرگاه منتسبان این دولت ابدترین را بمحض انتساب چه گشایشها که گشایند؟ مشکلات در پیش همت طلبگار ایشان نمی‌آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندی پیرایه سعادت ایشان شود - خاصه آن گروه بختمند (که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا میگردند] پس در هر کار (که این بزرگ ساخته الهی بنفس نفیس همت بندد) هرآینه حصول آن مقاصد بے نقاب توقف جلوه ظهور دهد - و روزی چند (که صورت تاخیر و تسویف راه می‌یابد) همانا حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا میکند که کتابه مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاری هر کدام بر پیشطاق عیان نگارش یابد - و زنگ زدائی جواهر استعدادات شده سبب تربیت خدیو جهان مردم را بر عالمیان پدید آید - و مسهای زر اندود در بوتة گدازش درآید نقد سلطنت خالص گردد - و عیار آن افزون قدر شود - و بالجملة بعنایت ربّانی تسخیر این حصن حصین (که بسالها در مرآت اندیشه بالغ نظران در نیاید) بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یک‌ماه و هفده روز بوجه دلخواه صورت بست - هم نقب کنان ماریچ از راه دور خندقها کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آغاز کردند - و هم تیز دستان خدمتگذار در حوالی و اطراف آن تلها ساختند - که مشرف شده ساکنان قلعه را تیردوز گردانند - و هم دیگ اندازان کار پرداز بهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه نشینان نخوتمند بر حقیقت کار آگهی یافتند - و از گران خواب بیخبری بیدار شده در تصرع و زاری زدند) همزبان ملاً نظام الدین لاری را (که پدر زنش بود) بدرگاه معلی فرستاد و او از طرز دانی و آگاه‌دلی بوسیله بار یافته‌های بساط قدس فنون سراسیمگی متحصنان را بموقف عرض اقدس رسانید - و الحاح و تصرع این گروه تبه‌کار را (بطوریکه مؤثر افتد) آن زبان آور کاردان در پیش آن مرزبان عجز دوست عاجز پرور معروض داشت - خدیو آفاق را دل برو بخشود - و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد - و [با آنکه این زاری از راه اضطرار بود - و نویینان بزرگ (که راه سخن داشتند) هر چند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات پرداختند] بسمع اصغا نرسید - بلکه هجوم عام در کینه‌کشی و سرکش‌کشی آن جهان بخشش را عاطفت افزود - و هر یک از مقربان بساط عزت را بزبان خاص تسلی بخشیدند - آنرا که افلاکی بود بقدسیات الهی سرخوش گردانیدند و گروه خاکی نژاد را بمقالات کونی بآرام‌جای بردند - و بمقتضای ملتمس او قاسم علی خان

و خواجه دوست‌کلان را (که از مقربان بزم و رزم بودند) فرستادند - که همزبان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده بسجده‌گاه آورند - روز رشن هیزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجدۀ خجالت بجای آوردند - و عاطفت شاهنشاهی جمیع شرمساران بد کردار را از مال و جان و ناموس در حوزه حمایت خویش گرفت - و همزبان را (که پیوسته ببدزبانی ژاژ خائیده) زبان بریدند - و چنده دیگر را (که مصاحبت بینی مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگر بزرگ را (که سلیمانی گفتند) از انجا بدارالخلافه حکم انتقال فرمودند - همانا این دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را (که در حدود هندوستان است) به تصرف آورد - دیگهای بزرگ را بالشکر فراوان فرستاد - و از بد مدعی حکام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهمزام یافته مراجعت نمود - و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برود *

و از سوانحه (که بعد از فتح سورت روی داد) آمدن بهرجیست^(۴) حاکم ولایت بکلانه (که از زمینداران معتبر آنحدود است) بدرگاه والا - و آوردن شرف‌الدین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبه مقدس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سریر آرای سلطنت است تا مستعدان سعادت بشناسائی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی توانند برآمد - و سعادت‌مندان اخلاص‌گزین را سرمایه عقیدت افزائی بدست افتد و از میمنت‌های والا (که باین خدیو خداشناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سرباز کشد) او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این عتبه آسمان‌پایه میگرددانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبه‌کرداری او را پیش او می‌آرند - چنانچه بتازگی حال این خواجه‌زاده میرات مقصود گردید - و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنک شراب بدمست ازان هنگام (که قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشه ناصواب سروری راه بے حقیقتی پیش گرفته آواره ادبار و در بدر هرکس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت ریخت چراگویم بدگوهری خود را ظاهر گردانید) اول جالور را (که به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتن بسر برده از انجا بچنگیز خان التجا آورد - و چون پیمانۀ هستی او لبریز شد بمیزایان پیوست - و دران وقت (که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد

(۲) در [چند نسخه] دولت کلان و در [بعضی] دوست خان (۳) نسخه [۱] ژاژ خئی کرده

(۴) در [اکثر نسخه] بهرجیو است (۵) نسخه [ح] نعمتهای *

و کارے نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود (همراهی او گزید - و از انجا بحال تباہ برگشته به محمد حسین میوزا همراه شد - درین هنگام (که رایات جهانگشای بتسخیر گجرات نهضت نمود و سنگ تفرقه در هنگامه متمردان این ناحیت افتاد) بایسته که این خواجهزاده سجده این درگاه بجای آورد - و تدارک تقصیرات خود نمود - لیکن چون بد نهاد و بد گوهر بود بصوب دکن شتافت - و او را در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد - او (چه بواسطه عزیمت دولتخواهی و چه بجهت فوائد خویش) میوزا را مقید ساخت - و همگی اسباب او بغارت برد - درینولا (که زن و زاک ابراهیم حسین میوزا بآنحدود رفت) در گرفتاری آنها نیز کمر همت بست - لیکن دست او نرسید اما دختر دوساله^(۳) ابراهیم حسین میوزا بدست او درآمد - چون این معنی بمسامع علییه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندار مذکور را بآن گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم شده بود (که حاکم خاندیس برادر خود راجه علی خان را بدرگاه والا فرستاده است و او در حدود ندریار آمده بمقتضای کوه اندیشیهای زمیندارانه توقف دارد) بمیرخان مذکور حکم شد که او را نیز مستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن جونکراو و جی تواجی باشی و بلدهر^(۵) برهن را فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان ترود و توقف برآورده بگلچینی بوستان خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند - و این فرستادهها کار بند حکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا آوردند - آن صبیغه معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربانان حرم سرای مقدس سپردند و خواجهزاده را بغیله (که آدمی کُش نبود) ترسانیدند - و از انجا (که شهریار معدلت پزوه از فزونی رافت و فراوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی پردازد) او را به بندخانه سپردند - که در انهدام بنای ایزدی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ناگزیر است *

پوشیده نماند که بکلانه ولایتیست طول آن صد کروه - و عرض آن سی کروه پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده درو میباشد - جمع آن شش و نیم کور دام است - و در آن ملک هر که حاکم باشد بهرجی نامند - سالهیر و مولهیر دو قلعه سنگین بر قلعه کوه واقع اند - و دو شهر عظیم دارن - انتاپور و چنتاپور ما بین ملک گجرات و دکن واقع است - و با هر طرف که نیرو بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - درین هنگام (چون گجرات بتصرف اولیای دولت درآمد) از سطوت شکوه شاهنشاهی خدمت شایسته بتقدیم رسانیده بسجده درگاه مقدس رو سفید شد *

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخه [ل] ده ساله (۴) نسخه [ا] جونکرای - و نسخه

[ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلیده (۶) نسخه [ا] خوانند (۷) در [بعضی نسخه]

سالهیر و مولهیر (۸) نسخه [ا] نبرد *

و از سوانح آنست که آسیبیه بدست سربر آرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجمله ازین سانحه عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشین خلافت در پرده خاص درآمده نقاب آرائی میفرماید - و کار فرمایان قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الهی اند از انجمله شبه نشوئه خاص داشتند - و مردانگیهای شجاعان هندوستان مذکور مجلس مقدس میشد که پیش این گروه جان قدری ندارد - چنانچه بعضی راجپوتان برچهه (که دو سنین^(۲) دارد) گرفته می ایستند - و دو مردانه (که همسر یکدیگر اند) از دور محاذی آن دو سنین میدوند چنانچه سنینها از پشت هر دو گذاره میکند - آن جهان پهلوان الهی (بجهت پرده آرائی خویش یا عیار گرفتن مردم - یا ملولی از کامیابی نشاء ظاهر) شمشیر خاصه را دسته بدیوار سر کردند و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعت خود را میفروشدند ما بهمین شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتی برایستادگان بزم مقدس رفت - نه کس را قدرت حرف زدن - و نه رخصت دم بر آوردن - درین هنگام مانسنگه بپای اخلاص دویده سبکدستی نمود - و چنان دست زد که آن شمشیر جدا شده دور افتاد - اندک میان انگشت نر و سبانه کشور خدیو بریده شد - حاضران بارگاه معلی شمشیر را دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگه را بر زمین زده مالش میدادند - سید مظفر از بیخردی خواست که او را از پنجه آن شیر الهی خلاص گرداند از تبه رانی انگشت بریده آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانید - و آن زخم خیل افزود - و بصیانت سبحانی (که همیشه نگاهبان ذات مقدس است) در اندک فرصت بصحت گرائید - و (چون خاطر انتظام بخش عالمیان از مهمات این حدود فراغ یافت) حراست و حکومت این قلعه عالی اساس بقلیج خان تفویض فرموده گوش هوش او را بنصائح فرهنگ افزا گرانبار گردانیدند - و روز مار اسفند بیست و نهم اسفند از من ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی القعدة بصوب احمد آباد توجه فرمودند و هم درینولا راجه علی خان باستان بوس عزت یافت *

آغاز سال هیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهریور از دور دوم

درین هنگام سعادت پیرای اشعه رایات سلطان بهار صیقلگر مرآت طبائع شد - چمن را بپرند سوزی و پرنیان سمن آئین بستند - شمال و صبا خس و خاشاک خزان از گلستان روزگار رفتند

(۲) در [نسخها] سنین آمده - و این یا لفظ عربی بالفتح بمعنی تیز کرده از گارد و غیره باشد - یا اماله

سنان که معروف است - یا من بالفتح که بفارسی سنان و نیزه را گویند - و سنین از نسخ کاتب است •

اعتدال هوا چون عدالت شاهنشاهی نیرنگ ساز بدائع نگار آمد - و تازگیهای شگرف و نادره کاربهای نو
شگفت افزای جهانیان شد *
* مثنوی *

خواست پریدن چمن از چابکی * خواست چکیدن سمن از نازکی
باد نویسنده بدست آمید * قصه گل بر ورق مشک بید
قافله زن یاسمن و گل بهم * قافیه گو قمری و بلبل بهم
گه بسلام^(۲) چمن آمد بهار * گه بستایش بر گل رفت خار
محضر منثور نویسان باغ * فتوحی بلبل شده بر خون زاغ

پس از سپری شدن هشت ساعت و هفت دقیقه از شب چهارشنبه ششم ذی القعدة نهمصد و هشتاد
قمری نیر اعظم فروغ افروز عالم پرتو محاذات ببرج حمل انداخت - و عالم عنصری فروغ ملک
روحانی گرفت از مهین معدلتهای شاهنشاهی (که در عنفوان این سال بظهور آمد) بیاسا رسیدن
جبهار خان حبشی ست که از امرای بزرگ گجرات بود - و در جمعیت و نیرو امتیاز داشت
چون حدود بروچ از سایه^(۳) لوی اقبال روشنی یافت والده چنگیز خان تظلم و دادخواهی بدرگاه والا
نمود که حبشی زرمست براه دوستی در آمده ساغر زندگانی پسر مرا لبریز گردانید - (هر چند
این معنی مشهور بود - و در اردوی معلی بسیار بر زبان داشتند - چنانچه در داستانهای پیشین
گزارش یافت) لیکن از آنجا (که بسا غیر واقع بدستان سرائی نا درستان راست نما شهرت میگیرد)
حزم اندوزی و احتیاط گزینی بکار رفت - و فرمان همایون شد که دانشوران کم آرز و کاردانان حق اساس
در تشخیص و تحقیق این معامله غور^(۴) ژرف نمایند - و خلاصه^(۵) پرسش و پاسخ و گزارش شهود
و پیرویهای دور بموقف عرض اقدس رسانند - بندگان سعادت آمود کار بند شده بزرفای آن رسیدند
و در فروغگاه دوربینی و بے غرضی کشور خدای راستی آن دعوی بر فراز پیدائی چهره افروخت
باشارت همایون سیاست گزاران بارگاه سلطنت آن خراب ساز بنای اینزیدی و فریب آرای بے آرز^(۶) را
در پای فیل انداخته دران هنگامه خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیر زال در مانده (که بخاطرش
نمی رسید که چنین قوی دستے بحرف ناسزا آزرده گردد) از دید چنین حق پژوهی و عدالت آرائی
بحیرت گوناگون در شد - و سپاس گذاری خدیو خدا شناسان بر خود گرفت - و عموم خلایق را
ازین داد دهی چراغ هدایت افروخته گشت - و سرکشان تیره رای سر در گردبان خمول نهاده
بچاره گزینی نشستند *

(۲) یا که در هر دو مصرع (۳) نسخه [ب] از سایه اقبال (۴) نسخه [ی] غوررسی (۵) نسخه

[ی] و خلاصه تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخه [ب] فریب ده بے آرز *

چون موکب مقدس شاهنشاهی نزدیک باحمدآباد رسید اهالی و اماجد آن دیار بفرق نیازمندی دولت استقبال دریافته مورد مراجع پادشاهی شدند^(۳) - روز دین بیست و چهارم فروردین ماه الهی موافق جمعه بیست و نهم ذی القعدة ظاهر احمدآباد مخیم سادات اقبال گشت - و در ده روز سرانجام ملکی انتظام پذیرفت - حراست آن سرزمین (که قلمرو سلطنت کبراست) بخان اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند - و سرکار پتن بخان کلان عنایت شد - و سرکار بروچ و آنحدود بقطب الدین خان عم خان اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری دادند - و همچنین محال دیگر بسایر امرا مرحمت شد - و هرچند خان کلان و قطب الدین محمد خان عم خان اعظم بزرگ سال بودند (دور بینی و قدرشناسی شاهنشاهی ایشان را متابع گردانید - چه در آئین سلطنت معدلت افزوز مدار برخوردار است نه برسال - و اعتماد بر فرزونی اخلاص است نه بر درازئی عمر - عمده دور بینی ست نه بزرگی جتّه - اهل جوهر معقول است نه عظیم هیکل محسوس - اساس فرماندهی بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفات گذشتگان *)

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات

بدارالخلافه آگره

همت والی شاهنشاهی (چون از تسخیر این ملک وسیع و تادیب گردن کشان نخوت مند و نواختن مخلصان خدمت گذار و انتظام مهمات این ولایت فارغ شد) روز اردی بهشت سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی الحجّه بلوازم جشن عید پرداخته از راه پتن و جالور بصوب دارالخلافه آگره نهضت فرمودند - و چون رایات اقبال بحدود سدهپور رسید خان اعظم را بتازگی از آداب عظوفت و احتیاط قانون سلطنت و نصائح ارجمند (که تعویذ بازوی دولتمندی تواند بود) گرانبار دانش ساختند - علی الخصوص (در فرزونی آگاهی - و فراخی حوصله - و اغماض نظر از زلات مردم - و عذر پذیرفتن گناهگاران - و در فصل خصومات که بغور عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود) سخنان بلند فرمودند - و امرا (که دران ناحیت جایگیر یافته بودند) درین روز بجلائل تشریف و جزائل انعام اختصاص گرفته رخصت انصراف یافتند - و راجه علی خان نیز محفوف عاطفت خسروانی گشته بخاندیس بازگردید - و مظفر خان را ایالت صوبه مالوه داده بان صوب فرستادند - و مانسنگه و شاه قلی خان محرم و مراد خان و محمد قلی خان و سید عبدالله

(۲) نسخه [ل] بفرق نیازمندی شتافته مورد (۳) در [اکثر نسخه] شدند - بیست و چهارم فروردین

ماه الهی ظاهر احمدآباد (۴) نسخه [ز ل] بمیر محمد خان کلان اختصاص یافت *

و جنگنا ته و راجه گوپال و بهادر خان و لشکر خان و جلال خان و بهوج و جمعے کثیر را یرلیغ مَطاع نافذ شد که از راه ایدر شتافته بدونگر پور و آنحدود روند - و از انجا متوجه دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطف خسروانی استمالت داده باستان بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت دریچد او را پایمال عساکر والا شکوه گردانند *

و چون افواج گیتی گشای تعیین یافت شاهنشاه دادگر بخاطر شکفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزے (که سروھی مورد موکب مقدس شد) مادهو سنگه و جمعے را بجهت آوردن نونهال حدیقه اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که از اجمیر بانبیر ورود دولت فرموده بودند) فرستادند - که آن گلبن بخت مندی را باجمیر آورده در ظل حضور آن نور افزای سرپر سلطنت رسانند - و برای سرفرازی راجه بهگونت داس خواهر سعادت سرشت او را (که در حرم سرای مقدس بمعجز عزت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسم تعزیت بهوپیت (که در جنگ سرنال شربت واپسین در کشیده) بتقدیم رساند *

و (چون رایت اقبال شاهنشاهی بسروھی نزول اجلال فرمود) عرضداشت امرای پنجاب بموقف عرض مقدس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشه فساد به پنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالمیان از شراره شرارت او نجات یافتند - و شرح خلاصه این تائید غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره بختی و تباہ رایی بآن خدیو صورت و معنی بآئین جسارت و خسارت دست و پای متهوران زده شکست یافت - و آواره دشت ادبار گشته در حدود ایدر با برادران بے سعادت پیوست - و اقبال شاهنشاهی تفرقه دران جماعه بر انداخت - چنانچه مجملے گذارش یافت) بخام طمع فتنه و فساد بصوب دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادر خرد خود را همراه گرفت - و از نواحی جالور و جوده پور بناگور درآمد - فرخ خان پسر خان کلان بحراست آن شهر متعین بود - تحصن را صلاح وقت دید - و میزرای گم کرده راه سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصر قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگه و میرک کولابی و محمد حسین شیخ و جمعے (که آن نخلبند بهارستان اقبال از دور بینی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جوده پور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشه نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسر مالدیو (که سوخت و آن نواحی بجایگیر او متعلق بود) و نقیب خان ولد میر غیاث الدین علی و طایفه (که احرام ملازمت بسته بصوب

(۲) نسخه [ب] رای مادهو سنگه - و نسخه [ز] رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که مادهو سنگه

(۳) نسخه [ب ی] جماعه م پر *

گجرات می‌شناختند) این همه اولیای دولت یکے شده از دنبال میرزای بخت برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت‌پیوند دست از محاصره باز داشته تیز تر روان شد - و روز سُروش هفدهم دی ماه الهی^(۱) موافق دوشنبه سیوم رمضان این مخلصان خدمت‌گذار بناگور رسیدند و فرخ خان نیز آمده ملحق شد - و امرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند آخر بسعی رای رایسنگه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند - آخرهای روز در حدود موضع (که نام آن کهننوی^(۲) بود از مضافات ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب سایه انداخت ناگزیر فوجها را ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد - رای رایسنگه با جمعیت خود قول شد - و رای رام با مردم خویش برانگار گشت - و میرک خان کولابی و محمد حسین شیخ و فرخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علی چولا^(۳) و محمد حسین جالبان و میر قطب‌الدین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدست غنیم بود پاس از شب چون گذشت - تشنگی بر مردم هجوم آورد - جماعتی از بهادران مغول بزور بازوی پُردلی یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر سر لشکر منصور آمد نخستین با پیش‌دستان فوج رای رام جنگ در پیوست - مردم غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای رام خود آمده آن گروه مخدول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اول جمع را از فوج خود جدا ساخته بر سر امرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت‌اندیش نیز تیز دستان عرصهٔ شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا برزبونی مردم خود آگهی یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولابی داد مردانگی داد - و نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای رایسنگه با فوج آراستهٔ خود بمعاونت این جان‌بلب رسیده‌ها آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ این فوج اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب‌خان را تیره رسید - و بخیر گذشت و امرای ظفر قرین ملاحظهٔ شب کرده میدان فتح را از دست ندادند - میرزای مدبر را آن شب غریب خاکساری پدید آمد - اسپ او از آسیب تیر افتاد - و لختهٔ راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا بیکه از نوکران خود رسیده بر اسپ او سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این امرا اگر روز دیگر هم همت بستندے میرزا بدست افتادے - اما بهمین فتح بسند نموده هر کدام بجایگیر خویش شناخت - و آن خسران زدهٔ صورت و معنی متوجه دهلی شد - راجهٔ بارهمل (که در دارالخلافه بود) کهنکار و جمعه را بدلهلی فرستاد و جایگیر داران آنحدود هرکه درین لشکر همراه نبود در دهلی فراهم آمدند - آن بے سعادت آمدن

(۲) نسخه [۱] کتولی - و نسخه [ب] کهنوتی - و نسخه [ج] کهنوتی (۳) نسخه [۱ ب ی] جواق *

دهلي را برطرف کرده بصوب سنبل شتافت - و درانجا بقدر سامان بهم رسانید - حسين خان که در پتالي بود با بعضی از يکها و جایگیر داران آنحدود انتظام ده جمعیت شد - و مقارن این خبر فتح سورت و روان ساختن حضرت شاهنشاهی لشکره شایسته بر سر آن تیره بخت او را درهم آورد ناگزیر بناکامی دل نهاده باندیشه تباہ متوجه پنجاب شد - که خان جهان و سایر امرای پنجاب در تسخیر قلعه نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالی یافته دستبرده تواند نمود - و گرنه از راه سند متوجه گجرات گردد - بنابراین اندیشه خذلان طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هر جا که رسیده از دراز دستی و بدنفسی دقیقه فرو نمیگذاشت *

حسین قلی خان بمقتضای حکم مقدس نصیحت نامه بمردمی (که در قلعه نگرکوت بودند) فرستاد - آنها پند پذیر نشدند - و امرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه می شتافت) از دور بینی پسر خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) براجه گویند چند جسوال سپرده بود - درین هنگام راجه مذکور آمده بقلعه در آمد - و در لوازم قلعه داری اهتمام نمود - و کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنه ابراهیم حسین میرزا ملک پنجاب را فرو گرفت - امرای عقیدت گزین خبر شورش این فتنه اندوز شنیده حرف کنکاش در میان آوردند - محب علی خان و میرزا یوسف خان و خرم خان و فتو و طایفه دیگر را رای بران قرار گرفت که این معامله را بصلح یکسو ساخته ازین کوهستان بمیان ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن آن شور افزای علاج آن را آماده کرد - خان جهان و طبقه دیگر (چون محنت بسیار کشیده کار قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراختر ساخته دل بر صلح نمی نهادند - امرای گفتند که مقدار و اندازه نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم - اما واقعه فتنه افزائی این مدبر سانحه سترگ است - خان جهان گفت بشرط صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هر کدام بمهر خود رساند - که اگر این برخاستن مرضی رای مقدس شاهنشاهی نیفتد امرای از عهده جواب بر آیند امرای خط سپرده در صلح زدند - راجه آنرا فوز عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اول آنکه راجه دختر خود را بپرستاری حرم سرای مقدس روانه سازد دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد - سیوم مردم معتبر نیک خود را از فرزندان و خویشان

(۲) نسخه [ل] با بعضی از جایگیر داران آنحدود (۳) نسخه [ب] باندیشه تباہ خود روانه پنجاب شد

(۴) نسخه [ب] خان جهان و حسین خان و سایر (۵) نسخه [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخه [ب]

چنوال - و در [بعضی نسخه] جیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخه [ب] بولایت پنجاب باید

شتافت - و نسخه [ی] بمیان ولایت پنجاب *

برای جمع خاطر همراه ما سازد - که اگر شهریار را این صلح پسند نیفتد تا زمان سپردن قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت در وجه جایگیر راجه بیربر مرحمت شده^(۲)) مبلغ گران مند بار جواب گوید - راجه قبول هر چهار شرط را سرمایه سعادت خود دانست - خان جهان شرط پنجم انگیخت که راجه گویی چند آمده ببیند - و برای تسلی راجه چندی از برادران میرزا یوسف خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند - و گرنه میرزا یوسف خان یا خرم^(۳) خان رفته در قلعه توقف گیرند آخر الامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستاده‌ها را همراه گرفته بار و آمد - و خان جهان را دیده وداع شد - و عساکر فیروزی مند دفع میرزا را همت بستند - و زمان گذشته^(۴) بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت در میان آورد که درین هنگام (که شما برسرخنیم میروید) چگونه بخانه خود برگردم^(۵) - و از فرط شوق ضمیمه لشکر اقبال گشت *

میرزا بحدود دیپالپور تاراج کنان رسیده بود که خبر توجه نمودن امرای اخلاص گزین شنید حیرت زده تیه خندان گشت - و اندیشه لاهور از سر برآورده بصوب ملتان روان شد - امرای نصرت مند احمال و ائقال اردو گذاشته^(۶) جریده روی باستیصال آن فتنه جوی نهادند - چون نزدیک قصبه پلته از صوبه ملتان امرای عقیدت اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روز گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - امرا بترتیب افواج مشغول شدند - حسین قلی خان و اسمعیل قلی خان و جمعی از بهادران در قول جای گرفتند - و محب علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرر شدند - و خرم خان و دوست خان^(۷) سهاری و شاه غازی خان تبریزی در جرانغار قرار یافتند و جعفر خان و فتو و بعضی دلاوران دیگر هر اول گشتند - و باین انتظام نصرت پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم حسین میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتی گشای شنود مستعد جنگ شد - و کس بطلب میرزا فرستاد - میرزا بقدیم ادبار شتافته رسید - و قدرے بتزک فوج پرداخته بمبارزت پیش آمد - جنگ بمردم برانغار لشکر منصور رسید - و اندک بهراول و بمحض تائید آسمانی نسیم فتح از مهیب اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدود سنبل در عقب او شتافته بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست در آمد و بسیاری از مقهوران مخالف راه عدمستان پیش گرفتند - امرا ازین عطیه عظمی شکرانه بجای آورده بسعید خان حاکم صوبه ملتان نوشتند که آنچه بر ما بود بحسب حسن اخلاص بتقدیم رسید - اکنون

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعضی نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود

(۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخه [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخه [ب] دولت خان

(۸) در [چند نسخه] بهاری •

بمحالّ جایگیرِ خود روانه شدیم - و آن مخدول با معدودے دران صوبه آمده است - باید که بمقتضای
لوازم خدمت‌گذاری او را بدست آورند - تا فتنه او یکبارگی ازهم پاشد *

ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی بسیار خود را بحال تباہ ازین هنگامه برآورد - چون بحوالی
ملتان رسید بلوچان سرراه او گرفته کار برو دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدرود - چندے
که مانده بودند درینجا بخاکِ هلاکت افتادند - و خود زخمی بخانه یکے از بلوچان پناه برد
سعیدخان چون برین سرگذشت آگاهی یافت بجست و جوی او برآمد - و او را در جائے (که خزیده بود)
پی برده گرفتار گردانید - و حقیقت حال را ببارگاه اقبال معروض داشت - چون ایستادگان بساط عزت
عرض داشت او را بعرض مقدس رسانیدند گیتی خدیو (اولاً از ائمنی عموم رعایا از شر این تباہ کار
و ثانیاً از گرفتار شدن این گزند دولت) سپاس ایزدی بجای آورده مراتب شکر بتقدیم رسانیدند
و حکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند - آن گرفتار کردار خویش پیشتر ازان (از زخم
کاریے که داشت - یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهی - یا از فزونی خجالت) قالب تهی ساخت
یا آنکه کار پردازان قضا پایه عاطفت شاهنشاهی دریافتند - که اگر بدرگاه برند هرآینه شهریار مهربان
برو ببخشایند - بنا بران پیوند نفس شیر او را از بدن خبیث گسیختند - و روز بهمن دوم خرداد
ماه الهی موافق یازدهم محرم نهمد و هشتم و یک ساحت اجمیر مہبط انوار ظلّ اللہی گشت
و آن جویای رضای ایزدی بمقتضای حق اساسی خود بمراسم زیارت روضه معینیّه قدسیّه پرداخته
بمنسوبان و واردان آن شهر انواع مرحمت فرمودند - و خاصان بساط قرب شاهزادے بلند اقبال
سلطان دانیال را از آنبیر آورده درین شهر فیض اساس بدریافت دولت حضور حضرت شاهنشاهی
شرافت کونین بخشیدند - و بعد از یک هفته ازان خطه دلگشای بعزیمت دارالخلافه مرحله بمرحله
نہضت میفرمودند *

و چون رایات اقبال بحدود سانگانیر رسید عزیمت شاهنشاهی بران قرار یافت که خود
بامعدودے بطریق ایلغار متوجه دارالخلافه شوند - و اردوی معلی باهستگی منزل بمنزل می آمده باشد
در عرض یک روز و دو شب این راه دراز طی فرموده بقصبه بگونه (که هشت گروهی فتحپور است)
رسیدند - جوتک رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد - آنحضرت
بدولت و اقبال بدارالخلافه نزول دولت افزا فرمایند - بنا بران شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه
توقف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و امجاد بدولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند *

(۲) نسخه [۱] گرفتار شدن او سپاس ایزدی (۳) نسخه [۱] نیت حق اساس خود . و نسخه [۱]

(۲) وصول موكب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدارالخلافه

(۳) کارگشائی و کامروائی بزرگان دین و دولت و فرمانروایان صورت و معنی وابسته به نیت نیک و کردار شایسته است - که خلاصه طلبگاری رضامندی ایزدی ست - و تفاوت طبقات عالم باین دو امر عالیقدر مربوط - هر کرا این دو گوهر والا بیشتر و بهتر روزی شود او را بزرگتر سازند و ذات مقدس او را مصدر کارهای شگرف گردانند - المنه لله که این دو خصلت عالی (که سرمایه دین و دولت اند) در عنصر اقدس شاهنشاهی از روی کمیت و کیفیت از هر چه خیال توان کرد بمرتبه افزون است که بزرگان باستانی بآن کمتر رسیده اند - چه جای اعیان حال - و ازین است که هر زمان بطرز خاص کامروای صورت و معنی میگردند - و کامیابی دین و دولت دستاویز نیازمندی بایزد بیچون و عاطفت بزرگستان میگردد - هر چند دولت افزونتر مهربانی او بیشتر و لهذا درین ایام سعادت افزا در اندک زمانه چنین مایه وسیع گرفته با هزاران نیازمندی درگاه الهی روز دیدارین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق چهارشنبه دوم صفر دارالخلافه فتحپور مستقر ریات اقبال شد - و طبقات انام و طوائف جهان از بزرگان روزگار و سایر مردم مرتبه بمرتبه بدولت کورنش سربلندی یافته کامیاب عاطفت شاهنشاهی گشتند - و بدیدار گرمی آن نورافزای دیده و دل مسرت مند گشته بکار خود پرداختند - و پدر بزرگوار این حیران انجمن هستی شیخ مبارک (که در دانائی و ریاضت نفس در عزلت و انزوا بسر می برد - و غریب پیونده باین گیتی خدیو داشت - و اگر چه بظاهر کمتر در ریافت حضور نموده لیکن همیشه بفروغ اخلاص این یگانه زمان خلوتکده ضمیر خود را پر نور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگ والا قدر^(۴) بلند پایه بود) از روی فرط شوق برسم تهنیت آمده برکات استقبال دریافت - و بموقف عرض رسانید که (اگر چه عموم خلایق مراسم تهنیت آن خدیو جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه اکنون از عالم غیب بر خاطر اخلاص گزین میبریزند آنست که آن خداوند عالم مبارکیادی یا معتقدان اخلاص نهاد فرمایند که این جهان بخش از فزونی نیک اندیشی و نیک کرداری ما چنین عطیه کبری و سعادت عظمی کرامت فرموده (کم عبارت ازان ذات مقدس است) که از فراخ جوصلگی و نیک سرانجامی نشاء ظاهر پیشوای ملک معنی گردانیده چنین فتوحات عالی را چهره گشا ست - آن قدران والا گوهر را ازین طرز بدیع تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیر عزت گزین را باجترام رخصت فرمودند و بارها این نکته گرامی را بیاد آورده بر زبان مقدس گذراندند *

(۲) نسخه [۱] رسیدن (۳) نسخه [ب] کامروائی (۴) نسخه [ب] و '۱ سپرت *

و هم درین ایام عشرت بخش امرای عظام از اطراف مملکت روی توجّه بدرگاه مقدّس آورده بمراد خویش رسیدند - از انجمله حسین قلی خان حاکم لاهور با اکثری از امرای آن ناحیت بسجده آستان آسمان پایه نورانزی ناصیه بخت مندی گشت - و مسعود حسین میرزا و تمام اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) در پوستهای گاو (که شاخها را ازان جدا نساخته بودند) در آورده بهیئت غریب در بارگاه حضور آورد - خدیو رحیم دل بر حال تباہ آنها بخشوده در ساعت حکم مقدّس فرمودند که آن طبقه را ازان لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهربانی هر یک را بجائے سپردند - تا حقیقت جوهر هر یک بتازگی لمعۀ ظهور بخشد *

و هم درینولا کُتور مانسنگه و دیگر امرا از راه ایدر آمده بشرف آستان بوس سربلند گشتند و مجملی از حال این فوج نصرت قرین آنست که چون بحدود دونگر پور رسیدند زمیندار آنجا از تبه رانی بنخوت پیش آمده آماده پیکار شد - و دلوران لشکر اقبال سزای آن سرکش نموده جمع کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایت او را تاراج کردند - و از اعیان این فوج نصرت قرین درویشک رخت هستی بر بست - و از انجا بمقتضای فرمان مطیع نواز عاصی سوز پادشاهی بحدود اودیپور (که موطن رانا ست) رسیدند - رانا لوازم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را باداب عبودیت پوشید - و مانسنگه را بخانه خود بمهمانی برد - و از بد گوهری در مقام عذر درآمد خیر خواهان او را نگذاشتند - و در روان شدن درگاه معلّی وعدها در میان آورده عذر ها انگیخت و مانسنگه را رخصت نمود - او نیز مدارائے در میان آورده گذشت - و هم درینولا حسین قلی خان را بخطاب مُستطاب خان جهانی سربلند عزت گردانیدند - و هر یک از امرای نیکو خدمت را بجائیل عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ نشین اقبال بر مسند قدرت دانی نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بافرین - و زمین را بمعمری - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکار افزائی و هر جنس را در بلندی پایه آن همت بست - و بآئین دلخواه پرتو ظهور داد - و معنی فرمان روائی بصورت جهان آرائی پیوست *

و از سوانح دولت افزا (که درینولا ظاهر شد) توجّه جهان گشای شاهنشاهی بتسخیر ملک بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانان تبه کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان و قاسم علی خان و میرزا علی و طایفه از امرای سعادت اندوز را بدیار شرقیه رخصت از زانی فرمودند - و منشور سعادت باسم منعم خان خانخانان شرف صدور یافت که (چون رایات عالی بتصفیه و ترکیه ولایت گجرات اشتغال داشت) آن نیکو خدمت

مزاجِ زمانه در یافته راهِ مصلحت و مُدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال پای تخت بفروغ معدلتِ ما روشنی افزای پیشطاقِ عالم است) لایق آنکه بمجرب رسیدنِ مثالِ نصرتِ عنوانِ متوجهِ تسخیرِ آن بلاد و تنبیهِ اربابِ ضلال و فساد گردد و [اگرچه همان اُمرای اخلاص اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایتِ روزافزونِ ایزدی بسند بودند] لیکن هرچند افزونیِ بیشترِ کار آسان تر بنابران بسیاری از اُمرای تعیین شدند - و از کمالِ دور بینیِ راجه تودرمل را پیش منعم خان فرستادند که بالهامِ اقبال ^(۲) شمهً بسیاری از قوانینِ مالک گیری (که بزبان او حواله شده بود) خاطر نشان سازد و کار طلبی و اتفاقِ اُمرای را نیز در یافته حقیقتِ حال بعرضِ مقدّس رساند - که اگر همتِ جهان گشای دران مردم باشد امید که عنقریب آن ملک در حیطة تصرفِ اولیای دولت آید و گرنه نهضتِ موکبِ مقدّس از لوازمِ آئینِ کشورگشایی خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقتِ فراوانی لشکر و آئینِ یکجہتی و صدقِ عزائم و علوهمِ ملازمانِ عبثه اقبال بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و موجبِ اطمینانِ باطنِ اقدس گشت *

نهضتِ موکبِ مقدّس شاهنشاهیِ بار دوم بگجرات برسم ایلغار

و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظرِ ظاهر بینان بسا کارها سرمایه خوشدلی تنگدانِ حسداندوز و نشاطِ پراکنده خاطرانِ نفاق اندیش میشود) اما در معنی آن مقدمهٔ افزایشِ دولت و طلیعهٔ تابشِ اقبال است - هم کلیدِ آمال و امانی ست و هم قفلِ درِ فتنه و فساد - هم سرمایهٔ افزونیِ موکبِ اخلاص است و هم خمیرمایهٔ هلاکتِ بیمارانِ نفاق - و ازین قبیل است شورش که در عرصهٔ گجرات درینولا بظهور آمد - و گیتی خدیو بدفعِ آن بذاتِ مقدّس نهضت فرمودند - و شرحِ این سانحهٔ عبرت بخشِ بآئینِ اختصار آنست که دران هنگام (که حضرت شاهنشاهی خان اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمتِ دارالخلافه فرمودند) او چون دانست (که اختیارالملك در حدودِ ایدر باتفاقِ رای نراین زمیندار آنجا سر بفساد برداشته است - و پسرانِ شیرخان فولادی نیز با او پیمانِ یکجہتی بسته اند) از آنجا (که مہماتِ ملکی تاخیر برنتابد) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانهٔ آنصوب شد و میرزا مُقیم (که دران نواحی جایگیر داشت) از استیلائی آن فتنه اندوزانِ بدنہاد جای خود گذاشته بباو ملحق گشت *

خان اعظم در مقامِ استیصالِ آن گروه بود که غبارِ فتنهٔ محمدحسین میرزا بتازگی ارتفاع یافت

(۲) در [اکثر نسخه] که بالهامِ اقبال بسیاری از قوانین *

و اجمالاً این تفصیل آنکه محمد حسین میرزا از حدود دولت آباد دکن خبر توجه ربابات اقبال بصوب دارالخلافه شنیده بحدود سورت آمده گرد شورش انگلیخت - قلیچ خان متحصن شده لوازم قلعه داری بتقدیم رسانید - میرزای شور افزا از انجا دست باز داشته ببروچ آمد - و از ملازمان بے حقیقت قطب الدین خان گرفت - و از انجا بکنبایت رسید - و از بیخبری^(۲) حسن خان بے جنگ آن جا را نیز متصرف شد - و حسن خان باحمد آباد رفت - خان اعظم سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد مونگیری و جمعی را بکمک قطب الدین خان فرستاد - درینولا اختیارالملک و این جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) استمالت^(۳) یافته پیش آمدند - خان اعظم جائے مستحکم را پناه ساخته نشست - این گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تاکی - و ازان چه سود برداشته آید - کار آنست که برسراحمد آباد بریزیم - که اگر خان اعظم ازان قلب جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کارے پیش رود - و اگر نیاید احمد آباد را متصرف شویم و باین عزیمت ناصواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقت رفتن مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان اعظم تیز دستی نموده احمد آباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان اعظم شب توقف نکرده هنگام تباشیر صبح بشهر درآمد - و در همین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت و بعضی از پرتال بدست او درآمد - و چون تباہ حال بود از فوج خان اعظم دورتر گذشته باختیارالملک و پسران شیرخان فولادی پیوست - و شرح این عطیة غیبی آنکه قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند - آن مدبر (با آنکه مردم کم داشت) زیاده از مقدور دست و پا زده بحال تباہ شکست یافت - سید بهاء الدین کارنامه شجاعت بظهور آورده جان نثار شد - و امرا شکست دادن او را فوز عظیم دانسته همت در تعاقب نبستند - اگر اندک سعی مبذول میشد آن مغلوب ادبار ابدی گرفتار میگشت *

القصة (چون بآن جمع بے سعادت ملحق شد) اهتمام عظیم در شنافتن باحمد آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و این از نتایج اقبال شاهنشاهی بود و خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود - و امرای کنبایت نیز رسیدند و بعد از چند روز این شور بختان مغرور در حدود احمد آباد آمدند - و هر روز بهادران نبرد دوست برآمده چپقلشهای نمایان میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف آرای شده عرصه نبرد می پیمودند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند) اما خان اعظم (چون اعتماد بر ملازمان خود

و قطب الدین خان نداشت) درین کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دروین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیره رابان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامه شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که بتلقین دولت شنیده بود) نیز میداشت - روز فاضل خان نزدیک دروازه خانپور برآمده مبارز میجست که جمعی از مخالفان ریختند - و بمجرت تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را زخمی کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده در خندق افتاد - و از آنجا بسله^(۳) نشانده بریسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای همگان برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتی مشتمل برسوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعثت والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود (چون خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) از آنجا (که آن معدن مردی و لجه مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همت جهان گشای بران قرار گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجه آنحدود شوند - چون از تنگی وقت فرصت آن نبود (که مردم را مهلت سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه گشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر در دامن ملازمان عتبه دولت ریختند - و حرم سرای مقدس را با بسیاری از امرای عقیدت اندیش (چون شجاعت خان - و راجه بهگونت داس - و سید محمود بارهه - و رای رای سنگه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشاء ظاهر نموده در فرستادن مردم اهتمام میبرد اما چنان در باطن نور آگین پرتومی اندازند که هیچکس پیشتر از ما بر سر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعیدخان و اکثر امرای پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بحراست آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را ازان مردم همراه گرفتند و یرلیغ مطاع شرف نفاذ یافت که مظفر خان امرای مالویه را گرفته خود را زود بگجرات رساند و کنور مانسنگه از کچیواره جایگیر داران آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل^(۷) و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیاری از مخلصان را در خدمت شاهزادهای والا گوهر بحراست مستقر سر بر خلافت و این حدود گذاشتند *

و چون خاطر اقدس از انتظام مهمات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهی موافق

(۴) نسخه [ب ی] مبارزت (۳) نسخه [ب ل] بسید نشانده - و سبد هردو بمعنی زنبیل آمده

(۴) نسخه [ل] در دامن عتبه پرستان دولت (۵) در [چند نسخه] پرتو اندازد (۶) نسخه [اب]

کچیواره و نسخه [ز] کچیواره - و نسخه [ی] کچیواره (۷) در [بعضی نسخه] بارهمل •

یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر بقاید تائید و بدرقه اقبال بر جمازه جهان نورد نرم رفتار * ع *
 * کمان گردنی تیز و ترز تیر * سوار دولت شده زمام نصرت در دست باعتصام حبل متین توکل
 در راه دور و دراز گجرات جولان جلالت فرمودند - و امرای عقیدت گزین و خاصان بساط قرب و سایر
 خدمت گذاران اخلاص طراز (بعضی بر ناقهای باد سیر - و برخی بر هیونان آتشین نعل) التزام همراهی
 نمودند - و چون پاسی از شب گذشت برای آسودگی گرم روان شاه راه ارادت در قصبه توده وقفه
 استراحت نمودند - و سحرگاه از اینجا برهنمونع ستاره سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح
 دوشنبه بمنزل هنس محل رسیده زمانه توقف گزیدند - و از اینجا گرمتر شتافته بعد گذشتن پاسی
 از شب قصبه معز آباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیاری از ملتزمان رکاب سعادت را قوت
 بدنی یاروی نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندک گرانی در عنصر مقدس نیز پدید آمد
 و باوجود آن بعد از نیم شب برگردون فلک سیر نشسته بسرعت تمام روان شدند * (۲) * ابیات *

میرفت اربه هم تک ابر * زانسان که رود ز عاشقان صبر

از گرم روی درون و بیرون * پیچیده صدا برنگ گردون

و حکم اقدس شد که [اگر بجهت استیلاي خواب (که ترکیب عنصری را ناگزیر است) بر زبان رود
 که گردون آهسته برانید] ناشنیده انگاشته همانطور گرم رفتن باشید - خدمت گذاران امثال
 فرمان مقدس شاهنشاهی نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشت روز سه شنبه خطه فیض اساس
 اجمیر مورد موکب گیهان خدیو گشت - آنحضرت بروضه معینیه ورود سعادت فرموده خدای
 خویش را پرستش خاص نمودند - و بروح قدس خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبان
 آن بقعه خیر را بتفقدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و از اینجا منازل آسمانی ارتفاع را
 (که دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته بود) بنزول اجال کرامت داده استراحت فرمودند
 و آخرهای روز سوار دولت شده شب دیز اقبال را تیز راندند - هنگام صبح چهارشنبه در حدود میرتهیه^(۳)
 شاه قلی خان محرم و سید محمود خان باره و محمد قلی خان توقبایی (که از پیش فرستادهای
 لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمانه توقف فرموده متوجه پیش شدند - پاسی از روز
 گذشته بود که قصبه جیتان از قدم شاهنشاهی پرتو سعادت یافت - و پاسی از روز مانده بود
 که عزیمت رفتن پیش نمودند * (۵)

آخرهای روز خاطر عشرت دوست میل شکار فرمود - مقارن آن آهون سیاه سیاهی کرد

(۲) نسخه [ی] نظم (۳) نسخه [ا ب] میرتهیه (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخه

[ل] عزیمت پیش نموده *

برزبان مقدس گذشت که اگر این آهورا چینه^(۲) سمند تک شکار کند نشان آنست که محمد حسین میرزا بدست افتد - باین نیت حق اساس چینه را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و صید نشاط بدام افتاد - و نیم شب رایات اقبال بسوجت رسید - و تا ظهور انوار صبح پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نورانی شد بخانه زین در آمدند - و در هنگام سواری بموقف عرض رسید که محل مقدس و لشکر پیش در قصبه پالی^(۳) فرود آمده است - حکم والا شد که ملتزمان رباب دولت اعتصام راهی (که در پیش دارند) می شناسند باشند - و خود با معدود از مخصوصان عتبه اقبال متوجه صوب پالی شدند - و چون قدری راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از اذیب اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخر روز (که ملازمان رباب فیروزی اعتصام در ظاهر قصبه بهگوان پور فرود آمده از حرمان ملازمت و دیر رسیدن رایات اقبال نهایت توزع خاطر داشتند) خدیو جهان پرور بسایه عاطفت نور گستر شدند و عالم یکدل هزار دل شد - و جهان جهان شادمانی پدید آمد - خاطر جهان آرای شاهنشاهی آن میخواست که از راه سروهی^(۴) (که قدری قریب مسافت دارد) موکب معلی بگجرات درآید - و خیر اندیشان بارگاه حضور را التماس آن بود که راه جالور پی سپر موکب اقبال شود - و غرض این دولتخواهان آنکه دران راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند - و در رباب نصرت قریب مردم کم - مبادا باویش آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتی خدیورا (چون پای بر مسند توکل راسخ بود - و دل باعانت غیب متوسل) این ملتمس بموقع قبول^(۵) نرسید - و بشگونه قراول حکم شد که راه سروهی را رهنمون گردد نیک اندیشان بساط حضور چون از قبول استدعای خود نا امید شدند بشگونه ساختند - و قرار دادند که چنان و نماید که راه سروهی میروم - و بصوب جالور شتابد - باین نیت آغاز شب سعادت متوجه پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درخت زار پُرای و گل در آمدند - و مجاهدان عقیدت مند را قدری کلفت رسید - و بسیاری از رباب دولت جدا شدند - و همانا که این باد افرازه آن صورت خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریه رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است - و راه جالور قطع میشود - گیتی خدیو در غضب آمده زمانه در همانجا توقف نمودند و صبح جمعه متوجه پیش شدند - شیرے از دست چپ پدید آمد - سیف خان کوکه و میرزاده علی خان آماده شکار او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدس که متوجه این کار نشوید که مطلبی دیگر در پیش داریم - صرفه کار ما نیست که دیده و دانسته

(۲) نسخه [ی] سمند بانگ - و نسخه [ل] سمند نایک (۳) نسخه [ی ل] مالی (۴) نسخه [ز]

قدری قریب دارد - و در [بعضی نسخه] قدری قریب است (۵) نسخه [ی] بموقف *

مُرْتَكِبِ چینی امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیش تجربہ کارانِ هندوستان مقرر است کہ شیر و مانند آن اگر از جانبِ چپ نمودار شود شگون میگیرند - و قصد آن نمیکنند - باین داستان عاطفت آن شیردلان را از شکار شیر باز داشته متوجه پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست کہ لشکر اقبال (کہ پیشتر رخصت یافته بود) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند کہ همراهانِ رکابِ اقبال را آهسته آهسته می آورده باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان شدند *

و چون ربابِ اقبال بحوالی جالور رسید آوازِ نِقاره ارتفاع داشت - معلوم شد کہ از لشکر پیش آواز کوس می آید - دو پاس از روز گذشته بود کہ بجالور درآمدند - و امرای کبار بزمین بوس والا سربلندی یافتند - و حکم عاطفت شرفِ نفاذ یافت کہ اعیان اردوی مقدّس هر کدام از همراهانِ رکابِ نصرت را بمنزل خود برده مهمانی کند - و خود زمانے بدرون حرم سرا توجه فرمودند و بعد از زمانے بفرایزدی برآمده کورنش دادند - و سوداگرانِ اسپ را (کہ در اردوی بزرگ همراه بودند) با طوائل احضار فرمودند - و بدیهای دلخواه سوداگر گرفته بسیارے را بگرم رفتارانِ رکابِ معلّی قسمت کردند - و حکم اقدس شد کہ شهبازخان و کمال خال جالوری بهمراهی اردوی معلّی باشند - و باقی امرای سعادت منش در رکابِ مقدّس بوده همعنانِ اقبال شتابند و چون نیمه از شب گذشت بر باره باد کردار سوار دولت شده تا نیم روز شنبه در گرم روی گوی سبقت از شهباز نظر می ربوندند - بعد ازان در موضع پتن وال توقف گزیدند - و بفرخندگی و خجستگی (ماه جمادی الاولی دران سرزمین دلگشای دیده و لخته انبساط فرموده) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند کہ تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام دوشنبه ربابِ جهان گشای (کہ فروغ صبح دولت در مهچہ داشت) بقصبه دیسه (کہ بیست گروهی پتن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاه علی لنگه (کہ از جانبِ خان کلان حکومت آنجا داشت) لخته از ناهمیدگی لشکر بیگانه خیال کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقت حال آگاهی یافت بزمین بوس والا سعادت پذیر شد - رای همه ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام بران بود کہ خدیو گیتی ستان بپتن شتافته یک روز دران شهر توقف فرمایند - تا بهادرانِ عقب مانده نیز خود را توانند برکابِ دولت رسانید - و آن جهان مردانگی و فرزاندگی دران پایه کہ رفتن بپتن چه صورت دارد - بلکه بخان کلان و جمعی دیگر (کہ دران بلده اند) خبر کردن چه ضرور - مبادا بمقتضای

(۲) نسخه [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضی نسخه] شهبازان نظر (۴) نسخه [ی] بنس وال

(۵) نسخه [ز] اولیه - و نسخه [ی] دلپه (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید *

کهنه‌عملگی در نيزدستی و سبکپائی موکب معلی سنگ راه شود - و صیت رسیدن کوبه عالی بغنیم رسد - و خود را بیک سوکشد - و بسا سخنان همت بخش بر زبان اقدس گذشت - و بسعی و الحاح مقربان بارگاه عزت قرار یافت که حضرت راه پتن را یکسو گذاشته متوجه گجرات شوند و یکم از چابک روان کاروان رفته لشکر پتن را ملحق گرداند - خواجه غیاث الدین علی آصف خان باین خدمت رخصت یافت - و گیتی خدیو بهمعنائی جنود اقبال نیم شب از آنجا متوجه پیش شدند - و چاشت دوشنبه ساحت قصبه مالایانه (که پنج کروهی پتن است) معسکر فیروزمندی گشت و مقارن آن خان کلان بالشکر خود و وزیر خان و شاه فخرالدین و طیب خان (۳) و کهنکار و دیگر امرا (که پیشتر از سنوح قضیه شورش (۴) از روی دوربینی تعیین شده بودند - و چون راه مخوف بود بواسطه احتیاط در پتن توقف داشتند) بدولت زمین بوس سر بلند گشتند *

و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافت - در قول (که محل قور خاصه است) میرزا خان و شجاعت خان و سید محمود خان بارهه و صادق خان و طایفه از بهادران قرار گرفتند و برانگار بزور بازوی اخلاص خان کلان و دیگر دلاوران کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقه از دلیران نامور نامزد شدند - و محمدقلی خان توقبای و ترخان دیوانه و جمعی را در جای هر اول اشارت عالی شد - و خاطر در برین شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصان عقیدت منش طرح باشند - قریب صد سوار (که هر یکم ازان بر هزاران تواند زد) ملازم رکاب نصرت قرین شدند *

رُمج هر یک شهاب جیبه گسل * تیغ هر یک درفش خاراه گذار
همه رستم کمان و آرش تیر * همه آهو سوار و شیرشکار
همه در کار خدمتش کامل * همه در شغل طاعتش بیدار

آخرهای روز دوشنبه از قصبه مالایانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراولان خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده با احمدآباد رود - و نوید مقدم نصرت قرین را بمتحصنان امیدوار رسانده آماده نبرد گرداند - که چون این جنود غیبی نزدیک شود لشکر احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمام شب و برخه از روز سه شنبه مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند *

چون پاسه از روز گذشت بموضع جوتیانیه (که از مضافات قصبه گچی ست) (۶) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان سیه بخت بسرکردگی راولیا ملازم شیرخان فولادی قلعه گیری را

(۲) نسخه [ز] بالیسانه (۳) نسخه [ی] قطب خان (۴) نسخه [ل] شورش افزا (۵) در

[اکثر نسخه] تازی سای گشتند (۶) در [بعضی نسخه] کوی - و نسخه [ز] گوی *

استحکام داده آماده پیکارند - و همانا این مدبران را خیال آنست که از پتن خان کلان جمعه را بر سرگزی فرستاده است - بنابراین فوج بیرون آمده صف آرایی میکند - همان زمان بجمعه از دلاوران لشکر منصور حکم مقدس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروه شقاوت سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند - در لحظه تیزدستان عرصه اقبال جمعه کثیر را از هم گذرانند - و طبقه گریخته درون قلعه درآمدند - و بهادران سعادت پیوند در مقام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن شهر زمانه وقفه آگاهی فرمود - و خبرت گزینان رکاب دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون (که این گروه قلعه^(۲) شده اند) صلاح دید کار چیست - طایفه مغلوب تهور^(۳) که از حساب دانی چندان وقوف نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائید ایزدی گشایش این قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهریکنای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود همگی همت والا در تقدیم این تعب آنست که شور افزایان گجرات بدست درآیند - اگر توجه بگرفتن این قلعه مصروف شود از آنجا که عالم قلعه گیریست شاید کار بچند روز کشد - درین صورت ظن غالب آنکه غنیم صیت موکب مقدس شاهنشاهی شنیده خود را بگوشه سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمدش افواج گیتی ستان (که پیهم میرسند) بے مشقتی گشوده گردد در همین اثنا بندوقه بیکی از سپاهیان (که نزدیک آن خدیو معلی ایستاده بود) رسید - و آن را همت یاروی نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت گلوله بندوق از جامه گذشته سرد شده بود - بمیامن مجاورت ذات مقدس بخیر انجامید^(۴) * بیت *

بروز قضا نیزه^(۵) جوشن درد * ز پیراهن بے اجل نگذرد

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - از آنجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرام گشتند - و دو گروه گذشته برای آسودگی وقفه استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعه از امرا (که از عقب می آمدند) بمشعلها در رسیدند - متحصنان قلعه این را فوج خاصه شاهنشاهی دانسته بے جنگ بر آمده راه ادبار گرفتند - و فرموده گیتی خدیو بظهور پیوست - عنفوان سحر روز چهارشنبه بآئینه که انتظام یافته بود جهانگیر جهان نورد با دلی آرامیده و خاطر شکفته و نیت حق اساس و کردار شایسته متوجه پیش شدند *

و چون سه گروهی احمد آباد نزول موکب اقبال شد آصف خان را بسرعت روانه آن مصر جامع ساختند - که بتائید الهی ظلال معدلت بر مفارق ساکنان این مرز و بوم افکندیم - باید که امرا

(۲) نسخه [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق از جامه (۴) نسخه [ی] گذشت

(۵) نسخه [از] تیر *

با دل سپاس‌گذار و همت خدمت‌گزین بموکب همایون پیوندند - بهادران اخلاص‌مند (که درین گرم‌روی چون اقبال همعنان و چون نصرت هم‌رکاب بوده در اکثر اوقات دولت حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خالف بیرام‌خان - سیف‌خان کوکه - زین‌خان کوکه - حسین‌خواجه^(۲) عبدالله‌خان - جگناته - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث‌الدین علی آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیب‌چند - میرغیاث‌الدین علی نقیب‌خان - محمد زمان - بهادرخان^(۴) مانسنگه درباری - سید خواجه - شیخ عبدالرحیم - رامداس کچه‌واکه - رام‌چند - بهادرخان^(۵) قوردار - سانول داس - جادون کایتیه درباری - سرخ بدخشی - دوار بهلا - هرداس^(۷) - تارا چند خواص - لعل کلانوت *

و چون ریات اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجه جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانح عبرت افزا آنکه جیمل پسر روپسی بگترگران پوشیده در نظر اقدس درآمد - آن منبع عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه‌خانه خاصه زرّه بار مکرمت فرمودند - و بگتر او را بکرن نبیره مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیش روپسی می‌رود) از حقیقت بگتر (که برو اعتماد داشت) می‌پرسد - چون از حال آن آگاهی می‌یابد بواسطه کوتاهی دریافت (از عداوتی که با خاندان مالدیو داشت - و از خوبی که بگتر را بود - و از همتی که نداشت) کس فرستاده بگتر را طلب میکند - قاصد از بدانشی سررشته تمیز را گم کرده پیغام‌گذار میشود - شهریار آفاق از فراخی حوصله قبح آنرا در نظر نیارده فرمودند که ما عوض آن زرّه خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفی ندارد - روپسی از نادانی خود جیبه خود را فرود آورده برهنه میشود - این کوه وقار و تمکین (که بایستی آن مدهوش معامله ناهمی را ادب فرمود) از قدرشناسی سلاحه (که در برداشتند) فرود آوردند - که هرگاه ملازمان ما درین تبرد مرد آزمائی خود را ببرهنگی قرار دهند) از مردی نباشد که ما مسلح باشیم - راجه بهگونت داس (چون از بیراهه رفتن روپسی خبردار میشود) نوائج ارجمند گفته سرکه در کاسه سر بدمست او می‌اندازد - و او را سرزنش عظیم کرده در مقام ندامت و معذرت می‌آرد - و سر خجالت در پیش افکنده بدرگاه والا می‌شتابد - و حقیقت بنگ خوردن روپسی را معروض داشته التماس مرحمت می‌نماید - خدیو

(۲) نسخه [۱] حسین خان - و نسخه [ب] حسین خان کوکه - و نسخه [ی] خواجه حسین (۳) در نسخه [ی] این نام نیست (۴) نسخه [ب] پهار خان - و نسخه [ی] بهار خان (۵) مانسنگه درباری - وفا - سید خواجه (۶) نسخه [ز] سانوله داس (۷) در [بعضی نسخه] پتور داس (۸) نسخه [۱] که در بگتر او بود *

عاطفت منش ملتمس اورا ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و از انجا بآئین شایسته روانه پیش شدند در اثنای راه اسپ نور بیضا^(۲) در عین سواری نشست - راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروز مندی بظهور آمد - که نزد تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل نصرت مندی ست - اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال نشیند - دوم وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میروند - عرض او پسندیده آمد - و باعث نشاط خاطر بسیار از حاضران محفل مقدس شد *

رسیدن موبک مقدس شاهنشاهی بحوالی احمدآباد - ولوی نصرت

افراختن - و فیروز مندی شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکلات از مکامن مشیت ایزدی لمعه ظهور میدهد) اما دیده و ران آگاه دل (که از سعادت پذیرمی ازلی و تکاپوی همت خویش نقبه بنهان خانه تقدیر زده اند که شناسای رموز تکوین شده اند) نیکو می دانند که حصول مقاصد دینی و دنیوی و پرده گشائی مخدرات مطالب صوری و معنوی در گروه همت درست و اندیشه راست و کردار شایسته است خصوصاً آنچه وجه همت فرمانروایان عالی نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق بر روی آن می برآرد اما (هرگاه اقبال مندان سعادت پیوند بسیاری مشغله را از افزونی اسباب هوشمندی دانسته قدر دان منصب والای ساظنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هر یک را بکارش داشته جهان آرا شوند - و آراستن نشاء صورت را ترتیب عالم معنی انگارند - و کار دنیا را چون ظاهر پرستان مغایر و مباین عالم معنی ندانسته انتظام ظاهر را از گزیده ترین پرستشهای دادار جهان آفرین شناسند) هرآینه در هرچه همت بندند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف (که قوت بشری بآن وفانکند - و در حوصله روزگار ننگند) در زودترین زمانها میسر گردند بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطر روشن آنها راه نیابد) مبدعان جهان ایجاد آنرا در بهترین طرزهای ظهور خلعت هستی پوشانند - و امروز این صفات والا (که سرمایه دولت عظمی ست) بے شایبه تکلف سخن گستران نکته طراز در ذات مقدس شاهنشاهی افزونتر از انست که اندازه آن بعقل زمانیان درآید و از اینجا ست که افزایش دولت خداداد این خدیو والا^(۳) و چهره گشائی مقاصد این بزرگ کرده ایزدی از حیطة مختصر ادراکات امکانی بیرون است - اگرچه دانم (که نکوهیده گوهر کونه بین این مقدمات

محمدت را از جنس ستودن مداحان رسمی داند (لیکن مرا (چون درین اقبالنامه خطاب و الانطرت صافی ضمیر دوریاب است) از رهگذر بداندیشی آن رمدهین چشم غبارے پیرامون صفتکده خاطر من نمی نشیند - دوربین تحقیق دوست تقلید دشمن [اگر در روزنامه چه احوال مقدس شاهنشاهی (که بر صفحات ایام رقمزده کلک اهتمام است) نگاه درست کند - و غورے ژرف نماید] داند که آنچه این نظارگی انجمن هستی می نویسد از دریا قطرے ست - و از بیابان ذرے - خصوصاً این یورش عبرت بخش دولت افزا که طراز کارنامه های بزرگان دولت تواند شد *

القصة بطولها خدیو جهان بعزمه درست و نیتے حق اندیش و توکلے عظیم و همتے عالی و فطرتے بلند (با آنکه اگر اندک توجه فرمایند سه صد چهارصد سوارسره باندنی اشارتے در کمتر فرصتے فراهم آید) چنین راه دور و دراز (که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند) چندین مفاوز و محال ارباب عصیان را با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت طی فرموده در عرض نه روز با هنگامه اوباش خلاف اندوز (که از بیست هزار کس افزون بود) پیوسته روز بهرام بیستم شهریور ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم جمادی الاولی عرصه پیکار را آراسته فیروزمزد گشتند - و شرح این داستان بدیع بطرز اختصار آنست که ربابت نصرت شعاع نزدیک بغنیم رسید - و اثرے از لشکر گجرات ظاهر نشد بعضے از بار یافته های درگاه عزیمت شبخون را معروض داشتند - خدیو عالم را این رای (که صورت خدعه داشت) پسند نیامد *

* بیت *

شببخون بود پیشه پیدلان * ازین ننگ دارند خیل یلان

دل در تائید ایزدی بسته متوجه نبرد شدند - حکم نواختن نقره و انداختن سوزن شد * بیت *

ز نای نبردی برآمد خروش * غل کوس در کشور افکند جوش^(۳)

مخالفان تیره رای مغرور کثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدن شیرخان فولادی را منتظر *

چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمئی^(۵) رسید حکم مقدس نفاذ یافت که فوجها بائینه که ترتیب یافته از آب بگذرند - امرا انتظار لشکر گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند درین اثنا قریب سه صد سوار گجراتی (که از مقام سرکیچ برگشته بودند) نمایان شدند - آنحضرت به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادر قلی و ونجیت و چندے دیگر از موشگافان کم خطا اشارت عالی فرمودند که بجانب این تبه کاران مدبر بندوق اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

(۲) نسخه [ل] حیرت بخش (۳) نسخه [ا] پیروین و نسخه [ب ی] نبردش (۴) نسخه [ا]

غرکوس - و در [بعضے نسخه] بم کوس (۵) نسخه [ل] سابرمئی (۶) در [اکثر نسخه] مورکچ *

خود شتافتند - و آواز کرنا و صدای نقره دران سرزمین پیچیده بود - جوقه از مخالفان تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می آید - و برخه را یقین اینکه خان کلان از پتن بقصد کمک خان اعظم میرسد - محمد حسین میرزا ازین غلغلۀ هوش ربای سراسیمه وار خود برسیم قراولی • برآمد - سبحان قلی ترک و چنده از بهادران اخلاص گزین پیشترک از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند - میرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی ترک (باندیشه آنکه رعب در غنیم پدید آید - و سنگ تفرقه در جمعیت این گروه افتد) جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالشرکے گران میرسند چه ایستاد؟ - و چه میپرسی - زود رفته این جمع مدبر را بیک سو راهبری نمای - [اگرچه دلش از شکوه پادشاهی (که پرتو ست از فرایندی) از جای رفته بود] اما از آنجا (که گلیم بخت او را سیاه بافته بودند) بر زبان آورد که ای برادر می ترسانی - و از خود میگوئی - اگر نموده واقع است از فیلان پادشاهی نشانی بده - و از فزونی لشکر آگاهی بخش - این چه سخن است که گذارش مینمائی و حال آنکه چهارده روز است که مسرعان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سرا گشت که شهریار جهانگیر در عرض نه روز این راه دراز طی فرموده با فدویان جان نثار رسیده اند - آن تیره بخت این ماجرا شنیده و صورت صدق خبر در خیال منطبع یافته بجانب اردوی خود تاخت و بتسویۀ صفوف متوجه گشت - و چون معلوم رای جهان افروز شد (که غنیم از آمدن موکب مقدس در خواب بیخبری ست) از غایت مردانگی و فتوت در کار رزم چندان توقف فرمودند که قراولان چابک دست خبر آوردند که غنیم در مقام جیبه پوشی و صف آرائی ست حکم عالی شد که فوجها از آب بگذرد - و هر چند جد گزینان کوشش منس در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن مردان از اندیشهای دور رسمی عرض داشتند که غنیم بسیار است تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بودن سزاوار آئین دور بینی ست - بر زبان حقیقت گذار شاهنشاهی گذشت که همگی همت حق اساس در جمیع مواقف خصوصاً درین بورش اقبال بر تائید ایزدی ست - اگر نظر بر اعتصام سلسله ظاهر بود چنین جریده نبایسته قدم درین راه دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجه جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهر بینی و اسباب شناسی بر مزاج این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده شهریار گیتی ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوار میدان مرد آزمائی^(۴) چون از ناصیه

(۲) در [اکثر نسخه] ای بهادر (۳) نسخه [ل] چلته پوشی (۴) نسخه [ل] رزم آزمائی

و در [چند نسخه] مردانگی و مرد آزمائی *

احوال این مخوفان^(۲) مسبب شناس حقیقت حال دریافت دریای جلالت جوش زد - بالهام اقبال دل از همراهی این ظاهر بینان پرداخته بهمعنائی تأیید ایزدی سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت پیوند (که در طرح بهم رکابی آن اورنگ آرای اقبال مقرر شده بودند) دران دریای زخار زدند *

* بیت *

دگر ره بکین رای آویز کرد * سبک خیز شب‌دیز را تیز کرد

تف نعل اسپان زمین بر فروخت * بدریا شد و چشم ماهی بسوخت

قضاها سر نیزه انباز شد * نهنگ بلا را دهن باز شد

اسپ انداختن همان بود - و پایاب شدن دریا همان - هم سرمایه شکفتگی ارباب صورت گشت و هم مقدمه شادمانی نصرت شد - درین هنگام^(۳) دبلغه قدسی را (که فرود آورده براجه دیب چند سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظر اقدس آورد - پیش بینی دبلغه را در تیز آمدنها در راه انداخته بود - بر زبان مقدس گذشت که شگون ما خوب شد و پیشگاه ما گشادگی پذیرفت - و نوید فیروزمندی رسانید - و مقارن این یکی از بهادران تیز دست سر یکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد - و آن نیز موید آن فال فتح پیرای شد - و شاهنشاه جهان با این گروه عقیدت مند پیشتر نهضت فرمود - امرای عظام از دید این حال سر رشته حساب دانی را گسیخته ناگزیر در گذشتن دریا شروع کردند *

میرزا از بخت برگشتگی بجنگ ولی نعمت و پادشاه وقت برآمد - ولی خان پسر چهارخان حبشی را (که معدلت شاهنشاهی در یورش اول گجرات او را بیاسا رسانیده بود) سردار فوج دست راست خویش گردانید - و جمعه فراوان از حبشی و گجراتی را همراه آن سیه بخت ساخت - و محمدخان پسر شیرخان فولادی را با طایفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد و شاه میرزا و بسیاری از بدخشی و ماوراءالنهری را (که مغز و استخوان آن ناعاقبت بینان از حرام نمکی پرورش یافته بود) با خود همراه گرفته بعرضه گاه محاربت روی آورد - و بسعی ناگوار خویش در استیصال خود کمر همت بست - و پیکار با خدیو صورت و معنی پیش گرفت - خدیو اقبال بیک گروهی دریا بر بلندی برآمده نظاره علامات فتح و نصرت میفرمودند که آصف خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - و بموقف عرض مقدس رسانید که میرزا کوگه از قرب وصول راپات اقبال خبری نداشت - و هرگاه که مرده مقدم شاهنشاهی میرسید آنرا از لطائف الحیل میر ابوتراب

(۲) نسخه [ی] نبرد جویان مسبب شناس - و در [بعضی نسخه] مشیت شناس (۳) دبلغه بضم

دالی و بای ابجد و سکون لام و فتح غین معجمه خود که بر سر نهند (۴) نسخه [ل] بنگاه ما *

و سایر دولتخواهان آن مرزو بوم میدانست - بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد - لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن است - و هنوز سرگذشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود - و عساکر نصرت‌فرین پادشاهی نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیاری توسل ایزدی عزیمت نبرد را نطق همت بسته پیشتر روان شدند *

* مثنوی *

شهنشاه سرگرم کین برسند * چو آتش که از باد گردد بلند
زره در بر خسرو کامگار * ز دریا برانگیخته چشمه سار
یلان گرم کین غرق جوشن همه * نهان همچو آتش در آهن همه^(۲)
بهر سوی رخشنده زربین علم * شب فتنه را شمع راه عدم
هنوزان بجولان عنان در عنان * بدل دوزخی هم سنان در سنان
دلیران پلارک زنان صف شگاف * زمین را بجنبش در آورد ناف^(۳)

محمد قلی خان توقبای و ترخان دیوانه و چنده از بهادران تیز دست (که تیر اندازان قول و بمنزله هر اول بودند) پیشترک شتافته بعد از اندک مبارزت عنان تاب گشتند - آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته بجمیع ملتزمان رباب نصرت اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - اما عنایت ایزد کارساز در باره این نیازمند درگاه الهی زیاده از آنست که در احاطه افهام بشری درآید - طریق همراهان آنست که خود را (معتمم بحبل متین عاطفت ربانی ساخته - و شوائب تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - یکدل و یکروی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکران داشته) باین فوج خون گرفته (که بیرقهای سرخ دارد) همراهِ نصرت بیگبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمد حسین میزرا نشان فوج خود را بیرقهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلوران تیز دست عرصه حضور را جوشش مردانگی از مسلک هنجار و کاردانی برنیارند - و چون کار این زیاده سر متهور ساخته گردد خاکساران بخت برگشته دیگر را باسانی خواهیم برداشت - و بسا سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت افزا فرموده با هر یک از مخلصان سعادت مند لشکر از جنود تائید ایزدی مجدداً همراه گردانیدند *

* مثنوی *

یک کارگه ساخت از هوش مغز * ز دیبای دانش بگفتار نغز
ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار * ز اندیشه رنگ و زمعنی نگار

محمد حسین میزرا با طایفه از خون گرفتههای ادبارمند از کمال نخوتی که داشت از فوجهای خود

(۲) در [چند نسخه] همچو آهن در آتش (۳) در [اکثر نسخه] به پیش *

جدا شده تیزتر می آمد - شاه قلی خان محرم و حسین خان بموقف عرض شاهنشاهی رسانیدند که وقت تاختن است - تا این مغرور بے ادب سزای خود یابد - آن کاردان دقائق زرم و بزم را برزبان گذشت که خرد پا برجای دوربین معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرمای آدمی زاک است - و امروز عیار آن گوهر بے بها گرفته میشود - هنوز پله دور است - و ما بظاهر بسیار کمیم مبادا از راه دور تاختن و آویزش کردن در جمعیت مبارزان پراگندگی پدید آید - هم کار شایسته صورت نه بندد - و هم جوهر مردانگی این گروه عقیدت مند بظهور نیاید - و هم مسلک احتیاط از دست رود - و از آنجا (که تمثیلات حسی معاون تعلیم ظاهر بینان است) برزبان اقدس گذشت که اگر دست فراهم آورده مشت بسته کار فرمایند هر آینه بهتر باشد از آنکه با پنجه دست گشاده کار گر آیند - این مقدمات عقل افزا فرموده از روی دانستگی و آهستگی و پُردلی و مردانگی خرامان خرامان می شنافتند - و نظارگیان بساط عزت هم مدارج خرد می آموختند - و هم مراتب دلیری پذیرفته از یکدل هزار دل میشدند - هم اخلاص را پایه فرا تر میشد - و هم معامله دانی رواج و رونق می یافت - هم خدانشناسی بتقدیم میرسید - و هم خالق ذاتی بظهور می آمد - تا آنکه فوجهای پادشاهی نیز نزدیک پیوست - اما آن نسق و نظام نمانده بود - جمعی از بیدلان برانغار باندک گرمی محاربه عنان گردانیدند - و درین هنگام (که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوان شیرشکار عزم تاختن داشت) هاپا چارن^(۲) را نیز برزبان گذشت که وقت تاختن است - گفتن همان بود و تاختن همان - آن گیتی خدیو با آن فدائیان کار طلب تیغها آخته تاختند - و غلغله الله اکبر و زمزمه سورن^(۳) یا معین زمان و زمین را فروگرفت *

* نظم *

سریغ چون خون فشان میغ شد * دل میغ بر تابش تیغ شد^(۴)

بپرید هوش زمانه ز جوش * بدرید گوش سپهر از خروش

مهابت فرایزدی (که عرصه نبرد را فرو گرفته بود) نگذاشت که چپقلش عظیم شود - یک دوشمشیر بر یکدیگر رد و بدل نشده که مردم دست راست شاهنشاهی گمراهان پیش دست خود را برداشته بردند - و محمد حسین میرزا (مردم جانب چپ خدیو جهان را برداشته - و بگمان آنکه میدان بدست اوست قدرے راه رفته) ایستاد - و از فوجهای خود گرده ندید - چه مقارن این حال دلیران نبرد دوست برانغار و جرانغار و طایفه از بهادران قول رسیده داد دلوری دادند *

و از تائیدات ایندی (که همواره قرین این دولت ابد پیوند است - و درین هنگام جلوه خاص

(۲) در [بعضی نسخه] هابا - و در [بعضی] جارج (۳) نسخه [ل] شوریا معین (۴) نسخه [ز]

نالش - و نسخه [ل] آتش *

کرد) آن بود که کهک^(۲) بانها (که از ادوات آتش بازي ست) بصوب لشکر اقبال مي آمد و بنگاهبانی حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسید می رسید - یکی از آنها در زقوم زار پیچیده چنان شور انداخت که فیله از فیلان نامور را (که فوج آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از برهم خوردگی او تفرقه عظیم در جمعیت آن بدنهادان شورش طلب پدید آمد - و این نیز ضمیمه تائید مبارزان اقبال گشت - و قدرے راه رفته خسرو آفاق عنان شبدیز کشیده داشت تا سرشته حساب دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوج قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم را برداشته بردند - شهریار معرکه شکار تنها دران میدان نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از تاراچند و عالم خان از گروه خواص کسه دیگر در ملازمت اقدس نی همانا که ایزد جهان آرا حمایت خویش را خاطر نشان همگنان فرموده سرشته عقل مخلصان دور اندیش میگذرانید - و الا بایسته که چندین از بهادران اخلاص مند پاس حضور اقدس داشته همراهی آنحضرت را از اجل عبادات الهی و اهم مهمات پادشاهی می شمردند - و درین هنگام تنهایی (حاشا تنهایی چون گویم - که جنود تائید و عساکر اقبال از یمین و یسار جولان میدادند) وانمودند که محمد حسین میرزا با طایفه از ناحق شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگه درباری بحضور اقدس با غنیم در منظر شاهنشاهی کارزار نموده غالب آمد - و راگه داس کچه واهه (که سلاح با خود نداشت) در نظر گیتی خدیو جان نثاری کرده بخلوتکده بقا شتافت و محمد وفا (که از چیلهای اخلاص مند کم سخن بسیار کردار خدمت نفروش بود) نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد - و کرن نبیره مالدیو نیز در دیدبانی آن دوربین جلالت نمود *

چنان جنگ بر جنگیان تیز شد * که دست و گریبان هم آویز شد
همه خون و خوی باهم آمیختند * ز دندان بزخم آتش انگیختند
اگرچه درین روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کار نامها بظهور آوردند اما این چند کس با آنکه از سریر آرای دولت آگاهی نداشتند در امرای پادشاهی جوهر مردانگی و عقیدتمندی را ظاهر گردانیدند *

در اثنای شورش زد و خورد یکی از سیه روزان شوره بخت متوجه آن خداوند جهان شده شمشیر بر سر اسپ انداخت - اسپ در چراغ پائی بود که آن شهسوار عرصه اقبال بدست چپ

(۲) نسخه [ل] کتک بانها (۳) در [چند نسخه] خان بلاول (۴) نسخه [ب] بر پینی اسپ

و نسخه [ی] بر اسپ *

گردن اسپ را گرفته باز داشتند - و از روی چستی و چابکدستی برچه را (که بدست راست آنحضرت بود) چنان حواله آن مدبر فرمودند که بضر ب دست قدرت از سلاح او گذشته فرو نشست و به نیروی تائید ایزدی در مقام کشیدن بودند که دیگر بار کار فرمایند سنین آن شکست و او سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه بخته دیگر آمده شمشیر بران مقدس شاهنشاهی انداخت - نگاهبان حقیقی از آسیب آن حراست فرمود - و از دور باش^(۲) فر الهی راه ادبار پیش گرفت این بے سعادت اندک راه رفته بود که بخت برگشته خیره چشمه دیگر آمده نیزه بجانب آن پیشوای صورت و معنی حواله کرد - چیله گوجر بزخم برچه او را مقهور ساخت - خدیو جهان از فزونی شجاعت و فراخی حوصله میدان آرای بود - و در میان چندین ازدحام بدگوهران متهور کارنامه (که طراز کارنامه های باستانی تواند شد) بظهور آورد *

* نظم *
 یل اژدها کش بگرز و به تیر * سوار هزیر افکن و گرد گیر
 فشارنده خنجر سر فشان * فشارنده خون گردن کشان
 گه ریخت خون و گه انگیخت گرد * گه خست پیل و گه کشت مرد

درین هنگام قول پادشاهی بهزاران خاطر دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشی از بد ذاتی و بیخردی زخمی پیش این فوج آمده خبرهای ناخوش از جانب آن سرمایه نظام عالم رسانده بود چون نظر شهریار شیردل برین فوج افتاد از وفور دوراندیشی و زرم آرائی متوجه قول شده آواز بر آوردند که بهادران خود را زودتر رسانده کار این بے سعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چندی از سعادت مندان آواز آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان ریز متوجه دفع آن تیره بختان شدند - و محمد حسین میرزا و جمعی را (که دران عرصه گاه بے آزر می میگشتند) یکبارگی برداشتند - و پیشتر ازین بعضی از کارطلبان قول (چون سید محمود خان بارهه - و رای رابسنگه و فرحت خان - و جمعی) بے تاب ازین فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بمحض سطوت همت و علو اقبال شاهنشاهی نسائم فیروزمندی وزید - و شقائق بهروزی شکفت - و چنین فتح بزرگ (که عنوان فتوحات جهانگشائی تواند شد) بظهور آمد - خدیو گیتی ستان مراسم سپاس ایزدی بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته آهسته بصوب احمدآباد عنان اقبال تافتند هم تحقیق مبارزان اقبال مند و هم استکشاف سبب دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات میفرمودند که لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف خان کز کلناش جانفشانی کرده مسافر ملک تقدس شد آن معدن مهربانی و منبع قدرت دانی را ازین سانحه اندوه افزا توزع خاطر دست داد - و بفروغ

(۲) نسخه [ب] قهر الهی (۳) نسخه [ز] بهزیران (۴) نسخه [ز] دران عرصه گاه بے آزر می گشتند *

خرد عالم آرای خویش مشعلۀ اطمینان افروخته در تحقیق این سرگذشت توجه عالی گماشتند
 آخر چنان روشن شد که سیف خان در تاختر اول چپقلش رستمانه کرده غنیم خود را منہزم ساخت
 و بدوزخم نمایان که بر رو داشت چهره نگار سعادت گشته اجمیری اجمیری گویان جویای رکاب
 حضرت شاهنشاهی بود - حسین خان گفت که چون باو ملاقات کردم مبارکباد فتح و سرخروئی ایشان را
 گفته از یکدیگر جدا شدیم - و بوضوح پیوست که در حین (که محمد حسین میرزا با چندے از اوباش
 در میدان سر بشورش داشت) کوکه باو میرسد و آن یگانہ اخلاص نہاد بتمام غیرت داد پردای
 و بہادری داده بملک تقدس می شتابد - ازان باز (کہ بجنگ سرنال نتوانست رسید)
 از عقیدت و اخلاص پیوسته مرگ خود طلبیدے - درین روز همان بادے در سر عقیدت مند او جوش زد
 کہ تنہا خود را برفوجے زدہ سفر واپسین پیش گرفت - این نونہال عقلمندی هستی خود را
 از آنحضرت دانسته در اخلاص راسخ قدم بود - و والدین این وفاسرشت نیز وسیلہ این عطیہ الہی
 ذات اقدس را میدانستند *

و مجملے ازین سانحہ ہدایت بخش آنست کہ والدہ ماجدہ او ہمیشہ دختر آوردے - و پدر
 بزرگوار او بمقتضای بشریت آزردہ گشتے - و شورش نمودے - درین مرتبہ (کہ در کابل باین اخلاص پرورد
 بارور شد) بر افروخته گفت کہ اگر این بار ہم دختر آید دیگر راہ آشنائی را مسدود گردانم
 آن عفت نہاد پیش حضرت قدسی نشانی مریم مکانی آمدہ اظہار گلہ کرد - و استدعای رخصت
 اسقاط حمل نمود - تا ازین سرزنش بر گزارہ باشد - در اثنای راہ حضرت شاهنشاهی دو چار شدند
 چون بر حقیقت حال آگاهی یافتند باوجود صغرس فرمودند کہ اگر پاس خاطر ما میخواستہ
 پیرامون این کار نگردی - کہ ایزد دانا ترا فرزندے نیک اختر کرامت خواهد فرمود - آن عصمت نہاد
 باوجود رخصت حضرت مریم مکانی فرمودہ آن نونہال اقبال را مزدہ غیبی دانستہ ازان عزیمت
 باز آمد - و ہچنان (کہ بر زبان آن غیب دان دور بین گذشتہ بود) بظہور رسید - و درین وقت
 (کہ آن سرور اہل بینش در تاسف این سانحہ بودند) زین خان کوکہ برادر خرد آن نو سفر شاہ راہ
 تقدس کار پردازی کردہ دو کس از مخالفان را فرود آزدہ و سبحان قلی ترک را (کہ در جنگ گہ
 ماندہ بود) ہمراہ برداشتہ متوجہ پابوس بود کہ خبر زخمی شدن برادر گرامی میشنود - بیتاب
 محبت گشتہ خود را بملازمت میرساند - و حال دگرگون می یابد - لختے در غم و اندوہ فرو میشود
 و بفنونِ مراحم خسروانی سررشتہ عقل روز بہ را بدست آوردہ آرامش می یابد - و بحکم مقدس
 عبدالرحمن پسر موید بیگ بپاس احوال غم آمود^(۲) او نامزد میگردد *

درین هنگام (که خدیو عالم را از گذشتن این چنین مخلص صمیمی و دیررسیدن میرزا کوکه انفصام ضمیر مقدس بود) مبدشران بارگاه تقدس برای پاس خاطر همیشه بهار شاهنشاهی مزده برانگیختند - و خبر رسانان سعادت پیوند بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین میرزا بدست اولیای دولت دستگیر شد - بر زبان اقدس رفت که اگر خرد دورین تجویز کرده خون اینچنین ناحق شناس خوردی - و در سانحه کوکه باین رنگ تسلی پذیر شدی - اما چه توان کرد که عاطفت فطری و رافت ذاتی^(۳) در گسستن علاقه نفس شیرین او وامی ایستد - مقارن این حال آن کافر نعمت خود شناس^(۴) حق مدان را بحضور اقدس آوردند - زخمی بر روی داشت - دران هنگام (که این مدبر از فرسوده شاهنشاهی و هجوم آوردن بهادران قول زخمی شده راه گریز پیش گرفت) پای اسپش بخار بست زقوم رسیده بر زمین مذلت می افتد - گداعلی از یکهای پادشاهی خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین معرکه برآرم - او تن در می دهد - و او را پیش اسپ خود سوار کرده متوجه بساط حضور میگردد - و یکی از ملازمان خان کلان در هنگام سوار ساختن همراه میشود - چون بحضور والا آوردند هر دو بتلاش جلدوی خدمت گرفتن میرزا را نسبت بخود میگردند - ایستادهای بساط قدس ازو استکشاف نمودند - آن شوریده بخت (چون از خواب غفلت بیخردی برخاسته بود) حرف راست بر زبان او گذشت که مرانمک پادشاه دین و دنیا گرفت - آن خدیو مرد می چون این شوریده شور بخت را بدان حال می بیند دریای عاطفت بجوش می آید - و حکم مقدس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش بندند - و به مانسنگه درباری سپارند - و هم درین اثنا شاه مدد را (که کوکه میرزا بود - و در بیدولتی همسرا^(۵)) بحضور اقدس آوردند - آنحضرت برچهته (که به نیروی بازوی تأیید ایزدی در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بقعر نیستی فرو شد - و مذکور بارگاه حضور گشت که در کارنامه سرنال بهویت برادر راجه بهگونت داس از دست او جام فنا در کشیده بود *

و از بدائع عواطف شاهنشاهی (که درینولا بظهور آمد) آنست که شهریار دادگر ایستاده محمدرت و شکر الهی بجای می آوردند - درین اثنا بقدر شوره شد - چون تفحص نمودند بظهور پیوست که محمد حسین میرزا از مانسنگه درباری آب می طلبید - فرحت خان چیله برین آگاهی یافته بدو دست خویش بر سر او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نادولتخواهی و شور انگیزی آب داده شود - آن سرچشمه احسان و مهربانی از شنیدن

(۲) در [اکثر نسخه] پاداش (۳) در [چند نسخه] مکتوبی (۴) نسخه [ل] حق شناس (۵) نسخه

[ز] خواب بیخردی - و نسخه [اب] بیخردی (۶) نسخه [ب] همیشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت خان اعتراض فرمودند - و آبِ خاصه طلب داشته سیرابِ عنایتش ساختند
ابرِ مرحمت بارید - برقِ مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش
پدید آمد - جرمِ بخششی و مجرمِ نوازی را رتبه بلند گشت - جوهرِ والای فطرت درخشید - گوهرِ یکتای
فتوت انجلا یافت - نقدِ اهلّیت را عیار گرفته آمد - معرکهٔ مردانگی را داد داده شد - امثالِ این امور
در نظرِ ظاهر بینِ پابستگانِ سلسلهٔ تعلقِ غرابتِ بخش است - اما دور بینِ معنی پرست (که اندک
بر شرحِ شمائلِ بزرگی این مجموعهٔ کمالاتِ انفسی و آفاقی اطلاع یافته باشد) از شنید و دید این جلائلِ
نعوت استبعاد نکند - بلکه آنرا سچیّهٔ ذاتیه و عادتِ مالوفهٔ آن بزرگ‌نهاد شناسد *

و (چون بتائید روز افزونِ الهی چنین کارنامهٔ حیرت‌انزا بظهور آمد - و میرزا کوه و لشکرِ
گجرات نرسید - و بیشتر از روز گذشت) آنحضرت از انجا (که توقف فرموده بودند) پیشتر
روان شدند - و محمد حسین میرزا را برای رایسنگه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد - درین هنگام
(که اکثر از بهادران تردد و قطرهٔ نموده در مقامِ استراحت شده بگوشهٔ شتافتند - و قریب صدکس
ملازمِ رکابِ فیروزی بخش بودند) ناگاه فوجِ سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنچ هزار کس - از بابِ
خبرت در مقامِ قیاس و تخمین شدند - جمعی گمان بردند که میرزا کوه و لشکرِ گجرات باشد
و برخی خیال کردند که شاه میرزا است - آن خود در مبادی پیکار راهِ گریز پیش گرفته بجانب
محمودآباد شتافته بود - بعد از زمانهٔ بتشخیصِ خسروانی محقق گشت که اختیارالملک
ادبارمند می‌آید - بر ناصیهٔ احوالِ بیشتر از مردم که در رکابِ نصرت بودند (چه از رهگذرِ فرطِ
خیر خواهی شاهنشاهی که کس کم در رکابِ دولت حاضر است - و چه از بیدلی طبقةٔ دیگر)
غبارِ اضطراب نشست - و شهریارِ صفِ شکنِ لشکرِ شکار چون شیرِ نرِ مست^(۲) (که در جوشِ جوانی
آغازِ غرش و مستی مینماید) شوق و نشاطِ غریبِ ظاهر فرمود - و همت در دلدهی و ثباتِ خاطر
اصحابِ حضور پیشتر از دفعِ مخالف بست^(۳) *

یکم تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار
چوسر سبزیش داد یزدانِ پاک * دگر از سپاهی دشمن چه باک
و بنفسِ اقدس آمادهٔ پیکار گشته بر خنکِ جهان نورد سوار شدند - و در همتِ بخششی و شجاعتِ افزائی
سخنانِ بلند بر زبانِ اقدس گذراندند - و حکمِ معلی بر نواختنِ بقاره و کرنا شرفِ ارتفاع یافت
نقارچی را دهشت چنان گرفته بود که نه گوشِ او حکمِ مقدس می‌شنید - و نه در مقامِ
کار خود می‌درآمد - تا بتهدیدِ برچه بهوش آمده بنیادِ نواختنِ کوسِ اقبال کرد - و شجاعتِ خان

(۲) نسخهٔ [اب] شیر مست . و نسخهٔ [زی] شیر سرمست (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر در دفعِ مخالف *

و راجه بهگونت داس و چندے از بهادرانِ اخلاص گزین تیز دست قدرے پیشترک شده شروع در تیراندازی نمودند - و بر زبانِ حقیقت ترجمان گذشت که بے جلوی مکذید - و منتظر فتحِ غیبی باشید - که عنقریب سرِ او را خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعی راجه بهگونت داس و رای رایسنگه بفرمودند تا محمد حسین میرزا را (که سرمایه شورش و فساد بود) از هم گذرانند کسے را (که ایزد توانا خواهد که بکتم عدم فرو برد) عاطفت و مهربانی شاهنشاهی چه سود کند لیکن یگانہ آفرینش را (که متکفل مقاصد او رافت الہی ست) همین سزد که منبع لطف و معدن عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه می نمود هر چند نزدیکتر شد پراکنده تر گشت - و اختیار الملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحل نجات کشد از صدمهٔ خار بست زقوم از خانهٔ زمین بر روی زمین افتاد - سہراب ترکمان (که از یگہای پادشاهی بود) از دور قصد کرده از عقب او میرفت - درین پالغز رسیده دوش او را از بار سر سبک ساخت درین هنگام اقسام اضطراب بے دلانہ کرد - و نامردانہ فرو شد *

و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بسیاری از بخت برگشتہا در محاصرهٔ احمد آباد اهتمام داشت - و خرسنگِ راه میرزا کوکھ و قطب الدین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاری میرزا محمد حسین و نصرت اولیائی دولت را شنیده از روی اضطراب گریزان میرفت - گور باطنان را کو چشم بینش پذیر و کجا دل دانش سگال که صلاح کار خود بینند - و سرانجام پیکار نمایند - آن سیه بخت تبه (۲) روزگار خود با دو بیست کس از دست راست مرکب مقدس پادشاهی سراسیمہ گذشت - و فوج کلان او با فیلان آراسته از دست چپ آنحضرت غبار ادهبار بر سر خود بیخته بخاکدان خسران گم شد و بتائید ایزدی بخوبترین وجه صورت فتح در آئینهٔ مراد جلوه گر آمد - کار چندین هزار سائہ در نہ روز ترتیب یافته - چه روز اول عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداع ملازمان عتبهٔ اقبال سپری شده بود - و این روز نصرت را (که از مبادی آن نزول اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکه داروگیر و هنگامے زنا و خورد از مخالفان تیره رای قالب تہی کرده بودند تا (۳) هزار و دو بیست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مزراع حواشی و حوالی معرکه خاک زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانہ بزبان حال تهنیت گو آمده باین مضمون طنطنۂ اقبال و ترانۂ نشاط ترنم داشت *

* شعر *

مخالفان ترا یک بیگ بدولت تو * زمانہ در فتن آخرالزمان انداخت

(۲) نسخه [۱] تیره روزگار - و نسخه [۲] تبه کار (۳) نسخه [۳] تا دو هزار و دو بیست کس *

یکه بمرد و یکه را فلک بخنجر کین * گلوبرید و یکه را زخان و مان انداخت
 و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسروان اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین
 میرزا در بند سعید خان بگو نیستی فرورفت - و محمد حسین میرزا در نبرد گاه اقبال بر نطح
 بساط قهرمان شاهنشاهی طعمه تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بے ناموسی بر فرق خود
 ریخته بیابان نورد مرحله آوارگی شد - و همگی بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزی مند
 قریب صد کس شربت گوارای شهادت کشیده باشند - سر آمد آن جان نثاران حقیقت گزین
 سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زاده صادق خان و راگهوداس و تمر علی جلایر نیز نقد حیات
 بخازن اجل سپردند *

(چون خاطر اقدس از سانحه عبرت افزای اختیارالملک و پرداخته توجه پیش داشت)
 قدرے از روز مانده بود که باز فوج آراسته پدید آمد - دلاوران نصرت اعتضاد متوجه پیش شدند
 و نزدیک بود که بے محابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمد غزنوی پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد
 که میرزا کوکه است - خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرت گرائید - و حضرت شاهنشاهی
 از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقدات بظهور آوردند - و چنانچه پدران شفقت منش بفرزندان
 اخلاص مند خود پیش آیند میرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی
 ساختند - قطب الدین خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس والا سربلندی یافتند - و این گروه شکر
 جان بخشی چگونه ادا توانند کرد لوازم نیاز مندی بتقدیم رسانده بسجدهات مخلصانه روشن پیشانی
 شدند - درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد استحسان اولیای دولت شد - و آنحضرت
 جبہ ساسی سجده سپاس ایزدی گشتند - آنچه بر زبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلی شد
 و بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت تافت که منارے از سرباغیان مرتفع گردانند
 و آخرهای روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمد آباد نزول اجلال فرمودند - و منازل سلاطین
 گجرات از برکات قدوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت - و فتح نامها باطراف ممالک طغرای اصدار
 یافت - و مسرعان بهر ناحیتے مسرت رسان جهانیان شدند - مظفر خان و امرای صوبه مالوه
 و راجه مانسنگه را مناشیر توقف صادر شد که (چون صورت فتح بخوبترین وجه بر صفحه اقبال

(۲) نسخه [۱] خوشگوار (۳) نسخه [ب] جان فشان - و نسخه [ل] جانبازان (۴) نسخه [ل]

میرعلی جلایر (۵) در [اکثر نسخه] بخازن ستوده نامی سپردند - و در [بعضی نسخه] بخازن اجل

ستوده نامی سپردند (۶) نسخه [ب] سعادت منش را (۷) نسخه [ب] چگونه توانند کرد - و نسخه

[ل] چگونه توانند ادا کرد *

نقش بست - و عزیمت مراجعت مصمم گشت (در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و آورنگ نشین اقبال دران منازل دلگشا در برآوردن پایهای مخلصان جان نثار و خدمت پذیرئی بندگان عقیدت مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایه خسروانی هریک را عز اختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضی از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در تمیزگاه خسروانی بے تصنعی و بے تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند - از انجمله از شیخ وجیه الدین (که بعام معقول و منقول متصف بود - و باداب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی بعرض رسانید که آشنائیه و شرم رو سبب آن شد که خانه از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث الدین قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانه ایشان بود - ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند - و در همین ایام شیخ مظفر خویش شیخ عبدالنبی را (که صدر گجرات بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطه آنکه از آز و آرزو رشوتها از مردم گرفته) میرزا او را کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظل فتوت آباد شاهنشاهی درآمده سالم ماند و همچنین جمع کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند - و بعد از آن بخانههای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ازانی داشته در انتظام روابط آن ملک آئینههای جهان آرای قرار دادند - و ستم رسیدههای روزگار را بمیامن داد و دهش تازه مجازات شد - و شکست و ریخت حوادث تلافی و تدارک یافت - و خراب آباد عالم نصارت و طراوت نو پذیرفت *

و درین ایام (که منازل اعتماد خان محل نزول قدسی بود) شجاعت خان از گزاف جبلتی پا از اندازه اعتدال بیرون نهاده هرزه درآئی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای ناشایسته بر زبان راند - هم ادب مجلس معلی مرعی نداشت - و هم مراعات توره این دولت ابد قرین را (که حافظ حدود و مرتب مراتب است) فرو گذاشت - (هرکه با بزرگتری از خود و آنگاه سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات کردار نکوهیده او - و هم بملاحظه تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزت برکشیده خویش)

سرزنشِ زبانی (که اصالت‌منشان را زخمش کاری‌تر از شمشیرِ آبدار است) فرماید - لاجرم او را ادبِ شایسته فرموده همراهِ قاسم‌علی خان کردند - که از بارگاهِ حضور رانده پیشِ خانخانان برد تا بهره‌چهره او را سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل آورد - و الحق این تذبیه و تادیبِ او تنها نبوده بلکه درسِ ادب بر جمهرِ ساده لوحانِ درگاه فرمودند - و در همان هنگام قطب‌الدین خان و نورنگ خان و جمع را بصوبِ بروج (که شاه میزرا بآنجانب گریخته بود) فرستادند - که آن آواره تیه ادبار را دستگیر کرده سزای او را در کنار او نهند - و راجه بهگونت داس و شاه‌قلی خان محرم و لشکرخان و جمع کثیر از ملازمانِ عتبه دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا درآمده جمیع گردن‌کشانِ آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجودِ اطاعت پیچد او را به تذبیه و تادیبِ شایسته از خوابِ غفلت بیدار گردانند - و حکومتِ شهر پتن بدستور سابق بخان کلان مفوض شد - و دندوقه و دولقه^(۲) و بعضی محال دیگر در وجهِ جایگیرِ وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معاودتِ رایات جهان‌گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهی در عرضِ یازده روز از مهماتِ کلیهٔ مملکتِ گجرات فارغ شد) روزِ روزِ سی و یکم شهرِ ربور ماهِ الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی بقایدهٔ اقبالِ عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ همتِ والا گشت - و در آن روز معمورهٔ محمودآباد مستقرِ اعلامِ ظفر شجاع شد - روزِ دیگر قصبهٔ دولقه مخیمِ سردقاتِ عزت گردید - و درین منزل دلگشا یک روز مقام فرموده میزراکوکه را بعواطفِ خسروانی اعزازِ صوری بخشیدند - و بتلقینِ نصائحِ ارجمند اعتبارِ معنوی افزوده رخصتِ ارزانی داشتند - و خواجه غیاث‌الدین علی قزوینی بخشی را (که بحسنِ خدمت و طلاقتِ لسان اتصاف داشت - و درین یورش خدماتِ مستحسنة بتقدیم رسانیده بود) بخطابِ آصفخانی سرافراز ساخته بجهتِ تمشیتِ مهماتِ بخشیکری صوبهٔ گجرات گذاشتند - که باستصوابِ میزراکوکه رونقِ این کار را طلبگار باشد - و صورتِ اتمامِ مهماتِ گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد - و روزِ اردی بهشت سیوم مهر ماهِ الهی بسرعتِ افکارِ درین متوجهِ دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبهٔ گچی نزولِ اقبال شد - و از آنجا بدو مرحلهٔ ست‌پور^(۳) محلّ وفودِ موکبِ شاهنشاهی گشت - و در آنجا بمسامعِ اقبال رسید که لشکر (که بسرکردگیِ راجه بهگونت داس برآه ایدر فرستاده بودند) گذرِ شان بقصبهٔ بدهه‌نگر افتاد - و راولپا غلام^(۴)

(۲) نسخه [ل] دوازه (۳) در [چند نسخه] سیت پور - و نسخه [ل] بیت (۴) نسخه [ب] بدنگر *

شیرخان فولادی (که در هنگام رفتن رایات جهان‌گشای گزی را استحکام داده بود) بآئین پیش
 تحصن نموده دم استکبار میزند - روز دیگر (بجهت مراعات احتیاط و تشخیص آنکه اگر احتیاج بکمک
 داشته باشد مدد کرده آید) مقام فرمودند - و چون ظاهر شد [که بعون اقبال قلعه مفتوح گشت
 و راولپا (که بلباس جوگیان بدر میرفت) بدست افتاد] روز دیگر رایات اجلال گرم رفتار شد
 و چون سروهی معبر اردوی همایون گشت صادق خان را با بعضی از ملازمان عقیدت مند دران سرزمین
 گذاشتند که در ایل ساختن متمردان آنحدود و ایمن گردانیدن راه اهتمام نماید - و روز سروش
 هفدهم مهر ماه الهی بشهر فیض بخش اجمیر نزول موبک مقدس اتفاق افتاد - و شرایط زیارت
 روضه منوره خواجه معین الدین بتقدیم رسید - و منسوبان آن مقام متبرک و سایر غبار آوردگان
 راه احتیاج از انعام پادشاهی احتیاط وافر یافتند - و آخرهای روز دیگر یرلیغ مطاع شرف نفاذ
 یافت که اردوی بزرگ آهسته آهسته منزل بمنزل می آمده باشد - و خود با تمکین کوه بهم تکی
 صبا و شمال ایلغار فرمودند - و بقیه آن روز و تمام شب تا انجام روز دیگر طی مراحل فرموده
 نزدیک بیکر رسیدند - و راجه تودرمل (که او را بسرعت از دارالخلافه طلب داشته بودند)
 آنجا دولت زمین بوس دریافت - و از همان منزل او را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات
 رخصت فرمودند - که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت و نصفت باشد ب ملاحظه
 اغراض بشری و دواعی طمع جمعی منقح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه معلی آورد - تا متصدیان
 کارگاه سلطنت موافق آن بسپاهی و رعیت عمل نمایند *

و بالجمله مبادعی شام بموضع نیوته (که خانه رامداس کچهواهه آنجا بود) زمانه
 استراحت گزیدند - و او مراسم بندگی بجای آورد - و چون نصف شب سپری شد برشبدیز برق کردار
 سواری فرمودند - وقت شام به هنس محل رسیدند - و توقف فرموده آن شب نیز چون روز گذشته
 گرم راندن گلگون شوق بودند - روز یکشنبه در پرگنه توده و فقه آسایش فرمودند - و پاس از روز
 مانده از انجا سوار دولت شدند - نیمه از شب گذشته بود که عبور آن عرصه نور اقبال بنواحی
 قصبه بساور افتاد - و دران ساحت خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان (که از دارالخلافه
 باستقبال شتافته بودند) سربلند کورنش شدند - و در رکاب دولت بوده طی مسافت^(۴) می نمودند
 و سحرگاه بقصبه بگونه رسیده زمانه استراحت جستند - و از انجا حکم شد که بهادران نصرت قرین
 (که اقبال آسا ملازم رکاب دولت اند) برچهه یا نیزه بدست همراه بوده در دارالخلافه در آیند

(۲) نسخه [ب] به بکرو - و نسخه [ز] بمکر - و نسخه [ل] بمکرور (۳) نسخه [ا ب] بساور

(۴) در [چند نسخه] مسافت *

بعد از سپری شدن یک و نیم پاس از روز باد بیست و دوم مهر ماه الهی موافق دو شنبه هشتم جادی الاخری جهانگیر جهان آرا متوجه دارالخلافه شد - و دران روز بهجت افروز خلقه انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صحرا^(۲) از خواص و عوام پر بود - و آنحضرت پاس از روز مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدارالاقبال فتحپور در آمدند - آب نازه بجوی آمد - و عالم گلستان شد - حضرات بیگمان و شاهزادهای رفعت پیوند و پردگیان سراپرده عصمت بیدار سعادت بخش کامیاب صورت و معنی گشتند - و مراسم نثار و ایثار بخوبترین وجه بظهور آمد - دیدههای مشتاقان نور افزای گشت - و دلهای منتظران بذشاط جاودانی گرائید - و بتائید ایزدی در چهل و سه روز این رفتن بملک دور دست و جهانگیری و عالم آرائی و معاودت بظهور آمد *

کدام نکته سنج دقیقه پرداز را حد آنست که شرح خصوصیات این سانحه عبرت بخش را تواند در سبط تحریر کشید - جائے (که نظارگیان در منتهای حیرت و اقصای تعجب باشند) مستمعان چه نمودار توانند برداشت - خدیو عدالت گستر در چنین ایام کامروائی و ظهور چندین امور بدیع^(۳) که بسا بزرگان پیشین از ظهور هزار یک این مراتب پالغز غفلت یافته در مستلذات جسمانی می پرداختند برخلاف مزاج زمانه و زمانیان در افزایش هوشمندی و آرایش مسند داد دهی بوده در ترقیات معنوی کوشیدن گرفت - و عالم را بمیامن نیت رفعت اساس و کردار دانش پسند نور پذیر مراتب حق شناسی و حقیقت پذیرائی گردانید - و بزرگان مملکت و اعیان دولت از اطراف ممالک محروسه نطاق آستان بوس بسته بمطالب خود رسیدن گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس بالشرکے (که از راه ایدر فرستاده بودند) خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود و پایه اعتبار شان در افزایش آمد - و پسر رشید رانا امرأ نام را بملازمت آورده در سلک عاکفان آستان جلالت منسلک گردانید - و راولپنجا را (که در تسخیر قلعه بدهه نگر بدست افتاده بود) نیز بدرگاه معلی آورد - و مشمول عاطفت پادشاهی گشت *

و مجملے از احوال نصرت مآل این فوج ظفر اعتصام آنست که بفر اقبال در اندک فرصت قلعه متین بدهه نگر را باستیلا تمام بتصرف در آورده متوجه ایدر شد - و زمیندار ایدر رای نراین داس رانهور بآموزگاری بخت بیدار قدوم امرای پادشاهی را سرمایه افتخار خویش دانست - و باستقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورد - و پیشکش درخور حال خویش بعزم نثار درگاه جهان آرای

(۲) در [بعضی نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضی نسخه] که سایر بزرگان (۴) نسخه [ب] پوناب

نام را (۵) نسخه [ل] شاهنشاهی (۶) نسخه [ل] نیاز درگاه •

صورت و معنی سرانجام داد - و [چون بحوالی گلکنده^(۲) (که محل اقامت رانا بود) مضرب خيام
 عسکر فیروزی مند شد] رانا کیکا^(۳) اظهار خجالت و ندامت از روزگار گذشته و امتداد در تقصیر خدمت
 نموده از راه انقیاد و استشفاع راجه بهگونت داس را آمده دید - و راجه را بآئین بزرگی بخانه
 خویش برده مراسم میزبانی بجای آورد - و پسر رشید خویش را همراه ساخت - و چنان را نمود
 که از نامساعدی بخت توحش بخاطر من راه یافته بود - اکنون بوسیله شما التجا بدرگاه مقدس
 می برم - و فرزند خود را به بندگی می فرستم - و بمرور ایام خاطر وحشت زده خود را تسلی داده^(۴)
 خود هم بدولت بساطبوس مشرف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصت راجه تودرمل نیز
 از گجرات آمده احراز دولت ملازمت نمود - و جمع منقح آن مملکت را بدفترخانه عالی سپرد
 و در هنگام آمدن رانا او را نیز آمده دید - و اظهار چاپلوسی و فروتنی نمود *
 و از سوانح رسیدن مظفرخان باستان بوس والا ست - و بمنصب بزرگ وکالت سر بلند شدن
 (هر چند چنین اورنگ آرای دین و دنیا را وکیل در نشأ صورت نمی باشد - و وزیر در عالم ظاهر
 صورت نمی بندد - و عقل دور بین فراخ حوصله خدیو جهان متکفل جمیع اشغال سلطنت است) لیکن
 خلافت پیرای ملک صوری و معنوی (چه بجهت پرده آرائی خویش - و چه بملاحظه نیازمندی
 درگاه صمدیت - و چه بواسطه افزودن اعتبار مخلصان کاردان) هر چند گاه جمیع مهمات کارخانه
 سلطنت را بیکه از طرز دانان بساط عزت میسپارد - از آنجمله درینولا چنان بخاطر الهام پذیر
 شاهنشاهی متمکن شد که خدمت وکالت باز بمظفرخان مفوض گردد - از گجرات حکم معالی
 نفاذ یافته بود که مظفرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و (چون رایات فیروزی بدار الخلافه
 فزول فیض انتما فرماید) دولت بساطبوس دریابد - مظفرخان خالدین خان^(۷) و میرک خان کولابی^(۸)
 و شاه قلی میهندي^(۹) و خواجه شمس الدین و جمع دیگر را از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته
 از سارنگ پور متوجه گجرات شد - و نزدیک آجین براجه مانسنگه (که از کچهپواره عزم گجرات
 داشت) پیوست - خواجه شمس الدین خانی میگفت که دو سیورا از دقائق نجوم اطلاع داشتند
 میگفتند این لشکر بزودی خواهد برگشت - مظفرخان آنها را بجهت امتحان مقید طور داشته بود
 بقصد دهب^(۱۰) (که برزخ ست میان مالوه و گجرات) نوشته آصف خان و قاسم علی سیستانی

(۲) نسخه [ز] کول کنده - و در [اکثر نسخه] کوکنده - و در [بعضی] لوکنده (۳) نسخه [ل]
 کتیکا (۴) نسخه [ل] می آرم (۵) نسخه [ب] اعلی (۶) نسخه [ل] آستانبوس (۷) نسخه
 [ز] خالدین - بدون خان (۸) در [اکثر نسخه] میرکی خان (۹) نسخه [ل] میهندي (۱۰) در
 [چند نسخه] دهب •

پیهم رسید - که بمیامن اقبال شاهنشاهی فتح گجرات صورت دلپذیر بست - و اهل تمرد و بغی از فراز استکبار بنشیب ادبار فروشدند - و فرمان مطاع صادر شد که هر جا که امرای عظام رسیده باشند توقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند - از دقیقه بینی آن دو فرد تجرد گزین^(۳) تعجبها شد و از نوید فتح و فیروزی شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکر نصرت پیوند معاودت نمود - و مانسنگه بجایگیر خود شتافت - و مظفر خان هنوز بسارنگ پور نفس راست نکرده بود که خبر وصول ریات اقبال بمركز خلافت رسید^(۴) - جریده بتاریخ روز انیران سیام آبان ماه الهی^(۵) احراز دولت آستان بوس نموده شرف کورنش دریافت - و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهی گشت - و بشرف منصب والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کاردانی (که مودع عقل او بود) در تمشیت مهمات ملکی و مالی بزرف نگاهی همت بست - (چون بخدمت مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگی اقبال شاهنشاهی مورد خدمات خرد پسند گشت) از نامساعدی بخت در اندک فرصتی چشم او فروغ تائید دولت خداداد را دریافته خود بین آمد - و تجرع باد هوش ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمان کار پردازی و نیک سرانجامی برد - و انتظام سلسله صورت را بخود منسوب داشته و ازان (که اسم وکالت را آن گیهان خدیو بجهت مصالح دولت برو اطلاق کرده بود) آن ساده لوح رفته رفته خود را سزاوار آن دانسته در خود آرائی افزود - و بسر تغافل و اغماص شاهنشاهی نرسیده برخود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخن داغ سپاهی در میان آمد - و او (چون نشئه بدمستی اعتبار داشت - و عقل او زنگ آلود بود) بحقیقت معامله نرسیده یافه درائی پیش گرفت *

و اجمال این تفصیل آنست از بسکه میان آقا و نوکر مخالفات میشد بر خاطر اقدس گران می آمد - چه ملازمان دون همت زر بنده (که از فروغ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سود خود را در زیان دیگران می اندیشیدند - و فراوان بے انصافی و بے تمیزی و قدر ناشناسی بکار میرفت و لهذا نوکر باندک ناملائمی خاک بیوفائی بفرق احوال خویش انداخته صاحب دیگر^(۵) گزیده - و از تبه رائی بر قبح بیوفائی نرسیده - و آقا و سردار نیز مغلوب آز بوده در جمع مال کوشیده نه در ابقای ناموس - و همواره چیز اندک بنوکر داده در عوض ناموس درهم و دینار فراهم آورد - خاطر جهان آرای شاهنشاهی [که تقسیم رواتب و وظائف و ادارات را (که نخستین کار فرمانروایان والا ست) برای پردگی شدن خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردارد

(۲) نسخه [اب] اهل بغی و تمرد (۳) نسخه [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخه [ل] شنیده

(۵) نسخه [ل] گزیده و آقای دیگر گرفته و از تبه رائی *

و این معدلت را بفروغِ خردِ دوربینِ خود سرانجام بخشید - بنابراین (معاملهٔ قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولت مقرر فرمودن - و در خورِ جمعیت و خدمت و اخلاص و بے غرضی و کار طلبی رعایت کردن) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامینِ قوتِ بفعلِ در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوی فراوان تر از مهماتِ صوری بود - و مخاطبه و معاونی لایقِ این کار نمی یافت) بعضی اوقات بهحرمانِ بزمِ مقدس مذکور فرموده - و راجه تودرمل بعرض رسانیده که اندیشهٔ صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمی عالمیان جزاین بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشتر از عساکرِ نصرت طراز سخن شنوِ اخلاص گزین باشد - و باین صلاحِ کارِ آن گروه وجهتِ همت گردد - لیکن ظنِّ غالب آنست که منعم خان و مظفرخان باین معامله راضی نباشند - و درین هنگام (که مظفرخان معامله آرای درگاهِ والا ^{نشد}) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خود آرائی و معامله نشناسی در رواجِ آن آئینِ مقدس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد *

(۳) نهضتِ موکبِ همایون باز بصوبِ بنگ و بهار - و سزا یافتن

بد معاشانِ فتنه شعار

همگی همتِ حقیقت اساسِ انجمنِ آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطنِ همزنگ گردانند - و پایِ ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستی و خود آرائی نباشند - بلکه ازین پایه فراترک شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطنی را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلی و معطالی هم نگردند - و بهر دیار (که گیتی خدیو لشکر کشید) و هر طایفه (که از صدماتِ افواجِ جهانگشای متادب گشت) تمامیِ نهمتِ جهان آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن گروه بود - لهذا درین مدّت سلیمان کرانی (که ایالتِ بنگ و بهار داشت) چون پیوسته اندازهٔ حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان برداری بجای می آورد (سربر آرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهری را ببهای فرمان برداری باطنی خرید - و آن گروه از عساکرِ فیروزی مندِ شاهنشاهی آسیبه ندیده - و هر چند (بمقتضای خبتِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردنی بودند) اما دانای روزگار را چون ناظمی ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظامِ باطنی شده است

(۲) نسخهٔ [۱] و آئین معدلت را (۳) نسخهٔ [۱ ی ل] همت گزاشتن حضرت شاهنشاهی بنسخیر

بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام دادن *

جلبابِ ظاهري را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود - درین هنگام [که او رختِ هستي بر بست و نوبت بچوانانِ تیره رای بدمست (که از سیه بختي در حفظِ ظاهرِ غفلت ورزند) رسید علی‌الخصوص درین وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طیلسان تزویزِ صوری ایشلن دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذے گفته آمد - همتِ جهان‌گشای شاهنشاهی بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین زمان مستوجبِ تذبیه شده بود لیکن بمقتضای قانونِ سلطنتِ کبری (که اهم را بر مهم مقدم ساخته جهان‌آرایی بتقدیم میرسد) این کار مهم قدرے در پردهٔ تاخیر مانده بود - اکنون (که گیتی خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات و پرداخت) روی توجّه والا باصلاحِ ممالکِ شرقیه و برانداختنِ گردنِ کشانِ نخوت‌مندِ آن حدود آورد - بمجردِ رسیدنِ موکبِ مقدّس بمستقرّ سلطنت لشکرخان میربخشی و پرماند خویسِ راجه نودرمل را (که سربراهی نواره یعنی انتظامِ کشتیهای جنگی مشتمل بر توپخانه و عملّه آن ^(۲) باو متعلق بود) با نواره فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدداً با مرای کبار و جایگیردارانِ آن حدود شرفِ نفاذ یافت که یکجہتی و اتفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح‌دیدِ منعم‌خان خانخانان بیرون نباشند *

و از خصائصِ دولتِ خدیو زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصد اہتمام نتوانند کرد) مخالفانِ این بارگاہِ مقدّس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتازگی مصداقِ این معنی کشتنِ داؤد است لودی خان افغان را - او در گریزت دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوی و نفسِ ناطقۂ دیارِ شرقیه شده برآمد کارِ طوائفِ افغانان را طلبگار بود - بتائید اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی از داؤد (که برداشتن او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانح ^(۳) گذارش یافت که کشتنِ داؤد پسر تاجِ عمزادۂ خود را سببِ برہمزدگیِ خاطرِ لودی گشت - و منعم خان خانخانان ازان داهیةٔ خطیر نجات یافت - (چون نسبتِ معنوی باین دولتِ ابدقربین درست نساخته بود - و بظاهر با ولی نعمتِ خود برآمده) آن همه عقل عقیلہ او شد - و افغانان یکجہت ازو برگشتند - و داؤد بسعی ^(۴) قتلو و گوجر و شمس خان موسی زئی و اسمعیل سلاح‌دار و جمعی دیگر گدھی را استحکام داد - و در بدلِ خزینۂ سلیمان دستِ اہتمام گشود - کم فطرتانِ مگس همت برو گرد آمدند - و لودی (که بر عقلِ مکراندوزِ تجربہ کار خود و آشنایانِ بے حقیقتِ گزاف‌گوی خویس در غرور افزائی بود) بناکامی تن داده بقلعۂ رهناس متحصّن شد - داؤد جمعی را بر سر او

(۲) در [اکثر نسخه] باو برد (۳) نسخه [ل] نگارش یافت (۴) نسخه [ا] فیلو - و نسخه [ل] قیلو •

تعیین نمود تا نزدیک رهناس رسیدند - لودی بناگزیر ملتجی بدرگاه معلی شده استمداد از منعم خان نمود - خانخانان هاشم خان و تنگری قلی خان و باری توچی باشی و مولانا محمود آخوند و جمعی را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودی آمده به بیدند - و مهم بنگ و بهار باسانی صورت یابد *

درینولا (که دارالخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهی روشنی افزای عالم بود) شرح این سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبان فعل مؤنثه فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطره از توجه عالی را در تحصیل و تیسیر گشایش آن ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکر انبوه بآن خدمت نامزد شده بود لیکن همه کس را این حالت نیست که در مراسم خدمت غایبانه برابر حاضرانه باشند - برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان (که خدمت بے بها و تردد بے مجرا را ضایع انگارند و در گرو منفعت نقد باشند) راجه نودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیت درگاه امتیاز تمام داشت) تعیین فرمودند - تا در احضار مردم و دیدن شان لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زربنده او را جاسوس خدمت دانسته بکاهلی و فتنه اندوزی (که شیمه این دو طایفه است) نگریند و بچستی و چالاکی غایب را چون حاضر دانسته بشعار بندگان اخلاص مند خدمت آرای باشند *

منعم خان خانخانان در کنار ترههانی^(۳) (که مجمع آب گنگ و جون و سرو است) رسیده بود که راجه نودرمل آمد - و در گرمی هنگامه دولت افزای همت بست - در اندک فرصتی لشکر گران مجتمع شد - ترتیب افواج این لشکر اقبال برین نسق قرار یافت - قول بتدبیر و شمشیر خانخانان و جمعی از ملازمان عتبه دولت استحکام گرفت - و مجنون خان و بابا خان و طایفه دیگر در انتظام مهمات برانغار معین گشتند - و محمد قلی خان برلاس و قیباخان و اشرف خان و جمعی دیگر ناظم جرانغار شدند - و خان عالم و میرزا علی و جمعی دیگر بهراولی کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکر اقبال مند دید لشکرخان و برخی از ملازمان خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوج انبوه از افغانان (که قلعه بتازگی ساخته در برابر لشکر منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشته تنگری قلی و آنجماعه که رفته بودند رسید که لودی ما را رخصت داد - و خود بدآود صلح کرد و اینک باستعداد فراوان بر سر پرخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدری بر ظاهر بینان دشوار نمود اما اقبال ازل پیوند اسباب فیروزی سرانجام داده مسرت آرای شد - چنانچه من بعد سر این منصوبه بدیع پدید گردد *

الغرض لودی را تسویلات داؤد (که بتعلیم قتل و گوجر بود) از راه راست برد - و چنین

(۲) نسخه [ل] هرکس (۳) نسخه [ی] تربینی (۴) نسخه [ز] بتدبیر و شیمه - یا بتدبیر و تمیز *

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطه حب این خاندان بمن بخشم برآمده باشی حق دولت گذارده - مرا ناخوش نیامده - و بتو در جمیع امور استظهار تمام است - درینوقت (که عساکر والا شکوه بر سر آمده) از فرط خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آورده) کمر همت به پیکار بر بند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازئی سخن بوسیله گوجر میان داود و لودی صورت صلح نقش بست - و داود تسلی نموده او را پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودی از بخت برگشتگی آمده روبروی لشکر منصور قلعه ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره بر کنار دریای سون جنگ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابک دست از آب گذشته جنگ می انداختند - و از اطراف و جوانب مخالفان بتک و تاز پیش می آمدند روز جمع را بسرکردگی لعل خان از آب گذرانده بر سر جرانده کوت فرستادند - او بقدم اخلاص تیزدستی کرده دست برده شایسته نمود - و چهارده کشتی مخالف بدست او افتاد - بسیاری از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل خان این جان ناپایدار سپردنی را در خدمت صاحب خود داده سرخ روی ازل و ابد شد - و مقارن این حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدن لودی اشتهار یافت •

و حقیقت این قضیه آنست که (چون لودی مطمئن خاطر شده هنگامه نبرد گرم داشت) داود از عقب رسیده بخانه جلال خان کدهوریه آمد - و کس فرستاد که لودی و کالو و پهل (که وکیل لودی بود) بیایند - که بعضی سخنان در میان است - لودی بدجمع تمام با پهل روانه شد - و کالو همراهی نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی خیر نمی آید - داود در نخستین حال نسبت بلودی لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد ازان خود برخاست - قتل و جمع آمده در مقام گرفتن او شدند - ملازم لودی (که شمشیر او داشت) چون بر آثار غدر آگاهی یافت شمشیر بقصد قتل و انداخت - درین اثنا سرهنگل پاره پاره اش کردند - و لودی را مقید ساختند - و در افغانان شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتن او اتفاق نمودند - داود ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ آرای شد که در عرض و ناموس من نیایسته دست انداخت - و اکنون (که باغواهی کوتاه اندیشان درین بلا افتادم) صلاح حال آنست که بخلوتکده عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان از تبه رانی قصد دولت خویش کرده او را با پهل بنهانخانه عدم فرستادند - از آثار اقبال خداداد آنکه لودی افغان (که بهزار تدبیر دور ساختن او از میان دشوار بود) باهتمام مخالفان برداشته آمد

(۲) در [چند نسخه] چرانده کوت (۳) نسخه [ل] سپرده (۴) نسخه [ا ی] کدهویه (۵) نسخه

[ا ی] پهل (۶) نسخه [ب ی] امارات •

و اسمعیل پسر لودی را (که بسیار خرد بود) خیراندیشان او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان بآئینه شایسته از آب سون گذشت - و از فرط مراسم حزم و خدوک اندازی یافه درایان هرزه گوی کار آسان را دشوار گرفت - از کشتن لودی^(۲) چنان تفرقه در لشکر مخالف افتاده بود که (اگر مبارزان اقبال مند همت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستی می نمودند) بزودی و آسانی کار بانجام میرسید لیکن (چون گشاد این کار در گرو وقت خاص بمیامین ورود رایات همایون شاهنشاهی باز بسته بود) در ازای چابکی و چستی مراسم احتیاط و تأتی افزودند - تمام لشکر جیبه پوشیده سوار میشد و راجه تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه سرا پیش رفته جای نزول لشکر نصرت قرین میدیدند و آن زمین را بمردم قسمت می نمودند - و در اندک فرصت قلعه حصین و خندق عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحی پتنه راه حزم و احتیاط می سپردند *

و از روز افزونی اقبال شاهنشاهی آنکه داود با چندین لشکر و اسباب جنگ از راه بیدلی رفته درون قلعه پتنه متحصن شد - و بپای خود مسجون گلخانه^(۳) ارباب گشت - و افواج گیتی ستان بشکوه اقبال طراز مورچها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرح سوانح تائیدات آسمانی و تفصیل نیرنگی دولت روز افزون نوشته بدرگاه مقدس فرستادند - و آن شرائف ارقام سرمایه افزایش شکر ایزدی گشت - شاهنشاه آفاق در دارالخلافه اگره طبقات انام را بعواطف خسروانی ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامهها می پرداخت - و هم در معموری ملک صورت و آبادانی عالم باطن تکاپو میکرد - و برخلاف بیشتر از بزرگان دوران شکر الهی را بزبان فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت هم رنگ ساخته بود - و خاک نشینی را با اورنگ آرائی همسنگ کرده *

و از جلائل سجایای شاهنشاهی (که درینولا بظهور آمد) آنست که چون بمسامع علیا رسید [که سیف خان کولکناش (که در نیکو خدمتی و اخلاص افزائی جان فشانی نموده کامیاب ملک بقا گشت) و شیخ محمد بخاری (که در یورش اول گجرات مردانه و مخلصانه بخلوت گاه شهادت شتافت) بوام مبلغهای گرانمند ذمه^(۶) این دو مخلص عاقبت محمود گرانبار است] مواهب عاطفت شاهنشاهی ذمه^(۵) مخلصان فدوی را بادای جمیع آن وامهای گران سبکسار ساخت - و خواطر برهم زده^(۴) قرض خواهان را نقد جمعیت بخشید - و همواره ازان منبع بینش و معدن فرهنگ سخنان بلند و آئینهای والا بظهور می آمد - اگر نمود چه ازان نگاشته کلک صدق رقم گردد ساده لوحان دبستان آفرینش بے مبالغه

(۲) نسخه [ب] گذشتن (۳) نسخه [ی] گلخن - و گلخن بمعنی آتشخانه حمام (۴) در [چند نسخه]

بعوارف (۵) نسخه [ز] بجلوه گاه (۶) نسخه [ل] گران *

حمل بر اطرای مادحان نمایند - و با وجود آنکه باطن مقدس شاهنشاهی آلوده علوم رسمی و معلومات مکتسب نیست لیکن (چون عنصر قدسی بیواسطه بشری و رابطه ملکی پذیرای نور مطلق است) بیخواست کلمات قدسیه ازان منهل فیض بظهور می آمد - چنانچه در خاتمه این شگرف نامه نبذ ازان نکات الهامی تحریر خواهد یافت - از آنجمله درین ایام روز جمعه در مسجد جامع فتحپور نزول برکات فرموده نظارگی مجمع ظاهرپرستان بودند - مولانا عبدالرحمن واعظ (که دران نزدیکی از ماوراء النهر آمده بود) سخنان موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکر کفر آبی نبوی و وعید دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغ ندارد - چه هرگاه شفاعت چندین گناهکاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفر مخد چگونه منسوب گردند - حاضران محفل قدس آفرین گوشه سجده عقیدت بتقدیم رسانیدند *

و از سوانح جشن ختان شاهزاده‌های والا گوهر دریا نژاد است - از آنجا (که احیای رسوم باستانیان در نظام نشاء ظاهر رکن ست قوی - و اقتفای آثار پیشینیان در انتظام ملک صورت اصل ست اصیل علی الخصوص که طیلسان آریان و عمامه‌بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیس الهی داشته باشند سیما که فرمان‌دهان چارسوی دنیا برای جشن آرائی تقریب جوی اند - و بجهت بخشش و بخشایش باعث طلب) بنابراین اساس ختان شاهزاده‌های پاک طینت بخاطر اقدس فراهم آرند جهان صورت و معنی رسید - و کاروانان جدگزیب برای سرانجام این انجمن دلگشا نامزد شدند - ابواب خرمی گشوده گشت - و اسباب شادمانی آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همت را اساس بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تجردگزیبان نغمه دوست را مستی (که پیرایه هوشیاری ست) افزایش گرفت - و بنفائس ایقاعات موسیقی عت سودا از سر شوریدگان بزم محبت بیرون رفت - طبیعت پروران غذا جوی را معده خواهش متملی شد - آزمندان دراز آرزو کامروا گشتند - شادی از بزمگاه خاص ببارگاه عام آمد *

دَها و دهش دارد و مردمی * سروشے ست در صورت آدمی
فراخ افکند بارگه را بساط * باندازه خندد چو یابد نشاط
روز آذر نهم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر این سه قدسی طینتان
والا فطرت را بآئین شایسته بختان مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهال پیرای حدائق
آمال گشتند *

* رباعی *

شد ریخته برگ گل سوری از باد * یا غنچه نقاب ز رخ خویش گشاد

نی نی که چوبست میوه نخل مراد * جر می که شگوفه داشت از شاخ افتاد
 خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را (که پیوسته بے سبب گنجها را در کنار
 مسکینان و غریبان نهادے) چذین باعث دلگشا بظهور آمد - مستبصر داند که چه قسم بذل و نوال را
 روز بازار شده باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامه خلایق را آرایش می بخشد - و بباطن خلوت با ایزد
 بیچون خود داشته از محو نقوش کونی رنگین خیال و نگارین دل است *
 * قطعه *
 سبحان الله ز فرط بے تمثالی * دانش بود از ساحت ذاتش عالی^(۴)
 یک قطره ز فیض او نیابم محروم * یک ذره ز نور او نه بینم خالی
 از سوانح بهجت بخش سعادت افزا آنکه آن آسمان وقار را بعظام^(۵) امور وزن فرمودند - و از بخشش
 و بخشایش جهانیان کامیاب مسرت گشتند *
 * قطعه *
 شاه که دیش طلسم اعظم دارند * نه گنج فلک بوزن او کم دارند
 از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگردو عالم دارند^(۶)

فرستان شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم

بدبستان دانش آموزی

شهریار دانش پزوه فرزندان گرامی را بے تعیین اتالیقه در حوزه عاطفت خویش داشته همواره بخوبترین
 وجهه (که در باستانی زمانه مثل آن کمتر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بغنون دانائی روز بروز
 روشنی افزای نفوس قدسیه ایشان است - درین هنگام [اگرچه آن نور حدیقه اقبال پیوسته در بساط
 حضور و محفل شاهنشاهی اکتساب اقسام کمالات صوری و معنوی می فرماید - و زمان زمان
 از میامن انفس مقدسه و توجهات منیفه آنحضرت خاطر مصفاى آن گلدسته بهارستان دولت
 پذیرای مراتب نور است - هم آداب معدلت و رعیت پروری و آئین قطع معاملات (که دران آشنا
 و بیگانه یکسان باشد) می آموزد - و هم غرائب رموز نفس و بدائع تصفیة خاطر را دانش پذیر میگردد
 و احتیاج نبود که آن نونهال اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند] لیکن [چون رسم ست
 باستانی (که بزرگان دوریین فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ظاهران پراسته باطن منسوب گردانند)
 تا بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصفی شمائل ملکات گزیده روز افزون شود - و از آنچه در حضور

(۲) نسخه [۱] گل نخل (۳) در [چند نسخه] متبصر (۴) در [بعضی نسخه] دانش بود از ساحت

دانش عالی (۵) در [چند نسخه] بعظائم امور (۶) نسخه [۱] اگر دو عالم (۷) نسخه [ب] محفل

قرب شاهنشاهی (۸) در [اکثر نسخه] گردانند •

اقدس آن والا فطرتان آموخته باشند در هنگام دوری صوری صحبت و مکالمت آنچنان شایسته معین حال شان گردد - و نیز بوسیله این خدمت مستعدان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعه شمول افضال و عموم احسان گردد - و هم دست آویز شفاعت مضطربان و گناهگاران سرانجام یابد چه درین بارگاه عالی اساس انتظام جهانیان (چنانچه بر تنبیه و تادیب و مالش و کشش متمدان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانه نظر فریب را زیب و زینت داده - و هنگام استیلائی قوای غضبی کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد و ازینجا است که دوربینان عرصه آفرینش پیوسته بتکاپوی سخت جمعی از فرمانبران اخلاص مند را آن مکنت می دهند که در هنگام شورش قوت غضبی عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیله عرض خویش گناهگاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادت بظهور آمده و نگذاشته که صاحب مصدر امره ناحق شود - و اگر فی الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمی بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزال عفو و صفح شسته اند که قدر آدمی بغایت گرامی ست - و در زمان غلیان غضب فرصت تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هر آقا در خور پایه خود بتکاپوی خویش از نوکر و غیر آن کسی را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیری تواند کرد - و کلمه الحق ثواند رسانید [بادشاه دین^(۲) و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطر قدسی مناظر رسیده که نور قندیل جلالت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم را (که دانش آموز مدرسه الهی ست) بیکه از مہدبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرف سازد - مولانا میرکلان هروی (که بفضائل صوری و معنوی اختصاص داشت) باین منصب سترگ سر بلند گشت - روز خرداد ششم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب جشن دلکش آراستند - و نفس قدسی سمات آن قره العین سلطنت (که از فوائج تائیدات الهی و روائج توفیقات ایزدی حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو پدید آمده بود) آغاز تعلیم صوری فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلافت را بزیت تفهیم روشنی افزودند آغاز این مقصد گرامی بنام مقدس ایزدی فرموده در معموره فیض الهی گشودند - و پس از آن آغاز حروف ابجد (که اساس مقدمات علمی و مدار مطارحات صوری برانست) نموده بشاهراه دانش رهبری کردند - و مقدسان ملاء اعلی چون دولت‌مندان بارگاه حضور بزبان حال و لسان مقال مراسم تهنیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمه دعا از خرد و بزرگ بلند آوازه گشت •

و از سوانح مسرت آرای این سال فرخنده ورود بهجت افزای پرده نشین بارگاه عفت کد بانوی دودمان والا حاجی بیگم است - این مقدسه سرایرده سعادت ازان باز (که از طواف حرمین شریفین تشریف آوردند) باوجود فرط علاقه محبت و روابط توجه (که با خدیو زمان داشتند) در دهلی اقامت گزیده بودند - و در جوار روضه مقدسه حضرت جهانبانی جنّت آشیانی موائد افضال گسترده در لوازم خیرات و مبرات بسر می بردند - درینولا (که فتوحات گجرات و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدره سراقات کرامت روز ماراسفند بیست و نهم دی ماه الهی برسم تهنیت تشریف آوردند - و شهریار قدردان باستقبال شتافته شرافت اعزاز و جلال احترام بتقدیم رسانیدند - ایشان دختر طغائی والدۀ حضرت جهانبانی جنّت آشیانی اند - الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود - و حضرت جنّت آشیانی ایشان را بسیار محترم و گرامی میداشتند از زبان اقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبت من بظهور می آمد) و آن مقدار علاقه خاطر من (که بایشان بود) از اندازه گفت بیرون است - و هرکه برحقیقت آگاه نبود ایشان را والدۀ حقیقی من انگاشته - در زمان شش سالگی مرا درد دندان بیقرار داشت - فرمودند که داروئے مجرب داریم و برخاستند که آنرا بیارند - حضرت مریم مکانی از آنجا که عالم حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخورد من بدهند - و بجهت ملاحظه حضرت جنّت آشیانی اظهار نمی توانستند نمود - و سعی میکردند که مرا برخیزانده بخانه خود برند - و من جدائی از ملازمت این قدسی قباب نمیتوانستم کرد - درین اثنا دارو آوردند و از آنجا (که مزاج زمانه می دانستند) و از فرط محبت (که بمن داشتند) پاره ازان بے اظهار امرے میل فرمودند - و بعد ازان در دندان من مالیدند - هم خواطر ظاهر بینان تسلی یافت و هم درد من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سید محمود خان و سایر سادات باره و سید محمد امروهه (۲) را با جمعه کثیر از دلاوران کارگذار برسر ولایت مدهکر (که بر تعنت و تمرد ایستاده بود) تعیین فرمودند و سادات داد مردانگی داده آن ملک را بعمل آوردند - و ارباب تمرد را دست ازان ولایت کوتاه شد و دران نزدیکی پیمانۀ هستی سید محمود خان پرگشت *

و همدرین سال میر محسن رضوی مشهدی (که برسم رسالت در یورش اول گجرات بدکن فرستاده بودند) پیشکشهای حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل بر فرط اطاعت و انقیاد آورده سعادت ملازمت دریافت - و مجمل این مفصل آنست که درین هنگام (که محمد حسین میرزا

(۲) در [چند نسخه] امیرده •

و جمع از سیه گلیمان ادبار گریخته بدکن شتافته بودند) رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یک از کاردانان را پیش حاکم دکن فرستاده بنصائح ارجمند بشاهراه اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفان فتنه اندوز را بدرگاه والا فرستد - یا ازان حدود برآورد - برای انجام این خدمت میر مذکور مقرر شد و نظام الملک حاکم احمدنگر اگرچه توفیق آن نیافت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسپارد اما این قدر بهره مند سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد و پیشکشهای لایق مصحوب معتمدان خدمت گزیر، فرستاده اظهار دولتخواهی نمود - و میر مذکور ناشکیبائی دکنیان و تنزل در ثبات شان بمسامع اقبال رسانید - که از صدمات موکب پادشاهی و فتوحات (که درینولا روی داده) این طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصار خویش در شعاب جبال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئین شهنشاه ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیر دکن موقوف داشته همگی همّت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و تادیب سرکشان آن سرزمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [که از افواج گیتی ستان (که بسرکردگی منعم خان در محاصره قلعه پتینه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت) این مهم باهتمام خواهد رسید] توقف فرموده گوش برآراز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجه فرمایند) عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردد *

و از سوانح آنکه اورنگ نشین فرهنگ آرای سمند اقبال را جلوه دادند - و بجشن آرائی عید رمضان افاضه انوار فرمودند - در آن مجمع بدیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه عبدالشہید ندیره هدایت پناه ناصرالدین خواجه عبیدالله (که بخواجه احرار معروف اند) سعادت حضور دارند - (چون حق اساسی و خداجویی این خواجه آراسته ظاهر مظنون بعضی و متیقن طایفه بود) خدیو زمان از فرط یزدان پرستی و دادارشناسی توجه فرموده درویش نواری کردند و خواجه را از اسافل صفوف برداشته نزدیک خود جای دادند - سبحان الله باوجود گنجوری خزائن صوری و معنوی در طلب الهی بیقرار اند - و در تکاپوی تحصیل رضای او چنین بآرام - سطوت سلطنت معنوی هرگاه ازین جست و جوی باز ندارد در ریاض شوکت صوری چگونه در آنرا فراز تواند کرد کس را (که از بخت بلندی شناسای مراتب کونی و الهی گردانیده جهانبنائی این دو عالم سترگ اوزانی داشته شد) اگر ذات اقدس او مظهر چنین بدائع امور گردد چرا شگرف نماید *

توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطه اجمیر

سریر آرای اقبال (از فراخی حوصله و فزونی احتیاط و بسیاری آرم و فراوانی دریافت)

در عموم مطالب و خصوص مقاصد (چه امور کلی و چه کارهای جزوی) بر بساط نیاز مندی بوده
توسل بدرگاه کبریای احدیت میفرماید - و از فرط حق شناسی از صفوتکده ضمیر بیرون شتافته احترام
منسوبان خانواده دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ می شمارد - و با آنکه رموز شناسان جهان
صورت بل ظاهر بینان راستی منش این عالم از گمان بیقین گزیده اند (که روز افزونی سطوت^(۲) صوری
و دولت افزائی معنوی و گشایش ملک ظاهر و باطن و حصول جلائل مستلذات عنصری و روحانی
بمیامن ذات بے همال این یگانه بارگاه آفرینش است) لیکن از کمال میمنت ذاتی و یزدان شناسی
و یکتادلی نظر دور بین آن جوهر یکتای نگارین خانه هستی برخوردار نمی افتد - و آنرا خاص از بارگاه
صدیت می داند - و لهذا هرگاه کاره پیشنهاد خاطر اقدس میگردد نخستین تجدید مراتب بازگشت
بعبتة ایزدی میفرمایند - و این را غازه چهره اقبال می شمارند - درین هنگام چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند
پرتو می انداخت که همانا خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله ازان گروه صورت بگیرد - و در تیسیر
این مراد و تحصیل این مقصود ریای مقدس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابراین مدارج توجهات
قدسی بظهور آمد - و طواف روضه معینیة را ازین باب اندیشیده برای اتمام طرزهای استفتاح
و انجام آئینهای استمداد روز اورمزد غره اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه شانزدهم شوال
نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر شد - و منزل اول در حواشی دایر^(۳) اتفاق افتاد - و چهار روز
دران مرحله دلگشا توقف فرمودند - و طبقات انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشہید
ادراک محفل مقدس نموده رخصت شهر حاصل کرد - و روزی (که ریای جهانگشای به توده
نزول اجلال فرمود) میرزا کوکه از فرط شوق و وفور اخلاص برسم ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت
برای کامروائی او قدمی چند بجانب او شتافته سر بلند دولت گردانیدند - و مشمول جزائل تفقدت
خسروانی ساختند - و روز اشداد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی در هفت گروهی اجمیر مخیم
سراذات عظمت شد - روز دیگر پیاده (چنانچه آئین آن شهسوار عرصه صورت و معنی ست - که قدم
ملک فرسا را غبار آلود راه نیاز میسازند) بمرقه منور توجه نمودند - و در آخرهای روز بان بقعه منیفه
رسیده لوازم زیارت بجای آوردند - و ارباب احتیاج و سایر منسوبان این بقعه گرامی جزائل عطایای
شاهنشاهی حظ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعذلت رتبت گرفت
هم بزرگان روزگار را وقت خوش شد - و هم فرودستان زمانه را آسودگی پدید آمد بعد از استیفای
مراسم زیارت بمنازل دلگشای (که درینولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بفرخی و خجستگی نزول^(۴) اجلال

(۲) نسخه [ل] سطوت صورت و دولت افزائی و گشایش (۳) نسخه [ب ی] دایر (۴) نسخه

فرمودند - و توجه عالی در بر انداختن اربابِ تَمَر و عصیان و نواختن اصحابِ عقیدت و انقیاد مبدول داشتند - و رای رام داس را (که بکاردانی و آهستگی اِتّصاف داشت) بدیوانی سرکارِ اعلیٰ منسوب گردانیدند - و حکم جهان مُطاع نفاذ یافت که دفتر داران بدستور سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمّ دیوانی از دور بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقم عزل بر حال او کشیده نیاید و هم خدمت گزینی را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

یعنی سال مهر از دور دوم

درین موسم (که بهارستان معنی در جلوه گری بود) صیتِ قدومِ نوروزی ظاهر را همزنگِ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید * بیت *

باز گشته دران شکفته حریم * حجره غنچه از کلید نسیم

گل کله برفشانده از سرخویش * دلوق صد توی کرده در بر خویش

عندلیبان بصیحه^(۲) تهلیل * سبحة گردان و لب^(۳) بذکر جمیل

گل بمغز جهان شمامه زده * شاخ بر نطع گل عمامه زده

روز پنجشنبه پس از سپری شدن یک ساعت و چهل^(۴) و یک دقیقه هفدهم ذی القعدة (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یکم قمری نور افزای صورت و معنی پرتو خاص ببرج حمل انداخت - و خاکیان افسرده را چون افلاکیان مقدّس زیب و زینت تازه کرامت فرمود - و آغاز سال نوزدهم از دور دوم بخرمی و فرخندگی شد - آن گوهر یکتای خلافت در روضه معینیه جشن بزرگ ترتیب داد و مجلس والا انتظام یافت - عطر گلهای بهار صوری و معنوی و بخور عنبر آمیز نشاء ظاهری و باطنی هوای شادروان محفل اعلیٰ را غایبه سای و دماغ مجلسیان جشن قدسی را بعطرسائی نافه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرت آرائی خاطر پرداخته داد دلگشائی میدادند - و صوفیان صفا در وجد آمده آستین بردو جهان می افشانند - تمام روز و شب آن دربادل گنجینه بخشش از زرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن بر حاضران بارگاه اقدس اکرام فرمود - و عموم خلایق فیض وافر یافتند - و دلهای آزمندان آرامش گرفت *

و درینولا (که موکبِ همایون خطه دلگشای اجمیر را بنور معدلت صفای خاص

بخشیده بود) بمسامع اقبال رسید که چندر سین پسر راجه مالدیو از بیخردی و بی طاعی

(۲) نسخه [ب] بچه تهلیل (۳) در [چند نسخه] دل (۴) نسخه [ج] چهل دقیقه •

راه اطاعت و انقیاد (که سرمایه امن و امان او بود) گذاشته دم مخالفت میزند - و قلعه سوانه را (که محکمترین قلاع صوبه اجمیر است) استحکام داده پناه روز ادبار خویش اندیشید خاطر جهان گشای از استماع این سانحه بر رعایای آن دیار بخشود - و شاه قلی خان محرم و رای رایسنکه و شمال خان و کیسوداس پسر جیمیل میرتهه وال و جگت رای پسر دهرمچند^(۴) و جمعی از بهادران کاردان را برای تنبیه آن نخوت مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوه مقدس شاهنشاهی ست مواعظ ارجمند و نصائح والا را آویزه گوش سعادت پذیر ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکم معلی شد که عتبه اقبال ما جلوه گاه عاطفت و بخشایش است - آن گمراه بادیه نادانی را (اگر چراغ خرد در ظلمت آباد ادبارش افروخته گردد - و از کردار خویش خجالت مند شود) بعواطف خسروانی امیدوار گردانند - فرستاده باعتضاد اقبال روز افزون روی بشهر سوخت آوردند - کله نبیره رای مالدیو آنجا دم استکبار میزند - از سطوت فوج پادشاهی بقلعه سرباری^(۵) (که در تنگنای کوهستان است) شتافت - امرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه را سوختند - و او از آنجا بکوه کورنیه^(۶) در آمد - بهادران نصرت قرین گریوه را از دشت ندانسته تکامشی شدند - کله (چون صورت گرفتاری خویش معاینه کرد) دست در دامن عجز زده بوسیله راست کیشان درست اندیش بلشکر منصور پیوست - و کیسوداس برادر خود را و مهیس داس و پرتھی راج راتهور را برای خدمت گزینی همراه ساخت - و خود برای درست ساختن شکستهای خویش رخصت گرفته ماند *

و (چون این کار بتائید سماوی از پیش رفت - و در جمعیت چندرسین فتور راه یافت) امرای عقیدت مند متوجه شهر سوانه شدند - راول سکهراج^(۸) از هواخواهان آن مدبر بریاست آنجا سر استکبار می افراخت - درین هنگام برخی از ملازمان رای رایسنکه بسوکردگی گویال داس بتاخت ولایت او شتافتند - چندرسین سوچا و دیبیداس را با برخی از دلیران بمعاونت راول فرستاد و دران زمان (که آن فوج بعضی از مواضع و قریات او را تاراج نموده راه معاودت می سپرد) راول با جمعیت رسید - و عرصه نبرد آراسته شد - و دالوران طرفین کارنامه های مردانگی بظهور آوردند سوچا و دیبیداس و مان برادر راول درین مصاف مرد آزمائی بگونیستی شتافتند - و بتائید

(۲) نسخه [۱] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس

پسران جیمیل (۳) در [چند نسخه] جیمیل (۴) در [بعضی نسخه] دهرمنکد - و نسخه [ز] دهرمنکد

(۵) نسخه [ی] سرباری و نسخه [ل] موراری (۶) نسخه [ا] کورینه - و نسخه [ی] کورسه

(۷) نسخه [ی] متھرا (۸) در [اکثر نسخه] میگهراج - و نسخه [ی] میگهراج *

ایزدی علم فتح برافراخته شد - رای رایسنگه از شنیدن پیکار خود بناوردگاه روی آورد - و پیش از رسیدن او اقبال روز افزون شاهنشاهی^(۲) چهره آرائی مراد کرده بود - چون راول چنین شکست یافت از سر بیراهه رفتن باز آمد - و پسر خود را همراه لشکر منصور ساخت - و افواج نصرت تائید از انجا متوجه تسخیر سوانه شدند - چندر سین بودن خود را در قلعه مصلحت ندیده به پتای رانهور و پتای بقال سپرد - اولیای دولت بمحاصره آن همت گماشتند - چون ضمیر اقدس شاهنشاهی از مهمات این صوبه فراغ یافت روز امر داد هفتم فروردین ماه الهی^(۳) موافق چهارشنبه بیست و سیوم ذی القعدة بهمعنائی دولت روز افزون متوجه دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزندان نهضت فرمودند - روز رام بیست و یکم فروردین ماه الهی^(۴) لوی نصرت اعتلا در دارالخلافه فتحپور افاضه انوار فرموده ابواب معدلت و رعیت پروری و ظالم گدازی و مظلوم نوازی بر روی عالمیان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغاز موسم باران بود) عرائض منعم خان خانانان از سمت ممالک شرقی پیهم رسید که محاصره حصار پتینه بامتداد کشید - (اگرچه پیوسته عیار مردانگی مبارزان طرفین گرفته میشود - و نصرت قرین اولیای دولت است) لیکن (چون از یک جانب قلعه دریا ست) آذوق بدرونیان رافر میرسد - و سامان قلعه داری بر وجه دلخواه صورت می بندد - و لشکر و توپخانه و خزینه و فیل فراوان سرمایه نخوت آن گروه است - و از درآمد موسم ابر و باران و طوفان خیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوی عاطفت آن خدیو جهانگیر پرتو توجه برین دیار اندازد هرآینه این عقده مشکل باسانی گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع (که محرک نهضت والا تواند شد) مذکور بود - از انجمله شهادت کاکرعلی خان و پسر او^(۴) (که روزی بر سر غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزار نمایان بتقدیم رسانیده گروه عظیم را بصمصام شجاعت کار تمام ساخته خود نیز مردانه شربت واپسین در کشیدند) و کارنامه تردده خان عالم (که سحره از راه دور بجانب پنج پهاری گرم روی کرد - و بصوب دروازه نخاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای بزرگ و غنائم گرامی بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت افزای نظارگیان دشوار پسند گشت) و آمدن حسن خان پتئی و بکنگش او قصد بند پین کردن *

و شرح این سانحه آنکه حسن خان پتئی از ابطال روزگار و شجعان زمانه بود - بتصمیم سعادت دولتخواهی از مخالفان ادبارمند جدا شده بلشکر منصور پیوست - و منعم خان او را

(۲) نسخه [ی] چهره مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در

[بعضی نسخه] پسران او (۵) نسخه [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضی نسخه] حسین خان *

مستمال عواطف شاهنشاهی ساخته سرکار سارن بجایگیر او مقرر کرد - او برای اطمینان و دلجمعی اولیای دولت و گرمی هنگامه خود پیوسته در استیصال مخالفان سخنان دلنشین بر دیباجه ظهور می نگاشت - از آنجمله بپرتو بیان روشن ساخت که دو کار ناگزیر وقت است - تا بتائید آسمانی این عقده مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بند در بای پین را باید شکست - تا درین موسم آبهای (که روی باین حدود آورده هر روز در افزونی ست) در آب گنگ بریزد - و گرنه آبها اطراف قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار بر محاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی تیزدستی حاجی پور را از دست تصرف غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوق قلعه ازان معموره است - منعم خان تسخیر حاجی پور بخان عالم فرمود - او پاسخ آرای شد که من از بارگاه شاهنشاهی بهر اولی این لشکر مامورم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان و طایفه از بهادران بجهت شکستن بند مقرر شدند - این مبارزان سعادت پیوند شباشب رفته آن خدمت بطرز دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئین شایسته عقده این کار گشوده آمد و از نیرونگی اقبال شاهنشاهی آنکه سلیمان و بابومنکلی^(۲) از کبار امرای غنیم (که بهاسبانای این بند هوش افزای بودند) در آن شب بخواب غفلت غنودند - و از خجالت کار خود آواره براری ادبار گشته روی بجانب گهورا گهات نهادند *

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنان همت والا بتسخیر دیار شرقی میلان انعطاف داشت) بوصول عرائض منعم خان عزیمت جهان گشای مصمم شد - و موکب جهان نورد شاهنشاهی بقاید اقبال از فتحپور باگروه نزول اجلال فرمود - و بوارق اهتمام در انتظام اسباب و مواد این یورش عالی از پیشگاه اجلال تافت - و بترتیب و تنسیق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع این کارگاه شگرف چابک دستان خدمت گزین مخصوص گشتند - و بتلقین عقل دور بین مقرر شد که حضرت شاهنشاهی با شاهزادهای گرمی و بعضی پردگیان سراق عصمت و خلاصه مقربان بساط بزم و رزم برکشتی نشینند - و دیگر عساکر اقبال و اردوی بزرگ از راه خشکی روانه گردد و سزاولان کار گزار خدمت دوست (که غیبت شان بر حضور چیره دستی نماید) باحضر عساکر تعیین شدند - و شاهنشاه گیتی ستان در دارالخلافه اگره بسرانجام این یورش توجه داشته جهان آرائی را عبادت ایزدی شمردند *

درین هنگام نقش بند این نگارین نامه ابوالفضل مبارک بموجب اشارت عالی و بشارت غیبی بمسجد درگاه مقدس شاهنشاهی سربلندی یافت - و بتائید الهی نخوت خودپرستی را آغاز چاره گری

پدید آمد - و مجموعه ازین سانحه آنست که تا از خلوت کده بطن بکثرت سرای وجود آمد در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید - و بنظر تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی برفنون حکمی و علوم نقلی اطلاع یافت - (اگرچه در دانش گشودند - و به پیشگاه حکمت بار دادند) اما از نامساعدی بخت خود بین و خویشتن آرای شد - لخته در رونق هنگامه خود پای همت افشرد - و هجوم دانائی طلبان نزد او سرمایه افزونی رعونت گشت - و از شورش بے تمیزی و بے انصافی این گروه نشئه تجرد و اختیار عزلت در سرافتاد - اگرچه روزها صومعه خویش را بدرس علوم نورافزای بود اما شبها راه صحرا گرفته بشوریدگان کوی طلب رسیده - و ازان تہی دستان گنجینه دار در بوزہ همت نموده - و اختلاف دانایان ظاہر بین و رواج بازار تقلیدیان صورت پرست مراد رنگنای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقت خموشیدن و نه قوت خروشدن بود - اگرچه مقدمات موعظت پدر بزرگوار بدشت دیوانگی نمی برد لیکن شورستان خاطر مرا علاج مفید نمی آمد گاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیده و گاه بمرتاضان کوه لبدان خاطر را میل پدید آمده گاه شوق بهمزبانی جوگیان تبت آرام گسل گشته - و گاه همنفسی پادریان پرتکال دامن عزیمت گرفته و گاه همنشینئی موبدان فارس و رموزدانی ژند و استا شکیب ربای خاطر شده - چه دل از صحبت ارباب صحو و اصحاب سکر دیار خویش گرفته بود - [اگرچه ناهار طلب من از مصر جامع کمالات صوری و معنوی (که عبارت از ملازمت فیض منقبت پدر بزرگوار است) شکسته] لیکن (چون آن یگانه کارگاه آفرینش در جلباب استتار بود) درد مرا درمان نمیشد - و از نادانی خویش نشئه ظاہروی را مخالف عقبی دانسته ازان وضع نهایت بیقراری داشته - و از صحبت این گروه دوری جسته - تا آنکه بخت یآوری کرد - و از آوازه دانش مکتسبی این حیران انجمن هستی مذکور محفل مقدس شد - برادران گرامی و دوستان خیر اندیش و خویشان محبت گزین و شاگردان همزبان برین شدند که ترا احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد - مرا سر این کار نبود و اندیشه سودای تعلق خاطر تجرد گزین را سراسیمه میساخت - چه چشم در بین نگشوده بود و همت در گرو گسستن سلاسل تقید - و برسم نادانان ملک صورت ظاہر را نقیض باطن و قید را مغایر اطلاق می شمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگی ابداعیان تقدیر را روشن ساخته طیلسان پندار از سر کشید - و کمالات معنوی اورنگ نشین اقبال را بعبارات دلپذیر در خلوتکدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطر نشین گردانید - و به تقریر خرد گزین

(۲) نسخه [ی] کوه نشین (۳) در [بعضی نسخه] لابهایی - و لاب نام حکیم بود - و یحتمل که مجازاً

ازان حکیم مراد گیرند - و نسخه [ال] لافهائی و نسخه [ب] علامهائی *

بر دیباجه اعلان جلوه ظهور داد که ایزد پرستی و دادر شناسی این گوهر قدسی نژاد را کس کمتر شناسد - امروز قافله سالار قوافل تعلق و تجرد و مجمع بحرین دین و دنیا و مشرق انوار صورت و معنی اوست - او را کثرت تعلقات صوری مانع وحدت معنوی نیست - هم قید ظاهر دارد و هم اطلاق باطن - گشایش کارهای صوری و معنوی از انجاست - ناگزیر رضای او را بر خواهش خویش مقدم داشتم - و چون خاطر گنجینه دار معنی من از متاع دنیا تهی دست بود (برای پیشکش درگاه والا آیه الکرسی را تفسیر نوشتم - و درین زمان (که ربابت اقبال بدار الخلافه نزول اجلال فرمود) سعادت کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذر تهیدستی خود گردانیدم - عاطفت شاهنشاهی آنرا بحسن قبول پذیرفت - و نظرهای خاص بر من انداخت - و بدولت ملازمت (که اکسیر اهلیت است) آن شورش خاطر روی بتسکین آورد و محبت ذات این قدسی اساس یکبارگی دل را فرو گرفت در همان ایام یورش دیار شرقی پیش نهاد همت والا شد - این خاک نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگان آن درگاه توسل جوید - و عاکفان آستانه عزت را از افزونی اشغال سلطنت فرصت پرداختن با گم نامان کنج خمول نبود - از ملازمت باز ماندم - (اگرچه اندیشه پیشین در مکامن خاطر جلوه حیرت داشت) لیکن رابطه روحانی این بزرگ دین و دنیا در دل همواره ناخن زده و چون گیهان خدیو فتح بلاد شرقی کرده بدار الخلافه فتحپور معاودت فرمود پیش بینی و دور یابی آن دانای نهانخانه اسرار الهی من عزلت گزین را بیاد آورد - و بسعادت آستان بوس رسیدم و این سراسیمه گرد تیه حیرت و هیمن را روی براه افتاد - چنانچه مجملے در ضمن سوانح آن هنگام سعادت طراز ایراد یابد *

و از سوانح آنکه شجاعت خان از پیش خانانان آمده شرف ملازمت دریافت - پیش ازین گذارش یافته که بواسطه تادیب و تنبیه او را مصحوب قاسم علی خان پیش خانانان فرستاده بودند خانانان ازین عاطفت کبری سجده سپاس بجای آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را در خواست نمود و از انجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمه والی شاهنشاهی ست ملتس او را پذیرفته بسعادت طلب اختصاص بخشیدند - روز امرداد هفتم خرداد ماه الهی نه فیل گزین از غنائم خان عالم بنظر همایون گذشت - از انجمله گچ رتن (که فیل والا شکوه بود) داخل فیلان خاصه گشت و در اندک فرصتی و کم زمانه بتوجه جهان گشای گیتی خدیو اسباب این یورش سرانجام یافت و کشتیهای بدیع پیکر بطراحی فکر دور بین آنحضرت چنان با تمام رسید که شرح شکوه و تفصیل نمودن آن بگفت در نیاید - اقسام منازل دلگشای و انواع مناظر فرح بخش و حدائق و بساتین

(۲) نسخه [ی ل] کار صوری - و در نسخه [ز] لفظ کار نیست *

(که هنرمندان کارشناس در سطح زمین نتوانند پرداخت) در کشتیهای فسیح فضا تعبیه نمودند و سر هر یک از ان خانههای آبی را بصورت یکی از جانوران ساخته نظارگیان را پالغز نظر گردانیدند و متصدیان اشغال برای هر کارخانه (که بمنزله ملکه ست^(۲)) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصاً عتبه اقبال نیز در خور حالت و مکنت خویش منازل حیرت افزای بر سطح آب انتظام بخشیدند شگرفی فنون طراحی و نظر فریبی مراتب آشیانها^(۳) و تعجب آرائی رفعت و لطافت پایها^(۴) و تعدد نشیمنها و بوالعجبی منظرها و نفائس پوششهای آن نوادر مخترعات اگر راقم این منشور اقبال از قرار واقع گوید زمانیان آنرا از قسم مبالغات دبیران انگارند *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمت سرکردن اردوی بزرگ و سرانجام آن بنام مظفرخان مقرر ساختند - و او از فساد جوهر عقل در قبول این شغل سترگ سخنان بی حساب بعرض رسانده بار دیگر از نظر عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوی مقوض شد *

و از سوانح آنکه درین هنگام (که رایات همایون متوجه بلاد شرقی بود) نامنتظمی صوبه گجرات بسمع والا رسید که پسران اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائل تفقدات شاهنشاهی اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

(۶) یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا

بصوب دیار شرقی

قانون سلطنت کبری و آئین فرمان دهان دادگر (که انتساق مهمات دینی و دنیوی و انتظام ضوابط صوری و معنوی باز بسته بآنست) اقتضای فرماید که (چنانچه بر ذمه فرمان پذیران سعادت مند بداده قناعت گزیدن طغرای لزوم دارد - تا از برای گرد آوری آنچه در دست نیست پراکنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازه سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمان روایان انصاف گزین معدلت دوست را لازم فطرت و فرض وقت است که بر مملکتها (که در تصرف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیر ملک دیگر بستن را از عبادات گزیده شمارند - و نکته ایست بس روشن

(۲) نسخه [ی] فلک ست (۳) نسخه [ا] آهنانها (۴) نسخه [ل] خانها (۵) نسخه [ی]

اولیای اردوی بزرگ (۶) نسخه [ا] یورش موکب شاهنشاهی بصوب بلاد شرقی - و نسخه [ب]

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخه [ل] گشایش بهکر به نیروی اقبال

روز افزون (۷) در [چند نسخه] تا بنقد از برای *

که دور بینان را بسواد دیده باید نوشت - دانش پروران انصاف گوی از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معموره عالم (که از رهگذر بجهت عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیکه از فراخ حوصله های کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند ازین است که چمن آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکه و تسخیر ولایت دیگر است *

و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت شهاب الدین احمد خان را (که وکیل دیوان خالصه و رائق و فاتق این خدمت گرامی بود) در آگره گذاشتند - و در همین اثنا طیب خان را معزول ساخته رای به گوانداس را مستوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکھوتم را بمنصب بخشیدگري خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل در خدا و همت در آسودگی خلائق بسته بقاید توفیق ایزدی روز دیبازر هشتم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزاده های والا گوهر و مخدرات تنق عصمت در کشتی نشستند *
* ابیات *

ساخته از حکمت کار آگهان * خانه گردنده بگرد جهان

نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم

اهل سفر را همه بر وی گذر * همه او ساکن و او در سفر

و اسامی مشاهیر مقربان بساط حضور (که درین یورش همایون بسعادت همراهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه به گونت داس - راجه مانسنگه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم خان میربحر - راجه بیربر - جلال خان - میرزاده علی خان - سید عبدالله خان - مادھو سنگه نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سید محمد خان موجی - حکیم عین الملک ملک الشعرا شیخ فیضی - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخ دیگر شرافت حضور داشتند *

و از غرائب آنکه دو فیل کوه پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بال سندر

با دو ماده فیل در یک منزل جای گزید - خوبیهای این فیل از اندازه گفت بیرون است - با سطور

صف شکنی و کوه اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونه چهره حال او بود - در عین مستی نشان

هوشیاری ازو ظاهر میشد - بے اشارت فیلبان پای از اندازه بیرون نهداے - دیگر فیل سمن نام

(که همتای آن بیعدیل بود) با دو ماده فیل در کشتی دیگر آرامش گرفت - و دیده ازین معنی

تعجب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن باد بانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا

و شدت باد و طغیان سحاب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالت نمودار بود

(۲) نسخه [ای] طبیب (۳) نسخه [ای] اسامی مقربان (۴) نسخه [بی] اندازه کار *

روز مهرشازدهم تیر ماه الهی (که قصبه اناوه مخیم شادروان عزت گشت) در اثنای راه دریای جون جوش و خروش طوفانی کرد - و برخه ازان منازل دریائی بموج خیز فنا فروشد - روز رام در حدود قصبه کالپی برای مصالح ملک توقف گزیدند و روز انیران سیم تیر ماه الهی در موضع چکور زنارداره سیه درون تباہ عقل (که از فزونی شهرت و مغلوبی خرد با دختر خود ملامت زنا شوئی کرد) بیاسا رسید - و روز شب بالهاباس نزول اجلال شد و روز اورمز غره امرداد ماه الهی (که ازان منزل دلگشا نهضت روی نمود) آب کمال طغیانی داشت - و عواصف رباح در تیز روی کار از افراط گذرانید و یازده کشتی فرورفت - و به نقارخانه نیز آسیبه رسید - و بتائید الهی بسلامت برآمد - و چون خاطر جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلده جونپور توقف نماید) بموجب فرمان عالی محسن خان (که حراست آن شهر داشت) مرکب سواری راه خشکی آورد - لیکن رای ممالک آرای اقتضای آن فرمود که ازین مقام سراق مقدس را روانه سازند - و در نزدیکی الهباباس قاسم علی خان از پیش خانخانان آمده بسعدت زمین بوس افتخار یافت - و حقیقت استیلای عساکر والا بعرض اقدس رسانید - درین روز حضرت شاهنشاهی حسین خان را یاد فرمودند که درین یورش دولت افزای چرا در رکاب سعادت نیست - بعرض اشرف رسانیدند که سودا بر مزاج او استیلا یافته بتاخت زبردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - بر مسامح علیه این معنی گرانی کرد و چون این یورش عالی در میان بود هیچکس به تذبیه او تعیین نشد - روز بهمن دوم امرداد ماه الهی در شهر بنارس رایت وصول افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصاً نزدیک حصار چنآه که کارشناسان بحار ازو در هراس بودند - جمعی کثیر از کشتی برآمده راه خشکی گرفتند خسرو آفاق دل در مشیت ایزدی بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشانی بر سر کشتی نهضت میفرمودند - و از انجا شیربیک توچی باشی را بر زورقه باد سرعت نشانده پیش خانخانان فرستادند که نوید قرب ایات اقبال رسانیده تأیید بخش عساکر دولت گردد - و سه روز دران شهر دلکش مرکب مقدس توقف نمود - و روز خرداد (۵) بموضع کودی از اعمال سید پور (که دران منزل آب کودی بدریای گنگ اتصال می یابد) لنگر انداختند - درین روز عبور اردوی بزرگ بقرب ایات همایون شد میرزا یوسف خان و برخه از امرا سعادت زمین بوس دریافتند *

(اگرچه شاهدشاه جهان پرور بموجب خوی و عادت پیوسته در ظاهر بمشاغل سلطنت کبری پرداخته) لیکن همواره بمقتضای خلوت در انجمن با ایزد بیچون راز داشته - و لحظه

(۲) نسخه [ل] جهان آرای (۳) نسخه [زل] که « و » بر مزاج یابی او (۴) نسخه [ا] روزگار

(۵) [اکثر نسخه] دی بهو (۶) نسخه [ای] کوری *

از محاسبهٔ نفسانی فارغ نشده و برای تقویت این نسبت و پرده آرائی نغمه سنجان دلفریب زمزمهٔ علائق گسل و ترانهٔ شوق افزا در حواشی و حوالی بارگاه مقدس سرانیده - و در بسیاری از اوقات حضور میر شریف برادر نقیب خان کتاب عشقیه^(۲) را با آواز دلنشین میخواند و آنحضرت بارها از نقاب استتار برآمده رقت می فرمودند - و مرزها تر میداشتند - یا رب این دریای دانش و بحر آگاهی از وزیدن تندباد نادانی و بیراهه رفتن مردم قطرات اندوه میربخت - یا برای تعلیم نرم دلی و نیاز مندی سنگین دلان انجمن این گلاب ریزان بود - یا از هجوم اشغال معنی از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگساری خویش میفرمود - یا از فراخی حوصله و بے منتها بودن بحر فیض ایزدی گنجهای معنی را اندک دانسته از معدن دانائی غم نیافت می تراوید *
* قطعه *

بر کشتی نوح ناخدا میطلبم * در خانهٔ خویش آشنا میطلبم

یعقوب نیم هیچ کسم در چه نیست * حیرت دارم که من کرا می طلبم

و پیشتر از آن (که ریاست نصرت شعاع از مستقر سلطنت نهضت فرماید) عرائض خانخانان و دیگر امرای عظام برین نمط می آمد که اگر نهضت موبک مقدس تا جونپور اتفاق افتد هرآینه صلاح دولت است - و درین صورت داود بناگزیر آوارهٔ دشت ادبار خواهد شد - و بر زبان اقدس (که ترجمان اسرار الهی ست) میگذشت که این سخن بیش نیست - و تا آنکه همای عظمت ما سایه بران عرصه نیندازد و شاهباز جلال ما در هوای آن ملک پر و بال نگشاید صید این آرزو صورت پذیر نیست - لیکن همت والا (نظر بر تربیت بندهای خویش) چنان میخواست که لوای این فتح از ملازمان عبدهٔ اقبال ارتفاع یابد - بنابراین بحکم مقدس کشتیها را از دریای کودی^(۳) بالا کشیدند که در جونپور لخته توقف افتد - تا (آنچهٔ امرا عرضه داشت می نمودند - و از بارگاه اقبال جواب صادر میشد) دلنشین خرد و بزرگ شود - لاجرم روز مرداد هفتم امرداد ماه الهی ریاست اقبال در حدود موضع بهراج از اعمال پرگنهٔ کراکت نزول دولت فرمود - و روز دیبندر بموضع یحیی پور از تواج جونپور وقوف معدلت داشت که عرائض اولیای دولت بموقف اجلال رسید که (اگر چتر فلک شکره شاهنشاهی زودتر سایهٔ عاطفت بفرق این گروه اخلاص مند اندازد) هرآینه این عقدهٔ دشوار باسانی گشوده گردد - و بموجب استشارهٔ عقل کامل (که ناظم مراتب سلطنت است) روز آذر شاهزادهای اقبال مند سعادت منش و مقدسان شبستان عصمت را برآه آب کودی رخصت جونپور فرمودند - و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علم معاودت افراخته متوجه پتنه شدند *

(۲) در [اکثر نسخه] عشیقه (۳) نسخه [ب زی] از راه دریا بالا *

سبحان الله شهنشاہ زمان از شمول خیر اندیشی کار افزائی ارباب اخلاص میطلبد و ایرد
بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که در باره این برگزیده خویش دارد) میخواهد که جمیع مهمات
شگرف و کارهای سترگ ازان معدن بزرگی بانجام رسد - تا هم عظمت این بزرگ کردار یقین عموم خلایق
گردد و هم نوکران زر بنده را مدتی برچنین یگانه ایرد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر
دشوار نمود - تا خود طلبگار نهضت مرکب مقدس شدند - و آنحضرت استمداد از جنود نائیدات
غیبی طلبیده تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش نهاد همت والا ساختند - درین هنگام نوید رسانان
مسرت بخش مزده فتح ولایت بکر^(۲) را رسانیده عنوان آرای فتوحات سترگ گشتند و منہیان غیب
دارین وقت سعادت پیرای تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیر قلعه بکر (که گیتی گشایان
کامل اقتدار را زود دست ندهد) از ملازمان میانه این خدیو صورت و معنی اتمام یافت - دیگر آنکه
تفاوت بر نصرت اولیای دولت (که کمر همت بگشاد ممالک شرقی بسته بودند) پدید آمد *

گره گشائی مشکلات عالم و حصول مقاصد ارجمند (اگرچه در کار فرمائی معامله شناسان
کارطلب جدآور شناسند) لیکن دانای دور بین داند که بیشتر حصول مطالب بزرگ بنیت خیر
و عمل شایسته فرمانروای جهان باز بسته است - و بر نظارگیان کار نامهای باستانی پیدا است
که مراد بے طرز نخستین در کنار نهاده آید - و بے حصول وجه دوم مقصود صورت نه بندد
ازین روست که اورنگ نشین اقبال هر کارے (که همت بران گماشت) بآئین دلنشین صورت گرفت
و بہر سرے سترگ (که بگوشه چشم نگریست) بانجام رسید - چنانچه بردانای سوانح و وقایع
این دولت ابد قرین کمال ظهور دارد - و بتازگی چہرہ آرای این مقصود فتح بکر است - و شرح
این داستان سرور افزا آنکه در اساطیر پیشین تحریر یافت کہ محب علی خان و مجاہد خان
باستدعای ناهید بیگم بجانب تہہ رخصت یافتند - و سلطان محمود اظہار مخالفت نمود
فرستادها بمیامن نائیدات غیبی و مساعی همت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده بہ محاصرہ
بکر پرداختند - و او متحصن گشته در لوازم قلعه داری اہتمام نمود - از اقبال شاہنشاهی
فران حصار قحط پدید آمد - و او (بواسطہ فرط احتیاط یا مزید خست و دناوت) باوجود فراوانی
غلهای نو حدود بیست سالہ و سی سالہ را (کہ بمرور ایام در قلعه فراہم آمدہ بود) بمردم می داد
و مادہ اوجاع و اورام میگشت - و از غضب ایردی و با شیوع یافت - و از غرائب اتفاقات
آنکہ دران دیار (کہ عارضہ وزم پدید آمد) هر کس (کہ پوست درخت سرس را جوشانده میخورد)
صحت می یافت - و آنرا بوزن طلا می خریدند *

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری بودم - از واژونی بخت گذشت آنچه^(۲) بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزاده والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پزوه حقیقت پیرای سلطان سلیم میکنم - و بوسیله آن گوهر یکتای خلافت خود را بسته فتراک دولت ابد طراز میکنم - و لیکن (چون میان من و محب علی خان غبار پدید آمده) در سپردن قلعه بار جز صورت خواری خود نمی بینم و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امید که یکی از بندگان درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را بار سپرده ناصیه سالی عقبه اقبال شوم - آن معدن فتوت ملتسم او را بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاروان بود) فرستاد - پیشتر از آنکه او بآن دیار رسد سلطان محمود رخت هستی بر بسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون بآنحدود پیوست مجاهد خان قلعه کنجایه^(۳) را محاصره داشت - دختر محب علی خان سامعه بیگم والده مجاهد خان آمدن میر گیسو را شنیده برآشفست - و از تبه رانی غرابه چند را سرمایه^(۴) پیکار گردانید - و از به آزر می کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشبی (که بنامینی آن ناحیه رفتن بود) محب علی خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا و عربده به هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید بار سپردند - و چنین مایه آبادان بدست در آمد - محب علی خان و مجاهد خان از تبه نهادهی و ختام طمعی دل ازان ملک بر نمی کندیند - و بودن هم به حکم اقدس مشکل - محب علی خان برآه مصالحت شنافت - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پنه رود و محب علی خان با زن و زاک در قصبه لوهری سکونت گزیند - و چون بقرار داد مذکور عمل رفت میر گیسو جمع کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علی خان فرستاد - او تاب مقاومت نیارزده بجانب ماتیاه شنافت - و آیندها بغارت شهر دراز دستی کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمدافعه و محاربه برخاست - یک شبانه روز از کمال تهور و کاردانی آن چار دیوار را نگاهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود - تا وقتیکه بکر به ترسون خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شنافتند - میر گیسو میخواست که از تبه رانی قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایتی (که یکچند بیگانه باستقلال داشته

(۲) در [چند نسخه] گذشت بر من آنچه گذشت (۳) نسخه [۱] کنجایه - و در [بعضی نسخه] کلخانه

(۴) در [چند نسخه] شکار (۵) در [اکثر نسخه] سامعه بیگم حویلی •

غرور افزای بود (بخاصیت) که دران سرزمین تعبیه نهاده اند (ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر نمود و خلاف می آرد - و گرنه این مردم کجا - و خود فروشی و سرکشی کجا *)

چون مجمل ازین عطیة غیبی گذارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشته معنی را پیوند میدهد - روز آبان دهم امرداد ماه الهی کشتیهای پادشاهی از آب کودی گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشی موضع چوچک پور مستقر رایات منصور گردید - و میزرا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ماحق گشت - و بعد ازین هر جا که جهازهای پادشاهی را لنگر می نهادند برابر آن مضرب خیم فلک ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود می آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکردگی آن شیر بیشه هیجا دران دریای موجخیز در آمدند - و نظارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آنها بشمول عنایت ایزدی سلامت روی قرن حال ایشان بود مگر یک فیل پوسکا نام (که دران نزدیکی مست طافح بود) بگرداب فنا فرورفت - و در اثنای دریا نوردی و موج خیزی ماهی بزرگ بلندی گرای شد - و بر مقدم شاهنشاهی آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاه ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائی اشارت شایسته دانسته سپاس ایزدی بجای آوردند - و روز ماه دوازدهم امرداد ماه الهی عرصه غازپور مقرر اعلام ظفر قرین شد *

حضرت شاهنشاهی ازان روز بهجت افروز (که عزیمت این یورش فرمودند) هر روز از کشتی فرود آمده بشکار چینه و آهو عشرت پذیر بودند - ظاهر بینان را اسباب مشغولی سرانجام می یافت - و منسوبان این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهریار دور بین باین گروه هنگام صورت آراسته بعیش و عشرت می پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسی و حق پرستی بوده در معموری ملک معنی توجه مبذول میداشتند - و درین میان نظارگیان انصاف گزین ازان مجموعه نسخه تقدیر امارات حصول مقاصد وجهت همت میداشتند - [ارنجمه] بقرار هر روزه دران نشاطگاه شکار آهوی بجلوه ظهور درآمد - یوز تمام غیرت باد سرعت را گشاد فرمودند - آهو بروباه بازی از چنگ او بر آمده پیشدستی برباد گرفت - درین هنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانیده آن دور بین غیب دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که در عنقوان این عشرت از حال این نخچیر فال داؤد برگرفته بودیم - چنان بر پیشطاق خمیر آسمان پیوند پرتو می اندازد که او درین مرتبه

(۲) نسخه [ی] عاطفت (۳) نسخه [ای] توسکا - و در [بعضی نسخه] لوسکار - و در

[بعضی] لوسکا (۴) نسخه [ل] طافح بگرداب فنا فرورفت (۵) نسخه [ی] کامروائی (۶) نسخه

[ل] تمام عقل باد سرعت را •

اسیر چنگل قهر پادشاهی نشود - و بار دیگر بسعی شکاریان اقبال گرفتار گردن - و عاقبت همان شد که پرتو غیبی بر مرآت خاطر اشراق پذیر تافته بود - چنانچه شرح آن بلسان قلم خواهد آمد *
 روز نیر سیزدهم امرداد ماه الهی داس پور (که بر ساحل گنگ است) آرامگاه بختیان ریگ دریا و لنگرگاه کشتیان بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسم استقبال موکب منصور بکشتی تیزرو نشسته با حراز دولت بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقت مرافق و مخالف را بعرض اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوی و نمود - آنچمن آرای اقبال برای انبساط دل‌های خواص پرده از غیب برداشته نوید نصرت و فیروزمندی رسانید - و بجهت اطمینان خاطرهای شوریده عوام سید میرکی پسر میر عبدالکریم جفری اصفهانی را طلب داشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند - و او بآئین ضوابط این فن مفردات حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیف این بیت بر آورد *
 * بیت *

بزودی اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

ظاهرینان ساده لوح را از صورت این واقعه دستاویز تسکین سرانجام یافت - و حیلۀ جوانان تاویل طلب را روز فتح عرق خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدار الخلفه آگره نزول اجلال فرموده یورش مملکت شرقیه را سامان میفرمودند) نیز میر مذکور را بجهت تسلی خاطر ظاهرینان باستخراج مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت بر آورده بود *
 * بیت *

گرچه باشد لشکر جرار بے حد و شمار * لیک باشد فتح و نصرت در قدم شهریار

روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهی (که گذر چوسه لنگرگاه جهازهای کوه پیکر شد) عرضه داشت خانخانان نوید فتح مجدد رسانید - و تفصیل این مزده بهجت افزا آنکه از رنود و ارباش افغان بسرکردگی عیسی خان نیازی (که در کارزار نمودن و کار سرکردن علم برد) بر مورچل قباخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکر منصور برخی از تیز دستان عرصه جلالت خود را رسانیده داد مردانگی دادند - و به نیروی اقبال شاهنشاهی و ثبات پائی قباخان رسیدن راجه نودومل غنیم غبار آلود هزیمت گشت - و مبارزان دولت گلچین نشاط شدند - و عیسی خان بدست یک از غلامان لشکرخان (بے آنکه او را شناسد) غبار نیستی بفرق ادبار خود بیخت از استماع این مزده نصرت (که مقدمه الجیش فتوحات تواند بود) لشکر اقبال را صیت ابتهاج فرو گرفت - و از غایت عاطفت عرضه داشت خانخانان را بجنس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمنده

(۲) نسخه [ی] الهام غیبی (۳) نسخه [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعض نسخه] استناد

(۵) در [چند نسخه] جو صا - و در [بعض] چوسا (۶) نسخه [ی] بهجت بخش *

فرستادند که نگرانیِ خواطرِ مقدسه را چاره‌گر باشد - درین روز اردوی معلی (که از راه خشکی می‌آمد) از نهر کنباس^(۲) (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و فیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهل هند بشامت نسبت دهند - روز دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمه فیضِ ایزدی مالا مال بود) مقام شد - و به نیروی صاحبِ اهتمامانِ بارگاهِ سلطنتِ تمامی افواجِ جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روزِ مهرا (که عرصهٔ موضعِ درونی از اعمالِ برجپور^(۳) مضربِ خیامِ سپهر ارتفاع گشت) عرضه داشتِ منعم خان بنظر اشرف در آمد - خلاصهٔ مضمون آنکه ریاتِ ظفر طراز را از راهِ دریا بآئینِ مقرر آمدن اصلاح است - و توجهِ اردوی بزرگ از راهِ خشکی مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکر فیروزی مند را درین امتداد محاصره از تواتر امطار و کثرتِ باران فتورے در ادواتِ مبارزت و آلاتِ محاربت راه یافته - اگر درین هنگام از قورِ خاصه شاهنشاهی امداد رسد از توجهِ ابدی تائید دور نیست - ملتسم او عزتِ قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روزِ رشن هیزدهم امرداد ماهِ الهی^(۴) حوالیِ موضعِ لودی پور نزولِ اجال فرمودند - درین روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چپته خانه فرو رفت و از چپتهای خاصه دولت خان و دلرنگ را پیمانته هستی پُرشد - و کشتیِ قاضیِ عسکر و بهگوانداس خزانچی و شیر بیگ در موج خیز طوفانی فروشد - روزِ فروردین نوزدهم امرداد ماهِ الهی^(۵) ریاتِ جهانگیری محاذیِ قصبهٔ منیر علم دولت افراخت - درین جا آب سون بدریای گنگ رسیده گمنام میشود - روزِ دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکمِ قضا تمثال نافذ گشت که صادق خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آب سون بگذرانند و مبالغه گرانمند میرغیاث الدین علی نقیب خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضهٔ منورهٔ صفوت پرور شیخ یحیی منیری (که در قصبهٔ منیر است) زفته بمنسربان آن بقعه قسمت کند و استغدادِ همت نماید *

شیخ پسر شیخ اسرائیل است از جمله اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسی را هم بسلسلهٔ پیشینیه میرساند - و هم بطایفهٔ فردوسیّه - اهل زمانه را در حق شیخ اعتقاد بسیار است - گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمت شیخ شرف الدین پانی پتهی رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را دریافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنام ما کنی - شیخ اگرچه از کشور هند انبر آمد - اما سرا پای عالم معنی را باقدامِ همت سیر نمود

(۲) نسخه [ی] کرم نلس (۳) نسخه [ا ب ی] برجپور (۴) نسخه [ل] قاضی معسکر

(۵) نسخه [ب] میز (۶) پانی پنهنه *

و عیوبِ نفسِ اماره و فنونِ تلبیساتِ او دریاوته در تکمیلِ خویش کمر بست - و سخنانِ او در طایفه صوفیه امتیازِ عظیم دارد - و کتابِ معین المعانی و گنجِ لا یخفی و شرحِ آداب المریدین از جواهرِ اقلامِ او است - و سه مجموعه معارف و حقائق آگین (که بعضی از مخلصان و منسوبانِ خویش بآئینِ مکائف و طرزِ رسائل نوشته است) یکی متضمنِ بصد و پنجاه مفاوضه است و دیگری مشتمل بر صد هدایت نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخِ زمان سلطان محمود را در یافت و در بدایتِ حال کوه و صحرا گزیده ریاضت‌های سخت کشیده - تا آنکه در دهلی بشرفِ ملازمتِ شیخِ نظام سعادت پذیر شد - و باشارتِ ایشان بخدمتِ شیخِ نجم الدین فردوسی رفته ارادت آورد - روزِ رام بیست و یکم امرداد ماهِ الهی (که آیاتِ نصرت طراز از ساحتِ شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراکِ زمین بوس نمود - و حقائقِ احوالِ لشکرِ منصور بشرح معروض داشت - و در بابِ آمدنِ منعم خان باستقبال و تعیینِ مسافتِ راه استمراج نمود حکمِ والا شد که (چون مهمِّ محاصره در پیش دارد) زیاده از دوکروه نیاید و سایرِ امرا بجایِ خویش^(۳) در مورچه‌های خود باشند - و همان شب راجه را مشمولِ عاطفت ساخته رخصتِ ارزانی داشتند و درین ایام عرب پسر هاشم خان را (که بآدابِ خدمت ملتزم بود - و به نیابتِ پدر خود عرائضِ مشتمل بر سوانحِ بلادِ شرقی میگذرانید) بخطابِ نیابتِ خانی^(۴) عز امتیاز بخشیدند *

(۵) رسیدنِ موکبِ مقدس شاهنشاهی بظاهر پتنه

و همت در گشاد آن بستن

جهانگیر کشور گشایی در چنین موسمِ پُرسورش و تواترِ بارانِ دائمی و جریانِ سیلابهای طوفانی بقایدِ دولت و رهنمونیِ اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطرِ آرامیده و دلِ عشرت گزین روزِ باد بیست و دوم امرداد ماهِ الهی مطابقِ چهارشنبه پانزدهم ربیع الثانی بآن منزلِ مقصود نزولِ اقبال فرمودند - و در دو گروهی این مرحله خانخانان کشتیها را باقسامِ آتش بازیها و توپچیان و رعد اندازان تدارک شرفِ ملازمتِ دریاوت - و بجلائلِ تفقداتِ شاهنشاهی مخصوص گشت - و باشارتِ عالی متکفلانِ اشغالِ آتش بازی توپها را آتش در دادند - غلغلۀ قرعِ دیخان و بخار و صدمۀ ارتفاعِ گرد و غبار زمین و زمان را در لزه آورد - و آن حوایی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

(۲) نسخه [ی] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخه [زی] بحال خویش (۴) نسخه [زل]

نیابت خانی خلعت عز امتیاز (۵) نسخه [ل] توجه آیات عالی بجانب پتنه و بدست آمدن حاجی پور

(۶) نسخه [زل] بقاید رهنمونی دولت و اقبال •

اعدای دولت تاریک گشت - و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید - و زهره دشمنان آب شد - و دل بے جگران در اضطراب افتاد - و نقاره فتح بلند آوازه گردید - صفیر نفیر و کرنا نوید نصرت بگوش هوش زمانیان در داد - و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده سمند اقبال را جلوه دادند - و در منزل خانخانان (که نشیمنهای عالی ترتیب یافته بود)^(۳) نزول دولت شد و او از شرف جواهر و جائل امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آداب اخلاص شد - و محمد قلی خان برلاس و قیباخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای والا شکوه (که درین لشکر نصرت طراز بودند) به ترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس جویای سربلندی گشتند - و هر کدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات سترگ مخصوص شد *

روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهی (که محیط عالم صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیر حاجی پور از اسباب گشایش این حصار دانسته همت جهانگشای بر تحصیل این امنیت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذی پهنه - دریای گنگ بعرض دو کوه تخمیناً بهزاران جوش و خروش در میان این دو شهر میگذرد - روز دیگر میرزا علی علم شاهی و سید شمس بخاری با پسران و راجه گچپتی و فوج از بهادران اخلاص مند را بسرکردگی خان عالم تعیین فرمودند که بر بختیان دریا نورد کشتی سوار شده با توپخانه شایسته آن قلعه راه (که استظهار^(۴) فتنه گران است) تسخیر نمایند *

و هم درین روز ایلیچی داود بوسیله خانخانان دولت بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاع ریات اقبال درین حدود خانخانان خالدین خان را پیش داود فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصه اندرز آنکه هنوز سررشته کار بدست او ست - روز نامه^(۵) احوال خود را مطالعه نماید - و نظری ژرف در نیرنگی اقبال و روز افزونی دولت شاهنشاهی انداخته بر خود ببخشاید - و سبب خون چندین جانداران و باعث ویرانی مال و ناموس مردم نگردد - مستی دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمی آید - و خود را بسته فترک این دولت خداداد نمی گرداند او پس از تأمل بسیار از راه گریزت و حیل سازي مصحوب خالدین خان یکی از اعیان خود را فرستاده انواع نیازمندی در میان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نام سروری بر خود نپسندم

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) فسخه [ی] داده بود (۴) نسخه [ی] فتنه انگیزان

(۵) در [بعضی نسخه] باعث وبال و ویرانی •

نودهی (که مرا درین ورطه پندار انداخته بود) بسزای کردار خود رسید - اکنون اطاعت شاهنشاهی سرپای خاطر گرفته است - هر قدر جای (که بمن مکرمت میشود) آنرا سرمایه سعادت خود میدانم - و (چون بمقتضای خرد سالی و مستی شباب از من خطائے بظهور آمده است) مادام که در تلافی آن خدمات شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرار آستان بوس نمیتوانم داد *

شهریار دانش پژوه مکامن درونی او را دریافته چنین پاسخ آرای شدند که ما بمقتضای ظلیت حق اندک پذیر بسیار بخشیم - چاشنی عفو ما در انتقام نیست - اگر داود درین سخن سرائی^(۳) از مشعل صدق پرتو دار بر عتبه اقبال جبهه فرسای گردد - تا بدست تفقد ما گرد ادبار از تارک بخت او افشاندن شود - وگرنه یک از سه کار گزیند - تا مال و جان چندین هزار کس عرضه تلف نگردد نخستین آنکه یک کس او در معسر اقبال آمده نظارگی شود - و یک کس ازین جانب دران لشکر مراسم دیدبانی بجای آرد - تا هیچ کس از طرفین به نبرد گاه نشتابد - و ما هر دو در میدان نبرد درآمده بهر سلاح^(۴) که او داند با هم آویزش کنیم - تا بسرنوشت ازلی و تائید آسمانی هر که فیروز شود ملک ازو باشد - و اگر همت باین یآوری نکند یک از لشکریان خود را (که به نیروی مردانگی و زور بازو و فزونی دانش نبرد ممتاز باشد) اختیار کند - و مانیز یک از تیز دستان عرصه شهادت را (که آرم غازه چهره او بود) در برابر او فرستیم - و این دوستیزه مرد دران نبرد گاه رسم مبارزت بجای آرند - هر که نصرت یابد لشکر او ظفر طراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیر مرد نباشد از جنود فیلان کار پرداز یک را انتخاب کند - تا مانیز فیله فلک شکوه تمام شدت را بجلوه خاص در آرم - هر کدام غالب آید فتح از آن طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن آرائی این شیرشکار عرصه آگاهی زهره درید - و عقل تباہ گشت - چون زنگارین دل بود توفیق فرمان پذیری نیافت و از آنجا که فطرت نداشت بهیچ یک از آن وجوه حق گرای دلنهاد نشد *

و از سوانح آنکه آن شاه سوار عرصه دولت فیل کوه پیکر بان رفتار را در جلوه اقبال در آورده بتماشای فراز گاه پنج پهاری (که در برابر آن حصار است) بهمعنائی تائید الهی و قاید فرایندی توجه فرمودند - و این پنج گنبد خشتی اند مصمت^(۷) که فرماندهان باستانی یادگار گذاشته اند پهاری بزبان هندی کوهچه را گویند - یعنی پنج گنبد که در بلندی به پنج کوهچه ماند و افغانان تیره رای از بے آزر می و سیه دلی توپها سر داده بسعی خود نکال ابدی سرانجام نمودند

(۲) نسخه [ل] طینت حق (۳) نسخه [ی] سخن پیرائی (۴) در [بعضی نسخه] که او صلاح داند

(۵) نسخه [ل] زبردستان (۶) نسخه [ل] دران نورد گاه - و در [چند نسخه] دران بزم نورد گاه

(۷) نسخه [ی] مثنون *

و حضرت شاهنشاهی در حصارِ حضانتِ ایزدی تماشائی بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانیِ خدیو هستی و پایهٔ توکلِ والا خاطر نشان آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجی پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آراد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الهی چاشتگاهِ بلند روشن شد که قلزمِ هیجا از جانبِ حاجی پور در موجخیز است - شهریارِ دورین بمورچلِ شاهم خان (که از آنجا آن مصر نمایان بود) عنان تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجهِ اقلیم گشای فرمودند - اگرچه ترددِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما این قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبارِ معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردارِ مخالف سوز - و هنگامی (که جنگ ترزوشده بود - و پاس از روز مانده) حضرت شاهنشاهی چندی از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگی بتائید جنودِ اقبال فرستادند قلعه نشینانِ تهور گزین پتنه از مشاهدهٔ این حال چند غرابِ مبارزت بر سر راه ^(۲) داشته آمادهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ آزموده باعتضادِ تائیدِ الهی دستِ جلالت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر از آنکه این فوجِ نصرتِ اعتصام بآن لشکرِ ظفر قرین پیوندد بمیامنِ دولتِ روز افزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهی زهرهٔ آهنین جگران را آب ساخت - و گروهی انبوه از آن بخت برگشتگانِ آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبار آلود مذلت گشتند *

و تفصیلِ این اجمال آنکه چون خان عالم باین خدمت سرافرازی یافت جمع از رود بانان حقیقت دان رهنمای او شدند - آخرهای روز دین بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الهی بکشتی در آمدند راهبرانِ تیزهوش کشتیهای این شجاعت مندان نبرد دوست را بالارویه ^(۳) بردند شباشب بآئینه (که غنیم اطلاع نیابد) بنهری (که از آب گنگ جدا شده متصل بحاجی پور می رود) رسانیدند نخوت آرایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیان دریا نورد را بتوپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ^(۴) ضریزنها و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلائی این گروه بدکار در آئینهٔ اوهام نظارگیان نمودار شود - درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتو فیروز مندی انداخت - و یکبارگی پای ثباتِ آن بد اندیشان تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواری کشتیهای لشکرِ منصور را سر بالا می کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمی رسید - رهنمونِ مبشرانِ اقبال این دریا نوردان را بالارویه ^(۵) بجانبِ گندمک برده بصوبِ حاجی پور سرداد

(۲) نسخهٔ [ل] سربراه (۳) نسخهٔ [ل] بر دیه برده (۴) نسخهٔ [ی] ضریزنها و توپها و بندوقها را

(۵) در [چنده نسخه] بجانبِ دریای کنده *

اگرچه از فراز قلعه بارش توپ بود لیکن جائے (که حراست ایزدی پیشکار دولت موبد^(۲) باشد) از بداندیشی ذرات امکان چه گشاید - نبرد آزمایان جنگ جوی بزور بازوی تأیید یافتند الهی از کشتیها برآمده بجولان رخش درآمدند - فتح خان پسر غازی خان و ابراهیم خان^(۳) و الهدیه سروالی^(۴) (که سرداران این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرم پیکار شدند - فتح خان با بسیاری از مخالفان دران هنگامه مرد آزمائی فرو شد - و برخه بتکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطه هلاک بیرون شتافتند - بعضی اوباش شهر را آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائید جنود غیبی بتصرف اولیای دولت درآمد - راجه گجپتی و پیاده روان شمشیر باز و میرزا علی بیگ علمشاهی و سید شمس الدین بخاری و پسران او درین نبرد گاه بخان عالم همپائی شایسته کردند - و جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامن تأییدات سماری کار دشوار باسانی برآمد *

مفتوح شدن قلعه پتنه به نیروی اقبال شاهنشاهی و فرار نمودن

داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

[چون چمن پیرایان نوبهار هستی از مبادی انکشاف سحر اقبال تا امروز (که آغاز گاخنده صبح سعادت است) پیوسته در تربیت این نونهال برومند و آراستن چارچمن این دولت اند] هر گلبن آمید (که سایه نشین آن شجره آسمانی ظلال شد) هر آینه از جو بهار عشرت و چشمه سار نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصان آمالش بثمرات مراد کامیاب - و هر تاخ کام کج سرشت (که سر به اعتدالی کشیده خار آشوب در راه گلچینان این سرابستان همیشه بهار افشاند) سوخته برق زوال شد - و هر که خود را بسته فتراک این عتبه جلال ساخت از حوادث زمان نجات یافته کارش روز افزون گشت - و [هر که (از ناهمیدگی یا از بیخردی یا از بدمستی) اندیشه مخالفت بخود راه داد] لکدکوب زمان شد - و پایمال شدائد دوران - نه اسباب دنیا بکار او آمد - و نه معاونان صورت سودمند شدند - و هر کارے (که پیشنهاد همت والی شاهنشاهی گشت) هر چند بچشم عادتیان روزگار دشوار مینمود باسان ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندک از بسیار درین شگرفنامه ایراد یافته و می یابد - آری این کار عنایت است نه ساختگی - و این معامله دولت است نه پرداختگی - و بتازگی (آنچه درینولا ببرکات ذات مقدس شاهنشاهی بانجام رسید) گریختن داؤد است بے جنگ - و بدست آمدن قلعه پتنه *

(۲) در [بعضی نسخه] موبد (۳) نسخه [ی] ابراهیم کررانی (۴) در [بعضی نسخه] شروانی - و در

[بعضی] سزاولی (۵) در [چند نسخه] ناهمیدگی که از بیخردی یا بدمستی پدید آید اندیشه *

(چون فرّ الهی از ماهچّه رایات اقبال بران مرزوبوم افتاد - و بوارق لمعان عظمت و قدرت بران دیار تافت) اساس مبانی غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگی^(۲) گمراهی گردیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهی (که زهره آهذین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقارن آن بهادران والا شکوه فتح حاجی پور نمودند] داؤد (که سرخوش نشه غفلت بود) بهوش آمده زمانه در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نورے ماند - و نه شمع ضمیرش را فروغ از تیرگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامه (که بایسته خجالت مذد بوده احراز دولت آستان بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آراد بیست و پنجم امرداد ماه الهی از دروازه خرد قلعه برکشتی تیزرو نشسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میرشمشیر آن گروه بود) از راه دروازه آهوخانه با تمامی فیلان و عموم سپاهیان برآه خشکی رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش در فساد دانسته برخه در موج خیز دریا و جمع در تنگنای طرُق و طایفه در گوهای خندق بهاربه فنا شناختند - و کشتی را از دریا ندانسته جمع انبوه بقعر نیستی فرو رفتند - و طایفه کثرت را از قلت تفرقه نکرده با کشتی غرقه بحر فنا گشتند و بسیاری از فرزونی هجوم درته پا مانده بخاک مذلت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس ماندگان را ازدحام پیش سد راه آمد - سرها (که نخوتگاه بیخردی بود) بپای مذلت فرسودگی یافت - و افسرهای استکبار بافسار اشتر و استر پابند شد - طایفه از هول جان فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج ثریا بثری برمی تافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انپاشته گشت - و طبقه انبوه از همراهان گوجر غریق بحر فنا شدند - و جمع از تهور خود را در گرداب بلا انداخته قرین سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندی را آبستر، بود غریب شورش در قلعه پدید آمد - جمع از کم فطرتان معامله ناهم بر شبخون قیاس میکردند - و کار دانان بارگاه مقدس برهم خوردن و گریختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوار میدان اقبال همان زمان بال سندر را^(۴) (که در چندین هزار فیل بحسن منظر و لطف کردار و شکوه آسمانی و تیزی آتش و سبکی باد و وقار زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامی و گریختن غنیم پرتو انداخته بود همت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسیده عرضه داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بپرتو تشخیص روشنی خواهد گرفت

(۲) نسخه [ی] سراسیمگی دل (۳) نسخه [ل] در فرار خود (۴) در [بعضی نسخه] دل سندر *

شهریار اِنا دل ملتسِ اورا بآرایشِ قبولِ زینت دادند - و صبحِ روزِ اشتاد بیست و ششمِ امرداد ماهِ الهیِ رایاتِ نصرتِ طراز از دروازهٔ دهلیِ بشهرِ پَننه سایه افکن شد - و نوئینانِ بزرگ و خوانینِ والا شکوه و امرای نامدار آدابِ تهنیت بجای آوردند - و غنائمِ فراوان از نقد و جنس خصوصاً فیلانِ نامور بدستِ اولیای دولت درآمد - دو ساعتِ نجومی از روزِ بهماتِ شهر پرداخته خانخانان را با بسیاری از خدمت گزینانِ کارطلبِ عقیدت مند مقرر فرمودند که بآهستگی و آرامش اردوی سترگ را می آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمدِ اسپانِ خاصه بود) جلوهُ اقبال داده با فوج از بهادرانِ اخلاصِ طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داود از راهِ دریا شتابانِ بادیهُ ادبار گشت) گوجر (که خلاصهُ فیلان را سرکرده میبرد) گرفتار گردد - چون بدریای پِن پِن رسیدند آب در غایتِ طغیان بود - خدیو عالم اعتضاد بر تائیدِ ایزدی فرموده سمندِ اقبال را در آب جولان داد فدویانِ عقیدت گزین بیتابانه خود را دران موج خیز انداختند - و برهنمونی بخت و همعنائی دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گردِ آسیبی بدامنِ منسوبانِ این منزل گزینِ عرصهُ توکل نرسید کرامتِ پادشاهی بظهور آمد - و آثارِ ولایت پدید گشت - که در چنان آبه (که بسیاری از مخالفانِ سبکپای تیز رفتار با شناسائی مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحلِ نجات رسانید) شهریار گیتی ستان با جمیع لشکرِ اقبال بقایدِ دولتِ پایدار باسانی و شکفتگی گذاره فرمود و به تیزروی (که بر باد پیشی گرفته) بائین تکامشی نزدیک بقصبهُ دریاپور (که سی کوه تخمیناً باشد) یک جلو رانده عنان باز کشیدند - و چون روز در جلوهُ شام بود خاطرِ ملتزمانِ رُکابِ نصرتِ اعتصام منظور داشته در کنارِ آبِ گنگ وقوفِ رحمت فرمودند - و همچون خان و شهباز خان و برخه از امرای کارطلب را بدنبالِ هزیمتیان فرستادند - چون قلم تقدیر نرفته بود بآن مُدبرانِ گریزپای نتوانستند رسید - اما بسیاری ازان گروه و اژون بخت از سراسیمگی عقل و فروگرفتگی ادبار در دریاچها و خلاها بگونیستی شتافتند - و درین فتح (که طراز فتوحاتِ سترگ تواند شد) دویمت و شصت و پنج فیل از ضنائمِ غنائمِ گشت - اگر بشرحِ بدائعِ این جاندارانِ کوه پیکر و ذکرِ جلائلِ نوادرِ آن پردازد این شگرفنامه (که غازهٔ اختصار بر روی دارد) بر نتابد - و درین شب (که رایاتِ اقبال بکنار دریای گنگ نزولِ سعادت داشت) چنده از کشتیهای افغانان پُر اسباب و اموال ببادبانِ مراد در حوالیِ مخیمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوان در حوزهٔ تصرفِ مجاهدانِ همت گرای درآمد - و درین روزِ فیروزمندی عمومِ اردوی بازاری از نشیبِ خندق و دریای پِن پِن

(۲) نسخه [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخه [ب] میبرد (۴) نسخه [ب ز] نیز پرتوی (۵) نسخه

[پ ی] آمده (۶) در [بعضی نسخه] باد مراد •

و از نهر آبی (که در هفت هشت گروهی دریاپور بود) و از ساحل دریای گنگ فرو رفته‌های آب را بلطائف الحیل کشیده همیانه‌های زر و اسلحه بدر آوردند - و عامه خلایق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند - و از نیرنگی اقبال و مددگاری بخت بلند و نیروی همت سترگ شاهنشاهی چنین لشکر آراسته را (که داود باسظهار آن همواره از غرور گزافها گفته - و بیافه درائی کرده)^(۲) بی جنگ خاک ادبار بر مفارق شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسر عدلی (که از واژونی بخت و تیرگی عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بصعی خانخانان بیاسا رسید - و به تنویر روشن سامی و امداد جنود غیبی چنین فتح بزرگ (که دوربینان عرصه صورت دشوار می اندیشیدند) و اتمام این کار سترگ (که در حوصله روزگار نمیگنجد)^(۳) درین موسم باران (که غنیم آنرا حصاره حصین می شمرد)^(۴) بر وجه آسان و طرز دل پسند از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آمد *

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سالی عقیدت گشت) باشاره همایون صفونکده قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت گرفت - و انجمن زار خسروانی از غیر پرداخته آمد دولت منشان خرد پزوه و بخت آوران دیده ور و معامله شناسان حقیقت بین (که با راستی و درستی مردانگی و دولتخواهی غازه چهره روزگار ایشان بود) حفظ مراتب و پاس حدود نموده سخن گذار و نکته سرای شدند - و هر کدام (در خور صفای جوهر و اندازه دریافت) لازم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس (که عیار گاه نقود جواهر دانش اندوزی و محک طلای خالص دوربینی ست) رسانیدند - گروه (که شعاع بینش آنها از مناظر صورت^(۵) نگذرد) چنان معروض داشتند که تا سپری شدن موسم باران ولایت بهار را (که نو بتصرف اولیای دولت در آمده) از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت - و در عنقوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعی از تیز جلوی و فرط مردانگی و برخه از کاردانی و معامله فهمی چنان نمودند که بی توقف دست به بنگاله زدند و غنیم را فرصت سرانجام ندادند ناگزیر است - و حضرت شاهنشاهی از وفور غیب بینی و فروغ نیر باطن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند (اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگروه گشائی این عقده مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود) فرموده سلطان خرد را فرمان ایزدی

(۲) نسخه [ی] بیافه در آمده (۳) نسخه [ب] اهتمام (۴) در [بعضی نسخه] نمی گنجد (۵) نسخه

[ل] حصارهای (۶) نسخه [ی] نکته پیرای (۷) نسخه [ب ی] صواب (۸) نسخه [اب ی]

شمرده توقف گزیدند - چه از گروه نظر بگلستان هدایت رسیده مشام هوشمندان بختور را عطر آگین ساخته اند که هر خدمتی (که از امرای خرد تمشیت یابد) بطبقه اوسط نباید فرمود - و کارتی (که از دست این طایفه خدمت گزین انجام یابد) نوئینان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروه والا سربراه شود فرزندان و خویشان را نباید بزان کار داشت - و مقاصد (که ازین طایفه دولت آرا صورت اتمام پذیرد) محافظت حدود رتبه علیای خویش (که از مهین عطایای ایزدی است) نموده خود بذفس نفیس متکفل آن نباید شد - که انتظام نشاء صورت (که بقدر دانی و حفظ اعتبار و پاس جاه و آرایش ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانی عطایای الهی و سپاس ایزدی بزبان گذار ادا کردن است - سبحان الله دور بینان تماشائی و سپاس گزینان کردار را چه دیده ها و اندیشه ها ست همین حفظ اعتبار و غم جاه در گروه تجرد گزینان صحرا نشین نکوهیده ترین صفات است - و در کار پردازان تعلق اساس از بهین عبادات ایزدی - و این یورش نصرت قرین در مبادعی حال بملاحظه همین دید بلند در احتجاب توقف بود لیکن (چون از امر همت محتجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند) ناگزیر مراعات خاطر آن گروه فرموده تشریف از زانی داشتند - درینولا (که فتوحات سترگ جلوه ظهور داد) و روز افزونی اقبال شاهنشاهی بتازگی زنگ زدای ارباب ظاهر گشت - و همتها در افزایش درآمد و فطرتهای روی ببلندی نهاد - و دلها کار طلب شد (منعم خان خانخانان انجراح این مقصود و انجام این امنیّت را بر ذمه خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمس او بمعرض قبول داشته مشمول عوطف خسروانی گردانیدند - و بسیاری از امرای والا شکوه و سایر منصب داران و بگه جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامان یورش و ساز پیگار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک گیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانی کار او در حدود بهار جایگیر فرمودند - و چونپور بخالصه شریفه منسوب گشت - و وزارت آن برضوی خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدت مند بود) علم و نقاره عنایت فرمودند - و محفوف عوطف بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملازمان عتبه اقبال را (که درین لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای سیر حاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نضائج ارجمند را (که در هنگام کامروائی و دولت افزائی مصاحب بے غنچ بوده نگدارد که مآل کار ببد مستی گراید - و سررشته حق شناسی گسسته گردد) آویزه گوش هوش این بخش مندان خدمت گزین ساختند - و چنانچه پایه صورت این مخلصان را افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند *

(۲) نسخه [ی] نزهت (۳) نسخه [ی] عنایت و عوطف (۴) نسخه [ز] جایگیرهای سره

(۵) نسخه [ل] گزین خدمت •

و روز اورمزد غره شهرپور ماهِ الهی خانخانان را رخصتِ بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندانِ بخت‌مند و پردگیانِ سراقِ عزت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیانِ امرا (که بتسخیرِ بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمد قلی خان برلاس - مچنون خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان عالم - شاهم خان - باقی خان - راجه تودرمل - لشکر خان - بابا خان - حیدر خان میرزا قلی خان - لعل خان - پاینده محمد خان - معین خان - حاجی یوسف خان - نقیب خان غازی خان قزوینی - میرزا علی علمشاهی - صالح عاقل - وزیر جمیل - و آنروز ظاهرِ قصبه غیاث پور بر ساحلِ دریای گدگِ مضرِبِ خیامِ ظفر طراز گردید - و مهچنه^(۲) لوائی دولتِ ابد پیونده چهار روز دران منزل لامع بود - لخته از اوقاتِ خجسته بدیدنِ فیلانِ داوودی مصروف شد - و میرزا یوسف خان را بآئینِ پیش اشارتِ مقدس شد که حراستِ اردوی بزرگ نموده از راهِ خشکی شتابد - و شبِ اسفندارمذ پنجم شهرپور ماهِ الهی برفیلِ آسمان شکوه جلوه اقبال کرده ازان مرحله نهضت فرمودند مناشیرِ اقبال لمعانِ تباشیرِ صبح کامرانی شد - و روزِ خرداد ظاهرِ شهرِ دلگشای دریابور از ورودِ ریابتِ والا نور پذیر گشت - و دران مرزِ دلگشای زمانه خاطرِ بهجتِ پیرای را بنشاطِ جنگِ فیلانِ مستِ داوودی مشغول گردانیدند *

(و چون در دین سلطنت و آئینِ جهانداري قناعت در ملک‌ستانی چون حرصِ تجرد گزینان نکوهیده عقل و ناپسندیده خرد پژوهان است) تسخیرِ قلعه رهناس پیشنهادِ همتِ والا شد آن قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفراز آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و باوجود آنکه بر بالای کوه ست (که با آسمان همسری دارد - و در ما بین آن آب چاه بعمقِ بمیار پدید آید) دران حصارِ رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرانی و پسرش بهادر خان استحکام داده بخوابِ غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفر خان را (که در روزِ رخصتِ امرا بنگ از راهِ خشکی خجالت زده باردوی معلی پیوسته بود) بے آنکه بسعدتِ پابوس استسعاد یابد بهمراهی او تعیین فرمودند - و نخوت و نازش بیجای او را باین طرز چاره‌گر آمدند - و حاجی خان سیستانی و فتح خان میدانی^(۴) و خدا داد برلاس و خواجه شمس الدین خانی و باقی خان کولابی و برخی از نبوکِ دوستانِ همت‌گزین را بکمک او نوشتند - و این فوجِ نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

(۲) نسخه [ل] لوائی ظفر دولت (۳) در [بعضی نسخه] بانپساط (۴) نسخه [ا] میدغانی

و نسخه [ب و غیره] مسند عالی •

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم و اپرداخت روزِ مرداد هفتم شهرِ بور ماهِ الهی از پتنه گذشته در حدودِ شیرپور نزولِ موکبِ منصور شد - و آن روز منزلِ میرزا یوسف خان (که از راهِ خشکی اردوی بزرگ را سر کرده آورده بود) بقدم شاهنشاهی سعادت افزای گشت - و روزِ دیگر فتحپور پتنه (که بیست و یک کروه راه بود) مستقرِ اردوی ظفرقرین شد - و درین روز آبِ سون را (که در تلاطمِ طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراهِ اردوی بزرگ باشد و احتیاطِ بلیغ نماید که عمومِ خلایقِ موکبِ انجم شمار و سایرِ منسوبانِ بیوتات علی‌الخصوص فیلانِ خاصه در جای مناسب از آب بگذرند - و روزِ آذر نهم شهرِ بور ماهِ الهی ایلغار فرموده آخرهای روز بگذر چوسه تشریف آوردند - آبِ گنگ در فزونی عرض و بسیاری عمق و تلاطم امواج بیم‌آور پُر دلان بود - در حضانتِ تائیدِ ایزدی بکشتی درآمده عبور فرمودند - و میر خان یساول را با جمعی از صاحبِ اهتمامانِ جدگزیب گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را با احتیاط و اعتدال گذراند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثری از تیزروانِ عرصه سبکپائی در اثنای راه ماندند - و آن شهسوارِ اقبال با چنده از برق رفتارانِ سعادت منش روزِ آبان دهم شهرِ بور ماهِ الهی بخطه دلگشای جونپور نزولِ اقبال فرمود - عالمیان را (که ناگاه چشم بران جمالِ جان افزای افتاد) غریب از نهاد ایشان برآمد و غلغلۀ شادی و زمزمه شوق بگوشِ ملکوتیانِ قدسی رسید - شاهزاده‌های والا گوهر شرفِ ملازمت دریافتند مسرت آرای شدند - و مخدراتِ شبستانِ اقبال ملتزم حدودِ مراتب شده کامیاب سعادت گشتند - و ملازمانِ عتبه اقبال و اعیانِ آن ملک سجده آستانِ عزت نموده روسفیدی دو جهان را سامان دادند - عالم رونقِ بهار پذیرفت - و جهانیان را جان تازه بتن در آمد - آنحضرت هر کدام را نوازش فرموده توجه به تنظیم مهم سلطنت و تنسیقِ جلائلِ امور گماشته ابوابِ معدلت بر روی زمانیان گشودند - و از انجا (که دور اندیشی و احتیاط‌گزینی ستون دولت است) شهریارِ دانش پژوه دران مصرِ جامع توقف فرمودند - تا ولایتِ بهار بدل جمععی اولیای دولت از غبارِ فتنه اندوزان یکبارگی مصفا گردد - و باعثضادِ چنین شهنشاهِ سترگ اقبال ثبات پائی و کارافزائی افواجِ کشورگشای (که بصوبِ بنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایشِ آن ملک و تسخیرِ آن ولایت بزودی دلخواه صورتِ شایسته گیرد *

و از سوانحِ آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتند) و محمود خان و جمعی از افغانان بد اندیش بحدودِ بهار آمده شور افزای شدند - گیهان‌خدیو میرزاده علی خان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیاری از بهادرانِ خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن خان

(۲) در [چند نسخه] غلغلۀ شوق و زمزمه شادی *

و سایر جایگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکینِ شررش و تصفیة آن ملک کمر اهتمام بر بندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلم نیکو خدمتی بر غرض اعتبار بر آمدند - و شور انگیزان فرومایه در گو ادبار سرنگون شدند - و غبار فتنه یکبارگی فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان عالم با اعتماد عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامه خانخانان داشته باشد) بدرگاه مقدس جبهه سالی است - از آنجا (که پاسبانی حکم ناگزیر فرمان روائی ست) بدورباش عتاب شاهنشاهی دوری گرای شد - طایفه از نیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که او بنده و بار خود را در اردو گذاشته خود بعرض مهمات جریده (۲) روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است - اورنگ نشین پوزش پذیر معذرت این گروه صلاح اندیش بسمع قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت *

و از سوانح هدایت بخش ظاهر پرستان و مزید آگاهی معنی شناسان پندهای نزول رحمت ایزدی ست - و اجمال این داستان عبرت بخش آنکه چندگاه باران افضال از آسمان تقدیر بر کشت و کار زمانیان نزول سعادت فرمود - و کشاورزان و بزرگران و عموم آدمیان از بیم قحط بفرغان آمده همه یکدل و یک زبان بدرگاه این یگانه آفرینش (که ولایت با سلطنت فراهم آورده رونق بخش ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادار توانا گشایش درهای رحمت طلبدارند تا بوسیله نیازمندی برگزیده خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کار فرو بسته جهانیان گشوده گردد *

قوی بندی تو یا قیوم دانا * گره از روزگار خلق بگشای

بر زبان اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئین شهرستان صورت است - و گرنه دادار مهربان همه چیز میداند - و پیش از خواهش آنرا بر لوحه تقدیر نگاشته - و همانا (جمع از بزرگان دین که براه دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگان شب دیجور نادانی بیدار شده راه نیازمندی (که پیرایه عبودیت و سرمایة سعادت است) پیش گیرند - شفقت الهی در حق بندگان ازان بیشتر است که رحمت خود را موقوف بر طلب ما دارد - یا بیداش دهیم یا تعلیم مهربانی کنیم * مصراع * خدا را ره رحمت آموختی * در همان حال (که این ایزد شناسی ازان گوهر آموذ حقیقت تراوش نمود) ابر رحمت پدید آمد

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخه [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] بیش از خواهش (۵) نسخه [ا] حق را تو کوی رحمت آموختی - و نسخه [ل] حق را کوبای رحمت آموختی - و در [بعضی نسخه] حق را گوئی رحمت آموختی - والله اعلم *

و تا یک هفته بارانِ افضالِ تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلان آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلان بارگاهِ معرفت را اطمینانِ سترگ و دریافته یقین‌گرای روی داد و شناسای مرتبهٔ علیای شاهنشاهی گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانحِ این ایام معاتبِ گشتنِ صادق خان است - و اجمالِ این مفصل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمامِ ادوی معلّی مامور بودند) روزِ آبانِ دهمِ مهرِ ماهِ الهی بدرگاهِ والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیلِ خاصه در گذرِ چوسه فرورفته است صادق خان (که در گذراندنِ آن احتیاطِ لایق و جدّے شگرف بجای نیارده) از نظرِ عاطفت افتاد و جایگیر او بخالصهٔ شریفه تعلق گرفت - و او را بے آنکه دولتِ کورنش در یابد بصوبِ ولایتِ تتهه کسایل کردند - و فرمودند که [تا گزیده فیلے (که بدلِ آن بے بدل تواند شد) بنظرِ اقدس نیارد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه

و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

(چون خاطر جهان‌آرای شاهنشاهی از مهماتِ این ملک و پرداخت - و عزیمتِ دارالخلافه فتحپور مصمم شد) روزِ ماهِ دوازدهمِ مهرِ ماهِ الهی بساعتِ میمنت بخش سعادت افزا از شهرِ جونپور رایتِ مراجعت بر افراشتند - و موضعِ خان‌پور مخیمِ سرادقاتِ اقبال گشت - حضرت شاهنشاهی باوجودِ استشمامِ فتح و فیروزی برای تسکینِ خاطرِ برخی از ملتزمانِ ربابِ اقدس (که از ظاهر بینی خویش تردّد داشتند - که حالِ امرای شرقی بکجا انجامد) درین منزل وقوفِ اجلال فرمودند - که ناگهانی مردهٔ نصرتِ لشکرِ بنگاله رسید - و جمهورِ خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیبِ دانی گیهان‌خدیو خاطر نشینِ سعادت پذیرانِ بخت بیدار گشت - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون افواجِ گیتی‌گشای بعزیمتِ تسخیرِ ولایتِ بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج‌گدّهه مفتوح شد - و افغانان تابِ لشکرِ منصور نیارده بے جنگ راهِ ادبار سپردند - بعد از آن قصبهٔ منگیر در حیطةٔ تصرف در آمد راجه سنکرام زمیندارِ گورکھپور و پورنمل راجهٔ کیده‌هور و بسیاری از زمیندارانِ آن ناحیت خود را بقتراکِ این دولتِ ابد طراز بستند - خانخانان از روی کاردانی لشکرِ گران را در چنین موسمِ باران از راهِ دریا و خشکی بآئینِ شایسته سرکرده روی اتمامِ بفیروزمندی آورد - و (چون فرطِ توجهٔ

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدود - و نسخهٔ [ی] کیدود

(۴) نسخهٔ [ز] از راه خشکی بآئین *

شاهنشاهی راهنمای این گروه کار طلب بود (هر جا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاگل پور و کهیل گانو^(۲) (که افغان نشین بود) باقبال روز افزون بے جنگ بدست آمد *
و چون موضع کونه مورد لشکر ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلحدار (که داؤد او را از تهی مغزی خانخانان لقب کرده است) با لشکر بسیار آن حصار حصین را استحکام داده - و مشکل تر آنکه از مورد لشکر اقبال تا گدھی در زیر آب است - و نزول عساکر گردون شکوه تعذر دارد - پوشیده نماند که گدھی دروازه بنگاله است - از یک طرف او کوه سربفلک کشیده که عروج بآن بلندی پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین طرف چندین دریا باگنگ اتصال یافته موج زنان میگذرد - و دران میان قلعه متین اساس نهاده حکام آن دیار است - درین مرحله دولت اساس مجمع کنگاش آراسته شد - و خرد پزوهان کار دیده در چاره گزینی در آمدند رای همه بران قرار گرفت که از همین منزل گشایش این عقده را طلبگار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین وا نمودند که در ولایت تبلی^(۳) راجه راهست نهانی - اگرچه چاروای بار بردار را ازان گروه گذاره نتواند شد اما سواران چابک دست را بلطائف الحیل عبور میسر است - مناسب دولت آنکه افواج گیتی گشا دل نهاد گدھی شده ازین شاهراه عزیمت ملک گیری نمایند - و برخه از مبارزان همتمند ازان راه در آیند - هرآینه درین صورت غنیمت بالغز ناشکیبائی شده مسلک فرار پیش میگیرد بنابراین مجنون خان قاقشال را با فوج از بهادران خدمت جوی بآن صوب فرستادند - و قیباخان را با طایفه از مبارزان ناموس دوست بصوب گدھی رخصت دادند - و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت اقبال شاهنشاهی غنیمت را از پای در آورد - نخستین جمعی از ملازمان خانخانان آنجا اندک توده کرده بیم افزای آن گروه شدند - و چون قیباخان با فوج آراسته بآن حواشی پیوست یکبارگی ازان طایفه مدبر سر رشته تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راه گریز پیش گرفتند و چنان جائی (که بجنگ کمتر بدست افتد) بتائید الهی باسان روش بدست آمد - و صباح آن (که مطلع انوار اقبال بود) خانخانان رسیده اساس سپاس ایزدی را بلند گردانید - و مجنون خان بقاید نصرت آن گروه را در نوردیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولتخواهی کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شده بآمدن این فوج تزلزل در ثبات ایشان بیفتاده - اما بتوفیق ایزدی بوسیله کار دشوار آسان شد - ازین نوید فیروزمندی اورنگ نشین فرهنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانح آنکه درین منزل نصرت اساس غازی خان بدخشی (که از کابل احرام سجده

(۲) نسخه [ز] کهیل گانو (۳) در [بعضی نسخه] نیلی - و در [بعضی] بتلی *

آستان والا بسته بود) جلا افزای جبهه اخلاص گشت - او از گریوه علم ظاهر فراترک شده بگلشن سرای حقیقت استشمام روائج مینمود - از میامین توجهات قدسی شاهنشاهی و برکات ارادت آن خدیو آگاهی بسیاری از نشیب و فراز راه خدا طلبی برآمده بغرفه^(۲) تحقیق بلندی گراست - و فیروزه خاصه خیل (که از مخصوصان میرزا حکیم بود) و جمعی دیگر ازان دیار بگرد آوری سعادت ابدی باندیشه خدمت این آستان مقدس روی شرمگین را بدان عقبه اقبال مالیدند - و هر یک زیاده از رتبت بنوازش شاهنشاهی بخت مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقاید اقبال با ضمیر آسمان پیوند و خاطر سپاس گرای و کردار خرد پسند روی بدارالخلافه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار - و بباطن راز پرداز ایزدی بوده) داد خلوت در انجمن میدادند - و روز دیدارین بیست و سیوم مهر ماه الهی [که اسکندر پور (که نزدیک مانکپور است) مخیم سادات دولت شد] عرضداشت خانخانان رسید - خلاصه مضمون آنکه داود راه ادبار پیش گرفت و باقبال روز افزون شاهنشاهی افواج قاهره بدارالملک تانده درآمد - و شرح این تائید ایزدی آنست که چون گدھی گشایش یافت داود ادبار مند تاب صدمات لشکر منصور نیآورد - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از تانده بدو شعبه انقسام می یابد - یکے جانب بندر ساتگام که بار دیسه منتهی میشود - و دیگر بطرف محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چنگانو داود از راه دریا ساتگام رویه سرعت نمود - که بحدود اودیسه شاید غبار فتنه تواند انگیخت خانخانان روز کوش چهاردهم مهر ماه الهی در شهر تانده (که مرکز بنگاله است) درآمده در رواج و رونق آئینهای معدلت (که از بارگاه خلافت شرف نفاذ یافته بود) همت گماشت و گفتار شهریار جهان پرور بکردار درآمد - لطف الهی روز افزون شد - زبان قول و لسان فعل بانعال جوارح و اعمال دل شکر الهی را طلبگار آمدند - و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت و خدمات مستحسن او بتحسین و آفرین شاهنشاهی رسید - و ازان جا بپرده نشینی عشرت شکار بادل سپاس گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند *

و از سوانح این ایام سپری شدن روزگار خواجه جهان است - او بواسطه انحراف مزاج عنصری در جونپور بود - بسرنوشت آسمانی درین هنگام فیل مست بجانب او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حال او یکبارگی تباه گشت - و بحوالی لکهنو پیمانته هستی او پُرشد - خوشا سعادت مندی که در پیش ولی نعمت ساغر زندگانی او لبریز شود - و در نیکو خدمتی و عقیدتمندی

(۲) در [اکثر نسخه] بر غرفه بلند تحقیق گراست - و در [بعضی نسخه] تحقیق گرائی ست (۳) نسخه

[ی] [نیاورده ره نورد بادیه فرار شه *]

و رضا جوئی کار او بانجام رسد - و روزِ اردی بهشت سیومِ آبان ماهِ الهی ساحلِ دریای گنگ نزدیکِ قنوج مستقرِ رایاتِ اقبال شد - و چون موکبِ همایون بحدودِ بیتالی^(۲) رسید حسین خان (که درین لشکر بمزاجِ سودائی خویش در مانده از سعادتِ ملازمتِ محروم بود) بدرگاهِ والا آمد و دولتِ کورنش نیافت - و چون بسرمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزیمتِ طوافِ اولیایِ دهلی و اجمیر در خاطرِ خدا پرستِ این یگانه عالم یزدان شناسی در جوش آمد - اوائلِ آبان ماهِ الهی دهلی مقررِ رایاتِ نصرتِ اعتصام گشت - و شرائطِ تعظیم و لوازمِ احترامِ گذشتهها (که نیکن جهان را در حقِ آنها خدا پرستی و خدا شناسی مظنون بل متیقن است) بتقدیم رسید و از فیوضِ صوری و معنوی صاحبِ زمان ساکنانِ آن مرزوبوم احتیاطِ وافر یافتند *

و از سوانحِ آنکه حسین خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود دور ساخته قلندری گزیده شاهنشاهِ قدردان بدارویِ عاطفت چاره‌گر آمدند - و تیره از ترکشِ خاصه عنایت فرمودند که باعتضادِ آن جایگیرِ خود را (که بخالصهٔ شریفه اختصاص یافته) در تصرف آورد - و در سرانجام سپاهیانِ همت گمارد - بنامِ همت و حوصلهٔ فراخ را که در برابرِ تقصیرِ احسانِ مبذول است - و در مقابلِ عصیانِ افضالِ در کار - و ازین منزلِ دلگشای از راهِ نارنول بخطهٔ فیضِ اساسِ اجمیر عنانِ عزیمتِ انعطاف یافت - و حوالهٔ نارنول در شکارگاهِ خانجهان (که از لاهور احرامِ آستاس بوس نموده بود) ناگهانی در نورستان حضور در آمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همایون شد - و بشرائفِ مراسمِ شاهنشاهی اختصاص گرفت - و هم در حواشیِ نارنول خان اعظم میرزا کوکه از گجرات ببالِ شوق راهِ دراز طی کرده نامیه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائلِ عواطفِ شاهنشاهی سر بلندی یافت - و اوائلِ دی ماهِ الهی خطهٔ دلگشای اجمیر مطاعِ انوارِ شاهنشاهی شد - آدابِ طواف و مراسمِ زیارت بتقدیم رسید - و لوازمِ داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهدِ نور افزا جشنهای عالی منتظم شد - و طبقاتِ انام فیضِ وافر برگرفتند - اماجدِ حکما و اعظمِ علما از کلماتِ قدسیهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندانِ ملکِ صورت و معنی کامروای گشتند - دادارِ جهان آرای آن عنصرِ قدسی ملکات را برای تکمیلِ ناقصان و کار افزائی کاملان دیرداراد *

و درین ایام (که اجمیر از قدومِ شاهنشاهی مظهرِ اشاعتِ فیض و کرامتِ نور بود) رایِ رایسنگه از قلعهٔ سوانه جریده ببارگاهِ مقدس آمده بموقفِ عرض رسانید که چندرسینِ مالدیو در حدودِ چودهپور از سیه گلیمی خود سر استکبار بردارد - و لشکره (که در تسخیرِ سوانه پای همت افشوده) بدفع او نمی‌تواند پرداخت - اگر فوجی از مبارزانِ اقبال^(۳) رخصت یابد هرآینه تبه‌حالی او

(۲) نسخهٔ [ز] تپتالی - و نسخهٔ [ی] بنیالی - یا پتپالی (۳) نسخهٔ [ل] ملازمان اقبال *

باصلاح انجامد - ملتَمَسِ او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت - و محفوفِ الطاف ساخته بخدمتِ مرجوعه رخصت فرمودند - و طیب خان و سید بیگ توقبای و سبحان قلی ترک و خرم و عظمت خان و سیوداس^(۲) و برخی از مجاهدان خدمت گزین را بر سر چندرسین فرستادند - آن غنوده بخت از حدود رامپور خود را بگریوهای سخت کشید - فوجِ نصرت قرین (اقبالِ روز افزونِ گیتی خدیو را آسان ساز دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان آورد - چندی را دست بکار رسید - و بسیاری از اربابِ عصیان پایمال شداند گشتند - و آن مدبر تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت ادبار شد - و غازیان سعادت اندوز از معامله ناهمی و کوتاه بینی گریختن او را انجام کار دانسته بے طلب بدرگاه معلی معاودت نمودند - چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونی آئین خدمت این بیراهه روان را (که مسلکِ نافرمانی را سپردند) از پایهٔ اعتبار بر انداختند - و در اندک فرصتی خاطر اقدس از جلائل امور این ناحیت فراغ یافت - و روزِ رام بیست و یکم دی ماهِ الهی^(۳) خان اعظم را بجلائل تفقدات اختصاص بخشیده برای انتظام مهماتِ گجرات رخصت ارزانی داشتند - و خود بقاید اقبال متوجه دارالخلافه شدند *

و از سوانح آنکه برای شگفتگی ره نوردان طلب و آسایش رنج گزینان سفر یرلیغ مطاع صادر شد که از دارالخلافه آگره تا اجمیر در هر یک کوه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیلی بهم رسد - و واماندگان طریق را قوتی پدید آید *

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه^(۴)

مسند آرای خلافت بفرخی و فیروز مندی (که نشان فرایزدی ست) در مدت هفت ماه کار چندین ساله (از گشایش ملک نو - و انتظام پراگندگیهای کهن - و نوازشِ مخلصانِ خدمت گزار و بر انداختن ناسپاسانِ ملک - و افزونی معدلت - و عمومِ مهربانی - و فنونِ عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشانی دادگستری را روز بازار دادند - و روز اردی بهشت سیومِ بهمن ماهِ الهی دارالخلافه فتحپور را بقدم میمنت افزای نور پذیر گردانیدند *

* رباعی *

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند * چه غلغل است که دولت در آسمان افکند

غبارِ موکبِ شاهي ست یا نسیمِ مراد * که بوی امن و امان در مشامِ جان افکند

(۲) نسخه [ز] هیور داس - و نسخه [ی] سورداس = و نسخه [ل] سیوداس (۳) نسخه [ل]

اعظم خان را (۴) نسخه [ل] موکب منصور مقدس *

مراتب سلطنت و مدارج جهانبانی (که اساس آن برهوش افزائی و قدرتدانی ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمان باستانی و چه در روزگار حال) سرمایه غفلت تواند بود خدیو عالم را از سعید اختری و بلند فطرتی اسباب مزید آگاهی ست - و [هر چند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتب عالی (از فزونی ملک - و فراوانی مخلصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش در دانش - و ادراکات بلند) عنایت می فرماید] آن تائید یافته الهی را نیازمندی افزون میگردد - و تشنگی طلب افزایش می یابد *

درین هنگام (که دارالخلافه از مقدم گرمی روشنی افزود) برای آرایش ملک معنی عبادتخانه اساس فرمودند که آن خانه رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیض الهی در باز کرده قابل و مستعد را جوياست اما چون خدیو عالم بمقتضای عموم رافت بآنین ظاهر بینان نیز سلوک می فرمایند بنابراین شب جمعه را (که غازه اشتهار سعادت بر روی دارد) برای افاضت گزیدند - و صلی عام شد که در آن شب نورانی طبقات انام و طوائف مردم (از گروه دانش پژوهان صوری و معنوی - و آگهی طلبان عموم خلایق - و محتاجان هر طایفه) در حوالی آن بقعه مقدس گرد آیند - و مراتب نفس دانی و مدارج حق شناسی بآئینهای مختلف و روشهای متنوع بطراز تنقیح و بیان روشن در منصب ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جوهر آدمیت جلا پذیرد - حق اساسان ببارگاه قبول در آیند - و زران و داندان بکنج کساد شتابند - بزم خدا شناسی و ایزد پرستی رونق یابد - و هنگامه خلق پرستی از پایه خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمول چهره آرای دولت گردند - و چرب زبانان تهی مغز معرکه آرائی از پای در آیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم باداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می بردند - و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شکفته و دل فسیح و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادیه انتظار ریخته نقادی فرموده - گروه گروه را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یکی از مسکینان گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وارسیده کامیاب آرزو گردانیده - و ازان بارعام بنظر دورسیر خود از هر طبقه جمع را گزیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس را فرستاده - و آن دیده و ران تامل گزین هر جنس مردم را بکورنش رسانیده - و آن صیرفی اهلیت بتجدید بنظر دوربین در آورده چنده را طلبداشته - و همواره دران انجمن صورت و معنی چهار بزم والا ترتیب می یافت - در عبادتکده شرقی نوینان بزرگ و امرای عالی شکوه (که در حجابستان تعلق فروغ آگاهی از نامیه حال ایشان لعمه ظهور داشت) جای می گرفتند

و در نشیمن جنوبی حکمت پژوهان دیده‌ور (از نور پذیران روزستان اشراق و آرامش‌گزیان شبستان نظر)
 دبستان^(۲) دانش آموزی می‌نشستند - و در انجمن مغربی مهین‌نسان عالی حسب کسب سعادت
 میکردند - و در نزهت‌گاه شمال صوفیان صافی دل محور تجلیات انفسی و آفاقی میشدند - و برخی
 از فراخ حوصله‌های بخت‌مند^(۳) (که بمیامن توجهات قدسی ازین مراتب آگاهی بهره‌مند بودند)
 در هر چهار خلوتکده نور مشعل شناسائی می‌افروختند - نکات بلند و سخنان دقیق بر زبان
 مقدس میگذشت - و حقائق کونی و الهی از ان رموزدان بارگاه حقیقت تراش می‌نمود - که
 پیشروان عرصه شهود و چابکستان گریوه نظر بحسرت آتش می‌گرفتند - و ازین عالم است
 آنچه ظهیر میگوید *
 * بیت *

در معرض تجلی افکار خاطرش * خجالت همه نصیب گل و گلستان دهد

و طوائف دانش‌اندوزان انصاف‌گرایی بتقریر مقاصد و تحریر مطالب جوهر نمای استعداد
 میشدند - مشکلات طبقات انام را گشاده شایسته روی میداد - و آئینه دانش مستعدان
 زمان جلا می‌پذیرفت - و تمام آن شب را بچنین طرز خاص پسند عام‌گزین زنده میداشتند
 مراتب قیاسی و مدارج شهودی بعبار میرسید - و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیع نشیب و فراز
 محررای آگاهی بے فکر و رویت سخنان حقیقت‌آموز هوش افزا گفته چراغ بینش را نور افزای
 میشدند - و بمیامن توجهات قدسی محقق از مقلد جدا میشد - و ناسرگی زر اندودان دانش
 پرتوانکشاف می‌یافت *
 * بیت *

قلب اندوخته حافظ بر او خرج نشد * که معامل بهمه عیب نهان بینا بود

و اصناف استعدادات از ظلمت خفا ببارگاه ظهور می‌شتافت - بل از گوعدم بر فراز وجود
 جلوه میکرد - اگر بتفصیل سوانح نور آگین این محفل قدسی پرداخته آید و ذکر دانش آموزی
 این دبستان حقیقت نگاشته گردد دفتر عللحه باید *

درین بهارستان آگاهی محرر این شگرفنامه تجدید ملازمت نمود - و ولادت ثانی جلوه ظهور
 داد - و اجمال این داستان هدایت بخش آنکه در مبادی این سال در دارالخلافه آگره بسجده خدمت
 ناصیه افروز گشت - و چون رعونت دانش رسمی در سرداشت باوجود فرط اخلاص و عقیدت^(۵)
 (که از پدر بزرگوار خویش اکتساب نموده بود) از سفر دیار شرقی تقاعد ورزید - اگرچه سامان رفتن بسفر
 نداشت اما خاطر بت پرست خودبین در آهنگ این یورش هم نشد - و همچنان در بتکده دانش

(۲) نسخه [ی] دبستان دانش آموزی می‌بستند (۳) نسخه [ل] بخت بلند (۴) نسخه [ل]

ابکار (۵) در [چند نسخه] ناصیه سای *

خوبش رعونت افزا بود - عزیمت غربتِ صوری و نظارگی عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصتِ پدرِ بزرگوار دران عالم نوردی میمنت نمیدانست - و آن معدنِ عاطفتِ دلنهادِ تودیع نمیشد - تا آنکه از دیارِ شرقیِ مرحمتِ نامه اشرفِ برادران آمد که شهریارِ جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانه اسبابِ کوته دست بود عزیمتِ خدمت از قوتِ بفعال نیامد *

و از غرائبِ آنکه در هنگامه (که استیلائی افغانان اشتهار داشت - و هرزه گویان شهر ژاژخا بودند) شبی از شبها (که خاطر از تعلقاتِ کونی فارغ بعالمِ مثال شتافت) ناگه دریچه از عالمِ غیب گشودند - و فتحِ بلادِ شرقی بعنوانی که صورتِ وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامه که داود بعدمخانه فرورفت) و حصولِ دولتِ ملازمتِ این حیرانِ انجمنِ آفرینش و مراتبِ توجهات (که از مکامنِ قوتِ بفعال آمد) در پیش چشمِ عبرت بین نمودار ساختند و دران شبِ دراز هر بار (که از مثال بحس می آمد) بخلافِ عادت از استلذاذ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهانِ مثال می شتافت از آنجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان سحر بخلوتکده پدرِ بزرگوار رفته از آنچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساطِ عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحه سوره فتح را تفسیر تسوید نمود - تا آنرا نجف مجلسِ مقدس گرداند - و چون رایاتِ اقبال باجمیر رسید - و مکرر دران بزمِ دانش این شوریده شورستان هستی را یاد کردند - و از ملاطفه گرامی برادرِ سترگِ صوری و معنوی حقیقت روشن شد) شوقِ عتبه بوسی افزود - چون رایاتِ اقبال بفتحپور نزول اجال فرمود رخصت از والدِ صوری و معنوی حاصل کرده بفتحپور شتافتیم - و همگی همّت آن بود که روزی چند تماشای جمالِ جهان آرای گیهان خدیو نموده بکنجِ خمول رفته با خود هنگامه پیکار آراید - و تمامی مکامنِ ضمیر مشوش آنکه بادیه هولناکِ غربت پی سپر اقدامِ همّت گردد - که دل از دیدِ مردمِ دیارِ خود بتنگ آمده بود و سر هنگامه تعلق نداشت - و هزاران اندیشه گردِ سراپای خاطر جولان میکرد - عقلِ علاقه گسل نداشت که بے میانجی تدبیر خارستانِ تنهایی را پرنیانِ آسایس گرداند - و چون دران مصرِ جامع اتفاقِ نزول افتاد مهربانان نبود که تفقد نماید - رعونت نمیکداشت که وسیله جوید - و منزله نداشت که زمانه دران چراغِ خلوت افزود - برادرِ افزون بسال و دانش مرا بزایه خود رهبری فرمود - و چون از زانبه خواران مایده معنوی بود ناگزیر خواهش آن سالارِ معنی پذیرفتم - روز دیگر بمسجد جامع (که از عماراتِ سترگِ شاهنشاهی ست) عبور افتاد - ناگه دران انجمنِ بزرگ گیهان خدیو سایه عاطفت انداختند - از دور بدولتِ کورنش نور پذیر گشتم - و بحسابِ خردِ مصلحت آموز خرسندی داشتم

(۲) در [بعضی نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضی نسخه] همان شب *

که اگر شاهنشاه ترا نمی بیند تو خود آن نور اقدس همی بینی - و اگر ملحوظ انظار شاهنشاهی
نیستم بدیدار اقدس جلا افزای بصارت و بصیرت گشته ام - در همین اندیشه محو قدرت ایزدی بودم
که شهریار قدر دان از دور بینی خود نظر تربیت انداخته طلب فرمودند - از آنجا (که جال زمانه
و وضع زمانیان بر پیشگاه خاطر پایه ظهور داشت - و بعد مسافت ضمیمه آن) انجام خواهش خویش
دریافته نظارگی بود - تا آنکه از فروغ توجه شاهنشاهی روشن شد که بخت من یاری کرده است
و کوکب طالع من از هبوط برآمده - پیشتر شتافتم - و ناصیه سالی آستان جلال گشتم - زمانه دران مجمع
دین و دنیا (که صد هزاران ملل و نجل فراهم آمده بودند) باین حیران انجمن هستی خطاب داشتند
و حال مرا (چنانچه من هم نمیدانستم) بخامان بزم اقدس وا می نمودند - کینده چند
در گردن جان افتاد - و دل را بگروگانگی بارگاه تعلق بردند - (اگرچه دو سال دیگر آرزوی قریب بفعل گرد
سرایای خاطر گرفته بود - و در تنگنای باطن ما دل شوریده چنین سرانیده که اینک از اهل مدینه
و اصحاب تعلق برآمده در فسحت آباد یکتائی و زهت گاه وحدت عشرت آمود فطرت میگردی)
اما عاطفت شاهنشاهی روز بروز مرا از زمین خسی براج کسی برمی آورد - و بر مدارج تربیت
پایه پایه ارتفاع می بخشید - چنانچه کلید بیت المقدس مقصود بدست افتاد - و حقیقت
دین و دنیا پرده از روی برداشت - نخستین از شورش خواهش برآمدم - و آغاز ولادت دوم شد
و از بختیمندی بغرفه والای ارادت این هادی آفاق بلندی گرای گردیدم - و بعنقوان^(۳) سیومین ولادت
مسرت روی داد - و از شکم پندار بملک نیاز آمده ببارگاه اطمینان صلح کل صدر نشین گشتم - و بمیامن
تائیدات ایزدی از وفور نور افزائی اورنگ نشین اقبال از خارستان صلح کل بگلستان همیشه بهار محبت
گل عشرت پیرای شدم - و مادر روزگار را چارمین فرزند پدید آمد - و درین پایه تکاپوی من آنست
که دران باغستان به خارستان و بهارستان بیخزان غرفه عالی عمارت پذیرد - تا بمیامن پرتو نظر
شاهنشاهی بذریعه ثبات پائی ام فطرت را مولود خامس جلوه گر آید - و بسعادت افزائی رضای کل
سرافراز گردد - تا شورش دوتی خواهش روی در نیستی آرد - (چون درین آسمان تقدس نشین دل نشین
ریدست افتد) برهنمونی این پیش بین بزم آفرینش بولادت ششم آبروی تازه گرفته بدریای فروغ در آید
و به پیشگاه چهارطاق تسلیم (که خواهش را دران پی کرده اند) مربع نشین عرصه آگهی گردد
تا در ولادت سابع (که زمان گسستن علابق عنصری ست) بار تعلق را از دوش فطرت افکنده بخلوتکده^(۵)
هستی نبیست نما عشرت آمود شود - و بدل فارغ و پیشانی گشاده بآن بارگاه تقدس فرصت تجرید

(۲) نسخه [ل] سوزش (۳) نسخه [ا] بعنوان (۴) نسخه [ا] پیشرو بزم (۵) نسخه [ل] خلوتگاه

و رخصتِ تفرید را بارمغانی برد - تا در ولادتِ هشتم در موطنِ تَناسُخِی^(۲) یا موقوفِ حشری در گردِ آرزوئے نباشد *

و از سوانح آنکه جایگیرِ منعم خان خانخانان در بنگاله مقرر شد - در آن هنگام (که خدیو آگاهی بصوبِ دیارِ شرقی نهضت فرمودند) تیول او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - درینولا^(۳) که مخالفانِ بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن ملک موردِ امن گشت (خواجه شاه منصور شیرازی را بدرگاهِ والا فرستاده التماسِ جایگیرِ بنگاله نمود - عاطفتِ شاهنشاهی ملتسِ او را پذیرفت * و از سوانح آنکه در اطرافِ دارالخلافهٔ آگره مثلِ بافتهٔ عنکبوت لیکن بمراتب ازان گنده تر بر مزارع و مراتع افتاد - و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمتِ بالغهٔ ایزدی عفونتِ هوا را چنین چاره‌گر آمده عاطفتِ خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد *

آئین داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان را بر راستی و وفا هدایت فرمودن^(۴)

زینت بخشِ اورنگِ سلطنت فرهنگ آرای بزمِ آفرینش هیچ ماهی و ساله نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع ندهد - و بفروغِ خردِ دورِ بینِ خویش (که مرآتِ حقائقِ کونی و الهی است) مایه‌های آسودگی نهاده جهان آرائی نفرماید - درینولا بجهتِ انتظامِ حالِ سپاهی و رعیت و افزایشِ ملک و بالشِ دولتِ نظرهای دور انداخته ضوابطِ شگرف و قوانینِ سترگ مقرر فرمود - از انجمله رسمِ داغ است - بر دیدهٔ ورانِ انصاف گزین بنقابِ خفا در نیاید که آدمی پیوسته مقهورِ آز و مغلوبِ خشم باشد - و از استیلائی قوتِ غضبی و شهوی خرد پزوهانِ بالغ نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغِ والا فروغِ خرد خاک پوش گردد - تا بفرومایگانِ نابخرد چه رسد و با این حال انصاف و مردمی کمیاب چه که نایاب - و خدیو آفاق در نقابِ بے توجهی - هر آینه در بسیاره از گروهِ آقا و طبقهٔ نوکر شورشِ حرص و طوفانِ بے حقیقتی پدید آید - بائین امداد آنچه از درگاه می یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص افزای میشدند - و نوکر خاک بیوفائی بر فرقِ روزگارِ خویش بیخته در هر چند بیکی ساخته - و هرجائی بوده از شوه و آز نیاسودے و از هجومِ بے انصافان و عمومِ این بیراهه روی آنکه باآزمِ ذاتی و معدلت پزوهی راهِ سویت سپرده

(۲) در [بعضی نسخه] تا موقوف (۳) نسخه [ی] چون مخالفان (۴) نسخه [ل] فرمودن

و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] تا بین باشی آنچه از درگاه می یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص افزای میشد •

قناعت و حقیقت گزیده غبار آلود تهمت بودے - [اگرچه در عنفوان این سال (قبل از آنکه یورش بلاد شرقی پیشنهاد همت والا گردد) نیز این اندیشه حقیقت اساس از مشرق ضمیر صافی پرتو انداخته بود - و کار پردازان پیشگاه اقبال شروع دران نمودند] لیکن تنسیق و تنظیم این کار سترگ درین هنگام (که رایات اقبال بدارالخلافت معدلت آرای شد) صورت اتمام گرفت - و تنقیح این معامله و تعیین مراتب منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان آرای شاهنشاهی برای انتظام مبدائی ملک و آسودگی رعیت ممالک محروسه را بخالصه منسوب ساخت دران هنگام (که شهریار معدلت پزوه در پرده آرائی عیار مردم گرفته) متصدیان اشغال سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزودے - و در نقصان و افزایش آن دست تصرف گشادے - هرکه دل این گروه بدست آوردے بکام خود رسیدے - و هرکرا دل بحیث دادن نشده خسران مند گشته - و نیز هرکه معمور نعمت بودے از بے انصافی و حرص اندوزی ناسپاسی کردے - و آنکه کم یافته از بے قناعتی و بے اخلاصی در نالش بودے - درین زمان (که لوامع صبح اقبال در تابش و خدیو اورنگ آرای در برانداختن نقاب بود) برخه از توجه والا مبدول این کار فرموده نخستین ممالک محروسه را خالصه گردانیدند - امرا و سایر ملازمان درگاه را علفه نقد مقرر شد - و باندازه عقیدت و سرکردن جمعیت پایهای مناسب تعیین یافت - و کاروانان دیانت مند نامزد شدند که ملک وسیع هندوستان را بقید ضبط در آورده حال حاصل را قرار دهند تا یکبارگی تغلب پیشها را بازار طمع کساد گیرد - و (با آنکه صوبه بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای دور بینی و قدردانی بحال خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزنی و کشمیر و تته و سواد بجزر و تیراه و بنگش و سورت و اودیسه فتح نشده بود) یکصد و هشتاد و دو عامل عدالت گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند - و چون هر عامل را آنقدر جای سپرده بودند (که مبلغ کور تنگه ازان ارتفاع یافته) بزبان روزگار نام او کروری شد - و درینوقت سرآمد پیشکاران خدمت شهباز خان و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و رای پرگهونم و رای رامداس پاس احکام پادشاهی داشته فرمان پذیر بودند - و باین طرز بدیع هم سپاهی را سامان شگرف و هم ملک را نظامه شایسته پدید آمد - و هم از وبال خیانت و نکال بے حقیقتی میانته شد - و نیز ضمیر اصابت اندیش شاهنشاهی برای افزونی آبادانی مملکت توجه بتحقیق جریب فرمود - در زمان باستانی آنرا از رسن میساختند - و در خشکی و تری تفاوت میکرد - و دست آویز ارباب تغلب میشد - شاهنشاه

(۲) نسخه [ز] معدلت دوست (۳) در [چند نسخه] مناصب (۴) نسخه [ب] قرار هم دهنده

(۵) نسخه [۱] پرصونم *

حقیقت بین از نی (که آنرا بزبانِ هندی بانس میگویند) طنابِ اختراع نمود - و آنرا بحلقه‌های آهنین اتصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ این آئین حق اساس سرمایهٔ آسودگی جهانیان پدید آمد - و آبادانی ملک افزایش گرفت - و راه تزویر و ناراستی بستگی پذیرفت *

و از آئینه‌های سترگ قرارِ واقعه نویسی و تعیین نویسنده‌های هشیار مغز حساب دان است درین هنگام ایتسام اقبال بر خاطر دانش پزوه پرتو انداخت - و بفرمان والا این طرز انتظام بخش فروغ رونق یافت - و مقرر شد که بامعان نظر و تأمل وافر آنچه از بارگاه خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قید تحریر درآید - تا کارپردازان سلطنت را اعتضاده شایسته بدست افتد - و احکام فرمان روائی را پاسبانی گزیده قرار گیرد - لله الحمد که چنانچه مرکز نهانخانهٔ ضمیر قدسی سرشت بود همچنان بعمل خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغ این طریق انیق عبادت گزین نشاء تعلق بتقدیم رسید و تفصیل این آئینه‌های والا در دفتر آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عفت نهاد عصمت قباب قیمه بانو صبیحهٔ عرب شاه در پرستاران شبستان دولت در آمد - و جشن بزرگ سرانجام یافت - و اعیان اکبر و امجد امرا و سایر ارکان دولت سعادت حضور دریافته شادی آمود گشتند *

* بیت *

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زین شادی کلاه

نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای بنگاله^(۳)

و شکست یافتن داؤد - و سایر سوانح آن دیار

(چون بتائید الهی و امدادِ سماوی معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داؤد بجانب ساتگام و اودیسه روان شد - و کالاهار و سلیمان و بابومنکلی و برخه از افغانان بجانب گهوراگهات شتافتند و همچنین هر گروه بطرف رفته فتنه انزای شدند - خانخانان باتفاق راجه تودرمل در تانده (که دارالملک آن ناحیت است) رحل اقامت افکند - و به تنظیم مهمات ملکی و مالی پرداختن گرفت و بقوانین معدلت آئین شاهنشاهی آشوب ملک بنگاله را چاره گر شد - و در حواشی و اطراف آن معموره افواج نصرت قرین تعیین نمود - تا یکبارگی آن نزهتگاه از خس و خاشاک مخالف صفا پذیرد محمد قلی خان توقیای و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقه از مبارزان کارطلب را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگام فرستاد که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آورند - و مجنون خان و باباخان و جباری و میرزابیگ

(۲) نسخه [ل] قسیمه (۳) نسخه [ل] در فضای بنگاله (۴) نسخه [ی] بهادران •

و خالدین و طایفه دیگر را بصوب گهواگهات رخصت کرد - تا شورش آن صوب را فرو نشانند و مرادخان را با گروهی از گزیده مردان دلاور بجانب فتح آباد و بنگله فرستاد - تا آن ناحیت امن آباد گردد - و اعتمادخان را با جمعی از مجاهدان دولت بجانب سنارگانو نامزد گردانید تا دست ستمگران آن حواشی از کار افتد *

(چون چاره^(۳) آسودگی عموم رعایای آن دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت که جنید کرانی (که از درگاه والا فرار نموده بود) خاک ناکامی بفرق روزگار خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدود چهارکهند آمده در کمین^(۴) فتنه اندوزی و شرانگیزی ست - راجه تودرمل و قباخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین^(۵) و طایفه از غازیان شهامت اندیش بدفع این شوریده بخت همت گماشتند - و بتائیدات آسمانی فرستادهها مصدر خدمات شایسته شدند - و مخالفان دولت خایب و خاسر روی بدشت ادبار نهادند - قاتشالان در حدود گهواگهات کارزار کرده جوهر مردانگی را بعیار رسانیدند - و غنیم غبار آلود ناکامی بجانب کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلی بعدم آباد شتافت و مبارزان اقبال غنائم فراوان اندوختند - و زه و زاک افغانان اسیر شد - و آن ملک وسیع آبادان در تصرف اولیای دولت درآمد - و از صیت سطوت غازیان همت گزین جنید (که از چهارکهند برآمده سرشورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامی گزید - و آن فوج ظفر اعتصام معاودت نموده ببردوان آمد *

درین هنگام محمود خان پسر سکندر خان و محمد خان و چندی دیگر از آن خودسران بادیه شورش در قصبه سلیم پور گرد فتنه انگیزتند - راجه فوج شایسته بر سر آن گروه تبه کار فرستاده معرکه جنگ آراست - محمدخان بخاکستان نیستی گرد آلود شد - و پسر سکندر گریخته آواره دشت ادبار گشت و درین اثنا آگهی آمد که جنید از گوخمول برآمده شور افزاست - راجه بآئین کار دانان خدمت گزین روی همت بآنصوب آورد - او خود از چهارکهند پیش داود رفته بود که شاید باو نرد دغا باز و دست آویز شورش بهم رساند - از خود سری و زیاده طلبی صحبت او بر نیامده راه معاودت میسپرد که آوازه لشکر منصور او را در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم گهر و امام قلی چولک و بهارهمل کهتری و برخی از دلاوران (که پیش پیش فوج نصرت اعتصام میرفتند) از معامله نافهمی دورتر شدند - و لوازم هوشمندی بتقدیم فرسید - جنید بر سر آنها

(۲) نسخه [ل] تکه - و نسخه [زی] بنکله (۳) نسخه [ا] چاره کار عموم (۴) نسخه [ا ب ز]

فتنه انگیزی ست - و نسخه [ی] فتنه اندوزی ست (۵) در [بعضی نسخه] تمکین - و در [بعضی] نمکی

(۶) در [چند نسخه] وزن و زاد *

ریخت - محمد خان و بهارهمل و چندے دیگر مردانگی بجای آورده جانفشانی نمودند - چون این خبر براجہ تودرمل رسید بآئین هوشمندی و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مدبر روان شد چند تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهازکهند گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدی غبار فتنه فرونشست *

و از سوانح آنکه یار محمد ارغون قراول نزدیک مولهیر^(۲) رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرف او درآمد - و اپار (که از فیلان نامور آن دیار بود) ضمیمه غنائم او شد و هرچند منعم خان خانخانان او را طلبداشت بعدرپیش آمد - و در حدود جهازکهند شتافته در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهی گزیدند - و از انجا تا شهر بلگهنه^(۳) تاراج کنان بجنگل لونی^(۴) و کنکر (که پناه جای بنه و بار افغانان بود) شتافت - و در انجا دست بردے لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگی نیت آن داشت که از راه جهازکهند بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بمامن رساند - چون بمقام تاره^(۵) آمد بهریت چوهان و شهاب پسر دهنجی^(۶) بجنگل در آمدند - و فوج نصرت قرین همت در تعاقب بست - بهریت از حیلہ اندوزی آمده دید و بر مکامن حال آگهی یافته در لباس دوستی دشمنی اندیش شد - و جنید برهنمائی او شبخون برد و همگی اندوخته او و تمامی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافلہ بزرگ بدست آورد - آن غنوده خورد از خواب غفلت بیدار شد - و برهنمونی بخت خود را بلشکر راجه رسانید - و از نهیب این فوج اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمد قلی خان برلاس آن لشکر آسمانی تائید را بطرز هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب داود مرحله پیمای شد - چون بیست گروهی ساتگام مورد افواج گیتی گشای گشت غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - خاک ادبار بر فرق خود بیخته بصوب اوتیسه پی سپر راه گریز گشت این فوج ظفر طراز به بندر ساتگام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشوده بانتظام پراگندگیهای آن ناحیت اشتغال نمود - درین هنگام مسرعان راست گوی خبر رسانیدند که سرهری^(۷) نفس ناطقه داود نفائس خزینہ را برداشته بولایت چتر^(۸) شتابان است - محمد قلی خان هرچند سرعت نمود سودمند نیامد - آن سبکپای تمام حیلہ خود را بمامن رسانید - و همگی اندیشه اعیان این لشکر آن بود که در همین حدود آسایش طلب گردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن فوج عقیدتمند پیوست

(۲) نسخه [۱] مولیه (۳) نسخه [ب] بلکنه - و نسخه [ی] تلگنه (۴) نسخه [ب] لونی و لنکر و نسخه [ز] لونی و کهنکر - و نسخه [ی] توتی و لنکر - والله اعلم (۵) نسخه [اب] پاره - و نسخه [ز] باره (۶) در [اکثر نسخه] پسر نجوی (۷) نسخه [ی] نرهر (۸) نسخه [زل] جسر - یا چتر *

و در توجه بصوب اودیسسه و استیصال داؤد سخنان درشت همت افزای اخلاص طراز درمیان آورد و به نیروی دانش اندوزی و بردباری چاره هرزه درایان نادان کرده بسعی شگرف محمد قلی خان برلاس را باین جنود اقبال دلیل سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبه مندل پور مورد افواج جهان گشای شد) اواسط دی ماه الهی محمد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر از آنکه زمان افطار پان خورد و حرارتی بر وی غلبه کرد سبب دیگر ظاهر نشد - برخی از دوربینان عرصه آگهی این را از نتایج بد اندیشی یکی از غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحه ناگزیر دران اردو بے انتظامی پدید آمد - و بازار واقعه طلبان روزگار گرمی پذیرفت - اکثر مردم قباخان را (که سر هرزه درایان بود و از خانخانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از چهار کهنه متوجه درگاه شوند - و دفع جنید را دست آویز کورنش گردانند - هر چند راجه تودرمل عقل و اخلاص خویش را بکار برد سودمند نیامد - مسرعان فرستاده خانخانان را آگهی بخشید - و چاره بازداشتن این گروه را در فرستادن زر با یکی از چرب زبانان یکتادل منحصر ساخت - او مبلغ گرانمند مصحوب لشکر خان فرستاده در امید و بیم گشود - فرستاده بصلاح دید راجه زربندها را بقدر آرامش داد - و بدوربینی و سعی منعم خان شاهم خان و خواجه عبدالله و طبقه از دلاوران خدمت گزین نیز درین لشکر پیوستند و از رسیدن این فوج عقیدت مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصال داؤد را بخاطر مذبذب و دل ناخوش قرار داده راه نورد شدند *

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشه خمول بسربرد) از استماع اختلاف در لشکر منصور و دلدهیهای جهان خان (که ایالت اودیسسه از جانب او داشت) بقصد پیکار معاودت نمود - امرا از بردوان برآمده براه مدائن کوچ بکوچ بچتوه شتافتند - (چون پیوسته فضای پیدشانی اکثر اعیان این لشکر غبار آلود ناسپاسی بود) راجه از دوربینی اندیشید که اگر حال برین نهج باشد روز نبرد (که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد بهر گونه اگر خانخانان پیوند ظاهر آنست که بددلی و نکوهیده بینی برخی از معامله ناهمان آسیده نرساند - باین خیال صواب قرین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن سالان روز میگردانید - و این قدر نگاه مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیده بآن لشکر نصرت اعتصام رسد هرآینه کار بدشواری خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانع گیهان خدیو دستگیری فرمود - و اجمال این داستان هدایت آنست که سزاولان جدگزیب فرمان مقدس آوردند - خلاصه مضمون آن منشور دولت

(۲) نسخه [ل] بیطاقنی (۳) در [بعضی نسخه] خانجهان (۴) نسخه [ل] بداون (۵) در

[چند نسخه] بچینور *

آنکه (چون بتائید سماوی آن ملک معموره در حوزه تصرف اولیای دولت درآمده - و ساکنان آن سرزوبوم بمعدلت روز افزون کامیاب خواهش شده اند) از راه دیده وزی و دور بینی زبونی غنیم را آسان نموده همت در استیصال آن فتنه جوی گمارد - تا یکبارگی توطن گزینان آن بوم از اندیشه شورش او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد - و با سرانجام خود پسند در چتوه با جنود اقبال پیوست - داود^(۲) با لشکر فراوان در حدود هرپور (که بزخه ست میان بنگاله و اودیسه) در استحکام مداخل اهتمام گزین آمد - بسیاری از اعیان لشکر و عموم سپاهی (از کوهی حوصله و پستی فطرت و ناشناسائی کار و بداندیشی باطن و کاهلی ذات) دلنهاد خدمت نمیشدند و اقتضای همت این گروه آن بود که یک گونه صلح در میان آید - خانخانان انجمنی از کارآگهان ساخته نخستین بابی چند از دفتر اقبال شاهنشاهی بر خوانده در دلهی و جگر بخشی استادی بکار برد و پس ازان در گشایش این عقده مشکل نمای و پاسبانی ناموس و دولت سخن سرا گشت و هر یک باندازه شناسائی و مردانگی و مقدار عقیدتمندی و فراخی حوصله پاسخ آرای شد - برخی صلح را بر جنگ مقدم داشته سلامت جوی آمدند - و بعضی محاربت را بر مصالحت^(۳) گزیده زنگ زدای جوهر مردانگی شدند - و طایفه دل بر جنگ نهاده از صعوبت مسالک تامل گزین بودند - و طبقه از فزونی شجاعت مشکل را از آسان تفرقه نهاده شوق پیکار داشتند - آخر بسعی راجه نودرمل و ثبات پائی منعم خان خانخانان همه را رای بر محاربت قرار گرفت - لیکن جویای مسلک دیگر شدند - که عزیمت این کار از رو برو دشوار بود - الیاس خان لنکه و طایفه از واقفان خبایای ملک راه آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب بتسهیل و تصفیة آن طریق رخصت یافتند - و بچستی و چالاکي ازان معبر بملک اودیسه در آمدند داود را آن همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطر پراکنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نکروهي^(۵) تقابل این دو لشکر رویداد - و آن عرصه ناوردگاه بلعان سیوف بهادران همت مند آرایش گرفت - دلاوران و نام آوران از هر دو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقد مردانگی را بعیار کامل میسرانیدند - تا آنکه بمیام دولت روز افزون شاهنشاهی روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق جمعه بیستم ذی القعدة داود شکست یافت و جمعه کثیر بگو عدم فرو شدند - و شرح این عطیه کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمم ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت - قول بفروغ کاردانی او روشنی افزا گشت

(۲) نسخه [ی] دهرپور (۳) نسخه [ز] مسالمت - و در [بعضی نسخه] مسالمت (۴) در [چند نسخه]

و طایفه از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخه [ل] نکروی •

و لشکرخان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری از مجاهدان نصرت طراز بهمپائی او دلفهاد شدند و التمش بشجاعت قبا خان و خانزاده محمد خان پسر کوچک علی خان بدخشی و برخی از بهادران رونق گرفت - و فوج هراول بمردانگی و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شیرویه خان و سید عبدالله و میرزا علی علمشاهی و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش قدمان این فوج ظفرقرین بودند - و برانگار به نیروی همت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمد قلی خان توقبای و پاینده محمدخان و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید شمس الدین بخاری منتظم گشت - و جرانگار بدیده وری و ثبات پائی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفرمغل و یار محمد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندی دیگر از مبارزان خدمت دوست منضبط شد *

و چون غنیم روبروی افواج کشورگشای آمد هر روز دران عرصه مرد آزمائی عیار همت گرفته میشد - و مردانگیها و دلوریها از جانبین بتقدیم میرسید *
* نظم *

ز بس خون که هر جای پاشیده بود * زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این چنین بود خون ریختن * نماندند گردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطه مواجهت ستاره عزیمت محاربه در سر نداشته بدستور هر روز دلیران مست پیکار بودند - یکبارگی مخالف صفوف مبارزت آراسته برآمد - در قلب گاه داود بسعی خود اسباب نکال می اندوخت - و میمنه بشومی سکندر برادر خان جهان تیگرگی پذیرفت - و میسره از تبه رائی اسمعیل خان زبونی گرفت - و مقدمه از زیاده سرمی گوجرخان روی در فساد داشت یکبارگی شورش پدید آمد - خانخانان ناگزیر باعتضاد اقبال شاهنشاهی در ترتیب فوجهای ظفرناید همت بست - خان عالم از رباع شیباب و افزونی شهامت سر رشته تدبیر گسیخت - و نیز جابوی کرده دورتر شتافت - و گروه اوچپی دست بکار بودند - و معرکه زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهی برآشت - و درشت گویان پیرو را فرستاده او را بعنف باز گردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلان سیک پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهور گزینان نخوت مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستهای جانوران بدنشان و سر و گردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب و شنود آوازه های مهیب روی همت برگشت - هر چند فارسان عرصه شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیت دلاوران این فوج را سر رشته انتظام گسیخت - خان عالم

(که براسپ آزموده بے هراس سوار بود) پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بسیاری از افغانان را علف تیغ جلاوت گردانید - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - و او از سر زین بر روی زمین آمد - و از وفور چستی و تیز دستی خود را بر اسپ گرفته باز هنگامه نبرد را آرایش داد درین هنگام چشم زخم باو رسید - ناگهانی فیل عربده جوی بیباک رسیده او را بر زمین زد - افغانان هجوم آوردند - او ببندل جان گرامی بآئین اخلاص نهادان کاردان ناموس جهان صورت و معنی بدست آورد - و ازین سودای پُر سود نیکنامی ابدی منشور روی داد - پیش از آنکه غبار این پیکار ارتفاع گیرد بچندے از ملازمان عتبه اقبال میگفته است که چنان برخاطر عقیدت گزین پرتو می اندازد که درین بزم ناوردگاه رخت هستی بسته روی بملک تقدس آورم - توقع آنست که شرح جانفشانی مرا ببارگاه مقدس معروض داشته مذکور آن محفل عالی سازند که رضامندی خدیو آفاق سرمایه نجات اصلی و پیرایه حیات ابدی ست - از اشراقات خواطر صافی ارادت نهادان امثال این دید غیبی چه مستبعد باشد *

و چون ناظم فوج را این پیش آمد گوجرخان تمامی این جوق را برداشته روی بالتمش نهاد پیوستن همان بود و برداشتن همان - خان زاده محمد خان مردانه جان فشانی نموده مسافر ملک بقا شد - و آن متهور مدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد - و تزلزل در مبانی همت این طایفه افتاد - و پاداش نیات ایشان آماده گشت - منعم خان خانخانان بالشرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و چندے از نزدیکان خدمت ایستاده دل میداد - و همت همراه می ساخت اگرچه ملازمان او توفیق ثبات پائی و نیکو خدمتی نیافتند اما خود بدوستی ناموس مردانه زخمها خورد - و با آنکه زخم فوق و گردن و دوش بسیار بود جای از دست نداده بمچپی درآمد - و لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند - خانخانان پوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بیغائی نقصان رسانید - و جراحت گردن اگرچه اندمال یافت اما آن قدر توانائی ندارم که عقب نیک توانم دید - و از ریش دوش دست چنانچه باید بسر نمیرسد و با چنین زخمهای عنیف اندیشه برگشتن پیرامون خاطر او نمی گشت - درین هنگام جمعی از خدمتگاران هواخواه عنان گرفته برگشتند - و گوجر همچنان رانده می آمد - تا آنکه بارهوی لشکر منصور رسید - و آن مضر معمور تاراج شد - و سرمایه افزایش رعونت و خود بینی او گشت و از بد مستی و خود نمائی برای دلدهی باواز بلند سخن سرای شد - که من خانخانان را

(۲) نسخه [ی] تیغ بیدرغ حادث (۳) نسخه [ل] عربده ناک (۴) د [بعضی نسخه] همپائی

(۵) در [چند نسخه] و از پس دوش *

زخمهای کاری زده ام - این همه امتداد جنگ برای چیست - کرشش کذید - و کار بآخر رسانید و با همرازان خود از نیرنگی اقبال هراسیده میگفت که باوجود آزار فیروزی خاطر نمی شکند و زمان زمان دل بستگی می افزاید - نمیدانم که چه از پرده تقدیر بظهور خواهد رسید - و انجام کار چگونه خواهد شد - و چون آن ادبامند از اردو گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پربشان شدند - درین اثنا قیاخان و پسر او و چنده از بهادران (که روی در گریز داشتند) برگشته به پیکار درآمدند - خواجه عبدالله و شیروبه خان و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ کوسه و جمعی دیگر بهم پیوسته آب رفته را بجوی آوردند - و عنایت ایزدی (که کافل اعمال این دولت سترگ است) لعمه ظهور داد - و نیرنگی اقبال شاهنشاهی در مقام دستگیری شد - درین هنگام (که دلاوران اخلاص گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همت افشوده بکارزار درآمدند) تیرے از کمان خانة تقدیر منشور نیستی بگوجر رسانید - چون آن خود کام بخاک هلاک غبار آورد مذلت گشت همسران و هم بازوان او از ظهور این سانحه جانکاه دل بای داده راه گریز پیش گرفتند - و جمعی انبوه را قطع نظر از آنکه قالب تهنی گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان (که از لشکرگاه سه کروه پیشتر شتافته بود) معاودت نموده روی بمیدان و غا نهاد درین شورش (که بهادران برانغار و جرانغار صف پیرائی نموده نبرد آرما بودند) برانغار غنیم تیز دستی نموده پیش گذشت - و همانا خبر استیلاي گوجر یافته میخواست که خود را باو رساند که آن قضیه رویداد - دست بکار نرسیده گریخت - و طرز چنان نشست که داود روی جرانغار لشکر منصور آمد راجه تودرمل به نیروی عقل دور بین ایستاده فوج خویش را بکار داشت - درین اثنا یکی از هرزه دارایان خبرهای ناخوش از خانخانان و خان عالم رسانید - پای همتش برجای مانده پاسخ آرای گشت - که پرتو اقبال شاهنشاهی بر سر بندهای اخلاص گزین همت مند نورافزا ست (اگر یکی را روزگار سپری شد - و پای ثبات دیگرے بلغزش درآمد) چهره اقبال را از آن چه گزند و مجاهدان دولت را برای چه غبار سراسیمگی پیرامون حواشی خاطر گردد - هرزه درای مشو و ازین گونه حرف یرزبان میاز - عنقریب نسائم فیروز مندی از مهب تائید یزدانی وزیدن گیرد و نیر کامروائی از مطامع امید برآید - و به نیروی سخنان دل بخش هوش افزای عقیدت آموز آن بدگوهر را مهر خاموشی بر لب نهاده جواهر نصیحت آویزه گوش هوش او گردانید - و خود کار فرمای بهادران اخلاص مند شد - و بابای کولابی و مقصود علی و میر یوسف آببارانی و حسین بیگ گرد و جمعی دیگر از قیزستان پیش قدم این فوج ظفر طراز رفته دست بکار بردند - و پرتوان جان بناموس ده

(۲) در [چند نسخه] روی در زد و گیر داشتند (۳) نسخه [ل] همت بلند •

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدن دلیربهای گوجر و برهم شدن فوجها پالغز همت شده در انعطاف جلو بود - سید شمس الدین بخاری و طایفه از دلیران جان نثار (که با او بزم یکجہتی را گرم داشتند) در آرامش دل و عزیمت افروزی نکتههای تلخ شیرین اثر بجلوه گاه زبان آورده چاره گزیدند - تا بابر آذری این دربادلان نبرد آرای ناموس دوست غبار اندیشه فرونشست ناموران برانغار یکدل و یکجہت شده روی بجرانغار غنیم نهادند - و هنگامه کارزار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روز بازار شد - در اندک زمانه مخالف را برداشته بقول رساندند - و درین هنگام (که میان راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغار موب ظفرلوا بفرایزدی یکبارگی نمایان شد و شکیب ربای آن گروه نخوت گزین گشت - داؤد (هرچند خبر شکست هراول و التمش و قول عساکر منصور شنود) از شکوه اقبال شاهنشاهی آنرا فریب نبرد شناسان کاردان انگاشته در سنگ لایخ بیدلی حیرت داشت که این فوج سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل بیه آرمی نهاده بدشت ادبار شتابان گشت - و سنگ تفرقه در جمعیت او افتاد - و مقارن این حال خبر فروشدن گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاه نصرت قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیاریه ازان بخت برگشتگان بخواب نیستی غنودند - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت * * ابیات *

بهر گوشه مستی بر افتاد خوار * چه مستی که هرگز نشد هوشیار

یک بزم که بود گفتمی نه رزم * دلیران درو باده خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد - و دولت صوری و معنوی روی آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجده نیایش ناصیه بخت را روشنی بخشیدند *

ای جویای آگهی چشم عبرت بین بگشای - و رنگ آمیزی تائید ایزدی را بچشم اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بیایه والای اخلاص رسانده کامیاب حقیقت شو *

به بخت بلندش خرد ره ندارد * زه قوت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامیدی بتائید دولت ابد پیوند بچنین فتح شگرف ارجمندی یافت جراحات نصری و ریشهای درونی بمرهم نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزه تصرف درآمده بود لیکن بشمار مبصران دیده ور امروز فتح این ملک وسیع روی داد - و موهبت عظمی از مکامن غیب بمجلای ظهور شنافت - اقبال بالید - و پایه دولت بلند شد - خانخانان در حواشی

(۲) در [بغضه بآبباری (۳) نسخه [ل] نبرد آزماي (۴) نسخه [ب] از شکوه اقبال شاهنشاهی

آن نبردگاه منزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون همت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافر نعمت و استیلائی قوت غضبی در گردآوری اسپران ناردگاه سعی شگرف نمود - و آن گرفتاران دشت ادبار را علاقه گسل تن و نفوس شیر آمد و از سرهای بے مغز نخوت مندان هشت مزاره آسمانی ارتفاع اساس نهاده عبرت افزای نظارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مزده بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایه مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت کبری صادر شد و پایه اعتبار مخلصان خدمت گزین بلندی پذیرفت - زبده صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبه معنی این طایفه اعتلایان *

و از سوانح این ایام آنکه لشکرخان را پیمانۀ زندگی لبالب گشت - ازان زخم عذیف (که در روز هیجا از پای در آورده بود) حال او بصحت گرائید - لیکن از بے پروائی و سهل انگاشتن ایام نقاهت قالب تہی کرد *

و از سوانح سپری شدن کار یار محمد ارغون است - او از قراولان پادشاهی بود - و خدمت نزدیک کرد - در بنگاله نیکوکاری او را بخارستان خود آرائی برد - و بتکاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورد - و با لشکر بیگی دم استکبار زد - هر چند فیل اپار را (که بدست آورده بود) طلبداشت نفرستاد - و اندرز او را سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چنده از ملازمان او کار بشورش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند کینه پیشین شرار افروخت - بے آنکه غرور در معامله نماید و نگاہ ژرف کند سیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که نار و پود هستی او گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت اما بسیاری از تبه رایان خود سر را بسعدت آباد سخن شنوی رهنمون شد *

آغاز سال بیستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان آرائی نشاط افزایان بهار تهنیت گوین رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغانی آوردند *

* نظم *

امروز روز شادی و امسال سال گل * نیکوست حال دل که نکوباد حال گل

گل چیست قاصدے ست زبستان تهنیت * گل چیست رقعہ ایست زجاہ و جلال گل

روزِ جمعه بیست و هفتم ذی القعدة (۹۸۲) نهمد و هشتاد و دوم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرخی و فرخندگی پرتو جمال ببرج حمل انداخت *

بر دست صبا نگار بستند * پیرایه نوبهار بستند

دوران بهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادمانی پایه شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقی سال بسال در افزونی حسن و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزودن نظارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ نشین (روز بروز در نشو و نما می درخشیزگان معنی و رواج و رونق پردگیان استعداد کونی و الهی بوده) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن راز معنی را آن کامیابی ست که گل دوستان صورت را در بهار عنصری بفرغ دلی و مراد پیرائی روی ندهد - درین محمدمت نامه الهی [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظه آنکه فرمان روی ملک بے پایان معنی را هل فراخ حوصله بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمه بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهره^(۵) آن باشد که از عهد این کار سترگ برآید] لیکن از آنجا (که همت باور و بخت مساعد و فطرت قرین است) اندک ازان در بای مالا مال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طالب را سیراب میگرداند - و برخه ازان نورستان حقیقت را بلمع^(۷) شرح چراغ بینش افروخته ظلمتیان رسم و عادت را نور آگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انگشته (که بدست همت تونیست) باز کردن دیده ظاهر بخوازش تو باز بسته اند - چرا مستبصرانه نمیگشائی و نگاه در روزنامه احوال خدیو جهان نمیکنی - و اگر ترا طاقت تماشای آن شواهد قدسی نیست مطالعه اطوار دولت روز افزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نامساعدی بخت و غرض اندائی خرد باین سعادت نرسیده امروز نگاه باین اقبال نامه کن - تا برکات مقدس این یکتای بیهمال بر تو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بین تو فرو رفته است از حال منتسبان این دولت عبرت بگیر - و از نیرنگی آثار دولت بر سترگی احوال گیتی خدیو اعتراف گزین - [هرگاه کار (که در باستانی زمانه از فرمانروایان بزرگ منش بدشواری می برآمد) امروز از ملازمان گیتی خدیو باسانی بجلوه گاه ظهور می شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این میمنت

(۲) نسخه [۱] جشن (۳) نسخه [۱] استار (۴) نسخه [۱] گل خسپان صورت را (۵) نسخه [۱]

بهره (۶) در [چند نسخه] نورستان (۷) در [بعضی نسخه] به روز چراغ *

بنفس مقدس کیست - و ناصیه دل را چون پیشانی سر بسجده این آستان آسمانی پایه روشنائی بخش تا باین آئین سعادت منشان نخستین نشاء ظاهر سرانجام شایسته یابد - و هم در گلشن همیشه بهار باطن گذارت دهند - و بتازگی آنچه در عنفوان این سال فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داؤد (که افسر فرمانروائی بر سر داشت) آنرا پای انداز بارگاه اقبال شاهنشاهی ساخته داخل ملازمان عتبه اقبال گشت *

دیدن داؤد منعم خان خانخاندان را - و بزم یکجہتی باہم آراستن

[چون بتائید جنود سماوی (که پیوسته در اقبال افزائی گیہان خدیو و ارتفاع اعلام دولت است) داؤد خاک بے آزر می بر تارک روزگار خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیاری از نخوت گزینان بگوئیستی فروشد - چنانچه مجملے ازان گزارش یافت] خانخاندان بصلاح کار شناسان دولت منش شام خان جلایر و راجہ تودرمل را بتکامشی آن آوارہ دشت ادبار رخصت داد - و قبول خان و محمد قلی خان توقبای و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشی^(۲) و بسیاری از مجاهدان عرصه اقبال و مبارزان خدمت گزین را درین لشکر ظفر طراز نوشت و این جنود نصرت قرین دل نهاد خدمت شده باقدام آگهی پی سپر راه همت گشتند - آن بدمست باد کامیابی خمار آلود ناکامی شده شتابان کنج خمول و گرنج گمنامی بود - چون قصبه بہدرک مورد افواج کشور گشای شد آگهی آمد که آن تیزرو عرصه ادبار را در عین سرعت جهان خان پیوست و بدلدھی او بقلعه کتک (که از قلاع حصین آن دیار است) روی آورد - و اوباش آن ماک گرد او فراہم آمده اند - و تمامی اندیشه خود سران آنکہ اگر لشکر نصرت طراز را گذر باین حوالی^(۴) افتد عرصه مبارزت آراسته گردد - کہ آن شکست ناگہانی از عدم محافظت قوانین احتیاط روی داد و اگر توقف نماید در سرانجام اسباب پیکار کوشش رود - تا در هنگام مناسب بلوازم انتقام توانیم پرداخت - از شنود این خبر کہن سالان غنودہ بخت سراسیمہ شدند - و فتنہ جوہان شورش طلب را هنگام ہرزہ درائی گرمی پذیرفت - ہر چند راجہ تودرمل دانش منشی و عقیدت مندی را بکار بردہ در تسلی و تسکین این گروہ همت بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضور خانخاندان نمود - و صریح نوشت کہ کار دشوار بہ نیروی اقبال شاهنشاهی آسان شدہ است - اگر بامید این مردم خود بین روز شمار کارن ساز گذاشتہ شود ہر آئینہ بدشواری کشد - لایق اخلاص و معاملہ شناسی آنکہ اہتمام این کار را بر ذمت خود لازم شمرند - و بے شایبہ توقف روی توجہ باینصوب آورند

(۲) نسخہ [ا ب] بدخشی (۳) نسخہ [ز ل] باقدام همت (۴) نسخہ [ل] باین دیار •

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سگاسن سوار همت بانجام این امنیت گماشت و به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامه افروز خدمت شد - از بندگان نهی مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس دوستان خود آرای را بخشمین نگاه از تبه رائی باز داشته عزیمت پیش نمود و بائین کارشناسان خدمت گزین نزدیک آن حصار حصین (که افغانان تیره رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داود برهنمائی مکراندوزان حیلله مند راه گریزت پیش گرفت و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - و فتو و شیخ نظام و برخه از اعیان را فرستاد و این فریب کاران جادوفن بزر و سخن سران لشکر منصور را بصلاح آوردند - و کهن سالان غنوده بخت (که از تبه رائی باطائف الحیل در آرایش هنگامه غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیله مزید اعتبار انگارند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقت کار آگهی داشت) هر چند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران ظلمت آباد غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم خان و قتلوق قدم خان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح داد - خلاصه پیمان آنکه نخستین داود آمده تسلیم نوکری درگاه مقدس نماید - و فیلان نامور و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمات پسندیده گردد) روی شرمگین خود را باستان مقدس شاهنشاهی برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکم از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملتزم حواشی عزت بوده مذکور او باشد *

داود (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسن تلقی قبول نمود - و سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامه دولت آراسته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردی ظفر طراز جائے منزله دلگشایی ترتیب یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمد - و خانخانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرتگاه آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجی خان سیستانی شتافته داود را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانخانان تا سر گلیم باستقبال شتافته گرم خوئینها نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدس سپردم - تا بدانچه مصالحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند - خانخانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمانه از جانب

(۲) نسخه [اب ی] قتلوق (۳) نسخه [ب] بزور سخن (۴) نسخه [ل] یکم از معتمدان خود را

(۵) نسخه [ی] وکیل او (۶) در [بعضه نسخه] جای نزهه - و در [بعضه] جای تنزه (۷) نسخه

[ل] باعیان لشکر تا سر گلیم *

عقبه خلافت خلعتی والا داده شمشیر بکمر مرصع حمایل ساخت - داود به بیعت فروتنی روی خود را بصوب دارالخلافت داشته سجده ملازمت بجای آورد - و نفائس امتعه و شرائف اسباب آن دیار و فیلان نامور و خزینة وافر برسم پیشکش گذرانید - و شیخ محمد پسر بایزید را (که برادرزاده او بود) بخدمت درگاه مقدس همراه ساخت - و اکثر آنروز بخرمی و عشرت آن جشن سپری شد - و در هنگام رخصت بعضی محال اودیسه به نیول او دادند - و او را از تنگنای زندگی بوسعت آباد انبساط رخصت داده نشاط معاودت کردند - و عموم مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشه دراز سر بجیب تفکر داشت - و دران بزم گاه حاضر نشد - و بر صالح نامه مهر نکرد و از انجا (که دنیا جای بادافراه اعمال است) هرکدام بزود ترین اوقات بیاداش رسید *

و از سوانح شورش گهوزاگهات است - و اجمال این تفصیل آنکه درین وقت (که عبور^(۲) خانخانان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب کتک اتفاق افتاد) کالا بهار و بابوی منکلی و طایفه از افغانان تیره بخت گرد شورش انگلیخته بر سر قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیت و حیا را بخاک بے ناموسی انباشتند - و افغانان ولایت گهوزاگهات را متصرف شده تعاقب نمودند - و امرای قاقشال در هیچ جای پای همت نیفشوده بحوالی ناندۀ عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهر ناندۀ در نیامده از حواشی آن روبروی غنیم شنافت و مخالف از هجوم اوباش آنطرف آب گنگ نخوت آرای بود - دیده و ران لشکر منصور بالا رویه آب جائی (که دریای گنگ دو شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همت در بستن دیگر گماشته بردند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبار آلود خاکستان ادبار راه هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود ناندۀ شنافت - و از انجا فوج عقیدت گزین را بسرکردگی مجنون خان بولایت گهوزاگهات فرستاد - و مجاهدان اقبال آن ملک را بتازگی مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزویای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاس ایزدی و شکر اقبال پادشاهی بجای آورده معاودت نمود *

سوانح صوبه بهار - و کار افزائی مظفرخان - و بتازگی نواختن او را

جائیل عطایای شاهنشاهی (که نسبت بعموم خلایق شرف ظهور دارد) از اندازه احساو و مقیاس تخمین بیرون است - و عامه مردم در پاداش آن بناثرانی اعتراف گزین - تا منسوبان خاص بارگاه خلافت (که صدر نشینان محفل انصاف اند) در برابر نعم نامتناهی چه بار گشایند

الحق کرایار و کجا گنجائی که در اندیشه معاوضه باشد - بعمهرای دراز بدست آویزی کار افزایان یکجهت پیش کارشناسان آرم منش از صد هزار یکی را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبه حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت گشته فهرست جرائد نیازمندی را فراموش نگرداند - و نطاق همت به بندگی بندد - و هرچه از قسم نیکوکاری وسیله گردد مقدمه سعادت اندیشی خود شمرده یکی از هزاران شکر فعلی انگارد - تا همواره خجالت مند و شرمگین بوده سررشته چنین^(۳) از دست ندهد - و دید متاع ناستوده خدمت همگان و نیکوئی جنس کار بندگی خویش را سرمایه بدمستی نسازد - باشد که باین زیست ستوده بمدارج اخلاص رسیده مقیم آستان عبودیت شود - و خدمت فروشی را گذاشته مهر خاموشی بر لب نهد - خوشا بختمنده که در مراتب نشیب و فراز ملازمت ازین رهگذر گرد انفعال بر چهره روزگار او نه نشیند - و اگر از نامساعدی طالع غبار آلود عرصه خجالت گردد بآب صاف فهمیدگی خود را شست و شو داده بگشاده پیشانی و شکفته روی در قضای گذشته بسربرد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبود) بلکه انفاس مانده را بفروغ نیت دوام فرمان پذیری و کارگذاری پرتو حضور بخشه و زمان زمان از سر شایستگی کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروز این داستان بتازگی حال مظفر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی او را هنگام مراجعت از فتح پنه از کمکیان فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورش شرف اختصاص یابد) بخدمت گشایش قلعه رهناس گذاشته بودند - تا قدر رعایت و تربیت شاهنشاهی را اگر بآئین اخلاص نهادان نتواند شناخت معامله سوداگری و سررشته احسان پذیری از دست ندهد - و پیوسته در عوض جلائل عواطف متاع ستودگی خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دست خوی نکره دیده در خارستان ناکامی دشنه بردل و جگر میزد - و از آنجا (که در سرشت او دولت مندی و دیعت نهادی دست قدرت بود) بسخنان هوش افزای خواجه شمس الدین خافی از شورش طبیعت برآمده دل نهاد خدمت شد - و اندک از اندوختههای خود برآورد سامان لشکر نمود - و چونده و شهرام را (که از افزونی اشغال سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیروی شجاعت در تصرف آورد و از روی دریافت بسامان خود پرداخت - و آماده آن شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پای همت افشوده بخدمتگري روی عقیدت آورد - از آنجا که نیت و عزیمت را اثرهاست^(۴) در همان چند روز بمردانگی جوهر او روی نما آمد - و اجمال این تفصیل آنکه روزی بهادر

(۲) نسخه [ب] و پیش شناسان آرم منش (۳) نسخه [ی] حساب را (۴) نسخه [ل] بخدمتگذاری *

پسر هیبت خان از قلعه رهناس برآمده شور افزای شد - مظفرخان تیزدستی نموده سزای شایسته در کنار او نهاد - و مال و منال و فیلان او بدست آورد - و بمحض آن اندیشه حقیقت اساس آب رفته بجوی باز آمد - و بنقد دران حواشی و حوالی لوی اعتبار افراخت - و در همان نزدیکی امرا بمحاصره پرداختند - او بگشاده پیشانی همراهی فرحت خان گزیده در انجام آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لعمه عاطفت گیهان خدیو بر ساحت احوال او پرتو انداخت - و از بارگاه خلافت فرمان عنایت صادر شد که (اگر او باتفاق سایر ملازمان درگاه میعاد گرفتن قلعه مقرر سازد) خود در انصرام آن کار سترگ کوشش نماید - و (اگر تعهد نتواند نمود یا گشایش آن بزمان دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادن افغانان ترمذ نهاد (که در صوبه بهار فتنه انگیزته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراه خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبگار شده التجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگر نه آن بدکاران را مالش داده مایه عبرت سایر کوته اندیشان شود *

مظفرخان از ورود منشور سعادت سجده نیایش بجای آورده معروض داشت که اسباب قلعه گیری درین لشکر انتظام نداشت - تعهد نتوانست نمود - و شایسته دولت ابد پیوند هم آنکه نخستین این عرصه دلگشا از خار و خس ناسپاسان پاک گردد - و پس از آن با دله نشاط مند و خاطر خدمت جوی باتفاق جنود اقبال باستیصال نخوت مندان تیره بخت آن ملک همت بست و میرزاده علی خان و برخی از مجاهدان کار طلب (که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت درین دیار گذاشته بودند) همراه شدند - و محسن خان و آفاق و عرب بهادر و طایفه از سپاه (که بانظام جایگیر منع خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معامله دانی او را عیار گرفته آمد - و در تمامی آن صوبه غبار ترمذگزیان فرو نشست و آدم خان پتئی از ابراهیم پور و دریا خان کاشی از قصبه چرگان^(۵) بے جنگ گریخته بجانب چهارکهند پی سپردشت ادبار شدند *

و چون کار دران معمره نماند گماشتگان منع خان بر روز بهی مظفرخان حسد برده به بے آزر می وداع کردند - او (چون جایگیر معین نداشت) ناگزیر بصوب جونده و شہسرام معاودت نمود و خدا داد برلاس و خواجه شمس الدین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهی شد که مستکبران رهناس آن دو قصبه را متصرف شده اند - از آنجا (که بخت معاضد و اختر موافق بود) گرد اندیشه بردامن همت او نشست - و با دله کار طلب روی بآن جانب آورد - و بفروغ شمشیر

(۲) نسخه [ل] بدنهاد (۳) نسخه [ا ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخه [ا] ملازمان - و نسخه

[ی] مبارزان (۵) در [بعضی نسخه] چرگان - و نسخه [ز] چرگانو *

و نیروی تدبیر آن دو معموره را مستخلص گردانید - و بتائید عقلِ دوربین (خواهش را در بسته) منتظرِ بارقهٔ غیبی می بود - و نبذی از اندوختها بکار می برد - و بتاخت و تاراج تمتعی بر میداشت - ناگاه در بهار شورش پدید آمد - و ناظران آن ملک بفرانت تمام استدعای حضور نمودند - مظفرخان ساوکِ پیشین را در نظر نیارده برای برآمدن کار صاحب باقدام همت شتابان گشت - و خدمات شایسته بجای آورد - و تفصیل این برسم اجمال آنکه منعم خان خانانان در مهپور (که برزخه ست میان ولایت بهار و چهارکهند) عرب بهادر را گذاشته بود درین هنگام حاجی و غازی دو برادر با برخی از افغانان شورافزای از حدود چهارکهند برآمده بران قلعه تسلط یافتند - و بسیاری از متحصنان شربت و اسپین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و امرای آن صوبه فراهم شده تسکین شورش را طلبگار آمدند - و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته نخوت آرای گشتند - و امرای در برابر شتافته وقفه نامل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحت پیش رفتن - روزی قریب سه صد راجپوت از ملازمان راجه بهگونت داس و غیر او دران گریوه مردانه در آمدند - و عاقلانه^(۲) کار سر ناکرده هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچهواه و دیدا چوهان و قریب صدکس از بهادران دران زدوگیر نقد زندگی بتاراج دادند - و از ظهور این سانحه نکوهیده امرای پای ثبات بجذبش در آمد - ناگزیر شرمگین از سلوک ناهموار پیشین کار دانان فرستاده از مظفرخان استمداد نمودند - او بهمتی^(۳) سترگ در اندک فرصتی بلشکر منصور پیوست - و درین هنگام (که طلیعه ظفر از مشرق اقبال در طلوع بود) اعیان لشکر را در عزیمتها فتور راه یافت - و همانا که باعث آن نوشته خانانان بود - خلاصه مضمون آنکه جنید از راه چهارکهند بصوب بهار شتابان است تنگری بردی با بسیاری از مجاهدان پُر دل تعیین یافته - پیشتر از رسیدن کمک در جذگ مبادرت نباید نمود - و سانحه کشته شدن محمد خان گهر و تاراج گشتن یار محمد قراول (که مجملے گذارش یافت) مندرج بود *

مظفرخان در ثبات پائی و دلدهی کوشیده پاسخ آرای شد که مقتضای عقلِ دوربین چنان است که این سرگذشت موجب مزید دلیری و افزونی اهتمام در پیکار گردد - تا پیشتر از آنکه جنید پیوندد کار این تهور مندان^(۴) خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در ده روز دیگر آن مدبر باین نواحی رسد - و امید آنست که در یکروز این غنیم آواره دشت ادبار گردد - از اقبال^(۵) روزافزون بزرگان لشکر را دل رفته باز آمد - و پیمان یکجہتی بسته آماده پیکار شدند - و از تائیدات

(۲) نسخه [اب] عاقلانه کار نکرده و نسخه [ی] عاقلانه کار سر کرده (۳) نسخه [ز] بآئین سترگ

(۴) نسخه [ی] تهور منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسایه اقبال *

سماوی آنکه طایفه از شناسندگان این مرز راه دیگر نشان دادند - و قرار یافت که روبروی گریوه افواج نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگی بکار رود که فوج ازان راه بعقب غنیم نزدیک رسد دران هنگام باعثضاد جنود غیبی عرصه مبارزت آراسته گردد - همه را رای بران قرار گرفت - سردار قول مظفرخان شد - و در برانغار فتح خان میدانی^(۲) مقرر گشت - و بزرگ جرانغار فرحت خان را ساختند - و در هر اول میرزاده علی خان و قراطاق خان و حسین خان آخته و آفاق و باقی کولابی و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیر محمد دیوانه و کوچک قندوزی^(۳) و بسیاری از پُردلان کار طلب معین گشتند - و خواجه شمس الدین با برخی از بهادران نبرد آزمای نامزد شد که از راه دیگر از عقب این گروه مخالف درآید - غنیم از استحکام گریوه و هجوم اوباش در کمال غرور بود که ناگهانی رسیدن افواج منصور روبرو و آمدن فوج عقب مقارن افتاد - و پای شکیبائی این گروه بلغزید - و همت در نقاب احتجاج مخفی شد - فتح سترگ رویداد - و غنائم فراوان بدست آمد - و امرا اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدود گریوه رام پور از اعمال جهار کهند مخالفان فوجها ترتیب داده برگشتند - عمده این گروه نخوت مند آدم پتئی پسر فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سور و حسین خان و غازی خان و یوسف پتئی و عمر خان کاکر و محمود کاسو بودند - مظفرخان^(۴) از روی کاردانی آداب نبرد را ملتزم شده میدان کارزار را آرایش داد *

* بیت *

بغرید کوس و برآمد نبرد * برخشید تیغ و بجوشید گرد

سواران بیک جا برآمیختند * پیاده جدا در هم آویختند

ز خون دلیران و گرد سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزان حقیقت گزین گرم شگرف کاری بودند که خواجه شمس الدین و طایفه از تیزدستان کارشناس بآئین پیشین از عقب غنیم درآمده داد مردانگی دادند - حسین خان و غازی خان و جلال خان سور (که از دلاوران نامی و نام آوران دلیر بودند) دران عیارگاه مردانگی بخاک هلاکت افتادند - چون دست مخالف از کار ماند بپای گریز راه ادبار پیش گرفت - و بمیامن اقبال شاهنشاهی فتح سترگ چهره افروز شادمانی گشت - و مراسم شکر و آداب سپاس بتقدیم رسید و از پاس لوازم احتیاط سپاه نصرت قرین صلاح در توقف ندیده بغیروزمندی معاودت کردند و هر کدام بجای خود شتافته آسایش طلب شد *

جنید (که عزیمت بهار داشت) از شنود این سانحه دولت افزا قدم پیش نهاده

(۲) در [بعضی نسخه] مسند عالی (۳) نسخه [ز] پیر محمد (۴) نسخه [ل] قندهاری (۵) در

[چند نسخه] حسین خان غازی و یوسف (۶) نسخه (ی) دران عساکر مردانگی نموده بخاک *

فرصت جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزی ازین نگذشته بود که جنید قابودانسته در نزهت آباد صوبه بهار گرد شورش انگیخت - امرای آندیار در شهر پنه فرام آمده بچاره گری نشستند - و به مظفرخان مراسلات یکتادای فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد براقبال روز افزون شاهنشاهی نموده متوجه شد - از آنجا (که ثبات پائی و خدمت گزینی و عقیدت مندی را آثار بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشور مقدس رسید - و پایه اعتبار او افزایش گرفت - از مطامع عاطفت روشن شد که بزبان خموشی حقیقت نیکو خدمتی او بر پیشگاه ضمیر خلافت پرتو انداخته است - سرکار حاجی پور (که در تیول محمد قلی خان برلاس مقرر بود) باو مکرمت فرمودند ازین نوید کام افزا گلچین بوستان اخلاص شد و نهال همت ببالش درآمد - دل را گشایش روی داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کار افزای گشت - و با حوصله فراخ بامرا پیوست - و در استیصال بدنهادان فتنه انگیز پای جلالت افشرد - و آب پن پن را پل بسته عبور کرد *

درین اثنا مستعجلان خانانان رسیدند که در پیکار جنید شتاب زدگی بکار نبرند که قرار داد خاطر آنست که درین نزدیکی بآن دیار رسیده شود - امرای فسخ عزیمت نموده توقف گزیدند هر چند مظفرخان داستان موعظت و کارستان معاملات به تنقیح عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلود تردد شد - و کارطلبی او دران پایه بود که تنها به پیکار جنید همت بندد که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بانصوب عنان عزیمت منصرف داشت (۲) و مفصل این مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و شهباز خان عربی و سلیمان پنوار و تهان رای آمده میر محمود شوکتی را (که از جانب مظفرخان در حاجی پور بود) از هم گذرانید و تا صد کس بخوابستان نیستی غنودند - ناگزیر دست از کار جنید باز داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و قلیله از مجاهدان خدمت دوست) بصوب حاجی پور روی آورد و باوجود کثرت مخالف باعتضاد دولت ابدقرین همت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذر بود از آب گنگ عبور نموده بقصبه سوانه آمد - در میان او و حاجی پور دریای گندک طغیان داشت - افغانان از افزونی جمعیت خو و کمی لشکر منصور مغرور بودند - از آنجا (که همت کلید مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائم درست همدوش) اسباب فیروز مندی روی در انتظام آورد نخستین آدی کرن زمیندار چیتان در سلک یکجهت در آمد - و درین هنگام (که آن طرف هجوم اوباش بود - و ازین جانب مبارزان خدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند - و بظاهر حصول این امنیت

(۲) نسخه [ب ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخه [ل] محمد

(۵) نسخه [ل] دولت روز افزون ابدقرین (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخه [ا] چنپارن *

دشوار می نمود (زمیندار مذکور رهنمای منزلگاه نصرت شد که در گشایش کار و برآمد مقصود چنین بخاطر می رسد که بالا رویه این دریا گروهی از خویشاوندان من توطن دارند - و کشتیهای استوار آنجا بهم می رسد - مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی بهمین دستور در برابر غنیم جلو اقبال کند و ترانه خوشدلی سراید - و برخی از تیز روان عرصه جلادت نامزد شوند - تا این گروه را شباشب از آب بگذرانم - و هرگاه این مبارزان همت مند نزدیک رسند فوج آراسته روبروی غنیم جنگ کزان عبره نماید در هنگام زد و خورد و صیت آی آی آن تیز دستان معرکه شهامت سزگ تفرقه در جمعیت آباد مخالف خواهند انداخت - بنا برین گزیده تدبیر سه صد سره مرد جنگی بسرکردگی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر ره نور بادیه سعادت گشتند - و قاصدان جلد شناور مقرر شدند - که پی در پی خبر گذشتن و نزدیک رسیدن آن دلاوران نامور رسانند - و چون جهان بضمیای نیر اکبر و نور اعظم روشنی پذیرفت - و آگهی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته نزدیک گرای اند (مظفرخان کشتیها را پُر از جوانان نبرد آزما حقیقت اندوز بسرکردگی خواجه شمس الدین و خداداد برلاس برابر غنیم روانه گردانید - افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین اثنا آواز کوس و کوراکه آن فوج نصرت اعتصام سامعه کوب مخالف گشت - ناگزیر کار دل بتاراج داده رو بگریز نهان - جمع کثیر غبار آلود شورستان نیستی شدند - و حاجی پور مستخلص شد - و غذای فراوان بدست مجاهدان دولت افتاد - اهل پنده (که از بد گوهری تماشائی بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجلت زده آمدند - این گروه (اگر بر حسن جهان آرای اقبال شاهنشاهی نظر کرده یا بهره از معامله دانی داشته - یا ریزه چین بزم نمک شناسان نموده) در کار ولی نعمت خلاف گرای نشده - و در چندین اندوه خجالت نبوده *

و از سوانح عبرت افزای آنکه (چون به نیروی دولت ابدی تائید فتح حاجی پور روی داد - و پایه حال مظفرخان بلندی گرفت) خبر گذاران راستی منش چنان نمودند که آن طرف نهر مدهه گذدک فتح خان موسی زئی و جلال خان عربی و سلیم خان برمییه و ستیری و چتری و بسیاری از افغانان نخوتمند فراهم آمده اندیشه شورش دارند - مظفرخان از دور بینی و کار طلبی بعزیمت دفع این گروه روانه گشت - چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد با تنی چند از خواص بشناسائی حقیقت دریا و جای گذر برآمد - تا بچشم ژرف نگاه خود مشخص گرداند - اگرچه عرض آن نهر کمتر از گزانداز بود اما عمق بسیار داشت - در تشخیص گذرگاه از آنطرف قریب دو بیست سوار بنظر درآمد خواجه شمس الدین و عرب بهادر و طایفه از دلیران کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب

(۲) نسخه [ی] ریزه چین بزم نمک شناسان بوده (۳) نسخه [ا] خیری - و نسخه [ز] چروی *

عبره نموده این غفالت اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخدمت آوردند - مخالفان ازین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بیورت خود معارفت نمودند - مظفرخان بشتاب زدگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منت خدمت فروشان نباشد - و مقارن آن غنیم (که برگشته میرفت) از رسیدن کمک روی بجنگ آورد! - از کثرت مخالف و قلت مبارزان ناموس دوست و نامساعدی بخت و بے یارویی همت سپاهیان این فوج^(۲) بے زد و خورد شایسته پراکنده شدند بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده بگرداب فنا در ماندند - مظفرخان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و یکے از تیزروان حقیقت مند را بار دو فرستاد - که شاید بهادران کار طلب خود را توانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب بسته هجوم آورد - حاجی پهلوان و خواجه شمس الدین و عرب و برخی ازین همراهان (که قریب پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداری میکردند - و در تعجیل غنیم فتور می انداختند چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفرخان تنگتر شد - درین هنگام اقبال شاهنشاهی لمعه ظهور داد - و فیروزمندی روی آورد *

و تفصیل این تائید ایزدی آنکه در اردو خبر گشته شدن مظفرخان شهرت داشت - و هر یک در مقام شتافتن بناحیتے بود که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگی باز داشته در چاره کار شدند خداداد برلاس و مهرعلی و برخی از دلوران نبود دوست قریب سه صد کس از روی پُر دلی و تیزدستی دریا نوردیده رو براه نهادند - و همان قاصد مرده رسیدن این جوق ظفر طراز رسانید - استشمام روائج کامروائی نموده عنان کشیدند - و گرد آویزش برانگیختند *

چنین تا شب رزم و پیکار بود * نبد دست کز زخم بے کار بود
 زمانه نوگفتی بر آمده همی * بهم کوه و دشت اندر آمد همی
 درین آشوب جانفشانی و جانستانی (که غنیم را با وجود نصرت از افزونی حرارت آورد جیبه و بسیاری ترده طاقت طاق شده بود) صیت کوس اقبال آن فوج نصرت اعتصام یکبارگی دلربای آمد و بهم عنانی بخت بد در همان شب ادبار رو بگریز نهادند - و بتائیدات سماوی نسائم فیروزمندی برگلشن آمال اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست رویداد - و فرخی بعد از شدت سرمه دیده وری کشید - جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادی سترگ میسر شد *

و از سوانح هدایت بخش آنکه شیخ جمال پرسرویی از مبارزان نفس اماره بود - دران

شورش زد و گیر بر زمین آمده از خود رفت - و چون به مظفرخان پیوست سجدۀ نیایش شاهنشاهی بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشدِ آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار استکشاف رفت بردیباچهٔ اعلان نگارش نمود که دران حضور بیخودی چنان نمودند که گیتی خدیو برسمند اقبال هنگامهٔ نبرد آراسته مژده رسانِ نصرت اند - و به نیروی سطوتِ آن شهسوارِ عرصهٔ آگهی غنیم را آبروی ریخته آمد - و بدستِ تفقدِ مرا ازان خاکستانِ بیهوشی برداشته یاروی فرمودند بخود آمدم - و توانائیِ سترگ یافته ببالِ تائیدِ پروازکنان نویدِ اقبال را بارمغانی آوردم - و انعطافِ عزان نموده همت را پذیرۀ ظفر گردانید - رسمیانِ هزیمتی را کجا دل و کو گوش تا سامعهٔ افروزِ آگهی گردند - این نمودارِ حقیقت را داستانِ تزویر یا نیرنگی خیال دانسته برآمدن ازین هنگامهٔ هولناک محال می‌شمردند - تا بنصرت و فیروزمندی چه رسد - ناگاه آن فوجِ نصرتِ اعتصام رسید و ناامیدانِ زندگانی را مژدهٔ جان تازه رسانید - و بای دادگانِ عرض را نشاطِ ناموسِ نو بخشید ظاهرپرستانِ سعادت منمش را از لواجمِ تائیدِ ایزدی شمعِ بینش افروخته شد - آنان (که از بختمندی و دوربینی بدیدِ خوارق بر سترگیِ شمائلِ انجمنِ آرای حقیقت آگاهی یافته پرستارِ بوالعجبیهایی قدرت اند) بر حصولِ این لمعهٔ اهدا سپاسِ دادارِ جهان آفرین بجای آوردند - و گروهی را (که در جلابِ پندار تاریک‌نشینِ کوهستانِ خود بینی بودند) روزنهٔ نور گشادند - روز دیگر به بنگاهِ افغانان رفته غارتِ عام کردند - و غنائمِ موفورِ بدست آمد - و شورشِ بدنهادان یکبارگی تسکین یافت *

و از سوانحِ آنکه افغانانِ مذکور پناه بتاج خان پنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیرِ آن بدکیش غبارِ فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونی مال و کمی خرد و هجومِ او باش پیکار جوی برخاستند مظفرخان به پیسپری مسلک احتیاط از آبِ مدهه‌گندک گذشته معاودت نمود - و در جائی (که سه‌طرفِ آن آبِ مذکور و یک جانبِ خلابِ عظیم داشت) پای همت افشرد - و در جمعِ سپاهی و فراهم آمدنِ اسبابِ نبرد چاره‌گزین آمد - آن گروهِ متهور را درین معاودت نخوت افزود - و بروی لشکرِ منصور دایرهٔ گزیدند - و از قلبی جای جز حسرتِ ناکامی بدست نیامد - و هر چند بیشتر کوشش رفت خارِ ناامیدی در پای خواهش فروتر شد - و چون روزی چند نیرنگی اقبالِ شاهنشاهی چنین ظهور داشت بآئینِ دیگر جمال آرائی کرد - و سپاهِ نصرت طراز افزود - و بسیاری از زمیندارانِ آن ناحیت دل در معاوضت بستند - و از فروغِ خرد سرانجامِ جسرا و سیلۀ فیروزمندی دانسته تکاپوی نمودند - قنطرهٔ شایسته ترتیب یافت - و از انجا (که احتیاطِ گزینی طرازِ بختِ والا ست) اندیشیدند که مبادا در هنگامِ عبورِ موکبِ ظفر (که توکبِ نبرد منتظم نمی‌باشد) امری دلگزای

بظهور آید - رای بران قرار گرفت که شبها برخی از تیزدستان عرصه جلاوت در پیشگاه جسر زمین را خندق زنند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویه صفوف بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی نهاد - خواجه شمس الدین خانی (چون حال ترکان را چنین مذبذب یافت - و سرکردگی لشکر را سراسیمه دید) از روی پودلی و شکفتگی انجام این خدمت را بر ذمه اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - افغانان از گریز و خدیعت دایره را خالی ساخته بگریخته شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد غنیم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست برده توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین نمود تا درین حال (که آن تیره رایان مدبر فریب آریند) در انمام این امنیت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت باز داشتند - و (چون لشکر اندوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیاده ها دل بای داده فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف خاطر طایفه از سواران جنگ دوست را نیز پای همت بلغزید - و از صدمات گریزندها پل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج خیز دریا فرو شدند - و خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و چنده از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتغال نموده دو مرتبه غنیم را برداشتند - و بار سیرم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیره باسپ حسین خان سرکردگی فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیت افتاد - و باین شیر مردان آسیبه فرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بهالغزئی همت گریخته خود را به قلب گاه تاج خان رسانیدند - و مظفرخان بهمعنائی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد منتهیان راست گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودی چندین مسافت دور را پی سپر اقدام همت توانند کرد - مظفرخان خداداد برلاس و برخی از مجاهدان را بحراست اردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت مندان بدکیش نمود - و ناگهانی بر سر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیاری از آن گروه بدنهاد بگو نیستی فرود شدند - از انجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجی خان پهلوان بریده آورد - و جمال خان غلزی (که دلوران نامور بود) زنده بدست آمد

و بسیاری اسیر شمشیر و گرفتار کمند شدند - و موهبتی سترگ به نیروی اقبال روزافزون لمعه ظهور بخشید و ظلام شب و تراکم اشجار نگذاشت که اعیان دولت بر منازل آن گروه دست برد نمایند - اما بسیاری از بهادران بآن سرزمین رسیده غنیمت فراوان بدست آوردند - صباح آن روانه یورت ایشان شدند پیش از وصول لشکر ظفرقرین آن تیره رایان خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را بدریا زدند - و آنچه پناه خود اندیشیده بودند سرمایه هلاکت گشت - و جمعی بصد خون جگر ازان غرقاب بساحل نجات آمدند - و اساس اوباش بد نهادان برکنده آمد *

و از سوانح آنکه چون این شورش تسکین یافت ستیری و چتری^(۲) با برخی از افغانان اتفاق نموده ولایت مگره^(۳) را در تصرف آوردند - و آن ملکه ست معمور سی کوه در طول و بیست کوه در عرض محاذی منگیر - و در میان دریای گنگ موج خیز است - مظفرخان از آگهی این شورش وزیر جمیل و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین و میرزا جلال الدین و بنیاد بیگ خان و تگری قلی و بسیاری از مبارزان خدمت گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصال آن گروه آورد - و چون این جنود ظفر طراز بآن ناحیت پیوستند تهور گزینان آن سرزمین آماده پیکار شدند - و نبرد سترگ روی داد - فتح خان (که سرآمد اعیان آن مردم بود) با هفتاد و نه سره مرد مردانه فرود شد و آن ولایت نیز بحوزه تصرف درآمد *

و (چون لوی بخت مظفر خان بحسن اخلاص و لطف تردد ارتفاع گرفت) منعم خان نخواست که دران حدود باشد - نامه بتاکید ارسال داشت که در ساعت متوجه عقبه خلافت گردد درین هنگام (که زمان محنت کشی و ناکامی روی در انجام نهاده وقت تمتع برداشتن ازان ملک معمور شد) ازین نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکم مقدس چنان بود که هرگاه خانخانان رخصت کند بدرگاه والا شتابد - در چنین شوریدگی باطن منشور عاطفت رسید - که از بے توجهی صوری همگی مقصود راهنمونی اوست - ملول خاطر نباشد - و التفات معنوی را شامل حال دانسته در خدمات آنحدود سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمان طلب صادر نشود عازم این صوب نگردد - از سنوح^(۴) این غیب دانی مظفرخان را اخلاص بلندی گرای آمد و ارباب صورت را دریچه معنی گشوده شد - و پس از سپاس صوری و معنوی در حدود حاجی پور آمده بساط انبساط گسترد - و گلگشت شادمانی از سرگرفت - و (چون گوهر عقیدت او جلا یافت و از دشت تفسیده نامعامله فهمی به بستان سرای حساب دانی آمد) در اندک فرصت دولت روز به

(۲) در [بعضی نسخه] حتری (۳) نسخه [ز] تکره - و نسخه [ی] نکوه - و نسخه [ل] بکر (۴)

در [چند نسخه] از فتوح *

روی آورد - و سرگرم نیکو بندگی شد - و خدیو دوربین خدمت‌های او را پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن ملک وسیع از گذر چوسه تا گدھی بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم عالی شد که سپاه آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح دید او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگی پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت *

و از سوانح نوازش فرمودن امرای گجرات است - خوی ستوده شهریار آفاق لمعه ظهور دارد که به نیروی توجهات ابدعی ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال می بخشند - و مستعدان صافی گوهر را بافزایش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بپایه والا می‌رسانند - و همواره باکسیر نظر عاطفت (از خاک زر و از گل در بر آورده) رنگ آمیزی بزم صورت و معنی را بردوش فطرت لازم دارند - ^(۳) خاصه گروهی را (که شایستگی کردارشان آئینه مکامن دلهاست) در اندک فرصت چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال می آریند - و حسن می بخشند - و بتازگی مصداق این داستان اقبال اعتبار افزودن اعیان گجرات است *

چون در یورش ^(۴) نخستین ربات اقبال سایه معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوژی سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژونی بخت و بدگوهری ذات (چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم بینی و کوته اندیشی جمعی فرار اختیار کردند و برخی در مقام گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهربانی و فرط قدرشناسی نظر بر حال عموم خلایق و خصوص تربیت آن تیره خردان شایسته نیستی را چندگاه از تصرف باز داشتند - درین سال همایون اورنگ نشین معدلت آثار (پشیمانی از ناصیه حال آن طایفه دریافته) نظر خاص انداختند اعتماد خان را (که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت) بمزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاه سترگ (که نمونه مشاغل عالم بالا است) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصاً معاملت جوهر و مرصع آلات] بدیده‌وری و در بینی و راست اندیشی او قرار گیرد - و آغ خان حبشی را نواخته به تیول مناسب سرفراز گردانیدند و ^(۵) ملک اشرف بحکومت شهر تهانیسر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهی بعضی خالصات گجرات فرستادند *

و از سوانح آنکه صادق خان بسجده عتبه قدسی جلا افزای ناصیه عبودیت شد - و عاطفت شاهنشاهی پوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید - در یورش بلاد شرقی خدیو عالم او را

(۲) نسخه [ز] : وزی آورد (۳) نسخه [ل] شایسته گروهی را (۴) نسخه [ب] در یورش آن ناحیه

نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرف - و در [بعضی] ملک الشرق •

بپاداش بد خدمتی بدشت غربت فرستادند - تا بپادافراه آن بهوش گراید - و در کار پادشاهان (خود را از بزرگ جدا نساخته) به مگی فطرت و تمامی همت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکم مقدس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب در جست و جوی فیل گزیده گام فراخ زند اگر بدل آن بے بدل نتواند شد در سرانجام جرمانه بکار آید) اما در معنی او را بصوب دبستان عقیدت آموزی و خدمت شناسی گسیل کردند - تا غبار غرور کاردانی و نخوت معامله شناسی از پیش بصر و بصیرت او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندی گزیند - او درین هنگام نشیب و فراز روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاه مقدس آورد - و بسجده ندامت زنگ زدای جوهر اخلاص شد و صد فیل برسم جرمانه گذرانید - (چون آثار راستی از پیشانی او تابش داشت - و نشانهای درستی از دیباجه حال او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندی گرای آمد - که کوشش کرد که نیافت و که خاطر را پاک ساخت که کام دل بر نگرمت - در فیض گشوده و صلاهی عام در داده اند *

و از سوانح کفران نمودن حسین خان و بکیفر آن رسیدن است - هرکرا روز ادبار و زمان نکبت پیش آید نخستین عقل او را تیره گردانند - و اندیشه او تباہ شود - سود خود را در زیان اندیشد و از کردار شایسته دور ماند - و از شاهراه سعادت بر کناره رود *

* بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار

و بتازگی مصداق این حال شورش این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان می بود - ازان باز (که در سلک ملتزمان بارگاه مقدس درآمد) ازانجا (که در بای عاطفت در موج خیز است - و بازار قدرانی گرم) تهور او را بشجاعت خریده و خدمت گزینی او را با خلاصمندی گرفته محفوف انواع عنایات می ساختند - و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نمی دانست - بامید شناسائی پایه والای امارت می بخشیدند - دران هنگام (که ریاست همایون عزیمت دیار شرقی فرمود) او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان بپاداش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتب صورت و مدارج معنی به نیروی خدمت همت افزای گردد - از افزونی سودا و واژونی بخت سرشته حساب گسیخت - و از وفور خواهش متاع دنیا و اسباب دولت را بتاراج داده راه تجرد پیش گرفت و شهریار خرده دان با دید چنین بیدانشی بر حال او بخشوده نرازش فرمودند - و جایگیر او را مسلم داشته بسرانجام داغ رخصت دادند - چون از بساط قرب دورتر شد از نیرگی رای و آشفتمگی عقل در ناخت و تاراج آن نواحی دست جرأت بر گشاد - و از فنون جنون یا از شعب گریزت گفته

(۲) نسخه [۱ ی] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در [بعظم نسخه] دین *

که همگی همت درین تکاپوی تحصیل اسباب داغ است - و غارت کنان بصوب بسنت پور (که از سرکار کماون است) شتافت - که صیت معادن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود - از آنجا [که کارسازان جهان آفرینش چنین بردوش همت نقش لزوم آراسته اند (که بدکاران و بداندیشان این بارگاه خلافت را تکاپوی سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیله خود ببادافراه رسند] این مدهوش ادبار در نکال و هلاک خود شتاب آورد - و از گسیختن سررشته تدبیر دران سرزمین جنگ بے توزک کرده شکست یافت - و به تیرو بندوق زخمی شد و پیشتر از آنکه حقیقت حال بسمع همایون رسد بنزل مکافات گرفتار آمد - و چون شورش او بمسامع اقبال رسید صادق خان را با بعضی از سادات بارهه و امروهه و طایفه دیگر از مبارزان فرستادند (اگرچه بواسطه زخم کاری از بد مستی و تخیلات باطل قدرے بهوش آمده خمار آلود بود) لیکن از صیت سطوت فوج نصرت اعتصام هشیار تر گشت - و او باش بد گوهر از گرد او پراکنده شدند و بسعی هوا خواهان مصاحبت چنان دید که کشتی سوار شده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند شاید که بوسیله آن سپه سالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید - از حدود گدھے مکنیسر بکشتی در آمده روی در سرعت داشت تیز دستان عرصه آگاهی در حدود قصبه مارهره رسیده بدست آوردند - و باشارت والی گبهان خدیو مدار الخلفه آگره در منازل او گذاشته باستلام آستان مقدس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد - و همانا که خاطر غیب دان شاهنشاهی بر حال او آگاهی داشت - از آرزوم ذاتی و عاطفت فطری نخواستند که او را در سفر آخرین خجالت زده بینند *

و از سوانح آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی (که در حکمت نظر و طالع بینش فراوان سرمه دیده و رمی او بود) در اواسط امرداد مائه الهی ناصیه افروز عقیدت گشتند - و بعواطف روز افزون سر بلندی گرفتند - (چون گیلان بدست فرمانروای ایران در آمد و خان احمد والی آنجا از معامله شناسی بزندان افتاد) مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوزی و راست کیشی در شکنجه بند قالب تهی کرد - این جوانان سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند و جوهر دانش و بخت مندی ایشان بتوجهات قدسی افزایش یافت - (اگرچه هر سه برادر در کمالات رسمی از ممتازان زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و دریافت روزگار و خواندن سواد پیشانی و بسا از صفات آدمیت غازه چهره هوشمندی بود *

(۲) در [چند نسخه] بارهه (۳) نسخه [ل] که در حکمت نظر دنباله بینش فراوان (۴) نسخه

[ی] در شکنجه عقیدت *

توجه برخی از پرده‌گیان بارگاه خلافت و صدرنشینان

سراوقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدس احتجاب - مستوره معجزه^(۲) حلم و حیا - مخدره مقنعه عزت و کبریا) گلبدن بیگم عمه مقدسه حضرت شاهنشاهی از دیرگاه نذر طواف اماکن شریفه داشتند بجهت نایمندی راه و سوانح روزگار این عزیمت از مکن بطون بمنصه ظهور نیامده - درینولا [که عرصه دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش خانۀ گجرات مسکن معدلت دوستان نیک اندیش گشت - و امیران جزائر فرنگ (که سنگ راه سفرگزینان حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و صیت معدلت و خدا پرستی گیهان خدیو قاف ناقاف گرفت - و طبقات انام از شمول آگاهی و دوام داد دهی در آسایش آباد ایمنی در آمدند] آن نور افروز عصمت را نیر شوق از مشرق گریبان ضمیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت - و (چون لواحق حقیقت بر پیشگاه ضمیر^(۳) آسمان پیوند پرتوانداخت) با وجود کمال تعلق و فرط ارتباط خواهش خود را بر اراده ایشان ترجیح ندادند - و نیز همگی همت علیا و قسوامی نیت حق اندیش آنست که هر طایفه بمقتضای عقیدت کامیاب عبادت گشته پرستار ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و باین تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو شکیب ربای آمد - شهریار دوربین حق اساس هر یک را نقد تمنا در کنار ریخته از بار آرزو سبکدوش گردانیدند - و اسامی عفت نهادان (که در ملازمت آن یکتای عرصه آگاهی توفیق خدمت یافتند) نقاب گزین سراوقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلغذار بیگم فرزندان گرامی میرزا کامران - و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری - و ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم - و گلنار آغا (که در حرمهای حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت) و بی بی صفیه^(۴) - و بی بی سروسهی و شاهم آغا (که از خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند) و سلیمه خانم دختر خضر خواجه خان - اواخر مهر ماه الهی این گروه سعادت مننش ناوۀ شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردم کامیاب زاک و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهت تعظیم و احترام سرکرده این سفر گزینان گلدسته اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل دریای جنوبی در ملازمت باشد - روز نخستین در حوالی دابر نزول سعادت فرمودند - و دران مقام دره التاج سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسیده

(۲) در [چند نسخه] معجز (۳) نسخه [ی] ضمیر اقدس آسمان پیوند (۴) نسخه [ب ل] حنیفه •

مراسم تبجیل و تکریم بجای آوردند - و از انجا (که خاطر دوربین این پیدشوی قافلہ سعادت نگرانی داشت که مبادا بآن نوباوہ خلافت بواسطہ صغر سن درین سفر دراز آسیدے رسد) استدعای بازداشتن آن نازہ نہال گلشن حق پسندی فرمودند - و بذروہ قبول رسید - و بحکم مقدس باقی خان و رومی خان و عبد الرحمن بیگ و برخے از دیدہ و ران خدمت گزین بارگاہ اقبال همراه شدند و فرمان والا شد کہ امرای والا شکوہ و اعیان ہر سرزمین و مستحفظان ثغور و پاسبانان حدود و رود بانان و امیران بنادر لوازم نیکو بندگی بتقدیم رسانند^(۲) •

و از سوانح فرستادن حاجی حبیب اللہ کاشی ست بہ ہند کودہ - درین هنگام (کہ ولایت گجرات داخل ممالک محروسہ شد - و اکثر بنادر آن ناحیت بحوزہ تصرف در آمد - و حکام بنادر فرنگ سلسلہ جنبان نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادر ہنرمندان کارپردازان دیار خاطر نشان ہمایون شد بنابراین حاجی را (کہ در بارگاہ حضور بگاردانی و راست اندیشی و درست بینی از بندگان شایستہ بود) تعیین فرمودند - تا مبلغے گرانمند و گزیدہ متاع ہندوستان را بکودہ بردہ غرائب و عجائب آن دیار را برای نزهت خواطر باین حدود آورد - و بسیاری از دیدہ و ران ہنر پیشہ را (کہ برسائے فہم و شناسائے کار شوق را با جد ہم آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکہ مصنوعات غریبہ آن بلاد را نقل افتد صنائع بدیعہ آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانح تعیین فرمودن ہفت چوکی ست - (اگرچہ ہمیشہ ملازمان عتبہ اقبال کیشک داشتہ و پیوستہ لوازم خدمت بتقدیم رسانیدے - و ہموارہ منتظر فرمان مقدس بودہ دوام حضور را عبادات ایزدی شمردے) لیکن ضابطہ^(۳) طراز تنقیح نہاشت - آنان (کہ نطق عقیدت بر میان دل بستہ از سوہ و زیان پاکدامن زیستے) و آنجماعہ کار افزای سوہاگر طبیعت (کہ سوہ را در سوہای خدمت دانستے) بے تعیین وقت جمیع ازمنہ را هنگام برآمد مقصود شناختے - و تلاش دوام حضور کردے اما غیر این دوگروہ از تہرائی و خود بینی و کسالت طبیعت نفع را در ضرر اندیشیدہ بتخیلات واهی و تسویلات باطل دلنشین خدمت نشدے - و راہ کاهلی سپردہ ذخیرہ نکال ابدی سرانجام دادے درین هنگام (کہ عنفوان ابتسام بہار دولت است) بر پیشگاہ خاطر اقدس آئین ہفت چوکی پرتو انداخت - جمیع بندگان درگاہ را (کہ در بارگاہ خلافت سعادت بار داشتند) ہفت بخش ساختہ ہر قسمے را بکیشک یک شباروزی مقرر گردانیدہ یکے از بزرگان دولت را سالار آن طبقہ ساختند تا بر جمیع مہمات آنروز آگاہی یافتہ ناظم اشتات معاملہ باشد - و همچنان یکے از طرز دانان بساط قرب را بمنصب میر عرضی اختصاص بخشیدند - کہ عرائض و ملتسمات جہانیان را

(۲) نسخہ [ی] رسانند و سلامت بگذرانند (۳) در [بعضی نسخہ] ضابطہ طریقہ تنقیح نہاشت *

بے ملاحظہ اغراضِ نفسانی در هنگام کیشکِ خود بموقفِ عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانی گوناگون خلاص کند ازین عاطفتِ کبری طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلأئق (که از شکوہ سلطنت ناگفته ماندے) بعرض رسیدن گرفت - پایہ اصحابِ عقیدت ارتفاع یافت - بازارِ معامله دانان رونق پذیرفت اهلِ خدمت را روزِ عیار پدید آمد - کاهل منشان را بدولت آبادِ جد هدایت شد - و نادانان بیوقت گوی هرزه درای از تباہ کاری برآمدند - بارگاہ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامه تعلق گرمی گرفت *

و از سوانحِ هبوطِ اخترِ بخت مندی میرزا کوکه است - از انجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهی او را از حسیضِ خسی باوجِ کسی برآورده بود - و بدوامِ خدمت رموزدانِ بزمِ تقدس و مزاج شناسِ روزگار گشته) از گجرات باسپان^(۳) طلب فرمودند - تا از پیش قدمانِ رونق افزائی معامله داغ گردد و نیز چون بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدہ عقبه والا بسته است) او نیز دران بزمِ دلگشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششم مهر ماهِ الهی ناصیه سای آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و از انجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هر حوصله بر نتابد) او از بادہ کامیابی و دور بودن از بساطِ عزت و هجومِ خوش آمد گویان پالغزِ مسلکِ هوشمندی گشت - نخستین در معامله داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائی سداد گزینی ست) سخنان در میان آورد - که سوداگر مشربانِ معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصانِ صافی گوهر چه رسد - و شهریارِ مهر گزین (از انجا که او را چون فرزندانِ رضا جوی تربیت فرمودے) ناشنوده گرفته - و چون نصائحِ بخت مندی سود مند نیامد از فرطِ دوستداری (که مبادا در بلای ناگزیر افتد که چاره نه پذیرد - و سرمایه بپراہی گروه دیگر شود) آئین سلطنت را با دینِ فتوت قرین ساخته او را چند گاہ از غرفہ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط باز داشته در باغِ خودش جای دادند که در همان سرایِ بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشیند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانحِ آنکه چندے از نافع میدگی و تقلید گزینی از چنین بادہ آشامی به بیهوشی گرائیدند - مرحمتِ پادشاهی چاره گر آمد *

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچہ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - و کسل گزینان را هنگامِ ادبار رسید - آنان (که سپاهی داشتند - و از دیانت مندی و ناموس دوستی از مالِ خود سر براهی حق نوکر کردندے) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهور^(۴) راستی این گروه قریب شد - و از روی دیدہ وری داغ کرده اسبابِ مزید دولت برای خود

(۲) نسخه [ز] سر امر ارتفاع یافت (۳) در [چند نسخه] با سپ بام (۴) در [اکثر نسخه] ظهور *

سرانجام دادند - و ناکسانی (که مال بنده بوده بجای لشکر زر می اندوختند) حالشان تباہ گشت از انجمله شجاعت خان و میرزا عبداللہ و میر معزالملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمد بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگالہ فرستادند تا مذمخ خان خانخانان موافق جمعیت هرکدام دران حدود جایگیر نماید - چه سچیہ عالی و شیمیہ والا ست کہ بارباب جرائم چنین سلوک رود - و پردہ دریدہ این گروه را بطیلسان فتوت پوشیدہ آید (اگرچہ صورت پرستان ظاہرین این را از قسم عنایت و آثار جمال شمرند) اما درون شناسان معنی پرست از بے التفاتیہای سترگ دانستہ از سیاسات بزرگ قہری اعتبار کنند - چه اخلاص پیشہای عقیدتمند را عذاب الیم تر از حرمان صوری (کہ از راه قہر باشد) نشان ندادہ اند - [اگرچہ در بینان عرصہ معنوی بہ نسبت طایفہ (کہ بیایہ والی اخلاص نرسیدہ اند) از قسم عاطفت انگارند] اما در دید اہل تحقیق (کہ خاص الخاص بزم دانائی اند) متیقن باشد کہ آن گروه مرحوم گمراہ^(۲) را بطرز ایشان گذاشتن در رنگ بیمار علاج پذیر را دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعظم فنون قہر است *

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاہ مقدس شاہنشاهی

از آغاز طلوع نیر اقبال تا امروز (کہ عنفوانِ ظہورِ تباشیرِ دولتِ ابد پیوند است) نخلبندان بوستانِ قضا و کارگذارانِ بارگاہِ تقدیر دو چیز را برہمت والا طراز لزوم دادہ اند - نخستین صافی درونان عقیدت گزین را در خور وقت از خلوت کدہٗ خمول بر آورده بجلوہ گاہ عیان آراستہ موردِ جلائلِ نعوتِ سعادت میگردانند - یکے را افسرِ امارت بر سر می نهند - و دیگرے را بتشریفِ کرامت اختصاص میبخشند - برخی را نیروی زنگ زدائی خرد میدهند - و طایفہٗ را نورافزای گوہرِ شمشیر میسازند دوم بدگوہرانِ تیرہ دل را بگونہی تحقیق اندازہ گرفته بکمتر توجہ بل بے کوششے از اورنگ نشینے دولت ببادافراہ مشعلہٗ آگاہی می افروزند - جماعتے را بفتونِ خواری و شرمندگی آغشته موردِ انواعِ نکال ساخته بہ خرابِ آبادِ عدم میفرستند - و طبقہٗ را باقسامِ بیماریہا سرزنش کردہ بصد گونہ درد مندی و جانکاهے شکیب ربا دل شکنند - بعضے را غبار آلودِ خاکستانِ آرزستان داشته در نکوہیدہ ترین زندگانی مبتلا دارند - و بسیاری را سرگردانِ بادیدہٗ ناکامی ساخته برای گذارشِ سجدہٗ ندامت بدرگاہِ والا آورند - چنانچہ درین شگرفنامہ جابجا بدان اشارت رفتہ - و بتازگی مرآتِ این مقصود سرگذشتِ میرزا سلیمان است - از آن باز (کہ حضرت فردوس مکانی او را ایالتِ بدخشان عنایت فرمودہ بودند) پیوستہ لوازمِ اطاعت و آدابِ نیکوخدمتی بجای می آورد

(۲) در [بعضے نسخہ] مرحوم گمراہ را *

و از آنجا (که کامروائی صورت و همنشین بد و دوستی خوش آمد گویان چراغ خرد را فرونشاند - و دیده مصلحت بین را رمیدین سازد - راست گویان سعادت منش را پیش او قدره نماید - و مداحان تهنی دست بد درون را بازار گرمی پذیرد - نه صلاح خود دریابد - و نه دیگری را قدرت گویائی بود و اگر هستی دشمنی از فرط خیرخواهی حرف حقیقت بر زبان آورد از ناشنوایی سر بگریبان اندوه کشد) لهذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سرشته عبودیت از دست داد - و از تیرگی رای و واژونی بخت در عنفوان این دولت ابد قرین سراسر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هر چند خدیو عالم بواسطه پرده آرائی و نقاب گزینی متوجه آن نشد - و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایان ابداع در نیرنگی شکوه این دولت پا برجا بوده او را در مدارج احوال و مراتب اوقات شربت ناکامی چشانندند - و برای اتمام پاداش و ظهور پایه سترگ عاطفت شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند - از آنجا (که شادابی گلشن سخن سرائی در سر دارد) چندی از آن حوادث (که یک بعد دیگری از نهانخانه تقدیر جلو عبوت داد) می نگارد - نخستین آمدن خانم است - و غبار نفاق میان او و حرم بیگم بلند شدن - و تخم وحشت کاشتن در آن سرزمین - حرم بیگم دختر سلطان و پس کولابی ست از گروه قبچاق - به تربیت سلطان محمود میرزا بلندی گرای آمد - و (چون این عفت نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثار رشد و گردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد - و استیلائی او بجائے رسید که میرزا سیاستهای را (که خود از عهده آن نتوانسته بر آمد) باو حواله کرد - و خانم محترمه خانم نام دارد دختر شاه محمد سلطان کاشغری - در حباله عقد میرزا کامران بود - از کابل عزیمت کاشغر کرد - در اثنای راه چون عبور او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده در مقام خواستگاری او درآمد حرم بیگم کین او در دل گرفت - و بفنون اوستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زناشوئی داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند - چنانچه نتایج آن برخه برسم اختصار نگاشته آمد *

و از وقایع (که سلسله انتظام بدخشان از هم گسیخت) آنست که این گروه از بیداشی دامن عفت حرم بیگم را با حیدرعلی بیگ (که برادر دوستدار بود) گرد آورد تهمت گردانیدند و فرط توجه و مهربانی بیگم تیره رایان بد نهاد را برین ژاژخائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستی جوانی بمحض بدگوئی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامت

(۲) در [بعضی نسخه] خوش آمد چراغ خرد را (۳) نسخه [ل] تبه رائی (۴) نسخه [ل] گرفت *

جاوید در ماند - و همانا باعثِ خسارتِ بدخشیان استیلائی بیگم بود - که از بے تدبیری و قدر نشناسی [راهِ مُدارا (که اساسِ کارگاهِ تعلق است) یکبارگی گذاشته] زمان و مکان و محلّ و مقدارِ سیاست را منظور نداشته - و چون غبارِ دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختنِ اعیانِ ملک (که بدگویانِ شورش افزا بودند) همت گماشت - و از امورے (که سرمایهٔ خُسرانِ ساکنانِ آن مرز شد) نازلّهٔ جانکاهِ میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملے گزارش یافت از سنجِ این قضیّهٔ دلکوب بیگم با جمیعِ بدخشیان (که دران لشکر بودند) کمرِ عداوت بر بست و دشمنیِ خصوص^(۲) بعموم کشید - و با خانمِ زبانِ طعنه دراز کرد - و قدمِ او را شوم گرفت - و بارها در مکالماتِ رسمی و مطارحاتِ عرفی بطنز گفته که تو رهگذری بودی - ترا بخيالِ نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتی - و امثالِ این مقدمات (که کم دانشان سراپند) در میان آوردے - و همگی خیال آنکه از سلوکِ چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را در کنارِ عاطفتِ خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائی شاهرخ میرزا از همه و پرداخته طعنهای جانکاه را ناشنوده انگاشته - و پیوسته در کمینِ انتقامِ عشرتِ تخیلی نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدیدِ نفاقِ اهلِ بدخشان شد) آمدنِ چوچک خانم کوچِ عبدالرشیدخان کاشغری ست با دو پسرِ خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بجهتِ مراسمِ تعزیتِ میرزا ابراهیم - پس از تقدیمِ لوازمِ پرسش و رسومِ سوگواری حرم بیگم را از سیاه پوشی بر آورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرطِ اندوه و افزونی غم باز بلباسِ ماتم درآمد - چوچک خانم آزردہ گشت - و دل در نکوهشِ حالِ او بست و بملاحظهٔ قرابتِ قریب دلنهادِ معاونتِ خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ توره را از دست ندهد - و در مراسمِ احترامِ خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و در نشستها پستی بطلبد *

و آنچه افروزندهٔ آتشِ مخالفتِ بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیقِ میرزا شاهرخ و جمعی کثیر از اعیانِ بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرص اندوزی و حیلہ سازی لباسِ درویشی را زبانِ گدیّهٔ خود ساخته بود) صوفی سلطان پسرِ چوچک خانم کوچِ عبدالرشید خان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزویر جای درویشِ مذکور (که بزبانِ وقت خانقاه گویند) هم قسم شدند که نقشِ هستی حرم بیگم از دیباجهٔ روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزلت نشین کنجِ خمول گردانند - درین اثنا یکی از محرمانِ هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

(۲) در [چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخه [ز] افروزنده (۴) نسخه [ل]

مخالفتان بدخشان (۵) نسخه [ز] جوچک خانم - و نسخه [ل] کوچک خانم *

باتفاق وقاص سلطان (که رهین احسان او بود) بصوب فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانب کولاب رفت - تا سامان پیکار نموده شورش کاشغریان را چاره گزیند - و چون خانم ازین سانحه آگاهی یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سرشوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوان بیراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشه‌های تباه میرنظمی و برخی از بدخشیان بداندیش و آن درویش آراسته ظاهر خراب درون است - چوچک خانم شرمنده^(۲) با فرزندان متوجه کاشغر شد و حقیقت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن فتنه افزایان پراگنده دل نگاشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگاهی پذیرفت کاروانان خبرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفی سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفه یگانگی^(۳) کرد - میرزا و حرم بیگم دران سرزمین رسیده بزم دوستی را نظام بخشیدند - و برای تشدید مبنای یکجبهتی خانم دختر کلان خود را بابوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدید مراسم یکتادلی و تازه ساختن پیوند خویشی چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزند خود را بخدمت میرزا سپرد - میرزا در مقام تادیب فتنه اندوزان بدکیش درآمد - برخی را بگو نیستی فرستاد - و طایفه را بزندان ناکامی مقید گردانید - و آن درویش^(۴) را با گروه تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقه بتکاپوی شگرف ازان دیار راه گریز پیدش گرفتند *

و یک از صوادر پریشانی افزای بدخشیان آنکه حرم بیگم حکومت کولاب را بندیم قبوزی تفویض نموده سرمایه شورش آن ناحیت گشت - و این معنی بر لشکر کولاب گران آمد - و از بی‌مایگی حقیقت و آزر عبد الغفور پسر جهانگیر علی بیگ برادر زاده بیگم را (که در قراتگین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سر کولاب شتافت - ارباب خلاف بقراتگین متحصن شدند - بیگم همت در محاصره بست - و میر افلاطون (که عمده لشکر بیگم بود) از آب گذشته در سد مداخل و مخارج آن ناحیت اهتمام داشت - عبد الغفور با برخی از متحصنان بر سر او ریخت - و روزگار او سپری شد - مقارن این کولابیان لشکر بیگم خاک بی‌حقیقتی برفوق روزگار خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود - و او از بدگوهری بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزا شاهرخ رسید - و از آنجا (که قدری از سعادت در نهاد او بود) دست تطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد - بیگم فرمود که شوهر من پدر ترا در غنیم گذاشته شتابزدگی نمود

(۲) نسخه [ی] برهم شده (۳) نسخه [ل] رکابی (۴) نسخه [ی] درویش حيله مند را *

من ترا در گروه مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوب کولاب آورد - عبد الغفور بقرغر پناه برد و اسباب و اموال اندوخته او بدست افتاد - و از بواعث پراگندگی بدخشان آنست^(۲) که (ملازمان میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجه میرزا حکیم و سران آندیار بحال تباہ برآمدند - چنانچه ایمائے بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمد قلی شغالی و چنده را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقید گردانید - و برخی را بزدن و طایفه را بسرزنش پیش آمد و حاجی تمن بیگ را از تغییر محمد قلی ایالت قندوز داد - و قنغریای و یوسف قلی و بیرکچی خاکسار و سعید بیگ پسر او و حاجی فخرگی و باقی بیگ و جمعی گریخته پیش حاجی تمن بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتان ناسپاس همدستان گشت - و میرزا شاهرخ هفت ساله را باتفاق خانم برگرفته گرد نفاق انگیختند - و همگی اندیشه این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ باز گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاذ بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجه نشاندن این غبار گشت - بدگوهران شور افزا در قلعه را فراز کرده لوازم تحصن بتقدیم رسانیدند قریب چهل روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان و تکاپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گروه حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مگس طبیعت را بند کرده به قرائتگین روانه گردانید و از حیلہ مندی این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهر علی را (که ایالت آنجا داشت) بے ناموس کردند - و هنوز کسی را بکلانی نگرفته بودند که اعیان قرائتگین بآن خود سران تبه رای گفتند که نه در ما کسی شایان سرداری ست و نه در شما - از دو کار یکی ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا ازین دیار برآمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش طلبان بعنوان درویشی به بلخ شتافتند و حرم بیگم حاکم آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیله شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاری و تذبذب رای حاجی تمن بیگ و چنده برگشته به بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بر دی قوش بیگی و حاجی بیگ و باقی بیگ و برخی دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمد قلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیب را (که بحرم بیگم قرابت قریب داشت) اتالیق میرزا ساختند *

(۲) نسخه [ب] بدخشیان (۳) در [بعضی نسخه] یوسف فخرگی و برکچی (۴) نسخه [ب] طینت *

و از سوانحی (که مکافاتِ قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزانِ خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویزِ شورش گردانیدند - و مجمّل این مفصل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالکِ توران عبدالله‌خان بتسخیرِ حصار پرداخت حصاربان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند میرزا برای پاسِ مراسمِ خویشی تازه و ملاحظهٔ دوران‌دیشی پیش‌بینان (که مبادا آن ملک از آن طایفه مستخلص گردد - و نوبتِ پیکار باو رسد) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم آورده متوجه آنصوب شود - و در نظمِ مهماتِ ولایت و سرانجامِ لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدودِ خود را بمردمِ کاروانِ تعهد‌گزین سپرد درین اثنا از شورپشتی و بدنهادی محمدقلی شغالی (که مدارِ معامله بود) در تعهدِ مهمات سخنانِ دور از حساب بردیباجهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) خواهشهای گوناگون از بدگوه‌ری (چنانچه رسمِ فرومایه‌های تہی مغز است) بظہور آورد - میرزا از دیدِ بدسرشتی او لخته در حیرت فرو شد - و زمانے ذکرِ ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان مجلس معتمدان را بطلبِ حرم بیگم فرستاد - تا بادافراہ آنرا بآن عصمت‌قباد حواله نماید - محمدقلی را حال دیگرگون گشت - و از گریزت دردِ شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجه قندوز شد - که در استحکامِ آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجہ بیگ برادرِ خردِ خود را به طالقان فرستاد که با خانمِ تجدیدِ عهد سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبارِ وحشت و گردِ شورش انگیزد - آن فتنه‌افزای به ملاعلی و مستعلی (که در سرکارِ خانم مشارالیه بودند) سخن یکے ساخته اندیشهٔ تباه در سرگرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسنِ پانزده سالگی رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهرِ طالقان برآمدند - شاه طیب ازین برآمدن ناگہانی در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدبانی اشتغال نمود - و ملاعلی و مستعلی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلی و خاکي خانہزاد و چندے از بد سرشتان باستصوابِ خانم قرار دادند که شاه طیب تنہاست - کارِ او را بانجام باید رسانید - اما از سطوتِ حرم بیگم هیچ یکے را جرأتِ یاورِی نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغواي این گمراہان (۳) تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از ساده لوحی و مستیِ شباب به بدآموزی تیرہ رایان مصدرِ این کار ناستوده شد *

و چون خبرِ گریختنِ محمدقلی بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمدقلی فرصتِ استحکامِ قلعه نیافته راهِ گریز پیش گرفت - میرزا قندوز را بتصرف در آورد - و (چون سانحهٔ

(۲) در [چند نسخه] تالقان و در [بعضی جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعہ *

شاه طیب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد (متوجه فرودنشاندن این گردِ خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهي رویداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوب هندوکوه روان شد که (اگر ایماق رجوع آورد - و محمد قلی ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاه والا شتافته ناعیه سالی آستان جلال شود - چه خانم از قدیم نسبت خدمت و عقیدت بحضرت شاهنشاهی داشت - و بعاطفت خدیو عالم او را استظهار عظیم بود - چون بحوالی هندوکوه رسیدند ایماق جوق جوق فراهم آمدند - و محمد قلی نیز پیوست - میرزا شاهرخ ^(۲) مراجعت نموده باندک سعی اندراب را بتصرف درآورد - و از آنجا بجانب کهرود روان شد - سبز تولکچی حاکم آنجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را درین سرزمین گذاشته بغوری رفت - سلطان ابراهیم (که نسبت خویشی بمیرزا سلیمان داشت) غوری را استحکام داد - هر چند پسر او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاری این جگر گوشه تو بخاکستان هلاکت غبار آلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هر که آبروی حقیقت و وفا بسعی خود ریزد خون او ریخته به - و در حراست آن قلعه چون اخلاص نهادان ^(۳) پای همت افشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمت آنحدود داشت که حرم بیگم ودیعت حیات سپرد - بکشم رفته لوازم تعزیمت بجای آورد - و از آنجا متوجه غوری شد - شاهرخ میرزا کاره نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانب هندوکوه عزیمت نمود تا امسال و زه و زاک ایماق بدست آید - و جمعیت میرزا شاهرخ پراکنده گردد - درین اثنا به مکرانزائی بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محال متعلقه میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتفاق و یکجہتی پدید آید - میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت - چون مال ایماق بدست آمد و جمعیت میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و از آنجا بخوست شتافت که تنگنای ^(۴) بدخشان را پناه خود سازد - میرزا سلیمان از راه دشت متوجه آنصوب شد - و در وقت (که میرزا شاهرخ بدو راه غوری و قندوز رسیده ترد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهانی فوج هراول میرزا سلیمان بسرکردگی مهرعلی رسید - و جمعیت میرزا پراکنده شد - میرزا شاهرخ و محمد قلی ^(۵) و نور بیگ برادر او و سبز تولکچی ^(۶) و قلیچ از واژونی بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجه حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و گریوه نوردی و ناکامی بسیار از غفلت نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بار بسیار از بدخشیان

(۲) نسخه [ل] معاودت (۳) نسخه [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخه [ی] آورد (۵) نسخه [ا]

ارک بدخشان را (۶) نسخه [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخه [ل] میرتولکچی *

درانجا بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثر مردم نامردم اسباب نکال ابدی سرانجام دادند - میرزا از مشاهده این حال بطالقال روان شد - محمد قلی شغالی و اکثر اعیان بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادت ذاتی و آرزو طبیعی دران تند باد بے تمیزی و سنگ لایح بے مهری سخن آن تبه کاران بد اندیش نشنوده بگلشن سرای حقیقت خرامید - و در قندوز طرح اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راه عاطفت مفاوضه فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را باو مفوض داشت - و روزی چند نگذشته بود که بد ذاتان آن مرز و بوم در میان آوردند که کولاب هم سپاهی خیز است - و هم جائے ست حصین میرزا سلیمان میخواست که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر از آن در حیطة تصرف در آورده شود مناسب می نماید - میرزا شاهرخ از مقدمات این تیره خاطران مگس طبیعت برهم خوردگی بهم رسانده متوجه طالقان شد - چون بآن حواشی پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادی و بے دولتی راه بیوفائی سپرده پیش میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتان بدگوهر فرصت یافته بسخنان زراندود در اغوا و اضلال آن ساده لوح همت گماشتند - میرزا با وجود استیلائی آن گروه سررشته سعادت نگسیخت - و از راه نیازمندی درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایه تسکین خاطر من گردد - و پس از آن بدیدار گرمی روشنی افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این امنیت پذیرفت - و با آداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونی و اهمه خانم را از پیش خود رخصت نمی داد - محمد قلی و برادران او از بدگوهری بمردم میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندی از آن خود سران تبه رای را تنبیه شایسته نمود - و برای افزونی احترام و تمهید اسباب دلجوئی جشنی منتظم شد - و دران سورگاہ ایمان^(۳) و عهد در میان آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد *

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئین رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را

بزیان آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم داعیه سفر حجاز و طواف امکنه شریفه پیرامون خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالی رخصت دهند و بقسمه (که بتازگی خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آرزو در قبول این مطلب والا ایستاد - و چون سلطان و اهمه استیلائی عظیم داشت هر نیازی که بظهور آورد آنرا امر دیگر تصور کرد - و چون هیچگونه تسلی پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

(۲) نسخه [ی] بخاطر آوردند (۳) نسخه [پ] پیمان (۴) نسخه [ی] بزبان آورد *

میرزا از انجا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیک رنگی پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا یاروی دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورش بتواند انگیخت در آن هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعۀ گرفتاری بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شتافته در انجام مکنون خاطر جست و جوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیه حال او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بگرام عرضداشتی محتوی بر هزاران خجالت و ندامت^(۲) بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ حوصله قدر دان والا فطرت بگشاده پیشانی و شکفته دلی پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان^(۳) را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته فنون عواطف شاهنشاهی را خاطر نشان آن پادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم آمود و همگین او را بشادی هم آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان در هر چندگاه یک از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازش تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می بخشیدند - و کارگران تقدیر درین کهنه سرای دنیا (که مکافات خانه کردار است) او را بواسطه آن لغزش باستانی در خاکستان ناکامی غبار آلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبه از سعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و از انجا (که عتبه اقبال گیتی خدیو چشمه سار مردمی و آزر است) بفنون عاطفت مشمول شد - و فرستادهها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی در نواحی بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و امرا در حواشی و حوالی قبول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدار الخلافه رسید نوینان والا شکوه و امرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جوق جوق آراسته پذیرا شدند و چون در سه کروهی بار شوق گشود گیهان خدیو قدر دان از وفور بزرگ منشی و فرط عاطفت بآنصوب سمند اقبال را جلوه دادند - کار پودازان بارگاه خلافت دولتخانه مقدس و آن مصر جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانه چین ساخته - از پیشگاه دولت سرای عزت تا سر منزل فیلان کوه تمثال باد رفتار را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین و جواهر گران بها حسن افزوده دو رویه داشته بودند - پای نظر ارجای میرفت - و چشم دل را حیرت می افزود - و در میان هر دو زنجیر فیل یک قلاده چینه بشرائف جواهر و نفائس لباس بر مهد گردون مزین جلوه گر بود و نظر فریب دور بینان میشد - و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیرمی مناظر صحرا

(۲) نسخه [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقا جهان (۴) نسخه [ی] باد پیمای را •

روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الهی گیهانِ خدیو بوقارِ آسمانی برسمندِ سعادت جلوه دولت فرمود - کوبه شاهی و شکوه سلطنت و فرِ اقبال جلا افزای بینشِ میزرا گشت - از فرارِ زین بنشیب^(۲) زمین آمد و بپای تارک شتابان شده پیش دوید - شاهنشاه والا گوهر (که فزونی مراتبِ صورت را وسیله فروانی نیایش و نیازمندی ساخته اند) نزلِ صعودی فرموده کورنش دادند - میزرا بسجده آستان مقدس ناصیه بخت را ضیای بهروزی بخشید - و بفنونِ عواطف سربلندی یافت - و یکبارگی اندوه بیراهه رویهای پیشین و غم افزایندهای ناهنجاری شاهرخ میزرا و مال بدسلوکی حکیم میزرا و پراگندگی غربت از صفحه ضمیر وهم گرای او ستوده آمد - و آزان جا با دل ستایش گزین و زبان سپاس گذار نشاطِ مراجعت فرمودند - میزرا سرا پا شکر سعادت قرب یافته در ظلالِ موکب همایون ملتزم آداب بندگی شد - و شهریار هشیار خرامِ قدردان نوازش کنان ببارگاه اقبال آمدند - جشنِ والا ترتیب یافت و بزمِ عالی پیراسته گشت *

* بیت *

عجب بزمگه بر آراسته * فراوان درو جشنِ ناکاسته^(۳)

بهرگوشه خوبانِ چین و چگل * رباینده هوش و فریبنده دل

و محفلِ مقدس بسخنانِ دلاویز گیتی آرای حکمت پزوه فرهنگ افزای ملکوتیانِ قدس شد دانش اندوزانِ دیوه ور را حیرت در گرفت - رامش گران را نغمه فراموش گشت - بیداری را بخواب تعبیر کردند - صبح تمیز دمید - و بواقِ هوشمندی نوافزای شد - میزرا را ولادتِ تازه چهره افروز هستی آمد - و جوشِ نشاطِ دیگر یافت - انجمنه دید که نقشِ آن در عالم خیال نشان ندهند فرمان روائی در نظر آمد که سترگی شکوهش در اندیشه مختصر او چه که در حوصله فراخ زمانه ننگد طبقاتِ مردم پالغز نظر و هوش ربای بصیرت شدند *

دران جشنِ پیراسته شاهنشاه دریا دل دستِ نوال گشاده میزرا را با جمیع واردانِ بزمِ اقدس بجزائلی بخشش بے نیاز گردانیدند - و از انجا (که همگی همّت او ایالتِ کوهستان بدخشان بود) به نویدِ حصولِ آن امنیت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحه بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهدت سرای اطمینان مسرت بخشد - که درین نزدیکی افواجِ کشورگشای صوبه پنجاب بسرکردگی خان جهان از بارگاه اقبال رخصت خواهد یافت - و در کمتر فرصت بدخشان و آن نواحی در حوزه تصرف او خواهد درآمد - میزرا سجده نیایش بجای آورده بسرور جاودانی انس گرفت *

و از سوانح آنکه راجه تودرمل روز دیبادین بیست و سیوم آبان ماهِ الهی بسجده حضور معلی زنگ زدای پیشانی شد - و پنجاه و چهار فیلِ نامور با جلائلِ نفائس دیارِ بنگاله (که در جنگ

(۲) نسخه [۱] به پشت (۳) نسخه [۱] حسن *

نکروهي و هنگامِ صلح بدست آمده بود (بنظر اقدس در آورد - و حقیقتِ سرگذشتِ آن ملک را بائینه ^(۲)) که پیشتر گذارش یافته) به بیانِ تذقیحِ طراز ^(۳) بموقفِ عرضِ مقدس رسانید - و محفوفِ الطافِ گوناگون گشت - و خدماتِ مالي و ملکی برای زمینِ او تفویض فرموده او را مشرفِ دیوان ساختند و او در راستی و کم آزی خدمت گزین آمد - و در بے طمعی رواج بخش مهمات شد - کاشکے کینه ور و انتقام کش نبود که اندک ناملایمی در کشتزارِ خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش پذیرد این خصلت را خرد گزینان دوربین در عموم جهانیان از نکوهیده ترین خصائل شمارند علی الخصوص در ریاست منده که مهماتِ عالمیان باو مفوض باشد - و بوکالتِ این چنین خدیو عالم مختص گردد و اگر تعصبِ دینی غازه چهره فطرت او نبود رفیلتِ نخستین چندان نکوهیدگی نداشت - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلی و بے طمعی (که بازار آن پیوسته کساد دارد) در خدمت گذاری و کدو زری و کار دانی و قدر شناسی کم نظیر چه که بے عدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایت گدّه از تغییر رای سرجن صادق خان را جایگیر کرده بانظام آن حدود رخصت ارزانی داشتند - و رای سرجن را چنانچه جایگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعادِ ملازمت نمود - او را بمنصبِ والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند او از سادات تربت خراسان است - عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانبانی برتبه وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبت کولتاشی داشت - در شجاعت و کار سر کردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندی از غبارِ خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهم بهم میبرد) در مقام استیصال او شد - از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطفت ماحوظ گشت - و همدین سال میر سید محمد میر عدل را ایالت بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربت گورای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمک لشکر سوانه فرستادند - چون بمیرتبه رسید سلطان سنگه و رام سنگه برادران رای رایسنگه و علی قلی خویش شاه قلی خان محرم پیغام دادند که بحکم مقدس همت در استیصال چند رسیدن بسته ایم - او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک و هجوم متهوران جان نثار دم استقلال میزند هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانه آنحدود گشت - چند رسیدن از آمدن این افواج اقبال بروباه بازی درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزان اقبال باطن او را ظاهر دانسته بر سر او رفتند او در کوه کدوچه ^(۵) پناه گرفته بجنگ آمد - جمعی کثیر بگو هلاکت فرود شدند - و چون آبروی او

(۲) در [بعضی نسخه] نکروهي - و در [بعضی] نکروی (۳) نسخه [ی] و طراز تحقیق (۴) نسخه

[اب] در راستی و درستی و کم آزاری (۵) در [چند نسخه] کدوچه *

ریخته شد ناگزیر بکنجِ خمول در شعابِ جبال گمنام گشت - و امرا در قلعهٔ رام گدھے بهجت آرای گشتند - درین هنگام یکی از حیلہ‌مندانِ گریزت اندیش اظهار آن نمود که من دیدی داس ام - و ارباش گرد او فراهم آمدند - بسیاری را یقین بود که او در جنگ میرزا شرف‌الدین حسین در حدود میرتپه رخت هستی بر بسته است درینولا آن مدعی چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمی بر بستر خاکستان بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تَجَرُّدِ نهادے مهرگزین بردوش عاطفت گرفت - و بزاونہ آسایش خود برده بر جراحات من مرهم نهاد - و بطاسمِ مهربانی و کارشناسی او زخم من اندمال یافت - و در ملازمت او بطوافِ موطنِ قدس و مشاهدِ فیضِ مشرف گشتم - اکنون برخست او باز طیلسان تعلق بردوش گرفته ام - برخه گریزدند - و طایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبت جلال خان پیوست - تا بدست آویز نیکو خدمتی مذکور محفل مقدس شاهنشاهی گردد که ناگاه روزگار نیرنگ ساز مُشعبد باز چقهٔ دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه درینولا (که در جستجوی چندرسین گام تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم گشته تپه ادبار در جایگیر کلا پسر رام رای برادرزادهٔ خود روی بدیوارِ خمول دارد - فوجِ نصرت‌قرین بر سرِ منازل او شنافت کلا از سیه بختی بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان را بخود یک ساخته در استیصال دیدی داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزی او را بخانهٔ خود آورده در مقام گرفتن شد او به نیروی مردانگی ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکرِ نصرت‌قرین مایوس گشته از حیلہ اندوزی به کلا رفته مصاحب شد روز شہرِ چہارمِ آذر ماہِ الہی (که سپاہیانِ لشکرِ منصور باطراف شتافته بودند) دیدی داس را با چنده از تہورگزیانِ نخوت‌مند در تکاپوی کینہ‌کشی چراغِ بیخش فرونشست - منزلِ جلال خان را خانهٔ شمال خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سازِ جنگ بآویزشهای مردانہ نقدِ حیات سپرد - و آن بدگوهرِ حیلہ اندوز از انجا بر سرِ دایرهٔ شمال خان رفت درین اثنا جیمیل با بسیاری از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنہ را فرونشاند - و چون این سانچہ بمسامعِ ہمایون رسید سید احمد و سید ہاشم و جمعی دیگر از سادات بارہہ را بمالشِ نخوت‌مندان آن سرزمین تعیین فرمودند - فرستادہا جواہرِ عقیدت و کاردانی را بعیارگاہ رسانیدہ مصدرِ جلائل خدمات گشتند - و اربابِ عصیان و اصحابِ شورش را سرنگون نهادند *

(۳) تفویض فرمودن حکومت بنگالہ بخانچہان

روز مار اسفند بیست و نہم آبان ماہِ الہی عرائضِ حقیقت نوبسان آن ملک رسید

(۴) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانح سپری شدن روزگار منعم خان است *

که روز خورپانزدهم آبان ماه الهی منعم خان را روزگار سپری شد - و داؤد از بد نهادی نقض پیمان نموده سر بشورش برداشت و امرا از کم خردی و تبه رانی و حسد اندوزی پای همت نیفشوده بے جنگ ازان ملک معمور برآمدند - و اکنون در خلال طرق سرگردان بادیه حیرت و هیمن اند - نه رای بودن و نه روی رفتن باستان مقدس دارند - و تفصیل این داستان عبرت بخش برسم اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوب گهوزا گهات شتافته گرد فتنه آنصوب را فرونشاند - و از انجا معارفت نموده شهر گور را (که در زمان پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهت آنکه گهوزا گهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک عساکر گردون شکوه باشد - و غبار شورش آنحدود یکبارگی فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعه شگرف و عمارت سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابی عمارات هوای آن جا خواص سمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش می شود - و هر چند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکل عام پسند زده جهان را در گرداب فنا داشت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که پاس مراتب تدبیر و فروغ خرد (که نگاهبانی عالم اسباب است) داشته کار سازی آنرا بایزد بیچون حواله کند - نه بآن عقل صواب اندیش و اسباب ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان فرخودی لعل خان حاجی خان سیستانی هاشم خان محسن خان حاجی یوسف خان قندوز خان میرزا قلی خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیار از امرا (که هر یک شایسته معرکه آرائی و کشورگشائی بود) بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غزودند - و شورش قالب تهی کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق تندباد فنا قزلزل در ارکان زندگانی انداخته بود لیکن دران شهر ظهور طوفانی داشت *

خانخانان (چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود) بر سخن خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوشش فنا از اندازه گذشت - و از تباهی حال آگاهی یافت) در چاره گری نشست درین اثنا خبر فتنه جنید در صوبه بهار شیوع پیدا کرد - و باعث برآمدن ازان گریه نیستی بدست افتاد و بعزیمت عبور آن ناحیه ازان شهر مصائب برآمد - شگفت تر آنکه دران طوفان وبا (که بالای مصیبت عموم داشت) گرد آسیبه بردامن هستی او نه نشست - و بمجرد رسیدن بتانده باندک بیماری پیمانۀ حیات او لبریز شد و ازین سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لشکر منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای دولت شاهم خان را بریاست برگرفتند - و اعتماد خان خواجه سرا

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسان کارسازی بردوش گرفت [لیکن (از بے اتفاقی اعیان لشکر - و وهم گرای آمدن بیشترے - و کوتاهی حوصله عموم مصلحت بینان - و شعله افزائی ارباب نفاق) کنگشها بصدور یکتائی نه نشست - و شمع افروزی خیر اندیشان نور یکجہتی نه بخشید - داؤد را از شنیدن این قضایا رگ بدنہادی بجنبش درآمد - جلباب آرم از رو برگرفته شکست عہد نمود - و نظر بہادر را در قصبہ بہدرک^(۲) محاصره کرد - و بہ پیمان آورده از ہم گذرانید و مراک خان از شہر جلیسر پالغزہمت گشته بے آبرزش بہ تاندہ آمد - و در چنین زمان غبار آلود شورش عیسی زمیندار از بد گوہری برسراشاہ بردی (کہ سربراہی کارخانہ کشتی و توپخانہ آن صوبہ باو مفوض بود) گرد پیکار برانگیخت - اگرچہ پای ہمت افشردہ علم نصرت افراخت لیکن از وفور توہم آن سرزمین را گذاشتہ با توپخانہ و نوارہ بامرا پیوست - و بزرگان سپاہ نصرت طراز از دل گرفتگی ازان دیار و فقدان خیر اندیش دانش اندوز سررشتہ کار از دست دادہ از آب گدگ بصوب شہر گور عبور کردند - ہمگی نیت این کم فطرتان تباہ اندیشہ آنکہ اندوختہای خود را ازین دیار بر آورند - و سخن بیرونی آنکہ آب را در میان دادہ دل نہاد پیکار میگردیم - مردمان قاقشال نیز از حدود گھوڑا گھات خواهند ہمراہ شد - چون ازان آب گذشتند قتلق قدم مزورنامہ ظاہر ساختہ خبرہای ناخوش از جانب خدیو عالم شہرت داد - این آزدستان ناموس دشمن ارجوفہ مذکور را دست آویز خود ساختہ از راہ پرنیہ و ترہت متوجہ بہار شدند - و چنان ملک معمور را بناشایستگی نگاہ نداشتہ از دست دادند - غریب تر آنکہ درین هنگام آدم تاج بند^(۵) (کہ فرامین مقدس بخانخانان و امرای بنگالہ بردہ بود) از شرارت ذاتی و رشد بدگوہران درین شورش فیلخانہ و اموال منعم خان را بتصرف خویش در آورد - و ہزاران ابواب اخذ و جرگشودہ بظاہر نمودے کہ بحکم والای شاہنشاهی در حراست میکوشم - و بباطن در آزمندی فرورودہ بزعم خود خانہ خویش را آبادان میساخت و بتکاپوی سخت اسباب نکال ابدی سرانجام میداد *

و چون این سوانح بمسامع اقبال رسید بخاطر اقدس چنان راہ یافت کہ بنگالہ را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملک معمور تدارک ایام ناکامی کند - و ذخیرہ شادمانی ایام زندگانی بردارد - و (اگر با این حال آرزوی سرداری بدخشان و بودن آن کوهستان در سر داشته باشد) باندک توجہ حصول آن امنیت نیز میسر خواهد شد - میرزا سلیمان را از تندباد کینہ کشی میرزا شاہرخ و فزونی موانست سنگستان موطن چراغ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نوید این عطیہ کبری

(۲) نسخہ [ی] بدرکھہ - و در [بعضی نسخہ] بدرک (۳) نسخہ [۱] گھوڑا گھات (۴) در [چند نسخہ]

معمور فراخ را (۵) در [بعضی نسخہ] تاج ہند *

آثار بهجت از ناصیه اطوار او پدید نیامد - گیتی خدیو بر حال آن ساده لوح بخشوده بمزده پیشتر خواهش کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن از آنجا (که کتابه پیشطاق جهانداری و فرمان روائی آنست که اهم را بر مهم گزیده سررشته اساس سلطنت از دست نگذارند) خان جهان را (که بالشر نصرت اعتصام بتسخیر بدخشان آماده شده بود) بگشایش ولایت بنگاله و تصفیت آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائح خرد افزای سعادت آموز (که سرمایه آسودگی جهانیان و دست آویز رضامندی ایزدی ست) اختصاص بخشیدند - و شب اسفندارمذ پنجم آذر ماه الهی بتفقدات والا پایه اعتبار افزوده بریاست آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل را (که از معامله دانان کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکم مقدس بنفاد پیوست که جمیع امرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان جهان را کار فرمای احکام خلافت دانسته صلاح دید او را مرضی خاطر همایون انگاشته در گشایش و آبادانی ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالت پنجاب از تغیر او بشاه قلی خان محرم (که در شجاعت منشان درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت *

خان جهان بآئین بخت مندان عقیدت گزین روی بخدمت آورد - امرای بنگاله در صوبه بهار حوالی بهاگل پور رسیده بودند که ورود عساکر ظفر طراز شد - این سرگشتگان خطرگاه غرض را سراسیمگی افزود - نه رای برگشتن و همراهی گزیدن - و نه روی بر تافتن و عزیمت درگاه نمودن اکثر نقاب شرم افکنده (ناسازگاری آن ملک و مسموم گشتن هوای آن دیار و فروشدن بسیاری از مردم بر دیباجه^(۲) افصاح نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخه از بدنهادان فتنه اندوز معامله مذهب بمیان آورده در سرداری خان جهان شروع هززه درائی کردند - بفرسوط شاهنشاهی و تدبیر افزائی راجه تودرمل و فراخی حوصله خان جهان همه مهر خاموشی بر لب نهاده همراهی گزیدند اسمعیل قلی خان با طایفه از دلاوران کارطلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت - و به نیروی تائید ایزدی و کار افزائی و خدمت گزینی این پیش روان عرصه پردلی گدھی (که دروازه ملک بنگاله است) باندک سعی مستخلص گشت - و ایاز خاصه خیل (که ضبط آنجا باو متعلق بود) زنده بدست افتاد - و در گونیستی خاکسار شد - داود از فرط غرور بدگوهرا نه خیال آمدن افواج گیتی گشای را باین زودی نمی کرد - ناگهانی از شکوه صیت جنود اقبال در مقام چاره گری شد و به تیزدستی مقام آگ^(۳) محل را (که یک طرف او دریا حصار می کند - و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصول سرانجام دهد - و در پیش خلاب عظیم مسالک طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطع نظر از آنکه پناه ست استوار معظم ولایت بنگاله را پیشگاه است - چنانچه نشینندگان این مرحله

(۲) نسخه [۱] ایضاح (۳) در [بعضی نسخه] آگ محل *

دشوار گذار از آسیبِ حوادثِ رستگارانِ عمومِ آن مملکت نیز بنقد از پی سپریِ مواکبِ اقبال محفوظ ماند - خان جهان با جنودِ نصرت در برابر صفوفِ نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائقِ مکانی و زمانی عرصهٔ مبارزت آراسته نشد - همواره چابکدستانِ آوردگاه از هر طرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند - و مایهٔ عیارِ گوهرِ مردانگی افزایش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتنِ گجرات روزِ فروردین نوزدهم دی ماهِ الهی میر محمدخان خان کلان را تعلقِ روح از کالبدِ خاکی گسیخت - و بعالمِ تجرد و جهانِ علوی شتافت - و خدیوِ قدر شناس مغفرت او در خواسته پس ماندگان او را بنوازشِ خسروانی غمزدائی فرمود *

و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفرِ حجاز - ازان باز (که میرزا ناصیه افروز خدمت گشت) پیوسته محفوفِ عواطفِ شاهنشاهی می بود - و در محافلِ قدس بشوائفِ مکارم و جلائلِ عطایا اختصاص می یافت - از انجا (که سرپای خاطر او را بادافراهِ شاهرخ میرزا و خواهشِ حکومتِ کوهستانِ بدخشان فرو گرفته بود) گره از دل او بر نمی گشاد - و چون خانجهان بصوبِ بنگاله رفت و در برآمدنِ آرزوهایش قدری تاخیر شد از واژونی بخت و شتابزدگی حقیقت کار در نیافته رخصتِ حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیلهٔ گربزت کاره پیش برد - آنحضرت پاسِ خاطر او داشته وداع فرمودند - و قلیچ خان و روپسی و برخی از ملتزمانِ خدمت را همراه ساختند - که از محالِ دشوار عبور بدرقه شده به بنادرِ گجرات رسانند و زان چندین ساله و جهازه شایسته برای او مقرر شد - نام بردها از راه آسایش و آسودگی میرزا را به بندرِ سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند *

نہضتِ موکبِ شاهنشاهی بصوبِ اجمیر

چمن پیرایِ خلافت از وفورِ ایزد پرستی و فرطِ حق اندیشی نظر بر عمومِ خواطرِ ظاهر بینان انداخته سلوک می فرماید - و مقدماتِ نورآمود را (که بر پیشگاهِ ضمیرِ اقدس از آسمانِ فتوت و عرشِ فطرت بر تو می اندازد) از افزونیِ توسعِ حوصله و فراوانیِ نبض شناسی زمانه کمتر ببارگاهِ ظهور می آورد - چه طعمهٔ شیرانِ بیشه گذجشکانِ کزج خانه را بکار نیاید - و راتبهٔ فیلانِ کوه پیکر برای پشهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای تندرستانِ روحانی به بیمارانِ طبیعت سودمند نیفتد و لهذا سربر آرای سلطنت پاسِ حالِ طبقاتِ انام داشته باندازهٔ آن نورافروز سلوک است - و چون ذاتِ مقدس مجمعِ بحرین کونی و الهی ست - ازین رهگذر غبارِ فتورے در خلوتکدهٔ معنوی ارتفاع

نمی یابد - و با وجود اورنگ نشینی ملک معنی و جهان افروزی بوارق نورستان حقیقت پرستش معبود حقیقی را در نظام ظاهر نیز اندیشیده چون صورت آریان خدای خود را می پرستد و بتدریج عادتیان روزگار را معنی پرست میگرداند - و ازین روی طواف مشاهد جمع از پیش روان قافله وجود را (که در حق این گروه بعضی را تیغ دادار پرستی و قبول الهی ست - و طایفه را گمان یزدان شناسی و نظر مرحمت ایزدی) چون ارباب ظاهر عبادت معنوی شمرده تکاپوی سخت می نماید - و صورت پرستان را باین گزیده روش آشنای بزم معامله دانی ساخته بشاهراه حقیقت رهنمون میگردد - و چون نبض شناس روزگار علاج این بیماران چنین اندیشیده درین صورت خاک پرستی گرده بردامن کبریای او نمی نشیند - بارها در خلوت سرای تقدس بر زبان حقائق نگار جلو ظهور داده که [هرگاه نشان سترگی آدم (که بشناسائی حقیقت و گردآوری کردار شایسته باز گردد) در خانه عنصری (که منزلگاه تعشق و تودد است - و آنرا بزبان روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندان خاکستانی چگونه جسته آید - و نیز [چون در منبازل اعتدال زمانی (که اجساد عبارت از آن است) شهسوار مقصود را پی گم شود] پس از گسستن تار و پود مزاجی در زندان موتی (که گذرگاه تندباد قهر ایزدی ست) کجا امید داشته آید - هرگاه در خانه خودش نتوان یافت در خانه خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیده انصاف بین بودے خانه خانه خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے لیکن این سخن بهر گوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیر فطرت مزاج شناسان فراخ حوصله آنکه از دید این خزان به بهار گلشن خاطر را در عواصف شورش ندارند - و اندیشه زمانیان را (که بدین طرز عبادت ایزدی انگاشته اند) تماشائی بوده عشرت بهار به خزان بجای آورند - و ازین رهگذر صدر آرای اقبال شب زمیاد بیست و هشتم بهمن ماه الهی از دارالخلافت فتحپور بصوب اجمیر نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بهمعنائی تائید ایزدی روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی خطه فیض اساس اجمیر مخیم سادات همایون گشت و بآئین معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهد قدسی آوردند - و ظاهر را ذریعه نور افزائی باطن ساخته گلچین بوستان حقیقت آمدند - و مبلغی گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت و جلائل وظائف باهل انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشین بارگاه قبول ساختند - و از میمنت نزول آیات عالی آن دیار نصارت دیگر یافت

(۲) نسخه [۱] می فرماید (۳) نسخه [۱] مناظر (۴) در [بعضی نسخه] اجساد احیا (۵) در

[چند نسخه] دیده انصاف رمدهین نبودے (۶) نسخه [۱] اندیشه ایان را (۷) نسخه [ب]

هم مراسمِ ظاهری بجای آمد - و هم ملکِ معنوی نگارین شد گل را پایه افزودند - و دل را ضیا بخشیدند درین کاخستانِ صورت بزرگ داشتنِ گروهِ ایزد پرست و استمدادِ همت نمودن از ایشان و تبجیلِ منسوبانِ این طبقه گزیده خصلتِ ست حق پسند علی الخصوص از پادشاهانِ والا شکوه - و لله الحمد که این سنجیهٔ ارجمند چون سایرِ خصالِ گرامی در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی و دیعت نهادۀ دستِ قدرت است - و هرگاه این خوبی ستوده در بزرگانِ ظاهر پایۀ والا دارد در بلند پروازانِ عالمِ معنی و عالی فطرتانِ فراخ حوصله (که پیشوائی این دو نشأه را فراهم آورده اند - چنانچه این معنی از شعشعۀ نامیهٔ گیهان خدیو می نابد) اندازهٔ شکوهِ آنرا که تواند گرفت *

* قطعه *

سخنم شد بلند می ترسم * که مرا جزو از دهان بجهد

ره نوردِ بیان عجب تند است * ترسم از دستِ من عنان بجهد

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور دوم

درین بهارستانِ عدالت افزای نسیمِ اعتدالِ ربیعی وزیدن گرفت - عالمِ صورت چون شهرستانِ

باطنِ خسرو آفاق طراوت یافت *

* بیت *

صبا بسبزه بیاراست باغِ دنیا را * نمونه گشت زمین مرغزارِ عقبی را

کجاست مجنون تا عرضه داده دربابد * نگار خانۀ حسن و جمالِ لیلی را

شب یکشنبه نهم ذی الحجّه پس از سپری شدن یک ساعت و نوزده دقیقه آن نورافروزِ صورت و معنی

ببرجِ حمل نظرِ خاص انداخت - و آغاز سال بیست و یکم از دور دوم پدید آمد - بزم سلطنت را

از نگارستانِ حقیقت بهارِ بیخزان چهره افروز نشاط شد *

* بیت *

تبارک الله ازین جنبشِ نسیم صبا * که لطفِ صنعتِ او از کجاست تا بکجا

بسوی دیده و دل تحفها فرستادند * مجاهدانِ طبیعت بدستِ نشو و نما

در عنقوانِ این سال فرخنده در افزایشِ آسودگی عمومِ توطن گزینانِ صوبهٔ گجرات عاطفتِ والا نگاه تازه

فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعدی بخت گام بیراهه زد - و حکیم آفاق او را از امارت

باز داشته بدبستانِ دانش آموزی فرستاد) در مکامنِ صفوت کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگی بخت

بیدار شده راه سعادت پیش گیرد بر همان نمط او را برای حراستِ آن ملک رخصت فرمایند

چون هنگام آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدوله و سید مظفر و بپاکداس را (که

(۲) در [اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخه [ز] قیس که تا عرضه داده (۴) نسخه [ز] بیاک داس *

هریکه در کار خویش نشان ممتاز روزگار داشت (بیاسبانی مال و جان و ناموس و دین) که کالای عموم جهانیان ازین نگذرد (و فراهم آوردن پراکنده گیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفقون^(۲) جلائل عواطف پایه اعتبار ظاهر افزودند گرانبار جواهر اندرز ساخته رتبه معنوی را افزایش دادند سرداری آن صوبه بنام میزراخان مقرر گشت - و حل و عقد مهمات برای زرین وزیرخان تفویض یافت و امین آن معموره دلگشا بعد الت منشی میر علاء الدوله منتظم گردید - و منصب جلیل القدر دیوانی بکارگذاری بپاکداس تعلق پذیرفت - و بخشیدگی افواج کشورگشای آن ناحیت بکیاست میر مظفر قرار گرفت - نام برده ها در اندک فرصت رفته ایمنی افزای آندیار شدند *

و از سوانح دولت افزای فرستادن جنود اقبال بر سر رانا ست - چون گزیده ترین عبادات نشأه تعلق (که چراغ تجرد گزینان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایان والا اقتدار بروشنی خرد دوربین و لمعان شمشیر جهان آرای تاریکی خرابه استکبار زدوده گردن کشان پیغوله نخوت را ره نورد شهرستان نیاز گردانند - و اگر واژونی بخت شان توقیع دوام داشته باشد عرصه عبرت افزای گیتی را از خس و خاشاک وجود این گروه (که بیشتر بدگوهر شورش منش و برخه هرزه کار فرومایه اند) پاک سازند تا بدکاران بباد افرازه خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هر یک در ظلال ایمنی بطرز خویش عبادات ایزدی و عادات بشری را ذریعه سپاس یزدانی سازد - هم ملک صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالم معنی روی در تضاعف و تزیید آرد] بنا برین اندیشه حق اساس چون سرکشی و گردن افرازی رانا و گریزت و حيله سازی او از اندازه گذشت همت والا در برانداختن او پرتو توجه انداخت - کنور مانسنگه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه اقبال است^(۳)) و در بعضی از مدارج عنایت او را بخطاب والی فرزندی اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد و روز دیباده بیست و سیوم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوم محرم سنه (۹۸۴) نصد و هشتاد و چهار از خطه دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و سید احمد و سید هاشم بارهه و جگناته و سید راجو و مهترخان و مادهوسنگه و مجاهد بیگ و کهنکار^(۴) و رای لونکرن و بسیاری از بهادران نصرت قرین و دلاوران جلالت منش را همراه ساختند - و از فرط مهربانی بآئین اختصار و جوامع کلم و بیان روشن آنچه بمراتب کونی و الهی درخور باشد دیباجه نصیحت را نگار بستند و فرهنگ افزائی فرمودند *

(۲) نسخه [ز] بجلائل فنون عواطف (۳) نسخه [۱] نیکنامان (۴) در [بعضی نسخه] کهنکار - و در

[بعضی] کهنکار - و در [بعضی جا] کنگار آمده *

و از سوانح آنکه هم درینولا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمنی و افزونی آرامش آندیار گردند *

و از سوانح گشایش قلعه سوانه است از قلاع نامور صوبه اجمیر که در تصرف چندرسین بود و پتا رانهور در حراست آن اهتمام داشت - (چون شاه قلی خان محرم و رای رایسنکه با آن جنود اقبال کار را شایسته سر نکردند - و اسپان مجاهدان از پای افتادند - و بنیای قاضی و علیق^(۲) حال عموم سپاهی باضطرار کشید) نخستین سید احمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شمال خان و بسیاری از مبارزان همت گزین تعیین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدس شتابد - امرا در تیول خود شتافته در سامان یورش شدند - درین میان سانحه جلال خان روی نمود - و ترمذ منشان آن ناحیت سر بشورش برداشتند - علی الخصوص کلا پسر رام رای نبیره رای مالدیو و بسیاری از سرکشان آن سرزمین در قلعه دیوگور فراهم آمدند - سادات باره و سایر اعیان لشکر بدفع آن گمراهان دژ نشین همت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابراین شهباز خان از درگاه والا تعیین شد که آن لشکر را بر سر کار برده خود متوجه عقبه اقبال گردد - و چون قریب بآن ناحیت رسید آگهی شد که لشکر نصرت قرین در گرد آن قلعه عبرت گرای است^(۴) و از تردد های پیاپی و آویزش های ستورگ کار بصعوبت انجامیده - شهباز خان با همت اخلاص قرین و دل کار پرداز پیوست - و بے توقف متوجه تسخیر قلعه شد - و عرصه مبارزت به بوارق سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت - و بتائید سماوی (که هم آغوش صافی درونان جدا آور است) فیروز مندی روی داد و گروه انبوه بگونیستی نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن کشان گرفتار گشتند و برخی از بهادران سادات باره را دران تهانه گذاشته روی همت به تسخیر سوانه آورد - در هفت گروهی آن قلعه سنگین بود دو باره^(۵) نام - چون بر حواشی آن عبور افتاد راجپوتان الوس رانهور درانجا فراهم آمده نخوت آرای بودند - هر چند بشاهراه فرمان پذیری ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل نهاد گشایش گردید - و سابطها اساس یافت - در اندک فرصتی به نیروی اقبال روز افزون آن قلعه حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیاری از تهور منشان استکبار گزین بخاکستان بے ناموسی ریخته شد - و این فیروز مندی بزرگ مقدمه گشایش سوانه و بیم افزای دل های دژ نشینان گشت - و ازانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همت افشرد

(۲) نسخه [ز] علف - و علیق بمعنی علف منور (۳) نسخه [ز] دیکور - و نسخه [ی] دن کور

(۴) نسخه [ا ب ی] عشرت (۵) نسخه [ز] دوزاره - و در [بعضی نسخه] دوزاره *

و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود - و در سابط سازی و سرانجام اسباب گره گشائی این عقد و دشوار نما ظاهر را با باطن یک رنگ گردانید - و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتی متحصنان آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را براد مردان اخلاص گزین سپرده بسجده عتبه اقبال شتابان گشت - و در آن هنگام (که رایات همایون در خطه فیض اساس اجمیر ورود مرحمت داشت) ناصیه ساری خدمت آمد - و بفنون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت و چون مهمات این حدود سرانجام یافت روز خور پانزدهم اردی بهشت ماه الهی بهمعنائی جنود سماری از اجمیر بجانب دارالخلافه نشاط معارفت فرمودند - دست نوال گشاده و چشم عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روز باد بیست و دوم اردی بهشت دارالسلطنت فتحپور مستقر اعلام ظفر طراز شد - همت والای خسروانی بمشاغل جهان افروزی بیشتر از پیشتر توجه مبدول داشت و گلشن روزگار را طراوتی تازه پدید آمد *

و از سوانح تعیین کردن لشکر بهار است بر صوبه بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواج گیهانستان بعد از گشایش گدھی در مقام آک محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سواران بام (که زمان زمان آمد شد نمودند) درینولا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران (که دران دیار طوفانی کند) رسیده آمد - اگر فوج از عساکر ظفر طراز بتازگی تعیین شود هرآینه فتح بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمان مقدس بنام مظفر خان و سایر امرای صوبه بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده متوجه بنگاله گردند - و نیز درین هنگام (چون تنگدستی و کم آذوقی جنود نصرت خاطر نشین شد) سفائن مالامال نقد و جنس روانه ساختند و نگرانی ضعیف دلان آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستان غنیم بخاک تذبذب انباشته آمد و نیز در همین ایام ازان افواج گیتی گشای چنین گذارش نمودند که روزی خواجه عبدالله نقشبندی (که از فروغ عقیدت نور آگین بود) در مورچل خود با برخی از ملازمان پیشترک رفته طلبگار نبرد شد جمعی انبوه از مخالف در عرصه پیکار پیشدستی نمودند - همراهان خواجه غبار آلود بے آزر می شده راه گریز پیش گرفتند - و خواجه پای جلالت افشوده بسپارے را علاقه گسل هستی آمد - و آخر نقد حیات درباخته بر آسمان نیکنامی عروج نمود - حضرت شاهنشاهی ازین سانحه ناسفها که غازه چهره تعلق است فرموده فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم بند دلهای افکار شدند *

و از سوانح فرستادن شهباز خان بر سر گچپتی ست - و آجه ال این تفصیل آنکه او از زمینداران نامور صوبه بهار است - همواره با مبارزان عتبه خلافت همراهی نمود - و در فتح بنگاله خدمات

شایسته بجای آورده بود - بتخیله واهی رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و در هنگام شورش بنگاله بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان بانواج نصرت اعتصام در حوالی و حواشی یورت او گذشت از او زونی بخت و بدسرشتی ذات کناره جسته توفیق همراهی نیافت - چون تقابل جنود اقبال بامتداد کشید آن بد کیش فساد اندیش رهزنی و ضعیف آزاری را بیشتر طلبگار شد و بدنهادان واقعه جوی گرد او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامه فتنه افزائی او رونق گرفت از تیره رائی و کم بینی راهزنی او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشی قصبه آره گرد استیلا برانگیخت فرحت خان جایگرددار آن ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصن گزید - از بدنهادی سخن با داود یک ساخته در انسداد طرق سعی گرای آمد - و پیشرو خان را (که از راه کشتی بطرز ایلغار از دارالخلافه بصوب بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقید گردانید - و از تیرگی رای و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد - و از آنجا (که آئین مبدعان بارگاه تقدیر است که برخی از ناسپاسان تبه کار را برکشند تا در افتادن سختی بیند - و خورد بشکنند) این سیه دل را چند روز چون شعله خس افروخته بر معارج بیراهی فرصت دادند - و فرحت خان با پسر و قراطاق خان در پیکار آن مدبر فروشدند - و مجمل این داستان آنکه فرهنگ خان پسر فرحت خان محاصره آره شنوده از نیول خود متوجه آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحی بود) نیز پیوست - و در قرب آن حصار با نواره آن زبانکار چارسوی سعادت مبارزت روی داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه^(۲) عبور کردند - و آن خود سر تهی مغز از فرزونی غرور با متهوران اوباش روی به پیکار آورد - و عرصه کارزار آراسته شد - نخستین فرهنگ خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به گچیتی رسانید و نزدیک بود که آن شراره شورش فرو نشیند - شمشیر بازان چابک دست اسپ او را پی کردند - پیاده داد مردانگی داده ره نورد بادیه نیستی شد - پس ازان قراطاق هم بتکاپوی دلوری رخت هستی بر بست و فرحت خان ازین سانحه جان گزای آگاهی پذیرفته از افزونی مهر پدری از قلعه برآمد - و بائین دوستداران جان نثاری کرده سفر ماک تقدس گزید *

چون حقیقت شورش این بدگوهر فرومایه بمسامع همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد ماه الهی شهباز خان را (که بحسن عقیدت و خدمتگذاری ممتاز بود) بسزا دادن آن بدکار رخصت فرمودند - و حکم والا شرف صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایر ملازمان عتبه اقبال که دران ناحیت اند بسامان شایسته ملحق شوند - و از روی یکتادلی و کارطلبی کار او را سپری گردانند شهباز خان کار بند فرمان مقدس شده بآن حدود شتافت - و امرا امثال یرلیخ والا نموده بزودترین

(۲) نسخه [۱] عبور مردانه کردند (۳) نسخه [۱] خودبین *

اوقات پیوستند - آن ناعاقبت بین استعلای نزولی را ارتقای عروجی اندیشیده نخوت افزای شد و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد - و در آهنگ آن بود که بصوب غازی پور رود - که بنه و بار و زه و زاد خانجهان در انجا سکونت داشت - درین هنگام لشکر نصرت قرین رسید - و او از غرور که داشت برگشته نبرد آرای شد - و بمیامن اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی سزای سزاوار یافت چنانچه مجملے نگاشته آید *

و از سوانح فرستادن شهاب الدین احمد خان است بحدود مالوه - همت والا (که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلها و داددهی ستم رسیدهها توجه دارد) در آسودگی نوطن گزینان آن ملک (که ولایت ست وسیع و دیارے ست دلگشا) پرداخت - و شهاب الدین احمد خان را (که بکار دانی و رعیت پروری ممتاز بود) پایة اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری عز افتخار بخشیدند و روز دیدار بین بیست و سیوم خرداد ماه الهی بانصوب رخصت فرمودند - و گوش بختمندهی او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصه این داستان حقیقت آنکه احکام سلطنت را پاسبان بوده غبار شورش بیداد گران فرو نشاند - و ستم رسیدههای حوادث روزگار را کامیاب معدلت سازد - و بدنهادان شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیر اندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموری زمین کوشش فراوان بجای آرد - و شکوه صورت را از نظر انداخته در افزایش گوهر جانداران سطوت را با عاطفت پیوند داده تکاپوی سخت نماید - که بسا جلائل قبائل از بے توجهی ناظران جهان در خاکستان خمول گرد آلود خفا می ماند - نخستین آن نظر جهان افروز بر مراتب آدمیت افتد که مشعله افروز انوار هستی و فهرست جرائد کونی و الهی بوده پاسبانی جهانیان از ستمگر نماید - و ستم رسیدههای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بفروغ دیده وری گفت و گوی عموم باستانیان را بے کاوش فراوان نپذیرفته چراغ آگاهی افروزد - تا در گو تقلید پرستی فرو نرفته پای روبریت نشکند - و اندازه حال طوائف این بوالعجب ترکیب به نیروی زرف نگاهی دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجع نکند - و هر یک را در پایه خود داشته در انتظام صورت و معنی کوشد - اولین پایه (که سترگی آن باندیشه مختصر عادتیان رسمی چه که در صفوت کده باطن حقیقت پژوهان معنی در نیاید) مرتبه آن یکنای جهان آفرینش است که از تائیدات غیبی بمیامن دور بینی و راست کرداری و فراخ حوصلگی و بار برداری و شمول مهربانی فرمانروای عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر والی خرد پژوه که از دوام آگهی جهان ظاهر به نیروی قدرت الهی نظام بخش آشوبخانه دنیا گردد - و توقیع معدلت افزای چهره آرای دیباچه

سعادت او شود - ^(۲) سیوم بختمند دانش اساسی که این دو بزرگ الهی را همراز و این دو گزیده هستی را یاور باشد - چهارم کاربرد حرفه ^(۳) که رواج سکه سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان آرای معنی شہامت که از پیکار دایمی با خویش و آراستن درونی و بیرونی بر اورنگ ریاست معنوی جمال آراید - و درین پایه بجهت آن نگارش یافت که او را این دولت پایدار بذریعہ آرامش جهان است که بے گیتی افروز صورت تحقیق نیابد - ششم عموم تجرد گزینان جدافزای که بکوشش فراوان جویای مرتبہ عالی باشند - هرچند تفصیل مدارج هر یک ازین شش طایفه بردیباچه ایضاح نهادن جای نتابد لیکن برخه از مراتب قسم سادس نوشته رهنمای مدارج سخن میگردد - بزرگترین این گروه آن صافی ضمیر روشن درون است که بفروغ آگهی بگلشن سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوش خواهش از لوحه باطن سترده بعشرت جاوید پیوندد - و ازان فروتر آن سترگ دانش بزرگ کردار است که گلچین چمن زار رضای کل بوده خواهش خویشتن را منحصر در مرضیات الهی شمرد - و سوانح ناملایم سرمایه چین پیشانی دل او نشود - و پس ازان آن پایه دریافتن ^(۴) است که بتوانائی سعادت ازلی در عشرت آباد محبت کل اساس منزل نهد - و همگی اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیاری از طبقات دوستان را خار ناخوشنودهی در کام خواهش شکند او نیز در برخه از اوضاع غبار آلود گله باشد لیکن در مکامن ضمیر واپس ترین این بادیہ دانائی آن کوتاه دید انصاف طراز است که از چهار دیوار خویشتن گزینی قدم فراتر نهد - و بغوامض تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئین خود شناسد و طبقات مخالف را معذور نادانی انگاشته راه مصالحه سپرد - و شورش آویزش و غبار تنفر در حواشی دولت سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگ کل (که از واژونی طالع و کونہی شناسائی فیض عام ایزدی را مخصوص سلسله خود دانسته عذر بیدانشی دیگران نپذیرد - و آزار خلاف گزینان را عبادت الهی اندیشد) بیشتر از صیرفیان حقیقت پزوه بیرون از دایره اہلیت و آدمیت شمرده هیچگونه این تیره رای را سزاوار ستودگی ندانند - لیکن طایفه را گمان آنکه اگر مکامن خاطر ظلمانی او تیرگی غرض و ربا نداشته باشد آن معذور مرحوم را دران بے تصنعی ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت آباد تعصب بآن جهان بے خبری خورد فروش ربا آلود بود) بدتر از مار و گزدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشاء تعلق چندان بهائے و رواج نبود - عبادت او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مزیت راستی و بے طمعی و مردانگی و حقیقت گزینی و معامله دانی و جدکاری چہرہ افروز بختمندی او گردد - و بقدر این صفات مراتب بزرگی او باشد - و نقائص نعوت مذکورہ هر مقدار که در آدمی

(۲) نسخه [۱] دانش پرست (۳) در [چند نسخه] صرفه (۴) نسخه [۱ ب] دریافتی ست *

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالی فطرتی (که مدار تربیت و اعتبار و اساس سیاست و تنبیه بران نهد) دولت او پایدار و تائید ایزدی یاور او بود - و بدترین این طبقات آنست که برای سود خود زبان دیگران اندیشد - و در رونق افزائی هنگامه خویش بداندیشی و تبه کاری دست آویز سازد - و ناظران صورت را ازین مراتب تجرد مندان جز صالح با طایفه (که در کار دولت سرمایه خال نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکی از دولت فرمانروائی معنی باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهی ندارد - تا سر رشته انتظام کونی گسیخته نگردد - بر ذمت فراهم آرنندگان جهان مشوش نشان لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوام آگهی پاس دارند - و زبده سخن آنست که مدار مبانی تعلق بر راستی است - که از میامن آن حقیقت اندوزی و جان نثاری و سایر صفات ستوده این لباس فراهم آید - و مناط تجرد بر عزلت یعنی در کنج خمول بسر بردن تا از چشم خویشتن پنهان گردد - نه آنکه زبان در یوزه سازد - و گوشه نشینی نام کند - و در هر دو راه شایستگی حسن نیت^(۳) غازه چهره حسن بل مایه خوبی بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظام کل (اگر چه در ضمن کناسی بود و آن دیگر را سگبانی) هنجار است - تا از مکائد نفس ایمن شده بتصفیه باطن شرف اختصاص یابد - و چون پاس منازل این زنده پاینده داشته آید به نگاه عاطفت در حراست اقسام گاو تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطاق تعیش را مایه^(۴) سترگ است - و باید که مدارج کشاورزی و خراسی و عساری و بارکشی و سراحی^(۵) و غیر آن ملاحظه و منظور گردد - و بعد ازان به بینش مهرآمود تیمار اسپ نماید که او را اساس دولتخانه سلطنت گویند - و شناسای انواع این نیروی افزای آدمی گشته سر رشته اندازه از دست ندهد - و آنگاه در افزایش جواهر فیل کوشش فرماید - که شکوه افزائی و صفوف افکنی و حصار آرائی^(۸) و احمال پذیری از شمائل اوست - و چون این تربیت چهره افروز قدر دانی شود دلرا بیروزش شتر و استر^(۹) و خر (که در بار برداری و کم خوری از یاوران هنگامه داروگیر اند) نهاده رونق افزای چهار سوی نشاء تعلق گردد - الحق هر که این اندرز شایسته بکار برد و سر رشته این قدر دانی را دست آویز سلوک سازد بکمتر زمانه کارهای صورت و معنی او دلخواه بر آید - و منشور کامروائی ابد بزام نامی او توفیق قبول گیرد *

و از سوانح فرودین میر شریف قزوینی ست - از انجا [که در ضمن چوگان بازی (که در آداب آویزش

(۲) نسخه [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه نشینی (۳) نسخه [ی] خوبی (۴) نسخه [ای] پایه

سترگ است (۵) در [بعضی نسخه] سودهی (۶) نسخه [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخه [ی]

اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس دارد دولتخانه (۸) نسخه [ب] حصار اندازی (۹) در

[اکثر نسخه] خچر (۱۰) [اکثر نسخه] رانسته *

و تکاپوی چپقلش نیروی سترگ بخشید (تربیت مجاهدان دولت و جواهرانزائی خپول) که گزیده نشاء سپاهیگری ست (سرانجام یابد) خاطر حقیقت پژوه شاهنشاهی عبادت را در نقاب عشرت جلو ظهور میدهد - و باین اندیشه روز آراد بیست و پنجم خرداد ماه الهی بساط چوگان بازی چهره افروز سلطنت بود - و میر غیاث الدین نقیب خان و میر شریف فرزندان میر عبداللطیف قزوینی بتوجه شاهنشاهی درین بزم آگاهی شرف اختصاص داشتند - در عین گرم تازیها اسپان این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوان نوکار از صولت آن صدمه بزمین آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظاره گاه عالمیان بود) خدیو عالم نزول عاطفت فرموده سایه آمرزش انداخت - و نظارگیان حواشی بارگاه چون گیهان خدیورا برسمنده اقبال ندیدند مشاهده هجوم نمودند غریب و ولولت سترگ پدید آمد - و فتنه اندوزان بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظه نگذشته بود که آن فراهم آور پراگندگیهای روزگار بالتماس قطب الدین خان سوار شده دران میدان شورش جلو اقبال فرمود و آن غبار وحشت فرو نشست - و در کمتر زمانه و اندک فرصتی آن افتاده را پیوند عنصری گسیخت اورنگ نشین هشیار خرام بر سر مزار آن مسافر اقلیم عدم رحمت فزای ایزدی شده نقود گرانمند بمنسوبان او عنایت فرمود - تا دوش خاطر آن گران خواب نیستی از بار وام سبک گردد - و هنگامه نوال گرمی پذیرد - باشد که خرسندی دل او را درین سفر هولناک یآوری نماید *

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی

و فروشدن رانا در تیرگی گریز

در سوانج پیشین گذارش یافت که رانا را شکوه سلسله نیگان خود و سلوک فرمانروایان باستانی عرصه هندوستان نخوت افزوده - و مستحکمی جا و فراوانی ملک و افزونی ولایت و انبوهی راجپوتان جان بناموس ده پرده بصیرت او شده - فزون نیرنگی اقبال شاهنشاهی را ندیده از شاهراه فرمان پذیری بیراهه شتافت - چمن آرای جهان کنور مانسنگه را با فوجی اخلاصمند نامزد فرمود که او را از خواب بدمستی بیدار ساخته رهنمای دبستان سعادت پذیری گردد - آنرا (که سیه گلیمی ازلی باشد) هرآینه اسباب بیداری سرمایه افزایش غنودگی شود - افواج گیتی ستان را روزی چند در قصبه ماندل گدھے بجهت آمدن امرا و فراهم شدن لشکر توقف روی داد - و رانا درین هنگام آگاهی از بیداشی استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبال ابد پیوند نینداخته سردار لشکر منصور را زمیندار زبردست خود می اندیشید - و همگی تخیل تباہ او آن بود که در همان قصبه آمده گرد پیکار انگیزد - لیکن هواخواهان او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت افزای گردد *

و چون عساکرِ گردون شکوه فراهم آمد کنور مانسنگه باعتضادِ دولت^(۲) روز افزون صفوفِ مبارزت آراسته بصوبِ کوننده^(۳) موطنِ آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگِ خویش آرایش داد و ساداتِ بارهه رونق افزای برانغار شدند - و غازی خان بدخشی و رامی لونگون مجاهدانِ جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جگناته و خواجه غیاث الدین علی آصف خان پیش قدمانِ هراول را نیروی همت افزودند - و ماد هوسنگه و چندے از نام دارانِ جنگ جوی در التمش قرار گرفتند - و مهتر خان دلاورانِ چنداول را استظهار آمد - و از طرفِ غنیم غرور افزای قلب رانا بود - دستِ راست بسرکردگی رام شاه راجه گوالیار استحکام داشت - و جانبِ چپ بکارفرمائی بیداماتا^(۴) از قومِ جهاله استقرار گرفت - و رامداس پسرِ جیمیل مقدمه شورش بود - رانا از ظلمتِ استکبارِ سرِ صف آرائی نداشت بسعیِ دورانیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روزِ امرداد هفتم تیر ماهِ الهی^(۵) پاسے از روز گذشته بود که در موضعِ کهنمور^(۶) (که دهنه گریوه بیرون از اعمالِ کوننده است) این دولشکرِ جنگ دوست هستی دشمن درهم آویختند - و کوششها و کششها چهره افروزِ مردانگی شد - نرخِ جان ازران و ناموس گران بها گشت *

چو لشکرِ بلشکر در آمیختند * قیامت ز گیتی بر انگیختند

به جنبش در آمد دو دریای خون * شد از موجِ آتش زمین لاله گون

مبارزانِ دستِ راستِ غنیم دلاورانِ جرانغارِ لشکرِ منصور را برداشتند - و دلیرانِ هراولِ مخالف نیز زور آوردند - بسیاری از بهادرانِ عساکرِ فیروزی مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگناته دادِ مردانگی داده آماده جانفشانی بود که جان ستانانِ التمش پیوستند - و کنور مانسنگه نیز دل افزای تیزدستانِ عرصه پیکار شد - و جرانغارِ مخالف هم بر برانغارِ موکبِ ظفر طراز چیره دستی نمود سید هاشم از اسپ جدا شد - سید راجو یاروی کرده سوار گردانید - و غازی خان بدخشی از کار طلبی رجوع سعادت کرده بهر اول پیوست - جان ستانی و جان نشانی را روز بازار شد - و نبرد آزمایانِ طرفین جان را در معرض فنا داشته محافظتِ ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان^(۸) هنگامه بوالعجبها کرده حیرت افزودند فیلانِ نامورِ زمگاه کارنامه های شگرف بظهور آوردند - از طرفِ غنیم فیلِ لونا^(۹) معرکه صف شکنی آراسته بود - جمال خان فوجدار از لشکرِ منصور فیلِ گجمنه را

(۲) نسخه [۱ ی] اقبال (۳) در [بعضی جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگی نسخها] کوننده است

(۴) نسخه [ی] رام ماه (۵) نسخه [ا] میدا و مانا - و نسخه [ب] بیداد مانا - و نسخه [ز] بیداد مانا

و نسخه [ی] بیداد مانا - والله اعلم (۶) نسخه [ز] کهنمور (۷) نسخه [ب] دیبه (۸) در

[همگی نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخه [ی] نوپا *

رو بروی آورد - از تصادم این دو کوه تمثال برق‌کودار ثبات‌پایان دیده و ر را در قوائم همت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی به‌زیمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقه به فیلبان مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خویش رانا فیل رام‌پرشاد را (که سرآمد فیلان او بود) ساز جنگ کرده عربده افزود - و بسیاری از بهادران را برداشت - و در چنین پالغز مردانگی کمال خان از لشکر نصرت‌قرین فیل گجراج را آورده نبرد آرای شد - و پنجو فیل رن مدار را رو بروی فیل رام‌پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسمان شکوه را نیز پای همت بلرزه درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام‌پرشاد نشانه تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی (که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود) داخل غنائم شد - تا نیم‌روز عرصه جلالت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزان دیده و بود *

* نظم *

بسه یک بدیگر در آویختند * بسه خون بناوردگه ریختند

جگر تاب شد نعرهای بلند * گلوگیر شد حلقهای کمند

رامداس پسر جمیل از ضرب دست جگناته بخراب‌آباد عدم شتافت - و راجه رام‌شاه باسه پسر سالباهن و بهانسنگه^(۲) و پرتاب سنگه داد مردانگی داده بگوئیستی سرنگون افتاد - و درین شراره افروزی زد و گیر و گرمی نواتر اقبال کنور مانسنگه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر بینان صورت‌گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلامی مخالف درآید که یکبارگی بارقه تائید ایزدی (که استظهار این دولت ابدی طراز است) لوامع افروز نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوج آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی خدیو بر باره باد پیمای اقبال بآئین ایلغار سایه سطوت برین رزمگاه انداخت - غریب از مجاهدان دولت برخاست - و غنیم را (که زمان زمان از کار افزائی صورت رعونت و نخوت افزود) دل از جای رفت - و از مهیب امداد سماوی نسیم فیروزی برگلبن آمال فدویان وزیدن گرفت - و غنچه مراد این جان‌فشانان عقیدت‌منش بشگفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابدپیوند تازگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی داد - منکران را صبح سعادت اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دیجور ادمبار پیش آمد - قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفر قرین سرخروی شده رخت هستی بر بستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس^(۳) گزیده غبار آلود خاکستان نیستی گشت - از تفسیدگی حرارت و واماندگی آریزش دل در تعاقب ندهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهره بخت افروخته روز دیگر بکوکنده روی آورد - و آن مدبوس

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگریوه خمول شتافت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده عرضداشتی مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیریهای ادبار یافتگان بارگاه ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل رام پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگه اهل سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی مژده نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ نشین قدردان نیایش ایزدی بجای آورده پایت مخلصان جان نثار بلند گردانید - و در همین روز سید عبدالله خان را بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که مژده توجه راپات جهانگشای بامرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاه صوبه بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاوی نماید - و در هنگام رخصت بزبان حقیقت نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدس (که جلوه گاه معنیات قدسی است) پرتو آگاهی می افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسمانی شادی را بآن دیار می بری همان طرز گرانبار مسرت قافله نشاط را بر جناح همت گرفته مژده گشایش بنگاله ببارگاه خلافت خواهی آورد *

فہمت موکب جهانگشای شاہنشاهی بصوب بنگالہ

و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایسته جهانیان رسد ایزد جهان آرای فرمانروای معدلت دوست آگاه دل هوشیار خرام خرد پڑوہ دوربین را ببارگاہ ظهور آورد کہ قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیدہ وری در افزایش جواهر استعدادات همت گمارد - و کارهای کونی و الهی بپایت والای کمال بلندی گرای آید - انجمن بے غرضی آراستہ فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی و نیک سگالی آن گیتی خدیو هر گروه بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکافات این گوهرین زیست آنکہ همان طرز کہ او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپردہ گرہ گشائی کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اختر شناسان از زابچہ مقدس شاہنشاهی و دور بینان از لوحہ ناصیہ نورانی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می خوانند - و سادہ لوحان درست بین ^(۲) انصاف گزین از دیدن آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیرندارند - و چہرہ گشای این مراد بتازگی روز نخستین عزیمت بنگالہ نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاہنشاهی ست بدار اقبال فتحپور *

و گذارش این داستان هوش افزای بآنین اختصار چنان است کہ برخے معتمدان درست بین

راست گوی از دیار شرقی آمده معروض داشتند که نیر اقبال روز افزون این دولت ابد پیوند همواره در لشکر نصرت قرین کوامع ظهور دارد - چنانچه اسمعیل نام افغانی (که داور او را خطاب خانجهانی داده بود) بمورچل قاقشالان در کوهستان عدم غبار آورد مذلت گشت - و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست که بے ورود ریات جهانگشای انوار فیروزمندی از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمی توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان یورش نمایند - که عساکر گردون شکوه از راه دریا و مسالک خشکی بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلفه آگره رخصت فرمودند - که در سرانجام منازل دریا نیز دستی نماید - در اندک فرصت جد آوران کارشناس کار چندین ساله را پیرایه انجام دادند *

از اینجا (که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفرود گذاشتن در هیچ امر نه پسندیده اند - و در سوانح ملکی نکو هیده تر شمرند) شاهنشاه والا همت در عین شورش موسم باران (که بسا کوشش منشان بارگاه کارگذاری را به پناه توقف باز دارد) توسل بمبدای فیاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دارالسلطنه فتحپور نهضت فرمودند *

* مثنوی *

شاه شد از خانه دولت سوار * خانه دولت شد ازو بختیار

کوکب چون فلک آراسته * ماه علم تا بفلک خاسته

هیکل فیلان بزمین خم نکند * زلزله در عرصه عالم نکند

عزیمت والا آن بود که از دارالخلفه آگره با برخه از خاصان و جلیسان بساط تقدس برآه دریا توجه فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکی جهان گشایی و گیتی ستانی نماید - هر چند موسم آن نبود که لشکر گران در جنبش آید اما چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشیدند - و در اثنای راه با چنده از شایستگان خطاب فرمودند که دوش دریچه از عالم غیب در نشاء مثالی گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوهه جلوه دادند که در اندک فرصت و کمتر زمانه نوبت فتح ممالک شرقی مسرت آرای سوامع گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روز افزون در ظلال عافیت عشرت آسایش نمایند - آنروز (که در حوالی موضع برار از مضافات دارالملک آگره ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدم شاهنشاهی اهتر از عزت یافت) در عنفوان پرده آرائی شب سید عبدالله خان در یازده روز راه دراز پیموده بفیروزمندی اولیای اقبال و فرودن ناسپاسان

(۲) نسخه [ب] هیچ گاه (۳) نسخه [ب ی] اچکیان *

نخوت‌گزین و گشایشِ ملکِ بنگاله مشاعلِ تهنیت افروخت - و بجهتِ عبرتِ جهانیان سرداؤد را در جلوخانهٔ بارگاهِ والا انداخت - غریب از نظارگیانِ آثارِ اقبال برآمد - و عالمیان را نشاطِ گوناگون در گرفت - اگرچه بنظرِ ظاهر بینان فیروزی سترگ در عالمِ صورت روی داد لیکن در پیشگاهِ دیدهٔ ورنِ ژرف نگاه جهانِ معنی گشایش یافت - آبله پایانِ بادیهٔ جستجوی را رهبری پدید آمد - چربندگانِ گم کرده راه (که طلبِ این گوهرِ شب چراغ در ظلمتِ آبادِ زنده پوشانِ آزمند کردند) شهریارِ آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامتِ بزرگ (که تفرسِ دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائی نبود) شمعِ دیدهٔ وری افروختند - کورانِ گلشنِ سرای هستی از جوششِ چشمهٔ بینائی و یافتِ هزاران چشمِ آگاهی شادیِ نمودِ بزمِ شهود گشتند - و لنگانِ عرصهٔ شناسائی را پای دانشِ خرام بهم رسید - رمدیافتگانِ دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لزندگانِ شاهراهِ طلب را اعضای استقامت بدست در آمد - نخستین آنکه در هنگامِ رخصتِ سید عبدالله بر زبانِ آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - دوم آنکه در همین روز در اثنای راه حضورِ شهودی را به نشأهٔ مثالی تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزی می‌رسانیدند *

حضرتِ شاهنشاهی بحصولِ این دو فتحِ والا نیازمندی افزوده در مراسمِ سپاسِ ایزدی همت بستند - و گشایشِ این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامنِ توجهاتِ قدسی گیهان‌خدیو است اما در عالمِ ظاهر فراخ حوصلگی و کارشناسی و دوامِ جدگزیفی خان جهان و راجه تودرمل و اهتمامِ سزاولانِ بے رو در چهرهٔ آرائی مقصود از گزیدهٔ تو اسباب توان شمرد - چون لشکرِ آسمانی تائید را در حدودِ آک محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبی جای میدانِ رزم آراسته نمیشد همواره بهادرانِ هر دو طرف برآمده عیارِ همت می‌گرفتند - و جوهرِ مردانگی را ببازار می‌آوردند و همگی اندیشهٔ تباہِ مغرورانِ نخوت‌مند آن بود که هنگامِ رسیدنِ موسمِ باران هرآینه این لشکرِ روی در پراگندگی خواهد آورد - و اعیانِ لشکرِ نصرت‌قرین (که بیشترو از الوسِ چغتائی بودند) نمی‌خواستند که اینچنین مهمِ بزرگ بسرکردگیِ خان جهان (که از قومِ قزلباش است) شرفِ انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کارِ صاحبِ خود مخالفتِ کیش و آئین منظور نداشته در برآمدِ مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشه‌های نادرست سدِ راهِ سعادتِ این گروه میشد - و نیز لشکرِ بنگاله بواسطهٔ شیوعِ وبا دل از آن دیار برکنده تمامی سعی آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغِ خرد کجاست تا دریابد که در پُرشدنِ پیمانۀ زندگانیِ زمان و مکان سود و زیان فرسانده مدّتی (که در عامِ ایزدی ست) همان قدر بظهور آید - خواه در پیشهٔ شیران بسو بود - خواه برکنار

چشمه زندگی عشرت گزیند - و آن اخلاص کو که در خدمت و لای نعمت خود جانفشانی کرده منت بر خود نهد - و نیز چون در چشم صورت پرستان غنیم در کیفیت و کمیت جلوه افزایش داشت دل بمبارزت نمی نهادند - آن دوربینی نداشتند که بر جنود اقبال روز افزون شاهنشاهی نگاه تشخیص نمایند - و نیز از مستحکم جا هنگامه نبرد رونق نمی پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکام جا را به نیروی دولت موازنه کند - و نیز اشتداد باران و طغیان آبها از رزم آرائی باز میداشت - از فقدان شناسایی حقیقت آفات آفتابی را بامدادات انفسی نمی سنجدند - و نیز عسرت غله و تسعیر نرخ اشیا در نیروی همت فتور انداخته بود - از بے توکلی و خود بینی مسبب شناخته گرد اسباب می شدند *

خانجهان و راجه تودرمل از تائید اخلاص مندی و مزاج شناسی زمانه هزّه گوئیهای مردم ناشنوده در دلدهی و همت بخشی و جدکاری کوشش فراوان بجای آوردند - و نامایمی همراهان را ببهای گران خریدّه جوهر خدمت بعبارت تحسین میرسانیدند - و چون از نقوش پیشانی حال این گروه گشایش مقصود خوانده نمی شد در آمدن لشکر بهار همت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائی این کار و برآمد این امنیت از درگاه والا استمداد نمودند - مظفرخان باندپشهای مختصر کونه فطرتان روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاولان بے روی جد گزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتفاق شجاعت خان و محبّ علی خان و معصوم خان کابلی و میر معزالملک و سمانجی خان و میرزاده علی خان و ترخان دیوانه و سایر اعیان آنصوبه لشکر شایسته سرانجام داده روی بخدمت آورد - و در حدود کاکل پور مظفرخان را رای بر قرارداد نخستین شد - و از سخن آرائی و نکته گوئی با اکثر بزرگان لشکر مقرر ساخت که موسم باران شورش طوفانی دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کارن ساختن خود را بای دادن است - مناسب دولت آنکه تا سپری شدن زمان باریدن در همین حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتداد مقابله و اشتداد عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عنفوان طلوع سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راه یکتادلی متوجه تسخیر بنگاله و استیصال افغانان شوند - درین اثنا محبّ علی خان رسید - و از آگهی آن شورش^(۳) پاسخ آرای شد که این بمیزان عقیدت بل معاملات سنجدگی ندارد - هرگاه فرمانروای دانش پزوه درین هنگام حکم جزم فرستاده باشند (که بصوب بنگاله شتافته پیکار آرای شویم) دیگر مصلحت بینی و تدبیر اندیشی و توقف گزینی را شایستگی نبود - پاس منشور مطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید آورد - و کار دراز شده را بیاروی ایزدی و اقبال پادشاهی بانجام رسانید

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چند نسخه] بشورش (۴) در [بعضی نسخه] آورید *

از آنجا که این اندیشه همت افزای از سرچشمه عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگنان آمد - و آن طایفه سنگ انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سماوی تائید کارشناسان معتمد فرستاده مبنای عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همت بیفشردند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل نهاد مبارزت نشده انتظار مویب مقدس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای در افتد - بنابراین میر معزالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطر از آن اندیشه فراهم آوردند *

چون نقش تسویف سترده آمد ناگزیر روانه آن صوب شدند - روز مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند - خانجهان با کبار امرا پذیرا شده لوازم احترام بتقدیم رسانید - و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست - روز دیگر بمنزل گاه مظفرخان رفته خلوتکده کنگش را مصفا گردانید - بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل نهاد کارزار شده بترتیب افواج و تسویه صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانگار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و در جرانگار راجه نودرمل و جبّاری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجه سرا و راجه گویال و جمعی دیگر مقرر شدند - و در هر اول شاهم خان و مراد خان و جان محمد بهسودی و اسمعیل بیگ اوزبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمعیل قلی خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای گرفت - دست راست کالابهار مقرر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هر اول خانجهان حاکم اودیسه و قتلو پرخاش جوی آمدند - روز سی و یکم تیر ماه الهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز روی بزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فرو گرفته راه جسر بر سر آن نبود بهادران جنود اقبال دامنه کوه پیش نهاد همت ساخته باعث ضد دولت روز افزون عزیمت ناموس آرائی و جانفشانی کردند - راه شایسته پدید آمد - و نود فیروز مندی ازین یافت ناگهانی شنوده ترانه طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جوپای کامروائی شدند چون قدره راه پی سپر اقدام همت گردید سیاه آبه عمیق پیش آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستان ظاهر نگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال تائید چشم عبرت گشاده منتظر نیرنگی نیروی دولت شدند - در کمتر زمانه لوا مع غیبی چهره افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کار دانان خبرت منش این سانحه را بمژدگی نصرت برگرفتند

غنیم بر حقیقت حال آگهی یافته نبرد را طلبکار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادران جرانغار جنود فیروزی از آب گذشته تیزدستی نمودند - کلاپهاز و دلیران فوج مخالف پای ثبات افشوده جوهر مردانگی ببازار نبرد آوردند - هنگامه کارزار گرمی پذیرفت - و عرصه مبارزت رونق افزود * * بیت *
 سنان بر سینها سرتیز کرده * جهان را روز رستاخیز کرده
 زخون چندان روان شد جوی درجوی * که خون میرفت و سرمیبرد چون گوی

از نامساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مقارن آن جبّاری و برخی از دلوران خدمت‌گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ‌زدای جوهر مردانگی آمد - و نزدیک بود که مجاهدان دولت را قوائم همت بلرزه درآید - راجه تودرمل با همتی اخلاص‌ترین و فطرتی شجاعت‌پیوند رسید - و پای افشوران عرصه نبرد را اعتضادِ سترگ روی داد - جان ستانان همت‌مند کار از سر گرفته جوشش دیگر کردند - و هوش را پیرایه عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت‌افزای غنیم را برداشتند کلاپهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادران پُر دل میدانِ وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش بود - و آگهی از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلوّه اقبال شدند - غازیان برانغار در عیار افروزی شجاعت بودند که غنیم غبار آلود خاکستان ادبار گشت - و کارزار سزوارِ نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیر افغانان بود و شناسای فنون نبرد) بتائید آسمانی زمین پیمای خواری شد - و باعث آنکه در همین شب (که آبتن صبح فیروزی بود) نوپه از لشکر منصور بر جنید (که بر چارپائی غنوده بود) رسید - و از مصادمه پایه^(۲) ران او خورد بشکست - و از والا همتان هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستی نمودند - تهور منشان هنگامه غنیم داد دلیری داده مبارزان اقبال را برداشتند - درین اثنا دیگر غازیان هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدم جلاّت افشوده عیار جان ستانی گرفتند *

* مثنوی *

دولشکر بهم کینه‌خواه آمدند * دلیران بناورد گاه آمدند
 فرورفت و بررفت روز نبرد * بماهی نم خون و برماه گرد
 یلان را زخون لعل تیغ ستیز * یکے جان سپار و یکے در گریز
 شکسته سلاح و گسسته کمر * نه یارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروه مقدمه غنیم بود) بخراب آباء عدم شتافت - و سنگ تفرقه در جمعیت مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوار ماهچه عنایت ایزدی جهان افروز شد - و نیر

(۲) نسخه [ب] پایه باران او *

اقبال شاهنشاهی روشنی افزود^(۲) - سپاه منصور از هر طرف تعاقب گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شراره تیغ آتش بار متاع ناموس سوخته سراسیمه دشت هزیمت گشتند - بسیاری از سرگردانان بادیه ادبار برودها و دریاها شتافته در موجخیز طوفانی کالای زندگانی را به سیلاب فنا دادند - خانجهان بآئین گزیده در جست و جوی پیکار راه نورد بود که عرصه نبرد را آوازه فیروزمندی فرو گرفت - گلبنگ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هر جانب صیت نقاره^(۳) صلابی شادی در داد - و درین غلغلۀ عشرت و ترانۀ نشاط داوُد تباہ خرد را مقید آوردند - همانا که اسپ او در خلاب پلای بند شد - و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم (که از معتمدان میرزا هندال بود) از بدگوهری آن سرمایه شورش را ازان عرصه کارزار اسپ داده^(۴) کسیل نمود - ناگاه یک از ناشناسان مَراد سیستانی و حسین بیگ گرد را آگاهی داد - آن بهادران حقیقت گزین او را گرفته آوردند - درین هنگام آن بد اندیش نیز همراهی گزیده بعزیمت شراکت^(۵) بعبریده درآمد - و از ظهور سانحه خجلت آورد گشت - خانجهان ازان فتنه اندوز پرسید که آن پیمان که بستنی و آن سوگند که خوردنی چه شد او جلاب شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیونده بود با خانخانان - زمانه فرود آئید تا داستان دوستی سرائیده عهده تازه اساس یابد - از آنجا (که گفتار آبادان در تیرگی خرابه کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از فور کردانی تیونگی حیلۀ اندوزی و فسانه سازی آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباری سرشوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراه سید عبداللہ ساخته حقیقت اقبال آرائی عرض داشت - و تنه آن فرومایه پیمان شکن ناسپاس را بدانده (که دارالملک آن دیار است) بردار زدند *

* مثنوی *

تعالی اللہ کوا باشد چنین بخت * که گیرد عالم بے جنبش سخت

زہ چتر بلند گوهرینش * که ظل اللہ بود سایه نشینش

هنوزش تیغ تیز اندر نہفت است * هنوزش یک گل از صد ناشکفته است^(۶)

هنوزش فتحهای غیب پیش است * هنوزش مزدها ز اندازه پیش است

چون حقیقت این فتح بزرگ روشن شد نیایش یزدان ساک بخشش و سپاس دادار شکوه افزا را اساس تازه نهاده آمد - بازار بخشش و بخشایش و افزودن مراتب رواج پذیرفت - و بنقد سید عبداللہ بجزائل انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرسرخ و سفید در دامن امید او ریختند که نتوانست

(۲) نسخه [ا ب] روشنی افروز سپاه منصور گردید - و از هر طرف (۳) نسخه [ا ز] صدای (۴) در

[بعضی نسخه] دست داده (۵) در [بعضی نسخه] بدفع مسم شریکی - و در [بعضی] بعزیمت مسم شریکی

(۶) در نسخه [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر *

برداشت - و فتح نامهای نشاط افروز بوالیان اکناف^(۲) و ناظران ملک شرفِ صدور یافت - زه
 بختِ والا که در عرضِ بیست و پنج روز به ثبات پائی و همت گزینی مخلصانِ حقیقت اعتصام
 چنین دو فتح بزرگ (که از شهریارانِ عالی شکوه باستانی بروزگاران نقشِ ظهور کمتر بسته) عبرت افزای
 دیده وزان شد - نخستین ریخته شدنِ آبروی رانا بخاکستانِ هزیمت - دوم گشایشِ ملکِ بنگاله و بیاسا
 رسیدنِ داود - اگرچه ظاهر بینان را از ظهورِ امثالِ این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائلِ
 نیت و شرافت^(۳) کردارِ خیرسگالیِ اورنگ نشینِ اقبال آگاهی دارند - و باندازهٔ دانائیِ خود
 حق شناسی و یزدان پرستی و خدایابیِ خدیو مقدس دریافته اند) از هزاران میمنه یکم انگاشته
 ناصیه آرای عقیدت کردند *

و چون عمومِ خلایق از چنین یورشِ در دستِ به هنگام در ستوه بودند آن جهان آگاهی
 سرعتِ مراجعت را پیشرو قوافلِ سپاس گزینی دانسته در عنفوانِ تباشیرِ صبحِ فیروزمندی بهمعنائی
 اقبالِ روزافزون نشاطِ معاودت فرموده بدارالخلافت فتحپور سایهٔ معدلت گسترده - جشنهای عالی
 ترتیب یافت - و بزمهایی والا چهوه گشایِ عشرت شد - پایهٔ صورتِ بلندی گرامی آمد - و روزبازارِ معنی
 رواجِ تازه یافت - و موجّهٔ بخششهای سترگ تشنگانِ بادیّهٔ احتیاج را سیراب ساخت * * نظم *

چو دزیائے که موج انداز گردد * گهر بیرون فشانند باز گردد
 رعیت پرور از بخشایشِ عام * چوبارانے که می یارند بهنگام

از فروغِ عدالتِ گیهان خدیو و حسنِ سعی^(۴) خان جهان و یاورِی راجه تودرمل آن ملکِ وسیع
 تازه بدست آمده موردِ امن و عافیت شد - و عمومِ خلایق با تخالفِ مشارب و تباینِ اطوار
 بنزهتگاهِ آسایش در آمدند - و خاطرِ اقدس یکبارگی ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاکخانه
 گویند) فراهم گشت - یعنی همواره از بدگوهرانِ آن مرز و بوم غبارِ شورش ارتفاع یابد
 و همچنانکه اورنگ نشینِ فرهنگ افروز از دیدِ آثارِ نیک اندیشی و خوب کرداری نیایش
 توفیقِ ایزدی بجای آورده دواعی همت را بالش بخشید جمهورِ آدمیان شکرِ نیک اخترِ
 خویش را (که چنین فرمانِ روای دانش اندوزِ مهرآمودِ پرستارِ ایزد پاسبانِ رعیت دوستدارِ
 بخشش و بخشایش یافته اند) عقدِ لزوم بر دامنِ باطن بسته فنونِ سعادت را غارِ چهوه
 زندگی خود گردانیدند *

زمانه تابود دوزانِ اوباد * براتِ دور در فرمانِ اوباد

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخه [۱] شرافتِ طوبیت گزیدهٔ خیرسگالی (۴) نسخه

و از سوانح آنکه قطب‌الدین خان برتبه پنجهزاري شرفِ اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایه علیای امارت نرساند - و از آنجا (که سرانجام نشأه صورت بافزایش تدریجی انتظام پذیرد) قانونِ نصفت و سویت را شمسه پیشطاق آگاهی ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه می‌افزاید - هم عیارِ جوهرِ جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج می‌یابد - اگر شرح آن نگاشته‌آید این شگرف‌نامه برنتابد - ناگزیر باعظم امور پرداخته از جزئیات دست باز دارد - نی نی^(۲) هر جزئی بارگاه والا کئی عالم بالاست - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطة حوصله بشری بیرون است تا بمن شوریده دل انجمن امکان چه رسد - خصوصاً که بارهای تعلق بردوش عنصری گرفته با دل سبک و خاطر پراکنده آهنگ تجرد حقیقی و گریه نشینی تنگنای خمول و گسستن علاقه هیولانی آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگاهی برخلاف رسمیان عادت ایزدی و سپاس نعمت رسیدگی رهنمای بادیه حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمت درست و فطرت حق‌گزین و دل فسیح^(۳) روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسی توفیق خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکر برخی صوادر بارگاه اقبال اولاً سرمایه سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیاً آگاهی طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغانی تازه آماده میسازد - باشد که ذریعه آن شود که در دل جای گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد *

و از سوانح فرستادن فوج ظفر طراز بسزادان دودا پسر رای سرجن حاکم رفته‌پور است آن بدنهاد فرومایه بے رخصت بموطن خود بوندی^(۴) شتافته دست تطاول برگشود - آورنگ نشین دادگر صفدر خان و بهادر خان و محمد حسین شیخ^(۵) و کاندرا رای و جاندون سلطان و جیمل و طایفه از نبرد دوستان خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمار آلود ناکامی سازند و عموم توطن‌گزینان را حراست نموده استظلال عافیت نمایند *

نہضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی عزیمت طوافِ روضه فیض بخش خواجه معین الدین سنجری از مشرق خاطر قدسی سربرزد - با برخی از ملتزمان بارگاه تقدس و طایفه

(۲) در [بعضی نسخه] پی غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دلے پُغنج (۴) نسخه [۱] لوندی (۵)

نسخه [۱] کاندہ - و نسخه [ب] کاندی *

از امرای عقیدت‌منش سمند اقبال را جلوه مراد دادند - در نخستین منزل میزراخان بحکم والا از گجرات آمده بسجده پیشانی و زمین بوس مرگانی افتخار یافت - پادشاه دانش پژوه کثرت را نقاب وحدت ساخته شب مهرشازدهم مهرماه الهی در خطه فیض‌اساس اجمیر نزول رحمت فرمودند مراسم زیارت آن مشهد قدسی بجای آمد - و طوائف انام (که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عموم خلایق و جمهور مردم از موائد افضال بهره وافر و نصیبه وافی برداشتند - نغمه پردازان در فنون موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحاب شوق دست افشان و پای‌کوبان غمزدا گشتند * * ع * مطربان هم باده میدادند لیک از راه گوش * بظاهر شهرستان عادت را آئین بستند - و بباطن آبیاری گلشن سرای حقیقت طراوت تازه آورد *

و از سوانح آنکه کنور مانسنگه و سایر امرای اینصوب جبهه‌سای آستان جلال گشته صفا افزای آئینه پیشانی شدند - این گروه عقیدت‌مند بعد از طلوع لوامع اقبال و فروشدن ستاره بخت رانا بکوهستان هزیمت در کوکنده^(۲) (که بنگاه آن شوریده رای بود) رخت اقامت افکندند - آن رانده درگاه ایزدی در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و امرا دوراندیشی بکار برده در جست‌وجوی او تکاپوی نمودند - و از رهگذر دشواریابی آذوق ازان سنگ‌لاخ برآمده در فراخنای صحرا لوامی عشرت برافراختند - حيله اندوزان هنگامه ساز چنان بمسامع همایون رسانیدند که در استیصال آن گردآلود خاکستان خواری تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که امرا در عتاب سطوت پادشاهی درآیند) از دیده‌وری و ژرف‌نگاهی (که آئین والای گیتی خدیو است) پرده از روی تسویل آن سخن‌سازان بدکیش برداشته آمد - و از سوانح عشرت افزای آنکه روز باد بیست و دوم مهرماه الهی (که سعادت زمان و فرخندگی وقت لبعه ظهور داشت) آن نقد گنجینه آفرینش را بائین مقرر بجلائل امور سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانح آمدن پیشرو خان بدرگاه مقدس و رسانیدن مرده‌های فیروزمندی نخستین شکست یافتن گجپتی و رسیدن ببادافراه - و اجمال این تفصیل آنکه از واژونی بخت و صعوبت مداخل و دشواری مخارج بنگاه راه فرمان‌پذیری گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجمله گذارش پذیرفت - و در اندیشه تاراج غازی‌پور بود که شهبازخان باجنود اقبال رسید - اساس ثبات آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاح کار در گریز دیده بصوب گذر چوسه شتاب آورد - و مبارزان نصرت‌قرین در تعاقب همت بسته چدگزیب آمدند - او از آب گنگ گذشته بعزیمت پیکار پای‌افشرد بهادران کار طلب بتکاپوی تمام سفائی بهم رسانیده روی در عبیره نهادند - هر نیروی همت‌مندی

(۲) نسخه [۱] کوه کنده *

این گروه بدشت^(۲) انهمزام سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنات او بتصرف غازیان شہامت منش درآمد - در اثنای راه عبور فوج ظفرقرین بحوالی قلعه^(۳) مہد افتاد - مبارزان گیتی گشا در محاصره آن پای جلالت افشردند - و سنکرام سردار حصار سپردن کلید را دست آویز گشایش مقصود گردانید - شہبازخان آن دژ را بکاروانان سپردہ سزای گجپتی پیش نہاد عزیمت ساخت - آن مدبر^(۴) بدرختان حواشی بہوج پور (کہ نشیب و فراز بسیار داشت) پناہ برد - مجاہدان عقیدت گزین ہرچند عرصہ تیزدستی پیمودند سود مند نیامد - آن غنودہ بخت از دور باش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نمودہ مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن قابوچی فرصت جوی برکنار رود آمدہ تا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای مرز بہادران پُر دل را خورد صلاح اندیش نگذاشت کہ روبروی غنیم عبرہ نمایند - برہنمونئی سنکرام بغارت گری بنگاہ او گام فراخ نہادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتہای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناآمید شد شبخون آورد - و بسعی خویش در ظلمت آباد ادبار سرنگون آمدہ غبار آلود خجالت بہ جگدیس پور (کہ محکم ترین جایہای اوست) شتافت - و کار افزایان لشکر نصرت طراز قریب دو ماہ در بریدن درخت زار آن حوالی تیزدستی کردند - بہ نیروی اقبال شاہنشاهی قلعه مسخر شد - وزہ و زاد آن بد سرشت اسپر کمند قہرمان سطوت ایزدی آمد - و او گرد آلود خاکستان بے ناموسی روی در خمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت کہ دران شب (کہ آبستن فتح بزرگ بود) بتوجہ شاہنشاهی حمایت ایزدی حصار من گشت - تا ازان بلای جانکاه رستگاری یافتم - و شرح این موہبت والا بطرز اختصار چنان است - ازان باز کہ در بند آن نخوت مند خود سر افتادم ہیچ روزی نبود کہ آنرا دم واپسین نشمرم - و از برکات یاد کرد گیہان خدیو گزندے نمیرسید - خاصہ زمانے کہ با جنود اقبال کارزار داشت - و از ہمہ بدیعتر شبے (کہ آن گران خواب تیرہ بختی بادیدہ پیمای ہزیمت گشت) قریب ہفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - از انجملہ چہار کس از ہمراہان من بودند ہر کدام را بیکے از حق ناشناسان سپرد - کہ دران تنگنای درخت زار از ہم گذراند - آنکہ بجان ستانی این نا امید مقرر بود مرا بگوشہ بردہ در گسیختن تار و پود ہستی من ہمت گماشت - و من ذات مقدس شاہنشاهی را وسیلہ تقرب ایزدی ساختہ روی نیاز بمبدای فیاض آوردم - و سر بگریبان توجہ فرو بردم - کہ اگر حراست این کاخ استخوانی صورت نہ بندد در نہت گاہ تقدس غرفہ عالی

(۲) نسخہ [ی] انہدام (۳) نسخہ [ب ی] مہدا (۴) نسخہ [ا] بدقت بسیار (۵) نسخہ [ب]

اساس یابد - و چون زمانِ دراز سپهری شد و اثره از آن جلا آهنگر پدید نیامد سر برداشتم او به نیایش و نیازمندی پیش آمده زبان استکشاف گشود - که از صدر نشینان بزم شهودی یا گزیده مرد کارگاه طلسمی - هر چند همت گماشتم نیروی دست یابوری نکرد - من در پاسخ او داستان نیکوبندگی و نیرنگی اقبال شاهنشاهی را سرانیده باو ره‌گرای شدم - هنوز این گفتار حقیقت سپهری نشده بود که گجپتی را گذر بر ما افتاد - از آنجا (که خواب آلود ناکامی بود - و بخت بد پرده بر چشم آگهی او فرو هشته) این داستان عبرت را افسانه سخن سازان اندیشیده مرا بجانستانه دیگر سپرد او نیز در برانداختن اساس عنصوی کوشش فراوان نمود - و من همچنان تصور ذات مقدس خدیو صورت و معنی را حرز خود ساخته متوجه درگاه الهی بودم - هر چند این تناور زورمند نیروی خود را بکار برد شمشیر از نیام بر نیامد - ناگاه آن آواره دشت ادبار را باز بر ما گذر افتاد - از ظهور سرگذشت برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگی سترگ داشت (از یک جانب بیم جان و ترس گرفتاری تیرگی افزای جوهر عقل او بود - و از طرف دیگر اندیشه بنه و بار رساندن بمانم)^(۲) راه سعادت گم کرد و باشارت او همان جلا مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام جای بفرغ خاطر کار بانجام رساند فیل نو استیناس و بد راه بود - آن مرد آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقت افتادن لکده باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارن آن فیل آوازه هولناک کرده رو بگریز نهاد از شنیدن این صدای مهیب هر کدام از فیلان دیگر بناحیت شتابان شد - در اندک فرصت به بیابان رسیدم که نشان آدمیان نبود - در آن تیز روی هر دو دست خود را (که بسته بودند) در گردن فیلبان انداختم - تا گوی او را بیفشرم - و چون کار او سپهری شود خود را بگوشه سلامت رسانم - و فیلبان را خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقت کار دانسته او بهزار حيله خود را بپایان انداخت و فیل همچنان گرم دودیدن بود - در لوامع سحری آرامش گزید - خوبشتن را ناگزیر بر زمین افکندم بر روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیر آگاهی لمعه بینش داد - با هزار گونه ناتوانی روبراه آوردم - سواره بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروه آشنا پنداشته آواز برکشیدم - شناسائی پذیرفته سجد شکر بجای آورد - او یکی از منتسبان بود که در جستجوی من کام فراخ میزد - بر شگرف آثاری^(۳) تصور آن ذات قدسی و نیرنگی تائیدات ایزدی نیایش کزان بخانه زین درآمد عشرت گزین و سپاس آرای شدم - درین هنگام آواز نقاره رسید - بآنصوب شتافتم عرب بهادر را با جمعی از سپاه دیدم که در تفحص حال من بود - بهمعنائی او به شهباز خان پیوسته حقیقت دستگیری شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمودم - جهان از ظهور این کرامت بزرگ

(۲) نسخه [۱] بمانم (۳) نسخه [۱] شگرف کاری *

ناصیه سالی آستان عقیدت گشتند - بنام بزرگ آمیزی تصرفات والا که دوران حواشی بساط عزت را بچنان پرتو دید بانی حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشان بارگاه حضور از دید لوامع غیبی جلا افروز دیده دل میشوند - چنانچه بارها درین یورش همایون فرزندان گسسته امید او را بنوید زندگی و مزده آمدن شادی نمود گردانیدند - برخی از فرورفتگان گرداب بیدانشی (که تراوش حقیقت را دلدھیهای رسمی اندیشیده) از غنودگی بے خبری عرق آلود خجالت برخاستند لله الحمد که همواره اورنگ نشین وحدت در کثرت بفقون بدائع اخلاص گزینان ملک صفا را بنورستان افزایش میدهد - و تیره بختان ظلمت آباد نادانی را چراغ هدایت افروخته آشنای روشنائی میگرداند انفس مقدس خدا شناسان بلند اقبال اگر امثال این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبهه سایان آستان نفوس قدسی را اگر اینچنین فرحتی بعد از شدت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیان مختصر همت از کوهی دریافت برگزیدگی حقیقی و پیشوائی معنوی در ژنده پوشان صحرائی تجرد پنداشته از ظهور این چنین خواران بار استعجاب بر حوامل گران پای خاطر بر بندند و از غرائبی که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم روپها بشخصه مسلسل رسیدم - او بر تنهائی من بخشوده ملازم خود را همراه ساخت - در برابر این مردمی او را خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمین جدائی آن مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومی قدم او بزدان افتادم - و در مبدائی شبی که سحرش از آن بند جانکاه رهائی یافتم او را با بسیاری از اسیران بگو نیستی فرستاده بودند - و همان طرز که از شامت صحبت او بدلا گرفتار شدم از برکت دوری او کامیاب خرسندی گشتم *

و از سوانح زدودن نقش هستی بیبری سال است - [چرن پرتو سواطع سماوی (۵) که چراغ افروز اقبال روز افزون ست] گچپتی را آواره دشت ادبار ساخت - و با آنکه شیرگده آساده پناه سترگ بود از سراسیمگی و بیم ناکمی خار ناکامی در پا بکوهستان رهناس شتافته طیلسان خمول بردوش گرفت [بیبری سال برادر او با بسیاری از بهادران شورش منش درخت زار پرنشیب و فراز آن حواشی را گوشه اطمینان خود گردانید - تیزدستان عرصه مردانگی پی آن مدبر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمعی انبوه بکوهستان فنا فروشد - و غنائم فراوان بدست آمد *

و از سوانح اقبال افزای گرفتن قلعه رهناس است - از آنجا (که اخلاص گزینی و کار افزائی و خدمت نفروشی کلید کامروائی و گره گشائی معاهد امور و جلائل مقاصد است - که حصول آنرا جهانیان دشوار پندارند) بمیامن این کردار گزین قلعه (که تسخیر آن بیاروی اسباب پایه تعذر داشت)

(۲) در [بعضی نسخه] آستان مقدس را (۳) در [چند نسخه] آن میبار (۴) نسخه [ای] پری سال

(۵) نسخه [ب] سعادت سبازی *

بآسان روشی و کمتر سعی میسرگشت - چون گچپتی در خمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پایمالِ حوادث گردید پسراو سریرام با متهوران شوریده رای لوازم قلعه داری سرانجام داده در شیرگده نفس گیر استکبار شد - شهبازخان با جنود سماری اعتصام در محاصره آن پای جلالت افشرد و در ساختن سباباط و سایر مراسم قلعه گیری اشتغال نمود - بدیستر از سرکشان آن سرزمین پی سپر شاه راه فرمان پذیری گشتند - درین هنگام از رنگ آمیزی اقبال گله تازه چهره افروز چمن زار خواهش شد و مجمل این مفصل آنکه درینولا (که این ناحیت از امیر بزرگ خالی بود) رهناس بدست جنید افتاد - و بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کار او سپری شد چندگاه باندیشه تباه در حراست آن اهتمام کرد - و از فقدان استظهار شایسته با خویشتن سگاید که بذریعه یکی از موتمنان بارگاه دولت بدست آریز چنین پیشکش خود را از منتسبان سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفور فطانت اظهار نکرد - درین هنگام راه داران حواشی آن حصار آسمانی ارتفاع (که بے اتفاق آن مردم نزدیک آن کوه شدن دشوار باشد) از سهمذائی شکوه لشکر منصور آمده دولتخواهی گزیدند - و مظفرخان نیز با عساکر صوبه بهار روی بتسخیر نهاد - متحصنان را پای شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیت معتمدان خود را پیش شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نمود - و با برخی از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژ نشینان حیرت زده را کامروای مسرت گردانیده سپاس ایزدی بجای آورد - و مظفرخان از شنودن آن نصرت انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانح گشایش قلعه شیرگده است - چون به نیرنگی اقبال روز افزون رهناس بدست آمد توطن گزینان این کوه پایه را پای همت بلزید - و پیشتر از آنکه پرده از روی کار برگیرند سریرام سرگروه این گروه از افزونی هوشمندی شکوه این دولت ابد پیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلید قلعه سپرده واژونی بخت را چاره گر شد *

و از سوانح فرستادن افواج نصرت قرین بصوب جالور و سروهی و کامیاب شدن ایشان - چون بمسامع همایون رسید (که تاج خان جالوری سر از فرمانبرداری پیچیده - و دیوره رای سروهی نیز از نادانی پاسبان احکام بندگی نیست) ترسون خان و رای رایسنگه و سید هاشم باره و برخی از کاردانان هنگام مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنان دلاویز موعظت رهنمای شاهراه اطاعت کردند اگر باین طرز دانا پسند خردگزیں کار ساخته گردد مساک پیکار نسپردن احراز رضامندی الهی اعتقاد کنند - و گر نه بعرضه نبردگاه پای همت افشرده مرضی ایزدی منحصر در گسیختن تار و پود هستی آن نفوس شرارت اندوز دانند - مبارزان خدمت گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج خان

(۲) در [چند نسخه] بیم ناک (۳) نسخه [ب] سنوح (۴) نسخه [ا ب ی] و سلطان دیوره رای *

بدست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابد پیوند بست - و چون این کار با آسان روش ساخته آمد عزیمت سروهی نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منتسبان دولت پیوست - و باتفاق تاج خان بعبادت سجده آستان مقدس روانه شد - و بحکم والا ترسون خان بایالت پتن گجرات شتافت - و سید هاشم و رای رایسنگه در قصبه نادات^(۲) رخت اقامت انداخته متمردان آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارج رانا بسته آمد *

و از سوانح توجه رایات جهانگشای بصوب کوننده است - خاطر مقدس انتظام ملکی را در شکار آنجانب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگی آواره دشت ناکامی گردند - و از فیض قدوم شاهنشاهی ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گزینند - و تماشای صنائع ایزدی روشنی افزای خداوندان استعداد شود - و برانداختن بدکاران چون نواختن خیر اندیشان (که از گزیده ترین عبادات ایزدی و سرچشمه مکارم کونی و الهی ست) بهنجار شایسته بے شایسته منت خدمت فروشان و بے مداخله تزویرات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطرز معنی سرانجام یابد - چه خوش کاره ست که هم غازه عبادت بر روی دارد - و هم چهره افروزی تربیت را دستاویزے سترگ اگرچه در نظر نخستین خیر اندیشی در حق نیکن است لیکن بژرف نگاهی روشن گردد که در باره بدکاران نیکوئی خواستن بود - و هر چند در دید اولی تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید اما بمعنی سرمایه سعادت اخلاص گزینان عقیدت منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیار جوهر بمیزان محک رسد - تا نواختن پیشین و سرمایه افزودن حال خاطر نشین صورتیان عادتی گردد - و پیداست که جمیع اشغال سلطنت اولاً بالذات بردمّت اورنگ نشینان فراخ حوصله از بارگاه سلطان خرد نشان لزوم دارد - ازین رو شاهنشاه خدا شناس کاره (که از ملازمان عتبه اقبال بخوبترین وجهه تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همت می بندند - بنابراین درین ایام (که عنفوان شععه نیر اقبال است) چون پرتو ظهور انداخت (که رانا در کوهستان جنوبی سر بشورش برداشته است - و رای نراینداس در قصبه ایدر علم استکبار می افوزد - و همچنان طایفه دیگر از بدگوهری مفارق نخوت می خارند) شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الهی با اشاره عالی طبقات امرا و طوائف ملازمان (که درین یورش سعادت حضور داشتند) جوق جوق بزبور فولاد آراسته بنظر در آمدن گرفتند *

* بیت *

یلان غرق آهن ز سر تا بهای * چو صورت که گیرد در آئینه جای

چنان مرد خود را در آهن گرفت * که مژگان او شکل سوزن گرفت

درین روز آن شهسوارِ عرصهٔ آگهی بیشتر بر فیلِ بالسندر جلوهٔ اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سواری نشاطِ افروزِ شکار بود و بجز چندین ملتزمانِ خدمتِ سعادتِ حضور نداشتند لشکرِ گران بظهور آمد و روزِ سی و یکم مهر ماهِ الهی به پرستشِ ایزدی (که در انتظامِ نشاءِ صورتِ سرانجام پذیرد) از خطهٔ دلگشای اجمیر بصوبِ کوننده نهضت فرمودند - و بحکمِ والا آمرای کشک هر روز بعد از خدمت گذاری پیشتر شتافته پاسبانِ مراسمِ آگهی شدند - و هنگامِ نیکو بندگی حضور در پیشگاهِ تقدسِ شرفِ کورنش دریافتند - چون رایاتِ اقبال بقربگاهِ مقصد رسید بسیار از نخوت گزینانِ آن مرز جدیه سالی عبودیت گشتند - رانا از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهی در کوهستانِ خمول فرو شد - از راهِ دیده وری و دوراندیشی قطب الدین خان و راجه بهگوننداس و کنور مانسنگه با برخه از منتسبانِ بارگاهِ خلافت رخصت یافتند که در خلالِ جبال درآمده آن گریوه نشین بدکیش را بدست آوردند - و قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و میر غیاث الدین علی نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابوالغیث و نورم قلیچ^(۲) و بسیاری از مجاهدانِ عرصهٔ نصرت را درین تاریخ بصوبِ ایدر فرستادند - که آن سرزمین را از خس و خاشاک ناسپاسانِ گردن افراز پاک سازند *

و از سوانح توجه فرمودن اورنگ نشین اقبال بیورشِ حجاز - و بالتماسِ اعیان دولت فسحِ آن عزیمت نمودن - گیتی خدیو از وفورِ خدا پرستی و فرطِ حق شناسی در گرد آوری رضای^(۳) ایزدی دوام تکاپوی دارند - و با وجود گنجوری خزائنِ صورت و معنی از فراخی حوصله و افزونی استعداد یافته را نهارشکن خواهش ندارند - و از انجا (که شمسۀ پیشطاقِ بینش را نور جهان افروزِ حقیقت فرو گرفته) بر حسنِ روز افزونِ خویشن نگاه نیفتد - و همواره بینش جوپائی از سراپای مشرقِ خاطر تابان و فروزان باشد - و در جست و جوی نشانِ آن ب نشان پای همت ره گرای بود - درین اثنا طایفه از لوندانِ ملکِ ساده لوحی (بیتابی شهسوارِ تقدس را در عباداتِ جسمانی خاصه طوافِ مشاهدِ دور دست دیده) سیرِ حجاز را بتازگی سامعه افروزِ آن پویای بادیه طلب گردانیدند و با آنکه از فروغ افزائی خرد در پیشگاهِ خاطرِ حق اندیش روشن بود (که آن گام نخستینِ تجرد گزینانِ حق جوی ست - و رفتگانِ این راه دراز چه جای رسیدگانِ سرچشمهٔ مقصود ازین خاکستانِ صورت پرستی دامن بر چیده همت در کار دیگر بسته اند - و بزرگانِ ملکِ تعلق را مهم دیگر در پیش - و عباداتِ این گروه بآئینِ دیگر - خاصه فرمان دهانِ دادگر خصوصاً چنین گیتی آرای که بار جهانیان بردوشِ معدلت گرفته ولایتِ چندین سلاطینِ والا شکوه را بفنون تدبیر و لمعانِ شمشیر دارالامن دارن گجا این قسم عبادات در حق ایشان تجویز کرده آید) شهریارِ خدا دوست را بمقتضای سرانجامِ اسباب

نشاہ جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد - منظوران بارگاہ سلطنت و دانش منشان بزم اقدس پرستشہای نشاہ تعلق و تجرد را (چنانچہ بر خاطر حقیقت آمود روشن بود) مذکور ساختند و بطرزے (کہ حق اساسان راستی اندوز معروض دارند) بموقف عرض مقدس رسانیدند کہ برخے از حقیقت اندوزان والا فطرت (کہ بہ نسبت این طایفہ قدسی امثال این امور روا داشته اند) مشروط بانست کہ ازان گرد فتورے بنزہت آباد رعیت پروری نہ نشیند - سریر آرای معدلت بمقتضای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مندان یکنادل نقش آن داعیہ از لوحہ خاطر سترند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای صواب اندیش بران قرار گرفت - کہ یکے از درست کرداران معامله دان بآن دیار فرستادہ شود - تا همچنانکہ بآن بازگشت معنوی جوہر گرانبہای حقیقت زدودہ آمد باین ادای نیابتی پاس ظاہر نیز شدہ باشد - سلطان خواجہ نقشبندی را (کہ از صفات مذکورہ نصیبہ فراوان داشت) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیدہ رخصت ازانی داشتند - و مبلغ شش لک روپیہ نقد و دوازده ہزار خلعت ضمیمہ افضال گشت - تا بفروغ دیدہ وری مراتب شایستگی احسان دریافتہ بخشش ستودہ نماید - و عامہ غربت گزینان این راہ دراز را بجزائل انعام بے نیاز گرداند - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت کہ تجرد منشان آن مرز (کہ از شغل پیراستن نفس ذوفنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاج مندان قناعت پیشہ آن بوم نگاشتنہ قلم تحقیق ساختہ نسخہ منقح بدرگاہ والا آورد - غرض ازین اندیشہ قدسی آنکہ ہر سال یکے از آگاہ دلان بارگاہ اقبال بدان دیار رفتہ عموم محتاجان آن ناحیت را از مایدہ احسان شاہنشاهی چون آرزو مندان سایر اقلیم احتیاط وافر بخشد - درین قافلہ سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منسوبان خانوادہ نظر و اشراق و منتسبان استدلال و شہود فراوان بار دولت بستند - ہرگز چنین وفود برکات طلب از ہندوستان عزیمت آن صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکہ و شاہ خواجہ و ملک محمود و قاضی عماد الملک و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملا عبداللہ وفادار و خواجہ اشرف و خواجہ حسین علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاہ میوزا و جمال خان بلوچ را نور غریب گشتند - و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد کہ امرای رخصت یافتہ بدرقہ باشند - ^(۱۴) آن کاروان بزرگ از راہ گریوہ ہلدی با لشکر منصور بکوکندہ شتافت - و از تنگیہا و عقبہا گذشتہ بہ پنوارہ رسید - از انجا قطب الدین خان و راجہ بہگوانداس و سایر لشکر فیروزی (کہ باستیصال رانا تعیین شدہ بودند) بآن حدود معاودت نمودہ بصوب کوکندہ روانہ شدند - و چون بموطن آن شوریدہ بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت اعتصام بگوخمول

(۲) در [اکثر نسخہ] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخہ] حقیقی (۳) نسخہ [۱] ملک محمود

بہار و قاضی (۴) در [چند نسخہ] سران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخہ] بآن خدمت معاودت نمودہ •

فرورفته طیلسانِ خفا بر سر گرفت - و افواجِ ظفر طراز (که بصوبِ ایدر رخصت یافته بود) در ملازمتِ این سفر گریبانِ قدسی مقام منزل بمنزل گامِ عاقبت زده روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الهی بآن حوالی پیوستند - ^(۲) نخوت آریانِ آن سرزمین خود را به تنگناهای کوهستان کشیدند - و جمعاً از راجپوتان تهور منش بمعابد و منازل پای جلالت افشوده قرار مردن دادند - طایفه از بهادرانِ نصرت قرین مثل ^(۴) هیروه بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصالِ آن گروه شنافتند تیره بختانِ غنوده رای تیغها آخته و برچها راست کرده بعرضه جانفشانی نیز دستی نمودند - بسیاری از مجاهدانِ دولتِ عنان تاب گشته روی گردانیدند - نامبردهها جوهر ثبات پائی را ببازار شگفت آورده هنگامه افروز حیرت شدند ^(۵) عمر خان و حسن بهادر ثروت گوارای و پسین نوشیده بنزمت سرای آسایش خرامیدند - و آن گردن کشانِ بی دانش در گونیستی نگوینسار افتادند - و آن شهر با غنائم فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد - و امرای صایب تدبیر در حراست و عمارت ^(۶) بار معدلت گشادند - از انجا قافلۀ حاج بصوب گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشی با جمع از اعیان در خدمت بدرقه سعادت اندوخت از بی موسمی سفر دریا در احمد آباد توقف گردیدند *

و از سوانح آنکه شهریارِ دوربین خواجه شاه منصور شیوازی را (که دانای رموز حساب دانی بود) بمنصب والی وزارت ^(۸) عزت سترگ بخشید - او در پیشین زمان با شرافِ عطریات شرف اختصاص داشت از تیزی فهم و جوشش رشد با مظفر خان آویزش زبانی کرده جرمان گرای شد - و پس از ناکامی بسیار بمنعم خان پیوست - و در آن هنگام (که بکارسازی بنگاله بدرگاه مقدس آمد) از نقوش پیشانی او رقوم کاردانی بیشتر ظاهر شد - و پس از سپری شدن روزگار بمنعم خان راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار بقید مدلت کشیده مسلسل گردانید - بزم آرای سلطنت از وفور قدر دانی ^(۹) منشور مطاع فرستاده طلب فرمود - درین ایام (که عنفوانِ ابتسام بهار دولت است) به جبین سائی آستان مقدس جلا افزای نامیه بخت مندی آمد - و بی سپارش نزدیکان بساط حضور (که بیشتر ظهور مکامن استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بی تجارب روزگار (که کار آگهان آنرا دستاویز برداشتن بندگان سازند) پایه اعتبار خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخی حوصله و فزونی دریافت شهریار گیتی خداوند از یاور بی دستور بی نیاز است - و فروغ خرد آن یکتای جهان آفرینش عموم

(۲) نسخه [ل] به تنگنای کوهستان (۳) نسخه [ی] جمع ابوه (۴) نسخه [ی] تیره بهان
و نسخه [ل] دهیره بهان (۵) نسخه [ل] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخه [ی] سرنگون
افتادند - و نسخه [ل] نگون افتادند (۷) در [چند نسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی نسخه]
عزمنوی (۹) نسخه [ل] نور افزای *

کارسازان سلطنت را در تنگنای تعطل دارد (لیکن از فرطِ حق‌شناسی و چشم‌پوشیدن از شعشعته جمالِ خدادادِ خویش همواره طینتش چوبای سره‌آدم می‌نماید - و پیوسته بر لوحهٔ زبانِ عنصری و دیباجهٔ لسانِ حال خواهشِ چنین‌گزیده‌مردم نگارد - و پایهٔ او را بنفسِ دوم و چشمِ سیوم تعبیر کند و همانا ایزدِ بیچون می‌خواهد که ذاتِ مقدسِ شاهنشاهی از نقاب‌گزینی و پرده‌آرایی باز آید - و قوانینِ انتظامِ بخشِ جهانیان (که دستورالعملِ کار فرمایانِ عالمیان تواند شد) ازین بزرگ‌کردهٔ خود بظهور آرد - و حسنِ جهان‌افروزِ گیهان‌خدیو خاطر نشینِ خرد و بزرگ‌گرد - و [اگر چنین دانش‌منش فراخ حوصله یکتای بارگاهِ بهمال (که دلِ صواب‌اندیشِ چوبای اوست) بدست افتاده] طایفهٔ از کوه نظرانِ چهاردیوارِ صورت درین تخیلِ خسران زده شدند که این آئینهای شگرف از فروغِ خردمندگی اوست - و با آنکه خرد پژوهانِ زمانه شایستگی وزارت این یگانهٔ ایزدی ندارند لیکن از اینجا (که خسرو آفاق سررشتهٔ ظاهر با سلسلهٔ معنوی پیوند داده پاسِ لوازمِ این دو کارِ سترگ میدارد) روزِ کوشِ چهاردهمِ آبان ماهِ الهی خواجه را باین پایهٔ والا اختصاص بخشیده بلندمرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمی بهره نداشت لیکن در گروه نیک‌بختان بشیوا زبانی و شگرف‌کرداری سرآمد یکتایانِ روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراخ حوصلگی چهرهٔ سعادت افروخته داشته *

و از سوانح آنکه چون حوالی قصبهٔ موهی ^(۴) مخیمِ سردقاتِ اقبال شد شهاب‌الدین احمد خان و شاه فخرالدین مشهدی و شاه بداغ خان و مطلب خان ^(۵) و سایرِ امرای صوبهٔ مالوه بناصیه سائی آستانِ مقدس سربلندی یافتند - و هر کدام باندازهٔ جلالی گوهرِ اخلاص مشمولِ عاطفت گشت روزی چند آن سرزمین بشعاعِ دانشِ حقیقت‌آموزِ شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و حال ساکنان آن مرز انتظام‌پسندیده گرفت - و از دور بینی و کاردانی ^(۶) بهادران مثلِ غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و مجاهد خان و سبحان‌قلی ترک را با برخی از کار طلبان در قصبهٔ موهی جای دادند و عبدالرحمن موبد بیگ و عبدالرحمن جلال‌الدین بیگ را با طایفهٔ از همت‌مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محالِ دیگر مردمِ مردانهٔ کار کرده تعیین یافتند - تا هرگاه آن بدکیش‌فتنه اندوز از گریوهٔ خمول برآید ببادافراه رسد - و چون خاطرِ اقدس از مهماتِ این حدود واپرداخت روزِ مهر شازدهمِ آذر ماهِ الهی ازان منزل فیروزی از راه بانسواله بصوبِ مالوه نهضت فرمودند - و همگی مکامنِ ضمیرِ قدسی آنکه از برکاتِ قدومِ همایون آن سرزمین فروغِ معدلت گیرد - و عامهٔ خلایق در ظلالِ عافیت آسایش و آرامش یابند *

(۲) نسخهٔ [۱] جهان صورت (۳) در [اکثر نسخه] حیرت زده (۴) نسخهٔ [بی] قصبهٔ موهی (۵) نسخهٔ

[۱] قطب خان (۶) نسخهٔ [ل] بهادر خان و غازی خان (۷) در [چند نسخه] قدم همایون *

و از سوانح مُعائب شدن قطب‌الدین خان و راجه بهگونت‌داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را سرکرده به بُنگاه رانا هنگامه آرای بودند - چون از ان شوریده‌حال نشانه پدید نیامد از شتاب زدگی (بے آنکه حکم قدسی طراز شرف صدر یابد) بمجرد شنیدن توجه رایات نصرت روی بدرگاه مقدس آوردند - و از انجا (که پاسبانی احکام سلطنت نخستین بر ذمت فرمانروایان والا شکوه است - و پایه دوم بر صفائح خواتر خدمت پذیران نقش لزوم دارد) این وجوه دولت را کورنش نداده خجالت آورد عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی بدریغه درست خوانان این سواد^(۲) روشن شد گفتار کوتاهی رسائی و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رخصت بار دادند *

و از سوانح آنکه در هنگام عبور مرکب آسمانی سیر بحواشی اودیپور عرائض حقائق گذاران صوبه گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفه از معامله شناسان در عموم همراهان قافله حاج خدوک انداخته از حکام بنادر فرنگ بیمناک ساخته‌اند^(۳) - و هر چند حضرات قدسی بسخنان خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدھی میکنند اطمینان خاطر عامه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه غربت‌گزیده را نمی‌توانند بناکامی گذاشت - بنابراین قلیچ خان را (که برخی از بنادر گجرات در تصرف او بود) باسپ بام از لشکر ایدر طلب داشته رخصت آن دیار فرمودند که بر ساحل دریای شور رفته خدمت پذیری و نیایش گرمی آن گروه بیگانه را بر لوحه^(۴) ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن قافله بلمعه آرامش درآیند - به نیروی اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی این خدمت حسن انجام گرفت و نقاب‌گزیبان بارگاه عصمت در جهاز سلیمی عشرت‌گرای آمدند - و سلطان خواجه با سایر اعیان در جهاز الهی بار سفر بست - و حکام نصاری و بزرگان هرزمین قدوم گرامی را محترم داشته سرمایه سعادت جاوید اندوختند •

و از سوانح آنکه چون شعشعه رایات همایون در حوالی بانسواله^(۶) پرتو شکوه انداخت راول پرتاب بزرگ آن ناحیت (که همواره دم استقلال و استکبار زدے) و راول اسکرن مرزبان دونگرپور^(۷) و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجده خجالت بتقدیم رسانیدند - و از انجا (که شیمه مقدس گیهان خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی ست) شرمندگی کم خدمتی را با فروختگی کارگذاری گرفته جان و ناموس و ملک آن گروه را در حمایت معدلت و رافت درآوردند - و بتفقدات خاص بلندی گرای آمدند *

و از سوانح آنکه میرزاده علی خان بسجود نیایش جلا افزای پیشانی شد - و شصت و پنج فیل

(۲) نسخه [ب ل] آن سواد (۳) نسخه [ب] ساختند (۴) نسخه [ل] نیکان را (۵) نسخه [ب]

منصه ظهور (۶) نسخه [ز] بانسوازه (۷) در [چند نسخه] دونگرپور *

از جمله غنائم دیار شرقی بنظر عالی در آورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکو خدمتیهایی جان سپاران^(۲) سعادت‌گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار^(۳) بے‌همتئا گشت *

و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا بصوب کوننده نامزد شد - درین هنگام بمسامع همایون رسید که رانا باز گریوهای سخت و ننگناهای دشوار عبور را اسباب سرکشی انگاشته تباہ اندیش است - روز دی بمهر پانزدهم دی ماه الهی راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و میرزاخان بیرام خان و قاسم خان میربحر و طایفه از بهادران کارشناس را روانه آنحدود گردانیدند - و بتوجهات والی شاهنشاهی ساحت آن ملک از خارستان ترمذ پاک ساخته بفرمان پذیران انصاف‌مزد پیرایه دادند *

و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه نودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه‌سای عقبه اقبال گشتند - و جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسی آورده ستایش نیرنگی دولت^(۵) روز افزون در کامروائی اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم نوطن گزینان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدی افزودند *

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان قلی خان قوش بیگی از سفر حجاز آمده بسجده خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقی الهی نمود - و عرائض شرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندی یافت - روزی چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکی مخیم سرادقات اقبال بود *

و از سوانح فرستادن راجه بیربر و رای لونکرن به دونگر پور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجه آنجا از بختمنده بوسیله مقربان بارگاه مقدس عرضه داشت که فرزند او (که بعفت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکوی سپهر مثال کرده - هم گوهر و الا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهاره سترگ بدست آید - اورنگ نشین اقبال بر حسن اخلاص او نظر انداخته آن ملتس را بیایه قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دومونم بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب نشین حجله تقدس را بشبستان اقبال رسانند *

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی عرضداشت رای رایسنگه نوید گشایش سروهی و تسخیر الوگده^(۷) رسانیده بهجت افزای شد - و اختصار این داستان مسرت آنکه رای سروهی سلطان دیوره از بخت برگشتگی و توحش ذاتی بوطن جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

(۲) نسخه [ب] جان نثاران (۳) نسخه [ی] ب همال (۴) نسخه [ب] درین اثنا (۵) نسخه [ا]

اقبال روز افزون (۶) نسخه [ا] نودرمل (۷) نسخه [ز] ابوگده *

رای رایسنگه و سید هاشم و طایفه دیگر از بهادران خدمت‌گزین عزیمت تسخیر آن نمودند و آن آشفته رای تیره روزگار را سزای نافرمان‌برداری در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته بمحاصره او پای همت افشردند - و از آنجا (که حصار دشوارگشا داشت - و عقل حسابدان نبود) اعلای جبال را پناه اندیشیده نخوت غرور افزود - مبارزان اقبال رحل اقامت انداخته از شتاب‌زدگی بآهستگی گرائیدند - و رای رایسنگه بنه و بار را از وطن گاه خویش طلب داشت - آن غنوده بخت با جمعی از دلیران جنگ جوی در اثنای راه بران قافله ریخت - برخی از راجپوتان ناموس دوست (که بسرکردگی رایمل همراه آغروق بودند) بازوی جلالت گشوده جوهر مردانگی را بعیارگاه رسانیدند پیکار سترگ روی داد - و از طرفین بسیاری از مبارزان رخت هستی بپوستند - و بمیامن اقبال روزافزون آن گریوه‌نشین تهور شکست یافته آواره دشت ناکامی شد - و از سروهی دست باز داشته بتکاپوی سخت به ابوگده شتافت - و آن ولایت بحسن عمل کارگزاران ضمیمه ممالک محروسه گشت و سعادت‌منشان خدمت دوست متوجه آنصوب شدند - نام این در اصل اربدا اچل است - بفتح همزه و سکون را و ضم با و دال و الف و فتح همزه و جیم فارسی و سکون لام - بتداول السن و تحریفات روزگار باین نام خوانند - گویند اربدا نام روحانیست که بلباس زنان درآمده رهنمائی گمراهان بادیه طلب فرماید - و اچل عبارت از کوه است - یعنی آن پیکر قدسی بدان جای نسبت خاص دارد - و این نزدیک سروهی ست در اقصای صوبه اجمیر گجرات رویه - ارتفاع آن هفت کوه باشد - و برفراز آن کوهها رانا در زمان باستانی قلعه آسمانی پایه اساس نهاد - راه برآمد بغایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که تحصن‌گزیان حصن را بسند باشد - و انواع گلها و اصناف ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق‌افروز است - اهل ثروت برای تیمن و تبرک دران نواحی معابد و منازل خیر ساخته‌اند - این گروه نصرت‌طراز باستظهار اقبال روزافزون بآن قلعه پیوستند - و چنین حصار حصین را (که فرمان‌دهان والا شکوه بدشواری توانند گشود) این جوق اخلاص‌گزین بکمر سعی بدست آوردند سطوت سلطنت شاهنشاهی سلطان را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمان سعادت شد و کلید آن دژ را سرمایه گشایش‌گره بخت ساخته باولیای نصرت سپرد - رای رایسنگه بکاردانان آگاه‌دل گذاشته باتفاق رای سروهی روی بدرگاه سلاطین مطاف آورد *

و از سوانح فرستادن جنود اقبال است بصوب خاندیس - راجه‌علی خان حاکم آن مرز باستظهار سایر حکام دکن در فرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری قدم سست بر میداشت - گیتی خداوند از وفور عاطفت

(۲) در [بعضی نسخه] بار جلالت (۳) نسخه [ی] روی نمود (۴) نسخه [ز] به ابوگده

(۵) نسخه [ل] اورا *

(که هنگامه آرای شریف و وضع و چهره افروز سعادت خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ
ماه الهی لشکر شایسته بسردرگی شهاب الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب الدین خان
و شجاعت خان و باقی خان و نورنگ خان و میرزا نجات خان و علی دوست خان و بسیاری از مبارزان
و الا قدر باین خدمت قرار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیه بیهوشی را
بسرخان دلاویز آگهی بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکوبندگی گردانند - و اگر
از واژونی طالع گران خواب بدگوهری باشند گام همت فراختر نهاده بلوامع سیوف هندی زنگ زدای
ظلمتیان آن دیار گردند - و آن معموره را بدادگران نامل گزین بے غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا
(که ودائع ایزدی اند) بردهوش فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید
که آن ناحیت از بے پروائی وزیرخان غبار آلود نایمینی گشت آن کاردان موتمن را رخصت دادند
که بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد - او بقدیم سرعت شتافته جوهر کاردانی خویش
بجهانیان نمود - و عموم توطن گزینان و واردان آن دیار عشرت آمود عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور شهبازخان از دیار شرقی کامیاب نیکوخدمتی جبهه‌سای
آستان جلال آمد - چون گشایش رهناس و فتح گجپتی و سایر نیکوکاریهای او بموقف عرض مقدس
رسید حکم والا شد که رهناس بحراست محب علی خان گذاشته روی بندگی بعتبه قدسی آورد
روز اشد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی جبین عقیدت برعتبه اقبال سوده سربلندی یافت
و محفوف انواع مراسم پادشاهی گشت - و (چون مکذون ضمیر قدسی آن بود که افواج گیتی گشای
بصوب دکن زودتر شتافته آن دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند) اشارت عالی شد که سامان لشکر
نصرت اعتصام را بعیار تصحیح رسانده جنود اقبال را سزاول باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد
و دران هنگام (که موکب همایون بدارالخلافه نزول اقبال داشت) بسعادت کورنش بلندی گرای آمد *

و از سوانح گشایش ایدر و آن حواشی ست - پیشتر گزارش یافت که چون رای آن سرزمین را
اختر بختمندهی در افق ادبار فرورشد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت پزوه طبیب روزگار و حکیم
آفاق اند فوج از کدآوران اخلاص گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او
از صفحه کاینات سترده گردانند - آن بے دانش از فرومایگی و بدگوهری داستان موعظت را سرمایه
استکبار گردانید - و چون قلیچ خان را بخدمت بذار گجرات طلبداشتند در اندیشههای تباہ تر افتاد

(۲) نسخه [ب] نجابت علی خان (۳) نسخه [ل] پای همت (۴) نسخه [ل] باقدام سرعت

(۵) نسخه [ب] از دلاوران *

و بسعی خویش غبار آلود خاکستان بے ناموسی شد - و اجمال این تائید آسمانی آنکه آن دو چیز سرمایه رعونت افزایی شده پرده بر بینش او فروهشتند - و در کمتر فرصتی بیهوشی او ببدمستی کشید و از نابینائی نیرنگی اقبال روز افزون آسا راول برخه از تهور گزینان بادیه ابار را با خود متفق ساخته بآرایش عرصه مبارزت از تنگنای کوهستان برآمد - اولیای دولت بدستگیری نیک اختری پیمان یکجہتی و یکتادلی تازه کرده بصوب آن نخوت گزین غرور افزای عزیمت را مصمم گردانیدند - شب کوش چہارم اسفندارمذ ماہ الہی شیرخان را با جمع از بہادران حزم اندیش پاسبانی اردو گذاشته رہ نورد عرصه پیکار شدند - در قول خواجہ غیاث الدین علی آصف خان با طایفہ از مبارزان رزم آرای پای جلادت افشرد - و تیمور بدخشی با جمع از جنگ دوستان نبرد آزما برانغار را بشکوہ شجاعت مندی پیرایہ داد - و میر ابو اللیث^(۴) با برخه از نگاہبانان غور ناموس نیروی جرانغار آمد و میرزا مقیم نقشبندی و نورقلیج^(۵) و دہیرہ پرمات^(۶) و میر غیاث الدین^(۷) و گروہ از تیزروان میدان و غا در فوج ہراول جوہای جانستانی و سرفشانی شدند - شمال خان و گدا علی و چندے از کارشناسان رزم در کمین گاہ جستجوی شتافتند - غنیم از فرط غرور دوجوق شدہ پیہم جلو ریز می آمد - میرزا مقیم با برخه از غازیان ہراول تیزدستی نمود - و مظفر خود را از قول رسانید - رادمردان لشکر منصور بنمایش یکدیگر عنان از دست دادہ آویزش پیکار نمودند - راجپوتان تہور گزین برچہا راست کردہ در ہم آویختند - چپقلشہای عبرت بخش حیرت افزا روی داد - و جوہر ہمت و مردانگی بعیار گاہ رسیدہ تابش دیگر بخشید *

بغرید کوس و برآمد نبرد * برخشید تیغ و بجوشید گرد
روان خون چومی نعرہ شان بانگ زیر * پیالہ سر خنجر و نقل تیر
نورقلیج باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشت^(۸) - و مظفر از هجوم راجپوتان بزمین آمد - و بیاروی تیزدستان ہمت گزین سوار شدہ نبرد آرای گردید - و دہیرہ پرمات دران آورد گاہ مرد آزما کارنامہ حیرت افزای بتقدیم رسانید - درین هنگام زد و گیر فوج ہراول را پای ہمت از جای رفت - نامبردہا پاس ناموس داشتہ بجانفشانی ایستادند - میرزا مقیم دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - و قطب خان نیز از ہمراہان او بآئین اخلاص گزینان نقد زندگانی در باخت - درین هنگام (کہ ہراول را آن چشم زخم رسید)

(۲) نسخہ [ی] بادیه پیکار (۳) نسخہ [ل] نبرد دوستان جنگ آزمای (۴) در [اکثر نسخہ]

ابوالغیث (۵) نسخہ [ی] دہیرہ نریان - و در [بعضی جا] ہیرہ بہان - واللہ اعلم (۶) نسخہ [ل]

غیاث اللہ - و در [اکثر نسخہ] غیاث اللہ (۷) نسخہ [ی] مردانہ عبرت بخش (۸) نسخہ [ل] دست

از کار نداشت (۹) در [اکثر نسخہ] حیرت افروز *

فوجهای فیروزی طراز پیدم آمدند - و دل باقبال^(۲) ابد پیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهور
افشوده گرد پیکار انگیخت - و باندازه توانائی جلادت نموده غبار آلود بے آزر می روی در هزیمت نهاد
اولیای دولت بمیامین^(۳) تائیدات روز افزون در نیمروز ناامیدی کامیاب خواهش شده عشرت از سر گرفتند
چون داستان نصرت بعرض همایون رسید جلائل سپاس ایزدی بجای آمد - خدمتگذاران همت منس
بعاطفت خسروانی پایه امتیاز یافتند *

آغاز سال بیست و دوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور دوم

شهریار معدلت دوست^(۵) در حواشی دیدالپور عبادت نشاء تجرد و تعلق را در نقاب شکار
بتقدیم رسانیده صورت را با معنی مزاج یکتائی می بخشید و ظاهر را پایه باطن میداد گلبنگ
اعتدال ربیعی چهره افروز انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگام بخشش رونق دیگر پذیرفت
شب دوشنبه بیستم ذی الحجّه^(۶) بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ افزای نورستان ایزدی
پرتو خرمی بحمل انداخت - مناظر صورت را رنگ آمیزی مطالع انوار حقیقت در گرفت - آسمان
جواهر نیسانی بارمغانی زمین فرو ریخت - و او بنثار قدوم نورسیدگان ملک تقدس هزاران نقش دلفریب
بیرون فرستاد - گیتی خدیو مراسم سپاسگذاری را آئین تازه پیش گرفت - و بخشایش را روز بهجت
پدید آمد - عموم مردم باندازه دید خویش بمژدگان زمان خجسته در هر چمنه انجمن ساخته
از بستن سرای عشرت دامن دامن گلچین مراد گشتند *

جهان از نقش قدرت شد چو صورت خانه مانی * چمن از نور حکمت شد چو فکر بوعلی سینا
زمین از خرمی گوئی گشاده آسمانسته * گشاده آسمان گوئی شکفته بوستانسته
بخجستگی سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آورد - و پیغام نشاط دایم رسانید - امید که جمیع
منتسبان انفس و آفاق بمیامین این دولت ابدی اعتصام کامیاب یک نسبتی گردند *

و از سوانح خرامش فرمودن ماهی بیگم است بجهان معنی - آن نونهال گلشن سرای خلافت
نبیره راول هر راج^(۸) مرزبان جیسلمیر است - خاک توده دنیا را انبار خانه غم انگشته هیزد هم

(۲) نسخه [ی] باقبال موید بسته - و نسخه [ل] باقبال نصرت پیوند بسته (۳) نسخه [ل]
تائیدات ایزدی در نیمروز (۴) نسخه [ب] پایه اعتبار یافتند (۵) نسخه [ل] معدلت افروز
(۶) نسخه [ل] و دایه زمین به نثار قدوم (۷) نسخه [ی ل] گیتی خداوند (۸) در
[بعضی نسخه] دهر راج *

فروردین ماه الهی روی از عالم صورت در کشید - و به گلچینی بوستان خزانیه بیش از یک سال
نه ایستاد *

* مثنوی *

ژرف است محیط این جزیره * خاک سیه است و آب تیره

از رفتن آن گل بهشتی * در موج دل شکست کشتی

پرستاران مشکوی اقبال خرمن خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان خراش نمودند
حال گیهان خدیو را چگونه نویسم - در کالبد گفت درنیداید - هرگاه آن سرچشمه مهربانی از فروشدن
فرزندان عموم اخلاص گزینان باندوه فراوان گراید دوربین ژرف نگاه اندک پی تواند برد که در فوت
فرزند خویش بران گیتی خداوند مهرگرایی چه رفته باشد - لیکن فرمانروای ملک آگهی گریوه صبر
در نور دیده نزهتگاه آرامش گزیدند *

* بیت *

بقاباد شه را به نیروی بخت * بدو باد سرسبزی تاج و تخت

در عنفوان این سال فرخنده گشایش قلعه بوندی ناصیه پیرای دولت شد - و دودا پسررای سرجن
بپاداش رسید - پیشتر فوج بر سر این فرومایه بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن گروه
از کارشناسی راه مدارا می سپردند) روز بهرام بیستم فروردین ماه الهی موافق دهم محرم سنه (۹۸۵)
نهد و هشتاد و پنج از نواحی رامپور زمین خان کولتاش را باین خدمت رخصت فرمودند
و رای سرجن که بآن مدبر نسبت پدری و بهوج که پیوند برادری دارد و رام چند و کرمسی و چند
از مجاهدان اقبال را همراه گردانیدند - و فرمان شد که امرای پیش نیز پیوسته یکتائی گزینند - از راه
اخلاص در انجام این کار تکاپوی شایسته نمودند - در کمتر فرصتی قلعه بوندی بتصرف غازیان شهامت گزین
درآمد - و آن گریوه نشین ادبار خود را به تنگناهای کوهستان کشید - چون آنحدود از شورش آرامش یافت
زمین خان کوکه بحکم مقدس بهوج را با اکثری از مبارزان دولت بحراست آن ناحیت گذاشته باتفاق
رای سرجن عزیمت درگاه والا نمود - در نخستین منزل شورش آن سرزمین شنوده بجز معاودت
چاره ندید - و اجمال این تفصیل آنکه بیشتر از سپاه دران کوهستان از امتداد ایام بستوه آمده بودند
چون کوکه بار همت بر راحله شوق بست بدگوهرا^(۵) فرومایه لشکر آوازه رسیدن دودا انداخته
دست غارت گشودند - و اردو بازار با بسیاری ازان شهر معمور بتاراج رفت - و امرا از ترسناکی
و ناشناسی در آهنگ برآمدن شدند - کولتاش با رای زمین و همت شگرف و عزیمت درست برگشته
رخت اقامت انداخت - و بتائیدات ایزدی و دواعی خرد برلواعی شوق چیره دستی یافت - خدمت

(۲) نسخه [ل] گیتی خدیو مهر گوی (۳) در [بعضی نسخه] رام چند و کرمسی (۴) در [چند نسخه]

یکتائی گزینند (۵) نسخه [ل] فرومایه بلشکر آوازه *

غایبانه بر ملازمیت حضور پایه افزایش گرفت - رای سرجن را به برخه از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی ظاهر و بیدلی عامه را در پیشگاه اخلاص قدرے نماد یکبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عشرت^(۳) بازگشت نمودند - تبه کاران هرزه اندیش روی در خمول آوردند - و گریوه نشینان تهر سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردی بهشت ماه الهی قلعه رندهپور مضرب خیام نصرت گردید - گیهان خدیو فراز قلعه برآمده زمانه در منازل رای سرجن وقفه آسایش فرمودند - و از انجا داد دهان و رعیت پروران متوجه دارالخلافه فتحپور گشتند و چون سایه اقبال بران حواشی و حوالی افتاد اجله امرا و اعظم اهالی و سایر طبقات اذام جبیه سالی سعادت آمده لوازم نثار بجای آوردند - و هر یک بعاطفته خاص کامیاب صورت و معنی شد زمانیان عشرت از سر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی آن مصر دولت از وصول موکب مقدس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه بلندی گرای شد خداپرستی را بارگاه دیگر زدند *

و از سوانح آمدن زین خان کوه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندی او بموقف عرض مقدس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بوندی رحل اقامت انداخته در تصفیة مناهل آن ملک همت گماشت - بسیاری از ریزه سپاهی درین هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه به حقیقتی سپردند - آن غنوده بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت اعتصام حساب نگرفته نخوت آرای شد - و بدگوهرے چند فراهم آورده بر فراز کوه اونت گردن علم شقاوت بر افراشت - آن کوه ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگی اندیشه تباہ آنکه فرصت یافته اردوی ظفر قرین را گزند رساند - زین خان کوه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستی کرد - و برخه از مجاهدان کار طلب را تحریص^(۶) بر آمدن آن آسمانی پایه نمود - و خود باتفاق رای بهوج باستظهار گریوه نوردان همت گزین پای جلادت افشرد - پیش قدمان هنگامه مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهی یافته بسیاری از تهور منشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق اندازی شدند - و بمیامن اقبال روز افزون یکبارگی سه مرد نامی غنیم بگوعدم فرورفتند - و سایر پیش آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شعشعه^(۷) تائید یزدانی کوه تیزتر شناخت - و در هنگامه (که آن خاکسار با جوق^(۸) مقهوران از گذشتن

(۲) در [چند نسخه] تا بیسامانی ظاهر (۳) در [بعضی نسخه] بازگشت عشرت (۴) نسخه [ب ی]

از قلعه برآمده (۵) نسخه [ز] اونت کوزون (۶) یا تحریص که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخه

[ی] ایزدی (۸) در [اکثر نسخه] جوق مقهور *

آن ناموران بشورش درآمده گرد پیکار انگيخته بود) با جمع از بهادران ناموس دوست پیوست و نیروی سترگ روی داد - آویزشهای سخت جوهر همت را بپایه ظهور آورد * * نظم *

ز تیرو سپرها که در کار بود * بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر می ربود از درفش

و از بختمندی و نیک اختری غنیم در سنگستان ناکامی آبله پای آمد - صد و بیست کس از ناموران مخالف دران آورد گاه مردانه فرود شدند - و بآئین بیدلان آن گریوه نشین استکبار غبار آورد خاکستان هزیمت شد - و چون آن ناحیت از غبار شورش صفا پذیرفت پاسبانی آن برای بهوج سپرد - و ناصیه سعادت را بسجود آستان مقدس جلا افزوده مشمول عواطف شاهنشاهی گردید *

و از سوانح تجدید انتظام خزانه است - بحکم سلطان خرد پاس اموال و افزایش نقود در آئین فرمانروایی از گزیده عبادات دارالملک تعلق است - (اگرچه همت والای گیتی خدیو بمقتضای قافله سالاری جهان معنی بمعبود حقیقی پرداخته نقش دوئی از پیشطاق بینش سترده دارد) لیکن نگاهداشت مراسم شهودی ملک صورت (که غار چهره جامعیت فراخ حوصله های بلند فطرت والا گوهر است) چون اورنگ نشینان ظاهر آرای طراز درام و نقش لزوم دارد - و ازان گرده بر ساحت تقدس نه نشیند - و غبار در گلشن سرای وحدت ارتفاع نیابد - و از آنجا (که عبادات این یکتای جهان آفرینش چون طاعات مترسمان روزگار قضا ندارد - و هر جزو زمان نیت آن آسمانی سیر بنیایش خاص و پرستش مخصوص لبریز) این امنیت را (که شایسته نشاء تعلق است) بے حجاب تعویق و نقاب تسویف از صفوتکده باطن ببارگاه ظهور آورد - صادق خان و خواجه شاه منصور و چند از کاردانان دیانت مند را (که محل اعتماد و قسطاس وقوف بودند) از عشرت آباد فتحپور بدار الخلفه آگوه رخصت فرمودند - که صیرفی تحقیق را بخزائن عامره برده عیار راستی خازنان و محشران و پاسبانان بگیرند - بزرف نگاهی فرستاده ها پاک گوهری منسوبان این کارخانه سترگ روشن شد و بنوازش اعتبار بلندی گرای آمدند *

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرموده خرد پرووران جهان آرای - و پسندیده دانش پژوهان آگاه دل است که بزرگان هشیار خرام بر دیدبانای خود بسند نکرده بستان سرای زندگانی فرزندان گرامی و سایر نوخاستگان باغ فطرت را

(۲) نسخه [ب] گزیده ترین عبادات (۳) نسخه [ب] این جوهر یکتای *

همواره بآبپاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندی را اگرچه دست افزار فراوان باشد لیکن نخستین تعیین خدمت‌گزینان شایسته خوست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری و پیادگی و شادی و غمی از فرمان‌پذیری سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمائل ستوده آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشتره را عنان آگهی گسیخته‌گردد) از شاهراه سعادت یکسو نشوند - و انتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرده دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گذارند - تا تیرگی سال نرسیدگی بروشنی خرد کار کرده‌گراید - دوم گشادگی معیشت که بخواهش آن گروه اسباب‌عیش (از منازل دلگشای و مراکب گزیده و همسران شایسته و غذاهای گوارا) سرانجام‌پذیرد - و این کار آنگاه منتظم‌گردد که از روی فهمیدگی به نیروی همت والا چنان مقرر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سررشته آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سیوم گزیده اتالیقه که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن سرای حق شناسی و سپاس‌گذاری گردند - و بدست آمدن این سره مردم بدوربینی اورنگ آرای ژرف‌نگاه بود بے سفارش دامن آلودگان آرز که بچرب‌زبانی خود را در اعیان دولت می‌آرند - اگر حقیقت اندوزی و دانش منشی و فراخ‌حوصلگی و تمکین‌گزینی و سطوت‌ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزرده دوستی و کسالت‌دشمنی و حسد‌نکوئی و آهنگ‌صاح کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر بے بها نیایش‌سترگ بود روزگاران باید که این چنین صیده بدام اقبال افتد - و اگر هر یکی از این خواهی ستوده غار تمامی بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندی بهره هر کدام را ببهای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته نشود بیشتر را بنرخ آن برگیرند - که گوهر شایسته افسر بزرگی و اکلیل دولت پژوهی کمتر پدید آید - و هرگاه نخستین پایه کمال چنین پرده نشین نیابنی بود گزیده مرتبه چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا بر فراز عنقا جای دارد - و اگر چنین نادره گوهر هم بدست نیاید از حقیقت اندوزی و مزاج‌شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام گرامی بے معنی نبود - لله الحمد که شاهنشاه دانش‌پژوه همواره در مراتب مناصب سیما این منصب والا از راه دیده‌وری خرامش میفرماید - و از انجا [که سعیدخان را با بزرگی نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلق بدان باز گردد) بهره فراوان بود] باتالیقی شاهزاده والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینه پیشانی او لامع است)^(۵) و هنگام غفلت نور آگهی از مشرق حال او تابان) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت کبری^(۶)

(۲) در [بعضی نسخه] کار کرده آید (۳) نسخه [ل] همراهان (۴) در [بعضی نسخه] بدست آید

(۵) نسخه [ز] بود (۶) نسخه [ی] موهبت والا •

بزمهای عالی ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدم میمنت افروز شاهزاده منازل او فروغ سعادت گرفت *

و از سوانح آبله برآوردن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم است - دوازدهم خرداد ماه الهی آغاز این نمودار آگهی شد - و آن پیکر قدسی را عارضه تب از جای برد - کشور خدای مهرآمود بر بالین آن نوباوه بوستان اقبال بگریبان تامل سرکشیدند - و از صفائح تقدیر نقش ندرستی برخوانده پیغام گذار عافیت شدند - همچنان ریاضت اندوزان صافی دل و ستاره شناسان صواب اندیش و فال گیران ژرف نگاه نوید شادمانی رسانیدند - لیکن (چون طبیبان مسیحانفس و پزشکان تجربه اندوز در تعیین بیماری دلیرتر حرف سرایی نکردند) پردگیان مشکوی اقبال و عموم ملتزمان بارگاه حضور را دل بجای نمی آمد - درین کشاکش گفتار قدره جدی چهره افروز گشت - و اطبا نیز مزده رسان صحت شدند - و در کمتر فرصتی بخشکی گرانیده جشن صحت آراسته شد - جهان عشرت گذاری و عالم نشاط افروزی را رونق دیگری پدید آمد - سعادت پژوهان بر غیب دانی گیهان خدیو آگهی پذیرفته سجد نیایش بجای آوردند *

و از سوانح آمدن عرائض نظام الملک دکنی ست با تنسوقات آندیار - باقی خان را گرانبار اندر زهای گرامی ساخته برهنائی او فرستاده بودند - او احکام بارگاه سلطنت را پذیرا آمده و فاخان را از معتمدان خود همراه گردانید - روزی بمهر پانزدهم خرداد ماه الهی آمدها بدولت کورنش به روز گشتند - و فیلان نامور و نفائس آن دیار بنظر مقدس درآمد *

و از سوانح آنکه بمیامن انفاس قدسی شیخ جمال بختیار از جان گاهی رستگاری یافت - درین شوره زار دنیا از دیرگاه روایی دارد که (چون فرمانروای جهان یکی را نواخته بدولت تقرب سربلند سازد) دوستان حقیقت منش و خیر خواهان تمام عیار از آن دولت (که بروزگار او پدید آمد) کار افزائی و رونق معامله او را طلبکار باشند - و جمهور ملتزمان بارگاه از نکوهیده گوهران و دشمنان دوست نما و دوستان کوتاه خرد از بیماری حسد همواره در برانداختن بنیان هستی آن گزیده مرد کوشش نمایند - و اندیشهای تباہ و فکرهای دور بکار برند - و او از میامن انتساب خاص در حراست ایزدی مسرت پیرای باشد - بنا برین خوی فاستوده برخی تنگ چشمان ناتوان بین از جاه افزائی شیخ برنج در شده شربت زندگی را به بیخبری آبدار مسموم گردانیدند - بمجرد آشنامیدن آثار تغییر از ناصیه حال او پدید آمد - و داراب (که یکم از پیش خدمتان حضور است) از دوستی قدره از آن آب نوشید - او نیز همان زمان بگرداب سراسیمگی درآمد - یکشنبه روز دران خطرگاه جانگزا پریشان ماندند - چون بموقف عرض مقدس رسید لخته

از معالجاتِ صوری و نبدے از ادویۃ روحانی بکار آن مسمومانِ ناامید بردند - بمیامنِ توجّهاتِ قدسی بعشرتِ گاهِ صحتِ آسایش یافتند *

و از سوانحِ شورشِ افزودنِ مظفرحسین میرزا است - در آن هنگام (که رایاتِ جهانگشای تسخیرِ گجرات نمود) میرزایان سزای کردار یافته هر کدام بناحیتِ سرگردانِ بادیهٔ ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم والدۀ او بفتونِ کردانی و جدگزیبی آن خرد سالِ ناآزموده کار را بدلاهِ دکن برد - چنانچه گفته آمد از آنجا که روی از قبلۀ اقبال برتافته بود کارسازانِ بارگاهِ قضا او را گردآلودِ ناامیدی گردانیدند چون در آن ناحیت خارِ ناکامی در پای خواهشِ او درآمد بسعیِ برخی از بدنهادهانِ فرومایه گجرات را خالی پنداشته بآنصوب روانه شد - هزره درایانِ ژاڑخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بمسامعِ اقبال رسید از آنجا (که دوربینی و پاسبانی مراسمِ حزمِ ناگزیرِ همتِ والی فرمانروایانِ آگاه دل است) روزِ مهر شازدهمِ خرداد ماهِ الهی منشورِ مطاعِ بنفادِ پیوست که امرای عالی شکوه دفعِ شورشِ گجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدم دانسته بدانصوب گرایند - آن گروه از نابینائیِ فروغِ اقبال روزافزونِ شاهنشاهی انجامِ آن خدمت بیرون از حوصلۀ خود دانسته روز میگذرانیدند - و نیز جوششِ آزمندی برین داشته بود که بطنطنۀ حرفِ سرائی از حکامِ آندپار زرهاگرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکی (که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کندن است) خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند * * ع * * زه تصورِ باطل زه خیالی محال * در بیجاگدّه چنین زمزمۀ ناسپاسی داشتند که یرلیغِ مقدّس رسید - هزاران منتِ برجان نهاده از آن گروه کامیابِ خواهشِ هر یک به تیولِ خویش بازگشت - و چون نیتِ گردآلود بود خدمتِ مرجوعه بے آن گروه انتظامِ شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همتِ نابوده چرا داشته اند - اگر سوگِ این بازرگانانِ کم‌بین (که سررشتهٔ سوداگری از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - اما کجا وقت و کو فرصت - حکامِ دکن (که از توجّه جنودِ گیتی گشا آرام گسل بودند) آسایش گزیدند و از دوربینی (بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسند نکرده) نفائسِ آن مرز را مصحوبِ طرز شناسانِ بارگاهِ سلطنت فرستادند *

روشن شدن عرصهٔ مبارزت بغرغ شمشیر وزیر خان و راجه تودرمل

و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

از آنجا (که ابداعیانِ فسحت جای تقدیر از نیک سگالی و معدلت پزوهی اورنگ نشین

(۲) نسخهٔ [ل] بکار آن مسومان فرمودند (۳) نسخهٔ [ز] نیت و کردار آلوده بود *

فرهنگ آرای قوائِم سرپرِ خلافتِ عظمی را نیرو بخشیده اند - و بکردارهای ستوده آن مهرآمودِ فراخ حوصله رموز شناسِ آفرینش بنقش و نگار جاوید آراسته (هر سبک سرے کوته خوردے) که در نزهت گاه مملکت گردِ شورش انگیخت - یا اندیشه تباہ تیرگی افزای خاطر او شد (بے سعی کارفرمایان خدمت گزین (تا بتوجه والی شاهنشاهی چه رسد) زمانه بادافراه آنرا بشگرف آئین سرانجام میدهد گاه مال را (که باده هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلود خواهش میگرداند گاه جان را (که بنگاه تبه رانی و بدکرداری ست) از افزایش سیه درونی برگیرد - گاه پردگیان ناموس را نقاب عزت دریده هنگامه پیرای رسوائی گردد - گاه نفائس کالای دنیا را غارتیده عربان چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتب نیک بختی و بداختری آن گروه دریافته پاس این دولت نماید - هر فرومایه بدگوهر (که نکابت حال رهنمای بادیه سعادت او نتواند شد) بنکوهیده ترین روش غبار آلود خاکستان نیستی شود - و آنرا (که ناکامی روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خشم گینعی زمانه پند پذیرفته ره نورد نزهت آباد دولت آید) هنگام سخت گیری از تندباد فنا جان سلامت برد - چنانچه چهره آرای این مقصود حال مظفر حسین میرزا تواند بود - و اجمال این تفصیل آنکه وزیرخان در انتظام سپاه و آسایش زبردستان و استیصال^(۳) بدکاران کار بند شایستگی نشد - پیش از ظهور این سانحه شهریار غیب دان راجه تودرمل را (که در کردانی و خدمت گزینی و مردانگی از یکتایان جهان هستی بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونق کار او همت گمارد و بیاوروی دیده وری پراگندگیهای آن حواشی را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم آوردن پریشانیهای آن ملک تکاپوی ستوده نمود - نخستین بسطانپور و ندربار شتافته تنسیق مناسب داد - پس از آن مهمات سورت و آن نواحی را بفروغ معدلت روشنی بخشید - و از آنجا مشاغل بروچ و بروده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمدآباد آمد - و باتفاق وزیرخان حوالی آن مصر سعادت را بلوامع داد دهی می افروخت که شورش فتنه بلند می گرای شد - مهرعلی کولابی از نوکران ابراهیم حسین میرزا بالخته از فرومایگان بدگوهر همدستان شده آن خرد سال ناتجربه کار را از مرز دکن بگجرات آورد - و در حواشی سلطانپور شراره فتنه بر افروختند - برخی از همراهان عارف و زاهد پسران شریف خان از تبه کاری و تیره رانی داغ بیوفائی بر پیشانی نهاده باو پیوستند - و چون بنواحی بروده رسید داروغه شهر پالغز همت شده بیرون شتافت - و آن شهر بزرگ بے جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگی ملازمان ناسپاس کارے ساخت - وزیرخان در بسیج آن بود که باحمدآباد تحصن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبال شاهنشاهی همت

(۲) نسخه [ل] خشم گیتی خدیو (۳) نسخه [ل] مالش بدکاران •

در کارگشائی بست - و او را از شهر بند بصره برآورده آماده مبارزت گردانید - و با دل کارطلب و خاطر خدمت‌گزین بصوب بروده رهگرای شدند - چون چارکروهی قصبه اولیای دولت نزول نمودند پای نبات آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد بازداشته کهنبایت رویه رفتند و لشکر فیروزی بصوب آن دل‌بای دادها راه باهستگی پیمود - مخالف را از آگهی حال دل رفته بازآمد در حواشی کهنبایت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت - سید هاشم عامل خالص نخستین برآمده دستبرد ستوده نمود - و از فزونی غنیم متحصن شد - چون افواج گیتی‌ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب جونه‌گده شتاب آورد - و در حدود دولقه روز زمیناد بیست و هشتم خرداد ماه الهی امرای عقیدت‌گزین پیوستند - و عرصه مبارزت را بفروغ همت پذیرای نور گردانیدند قلب گاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندی و وجیه‌الملک و برخی از حقیقت‌مندان برانغار را آراستند - و راجه تودرمل و روپ رای‌گجراتی و شیخ ولی و بپاک داس با طایفه از راه مردان جرانغار را استظهار آمدند - و از اجا (که بیدلی و درونی ظلمت‌افزای حال افواج بود) غنیم برگشته پای جلادت افشرد - همگی اندیشه این بهادران شورش منش آنکه بسجده رده آرائی و رو برو شدن صفوف بیشتره هنگامه افروز ما خواهند شد - و برخی شتابان راه‌گریز همانا وزیرخان و راجه را باچند روزگار به پایان میرسد - و تمامی همت در چاره‌گری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستی دشمنان ناموس دوست بسیارند - بغابران میزرا با برخی از مدبران ناعاقبت‌بین بجانب وزیرخان گام سست برداشت - و مهرعلی سرمایه فساد با خلاصه نیزستان تهورمند بصوب راجه آمده عرصه‌آرای پیکار شد *

چو لشکر بلشکر در آورد روی * مبارز برون آمد از هر دو سوی
چنان گرم شد آتش کازار * که از نعل اسپان برآمد شرار

راجه به نیروی نبات پائی چهره افروز نصرت گشت - و بهادران اخلاص مند در بساط جانستانی سپاس‌ایزدی بجای آوردند - هیزده کس نامی از جانب مخالف بخراب‌آباد عدم شتافت و از دورباش اقبال شاهنشاهی پس از آویزش بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباه‌ترین روشها غبار آلود هزیمت گردید - سپاهیان دست راست بچپقلش شایسته روی در گریز آوردند - و همان طرز بیشتره از قول آبله پای خارستان بیدلی شدند - وزیرخان با برخی از حقیقت‌اساسان در صد

(۲) نسخه [ب] عقیدت‌کیش (۳) نسخه [ا] ورت رای (۴) در [چند نسخه] پیک داس

(۵) نسخه [ای] بیدلی درونی ظلمت‌افزای - و نسخه [ز] بیدلی وواژونی ظلمت‌افزای (۶) نسخه

[ا] نبرد آرائی (۷) نسخه [ب] مهرعلی (۸) نسخه [ل] همت مند *

چانقشانی شد - و نزدیک بود که کار او در نیکوخدمتی بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنیم را برداشته با هزاران دل رسید - و یکبارگی تار و پود هنگام مغروران تباہ رای گسیخته آمد - بسیاری ره نورد بادیه نیستی شدند - و لخته یکمندی مدلت گرفتار آمدند - و مظفر حسین میرزا با چند از بخت برگشتگان بصوب چونه گدیه شتافت *

* بیت *

چنان باز گشتند هر کس که زیست * که یززدگی شان بیداید گویست

فتحه سترگ عشرت افزای جهانیان گشت - و غنیمت فراوان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت منشی (که در حصار اخلاص اساس منزل نهاد) اگر عالم عالم موشگان نادره کار فراهم آیند گزند باو نرسد و هر بختمنده (که فرمان پذیری را جلا افزای آئینه ناموس گرداند) کارهای دشوار در پیشگاه عزیمت او طراز آسانی گیرد - هر سعادت پزوه (که نیک سگالی با پیمان یکتادلی نطق آرای همت او باشد) از هجوم فرمایگان بد گوهر عبارے بر نزهتگاه مقصود او ننشیند - و هر کارشناسی (که آهنگ خدمت فروشی در مکامن خاطر او نگردد - و حرف خوبشتمن نمایی بر دیباجه زبان نگارش نیابد) کارسازان ملک تقدیر هنگامه افروز او شوند - و هر کرا بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیبه ازین خوبیهای سقوده بردارد خیر سگالی و نیک نامی او گوی یزرن آسمان و زمین را فرو گیرد - و مال فراوان و ناموس پایدار و دین حقیقی بفرق سر پویان جبهه ساری آستان او آیند - چنانچه اولیای دولت را درین شوره زارے آزر می بمیامن بهره مندی از خصائل ستوده مذکور جمال آرای شد - و شناسای این دولت کبری گشته ستایش و نیاز مندی را طراوت تازه بخشیدند - از آنجا (که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان خدمت پذیر سپاس فرمان روایان دادگراست که پرتو فیض الهی اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ دهد و ثانیاً از برکات آن کاخستان آرزوی پیوستگان دولت روشنی پذیرد) عریضه ستایش آمود اقبال شاهنشاهی با گزیده فیلان غنائم مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سپاس الهی بلندی گرای شد - و عالمیان بهجت آرای صورت و معنی گشتند - و هم درینولا ایلیچیان سلطان حسین میرزا از قندهار آمده بسجده عقیدت ناصیه افروز سعادت شدند - خلاصه سفارت تجدید پیوند نیکبندی و خدمت گزینی بود - شهریار قدر دان فرستادهارا کامروای خواهش رخصت فرمودند *

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمونے راجه مددگراست - از آنجا (که آئین ملک داری و رسم جهانبانی ست که همواره بدست آویز مالش و نکوهش بد مستان باد خود کامی را هوش افزوده رهنمای خدمت پذیری گردانند - و بانفراش عزت و اعتبار آگاه دلان بیدار مغز چمن زار دولت را

(۲) نسخه [ل] کارسازان تقدیر (۳) نسخه [ب] درین مرز شوره زار (۴) در [بعضی نسخه] جلوه فروغ

دهد (۵) نسخه [ای] خاکستان •

شاداب سازند - تا بندگان فرمان‌گرای و گردن‌کشانِ نخوت‌مند بپاداشِ کردار رسند - و نیایشِ ایزدی و ستایشِ الهی بائینِ خردگزین بجای آید (درینولا) چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فزونیِ تهورمنشان بدکیش و قلبی‌جای و تباهی خرد و دوستی خوشامدگویان شاهراهِ فرمان‌پذیری گذاشته ره نوردِ بادیه ادبار شد (روز اورمزد غره تیرماه الهی صادق خان و راجه اسکر و موتهه راجه و آغ خان حبشی و برخی از بهادران خدمت‌گذار نامزد شدند - که آن گریوه نشینِ نخوت را از خوابِ بیدانشی بیدار سازند *)

و از سوانح فرستادنِ دستم‌خان است بایالتِ صوبهٔ اجمیر شهریارِ آفاق بمقتضای دیده‌وری (که نقدِ گنجینهٔ شناخت است) نقوشِ رعیت‌پروری و معدلت‌اندیشی از ناصیهٔ حال او دریافته پایهٔ اعتبار افزودند - و سرکارِ رنته‌پور به تیول او مقرر فرموده بحراستِ آنصوب رخصت ارزانی داشتند که در گلشن‌سرای فراخ‌حوصلگی رختِ اقامت انداخته بدستیاری دل و دیده پراگندگیهای آندیار را فراهم آورد - و پاسِ احکامِ عدالت داشته نیروی همت را بتکاپری صورت دوشادوش دارد تا عموم مردم از تیرگی ستم و تاریکی بیداد بنورستانِ حق‌پذیری درآیند - و زندگی شایسته با کردارِ ستوده پیوند دوام یابد - جهانبانی گلچینِ چارچمنِ دنیا و عقبی آید - و فرمان‌پژوهی بعشرت‌گاهِ جاوید خرامد *)

و از سوانح رسیدنِ رای لونگرن و راجه بیبر است - گذارش یافت که از حدودِ دیبال پور این دوموتمنِ بارگاهِ اقبال را بسرافرازی رای دونگر پور رخصت فرموده بودند - درین هنگام نشاط افزوز و زمانِ طرب‌افزا روزرام بیست و یکم تیرماه الهی مسرت‌آرای نیکوخدمتی بجبین سائی عتبهٔ همایون ناصیهٔ بخت‌مندی را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصامِ والا گوهر را بائینِ بزرگان بشبستانِ تقدس درآوردند - انجمنِ تعلق را نگار بستند - و جهان‌معنی را آذین کردند - گوهرِ یکتا بگنجورِ حقیقت رسید - و گروه را تکیه‌گاهِ سترگ پدید آمد *)

و از سوانح رسیدنِ ایلچیانِ شاهرخ میرزا ست - عفت‌قباد خانم والدهٔ میرزا از فروغِ دیده‌وری و دوربینی نقوشِ فرمان‌روائی معنی و حروفِ جهان‌افروزی صورت از پیشطاقِ ناصیهٔ مقدس شاهنشاهی در یافته از صغرسن پیوند عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشتِ میرزا سلیمان بیمناکی داشت - که برخاطرِ حقیقت‌پیرای گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - و سخن‌سازانِ بی‌صرفه گوی بکدام روش بموقفِ عرض رسانند - و هر ناخشنودی آن فرمان‌فرمای صورت و معنی اختلال

(۲) نسخه [ب] سپاس الهی (۳) در [چند نسخه] برخی دیگر (۴) نسخه [۱] خدمت‌گزین

(۵) در [بعضی نسخه] رستم‌خان *

در مبدائی عزت و اساس زندگی شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایه این شورش تصور فرمایند
بنکال ابدی گرایم - و نیز از مکامی ضمیر او بود که عاطفت گیتی خداوند میرزا را بفرزندی برگرفته
سر بلندی بخشید - عبد الرحمن بیگ و میرزا عاشق عرائض آن پرده نشین عزت و میرزا شاهرخ را
با جلال نفائس آندیار در اوائلی امرداد ماه الهی با هزاران بار ضراعت و نیازمندی ببارگاه قدسی
آوردند - شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبت دیرین و عاطفت تازه معذرتها پذیرفته
نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصت انصراف دادند - و هم درینولا حکیم عین الملک
از دکن ناصیه‌سای عتبه اقبال آمد - او را برهنمائی عادل خان بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام
آن خدمت بجای آورده نیایش او را بموقف عرض مقدس رسانید - و رشید الملک را با عرضداشت
و شرائف متاع آن بلاد بنظر همایون سر بلندی بخشید *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمانروای توران عبدالله خان با نامه یکتادلی و شرائف تحف
و هدایا - از شکوه اقبال روز افزون پیشتر ازین سلسله جنبان دوستی شده بود - بنابر اندیشه تسخیر
ممالک موروثی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجه فرمودند - و مدتها در اردوی معلی تکاپوی
داشت - چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود - کارنامه سرنال هوش ربای او شد
و چون بفیروزمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسله
مراسلت گسسته پیوند باشد کسی از بارگاه خلافت همراه او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگی اقبال
شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمود - مرزبان آن ناحیت از عاقبت اندیشی بلا به گری درآمد - و گرمتر
حروف نیایش و نیازمندی سرائیده مدارج مصادقت را بر دیباچه ظهور نگاشت - اساس سخن
بران نهاده بود که شهریار جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید - تا به نیروی یکجتهی
عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز مستخلص گردد - خدیو عالم بمقتضای فتوت
و مردمی آمده را بفنون نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخه
از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش بخشیدند - و پاسخ آرای شدند که آن سلسله را
انتسابه خاص بخاندان نبوت است - پاس آن داشته اختلاف آئین و کیش را سرمایه آویزش
ملک ستانی نمی سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت اندوز را ازین داعیه باز میدارد

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) در [اکثر نسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخه [ل] حکیم الملک

(۵) نسخه [ز] بنابر تسخیر ممالک موروثی (۶) نسخه [ا] از عاقبت بینی اندیشیده بلا به گری درآمد

(۷) در [بعضی نسخه] بلا به درآمد (۸) نسخه [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخه [ب]

و دران گلدسته دوستی پاسخ آرای شدند •

و چون دران گلدسته دوستي والی ایران را بعزت یاد نکرده بود اندرزهای هوش افزای در نکوهیدگی آن فرموده حق سترگ ثابت گردانیدند *

نہضت موکب ہمایون بصوب اجمیر بار دیگر

از انجا (کہ یورش فرمانروایان معدلت دوست مایہ آسایش عالمیان و روز بازار دادگری ست)
 ہموارہ^(۲) خاطر اقدس بسیر و شکار توجہ دارد - علی الخصوص کہ درین ضمن احترام یکے از بزرگان
 صاحب بدل باشد - ازین دید ژرف حقیقت اساس بآئین ہر سالہ عزیمت خطہ فیض بخش اجمیر
 مصمم شد - و شب باد بیست و دوم شہر پور ماہ الہی^(۳) سمند اقبال را رھگرای مشہد قدسی
 گردانیدند - روزے (کہ مرحلہ کر وہہ^(۴) مضرب خیم ہمایون گشت) در اثنای راہ بر فیل رن سنگر (کہ
 از شورش تند خوئی و جوشش بدمستی تجربہ کاران این وادی بہ نزدیک آن نرفتند)
 شکفہ دل و گشادہ پیشانی بہ نیروی تیزدستی برآمدند - آن عربدہ کار از شکوہ اقبال فرمان پذیر آمد
 نظارگیان را حیرت فرو گرفت - ظاہر بینان صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دور بینان
 صفت کدہ باندازہ معنی شناسی چہرہ گشای سعادت گردیدند - طایفہ یکے از ہزاران خوی ستودہ
 گیتی خدیو شمرند - و برخے را فروغ نائید بخشید - و گروہی از گروہ انکار برآمدہ بگلشن سرای ارادت
 در آمدند - و ہموارہ ازان^(۵) والا خرد عالی قدر کارنامہای بدیع تراوش ظہور یابد - از انجملہ درین یورش
 روزے فتح خان چیتدبان از درد چشم بیدلیہا نمود - و از ناامیدی پزشکان آزمودہ بہ نیایش درآمد
 آن مسیح نفس بدم گیرا چارہ فرمودند - و بظاہر نیشتر را بکار داشتہ آسایش افزودند - طبیبان روزگار
 حرفت مکتسبی را پیش حکمت مہبتی قدرے نہادہ سجدہ نیایش بجای آوردند *

و از سوانح لبریز شدن پیمانہ زندگی شیخ احمد فرزند میانعی شیخ سلیم فتح پوری ست - در تعلقیان
 روزگار بسا خوبیہای گزیدہ غازہ چہرہ او بود - زبان را شکایت آلود جہانیاں نکردے - و از دید
 ناملایم چندان زبون غم نگشتہ - با آزم و تمکین ہمنشین گردیدے - از دستگیری عقیدت و نیکو بندگی
 در جرگہ امرا انتظام یافت - و باتنگی^(۶) شہزادہ بزرگ صورت و معنی شہرہ آفاق گشت - در یورش
 مالوہ ہوازدگی دریافت - و از نا پرهیزی و نہ نیوشیدن سخن بدار الخلافہ آمد - و انجام کار بفالچ
 کشید - و درین سال (کہ آیات^(۷) جہانگشای بصوب اجمیر نہضت میفرمود) او را در پیشگاہ بیدنش

(۲) نسخہ [ب] پیوستہ (۳) نسخہ [ز] مرقد قدسی (۴) در [چند نسخہ] کردہر (۵) نسخہ [ب]

ظاہر نگاہان صورت پرست را (۶) نسخہ [ب] ازان خسرو عالی کردار (۷) نسخہ [ا] و باتالیقی

(۸) در [چند نسخہ] مہچہ آیات *

گیهان‌خدیو آوردند - بسجودِ نیایش رخصتِ واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفسِ آخرین رهنمای منزل‌گاهِ نیستی شد - زه و الا بختی که او را در قدمِ مرشد و پادشاهِ زندگانی ناپایدار سپری کرده - اگر در برآمدِ کارِ دولت آن نقدِ گرانمایه در باختِ جوهرِ مردانگی و حقیقت‌منشی ببارگاهِ ظهور آورد - و گرنه بارے پردهٔ ناموسِ نیکوبندگی دریده آمدے - از انجا (که هنگامهٔ رسمیانِ درروی و آشنایانِ سرپُل گرم است) چنین داستانِ دیده‌وری بهرگوش ندرآید - لیکن آن بزرگ‌دانشِ یکتای بختمندِ وفاگزین (که درین نامه خطاب بار می‌رود) تراوشِ صفتکدهٔ ضمیرِ خود اندوخته باآفرین گراید *

و از سوانح آنکه سید حامد بخاری را بایالتِ مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهای هوش‌افزا (که سرمایهٔ دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگیِ توطن‌گزینانِ آن دیار باشد) فرموده رخصت دادند - او فرمان‌پذیرِ اندرزه‌های سعادت گشته در تکاپوی آن شد که به نیدروی کوشش و آگهی قافلۀ دانش را بمنزل‌گاهِ کردار رساند *

و از سوانح رسیدنِ راجه تودرمل از ملکِ گجرات - و بفتونِ عواطفِ خسروانی محفوف شدن در هنگامه (که موکبِ همایون در حواشِ قصبهٔ بساور نزولِ سعادت داشت) راجه با بسیاری از اعیانِ بدولتِ آستان‌بوس سربلندی یافت - و نیرنگی اقبالِ شاهنشاهی را با هزاران داستانِ دولت گذارش نموده بسجودِ نیایش ناصیه‌افروزِ بخت‌مندی شد - و بسے از بدگوهرانِ شورش‌مزش را (که سرگروه آنها دودهٔ بیگ بود) ^(۲) مسلسل در پیشگاهِ معدلت حاضر گردانید - چون زندگانی را در خور نبودند بیاسای آن گروه چهره‌گشائیِ عدالت شد - و بدستورِ پیشین تنسیقِ مهماتِ وزارت برای زینِ او تفویض یافت - و بمیامنِ توجهاتِ قدسی برآستی و درستی در انتظامِ امورِ سلطنت آئینِ هوشمندانه گرفت * ^(۳)

شورش نمودن مظفرحسین میرزا بار دیگر - و گردآلود ناکامی شدن ^(۴)

ایزدِ توانا خردِ تباہ نبخشاد که هزاران آئینِ نکوهیده از آن پدیدار گرد - و خرابی جهان بار آورد - و اگر ازین ناشایستگی پناه یابد از همنشینِ بدگوهرانِ فرومایه اجتناب لازم شمرد - که بسا هوشمندانِ دوربین را از صحبتِ این شولیده رایانِ نیکی بیدی گراید - و صلاح بفساد انجامد طبیعتِ آدمی را دانش‌پژوهان دزدِ پنهانی گفته‌اند - بیخواهش خوی دمسازان برگیرد - و از آنچه

(۲) نسخه [ا ب ل] در قصبهٔ بساور (۳) در [چند نسخه] ددهٔ بیگ (۴) نسخه [ل] از سرگرفت

(۵) نسخه [ب] شورش مظفرحسین میرزا (۶) در [بعضی نسخه] گرد آمد (۷) در [چند نسخه] پرهیز *

نفرت داشته باشد بروزگاران بر خود پسندد - و بتازگی چهره افروز این داستان حال مظفر حسین میرزاست که با پاک‌نهادی و صفای گوهر بهمزبانی همراهان تبه رای سرمایه نکال خویش آماده گردانید - و از آنجا (که در سرشت او سعادت بود) جان سلامت برد - و بداندیشان یافه در آبی بگو نیستی غبار آلود گشتند - درین ایام (که پدران و نیاگان او را آن پیش آمد که گذارش یافت) هنگام آن بود که بتابشگاه غفلت نه غنودے - لیکن از هجوم شورش منشان بے خرد (که سرگروه آنها مهرعلی بود) عنان نیک‌سگالی از دست داده باز گرد فتنه برانگیخت - و بتائیدات سماوی در اندک زمانه فرونشست - چون راجه تودرمل از گجرات متوجه آستان اقبال شد آن بد کیشان فساد اندیش عبرت نگرفته میرزارا باز دست‌آویز تبه‌کاری گردانیدند - نخستین بر بازارگانان کهنابیت دست ستمگاری برگشوده مال فراوان اندوختند - وزیرخان باعتضاد دولت ایزدی اعتصام از احمدآباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پیرپور^(۲) داستان بے آزر می همراهان باز بهادر تذبذب در قوائم همت او انداخت - از قصبه سرنال بقصد مبارزت برآمد - بیشترے از نوکران فرومایه زربنده بتخیل نادرست جدائی گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهور این سانحه باندیشه دراز فروشد - و چون نقوش بیوفائی از ناصیه ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصن گزید روز دیدار هشتم شهرپور ماه الهی غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیاری از واقعه طلبان فرصت جوی بمخالف پیوسته هنگامه بداندیشی گرم ساختند - مگس همتان درون حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغ اخلاص روز افزون بچاره گوی نشست - گروهی را مسلسل گردانید - و برخی را بفنون دلدهی سرگرم بیکار ساخت - چون از کمک ظاهری گسسته امید بوه دل بفرو شدن گرو کرده انتظار نیرنگی اقبال میبرد - و از دورویان درونی در هراس بوده هرروز مورچل را تغییر میداد - در زمانه (که از آویزش شباروزی بستوه آمده بود) تائید سماوی لواحق نشاط افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامی غبار آلود شدند - و اجمال این داستان نصرت آنکه پانزدهم شهرپور ماه الهی غنیم تبه‌رای سخن با درونیان یکے ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در صد برآمدن گشت - چندے از خود سران بکام خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخی در میان راه بودند - از گشادگاه تقدیر بندوقے بمهرعلی رسید - و همان زمان آن سردفتر عربده کاران بفرا مشخانه نیستی شتافت - از دید نیرنگی اقبال روز افزون یکبارگی آن گروه بے آزر را در عین چیره دستی پای جسارت از جای رفت - با هزاران سراسیمگی بصوب ندر بار روی گویز نهادند

(۲) نسخه [۱] هرپور - و نسخه [۲] پیرپور - و در [بعضی نسخه] پری پور (۳) نسخه [۲]

درین هنگام از گشادگاه تقدیر *

از بس که متخصصان بیم‌ناک بودند بگمانِ فزونیِ آرائی کسے بیرون نیامد - چون پاسے از روزِ دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گیهان‌خدیو بتاریگی خاطر نشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدی شتافته خلوه دولتِ بیهمال را طلبگار شدند *

* قطعه *

همیشه تا که ز تائیرِ مهر و بارشِ ابر * دهانِ غنچه گل را صبا بخنداند

لبِ مراد تو از خنده هیچ بسته مباد * که خصم را بسزا دولت تو گریاند

دو چیز سرمایه نیک‌بختی و سعادت‌اندوزی ست - دلِ دانش‌پزوه - و دیدۀ عبرت‌بین - هرکه از اثرِ نوری بخت ازین دو گوهرِ گران‌مایه تهی دست آید روزگار او را بکمتر زمانے در گو نیستی فرو برده رسوای ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلی ازین آگاهی بخشید - از فروغِ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهی پندپذیر ننگشته شورش‌افزای شد - و در اندک فرصتی تیردوزِ قدراندازانِ تقدیر گشته بخرابۀ نکالِ ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منش دولت‌مند باشد) اگر از بد مصاحبی روزے چند در بادیه گمراهی افتد او را در بوتۀ ناکامی گذارش دهند - تا از غبارِ آرایش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفر حسین میرزا چهره‌آرای این مراد است - باغواهی کومه اندیشانِ بدسگال راه ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخ ناملیدی آبله‌پای ساخت - و از انجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدی در کذبِ خویش در آورده موردِ مراحمِ خسروانی گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد *

و از سوانحِ فروغ یافتنِ ناصیه مظفر خان است بسجودِ آستانِ مقدس - گذارش یافت که بجهتِ پاداشِ کردار او را از بساطِ قرب دور داشته بودند - از نیک‌اختری در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش گرفته در جدگزینی و خدمت‌افزایی و فرمان‌پذیری فطرت را با همت هم آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوند شایسته داد - از تکاپوی دایمی و قدردانی و کارشناسی و ملامت‌کیشی بر فوازِ نیکوکاری برآمد - چوهر نیکوبندگی او چون بعیدارِ صیرفیانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتو عافیت بر ساحتِ احوالِ او تافته فرمان طلب شد - بیست و نهم شهر ربور ماهِ الهی از صوبه بهار آمده در حواشی هنس محل بسجده عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندیار برسم پیشکش ببارگاه حضور آورد - و چهار لک روپیه نقد بآئین نثار گردانید اورنگ‌نشین فرهنگ آرای بفتون عواطف سربلندی بخشیده اعتبار افزود - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که بنقیر و قظیر مهمات سلطنت و رسیدن پاسبانی احکام معدلت نماید - و راجه تودرمل و خواجه

(۲) نسخه [پ] سهمناک بودند (۳) در [بعضی نسخه] ملامت کیشی - و در [اکثر نسخه]

شاه منصور باستصواب او کارنامه خدمت بجای آورد - و بفرخی و فرخندگی ^(۲) چهارم مهرماه الهی شهر دلگشای اجمیر از ورود ربابت همایون نورآگین شد - بآئین بزرگان ژرف نگاه بآن مشهد مقدس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند - و منتظران قدوم قدسی کامیاب خواهش شدند *

و هم درینولا (که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال) فرمان پذیران باگاه خلافت شهریار والا گوهر را بظلا و سایر جلائل امور برکشیده بجزائل بخشش و انصال آرزومندان جهان را بے نیاز گردانیدند - نخستین آن دریا نوال عالی فطرت برای گردآوری رضامندی ایزدی خرمن خرمن و دامن دامن از زرسرخ و سفید مکرمت فرمود - پس ازان کارپودازان خدمت باشارت همایون طبقات انام را پاس مراتب داشته زربخشی کردند - و همدربن اثنا از فرط آگاهی و وفور حق پژوهی بمحب علی خان میرخلیفه (که آثار تجربت و شناسائی از ناصیه حال او پدید بود) خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه تامل او بحسن گراید بموقف عرض اقدس رساند - با آنکه دوام آگهی گیهان خدیو بمثابه ایست (که آنچه بالغ نظران دوربین جدآور یک کار را بلوازم احتیاط بجای آرند گیتی خدیو همگی امور سلطنت را بدان طرز شایسته بانجام میرساند) لیکن از بسیاری دانش اندوزی و دوربینی و مزاج شناسی روزگار و بهبود سگالی بردوام چنین هشیار خرام می باشد - همانا منشور مطاع سلطان خرد چنان است که فرمان رویان معدلت گزین و سایر بزرگان کثرت آرای بر دیده وری و رسائی خود اکتفا نفرموده یکم از هوشمندان نیک ذات سیر چشم بے آزار را رخصت عرض مکرمت فرمایند - تا در هنگام هجوم مشاغل و چیره دستی قوای غضبی (که زمان پالغز تیزروان عرصه دانائی ست) شایسته وقت را بموقف ابلاغ رساند - خداوند (تا سایه و آفتاب است - و سرسبزی چمن از فیض سحاب) این سالار بارگاه تجرد و تعلق بر انقض و آفاق نورگستر باد *

* مثنوی *

خدایا تا مراد است آسمان را * مکن زمین پادشه خالی جهان را

فلک چون خاتمش زیر نگین باد * کلید عالمش در آستین باد

و از سوانح فروشدن مجاهد بیگ است نبیره خواجه کلان بیگ - در حدود موهی از مضافات صوبه اجمیر به تھانه داری نامزد بود - کنور مانسنگه و بیشتر از دلاوران آن نواحی به تنگناهای کوه شتافته بودند - در مبادی مهرماه الهی ^(۳) راجپوتان آن سرزمین چنده از زینهاریان نوآبادی آمده دست تاراج گشودند - ازین دلیری آگهی پذیرفته با رنج زدگی جریده بے ساز پیکار برآمد و کارنامه رستمی را زبردست ساخته رهگرای سفر واپسین شد - و سرمایه نیکنامی جاوید اندوخت

(۲) نسخه [ی] چهاردهم (۳) در [بعضی نسخه] از دیه های نوآباد آمده *

هفدهم مهرماه الهی بر فراز قاعه اجمیر صعود اقبال نموده غنودگان آن سرزمین را دستمایه رحمت شدند - و در حواشی مرقد سید حسین خنگ سوار وقفه آمرزش فرمودند - آن شب تا ظهور پرتو خورشید حقیقت شمع آگهی افروخته رهنمای سعادت پذیران محفل قدسی بودند - بسا حقائق کوزی و الهی سامعه افروز بخت وزان بیدار دل گشت - و خاطر عمارت دوست شاهدشاهی چون اختلال مبانی آن حصار آسمانی پایه دریافت کار پردازان بارگاه سلطنت را اشارت همایون شد که همت در تعمیر بسته آن عمارت فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانه بخوبترین وجه صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهرماه الهی ازان خطه فیض اساس عذای توجه بجانب میرتهه انعطاف یافت - بظاهر نشاط شکار چهره عزیمت می افروخت - لیکن معدلت آرائی و انتظام آن ناحیت و اندوختن مرضیات ایزدی پیش نهاد همت والا بود *

چون آن سرزمین مخیم اقبال گشت ضمیر صواب اندیش در تعیین قافله سالار رهگرایان بادیه حجاز توجه فرمود - دوم آبان ماه الهی میرابوتراب باین گزیده خدمت سرفراز شد - او از سادات اسلامی شیراز است - جدش میرغیاث الدین ثبته الله (که بسید شاه میر مشهور بود - و از علوم مکتسبی بهره فراوان داشت) در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد (که احمد آباد بنام او استس یافته) آمد - و بوطنگاه خود بازگشت - بار دیگر در شورش شاه اسمعیل بحکومت سلطان محمود پیکره با دو فرزند خود میرکمال الدین و میرقطب الدین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و به نیکنامی روزگارش سپری شد - میرابوتراب فرزند میرکمال الدین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز (که گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت درآمد) بفرعون عراف ظلال الهی اختصاص گرفت - و بدولت ارادت چهره افروز سعادت شد - درین هنگام (که از بارگاه خلافت باین خدمت شرف اعتبار یافت) پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بجهت محتاجان آن مرز در عهده گردانی او شد - و اعتمادخان گجراتی (که از سالها آرزوی طراف آن سرزمین داشت) نیز رخصت یافت - و از رشحه دریای مکرمت فراوان مردم با گزین سامان محمل شوق بستند - شرفا را (که پیوسته بارسال عرائض و تنسوقات آن ولایت سلسله جنبان نیکو بندگی اند) بیک لک روپیه نقد و شرائف اجناس یاد فرمودند *

و از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای رزین شهاب الدین احمد خان - چون آگهی شد (که وزیر خان پاسبانی احکام معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائی داد دهی آن ملک

(۲) نسخه [ز] بوطن خود (۳) نسخه [ب] بیکره - والله اعلم (۴) نسخه [ل] آن مکان داشت

(۵) در [چند نسخه] گرفت *

روی در اختلال دارد (رقم عزل بر صفحه احوال او کشیده خان مذکور را (که از شناسائی معامله و جدگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره مند بود) از مالوه بحراست این ملک بزرگ نامزد کردند - و منشور مقدس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرف نفاذ یافت - قاسم خان و طاهرخان و سیف الملوک و میر غیاث الدین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظم و شیخ جنید و برخی از ملتزمان بارگاه حضور را فرستادند - تا آسودگی آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون مرزبان نو بآن حواشی آید وزیرخان بحدود ایدر آمده بانجام مهمات قدرافزای جوهر خود گردد و بندگان خدمت گزین پیش بدرگاه همایون شتابند *

و از سوانح فرستادن افواج گیهان^(۲) ستان است باستیصال رانا - از انجا (که گزیده پرستش نشاء تعلق آنست که باندزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن کشان نخوت مند را فرمان پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سودمند نیاید نقش هستی آن گروه را بسترند - تا وحدت انتظامی اختلال نپذیرد - و نزهت گاه جهان از شورش کثرت غبار آلود نگردد) بسال و مه مذکور راجه بهگونت داس و کنورمان سنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم و سید هاشم و سید راجو و الگ اسد ترکمان^(۳) و کجوره چوهان^(۴) و برخی از مبارزان عقیدت مند را بانجام این کار سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان میر بخشی را صاحب اتمام آن لشکر گردانیدند - و انتظام آن برای رزین او باز گشت در ضمن عشرت شکار پراگندگیهای این صوب انجام شایسته یافت - کارهائے (که در باستانی زمانه بهزاران نیرنگی عزیزتها صورت اتمام نمی گرفت) امروز از افزونی آگهی بشطرے از توجه طفیلی روی در انصرام می نهد *

و از سوانح فروغ افزائی عاطفت گیهان خدیو است - از وفور رفت و مهر گزینی گروهها گروه آدمی با اختلاف مشربها و تباین ملتها نطای نیکو بندگی بر میان دل بسته فدوی میزیند^(۵) چنانچه بر مزاج شناسان روزگار بس شگفت نماید - غریبتر آنکه جانورانے (که رمیدگی در نهاد ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستوده کشور خدای آرامش گزیده نشاط سوانست دارند - اگر ازین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هوآئینه در پیشگاه خواهش گریوه دشوار عبور پدید آید - مبادا پیش از شکسته شدن نهار جویائی پورش واپسین حسرت افزای گردد - این چابک دست تیز رفتار بر باد پیمای استعجال برآمده میخواهد که (اگر بزودی ساغر زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقل مصلحت اندوز را کالیوه نگرداند) بهزاران تکاپوی دایمی انموجم از بدائع شمائل گیتی خداوند

(۲) نسخه [ل] گیهان گشای است (۳) نسخه [ل] لک لک و لله ترکمان (۴) نسخه [ز] کجوره

چوهان (۵) نسخه [ل] در فدویت میزیند .

و فهرستی از نیرنگی تائیدات سماوی بعنوان سپاسگذاری نگارش نماید - و اگر هر یکی از آن بستانچه‌های دلاویز سخن سرائی سیراب گرداند برای شادابی هر کدام دفتر جداگانه باید - خاصه از مهرافزائی و عاطفت افروزی - که همانا بیان آن در کالبد گفتار ننگجد - و آنچه بتازگی زنگ‌زدای بینش نظارگیان دشوار پسند گردید آنکه آهون (که سرخیل وحشت‌گزینان ملک صحراست) بسان انس پذیران از دست آن یگانه عالم دلجوئی دانه میخورد - آن خوانای نقوش پیشانی نشان شگفت‌مندی را از حاضران بارگاه قدس دریافته فرمود که ناآزایی جانوران و بزبان عاطفت بدین خموشان گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کمند محبت در آرد *

تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گوهر

گیهان خدیو دادگر پیوسته از دربینی انداز حال طبقات انام را دریافته گلشن افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیار جواهر مردم شده هر یکی را فراخور آن بهنگام مناسب برومند دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیر ساقی بزم سلطنت است (که فراخی و تنگی حوصله‌های جهانیان شناخته باد) مرد آزماى دنیا را درخور آن پیماید) فرمان‌فرمای زمان از فروغ دیده‌وری این کار شگرف را بگریخته آئین آراسته دارد - از نیرنگی مزاج روزگار بوقلمون گروه را بتدریج پایه^(۴) اساس آسمانی اعتبار می‌بخشد - و برخی را سزاوار بزرگی یافته یکبارگی بر فرازگاه عزت جای می‌دهد - و [چون درین ایام (که عنفوان ابتسام بهار دولت روز افزون است) از ناصیه احوال فرزندان سعادت‌منش لوامع آگهی و حق‌پژوهی بر پیش‌گاه ضمیر آسمان پیوند پرتو ظهور انداخت] صغیر سن را قدره نهاده هر یکی را بمنصب بزرگ اختصاص بخشیدند - و از آنجا (که سواران خاصه دوازده هزار قورایافت و آن یکه‌تاران عرصه شهامت را بزبان وقت احدی گویند - و سپاه فوئینان و الاشکوه و امرای عالی‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایه سترگ شاهزاده خردپزوه اخلاص‌گزین سلطان سلیم ده‌هزاری مقرر شد - و بزبان گوهرآمود گذشت که نظر بروفور رضا جوئی و نیک‌سیرتی و هشیار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام بآن نونهال دولت وابستگی دارد - و شاهزاده عقیدت‌گزین آگهی‌منش سلطان مراد بمنصب هفت‌هزاری بلندی‌گرای شد - و شاهزاده سعادت‌پذیر خدمت‌گذار سلطان دانیال برتبه سترگ شش‌هزاری شرف اختصاص یافت - بآبیداری افضال بستانسرای دولت نگارین

(۲) در [بعضی نسخه] که همانا در کالبد گفتار ننگجد - و نسخه [ل] که همانا آن در کالبد گفتار (۳) نسخه

[ل] بارگاه قدسی دریانده (۴) نسخه [ل] آشنائی اعتبار می‌بخشد *

گشت - چارچمن دنیا را رونق دیگر پدید آمد - از نیک سگالی و کارشناسی عادت پایه عبادت گرفت
بیرون آرائی پیغام درون پیرائی آورد *
* نظم *

ز تو نقش بست این کهن طاق را * عمارت گری کرد آفاق را

چو معمور شد ملک و دولت درست * بمعموری دل کمر بست چست

اگرچه شهریار هشدار خرام منزل بمنزل بنشاط شکار می پردازد لیکن همگی همت در صید دلها
مصروف دارد - و بندگیهای انفسی و آفاقی زمان زمان ازان سرچشمه آگاهی می تراود - کردارهای
شایسته هر زمان بشگرف آئین بردیداجه روزگار پیرایه ظهور میگیرد - در منزل مامری^(۲) از اعمال
میرته بعرض اقدس رسید که خرابی کول سرمایه و برانعی این مرز است - از وفور مهربانی بآن سرزمین
ورود فیض فرمودند - کارفرمایان جدگزیں بحکم والا آنرا بامرا قسمت نمودند - و در کاوش بکروزه
طراوت انجام برگرفت *
* نظم *

درخشنده حوضه چولوح ضمیر * چو آئینه عقل صورت پذیر

زلالش بروشن دلی چون بصر * بهر قطره اش مایه صد گهر

و از سوانح فرستادن جوقه از بهادران است بصوب اجمیر^(۳) - (چون ایستادگان پایه سربر اعلی
عرضداشت شهباز خان برخواندند - و روشن شد که او در انتظام لخته ارغور خواهان طایفه از کارشناسان
همت گزیں است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوری را با برخی از مبارزان نبرد آزماهی رخصت دادند
که در حدود لوالی رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهگرای فرمان پذیری سازد
و بیاورچی شهباز خان پای سعادت افشوده در بنیاد افکنی رانا تکاپوی شایسته نماید *

نہضت فرمودن شہریار دیدہ ور بصوب پنجاب^(۴)

چون مہمات این ناحیت حسن اہتمام گرفت^(۵) عزیمت جهان آرای تصمیم یافت کہ موکب
ہمایون یورش پنجاب گزیند - تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغ
قدر شناسی بمسرت روز افزون گرایند - نہم آبان ماہ الہی سادات عزت بحواشی قصبہ مہروت سایہ آرای^(۶)
معدلت شد - کشور خدای از خوی کہتر نوازی منزل نرینداس برادر روپسی^(۷) را بفروغ قدوم قدسی
آرایش داد - او از سپاسگذاری و نیایشگری چہرہ افروز بختمندی آمد - بیست و ہفتم آن ماہ آیات

(۲) نسخہ [ل] مامری (۳) در [چند نسخہ] بصوبہ اجمیر (۴) نسخہ [ز] نہضت فرمودن

موکب مہایون بہ یورش پنجاب (۵) نسخہ [ل] پذیرفت (۶) نسخہ [ا] مامروت (۷) نسخہ

[ی] روپ سین را *

اقبال بحدود آنبیر نزول دولت فرمود - همانروز ایلچیان قطب‌الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدس در آوردند - ازان میان فیل فتح مبارک در بدمستی و عربده ناکي فتنه روزگار بود - و چابک‌دستان این پیشه از سواری آن بعجز گرائیدے - چون در پیشگاه حضور آمد آن جهان‌پهلوان الهی به تیزدستی بر فراز آن شده بزیر پای شکوه در آورده فرمان‌پذیر گردانید - نظارگیان بارگاه دولت را حیرت فرو گرفت و آمده‌ها را نزدیک بود که از صولت و صلابت شاهنشاهی قالب تهي شود - بلند اقباله (که از شکوه والا همتی تسخیر عالم ملک و ملکوت فرماید) امثال این چیره‌دستی ازو چه شگفت - و بزرگ نهرونه (که بیادری آگهی نفس هزاران نیرنگ را فرمان‌پذیر دارد) ازو زیور ساختن چنین جانوران وحشی چه دور نماید *

و از سوانح رهنمائی راجه نودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسی و دیانت‌گزینی از یکتایان زمانه است) همچنان در تقلید دوستی و تعصب اندوزی سرآمد جهانیان - آئین چنان داشت که تا صنم‌پرستی بطرز خاص نکرده و هزاران لابه پیش‌بت ننمودے بکار دیگر نپرداخته و بخوردن و آشامیدن تن در نداده - ناگهانی در جنبش کوچ و مقام صنمهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهاد بیدانشی شده ترک خواب و آشام گرفت - فرهنگ‌آرای اورنگ‌نشین بر حال آن فرورفته گلزار تقلید بخشوده گرانبار اندر زهای سعادت گردانید - از بخت مندی لخته پذیرا شده روی در کردار آورد *

و از سوانح اساس نهادن قلعه مول منوهرنگر است - از انجا (که خاطر جهان‌آرای حقیقت‌بین بمعموری گل چون آبادی دل میل فراوان دارد) همواره در تعمیر این دو عبادت‌گاه عالی هنگامه تعلق و تجرد آراند - درینولا (که قصبه آنبیر^(۳) از ورود موکب مقدس رونق و بها یافت) بمسامع همایون رسید که دران سرزمین شهرے ست باستانی - از تداول حوادث تل خاے ازان شیوا زبانی میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدید آن عمارت توجه فرمود - بیست و نهم آن ماه در خجسته ساعت بدست همایون اساس آن حصار نهادند - و برخه از امرا بانجام این نامزد گشتند در کمتر زمانه حسن انجام گرفت - و بمنوهرداس پسر رای لونکرن (که زمیندار آنجاست - و بنظر تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد) منسوب گردانیده مول منوهرنگر نام نهادند *

و از سوانح پدید آمدن ذوذنب است بعد از نشستن نیر اعظم عطا بخش عالم بکرسے مغرب زمین - حقیقت این نمودار آسمانی برای سیرامی دیدباچه^(۵) سخن نگاشته میشود - چون پرتو

(۲) نسخه [۱] انبرسر - و نسخه [۲] انبرسر (۳) در [بعضی نسخه] انبرسر - و در [بعضی] انبرسر

(۴) نسخه [۵] آبان ماه الهی (۵) در [چند نسخه] دریاچه سخن *

آفتاب عالم تاب بر خاک نمناک افتد از فروغ آن نیروالا گرمی پذیرد - و برخی از ریزهای آب سبکتر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوایی آمیزش گرفته ببلندی گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون زمین خشک تابش گاه آن فروغ آرای عالم گردد مایه تری از مکامن آن بیدوست پیوندد - و بتأثیر حرارت ذرات خاک را از سوختگی سبکی افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفرز نهد - و آن درهم شده را دخان نامند - هر یک بر دو گونه بود - یکی درون زمین پای بند گردد - و چشمها و کانهها و زلزلهها از فروغ ظهور بخشند - دیگر بر روی بسیط چهره گشای گشته خرامش صعودی کند - ازان ابرو باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمت طبیعی این داستان عبرت بخش را بروشن بیانی گذارش نماید - اکنون لخته از پیدائی آن تمثال بدیع نوشته بستان سرای آگهی را شاداب میگردداند - بر نیوشندگان دانش پوشیده نماند که هرگاه مریخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنه غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مریخ در عاشربود - و آن برج بادی^(۲) یا آتشی منحوس باشد - و قمر یا عطارد بادی باشد - تا بنظر دوستی در ایشان نگاه کند - هرآینه کشتهای روی در خرابی آورد - و سرمایه قحط پدید آید - بیمارها روی دهد - و نیز قوت غضبی نیرو گیرد - و سررشته خردپروهي گسیخته گردد *

القصة [چون بخار لزوج چربناک از نشست گاه زمین بنخستین طبقات هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندد] لطافت در گیرد - چنانچه دود چراغ افسرده از پیوستن شمع افروخته امروزش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بزمین فرود آمدن گیرد غامه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطف آن پایه ندارد بجهت کثانت مشتعل نشود - لیکن بسوزد - و باعتبار اختلاف هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخص گیسودار یا صاحب دم یا نیزه بدست یا بجانورے مانند (که شاخها داشته باشد) و امثال آن - و بواسطه تفاوت پایه زود زوال و دیربقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علامات سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظتر بود نشانهای سیاه هول بخشند - و این صور را بزبان باستانی ثوابی نجوم و ذوات الاذواب نامند - و هر یک را بمناسبت آن صورت نام جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دم دار را ذوذنب - در کتب هندی از صد متجاوز شمرده اند - و در نامهای یونانی هفت قسم داشته همه را بر طبیعت زحل و مریخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس تر دانند - بطلیموس^(۳) گوید که در میان ذوذوابه و نیواعظم یازده برج فاصله باشد - و برخی از یونانیان برآنند^(۴) که ذوذوابه جانب مشرق هنگام طلوع صبح چهره افروزد - و ذوذنب از صوب مغرب عنفوان شام ظهور کند

(۲) نسخه [۱] بادی و آتشی منحوس باشد (۳) در [بعضه نسخه] اختلاف مواد (۴) در [چند نسخه] مریخند *

همانا از دید تکرار چنین توهم نموده باشند - و دانش پژوهان هندوستان آنرا دو قسم ساخته بر سعادت و نحوست پی برند - و همه درین سخن زبان یکتائی دارند که آثار این بولایت باز گردد که بر سمت الراس آن گذاره کند - یا توطن گزینان آن ملک او را ببینند - و بمنسوبات آن برج که درو پیدائی بخشد - و به نیروی جنبش کره آتش حرکت نماید - و باندازه درنگ نتایج آن بظهور آید و نیرنگی آثار این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر از آن است که گفته آید - از انجمله در سال (۶۶۲) ششصد و شصت و دو هجری ذوقابیه پدید آمد - فروغ افزای عالم در اسد بود - و در آن شب قریب یازده اصبع کسوف زیر زمین واقع شد - غریب تر آنکه باندازه سر آدمی بزرگ می نمود - و دود از فراز آن بر می خاست - ببلاد تبت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج روز نمایش داشت - در همه آن دیار شورشها پدید آمد - در ماوراءالنهر و خراسان حوادث قاید و براق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه ذوقابیه بر سمت الراس روم پدید آمد - مولانا عبداللہ لسان و محیی الدین مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرض صاحب قرآن رسانیدند که از گفتههای دانش پژوهان تجربه اندوز چنان دریافته میشود که لشکر از صوب مشرق بآن دیار چیره دستی نماید و فرمانروای آن ناحیه دستگیر گردد - آن چهره افروز اقبال (که همواره اندیشه یورش آن ملک داشت - و همراهان کم حوصله تن برضانداده) توجه فرموده جوهر عزیزت خود را و زرف نگاهع ستاره شناسان را خاطر نشین خرد و بزرگ گردانید - و در سال (۸۳۷) هشتصد و سی و هفت هلالی در اوائل میزان ذوقابیه نزد اقلیل شمالی لمعه بروز داد - طلوع و غروب با وی کرد - چون روزی چند برین سپری شد حرکت خاصه او پدید آمد - نیزه دار از آن اقلیل شمالی رویه دوری گردید - و در هشت ماه راه کمون گرفت - وبای عظیم در هرات و متعلقات آن عبرت افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس رخت هستی بر بسته - و میرزا ابراهیم والی فارس و میرزا بایسنغر ارغون شاه بدخشان و شیخ زین الدین خانی درین شورش فرو شدند - و منازعتی (که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی داد) هم از نتایج اوست - و راز دانان آسمانی سیر برانند که اگر ظهور او در وند دولتی باشد فرمانروای آن ملک یا نیابت گزین او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل وند بود اموال آن مرزبان از دست رود و در ساقط اوتاد ونا و بیماری ملال افزاید - و فرو شدن ناگهانی در عامه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی که بمیامین ذات قدسی گیهان خدیو آثار نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودار هولناک

(۲) نسخه [ل] راید و براق (۳) نسخه [ل] از صوب ما بدیار روم چیره دستی نماید (۴)

پدید آید آسیبه سترگ بدین دیار نرسد - و باوجود چنین حراست ایزدی آن هشیارخرام بزم آگهی
 بآئین مسلمان و برهمن خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادمانی گشتند - و اجمال
 این موهبت کبری آنکه روز آراك بیست و پنجم آبان ماه الهی هنگامیکه نیراعظم در برج عقرب
 سعادت می افزود در برج قوس این نشان آسمانی باخترویه مایل بشمال چهره تابش افروخت
 دنباله دراز داشت - چنانچه بحدّ رسید که در بعضی بلاد تا پنج ماه دیدند - اختر شناسان آگاه دل
 و رموز فهمان انجمن بالا چنین گزارش نمودند که در لخته از مسکن هندوستان غله گرانی پذیرد - و از
 جایهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپری گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب
 برخیزد - همچنانکه گفته بودند بے کم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکی قافله از ایران رسید
 برخی از کاروانان راستی منش بدرگه همایون شرح گذشتن شاه طهماسب و کشته شدن سلطان حیدر
 و سلطنت رسیدن شاه اسمعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان قباب
 پنجم خرداد ماه الهی سال پیش در قزوین رخت هستی بر بست - و سلطان حیدر پسر سیومین
 بسعی برخی از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد - و بسعی
 پری خانم خواهر نا مهربان او را روزگار سپری گشت - و اسمعیل میرزا را (که فرزند دومین بود
 و مدت بیست و دو سال در قلعه قهقهه ^(۴) محبوس) برآورده بدواری نشانند - او از تبه رانی اکثر برادران
 و بنی اعمام را بفراموشخانه نیستی فرستاد - چنانکه در یکروز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر
 خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک بادافراه ناسپاسی
 فرمانروای خود می بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل آزار خون ریز را از باد دنیای
 لب تر نگشته پیمانۀ زندگی پر شود - که مزاج روزگار بد مستی برنتابد - و چنانچه بر لوحه زبان گوهر آموذ
 خلافت آرایش یافته بود بظهور آمد - غیب دانی شهریار دانش پوره را عیار دیگر گرفتند - و آن
 نمایش فلکی در پیش و پس چهره افروز خاصیت گشت - نخستین شاه طهماسب پیشتر از ظهور
 این سانحه بعالم قدس شتافت - و پس از آن شاه اسمعیل رهگرای ملک نیستی آمد - او یکسال
 و پنج ماه بخونریزی و بے آزر می و بد مهری روزگار گذرانیده رخت هستی بر بست - بسیار
 برانند که بسعی پری خانم مسموم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسب مدار معاملات مالی
 برو بود - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جان گزا بیشتر از آن توقع داشت - او از خود بینی
 و خویشتر آرائی (با آنکه بسعی او بپایۀ شاهی رسیده بود) رقم عزل بر صفحه حال او کشید

(۲) نسخه [۱] جنید (۳) در [اکثر نسخه] پری خان خانم - و در [بعضی نسخه] پری جان خانم

(۴) در [بعضی نسخه] قهقهه .

آن کوتاه خرد بمادر حسین بیگ حلواچی اوغلی (که تراکیب و معاجین از دست او خورد) همدستان گشت - شب بهمن دوم آذر ماه الهی سال آینده از حاکم گرجستان اسپه چند برس ارمغانی آمده بود - بدیدن آن بمیدان چوگان شد - (چون ذوقنب سایه نحوست انداخته بود - و رمزدانان سرائر تنجیم ایران موافق دانش منشان هندوستان می سرائیدند) نیک اندیشان سعادت اندوز داستان آسمانی خوانده استدعای توقف نمودند - سردمند نیامد - و از انجا بمنزل حسین بیگ^(۲) (که نزدیک آن عرصه بود) شتافت - و کیف معتاد را شریف قزوینی از خانه او آورده چنان گذارش نمود که مهر حقه برداشته مینماید - چون هنگام ناگزیر رسیده بود سر رشته آگاهی گسیخته پاسخ داد اگر از دست والده حسین بیگ گرفته باک نیست - قدره ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از راز داران ایران شنوده آمده که چون لخته از شب گذشت پری خانم (که خانه او بهمسایگی آن حلوائی پسر بود) شاه وردی را با چنده در کسوت زنان فرستاد - و آن سودائی مدهوش را گلو و بعضی اعضای رئیس افشوده از هم گذرانیدند - از انجا (که سوزش سودا و سازش واهمه او را در گریوه تنهائی آبله های داشت) هوا خواهان حقیقت منش و خیر سگالان دیده ور (که پاسدانان دین و دولت اند) در قریکه سلطنت راه نیافتند - بل سایر اهالی خدمت دران حواشی قدم نمی توانستند زد از شامت این کردار نکوهیده (که در عموم تعلق گزینان بدترین خوبیها انگاشته بنگاه بلاها شمردن تا بفرومان روایان جهان آرای چه رسد) آن خود کام شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت کده در بسته هیچ تراوش نمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را یاری جست و جوی آگهی نبود - بصد دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمد حکیم و چنده از محاسن نزدیک بآن پیوستند - و کتابه یاس ازان پیش طاق بر خوانده در را شکستند - آن گسیخته رشته خرد مندی را قالب تهی کرده یافتند - خنصر دست راست شکسته بود - و پوست پیشانی و بینی خراشیده - هر کرا بخت بخواب در آید چراغ خرد افسرده گردن - و نور بیدش فرو نشیند سلطان چاربالش کاخستان عنصری را بزندانیان تبه رای سپارد - و سرهنگان نابینای طبیعت سر بکامیابی بردارند - قدر نعمت نشناسد - جهانیان را بچشم حقارت ببیند - حسن پیوند دلها از پیش نظر او پنهان شود - آئین مدارا (که گلشن خلافت را آبیاری ازوست) خشک رود گردد دوست را از دشمن تفرقه نهد - سود را در زیان خوبشمن داند - طبیعت پژوهی را حقیقت اندوزی انگارد - تدبیر را (که ستون تعلق است) در شکسته بحساب توکل برگیرد - کار خود را گذاشته به پیشه دیگران پردازد - هر آئینه هر چه ببیند از خود ببیند - چنانچه حال این شوریده باطن خاطر نشین

(۲) در [بعضی نسخه] حسن بیگ (۳) در [چند نسخه] ذرات خدمت *

همگنان است - نخستین از بدگوهری در آزار پدر و ولی نعمت و فرمان‌روای خویش راه‌گرای ناهنجاری شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دوربینی و امید چاره‌پذیری او را پای‌بند زندان گردانید - و چون بسر نوشت آسمانی فرمان‌روای ایران شد لوامع خود فرونشاند در درازنای خواهش تیرگی افزود - و سرچشمه آگهی انپاشته بدوست‌کشی و دشمن‌نوازی مشغوف گشت قدر سلطنت ندانسته در خرابی بنیان دولت تیزدستی نمود - همانا نیرنگی ابداعیان ملک تقدیر است که از میمذت کردار هوش افزای اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای وسعت‌آباد هندوستان را بسرچشمه مردمی و کان داد دهی شهره^(۳) انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد معمور را شناسای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاری آرامش می‌دهند * * مثنوی *

ستایش بران معدن آب و خاک * که زاید چنین گوهر تابناک
بر ان آسمان باد فرخنده روز * که دارن چنین اختر شب‌فرورز
خدا یا تو این شاه درویش دوست * که آسایش خلق در ظل اوست
بسه بر سر خلق پاینده دار * بتوفیق طاعت دلش زنده دار

القصة بطولها دنیا طلبان بے حقیقت برخه سوگواری رسمی بجای آورده و بیشتره جشنها داشته در پی فرمان‌روای دیگر شدند - چون از فرزندان شاه^(۴) (که سروری را شاید) نبود روی پیری خانم آوردند - او مزاج روزگار دریافته ازان کارسترگ سر باز زد - و بسطان محمد خدا بنده پسر بزرگ شاه طهماسب (که از نابینائی در شورش شاه خونریز جان سلامت برده بود) رهنمون شد همگی اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد - و معنی فرمانروائی بدو باز گردد - میوزا سلیمان (که بر حیلہ سازی و مکراندوزی او آگاهی داشت - و از نیک سگالی باو هم‌زبان نمیشد) از بیم گرفتاری گریخته بشیراز آمد - و حقیقت بدکرداری او را روشن ساخته با والده سلطان محمد خدا بنده (که مادر حقیقی شاه اسمعیل بود) قرار داد که این نژاد افزای عربده کار را از هم باید گذرانید - چون سلطان محمد خدا بنده نزدیک بقزوین شد پیری خانم از سگالش این گروه آگاهی یافته شهر را کوجه بند ساخت^(۵) شمخال چرکس خالوی او با چند هزار کس هنگامه آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشان بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرصت جوانان دور بین هنگام کام‌روائی یافته خواهش را بکرسی قبول نشانزد - جور نزدیک اردو پیوست چنین گذارش نمودند که امروز ساعت

(۲) در [بعضی نسخه] یمن کردار (۳) نسخه [۱] شهره آفاق (۴) نسخه [۵] شاه (۵) نسخه

[۱] پیری خان خانم (۶) نسخه [۲] که از بینائی (۷) نسخه [۳] حیلہ بازی (۸) نسخه

[ب] شمخان - و در [بعضی نسخه] شمس خان *

خجستگی ندارد - هودج آن پرده نشین عزت در حواشی اردو نزول سعادت فرماید - و شمخال با عموم لشکریان در حواشی فلان قریه^(۲) فرود آید - صباح پیش از آنکه بمردم اردو آمیزش گیرند نخستین شمخال بزمین بوس مزگانی سرفراز آید - و پس از آن سپاه بگزین روشی دیده شود و بچنین داستانهای دلاویز پالغز غفلت گردانیدند - چون شب طیلسان کحلی بر روی روز کشید امیر اصلاں افشار را (که از دوستان رسمی شمخال بود) برین داشتند که رفته در خلوتکده او بزم دوستی آرید - و در اوان^(۳) بیخبری کار او بانجام رساند - و آن زربنده را حکومت اصفهان بجلدوی این خدمت قرار دادند - آن ناهمیده معنی آشنائی (تا بزموز دوستی چه رسد) ساغر زندگی او را لبریز گردانید - و آن حقیقت گزین عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصت حمله نشین خلوتگاه نیستی شد *

و از سوانح آنکه دوم آذر ماه الهی در حواشی قصبه کوت بوقلی مظفر خان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحرم بساط عزت طلب فرموده در انتظام مهام سلطنت سخن سرای شدند و بسا کارها تدریس شایسته یافت - سرکار بهار بشجاعت خان و میر معزالملک و برخی دیگر از ملازمان مقرر گشت - و دار الضرب ممالک محروسه را (که بعهد چودهری گشته بود) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانه هترگ در دارالخلافه فتحپور بعهد خواجه عبدالصمد شیرین قلم مقرر شد - و در لاهور بمظفر خان - و در بنگاله براجه تودرمل - و در جون پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عمادالدین حسین - و در پنده بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که رویه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهم آذر ماه الهی لوی نصرت اعتصام سایه معدلت بر ساحت قصبه نارنول انداخت - از آنجا (که فروغ خداطلبی و ایزد شناسی سرابستان خاطر اقدس را در گرفته است) بمنزل شیخ نظام عزلت گزین نزول همایون شد - و آن دکان آرای ساده لوح را نشاط جاوید بخشیدند - و به نیروی بخت مندی از نیافت نشان آگهی ملال بخاطر قدسی راه نداده جویائی افزودند - [چون از فراخی حوصله و افزونی طلب نظر دوربین بر نقد حال خویش نمی افتد - و از آن رموز انفسی و آفاقی (که راتبه دار مایده فیض ایزدی هست) نشانی در ژنده پوشان زمانه و عمامه داران روزگار نمی آید] تشنگی زلال حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد ازینجا ست که محرمان حریم کبریا درد خدا جوئی را (که صمت حقیقی از آن تعبیر رود) ابدی گفته اند - نه ایزد بیچون در خاطر زار امکانیان در آید - و نه پای جویائی فرسودگی پذیرد - روز آسمان

(۲) نسخه [ب] دیه (۳) نسخه [ا] عنفوان - و نسخه [ز] غنودن (۴) نسخه [اب] پونلی

و نسخه [ز] پونلی و نسخه [ی] بوملی - و نسخه [ل] توملی *

بیست و هفتم آذرماه الهی دارالملک دهلی بقدم شاهنشاهی فروغ سعادت یافت - نخستین در طواف مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی آداب زیارت شایسته بجای آمد - و از جوش دریای افصال معتکفان حواشی آن مهبط انوار لبریز خواهش شدند - و از انجا بر سایر آسودگان آن شهر گزاره آموزش فرموده بدادار جان آفرین^(۲) روی نیاز آوردند - و منسوبان هر بقعه^(۳) ببخشش فراوان اختصاص گرفتند - سیوم دی ماه الهی منازل شیخ فرید بخششی بیگی (که اکثر نشیمنهای آن نزهت گاه دلنشین بر ساحل دریای جون و حواشی پرستش جای نیایش گران هندوستان واقع است) بمقتضای التماس آن اخلاص گزین خدمت گزار از پرتو گیهان خدیو نور آگین شد و او را دست مایه سربلندی جاوید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرای باولی مورد اعلام ظفر قرین شد و بجهت مشاغل ملکی و انبساط شکار روزی چند توقف گزیده آمد - مستمندان آن حوالی از موائد عطایای شاهنشاهی کامیاب گشتند •

و از سوانح رسیدن حاجی حبیب الله است بدرگاه والا - پیشتر گزارش یافت که او را بامبلغی گرانند و صنعت گران آگهی مذش روانه بندر کوده ساخته بودند - تا بجدکاری و ژرف نگاهی شرائف صنایع و جلال مصنوعات آن بلاد را هنگامه آرای این دیار گرداند - نهم ماه مذکور با گروهی انبوه در لباس نصاری نقاره و سرنای فرنگی نواخته باستان بوس درگاه قدسی سربلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک بنظر اقدس در آورد - و حرفه گران (که بدانند پدیوی شتافته بودند) هنرها آموخته در عیارگاه مشکل پسندی آفرینها اندوختند - و نوازندگان آن سرزمین با گزیده سازهای آن ملک خاصه ارغنون بمحفل همایون پیوسته افسون آگهی میدند - از یک جانب شنوائی با بینش کشاکش شادمانی داشت - و از یکطرف دل با خیال^(۴) دوشادوش نشاط بود - و همدرین منزل خواجه غیاث الدین علی آصف خان از ایدر بسجود نیایش سپاس گزار آمد - و برادرزاده خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادت کورنش سرافراز گردانید *

هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون شاهنشاهی

هر کرا ستاره بخت فرو شود و روزگار به تیرگی گراید نخستین روشنی خرد ازو برگیرند تا بسعی خویش آبروی خود را بشوره زار ناکامی بریزد - و غبار آلود خواری و خجالت زده جهان صورت و معنی آید - چنانچه حال این زمیندار فرومایه تبه رای ست - درین روزبازار دیده وری

(۲) نسخه [ب] جهان آفرین (۳) نسخه [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند

(۴) نسخه [ا ب ی] با تخیل •

(که فروغِ معدلت عالم را فرو گرفته - و کارسازانِ ابداع در دولت آرائی تکبو دارند) آن کوتاه بینِ کج گرای ثروتِ صورت و مکذبتِ ظاهر و مستحکمِ جای و افزونیِ گروهِ تهورگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراهِ فرمان پذیری بیرون رفت - گیهان خدیو دادگر صادق خان را با لشکرِ انبوه باآنصوب نامزد فرمود - که اگر بسخنانِ دلاویز نصیحت ره نوردِ سعادت نگردن سزای شایسته در کنار او نهد^(۲) عساکرِ فیروزی طراز از حدودِ نورور داستانِ اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده اندیشه را سودمند نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل بری نموده بقصبهٔ اوندچه^(۳) (که بنگاه آن مدبر است) روی آوردند - چون بنواحی قلعهٔ کرهره جنود اقبال را گذر افتاد پرماندند پنوار از همسران آن تیره روز تحصن گزید - افواج گیتی ستان آن دژ را حلقه آسا گرد گرفتند - و گشایش آنرا پیش نهاد همت گردانیدند - هر روز برخی درونیان گرد پیکار انگیخته بادیه پیمای هزیمت گشته - و زمان زمان آثارِ فیروزی در معسکر اقبال چهره افروخته - در کمتر زمانهٔ توانائی او لب ریز شد - زبان زاری و امان طلبی بر گشود - از آنجا (که آئین شاهنشاهی عاجز نوازی و پوزش پذیری ست) اولیای دولت پاس آن داشته زهار دادند - نخستین عقدی مشکل نمای این ملک گشوده آمد پای عزیمت افشوده قدم پیشتر نهادند - و از بسکه آن حواشی درخت زار بود و عبور افواج نصرت اعتصام دشوار غازیان شهامت اندیش یک روز بدرخت افکنی همت گماشته صبح دیگر برهنمائی نائید آسمانی آهنگ پیش می نمودند - و بدین طرز هوشمندی منزل بمنزل راه نور دیده نزدیک آب دهاره^(۴) (که شمال رویهٔ اوندچه است) ورود سعادت شد - آن گیوه نشین واژون بخت لشکر گران فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت - دلبران هر طرف روز بروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادند - و چپقلشهای مردانه (که عیار ناموس ازان برگیرند) زمان زمان حیرت افزوده پنجم دی ماه الهی قرار گذشتن دریا و جنگ صف دادند - از نامساعدی جای و ن شایستگی راه جنود فیروزی اعتصام بدان توڑک مانند صادق خان با گروه کار طلبان اخلاص گزین یک جوق شد و قاسم علی خان و الغ خان و شیخ فیروز را با برخی از مجاهدان دیده در پیش دانته روی در عبیره نهاد - هر اول از شورش آتشبازی غنیم نتوانست گذشت - و کار غازیان شهامت اندیش بدشواری کشید - درین لغزش گاه دایها فوجداران پادشاهی کمال خان و محمود خان فیلان صف شکن را بآب زده جرات افزای گردان لشکر منصور گشتند - نخستین صادق خان با طایفه از نیز دستان عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شگرف آویزش چهرهٔ افروز گذاردی گشت *

* مثنوی

(۲) نسخه [ی] نهید (۳) نسخه [ا ب] اوندچه - و نسخه [ی] اوندچه (۴) نسخه [ز] باد پیمای هزیمت

(۵) نسخه [۱] بتائید آسمانی (۶) نسخه [ی] دهاره (۷) نسخه [ز ل] الف خان - و نسخه [ی] قلی خان •

بیابان چو دریای خون شد درست * تو گوئی بروی زمین لاله رست
 زمین شد بکردارِ دریای قیر * همه موجش از خنجر و گرز و تیر
 و از آنجا (که در سواطع تأییدات ایزدی نیروی اسباب کارگر نیاید - و بنزهدت گاه حق گذاری
 از افزونی تیره رایان باطل ستیز غبار فتور بر نخیزد) دستبردهای راد مردانِ حقیقت اندوز
 شکیب‌ربای اوباش گشت - معرکه سترگ بدگوه‌رانِ نخوت‌فروش روی در پراگندگی آورد - یکبارگی
 آن فرومایه بادیه‌پیمای هزیمت شد - و بسیاری را آب زندگی ریخته آمد - جنودِ نصرت طراز
 خان و مانِ اورا بیغما بردند - و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حالِ آن بدروز معلوم نشد - لخته را
 آن گمان که بکمین گاه شتافته فرصت جوی است - و بنرخه را اندیشه اینک بر سر اردو شتاب آورده
 صادق خان این رای را برگزیده متوجه معسکرِ اقبال گردید - و فوجِ هر اول را چنداول گذاشته
 دفعه دفعه مردم را پیش میفرستاد - درین اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبار
 شورش انگیخت - بیشتر از آن فوج پالغز همت شده روی برتافتند - الغ خان با چنده از مبارزان
 آورد دوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق خان با فوجی از بهادرانِ رزم جوی رسیده
 آن قدم افشانِ عرصه جان فشانی را عزیمتِ جان ستانی بخشید - ابوالمعالی و دیگر گریز آوران
 بهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بهاس ناموس ایستاد - آویزش گنداوران رونق تازه
 پذیرفت - و جوهر مردانگی زنگ‌زدای ناشناسانی آمد - الغ خان و ابوالمعالی و میزرا محمد سلدوز
 چپقلشهای نمایان کرده سرخروئی کونین بدست آوردند - هورل دیو پسر بزرگِ آن خوابیده عقل
 از مصادم گچ نال بعدم‌خانه فرورفت - خانجهان برادرِ آن تبه رای بغیل کوه پیکر در آویخته
 بر زمین آمد - و بچابک دستی برجسته جمدهر حواله نمود - و کارنامه شجاعت آراسته خود را
 زخمی بدر برد - رام ساه پسرِ آن نخوت‌گزین نیز بعد از واماندگی تردد و رنجوری شکاف تیر
 خوبشتن را از نوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگی اقبال روز افزون آن خرابه نشین ادبار خاکسار
 بادیه ناکامی گشت - قریب دو بیست راجپوت نامی را روزگار سپری شد - و چنده از جان‌نثاران
 سعادت‌گرای باسیب‌گاه زخم درآمده بحراست ایزدی عشرت‌آمود عافیت گشتند - صادق خان
 در تراوش سپاس اقبال گذارش می نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذات مقدس
 شاهنشاهی را در پیشگاه تصور داشته بمبدای فیاض روی آوردم - و توجه خدیو عالم را قافله‌سالار سفر
 واپسین گردانیده گرم‌نبرد شدم - ناگاه ربابت همایون نمودار گشت - و آن پیکر نورانی بجلوه‌گاه درآمد
 لحظه این نمایش والا نورافزای دیده و دل بود - در لجه حیرت فرو شده کارزار می‌کردم - و زمان زمان

فیروی تازه فروغِ دیگر می بخشید - درین کشاکشِ عنصری و روحانی بمیامین آن مشاهده غیبی لوامع فیروزی تیرگی زدای آمد - و با پراگندگیِ دوستان و بسیاری مخالف فتح (که در اندیشه مختصرِ عادتیانِ روزگار ننگجد) چهره افروز نشاط شد - پیوسته امثال این سوانح (که در نقاب گاه ظاهر بینان شگرف نماید) از نفوسِ قدسیه دانسته برای رهنمونی بیدانشان نیک اختر آشکارا گردد - و گاه کارسازانِ تقدیر بآگاهی آن یکتایانِ ملک هستی بجهت شناسائی صفای گوهر بظهور آورند - تا جهانیان از وحشت آباد انکار برآمده بفرهت سرای عقیدت در آیند - نیروشای این داستان عبرت افزای (اگر از گروه محرمین بزم تقدس و همرازان بارگاه صفاست - و بر حقائق خدشناسی خدیو عالم آگاه) این آعجوبه صورت را نخستین قسم انگارد و (اگر از سعادت منشان منزلگاه معامله دانی ست - و بر نیک اندیشی و شمولِ مهربانی گیتی خداوند قدری اطلاع دارد) از جنس دوم اندیشد *

و از سوانح فرستادنِ قاسم خان است بایالت دارالخلافه آگوه - از خاصیت آب وهوا عموم رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت نمای عرصه پهنای هندوستان اند از سطوت ظلّ اللّهی فرمان پذیر گشته پرستاری کرده - درین زمان (که موکب همایون نهضت فرمود) از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بازار فرودستان چیره دستی نمودند - بنابراین شهریارِ معدلت اندوز او را (که براستی و کاردانی و دلوری از ناموران زمانه بود) چهاردهم دی ماه الهی باندرزهای حوصله افزای آگهی افروز گرانبار دانش بآن خدمت رخصت ارزانی داشتند او شناخت را فروغ کردار داده جهان را نشاط آرامش بخشید *

و از سوانح لشکر کشیدنِ خانجهان است بجانب سانگانو - که زه و زان داود بدگوهر در آنحدود می بود - و متی و جمشید خاصه خیل او با بسیاری از افغانان خیره سر دران بنگاه سرشورش می خاریدند - چون میان ولایت بنگاله از نمود گزینان تیره رای صاف شد خانجهان بآن صوب همت گماشت - متی (که لخته اندوخته های گزیده داود را فراهم آورده بود) از نیک بختی خواست که در سلک بندگان پادشاهی در آید - جمشید با سایر افغانان بد سرشت سخن یکی ساخته به پیکار او برخاست - او پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیاری از اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخی از دوستان متی بکین توزی فرصت جوی شدند - روزی (که آن عریبه کار برای دلدهی این مردم بخانه ایشان رفته بود) پیمان

(۲) در [بعضی نسخه] تفاوت گاه (۳) نسخه [ب] عقیدت منشان (۴) نسخه [ا] آگهی افزوده

(۵) نسخه [ز] سانگانو که ذخیره زه و زاد - و نسخه [ی] سانگانو و جسر که زه و زاد •

زندگی او را بآب خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگی تائیداتِ سماوی بے مبارزتِ اولیای دولت مخالفانِ و اژون بخت باهم در افتاده گرد آشوب فرو نشانند - مادرِ داؤد با سایرِ اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ تانده شتابد با منتسبانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد خانجهان لابه گویی او را پذیرفته از سانگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته خود بدین دولتِ ابد قرین پیوستند *

بیست و ششم آن ماه شهریارِ والا شکوه جریده بشکارِ حواشی حصار شتافت - و از آنجا بران مصر جامع سایه معدلت گسترده - و خانه مهرعلی خان سلدوز از فرقدوم شاهنشاهی رشک افزای سپهر برین گشت - و مراسم نثار و پیشکش بجای آمد - مسند آرای اقبال اندک پذیرفته کامیاب عشرت گردانیدند - و از آنجا ظاهرِ قصبه هانسی مضربِ خیام همایون گردید - کشور خدای از فزونی نیازمندی و نیایشگری به بقعه^(۲) شیخ جمال ورودِ سعادت نموده توجهاتِ قدسی بایزد جهان آرا گذارد و منسوبانِ روضه بجلائل مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیخ فرید شکرگنج است باشارتِ پیر درین خطه برهنمائی جویندگانِ آبشخورِ شناسائی نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش طاقِ ناصیه گردیده مودے چنین نقشِ دلفریب بر خوانده او را بناحیته مخصوص گردانیده فرمودے که اجازت نامه مرا بنظر شیخ جمال در آر - اگر رای صواب اندیش او مطابق افتد بخیر اندیشی خدایندگان تکاپوی شایسته بجای آر - وگرنه در گذارش خویش کوشش کن - تا سزاوار این پایه عالی گردی - چنانچه گویند یکے را بدھلی تعیین فرموده بودند - بامضای شیخ نرسید - و در نوبت شیخ نظام الدین آن توقیع فروغ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقتِ صفای او خاطر نشانِ همگان گردد - و بلند مرتبگی خود را بدین بزرگ داشت مرید چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائی که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخنای ارادت چنین خرامش سزوده نماید *

و همدریفولا مولانا محمد امین بسجودِ آستانِ مقدس در پیروزه فروغِ ناصیه بختمندی نمود - او بزرگ زاده یزد است از قریه اقداد - در شیراز بدرس گاه علامه روزگار مولانا میرزا جان برخه از حواشی مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد - و بدر پیروزه دانش کدها اندکے از نجوم و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشن بیانی چهره افروز مقاصد شدے - و بچیره روئی و چرب زبانی خویشتن را ببهای سترگ فروخته - درین هنگام از عراق روی بدین عتبه اقبال آورد - و بدر پیروزه مقریان

(۲) نسخه [۱] شیخ جمال الدین (۳) در [چند نسخه] گذارش (۴) نسخه [ا ب ل] مولانا محمد بسجود

بارگاهِ خلافتِ جبینِ نیاز بسود - ^(۲) خدیوِ عالم بحسنِ ظنِّ (که در بارهٔ سفارش گزاران داشتند) پایهٔ اعتبار افزوده همراه شاهزاده سلطان مراد بخانهٔ شیخ عبد النبّی (که مدارِ طبقهٔ اهلِ سعادت بود - بل انجامِ هر کارِ بزرگ بے رای او صورتِ نبسته) فرستاده گرانبارِ افضال گردانیدند - و بفنونِ نوازش اختصاص گرفت - (چون از قنطرت نصیبهٔ نداشت - و نسخهٔ همتِ نخوانده بود - و فراخی حوصله در نیافته) در اندک زمانه عیارِ ناسرگیهای او گرفته آمد - و زراندهای او خاطر نشینِ خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گزارش یابد *

و از سوانح گرفتار شدنِ مظفر حسین میرزا ست - هر که سر از فرمان پذیرمی خدیوِ خدا پرست برتابد زمانه به پیکر او برخیزد - و زود خارِ ناکامی بپای مراد او در شکند - اگر بهرهٔ از سعادت اندوزی نداشته باشد در گوئی نیستی نگون سار آید - و در خسران جاوید افتد - و گرنه نیرنگی روزگار کالیوه ساخته آن خوابیده بخت را بدست صاحب اقبال دهد - تا در بند خانه که دبستانِ حقیقت آموزی ست ره گرای نیکو خدمتی گردد - چنانچه بتازگی داستانِ میرزا چهره گشای بیان است - هر چند فرومایگان بدگوهر او را دست آویز شورش گردانیدند در کمتر فرصتی گرد آلود خجالت گشته آبله پای ادباز شد - از صوبهٔ گجرات باز بجانپ دکن شتاب آورد - و در ولایتِ برار بدوخی از فتنه افزایان بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاهِ آنملک بجنگ برخاستند - و عرصهٔ نبرد گرمی پذیرفت و از انجا (که روی از قبلهٔ حقیقی برناتنه بود) غبار آلود هزیمت بخاندیس آمد - راجه علی خان او را گرفته از تصرف باز داشت - اگرچه در معنی گرد شورش ملک خود را فرو نشاند لیکن بظاهر دست مایهٔ دولتخواهی درگاه مقدّس گردانید - چون حقیقتِ حال بمسامع همایون رسید فرمانِ مطاع مصحوبِ مقصود دنبه صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد *

و از سوانح آغازِ غبار آلود شدنِ نزهتگاهِ اعتبارِ شیخ عبد النبّی ست - جهانبانِ خدا پرستِ حق اندیش خوبشترن را در میان نیارده پیوسته در معدلت اندوزی و داددهی چهره افروزد - و بفرمان پذیرمی سلطان خرد دوست از دشمن باز نداند - [چون صفوت و صفای شیخ بوسیلهٔ سادّه لوحان بیغرض (که از نیرنگی خامهٔ تقدیر ناشناسائی ایشان بدنائی فروخت رفته) و ثنای دامن آلودگان حرص اندوز (که در طیلسان تزویر بے طمعی و پاک دلی بظهور دارند) خاطر نشان اقدس شد] او را از نشیبِ ناکامی بفرانزگاهِ عزّت بر آوردند نخستین کارسازمی اربابِ سعادت برسمِ استقلال باو تفویض یافت - و بمرور ایام جلاؤل امور سلطنت بصوابدید او باز گودید - از انجا (که در عیارگاهِ صیوفیان آدم شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار ^(۶) نمازد

(۲) نسخهٔ [ی] جبین نیاز بسچود بسود - و نسخهٔ [ل] جبین نیاز بسچود آستان نورانی گردانیده (۳) نسخهٔ

[ی] پندو نغانه (۴) نسخهٔ [ب ل] غبار آلود (۵) نسخهٔ [ب ل] نزهت کده (۶) نسخهٔ [ی] پدیدار بماند *

آن گروه نیکوئی بسیج را بر حقیقت کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام اخته از داستان دکان آرائی و خویشتن داری او بعرض شهریار دیده‌ور رسید - از فرط حزم اندوزی و تامل‌گزینی (که بسا راستان درست‌کردار به فیرنگسازى بد نهادان بے آزر دم دامن آلود تهمت شده اند) تحقیق حال را بر بے غرضی و ژرف نگاهى خود گرفتند - و بشگرف آئینه رهگرای معامله شدند - نه دز بارگاه فتوت غبار فتور نشست و نه عامه مردم ازان آگهی پذیرفتند - و چون سپهر گردان برین اندیشه چنده گذشت بطرزهای مختلف نشان راستی گفتار پیشین پدید آمد *

اگر چند پنهان کند مرد راز * پدید آردش روزگار دراز
از کمال دور اندیشی (که ناگزیر آشوب گاه دنیا ست) در حدود قصبه کوهانه ^(۲) شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکب همایون ازین راه گذرد خهارندان سیورغال این سوزمین را بنظر اقدس درآورد - تا در پیشگاه حق اساسی پایه حال هرکس پدید آید - و جوهر شایستگی هر کدام خاطر نشین ما گردد - در کمتر فرصتی پیدائی پذیرفته که از زر دوستی و سفارش پذیری سرشته کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیو عالم از فزونی مردمی پرده از روی کار برنگرفته نکوهیده‌گی کردار را بر هوشیاران خدمت نهادند و بر زبان گوهر آمود گذارش یافت که آدمی از انبوهی مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغل بزرگ افزون تر از آنست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیر دور بینی آنست که بهر صوبه سره مردم مقرر گردد - و این عبادت سترگ تقسیم پذیرد - که حق بمركز خویش قرار یابد - و پایه هدهه یعنی حق دانی ببلندی گراید - درین نزدیکی صدارت صوبه پنجاب بمولانا عبداللہ سلطان پوری نامزد شد - و بآگاه دلال روشن ضمیر پرتو اشارت یافت - که چنده از دیانت مذهب معامله شناس جد آر (که شایانی این کار داشته باشند) بعرض مقدس رسانند درین وقت قصبه سیام ^(۳) از فروغ آیات همایون ظلمت زدای آمد - میرزا یوسف خان را بشرف خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاق ضمیر صواب اندیش میتابد که عرصه جهان گشای کشمیر در حوزه تسخیر اولیای اقبال در آید - و از وفور عاطفت آن ملک دلپذیر در نیول او مقرر گردد بذارم صفای گوهر و نور بیدش را - آنچه پس از چندین سال چهره آرای ظهور خواهد گشت در صفت کده باطن (که آئینه غیب نهاست) امروز لمعه وضوح دارد - بست و یکم بهمین صاه الهی شادی وال مضرب خیام دولت شه - و برهنمائی ایستادگان عتبه اقبال اندر زهای سعادت افزا فرموده بسا حقیق کونی و الهی را تراوش دادند - میفرمودند که اگر طیلسان تعلق بردوش نبوده خود را از غذای گوشت باز داشته - و از آنجا که برگرگ خوئی زمانیان آگهی ست یکبارگی یله کردن

عادتیانِ زمانه را در تذکرای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابراین بخاطر قدسی چنان پرتواندار که بتدریج و آهستگی دست کشیده آید - تا بر پیروان حقیقت‌گزین کار دشوار نگردد - و عامه را اندیشه دراز کالیوه نگرداند - اکنون چند گاه روز جمعه از خوردن حیوانی خویشتن را باز میدارد و بروزگاران گذاشته شود *

و از سوانح عذابت فرمودن پرگنه تهاره است برچمن قلی قوش بیکی - زمانه بمقتضای پیشوائی ملک معنی در محاسبه نفسانی شناور دریای شهود بودند - و پس از بازگشت این بخشش والا بظهور پیوست - برخی از ملتزمان بارگاه حضور در پیدائی سبب نامل داشتند - آن خوانای نقوش ناصیه دل بر حیرت‌زدگی این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن قصبه در پیشگاه بینش در آمد و معنی نام ازلی ست چنان بر پیشگاه خاطر آسمان پیوند پرتوانداخت که هر چیز از فروغ ذات قدسی نمایش دارد - و آن جز صورت نمودار نیست - از شورش ما و من و گرفتاری نسبت و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاه تعلق افسردگی روی داد - و نزدیک بود که پیرند صوری گسیخته گردد - چون نیرنگی تقدیر ایزدی بملک اسباب آورد در صفوت کده باطن گذشت که بسپاس گذاری این قصبه را بکس (که نام دارد به همال ملاحق اسم او باشد) داده شود - درین هنگام آن خدمت‌زین بنظر همایون درآمد - و بعاطفت والا اختصاص گرفت - و دران محفل مقدس بسا سخنان دل‌ویز فرموده بخت مندان بیدار مغز را گران بار دانش گونا میدند - و ازین آوازه آگهی گران خوابان شبانگه نادانی بیداری گزیده ره‌گرای بادیه جوئی شدند - زه سترگ نیروئی که در تذبذب کثرت چراغ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ‌شناسی که سلطنت را با ولایت دوشادوش داشته بکرنگی می‌گزیند *^(۳)

شاه که بعقل هادی راه خداست * دریاب که از خدای یکدم نه جداست
هرچند که سایه خدا خوانندش * ما سایه نگوئیم که او نور خداست
نهم اسفندارند ماه الهی از نواحی لکهی قیام پور جسر بسته ریات اقبال از آب ستلج گذشت
و جهان جهان لشکر و عالم عالم جانور باسودگی و آرامیدگی گذاره شدند - و درین نزدیکی شاه قلی خان محرم از لاهور جبین سالی بخت‌مندی آمد - و بنوازش پادشاهی اختصاص گرفت *

و از سوانح فرستادن جنود سماوی تأیید است بصوب بلوچستان - (چون اعیان آن الوس از وحشت ذاتی و واژونی بخت از فرمان‌برداری سر پیچیده آداب نیکوبندگی بجای نمی‌آوردند)
میرزا یوسف خان و شاه قلی خان محرم و سید حامد و محمد زمان و برخی از مجاهدان اخلاص منش را

(۲) در [بعضی نسخه] بچمن قلی (۳) نسخه [۱] می‌گیرد *

رخصت آن سرزمین فرمودند - تا نخست باندرزهای هوش افزا رهنمای سرگشتگان بادیه ادبار شوند
اگر داستان پندگداری سودمند نیاید بلوامع سیوف تیرگی زدهای استکبار گردند - دوازدهم آن ماه موکب
قدسی در حدود پتن نزول اجلال فرمود - شهریار هشیار خرام بزیارت شیخ فرید شکرگنج توجه گماشت
برای فیض پذیری و نورافزایی انجمن آگهی انتظام یافت - از مبادی شب صبح حقیقت روشنی بخشید
و بیشتر از روز دیگر نیز در آن مطاف بوده رسوم پیشوائی ملک صورت و معنی بجای آمد - و مجاوران
آن بقعه و عموم توطن گزینان بوالا پایه رسیده آسایش گزیدند - و درین بزم آگهی صوفی ناصر از بلخ
و ملا مشفق از بخارا سعادت حضور دریافتند - و معرفت او را چون شعرای این دیار عیار گرفته شده
و زبان زدگی عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند *

آغاز سال بیست و سیوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی^(۳)

یعنی سال بهمن از دور دوم

روز سه شنبه دوم محرم سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد و شش پس از سپری شدن پنجاه و سه
دقیقه نیر اعظم فروغ افزای دیده و دل برج حمل را نور آگین ساخت - و عنفوان سال یازدهم از دور
دوم نوید فرخندگی آورد - زمانیان از اعتدال هوا و خرمی وقت جوش عشرت زدند - و بذشاط
گوناگون هنگامه سپاس گذاری آراستند - ترانه بغمی بساز آمد - و طغفنه شادمانی سامعه افروز
همگان شد *

نقشبندی میکند در بوستان ابر بهار * عطر سائی میکند در گلستان باد سحر
گه نسیم مشکبوی از غیب می آرد عبیر * گه شمال جانفزا بر خاک می ریزد گهر
در عنفوان این سال خجسته سیوم فروردین ماه الهی حوالی خان پور دریای رازی را قنطره سرانجام داده
گذاره فرمودند - و ماهچه ریات همایون پرتو اقبال بر ساحت آن حواشی انداخت *

و از سوانح نامزد فرمودن شیخ ابراهیم است بایالت صوبه دار الخلافه - او از مزاج شناسی
عالم صورت و کاروانی ملک ظاهر بهره داشت - حکم شد که از تهنانه داری لاولی بدان مصر دولت
آمده پاسبان احکام سلطنت باشد - و به نیروی دیده وری بار فرمان پذیری بر دوش همت
گرفته گره گشای بستگیها گردد - (اگرچه دورباش شکوه معدلت دوران را چون نزدیکان بدبستان
خدمت گذاری عشرت گزین دارد - و پرستاری را سرمایه سعادت دین و دنیا می شمرد) لیکن

(۲) نسخه [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخه [ب ی] جلوس سعادت قرین شاهنشاهی (۴) نسخه

[ل] عبره فرمودند *

از انجا (که حزم اندیشی و دور سگالی خوی پسندیده اورنگ نشین اقبال است) هر ملکه بیکه از هوشیار مغزان آگاه دل میسپارد - و بر ستودگی حال نغزوده سایه دیدبانای خویش می گسترده و بآئین خرد پزوهان ژرف نگاه چهارچمن دولت را آبیاری میکند - و پرستش ایزد جهان آفرین بدین طرز والا مینماید *

و از سوانح فرستادن شجاعت خان است بصوبه^(۲) مالوه - چون بمسامع همایون رسید (که امرای آن ناحیت خواب آسودگی کرده بغمگساری زیردستان نمی پردازند - و بسطت دنیا را پیرایه طبیعت ساخته از شاهراه خرد کناره می گیرند) باندازه هر یک اندر زهای بیدار ساز فرموده رهنمون شناسائی گشتند - و نام برده (که با وفور مردانگی از معامله دانی و معدلت اندوزی نصیبه داشت) بسپهسالاری آن گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک خان و مطلب خان و عموم سپاه در فراهم آوردن پراگندگیها و کزنگی گزیده بمصلحت دید او گرایند *

و از سوانح لخشیدن رخس گیهان خدیو است - هر که در سرشت قدسی و صافی گوهر و ستوده کردار باشد همواره در مدارج احوال رهگرای دیده وری بوده زیب افزای سعادت گردد - (اگر بمقتضای نشاء بشری غنودگی روی دهد - و از طیلسان امکانی فراموشی پیش آید) ار را بگزند نما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشه شگرف آگهی بخشند - و نمودارها باندازه خواب هر کس بر مسند آموزگاری نشیند - و بسا بیداری جهانے بپایه آن شاد خواب نرسد - و نظارگیان در شگفت زار در آیند و بچگونگی آن نرسیده بحیرت در شوند - و همانا ازین جهت شئی از عشرت شکار بصوب اردوی همایون خرامش داشتند - شب بیز آن شهسوار عرصه آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ آرای دور بین آنرا پیغام ایزدی انگاشته سجد نیایش بجای آورد - و پرستش الهی را اساس دیگر نهاده شد دادار بے همال^(۳) پیوسته آن ذات قدسی را هر نشاطگاه صافیت دارد - و گرد ناملایم بردامن اقبال روز افزون آن یکتای ملک شناسائی نرساد *

• مثنوی •

ز ه دارنده اورنگ شاهی • حوالت گاه تائید الهی

بحمد الله که با قدر بلندش • کمالے در نیاید جز سپندش^(۴)

ظاهر نگاهان ساده لوح (که جز هوشیاری و درام آگهی از ان یگانه بارگاه هستی در نیابند - و نیم گامه از چهار سوی اسباب بیرون نیابند) هر آینه بکپین وسایل برخیزند - چنانکه یکم از پیشینیان می سراید *

• رباعی •

(۲) نسخه [ل] بصوب مالوه (۳) نسخه [ل] بهما (۴) نسخه [ا] جز بسندش - و در [بعضه نسخه]

رفتم بر اسپ تا به تیغش بکشم * گفتا بشذونخست این عذر خوشم
 نه گاو زمینم که جهان بردارم * نه چرخ چهارم که خورشید کشم
 و از سوانح گشایش قلعه کوهلمیر است ^(۲) - آن دژ ست دشوار عبور بر کوه آسمانی پایه
 رانا آنرا بائین نیماگان خویش بنگاه گردانیده - در زمان باستانی کمتر کسی برو دست گشای چیرگی شده ^(۳)
 امروز از نیرنگ سارمی اقبال شاهنشاهی باندک توجه آرام جای جنود فیروزی اعتصام است
 چون شهباز خان با دله کار طلب و نیت خدمت گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهگونت داس
 و کنور مان سنگه را رخصت درگاه والا داد - همگی بسیج آنکه مبادا بمناسبت زمینداری بادافراه
 آن باطل ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازي خان و میرزاخان و دیگر مجاهدان
 عقیدت مندش روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمونی ستاره و کارگشائی طالع بنگاههای ژرف
 و رایهای صواب اندیش سنگستانهای سترگ ^(۴) آن حواشی پایمال عساکر منصور گشت - و بنور افزائی
 اختر بختمندی گریوهای شگفت و تنگناهای شکیب ربارا باسانی گذاره نمودند - و در هنگامه
^(۵) (که باندیشه بومی و غریب نمیسید) شهباز خان با عزیمت همت آورد بگشادن قلعه پای جلادت
 افشرد - و بچابکدستی و تیزپائی ره نورد تنگناها شد - و به نیروی تائید آسمانی دره کیلواره را (که
^(۶) بپای خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرف در آورد - و بهادران ناموس دوست بر بلندپها برآمده
 چیره دستی نمودند - مرزبان دژ را از دید لوا مع تائیدات سماوی دل از خود رفت - و دست از کار افتاد
 بیست و چهارم فروردین ماه الهی قلعه را گرد کرده کوس شادمانی برزدند - و ترانه اقبال برکشیدند
 از شکوه سطوت غازیان عرصه شهامت پای همت آن شوریده بخت بلغزش در آمد - و سراسیمگی
 افزون تر از پیش او را روی داد - از شگرف کاری تقدیر توپه بزرگ از درون حصار شکسته خرمن سامان
 او را خاکستر گردانید - و یکبارگی سرشته مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار ^(۷) شتاب آورد
 بسیاری از راجپوتان نامور به پیشگاه دروازه و حوالی پرستش جای خویش آویزش تهور پیش گرفته
 بجان فشانی ایستادند - و چپقلشهای ران مردان نموده بفرامشخانه نیستی غنودند در عنفوان لوا مع
 صبح دولت آن عقده آسمانی گشوده گشت - و کاره (که بحوصله عادتیان زمانه در ننگجد) پرتو ظهور
 داد - و (چون آن نافر جام بد گوهر را در کوهستان بانسواله ^(۸) نشان دادند) قلعه را بغازی خان بدخشی
 سپرده ^(۹) بآن ناحیت گام سرعت برداشت - و روز دیگر در روارو تعاقب به نیم روز حصار

(۲) نسخه [۱] کونهمیر - و نسخه [ب] کومنامیر - و نسخه [ل] کوتلهامیر (۳) نسخه [ل] دست یافته

(۴) نسخه [ب] سنگریزهای سترگ (۵) نسخه [ل] که باندیشه آدمی غریب نماید (۶) نسخه [۱] [

ببال خیال (۷) نسخه [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت *

کوکنده را بدست اقتدار در آورد - و نیم شبی قلعه اودیپور را متصرف شد - و مبدازان فیروزی غنائم فراوان اندوختند *

و از بدائع آنکه یکی از نجر دگزیان گوشه نشین از دیرباز در نخستین حصار کهنج خمول گزیده بود و همواره مردم آن سرزمین از انفاس گرامی او تبرک و تیمن می جستند پیشتر ازین سانحه سه روز سحره برفراز پرستشگاه رانا برآمده ترانه اذان برکشید - و زبان بنوید فیروزی لشکر پادشاهی برگشاد مرزبان آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بدمودار چنین گشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوش خشم زده او را از هم گذرانید - اورنگ نشین اقبال از مژده این مهین بخشش الهی نیایش ایزدی را پایه دیگر افراخت - و کار گزاران اخلاص گزین بالطاق گران مایه اختصاص یافتند - سی و یکم آن ماه در نواحی جنوب آن شهسوار عرصه آگاهی حوالی جسر آمد - برخی از اردوی بزرگ بدیدبانی والا گذاره گشت - و پیش خدمتان رکاب همایون را بتازگی دستمایه دانش کرامت فرمود - چنین لشکر انبوه را اگر چنان راهنمائے نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا نیروی آنکه سامان آنرا تواند نمود - طرز ره نوردی کوه و صحرا باز گوید - یا روش انجام قنطره و آئین کشتی نویسد - یا طریق روانه ساختن فیلان کوه پیکر در موجخیز دریا بنگارن یا داستان اسپهبدی ملک معنی طراز - دران روز از ناشناسائی نوآموزان خدمت فیل خاصه پندریک نام بزرگائی دریا فرو شد - شهریار ژرف نگاه از فروغ بینش کاهش مال را افزایش عمر انگاشته بزم نشاط آراست - و روزی در شکارگاه تگرگ بزرگ جوز آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکپال با ایزد بیچون رازگاری داشتند - و در ظلال میمنت شاهنشاهی دران صحرای بے پناه همراهان سعادت گزین را آسیبه نرسید *

و از سوانح فرو نشانندن ابر و ریش باران است - و اجمال این طلسم قدسی آنکه روزی چند بارش بے هنگام تواتر داشت - لشکریان و عموم زبردستان ستوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انفاس گرامی بآئینه دمیده در آتش نهاد - از نیرنگی دم گیرای آن سپهر مطاع عروده سماوی فرو نشست *

چو همت شود اهل دل را ضمان * زمین را بر آرند بر آسمان
بهمت سرانجام ده کارها * که آسان شود بر تو دشوارها
و از سوانح بخشیدن گناه بلوچان است - گذارش یافت که اعیان آن الوس از تیرگی خرد و خوابیدگی بخت چشم بردوری راه و محکم جای انداخته گریوه رو بپراهی شدند - از انجا (که

برانداختن تباہ کاران چون نواختن نیک سگالان شمسہ پیشطاقِ جهان آرائی ست (فرمان شد که برخه امرای پنجاب بیورت آن گروه شتافته سزای سزاوار دهند - آوازہ افواجِ گیتی گشای غنودگانِ پندار را رهگرای نیکو بندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاردانان بخرد فرستاده جویای زینهار آمدند - تا بدان دست آویز آرام بخش جبہہ ساسی عتبہ قدسی گردند - شہربارِ پرزش پذیر نیایش و نیازمندی آن رمیدگانِ دشتِ بیخبری^(۲) را ببهای خدمت گزینی برگرفت - و منشورِ مقدس بنفاز پیوست که عساکرِ گردون شکوہ ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیت^(۳) والا در فرمان پذیرمی جهانیان آنست که کثرتِ ظلالِ وحدت گیرد - و سرمایہ آلودگی و آرامشِ عموم مردم انتظام یابد - نہ چون چیرہ دستانِ زردوست لغزش را بہانہ مالش ساخته جز بریختن خون و اندوختن مال نیاسایند *

و از سوانح فراهم آوردن پراگندگیهای سیورغال است - بیشترے قناعت گزینان سعادت اندوز چون زمین کشت و کار یکجای نداشتند از بے باوری و کم نیروئی رنج زده گشته - و گاہ از انبازی عمل گذارانِ خالصه و گماشتگانِ نیول دار آزرده شده - و نیز گروهی آزمندان بے آزره به نیرنگہ حیلہ سازی در چند جا زمین گرفتہ - و اختلافِ امکانہ را دست آویزِ خیانت انگاشته در نکالِ ابدی شتافته کشور خدای معدلت دوست از وفورِ عاطفت حکم فرمود کہ محالّ ایمہ با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعددِ مکان را برداشته در جای گزیده هر کدام تلخواہ نمایند - کاردانان آگاہ دل در هر صوبہ و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - بفروغِ فرمانِ قدسی زاویہ نشینان حق گرای را چراغِ خرسندی افروخت - و ہرزہ گردانِ بادبہ ناراستی بسعادت گاہ درستی روی آورده کار از سر گرفتند - و پاسِ مال (کہ بہین عبادتِ جهان داروگیر است) بآئینِ خرد پڑوہان بجای آمد^(۴) و نیرِ معدلت بر ساحتِ عالم تابشِ دیگر داد *

و از سوانح در شگفت ماندنِ ظاہر بینان صورت آرای بغیب دانی گیہان خدیو - روزے بخلوتگاہِ قدس آوازہ نقارہ بہ سامعِ اقبال رسید - هر چند بار یافتگانِ بزمِ حضور جولانگاہِ تفرس^(۵) پیمودند نوازندہ را در نیافتند - بر زبانِ گوہر بار گذشت کہ بر پیشگاہِ باطن پرتوِ ظہور میدہد کہ نادرہ کاری یار محمد باشد - چون بار جستند همچنان بود - ہموارہ چنین دور بینیهای شگرف ازین پیشوای خداشناسان برای رهنمونے سعادت مندان مشعلِ آگاہی می افروزد - روزے نگذرد کہ نقوشِ گوناگون صحائفِ ضمیر مردم چون کتابہ پیشطاقہا بسوادخوانے آن یکنای دور بین ندراید - اگر تنہا^(۶)

(۲) نسخہ [ل] بیخودی را (۳) نسخہ [ل] نیت والای فرمان فرمای جهان آنست (۴) در [بعضی نسخہ]

پرتو معدلت (۵) نسخہ [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخہ [ی] پیشطاق *

از دریافت باطنی این حیران آرامیده نگاشته آید دفتر جد اگانه نگارش یابد - تا بدانستهای رنگارنگ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد *

نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه

و صید مقصود بدام افتادن

خدیبو دانش پزوه را همواره بسیج والا در عشرت شکار آنست که بے دورباش سطوت شاهنشاهی و میانجی سخن گزاران حرف سرای (که بیشتر دامن آلود غرض باشند) بر سوانح روزگار آگهی پذیرفته چیره دستان ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت گزینان کنج خمول را بر فراز اعتبار کشد و نیز پیوسته از باطن اقدس آهنگ دریافت نفس قدسی تراوش شوق کند - باشد که در صحرای بے تعینی بسره مردے اتفاق صحبت افتد - و بحقیقت طرازی آن شناسای رموز معرفت کاخ دانائی را اساس تازه نهاده آید - یا از زبان گویای خموشه گوهرآمود معرفت گردد - و از کششهای درونی او دل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروگانی برد - تا درین دشت تفسیده خود رانی آرام گاه سرانجام یابد - و در نشیمن قدسی دم آسایش برگرفته شود - و بدین ناهار شکنی جست و جو دوازدهم از دی بهشت در حوالی بهیره شکار قمرغه بخاطر سعادت پیرای رسید - آب بهت را گزاره فرموده بنوئینان بزرگ و امرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافت بیست و پنج کوه باشد) بآئین گزیده از اطراف نخچیر برانند - جد آوران کاربرد از قشون قشون و جوق جوق روی بخدمت آوردند و درین شغل سترگ حاجی خان و سایر بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه سای عتبه خلافت گشتند - و پیشانی تضرع و ابتهال بر خاک آستان معلی سودند - و از انجا (که پاس پیمان سرآمد کارهای تعلق است) جرائم آن گروه تیره رای بخشوده از خاکستان مذات برداشتند - و باشارت همایون دران جرگه جای یافتند - جد گزینان عرصه آگاهی فرموده را بانجام رسانده بردند - که طایر آرزو بدام افتاد - و شیوا زبانان خاموش شادی آگین رستگاری آمدند - آن طلبکار حقیقت درین بادیه فراخ گام جویائی زدے - و بنزهدت گاه صید افکنی با خود هنگامه رزم داشتے - و جایهای تنزه و مرزهای دلگشای صفت کده نیایش را فروغ یکتائی بخشیدے - و چون جویندگی یابندگی در پی دارد چراغ دیده وری افروخته شد - و شگرف نشاط آن پیکر قدسی را فرو گرفت - جذبۀ شناخت ایزدی پرتو انداخت - گویائی آنرا نیروی عادتیان کوتاه همت برنتابد - و هر دانای^(۶) روشن ضمیر راه بدان

(۲) نسخه [ب] و پیوسته (۳) در [چند نسخه] شناسای نظر و تاله (۴) در [بعضه نسخه] زبان گویای خاموش

(۵) نسخه [ب] و چته خان و سایر - و نسخه [ل] و چینه خان و سایر (۶) نسخه [ب] دانا دلے *

نتواند برد - برخه پیش بینان نورستان معرفت اندک از بسیار بیاروی ذوق شهودی دریا بند
جرعه نوشان بزم حضور تا مروق آن باده در نکشفد چه دانند که شناسائی چیست - و بیذائی کدام
ساغر پیمایان مصطفی وحدت را بے چاشنی این می هوش افزا کجا یاری دریانت آنکه این نشا
از کداهی خمکده است - گروه نیزهوشان باریافته را چنان اعتقاد که نقشبندان بارگاه ابداع
جمال جهان افروز را در فروغ بصیرت آن والا نگاه داشته اند - و بادل رازدار حریم قدس گرم
همزبانی ست - و جمعه بالغ نظران انجمن قدس را چنین خیال که دران صحرای جان پذیر یک از
تجرد نژادان دادار پرست را دریافته کامیاب خواهش گشتند - طبقه از نظارگیان آگاه دل را آن تصور
که با یک از صاحبان نفوس قدسیه پیوسته جوش حقائق می زند - و شطره از بینش ورن^(۲) حاشیه
قرب را آن یقین که گویائی زبان خموشان دشتی پیام مراد گذارش نمود - و چنده از دوربینان
بساط عزت را آن تخیل که جانوران آن دشت دلگشا بزبان بے زبانی یا بلسان متعارف افشای
اسرار الوهیت کرده اند - زمانه دراز آن حقیقت آمد و وحدت را انوار تجلیات ایزدی در گرفته بود
بندگان سعادت منش باندازه نیرو زله بردار خوان افضال آمدند - و چون کاربردان نهانخانه مشیت
برای انتظام جهان آفاقی آن کامیاب خواهش ملک معنی را از عالم انفسی نزول صعودی دادند
بسپاس گذاری این مهین بخشش چندین هزار جانور را فرمان رستگاری شد - و چابکستان تیزرو
هر سو تکاپوی نمودند - که هیچکس پیرامون صعود نگشته جانداران گوناگون را بآئین خویش گذارند
قوافل جانها را زندگانی تازه چهره آرای نشاط شد - زبان خموشان سرای دنیا بگلشن فارغالی شتافتند
از اجا (که صفوت کده ضمیر صاف قدسی از خواهش مستلذات صوری پاک است - و همواره تجرد
ظاهر فروغ افروز تقدس معنی می خواهد) عزیمت آن در باطن اقدس بجوش درآمد - و آهنگ بکنائی
چیره دستی نمود - نزدیک بود که خاطر آگاه ازین دار و گیر وا پردازند - و دامن همت از زخارف دنیا
یکبارگی در چینند - لیکن بفرمان شاهنشاه خرد خود را ازین آرزو گذرانده قدرے بآن گوه مانند
گردانیدند - و موی سر را (که در درازی و دلربائی فریب گاه نظر بود) کوتاه ساختند - و بسیاری
از دوستداران این سلسل بے تابانه پیروی نمودند - بدیع تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه بر زبان گوهرافشان
میگذشت که در عنقوان فرمان روائی برای استیناس هندی نژادان حقیقت اندوز برخلاف آئین نیاگان
محببت موی سر پدید آمد - از نیرنگی قدرت ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیان
این سرزمین بطرز دلنشین ما گرایند - همان روز دریای بهت را گذشته باره و نزول اجلال فرمودند - و اندیشه

(۲) نسخه [ی] از پیش روان (۳) نسخه [ب ل] روایت (۴) نسخه [ب] کامیاب ملک معنی

(۵) در [بعضی نسخه] سخن مرئی •

پیش رفتن از ساحتِ فہیر ہترده آمد - و ہددرین ایام بر ساحلِ این رودبار راجہ بہگونت داس و کنورمانسنگہ از صوبہٴ اجمیر آمدہ بسجودِ نیایش جلا افزای پیشانی گشتند *

و از سوانحِ رونِ حضرتِ مریم مکانی ست بمعبرِ اقبال - درین هنگام (کہ گزارہٴ دریای بہت ^(۲) موردِ ربابتِ ہمایون بود) بموقفِ عرض رسید کہ ہودجِ آن پردہ نشینِ شبستانِ تقدس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوقِ دیدارِ گرامی قافلہ سالارِ راہ - شہریارِ قدر دان ازین مزیدہٴ نشاط بہجت افزودہ در لوازمِ احترام و مراسمِ تعظیم (کہ گزارہٴ چہرہٴ تعلق است) توجہِ والا فرمود - نخستین بفرمان شاہنشاهی صدر آرای بارگاہِ اخلاص گروہ افزوز ارادت شاہزادہٴ رضا جوی دانش پزوزہ سلطان سلیم پذیرا شدہ گامِ عشرت برداشت - و بسیاری از نویدانِ بزرگ و آمرای عالی شکوہ بہمراکبِ آن بیدار دل ہشدار خرام نامزد شدند - و سپسِ آن اورنگ نشینِ فرهنگ آرای برسمندِ سعادت خرامش فرمودہ ^(۳) بزرگ داشتِ خدای مجازی را سرمایہٴ پرستشِ دادارِ حقیقی گردانید - ہم رسم دانی بکار بستند و ہم خداشناسی را پایہ افزودند *

از مرتبہ دانی ست درین مرتبہ آری * ایزد نددہ مرتبہ جز مرتبہ دان را
و از سوانحِ آمدنِ پیشکشہای ولایتِ بنگالہ و کوچِ است بدرگاہِ معلی - درین ایام (کہ کنارِ دریای بہت مخیمِ سرادقاتِ مقدس بود) خدمت گزارانِ طرز دان عرائضِ خانجہان را بہ پیشگاہِ حضور آوردند - نقارہٴ مضمون آنکہ بمیامنِ نیکسگالی و خوب کرداری فرمانروای زمان ممالکِ شرقی آرامش دارد - و عمومِ توطن گزینانِ این ناحیت نیایش گیتی خدیو ناگزیر ہمت دانستہ گشادہ پیشانی و شگفتہ دل اند - و راجہ مال گوسائین (کہ زمین دارِ ولایتِ کوچ است) بتازگی از شعشعہٴ بوارقِ جہان افزوز گیہان خدیو بنورستانِ فرمان پذیری ناصیہٴ بخت مندی را روشن گردانید - نخستین نفائسِ بنگالہ با پنجاہ و چہار فیلِ نامور در پیشگاہِ خلافت پرتو قبول یافت - و سپسِ آن تنہوقاتِ بومی را پذیرفتہ کامیابِ مسرت گردانیدند - و پرتابِ نارِ فرنگی ^(۴) (کہ از اعیانِ بازرگانانِ بناذرِ بنگالہ است) سعادتِ بار یافت - و با فشورنا زن خود از نیک اختوی حیرت زدہٴ خوی ستودہٴ شہریار گشت - و بآراستگیِ عقل و شایستگیِ حال در نظرِ اکسیر آسای گیتی خداوند اعتبار یافتند و ہم درینولا عبد الباقی ترکستانی بسعادتِ کورنش دولت اندوخت - کشور آرای از فرطِ حق جوئی ہر کس را بخود راہ دہد - و گوشِ پذیرای حقیقت را بشنودنِ داستانہای سخن طرازانِ حرف سرای

(۲) نسخہٴ [ز] ربابتِ ہمایون نزول داشت (۳) نسخہٴ [ی] اقبال (۴) نسخہٴ [ب] پرتابِ مارِ فرنگی و نسخہٴ [ز] پرتابِ باروِ فرنگی (۵) نسخہٴ [ب] بانسورنا زن خود - و نسخہٴ [ز] بایسوربا زن خود و نسخہٴ [ی] بانسورنا زن خود *

باز دارد - باشد که بدله روشن یا سخنی دلپذیر بستان سرای باطن بشادابی گراید - درین عرصه جویائی (تابعد ناملایم نسازد - و با گروه گروه مردم گشاده رویی نکند) آن در یکتای آگهی بدست نیاید - و کامیاب شناسائی نتواند شد - بسا روشنان آسمان تقدس پرده نشین ظلمت گاه تیره خاطران خاکستان نادانی شوند - و بسیار بر خلاف آن خویشتر آرائی کنند - و از دید این شورش پویندگان بادیه طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گرنجه گزین افسردگی آیند - شهر بار دیده ور از نایابی آن گوهر شب تاب جوشش خواهش بیشتر فرماید - و همواره بحکم والا طرز شناسان بزم مقدس هر طایفه را بنظر ژرف نگاه در آرند - بنا بران درین هنگام برهنمائی برخه از نزدیکان درگاه همایون آن بادیه پیمای غیبت را (که از حجاز آمده بود) دران انجمن آگهی آوردند زمانه به تیز زبانی افسانه گوئی بنیاد کرد - و لخته گفتگوی مذهب و ملت (که با حبار نصاری کرده بود) گذارش داد - در اندک فرصت ظاهر شد که بچشم دلیل دیدبانی نمیکند^(۲) - و بصفت کده ریاضت گذاره ندارد - از نیک نهادی از تهیدستی و زبان زدگی زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت *

و از سوانح رخصت فرمودن سکینه بانو بیگم است باند ز گوئی حکیم میرزا - یکی از مکامن ضمیر مقدس درین یورش آن بود که بصوب کابل شتافته میرزای غنوده^(۴) پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای زابلستان فراهم آورده عموم رعایا را سایه نشین معدلت سازند - و چون نمودار غیبی گره گشای بستگیها آمد نقش آن اراده نیز از پیشگاه خاطر اقدس سترند - و چنان بر زبان گوهر بار گذشت که همگی خواهش خاطر حق پزوه آنست که میرزا ازان گریوه رمیدگی برآمده محفوف مرحام خسروانی گردد - و از انجا (که خردسال و نا آزموده روزگار است^(۵) - و با کوتاه خردان تنگ حوصله خوی گرفته) مبادا بقرب ریات همایون روی از قبله اقبال برتافته پی سپر خراباد غیبت شود - اگرچه آگاه دلان دور بین برادر کهن را در پایه فرزند داشته اند لیکن بر ضمیر آسمان پیوند چنان پرتو می اندازد که وجود فرزندان رضاجوی بتازگی محتمل و بهم رسیدن برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائح هوش افزای یاور فرمائیم - باشد که بخت خوابیده او بیدار شده راه فرمان پذیری گیرد - و از هرزه گرائی باز آمده رهنورد منزلگاه سعادت آید و (اگر از همزبانی تیره رایان شوریده مغز و همنشینی فرومایگان کوتاه بین از شاهراه بندگی و نزهتگاه خدمت پژوهی بیرون شتافته بخارستان ناسپاسی افتد) شایان فطرت عالی و سزوار حوصله والا آنست که برخلاف تنگ چشمان زمانه و مختصر اندیشان ظاهر نگاه آن بادیه نورد نکال روز افتاده را دستگیری شود - و بگوناگون پند خرد افروز سعادت بخش گزین چاره گوی کرده آید - بنا بران از وفور

(۲) نسخه [ل] میکند (۳) نسخه [ی] سبک نهادی و تهیدستی (۴) در [چند نسخه] غنوده را

(۵) نسخه [ب] نا آزموده کار است •

عاطفت پرده نشین بارگاه عفت را (که همشیره اعیانی میزراست) برهنمونی نامزد فرمودند که بیشتر مردم سخنان حقیقت طراز را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفت دوران خیر بسید بگوش در نیاید - و ازان شمارے نگیرند - اگر عقل روشن و چشم بینا و دل آگاه بودے بفرغ دیده وری گوهر را از خرمهره شناخته چون جوهریان چهارسوی معامله دانی^(۲) از هر که و مه گرفته - و گوینده را از پیش گاه بینش انداخته نظر بر جمال معنوی گماشته - و نیز در خلوتگاه باطن اقدس آن بود که (اگر میزرا بآن طرز دانایسند داستان مهرگزینی را آویزه گوش هوش گرداند) برای دلدهی و خاطر جمع او نسبت تازه چهره افروز گردد - هر چند نزد خرد پزوهان حقیقت نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دور بینان ملک آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شراندک را برای خیر بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه گزین عصمت نشان بهروزی از ناصیه حال او دریابد بدامادی فرزند سعادت پزوه گوهر اکلیل هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نوید شادمانی رساند نوزدهم خرداد ماه الهی^(۳) از مقام سیدزری رخصت از زانی داشته میرعی خان سالدوز و میر ابو اسحق صفوی^(۴) را همراه گردانیدند *

و هم درین روز ایلیچیان شاهرخ میزرا دستوری انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطر افروزی بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانب میزرا کاروانان فرستاده در ناهنجاریهای آن ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقت حال آگهی آمد شورش میزرا از خرد سالی و کم تجربگی و کوتاه بینی او و هجوم خوش آمد گویان بدگوهر و اندوهی فتنه اندوزان سخن ساز و کمیابی و ناروائی دانش پزوهان صواب اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش بخشیده شادی آورد گردانیدند و چنان پرتو عنایت تابش نمود که چون آن پرده نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره افروز نشاط خواهد گشت - و همدارین نزدیکی پیشوائی جهان معنی بران پیکر قدسی چیره دستی نمود - و جمال جهان آرای گیتی خداوند فروغ دیگر بخشید - در نشاطگاه شکار خنیاگران جادوکار بنگمه پردازی در آمدند - و زمانے خاطر همایون بدان روی توجه آورد - از شنیدن این افسون گشایش تار و پود تعلق بل طلسم شناسائی گنج حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوار عرصه بینائی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروان صفوت و وارستگی در جست و جوی آن حوسمان گرای اند جلوه نمایش فرمود - و نظارگیان حواشی قدس زله بردار فیض ایزدی شدند - در کمتر فرصتے

(۲) نسخه [ل] عیار هرکه و مه گرفته (۳) نسخه [ل] مهیدری (۴) در [بعضی نسخه] عوفی را

(۵) نسخه [ب ل] بنگمه سرایی (۶) در [چند نسخه] قرب *

به نیرنگی قدرت خداداد روی بظاهر آورده بناگزیر وقت پرداختند - اگر این قسم داستان معنوی بازگشای تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قلم رهگرای را در قدم نخستین پای جنبش فرساید همگی نیت^(۲) مصروف آنست که جلائل سوانح عالم صورت برپیشطاق بینش نگانته آید - از آنجا که بسیج معنی عنان دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهان تقدس بر زبان قلم رود - در بنولا عاطفته تازه چهره نشاط افروخت - و بزرآمدن انوپ تلاو کوشش فرمودند - در دولت خانۀ خاص فتحپور حوضه ست بیست در بیست - برزفائی دو قامت آدمی - بسنگ سرخ اساس یافته - دیده و ران مشکل پسند را پالغز نظر است - پیشتر ازین یورش همایون^(۳) از چشمه سار افضال تراوش نموده بود که یکچندے خاصان بزم تقدس از صفای گهر آب و رامشگری آبشارها بیدائی و شنوائی را جلالی نازه داده اند اکنون بنقود گوناگون لبالب شود - تا گنجهای سترگ در پیشگاه بینش بماند^(۴) - و عامۀ جهانیان از نوال والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندان عالم از کشاکش انتظار باز مانند - درین هنگام کارسازان بزم سلطنت را در پر ساختن آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقف عرض مقدس رسانید که تا رسیدن ریات عالی انپاشته خواهد شد - هفده کروردام در شمار آورده اند - و قیاس میبرد که بمثل آن برآموده گردد *

و از سوانح آمدن شهبازخان است بدرگاه همایون - و آوردن دودا پسررای سرجن - گذارش یافت که او را بایل ساختن گردن کشان گریوه نشین صوبۀ اجمیر و سزا دادن بدکاران شورش نهاد آن سوزمین فرستاده بودند - او خرد را پیشوای مردانگی گردانیده کردارهای شایسته بجای آورد بسیارے نقد زندگانی بغارت دادند - و برخی پرستاری و خدمت گزینی را سرمایۀ رستگاری اندیشیده در ظلال ایمنی بر آسودند - رانا بنگاه را بتاراج داده در تنگنای ناکامی خوابه نشین خمول گشت و دودا (که همواره از شور پشته و بد نهادی گرد فتنه بلند ساخته) زینهار شده راه گرای فرمان پذیری آمد - شهبازخان آن لابه گرای را همراه گرفته احرام بارگاه خلافت را سرمایۀ بختمنندی^(۵) گردانید - پنجم تیر ماه الهی در حدود قصبۀ تهاره فاصیۀ دولت پژوهی را بجبهه سائی آستان مقدس فروغ تازه بخشید - و از روشنی ستاره و بیداری بخت بنوازشهای خسروانه اختصاص یافت و دران موج خیز عاطفت تبه حال او بعرض همایون رسانید - پوزش پذیر مهر افزای پایۀ قبول داده آن نابخشودنی را رخصت بار فرمود - و بر زبان گوهرآمود گذشت که ادبار جاوید از پیشانی حال او پرتو ظهور میدهد در مزاج بدنهادان فوش داری مهربانی سودمند نیاید - از آنجا که پاس داشتن

(۲) نسخه [ب ل] همت (۳) نسخه [ز ل] همایون چشمه سار (۴) در [بعضی نسخه] نماید (۵)

نسخه [ل] بسیارے ازان مردم (۶) نسخه [ل] بختمندی او *

پیمان ناگزیر فرمان‌روایی ست در ظلالِ بخشایش در آمد - و سایه نشین آرامش گشت - چون
 ریاست جهانگشای متوجه دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکی از تباہ اندیشی
 بادیه‌گرد گریز پائی گشت - و غیب‌دانی گیتی خداوند بتازگی تابشِ ظهور داد - نهم ماه موکب‌والا
 نزدیک قصبه کهلور دریای چناب را والا جسره بسته گزاره فرمود - بیست و یکم از حواشی کلانور
 قنطره عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند - ازین نواحی و خشوره^(۲) بمزبان کشمیر رفت
 چون علی‌خان حاکم آن ملک بشاه‌راه فرمان‌پذیری نشناخته شهریار معدلت اندوز بیست و چهارم
 ملا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری را روانه آنصوب فرمود - تا آن گروه نشین استکبار را
 رهگرای بندگی سازند - روز دیگر دران خطه دلگشای نزول همایون شد - و بگلشن سرای آن مصر اقبال
 (که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغ جاوید گرفته) سعادت ورود
 ارزانی داشتند - و فرخ بزم آراسته مسرت‌پدراوی گشتند - چهارم امرداد ماه الهی از حوالی کهوروال^(۳)
 ریاست همایون دریای بیاه را برآه پل عبور نمود - و درین حواشی سعید خان را بایالت پنجاب
 رخصت فرمودند - آغاز رسیدن موکب فیروزی اعتصام بدین ملک جمع انبوه دادخواه آمدند
 که شاه قلی خان محرم در بازپرس ستم‌دیدگان پی سپر ناپروائی شد - و از بے توجهی و پیش آمدن
 بدگهران هنگامه داددهی فروغ ندارد - اورنگ نشین معدلت‌آرای سرزنش فرموده دل‌های آزرده
 بدست آورد - و بدکاران تباہ‌سگال به تنگنای خمول شتافتند - ازان باز ضمیر صواب‌اندیش آهنگ
 آن داشت که یکم از بندگان دادگر جدگزیں را بپاسبانی نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزیمت
 دارالخلافه پیش نهاد باطن قدسی شد) آن خدمت‌سترگ را بکاردانی و دیده‌ورمی آن هشیار خرام
 عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهر هوشمندی را جلا افزود - فراوان زر
 برای درویشان خرسند و آرزومندان تهی دست مصحوب او بدارالملک لاهور روانه گردانیدند - و برآه
 تودرمل فرمودند که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیاری از افغانان
 بنگاه ساخته اند - اگرچه بظاهر برخه بسوداگری^(۴) و طایفه بکشت و کار می‌پردازند لیکن آثار بدگوهری^(۵)
 از ناصیه احوال اینان روزافزون است - و ضعیف‌آزاری زمان زمان از ایشان بظهور می‌آید - و تحقیق
 آن دیرتر میشود - و زیردستان بگواهی چیره‌دستی نمیتوانند نمود - بخاطر اقدس میرسد که این
 گروه انبوه را پراکنده گردانند - و هر طبقه را بصوبه فرستاده آید - تا خلائق از ستم‌پذیری سبکدوش گردند^(۶)

(۲) نسخه [ل] دستوری (۳) نسخه [ز] کهوروال (۴) نسخه [ب] دریای بیاه را عبور نمود (۵)

نسخه [ز] بسودا و طایفه بکشت و کار (۶) نسخه [ی] بدکرداری (۷) نسخه [ی] گروه را

(۸) نسخه [ی] هر طایفه را *

و آن طایفه نیز راه آوارگی نسرند - و همدین و لاجه بیربر و سید مظفر را بحواشی جالندهر^(۲) رخصت فرمودند - که روزی چند در تابش گاه دوری آداب بندگی آموزند - و بغمخوارگی بیچارگان سعادت اندوزند - و هرکه جوای مدد معاش باشد و نتواند خود را ببارگاه خلافت رسانید - باندازه کفاف از اراضی خالصه بنام او مقرر گردانند *

و از سوانح نامزد فرمودن محب علی خان میرخلیفه است بدارالسلطنه دهلی - با سال خوردگی مصاحب باشعور بود - و کاردانی خود را از پرتو عقیدت مندی شمرده - بادشاه دانش پژوه او را در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میرعرضی بارگاه اقبال - خدمت گذاری دربار شبستان - امارت ولایت دور دست - حکومت آن شهر فیض اساس - چون نیروی تکاپوی در استخوانی کالبد کمتر دید از راه انصاف پذیری بشغل پسین خرسندی گزید - بیست و ششم آناه در حدود رحیم آباد سطح دریای ستاج تخته بند فرموده عبور جنود فیروزی اعتصام شد - درین روز حاجی خان و سایر اعیان الوس بلوچ از رمیدگی و نادانی راه گریز پیش گرفتند - سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند - و از بنگاه خود دوری نگزیده - مبادا خدمت درگاه مقدس بدیشان باز گردد در مشغله دریا گذشتن پویای بیراهی گشتند - کنور مانسنگه و زین خان کوکه و خواجه غیاث الدین علی آصف خان را پی آن وحشت گزینان دشت بے خبری فرستادند - از دیوآگهی نتوانستند رسید سخن سازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جوپائی گام سرعت برزداشته اند - روزی چند از دولت بار بازمانده پرده نشین عتاب آمدند *

و از سوانح گذاشتن راجه تودرمل است در صوبه پنجاب - چون خاطر شوق پیرای گیتی خداوند رفتن دارالخلافت فتحپور را طلبگار شد برای انتظام جایگیر امرای الوس کچهواهی آن خدمت گزین کاربرد از رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش یافت که برخی از معموره کوهستان شمالی (که مرزبانان آنجا رهگرای فرمان پذیری نیستند) اگر از اندر زگوئی غاشیه^(۴) بندگی بر دوش خجالت گیرند ببخشش و نوازش خسروانی آرامیدگی بخشند - و گرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده محال و مساکن ایشان مبارزان دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمان فرموده حسن انجام گرفت بسیاری بومیان کوه نشین شرمساری را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزه فتراک اقبال ساختند و چندی سزا یافته آوارگی گزیدند - هنگامی (که رباب اقبال بمرکز خلافت سایه معدلت انداخته بود) راجه بهگونت داس و او بسجود آستان قدسی روشن پیشانی گشتند *

(۲) در [چند نسخه] جالندهر - و در [بعضی نسخه] جلندر (۳) نسخه [ب] بدارالخلافت (۴) نسخه [ل]

غاشیه خجالت را بردوش کشند (۵) نسخه [ب] و برخی از منصبداران بسجود *

و از سوانح فرستادن فتح خان است بایالت بهکر - در یورش مالوه حدود دیبال پور چنان آگهی رسید که سید محمد میر عدل را روزگار سپری شد - جهان خدیو اتمام خان خواجه سرا را (که بعدالت پژوهی و کارشناسی امتیاز داشت) بدان ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبی لشکر بصوب سہسوان برد - و چیره دستی نموده بمصالحت بازگشت - از آنجا [که بیشتر مردم در کامیابی و مقصود آرائی سررشته خرد از دست داده غرورافزایند - و زبردستان را اعتبار نگرفته پیوند دلها (که مهین بخششے ست از دادار بے همال) در نظر نیارند] این مرد هوشمند از چهره افروزی مراد درین رنج دشوار گرفتار آمد - از خود بینی و ناپروائی دوست از دشمن نشناخته - و چاپلوسی مدارائی را از حق گوئی تلخ نما جدا نکرد - بدگوهران شورش منش بفرز اعتبار برآمدند - و نیک اندیشان راست گزار در نقاب بے توجہی نشستند - و باین خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے آزر می کرد - و حیلہ افروزی را تدبیر اندوزی نام نهاده حق نگذارد - درین هنگام (که ریات همایون پرتو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت) در مقام آن شد که سپاہ او بدرگاہ مقدس رفته اسپان خود را بنشان خاص آرایش دهند - از خرد غنودگی پیشین وامہا که بروزگاران داده بود سرمایہ انجام اندیشید هر چند تہیدستی خود را نمودند دل نہاد حق گذاری نشد - صبح مقصود علی نام نوکرے با برخے از بدگوہوان فرومایہ آن خواب آلود غفلت را از ہم گذرانید - جمعے گرفتار شدند - و چندے بصوب قندھار شتاب آوردند - اورنگ نشین اقبال فتح خان را (که بعدالت اندوزی آراسته بود) بپاسبانی آن ملک نامزد فرمود - پنجم شہریور ماہ الہی عبور موکب والا نزدیک سہرزد اتفاق افتاد - و بستان سرمای مصر دولت بقدم شاهنشاهی طراوت بہار گرفت - امرای عالی شکوہ و حکمای نالہ و استدلال و سایر خاصان بزم مقدس باندازہ منزلت دران انجمن آگہی بسخن سوائی و نکتہ پردازی نشستند خدیو فرهنگ را بحر شناسائی بوج در آمد - تشنہ دلان دشت نادانی سیراب دانش گشتند *

و از سوانح دریانوردشدن حضرت شاهنشاهی ست - از هجوم موکب فیروزی و اندوہی گوناگون مردم بخاطر عشرت گزین پرتو انداخت کہ عساکر گردون شکوہ راہ خشکی سپرد - و خود با چندے خامان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چہارہم ماہ از گذر سلطان پور خضر آباد بمنظر نظر فریب دریا در آمدہ رھگرای شدند - و خلاصہ نزدیکان و نقاوہ بیوتات بائینے شگرف سعادت ہمراہی یافتند اردوی بزرگ و عامہ سپاہ راہ صحرا گرفت - نوزدہم ماہ ظہر دارالملک دہلی مورد جنود اقبال شد

(۲) نسخہ [ی] سید محمود میر عدل را (۳) نسخہ [ی] سیموان (۴) نسخہ [ب ل] از دست فروہشده

غرورافزایند (۵) نسخہ [ز] تا دشمن - و نسخہ [ی] و دشمن (۶) نسخہ [ب] افزائی (۷) نسخہ

[ب] سرمایہ انجام از بدگوہران اندیشید *

اورنگ‌نشینِ قدردان بزیارتِ مشهدِ حضرتِ جهانبانی^(۲) توجه فرمودند - و پس از زمانه بکشتی درآمده
لنگر گشادند - چون رعایای آنحدود از عمل‌گذاران بفریاد آمده بودند مظفرخان و شاه منصور را
دران مصر اقبال^(۳) گذاشتند - که بدان آنها رسیده بملازمت شتابند *

ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر^(۵)

و از انجا به مرکز خلافت شتافتن

آئین چنان بود که ساله یکبار در عنفوانِ رجب بدان مطافِ قدسی نزولِ همایون شود
و بخشش و بخشایش طرازِ شمول یابد - و عبادتِ ایزدی بدان طرزِ والا انتظام گیرد - و ازین روی (که
پرستشِ الهی را جائه برنتابد - و کرمِ عام را مکانِ خاص نزدیک) بر نورآگین باطن چنان پرتو انداخت
که سلسله التزامِ رسم و عادت گسیخته آید - و حق پژوهی را بارگاه فرخ‌ترزند - درین سال آن عزیمت
فیروی کردار نداشت - ناگاه بخاطرِ مقدس تابش داد که بصوبِ قدسی مطاف گام سرعت برداشته آید
بنابون بیست و چهارم در حواشی متعرا بر تکاور بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و بوخه
نزدیکان عقیدت‌گزین سعادتِ همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح‌الله را (که از ملتزمان خدمت
حضور بود) رخصتِ گجرات فرمودند - تا قطب‌الدین خان را ببارگاه اقبال آورد - ازان باز (که
میرزا کوکه باعتماد و فورِ مراحم شاهنشاهی کنج‌نشین آمد) همواره مکنونِ خاطرِ مهرآموز بهروزی
آن سعادت‌پژوه بود - و بدین اندیشه نیکوئی او را درین پورش طلبد داشتند - که اگر ازان شورش درونی
آرامش یافته باشد دستوری بار داده محفوفِ خسروانی الطاف گردانند - از فزونی و اهمه و نایابی
اندرزگوی همچنان آشفته‌گی رای داشت - بنابراین قطب‌الدین خان (که عمِّ حقیقی و پدرِ مجازی
اوست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحت اندوزی و دستان‌طرازی او راه سعادت
پیش گیرد - و شهریارِ جهان‌نورد چنان گرم‌رفتار شد که مسافت افزون از صد کوه در چهار روز پیموده گشت
نخست در قصبه حاجی پور بخانه دودا نزولِ همایون اتفاق افتاد - روز دیگر مولِ مذوهرنگر از فروغِ مقدم
شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشی قصبه سانبهر^(۸) ورودِ آسایش فرمودند *

(۲) نسخه [ب] جهانبانی جذت‌آشیانی (۳) در [بعضی نسخه] از زیارت (۴) در [چند نسخه] افضال

(۵) نسخه [ب] ایلغار فرمودن گپنی خداوند بصوب اجمیر - و از انجا به مرکز خلافت - و نسخه [ز] قصد

فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطه اجمیر برای زیارت روضه معینیه - و نسخه [ل]

ایلغار فرمودن حضرت گپهان خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضی نسخه] خلافت (۷) در [چند نسخه] وقت

(۸) نسخه [ی] منام *

درین روز طرازنده شگرفنامه را بینائی خاص جلا افزای دیده و دل شد - و اجمال این داستان آگهی آنکه درین نیزرومی گردونی برای خود سالان سعادتمند آمد (که از وفور مهربانی کشور خدای آبا و امهات فراموش کرده بدیدار گرامی آرامش داشته همراه بودند) از خاصان عقیدت‌گزین هرروز دو کس نامزد شده که گاون سرانجام نموده بمنزل رسانند - دران هنگام (که آیات اقبال از مول مغوهرنگر پیشتر روان شد) بدین خدمت مهین برادر بزرگ صورت و معنی شیخ ابوالفیض فیضی و این حیران انجمن آفرینش اختصاص گرفتند - عنفوان کوچ اشرف برادران در رکاب همایون سخن سرا شتابان گشت - و این نوآموز جهان دار و گیر یک تنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سوزمین جانشین کوهیان وحشی نهاد است ^(۴) هر جا بسیج گاو گرفتن کرده - و گرد شورش برخاسته - بیشتر باور نیارده که پادشاه وقت را باین مرز گذاره باشد - از بے یاروی لخته در سراسیمگی افتاده - و زمانه از نیک اختوی بهوش گرائیده - خاطر در کشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد چه کرده باشی - و اگر باوریش دل نهاد گردی بسبک سری افسانه شوی - و شاید از تنهایی کاره هم پیش نرود - ناگاه دران عوصه ناامیدی هاتف غیبی نوید شادمانی داد - و ستاره بختمندی بدرخشید - برهنمائی بشارت قدسی گیهان خدیورا سرمایه یان کرد - و او گره گشائی بستگیها نمود یکبارگی دران تابشگاه گرمی و انسردهگی تکاپو شتابان بکوچه بر شد - ماده گاون نمودار گشت خود را رسانیده گاوے در جدا گردانید - از فیرنگی تائیدات قریب بیست گاو بقلاوزمی موانست پی آن روانه شدند - کار دشوار باسانی گرائید - دل را فروغ تازه پدید آمد - و گلشن عقیدت را شادابی دیگر شد *

بیست و هفتم شهر پور ماه الهی شهر دلگشای اجمیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکده نیایش نورستان آگهی گردید - لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد - و مستمندان منتظر کامیاب خواهش گشتند - روز دیگر چون نیم شب سپری شد نه کس از ملتزمان حضور همواه گرفته ^(۸) شب دیز خوش خرام را بصوب دارالخلافه گرم عنان ساختند - نورنگ خان - شیرویه خان - حسین خان مقبول خان - فتح الله شربت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچی - شاکرخان آبدار - محمود خان خواص مسافت صد و بیست کوه در دور روز نور دیده سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند عالمان را نشاط دیگر پدید آمد - بستان سرای دولت بسربسزنی تازه چهره افروخت - و روشنی افزای دیده و دل شد *

(۲) در [بعضی نسخه] دیده دل (۳) در [چند نسخه] منزل بمنزل (۴) نسخه [ی] نهاد (۵) نسخه

[ی] ذبت گیهان خدیورا (۶) نسخه [ای] برسد (۷) نسخه [ب] سواد (۸) نسخه [ب] سمند *

و هم درینولا (که ساحتِ ممالکِ هندوستان از فروغِ معدلتِ شاهنشاهی جهان افزوز بود) از صوبهٔ گجرات عرضداشتِ اولیای دولت ببارگاهِ همایون آمد که قوافلِ حضراتِ عفافِ خطرهای دریا گذرانده بصوبهٔ گجرات رسیده اند - چون اسبابِ سفرِ خشکی آماده گردید کوچِ کوچکِ بعزیمتِ دیدارِ قدسی ناقهٔ شوق را محملِ بسته آید - از نیوشیدنِ این نویدِ خاطرِ مقدس نشاطِ اندوخت و فرمانِ مطاع^(۲) بشهاب الدین احمد خان شرفِ نفاذ یافت که بزودی سرانجامِ قافلهٔ شریفه نموده روانهٔ کعبهٔ اقبال سازد *

روشنی افزودن عبادت‌خانه بفروغ دیده‌وری^(۳)

حضرت شاهنشاهی

اگرچه ذاتِ مقدس را دانشِ خداداد و فنونِ شناسائی طرازِ حالِ قدسی و غازهٔ چهرهٔ نورانی ست لیکن از کمالِ نیرنگی فطرت در هرچندے پردهٔ خاص بر روی کشیده جهانبدانی فرماید و باندازهٔ بایستِ وقت زبانِ کردار و زفانِ گفت بسراید - امروز (که صبحِ اقبال میدمد - و ستارهٔ بختمندی زمانِ نور دیگر می افزوزد) آگهی صوری را نقابِ معذوبی گردانیده ارجِ گدازندگانِ نفس و نرخِ شناسندگانِ حکمت بکارشناسی و دور بینی خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ نشینِ فرهنگ پزوه از وفورِ حق جوئی و فرطِ معدلت دوستی نشینِ عالی برای انجمنِ آگاهی اساس نهاد همگی اندیشهٔ والا آنکه (چنانچه درین دولتِ ابدی اعتصام از ژرف نگاهی و انصاف طرازی گوهرِ کارداناں ملکِ صورت تابشِ ظهور داده - و بهانه‌ورزی و سفارش گزینی را بازار گرمی نمانده) همچنان خداوندانِ علم و عمل و منسوبانِ نظر و تاله^(۴) را عیار گرفته آید - و حقیقتِ ادیان و ملل و تشخیصِ مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور بخشد - و دلائل و براهین هر یک بر فوازِ تنقیح شتابد - و زرسرهٔ و کالای ناسره از آمیزشِ غلط انداز جدا گردد - در کمتر زمانهٔ بیامین نیتِ صافی نزهتگاهِ جداگانه حسنِ انجام گرفت - و حیلۀ آریایان تزویر فروش بنهان خانۀ خمول غنودند - جهانِ معنی را بارگاهِ شگرف زدند - و پایهٔ شناسائی بلندی گرای شد - درینولا (که مرکزِ خلافت از فروغِ مقدم شاهنشاهی پرتو اقبال پذیرفت) آئینِ پیشین را سر آغاز شد - و صفوتکدهٔ شناسائی شبهای جمعه از نورستانِ باطنِ قدسی پرتویافت^(۵) - بیستم مهر ماهِ الهی دران عبادت‌خانه خلوتِ تجرد را در بزمِ تعلق چراغِ افروختند - و نقدِ دانش اندوزانِ مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سره از مغشوش

(۲) در [بعضی نسخه] جهان مطاع (۳) نسخه [ز] اسامی نو نهادن بعلموهمتی - و جمع بودن موبدان هورقه

در هفته یکروز و گاوش فرمودن در هر باب (۴) نسخه [ز] طالع را (۵) در [بعضی نسخه] روشن شد *

جدا کردن آغاز شد - و فراخی حوصله و بسطتِ ظلِّ الهی چهره آرای گشت - صوفی حکیم متکلم فقیه سنی شیعه برهمن جتی سیورا چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن گیهان خدیو بر فراز منبری و آراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغبالی نمودند - و بے بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند - انصاف طرازان حقیقت بین هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند - و بدست آویز ژرف نگاهی و تامل گزینی برمسند بزرگی نشاط جاوید اندوختند - خود آرایان لجاج پیشه از بد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود در زبان اندیشیدند - و از رهنمائی همنشینان نادان و پیش روی بخت خوابیده برسوائی گرائیدند - از وفور دیده وری و فرط حق جوئی گیهان خدیو انجمنهای والا انتظام شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نور تازه جلا افزود - چراغ شب زنده داری تابش دیگر داد - تاریکی دوستان هنگامه تقلید را شمع تحقیق افروخته شد - و عیار دودمان مدرسه و خانقاه گرفته آمد - مفتقران ذرّه امید را عروّه غنی^(۲) و دستمایه بے نیازی بچنگ افتاد - و صیت این طرز دین آرائی دنیا بخش طالبان را از وطن تلخ کام ساخته غربت دوست گردانید - درگاه شاهنشاهی موطن مستعدان هفت اقلیم و مجمع دانایان ملل و نحل گشت - زرانوردی و قلبیهای جمع (که بدست یاری گریزت و حيله اندوزی در لباس اهل دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخه بے آزرمان حيله اندوز باظهور حق و پیاپی ملزم شدن بر همان نمط ایستاده لجاج نمودے بآن خیال که چنانچه در مجالس سترگ فرمان روایان پیشین از هجوم مردم و بے توجهی بزم سالار و بازار گرمی هرزه سرایان تهی مغز و بودن سر رشته تمیز بدست بے دانشان دانانما و دانایان بیمناک مقاصد علمی و مطالب حکمی کمتر تشخیص یافته شاید درین محفل همایون نیز بزبان درازی کار پیش برده آید - و فراروی حقیقت پرده فروهشته گردد خدیو حکمت پزوه از فروغ باطن قدسی انجام کار برسوائی و دوربینی و بے غرضی و آهستگی خود گرفت و ازین خوی ستوده (که در بزرگان تجرد کمتر یافته شود - تا بفرمان دهان عالم چه رسد) نقد گوناگون جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبار آلود شرمساری گشته گمنامی گزیدند - و طایفه خرد پزوهان دلیل بنده از نشیب گاه خمول برآمده بلندپی گرای شدند - عقل را پایه بر فراز نهادند - دانش اندوزان را ستاره دولت درخشید - بر علمای تعصب و فقهای تقلید (که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کوندے) کار دشوار شد - و بسیاری را پرده از روی برداشته آمد - خانه قلبکاران تبه رایی بنگاه هزاران نهمت و بهتان گشت - (اگرچه بد گوهران

(۲) نسخه [ب] عروّه و ثقی و دستمایه (۳) نسخه [ی] عالی (۴) در [بعضی نسخه] درست بینی

(۵) در [بعضی نسخه] فسر - و در [بعضی] بصر *

کچ منش شورش اندیش همواره در باره این خدیو خداپرست بپراکندها هرزه لائی و یافه گوئی (۲) کردند) لیکن درین هنگام پایه بدسگالی را اساس تازه نهاده در گو خسران ابدی فرودشدند - از آنجا (که عاطفت شاهنشاهی را تابش روزافزون است - و بر نادانی آن شوریده مغزان آشفته رای آگهی بود) با نیروی صوری و معنوی و سطوت ظاهری و باطنی در پاداش آن گروه توجه نفرموده - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت باز داشته گرد ملامت پیرامون نزهتگاه خاطر مقدس بر نخاسته - در کمتر زمانه بمیامی خوبی شایسته بسیاره بپلاهای جان فرسا و بگزندهای ناموس کاه رسیده رخت هستی بر بستند - و برخه نیک ذاتان خجلت زده کار از سر گرفتند - از دیرگاهه روایی دارد که تیره خاطران صورت گزین سخنان دلایز قدسی نفوس افسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس گاه نشناسند و ندانند که علوم مکتسبی بیشتره عبار آلود شبهه و شکوک باشد - آگهی آنست که بآموزش دبستان صفتگاه دل روشنی پذیرد - و نزهتگاه باطن از آسمان تقدس پرتو گیرد - از عنفوان ابداع دریای افضال الهی در موجخیز است - و پیمانته مستعدان جهان آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگان رسم و عادت با دانش سترگ گشاد کار علم و عمل ازین گروه صافی ضمیر جویند - و در پیشگاه ساده لوحان نگارین دل بآئین پرستاری دلایز گشته سعادت اندرزند - چنانچه تاریخ نامها ازان باز گوید - و بسیار تراود لله الحمد امروز خدیو خداوندان علم لدنی ذات مقدس شاهنشاهی ست - مشکلات گروهها گروه مردم از لوازم باطن قدسی باسانی گراید - پذیرائی آگهی اولین خلعت نیست که خیاط ازل دوخته باشد رازدار باستانی و خوانای داستان کهن نیکو داند - چه جای دیده وران حقیقت گزین آگاه دل - ایند تقدس و تعالی دایم این شجره برومند صورت و معنی را سرسبز و شاداب دارد * * نظم *

خدایا تا جهان را آب و رنگ است * فلک را سیر و گیتی را درنگ است

جهان را خاص این صاحب قران کن * فلک را یار این گیتی ستان کن

شبهه انجم عبادت خانه روشنی افزای حقیقت بود - پادری ردیف (۴) (که از دانشوران نصاری بفهم و فطرت نشان یکتائی داشت) دران بزم آگهی نکته طراز شد - چنده از نادرستان تعصب اندیش بمغلطه آرائی و پاسخ گوئی در آمدند - از آرامیدگی محفل همایون و نورافزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمی سپرد - و گشایش معمای حقیقت بر وجه همت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از روی کار برداشته آید - شرمسارانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریف انجیل سخن کردند - و در اثبات این نیز خصم را خاموش نتوانستند کرد - پادری

(۲) نسخه [۱] هرزه در آئی (۳) نسخه [۱] عاطفت شاهنشاهی تابش روزافزون داشت - و در

[بعضی نسخه] بالش روز افزون (۴) در [بعضی نسخه] رویق *

با خاطر آرامیده و دل یقین پیرای بر زبان راند حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیاء داشته باشد در واقع اگر این گروه کتاب ما را چذین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی می شمارند شایسته آنست که خرمن آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و علمای این دین کتاب خود بدست گرفته بدان عیارگاه راستی در شویم - رستگاری هر کدام نشان حق طرازی باشد - بے جگران سیاه دل پالغز گشته در پاسخ آن بتعصب و لجاج پیچیدند - بر خاطر عدالت پژوه این شتر دلی و بے آرمی گران آمد و بفروغ نکته آرائی بزم آگهی نور آگین شد - همواره در آن شبهای روز آسا جلائی نکات و سخنان دلاویز بر زبان گوهوآمود گذارش یافت - از انجمله بر لوحه بیان نگارش فرمودند که بیشتر از هم زبانوی ظاهر آریان خراب درون چنان بخاطر می رسید که صورت آرائی و حرف مسلمانان بے پذیرائی درونی فایده بخشد بدین جهت بسیاری گروندگان کیش برهن را به بیم افزائی و زور آوری رهگوی دین بزرگان خون گد انیدیم امروز (که پرتو حقیقت شهرستان باطن را فوا گرفته) چنان فروغ آگهی میتابد که درین آشوب گاه اختلاف (که تیرگی پندار و تاریکی خود بینی تو بر تو فراهم آمده) بے مشعل دلیل قدمه نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصواب دید خرد برگیرند - از نهیب سلطانی کلمه شهادت بر زبان راندن و پوست پاره جدا کردن و سر استخوانی بر زمین مافدن خدابوژی نبود * * بیت *

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی * صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست
تختین گام این بادیه خطرناک آنست که با همت عالی و فطرت والا بکارزار نفس خود آرای
بو قلمون بر خیزد - و به نیروی شناسائی خواهش و خشم را فرمان پذیر سلطان عقل دارد - و از
ساحت دل نقش خوبیهای ناستوده بسترد - باشد که نیر برهان از پرده مغالطه برآمده حق پرست گرداند
و یکے از جویندگان راه را از کشش درونی بخروشتن کشد - و چذین مقناطیس از معدن ریاضت پدید آید
یا بدستیاری طلسم و فیرنگی نیرنج در گرو خود آورد - و اگر بسیج گم کرده در گو نارضا مندی ایزدی افتد
هر آینه غبار آلود عتاب نبود - و نیز بردیباچه بیان نگاشته آمد تا حقیقت دینداری بر پیش طاق
ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئین پیشین نکوهش میکنیم - بخت مندان سعادت اندوز
از سامعه افروزی بذورستان طلب شتافته در چاره گری نشستند - و غنودگان شوریده رای گرد آمود
شورش آمدند - و از انجا (که تند باد بے تمیزی چهار دیوار جهان فرو گرفته آئین کیشهای مختلف
بر زبان می آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکور محفل دانائی بسازند) شهریار دیده ور یافه درائی عامه را
قدره نهاده گزین هر کیش تحسین فرمودن گرفت - و بارها بر لوحه زبان آرایش یافت که آدمی آنست
که انصاف را پیشرو راه طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسند خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

(۲) نسخه [ی] این چنین (۳) در [بعضی نسخه] گروندگان (۴) در [چند نسخه] و جویندگان راه را *

قفل گم شده کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت گزینی هندی نژادان ستایش نمودند و داستان همراهی مردان این مرز بروز ناکامی در ظل وفاداری و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگردد) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف حال خاکستر شدن زنان این بوم^(۲) (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروشن بیانی گذارش فرموده عبرت افروز گشتند * این طایفه سعادت اندوز چندگونه باشند - لخته پیش قدمان راه نیک اندیشی بمجرد شنودن واقعه ناگزیر شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسان باستانی از کم دانشی و بے تأملی چنین گزیده مردم را از نقوش پیشانی و روزنامه چکه احوال در نیافته بگریوه امتحان زبان زده گشتند - و آن گوهر بے بها رایگان از دست دادند - و گروه بوارستگی و شگفته پیشانی با کالبد عنصری یا آنچه نشان آن ره گرای ملک نیستی بود برگرفته بآتش سوزان درشوند *

سوزند بهم ز عشق سیراب * همچون دوفتيله خورده یکتاب

و برخه را اگرچه جان نثاری و همراهی چهره افروز انبساط نگردد لیکن از بیم بیخاره مردم پاس حرف دوستی داشته بکام شعله فروروند^(۳) - باحبار نصاری فرمودند (چون در آئین شما احترام زن از دین شمرند و بر مردان جزیکه روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنان این گروه بگوش رسیده چندان شگفت نبود - بوالعجبی در حال برهن کیشان است - چندین همخوابه فراهم آورند - و بسا از کم پروائی و بے باکی و قدر نشناسی حال کنج نشینان خلوت سرای عفت بناکامی گراید - و با چنین تلخ زندگانی همچنان گرم شعله دوستی و همپائی باشند - آشنودن این شگرف داستان حاضران حضور در پیشگاه پاسخ خاموش دل و لال زبان حیرت گردیدند - و پیام الهی عموم دانش پژوهان محفل همایون را نشاط آمود گردانید *

و از سوانح تقسیم فرمودن اوقات گرمی ست - (هرچند ذات مقدس گیهان خدیو پاسپانی انفاس قدسی نماید - و مهمانان آسمانی را ببدایست آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیجا مصروف نسازد) لیکن درین خجسته ایام برای رهنمونی سعادت پژوهان بخت بیدار داستانهای هوش افروز دولت افزای بر زبان قدسی گذارش یافت - و شباروز خود بخش فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجهه همت آگاه دل ایزد بے همال باشد - و رضاجوئی دادار جهان آرامی (که در گرو فرمان پذیرمی سلطان خرد است) طلبگار] لیکن چون از خواب و پرداز دست از همه باز داشته ظاهر را بسان باطن نیایش پژوه گرداند

(۲) در [چند نسخه] قوم (۳) نسخه [ی] روند (۴) در [بعضی نسخه] حاضران حضور خاموش دل

و لال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند *

و خاطر بیدار کردن جهان آفرین نور آگین سارد - و در ناگزیر وقت شکر تازه زندگانی بجای آورد - و سرآغاز را بشایسته کرداری آرید - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری (که دو ساعت نجومی باشد) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و از آنجا (که ما را نظام آرای کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لخته بدن پرداخته آید - و بهوشش و تیمار آن قدره توجه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بار عام داده ابواب معدلت برگشاید - و در بازپرس ستم رسیدگان بشهود و قسم (که دست آویز حیل اندوزان است) اعتماد نهاده از اختلاف تقاریر و سواد پیداشانی و پیرویهایی شگرف و حدسهای عالی پی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد^(۴) - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلق است لخته غذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمه^(۵) فرمان دهان نقش لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند بر فرزند و از زبان خموشان بے یار آگهی جویند) ناگزیر زمانه بفیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این مشتے بے تصنع توجه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درون شبستان اقبال بمهمات پرده نشینان مشکوی دولت و سایر عنائف (که روی نیاز آورند^(۶)) دل نهادن ضروری - تا سوخته بکار رفته باشد - و پایه معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی بر خواب نهاده اند به نیت تفومندی (که به سپاسگذاری مصروف آید) دو و نیم پهر را بشاد خواب گذراند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت بیداری بدست درآمد *

و از سوانح فرستادن راست گویان ژرف نگاه است بدیدبانای خزائن - برخه غرض آلودگان بدگوهر بموقف عرض مقدس رسانیدند که گنجوران دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - از آنجا (که سرانجام جزئیات کارگاه سلطنت تا بکلیات چه رسد نخستین برهمت دادگران جهان بان نقش لزوم دارد) اورنگ نشین اقبال مظفرخان و خواجه شاه منصور و قاسم خان و چندے معامله دان خردپرو را به پیروی و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت گزیدان راستکار در کمتر فرصته نقد گنجینه را به محک چونی و چندی عیار گرفتند - و سخن سازان شورش اندیش بباد افرازه خویش رسیدند *

و از سوانح آغاز گشادن خزینة انوب تلاو است^(۷) - پیشتر اشارت عالی بآمودن آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکاران راستی منس مالا مال گشت شهریار دریادل بیست و سیوم مهر ماه الهی

(۲) در [چند نسخه] جان آفرین (۳) نسخه [ی] حزمهای عالی (۴) در [چند نسخه] یابد (۵) در [چند نسخه] فرمان دهی (۶) نسخه [ز] آوردند (۷) نسخه [ی] انوب تلاو *

برکناره آن مسند آرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجه بایزد بخشاینده به همال نموده
گزیں نیایش گری بجای آورد - سپس آن مهر و روپه و دام یکان یکان خود برداشتند - و چندے
بار یافتگان حضور را همان قدر مکرمت شد - راقم شگرف نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت
و ازان باز هر روز مشمت مشمت و دامن دامن بگروها گروه مردم بخشایش می یافت - و با نخستین طایفه
از زبان غیب گذار خطاب رفت که هر کس از عقیدت پژوهی عطیة پادشاهی را تعویذ بازوی هوشمندی
اندیشیده پاسبانی نماید - و برای یابندگی دولت و گشایش مراد پیمان بنده - که از آنچه از کالی
این جهان فراهم آید بخشے معین به تہی دستان آرزومند رساند - تا در کمتر زمانے بگونگون کامیابی
نشاط جاودانی اندوزد - بختمندان سعادت سرشت این سخن را پیغام الہی دانسته گره گشای مقصود
آمدند - و بدگوهران تیرہ خاطر افسانہ انگاشته خار ناکامی بپای دولت شکستند - خاطر آگاهی جوی
بر روزنامهچہ احوال مردم ژرف نگاہی بکار می برد - و نشان نیرنگی دم گیرا می جست - بکم مدتی
پاسداران پیام ایزدی برفراز پایة امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگی بخت بدان نپرداختند)
بجائے نرسیدند - چون گویم حالت پیشین نیز از دست دادند - و زبان زده صورت و معنی گشتند
شرح این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پرده کدام بردرد - لختے سرگذشت خود
می نگارد - و سرمایة شناسائی افزوده میشود - بهمین عقیدت از فروغ گوهر اخلاص به یتاقداری آن
ہمت گماشت - و از میامن آن گلچین بستان سرای اقبال گشت - از انجا (که دولتها در کمین وقت
جویای استعداد است - و نیرنگ سازان تقدیر نو سفروان ملک تقید و تجرد را در مبادعی حال
به تنگناھا در آرند) مرا در اولین منزل درازنای تعلق بدان شورستان بردند - از یاورعی اندیشہ درست
و نیروی بخت بیدار بگشاده پیشانی ثبات پائی پیش آمد - و برهنمونی تائیدات سماوی زبان
خواهش بسته و دل را بنزہت سرای خرسندی جای داده آستان گیہان خدیورا آرامش گاہ ساخته
عشرت می اندوخت - بوقلمونی زمانہ گرد فتورے دران صفتکده نمی انداخت - و تنگدستی رهنمای
فراخ نشاطی میشد - همراهان از خیرہ روئی روزگار و دشواری زندگانی جدائی گزیدند - مگر چندے
از وفاکیشی و فتوت پرستی گرم همپائی بودند - و از شگفتگی من شگفت حالی داشتند - روزے این
تہی دستان تنگ آمده در خرج آن دستمایة دولت کوشش نمودند - از پیشگاہ فطرت چنان پاسخ شد
کہ آن دو روزہ را بسند نکند - هر آن تدبیر (کہ سپس آن چاره گر آید) اکنون بکار برده خرسندی باید نمود
و اگر زندگانی جاوید را ضمان باشد نیز دل از ہرزہ گرایی باز داشته دامن پیمان نگذاشت - از انجا (کہ نصیبہ
سعادت داشتند) اندرز سماوی پذیرفته گرد دل آزاری نگشتند - همچنان از نشیب و فراز گردش سپہر

چندین بار نفس خود آرای بوقلمون باویزش برخاست - و غبار آموه هزیمت گشت - در کمتر زمانه بمیامن آن نفس قدسی در دولت گشود - و بے تکاپوی جویندگی و سفارش مردم نوازش شاهنشاهی گم نام خاک نشین را بپایه آسمانی برد - و زر و سیم را در ترازوی همت وزنه و سنگه نماند - بسیاری بزرگان زمانه در خارستان ناتوان بینی افتادند - امید که بکام روائی ملک معنی نیز چهره نشاط افزونش یابد - و لخته از کشاکش خواهش باز مانده روی در نابود آورد - پذیرایی که مدحت سرائی میکند - برخی نعمت رسیدگی را بآئین نیایش می نگارد - جلال صفات برگزیده الهی افزون از حوصله عادتیان روزگار است - مرا شمول رفت برین میدارد تا نبذد از سرگذشتهای خویش خاطر نشان ارباب ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشمه و بینندگان را سرمه روشنی افزا بدست آید - و ببارگاه حقیقت پیوسته سعادت اندوزند *

و از سوانح آمدن عرضداشت خان جهان است بدرگاه والا - (چون بفروغ آگهی و کارشناسی ملک دلگشای بنگاله از خس و خاشاک ناسپاسان رفته آمد) ابراهیم نزل^(۲) و کریم داد موسی زنی همچنان در حدود ولایت بهائی بکمین گاه شورش بودند - و عیسی زمین دار آن مرز بحرف سرائی روز گذراند - و شاه بردی^(۳) میرنواره نیز سر استکبار می افراخت - کارگذار خدمت افزوز سپاه آراسته روی بانصوب آورد - در نواحی قصبه کواس نولکا مادر داون با سایر اغروق و محمود خان خاصه خیل مشهور بمتی و بسیاری افغانان سرکش بدست آویز زینهار پیوستند - مال فراوان بدست آمد و گزین اندوختها برگرفت - میان نولکا و متی غبار خصومت برخاست - خان جهان (که در اندیشه فرستادن او بفرا مشخانه نیستی بود) او را بخراجه عدم کسپیل کرد - تا بظاهر داد ناسزائی (که بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفته در کنج پنهانی ماند - شاه بردی (که آواره دشت خودسری بود) اندرزهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکوبندگی شد - و چون قصبه بهوال^(۴) مورد جنود آسمانی اعتصام گشت ابراهیم نزل و کریم داد و دیگر افغانان آن سرزمین داستان فرمان پذیری در میان آورده سخن سرائی یکجتهی بنیاد کردند - عیسی همچنان گریوه نشین سرتابی بوده بنخوت افزوزی گران لشکره بسرکردگی شاه بردی و محمد قلی روانه ساخت - دریای کناره سند در نور دیده بحدود کستل آویزش سخت رویداد - عیسی شکست یافته راه گریز پیش گرفت - و نفائس غنائم بدست مجاهدان دولت افتاد - از انجا (که غرور تیرگی افزای دیده و دل است) ناگهانی^(۵) مجلس دلاور

(۲) نسخه [ی] نزل - و در [بعضی نسخه] نزل (۳) نسخه [ا] ولایت بهاوتی - و نسخه [ب] ولایت بهار

و نسخه [ز] ولایت بهاوتی - و در [بعضی نسخه] پنهانی (۴) نسخه [ل] شاه بردی (۵) نسخه [ب ی]

نونکا (۶) نسخه [ب] بهوال (۷) نسخه [ب] کیتهل (۸) نسخه [ل] مجلس و پروتاب که از *

و مجلس پرتاب (که از نامداران آن حواشی بودند) از رودها و جویها کزدلان نواره آورده آتش زد و گیرافروختند - مبارزان لشکر فیروزی پالغز همت گشته روگردان شدند - و دران چپقلش برخی از دریانوردان کشتی گذاشته گریختند - محمد قلی از تیزدستی و مردانگی خود را بر سفینه مخالف انداخته نبرد آرای گشت - و باندازه توانائی تکاپوی نموده دستگیر آمد - و از بدائع اقبال روز افزون آنکه در عنان تابی جنود نصرت اعتصام نیله غازی زمین دار رسیده دست جرأت و جلالت برگشود - در نیم روز ناامیدی لواصع نصرت چهره افروز اریای دولت گشت - و با فراوان غنیمت کامیاب خواهش شدند - و مخالفان تیره رای در موج خجالت افتادند - مقارن این ابراهیم نرل پسر خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه آرای پوزش پذیرفته معاودت نمود - و بصحمت پور (که در حوالی تانده شهره اساس نهاده بود) علم عشرت و کامرانی برافراخته نیایش تائید آسمانی بموقف عرض همایون رسانید *

درین ایام بسطت گدائی نام نغمه سران بنظر اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن بیست و پنج پسر دارد - ایستادگان بارگاه حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بر زبان گوهر آمود گذشت که بلوچه را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاه همایون عرضداشت که چنده میگویند این پاکدامن از بسیار زائی حرام شده - چاره من چیست - و تباہ حالی مرا چه علاج ما فرمودیم خاطر جمع دار که این سخن فروغ راستی ندارد - حرف سازان بد گوهر از خود بافته اند اگر در کیش چنین نگاشته باشند از قبیل احترام خواهد بود - نه از برای حرمت - تا بتازگی پیوند از سر نوحق بر مرد پایه ظهور گیرد - و زن را اعتبار دیگر پدید آید - این نکته سیراب را ادا فرمودند و دلها طراوت دیگر پذیرفت *

و از سوانح تابش نور حقیقت است از باطن قدسی - (اگرچه اورنگ نشین فرهنگ آرای از فراخی حوصله و سترگی فطرت کثرت را نقاب وحدت دانسته چنان پاسبانی نماید که هر کدام از دیده و ران عرصه صورت و تیزروان بارگاه معنی آن شاه سوار آگهی را پیشوای خود انگارد) لیکن از انجا که اندیشه تجرد در نهاد قدسی سرشته اند (هر چند گاه رشته پرده گزینی گسیخته گرد - چنانچه درین هنگام بخشوقوال بطرز دل پسند دو بیت دلفریب سامعه افروز گردانید - فهرست جریده شناسائی در لواصع انوار ایزدی چهره افروخت - آنان (که نظر دریشان از ساحت ظاهری برنگذرد) احتیاط

(۲) نسخه [ل] بهادران (۳) نسخه [ل] نمود چندانکه دستگیر آمد (۴) نسخه [ب] نیله غازی و نسخه [ی] نیله غازی (۵) نسخه [ی] این نکته را سیراب ادا فرمودند (۶) نسخه [ای] بچهری قوال - و نسخه [ل] بیچوقوال *

روحانی برگرفتند - چه جای دوربینان معنی آگاه - چون ازان شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدی بجای آورده دامن امید رامشگر بنقود گرامی آورده ساختند *

و از سوانح برآوردن میرزا عزیز کولکلتاش است از تنگنای حرمان - بهمزبانی معامله نشناسان خوش آمدگوی و شورش برنایی در خارستان خواهش تباه افتاد - اورنگ آرای معدلت درست از وفور عاطفت و کاردانی روزی چند از دولت کورنش باز داشته بدبستان هوش انزائی فرستاد - (چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیمانی برخوانده شد - و فروغ پرستاری تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الهی از راه عاطفت و مهر افروزی ازان ظلمت کده اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند از ستاره روشنی و بخت بیداری بتدارک آن ایام آئین خدمتگاری پیش گرفت *

و از سوانح آمدن راجه مدهگر است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف انگلیخته غبار آلود هزیمت گشت - ازان پس خجالت زده در تنگناها روزگار گذرانید - صادق خان از وفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - چندانکه از هجوم مبارزان همت گزین کار برو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست آویز باز گشت گردانید - و بهزاران لابه گری و پوزش آرائی درآمد - امرا پاسخ دادند که اگر عرصه پیکار آراسته نگشته گنجائی داشت که زاری پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میسرانیم - و او نیز کاردانی آگاه فرستاده تباه حال خویشتن ایستادگان بارگاه حضور را خاطر نشین سازد - باشد که موجه انضال درگیرد - و از گرداب ناامیدی بساحل مراد اندازد - بنابران سوم چند برادرزاده خود را با پیشکشها روانه آستان جلال گردانید - در حوالی بهیره فرستادهها سعادت بار یافتند - و از آنجا (که خوی ستوده شهریار عذر پذیری سیه کاران پشیمانی گزین است) بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم بخشی سامعه افروز شد - بهمراهی اعیان دولت روی نیاز بقبله اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الهی صادق خان با سایر سرداران (که دران لشکر چهره افروز خدمت بودند) آمده ناصیه سالی عتبه والا گشت و گریه نشین استکبار بسجود نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بگونگون نوازش سربلند گردانید *

و از سوانح آوردن مظفر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دمسازی و همنشینی فرومایگان بدگوهر در صوبه گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برتافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آواره دشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

(۴) نسخه [ل] معنی نگاه (۳) نسخه [ب] بدهر (۴) نسخه [ی] دران تنگناها (۵) نسخه [ی]

پیروم چند (۶) نسخه [ل] سجده نیایش بجای آورده سعادت اندوخت *

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آورد - مرزبان آن ملک در سپردن تامل‌گرایی شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجه رایات عالی بصوب پنجاب در نکوهیده اندیشها افتاد - قطب‌الدین خان خواجگی فتح‌الله را فرستاده اندرزگوی آمد - و آوازه بازگشت موبک مقدس بصوب دارالخلافه جهان را فروگرفت - ناگزیر ازان سگالشهای ناسزا باز مانده او را مصحوب بندگان بارگاه خلافت روانه گردانید - و از دور بسیچی و حزم اندوزی^(۲) مطلب خان با برخه سپاه مالوه تیزدستی نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماه الهی آن آواره دشت ناکامی را بقدسی بارگاه آوردند - گیهان خدیو از فراخ حوصله و فراوانی رامت بزندانان حواله فرمود تا اندازه پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرصتی آثار نیک بختی از ناصیه حال دریافتند قلم عفو برجرائم نامۀ او کشیدند - و بفنون الطاف ظل‌اللهی شرف اختصاص یافت - روز دیگر قطب‌الدین خان از صوبه گجرات آمده ناصیه بختمندی را بسجود آستان قدسی جلالی تازه داد و بگونگون توجهات شاهنشاهی سربلندی گرفت - و همدین نزدیکی^(۳) راجه بهگونت داس و جگنآته و راجه گوپال و جگمال پنوار و چنده دیگر از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یافتند و هر کدام را گرانبار اندرز ساخته بوالا اسپ و گرمی خلعت سربلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازم خدمتگاری جدگزیب آمده از صلاح دید سعید خان بیرون نروند - و در انتظام آن صوبه و آمادگی خود زمانه نغنونند *

و از سوانح فرستادن شهباز خان است بصوبه اجمیر - چون آگهی شد (که رانا دران حواشی سر بشورش برداشته) چهارم دی ماه الهی غازی خان و محمد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میر زاده علی خان و بسیاری از مبارزان همت مند^(۴) را بسرکردگی آن خدمتگذار عقیدت‌گزیب دستوری کرامت فرمودند - تا آن فتنه اندوز کج‌گرایی و سایر سرکشان نخوت فروش از تبه‌کاری بازآمده ره‌گرایی نیکو بندگی گردند - و گرنه خرمن هستی آن مشت ناسپاس بصمصام آتشین کردار مجاهدان دولت سوخته گردد - و فراوان خزائن همراه کردند - بکمتر زمانه کار آن تیره‌رای بخواری پیوست - و کافه خلایق در ظلال عافیت نشاط‌گزیب و سپاس‌آرامی شدند^(۵) *

و از سوانح بنیاد نهادن غریب‌خانها - از وفور مهربانی و شمول عاطفت بکاربرد ازان سعادت‌گزیب فرمان شد که اطراف دارالسلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بسیر چشمان مهربان دل سپرند - تا غریبان و مسکینان چهار رکن عالم بے نگرانی خاطر و بارکشی انتظار خانه نشین گردند - و تهی‌دستان

(۲) نسخه [ب] و حزم اندوزی و احتیاط ورزی مطلب خان (۳) نسخه [ی] و همدین ولا (۴) نسخه [ی]

همت بلند را (۵) نسخه [ب] سپاس گذار شدند *

بے مایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانے فرموده حسن انجام گرفت - و بے نوابان مستمند را در تابشِ غربت وطن گاه آسایش پدید آمد *

و از سوانح پدرو کردنِ خان جهان است سپنج سرای را - (چون از ولایتِ بهائی کامیاب خواهش بازگشته بصحّت پور بار اقامت گشود) از بادۀ هوشِ ربای خود کامی خاظرِ اخلاصِ گزینِ او قدرے غبار آلود شد - از سعادت نهدای پرده آزریم او دریده نیامد - در کمتر زمانے بر بسترِ رنجوری افتاد - تابشِ تب ببستگی شکم کشید - پزشکانِ هندی ناهمیده داروی گرم دادند - و سررشته زندگی گسیخته آمد یک و نیم ماه درد منده می شکم کشیده شبِ دیدارِ هشتم دی ماهِ الهی رختِ هستی بر بست کشور خدای ازین فروشدن تأسفِ سترگ فرمود - و آمرزشِ او را طلب گارش - و بمقتضای فرمانِ روائی ملک معنی در نزهتگاهِ رضا شتافته بستانِ سرای بے خزان تسلیم بدست آورد *

و از سوانح ناصیه سائی سلطان خواجه است بسجودِ عتبه اقبال - چون بمنصبِ سالاری حاج اختصاص یافته رخصتِ آندیار گرفت مهین بخششهای شاهنشاهی را بشریف و وضع رسانید و بومی و غریب آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت - و کارهای سترگ آن سرزمین انتظام داده با قافلۀ بزرگ رهگرایی آستانِ جلال شد - و با دلِ عقیدت گزین و همته ارادت طراز راهِ دراز بتارک شوق سپرد - یازدهم ماه گیهان خدیوِ اخلاص دوست عشرت شکار پیش گرفته صحرا را بپرتو قدسی قدیم طراوت بهار بخشید - او در آن عرصه دل گشای بزمین بوسِ مژگانی سر بلندی یافت - اسپانِ عربی و سایر ففانس و شرافتِ آن دیار را بنظر همایون در آورد - و نشاطِ صید افکنی بجای آمد - و پایه اعتبار آن سعادت منش افزوده گشت - و هر کدام از همراهان فراخور منزلت بافضالِ شاهنشاهی چهره شادمانی افروخت خواجه بسا دستگیریهای کشور خدای گذارش نموده دل و گوش مردم نگارین گردانید - از انجمله در هنگامِ رفتن شبِ خردساله از بالای جهاز بغرقاب افتاد - هر چند سفینه تیزتر میرفت آواز گریه نزدیکتر میشد - و بگوشِ کشتی نشینانِ عالم بے سرو بن میرسید - خواجه نذر گیتی خداوند کرده سُنُبُک مصحوبِ خلاصیان فرستاده انتظارِ نیرنگی قدرت می برد - دریا وزران ازین جست و جوی بیجا فسوس میگرفتند - زمانے دراز سپری شد - و نشانه ازان پدید نیامد - و زبانِ بیغاره سرایان دراز گشت - و این سعادت آمود بغم فرورفت - در نیم شبِ ناامیدی فرستادهها فرورفته غرقاب را سلامت آوردند - عامه مردم را حلقه بندگی در گوشِ هوش کشیده آمد - در کمتر زمانے نیکو خدمتیهای خواجه جوهرِ او را جلالی دیگر بخشید - و بمنصبِ ترخانی اختصاص یافت و شغلِ صدارت بژرف نگاهی او بازگشت - و از بخت فرخی و اختر سعادت در صدر نشینان بزمِ اخلاص جای گرفت - و همدین ایام فرمان شد که میرفخرالدین مشهدی (که بخطابِ نقیب خانی

بلند پایگی دارد) از آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسون خان را (که بایالت آن حدود معدلت می افزوند) متوجه درگاه همایون گرداند *

و از سوانح فرستادن میرحاج است بیاریگویی دلها - همگی عزیمت شهریار حقیقت پزوه آنست که تہی دستان قناعت گزین ہر دیار از دولتخانہ احسان گیتی خداوند کامیاب خواهش کردند و عموم محتاجان بوائے خود رسیده مایه خرسندی برگیرند - (چون روشن شد کہ بگلبنانگ زربخشی ہرسالہ از اقصای روم و شام بے نوایان آرزومند در جزیرہ عرب فراہم آمدہ اند - و داستان نشاط افزائی و سپاسگذاری بومی و غریب آن ملک بموقف عرض ہمایون رسید) دریای عاطفت بموجہ در آمد و بکارگذاران بارگاہ خلافت اشارت شد کہ یکے از سیرچشمان آگاہ دل باین خدمت والا نامزد گردانیدہ دو برابر آنچه پیشتر فرستادہ بودند سرانجام نمایند - خواجہ یحیی را سزاوار دانستہ عرضہ داشتند و بنظر قبول تحسین یافت - بیست و ششم دی ماہ الہی بقافلہ سالاری حجاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - او نبیرہ پسر می قدوہ اصفیا خواجہ احرار است - بیک واسطہ بخواجہ عبداللہ (کہ تورانیان خواجگان خواجہ خوانند) میرسد - اگرچہ جولان گاہ نظر و تالہ کمتر پیمودہ لیکن قدرے طب و برخے سخنان صوفیہ برخوردارند بود - و در راستی و درستی از یکتایان روزگار - و ہمدربین ہنگام قلیچ خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیت و سپاہ یاور کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایہ افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگہی پذیرد - و در آبادی آن ہمت برگمارد - و حاجی ابراہیم سہرندی را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت نہ دانستہ جوہر دنائت فطری و سفاہت ذاتی خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچہ در جای خود نگاشته آید - و ہمدربین ایام خواجہ غیاث الدین علی آصف خان را بصوبہ مالوہ و گجرات فرستادند از آنجا کہ ناگزیر فرمانروائی ست (کہ در ہم چند گاہ کاردانان سعادت سگال بہر ناحیتے کسیل کردہ از چگونگی سپاہ چراغ شناسائی برافروزند) بیستم بہمن ماہ الہی آن معاملہ گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - کہ سپاہ مالوہ را بداغ رساندہ بگجرات رود - و باستصواب شہاب الدین احمد خان و قلیچ خان رونق افزای جنود اقبال گردد *

آغاز سال بیست و چهارم الہی از جلوس اقدس شاہنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور دوم

درین ہنگام (کہ از وفور دیدہ وری و سامان حق پژوهی اورنگ نشین فرهنگ آرای بہار انفسی ر

(۲) نسخہ [ب] بصوب مالوہ (۳) در [بعضی نسخہ] ہشتم بہمن *

جشن آراسته دارد) ربیعِ آفاقی بزمِ نشاط گسترد •
 • نظم •
 مجلس آرا شو درین موسم که با برگِ نشاط • گل چمن آرای و شاهنشاه جهان پیرای شد
 شاه اسکندر منش اکبر که در بزمِ مراد • همچو خضر از چشمهٔ حکمت ^(۲) قدح پیمای شد
 روز چهارشنبه دوازدهم محرم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپری شدن شش ساعت
 و چهل و هفت دقیقه روشنی افزای جهان صورت و معنی بازگشای دانش و بینش ^(۳) معیار گوهر
 آفرینش دیدبان پیدا و پنهان ببرج حمل پرتوانداخت - دلها جوش حقیقت برزد - و پیکرها
 صفای روحانی گرفت - عقلها ^(۴) را بآب دانش تازه روئی آمد - و مغزها را سرمایه گران تر نهادند
 از شعشعهٔ لوامع درون و بیرون مالمال فیض شد - و دامن و جیب روزگار از گلهای آرزو برآمود - و هزاران
 نقش دلفریب بالغزوالا نگهبان دشوار پسند آمد - کشور خدای بر معنیه کامروائی گنجینه گشای افضال
 گردید - و گروهها گروه مردم بوايه رسیده سرمه چشم و داروی دل و سرمایه زندگانی اندوختند
 ایند بهمال خسرو آفاق را در گران سایه پابندگی خویش با خرد خزائن نما و طبع جواهر نشان
 • نظم •
 طرف پیرای دارد •

مدام تا همی امروز باشد از پی دی • همیشه تا همی امسال باشد از پی پار

بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در هفتاد و این سال مظفر خان را بایالت بنکاله دستوری دادند - و غمگساری زبردستان آن دیار فرمودند
 آنچه نخست هر همت فرمانروایان دادگر طراز لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائف انام
 و گوناگون جانور دران فراهم آیند) بدوربینان معدلت اندوز فراخ حوصله بهپارند - تا بدستاورب
 فروغ بینش گوهر آدمیان روشن شود - و بترازی راستی سنجیده آید - و داددهی و دولت افزائی ببايستگاه
 روی آورد - و از گشادگی همت بار بردار و ناملایم کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگام ناکامی
 پاسبانی خویش کند - و پیش بینی را دستیار خود گرداند - تا پریشانی روزگار انتظام پذیرد - و بخت
 پایمردی نماید - و آسودگی و شادمانی چهره افروزد - و گرنه آدمی زاک در چنین آشوبگاه کالیوه شود
 و با عقل صلاح اندیش بیگانگی ورزد - چون خان جهان را پیمانۀ زندگی لبریز آمد - بایالت آن ملک
 دلگشای مظفر خان را (که از گزین خوبیها فرادان بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندزهای
 هوش افزا گرانبار گردانیده سیوم فروردین ماه الهی بآن صوب فرستادند - منصب بخشیکری آن سپاه
 برضوی خان تعلق گرفت - و شغل دیوانی بکاردانی میرادهم و رای پتر داس مفروض شد - و حکیم

(۲) نسخه [ز] قدح نوسای (۳) نسخه [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضی نسخه]

عقلها بآب دانش تازه روی آمد (۵) نسخه [ی] دستار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امیني اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت خان^(۲) و میر جمال الدین حسین آنجو و بسیاری از ملازمان عتبه اقبال را بهمراهي نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپان خاصه نوازش فرموده شرف رخصت ارزاني داشتند - و منشور سپهر مطاع باسمعيل قلي خان نفاذ یافت که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیوندد گشاده پیشانی ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید - تا ریش سوگواری او بنوازش والا مرهم پذیرد - و خاطر برهم زده بآرامش گراید - و بقیا خان و باباخان و جباري و سایر امرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدید سپه آرا بیرون نباشند^(۳) و همدین ایام دیهیم خدای از نیروی فطرت والا و همت خدا داد نقوش جرائم مظفر حسین میرزا را از دیباجه اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - از انجا (که روز بازار مهرافروزي ست - و غرضهای بشري در گو نیستی) فتنه اندوزی گجرات را (که لخته در جای خود گذارده آمد) ناکرده انگاشت (اگرچه گیتی خداوند از جان شکر می جانور خویشتن را برکناره گیرد - و همواره بنوش داروی مهربانی بدگوهران روزگار را چاره گر آید) درین بخشش والا بر صافی ضمیر پرتو انداخت که سرچشمه عصیان خاطر ساده لوح او نبود - فتنه اندوزان نافرجام و کوتاه اندیشان بے آزر او را دست آویز شورش گردانیده بودند - و همدین هنگام میرزا عزیز کولکناش از فزونی و اهمه به تنگنای خمول شتافت و روزی چند او را کج گواهی بکنج حرمان بر نشانند - میر علاؤ الدین عمل گذار را بگمان نادرستی^(۴) بهرستار خود سپرده بود از ناخوشی که داشت در شکنجه بے آزر می تار و پود زندگی او را از هم گسیخت میرزا از وفور عدالت آن فرصت جوی بے باک را بقصاص رسانید - و از ایزد پرستی بے خواهش کس^(۵) چنین داد نیکوئی داد - پدر میر از ایران زمین داد خواه آمد - و ستم رسیدگی میر بموقف عرض همایون رسانید - کارگیای حق پزوه (که در عدالت گاه او از خویش تا بیگانه تفاوت نرود - و از بیگلبیگی تا ژولیده موی بے سرو پا تفرقه نگیرند - و از زیر دست تا زبردست دگرگونی نبود - و با گرانمایه و^(۶) نهی دست یکسان نسبتی رود) اشارت فرمود - تا امیران داد باز پرس نمایند - و حقیقت را بے غبار آلود مداهنه عرضه دارند - آن ناز پرور عاطفت از نیرنگی خیال بے عذیبتی فهمیده بگرسه عزلت نشست - و بزرها می گرانمند خوشنودی آن ماتم زده بدست آورد *

و از سوانح رخصت ایلیچی عادل خان بیجاپوری ست - اگرچه از غزودگی بخت فرمان پذیرمی شایسته نمودے لیکن بآئین سایر حکام دکن همواره مردم کاروان و پیشکش گزین فرستاده خود را مذکور

(۲) در [چند نسخه] نجات خان (۳) نسخه [ب ی ل] نباشند - و فرمان پذیرمی و خدمتگذاری را سرمایه

دین و دنیا شمردند (۴) در [بعضی نسخه] بکمال نادرستی (۵) نسخه [ی] نه بخواش کس (۶) نسخه

محفل همایون گرداندے - درینولا نیز یکے از طرزادان شیوا زبان را با تنسوقات آندیار فرستاده بود کشورخدیو از نهاک مهراندیشی و نیک سگالی آمده را گاه یاب خواهش گردانیده دستوری بازگشت کرامت فرمود - و حکیم علی را باندزگونی او همراه گردانید - تا شرائط خیربسیچی بجای آید و لوازم نصیحت سرائی بتقدیم رسد - و با این همه مدارا اگر آئین پیش نگذارد و رهگرای نیکوبندگی نشود جنود فیروزی اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و تامل گزین بود زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستاره همهری - و همه سرکشان جهان فرمان پذیری را سرمایۀ سعادت شمرند *

و از سوانح دبستان نشینی و دانش آموزی شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهال برومند خلافت بهشت سالگی رسید - و از بیماریهای پیایی تندرستی رویداد) اورنگ نشین فرهنگ آرای خواست که آن گوهر آگهی پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد - و بسواد باستانی نامها چراغ حقیقت افروزد - بپرورش سایۀ الهی لوح تعلیم در کنار سعادت آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضی (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهان بینش را مرزبان - و بخطاب ملک الشعرائی شهرۀ آفاق) اشارت همایون شد که آموزگار نوخاستۀ بزم اقبال باشد - در کمتر زمانے خواهش بر کرسی قبول نشست - و در بچۀ صورت و معنی گشوده آمد - و دامن دانش فراخ و روزن کده بیدائی بافزایش نور روشن شد *

و از سوانح آمدن میر نظام بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریار دیده ور عبدالله خان و عابدی خواجه را مصحوب ایلچیان بدخشان بانصوب کسپیل فرمود - میرزا شاهرخ قدوم آیندگان را سرمایۀ جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایۀ سترگ دوستگامی بر شمرد - (چون خانم بیمار بود و ستارۀ زندگی او بغروب نزدیک) مهمان بیگم دختر خود و میر مذکور را (که نسبت دامادی داشت) با نفائس آن دیار روانۀ درگاه مقدس گردانید - تا خود را بتازگی بستۀ فتراک اقبال گرداند - و دستمایۀ آبادی دین و دنیا سرانجام یابد - درین هنگام برخی از نزدیکان بارگاه خلافت پذیرا شده با احترام آوردند و بیست و یکم اردی بهشت ماه الهی آیندگان بخاک بوسمی عتبۀ اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار گشتند - و بگوناگون توجّهات شاهنشاهی شرف اختصاص گرفتند - شازدهم خردان ماه الهی وزیرخان بسجود قدسی آستان نامیۀ بخت مندی برافروخت - و بفتون نوازش سربلندی یافت - چون ایالت گجرات بشهاب الدین احمد خان قرار گرفت او فرمان پذیر شده خدمت ایدرا را پیش نهاد همت گردانید - در ندک فرصتے رای آنجا گردنکشی از سر نهاده بلا به گری نشست - آن ملک را

(۲) نسخۀ [ی] نیکوخدمتی (۳) نسخۀ [ز] بافروزش گرائید (۴) نسخۀ [ب] نظام الدین *

باشارت والا باو داده ناصیه‌سای عتبه اقبال آمد - و همدربین نزدیکی آمدن شهباز خان است در پیشگاه سلطنت - (چون مهمات صوبه اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخوت‌گرایان آن سرزمین روی در خمول آوردند) هر جا مردم کارگذار گذاشته بیست و هفتم ^(۲) آناه بزمین بوس مژگانی ناصیه سعادت را جلا افزود *

گرویدن عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گیهان‌خدیو ^(۳)

ژرف‌نگاهان انصاف طراز از عنفوان صبح ایجاد ذات مقدس شاهنشاهی را فهرست جرائد کمال دریافته همزبان نفس قدسی و دانش‌اندوز در سگاه ایزدی میدانستند - و از آغاز لوامع آگهی تا هنگام جلوس بر اورنگ خلافت و از عنوان افزایش ^(۴) بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسان حال و کاردانان رموز را آرامش دیگر پدید آمده - و بردیده‌وری و سترگ اندیشی خود آفرین‌گر بوده نیایش افزود و ستایش بیشتر بجای آورد - از آنجا (که کار افزائی ملک صورت بر جمال جهان افروز معنوی پرده فروهشته بود) هر رسای دور بین پی بدین شناخت نتوانسته بود - و بازار نیافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشیدان قرطاس پرست و فرورفتگان گلزار تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتن اندوخته‌های باستانی و میناهای بازار خورد کم بها و نگشته‌های کهن اوراق سیاه و سفید بسمچیان قالبی ندانند بے زیاده گوئی‌های ستایش‌گران سخن پیرا و لفظ تراشان خماین فروش هر که (بر روزنامه‌چگه گرامی احوال نظر عبرت اندازد - یا درین گوه‌زین نامه بچشم راست بین در نگرد) دانه که آن شگرف کاریها از حوصله بشری افزون است - و بر بینائی سواد خوانان پیشانی آباد سوائی نماید - آزان باز (که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای توجه همایون بمقاصد حکمت و مطالب گوناگون مردم برگماشت - و پرده چند برداشته والانگهی و دور بینی را بر منصفه ^(۵) ظهور آرایش داد) در غوامض نظر و تاله و دقائق علم و عمل چندان سخنان بلند از ضمیر دریا بار ریزش یافت که تفسیده دلان تابشگاه ^(۶) تعلیم در حیرت‌زار افتادند - و گروه ^(۷) دبستانی بشگفتگاه فرودند - داستان کشف و شهود نیست که در شناسائی آن اندیشه قدسی فطرت والا و همت عالی ^(۸) بگذارش پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشان حرف سراسر است بے آمیزش آویزش دست ندهد - مگر آنانکه از بخت‌مندی در دانش‌گاه ایزدی نقوش کونی و الهی ^(۹)

(۲) نسخه [ل] بیست و یکم آناه (۳) نسخه [ز] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور

و ازین باعث پایه دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعضی نسخه] و از عنوان فراز نشین تع تحت اقبال

(۵) نسخه [ی] شهود (۶) نسخه [ا] تعام (۷) نسخه [ی] گروه‌گروه (۸) در [بعضی نسخه]

نهمت عالی (۹) نسخه [ل] آمیزش و آویزش *

بے میانجی برگیرند نسخه عقل نخستین و اسطرلاب آسمان تقدس بر خوانند - جای آنست که صورت پرستان چار دیوار تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهر بیدان کوثا نگاه را پای اندیشه بلغزد - فراخنای نادانی و کم بیغی انباشته گرد - و خاکدان تیره درونی از آب سیناه بر جوشد احوال شناسان دران تکمیل که همگی عمر گرانمایه شهریار دانش پژوه در آموزگاری آبادی پذیرفته و بنیارس از تیره دلی و واژون بختی و تباہ سرشتی بشورستان حسد در شده زبان زده دین و دنیا گشتند - لخته از ستاره روشنی و سعادت نهادی و کار سازی بخت رهگرای چهار سوی آگهی شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخی ظاهرنگهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجها کشیده بر پیشطاق انصاف دیدبانی نمودے) بزازگونی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف دان و ستد کرده با یکدیگر سرائیدند - فروغ نفس قدسی ست که هنگام تابش او رسیده - یا امروز نوز ولایت بودرون صافی پرتو می اندازد - و از خیرسگالی گیهان خدیو این منزلت والا کرامت میشود - یا در صفونکده خلوت چراغ دانش آموزی افروخته داشته - و امروز ایزدی عاطفت یازوی نموده جلوة آرائی میکند یا بجاد و نفسی و سحر طرازی کوس بلند آگهی میزند - و نیرنگ کردانی بر فراز پیدائی میگذارد و آنان (که بسعادت یازوی و نیک اختری از رسم پرستی فراترک میزنند) چشم بینش گشوده و دانش را چراغ افروخته این یگانه آفاق را پیشوای جهان انفس دانسته زنگ تعجب زدودے - بلکه گروهی گرد آلود تقلید به نیروی کهن نامهای باستانی زمزمه انصاف پژوهی برگزیده - و راه سعادت بسیچی سپردے - هرگاه ژولیده مویان دشت آوارگی و گران پایان دیوار سرگردانی بر فراز چنین مسند بلند اقبالی گزینند از کارگیای معدلت اندوز خیرسنگال چرا شگرف نماید - برهنه زنی بخت گشاده پیشانی گزیندند و آئین نورا بازار گرم داشتند *

* نظم *

شناسندگان سرانجام کار * دعا تازه کردند بر شهریار
 که تا چرخ گردنده پُراختراست * وزین هودو آمیزش گوهر است
 چراغ جهان گوهر شاه باد * رخ شاه روشن تر از ماه باد

و (چون محتامل عالی بنور آن یکنای بزم حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و تیر شناسانی بر دور و نزدیک تابش داد) دیده وران آگاه دل و خرد گزینان دانش گرای (که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگون پیشینیان پس کوچهای پیچ در پیچ و پیغولهای خراب در خراب در مانده چاره پژوه بودند) با دانشوران سعادت پذیر و خیرسنگالان بیدار بخت جوگه ساختند - [هرگاه مرتبه اجتهاد (که فروتر از پایه نفس قدسی ست) تیرگی زدهای اشتباه شود] از رنگ نشین فرهنگ آرای بگزیده آئین

(۲) در [چند نسخه] دانش آرائی (۳) در [بعضی نسخه] مسند اقبال *

آرامش افزای تفته دلان اختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند پس آن سزاوار که دانش اندوزان سعادت طراز فراهم آمده کهن درد دلگزای را بدین پزشک نو بازگویند - و گوارای مزاج روزگار آنکه بارخدیو را بعنوان اجتماع نیایش کند - و سپس دگرگونگی کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهش گوه گشائی رود - چون اندیشه اینان بسمع قدسی رسید گیتی خداوند یکچند از نقاب دوستی پذیرای آن نشده - و آن گروه دیده‌ور لابه‌گر بوده خواهش افزودے *

ازانجا (که مراد بخشی ستوده خوی آن هشیار خرام آگاه دل است - و چاره‌گری و کارآسانی پیشه) بر پیش طاق نگه زار آن دوربین آغاز شناس انجام رسان پرتو ظهور انداخت که از سپه سالاری جهان معنی بدین پایه برآمدن و دل برونهادن پرده آراستن و نقاب‌گزیدن است - کام شان برآورده شادی‌آموز گردانید - بیستم شهر یور ماه الهی انجمن کارآگهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکتائی گرفت - که گیتی خدیو امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات گذشتگان و گروه‌ها گروه سخن‌آرای حقیقت‌پژوه آنچه برگزیند سایر مردم را پذیرفتن آن خشنودی ایزدی اندوختن باشد و بدین معنی گزین سجد نگاشته آمد - و آگهی نامه منظم شد - مولانا عبداللہ سلطان پوری (که بخطاب مخدوم الملکی سربلندی داشت) و شیخ عبدالنبی صدر (که کوس شیخ الاسلامی برنام او میزدند) و غازی خان بدخشی و حکیم‌الملک و دیگر بزرگ‌دانشان روزگار بنقش‌نگین و دست‌نگار خود آرایش دادند - سرگردانان بادیه شکوک و اوهام را گردن ارادت بپالهنگ‌نمین بسته آمد - و تاریک‌نشینان گمان را پرتو یقین داد - درون بیگانگی را چراغ آشنائی برافروخت - و دل‌های پراکنده را آرامش دیگر چهره آرای نشاط گشت *

و هم درینولا فراز منبر بپای آسمان سای شاهنشاهی بلند پایگی یافت - و بارگاه دانش سرفرازی دیگر گرفت - و زمان را آسمان دیگر پدید آمد - ازانجا که تکاپوی گپهان خدیو آنست (که باندازه توانائی شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوشش آن یکتای بزم آگهی انجام پذیرد) هرگزین کردارے (که بقدری خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستان باستانی بشنود) دست‌آویز رضامندی الهی شمرده پذیرای آن شود - و چون درین هنگام بسمع همایون رسید (که ایتم هدی و خلفای راشدین آن عبادت بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوش همت گرفته اند) بر باطن نورآگین چنان پرتو انداخت که آن صدرنشینان حقیقت‌گذار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود و پاداش سزاوار کاری اندرخته آید - و چون جهان آرائی و معدلت پژوهی فراوان شغل است

از درازگفتاری بناگزیب بسندی گزیده آمد - بارها در جامع دارالخلافه مجمع آگهی انتظام گرفت و بار یافتگان همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبائے (که باشارت والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضی در رشته نظم کشیده بود) این است *
* نظم *

بنام آنکه ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد

بعدل و داد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از ضمیر ما برون کرد

بود وصفش ز حد فهم برتر * تعالی شانه الله اکبر

آنجا که اندیشه صافی بود چنان دل افروز و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوزان نیک اختر را نیروی تائید ایزدی برگرفت - و شگرف گشایشها چهره بختمندی بر افروخت - و ازان رو (که شورناک زمین گزیده تخم را تباہ گرداند) خراب درونان تیره رای را دل ترنجیده ترگشت - و سیه کاران پریشان مغز را آئینه سیه نابتر - و چون رسم ست باستانی (که همواره با خدا بندهای حق پزوه کالوسان دیولخ نادانی یافه درائی و هرزه گوئی نمایند - و خرف ریزها را جواهر گران ارز نام نهند و سنگ شکسته را گیتی نمای خدایگانی و شب چراغ روشنایی بر شمردند) در برزهای بیدانشی و پس کوچهای بد گوهری هر گروه بروش یافه گذاری نمود - و اغالش خجالت زدگان هنگامه دانائی و بهتان سرائع نادانان دانا نمای بد سرشت سرباری آمد - و از هر طرف گرد شورش برخواست و سیه دود تیره درونی و تاریک پیشانی در گرفت - و انجمنهای بدگوئی فراهم آمد - طایفه ازان خاکساران غنوده خود (که جانوران شب آشیان و پای کویان روز کور اند) آن یگانه بنده ایزدی را (که زک برزاق روشن دودمان است) تهمت آورد دعوی خدائی کردند - و بچنین نامز گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوسار سیه ناکی در افتادند - همانا غلط انداز این گروه خدا آزار آن بود که چنده از پیش قدمان یکجہتی (که بر مشرب نصیر بودند) با ذوق حسین منصور خدیو معانی را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صالح کل بے صرفه گوین آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش فرمود - بد نهادان نابخرد را پای سعادت از جای رفت - و از کج گرائی و تباہ سرشتی در گلزار باطل بسیچی فرو شدند - و مفتربان ترفند گذار را ازین رهگذر روز بازار شد - برخه از تفتہ دلان بادیه ادبار را زبان آور شد که خسرو زمان را خواهش و خشوری دادار بے همال سراپای دل میگیرد - دست آویز تخیل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پزوه همواره آئینهای شگرف در میان آورد - و چهار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمود

(۲) نسخه [ی] نیروی (۳) در [اکثر نسخه] رنجیده تر (۴) نسخه [ب] بدگوهری (۵) نسخه [ل]

باطل فرودند (۶) نسخه [ل] باور شده *

پیشینیان ناخنها زند - کالیوه‌دلان کوتاه‌بین بدین خیال در شدند - و دید خطبه خواندن بر خلاف آئین و پای همت افشردن بر منبر برهنه‌نوع جهانیان یاور تباہ اندیشی شد - و بسیاری را از گوش بندگی و ترهات پرستاری باور آمد - و سخن سازان فتنه‌جوی را روز بازار نشاط پدید گشت *

چون حقیقت ژاژ خائیهای بدگوه‌ران بمسامع اقبال در آمد از فراخی حوصله و تماشائی بودن نیرنگی ابداع ازان اعتبار نگرفته بارها فرموده سبحان الله در تنگنای خاطر نادانان چگونه می‌درآید که امکانی حدوث آمد در مانده طبائع نسبت الوهیت بخود دهد - و گروهی از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف‌کاریهای اعجاز اظهار نبوت کرده اند) روزگاران برآمد و دورها سپری شد که این معنی پرورش می‌یابد - و روی در افزونی دارد - و هنوز گوئی انکار فرو نمی‌نشیند - مرا چنین هگلش چسان در صفونکده ضعیف راه یابد - و ظاهرنگاهان صورت پرست را این تبه‌خیالی چرا سراسیمه دارد - و از انجا (که ملامت‌کشی و طنزپذیری در دل‌های صافی فروغ دیگر بخشد) سرزنش آن تیره‌رایان نور افزای نشاید کرد - و طایفه تباہ سگالان^(۳) بے آزر را آن خیال که شهریار آفاق دین احمدی را ناستوده میدانند همگی دست آویز بے راه روی خراب درونان زنگین^(۴) خرد آنکه خسرو دانادل از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی و بسطت ظلیت گروه‌ها گویه آدمی را بدوستی برگزیند - خاصه دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پژوهد و از شورش بیدانشی و کم‌پژوهی گزین پاسخ نیابد - خصوصاً درین هنگام فیلسوفان نصاری در محافل هم‌ایون گرفت و گیرها بر متفقان روزگار کردند - و آویزه دانش‌گذاری در میان آمد - بدنام کنان دودمان آگهی (که بحیله‌سازی دانش نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روز بازار دادگری و هنگامه گرمی تمیز در پیشگاه سلطنت خجالت‌زده سر بجیب نادانی قزو بردند - در خلوتکده‌های تیرگی افزا با دمسازان خود سرائیده که ما را غم دین فرو گرفته - و پادشاه وقت را از جانب‌داری پاسخ بسمع قبول نمی‌رسد^(۵) - و از به‌نهادی آن‌گزین عقیدت روشن درون را نهمت‌آلود گودانیدند - و از تیره‌دلی و آشفتگی پرده دری^(۶) نظر بدین نینده‌اختند که بزرگ‌داشت و احترام (که ازین قدران اورنگ‌نشین فسیت بخاندان نبوت بظهور می‌آید) از پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات سعادت اندوز بتوجه آن خدیو اعظم بمراتب عالی و مناصب والا سربلندی دارند - و زمان زمان بافزایش مغزلت بستن سوی آرزوی شان سوسبز و شاداب میگردند و رضا نمیده‌د که یک ازین خاندان سر بر پای اقدس نهی - یا ناصیه‌سای آستان اقبال آید

(۲) نسخه [ل] طعن پذیری (۳) نسخه [ز] بازم ستیزا (۴) نسخه [ل] بیخرد آنکه (۵) نسخه

[ب] نپرو (۶) نسخه [ل] و پرده دری *

طبقه از کج بینی و بدکیشی آن صافی اعتقاد پاک باطن را دامن آورد تشیع گردانیدند - و سنیان ساده لوح را بهره درائی از راه بردند - دستمایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محافل همایون ادله این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش یافتند - و شاهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی بے میل طرف راجع برگزید *
* بیت *

بیانے کہ باشد بحجت قوی * ز نامرخی باشد ار نشدوی

و توجه خاطر و نفرت ضمیر و انبوهی و کمی گذارندگان و آشنائی و بیگانگی ایذان گرد فتور بر نیبگیختند - و کوتاه بیدان بے تامل از دید مخالف گزینی دل را یاوه بالا ساختند - و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتر بدهان روش زندگانی نمایند) سر بارمی بدگمانی و افروزی شورش عربده کاران آمدند - و از بیداشی و تقلید پرستی داستان برگزین موافق بیدار نیاروند - و بزرگی یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماندند - یا خود را بنادانی زده بهانه جوی شده گروه از ناپاک طینتی آن قائله سالار خدانشناسان را بکیش برهن بیغاره زدند - سرمایہ سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده ور از فراخی حوصله بر اہمہ دانش اندوز را در بساط قرب جای دادند - و طوائف ہنود را بجهت مصالح ملکی و افزونی حقیقت پایه افزودند - و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظہور آوردند - دست آویز جوشش یافته در ایان بدگوهر سه چیز شد - نخستین از افزونی شناسائی بارگاہ مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از انجا (کہ ہر آئین شایستگی چند با خود دارد) ہر کدام نصیبہ آفرین برگرفتند - و از فرط انصاف گزینی نکوہیدگی ہیچ طایفہ پردہ باف نیکوئی او نتوانست شد - دوم ہنگامہ صلح کل در پیشگاہ خلافت رونق پذیرفت - و گروہا گروہ مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند - سیوم تباہ سرشتی و کج گرائی فرومایگان روزگار از خیر بسیچی و حق سگالی گہان خدیو در کمتر زمانے شرمسار نادانی گشتند بچارہ گرمی ایام بیداشی تکاپوی نمودند - و بسیاری بکیفر کردار خویش در شکنجہ ناکامی فرو شدند *

عزت افزودن قطب الدین خان باتالیقی گوہر اکلیل^(۵)

سعادت شاہزادہ سلطان سلیم

آدمی زاد آعجوبہ نگارخانہ آفرینش است - نادرہ کاخے از دیوار پست چار آخشیج اساس یافت
آنگاہ جوہر قدسی را (کہ یگانہ تجرد گاہ ایزدی ست) بکد گئی آن برگزیدند - حکمتہای دادار بے ہمال

(۲) نسخہ [ز] یافہ بلا - و در [بعنہ نسخہ] یافہ بالا (۳) نسخہ [ب] گرفتن (۴) نسخہ [ب]

زدند (۵) نسخہ [ز] اثر پذیر شدن شاہزادگان والاشان بیمن صحبت خدیو زمان *

کجا در تنگنای حوصله امکان در آید - لیکن خردِ دوزادیش داند که کارفرمای قهرمانِ قدرت درین دو نادره پیوند پیام آگهی می‌رساند - که به نیروی شناسائی دامنِ اعتدال از دست نگذارند - و این چارویوارِ عنصری را از گزندِ کیفیاتِ باهم دشمن شایسته نگاهبانی نماید - و خوردن^(۲) و آشامیدن و پیوندِ همخوابه و کسبِ هوا بطرز (که دانش‌ورانِ آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهش‌گری^(۳) و خشم‌گینی را فرمان‌پذیر خود داشته بهوش افزائی و مهرافروزی نشیند - و بوالا دانشها (که در نشاء صورت و معنی بکار آید) چهره نفس پیراسته دارد - و بآمیزه نکوهیده مردم دامن‌آلی نگردد - که ستوده خوبانِ عالی فطرت را از راه برد - تا بساده لوحانِ سقیم دل و فرومایگانِ کوتاه‌بین و کج‌گرایانِ تباہ بسیج چه رسد - هرگاه چنین دیدبانی در هر آدمی ناگزیر بود بر بزرگانِ کثرت‌آرای آنگاه بر فرمان‌روایانِ روزگار چه مایه ضرور باشد - لِّلَّهِ الْحَمْدُ که از آسمانی تائیدات آنچه درین کار سترگ پیش قدمانِ باستانی برنجِ دراز دریافته اند کشورخدای را در نهادِ صافی سرشته اند - و بآمیزشِ آموزش خوبهای ستوده غازه چهره سعادت است - و با این هشدار خرامی پیوسته دیدبانانِ گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بے کم و کاست بموقفِ عرض رسانند) باز داشته اند - تا نذرِ اقبال هر زمان فروغِ دیگر دهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند فکرة محفلِ همایون و بارگاهِ خلافت را برخلافِ سرافرازانِ عالم با آگاه‌دلانِ حقیقت‌پژوه آراسته دارند - و فرومایگانِ خوشامدگویی ناراستی‌آرای کمتر درین دو جای گزین راه یابند *

چوشاهنشهان دور بینی کنند * بدانشورانِ همنشیني کنند
کسانے که دانادلي خواستند * بدانانِ دلانِ مجلس آراستند

و ازین گزیده آئین گوناگون مردم و گروه‌گروه آدمی شناسائی پذیرفته سعادت می‌اندوزند - اندازه فرخنده بختی و نیک سگالی فرزندانِ آن گیتی خدیو که تواند گرفت - فراخنای حوصله قیاس بر نتابد - المنة لله که بمیامن توجه آن دانش‌آرای فرهنگ‌افروز اولاد و احفادِ والاگوهر را در آغاز برنایی (که همگان را بگراخواب غفلت دارد) بیدار عقلمی و ژرف‌نگاهی و صواب اندیشی و شایسته کرداری گلگونه جمالِ روزافزون است - و از فروغِ قدسی عاطفت و خجستگی طالع برخلافِ خردسالانِ روزگار بستودگی اخلاق پیراسته اند - و بنظرِ کیمیا سازِ شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای منتِ آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزندِ سعادت‌پژوه رضا جوی گلدسته بخت‌مندی فهرستِ جرائد آگهی سلطان سلیم (همچنانکه بظاهر مهین فرزند گیهان خدیو است) در پیرومی خجسته خصالِ آن یکتای ملک

(۲) در [بعضی نسخه] و در خوردن و آشامیدن نگذارد - و پیونده (۳) در [بعضی نسخه] خواهش گرمی

(۴) نسخه [ی] خرد *

دانائی فراوان تکاپوی دارد - لیکن از آنجا (که شهریارِ دوربین نیرنگی مزاج آدمی زاد را سراپا بشناسد و پیش بینی و حزم اندیشی خوی ستوده اوست) بدیدبانی خود بسند نفرموده فرزانه از هوشمندان آرم دوست و فاطراز را نام انالیقی نهاده سراستان دور بسیچی شاداب میگردداند - آئین والا نگاهی بکار می رود - و رسوم احتیاط گزینی بجای می آید - یکی از شایستهگان سعادت گزین بر فراز بزرگی^(۲) جای میگیرد و جهانیان را آئین دانش آموزی بر منصف ظهور جلوه گر میشود - تا بیدار دلان هشیار مغز در بتاقداری اعتدال این آغشته آخشیجان تن بعودگی ندهند - و آراستگی ظاهر و باطن فتور دران سگالش نیندازد ازین رو خدیو عالم بیست و دوم شهر پور ماه الهی قطب الدین خان را (که از باریابان بارگاه سلطنت و بزرگان پیشگاه خلافت بود - و آثار حقیقت و کارشناسی از ناصیه حال او روشن - و خیر بسیچی و حیا دوستی از نشست و برخاست او پیدا) بدین بلند پایگی کامیاب سعادت گردانیدند - و بخلعت گرانمایه داقو (که درین قدسی دودمان بس پایه سترگ دارد) سرفرازی جاوید کرامت شد - و بخطاب بیگلربیگی (که از اعظم القاب این خاندان والاست) بلند فامی یافت - او بسپاس گذاری این مهین بخشش ترتیب جشن بزرگ بخیال آورد - و آرایش بزم همایون اندیشیده استدعای گرامی مقدم نمود - از آنجا (که خواهش پذیروی و کامروائی شمس پیشطاق فرمانروائی ست) آرزو پذیرفته آمد - و منزل آن عقیدت گزین از میمنت قدوم اقدس رشک افزای سپهر برین گشت - دران مهبط انوار الهی و مطرح اشعه ربانی شاهزاده والا گوهر را بردوش او گذاشته سرمایه سرمدی سعادت بخشیدند - و پیرایه افتخار کونین سرانجام یافت - اسباب خرمی و شادکامی آماده گشت - و لوازم نثار بتقدیم آمد - طبقات مردم بمراق خود پیوستند - و گروهها گروه جهانیان شادمانی اندوختند * * بیت *

عجب بزمگه شد افلاک تاب * که کم بیندش چشم اختر بخواب
بنظاره اش دیده مدهوش بود * خرد بے زبان و زبان گوش بود

چالش فرمودن گیتی خداوند بصوب اجمیر^(۳)

اورنگ نشین فرهنگ آرای پیوسته از وفور حق پژوهی و فرط دیده وری خویشتن را بچشم در نیاورده گام آگهی بردارد - و زمان زمان پاسداری احوال کوده چهار سوی دنیا را روز بازار تازه بخشد سراستان دین را شاداب گرداند - و سراپای هر کردارے بنظر اعتبار در آورد - پاس مراتب شناسائی داشته خوامش فرماید - و از سعادت اندوزی و خیر سگالی برسوم طواف مشاهد بزرگان (که والا نگهبان حقیقت اندوز بدان کمتر گروند) نیز پردازد - و در ضمن آن چندی حقیقت عبادت^(۴) چهره ظهور بر افروزد

(۲) نسخه [ل] بندگی (۳) نسخه [ل] نهضت فرمودن (۴) نسخه [ب ی] حقیقی عبادت *

ظاهر بیدان صورت پرست را سرمایه فشاط پدید آید - و معنی بسیچان تقدس طراز را گویاگون شادمانی در گیرد - درین هنگام (که لواحق خدایان فشاط پایه ظهور گرفت - و پیکرگزینان روی در سیرت افروزی داشتند) بخاطر همایون چنان پرتوانداخت که این فیکوئیهای رسم و عادت بآهنگ گزین عبادت بر منصفه عیان ننابد - و بے ملاحظه مصالح ملکی یورشهای پادشاهی فروغ نبخشند - و جویای آن گشتند که اگر چنین باعث خردگزی نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاف اجمیر در پایه توقف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایه آرامش خلایق و پیرویه نیازمندی گردن کشان است) بیست و ششم شهریور ماه الهی پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده رهگرایی گشتند - و با ستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانی دیگر برافراختند - و گروه گروه مردم کامیاب آرزو گشته شادی اندوختند - برخی را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انقظام گرفت - و جمعی را مرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت - آن شهسوار عرصه آگهی با ایزد بیهمال بوده ظاهر بر آراسته - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرمود - ازان باز (که داستان تعلق و تجرد در نزهتگاه هستی غریب نشاط انداخته - و سررشته نگاهداشت آثار پیشینیان دوتائی دارد) مراسم این دو آخشیح در یگانه پرستار ایزدی باین فزونی و فراوانی فراهم آمده کمتر نشان دهند - دیده دران هر گروه از دید شگرف آرائی آن یکتای بدائع طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالب گفت ننگنه و بحوصله شغوف در نیاید - هر طایفه را دلفشین که همگی همّت والای خدیو عالم بهمین آئین خاص بسرمیروند و چنین چیره دستی از دوام توجه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدی تائید (چنانچه در آرامش آشوب گاه دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیض آن بدور و نزدیک رسد) افزون تر ازان نادره پردازها در وسعت آباد ملک معنی آشکار میشود - و شمع رهنمونی سعادت پژوهان دیده در افروخته میگردد و بتازگی آنچه به مصوری قلم چهره گشای میگردد فرمان پذیرمی شیر شریزه است - بیست و ششم مهر ماه الهی رایات اجال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیان آن سرزمین جبین نیایش سوده بعرض همایون رسانیدند - که راه نوردی را درین حدود به پیشه هولناک گذر افتاد - درنده نا آشنا بجان گزائی برخاست - آن قوی دل را خاطر سعادت گزین چاره گر آمده همان دم خطه بگرد خود برکشید - و دعای گیتی خدیو بر زبان آورد - از شنیدن نام گرامی بر جای ایستاد - و او از گزند جان شکر رستگاری یافت - آگهی پذیران آن سرزمین بتازگی گردن سعادت بکنند اخلاص در آوردند - و دست افزار راه یابی طایفه و سرمایه افزایش عقیدت گروه سرانجام پذیرفت

(۲) نسخه [ل] - و فراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف کاجی (۴) نسخه [ی] به معنای همین

(۵) نسخه [بی] به مصوری قلم (۶) نسخه [ل] زنده شیر (۷) شاید که دهائی باشد *

و چون شگرف کاری اقبال بمسامع همایون پیوست از سترگی همت و پرده آرائی حسابه برنگرفته بر زبان مقدس گذارش یافت - اگر برآستی پیروند دیگر شکار این جانور نکنیم - و بجان شکر می او چیره دستی نفرمائیم - نیرنگی بدائع کرامات آن یگانه روزگار برتر ازان است که چابک روان عرصه آگهی بساحت کنه آن توانند رسید - و الا پایگی آن وحدت گزین کثرت آرای ازان دورتر است که بلند پروازان علوی خرام در هوای شناخت آن پر توانند گشود * * قطعه *

مائیم که نظاره او * حیرت زدگان آفرینش

از کنه کمال او چه دانیم * ما هیچ مدان آفرینش

سیوم آبان ماه الهی سایه همایون چتر بدان شهر سعادت پرتو معدلت انداخت - و مراسم دادپرستی و آداب زیارت بظهور آمد - منتسبان آن مشهد و دیگر منتظران آرزومند بگوناگون افضال شاد کامیها اندوختند *

و از سوانح فرستادن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطان پوری ست بحجاز - فطرت گنجینه پرداز شاهنشاهی آن میخواست که تهیدستان هفت کشور و نیک سالان هر دیار از موافق احسان فراوان بهره برگیرند - و همواره جویای خیر بسیچان آگاه دل و کار شناسان راستی کردار است - تا مصارف عطایا در شهرستان بیگانه تشخیص یابد - و بے ستم شریکی و بیش طلبی آزدستان آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان نوردان روزگار هرکه برآستی و درستی امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله مینماید - تا بخشش ظل الهی پایه شمول گیرد - و سپاس بلند اقبالی چهره دولت برافروزد (چون فزونی احتیاج مندان جزیره نشین حجاز و انزوا گزینان آن دیار خاطر نشین همایون شد) هر سال خوارهای زر مصحوب کاردانان سعادت منش روانه ساخته - و اندیشه قدسی آن بود که پیوسته دریای بخشش در جوش باشد - لیکن چون آگهی آمد (که چیره دستان آرمند آن مشاهد گرد شورش می انگیزند - و قسمت شایستگی نمی پذیرد - و تهیدستان آرزومند دوست را بخش نمی رسد - یا کمتر بهره بر میدارند - و خیره رویان عربده ناک فراوان ستانند) چنان بخاطر معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمات بظهور نیاید - و چنانچه مساکین هر دیار پنهانی کامیاب عشرت گشته خلود دولت را طلبکارند دران بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گرد دلها گشتن و خاطرهای نرند شادمان گردانیدن دستینه قبول داشته باشد - درین ولا (که خرد بلند پایگی یافت - و تشخیص را

(۲) نسخه [ز] بدائع کرامات - و نسخه [ی] نیرنگی کرامات (۳) نسخه [ل] چه گوئیم (۴) نسخه [ل]

مراتب (۵) در نسخه [ز] در اینجا این عنوان آورده - فرستادن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطان پوری بحجاز

(۶) نسخه [ز] درازستان آن دیار (۷) نسخه [ی] بخشش و بخشایش *

(وزیر بازار پدید آمد) شیخ عبدالنّبی و ملا عبدالله سلطان پوری (که از افسانه طرازی و دستان هراتی و پیش آمدن ساده لوحان کار شناس و مهارای فرمان دهان روزگار بر مسند پیشوائی جا گرفته در نفس پرستی و طبیعت پرستاری گام فراح میزدند) پرده کار ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز اوایل مقدمات رسمی (که اسافل صف نشینان بساط تحصیل گرد آورند) چیزی نیندوخته اند و بغیر زبان درازی و نقل فروشی (که آئین بیدانشان هرزه‌ای است) هنر نشناسند - و با این همه نهیدستی از دادار پرستی و حق پژوهی کمتر نصیبه بردارند - و غرور افزائی و نخوت فروشی را بزرگی حال و گزیده‌گی منزلت خیال کنند - شهریار فراح حوصله و الا عافیت از آرم ذاتی و حیای فطرتی نخواست که آن گروه درین عیارگاه دانش و بیدش زیاده ازین بنادانی و بی انصافی شهره آفاق کردند و برسوائی انگشت نامی خاص و عام شوند - بمنصب میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندان آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلمرو بر آوردند - و فرمان شد که پیوسته دران معابد به پیوستن نفس پردازند - پاس اعتبارها داشته آمد - و لوازم آرم بتقدیم رسید - زریندگان آرزو پرست بسر این نرسیده در توقف هزارستان بکار بردند - اندیشه آن پست فطرتان اندوختن درهم و دینار بود - نه فراهم آوردن نام و ناموس - لیکن گیتی خدیو دانش پزوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارین نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوری داده مداوا فرمودند - و بسیاری از نهیدستان آرزومند را سامان سفر سرانجام یافت - هفدهم آبان ماه الهی ازان مصر سعادت بدار اخلافه بازگشت شد و راه میوات پی سپر همایون موکب آمد - و راغ و کھسار طراوت بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاط شکار چهره می افروخت لیکن در معنی دادار پرستی و رعیت پروری بجای می آمد - بیست و نهم حواش سانبهر شهباز خان با برخه جنود فیروزی دستوری یافت که دران صوبه پاسبانی احکام سلطنت نماید - و در ایمنی ملک و آبادی ولایت همت گمارد *

و از سوانح گزند رسیدن بزین خان کولکناش است - بیست و سوم آذر نواحی بهیرو^(۲) گیهان خدیو در خلوت سرای تقدس بنیایش ایزدی بود - از پیشگاه دولت خانه غوغائے بلند شده فرونشست - بهریت چوهان از واژونی بخت چندے سر از بندگی تافته بدیار بنگاله شتافت - درین ولا (که آن ناحیت بدستیاری اقبال گشوده گشت) ناگزیر بهمایون درگاه پناه آورد - از انجا (که خوی بد از نهاد مردم بدشواری رود - خاصه که نکوهیده نشمرند زوال نپذیرد) آن بدگوهر باز به بنگاله خود اتاره رفته دزد افشاری و رعیت آزاری پیش گرفت - چون آن قصبه از نیول کولکناش بود رخصت یافت^(۳)

(۲) در [بعضی نسخه] متها (۳) نسخه [ز] بدزد افشاری و رعیت پروری آزادی

که او را و دیگر نخوت آریان آن مرز را باندزهای هوش افزا ره‌گرایی نیکوبندگی گرداند - و هرکه از بخت غنودگی سخنان دلویز نشنود بفروغ پلارک هندی گیرگی زدای استکبار آید - چون بدان سوزمین گذاره نمود بد گهران آن بوم غاشیغه فرمان پذیری بردوش کشیدند - و همگی گردن‌کشان آزره ستیز برهنمونی کولکناش دولت کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباہ سرشتی نتوانست همراهی گزید - ازین آگهی فرمان شد که اقطاع داران آن نواحی او را بدست آورند - از بیمناکی در معسکر اقبال آمد - و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرف جرم‌بخشی در میان داشتند - و ملازمت گیهان‌خدیو را آرزو نمودند - لیکن همواره در کمین کولکناش بسر بردند و هرزه در آئی کردند - کوه اندیشه تباہ او را بدرگاه همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدرسی فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگیرد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخه از راجپوتان تهورگزیں درین نزدیکی آمده عرضه داشت که اگر کولکناش مرا در زینهار خود گیرد و شما در یاورمی من پیمان بندید ببارگاه سپهرتمثال بتارک سر می آیم - ورنه آماده شده ام که نقد زندگانی سپرده آید - شیخ بهرامی کوه آن وحشت زده بے دانشی را بخوش‌زبانی آرامش بخشیده آورد خواست که در ساحت قدسی در آید - از انجا (که چارشان بارگاه بے فرمان مقدس سلاح‌دار نگذارند خالی دل دست بجمدهر او برده باز داشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشنة عوبده‌ناکی بر آهیخته آویزش نمود - کوه به نیروی مردانگی در آویخته زخمی شد - چندی از ملازمان او را دستگیر کرده بفرامش‌خانه نیستی فرستادند - خدیو مسیحا نفس روز دیگر منزل کولکناش را بفروغ همایون قدم رشک افزای سپهر برین گردانید - و بدل مهرگزیں و دم گیرا و زبان عاطفت مرهم بر جراحت نهاد از میامن توجهات اقدس آن گزند جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگذاری و نیایش‌گریها بجای آمد بنصرت و فیروزی بیست و نهم بدارالسلطنه فتحپور نزول اجلال شد - از روز افزونی دولت پایه حق‌پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روائی را بر قدرت‌دانی و کار آگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونق پدید آمد - و کالاشناسی بگرم‌بازاری چهره افروخت - طبقات انام و طوائف عالم روی نیاز بوالاستان آوردند - و حاکمان اطراف و والیان نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانه درگاه ساختند سعادت‌منشان انصاف‌طراز سزوار دانسته نیایش‌گذار شدند - و ظاهرنگاهان چاره‌سگال از بیمناکی رله لابه‌گری سپردند *

و از سوانح پناه‌آوردن یوسف خان کشمیری ست بهمایون درگاه - بدر او علی‌خان چک مرزیانی کشمیر داشت - (چون در تکاپوی چوگان بازی با سیب پیش‌کوهه زین ره‌گرایی ملک‌نیستی

(۲) نسخه [ل] در آرد (۳) نسخه [زل] و سپاس‌گذاری نیایش‌گریها (۴) نسخه [ب] و کارشناسی *

شد) بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بکلانی برگرفتند - ابدال عم لو اندیشه سرب بخود راه داده بخامکاری نشست - یوسف خان نیز دستي نموده خانه او گرد گرفت - و دران زد و گیر آتش بندوق رخت زندگانی او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سیدمبارک و ابوالمعالي پسرش و علي خان و حیدر چک و علي ملک و جمعی دیگر بران شدند که یوسف بن حسین خان را (که عمزاده اوست ^(۳) و بخطاب خانخانانی نامور) جای نشین گردانند - او از دوراندیشی سر باز زد - عموم فتنه انگیزان سید مبارک را برداشته آتش شورش برافروختند - میدان عیدگاه گرد آورد آویزش شد - یوسف خان لشکر آراسته بکازار برخاست - محمدخان (که هراول بود) پس از فراوان زد و خورد نقد زندگی درباخت یوسف خان باوردگاه فارسیده راه گریز سپرد - و از گریوه پیر پنجال گذشته در حواشی ^(۷) تنه دمی برگرفت بد گوهان نامهای فریب آمیز فرستاده برگردانیدند - در سرزمین مراج ^(۹) سید مبارک بعزم پیکار برآمد دورویان هرزه سرای از هنگامه گفت یک گام کردار برنداشتند - بسعادت بسیچی از راه قرمز براه مانسنگه و میرزا یوسف خان پناه آورد - خاصان بارگاه تقدس او را برگرفته از پنجاب رهگرای پیشگاه اقبال شدند - و بیست و یکم دی ماه الهی بسجود آستان قدسی روشن پیشانی ساختند - دست عاطفت گیهان خدیو از نشیبگاه خاکساری برگرفت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافت *

و همدربین روز پیشرو خان از سمت جنوبی ناصیه سای آستان جلال آمد - و بنوازش خسروانی سرافراز گردید - او را باندرزگوئی نظام الملک دکنی فرستاده بودند - و خشوری را بسزا نمود و از کاردانی بسا سخنان شکوه افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهر دماغ او گردآمود سودا بود و دست از آمیزش مردم باز داشته در کنج تنهایی بسر برد) لخته بهوش گرائید - و آصف خان را (که از معتمدان او بود) با تفسورات آندیار همراه آن سعادت گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیاب شادمانی گشتند *

و از سوانح نامزد فرمودن عساکر گیتی گشای بتسخیر بنادر فرنگ - از آنجا (که مهین آئین فرمانروایی ملک گیری و کشورستانی ست - و بدین طرز شکوه افزا پریشانی کثرت قدم در آرامش وحدت می نهد - و جهان پراکنده روی در انتظام می آرد) امرای صوبه گجرات و مالوه بسرداری قطب الدین خان هیزدهم بهمین ماه الهی باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانان دکن را فرمان شد جنود فیروزی اعتصام رخصت آن صوب یافته - که فرنگی گروه را (که سنگ راه بادیه نوردان حجاز اند)

(۲) نسخه [ی] و ابوالمعالي و علي خان (۳) نسخه [ز] حیدر جنگ (۴) نسخه [ی] خان چک را

(۵) نسخه [ب ی] فتنه اندوزان (۶) نسخه [ز] بریخال (۷) نسخه [بل] حوالی (۸) نسخه [ب]

فریب انگیز (۹) نسخه [ی] میرراج - و نسخه [ل] مراج (۱۰) نسخه [ی] ازین جانب *

از میانه بردارند - این مزده دولت افزا را سرمایه ظهور جوهر اخلاص دانسته هرکدام بشایسته سامانی و گزین سرانجامی بلشکر نصرت قرین پیوند - تا حرف سرائی بندگی (که همواره از زبان فرستادگان گذارش می یافت) بیقین گراید - و فراخور خدمت و اخلاص بوالا پایه عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمت جنوبی از آسیب موکب همایون سایه نشین عافیت گردند *

و همدربین روز سرکار غازپور بمعصوم خان فرخودی مرحمت گشت - و خطه دلگشای جونپور از تغیر او بتوسون محمد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنحدود دادند - و مولانا محمد بزدی را بصدارت آن صوبه همراه گردانیدند - و آدیسه در اقطاع معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان قلی ترک فراز باد پیمای استعجال بر نشست - که او را از بهار بادپسه برد - و قیاخان کنک را بذواحق بهار آورد *

و از سوانح بازآمدن میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر را بوالا منصب قافله سالاری حجاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینولا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقش پای نبوی صلی الله علیه و سلم می آرد - و چنان برگوید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان سلطان فیروز دهلی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصله ندارد - و صیرفیان دیده ور ناسرگی آن را نموده اند) از وفور پرده داری آن انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار گروهی دارالخلافه قافله توقف گزید - کار فرمایان بارگاه سلطنت نزهتگاه دلگشا بر آراستند - شاهنشاه حقیقت پژوه با بزرگ نوینان و دانشوران بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پاره سزگ را بردوش آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بمصر ابدال آوردند - و باشارت قدسی بخانه میر برگذاشتند و از فروغ شناسائی و آزم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله (باندیشه آنکه آبروی آن سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع لبریز خنده نگردند) چنین احترام بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسه خیال کوه اندیشان روزگار خاک آمود گشت - فتنه اندوزان بدگوهر در گو خجالت فروشدند - و بے مایگان تیره رای [که از استکشاف دلائل نبوت و گذارش یافتن شبهه و شکوک آن (که کلامی کتب ازان پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازار شرمندگی آمدند و آنان (که از بیدولتی و تباہ سرشتی با ظهور دینداری و یزدان شناسی آن پیشوای صورت و معنی بهتان سرائی و یافدرائی داشتند) زبان زده دین و دنیا گشتند - بزم آرامی جهان آگهی را نه آن روز

(۲) در [بعضی نسخه] آن صوب (۳) نسخه [ی] برگشت (۴) نسخه [ی] بآن دیار (۵) نسخه [ل]

که او را (۶) نسخه (ل) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری (۷) نسخه [ی] میر مذکور گذاشتند *

(که شولیده مغزان بد کیش گرد فتنه می انگیختند) در نزهتگاه باطن قدسی غبارے - و نه امروز (که گروه باطل ستیز سر بگریبان شرمساری دارند) نشاط افزائی - هرکرا سراپای خاطر چنین بود روز بروز نهال دولت در بالش آید - و زمان زمان تازه اقبال نوید کامیابی رساند - همواره ژرف نگاهی بکار رود و نیرنگی تقدیر عبرت افروزد^(۲) * نظم *

براه شگرفی همه گام زن * همه خنده بر نقش ایام زن

بر آفاق زندانه چشم افکنان * نمطهای عالم تماشا کنان

نیک اندیش خدایپرست را از غم و شادی چه پروا - لیکن مخلصان نوآزاد را نیرو پدید آمد - و عامه را ساز راه آماده گشت *

و از سوانح دوازده بخش گردانیدن عرصه پهنای هندوستان - ناگزیر و الانطرت کارگیا آنکه زبردستان سعادت گزین مملکت را ببخشش و بخشایش نوازش فرماید - و تباہ سگالن گردن کش را بفروغ اندرز و لمعان شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند و بستان سرای آفرینش را بگونیمای شناسائی طرحه گزین اندیشد - و بیاسبانان سیرچشم حق شناس بسپرد - و چار چمن دنیا را از چشمه سار آگهی آبیاری کند - و ازین روی بصواب اندیشی گیتی خداوند وسعت آباد ملک هندوستان شایسته قسمت پذیرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و دیوان و بخشی و میرعدل و صدر و کوتوال و میربحر و واقعه نویس نامزد شد *

و از سوانح قرار جمع ده ساله - از آنجا (که زمان زمان روزگار نرخ را طرح دیگر اندازد - و نشیب و فراز سترگ پدید آرد) آئین آن بود که هر سال برخی از کاروانان راستی منش تفصیل آنرا از هر ناحیت روانه ساختے - و سال بسال دستورالعمل در ادای حقوق دیوانی قرار گرفتے - (چون ممالک محروسه فراخی پذیرفت - و قلمرو چندین فرمان دهان^(۵) و الاشکوه در سایه گاه معدلت گیهان خدیو درآمد) آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاهی و رعیت گزند یافتے - و خواهش باقی و فاضل شورش افزوده و نیز کناره شدن برخی از نرخ نویسان از راه درستی شهرت گرفت - کارپرداران بارگاه خلافت ستوه آمده بچاره گری او فرماندند - شهریار دانش پژوه بابداع این طرز حق گذار گروهها گروه مردم را نشاط سترگ بخشید - نقاره این مخترع آنست - که حال ده ساله هر پرگنه از مراتب کشت و کار و مدارج ارزش شناخته دهم بخش را مال هرساله مقرر فرمود - چنانچه در آخرین دفتر این گوهرین نامه مفصل نگاشته آید - اگرچه انجام این شغل عالی براجہ تودرمل و خواجہ شاه منصور حواله شد

(۲) نسخه [ل] افزاید (۳) نسخه [ز] یک اندیش (۴) نسخه [ز] وادی (۵) نسخه [ل]

لیکن راجه بخدمت گذاری شرقی دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا دریافته گزین نسخه انتظام داد *

(۲) سرتابی امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتی گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگوفه گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از نکوهیده خوبیهای او آنست که در پرورش بدسیرتان فتنه اندوز و آرایش هنگامه گره باطل ستیز همت گمارد - و غم افزائی نیک سگالن سعادت گزین و جان گزائی خرد پژوهان حقیقت منش را هزاران فن آورد - دوربینان هشیار خرام در چهره گشائی این نقش بدیع دست جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطح آگهی پای خواهش ندهاده^(۳) زبان چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدان بیداردل می سراید *

بسه اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره نیست کس را

درین بستان زبان باید درو کرد * خموشی را بحیرت پیش رو کرد

اگرچه بر باطن والا نگهان ملک شناسائی کمتر داروئه باشد که پرتو ظهور نبخشد لیکن در کبریای ایزدی فرورفته از نایابی سخن نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهره آفاق گردانند - و از شورش فهماندن گوش آموذگان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند - ابوالفضل ترا (که اندیشه آشوب دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سر حقه باز نمیکندی - و درج حقیقت نمی گشائی *

دل داری از معرفت نکته سنج * ز دریای دانش فرو ریز گنج

کلید در علم در جیب تست * چو بر خلق نگشائیش عیب تست

همانا گره گشائی این معمای دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم بین و کوتاه حوصله اند - چشم شان بر تمامی نشیب و فراز نیفتد - خار پای را آشوب جهان اندیشند - و گزند شخصی بلای عالم انگارند و گرنه بر تیز نگاهان حقیقت پژوه روشن است^(۴) (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشان نشو و نما کند - و در جانوران دل صید کن و جان شکر جنبش نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائی باشد - و بائینه (که در ادویه جسمانی هردو بکار رود) در معالجه روحانی این دو گره مردم در خور باشند و بر سخن شناسان زمانه پیدا که کام روائی والا گوهران نیک اختر و تباهی لئیمان بد کیش افزایش

(۲) نسخه [ی] سرتابی بعضی امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخه [ب]

نهاده (۴) نسخه [ی] روشن ضمیر - و در [بعضی نسخه] روشن دل (۵) نسخه [بی] نبض شناسان زمانه *

فروغ هستی و سرانجام دادن اسباب پاداش است - و نیز فرزند داشتن فتنه اندوزان جهان آسایش
 بجهت نگونسار گردانیدن ایشان باشد در گویان زدگی *
 * بیت *
 این باده که روزگار دارد * یک مستی و صد خمار دارد
 گر بود فراز از نشیبت * هشدار که میدهد فریب
 و بسا این دست آویز خار پیرائی چارچمن آدمیت و طراوت افروزی نو نهالان سعادت آموذ شود
 و نیز دانای طرز تعلق شناسد - که کامیابی دولت‌مندان حق پرست آرایش جمال است - و برآمد
 کار شقارت اندوزان بطلان منش زینب و زینت جلال - و شناسای خلوتکده نجرده را یقین که لطف
 ایزدی و جمال الهی درین نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتش^(۲) جلال بر نتابد - و باطل
 همخوابه محال - اکنون ازین بوالعجب رازگویی زبان باز گرفته نمود چه ازین داستان هوش افزا مینگارد
 (با آنکه اورنگ نشین اقبال از سترگی عاطفت و افزونی معدلت و آرایش صلح کل فراوان بخشش
 و بخشایش دارد - و مانند ابر رحمت بر کشت زار جهانیان ریش سودمندی نماید) یکبارگی
 بسیار از امرای بهار (که پرورده نعمتهای گوناگون این دولت ابدی اعتصام بودند - بلکه بستان سرای
 نیاگان این گروه از جویدار افضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود) در شورستان عصیان افتاده رهگرای
 باد ساری و نخوت گشتند - و روزگار زهرخندی نموده هر یک را ببرآمد آرزوهای کوتاه خرسندی بخشید
 و اجمال این مفصل آنکه اوائل این فرخنده سال گیهان خدیو پاس جهانداری داشته رای
 پرکھوتم و مولانا طیب^(۳) و شیخ نجم الدین و شمشیرخان خواجه سرای را بصوب بهار رخصت فرمود
 که در انتظام آن صوبه^(۴) معموره جهره کردانی بظهور آورند - و در آبادی ملک و تیمارداری سپاه و غمخواری
 زبردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگان تنگ حوصله از بی دانشی رخت اقامت به پتنه انداخته در
 فراخنای از افتادند - و در معامله^(۵) سان واجب و کار داغ سخت گیری و خیره روئی پیش گرفتند
 از چشم تاریکی خواهش مدارا و پوزش پذیری (که جهان داروگیر به او نظام نگیرد) از دست داده
 هوش گسل شدند - یک دور^(۶) (که بصفتکده اخلاص گذاره کرد) تنگنای طبیعت خود دوست را
 از وسعت آباد جهان عقیدت چاره گر آمدند - و چنده (که رئیسان چارسوی معامله بودند)
 پیشین نعمت را جوابده ناکامی حال گردانیده نیز ساحت باطن را خارستان شکوه نساختند - و دیگر
 بارگانان شورابه محنت در کشیده ظاهر خود را نیالودند - و بسیار از بدگوهران زرانود سر بشورش
 برداشتند - و از پادشاه دین و دنیای خود برگشته گردن مخالفت بر افراختند - نه در خلوتگاه ایشان

(۲) نسخه [ز] بخش جلال (۳) در [چند نسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴)

در [بعضی نسخه] آن معموره (۵) در [بعضی نسخه] شان واجب (۶) نسخه [ی] خرد دوست *

فروعِ اخلاص - و نه در معامله شان جدائی از سود و زیان - نه عقلِ صواب اندیش - و نه رای ظاهرین و نه همنشینِ دانادلِ همت‌گزین - چون معصوم خان کابلی (که پند و آن نواحی در اقطاع او بود) و سعید بیگ بخششی^(۲) و عرب جایگیردارِ سهرانو و سعادت علی (که پرگنه نموداین^(۳) داشت) و حاجی کولابی و چندے دیگر (که نیولِ ایشان در دیواره بود) و سعید بدخششی و پسر او بهادر و درویش علی سنجر^(۴) (که در ترهت و آن حواشی^(۵) بر خوانِ نعمت می نشستند) و دیگر مردم نامردم از سخت‌گیرهای کار پردازانِ آن صوب جمع از خامکارانِ قسم دوم را چون شاهم خان جایگیردارِ حاجی پور و میر معز الملک و میر علی اکبر و سماجی خان (که پرگنه آره و آن حواشی داشتند) بچرب زبانی و حرف سرائی از راه برده شور افزای گشتند - و بدست مایه تباہ سرشتی بسرکردگی خرد تیره اندیش کج رو و سربراهی طبیعتِ هوش ربای از پیش طاقِ اخلاص سرنگون افتادند - که دامن شان بعیارِ سوداگرانِ خوش معامله نرسید - و چنان در نشیبِ آبادِ بدذاتی و نادانی در شدند که ایشان را با گروهی (که با یکدیگر جز مشارکتِ جنسی مناسبتی ندارند) نسبتی نماید - شخصی اگر از دیواره بزمین آید بخاک برابر شود - تا بتله و کوهی چه رسد - مدهوشی (که از نخستین فلک برفروترین طبقه زمین افتد) اندازه خاکساری او که تواند گرفت - و از شناسائی خرامش گاه حواس که نهایت پذیر است گذارش خرابی نگویند مدبر (که از آسمانِ اخلاص برخاکستان ب حقیقتی آیند) چگونه در نیروی کلک حقیقت سرا بود - ای چوبای آگهی از سگ و گربه و امثال آن که درخت^(۷) انبار یکدیگر اند گوناگون مهربانی و دستگیری تراوش ظهور کند - و بینی نوع آن دوستی و موافقت دارند که سنجیده مرد آن صفت را بتکاپوی سترگ بگیرد - و مواسا و مدارای همسرانِ صنفی (چون ایرانی و تورانی و رومی و هندی) از آن روشن تر است که نگاشته آید - ازینجا دیده و شناسد که بر فطرتِ آشنایان و یکجانشینان و اسیرانِ فنونِ احسان و پامی بندانِ گوناگون نوازش چه کارها ناگزیر - پاس این مراتب جز هشیار مغز دور بین که تواند نمود *

و چون رمزی از معدنِ حقیقت و منبعِ صفوت^(۸) نگارش یافت اکنون بیدولتی آدم صورتانِ ناسپاس آن ملک را ملاحظه کن که چون آن آزمندانِ معامله شناس بدان دیار پیوسته در خواهش گشودند کار بر عموم لشکری دشوار شد - آنانکه از زربندگی بجای سپاه زر اندوخته در خرج رشوه و پاره و سامانِ اسپ در ماندند - و گروهی (که آفرای در کار سپاه صرف کوه) بتسلّی و پر ساختن

(۲) در [بعضی نسخه] بدخششی (۳) نسخه [ب] نموداین - و در [بعضی نسخه] نمودای (۴)

نسخه [ب] ولواره - و نسخه [ی] دیواره (۵) نسخه [ب ی] شخرو (۶) نسخه [ی] نواحی (۷)

نسخه [ب] در جنسیت (۸) در [چند نسخه] صورت *

معدۀ حرصِ آنان بحیرت‌گاہ شتافتند . هر دو گروه فتنه‌اندوژی را بهانه یافته در خیالِ شورش افتادند . محبّ علی‌خان (که از حقیقت و معامله شناسی فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیری را سعادتِ دین و دنیا دانسته بانجام آن کار همت گماشت - و آن مردم را از پندۀ بمحبّ علی پور (که بنزدیکی رهناس است) برده شروع در داغ نمود - و بکام روائی آن گروه نافرجام نشست - و دیگر امر را بسیاۀ رویی و خیمه چشمی گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ علی خان هنگامۀ داغ گرم داشت) قافلۀ بزرگ از بنگالہ رسید - و سیه درونی آن تیره رایان تباہ گوهر بر ملا افتاد - مظفرخان اندوختہای خانجہان و گزیدہ فیلان او و نولکا مادر داؤد را با سایر اغروق مصحوب فتح چند منکلی روانہ درگاہ ساخته بود - و بسیاری از سپاہی و بازرگانان با فراوان خواستہ ہمراہی داشتند - فرصت جویمان ناسپاس در کمین گاہ تاراج نشستند - و در استواری پیمان یکدیگر تکاپوی نمودند - ازین آگہی محبّ علی خان باند زگوئی شتاب آورد - بوکہ پردہ آزریم شان دریدہ نگردد - و از بیدانشی و کم بینی در کیفرگاہ معدلت رسوائی و بے ناموسی نیابند - در مقام آرہ بآیندگان شرقی دیار پیوست - همانا از ناانجامی رسوم یکجہتی شورش مغشان دلیری نتوانستند نمود - و از انجا (کہ عموم کاروانیان از چیرہ دستی فتنہ اندوزان در ہراس بودند) طایفہ را بسرکردگی حبش خان بدرقہ گردانیدہ بیورت خود بازگشت درین هنگام تباہ کاران جلباب شرم برگرفتہ شہر پندہ را تاراج کردند - و سگالشہای آن فرومایگان تنک حوصلہ پدید آمد - محبّ علی خان بسیج قلعه داری نمودہ با طیب و مجد الدین فراز رهناس شتافت رای پرکھونم بآن خیال (کہ معصوم خان فرخودی را بکارزار درآرد) روی بغازی پور آورد - شمشیر خان بجانب بنارس رفت - بآن تصور کہ سپاہ راجہ تودرمل فراہم نمودہ آمادہ پیکار گرداند - درینولا عرب عربدہ جوی در پی آن قافلہ گام فراخ برزد - رہ نوردان قبلہ حقیقی بہاس ایندی از گذر چوسا گذشتہ بودند - بجز فیلے چند باز پس مانده بدست او در نیامد - حبش خان دران عرصہ مرد آزمائی کارپردازی نمودہ گرفتار شد - آن شوریدہ مغز خواست کہ محبّ علی خان را بروباہ بازی او ہمدستان گرداند - از صواب اندیشی و درست رائی پاسخ گذارد کہ او را بحرف رسوائی نتوان فریفت - و ہیچگونہ یکتائی نگزیند - لیکن ہمہ دانغد کہ از صحبت او دل برگرفتہ ام - و از دیر باز اندیشہ جدائی در سراپای دل جوش میزند - (اگر پیمان استوار دلہی بخشد - و خواہش من فروغ قبول برگیرد) ہرآینہ برہناس رفتہ عموم دژ نشینان را جہت مند گردانم - و باسانی پیمانہ زندگی آن مرزبان لبریز گردد - سپہر آسا قلعہ بدست آید - و پناہ حوادث انجام یابد - آن دوست دشمن نما بچرب بانی و افسانہ گوئی خود را ازان خطرگاہ برآورد - و با خداوند خویش آن ہستان رسوائی گذارش نمود

و جوهر حقیقت دل نشین صیرفیان چهارسوی دنیا گردانید - درین اثنا سانحه ناگزیر رای پرکمون پدید آمد - و شکیب ربای ضعیف دلان کارشناس شد - او چون بغازی پور شتافت معصوم خان فرنجودی بهانه سازی و حیل اندوزی پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حواشی گذر چوسا خواهد پیوست) او را کسبل کرد - آن ساده لوح فریب زده هرزه گوئی شده روی بدان جانب آورد - و در حواشی خطه بگسر بفراهم آوردن سپاه آن ولایت تکاپو نمود - کمال الدین حسین سیستانی و سید حسن و دوک راج و چندے دیگر از اقطاع داران آن حدود پیوستند - روزے بر ساحل دریای گنگ بشت و شوی بدن و پرستش دادار بے همال می پرداخت - ناگهانی عرب با سیارے از زر بندگان فتنه اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره دستی نمود - پیوستگان بیدل بهانه آمادگی خود را بر گزاره کشیدند - او پای همت افشوده گرم پیکار شد - و بسرنوشت آسمانی زخمین بر زمین افتاد همراهم در کشتی انداخته بغازی پور بردند - پس از دو روز جان سپنجی به نیکنامی سپرد - و روزگار او بسعادت منشی و حقیقت اندوزی بسر آمد - محب علی خان ازین آگهی بآن شوریده بخت رسیده فاوردگاه را افروزش بخشید - حبش خان گوارا شربت جان فشانی در کشید - و عرب گرد آورد ناکامی روی در بادیه هزیمت نهاد - اواسط اسفند ارمن ماه الهی سرگذشت بمسامع همایون رسید و بیست و سیدم راجه تودرمل و شیخ فرید بخششی و مهر علی خان سلدوز و راجه اسکر و رای لونکر و نقیب خان و قمر خان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقر سفرچی و گروه انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسان بد سگال را بباد افراه رسانند - و منشور سپهر مطاع باسم ترسون خان و معصوم خان فرنجودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جایگیر داران صوبه آلهاباد^(۳) و اوده شرف نفاذ یافت - که چون لشکر فیروزی بآن دیار پیوندن بساز و سامان گزین پیوسته رهگرای یکتائی و یکجہتی کردند - و از صواب دید ترسون خان و راجه بیرون نشوند^(۴) - و اشارت والا شد که صادق خان و باقی خان و الغ خان حبشی و طیب خان و میر ابوالمظفر از نواحی چندیری و نور نیز بدان طرف گام همت بردارند - اگرچه کشور خدای نظر بدید بانی ملک صورت هنگامه پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسبهدی جهان معنی از سود و زیان روزگار سیمای فارغیالی دارد و زمان زمان از سرابستان رضا و تسلیم گلچین نشاط است - و همدربین ولا قاضی علی بغدادی (که بکم آری و کاردانی از یکتایان زمانه بود) بمنصب والی بخشیکری شرف اختصاص یافت *

و از سوانح نامزد فرمودن افواج گیتی گشای بصوب بدخشان - و بازماندن آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاری عقل صلاح اندیش و تنومندی سلطان واهمه رخصت حجاز گرفت

(۲) نسخه [ل] جان ازین مینسخه (۳) در [چند نسخه] الهاباس (۴) نسخه [ل] نروند •

سواد خوانانِ ناصیهٔ احوال و کاروانانِ حقیقتِ شناسِ محفلِ همایون در یافته بودند که راه بهانه می سپرد - و آن در سردارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچیره دستی یا بدستان سرایی بدست آورد - و بکین نوزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طرز بر فراز پیدائی برآمد - ازان طواف گاه بعراقِ عجم شتاب آورده بود - که بدستیاری فرمان فرمای ایران کامروای خواهش کرده دران هنگام شاه اسمعیل شاه طهماسب (که بمزبانی آنجا جوشِ شورش میزد) پاس بزرگی والا دودمان نموده مقدم او را ارجمند داشت - و برخه سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوری داد - در هری خبر پر شدن پیمانۀ زندگی شاه در رسید - کتابۀ یاس از پیش طاق روزگار بر خوانده بقندهار آمد - و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد - در آنجا نیز چون کار بر نیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرم خوئیها نمود - سگالش آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن سال آزمون کار بنگش رویه شتافته آشوب هندوستان گردید - میرزا شکوه شاهنشاهی (که بچشمِ عبرت بین دیده بود) گذارش نموده او را از تباۀ اندیشی باز آورد - و یورش بدخشان پیش نهاد خاطر گردانید - دهم آبان ماه الهی سال (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت در شورش ابر و ریزش برف رهگرای شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از آنجا (که شاهرخ میرزا خود را بدین دولت ابدی اعتصام پیوند داده بود) یاورئی او بر صفونگاہ باطن اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگه و میرزا یوسف خان و دیگر امرای صوبۀ پنجاب و ملتان مناشیر قدسی شرف نفاذ یافت که بدان ملک رفته دستگیری نمایند - امرا کار بند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستان آشتی و باز گردیدن مرزبان کابل گذارش نمودند - جنود فیروزی ازان عزیمت باز مانده عرضه داشتند - و اجمال این تفصیل آنست که میرزایان در حدود نالقان گرد پیکار انگیختند - شاهرخ میرزا اگرچه پای همت افشوده نبرد آرای شد لیکن از هوزه در آئی دورویان بدگوهر و کونه اندیشی یکجهتان خیرسگال و کم بینی و ناآزمون خود کاره فتوانست پیش برد - یافه گذاران خدک انداز بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمد کار پوزان آن ملک با میرزا سلیمان نیک بسیچی^(۲) گزیده میخواهد که در گرمی زدوگیر میوزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهان صواب اندیش را دامن آلود نهمت گردانیدند - و گروه بدخشیان بمزبان قدیم پیوسته هنگامه افروز بدگمانی گشتند - هنوز گزین آویزش عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندوز شتاب آورد - لشکر زابلستان (که در خارستان خوف و رجا اندوهناک بود) ازین وهرانی جلوۀ نشاط گزیده قدمی چند براه تکامشی برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکولاب شتافت - و محمد قلی شغالی را از تنگنای زندان

بر آورده زمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حواشی نالقان توقف داشتند - چون حال شاهرخ میرزا بتحقیق انجامید از راه قلعه ظفر برستاق آمدند - و بحرف سرائی و افسانه طرازی محمدقلی گفت و گوی مصالحت در میان آمد - او با فریدون پیوسته پیوند آشتی داد - و از دور اندیشی و هزم اندوزی میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدید خیرسگالان آرامش جوی از نالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرر شد - و او بدان خرسندی گزیده بکولاب رخصت گرفت - میرزا حکیم در نواحی قندوز بخواجه چارطاق جهت انجام کار روزی چند توقف نمود چون گفتار غازه کردار گرفت بکابل بازگردید *

نیرنگی اقبال شاهنشاهی در سرتابی امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها^(۵)

(هر کرا ایزدی تائید چهره افروز دولت باشد - و کار سازان تقدیر باقبال افزائی در تکاپو)
 هر آئینه روزگار بپرسناری برخیزد - و بآراستن^(۷) دو کار همت گمارد - بداندیشان فرومایه را (که از روباه بازی و حيله اندوزی بصورت نیک سگالان برآمده باشند) پرده از روی کار برگیرد - و سرابستان خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزان سعادت بسیج را (که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن بد کاران غبار آلود ناشناسائی بودند) بر فراز شناخت کامیاب عشرت گرداند - و با بیداری گوهر شناسی گلبن دولت را ببالاند - بیشتره بفراخ ساختن روزی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن ناملایم و بشکنجه غم در انداختن مردم سرآغاز را بمرانجام رساند - و آنرا (که درستی دریافت با شایستگی کردار هم آغوش بود) تلخکامی از نزهت جای آرامش با شوب گاه بآرامی فبرد و افزونی جاه و فراوانی مال گزنده با گهی نرساند - بلکه درین دو زمان آزمون^(۸) منشور فرمان پذیری و خدمت گذاری بر سر نهاده نشاط اندوز - و بداستانهای حقیقت نفس یافته در آی را خاموش گرداند - و هر که در اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت بر نخورد - و اگر بهره بردار نسیم از گلشن سرای کردار باو نرسد - هم در افزونی معیشت چراغ خود برهگذر باد نهاده ببد مستی گراید - و هم روز ناکامی از شاهراه سعادت برکناره شده طریق بے اعتدالی سپرد - چنانچه سرگذشت امرای بنگاله ازین آگهی می بخشد - داستان پند گذاری و هوش افزائی کتابه پیش طاق شناسائی میگرداند - از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر شب افروز بینائی زمان زمان

(۲) نسخه [بی] بروستاق (۳) نسخه [ز] گرفته (۴) نسخه [ل] میرزا در نواحی (۵)

در [چند نسخه] اینان (۶) نسخه [ی] بدستیاری (۷) در [بعضی نسخه] بآرامدن کار (۸) نسخه (ی)

منشور اقبال فرمان پذیری (۹) نسخه [ی] گلشن کردار *

تیرگی افزای شد - از بیداشی و کج گرائی سود خود را در زیان کاری اندیشیده زر اندوخته - و سپاه کمتر نگاهداشته - و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده در کمین گاه شورش چشم انتظار گشودے درینولا (که مظفرخان رخت اقامت انداخت) قدر بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر نکوشید - و حساب دانی (که سرمایه اعتبار او بود) از دست داده همواره پیشانی دل را چین آمود چون گویم که ناصیه سر گره زده داشته - بلکه لوحه زبان را بحروف شکایت و رقوم آزرگی سیاه گردانیدے - در آن هنگام^(۳) (که بایالت بنگاله سرانزای یافت) از افزونی عاطفت دیوان و بخشی و امین بیاروی او نامزد فرموده بودند - از کوناہ بینی انباز پنداشته برونج در شد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد - و مهمات را بآن گروه گذاشته خود را از تیمار سپاهی و رعیت باز داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاس نعمت رسیدگی نگذاردہ گله سرائیدے و آن غارت زده آگهی نمیدانست که در ملک دار و گیر هر چند یاور بیشتر و یاری ده افزون باشد انجام کار را شایستگی دیگر پدید آید - همانا آزمندی درونی او را باشوب گاه برده و از تیرگی دل بایست زمان در نیافتے - گرفت که در سودا زیانے رفت - و پایه جاه بپستی گرائید - در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلسان تعلق راه مدارا نمیدردن کجا بمنزل رساند *

دیوار بنگاله سرزمینے ست که همواره از هوای سقله پرور غبار فتنه برخیزد - و از بدگوهی مردم خاندانها برانند - و دولتها زوال یابد - ازینجا در باستانی نامها آنرا بلغاک خانه نامند - سپه آرا بیندار چاه در مانده دلاسی آشنا و بیگانه نکرده - و دیگر کاربردان حرص اندوز از پاره اندوختن گذرانده بزورستدن هجوم آوردندے - کاشکے درین آزمندی (که خاک بر سر آن) یکبارگی از راه آرم بر کنار نشدے - و قدرے بهنجار رفته سر رشته معامله دانی نگسیخته - (هرکه خانه زبردستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمن خویش نکارین گرداند) زود آبروی بزرگی او ریخته آید - و بنیاد زندگی پراکنده گردن - آغاز در آمدن کار فرمایان معامله شناس به پیروی اندوختهای خان جهان آویختند اسمعیل قلی خان و سایر ترکمانان به رخاش پیش آمدند - و از اینجا (که از کار دانی و عقیدت مندی بهره بود) ناملایم برداشته ناشنای معدے حرص آورد آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتی نموده بدرگاه والا روی عزیمت آوردند - سپس با عموم ترکمانان آن ناحیت در زر طلبی و سخت گیری بآئین کار گزاران صوبه بهار چیره دستی نمودند - چنانچه سر حلقه بدگوهان بابا خان بارها در دل

(۲) نسخه [ز] آمودے (۳) نسخه [ل] هرگاه که (۴) نسخه [ل] سقله پرورد (۵) نسخه

[ل] روا دارد که آبروی (۶) نسخه [بل] ترکان *

می سرائید که تا حال هفتاد هزار رویه برسم ارمغانی گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده
تبعه‌تر ازین حال دیگر نیولداران این صوبه است - (چون ناظران پراکنده دل بارخواستش گشودند
و از سیه درونی در آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند) زردوستان شوریده مغز آزار یافته
از بد گوهری و تبه رائی گردن فرمان پذیری بر تافتند - هشتم بهمن در حواشی دارالملک تانده
آب گنگ را گذاره نموده جدائی گزیدند - و هفدهم (که عید قربان بود) ظلمت درون را بیرون کشیده
غبار فتنه برانگیختند - گرفتم فرمان‌روای عالم گران خاطر است - و باشارت همایون دلازاری می‌رود
نقد مرآت کجا در باختند - حقوق نعمت رسیدگی چرا فراموش شد - و نمک شناسی چسان
از پیش نظر پنهان گشت - قدسیان اخلاص را گزند جان‌گزا چگونه ره‌گرای نیستی گردانید - و خرد
مصلحت آموز بازگانی از کدام باده بیهوشی گزید - سپهر گردان دوره چند بگونگون حکمت آن بد سرشتان
تبعه‌گوهر را پرده می‌تذید - و برخه خیرسگالان عقیدت اندوز را غبار آلود ناشناسانی میداشت - چون
زمان آن شد (که بفروغ نیت گیهان خدیو تیرگیهای ملک صورت و معنی بروشنی گراید) کارسازان
بارگاه آفرینش آن ظلمت‌آمودان درونی را نقاب از روی بوگرفتند - و ده‌خدای کاخستان عنصری را
(که عقل ملاح اندیش آزرده است باشد) خرابه نشین خمول گردانیدند - و آن را سرمایه نوازش
بسیار گم‌نامان سعادت‌اندوز ساختند - سرفتنه بنگاله باباخان و جبّاری و وزیر جمیل بودند
لیکن سعید توقبای و میرزا حاجی لنگ و عرب بخششی^(۵) و صالح و میرکی خان و مرتضی قلی ترکمان^(۶)
و فرخ پور غلیغ^(۷) افروزیند^(۸) آتش خلاف گشتند - قیا خان در آودیسسه و مراد خان از فتح آباد و شاه‌بردی
بسناگانو حرف یکجہتی در میان داشته توفیق نیکو خدمتی نیافتند - و با نیروی سترگ
گوهر یآوری ببازار نیاوردند - نخستین اسباب بے راه رفتن عقل کج گراست - که پای از هنجار
بیرون نهد - و سود را در زبان انگارد - دوم نکوهیده ذاتی^(۹) که تیرگی افزای دل بود - و از چراغ احسان
فروغ نگیرد - سیوم افزایش مال - که فروهیده خردمند نیکو سرشت را از جای برد - تا ببد نهادان
بیخرد چه رسد - چهارم تبعه بسیجی رضوی خان در حواشی جوزفور - بجهت اماره گذاری خالصات
آنجا (که چندگاه در عهد او بود) توقف گزید - ازان پیش که پیوند معاملت داغ را باغراض اندوزی
پیش گرفته بودند - چون خطاب بخششی گری بنام آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامع^(۱۰) آن فرورماید

(۲) نسخه [ب] و از آزروری و سیه درونی - و در [بعضی نسخه] و از آزروری و سیه درونی (۳)

نسخه [ی] هفتم بهمن (۴) نسخه [ل] ناسپاسی (۵) در [بعضی نسخه] بلخی (۶) نسخه [ب]

و میرزا قلی ترکمان (۷) نسخه [ی] پور غلیغ (۸) نسخه [ی] افروزنده (۹) نسخه [ب]

نکوهیده‌گی ذاتی (۱۰) نسخه [ل] رگ طمع آن فرورماید *

گدا طبع بجنبش در آمد - تصحیح پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمان زربنده دشوار تر آمد - و در اندیشه تباہ سراسیمه گشتند ^(۱) پلجم خمول گزینی فروریده مرد خیرسگال که شورش هنگامها بکار دانی و نیک اندیشی آن دانادل سیر چشم همت گزین فرو نشیند - دران چارسوی گفت و شنود چنان کس بر فراز ظهور نبود - و غنودگان زرمست آهنگ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند دانش پژوهان بیدار مغز از پاورمی چنین سره مرد بے نیاز نباشند - طبیعت کده آدمی همواره فروغ خرد نگیرد - فاچار فارغ خاطر اندرزگوی باید که از زبان خود نیندیشیده سزاوار وقت بخلوتها بے آمیزه خوش آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایه باین خیر بسیج آرزومند باشند - ناگزیر سعادت گزینان بختور که بدستمایه نیک گمانی و والانگی شناسا گشته از صواب دید او در نکذردند و پای جست و جوی از مدرسه و خانقاه فراترک نهاده در هنگامهای تعلق و انجمنهای دان و ستد تکاپو نمایند - و بزولیده مویان برهنه پای دشت و برزن فیز دیده وری بکار برده قدم جویائی بفرسایند بوکه بیگانه آشناری دو چار شود - و کارها بشایستگی گراید - و تا برآمد آرزو از آشنایان و ملازمان یک دوئے گزینند - تا بایست وقت بباد آورند - و اندازه شناخت خود گذارش نمایند - و همواره ^(۲) صواب اندیشی او بحسن جزا پیوندد - و در هنگام لغزش بگرم خوئی و گشاده پیشانی چاره گزینند کیمیا سازان کارگاه اهلیت بدین شگرف کاری از خاکستان ناکسی جواهر آبدار بیرون آورند - و در قحطسال حقیقت گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و از گزند روزگار و آسیب آشوب برکناره زیند ششم ریختن آبروی خالدین خان - جلیسر بمیر جمال الدین حسین آنجو نامزد کرده از قبولداری او برگرفتند - چون مبلغ برداشته بود مظفرخان سررشته مدارا (که انتظام ملک تعلق بدوست) گسیخته او را در تنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایه بیمناکی عموم زردوستان آمد - بجهت آبادی اقطاع و گم نمودن سپاه باندیشه دراز در شد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپری شد) اسمعیل قلی خان را برای تسلیم فرومایگان بدگوهر بے حکم مقدس جایگیر افزوده بود - مظفرخان هردو وجه بازخواست نمود - و از غنودگی خود مصلحت بین وقت را نشناخت - هفتم بیاسارسیدن روشن بیگ - از عمل گزاران خالصه بود - دامن آلود خیانت بکابل گریخت - و باشارت فتنه اندیشان آنجا ^(۳) ببنگاله آمد - و بشورش افزائی و بدآموزی بر نشست - چون بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن تبه کار را از هم گذرانند - مظفرخان از زمان نشناسی در آغاز شورش گسیختن نارو بود هستی او سرمایه نیازمندی مردم اندیشید - و پیرایه سرکشی آن گروه آمد - و از زردوستی و خویشتن داری بکین توزی برخاستند - هشتم کفایت اندوزی فاهنگم خواجه شاه منصور دیوان - چون به نیروی اقبال شاهنشاهی

(۲) نسخه [ب] و پیوسته (۳) نسخه [ب] خالصه شریفه (۴) نسخه [ی] از انجا *

فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش جهانیان از کاردانی و دوربینی (از آنکه آب و هوای آن ولایت باسپ ناسازگار است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت گزا) برای گرمی هنگامه جنود فیروزی در بنگاله ده بیست و در بهار ده پانزده علوفه سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشناخته بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفرخان کاربند حکم شده اماره نویسی از سوسال برگرفت - و طلبگار فراران خواسته شد - زردوستان^(۲) فتنه اندوز را بهانه بدکاری بچنگ آمد اگر قدره انصاف داشته از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر نپرداخته - تا بناسپاسی و گردن تابي چه رسد - نهم آراسته شدن بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ نشین اقبال از وفور حق پژوهی دانایان ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت - و با آیداری بینش آن فراخ حوصله ژرف نگاه چارچمن آشتی روی در طراوت نهاد - فرومایگان تباہ سرشت آن یگانه ملک آفرینش را تهمت آلود ساخته دستمایه شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص آمودی بهانه انگیزته در زیانکاری جاوید فرو شدند - چون پرده آزر دریده عربده آرای گشتند مظفرخان میر جمال الدین حسین رضوی خان تیمورخان رای پترداس میر ادھم حسین بیگ غتراغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی ترکمان قاسم علی سیستانی عوض بهادر زلف علی یزدی یکه آویز سید ابواسحق صفوی مظفر بیگ حسن بیگ گرد و بسیاری از بهادران خدمت گزین روبروی آن گروه باطل ستیز بر ساحل دریای گنک معرکه نبرد آراستند - و نجات خان با پیوند خویشی از بیخردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دورویی باختن گرفت - آن گروه نافرجام برزوان زدگی خود قدره آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند - و اعیان دولت از نظر اعتبار انداخته گوش بران نمی نهادند - و منتظر آن می بودند که یکه از بندگان خیرسگال تنگ گیرها بموقف عرض رسانیده مذکور عاطفت آورد - از آنجا (که در بارگاه خلافت جرم بخشی را وسیله نمی طلبند و پوزش پذیری را بهانه نمیجویند) فرمان سپهر مطاع در نکوهش مظفرخان شرف نفاذ یافت و آن بیراهه روان را بنوید بخشش و بخشایش شامی آمود گردانیدند - و در گرمی آویزش قاسم نوچه^(۴) باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشم بینش باز شد بولابه گری و معذرت گذاری برخاستند - و سرگردانان بادیه خود سری از قدسی مثال تازه جان یافته جشن نشاط آراستند چون پای از جاده راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفرخان بمیدانجی بوخه اعیان لشکر پیمان نیک اندیشی استوار کند - تا بهشت گرمی آن نقش بیم از ساحت ضمیر سترده رهبرای بندگی گردند - نخستین میر ابواسحق را فرستاده سرپای خاطر فرا گرفت - چون نشان پشیمانی از ناصیه

(۲) نسخه [ب ی] از دوستان (۳) نسخه [ز] نمی داشتند (۴) در [چند نسخه] نوچه *

احوال پیدا بود دیگر روز رضوی خان و رای پترداس و سید ابواسحق و میر احمد منشی را بدلدھع کچ گریان شرمسار روانه کرد - سران آن گروه بآئین خاکساران پذیرا شده خلونکہ نیایش آراستند و در توکید مبانی اتفاق و تصفیہ مناہل اتحاد سخن طراز گشتند - از انجا (کہ سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش بود - و زمانه رای آشوب داشت) انجمن دوستی غبار آلود گشت - و گرد فتنه برخاست - نراین داس کھلوت^(۲) و برخے از راجپوتان رای پترداس را بردل گزاره کرد کہ قابوئے ازین بہتر کجا دست دهد - آن سزاوار کہ مشتے ناسپاس را از ہم گذرانند - یکے ازان^(۳) میان بارای سرگوشی کرده آگھی بخشید - او از سادہ لوحی و آدم نشناسی برضوی خان گذارش نمود - آن شتردل بدگوهر باشارت طرازی و رمزگذاری سگالش فدویان را دلنشین شولیدہ مغزان گردانید - در کمتر زمانے هرکدام ببدھانہ ازان نشیمن یکجہتی برآمدہ سر بشورش برداشت - رضوی خان را سید ابواسحق در زینہار خود گرفته آن کار نشناس پرده در را دستگیر گردانید - راد مردان ناموس دوست بکارنامہ مبارزت پرداختہ بوپسین خواب آسودند - از هر طرف طوفان فتنه آتش بار گشت - و غبار آویزش بلندگی گرفت آگاہ دلان بیدار مغز ازین داستان چنان پند برگیرند کہ پیمان گسیختن و راه بیدلی سپردن و سر از فرمان پذیری بر تافتن و جای راز گوئی نشناختن بنگاہ بلا آباد گردانیدن و سرمایہ زیان زدگی اندوختن باشد - همانا هنگام رسیدہ بود کہ دورویان نافرجام را پرده برداشته آید - و نزهتگاہ گیتی از گرد هستی تباہ اندیشان پاک گردد - چون بدرگاہ والا آگھی آمد باریافتگان بزم ہمایون عرضه داشتند و رای هواخواهان خیر بسیج و درست بینان ژرف نگاہ بران قرار گرفت کہ رایات فیروزی اعتصام نہضت فرماید - آن غیب دان پیش بین برخے سعادت پذیران محفل مقدس فرمود - چنان بر پیش طاق ضمیر آسمان پیوندہ پرتو می افتد کہ در کمتر زمانے بہ نیکو خدمتی بندگان اخلاص طراز غبار شورش فرو نشیند - و هر یکے از ناسپاسان فرومایہ بباد افراہ خود خاکسار فاکامی آید - و جنبش موکب والا پیرایہ شرف باطل ستیزان نگردد - و نیز دلیری فتنه اندوزان بدسرشت بہشت گرمی مرزبان کابل می نماید - دور نیست کہ خوشامدگویان یافہ در او و ہرزہ سرایان بے دانش آن سبکسر تباہ اندیش را بہندوستان آورند - اگر رایات ہمایون بشرقی صوب نہضت فرمودہ باشد عموم رعایا و کافہ زبردستان را دران آشوب حال چگونه شود - سزاوار آنست کہ ما بمركز خلافت و مسند اقبال^(۵) نیایش دادار بیہمال افروختہ داریم - و داد و دھش را (کہ خوی ستودہ ما ست) لشکر غیب انگاشته تماشای فیرنگی روزگار کنیم - ہم دیدہ و رمی والا بتازگی دلنشین جہانیان گردد - و ہم

(۲) نسخہ [ز] کھیوت (۳) در [بعضی نسخہ] ازینان (۴) نسخہ [ز] مردمان را (۵) نسخہ [ل]

حزم اندوزی و پاسدانی بگزین روشی انتظام پذیرفته باشد - در کمتر فرمتی آنچه بر زبان گوهریار^(۲) گذارش یافته بود بر فرازِ ظهور برآمد - و کوه نگاهان صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد *

* بیت *

بدین قلبگاه امید و هراس * بدلهای بیدار دارند پاس^(۳)

آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور سیوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بفرخی انجام گرفت - و سرآغاز سیوم چهره نشاط برافروخت - جای آنست که زمزمه نیایش جهان آرای جان آفرین سراید - و بتراهای دل افروز محمدمت پردازد - لیکن روستائی دهکده امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سرابستان همیشه بهار طاؤس خرامی کند - و با لطمه حیرت پیش رو و سیلی جهل از قفا گام شناسائی برگیرد *

* نظم *

درانجا که هست از خدائی بسیج * نیایش گریهای ما جمله هیچ

دلا زین سخن تا توانی خمش * قدم بر بلندی ست هش دار هش

بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم محرم سنه (۹۸۸) نهد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن سی و هفت دقیقه نورافروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را روز نو پدید آمد - و گلبن معدلت را گل اقبال بشکفت - آسمان بر زمین سعادت بار شد - و زمین فیرنگی آسمان برگرفت *

* مثنوی *

بهار عقل را پیرایه نو شد * بهش سرمایه هستی گرو شد

رسید آیام بالیدن جهان را * زمین سرمایه بخشد آسمان را

جهان را تازه شد رسم جوانی * خوش آمد باز چنده زندگانی

ازانجا (که آگاه دلان بیدار مغز نقوش انجام از ناصیه آغاز بر خوانند - و حسن خاتمت از عنوان کار برگیرند) کوامع دولت روزافزون این دور همایون روشنی افزای دیده و دل گشت - و نوید خرابی فاسپاسان آرم ستیز و فروشدن فتنه اندوزان شورش منش رسانید *

و از سوانح بخشیدن باج و تمغاست - اگرچه در عنفوان اوزنگ نشینی بدین مهین بخشش

(۲) نسخه [ب ی] گوهرآما - و نسخه [ل] گوهرآمود (۳) نسخه [ب] دادند (۴) نسخه [ل]

که از هر دو نیایش *

حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینی گیهان خدیو و آزمندی پاسبانان احکام خلافت بر فراز روائی نشناخت - چه هر بیماری دراز عمر دشوار دوا بے فراوان تکاپوی پزشکی مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزش^(۲) آزو حرص باشد - و انفسی طبیب پرده نشین - درینولا بمیامن والا همت بتازگی در نفاذ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - (با آنکه قهرمان فرمان روائی و سطوت جهانبنانی سرکشان روزگار را به نیایش و نیازمندی سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسی احکام سر باز کشد) لیکن از وفور مهربانی بسخندان دلاویز آن کهن بیماری را چاره گر آمدند - و بر زبان گوهر آمود گذارش یافت - نظام بخشان باستانی و کشور آریان پیشین چنین گرفت و گیر را برای آمادگی اسباب جهانگیری و انتظام شغل سلطنت (که دستمایه آرامش عالم و پیرایه انجام فنون عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادر بیهمال ملک چندین سلاطین والا شکوه در حوزه اقتدار ما در آورده و خزائن انبوه را گنجور اقبال ما پاسپانی میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگی داشته باشد و چسان در تراوی سنجیدگی سخته آید - عقل حقیقت اندوز آنرا نزل^(۳) جهانبنانی شمرده دستوری داده بود - ایدون (که از فروغ خیر بسیچی گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجی نماند) هرآینه خواستگاری آن از شاهراه فرمان پذیرمی سلطان خرد کناره گرفتن و راه آستان بقدم نامپاسی پیمودن بود - بذابرین اندیشه صواب اساس یرایغ مطاع از مکن عنایت شرف صدور یافت که از همگی قلم رو باج و تمغا (که از خراج اقلیمها افزون است) وا گذارند - و دست خواهش از عموم بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند *

ز ه نیروی دل و فراخی همت که والا بخششهای افزون از حوصله روزگار پرتو ظهور میدهد و جهان جهان مردم در نشاط جارید سپاس آرای میگردند - کجاست حاتم طائی و معن زاید و دیگر زرباشان همت امروز - تا قدر شناسای مراتب کرم گشته بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند *

ببوی خلق بهار از خزان همی آید * ببدل گنج خزان از بهار میسازد هر دولت پزوه روشن ستاره (که ابر افضال او بدین گونه ریزش کند) هرآینه چمن پیرایان تقدیر زمان زمان نهال دولت او را بالش دهند - کلید جهان گشائی بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگی چهره آرای این داستان آگهی آمدن مال بنگاله است ببارگاه خلافت گذارش یافت که مظفرخان اندوختههای خان جهان را با بسیاری از نفائس آن دیار مصحوب فتح چند روانه درگاه گردانید - و چگونه از شورش گاه بد گوهرا فرومایه بهار سلامت برآمد

(۲) در [چند نسخه] که نیش (۳) در [اکثر نسخه] بذل (۴) در [بعضی نسخه] حسن پیرایان *

درین هنگام بهاسبانی نگاهبانان آسمانی داخل گنجینه اقبال گشت - و مد و هفتاد و یک فیل نامی در حلقهای پادشاهی جای گرفت - رمز شناسان جدول^(۲) هستی مزده گشایشها برگرفتند - و نقش دولت روزافزون از دیداجه روزگار بر خوانده زمزمه شادی برکشیدند *

و از سوانح اختصاص بخشیدن میرزا خان بیرام خان بوالا منصب میرعرضی - آنچه هر روز از هفته یک از سره بندگان معامله دان باین گرمی خدمت سرفراز شده - لیکن از انبوهی حاجتمندان و افزونی کارها و گرمی بازار آزمندی و افزایش شکوه درگاه همایون بر باطن نورآگین پرتو انداخت که گزین بنده از بزرگ نژادان عالی فطرت (که ژرف نگهی و کارشناسی و بے غرضی و راست کاری از ناصیه کردار او پیدا باشد) رونق افزای این شغل سترگ گردد - تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقف عرض مقدس رساند و در زمان خجسته^(۳) پاسخ بگیرد - و اگر از نیرنگی حال (که ناگزیر مصطبه دنیا ست) جواب پسندیده نشنود ملاله بخود راه نداده و قتی دیگر بتکوار آن جرأت نماید - که درین جهان پر آشوب بیشتر بمغز کار نرسند - و اگر بدان راه یابند از بیم ناکمی چیره دستان و اندوختن پاره و ناشناسائی وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل بر فرار ظهور شتابد - شهریار دانش پزوه نشان خوبیهای ستوده از لوحه پیشانی آن اخلاص طراز دریافت - و باین عالی خدمت شرف اعتبار افزود هر بختوری (که با سترگ رسائی و صواب اندیشی نقش طمع و ریا بسترد - و از دور بینی و انصاف منشی بر دریافت خویش بسند نذماید - و همواره چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصد خلائق بشایسته مردم باز گذارد) هر آینه جویدار اقبال او بشادابی گراید - و چهار چمن دولت طراوت جاوید گیرد *

* ابیات *

خوشا شهسواران آفاق پوی * که در دین و دولت ربوندند گوی

درین عرصه زمین شهسواران یکے ست * که بسیار بستودنش اندکے ست

دو حرفم بود در ستایش^(۴) تمام * که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانح رسیدن ایلیچیان قطب الملک بقدهسی آستان - آنچه موزبانان دکن در لوازم بندگی و فرمان پذیری بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادن عرائض و پیشکشها خود را وابسته فتراک دولت می شمردند - درین هنگام والی گلکنده لابه گری و نیایش گذاری فموده عرضداشتی با تنسوقات آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - از انجا (که روزگار مهر افزائی و پوزش پذیری ست)

(۲) در [چند نسخه] جدول هستی (۳) نسخه [ب] خجستگی (۴) نسخه [ب] و پیوسته (۵) در [بعضی نسخه] نیایش *

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دل‌های بیمناک آرامش یافت - و همدیرین^(۲) و لا آگهی آمد که عادل خان بیجاپوری سامان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی را (که بوخشوری رفته بود) روانه درگاه سازد - ناگهانی ساغر زندگی او لبریز آمد - و اجمال این تفصیل آنکه آن زنگین خرد تباہ ساز فرمان‌پذیری شایسته نکرد - و همواره بدستگیری روباه بازی از آسیب جنود اقبال برکناره بود - و از خود کامی راه سعادت گذاشته آلائی گزیده را در نارضامندی ایزدی بکار برد - و همواره دامن عفت آلوده داشته - از آنجا که از دیرباز روانی دارد (که هرکه گوهر شب تاب خرد بخاکستان طبیعت برآید بتکاپوی خود خرابه نشین نیستی گردد) آن^(۴) نا جوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که گمان صفائی داشت) از ملک برید (که یکی از مرزبانان دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بے آزر می و فرومایگی پذیرا شد - و در خلوتکده ظلمت آمد با یک دست ناسزا خواهش دراز کرد - آن سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی تن در نداد - و بدشنه (که از دور بینی با خود پنهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزاده او بسعی حکمای تذکره پیشین امیر فتح الله شیرازی و برخی سران آن دیار جانشین شد *

و از سوانح پای بند شدن میرزا علی علمشاهی^(۵) و چندی دیگر بدستان زندانی آن غنوده بخت تیره روز با برخی از شور پشتمان هرزه گوی (چون میرکی و عیدی کور و شهاب بدخشی و کوچک یسارل) همدستان شده در اندیشه تباہ افتاد - و فرومایگان^(۶) هده نشناس نوازش گوناگون بزایه فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست بردن نموده روی ادبار بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند - آگهی آردان راست گذار سگالش بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستان خدمت (پیشتر از آنکه راه آوارگی سپوند) بپرسش گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان انصاف گزین خرد دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راه حزم اندوزی (که نگزیر مزاج دانان روزگار است) شاهنشاه سعادت پزوه بفروغ دیده‌وری ژرف نگاهی بجای آورد - و چون کج گرائی تباہ بسیچان فرومایه پایه ظهور گرفت از آنجا (که اورنگ نشین هشیار خرام این عنصری کاخ را بنای ایزدی دانسته دیدبانی نماید - و در گسیختن پیوند جان و تن نیز دستی نفرماید) این گروه سزاوار نیستی را به بندلاخ فرستاد - مکر میرکی را (که سرمایه شورش بود) نشان نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم بیاسا شد - و بسیاری از شوریده مغزان هوزة سگل را رهنمونی پدید آمد *

(۲) نسخه [۱] همدیرین ایام (۳) نسخه [ب] بدستمایه (۴) نسخه [۱] آن کوتاه خرد نا جوانمرد

(۵) در [بعضی نسخه] اکبرشاهی (۶) نسخه [ب] حق نشناس *

و از سوانح سپری شدن روزگار مظفر خان - نیرنگ آرای ابداع اقبال روزافزون گیهان خدیورا (چنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطر نشین سرخوشان بزم حضور میفرماید) بنادر زمانه در شکست این گروه سعادت گزین چهره افروز میگردد - بنقد بادافراه لغزش عقیدت منشان سرانجام می یابد و بوخه از نهانخانه دورنگی بیرون شده بچهار سوی رسوائی می نشیند - چنانچه سرگذشت بندگان سعادت منش و ناسپاسان نافرجام بنگاله ازین داستان حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانان احکام خلافت درین ملک رفته چگونه بار خواهش گشودند - و از خود بینی و کارشناسی چسان بخواب پذیر غنودند - و اقطاع داران آن سرزمین از شاه راه فرمان پذیری گذاره گرفته گرد شورش برانگیختند چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ آرای شدند از آسمانی تائید مخالف باوجود انبوهی شرمسار ناکامی گشته - و زمان زمان کارپردازان سخت گیر را جرأتی دیگر پدید آمد - آشفته دلان نافرجام چنان خیال بستند که فوج بجانب دارالملک تانده فرستاده جنود فیروزی اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشه تباہ میرزا بیگ قاقشال و همزیان با برخه بدگوهان دورتر از جنود فیروزی از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیزند - مظفر خان خواجه شمس الدین^(۲) و میر رفیع الدین نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ^(۳) گرد و جوق از بهادران همت گزین را بچاره گرمی کسپیل کرد - فرستادهای بیای همت شتافته عرصه نبرد آراستند و به نیروی سعادت غنیم را گرد آلود هزیمت گردانیدند - و بسیاری غبار آلود خرابه نیستی گشتند - یکبارگی از عموم گردن فرزان ناسپاس شکیبائی برخاست - بزاری گرائیده زینهار می شدند درین هنگام عذر پذیری بزرگان دولت را استکبار افزود - و لابه گرمی و نیاز گذاری سودمند نیامد - هر چند آشوب بهار بگوش رسیده از آن حساب برنگرفته - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر نرسانیده از آنجا (که مستی غرور خمار ناکامی در پی دارد) آن فتنه اندوزان بدگوهان بنگاله پیوسته تبه کاری از سر گرفتند - و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدن افواج گیتی گشای بصوبه بهار بلند آوازه شد فرومایگان بدسگال در گو حیرت فرورفتند - نه رای آویزش - و نه راه گریز درین سراسیمگی سرتابی امرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بیدقین گرائید - به میانجی گرمی کارشناسان پیمان یکجہتی بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدن بدگوهان گرمی پذیرفت بهزاران گفت و گوی صواب بسیچان مظفر خان نمرخان و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ و برخه دیگر را روانه گردانید - تا گدھی را (که دروازه آن ملک است) پاسبانی نمایند - پیش از رسیدن این گروه بیک روز سرکشان نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصه مبارزت آراسته گشت لیکن بیشتر از همراهان

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع الدین (۳) نهج [ب] حسین بیگ گرد *

بسرکردگی تمرخان راه بیدلی سپردند - خواجه شمس الدین با چندے از ناموس دوستان کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیاری از بدکرداران سبکسر برآک محل^(۲) از دریای گنگ گذشته بشورش افزایان بهار پیوست - مظفر خان حسین بیگ غتراغلی^(۳) را بالخته مبارزان حقیقت اندوز فرستاد - که سرکه‌آزعی^(۴) گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن رده ست که پیشینیان ازان دریا بریده اند - بهادران عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند شبیه (که طغیان آب و طوفان باد بود - و یتاق داران بر بستر غفلت غنوده) گروه خلاف اندیش ازان جویدار گذشته گرد شورش انگیزتند - و دیگر بدگوهران (که در برابر مظفر خان بودند) نیز پیوستند اولیای دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیران پرخاش جو عرصهٔ نبرد را آراسته گردانیدے - و هنگامهٔ زد و خورد گرمی پذیرفته - جانها در پاسدانی ناموس فرو شدے - و گوهر همت را فروغ دیگر پدید آمدے *

* نظم *

دریای مصاف گشت جوشان * گشتند مبارزان خروشان
شمشیر زخون چو جام در دست * میگرد بجرعه خاک را مست
مرغان خدنگ تیز رفتار * بر خوردن خون گشاده منقار
خونابه تیغ مغز پالای * سرهای سران فکنده بر پای

روزے جوئے مخالف از آب گذشته بغتراغلی دست استیلا برگشود - خواجه شمس الدین با برخه مجاهدان پیوسته آردگاه را تازه فروغ بخشید - و به نیروی اقبال روز افزون دست گشای چیرگی شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گرد آلود هزیمت گشت نوزده روز میان این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراسته بود - و هربار شکست بران گروه تباہ کار افتادے از گشایشهای پی در پی تیره رایان بدکیش بستوه آمدند - و آواز رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیب ریائی یآوری نمود - هوزه درایان باطل ستیز انجمن رازگویی بر ساخته در میان آوردند هنوز (لشکرهای آسمانی نائید نرسیده) حال چنین است - دران هنگام (که افواج گیتی گشای یکجا فراهم گرد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب آدیسه پناه بریم و اگر قابو باشد دست جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شب بیستم باین تباہ اندیشی روان شدند قاسم علی سیستانی و جمعه (که در آخرین مورچل بودند) این جنبش را ویرانی دانسته بچیره دستی کشتی چند برگرفتند - مظفر خان ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید - و از دور اندیشی

(۲) نسخه [ز] براراک محل (۳) در [بعضی نسخه] و عنبر علی را (۴) نسخه [ا] گهاژی (۵) نسخه

[ب] نبرد (۶) در [بعضی نسخه] بعنبر علی •

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگان بدگوهر فریده اندیشیده باشند - هبکگاه استیلای مخالف
شکیب ربای خاص و عام گشت - و بادافراه آزمندی و نخوت گزینی سرانجام یافت *

و اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالن سواسیمه شده کشتی را لنگر گشادند
قافسالان و بسیاری از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چنده سفینه بتاراج رفت
و سرمایه شادخواب غفلت شد - (چون معصوم بدان جایگاه آمد و از همزبانی که داشت توپ بصوب
آن مردم سرداد) عموم سپاهیان آن مورچل را پای همت بلغزش درآمد - و بے آنکه آویزشه رود غبار آلود
هزیمت گشتند - زلف علی بدخشی و کوچک قندوزی (که عمدت این گروه بودند) با بسیاری
از فرومایگان خاک بیحقیقتی بر تارک روزگار بیخته بمخالف پیوستند - و ناسپاسان غنوده خرد
فراهم آمده هنگامه شادمانی آراستند - ازین آگهی مظفرخان را سرشته تدبیر گسیخت - و از بدگمانی
و بیدلی کالیوه شد - نه عقل چاره گر رهنمای - و نه نیروی سخن شنوی فریادرس - هرچند
کارشناسان خیرسگال گذارش نمودند (که از ویرانی آن جوق کوتاه بین چه طرف بر بندد - و ازین
چیره دستی چه سود بودارد - سزاوار وقت آنست که پراگندگی بد لها راه نیابد - و فیروزی جنود
بشایسته آئین عرصه مبارزت آراید) این پندگداری و حقیقت سرائی سودمند نیامد - و زمان زمان
آشفتنگی حال افزایش گرفت - از اختلاف رای و تذبذب عقل و توهم بیجا و دشمن شناسی
و درست داری جان سپنجی کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجام افواج گیهان گشای نموده
پیکار جوی میشد - و نه امرارا (که جوق جوق بهر جا انتظار خدمت میبردند) رخصت مبارزت میداد
بهزاران گفت و گو برخه سپاه را بسرکردگی خواجه شمس الدین کسبیل کرد - که بدان صوب شتافته^(۴)
طلبگار قابو شوند - و ناصیه روزگار بر خوانده از حقیقت کار آگهی بخشند - جمعی از اندیشه عیال
و برخه از شتودلی توفیق همراهی نیافتند - و بسیاری از نکوهیده سرشتی راه بے آزر می پیدش گرفتند
هرگاه کار فرمای را دل از جای رود بر فرمان پذیران چه گرفت و گیر باشد *

خواجه گذارش می نمود قدری راه در نوشته دیدم که از هر طرف گروه گروه مردم بغنیم
در می آیند - و زمان زمان همراهان جدائی میگزینند - در کمتر فرصتی غیر از مطلب^(۵) (که رابطه مصاحبت
داشت) کس نماند - دریافته آمد که عبرت ایزدی لطمه بر روی و سیلی از قفا هر گروه خروشتن بین نخوت آرا
میزند - و نیازمندی و عجزگداری شوریده مغزان نافر جام را سر آغاز دستگیری دارد - ناگزیر دل از جان
برگرفته بآن تهمتن حقیقت گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرصه مردانگی زخمها خورده

(۲) نسخه [۱] الفخان بدخشی (۳) نسخه [۱] چاره گر ماند - و نه (۴) نسخه [ز] بدان مو

(۵) در [بعضی نسخه] مطلب حجام *

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمد علی ارلات^(۲) (که با او حقوق دوستی در میان بود) رسیده آمد - پنداشتم که یاورمی خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه^(۳) حواله کرد - و من یکبارگی از پای افتادم - نزدیک بود که پیمانۀ زندگی لبریز گردد - ناگاه میرزا محمد (که ازو گسسته امید بودم) مرا بمهربانی برگرفته پیش معصوم خان برد - و او دلدهی نموده بقاضی زاده سپرد - دران عرصۀ عبرت بر فراز پیای (که مرا باز داشته بودند) نیرنگی چهره گشایان تقدیر را تماشائی بودم و از شیوازیبانۀ روزگار اندرز می نیوشیدم - و پند می پذیرفتم - (با آنکه آریزش در میان نبود - و هنگامۀ ایشان زمان زمان افزایش یافته) بد سگالان ناسپاس شگوف بیمناکی داشتند - و تذبذب سترگ شکیب گسل بود - ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظام بدگوهران پراگندگی پذیرد آگهی شد که وزیر جمیل باهنگ دوستی می آید - دل رفته بجای آمد - و زمزمۀ نشاط برگرفت^(۴) این ده زبان دور درین شب (که آبستن حوادث بود) گزیده مردم را همراه خود گرفته در پیکار آرائی یافه درآ گشت - و هنگام کار بهرزه گوئی و ژاژخائی بسے دلہای آسوده^(۵) را برهم زد - و در آخر خاک آمود بے آزر می گردیده جوهر خود را برملا انداخت - و دیرین حقوق را بر طاق فراموشی نهاده بغنیم پیوست - باوجود آن مخالف هراسان بود - که انجام کار بکجا کشد - و با مظفر خان نبرد چگونه روی دهد - درین اثنا قلعه گزینی آن سپه سالار بتجقیق انجامید - او در تشخیص بایست فرصت را از دست داد - و چندان در گریوۀ دودلی ایستاد که بجز میر جمال الدین حسین آنجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و نردی بیگ یکه آریز و عیسی ترکمان و چندے از ملازمان و خیل تاشان همراه او نماندند - تا آنکه از واژونی بخت زندگانی تباہ را بر فرودشدن دلیرانه گزید و با نام بردها در شهر بند نافده درآمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئی و گرم خوئی بے هنگام چه سودمند آید - و زرافشانی و کالادھی بے وقت چه هنگامه آراید - آگاه دلان هشیار خرام در زمان بیکاری ببخشایش و عاطفت دلہای شیر مردان بدست آورده اند - و جان گزائی ناکامی را بفروغ دل بیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمناکان ناسپاس حصاری شدن را به آمد دانسته ترانۀ کامروائی برکشیدند - و راه دلیری سپرده بمحاصرۀ آن پرداختند - و چنان گذارش نمودند که اگر بر جان خود بخشوده راه ما پیش گیرد او را بپایۀ والی اعتبار اختصاص داده یاورمی نمائیم وگرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود - چون همت جان نثاری نبود پاسخ آرای گشت که ناسپاسی و بیراهه روی زیان افزائی دین و دنیا ست - پاسبانی ناموس داشته دریائی^(۶) سازند - که بدان مشاهده

(۲) نسخۀ [۱] ارلان (۳) نسخۀ [۱] تیر (۴) در [چند نسخه] برگرفته (۵) نسخۀ

[۱] شوریده را (۶) نسخۀ [۱] در مانے •

قدسی رفته تاریکی زدای غفلت آید - و عذر آرای لغزشها گردد - بد گوهرا^۱ شورش منش پذیرفته قرار دادند که سیوم بخش اموال او بازگذارند - از آنجا (که برسخن آن گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حوصله بیرون میدید) برخی رازداران را پنهانی پیش معصوم خان فرستاده دست گیریهای دیرین بیاد داد - و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطف نمود - چنان گذارد که بسرنوشت ایزدی بشوریدن نه رای خرد پژوهان بیدار دل است - اکنون در پاداش آن میخواهد که پاسبانی ناموس بر خود گیرد - تا بنگاه آرامش دست زده حوادث نشود - و در کشاکش یغما گریبان عرض کشیده نیاید او بدین لابه گرائیده پاسخ دلدهی فرستاد - شبی که آبستن تاراج بود میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم خان فرود آمد - گیهان خدیو در اواسط سال پیش آن سزوار گسیختن تار و پود هستی را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بود - که (اگر نقوش پشیمانی از دیباجه ناصیه او خوانده شود - و طرز نشصت و خاست او بر تدارک و تلافی آگهی بخشد) دران حدود جایگیر نماید وگرنه او را روانه حجاز گرداند - در خواجه زاده اثری از ندامت پیدا نبود - بلکه پیوسته با فتنه اندوزان هززه در انجمن آراسته - و در تباہ بسیچی کایوه بود - مظفرخان از فرمان پذیری و خیراندیشی او را زندانی گردانیده انتظار موسم کشتی می برد - که این طوفان آشوب برخاست - روز دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فرود شدن گرفت - جمع آگاه شده تیرها برگشودند - زخمی بمخالف پیوست و از بیدلای نحصن گزبان بیمناک شناسائی بخشیده ناسپاسان بد گوهرا دلیرتر ساخت - سحر دم بد سگال باطل ستیز پیمان استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاقشالان پیش دستی نموده گرد تاراج برانگیختند - و هر گروهی از جانبی برفراز قلعه شتافته آن مصر معمر را یغمائی کردند معصوم خان بقرار خود گرائیده حوالی بنگاه مظفرخان آرامش گزید - تا تیره دلان آزمند صفتکده ناموس او را غبار آگین نسازند - و بیشتر مالها بچنگ او در آید - مظفرخان با چند از غلامان خود سلاح پوشیده سراسیمگی داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یک دونه آمده گرم خوئی دورویان پیش گرفت - درین هنگام غوغای درون حرم سرای او شکیب ربا آمد - چنان قابوئی را از دست داده بدان صوب شتافت - آن سرآمد فتنه اندوزان غذوده خرد بیدار گشته جان بیرون برد همواره ازین جرأت خود را نکوهش کرد - (اگرچه تهیدستان بے آرم را جیب آرزو پُرگشت و اندوخته های خداوندگان را برگرفتند) لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف الدین حسین زرفراوان یافت درین برهم زدگی مظفرخان از دور بینی هشتصد هزار روپیه بکولای فرورد - تا در زمان عافیت بکار آید

(۲) نسخه [۱] استعفا نمود (۳) نسخه [۱] پدید نبود (۴) نسخه [ب] درون حرم سرا

آن نافرجام آگهی پذیرفته به نیرنگ سازی آن را برگرفت . و صندوقها را سنگ آمود ساخته دران ژرفای آب گذاشت - و آن را بروزگاران سرمایه شورش گردانید - درین چیره دستی یغما آن اسبهد را در همان منزل او دیدبانی می نمودند - و برخی را پای بند ساخته به بندلاخ فرستادند - و بسیاری از بد گوهری خود بغنیم پناه بردند - حکیم ابوالفتح و رای پتروس به نیروی دل و نور تدبیر از تنگنای زندان رهگرای خلاص شدند - و خواجه شمس الدین را سعید بیگ پاس آشنائی نموده در زینهار خود گرفت - بذقد از آسیب جان گاهی رستگاری یافت - لیکن در شکنجه زرطلبی گرفتار آمد و جعفر بیگ از بدله گوئی و نکته سرائی ازان بازخواست نیز رهائی یافت - و طرز فرستادن او بدان دیار هم از اسباب نجات شد *

هشتم اردی بهشت مظفرخان را پیمانۀ زندگی لبریز ساخته بقرار مناصب و تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمنها بر ساختند - غوغا خردان هنگامه ناسپاسان انتظام گرفت و سیه درونان بد گوهر فراهم آمدند - بارگاه خان جهان (که بجهت پیشکش آرایش یافته بود) برپای شد و پهنای آن عرصه را بسایه بانهای رنگارنگ و فرشهای گوناگون آراستند - نخست در مدارج اعتبار و بخش کردن ملک سخن رفت - و آویزشهای بد گوهری در میان آمد - و بدستان سرائی حیلۀ اندوزان فرونشست - و هریک بچیز خرسند گشته آرامش گزید - خطابهائی (که از پیشگاه بے دولتی آن بے سعادتان بر یکدیگر بستند) تفصیل آنرا نگاشته داستان پند پذیری سرانجام میدهد معصوم خان برفراز وکالت نشسته بخان دورانی بدنامی گزید - و بابای قاقشال بخانخانانی و ایالت بنگاله نامزد گشت - جبّاری بخان جهانی و سوراھی ده هزار کس قرار گرفت - و وزیر جمیل بلقب خان زمانی و منصب توزک بیگی اختصاص پذیرفت - و خالدین اعظم خانی و جان محمد بهسودی خان عالمی و عبدالباقی خداوند خانی و میرزا بیگ بهادر خانی یافت - و لشکر خانی بخواجه شمس الدین و آصف خانی بجعفر بیگ خیال کردند - این دو کس بفسون سازی تدبیر پذیرش را بوقت دیگر انداختند - و عرب غایبانه بشجاعت خانی مخصوص گشت - و سعید خان ترقبای را خان ساخته هزار و پانصدی کردند - و بهر یک جایگیر و علم و نقاره نامزد شد - میرزا حاجی لنگ فرخ یرغلیق فریدون تیمورتاش عزیز دستم بیگ محمد ترقبای محمد قلی ترکمان حمزه بیگ ترکمان عبدالله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد تولکچی مراد قاقشال تاش بیگ زلف علی لنگ خدا بر دی غضنفر بیگ نوروز بیگ را بمنصب هزاری

(۲) نسخه [ل] هفتم (۳) نسخه [ز] بفسون سازی (۴) نسخه [ل] فرید و حسین (۵)

نسخه [ل] رستم بیگ (۶) نسخه [ا] عیوض بهادر *

و لقبِ خانِي و علم و نقاره نامزد ساختند - و میرکلان بیدگ و فابیدگ میرزا کیچک یار بیدگ محمد شیرم بهادر لطیف حسین ایلانچق^(۲) بابا دوست محمد مهرعلی محمد بیدگ قربان بیدگ بخانی و علم و پانصدی مخصوص گشتند - و چندے دیگر اوباش را خطابِ سلطانی مقرر شد گمراهان بے سروپارا بخاطر میرسید که باندوختن زر و چیره دستی والا پایه امارت توان بدست آورد - غافل از آنکه ناشایسته بار بزرگی بوندابد - و بے یاورمی کارگشایان تقدیر خیال پیمائی سودمند نیاید •

* قطعه *

خانانی آن کسان که طریق تو میروند • زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزو ست

گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار • کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

چون گفت رگوی منزلت و اقطاع سپوی شد بسیچ آن نمودند که خطبه بنام میرزا حکیم خوانده بعیش و عشرت پردازند - نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی بجلوه درآمد - باد بشورش طوفانی برخاست - و ابر جوش دربانسانی برزد - از هر طرف دور باش قهرمان ایزدی هنگامه ناسپاسی در هم نوردیده تار و پود آن بارگاه عالی و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلابها در آورد و هر یکی از فرومایکن کچ^(۳) گرا افتان و خیزان بگوشه خزید - سعادت پژوهان ژرف بین نافرجامع بدگوهراں فتنه اندوز از کتابه نائید سماوی برخوانده ترانه نشاط برکشیدند - و بخت مندان والا نگاه چشم عبرت گشوده زمزمه نیایش دُدار بیهمال سرائیدند •

• بیت •

جهان بین که صد رنگ افسون دروست • شگرفی ز اندازه بیرون دروست

خوشا کو دهد جلوه اندیشه را • کشد زین معانی رگ و ریشه را

درین اثنا آمدن جنود فیروزی طراز گرم آوازه شد - و از آرایش بزم و آرایش منبر باز آمده در اندیشه دراز افتادند - و از زمستی و قباة بسیچی ازان ملک بعزیمت پیکار برآمدند - در ظاهر میرزا شرف الدین حسین بسری چهره برافروخت - و از راه معنی معصوم و بابا خان - و برخه از بدگوهراں شورش افزارا دران ملک معمور گذاشتند •

سخن بدینجا گذاشته سرگذشت صوبه بهار تا رسیدن عساکر نصرت قرین می نگارد - و ناگزیر

سوانح نویسی بکار می برد - در همان ایام (که بدگوهراں این سرزمین گرد شورش برانگیختند) بهادر هنگامه ناسپاسی جدا گرم ساخت^(۵) - لو پسر سعید بدخشی ست - آن سیاه دل از بدنهادی بفاکام از بنگاه خویش برآمد - و در فراخنای هندوستان بدست مایه گزبخت چهره نشاط برافروخت

(۲) نسخه [۱] عبدالحق - و نسخه [ب] الاء الحق (۳) نسخه [ب] کچ رای (۴) نسخه [۱]

فوج نصرت قرین (۵) نسخه [ا ب ل] ساخت - و جهان در شگفت فرو ماند •

درین‌ولا عمل‌گذار سرکار ترهت بود - که امرای بهار تارک فاسپاسی برافراختند - پور بد گوهر را درانجا گذاشته با سرکشان خلاف‌گرا پیوست - و بیاروی آن گروه نافرجم تکاپو نمود - درین اثنا دود سودا جوهر دماغ آن غنوده عقل را پریشان ساخت - مال خالصه در گرد آوری فرومایکن مگس همت بکار بود - و جوش شورش زده نام بزرگی بر خود بست - معصوم خان ازین آگهی سعید را دستوری داد که آن شوریده شولیده رای را باندرز پدران رهگرای یکجہتی گرداند - آن تباہ اندیش را نصیحت سردمند نیامد - از بے آزموی خدای مجازی را به تنگ‌نای زندان فرستاد - در کمتر زمانے از بیدانشی و شتر دلی آن خیره روی زیاده سر را بسرداری برداشته هنگامه آرا شدند - درین کشاکش بیراهی آرازه عساکر گردون شکوه بلندی گرفت - معصوم خان با بسیاری از باطل ستیزان بصوب بنگاله شتافت - و عرب را با چنده از کچ گریبان تباہ اندیش در پتنه گذاشت - بوکه درین صوبه دست‌برده نماید - و بناخت و تاراج همت گمارد - شام خان از سعادت ذاتی پیمان گسیخته بحاجی پور علم دولتخواهی برافراخت - و بجهت آنکه بسیج او خاطر نشین اربابای انبال گردد بر سر بهادر فوجی نامزد کرد - آن گروه شکست خورده باز شدند - و نخوت او افزوده شد - سپس خود لشکر کشیده کامیاب فتح آمد - و سعید سیه کلیم بگو نیستی فرو رفت - محب علی خان به نیروی عقیدت بار دیگر به پیکار عرب چیره دستی نمود - آن تباہ سگال از پتنه برآمده نبرد آرای شد - ازانجا (که نیت درست بود - و همت اخلاص آمود) بر فراز فیروزی برآمد - و آن شوریده مغز کچ گرا پای ریش خارستان هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان شهر رسید سعادت علی خان (که در بد آموزی پیش آهنگی داشت - و بنگاه باعتماد او گذاشته بود) از بخت‌مندی ازو روی بر تافت - آن غنوده بخت بیورت او رفته آریزش نمود - و بکار سازی روشن ابداع زخمی راه گریز پیش گرفت - و مقارن این محب علی خان آن شهر معمور را بتصرف در آورد - افواج گیهان ستان روزے چند بسر انجام یورش اشتغال داشتند - پس ازان بعزیمت درست و عقیدت دل افروز روانه شدند - در حدود چون پور نرسون خان صادق خان غازی خان الغ خان و بسیاری از امرای نامزد بعساکر فیروزی اعتصام پیوستند (۴) و فوجها را آرایش دیگر پدید آمد - در دو گروهی غازی پور معصوم خان فرخودی باردوی بزرگ پیوست - و چون هززه درائی و یافه گذاری او زبان خرد و بزرگ بود چنان مقرر گردانیدند که او برسم هراولی یک دو منزل جدائی گزیند - بنقد از گزند او برکناره باشند - و در پرده آزر جویای شناسائی شوند - بر ساحل دریای گنگ از سرگذشت مظفر خان آگهی پذیرفتند - و گاوریشان

(۲) نسخه [ب] که آن شولیده رای را (۳) نسخه [ل] آن تباہ اندیش بدسگال (۴) نسخه [ل]

نصرت اعتصام •

لا یعنی زبان ژاژخائی برگشوندند - اگرچه برخه را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌وران^(۲) والانگاه ژرفای بیدولتی را اندازه گرفته در نوشتن آن بساط خودسری از کتابه روزگار بر خواندند - و پذیرای نسیم فیروزمندی از چارچمن گیتی شده ترانه نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکی محب علی خان و شاهم خان و سمانجی خان و باقی کرلابی بحفود اقبال رسیدند - در حواشی شهر پنده گزین محفله افتظام یافت - و بزرگان دولت به پیمان یکجہتی و یکتادلی نشستند - خاطر از ان پرداخته لخته سخن در رده آرائی رفت - و هر کدام جلی خود را شناسا آمده بآبادمی وقت کوشید - در قول نرسون خان راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهترخان و جمعه دیگر از بہادران عقیدت منش قرار گرفتند - و در برانغار محب علی خان شاهم خان میرابوالمظفر و طایفه دلبران عرصه جلالت نامزد گشتند - و در جرانغار صادق خان الخ خان نقیب خان قمرخان و جوقه از دلاوران نامور تعیین شدند و در ہراول معصوم خان فرخودی شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبدالواحد سید عبدالہادی و گروه از مبارزان شیردل پای ہمت افشردند - و از انجا (کہ برخه بزرگان لشکر را دل دگرگون بود - و طایفه از ناسپاسان بعنوان قزاقی میگشتند) دور اندیشی و حزم آرائی نموده ازین مرحله سلاح پوشی در میان آمد - و آماده نبرد بودہ رہ نوریدے - عرب و حبیب و چندے از شوریدہ مغزان^(۳) تیرہ رای (کہ در ان حدود غبار فتنہ انگیکتے) باوازه عساکر گردون شکوہ پی سپر ننگناہای خمول گشتند و بدسکالان آردوی بزرگ را (کہ اولیای دولت از انہا اندیشہ مند بودند) قابوئے گزیدہ بدست نیفتاد ہفتم خردان لشکر اقبال بمنگیر نزول سعادت نمود - معصوم خان فرخودی (کہ از دیرباز سگالش تباہ جوہر ہوشمندمی او را ظلمت آمود داشته) در خیال آن شد کہ راجہ تودرمل را (کہ نظام این لشکر بفروغ تدبیر و شجاعت و اخلاص او باز میگردد) از ہم گذراند - تا سر از فرمان پذیری برتابد و گامے چند فراخ باآزوی خود زند - گروه انبوه از او باش (کہ فراہم آورده بود) ہائین شایان آراست و چنان خواہش نمود کہ راجہ بنظر خود در آورد - آن سعادت اندوز آگہی پذیرفته عذر آرای شد و پردے بے آرمی او دریدہ نیامد *

درین هنگام واژون بختان بدنہاد بنگالہ از گدھی گذشتہ باندیشہ مبارزت نخوت فروش آمدند و گروه از قراولان لشکر منصور با پیش آہنگان مخالف آویزش نمودند - جلال الدین مسعود وجی تواجی باشی و چندے دیگر گزین دست بردے بجای آوردند - راجہ تودرمل با دیدہ و ران آگاہ دل و سعادت گزینان بیدار بخت انجمنے ساخته بچارہ گرمی نشست - بسیارے از نیروی پردلی و دید

(۲) نسخہ [۱] لابالی (۳) نسخہ [۱ ب ل] و چیتہ (۴) نسخہ [ل] تہ رای (۵) در [بعض نسخہ]

قابوی گزندے (۶) در [چند نسخہ] مان •

نیرنگی اقبال شاهنشاهی پاسخ گذاردند که همت بایزیدی نائید آویخته معرکه کارزار آرایش یابد و برخه ژرف نگاهان هشیار خرام چنان گذارش نمودند - که امروز تندباد شورش از هر طرف برخاسته یک اندیش نیک سگال از دو روی تباہ بسیج باز دانسته نمیشود - و از معصوم خان فرخزادی (که برگرفته گوناگون احسان گیتی خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصاری شده راه دوربیدی سپردن سزاوار می نماید - چندی (که بضرورت بدان گروه نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکر اقبال میروسانند و از چگونگی همراهان آگهی بسزا روی میدهد - از کاردانی و حزم اندوزی آخرین رای پذیرفتند چون قلعه منگیر گنجائی جنود فیروزی اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمین شایسته حصار گزیدند شازدهم امرای خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فروردین خندق و بر آوردن دیوار کرشش رفت در کمتر فرصتی چهار دیواره بلند پهنادر انتظام یافت - و حصار شهر پایه ارک گرفت - بیست و چهارم تیره رایان باطل ستیز بدان حوالی گرد شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامه پاسخ آرائی گرمی پذیرفت - همواره جوانان چابک دست از هر طرف عرصه مبارزت آراسته - و کارنامهای مردانگی چهره نشاط افروخته - درین زد و گیر بسیاری از اردوی انجم شکوه خاک بیحقیقتی بر تارک بخت افشاند - بغذیم پیوستند - سرگروه این گروه کچ گرا ترخان دیوانه و همایون قالی شاه دیوانه بودند از آسمانی نائید بکتر زمانه غبار براه روی فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجد نیایش بجای آوردن گرفتند *

و از سوانح نواختن و فرستادن میرزا کوکه بشرقی دیار - چون از رازداران حریم قدس داستان شرمندگی و پشیمانی کولکناش بمسامع حقیقت نیوش رسید گیهان خدیو پوزش پذیرفته بفرود نوازش پایه اعتبار افزود - و بسترگ منصب پنج هزاری اختصاص گرفت - درین هنگام عرائض مجاهدان فیروزی بدرگاه خلافت آمد - سرگذشت قلعه گزینی و بدگهری همراهان و هجوم مخالف و التماس کمک بتازگی گذارش یافته بود - شهریار دیده ور بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود کولکناش از سعادت وری و نیک اختری جویای این خدمت آمد - بوکه بتدارک ایام گذشته چهره افروز نیکوبندگی گردد - از فروغ راستی خواهش پایه قبول یافت - بیست و نهم بخطاب خان اعظمی سربلندی بخشیده دستوری دادند - و سید عبدالله خان قاسم خان میرزاده علی خان عشقی خان مختار بیگ یونان بیگ سکندر چکنی^(۲) حیدر دوست قادر علی استا ذکریا قنبر سهاری و دیگر بهادران کارطلب را همراه گردانیدند - و ره گرایان بادیه خدمت بگران مایه خلعتها و گزین اسپان سرفرازی یافتند - و مفسور والا بنفاز پیوست که چون کولکناش بفیروزی جنود

پیوند امرای عالی شکوه و دیگر مبارزان سعادت سرشت بغرغ عقل دور اندیش او راه گرای
نیگوبندگی کردند *

و هم دزینولا حکیم ابوالفتح بنامیده سائی آستان اقبال سعادت اندوخت - و برهم زدگی بنگاله
و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیوازیانی گذارش نمود - و انداختن خود از فراز دژ و ره نوردیده آبله پای
شدن و بدستگیری قدسی توجه بنامن رسیدن گذارده سجون نیایش بجای آورد - و عرضه داشت که
میرمعزالملک اگرچه نخست از تبه رانی و بدگوهری با گروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دوراندیشی
راه جدائی سپرد - شکفت آنکه درین زمان (که هنگامه ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطع
اقبال (روز افزون) آن تبعه بسیج عربده کار در چونپور هرزه در آئی میکند - و بد نهادان واقعه جوی را
فراهم می آورد - و مولانا محمد تبریزی^(۲) در ژاژخائی و فتنه اندوزی دوشادوش گام برمیدارد - پرتو
اشارت نافذ که اسد خان ترکمان از مانکنپور بان حدود شتافته آن زیاده سران آشفته رای را بدرگاه همایون
آورد - آن عقیدت گزین کار بند فرمان شده شایستگان نیستی را بدست آورد - در حدود قصبه اثاره
کشتی بدگوهران در موج خیز دریای جون فروشد - و عالم لختی از آرایش نادرستان کج گرا پاک گشت
و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بحان اعظم مصحوب رامچند شرف صدور یافت که میر
علی اکبر برادر خرد معزالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد - اگرچه بهنگامه ناسپاسان
در نیامده - لیکن همواره بپیغام گذاری و هرزه سرائی افروزیده شورش شده - با کولکناش در مقام^(۳)
سرکشی و حيله اندوزی درآمد - از انجا (که معامله دان دیده ور بود دستان فروشی سودمند نیامد
رامچند و حیدر دوست او را ببارگاه خلافت آوردند - رفت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده^(۴)
بدبستان زندانی فرستاد *

و از سوانح دریده شدن طیلسان نژویر شیخ قطب - در قصبه جلیسر از مضافات دارالخلافت
اگره زاویه سالوسی آراسته داشته - و راه ساده لوحان زنده روزی خود فراخ گردانید - ناگاه شیخ جمال
بختیار بدام تسویل او درآمد - و نیزگی خیل را کرامات اندیشیده در قدسی محفل گذارش نمود
از انجا (که جوپائی سره آدم خوی ستوده گیهان خدایو است) دیدن از آرزو گردید - چون ایزد بیهمال
در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت
که نخستین چندت کار آگاهان دیده ور (که از نقش گردار بیرونی اندیشه درونی دریابند - و رازهای
پوشیده از لوحه پیشانی برخوانند) باید فرستاد - اگر دریافت این گروه معاضد افتد رفتن بصومعه او
سزارار - و گرنه دستمایه گرویدن فراوان مردم گردد - میزراخان و حکیم ابوالفتح (که در دبستان

(۲) نسخه [۱] یزدی (۳) نسخه [ب] در معرکه (۴) نسخه [۱] بدرگاه والا (۵) در [بعضی نسخه] گردیدن *

حقیقت آموزی اورنگ نشین فرهنگ آرا دیده بینا را توتیای شناسائی میکشیدند (باین خدمت نامزد شدند - از دور بینی و راست اندیشی بر خرابی ظاهر و باطن او آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند - خدیو جهان دریافت ایشان بتراوی دانش سخته به بندخانه زندانی جای داد - تا از نکوهیده خوئی مردم فریب باز ماند - و حق هم آغوش باطل نگردد - شیخ جمال سجود نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت - و آن تهیدست تزویر فروش شرمسار کردار آمده بچاره گری نشست *

المنة لله که بمیامی دانای رموز انفسی و آفاقی بسا مکراندوزان روزگار و نرفند گذاران خیره روی از تبه کاری برآمده ره نور صفت سوامی سعادت آمدند - و از سجاده تلبیس بر خاک نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق پرستی شتافتند - بزرگان باستانی بیشتر در پیراستن ناراستان صورت تکاپوی نمود - و از دشوار کاری و فائوانائی بآراستن دروغ زنان معنی کمتر پرداخته امروز از فروغ ایزد شناسی خدیو آگاهی این کار سترگ فیز بانجام می رسد - فروهیده مرد انصاف گزین داند که پیرایش صورت و معنی و آرایش ظاهر و باطن چندین گروه گروه در زمان باستانی بهمت یک کس پرتو ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از تفسیده دشت تقلید بشهرستان تحقیق نیاسوده ازین پیش سخن بقدر دریافت مخاطب از خلوتکده کمون ببارگاه ظهور می آمد - امروز باندازه حال متکلم پذیرائی فیض میگردد - اشرف برادران در نیایش آن جهان بینش چه خوش می سراید *

* نظم *

ساقی قوابه سبک دست * ساغر شکن حریف بد مصت
 صراف عیار قلب کاران * نقاد ضمیر کم عیاران
 بادانش و بیدش فلک سیر * بگرفته عیار کعبه و دیو
 بر مسند کبریا نشسته * صد بتکده ریا شکسته
 بر بسته دکانچه های تزویر * بگشاده نقاب خاک و اکسیر
 بر تخت بفقربوده خرسند * اطلس بکلیم داده پیوند
 بر تاج فشانده آستینها * بر تخت کھیده اربعینها

سر بلندی یافتن شریف خان باقالیقی^(۲) شاهزاده سعادت سرشت سلطان مراد

کاواکهان بیدر دل و معامه دانان هشیار مغز یکتائی گزیده اند - و براهین عقلی و امارات

عرفی دست یکدیگر زده - که کارهای دینی و دنیایی و فیادارهای صورت و معنی از خرد مواب اندیش
انتظام گیرد - و بے این چراغ آگهی پی بصفت گاه آرامش نتوان برد *
• نظم •

چه نیکو متاعست کار آگهی * کزین نقد عالم مبادا نهبی

جهان آنکسے راست کافدر جهان * بود آگه از کار کار آگهان

بدوری نکوهیده خویان و آمیزه نیکوان افروزش یابد - و ازین نمط زندگانی کام دل توان برگرفت
و صید مقصود بدام آورد - در هزاران یکم پدید آید که بے میانجی پذیرای آن پرتو گردد - و از گرد
همنشینان بد برکناره زید - [هرگاه یکتایان تجرد گزین (که همگی بسیج ایشان دست از اختلاط
بازداشتن است - و دل از غیر واپرداختن) براه انتظار آن تابش حقیقت نشسته در آموزش
کام همت بردارند - و بدبستانی هنگامه شتافته عقل هیولانی را بنقوش بینائی آرایش بخشند]
پیدا است که بختمندان کثرت آرا چگونه در گوهرین ساختن دل بصحبت شایسته سرشتان خردپزوه
آرزومند باشند - و (هرگاه شورش طبیعت نابینا و نیرنگی نفس بوقامون و ناروائی عقل ده خدای
و رنگینی بساط دانا فریب و انبوهی صورت پوستان خوبشتن دوست و بے توجهی طبیب انفس
فراهم آیند) جای آنست که دلهای شناسا خون پالا و پایهای طلب آبله فاک گردد - و بجست و جوی
سخت و بے آرامی شگرف پای تکاپو فرساید - هرکرا بخت بیدار باشد و عنایت ایزدی یاور
ازین آشوبلاخ خطرناک بسعدت جای عاقبت رسد - و بنزعت گاه اطمینان رخت اقامت اندازد
و نشان یابندگی مقصود پیوستن نیک مردان خیرسگال است - تا اولین پایه بدستمایه آموزگاری
از همنشین بد و دمساز ثباه برکناره شود - و نقش نکوهیده سیرتها از لوحه خاطر سترده آید - آنگاه
به نیت صافی و کوشش فراوان بستوده خوبها آراستگی جوید - بوکه از بختمندی و ستاره روشنی
کامیاب ظاهر و باطن گردد - و آزمون گروه گروه مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایه دولت سرمدی
و سرمایة نکال جاوید همزبانان محفل نشین آید - فرومایگان زبان زده را از همدمی خردپزوهان دیده ور
و شایسته کاران نیک اندیش نشان سیه گایمی زده آید - و بر فراز سعادت جلوه بختمندی نمایند
و دولتندان سود اندوز را از آمیزش گریزان بدگوهر و خراب درونان آراسته ظاهر کار واژون گردد - چنانچه
کهن نامها بدان شیوازیانی میکند - و دانش گزینان حال زبان گویا گشاده دارند - و هرگاه ناگزیر
هرکه و مه آنست (که شناسا گشته در پاسبانی همت گمارد - و در کار همنشینان گزین نامل بجای آرد)
فرمان فرمایان والا شکوه و مسند آریان اقبال را چه مایه اهتمام درین شغل شگرف خواهد بود - و چگونه
درین مهم خطیر توجه دایمی مبدول خواهند داشت - ازین رو پادشاهان ژرف نگاه گرامی فرزندان را

(۲) نسخه [۱] پذیرائی آن پرتو گیرد (۳) نسخه [۱] سود ورز را (۴) نسخه [۲] بینا گشته •

از بیم چشم زخم همواره سپندسوزی بکار برند - و فراوان نیایش دادار بے همال نمایند - و در پیش گاه خلافت داشته اندر زهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گذارش فرمایند - و از مهراندوزی و عاطفت بهمزیانی خویش از آفت نکوهیده مصاحب باز دارند - و از دور بینی و ژوف نگاهی بآن دیدبانی بسند نفرموده بابرین اخلاص انهور و روزگار دیده گان خیرسگال را باتالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خورد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گزیده نور بینش افزایند - و از دورباش سطوت هنگام غیبت از محفل همایون ناسزائے نتواند خود را بعنوان نیکوئی فروخت - و نکوهیده خوئے بتزویر پیشگی راه نیابد *

المنّة لله که درین فرخنده روزگار کشور خدای این ستوده خوی را چون سایر گرامی صفات بوجه کمال دارد - و ذات مقدّس بے آموزش آخشیچی از دبستان ایزدی فنون آگهی پذیرد - و گزند از طبقات عالم بدان نزهت گاه تقدّس نرسد - و با این والا پایه شناخت و عالی رتبه کارکرد بر بساط نیایش و نیازمندی بر نشسته یتاق داری جهان بوقلمون نماید - و از میامن آن پیکر نورانی تکوین بیگانگان و دوران محفل همایون بگوناگون سعادت رسیده سجد سپاس گذاری بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نور پذیر نیتر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف آورند از اینجا پایه حق پژوهی فرزندان رضاجوی قدرے تون شناخت - و مرتبه حقیقت اندوزی آن والا نژادان بختور بحوصله قیاس توان آورد - زمان زمان باصناف تربیت و عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهره نشاط می افروزند - چنانچه شهریار دوربین درین بهار دولت تازه توجه بفروند عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شریف خان را (که با قدم نسبت جوهر بختمندی از ناصیه حال او تابش میداد) باین گرامی خدمت سرافرازی بخشیدند - هم آئین خورد را رونق افزود - و هم پایه اعتبار آن بابری بلندی گرامی شد - او بسپاس گذاری این مهین بخشش گزین جشنه اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست نمود - آن کامروایی دودمان اخلاص ملتس او را پذیرفته سرمایه جاودانی مہاہات کرامت فرمود - و چهره دولت مندگی او فروغ دیگر گرفت *

یکه محفل عیش دادند ساز * که دوران فیارک بعهده دراز
فراهم شد از شوق هنگامها * که خوانند نقش هنر نامها
فراوان درو نعمت و ناز بود * در دولت عشق بر جهان باز بود
و از هوانج سهری شدن روزگار شجاعت خان - درین ایام (که بدگوهران شوقی دیار

غبارِ شورش برانگیختند) برخی مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولایاتِ دوردست فرمانِ طلب شد . و یرلیغ والا نفاذ یافت که امرای گجرات و مالوه از یورشِ دکن دست بازکشیده آماده خدمت باشند - وجهی ^(۲) یساول باوردنِ شجاعت خان روانه شد - اوائلِ تیر لواز سارنگ پور بخاکبوسی آستانِ قدسی رهگرای آمد - و بنحستین منزل پیمانۀ زندگی او لبریز گشت و ستارۀ پایندگی بنشیب گاهِ نیستی فرونشست - عوض ^(۳) بیگ برلاس و محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خداقلی و بسیاری از نوکرانِ بے آرم و ناسپاسانِ پریشان سر همدستان شده حاجی شهاب الدین را بسرداری برداشتند - و کم نامی را بلند آوازی و خاکبازی را تاجداری نام برنهادند و باندیشۀ نکال جاوید در کمین گاهِ فرصت نشستند - پایانِ شب بیشترے با پرتالِ لشکر همراه بنه و بار ره نوریدند - و برخی گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرانِ آرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریادے سترگ برخاست - و آوای عظیم درگرفت - پسر لو قویم خان جویدی آگهی شد - و بگزند جان فرسا نقدِ زندگی در باخت - شجاعت خان بیرون شتافته زبانِ پرسش برگشاد - و خود را آماجگاہ یافته ازان وحشت جای دیوار و آشوب گاهِ دهشت انگیز بخیمه شتاب آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزندے چند باو رسید - هنوز رمقے از جان بود که پیش خدمتانِ حقیقت اندوز و نزدیکانِ کار آگاه معماری در انداخته روانۀ سارنگ پور شدند - و از پخته کاری و زمانه شناسی چنان ره نوریدند که بسیاری زنده انگشتند - و چندے بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - آن دور بینانِ فراخ حوصله و کار شناسانِ راست کردار در کمتر زمانے بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مزده رستگاری بر زبانها انداخته کوسِ شادمانی بلند آوازه گردانیدند - گردِ شورش فرونشست - و بدسگالان کناره گرفتند شگفت تر آنکه برینه و بار او دران صحرای بے یاور و بیابان بے زینهار دست بردے راه نیافت - و با هجومِ یعمانیان خیره رو و غارتگرانِ شوریده مغز بعافیت گاه پیوست - بیشترے زریندگانِ ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و کام ربائی کام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یآوری نموده برخی بیاسبانی برخاستند - تبه بسیچان بے هنجار و کوته اندیشانِ دراز سودا هراس گرفته راهِ خمول سپردند در اندک فرمتے بدکارانِ تباہ اندیش بقهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگونگون باد افراہ عبرت نامه جهانیان گشتند - عمدۀ اسبابِ شورش بدگوهری و سیه دلے قلچچیانِ فرومایه و سخت گیری و نارسائی آقا بود - سرباری موجب سپاهی به بیخسابی باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کردے - و ناخوش سخنانِ قهر برگذارده - اخلاص گزینی و خیر سگالی ناپدید - حقیقت گذاری و نمک شناسی کم یاب - و درشت خوئی و سست پیوندی را بنیاد محکم - چرا درین آشوب زار

(۲) نسخه [ب] برخی یساول (۳) نسخه [۱] عبوض بیگ (۴) در [بعضی نسخه] خاکساری را •

(۲) طبیعت و وحشت سرای ناشناسائی نزهتگاه دل غبار آگین نشود - و گلبن حق شناسی برگریز نیاید
بزرگان بیدار بخت سررشته سود و زیان بدست داشته سپاس نعمت رسیدگی بجای آورند - و از فروغ
بینش نیک از بد جدا ساخته و فرار از نشیب دانسته نخستین آشنائی نکند - و روی کرم نیارند
و اگر از نیرنگی روزگار و تخیل بازی زمان آمیزه ناگزیر رو دهد بگشاده پیشانی و آزر گزینی پرده بافی
رود - و داد و دهش چنان فرایش گیرند که از گرسنگی بفقان نیایند - و سرمایه شورش بدست نیفتد
همواره از کارکرد اینان آگاهی بکار برند - و از همزبانان و دمسازان پژوهش نمایند - بو که بدین آئین
از گزند فتنه رستگاری روی دهد - و تریاق دور بینی چاره هلاهل بیدانشی گردد - و چون ببارگاه خلافت
آگهی آمد گیتی خداوند آن سفرگزین ملک تقدس را خواستگار آمرزش آمده در انتظام آن صوب
توجه فرمود - و بفراهم آوردن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانید - و فرمان شد که باز بهادر پور او
از گجرات آمده بیاوری همت گمارد - و دیگر اقطاع داران آن سرزمین از صلاح دید او بیرون نه رفته
یکتائی ورزند *

و همدربن ولا شهباز خان باستان مقدس جبهه سای آمد - او بمالش نخوت آریان صوبه
اجمیر دستوری یافته بود - از خدمت گزینی و جد پیشگی او رانا پرتاپ آواره دشت ادبار گشت
و بروز ناکامی افتاد - هر بامداد را شام واپسین شمرده - و در دواو بیمناکی آبله پای گشته - و نیز
بر پورت نیجمال سیسودیه تاخت شایسته آورد - و بسیاری بداندیشان قالب تهی کردند - و بنه
و بار او یغمائی شد - و آن حواشی را از بد گوهراں پاک ساخته سپه نشین گردانید - و سترگ همی او
در سراپای تیره دلان ناترجم افتاد - و چون گرد شورش در شرقی بلاد بلندی گرای شد آن خدمت گزین را
باندیشه فرستادن آن دیار طلب فرمودند - هفتم تیر بسجود قدسی آستان سود دین و دنیا اندوخت
دران نزدیکی عرضه داشت مشرقی سپاه رسید که فرو نشستن غبار شورش بے توجه موکب
همایون دور می نماید - هر چند ضمیر پیش دان گیتی خداوند آگهی داشت (که این خام فتنه را
خمیر مایه پایندگی نیست - و ناسپاسان تباہ اندیش در کمتر زمانه بباد افراه میزنند - جنبش
ریات قدسی چه - بلشکر دیگر آرزومند نخواهند شد) برای دلجمعی اولیای دولت و احتیاط گزینی
در فرستادن چریک اشارت والا رفت - و کارپردازان سلطنت بدان همت گماشتند - پانزدهم
آن پسندیده خدمت را گران بار اندرز رخصت فرمودند - بابوی منکلی سلیم خان سر مور قاسم بدخشی
شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفر عبد القدوس بهادر علی و بسیاری از کار طلبان
حقیقت اندوز و هوشمندان را با فراوان خزینه همراه ساختند *

(۲) در [بعض نسخه] طبیعت و وحشت سرای (۳) نسخه [ز] بیاسایند (۴) نسخه [۱] سترگ وهم در سراپای *

و از سوانح در آمدن نواره مخالف بدست مجاهدان شرقی دیار - از فزونی سرتابان نافرجام و کمی گذروران اقبال و حصارى شدن اولیای دولت و نقش دورویی باختن و دورنگی نمودن برخه جنود فیروزی مخالف سر استکبار برافراشت - و راه نخوت فرابیش گرفت - چون آذوق مبارزان قلعه نشین از بحر و بر می آمد میوزا شرف الدین حسین و معصوم خان با چنده بره پتینه فرود آمده گذرگاه خشکی گرفتند - و نواره خود را دریائی ساخته بستن دیگر مسلک اندیشیدند و چون آگهی آمد (که کشتیها نه گروه ازان طایفه و اژون بخت دور مانده) صادق خان الخ خان نقیب خان باقر سفرچی و بسیاریه چابکدستان بره خشکی شتابان شدند - و رای پترداس را با برخه از دلاوران از راه دریا فرستادند - و مهترخان را با جمعه از آب گذراندند - که ازان جانب شتاب آورد - کار آگاهان خدمت گذار ره نور دیده دست چیرگی برگشادند - نزدیک سه صد کشتی پراز ساز پیکار بتصرف در آمد - اولیای دولت را سرمایه نیروی سترگ شد - و تیره رایان غنوده خورد^(۲) را سر بسنگ ادبار رسید *

و همدربین ولا خواجه شمس الدین خافی از هنگامه ناسپاسان بیرون شده گوهرا فرورز نیکوبندگی آمد - در آن هنگام (که بر مظفر خان گردش روزگار سپری شد) معصوم خان خواجه را بگمان زر داری در حمایت خود گرفت - چون بخوش خوئی کاره نساخت بخیره رویان بے آزم سپرد - نزدیک بود که دران تنگنای شکنجه قالب تهی سازد - از نیرنگی تقدیر عرب بهادر بیاداش پیشین دوستی برخاست - و باندیشه آنکه اندوخته های او را باندوزگویی فراگیرد پیش خود آورد - و بند از پا گرفته بلا به گری نشست - خواجه بهنگام فرصت با چنده سعادت گزینان بختور از انجمن باطل ستیزان بوکزاره شد - و در قصبه کهرگ پور براهه سفکرام پیوست - و از راه بستگی و تنگ میدانی بسپاه فیروزی فیارست رسید - لیکن سراسیمگی مخالف را گزین سببه آماده گشت - همواره کاروان بازارگان لشکر مخالف زد - و بر مواشی آن گروه (که بچرا بر آمده) دستبده نمود - در کمتر زمانه حسن علی عرب و آفاق دیوانه و میوزا حسین نیشاپوری و علی قلی و عزیز و بسا نیک سگالان پاکیزه گوهر (که از بیچارگی بغنیم در آمده بودند) خواجه را دریافتند - قریب هزار و دو بیست کس فواهم گشتند - معرکه تباه بسیچان سست پیوند لخته پراگندگی پذیرفت - و هنگامه بدکاران ازان رونق افتاد *

و از سوانح زندانی شدن شاه منصور دیوان - از اواره نویسی و کفایت اندوزی در داد و ستد سپاه باریک بینیها نمود - و کار وزارت یکسو نهاده آئین استیفا پیش گرفت - وزیر آنست که بفروغ

دیده‌وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشت بندهگان خدایگانی همت برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد - و با درست و دشمن یکسان زوستن از راست میزانی داند - و بایست وقت و سزاوار حال از دست ندهد - و زراندوزی را بهین کار نه انگارد و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل توانگر و خاطر مهربان و انصاف بردوام زندگی نماید و چشم ناتوان بینی بر بسته در فراخ حوصلگی برگشاید - و دکان مکشل پسندی و سخت گیری بر چیده از جهانیان بازارگانی بهنجار را بفران نرخ برستاند - بوکه بدین شگرف طرازی گروه‌گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوازم نیک بسیچی و ناخن زدن و باقی کشیدن و مال افزودن کار نباشد - و غرض از میانه برداشته سر رشته اماره^(۲) را یتاق داری نماید - خواجه از جاده خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت - و شورش زمانی و دستبرد روزگار را منظور نداشته بازخواست بقایا در میان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامه نبرد گرم دارند - و بازار سربازی تیز^(۳) - و آویزش جانفشانی و دل شکری در میان - کار پردازان سلطنت از بے نامی و وقت نشناسی در چنین معرکه زد و گیر داد و دهش را سر کیسه بوبسته مال برگرفته را باز می طلبند - این بازیافت را چه توان نام نهاد - و طلبکار بے هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریار معدلت دوست او را اثر تصرف باز داشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود - و منصب والی وزارت بوزیر خان باز گردید - مبارزان شرقی دیار ازین سترگ عاطفت کمر جانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهادند بسیار از ناسپاسی^(۴) به نیایش گذاری آمدند - بوکه بصفوتگاه عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیب جان گزائی و تباہ بسیچی بر کناره زبند *

و از سوانح دستوری یافتن گوهر اکلیل خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر - آورنگ نشین فرهنگ آرای از دستگاه حق پژوهی و دیده‌وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخ دولت برافزارد و اساس قرخی روز افزون بران نهد - نخستین از دوام آگهی سعادت نامه کردار را فروغ حقیقت بخشد و از همسازمی خورد (که خانه خدای این نگارین سراست - و معامله گذار این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و از انجا (که اسبهدی سپنجی سرای را نقاب پیشوائی جهان معنی ساخته است) آنچه ظاهر نگاهان صورت‌گرا پرستاری دادار بیهمال شمردند بجای آورد - و باندازه مزاج زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

(۲) نسخه [۱] حساب اماره را (۳) نسخه [۱] لفظ نیز نیست (۴) در [چند نسخه]

پاسبانی ساده لوحان لست از کج روی و تباہ سگالی - و صاف داشتن عرصه جهان از غبار کوزه اندیشی زیارتگری تربتهای غنودگان بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسل بروح آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی ننگد - و اگر بزرگ داشت فرسوده خاک در نظر شریک معبودی و بت پرستی - درین هنگام (که معنی پژوهان حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیده وران گوهر شناس روانی یافتند - و کوزه بینان صورت پرست در لباس سعادت گزینی در آمدند) از ساحت اندیشه گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت سترده آمد - خاصه درینولا که بدان حواشی شغل ملک آرائی نبود - و بارگاه خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر از ان عزیمت باز آمده وقت گرانمایه را بسزاوار آن آباد گردانیدند - لیکن (چون آن مشهد فیض وسیله بخشش فراوان میشد و بسیاری آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند) بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که یکم از فرزندان والا گوهر بدان قدسی مطاف شتابد - و خواهش گران بادیه انتظار را بویه رساند - نوزدهم مرداد آن نیر آسمان اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگه و شیخ فیضی و جمال خان و برخی نزدیکان عقبه دولت را همراه فرمودند - چهارم شهریور آن یکتا خدیو آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبریز بخشایش آمد *

و از سوانح فرستادن حکیم الملک بصوب حجاز - از آرزوی دل بدنیاسته بود - و این اندیشه گرد خاطر او نمیگشت - بنیاد افرا لغزشها دستوری یافت - چند آنکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشم حسرت باز پس نگران *

و از سوانح رسیدن شاهزاده والا گوهر از خطه فیض بخش اجمیر - در کمتر زمانه بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلا ایضال در داد - و عموم تهیدستان آرزومند شاد کامیها اندوختند هشتم بسجده گاه مقدس ناصیه بخت مندی را تابش دیگر شد *

و همدرین روز یکم بدرگاه همایون آمد - نه شکل گوش داشت - و نه شکاف آن - شگفت تر آنکه گفته را بے تفاوت شنودے - همانا زمزمه سازان بارگاه تقدیر طنطنه سترگی این دولت ابدی اعتصام بگوش جهانیان میرسانند - و نیرنگی اقبال روز افزون بے گوشان روزگار را سامعه افروز آمد *

و از سوانح اعتبار افزودن اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری (که در عنقوان گشایش گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطر جهان آرای گیهان خدیو پاداش آن میخواست - درینولا (که کتابه سعادت پژوهی و بخت مندی از لوحه پیشانی او بر خوانده آمد) شهریار کام بخش

(۲) در [چند نسخه] سعادت در آمدند (۳) نسخه [ب] سترگی *

نوازش فرموده سرکار پتن باقطاع اوداک - و آبادی خالصات گجرات بدو بازگردید - سی فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوری دادند - و میر ابوتراب را باندزرگویی و صلاح اندیشی همراه گردانیدند *

و از سوانح باز رسیدن یوسف خان چک بمرزبانی کشمیر - نگاشته آمد که از بدگوهی^(۲) و ناسازگاری بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامی نشست - و برهمنوی بخت بیدار روی نیاز بدارگاه اقبال آورد - سید مبارک بنیرنگ دستان سرائی و جادوزبانی^(۳) فتنه اندوزان ده زبان فراز مسند حکومت برآمد - و پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان بے آزر و بے نشانان ناهنجار او را زاویه نشین خمول گردانیدند - و لوه چک عم زاده یوسف خان را بزرگی برگرفتند - چون او جبهه ساری آستان قدسی گردید بگونگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمان مقدس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوج همراه سازند - کشمیریان از شادخواب غفلت برآمده بچاره سازی نشستند - و از بیم فیروزی جنود بدلاویز سخنان لابه گری نمودند - و گزند لشکر آوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند - پیشتر از آنکه لشکر سرانجام یابد و بے آنکه این راز را در میان نهد گام سرعت برگرفت - در پرم کله^(۴) چند ناموران ملک آمده دیدند - مرزبان نو آگهی یافته شمس چک و حیدر چک و بسیاری را بچاره گری نامزد گردانید - نام بردها با ساز پیکار روبرو آمدند - او در خود توانائی آویزش ندیده این راه گذاشته بسونپور^(۵) شتافت - لوه چک با برخه سپاه در برابر آمد - چون خلاصه لشکر بدان صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتم آبان آب بهت را گذاره کرد و بے سزاوار آویزش فوج غنیمت پراگندگی یافت - لوه چک بدست در آمد - و از پیش بینی ره نوردیده بگرفت - و بدان والا استظهار آب رفته بجوی آمد - و بحکومت کشمیر سربلندی یافت *

و از سوانح ریختن آبروی چندر سین مالدیو - این فرومایه کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس دریافته بود از کوتاه بینی و واژونی^(۶) بخت سرکشی و خود ساری پیش گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکی سپاه کشورگشا بکنج خمول بسر برد - و هنگام شورش را طلبگار بود - درینولا ازان تنگنا برآمده در برخه محال صوبه اجمیر گرد فتنه برانگیخت - قدسی منشور باسم پاینده محمد خان مغل و سید هاشم و سید قاسم و سایر اقطاع داران آن حدود شرف صدر یافت که راه دیده وری و یکجہتی سپوده آن خود رای شوریده بخت را سزای شایسته در کنار نهند - نام بردها کاربند

(۲) نسخه [ب] بدگوهی (۳) نسخه [۱] ناسازی (۴) در [بعضه نسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵)

نسخه [ل] این راز در میان آید (۶) نسخه [ز] پیرم کله (۷) در [بعضه نسخه] بسونپور (۸) نسخه

[ک] واژون بختی *

حکم والا شده روی بخدمت نهادند - آن نیره روزگار برگشته دولت^(۲) در برابر جنود اقبال آمد و آویزش سخت روی داد - و بهزاران زیان زدگی آبله پای بادیه ناکامی گشت *

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

ازان باز (که رو بروی سپاه فیروزی نشستند - و پرده آرم برگرفته کچ گرا شدند - چنانچه در پیشین داستان گذارده آمد) هر روز ناموس دوستان رزم آرا براد سردی و گند آوری چهره نشاط بر افروخته - و گرد ناورد گاه را بآب تازه روئی بر نشانده - تهور گزینان باطل ستیز را آبرو ریخته شده - و بباد افرا تباہ بسیچی بر خاکستان شرمساری نشسته - اگرچه ترسون خان و راجه نودرمل و محب علی خان و معصوم خان فرخودی پاس سرداری داشته چالش بیرونی نکردے لیکن صادق خان و شیخ فرید و الخ خان و دیگر مبارزان کار طلب تازه جوهری ببازار آوردے - و هنگامه داد و ستد جانها گرمی پذیرفته - اورنگ نشین فرهنگ آرای بر نیرنگی ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهر افزونی و خدایگانی نوازش بر بیدانشی و زیان زدگی نادانان کچ گرا بخشوده و گاه از غیب دانی بنزدیک شدن باد افرا بدگوهران شرارت منش و پیش آمدن خیر اندیشان خرد پزوه عشرت سپاس بجای آوردے - و از فرمان روائی ملک معنی بسا هنگام آن گروه را معذور داشته بے شایبه دگرگونی بچاره گری دل نهاده - لیکن از انجا (که سبب آرائی جهان صورت را دادار بیمال بو دوش فطرت آن یگانہ بارگاہ آفرینش باز گذاشته بود) ناگزیر برخه توجه در فرو نشاندن غبار رمیدگی برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگی ثابت قدمان بزم عقیدت پی یکدیگر فرستاد و فراوان خزینہ همراه ساخته دلہای عامہ را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور مثل پیشروخان و جمیل و صالح و زین الدین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاہ دل را باسپ بام فرستاده همت و آگهی افزود - آب نیروی اقبال گرمی هنگامه مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیت این بے سرو پایان ادبار را بسیلاب نیستی در داد - درین دو ماه (که بدگوهران شوریده رای آمده بگرد حصار نشستند) هر روز ایشان تباہ تر از پیش میشد - چند آنکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشی (که ہدیوار بست و خندق نپرداختے) بدان روی آوردند - هر چند خان اعظم و شہباز خان و دیگر امرا نہ پیوستند لیکن آواز آمدن فیروزی افواج بیم افزای تباہ بسیچان شد و هنگامه ایشان از ان رونق افتاد - احتیاط گزینان دور اندیش (که جنگ صف قرار نداده) همت بران گماشتند کہ از حصار برآمده گوهر رادمردی را ببازار آورند - و ناورد گاه را بکار نامہای گند آوری

(۲) نسخہ [۱] بخت (۳) در [چند نسخہ] آن یگانہ آفرینش *

برآیند - بدگوهانِ باطل ستیز ازین آگهی پانزدهم مرداد روی در گریز نهاده بیابانِ آوارگی را پیش گرفتند - برخی سپاهِ نصرتِ اعتصام را آن خیال که راهِ تزویر می سپردند - و بیرون آمدن لشکر و بد جلوی بهادران را طلبگار - غافل ازین درباغت که ناسپاسانِ واژون بخت را سرمایه توانائی از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدنِ افواجِ گیتی گشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌ورانِ والا نگاهِ اردو اگرچه برحقیقتِ حال آگهی داشتند لیکن از دورسگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نمی نهاند - روز دیگر بهزاران گفت وگویی فروهیده مردم بعزیمتِ تکامشی از شهر بند برآمدند محبّ علی خان و مهرعلی خان و جوقه مبارزانِ سعادت سرشت را هراول گردانیدند - و از ناشناسائی و احتیاط گزینی گامِ دودلی بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس الدین (که دران کوهستان راه پیوستن می جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دو بیست سوار در رسید - و برهم زدگی مخالف گذارش نمود - بر عموم لشکر تبادله حالی و فکونساری غنیمت روشن شد - و اندیشه کار دیگر در سر افتاد با افزونی بدسگالی و کمی خیراندیش و گرم بازاری دورویی تائید آسمانی چهره نشاط برافروخت چون بهروزی و نصرت مندی اولیای دولت و خدمت گزارانِ خدا پرست ^(۳) بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیار مندی گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوند خاص کرامت شد - هنگامه کامروائی بندگان بیدار بخت و افزودنِ مراتب اعتبار گرمی پذیرفت *

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازی آنکه برخی حال بنگاله نگاشته آید - و عبرت نامه آگهی پژوهان سرانجام یابد - حوادثِ آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و ناراست میزانی پذیرا شد تنگ مایگان تیره رای ارتفاعِ هبوطی را ارتقای عروجی اندیشیدند - طایفه بهمان ملک توقف گزیده بجاوید نکال در شدند - و بسیاری بریانگه پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آدیسه و مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرفِ نیکو بندگی بر زبان گذارد - لیکن از فراخنای گفتار بصفتگاه کردنار تیم گامی برنداشتند - پیش از آنکه پرده آزر دریده آید مراد خان بمرگِ طبیعی در گذشت - و مکند زمیندار آن ناحیت پسران او را بمهمانی طلب داشته از هم گذرانید - و تیول او برگرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامی کشید - و بنوش داری حیات زهرگیامی فیتسی برآمیخت - بومیان آن حواشی چیره دستی یافتند - قتلو بر سر میرزا نجات رفت - میرزا در حدود سلیم آباد آویزشِ فاهنجار نموده راه گریز پیش گرفت - و در پناه پرتاب بار فرنگی شناخت - دورویان هرزه کار را زمانه پندے بسزاداد - و باد افراھے در خور - بابای قاتشال را دران نزدیکی بیماری سخت در گرفت - و باوجود جانکاه زندگی همزبان را با برخی بدنهادان

(۲) نسخه [۱] و با افزونی بدسگال (۳) در [بعضی نسخه] خدایگان پرست (۴) نسخه [۱] نوشته آید *

غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد - او از میانه راه چیره دستی قتلو شنوده شتاب آورد و در فواحی منگلکوت با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله پای دشت ناکامی شد - بابا بکین توزی هنگامه آراست - قتلو بافسانه سرائی و حیلله فروشی راه آشتی پیش گرفت - از انجا (که کارسازان ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جاوید طراز را پیهم سزا میدهند) بیماری آن سرگروه شورش و دست مایه^(۲) دردمان آشوب بدر بے درمان خوره انجامید - هر روز دوسیر گوشت دران ریشگاه نهاده طعمه جانوران ساخته - (چون از خواب دراز بیخبری و بیهوشی داری مستی قدرے بیدار شده بود) پیوسته گفته بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حال تباہ نشانده فاسپاسان بهار جانکاهی او شنوده پراکنده شدند - میرزا شرف الدین حسین و جباری با برخه زیان کار بصوب هنگاله ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفه بیخردان و اژون بخت برهنمونئ زمیندار کیدهور بهارویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندے بے دانشان دل بقزاقی نهادند - و بزودی آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودھری کشنه برای یارویی نیرومندان خزینہ می برد - عرب و نورم و چندے دیگر تنگ چشمان بے سرو پا بتاراج آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بحصار پتنه درآمد - تیره بختان غنوده خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژبانی و یتاق داری همت را هم آغوش عقیدت گردانید - و دیده وری را بمردانگی دوشادوش - درین هنگام (که امرای نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند - و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می سپردند) ازین آگهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پتنه روی آوردند و رایها بران قرار گرفت که افواج کشور گشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخه تیزدستان ناوردگاه دلاوری پیشتر شتابند - معصوم خان فرخودی خواهش این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بدسگالی او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دور بینی محب علی خان و مهر علی خان را با برخه حقیقت منشان از پی روانه ساخت - هنگامه (که نخستین قلعه آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینان جان نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دست جلادت برگشودند - فرومایگان بدگوهر و شتابزدگان ستیزه کار قدرے پیکار نموده غبار آلود هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزیدی حراست گزندے فرسید - معصوم خان فرخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بے صلاح دید اولیای اقبال باندیشه تباہ کاری جدائی گزیده روانه جونپور شد - در اثنای راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفنگی داشت - و جنود فیروزی گرم پیکار) آن نافرجام از حوالی ترهت برآمده بسیارے معموره بگرفت - ازان باز سرکار حاجی پور در تصرف او بود *

(۲) نسخه [اب] خمیرمایه (۳) نسخه [ک] بدسگالیهای او *

شېخون آوردن معصوم خان کابلي - و بخارستان ناکامي افتادن

دران هنگام (که شورش عرب فرو نشست) لشکر ظفرقرین از سرای رانی روانه بهار شد. تا کار معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرابستان ملک از خس و خاشاک ناسپاسان رفته آید - از فزونى ریزش ابر و بارش پی در پی بر کنار دریای پهن پهن توقف گزیدند - چون هوا طراز اعتدال گرفت راه خدمت سپردند - آن بدگوه از بهار برآمده بدامنه کوهستان شمالی ره گرای شد - بانزدهم مهر عساکر نصرت اعتصام بقصبه گیا نزول سعادت نمود - غنیم تباہ سگال بامدادان ازین سرمنزول برآمده بمعمره شهر بهیره^(۲) دمه برگرفت - روز دیگر چهارکوه در نوشته دایره شد - و از بسیاری آب سلسله توزک فرود آمدن از هم گسیخت - هجوم مبارزان سعادت گزین و کمی مخالفان کج گرا بسیار را بخواب غفلت در آورد - آن شوریده مغز در دو فرسنگی نخوت آرای بود - (هرچند آواز تباہ بسیجی او در مردم افتاد - و کارشناسان آگاه دل و روزگار دیدگان بیدار بخت در انتظام سپاه سخن گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورت خویش و صادق خان در جای خود سرشته دربینی نگسیخته آماده بیکار بودند - آن شب نوبت قراولی الغ خان حبشی و جمعی بود - سرگروه بر بستر غفلت غفوده فوکران خواب آلود را بکار آگهی فرستاد - از احتیاطهای دور از کار و آهسته شنافتن افواج گیتی گشا غنیم را دل رفته باز آمد - و سرافسوده مغز بشورش در شد - و چون در خود توانائی آویزش روز نیافت بوموار در ظلمت آباد شب دست برد اندیشید - پاس از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگ پیکار گرفت - و پیش آیندگان غفلت آمود را مالش داده چیره دستی نمود ماه بیگ و چند حبشیان را روزگار سپری شد - نخوت افزوده بر معسکر اقبال دست جرأت برگشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب بسرمنزول صادق خان روی آورد - او ثبات پائی نموده داد مردانگی داد بهادران ناموس دوست جانفشانی نموده کار نامها بظهور آوردند * نظم *

دو لشکر نگوم که دو کوه قاف * ستاندند در جلوه گاه^(۵) مضاف

چنان گشت هنگامه زرم گرم * که خارا شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزند از دور چهره می نمود) کمال خان فوجدار دو فیل باد رفتار سراپا همت آورده هنگامه کارزار را رونق بخشید - بد نهادان فتنه جوی در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی بر گلبن آمال بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناورد گاه را بآب تازه رویان گله

(۲) در [چند نسخه] بهره (۳) نسخه [۱] شوریده بخت (۴) در [بعضی نسخه] بدخشی (۵)

در [چند نسخه] در جلوه اندر مضاف *

شگفت - از یک طرف دلاوران^(۲) نصرت پیوند و از جانب فیلان آسمانی شکوه شگرف کارها بجای آوردند هر تیره که بفیل میوسید آنرا محرک تیزدستی دانسته همت افزود - و چابک سواران خلاف گرای را بخراطوم درهم آورد^(۳) - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگر پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده واران کاردان - بسیاره بندگان سعادت منش زخمی شدند - لیکن بایزدی حواست گزند جانی نرسید - و به نیروی سماری تائید فتح بزرگ روی داد - اگر تنگنای همت را قدره فراخی بخشیده گام تکاپو بر میداشتند غنیم را دوره سپهر آخر شده - لیکن آن سرزمینها پر آب بود و عزیزتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنود فیروزی تا صبح حزم اندوزی داشتند چون نور جهان افروز عالم را در گرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفان ستاره سوخته را در سه گروهی نشان میدادند توفیق تکامشی نشد *^(۵)

و از سوانح پیوستن خان اعظم بلشکر ظفر اعتصام - از انجا (که ایزد بے همال در اقبال انزائی گیهان خدیو است) پیشتر از آنکه لشکرها فراهم آید شورش سترگ فرو نشست - و روز افزونی دولت که و مه را بتازگی خاطر نشین گشت - دیر آمدن کولتاش ازان شد که چون از گذر چوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاری دلبت اچینیه باعث توقف آمد - همراهان کوتاه بین پیرایش حال زمین دار را سزاوارتر باز نمودند - گوش بر سخنان آن گروه نهاده در مالش آن بد مست توجه نمود و در همان نزدیکی شهباز خان رسید - خان اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومی پیش نهاد همت گردانیدند - چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی اقبال روز افزون بودند شایسته بندگان خدایگانی را نگاه صواب اندیش نشد - و بانجام این جزوی کار پای همت افشردند جگدیس پور بنگاه آن خود سر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطراف خلاب داشت) هنگامه جای سرکشان کچ گرای شد - تیزدستان عرصه مردانگی رخت اقامت انداختند - و بکارزار هر روزه جوهر رادمردی را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژخائی سخن سازان هرزه لا میان خان اعظم و شهباز خان غبار دوئی برخاست - و پرتوگه یکجهتی^(۶) تیرگی پذیرفت - کولتاش دست از کار باز داشته روی بدان معسکر آورد - و فردای آن شبخون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رونق دیگر پدید آمد *

و از سوانح فرو شدن سعادت علی خان - عرب بهادر با برخه شورش منشان و لخته آرم فروشان بصوب شهباز خان شتاب آورد - امرا از راه حزم اندوزی و احتیاط سگالی سعادت علی خان و قمرخان

(۲) نسخه [۱] بهادران نصرت مند (۳) نسخه [۱] آویخته (۴) نسخه [۲] سرزمین تمام پر آب بود

(۵) نسخه [۱] نیافتند (۶) نسخه [۱] تاریکی پذیرفت *

و پاینده و سید حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر پراکنده شدند - شهباز خان برای پاسبانی ملک جابجا مردم گذاشت - و قلعه کذت از مضافات رهناس سعادت علی خان و پاینده و رستم و روپ‌نرین بومی نامزد گردانید - عرب و دلپت قابویافته چیره دستی نمودند - شگرف آویزش روی داد - اگرچه حصار را یتاق داری نتوانستند نمود پاس ناموس داشته جان سپنجی بشایستگی در باختند - سعادت علی خان اگرچه در آغاز شورش افروزینه فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهی سپرد - عرب از تباہ سرشتی قدری خون او بیاشامید - و بلخته ازان پیشانی برآلوده بدگوهری را آب دیگر داد *

و از سوانح برآمدن بسیاری شورش منشان از صوبه بهار - چون خان اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنگ‌مایه دل از اندیشه کارزار برگرفته بصد ناکامی بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباہ سگالی برخی همراهان و خدک افزائی نارسایان دانش فروش تکامشی نشد - و از راه همت افروزی و یکتادلی روی به بنگاله نیاروند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته بجادافراه رسد - و گرد شورش یکبارگی فرونشیند) لیکن از سعادت اختری در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامش روی داد - بیستم محبت علی خان را رخصت دادند و از شهر بهیره نارهتاس بدیدبانی او باز گردید - سید مظفر و میر معصوم بهکری و دیگر خدمت‌گزینان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبه گیا مورد جنود فیروزی گشت - و در حوالی راج‌گده دوست محمد بابا دوست (که از بخت برگشتگی بآن گروه دم یکجہتی زد) از روشن ستارگی شرمگین و پشیمان با دو بیست کس آمده پیوست - و چون فیروزی لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید آگهی آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور میروند - و دست ضعیف کشتی و زبردست آزاری گشاده دارد - بذابران شام خان را با جمعی دران حواشی جایگیر کرده فرستادند - که آن آواره دشت ادبار را ببادافراه رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینولا غازی خان بدخشی را با جوق مبارزان در بهار گذاشتند - و چون آواره فتنه اندوزی معصوم خان فرنجومی بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجنونپور دستوری دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاری و الغ خان حبشی و طیب خان و برخی مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحی از خس و خاشاک مخالف پاک گردند - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان اعظم و راجه نودرمل و دیگر سپاه سعادت‌گزین به پتنه و حاجی‌پور روانه شدند - درین هنگام شهباز خان پیشتر از آنکه امرا پیوندند

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم (۳) نسخه [۱] شام خان جلابورا (۴) نسخه [۱] از بهادران (۵)

نسخه [۱] پاک رفته شود (۶) نسخه [۱] بامرا پیوندند *

در پتنه آمده دکانه دیگر برآراست - (چون دلپت و عرب را مالش بسزاداد و حاجی پور را از کسان بهادر بزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسراو آمد معصوم خان فرخودی چون بچونپور رفت بهادر تیزدستی نموده بدست درآورده بود - اگر عقل صلاح اندیش او را آفته نرسیده بایسته باعیان دولت پیوسته بزم مصلحت آراسته - و بصواب دید یکدیگر انتظام مهمات نمود - از کامروائی (که پارسا گوهر را به نیازمندی و نیایش گری برد) برخلاف آن گرانیده باویزه دشمنی برخاست - نخست در گذاشتن حاجی پور (که از درگاه والا بکولتاش مقرر شده بود) لخته توقف نمود - و بشیرین زبانی و کاردانی راجه تودرمل ازان باز آمد - خان اعظم و راجه در حاجی پور رخت اقامت انداختند - و شهباز خان در پتنه - پیشینان در سرگرانی^(۳) و عشوه فروشی - و آن تازه مست نارسیده^(۴) زمان زمان در دکان آرائی و سربراهی - بافزودن منصب و دادن جاگیر بسیار از امرا روی بدو آوردند - خان اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تمامی مهمات آن صوب بشهباز خان باز گردید هر چند نیک اندیشان روزگار و کارگذاران^(۵) راست میزان در میان آمدند بهیچگونه رشته یکجتهی دوتائی نگرفت - و راه مدارا سپرده نشد - هر چند گذارش نمودند (که از نیرنگی تقدیر فیروزی جنود در بخش شده اند - و بخواهشها در مانده راه یکتادلی نمی سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروه خدمت بنگاله را بر خود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسدانی نماید) از انجا (که غرض پرده بر چشم حقیقت بین فرو هشته بود - و فراخ حوصله^(۶) خیرسگال در نقاب خفا) گفته پذیرائی نگرفت - خان اعظم و راجه با برخه امرا بجانب ترهت روان شدند - اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر بود اما بنقد دوری شهباز خان را طلبگار شدند - لخته راه رفته غازی خان را پیشتر فرستادند آن شوریده سر معرکه نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک آلود ناکامی گشت - و بنه و بار او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجه چونپور شد - اگرچه او را نیز جدائی ازان هنگامه و خلاصی از گفت و گوی هر روزه برین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم خان فرخودی را رهگرای بندگی گرداند *

و از سوانح سپری شدن روزگار شرف الدین حسین میرزا - هر چند سران فیروزی جنود بخروشتن داری افتادند نیرنگی اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلی راه گریز سپرده به بنگاله شتافت میان او و میرزا گرد خلاف برخاست - و هریک بکدین^(۷) یکدیگر برنشست

(۲) نسخه [ب] بردارد (۳) در [چند نسخه] سرگردانی (۴) در [بعض نسخه] نورسیده (۵) نسخه

[ل] راست سرای (۶) نسخه [ل] و فراخ حوصلگی و خیرسگالی در نقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه]

میرزا از بسیاری مالِ یغما و هجومِ سگ‌مگسانِ بد گوهر بغرور در شد - آن رویه بازِ دستانِ سرای
بچاپلوسی و لابه‌گری درآمد - و بحیله‌اندوزی او را مسموم گردانید - میرزا محمود نام هندی پسرے را
از ظاهر پرستی و آدم نشناسی بدوستی برگرفته بود - معصوم او را بزر بفریفت - و بگفته او
آبِ خشخاش زهر آمیز بخوردِ میرزا داد - و بکتر زمانے بیاداشِ کردارِ نقدِ هستی^(۲) در باخت
و زمانیان از شرارتِ او رهائی یافتند *

و از سوانحِ لبریز شدنِ پیمانہ زندگی دستم^(۳) خان - سالِ گذشته بجهتِ برانداختنِ سرکشان
و نیرو بخشیدنِ زیردستانِ صوبہٴ اجمیر دستوری یافت - و کار آگهی را با بے غرضی و جد گزینی
هم آغوش گردانید - درین اثنا اچلا پسر بلبهدر و موهن و سورداس و تلوکسی برادر زادهای راجه بهارهمل^(۵)
از پنجاب بے رخصت بدان نواحی آمدند - و در قصبہٴ لونی^(۶) (که بنگاہِ اینان بود) گردِ شورش
برانگیختند - آن فروهیده مردِ پاسِ خاطرِ کچهواہ^(۷) داشته باند زگوئی درآمد - از انجا (که انگاره را
سوهانِ درشت بکار آید - و همواره را نرم سا) ملایمت و مدارا به تباہ سرشتانِ نساخت - و سرمایہٴ
افزایشِ بدگوهری شد - و سرکشی را سر دیگر برافراختند - درین هنگامِ آدم تاج بند از بارگاہِ خلافت
فرمان آورد که دستم خان^(۸) بنصیحت گذاری و بیم افزائی تباہ بسیچانِ پریشان خرد را براه آورد - و اگر
پذیرای آن نشوند سزای شایسته در کنار شان نهد - او سررشتهٴ تدبیر گسیخت - و بشتابزدگی گرائید
بے آنکه سپاه فراهم آید به بنگاہِ آن گروه شوریده سر بشتافت - دهم آبان^(۹) در موضعِ تهوری با غنیم
پیوسته عرصہٴ پیکار را آرایش داد - موهن داس و سورداس و تلوکسی بر سر هر اول (که بسرکردگی
مسکین علی بود) چیره دست آمدند - او در آویزش از اسپ جدا شد - و بیآوری برخاسته دست بکار
برد - دستم خان ازین آگهی بیشتورے همراهان را فرستاده آورد گاه را رونق داد - و هنگامہٴ جان فشانی
و جان ستانی گرمی پذیرفت - موهن داس و سورداس بگو نیستی افتادند - تلوکسی بطرف دیگر
در آویزه قالب تہی کرد - اچلا سرگروه خدا ستیزان جوار زارے پناہ ساخته جویای فرصت بود
یکبارگی از کمین گاہ برخاسته دستم خان گویان بعرصہٴ نبرد درآمد - او ازین آگهی برافروخته روی بکارزار
آورد - و کمی مردم در پیشگاہِ بینش پونہ پیدہ شد - آن نافرجام دیوهنجار ببرچه زخم کاری رسانید
و او با گزندِ جان فرسا کار فرمای شمشیر شده بخاکِ هلاکت بر نشاند - و خود در زمان از دگرگونگی
حال بر زمین آمد - درین اثنا برخی از مبارزان رسیده بر اسپ سوار کردند - چون هنگامہٴ زد و گیر

(۲) نسخه [ل] زندگانی (۳) نسخه [کل] دستم خان (۴) در [بعضی نسخه] بلبهدر - و در [بعضی]

بلبهدر (۵) نسخه [ب] سیوداس (۶) نسخه [ا] لوی و در [بعضی نسخه] لوی (۷) نسخه [اب]

سوان کچهواہ (۸) نسخه [ب] بنصیحت گری (۹) نسخه [ا] شوریده بخت *

گرمی داشت گزند را بگفت نیاورده بمردم دل میداد - و همت می بخشید - گذد آوران عرصه فیروزی بسیار را بخاک و خون برآغشتند - و گروه غبار آلود ناکامی گشته راه گریز سپردند و بنگاه سرکشان تیره بخت بتاراج رفت - و بمیامن اقبال روز افزون سترگ فتحی چهره نشاط برافروخت چون خاطر از آویزش فراهم آمد در همان نزدیکی منزل گرفت - روز دوم بهنگام بازگشت در قصبه شیرپور رخت هستی بر بست - و از حسن اخلاص و یارویی بخت در نیکوکاری روزگار سپری ساخت و جان سپنجی نثار کرده سرمایه جاوید نیکنامی اندوخت - گیتی خداوند لخته باندوه در شد - و از اسبهدستی جهان معنی بگلشن سرای تسلیم خرامش فرمود - و بگونگون مهربانی و دلایز سخنان بے تابی مادر تفسیده درون او قدرے چاره پذیرفت - بر زبان گوهر آمود گذشت - از عنفوان بهار هستی سه سال بے او بسر برده ایم - و از آن باز در پیشگاه عاطفت جای داشت - خدمت گذاری را با مزاج دانی فراهم آورده بود - همگنان دانند که آن پرده نشین عفت چندین سال بے او بوده است - همانا جدائی او بر دشوار تر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئی ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس گزیده سخنی گذارش یافت - و شگوف نکته بروی کار آمد - ایزد بے همتا سالهای دراز بر اورنگ آگهی کامیاب صورت و معنی دارد - پس ماندگان سفرگزین ملک تقدس را بنوازشهای رنگارنگ آرامش بخشیدند - و غمزدگان سوگواری را نشاط تازه پدید آمد - و بانتظام آن ناحیت میرزا خان بیوم خان را فرستادند - و سرکار رنتهپور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آویزه گوش هوش او گردانیدند *

و هم درین ولا خواجه شاه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت - گذارده آمد که او را برای چه از وزارت باز داشته بدبستان زندانی فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را دران حساب نویسی و بازخواست دیوانی بجز کفایت اندیشی و وقت نشناسی امرے دیگر نبوده) باز بهمان منصب والا سربلندی بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلای یافت *

و از سوانح فرستادن وزیر خان بصوبه اوده^(۵) - چون آن صوبه از بزرگ امیرے خالی بود رعیت و سپاه را دستگیری فرمودند - و ایالت آن دیار بدو تفویض شد - اواخر ماه روانه گشت و بسیارے بندگان خدمت گزین و پیکار پرستان درست آئین بهمراهی او نوشتند *

و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرماید نا فرجام پسر میرهاشم فیثاپوری ست

(۲) در [چند نسخه] خدمتگاری را (۳) نسخه [ز] گران سخنی (۴) نسخه [ل] بے همال (۵)

نسخه [ا] مالوه *

عرب نام دارد - از خردی باز در پوستاران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفران اعتبار سربلندی گرفت - چندی عمل پرداز خالصه بود - آواره فویسان خردی گیر باقی بر آورده بودند - آن زر بنده سرکشی را از حق گذاری بهتر اندیشید - و بتکاپوی خویش در جاوید نکال افتاد - دست فتنه دراز کرد و قصبه کره را محاصره نمود - الیاس خان لنگه با برخی از نوکران اسمعیل قلی خان عرصه پیکار بر آراست - و براد مردی شربت واپسین در کشید - بسیاری را بے آزر می او باور نیامد - و لخته بشگفت زار افتادند - کشور خدای ازین آگهی سیوم آذر اسمعیل قلی خان و عبدالمطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران اخلاص مند را دستوری داد - و بوزیر خان و سایر امرای آن صوب فرمان شد که پیوند یکجہتی نموده گام همت فراخ برزنند - و بادافراه ناسپاسی او سرانجام نمایند - (چون فیروزی جنود نزدیک شد - و بازوی بالادستی برگشادند) آن باطل ستیز استحکام برخی قلاع داده بجانب اریل^(۲) شتافت - وزیر خان با جوئے دلاوران در گشایش آن پای جلادت افشوده نخست برگرفتن الہاباس همت گماشت - اسمعیل قلی خان با دیگر ناموران در پی آن تباہ سرشت رهگرای گشت - و قریب^(۳) آب کشت مطلب خان و شیخ جمال پیشتر رسیده آورد گاه را به نیروی گند آوری آراستند - و از هر طرف رادمردان جنگ جوی با هم در آویختند - و بجان خریدار متاع بیش بهای ناموس شدند^(۴) و دوست و دشمن بازوی یکدیگر را آفرین کردند^(۵) * نظم *

نخستین به تیر خدنگ از دو سوی * بصد شاخ کردند یک تار موی

چو ماندند از تیر جوشن شگاف * کشیدند شمشیر نیز از غلاف

نزدیک بود که گزندی بلشکر منصور رسد - ناگاه اسمعیل قلی خان با دلیران نبرد آزمای در رسید و آتشکده پیکار از سر گرمی پذیرفت - بایزدی تائید کار دیگرگون شد - و چیره دستی چهره برانروخت بسیارے قضاستیزان نافرجام را روزگار سپوی شد - و آن شوریده مغز بادیه پیمای ناکامی گشت^(۶) و پیغوله نشین دیوسار گم نامی - گوناگون غنیمت بدست درآمد - و بکمتر فرصت بنگاههای او گشایش یافت^(۷) *

و از سوانح نهمتنی گیتی خداوند - مقرر فرمودند که هر روز پهلوانان نامور در پیشگاه حضور

با هم کشتی گیرند - و پیرایه خوشدلے برخی ایستادگان بارعام سرانجام یابد - روزے جگ سو بها

(۲) نسخه [ز] اریل - و در [بعضی نسخه] ارم (۳) در [چند نسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخه [ز]

آب کنتت (۵) در [چند نسخه] بهای (۶) نسخه [اب] بردست و بازوی یکدیگر آفرین کردند (۷)

نسخه [ل] و سپربادیه ناکامی گشت (۸) نسخه [ل] روی بگشایش آورد (۹) در [بعضی نسخه]

و هیبتِ نهمتن درآویخته حیرت افزای نظارگیان بودند - هیبت (که تذومند بود) رسمِ پهلوانی گذاشته بدیوبازی خود زور آورده انگشتانِ حریف از هم درید - از آنجا (که سرانجامِ کیفرِ نخستین بر ذاتِ مقدسِ پادشاهان طرازِ لزوم دارد) گیهانِ خدیو مشتت حواله آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظلالِ يدِ الهی آن عفریتِ پیکرِ بسانِ ناتوانِ بیهوش افتاد - نهمتنانِ نیرنگ ساز بحیرت در شدند و ظاهر بینان صورت پرست روی در معنی آوردند *

(۲) دریدنِ معصوم خان فرخودی پُردهٔ آزمون - و بخاکستان

ناکامیِ غبارآلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه برای خود سربِ شتافته از لشکر اقبال جدائی گزید - و بخت مندی پای ادبار بر زد - و بچونپور آمده در گرد آوری بد اندیشانِ تیرهٔ رأی شد - مگس منشان زربنده بر انگبینِ زهرآمود فراهم آمدند - (اگرچه از دیرباز فتنه اندوزی از نشست و برخاست او تراوش داشت - و حرفهای نکوهیده در انجمنهای رازگویی می سرانید) امروز (که شورشِ بدگوهران بنگ و بهار فرو نشست - و هنگامهٔ باطلِ ستیزان پراگندگی یافت) زمان آن بود که بر سیاه کاری خود پردهٔ باقی نماید - لیکن از بد ذاتی و دیوسرشتی^(۵) تاروپود آزمون یکبارگی از هم گسیخت و بسوگ سرای سینه روزی در نشست - آنرا (که هنگام بادافراه در رسد) عقلِ صلاح اندیش بازگیرند و دیدهٔ عبرت نگاه رمیدین گردد - پندهای زمانه فروغِ بینائی نبخشند - سود را در زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد - چنانچه سرگذشت آن شوریده بخت این داستان آگهی بر خواند اقبال افزائی جاوید طراز و زبان زدگی سرتابانِ نافرجام (با آوازه آمدنِ حکیم میرزا بجواشی پنجاب و عزیمتِ شهریار دانش خدای بدان صوب) پوشیدهٔ باطنِ خبث آگین را بپروان فرستاد - و حرفِ ناسپاسی و خود سرب از تنگنای سینه بفراخوانی ظهور آورد - و چونپور را از گماشتگانِ ترسون خان بزر بر گرفت - زمانهٔ دراز در بارگاهِ همایون باور نمی شد - سوے (که گروه چندین افضال باشد) چگونه بار بردار این مایه ناخوشی گردد - و چسان مغز حقیقت آمارا بدودِ سودای باطل برآمیزد و آنکه از خودی برگرفته گوناگون نوازش باشد چرا آوارهٔ دشتِ ناکامی شود - لیکن چون بخت تیرگی پذیرد چراغِ خرد افسرده گردد - و سیلا مت در نیستی اندیشد - و آسایش در زبان زدگی

(۲) نسخه [ل] دریدن پردهٔ آزمون معصوم خان فرخودی و بخاکستان (۳) در [بعضی نسخه]

و تیرهٔ رایان شد (۴) نسخه [اب] زهرآمود (۵) نسخه [ب] بد سرشتی (۶) نسخه [ز]

سود را زیان انگارد (۷) در [بعضی نسخه] ازین داستان آگهی بخشند (۸) در [بعضی نسخه] بفراخ سار *

دیرین حقوق را در نهانخانه فراموشی نهد - و از خواهش گرانپای و خشم سبکسر^(۲) در سیه چال

ناکامی فکونسار افتد * بیت *

بهر جا طمع گام محکم زند * طربخانه عمر برهم زند

غرض در ضمیرے که افشرد پای * اساس وفا را نماند^(۳) بجای

چون تبه رائی آن نافر جام بتواتر پیوست عاطفت والا برین داشت که چندے خرد پژوهان
صلاح اندیش فرستاده رهنمای منزل گاه سعادت گردند - تا بلشکر نصرت قرین پیوندد - یا روی نیاز
بدرگاه مقدس آورد - داستان نصیحت سرمایه افزایش ماخولیا گشت - و عذرهای تباہ را
دست آویز فتنه اندوزی ساخت - از آنجا (که هشیار خرامی آئین گیهان خدیو است) فرمان شد
که اگر از بے سرانجامی بدان دو کار همت نمی گمارد دست از جونپور باز داشته باوده رود
و جایگیر خود دانسته در انتظام سامان شود - آن بد اختر رستگاری اندیشیده بدان صوب شتافت
بظاهر فرمان پذیرفت - و در معنی بآماده ساختن اسباب شورش فرصت یافت - هر چند اولیای
دولت برخه نکوهیدگیهای او بعرض همایون رسانیدند چون روز بازار عاطفت بود بسمع قبول نرسید
شگونه فراول و چندے نزدیکان را برای پژوهش حال فرستادند - که در بارگاه دنیا بسا خیر اندیشان
سعادت اندوز از بے پروائی فرمانروایان والا شکوه و فتنه سازی و غرض آمیزی پرستاران حضور
دامن آلود تهمت شده غارت زده جان و ناموس گشته اند - و سودا فروشی را دستمایه ساخته بازار دیگر
گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتاهی و حرص درازی آن مکر فروش تباہ اندیش را مخلص و خدمت گذار
وا نموده برگذارند - که از آوازه نادرست سخنان قدرے برخوردار می لرزد - اگر یکدوئے از نزدیکان
بزرگ منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاع نیازمندی جبهه ساری آستان والا خواهد شد
خدیو عالم از فرخی ذات گذارده را حقیقت طرازی پنداشته شاه قلی خان محرم و راجه بیربر را
بدین خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالی پیوستند از راه دور بینی نامه یکجتهی فرستاده
ازین موهبت کبری آگاهی بخشیدند - آن غنوده بخت آشفته رای از پرده آرم برآمده حرفهای ناشایسته
در میان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر از آنکه بسعادت حضور اختصاص یابند
شهباز خان با جنود اقبال پیوسته غبار فتنه فوونشانند - و آن نخوت فروش را آواره دشت هزیمت
گردانید - هر کرا ایزد بیچون سعادت هوش افزای کرامت فرماید دراز عمر و فراخ نشاط سازد
و بدخواهان دولت او بے گزین تکاپوی غبار آلود ناکامی گردند - و [هرکه بارنامهای باستانی برخواند

(۲) نسخه [۱] چشم سبکسر (۳) نسخه [۱] ندارد - و در [بعضی نسخه] نمانده (۴) نسخه [۱]

یا بنگاهبانان سخن (که کتابخانه دل را می آرایند) هوشمندانه صحبت دارد [پذیرا گردد و گونه چشم آگهی برگشوده با دل انصاف‌گرایی برخه حال گیتی‌خداوند دریابد - و بتازگی سرگذشت نگونساری این شوریده مغز نافرجام شناسائی می‌بخشد - از گم شدن سررشته کاردانی و ناپدید بودن میانجی آگاه دل و افزونی سخن چیدان فتنه افزای و بسیاری خوف سازان بدگوهر و دوستی خوش آمدگویان و عیب پژوهی دیگران میان اعیان لشکر فیروزی بزم یکجتهی چرا گویم صورت نبست مجلس مدارا (که ناگزیر نشأه تعلق است) دست نداد - و هنگامه اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خان اعظم و راجه تودرمل بجانب ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیاری بصوب جونپور گام خدمت برداشت - تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش منشان بدگوهر در نقاب تاخیر افتاد - و از دولت روز افزون آنچه از اسباب گزند اقبال تواند شد سرمایه بهروزی و سعادت افزائی گشت - چون شهباز خان حوالی قصبه بهیه رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردم ترسون خان شکست یافته دران نزدیکی میگردد - و سرمایه آزار زبردستان میشود - برخه تیزدستان عرصه جلادت را فرستاده سزای شایسته داد - و از انجا متوجه جگدیسپور شده بمالش گردن‌کشان آن سرزمین همت گماشت - درین هنگام بپایه یقین رسید که معصوم خان فرخودی بپراهه می‌رود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانب اوده شتاب آورد - و نامه هوش افزا مصحوب یکی از دیده‌وران کاردان فرستاد - خلاصه مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شوند - یا پیشتر روانه سازند - تا پرده از روی کار او بر نیفتد - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگینند - از انجا (که چراغ خرد افسرده بود - و بخت رهنمون غنوده) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و یاده در آئی پیش گرفت - و بنه و بار از آب سرو گذرانده بقلب جا فرستاد - و خود با ترکان شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آماده کارزار گردید - و بگزیدگی رده آرائی نمود - در قول خود با برخه مبارزان سعادت گزین همت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفه دالوران نامور چهره افروز خدمت آمد - و مهتر خان و پهار خان و سید عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جرانغار را انتظام دادند - و مهر علی خان سلدوز و جیون خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی در پیش قدمان هراول جای گرفتند - و مفاخر محمد با بسیاری از کارشناسان ناورد در کمین طرح بجویائی نیکوبندگی ایستاد - مخالف تیره روزگار درازاندیش قلب‌گله را بسرکردگی گروهی منتظم گردانید - و دست راست را بناراستی عرب

(۲) نسخه [ب] انصاف‌گزین (۳) نسخه [ب] بهنبر - و نسخه [ز] بهنه (۴) در [چند نسخه] با بزرگان

بیاراست - و در یسار شاه دانه و عابدی نخوت افزودند - و میرزا قلی ترقبای با جمعی از شوربختان مقدمه ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخی زیاده سران آشفته رای در کمین گاه خسران نشست *

سیزدهم بهمن پاسی از روز گذشته بود نزدیک سلطان پور بلهری بیست و پنج گروهی اوده لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند * بیت *

بفرق سر پیکر کوفتند * بزم اندر از کینه آشوفتند
فلک دامن از کینه درخون گرفت * نم خون همه کوه و هامون گرفت

هراول جنود نصرت قرین پیش دستی نموده نبرد آرامی شد - و التمش سعادت همپائی یافته باویزشهای سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید - میرزا قلی بفرامشخانه نیستی گام برزد - و بنابود سرای گمنامی رخت بر بست - مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راه گریز پیش گرفت برانغار و هراول ازین آگهی بازگردیدند - از شگرف کاری چهره آریان اقبال آواز سپری شدن معصوم خان هنگامه مخالف را پراکنده گردانید - آن تهمی مغز قدری راه شنافته بمیدان آمد - و اثری از مردم خود ندیده بزرغای حیرت فرود شد - ناگهان فوج آراسته نمودار گشت - آن آشفته رای مردم خود اندیشید - و شادی نموده بدان صوب رهگرای شد - و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است در نباله حالی سراسیمه تر گشت - عنقوان پیکار به نشیب زمین درخت زار گذارا شدند - و از کاردانی و مردانگی جلوریز غنیم را برداشته بخیمه گاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بچگوتی ازان گروه نیز دران تاراج همراهی نمودند - سیلاب وار بنگاه آن فروهایگان بے بنیاد را برداشته کامیاب فیروزی آمدند - غنائم باورد گاه رسیده بود که آن عصیان گرا پیوست - هرچند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حال شهباز خان آگهی ندارند - شایسته وقت آنکه لخته توقف رود چون حقیقت حال روشن گردد بے آویزش پراکنده خواهند شد - گوش بران نهاده متوجه پیکار گردید - و کاره نساخته زخمی دست ازان بازداشت - و بر بلندئی (که بحقیقت پستی بود) عنان برکشید - اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال در آمد اما توفیق دستیار نشد که قدمی چند برگرفته آن در مانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آیت نومیدی برخوردارده بصوب منزل گاه روان شد - چون ازان اثری ندید پایمال اندوه گشت - و با درونی تیره و برونی خراب بقصبه اوده شتاب آورد - جرانغار فیروزمند از دل بای دادن دیگر افواج آگاهی پذیرفته باکبر پور دوازده گروهی اوده

نزولِ عشرت نمودند - و شتابندگانِ چابک دست بمزده فیروزی پیش شهباز خان و دیگر اعیان لشکر فرستادند - شهباز خان از فزونی و اهمه در جونپور سی کوهی جنگ گاه عنان کشیده بود و فوج برانگار و هراول در سرهروپور دوازده کوهی میدان توقف داشتند بمحض اقبال افسر خدایگان (که فروغ الهی تائید است) چنین شکسته سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردار لشکر منصور از باده دنیا سرخوش بود چنین خمار غم افزا کشید - بیست و یکم نوید آسمانی سامعه افروز شد (۲) گیهان خدیو نیایش ایزدی و سپاس الهی بزبان کردار گذارش فرمود - و شایستگان خدمت را بگوناگون نوازش سربلندی بخشید - سرمه چشم دل فراوان شد - و روشنائی بیدش پرتو دیگر بخشید *

و از سوانح فخر فرمودن شاهنشاهی از وفور ایزد اندیشی - زمانه نگذرد که بر روزگار سعادت آموذ اماره نویسی نفرماید - و در مراتب کردار گذشتگان ژرف نگاهی بکار نبرد - همگی همت والا آنکه شورش اختلاف فرو نشیند - و غبار آویزش از میان برافتد - و در صفوتگاه حضور (که بخلوتکده قدس تعبیر رود) از مذاهب گوناگون جهانیان درستوه بوده جویای رضامندی الهی باشد و از فاراست بازی عیاران مذهب تراش و شید پیشگان سالوس گذار گزاره گزیند و همواره دل و زبان آن یکنای جهان آفرینش باین ترانه نیاز خواهان مبرک بود *

یا رب ره قرب آشکارا بنمای * یک جلوه ازان حسن دل آرا بنمای

آن حرف که خواندنی ست در دل بنگار * و آن نقش که دیدنی ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پرودگیان حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاه ظهور جلوه دادند - و بر زبان بدائع طراز گذشت که اگر این امنیّت انجام پذیرد و در ناگزیر کارها رضامندی ایزدی دلنشین همگان گردد بکدام دستمایه سپاس آن تواند نمود - و بچه نیرو شکر آن بجای توان آورد - لیکن بموجب گفته خرد پژوهان باستانی (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطر میروسد که ما و هر کدام از بار یافتگان باندازه توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد - و آنرا سرمایه سعادت اندیشد - و چنان بر پیشگاه خاطر میبریند که چون بزرگان ما دوره را دوازده سال قرار داده اند در هر ساله یک کار شایسته بتقدیم رسد - سچقان ائیل موش را نیازارند - اود ائیل در تفومندی گاو کوشش رود - و ببخشش آن بزرگان را یاور می نمایند - بارس ائیل بگرفتن یوز و صید افکنی او دست خواهش نیالیند تشقان ائیل بخورد و شکار خرگوش پرداخته نشود - لوی ائیل ب ماهی همان روش پیش گیرند (۳)

(۲) نسخه [ب] باده خود بینی (۳) نسخه [۱] نیایش الهی و سپاس ایزدی (۴) نسخه

[۱] سالوس کردار (۵) نسخه [ک] گذار (۶) نسخه [ز] خرد پیروان (۷) نسخه [۱]

بوی ائیل و این هم صحیح است *

ایلان ائیل^(۲) مار را زحمت نرسانند - یونت ائیل اسپ را نکشند - و نخورند - و ببخشش آن همت^(۳) بر گمارند - قوی ائیل با گوسپند این ماجرا رود - مروچون ائیل^(۴) بشکار میمون نپردازند - و گرفتار بصحرا یله کنند - تخاقوائیل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگامه آویزش نسانند - آیت ائیل بشکار سگان عشرت نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجه گمارند - خاصه بیدوایان^(۵) کوچه گرد - تنکوزائیل گراز را آزار نرسانند - و نیز هر ماه هلالی بدین گونه شایسته کار بجای آید - محرم جاندار نکشند صفر بندی آزاد کنند - ربیع الاول سی گزیده مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر بشست و شوی پیکر عنصری ترقه نجویند^(۶) - جمادی الاول بلباس فاخره و نسیج ابریشمی خود را نیاریند^(۷) - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازه توانائی^(۷) چهل هم سال خود را دستگیری کنند - شعبان هر روز ستمگاری از خویشتن با دیگره دور نمایند - رمضان سی و مانده را بخوراک و پوشش یآوری کنند - شوال هر روز هزار بار نام جهان آرای جان آفرین بر زبان آرند - ذیقعدہ نخستین شب زنده دارند - و هر روز چنده مخالف کیش خود را ببخشش و گرم خوئی خوش وقت گردانند - ذیحجه سی بنای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذر حقیقت افروز در سنین و شهر معمول باشد دوربین آگاه دل دانش خدای هنر پژوه نیکو شناسد که این آئین گیتی خداوند برای گروهه گروه مردم است - که راه سعادت گذاشته در گو تقلید و سیه چال پیروی گمراهان فرورفته اند - و جهان پناهی او جوش این آرزو میزند - و گرنه آن دریای آگهی و گنج خانه دانش را (آنچه در سلطنت صوری و خلافت عالم معنی بکار آید) در دانش کده او فراوان بار در بار است *

خدایا تو این شاه آگاه را * فرزند افسر و گاه را

بده بر سر آسمان تخت او • همان کن که او خواهد و بخت او

و از سوانح سپری شدن وزگار بهادر بسکی^(۸) - او از ناسپان سرآمد بنگاله است - در اقصای صوبه بهار باتفاق جان محمد بهسودی و برخی از روزگار برگشتگان گام تجدر میزند - (چون در امر غبار دورنگی برخاست - و توجه جنود ظفر طراز بصوب بنگاله در گریوه تاخیر ماند) صادق خان با طایفه بهادران در حدود منگیر رخت اقامت انداخت - و الخ خان حبشی و بابوی منکلی و ابابکر و باقر انصاری در بهاگل پور رفته بساط غفلت گستردند - آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستی نمودند - آن جماعت تاب مقاومت نیاورده بمنگیر بازگشتند - صادق خان جوقه دلاوران

(۲) و ایل ائیل هم آمده (۳) در [بعضی نسخه] دست همت برگشایند (۴) و همچون ائیل نیز آمده

(۵) در [بعضی نسخه] بجویند (۶) در [چند نسخه] بیاریند (۷) نسخه [ل] کهن ساله هم سال خود را

(۸) نسخه [ب] خویشگی •

نبرد آزما و پیش‌دستان بر افروخته نیرو را روانه گردانید - و با دله نیازمند و خاطر آزاد روی در پیکار نهادند - میدان مردانگی افروزش یافت - و طرفان سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیرت افزود - بیارویی اقبال روز افزون بهادر را (که سرمایه شورش بود - و بنگاه آشوب) پیمانۀ هستی لبریز گشت - و بنابود سرای نیستی در نشست - و دیگر بد گوهراں بصوب بنگاله گریز آوردند - و عرصۀ دلگشای بهار از خس و خاشاک ناملایم رفت و روب یافت - و بجای خاربن مردم‌گیا برآمد - و هنگامۀ عشرت گرمی پذیرفت *

نهفت^(۳) موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی

بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصلۀ سترگ رافت (که از نیک سگالی و خیر بسیچی با نیروی والا چاره فتنه‌اندوزان بدنهاد را بدادار توانا بازگذار) هرآینه کارسازان نهانخانۀ تقدیر همت بران گمارند - اگر سعادت سرشت و نیک منش بود ازان نکوهیده طرز برآورده بنیایشگرمی درگاه گیتی خداوند فرستند - و گرنه سرگردان خواهشهای تباہ ساخته بفاکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حال این جوان شوریده‌مغز ازین آگهی بخشد - هرچند بمسامع همایون فاهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاروندند - و بپرستاران حضور می فرمودند - که یادگارے ست از حضرت جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و او از باده پیمائی و بد مستی برنائی و دمسازی خوش آمد گویان هرزه لا و ناپدید بودن اندرزگوی دانش سگال بهمان تباہ بسیچی سرگرم بودے - و آهنگ آریزۀ دولت خداداد در خیال بیارودے - و ندانسته که آتش بلند را نیروی تنک آب چاره‌گر نیاید - و ناسور کهن را داروی خارش مرهمی نکند - درینولا (که طایفۀ بدگوهر بدیار شرقی گرد شورش انگیختند - و فتنها روی داد - چنانچه لخته برگذارده آمد) هرچند اولیای دولت یورش آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپدیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباہ خواهش بصوب پنجاب گرد فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمۀ بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال میخواست که در عافیت‌گاه هند غبار آمای دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانب بدخشان برد - و آن چیره‌دستی سرمایه افزونی دلیری او شد - و ژاژ خائی بداندیشان

(۲) نسخه [۱ ک ل] و عشرت هنگامه گرمی پذیرفت (۳) نسخه [ل] فتنه انگیزی میرزا حکیم

و رخصت یافتن عساکر ظفرقرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگه بحراست حدود سند (۴) نسخه [ب ک ل]

این نوجوان (۵) نسخه [ل] و آهنگ دولت خداداد *

شوقی دیار سرباری - اواسط آذر جمعے را بسرکردگی حاجی نورالدین فرستاد - آن فرومایه آب سند را عبور نمود - میرزا یوسف خان اقطاع دار آن نواحی فوج مبارزان سعادت گزین را بباشلیقی حسن بیگ روانه گردانید - و سعید خان گهگر و برخی مجاهدان آن حدود پیوستند - و چون در تیزروی لشکر کمتر رسیده بود بسیج آن شد که پس از روزے چند عرصه پیکار آرایش یابد - لیکن اقبال افزایان تقدیر را که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانے هنگامه آویزش سرانجام پذیرفت - و مخالف به تند باد ادبار غبار آلود هزیمت گشت - هنگامه (که فوج نصرت ^(۲) اعتصام در مقام فرود آمدن بود) ناگه گله آه نمودار شد ^(۳) و حسن بیگ را شوق شکار گریبان همت گرفت - و بچستی و چالاکي یکے را تیردوز گردانید - و با چنده تیزدستان در پی آن شتابان گشت - ازان طرف مستعجلان جان گذار سرکرد ^(۴) آن گروه را بسیر و تماشا بر آورده بودند - حسن بیگ و حاجی نورالدین باهم در آویخته کوشش مردانه بجای آوردند - از شکوه اقبال روز افزون آن بدگور زخمی رو بگریز نهاد - و یکبارگی شراره فاسپاسان فرونشست - برخی شوریده بختان دستگیر گشتند - و بسیاری را در موج خیز دریا رخت زندگی فرود شد - و خمیر مایه سودائیان آشوبگاه در حدود پشاور گزک شده بنشیب آباد نیستی سرنگون آمد - او از فرورمایگان حصار است - لخته در پیش محمد حسین میرزا آئین ناسپاسی برگرفت - و چون روزگار او سپری شه بهزاران تکاپو خود را در تباہ بسیجان کابل افداخت و قدرے اعتبار یافت - اگرچه خدمت گذاران پیکار پرست پاداش نیکوکرداری یافتند لیکن چون روشن شد (که میرزا یوسف خان در سرانجام سرحد دوربینی و حزم سکالی بکار نبوده است) از تغییر یافته مرزبانے حواشی سند بکنور مانسنگه قرار گرفت - او برای انتظام آن ملک از سیالکوٹ روانه شد - و از دوربینی و کارشناسی جوئے بہادران بسرکردگی زین الدین علی پیشتر فرستاد در حدود راول پندی از رسیدن شادمان بر ساحل سند آگهی آمد - بسرعت رهگرای پیکار شد - و به نیروی اقبال روز افزون آویزش نموده بباد افراہ رسانید - چون سانحه نورالدین روی داد میرزا از غنودگی خود عیارے نگرفته او را (که شمشیر لشکر خود میدانست) با گروه انبوه روانه ساخت - ششم دی آن مغرور مردانگی از آب سند گذشته بمحاصره قلعه نیلاب پای افشرد - زین الدین علی و دیگر گماشتگان کنور مانسنگه در استحکام حصار همت را با حوصله همدوش گردانیدند - کزور چون نزدیک رسید الوخان کچه واهه را هراول ساخت - و سورج سنگه بواد خود را التمش - مخالف خواب بیخبری داشت - باواز تبیره بیدار شده جویای پیکار گشت - دوازدهم عرصه ناورد گاه

(۲) نسخه [۱] نصرت قرین (۳) نسخه [۱] پدیدار شد (۴) در [اکثر نسخه] جان گزا (۵)

نسخه [ب] نیکوکاری (۶) در [بعضی نسخه] ابو خان و در [بعضی] منشی الوخان *

آرایش یافت - ناموس دستان هستی دشمن با یکدیگر آویزش حیرت افزا نمودند - و به نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندی نشاط آورد - همانا در آن چپقلش مرد آزما راجه سورج سنگهه شکیب ربای سردار شد - و زخمی آبله پای دشت فاکامی گشت - و در همان نزدیکی آن غزوه بخت را خاک آلود نیستی یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجانی ست - جد او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس مکانی بود - مادر او بخدمت گهواره میرزا امتیاز داشت - و از خردی باز همراه او نشو و نما یافت - از رشد مردانگی و فیروز جنگی بالوس افغان عزت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان خدیو از استماع نیرنگی اقبال سپاس و ستایش الهی بجای آورده بخاصان محفل همایون اشارت فرمود - همانا زمان یورش ما بصوب پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله گذاران آسمانی بے سعی ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادار جهان آرا میدانیم - میرزا از شرف فروشیدن شادمان بے تابانه به هندوستان خواهد آمد - شایسته وقت آنکه در سرانجام یورش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بینی و معامله شناسی رای رای سنگهه و جگنانه و راجه گوپال و برخی امرای اخلاص اندوز را با بسیاریه فیلان نامور روانه ساختند - و بامرای سند فرمان شد - اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او نگیرند - و پیکار را در پرده توقف اندازند برهنمونع توفیق الهی ریات اقبال درین نزدیکی سایه معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان طور (که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتوانداخته بود) لمعه ظهور داد - چهاردهم بهمین خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسماح همایون رسید - اختر شناسان آسمانی سیر باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظام مشاغل دارالخلافه برخی توجه بکار رفت - و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که دره التاج اقبال سلطان سلیم را با برخی از امرای عالی شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند - شاهزاده والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله عرض ساخته التماس همراهی نمودند - شهریار آگاه دل ملتئم را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلانت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه قای خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیاریه ملتزمان بارگاه حضور در خدمت آن رضاجوی ارادت گز قرار گرفتند - و چون لخته ضمیر صافی از سبب آرائی و پرداخت با جنودے ایزدی تائید بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمانے (که گزیده منجمان دانش پسند بود) بدان صوب توجه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همراکب مرکب همایون شد - ستاره کامروائی درخشید - و سفیده صبح دولت برآمد * * نظم *

(۲) نسخه [ل] معامله شناسان (۳) نسخه [اب] بگیرند (۴) نسخه [ل] دارالسلطنه *

بجنبید با قلبِ زرم آزمای * چو سیلابِ طوفان بجنبید ز جای
 بخصم آزمائی علم برکشید * همه دشت در زیر لشکر کشید
 خرامیدنِ بادپایان بگشت * تزلزل در افکند در کوه و دشت
 عرق کردنِ توسن در شتاب * بطوفانِ آتش روان کرد آب

دوربینانِ بارگاه از زبان آورانِ بے زبانِ آفرینش بمژده فیروزمندی سامعه افروز گشتند - و فال گیرانِ
 انجمنِ آگهی در نمودارِ آسمانی^(۲) چشمِ پژوهش گشودند - از راهِ حزم اندوزی و دوربینی جای
 مبارزانِ اقبال قرار یافت - و اسبابِ پیکار آمادگی پذیرفت - کشک دارانِ پنجشنبه و جمعه در ظلالِ
 رایتِ همایون جای گرفتند - و امرای شنبه و چهارشنبه بآرایشِ برانگار نامزد گشتند - و امیرانِ
 دوشنبه و سه شنبه در جرانگار قرار یافتند - و مبارزانِ یکشنبه هراول را اعتضاد بخشیدند
 در عنقوانِ این یورش نوید فتح تازه ظاهرنگهان روزگار را چون روشنِ باطن کامیاب آرامیدگی
 و نشاط گردانید *

فیروزی یافتن اولیای دولت - و آواره دشت ناکامی شدن

معصوم خان فرخودی

شهبازخان از کام روائی و ناکامی (که گذارده آمد) از شاد خوابِ خود بینی بیدار شد
 و به تیزدستی و کاردانی هنگامه آرائی پیش گرفت - و راهِ هنجار سپرده در کمتر فرصتِ آماده
 کارزار گردید - و آن ناسپاسِ بد گوهر (که زمانِ هشیاری و شرمساری او بود) بخوابِ گران افتاد
 و در فراهم آوردنِ فرومایگانِ نافرجام شد - و اندوخته این دولتِ ابدی اعتصام را در کافر نعمتی
 خرج کردن گرفت - و بنده و بارِ خود و مردم (که در جایهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را
 آن اندیشه که سرمایه جمعیت مردم انتظام گیرد - و کار آگاهانِ قضا از خنده لبریز - که دستمایه
 تباه شدنِ ناموس را خواهان است - مبارزانِ اقبال فوجها بآئینِ پیش منتظم ساخته بصوبِ
 مخالف رهگرای شدند - و آن بے آزرِ شولیده رای نیز از بنگاهِ خود برآمد - در قول ججبارخان
 خاصه خیل جوهر بدگوهری ببازار آورد - و عرب از آبرو و بختگان دست راست شد - و نیابت خان
 نحوست افزای یسار - و شاه دانه در مقدمه ناکامی - و خود طرح شده در کمینِ هزیمت سراسیمگی
 می اندوخت - هفت گروهی قصبه اوده بیست و چهارم بهمن رادمردانِ سعادت سگال میدان

(۲) در [چند نسخه] جسمانی (۳) نسخه [ل] و آن مرآه ناسپاسان بد گوهر (۴) نسخه [ز] خود

آراستند - و بجویائی کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیله سازی برنشست - و در آمدن درنگی نمود بیشتره گمان بردند که امروز هنگامه آویزش نخواهد شد - جنود سماری تائید فرود آمده بسرانجام خندق آئین کوشش از سر گرفتند - درین هنگام^(۲) آن دستان سرای غنوده بخت با لشکر آراسته جویای نبرد شد - بهادران اخلاص منش بچستی و چابکدستی روی در کارزار آوردند - نخستین پیش قدمان هراول لشکر نصرت قرین با فیلان کوه پیکر تیزدستی نموده بکوشش مردانه هراول غنیم را برداشتند - برانغار مخالف بر جوانغار لشکر فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افروزی و ثبات پائی مجاهدان اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد - طرح غنیم دل بای دادها را نیرو بخشید - و از نیرنگی تقدیر کار برد لیوان فیروزی فوج قدره دشوار گشت - درین هنگام هراول و التمش لشکر منصور مقابل خود را برداشته همت افزود - و از ایزدی تائید ناسپاسان بد گوهر آبرو ریخته آبله پای راه گریز شدند - درین تابش گاه اقبال برانغار لشکر ظفر طراز بو جوانغار غنیم چیره دستی نمود - و عرصه آورد گاه را ازان گروه تباہ کردار پاک گردانید - برخه پیلان نامور (که در نخستین پیکار بدست مخالف در آمده بود) برگشته کارنامه های نمایان بتقدیم رسانید - و فتح و فیروزی را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیرنگ سازی و شگرف کاری تقدیر نشاط افزود و شاه کامی را چراغان برافروخت - و آن زیان زده دین و دنیا بهزاران سراسیمگی بقصبه اوده باز گردید همه اسباب حشمت و فراوان خواسته (که سرمایه بدمستی او بود) بدست اولیای دولت درآمد و بیشتره گمراهان بادیه کج گرائی از فروغ آگهی راه سعادت گرفتند - و از تنگنای ناسپاسی و هیه چال گمراهی کناره گزیدند - شهباز خان فیروزمندی را غنیمت دانسته از نبرد جا نیم گام برنداشت - همت یآوری نکرد - یا دور اندیشی بکار برد - وقت را گنجائی نماند - یا هرزه سکالی شتر دلان پیش راه گرفت - ازیں باز ماندن ناهنگام آن دل بای داد تباہ سرشت رستگاری یافت - و کار آخر شده لخته روی بدرازی نهاد - و بهزاران ناکامی به بنگاه درآمد - هرچند خواست (که دسته بر دل هزار پارۀ خود نهد - و پای در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد) در خود نیروی آن نیافت - ناگاه ناخوش آوازه از شهباز خان زبان زد ارجوفه سازان شد - و آن نافرجام لخته بخود گرائید - همانا برخه تیزدستان لشکر منصور کناره از شهر تاراج کرده بازگشته بودند - عرب بابرخه رسیده در پیکار شد - و چنده را ازیں فوج روزگار سپری گشت - سگ مگسان شورش منش چنان آوازه انداختند که این شهباز خان بود - آن بد گوهر از شنودن این به بهجت آمد - و در کمتر زمانه آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشت بیرون و درون شهر و ضبط برج و باره کوشش

پیش گرفت - (چون ستاره آن ژولیده روزگارِ تفسیده آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه در آن سود می‌انگاشت زیان میدید - چنانچه توپ بر فراز دروازه برده آمادهٔ نبرد شد - و از سطوتِ قهر ایزدی بمجرّد گشادن بام درهم شکست - و نویدِ ناکامی رسانید - دغلِ دوستانِ زرینکده پراگندگی گرفتند و به تباہ حالی و سراسیمگی افتاد - همراهانِ پا بر جا گم - و شکوهٔ افواجِ گیتی گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی بر آمدن از آن شهر بندِ حوادث - و نه هنجارِ نشستن در آن تنگنای آشوب از افزونی بنه و بارِ تار و پودِ تعلق نمی‌گسیخت - درین ^(۴) آفدیشۀ جانکاه عرب و نیابت خان و شاه‌دانه (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) راهِ جدائی سپردند - و نعلِ واژون بر بسته راهِ چلیپا ^(۵) در نوشتند - آن شایانِ آوارگی زه و زاک خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راهِ گویز پیش گرفت - و لخته شتافته از دورویانِ و مانده نیز تنهایی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار رو بخراپهٔ خمول نهاد - درین ناکامی زمیندارِ کورج پیوست - و بحکمِ پیشین شناسائی به بنگاه خود آورد - و با آشنا روئی و ابله طرازی از نقه و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاسِ دیرین حقوق را زبون قزاقی داده کسبل نمود - آن سزاوارِ رسوائی گاه خود سوار شده و زمانهٔ پسر را بران سوار کرده ^(۷) - با حالِ تباہ از آب سرو گذاره کرد - راجه مان بومی آن سرزمین او را بخانهٔ خود برده بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستانِ امید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفرامشخانهٔ نیستی فرستد - براهِ انکار شناسمت - و پنهانی او را با آوارگی سرداد - و چندی را بدرقه گویان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می‌برد) قرار جان شکری داد - او از ناصیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخمروستانِ ناکامی گام فواخ برزد - روز دیگر فیروزمندی شهباز خان با جنودِ سماری اعتصام بقصبهٔ اوده درآمد - و همگی زه و زاک و بنه و بارِ او بدست افتاد - از انجمله صد و پنجاه فیل ^(۸) و سرمایهٔ دین و دنیا و ناموسِ آن نافرجام دست فرسودِ یغما گشت - و جهانیان را عبرت‌نامهٔ سرانجام یافت - و زیان‌زدگی ناسپاسی بتازگی دلنشین روزگار آمد - در نواحی دارالخلافه این نوید دولت کوسِ نشاط را بلند آوازه گردانید - دورِ بینانِ محفلِ همایون آنرا مردهٔ دیگر گشایشها دانستند شهربارِ خوش خرام نیایش ایزدی بجای آورد - و خدمت گذارانِ عقیدت گزین بنوازش سترگ سربلندی یافتند - و از وفورِ مردمی فرمان شد که شهباز خان زه و زاک آن عصیان گرامی را پاس دارد

(۴) در [بعضی نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخه [ل] نه جای نشستن (۴) نسخه [ل]

درین آشوب گاه حوادث (۵) نسخه [ا] راه چلیپا - و نسخه [ز] چلیپا (۶) نسخه [ا] کورج

و در (چند نسخه) گورج (۷) در [اکثر نسخه] بلو کرده (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا

دران شورش این ناتوانِ خاوت‌نشین را چه گناه - جهانیان را بینش دیگر پدید آمد - و اخلاص‌گزینی را خوامش تازه شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزیدی نیایش کونارخانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج گرا از راه دامنه شمالی کوه می‌خواهد خود را بکابلینان فتنه اندوز رساند - از روی حزم اندوزی قلیچ خان را با برخه تیزدستان عرصه آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ ساحت دارالملک دهلی از خیم اقبال رفعت آسمانی یافت - و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق پیش‌خانه زیاده از چهارکوه نرفته - ازین جا فرمان شد - که از شش کوه کم نرود - دوازدهم بر ظاهر قصبه سنپت رایات جهان‌گشا سایه معدلت انداخت - قلیچ خان ازان خدمت باز آمده سچود سعادت بجای آرد - و آوارگی و خمول‌گزینی آن شوریده مغز نا فرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد *

و از سوانح پرشدن پیمانده هستی قیا خان کنگ - ازان باز (که عرصه دلگشای بنگاله غبارآلود شورش گشت) او با برخه بهادران یکجهت در ولایت آدیسه روزگار گذرانیدے - اگرچه همت باوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گردِ خلاف رفت و رو به میداد درین هنگام (که آن ملک از افواج نصرت قرین خالی شد) قتلوخان با بسیاریه آویزش نموده چیره دستی یافت - او لوازم کارزار بجای آورده حصار پی کرد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان به حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخه از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندرخت - هفدهم نزدیک تھانیسر رایات همایون نزول اقبال فرمود ازانجا (که شهریار دیده در بر خود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الهی بنده پژوهش نماید) بخلوتکده شیخ جلال (که سال خورد ایزدی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازه شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آرزوها گرو دم گیری اوزنگ‌نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جذبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه‌گری نشست کشور خدای لخته بنکته طرازی و گره‌گشائی در آمد - و سخن سرائی پیش گرفت - بسا دلایز سخنان روشنی افزای صفوتکده درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان روزگار دریافته - زحیر خاطر را چاره باز گویند - و دل سراسیمه را از تفرقه اختلاف نجات بخشند

(۲) در [چند نسخه] حزم اندیشی (۳) نسخه [ل] گرفت (۴) نسخه [ل] صونپت (۵)

در [بعضی نسخه] لبریز شدن (۶) نسخه [از] تانیسر (۷) نسخه [ب ل] جمال (۸) نسخه [ل]

آرزوهای مردم (۹) نسخه [ا] بزرگان *

* بیت *

نخستین باب دیده پاسخ گذارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد *

آه ز استغنائی دلبر آه آه * کز تعظم بست بر کونین راه

و از سوانح سپری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان بزم سلطنت گذارش فرموده - که ندیمان^(۲) و بذله گویان دیگر اند - و کار ایشان جزین نه که بشاداب نکته و نادر حکایتی (هر چند فروغ راستی نداشته باشد) افزونده^(۳) شگفتگی گردند - و چراغ طرب را روغن افزایند - و بگزنده دلنشین (که حاضران بساط عزت را رسانند) معرکه خوشحالی آراسته دارند و عروس نشاط را از شگرف کاری بهرهفت آرایند - و اساطین دولت و بزرگان درگاه (که بمناب دست و بازو باشند) دیگر - همگی بسیج اینان سرانجام دادن داری فساد عالم و تریاک شکسته کاران و مرهم کهن زخمان روزگار گزیده - آن بر زبان آوردند که پراگندگی زمانه فرو نشانند - و کار برهم شده فراهم آید جهان آسوده بنالد^(۴) - و شادمانی با ایمنی همدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشی و نیک اندیشی چاره سگالند - بارگاه دولت را هر آسبیه که رهد بیشتر ازان است که این دو گروه کار خود را وا گذارند - و نیز همواره بکار پردازان دولت فرموده (هر که باندیشه خشنودی ما پا از شاهراه راستی بیرون نهد - و درست عیاری را عنان فرو گذارد - و از تنگ گیری سپاه و رعیت گشایش ما را طلب کار شود و از وجه ناروا بدستان سرائی خواهد گنجینه دولت برآماید) هر آینه چیره دستان ملک تقدیر دلهای ما را در کمتر فرصتی ازو برگیرند - و بدست قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان او را باز ماند و امروز بتازگی حال خواجه ازان باز گوید - همواره از جاه طلبی و آزمندی در محاسبات دیوانی خرده گرفته - و سخت گیری نموده - و غمخوارگی بندگان پیرامن خاطر نگشته - همگی بسیج انباشتن خانه خود بود - و با آرایش دامن بشیوا زبانی کار از پیش می برد - یکبارگی در زیر بار ناستوده کردار آمده در گو نیستی فرو شد - و ندانست که قلبکاری دو روزه نا پایدار است - و چراغ آب افروخته فروغ ندهد - پیشتر ازمین چند پروانچه بخط منشی میز احکیم (در رخت گاه شادمان (که کشته شد) یافتند - کفرمانسنگه آن را بوالا درگاه فرستاد - بکه ازان بنام خواجه بود خلاصه مضمون آنکه عرائض یکجہتی و نیک اندیشی پی هم میرسد - و سرمایه بالش توجه میگردد - درین نزدیکی به نتایج آن اختصاص خواهد یافت - شهرار فرخ جوعلی نظام آفرین گشاده نیرو آنرا سازش بدکاران پنداشته بر روی خواجه نیارود - در فواحی سنیت^(۷) ملک مانعی

(۲) نسخه [ل] ندیمان بذله گوی دیگر اند (۳) در [بعضی نسخه] افزونده (۴) نسخه [ل]

شکستگان (۵) در [بعضی نسخه] نالد (۶) نسخه [ل] گشاده روی (۷) در [بعضی نسخه] ملک ثانی

و در [بعضی] ملک ثانی *

از قدیمان میرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تارنجش را پیش رو خود سازد - و بلوازم چاپلوسی پردازد^(۲) - و صید دل‌های ساده لوحان نماید - و بد کاران را تیزتر گرداند از دوراندیشی و احتیاط‌گزینی (که نیروی بازوی دولت است - و یاری پنجه اقبال) او را از تصرف باز داشتند^(۳) - دران روز از خواجه بسا سخنان جانب‌داری بظهور آمد - و غبار شورش بلندی‌گرایی شد - و روزگار ناخن‌زن پرستار - و آشوب زمانه نازگی داشت - او را در خلوتکده قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستاره بخت او در فروشدن بود پاسخهای او بد گمانی را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربینی بکار رفت - نوزدهم ملک علی کوتوال اردو برخی نوشتهها در نظر آورد - و تباہ سگالی خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سپاه خواجه از فیروزپور (که در اقطاع او ست) بمیرزا زبان یکتائی گشوده درین نزدیکی بدو خواهد پیوست - ازین آگهی قهرمان سلطنت شعله افروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوردن مردم تعهد نماید و برآستی منشی ضمان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذرانند تا گوشمال کوتاه اندیشان دراز آرز^(۴) شود - و تنبیه بد گویان کج‌گرا گردد - او دو پاسخ سخنان پوچ گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوند خویشی و التیام برادری دارد) تعهد نماید بپذیرند - آن بے دل هول زده را حال دگرگون شد - و از بیم جان خود را برکنار گفت - از انجا (که روزگار از ناتوان بیدان فرومایه برآشفته بود - و وقت نازک - و بزرگان دولت در جان گزائی او بهانه آرا) فاکزیر حکم سیاست شد خدمت پذیران کار بند شده نزدیک سرای کوت کچهواه بدرختی از حلق آویختند - از طبیعت دوستی و ناهمیدگی ترک و ناجیک را وقت خوش شد - و نشاطی سترک در آردوی مقدس پدید آمد بیشتر آنست که حسودان سخن ساز و باد سرایان غرض گذار بدین روز نشانند - و باد افراه خویشتن بدنی و بد سگالی زبردستان سرانجام یافت •

• نظم •
 نباشی بکار جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر
 غم زبر دستان بخور زینهار • بترس از زبردستی روزگار
 فتنه اندوز بود - یا عقل معاش نداشت - باآبادانی و برانۀ خویش خانهای مردم خراب کردے
 و برای آسایش روزگار خود گره بے برگ را بنیاد برافکندے - نیرنگی مزاج زمانه برنخواندے
 و هنگام مدارا از وقت گرفت و گیر باز نشناختے - ولیکن چنین اماره نویسه خرده گیر و نکته سنجه
 بار بردار و شیوا زبانی مشخص گو کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایش درگاه ایزدی و لختے

(۲) نسخه [ب] جاسوسی (۳) نسخه [ل] باز داشته مفید گردانیدند (۴) نسخه [ا] دراز سودا •

اخلاصِ خدیوِ عالم و برخهٔ مهربانی با خلائق و اندک بے طمعی و کم آزاری با او بود هرآینه از قهر شاهنشاهی بدین روز ننشستے - و دران نمودارِ غضبِ الهی گرفتار نیامدے - آن قدردان را بارها بر زبانِ گوهر بار گذشت - ازان روز بازارِ حساب سرد شد - و سرشتهٔ محاسبه از دست رفت اورنگ نشین اقبال انتظامِ مهامِ وزارت بقلیح خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدارالوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهی بجای آورند *

(۲) بناکامی شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزان آگاه دل و روشن روانان هشیار خرام در پذیرائی^(۳) انتظارِ دلیل نکشند و در گرویدن بدریوزه گری حجت نشتابند - هر والا شکوهی (که هنگام افزایش ملک و بالشِ دولت گلشنِ ضمیر او بآبیاریِ معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایهٔ نیایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایهٔ سعادت بخشند - و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیت کند - و خستگان روزگار گزیده را مرهمِ چوب زبانی و مهرگذاری بکار برد) هرآینه خواهشهای او بے منت پذیرمی خدمت فروشان برآید - و کارهای دشوار بدلنشین طرزِ چهرهٔ افروز نشاط گردد - چنانچه از دیباجهٔ قدسی حال گیهان خدیو تابش پیدائی دارد - و این شرفنامه لخته ازان بازگوید - و بتازگی زیان زدگی میرزا آگهی بخشند - و سعادت پزوه بیدار بخت بے گره دل پذیرا^(۴) گردد - (چون در هند زمین لخته گردِ شورش برخاست - و یک چند آتش گاه آشوب در گرفت) فرمایگان این دیار و هرزه درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش ناهنجار سراسیمه گردانیدند - برخه سپاه پیشتر فرستاده غبارِ فتنه برانگیخت - و در سیه چال باد افراه سرنگون آمد - جای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساری پیش گیرد و بچاره گری لغزشهای خود در آویزد - برخلاف آن بقصد پیکار شتاب آورد - چون از دریای سند گذاره نمود امرای آن ناحیت کار بند فرمان والا شدند - و بدارالملک لاهور فراهم آمده قلعه داری را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بیاسبانی رهتاس پای همت افشرد و از ناشناسندگان کسه بدان تباہ اندیشِ نا راست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهی نقشِ بناکامی بر میخواند - و رعیت را دل بسوی خود نمیدید - زمان زمان نا امیدي اندوه تازه

(۲) نسخه [ب] نهضت موکب والای گیهان خدیو بصوب پنجاب برای اطفای ذیبرهٔ شورش میرزا حکیم

و فرار نمودن میرزا (۳) نسخه [ب] پذیرائی کار دامن دلیل نکشند (۴) نسخه [ب] پذیرای نیرنگی

نقدیر گردد (۵) در چند نسخه [روی آورد]

می آورد - و بدروغهای هوزه لایان دای خوش میکرد - و بخیدالهای پریشان روزگار می گذرانید - باده بهاون میدوخت - و آبه بغربال می بیخت - تا آنکه بمحاصره لاهور پرداخت - و باهنگهای بے آهنگ در گشایش گره ادبار شد - اگرچه کناره شدن مبارزان والا شکوه زمانه او را بشادی می آورد کارنامههای دلایز ناموس دوستان هستی دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل به پیکار فهادن بسیچهای او را یاور می افتاد - و از رادمردی و تیزدستی گیهان خدیو برخوردار می لرزید لیکن از نشنیدن آواز موبک همایون دل نیرو می گرفت - چون گزیده ساعت آسمانی رسید عنان عزیمت بصوب پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت در مغز روزگار پیچید - و زمانه محمدرکونی اقبال روزافزون برگرفت - آسمان زمین خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند *

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی * امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار * سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گیتی خدایند با خاطر آرامیده و پیشانی گشاده و دای حق پزوه و قدمه استوار و عزمه شگرف و نیته والا داد دهان و شکارکنان خرامش داشت - هرچند منزل بمنزل پیشتر میشد داستان گریز او نمیرسید - و غبارے در نزهتگاه ضمیر آسمان پیوند راه نمی یافت - و خراب درونان شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشه آویزش دارد) نشاط گزیده - و سعادت منشان دیده و ررا تخیل فروشدن او عشرت آمود داشته - بر زبان گوهر بار گذارش یافت - چنان بر پیشطاق باطن پرتو می افتد که این همه ایستاد او از انست که نهضت رایات همایون باور ندارد - و هوزه درایان ژاژ خا طور دیگر خاطر نشین کوده اند - بیشتر آنست که در حوالی سهرند خبر گریز آن پریشان رای بسمع همایون رسد - همچنانکه آن رازدار تقدیر گذارش فرموده بود چهره گشای راستی گشت همان روز (که رایات جهان پیمان از دار الخلافه روانه شد) میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست روز در باغ مهدی قاسم خان بدستمایه مالیخولیا شادمانی میکرد - و هدف گاه وهم را تیرے بخیال می انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و سید حامد و محمد زمان و دیگر جایگیر داران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آماده کارزار بودند - چون فرمان بآرایش هنگامه پیکار نبود بهادران حقیقت گزین در مورچلهای خویش باگهی میگذرانیدند - و از کارشناسی یافه گویان عامه بند شهر را از اختلاط باز میداشتند - و به نیروی الهی اعتصام دروازه گشوده مبارز

(۲) نسخه [ک ل] هوزه درایان (۳) نسخه [ل] از کناره شدن مبارزان والا شکوه زمانه روی بشادی

می آورد (۴) نسخه [ب] طرز دیگر (۵) نسخه [اب] بیست و دو روز *

میخواستند - بارها شیرخواجه و ناه علی و قربان علی و میرسکندر از آن طرف جوشش مردانگی کردند و بلطمهای ید اللّٰهی مالش یافتند - میرزا از ناروائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر شده و بهرزه لایان همراه سرگردانی نمود - ناگاه آوازه موكب شاهنشاهی جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک گروهی بالارویه باغ مهدی قاسم خان از آب راوی عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - در آن شب نواحی شاهم علی زمانه بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیاری همراهان در آن گذاره فرو رفتند و در نواحی بهیره از دریای بهت عبور نمود - و در موج خیز آن نیز چنده بسیل فنا افتادند از گریوه قهار^(۵) برآه کھیپ^(۶) آب سند عبور نموده به بنگاه خود بازگردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزی عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آنها کشتی میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنوده بخت از نارسیدگی شناسای منزلت نشود - و پذیرای آگهی نیاید) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بستریم - بوکه بروزگاران سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان قدردانی برادر گران سنگ تر از پسر باشد *

بنام خدیو زمان را که چنین گوهر نیک اندیشی ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر اورنگ کامرانی سربلندی بخشید - همانا آرم و مردمی را سرآغاز می نهند - و جاودانی دولت را بتازگی می پیرایند - دانش والا را ثناگویی نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - فطرت عالی را محمدمت بر خواند یا فراخ سازی حوصله را داستان طرازد - پس از کونهی سخن بهزاران نیایش ایزدی بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بمعدلت روز افزون پراگندگی آن دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائی^(۸) مهربانی درستی بخشند - بیست و چهارم ظاهر سپهرند معسکر اقبال شد - گیتی خدایند بیباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت *

و از سوانح تجدید آئین ملکداری - از آنجا (که شهریار دور بین زمان زمان هشیار خرامی را تازه اساس بر نهد - و جهان آرائی را عبادت ایزدی بر شمرد) درین هنگام طرز دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و یولیع والا صدور یافت که جایگیر داران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آوردند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایه پیشه

(۲) نسخه [۱] شیرعلی و ناه علی (۳) در [بعضی نسخه] قربانعلی زرچه (۴) در [چند نسخه]

سرگردانی (۵) نسخه [ب] قهارا - و نسخه [ک] کهواره (۶) نسخه [ا] کهپ - و نسخه [پ] کهپیت

(۷) نسخه [ب] کامروائی (۸) نسخه [ل] رافت و مهربانی *

والتزام هنرے زندگانی نمایند - و در دخل و خرج مردم ژرف نگهی (که از بدگوهری و نیک ذاتی فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکمر زمانے اندیشه بیرون آریان خراب درون پیدائی گیرد و قلب کاران زرانود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمان آگهی روزبازار عاقبت شد - و فراخدای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالی ماچه پیواره دریای ستلج را جسرعالی انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحی امرای پنجاب بسجود قدسی آستان نامیده سعادت نور آگین گردانیدند - و هریکه بعنایت خاص سربلندی یافت - و از مکافات نیک کرداری بسپاس گذاری درآمدند *

آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور سیوم

* نظم *

علم دولت نوروز بصررا برخاست * فیض روح القدس از عالم بالا برخاست
 چه هوائے ست که خلدش بتخیر بنشست * چه زمینے ست که چرخش بتولا برخاست

شب پنجشنبه پنجم صفر (۹۸۹) نهمد و هشتاد و نه هلالی بعد از سپری شدن شش ساعت و بیست و دو دقیقه نورپرداز جهان صورت و معنی بار خدای عالم پنهان و پیدا ببرج حمل نظر خرمی انداخت - و عنصوی عالم را چون روحانی ملک نور آگین گردانید - جشن شادمانی آرایش تازه یافت - و صلاهی عیش بلند آواره شد - از آنچه در سر آغاز این سال خجسته تابش ظهور داد نهضت رایات همایون است بصوب دریای سند - از آنجا (که پاسبانی عموم خلایق بر دیباجه فرمان روائی نقش لزوم دارد) بر ضمیر آسمان پیونده پرتو انداخت - که (چنانچه بیاباری نائیدات آسمانی نزهت گاه پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان رفت و روبا یافت) بنگاه گریبان ساحل سند بآبیاری داد و دهش سرسبز گردند - و تیمار آفت زدگان حوادث سرانجام یابد و نیز چنده مزاج شناسان خرد پزوه فرستاده بگرانمایه اندر زها اصلاح حال میرزا کرده آید - سخنان هوش افزا آنچه در نزدیکی کاوش تاثیر نماید هزار یک آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنون خاطر صواب اندیش آن بود که بر کنار دریا قلعه سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیان تمرکز گزین بنقد سعادت پذیر آیند - و بندگان خدمت گذار را پناه سترگ باشد - بدین قدسی بسیچها عزیزیت آن صوب فرمودند *

(۲) نسخه [ا ب ز] بونا (۳) نسخه [ک] آرایش دیگر یافت (۴) در [بعضی نسخه] کار میره

و از سوانح توجه فرمودن گیهان خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی مطاف (خاصه درست شدن زبانهای بریده) بسمع همایون رسیده خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده درینولا (که آن سرزمین نزدیک شد) آن داستان شگرف بتازگی گذارش یافت - پانزدهم با چنده خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیدا گشتند - نخستین منزل راجه جیچند مرزبان آن دژ بدولت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاس از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبه دیسوهه نزول اجلال فرمودند - راجه بیربر تیول دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گریوها همربان دولت را لخته پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه خدایگانی (که زبان بنده عظیم است) کس یاری گفتار نداشت - در آن شب روحانی پیکر (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در خلوتگاه مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتی خداوند گذارده از آن بسیج باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاط سترگ همه را فرو گرفت - میان کوهکهورال^(۳) و کالوادهن^(۴) دریای بیاه را پل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نور آگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدسته عشرت فراهم آمد *

و از سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاری بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - بدان اندیشه که اندوختههای آن صوب برگرفته دست آویز افزایش بد گوهری سازند - و گرنه شبگیر کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند - حکیم عین الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته بر استحکام قلعه بریلی همت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستان امید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانه نقش ناامیدی بر خوانده گرد حصار برآمدند - و آتش برگرده نیمه شهر بسوختند - حکیم به ثبات پائی خرد و نیرو گشاده پیشانی فیروزی یافت - در آن آشوب شورش شب در آمد - و تیره رایان بد گوهر و روز کوران پی گم کرده انجام کار را بروز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازه آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بد گوهران فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند - آن دانش اندوز یکی از هرشیار مغزان را بآئین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن پخته کار خود را بپژوهندگان غنیم

(۲) نسخه [۱] که و مه را (۳) نسخه [۱] کوهکهورال - و نسخه [۲] کوهندوال (۴) نسخه [ب ک ل]

کالوادهن (۵) در [چند نسخه] فراهم آوردند (۶) نسخه [۱] شبگیر زده *

در گیراند - و پس از آزار بسیار باستوار پیمان چنان برگذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشه شبخون دارند - و مرا بخبرگیری فرستاده اند - تدبیر^(۲) چهره اقبال برافروخت نیمه شب گام هزیمت برگرفتند - و حصاریان نومید ترانه نشاط بر ساختند - رخساره طرب را گل‌های تازه شکفت - و کوس شادمانی بلند آوازه شد - در کمتر فرصت بختیار بیگ از بدوئن و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروده^(۳) و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکنو و مولانا محمود و ابوالقاسم از سنبل پیوستند - و هنگامه اولیای دولت رونق^(۴) تازه گرفت - حکیم بادله کاردان جویای پیکار شد - سراسیمگان بادیه ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دور تر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده آزار دل‌های زیردستان میکردند - و زبون کشی را سرمایه مردانگی پنداشته دراز دستی می نمودند راجه کماوون و رام ساه و مکت سین و راجه کرن و بسیار زمینداران کج گرای و خود سران تهمی مغز فراهم شده شورش برافزودند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مکت سین و راجه کرن ره نورد نیکوبندگی گشتند - و بمیانجی ایقان نیابت خان نیز بجنود فیروزی پیوست - در حدود اکل^(۷) کار طلبان خدمت دوست رده آرائی کرده ناموس یتاوی نمودند - و پاس حزم داشته نوگروندگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیار بیگ با برخه ناموران مقدمه آرای شد - سرآغاز پیکار شاه دانه برهراول دست چیرگی گشود - بختیار بیگ با چند مبارزان عقیدت سرشت دیده روی را با مردانگی همدوش گردانید - و مجاهدان نیز دست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند - اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید - و روزگار مزده آورد غنیم غبار آورد ناکامی دشت پیمای هزیمت شد - سید میان و سید مصطفی و بسیار از غنوده بختان بگونیستی نگوئسار افتادند *

گیتی خداوند در حوالی کلانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حوالی رام گدهه آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر جهیل^(۸)م و رسول پور برآه پل عبور نمودند - و در نواحی بهت چند روز عشرت شکار بجای آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند درین هنگام (که بهار دولت روز بازار داشت - و چشمه بخت گشایش روزافزون) دهم اردی بهشت

(۲) نسخه [اب] بدین تدبیر - و نسخه [ل] نیز اقبال چهره برافروخت (۳) نسخه [اب] انبروده

(۴) در [بعضی نسخه] تازه رونق گرفت - و در [بعضی] تازه روئی گرفت (۵) نسخه [ال] کماوون

و نسخه [ب ل] کماوون (۶) در [بعضی نسخه] مکت سین (۷) نسخه [ز] واکلی - و نسخه [ل]

واکلی (۸) نسخه [ب] گذر جهیل - و نسخه [ز] از میان جهیل *

دلگشا باغی اساس نهادند - همواره خاطر فیض آمود گیهان خدیو بآبادی صورت و معنی توجه فرماید - و از فروغ جهانبدانی گلشن^(۲) دلهای زمانیان بشکفتگی گراید - و شوره سار دنیا بآبیاری همّت کشت زار گردد - برسم شکار بقصبه^(۴) نندنه عبور واقع شد - چون پرورده زمین و چشمه خوشگوار داشت سراستان بخاطر آوردند - در کمتر زمانه حسن انجام برگرفت - و بجهت عشرت پذیری بر فراز قلعه آن قصبه (که از عمارات باستانی ست چون فطرت بزرگان والا پایه) صعود اقبال فرمودند *

و هم درینولا قدسی خاطر بزبارت خلوت گاه بالذاتمه تله متوجه شد - بکسرتای فوقانی هندی و فتح لام مشدد و های مکتوب کوهی ست آسمانی پایه نزدیک رهناس از دیرباز که آغازش پدید نیست - او را نیایش کده بالذاتمه جوگی دانند - و در بزرگ داشت آن کوشش روه جمع اندوه روی نیاز آورند - در فراخنای هندوستان گوناگون راه آزادی روانی دارد - طایفه را جوگی نامند - بضم جیم و سکون و او مجهول و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی - کردار این گروه بر قانون پانچل است که لخته ازان در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملک نیستی جاوید هستی اندرزند - و خلاف عادات فراوان بظهور آید - بسیاری بخرسندی و کم آزاری نامور - و یگان یگان تیزرو عرصه آگهی پدید آمد - بالذاتمه از سرآمد پیش روان این گروه است ببا و الف و لام و نون و الف و سکون تایی فوقانی و های مخفی - گویند کهین برادر را مچند بود مشهور است که از دور بینی و کار آگهی راه تجرد سپرد - و این نزهتگاه برای گذارش نفس بوقلمون برگزید - کوتاهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنوی خویش نینداخته پژوهش الهی بنده نماید - و با هر طایفه (که گمان را یافتگی باشد) یا جانبد^(۵) (که مردم بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایندی نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاه ایند پرستان شتافتند - و انجمن تجرد منشان آن حواشی از فروغ توجه گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم منازل میرزا یوسف خان بقدم شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت - حصار رهناس (که از قلاع نامور است) در اقطاع او بود - چون آن نواحی مخیم سردقات اقبال شد بذریعه بار یافتگان محفل همایون این آرزو در خواست - و از والا عاطفت پایه قبول گرفت - و بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائی و نشاط افروزی اندک پذیرش یافت - اگرچه رای بیشتر آن بود (که شهریار دادگر درین مصر جامع روزی چند توقف فرماید) لیکن

(۲) نسخه [اب] گلبن (۳) نسخه [ل] جهانیان (۴) نسخه [ب] بندنه - و نسخه [ز] نندنه

(۵) نسخه [اب] یا بجائ *

(باندیشه آنکه هرچند رایات همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهم مرزبان آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصوب سند ساگر (که به نیلاب اشتهار دارد) نهضت والا شد *
 و از سوانح فرودشدن خواجه عالم خواجه سراسر - کارگذار بے رو بود - برخی پهلوانان باهتمام او خدمت داشتند - در مقام خربوزه^(۳) بیگه ازان گروه چوبے چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشده کار او بانجام رسانید - شاهنشاه قدردان آن خدمت گذار دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت اندوزی کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغ آگهی برافروخت - و کوچ گرایان خود بین را راه پدید آمد *

رسیدن سوکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان خدیو داد دهان و نوازش کزان با هزاران شکوه صوری و معنوی بر کنار دریای سند سیزدهم خرداد نزول اجلا فرمود - سپاه و رعیت بدست آویز نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک کامیاب گوناگون بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوس افغان (که سراسیمگان بادیه ناسپاسی اند) ناصیه سالی نیکوبندگی گشتند - از انجا (که پیش نهاد قدسی خاطر انتظام حال میرزا حکیم بود) منشور موعظت شرف نفاذ یافت - و خیرسگالی و اندرز گوئی پرتو عاطفت انداخت - و بکار دانان آشنا روی عقیدت گزین شیروین گفتار دلاور کم آزار دستوری دادند تا نخست دانش خویش بر ملا نیارده سراپای او را بر خوانند - و سپس سخنان دلاویز بخت آور گذارش نمایند *

توان ساخت دلهای فولاد نرم * به نیروی پیوند گفتار گرم

(اگرچه کجگرایی او در پیشگاه دانش والا و آزمون دیگر خرد پژوهان پیدا بود) لیکن بقدسی خاطر آن میرسید که (چون بتازگی بهادران فیروزی را از تکامشی باز داشته اند - و درین ناکامی گوناگون عنایت ما را شنوده) بو که دلاویز پندها فروغ پذیرش گیرد - و بدستان سرای حق پژوهی رود لیکن (هر که غنوده بخت باشد - و خرد او در شورستان خواهش پا بند) بیخش و دانش او در واژونی شتاب آورد - و خویشتن را بکوشش فراوان زبان زده دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانی این جوان خوابیده عقل شیوازیانی می نماید - و ماتم روزگار او میدارد *

خلاصه پیغام آگهی آنکه هر بزرگ شکوهی (که با والا توانائی و فراوان نیرو دست از مالش باز داشته بنصیحت طرازی و حقیقت سرائی همت برگمارد - و دستمایه او جز

(۲) نسخه [ب] پیرو (۳) نسخه [ب] خبویوره (۴) نسخه [ا] خوابیده بخت *

خیرسگالی و خلوصِ عاطفت امری دیگر نباشد) هرآینه سعادت پذیران نیک اختر در بالغز
 بیدانشی بیدار شده بروی شرمگین و دلِ حق پذیر انجمن آریند - و به نیایش و لابه گری
 درونی و بیرونی چاره برسگند - و بد گویان تیره رای دران سیده چالِ خطرناک دستان سرائی
 و حیلہ فروشپی پیش گیرند - و بر تبه کاری خود هزاران یافه حجت گذارش نمایند - اکنون آن برادر
 (که پایه فرزندی دارد) پذیرای شناسائی آید - و جاوید دولت اندرز - سلاطین نژادان و الانبار
 و بزرگان هر سرزمین از فروغِ عفت ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی
 گریوه نشین ناسپاسی باشد - و تا چند بهمنشین فروماگانِ فارجام در نشیب آباد زیان کاری
 طفره خواهد زد - باید که بر طنینِ مگس سیرتان خدک افزا گوش نهاده باندیشه درست و دل
 پشیمان و اعتقاده شایسته و خاطر امیدوار بسجودِ قدسی آستان ناصیه بختمندی را برافروزد
 تا فنونِ مهراندوزی ما خاطر نشین دور و نزدیک گردد - و او روزی چند زندگانی بشایستگی
 گذراند - پایه دنیای او چون رتبه عقبی ببلندی گراید - و انجام کار به نیک نامی کشد - مورچه
 مسکین را کم روی و نا تنومندی از سپردن بادیه مقصود باز ندارد - بوکه باویزه طایر بخت
 بر فراز مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغ آگهی چگونه بشاد خواب غفلت در افتد - و نیم گام
 در فراخنای جست و جو بر ندارد *
 * نظم *

پایه بسیار سوی بام بلند * تو بیک پایه چون شوی خرسند^(۵)

اندرین راه اگرچه آن نکنی * دست و پائے بزن زبان نکنی

اگر پیش نهاد کامیابی ست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دم تیغ بردارد
 و (اگر از شرمندگی و بدکاری روی بدرگه نمی آرد - و از بیم ناکی دل بخدمتگاری نمی نهد)^(۶)
 داستانِ عاطفت روز افزون از آغازِ سلطنت تا حال (که عنفوانِ بهار اقبال است) بر عالمیان ظاهر
 و بخشش و بخشایش گناهگران بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - از آنجا (که شولیدگان بادیه ادمبار
 داستانِ اندرز گران شنوند) از غنودگی بخت و نایاوری خرد دلاویز گفتار آگهی را افسانه سرائی
 پنداشت - و پاسخ بگفتار بی فروغ گذارش داد - و چون روز بازار مردمی بود مهر افزائی
 گیتی خداوند بروی ببخشود - و اشارت و الا شد (اگر در حرف نیکوبندی زبان با دل یکتائی دارد
 و از افزونی و اهمه سعادت ملازمت را روزی چند نمی تواند قرار داد) باید که یکی از فرزندان مصحوب
 پرده نشین عفت و صفوت گزین عصمت بخت نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلی و بیدانشی

(۲) نسخه [ل] نعره (۳) در [چند نسخه] اعتماد (۴) نسخه [ک] نام بلند (۵) نسخه [ا]

شده (۶) نسخه [ل] نمی دهد *

باین هم نگراید خواجه حسن نقشبندی را با برخی اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجای آورد - هرآینه در ضمیر آسمان پیوند پایه قبول یابد - و بخشودن و بازگشتن را دست آویز سرانجام گیرد - چون بگوش خوابیده بختان شوریده رای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگه با جوقه دلاوران اخلاص گزین آب سند را گذاره نموده پدشاور شتابد و سرکشان آن ناحیت را براه نیکو بندگی درآورد - و از آنجا که همگی اندیشه حقیقت پژوه آن بود (که آن غنوده بیخبری از شکوه جنود سماری تائید پذیرای سعادت گردد) یازدهم تیر گوهر اکلیل آهت و بختیاری شاهزاده سلطان مراد با سیارے امرا دستوری یافت - که ازان آب عبور کرده بآهستگی متوجه ولایت پشاور گردد - اگر میرزا بیدار شده راه فرمان پذیری سپرد بگوناگون نوازش امیدوار سازد - و گرنه بکابلستان شتابد - و برای مزید آگهی فوجها ترتیب یافت - و رده آرائی بگزیده آئین شد - قول بنور انجم خلانت^(۲) زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای رایسنگه و رای درگا و گوجرخان و سورج سنگه و مدن چوهان و شیخ عبدالرحیم و بالکرای و رامچند و تهاکری و سلیم خان و کاکرعلی و سید محمد موجی و کرم الله کنبو و پرتھی راج و رام داس چوهان و منتهرا داس و سانول داس و کله کچهواهه و اسکران و کجره و هزاره بیگ و شیخ ولی جلال و میر محسن و جمعه کثیر از مبارزان خدمت گزین و یکه جوانان دلاور درین فوج فیروزی اعتصام جای یافتند و سپه آرائی جرانغار بسید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سید حسین و حسن قلنی بیگ و عبد الله بلوچ و طایفه رادمردان نامور قرار یافت - و برانغار را قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نور قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ گکهر و ملک درویش جانوهه و عالم نوحانی و مولانا آهداد انبروهه و شهبازخان لودی و برخی از مجاهدان ناموس دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگه و نورنگ خان و شیرویه خان و ماد هوسنگه و محمد بیگ تکلوز مانسنگه درباری و جگمال سلهدار و بهادر خان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سکت سنگه و جگت رای و رامچند و بهگوانداس و شیخ کبیر و جبار قلی و نقیب دیوانه^(۷) و گروه دیگر از نبرد آزمايان عرصه جلالت بآرایش فوج هراول پرداختند - و از عاطفت فطری و رافت ذاتی باز منشور نصیحت (که حرز بازوی بختوری تواند شد) مصحوب حاجی حبیب الله کاشی فرستادند - که هنگام یورش آن صوب میگذرد - و لشکر انبوه در تنگناها قدرے دشواری

(۲) نسخه [ز] بنور انجم خلانت (۳) نسخه [ا] بانکا - و در [بعضی نسخه] مانکا

(۴) در [چند نسخه] مهرا داس (۵) نسخه [ز] مهدی و ابوالقاسم (۶) نسخه [ل] سلهدی

(۷) نسخه [ز] نصیب دیوانه *

میکشد - باید که زود تر یکے ازان طرزهای فرمان پذیری بجای آرد - تا جنود فیروزی از حدود بگرام باز گردد - و کار او به نیک نامی گراید - و در نوازش او دست آویزے سرانجام یابد - و همگی اندیشه صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزی جنود میوزا آواره دشت ناکامی گرده - و در بیگانگان فرصت جو افتد - و از انجا (که دور بینی شمس پیشطاق اقبال است) بکارگزاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسره بر بندند - خدمت جویان کار طلب بگرد آورجی کشتیها پای تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت روز و امرای عالی شکوه در ساختن منازل دریائی همت گماشتند - که (اگر از واژون بختی میوزا افسانههای هززه کاران بگوش در آورده راه زبان کاری سپرد و از کج گرائی فرموده نپذیرد) آن سزاوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علی دوست باریگی - طبیعت پرستاری کرده و بظاهر پارسا گوهر وانمودے - و پیوسته براقم گوهرین نامه گذاردے که آرزوی ارادت گیهان خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشانی زبان را با دل یکتائی نمیدید او را ^(۴) بپاسخی از سر واکردے - درین هنگام (که رایات اقبال بکنار سند رسید مراد در انجام آن کار بسخن گرفت - خدیو دور بین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشی معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهی یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گرده - برگزاردند با آنکه روز بهی از ناصیه حال او نمی تابد لیکن ملتسم پایه پذیرائی یافت - ارادت این نیازمند ایزدی عیار مردم برگیود - و درون بر ملا اندازد - باین قدسی شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند *

* شست پاک و نظر پاک خطائے نکند *

و گرمی اندرزها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زبان او بادل یکتائی نداشت) در همان دوروز غبار آلود نیستی شد - و گران خوابان غفلت لخته روی به بیداری نهادند - بیکے پیوند طبیعت داشت - و در نزهتگاه آن حواشی با او باده پیمائی میکرد - شوریدگان رشک بد و پیوسته از هم گذرانیدند - گویند مطلب خان چنین بیراهه شنافت - و آن جوان را از حوالی خانه او بر آوردند و مطلب خان بعقابگاه ^(۸) باز پرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او باز گذاشتند *

(۲) نسخه [ل] دشت ادبار (۳) نسخه [ل] دل را با زبان (۴) نسخه [ا] بپاسخ از سر دور کرده

(۵) نسخه [ا] راندند - و نسخه [ل] گذشت (۶) در [بعضی نسخه] در همان روز (۷) نسخه [ل]

شوریده رشک بد و پیوسته از هم گذرانید (۸) نسخه [ا] بعقابگاه *

و از سوانح اساس نهادن قلعه اٹک بنارس - مکنون ضمیر جهان آرا آن بود که چون موکب همایون بآن حدود رسد حصار عالی عمارت یابد - درینولا آنجای که دور بینان گزیده بودند بچشم حقیقت پژوه پسنده آمده - پانزدهم خورداد بعد از گذشتن دو بهر و دو گهپی بدست مقدس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقی ممالک قلعه ایست نام آن کنگ بنارس - و بعده اتمام خواجه شمس الدین خانی (که درین نزدیکی از بنگاله آمده بود) قرار گرفت - در اندک فرمتی بحسن انجام رسید - میان ولایت هندوستان و کابلستان بزرخه شگرف انتظام یافت - و سرمایه فرمان پذیری گردن کشان آن حدود شد - آرزومندان بے مایه را دستاویز روزی پدید آمد - و خواسته داران را بضاعت اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردان روزگار را ایمنی روی داد *

نہضت موکب شاہنشاہی بصوب کابل

در همان ایام (که ساحل دریای سند مخیم سردقات اقبال شد) آن عزیمت بود کہ بقلواری دولت از دریا گذشته بزابلستان خرامش رود - بدشترے خاصان جنود فیروزی در بازداشت این یورش دستبان سرائی نمودند - و برخ از فارسائی و طایفه از تنگ حوصلگی و گروہ از بیمناکی ولایت سرد سیر و طبقه از تن پرستی و هند دوستی و چندے از زبان زدگیہائے (کہ سفر با خود دارد) و بعضے بہوا خواہے آن غنودہ بخت نافرجام و مدارای گیتی خداوند دلیر ساز و عفان گسل گروہا گروہ مردم بودند - چون سررشتہ دوربینی و ژرف نگہی دوتائی داشت نیرنگی دستبان طرزان بجائے نرسید - در آن وقت راقم شگرف نامہ را فرمان بود کہ گذاردہای اعیان دولت را بروشن روشے بنگارد - و دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - از گفت و گوی اینان در شگفت زار افتادے - و از نیروی ایزدی تائید دستبان زدہ این گروہ نشدے - صوی سفید و ریش دراز نداشت - و خرقة زرق آلود کہن سالی روی ربا نمی افروخت - سخنان دلاویز نشنودہ بکین نوزی نشستے - و چون پسند قدسی خاطر بود اندیشہ این و آن پیرامون دل نگشتے و ہمگی تاخیر در عزیمت شاہنشاہی ازان بود کہ میزرا را عقل مصلحت بین یآوری نماید و سعادت اندوزی دستگیری کند - و او خود از بیہوشی و غنودگی بہ تباہ بسیچی افتادے و غرور افزدہے *

* بیت *

دشمنان از سخن نرم تو مغرور شدند * وقت باشد کہ زبان کار بود خوش سخنے

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائی داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبان گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پزوه را آئینه ست گزیده - و دستوره ست شایسته که هرگاه بیکسوشدنِ مزاج از اعتدالِ طبیعی کارِ عضو بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزند آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انسانی اگر یکی را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگیِ دیگره آید هرآینه نقشِ هستی او از صفحهٔ جهان ستودن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمی‌یارست داد - و در گذشتن از آب توقف میفرمود - مبادا از عبورِ ریاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانی این جوانِ غفلت‌آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنمونی خرد والا و پیش روی بختِ بیدار سی و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائی (که دریای سند و رود کابل بهم می‌پیوندند) مخیمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوان پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سرزمین بقاسم خان مقرر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جسره سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجی حبیب‌الله ناصیه‌سای آستانِ جلال آمد - و عرضه داشت میزرا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لخته پشیمانی و شرمندگیِ خامه نگار او بود - و پیمانِ فرمان‌پذیری بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده پذیرفته بود گفتار او فروغِ راستی نداد - پوزشِ آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکنائی گزیند - و گرفته دستن سزایانِ فریب آرا زبان را به نیایش‌گری فرستند - و عمل را به بیکاری - بسیار ساده لوحانِ باستانی از ناشناسائی کارکرد گفتار پذیرفته اند - و زبان‌کاری سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل‌خانه او نگارین تر از گلشنِ سرایِ لسانی نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله‌طرزایی ببازار آوردن باشد - بفابرانِ شهریارِ هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزادهٔ بلند اقبال از حوالی بگرام متوجه پیش شود - و ما نیز بیاورمی سماوی تأییدات بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم ریاتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنار آب کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمد علی و جمعی را فرستادند - بو که یکی ازان گذاردها بجای آورد و در زبان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیک دولت آباد منزل شد - درین روز خسرو آفاق میرزا غیاث‌الدین علی قزوینی را (که در گوناگون تاریخ یکانه روزگار است - و به نیک‌ذاتی و خیرسگالی سعادت پزوه) بخطابِ نقیب‌خانی سربلندی بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسپِ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه لایان^(۳) نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزاگویانِ جاه جورا^(۴)

(۲) نسخه [ک] غفلت‌آمود (۳) نسخه [ک ل] هرزه‌دریان (۴) نسخه [ک ل] چاره جورا *

رهمنوی شد - و درین سرمنزل شاطره عرضه داشت میزرا آورد - پشیمانی از کردار گذشته و پیمان نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغ راستی از ناصیه حال تابش نداشت در صفوتگاه قدسی خاطر جای نگرفت - و از آنجا (که نامل گزینی و کنگش طلبی خوی ستوده شاهنشاهی ست) اشارت شد که نوینان بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمن خاص بر سازند - و از راه دور بینی و کارشناسی سزاوار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارنده شگرف نامه فرمان شد که صوابدید هرکس را دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستور پیشین سخن سرا شد - و چون سگالش رفتن در سر نبود بخشودن و بازگردیدن را برگذارند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبان راقم گذشت (هرگاه لشکر بزرگ بسرکردگی چنین بلند اقبال والا شکوه راه دور دست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون بیکه ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرد گفتار فرستادگان گم نام و نگاشتهای بے فروغ راستی مراجعت سزاوار بود و نیز امروز در هندوستان زمان بارندگی ست - اگر تا سپری شدن در حدود سند توقف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید درین ریزش ابر زیانے سترگ باسباب سپاهیگری بازگردن - و سودے بار نیارود شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخششے نمایان چهره افروزد - مردم از آمیزه گوناگون غرض برآشفندند - و به تباہ اندیشی سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائی بآئین دوستی گذارش نمود - اگرچه دائم (که پایه شناسائی بظهور می آید - و حق گوئی بر فراز پیدائی می شتابد) لیکن در آشوب گاه تعلق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن رازگوئی و صفوت جای کنگش بایست وقت پوشیدن و برخلاف آن گرانیدن سرآمد ناخوشیها شمرده اند - و بنگاه زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنی صورت گاه زود زوال گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزینند - چون بجویائی آوازه راه فضولی نمی سپرد امید که گردے بدامن نشینند - گذارده آمد که هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رساند - و از کمترین تا نپرسند گذارش نکند - باین قرارداد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت - برخه تباہ بسیچان فرصت جو پیمان یکتائی^(۲) بستند - و گزند اینکس را بفتوای نادرست بر خود گرفتند - بسیاری ساده لوحان راستی منش را بگفتار ناروا از جای بردند - و بعرض تقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که بر حکیم میزرا بخشوده بازگشت شود گیتی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے از آنها (که بدلیبری

(۲) نسخه [۱] یکجہتی (۳) نسخه [۱] بگفتار دلایز *

و چرب زبانی خیره رو بود (۲) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن داری چنین براهه رفتند - و بآئین پخته کاران چنین تباہ بسیچی رفت بندگان ظلّ اللّٰہی برآشفته فرمودند کہ چنین اندیشہای کم بینی بخاطر نمیرسد - همانا امرا از سرمای زابلی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشہ بدان صوب توجّہ خواهد شد - روز دیگر مرا جان آفرین تندرستی داد - بے آلائش تاخیر ببارگاہ کورنش سربلند شد - آثار افروختگی از ناصیئہ مقدّس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشہ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف نگہی رفت - درین هنگام شہربار والا نگاہ در پیشگاہ قرب طلب داشتہ پرسش عتاب آلود فرمود و از خلاف رائی^(۳) همه روزہ باز پرسید - روشن شد کہ ناتوان بینان سخن ساز تزویرے ساختہ اند و تدبیرے انگیختہ - باندوھے در افتاد - و بحالتی در شد کہ هیچ بدکارے را مرساد - شورش برنائی و ریعان عقیدت و مستی راستی و هستی دشمنی بجوشش در آورد - نزدیک بود کہ خورد صلاح اندیش بیگانگی گزیند - و ناشتای صبح تعلق را (کہ نو سفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپہر سپہری گورد از ستارہ روشنی ایزدی تائید مرا از نشیب گاہ بے تاملی برگرفت - و عقل دانش سگال سایہ عاطفت انداخت - لختے از آشوب دل برآمد - و بعرض ہمایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش یکے گفتہ یا دران انجمن بر زبان آوردہ - آن زیادہ سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشتہ بپژوہش درآمد - چندے (کہ با او ہمدستان بودند) یکے پس از دیگرے راہ بے آزر می شتافتند - نزدیک شد کہ جوہر خورد تباہ گردد - و خویشترن را بگوئیستی آرامش بخشد شہربار دورین آثار راستی از لوحہ پیشانی برخوردارندہ از شورش فرود می آمد - و از دلیری بد گورہان افترا پردہ از درست گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب گاہ ناامیدی یکے^(۴) از شیر مردان راستی منش (کہ بر خویشترن بلزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی گمان راستی ہم بدو نبود) بزبان آمد^(۵) - دران محفل فلانی بخلاف این گروہ سخن میکرد - مگر در جای دیگر گذاردہ باشد - گرہ از دل من گشودہ گشت - و از فراخی حوصلہ شہربار دیدہ ور طومار گفت و گوی در نوردید - بسپاس آن مہین بخشش ایزدی (کہ داروی این سانحہ بدیگرے باز نگردید) بموشگافی گیہان خدیو حقیقت حال خاطر نشان دور و نزدیک شد - و از ان خیال عزمت گزیدن و فرو شدن باز آمد - و پایہ پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنگش یکسو نہادہ کوچ بکوچ متوجّہ زابلستان شد - چہاردم نزدیک بگرام مستقرّ رایات^(۶) جلال

(۲) در [بعضی نسخہ] چیرہ تر بود (۳) نسخہ [ز] و از خلاف همه روزہ (۴) نسخہ [ب] یکے از

مرہ مردان (۵) نسخہ [ل] بر زبان آورد (۶) نسخہ [ا] اقبال *

گشت - آنحضرت در کورکھتري (که طواف گاه جوگیان است) زمانے توقف فرمود - درانجا سترگ مغاکے ست - گزاف گوین ہرزہ لای گذاردے کہ اندازہ ژرفائی آن کس نشناسد و در میانہ راه خلوتکدہ مرتاضان باستانی ست - از دشواری و تاریکی راه و فراوان پیچوتاب بدان نتوان رسید ازانجا (کہ نیایش کدہ بزرگان ایزدی بود) خود بنور خرد تنہا درآمدند - و چندے از ملتزمان حضور یکے پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند^(۲) - کمترین ازانجمله بود - شگرف راه پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویز توکل سپردہ شد بسیارے راد مردان را دل یاری نکرد و از نیمہ راه بازگشتند - ازانجا بحصار بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامہ شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیار علی ناظر بیوتات تفویض یافت *

ایلغار فرمودن گیہان خدیو بصوب کابل

چون همگی قدسی بسیج آن بود (کہ میرزا رھگرای حق شناسی گرد و از گفتار نیکوبندگی بشایسته کرداری روی آورد) باہستگی خرامش میشد - و در ہر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاہزادہ والا گوہر - نیز منشور ہمایون شرف نفاذ یافت کہ در رفتار سرعت نرود - باشد کہ میرزا آئین سعادت برگیرد - و بروز ناکامی زیان زدہ دین و دنیا نشود - آن غنودہ بخت از چیرہ دستی و اہمہ و ہمنشین بدگوہران خوشامدگو بہیچگونہ قرار دیدن نداد - ہرچند ہمیشہ اش خواست (کہ بدرگاہ رفتہ پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کچ گرائی خواجہ حسن بصوب بدخشان عزیمت گزید^(۳) - میرزا بنہ و بار خود را بمحکم جایہا فرستادہ باہنگ قرآنی آمادہ شد و چون وا نمودند (کہ شاہنشاہ والاشکوہ در نواحی بکرام توقف دارد - و لشکر بسرکردگی شاہزادہ می آید) از ہرزہ لائی ناشناسندگان اندیشہ کارزار در سرگرفت - و در ریزش آبروی خویش تکاپوی نمود گیتی خداوند ازین آگہی کارشناسی را با حزم اندوزی ہمدوش گردانید - و جریدہ تیزروی قرار گرفت پانزدہم شاہزادہ سلطان سلیم را بدیدبانئ اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجہ بہگونت داس و بسیارے بندگان عقیدت گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد کہ اردو باہستگی منزل بمنزل می آمدہ باشد - آنروز چون بیگاہ شدہ بود ربات ہمایون در جمروہ نزول اجلال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند و سخت گریوہای کتل جذیر گذشتہ حواشی دکہ کنار دریا لختہ دم آسایش گرفتند - آخرہای روز (کہ هوا ازان گرمی فرو نشست) باہنگ شبگیر

(۲) نسخہ [۱] گرفتند (۳) نسخہ [ل] بکردار شایستہ (۴) نسخہ [ب] غربت گزید (۵) در

راندند آنروز در حدود لاجپور دایره شد - صباح آن ظاهر جلال آباد از ماهچنہ لوای نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان درویش خان و شمس الدین کواری را گذاشتند - روز دیگر بداغ صفا عشرت اندوختند - همواره نیز روان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزی پی هم میرسیدند - و از تپاہ بسیچ میرزا و کار طلبی مبارزان اقبال آگهی می بخشیدند - درین منزل کس نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر ریات جهان گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمه راه برگشته آمد - و از ناهمیدگی حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید - آرنک نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستی ندارد - و گرنه تا حال ازان لشکر گران چندین کس رسیده - و از دوراندیشی انجمن رازگویی برآراستند - و بایست وقت را طلبگار آمدند - جمعے برگزیدند که توقف باید نمود - تا لشکرے (که همراه شاهزادہ والاگھر می آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده بار دو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایت ایزدی و اقبال روز افزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگی کمی راه یافته اما چگونگی افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان بازان اخلاص قریب اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسمانی امرے ناملایم سر برزده باشد مخالف از صیت موکب همایون پراکنده خواهد شد - شهریار دیده ور این رای را پسندیده با همت آسمان پیوندد و شجاعتی خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانتران آن سرزمین بدرگاہ آمده سخنان مهرانزای صلح^(۳) افروز گفتن گرفتند - آن گوهر یکتای دانائی فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیم سادات اقبال شد - و از دوربینی و کاردانی رده آرائی کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیرشکار آرایش گرفت - و جمعے دلاوران ناموس دوست بسرکردگی زمین خان کولتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروه فدویان هستی دشمن را بداشلیقی مطلب خان جرانغار ساختند - و لخته بیگچها و احدیان در هرول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کار ساز حقیقی بسته آماده نبرد بودند) یکبارگی نوید فیروزی سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت گرم الله کذبو) تامل گزینان

(۲) نسخه [ب] لاجپور (۳) نسخه [ل] صلح انگیز (۴) نسخه [ک] عبدالله کنبو *

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر نویسانده باشند
و گرنه بایسته عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیده - گیتیِ خدیو از برخه زمینداران
آن فوای پزوهش فرمود - و از نامیده سخن سرائی آن گروه مزده فیروزی برگرفت - و با شایستگان
خطاب فرمودند اگرچه از نفاق وزی و بددرونی حقیقت را نمیگیرند اما داستان طرازی پیش را
گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایات جهان گشا متوجه جگدک بود - چنده از تیزروان عرصه
آگهی آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزی آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبان کردار
سپاس ایزدی و شکر الهی گذارش یافت *

نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد - و غبارآلود

هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلان هشیار خرام (که به نیروی روشن اختری در نزهت آباد نیک سگالی منازل دلگشا
سرانجام داده اند) هوآینه بمیامن خیراندیشی کردار شایسته چون دریافت بلند قرین خجسته روزگار
ایشان میگردد - و از بخشش خانه ایزدی سترگ حصارے (که دست آلی هیچ کس نباشد)
کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناه سرانجام می یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال
چهره می افروزد - و کلید بستگیهای زمانه بآستین همت او در می نهند - چنانچه روزنامه این دولت
روز افزون شیوازبانی نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهی بخشد - (هرگاه بندگان
دردست به نیروی عقیدت در ظلال قرب معنوی شگرف کاری نمایند) دانا داند که فرزندان
اخلاص سرشت (که بصورت و معنی نزدیک باشند) چگونه کاربرد اقبال گردند - از سر آغاز دولت
جاوید طراز آئین تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خود و تیرگی ستاره اندیشه خلاف در سر
آورد - یا پالغز کردار شده سر استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشت زیان زدگی شود - و جهانیان
ازو عبرت فامها برسازند - و بتازگی این داستانِ فیروزی ازان بر میگویند - و سعادت پذیران
بیداردل را رهنمونی میکند *

میرزا از دمسازمی فرومایگان بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بام قصر انداز) از شاهراه
فرمان پذیری برآمد - و در زمان شورش ناسپاسان شرقی دیار نزهتگاه هندوستان را غبار آلودی

(۲) نسخه [ب] بزور - و در [بعضی نسخه] مزور (۳) نسخه [ز] سپاس ایزدی گذارش یافت (۴)

نسخه [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی نسخه] هرکس (۶) نسخه [ا] بام قصر اندازند (۷) نسخه [ا]

غبار آلودی *

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده باز گردید) گاه طالع را نفرین کورده - و زمانه بر کج گرائی
 خرد برافروختن - و قتمه هرزه لایان مجلس را سرزنش نمود - و در پذیرائی گفتار بی فروغ خود را
 در فکوهش داشته - درین سراسیمگی آواز^(۲) آ آی موکب همایون پراگنده تر گردانید - نه روی بودن
 و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان ناصیه بخت را بر افروزد
 و نه در همراهان هوشمندی که فرزندان او را بملازمت آورد^(۳) - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی
 نافرمانی بدخشان شتافتند - فریدون و برخی دیگر (که خود را سرمایه شورش میدانستند)
 از ترسناکی دل نهاد آستان بوس نمی شدند - لخته در اندیشه استواری گریوه خیدر شد - و زمانه
 بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبار انگیز هندوستان گورد - و چنده دران فکر شد که حصار
 کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زویه نشین خمول آید - از شکوه جنود سماوی اعتصام
 و تیز رسیدن افواج گیهان گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه
 دل نتوانستند نهاد که بروی نعمت خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرد
 تا بنظر همایون در آورد - و خود با چنده بقرباب شتافت - و هر کدام بنه و بار خود را بگوشهای
 دوردست برد - همگی اندیشه تباہ آنکه اگر جنود اقبال زور آورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه
 در همان نواحی کوه و صحرا در نورد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوست تلخ گو نباشد)
 هر آینه گرد آلود نا کامی آید - روزی در کنار آب غور بند سراسیمگی داشت - و بایست وقت را
 طلبگار - برخی گذارش نمودند که موکب همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی
 نیست - و بهزاران هرزه لائی ازان عزیمت باز داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادان دوستان یافته در
 کار دشمنان دانش پزوه بجای آوردند - فریدون را با بسیاری همراهان روانه گردانید - که در^(۴)
 آق سزای بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام نماید - و از پی آن خود هم ره نوردیده جویای
 آویزش شد - و (چون جنود سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود - و لخته لشکر او پراگنده) قرار داد
 که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین گاهها گرفته اگر تواند بعساکر
 گردون شکوه گزند رساند - و حیدر علی را با برخی روانه شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان را پرداخته
 بذارک گاه رسد - قابو طلبان عرصه ادبار در مقام بینی پدراو^(۵) (که میان دو آب و بتخاب است)
 فرصت جوی بودند - و افواج گیتی گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای^(۶) بچنار تو^(۷) رفته

(۲) در [چند نسخه] لفظ آواز نیست (۳) نسخه [۱] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندی را

بیای مجهول باید خواند (۴) نسخه [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخه [۱] بنی بدرابو

و نسخه [ل] ندراو والله اعلم (۶) نسخه [ل] بخت (۷) در [چند نسخه] بچنار تو *

برغذجی شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کهین‌گاه گذشتند سید حامد بخاری و مخصوص خان و طایفه بهادران همت‌گزین (که چنداول لشکر منصور بودند) سرشته دوراندیشی از دست داده پیشتر شناختند - و غیر از سید بهاء‌الدین و چندی دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره رایان نافرجام بپرتال درازدستی نمودند - و لخته اسباب یغمائی شد - درین اثنا مبارزان چنداول شنوده بعزم پیکار گام سرعت برداشتند - بد گوهران ناسپاس کامیاب نشده راه گریز پیمودند - فریدون بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم دیگر بطرف قورق‌سای^(۲) و آغ پور تیزپائی نمودند - و آن روز (که احدی برخی خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گزارش یافت) همانا که نشانی ازین شورش دیده باشد - و در خیال تباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشای دلاوری و کارشناسی با طایفه سیخواس است که از راه چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمه دوچار شود دست برده نماید - در همین روز میرزا بچنارتو آمده جویای حال فریدون بود - ناگاه فوجی از دور سیاهی کرد - و آگهی شد که چندی از جنود فیروزی می‌آیند - برخی از دلاوران تهورگزیین را بسرکردگی علی محمد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سر فالیزه توقف داشت - آگهی یافته آوردگاه را آئینه شگرف بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیم بگمان آنکه کمک لشکر منصور می‌رسد دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاد - و بایزیدی تائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کازار را بدان صوب انداخت - آویزش سترگ روی داد - نظارگیان را حیرت فرودگرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعی بهادران دیده‌ور دران نبرد مرد آزما داد گند آوری دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شادمان پورغلیق^(۳) و ملا غیوری^(۴) را مددی کردند اولیای دولت جنگ کنان بخرد کابل (که معسکر شاهزاده والا گوهر بود) پیوستند - و هم درین روز یگونه قراول (که برای آگهی رفته بود) جان نثاری کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندی (که از ترکذاری بازگشته بودند) باین شیرمرد میرسیدند - او بائین را مدان ناموس دوست جان‌فشانی کرد - و هرزه اندیشان یافه‌درا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال^(۵) میر عبداللّه نقد همت در باخت - مصحوب او مبلغی برای پیشدستان لشکر فیروزی فرستاده بودند شیرخواجه و لال بیگ^(۶) و جمعی در می‌یابند - و از بیدلی گرفتار میشود - و زر بتاراج می‌روند *

حکیم میرزا با بسیاری ناسپاسان بر بلندی (که نزدیک لشکرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوت آن گروه نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگ روز

(۲) نسخه [ک] قورق‌سای (۳) نسخه [ب] پورغلیق - و نسخه [ز] پورغلیق (۴) نسخه [ز] عینوری

(۵) در [اثر نسخه] میر عبداللّه (۶) نسخه [اب] لاله بیگ *

نمی توانست نهاد^(۲) - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهی و رعیت
 اهتمام داشتند - و از دستان سرانی نوشته چند مصحوب^(۳) یکی از خون گرفتگان بنام قلیچ خان
 و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد^(۳) و برخی از الوس چغتایی فرستادند - و در یکجبهتی
 حرفها بر ساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفتهگی آن فامها را دران معرکه بردید
 و علی مراد گذارنده را از هم گذرانید - رسم ست باستانی که حیلۀ اندوزان مکراندیش در چنین
 هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بازگشت گروه نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگان
 پریشان رای بندگان یکجبهت را گزند جانی رسانیده اند - و از بدگمانی اعتبار برگرفته - و دوربینان
 ژرف نگاه بر فزونی اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگان هنگامه مخالف
 نمی دانستند که اولیای دولت دافش آموز عبده اقبال اند - از چنین تدبیرهای نادرست در اینان^(۴)
 گرد دودایی بر نخیزد *

القصة کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخون
 دل نهاد شد - و لخته بکارزار روز گرانید - شب بیستم بر فواز آن کوه آتشفشان فروخته بشورش
 درآمدند - و تباہ سگالی در سر گرفتند - قزاق و امیرخان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعه را
 از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمد خواجه خضری و جماعه پیادهای هزاره را از طرف
 دست چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزنده توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند
 ازین گوه همت برگرفت - و بهادران فیروزی جنود پاجانی نموده جویای پیکار شدند
 و ازین فریب اندوزی و گاو تازی اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد موافق چهارشنبه غره رجب میرزا
 ازان تنگنا بیرون آمده آردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شکفته دل و گشاده پیشانی
 روی در جان ستانی نهادند *

* اشعار *

ز شوریدنِ فاله گرنای * در افتاد تبالزه در دست و پای
 چنان گرم گشت آتش کارزار * که از نعل اسپان بر آمد شرار
 ز غریدن ژنده فیلان مست * گره در گلمی هزیران بیست^(۶)

بسمای تائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگی دلیران
 هراول نرسیده بود تا بمبارزان افواج دیگر چه رسد - میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفت

(۲) نسخه [ل] بست (۳) نسخه [ب] علی مردان خان - و نسخه [ز] علی مرد (۴) نسخه [ز]
 اثره درینان نگرده (۵) نسخه [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخه [ز] شکست - و نسخه
 [ل] نشست *

و اولیای دولت نشاط آورد گشتند - صباح آن فریدون با جوقه اندازه کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت از امرای هراول نورنگ خان نزدیک ^(۲) دهغه گریوه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دست شوخی دراز کردند - فوج نصرت قرین اندک عقب ترک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ اندجانی ازین گروه بمردانگی فرو شدند - میرزا لخته دل یافته ازان گریوه بصحرا آمد - بهادران نیز دست هراول مثل شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهر دلاوری ب بازار آوردند پسین چهره افروز نیک نامی شده رخت هستی بر بست * اشعار *

بجذبش در آمد هو دزیای خون * شد از موج آتش زمین لاله گون
روارو ^(۳) بر آمد ز راه نبرد * هزاهز در آمد بمردان مرد
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار * که یک شمه نتوانم از صد هزار

و چون آورد گاه بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره دستی نمایند - درین هنگام راجه مانسنگه بجذبش در آمد - نخستین مادهوسنگه و صورت سنگه و طایفه دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را بآئین شایسته ^(۴) پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خاصه شاهنشاهی رن موهن سوار بود و ججهار خان بر پیل خامه جگت رای نبرد آرائی کرد - و محمود خان بر فیل خاصه گچ منکل عرصه جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیل لکهمی سندر کار طلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود اما درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانه خاصه گردید - و حسین خان بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فواز فیلان داشته بودند) ^(۵) بدل شکنی جوش بردادند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهنی داشت) در جذبش در آمد کابلیان را سر رشته همت از دست رفت - علی محمد اسپ و چندے هواخواهان جلو میرزا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزی بر گلبن آمال مجاهدان دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزاده جوان بخت را باوجود خرد سالی آن پُردلی و تمکین از ناصیه روزگار می نافت که مردان معارک ازان کار طلبی و ثبات پائی یاد میگرفتند - از آنجا که شهرت یافته بود - و بسیاری برین بودند (که میرزا از عقب لشکر منصور

(۲) نسخه [ز] ده گریوه - و نسخه [ک] ده کروه - و نسخه [ل] دامنه گریوه (۳) نسخه [ل] بداند - و این را مصراع ثانی گردانیده (۴) نسخه [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخه [ب] بدل شکنی دشمن جوش بردادند - و نسخه [ل] بدل شکنی و جان شکری جوش بر آوردند (۶) نسخه [ک]

دست بردے خواهد نمود) دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بروجہ شایسته نشد - و از برکات نیک اندیشی و خوب کرداری فتح بزرگ باسانی روی داد - در گریختن و افتادن فراوان سپاهی بعدم خانه شتافت - و ناسپاسان کج گرا و هرزه لایان یافته گذار را بادافواه آماده شد - و مالشے بسزا یافته بدرازنای شرمساری افتادند - لاف درایان بے آزم پیوسته با یکدیگر گذاردے - آنچه در معسکر اقبال ایرانی و تورانی ست بے آویزه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان گذر آور را روزگار سپری خواهد شد - و دیگر هندی نژادان گرفتار خواهند آمد بدین انسانہ طرازی میرزای غزوه خورد را خواب پندار می افزودند - نے نے آن جوان ناآزمون اگرچه از ملک معنی آگهی نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار از جا شود - و هرزه سرایان شوریده سر آن مایه بیدوشی نداشتند که اخلاص تورانی و ایرانی را (که ببارگاہ همایون دارند - و آوازہ آن معمورہ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامہای مبارزان راجپوت و نادرہ کاری شیخ زادگان هندی بوم و رادمردیہای دیگر بومیان هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین ژاژخائی^(۲) همت افزوی زبلی دلها و بیم افزائی فیروزی جنود خیال کرده بودند *

روزے که میرزا از بکرام میگذشت یکے از برهنه پایان روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزی جنود خجستگی ندارد - همان به که عنان کشیده نقش این اندیشه بسترد - از خود پسندی و خوبستن بینی نشنود - میرزا آهنگ تاختن و فرو شدن داشت - درین زمان چندے نزدیکان را خرمن هستی بآتش توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوه فیروزی جنود گذارده روگردانی و گریزائی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که ازان هنگامه برآورد - میرزا از انجا (که از زندگی بستوه آمده بود) گوش بران فہماده سرزنش نمود - درین اثنا علی محمد اسپ بیاوری او برخاست - میرزا بخشم در شده نہیب جان گزا داد - آن سعادت آمود گفت نخست مرا بفرا مشخانہ نیستی روانه کن - آنگاه بتاز - بدان جان نثاری و خیرسگالی میرزا پذیرای ملتمس شده گام سرعت برگرفت - در حوالی کتل منار برخی سپاہ نصرت طراز در رسید میرزا افتان و خیزان بفراوان تکاپو خوبستن را بدر بود - و آنروز بقرباباغ دم آسایش برگرفت و از انجا باسترغج^(۳) شتافت - برخی نزدیکان و میرزا کیقباد فرزند نخستین او پیوستند - و از انجا بغور بند رفت *

(۱۴)

شاهزادہ جوان بخت بیست و یکم بجلگہ سیاه سنگ رفته انجمن آرای شد - گوناگون

(۲) نسخہ [اب] این ژاژخائی را (۳) در [چند نسخہ] باسترف (۴) نسخہ [ب] بیست و سوم *

مردم نور فرمان روای حقیقی یافته شادمانی از سر گرفتند - و آن بنگاه باستانی (که نزهتجائے دل افروز است) بآبباری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - در آن هنگام (که آیات اقبال از سرخاب عزیمت جگدک داشت) تیزروان خجسته پی نوید فیروزی رسانیدند - و نیرنگی دولت سماوی تائید بتازگی دلنشین خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه اساس بر نهادند - روز دیگر باریک آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهچه آیات همایون پرتو انداخت - رعیت و سپاه زابلستان مرد و زن از هر طرف روی نیاز آوردند - و بگونگون نوازش کامیاب خواهش آمدند - و همدربن منزل کنورمانسنگه و بسیاری مخلصان خدمت گزین قاصیه سای عتبه جلال گشتند - و بالطاف شاهنشاهی سربلندی یافتند - صباح آن قدسی موکب مترجم پیش بود - در اثنای راه شاهزاده رضا جوی عقیدت پزوه و دیگر امرای والا شکوه بعز آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگه سیاه سنگ (که بسفید سنگی روشناس مردم است) نزول سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند و از خوی ستوده خدیو عالم بشگفت زار افتادند - و پاس گذارده اختر شناسان آزمون کار داشته روزی چند مقام شد - و از همین جا بباغ شهر آرا و برخی سیر گاههای آن مصر سعادت بعشرت پردها ختند - و جایهائی (که در خرد سالی دیده بودند) بیاد آورده نشانهای خاص گفتند چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاری و یاد داشت گیتی خداوند اعتماد دیگر شد - و همدربن نزدیکی لشکر خان بقلانی را (که از شورش افزایان نامور بود) کشاورزان آن برم مسلسل بدرگه آوردند - و بباد افراہ کردار گرد آمد نیستی شد - و [چون عزیمت آن بود که لخته درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت جای دل افزای ست) ایزدی پرستش رود و ریشهای بومیان این دیار مرهم پذیرد آفیلان همراه را بصوب جلال آبال روانه ساختند - و سید حامد و سید بهاء الدین و برخی امرا را بدرقه گردانیدند - درینولا آگهی آمد که میوزا دیوانه وار سراسیمگی داشت - از آوازه همایون موکب بغور بند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد که اگر فوجی بجویائی او در رسد قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند - از افزونی عاطفت لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف را باندرز گذاری روانه فرمودند - همگی سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی دلنشین ساخته بدرگه والا آوردند - و در ساعت سعادت افزا بیست و نهم برفراز ارب کابل قدسی نزول شد - سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت - و در آن انس جا بارگاه عشرت زدند

(۲) نسخه [زل] پور (۳) نسخه [ک] همین منزل (۴) نسخه [ب] برخی دیگر را (۵) نسخه [ا]

و جشن عالی ترتیب یافت - و همدربین سال گرامی وزن بهجت افزود - و بگزیده کالا برسنجیدند
جهانیان از افضال پادشاهی نشاط آمود گشتند *

بخشیدن گناه میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسی و یزدان پرستی همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان
و آراستن هنگامه بزم و رزم و برآوردن خواهشها و سزادادن بد گوهران و نواختن شایستگان^(۲)
رضامندی دادار جان آفرین را طلبگار - و هرگز دامن کردار ستوده او بخویشتن بینی نیالاید
و از فروغ خیر بسیجی و حقیقت پژوهی پراگنده آهنگها بیکیجتهی گراید - و خداوندان کیشهای
گونگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکرد نیکویی نقش غرض
ستوده آید هر آئینه چنین بر فراز نیکنامی نشیند - و گروه گروه مردم بدستداری او برخیزند
ازینجا ست که بخشودن گناههای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاه همت او قدره ندارد
و ناهنجاریهای پیشین در عاطفت ندامت گزینان حال فتور نیندازد - و هرگاه زبان پیشانی
گویای پشیمانی یابد^(۵) در یکزمان از قهر جهان سوز بلطف عالم آرا گراید - و باره بران قدسی خاطر
نباشد - و چون فرمان روی روزگار صوری سلطنت را ثمره ایزدی پرستش اندیشد) او را
نخست خوبیهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانه به پیشوائی جهان معنی سربلندی یابد
بارها برخه مخلصان جان نثار اندیشیدند که نوکره را کمین گاه ساخته میرزا را از هم گذرانند
آن مهر آمود حقیقی با وجود شورش افزائی خموشی هم روا نداشت - و بر زبان گوهر آمود گذشت
چگونه آدمی زاک نیروی ایزدی تائید را در برآمد خواهشهای نفس نیرنگ ساز بر گذارد - و چرا
برای آسایش خود در جانکاهی برادر کوشش رود - و از قدر نشناسی یکم از فدویان را روزگار
سپری گردد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میروند طریق عبادت می سپرد - و اگر نه بیمار
فادانی ست - رنجوران بادیه بیدانشی را نتوان آزار کرد - درین ایام (که موکب همایون در عرصه
دلگشای کابل نزول سعادت فرمود) نزدیک بود که طومار زندگی میرزا در نور دیده آید - دران
جانکاهی فرستادگان بارگاه خلافت مزده بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حال
گسسته امید را بعنایت روز افزون دستگیری نمودند - میرزا لخته خواب و خیال پنداشت - و زمانه
بیغاره گذاری دانسته باور نکرد - چون بر حقیقت کار آگهی یافت و درگاه پوزش پذیرگی گشاده دید

(۲) نسخه [ل] شایستگان شایستگی دارد - و رضامندی (۳) در [بعضی نسخه] پراگندگیها (۴)

در [چند نسخه] در کار نیکویی (۵) نسخه [ل] آید •

بازگشای گریه و زاری شد - و از نارسائی خرد و نامساعدی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایسته ناصیه سای آستان مقدس شد - و خاکِ والا آستان را توتیای دیده و دل گردانید - اکنون (که بدین روز افتاده ام و هول جان افزوده) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاه حضور رسانم - و این رفتن چه نماید - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگی هرچند بهمشیره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاه همایون رفته عذرخواهی نمایند) صورت نبست - و از بیمناکی مرا بروز ناکامی پسندیده بدخشان شتاب آورده اند - لیکن از پیام روح افزا دم آسایش برگرفتم - امیدوار آنم که درین مرتبه مرا از دیدن معاف دارند - فرزند خود را بخدمت میفرستم - چون خاطر و همگین قدرے آرامش پذیرد بسعادت کورنش سرمایه جاوید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتی مصحوب علی محمد اسپ روانه گردانید *

غرة شهر یور لطیف خواجه وقاضی عبداللطیف ببارگاه حضور آمده حقیقت سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر ضمیر قدسی طراز گران آمد - و فرمان شد که برخی مجاهدان عرصه تیز دستی شتاب آورند - تا آن غنوده خرد ره گرامی نیکوبندگی آید - درین هنگام علی محمد اسپ بوسیله ایستادگان سریر همایون سعادت بار یافت - چون از قدیمان این والدودمان بود و طرز دان فیایش گرائی و لابه گری او پذیرش یافت - گناهان میرزا بخشیده آمد - و بتازگی زابلستان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایه سراسیمگی میرزا بود روز دوم ره نورد هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروضه مقدسه حضرت فردوس مکانی دعای آمرزش فرمودند - و سپس بباغ شهر آرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز امرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپرند - و خود بصوب جلال آباد (که از روی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگوفنامه و چنده دیگر سعادت همراهی یافتند - آغاز شب زمانه نزدیک بگرامی آسایش گرفتند - چون پاس سپری شد گلگون سبک خرام را نیز گردانیدند نیمه روز باریک آب آرامش گاه شد - در عنقوان چراغ افروزی سمند اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نیمه روز ساحت جلال آباد از موکب همایون پرتو گرفت - شاهزاده والا گوهر سردرپای مقدس نهاده نیایش بجای آورد - و پردگیان شبستان دولت انجمن پرستاری نشاط آورد گردانیدند - و امرا سجد عقیدت نموده بسپاس گذاری سعادت اندوختند - هرزه سگالان شگرف ترفندها از جانب میرزا

(۲) نسخه [اب] بازگشای (۳) نسخه [ل] بچه ماند (۴) نسخه [ل] امیدوارم (۵) در [بعضی نسخه]

طرز دان نیایش گرائی لابه گری او (۶) نسخه [ل] خوشخوام (۷) نسخه [ل] ترانها *

سرائیدے - و آوازہ چنان بود کہ رباتِ فیروزی عزیمتِ توران زمین دارد - و امرا از بیگانگی جای
و شبخونِ کابلیان لختے اندیشہ داشتند - کہ یکبارگی آن شہسوارِ عرصہ آگہی در رسید - و در معسکر
اقبال سترگ نشاطے پدید آمد - ہفتم بصوبِ ہندوسان نہضتِ والا شد - و ساحلِ دریا منزلگاہِ فیروزی
گشت - گپہانِ خدیو با برخے پردگیان تماشاۃ باغِ صفا فرمودہ شب بارو رسیدند - روز دیگر
شاهزادہ و امرا از عقب آمدہ پیوستند - و ہمدربنِ منزل ^(۲) شیخ فرید از بہار آمدہ بسجدہٴ اخلاص
ناصیہٴ بختندی را روشنی داد - و ناکامیِ مخالفان و صاف شدنِ آن صوبہ از گروہِ عصیان گرا
بعرضِ ہمایون رسانید - پانزدہم از گروہِ خیبمر گذشتہ بجمہود نزولِ اجلال فرمودند *
و از سوانحِ بخشودنِ گیتی خداوند تباہ کاری معصوم خان فرخودی - ازان باز (کہ در آویزہ
شہباز خان آبروی او ریختہ شد - و از گزندِ آن بومی رستگاری یافت - چنانچہ گذارہ آمد)
دران صحرائی پردرخت بنا کامی میگذرانید - و ہر روز بخارزارے پای تکاپو ریش کردے
و بتازہ اندوہ سزای بد گھری یافتے - درین تیرہ بختی و سرگردانی از ملازمانِ او مقصود نامی
بدو پیوست - و اندوختہٴ روزگار انثار گردانید - آن شورہ ^(۳) پشتِ بد نہاد را باز اندیشہٴ ناسپاسی
کالیوہ ساخت - و بشور افزائی و رعیتِ آزاری دواو برگرفت - در کمتر زمانے مگس منشانِ
زربندہ فراہم آمدند - و شہر بہرایچ دست فرسودِ تاراج شد - فخر علی وزیر خان لختے باویش
برآمد - و از نامساعدی ستارہ و بد گھری ہمراہان کارے ساخت - و آن شہر آباد با توابع بتصرفِ
آن بد کار درآمد - وزیر خان و مہتر خان و دیگر اقطاع دارانِ آن ناحیت انجمنِ یکتائی را فروغ
بخشیدند - و بیاوریِ اقبالِ روز افزون بہ پیکارِ آن فاجر جام آمادہ گشتند - و دریای سرو در میان دادہ
بتوپ و بندوق آغاز آویزہ کردند - آن عصیان گرا اربیمناکی نو پیوستگان روز در معرکہ بودہ سوانجامِ
بد کاری نمودے - و شب با چندے ہمراہان از اردو بیرون شدہ کنجِ تنہائی گزیدے - در کمتر زمانے
ہو میانِ آن سرزمین ہنگامہ آرای بندگانِ خدمت گزین آمدند - و نیروی سترگ در معسکرِ اقبال
روشنی افروخت - شبہ بنہ و بار گذاشتہ گروز پای شد - و جنودِ نصوتِ اعتصام تا کلیان پور
تکامشی نمودہ باز گشتند - آن پریشان بختِ شوریدہ رای بجلوپارہ شتافت - و از گرانِ خوابی
بے دولتی دران حدود نیز شرارہ افزای شورش شد - و بسیارے فرورمایگانِ مگس خو فراہم آمدند
و قصبہٴ محمد آباد را یغمائی گردانید - و در اندیشہٴ تاراجِ جون پور شد - شاہم خان ^(۴) از ترہت
و پہاز خان از غازی پور و قاسم خان از چاندپور ^(۵) بچارہ سازی برآمدند - و ہنگامہٴ بندگانِ سعادت پڑوہ

(۲) نسخہ [۱۱] شیخ فرید بدخشی (۳) نسخہ [۱۱] شوریدہ بخت (۴) در [بعضے نسخہ] ترہین

و در [بعضے] ترہن (۵) نسخہ [۱۱] جلد پور *

تازه گرمی پذیرفت - آن کج گرای آزرمت ستیز کالیوه شد - و بد گوهرا نافرجام پراگندگی یافتند و اندوختها را گذاشته با چنده آب سرورا از گذر هلدی^(۲) گذاره نمود - چون هرطرف عساکر فیروزی ترانه سرای اقبال بودند لخته ازان فتنه اندیشی فرو نشست - و بدستان فرشی روی نهاد - خان اعظم میرزا کوکه در حاجی پور بود - نیایش نامه فرستاده زینهاری شد - او پاس دیرین آشنائی داشته مردمی بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاری کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش گر از پوزش پذیری و مهرگزینی کوکلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید و عالم بشگفت زار در شد *

* بیت *

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید * گربه بیند عشق بازبهای عفوش بوگناه

و از سوانح فروشدن سید هاشم بخاری - در آغاز این یورش میر بحکومت سروهی رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و برخه دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دیوره^(۳) زمیندار بزرگ آن مرز بفرمان پذیری برخاست - و بدستان سرائی راه دوستی برگرفت - و از لابه گری چنده راجپوتان بد گوهرا را (که با او بود) بخود همداستان گردانید - و در کیمین گزند جان فرسا نشست - درین ایام (که یکجهتان اخلاص گزین دوری داشتند - و دوران ناسپاس نزدیکی) آن تباہ اندیش نافرجام بران غنوده حال هجوم آورد - دوم امرداد با چنده مردانه فرو شد - و نقد زندگی بشایستگی در باخت - لخته (که دران آویزش راه بیدلی سپردند) بسزا رسیدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ یافت - شازدهم شهرپور نزدیک بگرام نزول ریانت اقبال شد - و آگهی آمد که دریای سند را بان بزرگی و شوریدگی قاسم خان گزیده جسره انتظام داد - گروهها گروه مردم شادی آمود گشتند و نشاطها بر ساختند *

و از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوه خیبر میگذشت از وی بوی باده شنودند - لخته بانکار گرانید - و زمانه بعدرهای ناسزا پرداخت - برای رهنمونی و پند پذیری نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگی جنون سبکسری نموده اسباب دولت یغمائی ساخت - و از بیدانشی راه بیدوائی سپرد - گیهان خدیو از مهراندیشی او را به پند آموزی زندانی گردانید - شیخ عبد الرحیم لکنوی و چنده دمسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست و دوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقوم

(۲) نسخه [۱] لهدی - و نسخه [ب] ملدی (۳) نسخه [ز] سلطان دیوره بزرگ آن مرز

(۴) نسخه [ل] نافرجام *

عالم آرا آذین بستند - پاسبانی دیارِ سند باگاہِ دلی کفور مانسنگهہ باز گردید - لختے دران حواشی
 شکارِ قمرغہ سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و ہمدین ایامِ راجہ تودرمل ناصیہ سای
 قدسی آستان آمد - او در انتظامِ شرقی بلاد^(۲) با فیروزی جنود تکپو نمود - (چون در صوبہ بہار
 چندان کار نماند - و اُمورا را توفیقِ رفتنِ بنگالہ نشد) او را بیاسبانی احکامِ وزارت طلبداشته بودند
 تازہ جانے برگرفته رھگرای بندگی شد - غرہٴ مہر بدان سعادتِ والا اختصاص یافت - و دران سال و مہ
 از ساحلِ دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند بادلے آسمان پیوند و خاطرے حق آمود در عشرتِ
 شکارِ آگہی می اندوخت - و جہانبانی می فرمود - بیستمِ مہرمہ آہ بہت از گذرِ رسول پور پیل
 عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدودِ ہیلان از گذرِ جوگالی^(۳) بر فرازِ جسر شدہ دریای چناب را
 گذارہ نمودند - پنجمِ آبان آہ راوی را (کہ پایاب بود) گذشتہ نزدیکِ سرای دولتخان مضرب
 سردقاتِ دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمال در ماندگان شاداب شد
 خدیو آگہی نظر بر افزونی سیورغال داران و رفاهیتِ حالِ آن گروہ این منصبِ والا از یک کس
 برگرفته بکار دانان سعادت منس سپرد - تا رنجِ انتظار برخیزد - و دستانِ سرائی بجائے نرسد
 صدارتِ صوبہ دہلی و مالوہ و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت - و آگرہ و کالپی و کالنجر
 بشیخ ابوالفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم ہمام - و بہار بحکیم علی - و بنگالہ بحکیم
 عین الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی^(۴) - و نیز جا بجا در شہرہای بزرگ یکے از دانش اندوزان
 بے تعصب را سرکردہ قاغیانِ آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروہ بزرگ دستارِ دراز آستین
 آگاہ باشد - و ہمدین ایامِ سپہ آرای پنجاب راجہ بہگونت داس آرزوی مقدمِ قدسی نمود
 گیتی خداوند خواہش پذیرفتہ ہشتمِ سایہٴ عاطفت انداخت - و بجارید دولت اختصاص گرفت
 بیست و یکم دریای بیاہ براہِ پل و بیست و ہشتم از آہِ ستلج بر فرازِ پیل گذشتند - روزِ دیگر
 ساحتِ سہرند مخیمِ اقبال شد - و بیستانِ سرای آن شہر عشرت گزیدند - و ازین سومنزل
 راجہ بہگونت داس و رای رای سنگہہ و سید حامد بخاری و جگناتہہ و دیگر تیول داران پنجاب
 رخصت یافتند - در حدودِ پانی پت ہفتمِ آذر شہباز خان بسجدہٴ ارادت سربلندی یافت
 ازان باز (کہ معصوم خان فرخودی را سراسیمہ بادپہ ادبار گردانید) بدار الخلافہ فتحپور پاسبانی
 احکامِ خلانت میکرد - آوازہٴ بازگشتِ رایاتِ اقبال شدوہ برآمد - و سعادت اندوخت - دہم
 ماہجہٴ رایاتِ اقبال بدار الملک دہلی پرتوانداخت - و بزیارتِ خوابگاہِ حضرتِ جدتِ آشیانی

(۲) نسخہٴ [ل] دیار (۳) نسخہٴ [ب] چوگانی - و در [بعضی نسخہ] چوگالی (۴) نسخہٴ [اب]

بخشی (۵) نسخہٴ [ل] ششم *

توجه فرمودند - مستمندان آن سرزمین کامیاب افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایه جاوید دولت است) بآرام جای مهد علیا حاجی بیگم رفته نیایش گری نمودند - انجمن شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها برفراز روائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی طراز حضرت مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگداشت چهره دولت برآراست - در ملازمت آن پرده نشین عفت شاهزاده سعادت پیوند سلطان دانیال بمسجد عقیدت ناصیه بختمندی برافروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیاری بندگان اخلاص سرشت جبهه سای آستان جلال آمدند - هفدهم نزدیک متعرا مضرب خیام اقبال شد و بدان باستانی مطاف رفته تماشای غنودگان ملک شناسائی فرمودند - و زمانه بالتماس متعرا داس (که از خدمت گزینان شایسته است) منزلگاه او فروغ قدسی قدم یافت *

رسیدن موکب همایون بدارالخلافة فتحپور

گیهان خدیو معدلت پوره بفروغ خرد پیش بین و رهنمونی اقبال روز افزون گران لشکر هندوستان را بشکفته پیشانی با تباہ اندیشه های جهانیان بزابلستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حسن انجام برگرفت - اندرز گوئی را پایه والا نهاد - و تازه گوهر مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را بامردانگی دوشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرح جنگ انداخت - و جهان را بشگفت زار در آورد - خویشتن را لخته دور گرفت - و غنیمت کچ گرا را راه دلیری نمود - و بگزیده آئین بادافراه تیره رایان انتظام یافت - چنین پورش بزرگ (که فرمان دهان وسعت آباد هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهر بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهار سوی عالم حیرت انداخت - (هرچند ناسپاسان شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیان دولت نهضت ریات والا بدان سو خواستند) فتنه پنجاب گذارده ملتس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکار رفت که گفتها برفراز پیدائی نشست - و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افروزش دیگر یافت بتادیب ناسپاس برادر فرزند بزرگ را رخصت نداده ناموس آرای شد - و به تنها امرا باز نگذاشته رشته مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناه سترگ ملک و مال و جان و ناموس میرزا بخشش فرمود - و مدارج بزم و رزم و لوازم کوچ و مقام و برآوردن خدمت گذاران اخلاص گرای و مالش بدکاران سرکش بجای آورد - و بقاید اقبال و پیدشروی ستاره دولت نوزدهم آذر

پس از ده ماه بفرخی و فیروز مندی پای تخت را بقدم قدسی عرش سای گردانید * * نظم *
 نسیم خوشدلی از فتحپور می آید * که پادشاه من از راه دور می آید
 چه دولت است قدمش که هر دم از دل خلق * هزار گونه طرب در ظهور می آید
 خجسته باد بعالم قدوم او فیضی * که عالم بمقام حضور می آید
 درین روز بهجت از چارکروهی مصر از دو طرف نوینان والا شکوه و امرای اخلاص گزین و دیگر ملتزمان
 بارگاه دولت نظارگی نیرنگی اقبال بودند - و فیلان کوه پیکر بشگرف آرایشی ایستاده شکوه افزایی
 داشتند - خدیو عالم بر فراز فیل فلک آسا بدور باش فرایندی راه می سپرد - و شاهزادگان رضا جوی
 هریکه در جای خود خرامش داشت - و برخی از بزرگان سعادت سرشت از یساولان پیش بوده
 چالش داشتند - و قور بشایسته شوکت رهگرا بود - و سپس گوناگون اعیان دولت بگزیده آرامش
 راه می نوردیدند - آرازه کوس اقبال و ترانه خنیاگران جادوکار تازه تازه مزده بهروزی میداد - و نونو
 پیام عشرت می رسانید - و گروه گروه مردم بسجود سعادت ناصیه می افروختند - و گوناگون خلایق
 بر درو بام شهر حیرت می اندوختند - و دستها برداشته خلود دولت روز افزون می طلبیدند
 و بسپاس گذاری جان و مال نثار میکردند - آخرهای آن روز بدولتخانه عالی نزول سعادت کرده
 بر اورنگ سلطنت نشستند - و داد دهی و مخلص نوازی و دشمن گذاری را پایه فراتر نهادند
 و افزایش دولت و کامیابی را وسیله پرستش و نیایش گردانیدند - و آئینهای آسودگی و آسایش
 در میان آمد *

و از سوانح بیاسا رسیدن بهادر - آن نافر جام سیاه رو پور سعید بدخشی ست - از پریشانی
 جوهر دماغ رعیت آزاری کرد - و شگرف ژاژ خائنها نمود - چنانچه لخته گذارده آمد
 کوهستان ترهت را بنگاه شورش گردانیده روز میگذرانید - و هنگام فرصت برآمده دست یغما
 می گشاد - (چون آن حواشی بجایگیر غازی خان بدخشی قرار گرفت - و خان اعظم بیداری او
 توجه نمود - و کاردانی را با مردانگی پیوند بخشید - و خدمت گزینی را با گاه دلی همدوش
 گردانید) شکستهای دلشکن یافت - و ادبار روز افزون در گرفت - بنه و بار او بتاراج رفت - و زه و زاد
 بدست افتاد - ازان رو راه گریزت پیش گرفت - و بلاه گری در آمد - و غازی خان را آمده دید
 چون آثار فتنه اندوزی و شور افزایی از ناصیه گفتار و کردار او پیدا بود مقیده پیش خان اعظم بحاجی پور
 فرستاد - و او بدرگاه مقدس روانه گردانید - درینولا (که ریاست عالی سایه معدلت بدار الخلافه انداخت)
 آن سیه بخت تباہ سرشت را زنجیر در گردن و کنده در پای آوردند - و بباد افراہ رسید *

و از سوانح ناصیه سائی حیدر بدرگاه والا - اورنگ نشین اقبال از وفور ایزد شناسی
 از مرزبانان روزگار چیز فرمان پذیری باز خواسته ندارد - و تا بسخنان دلایز آگهی این خواهش
 حسن انجام گیرد نیروی شکوه سلطنت بکار نمیدارد - بنابراین صالح عاقل را باند زگوئی یوسف خان
 مرزبان کشمیر فرستاده بودند - از بختمند می پند پذیرفته بشکرانه والا عاطفت پسر سیدومین را با گزیده
 کالای آن دیار روانه درگاه مقدس گره انید - و بگوناگون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت *
 و از سوانح نشانندن^(۲) شهباز خان بزندانی دبستان - ناگزیر آدمی زاده آنست که در ایام
 شکر خندگی روزگار و فزونی دولت پاسداری خویش نماید - زیاده از هنگام تنگدستی و غنچ آرائی دنیا
 (که دیوسار کامیابی) زود از جای برد - و به تخیله در زبان زدگی جاوید اندازد - (چون به نیروی
 اقبال روز افزون از خدمات شایسته پدید آمد - و با ده دنیا زیاده از حوصله در کشید) لخته خود سر به
 از ظهور یافت - و در هنگام پرسش خود آرائی و خویشتر فروشی در میان آورد - گیهان خدیو
 از انجا (که از دار و گیر جهان بینی عنان باز کشیده با خود دور بین و کار شناسان بے غرض جانقی
 فرماید) در کار این تنگدل بد زبان ژرف نگاهی فرمود - بیست و چهارم دی موکب مقدس برسم شکار
 بجانب نگرچین برآمد - سیوم بهمی آن سرمنزلی فیض اساس بقدم انجمن آرا نورستان ایزدی
 گشت - آنروز هنگام تسلیم چوکی بخشیان بارگاه خلافت او را از میرزا خان (که امروز بخطاب عالی
 خانخانان سر بلندی دارد) پایان تر داشته بودند - در امتثال قدسی فرمان بیراهه شنافت - و سلسله
 شناسائی و عقیدت منشی را گمیخت - بل سر رشته بازار گانی فرو هشت - چون حوصله تنگ
 و شراب تند بود بر نطع بندگی نیارست آرامش گزید - از ظال عقل برآمده پرستار طبیعت شد
 گیتی خداوند برای پند پذیری و سعادت آموزی برای سال^(۵) درباری سپرد - و بدبستان معامله دانی
 بر نشانند - بامدادان از انجا بدولت و اقبال بدار الخلافه نزول همایون شد *

و از سوانح سپهری شدن روزگار ملکه جهان حاجی بیگم - از آن هنگام (که از حجاز بازگشت فرمودند)
 برای حق گذاری نزدیک مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی منزل گزیده در آبیاری آن روضه^(۶)
 قدسی همت بسته بودند - و آن خدمت را سرمایه سعادت اندوزی دین و دنیا می پنداشتند
 و آرزومندان آن سرزمین از موائد افضال آن مهین بانوی دولت کامیاب خواهش میزدستند - از انجا
 (که چار سومی دنیا اقامت را سزوار نبود - و گذرگاه بازار گانی نشیمن جای روحانی نباشد) آن
 پرتو نشین عزت هفتم ازین رباط مزور رخت هستی بر بست - و ازین کاروانی سرا روی درهم کشید

(۲) نسخه [ب] فرستادن (۳) نسخه [ا] ناگذران (۴) در [بعضی نسخه] پرستش (۵)

نسخه [ل] بیساولان درباری (۶) نسخه [ل] خدمتگذاری *

جهانے راہ سوگواری بر گرفتند - و روزگار غم آمود شد - حال اورنگ آرای مہوگرا را چگونه بر نویسند و چه مایہ تواند نگاشت - حوصلہ زمانیان بونتابد - و بقالبِ گفت در ننگجد - و چرا نباشد کہ انتظامِ عالم اسباب را گزیدہ دست افزارے ست - و سرانجام این نشأہ را مہین دست آویز - (ہرگاہ آن چشمہ سارِ مردمی از فرود آمدنِ آدمیئے (کہ یک گونه شایستگی داشته باشد) بفروان اندوہ در شود) بزمانی گسیختنِ چنین پیوندِ جانی را توان اندازہ برگرفت - کدبانوی دودمانِ دولت دریا بارِ نیکوئیہا بود - و از آغازِ آگہی شہریار را فروان دوست داشتے - و دلِ محبت طرازِ شاہنشاهی را نیز باو شگرف پیوندے بود - ازین دردِ بے درمانِ پردگیانِ مشکوی اقبال مویہ کُنان^(۲) و موی کُنانِ نعرہای دلخراش بر آوردند - و فریادہای جانکاہ بر کشیدند - از انجا (کہ اورنگ نشین دادگرا از نیکوسگالی و پسندیدہ کرداری پیشوای ملک معنی ساخته اند - و دران نرہنگاہ مقدس ناملایم نباشد - و پیشانی خاطر چین زدہ نشود) بہمتِ والا و حوصلہ فراخ نفسِ قدسی را از دستِ ناشکیبائی وا گرفتہ بصفتِ جای رضامندی شتافتند - و باندزہای ہوش افزا مرہمہای گوناگون بر جراحتمہای خستہ دلان بر نہادند *

آگاہ دلِ روشن ضمیر نیکو شناسد کہ سہ کاروانِ درین سپنجی سرا روا رو دارند - نخستین قافلہ نطفہ کہ از اصلابِ آبا بارحامِ امہات گذارہ کند - دوم بجانِ آسمانی شدن - و بتن بخاک فرو رفتن سیوم نیرنگی حالِ زندگان است - کہ درین منقش رباطِ بغم و شادی گرایند - گاہ مردمے را بدان روز نشانند - و زمانے طبیعت بدین سبکسری دارد - و آگاہ دلِ درین شورشِ بی پای ہمت بشتابد - و بچارہ گرمیِ خویش و بیگانہ تکاپو نماید - و ناشناسا را شوریدگی در گیرد - و سراسیمگی پراگندہ گرداند - و از وفورِ عاطفتِ قاسمِ علی خان را بدارالملکِ دہلی فرستادند - کہ فنونِ مہربانی سربر آرای سلطنت بمنسوبانِ آن پردہ گزین تقدس رساند - و از غمزنگی و دل گرفتگی باز آورده بہ تیمارداری نشیند - و آنچه درین سفر بذاتِ آن بانوی مینونگار بکار آید بآئین شایستہ بکار آرد - ایزدِ تعالی پرتوے از بقای خویش بر ساحتِ هستی این شہریارِ قدردانِ ہشیارِ خرام تابان کذاہ - و جہانیان از فروغِ عاطفت و معدلت کامیابِ زندگی گردند * * رباعی *

* مقیمِ جاودانی بادِ جانش * حریمِ زندگانی آستانش *

* جمالش بادِ دایمِ عالمِ افروز * شبش معراجِ بادِ و روزِ نوروز *

و از سوانحِ آمدنِ معصوم خان فرخودی بوالا درگاہ - اواسطِ بہمن آن سرگردانِ بادیۂ ادبار بدارالخلافۂ فتحپور درآمد - از انجا (کہ ہنوز بدہستی او فرود نیامدہ بود) روی نیاز باستانِ اقبال

(۲) نسخہ [ل] نوحہ کُنان - و مویہ بمعنی نوحہ، آمدہ (۳) نسخہ [ل] دل تنگی *

نیارده بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگی اندیشه تباہ آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاہ آمده برخاک انکسار غبار آلود پیشانی شدے - تا ایزد بے همال بخشش نمودے - و بسایه عاطفت گرائیدے *

سرگذشت این جوان^(۲) غنوده بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفت بچاپلوسی زمانے بخان اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست نهادی و سادہ لوحی سخنان فریب آلود او را راست انگاشته بدستگیری برنشست - و گوناگون یآوری نموده بنقد و جایگیر سراسیمگی او را چاره گر آمد - و ولایت مہیسہ کہ دامنہ کوه بود ضمیمہ آن گردانید - و قرار یافت کہ چون رایات جهانگشای بہندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاہ والا برده پذیرای عاطفت گرداند - از انجا^(۳) (کہ بدرون بود - و خیالہای تباہ در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شنافت - و بسیاری از بندگان بے آرم نزد او فراہم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شدہ بچاره گری روی آورد - چون نیروی پیکار نہداشت دل از انجا برگرفت - و بعزیمت آنکہ بہمایون درگاہ میروہ روانہ شد - ہمگی بسیج آنکہ اگر قابو بدست افتد سر بشورش بردارد - و گر نہ بدارگاہ خلافت رفتہ لابه گری نماید - میرزا بسعی بد گوهران آن فتنہ اندوز را بے آنکہ لشکرے ہمراہ سازد دستوری داد - و سہوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراہہ رفتن و حیلہ انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمی دست افزار پیکار و بسیاری اولیای دولت از ہر طرف و زندانی بودن والدہ و ہمیشیرہ و کوچ نتوانست گرد فتنہ بر انگیخت - و نیارست خود را بگوشہ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر^(۴) افضال پیوست و بخمار پندار افتاد *

و ہمدردینولا قاضی عبدالسمیع را بقضای عسکر والا سربلندی بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمی و تنقیح تقریر و راست اندیشی از یکتایان زمانہ - پیشتر قاضی جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت - چون آگہی شد (کہ آن مرد آزمند را اغراض دنیوی جوہر دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی بر کرانہ میزید) و نیز روشن شد (کہ پسراو بتزویب خزینہ معمورہ را دست آلی خیانت ساخته) او را از پایہ منصب و اعتبار انداختہ رقم عزل بر ناصیہ روزگار او کشیدہ آمد - و بملاحظہ آنکہ برگرتہ پادشاهی در نظر سبکسار ننماید بصوب دکن اخراج فرمودند - کہ ازان راہ بسجاز رود - آن نمودند از دران دیار توقف گزید

(۲) نسخہ [ا ب ل] غنودہ خرد آنکہ (۳) نسخہ [ا ب] مہیسی - و نسخہ [ل] مہنی (۴) نسخہ

[ل] چون بدرون بود (۵) نسخہ [ل] اقبال رسید (۶) نسخہ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخہ]

نیز خزینہ (۸) نسخہ [ا] آن آزمند دران •

و همانجا فرو رفت - ازان باز باین خدمت عالی کسه نامزد نشده بود - چون کاردانی و کم طمع
این گزیده آدم دلنشین شد بدین پایه والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبه بهار
آمده سجده اخلاص بجای آورد - و بگونگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت *

آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور سیوم

درین هنگام از ابتسام بهار صورت و معنی غلغلۀ شادمانی در دودمان موالید افتاد - و هریکه
به نیرنگی ابداع چهره افروز کمال شد - چمن آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستی
جشنهای باستانی گل کرد - و آذین بستن جهان صورت دلنشین آمد - اگرچه همواره بزرگداشت
آن گرامی ایام از صفوت گاه قدسی باطن تراوش فرموده لیکن از انبوهی تقلید پیشگان خرد دشمن
و بیدانسی عامه ظاهر نگاه غازه پیدائی نپذیرفته - (چون پا بستگان تعصب را چشم دل رمدین بود
و عقل صلاح اندیش زنگار نیافت داشت) شاهنشاه حقیقت گزین بر مزاج زمانیان شنافت
و از خلوتکده دل ببارگاه ظهور نفرستاده - پویشگان روزگار و جهانبنان آگاه دل پرهیز از عبادت
(که سرمایه شورش جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامش گروهانگروه مردم از مهین پرستشهای
ایزدی اندیشند - امروز (که عقل بلندی گرای شد - و که و هه را جوپائی دلیل در گرفت - و پیران
روشن ضمیر و جوانان سعادت اندوز و خردان بیدار بخت دل گور برهان ساخته یقین پژوه گشتند)
رای مقدس شاهنشاه کار آگاه بآئین پیشینیان دل نهاد - و خرد را بر عادت برگزید * * اشعار *

- * خوشا جنبش رهنمایان دین * که کردند روشن چراغ یقین *
- * خوشا شهسواران آفاق پوی * که در دین و دولت ربوند گوی *
- * درین عرصه زمین شهسواران پیکر ست * که بسیار بستودنش اندک ست *
- * دو حرفم بود در نیایش تمام * که افضل بوصف است و اکبر بنام *

از فروغ ایزد پرستی در پیدشطاق ضمیر آسمان پیوند از گوینده اعتباری نگیرند - و نگارنده را
چندان ارزش نباشد - هر صورت کهتری که گزیده خرد برگزید روایی یابد - و هر بزرگ ظاهر
که گفتار را بدان نمط نسراید دست رد بران نهاده آید - و از گوهر افروزی انصاف اگر گذارد باستانیان
دلپسند گردد بر فواز پیدائی برآید - و از اشتباه پیرومی دیگران نیندیشد - و فرمان سلطان

(۲) نسخه [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخه [ل] انداخت (۴) نسخه [ب] عفتوکده (۵)

نسخه [ا] رهگرایان دین (۶) نسخه [ا] ثنائیش (۷) نسخه [ل] و از پیرومی *

عقل فرموده ایزدی شمرده در نکاپوی کردار گام فراخ بوزند - پیدا است که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگی نجویند - ازین سال آغاز جشن آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفت و نقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسی نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند - و آیندگان آگهی جو را گزیده ارمغانی سرانجام یافت - پرستش الهی بجای آمد - و در لباس صورت آرائی معنی بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهر فارسی (که حکمای پیشین بهرستاری الهی و دل بدست آوردن و بهانه افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه بنده ازان در عنفوان این شارستان آگاهی و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کار پردازان بارگاه همایون دولتخانه بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آئین بستند - و امرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت گرای در آرایش آن ژرف نگهی بجای آوردند زرین پارچه های گران ارز بکار رفت - و بگونگون جواهر بیاراستند - بخرمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئی بخشید - و زمانه را غازه شگفتگی برآراست بفرخی آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینه نازه بر نهاد - گوهر شناسائی بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد *

* اشعار *

* یک محفل عیش دادند ساز * که دوران نیارن بعهد دراز *

* چه هنگامه عیش و جوش نشاط * هوس پای کوبان بروی بساط *

* دکان هوس را نظر فتنه خیز * متاع نظر را خریدار تیز *

قفل از گنجینه برگرفتند - و نقد امید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن آرائی شود - و یکی از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد *

و درین محفل والا فرمودند - امروز هر کدام گزین کارکردے برگذارند - و آنرا پذیرای سعادت اندیشد - نخست گیتی خدیورا بر زبان گوهر آمود رفت - خداوندی بحقیقت جز بایزد بهمال نسزد - و بندگی جز بنردم زاک - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبی بر خود بنده و بنی نوع را به بندگی برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

که گرفتاران بزور را بدین نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروه سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند گیهان خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و بے انصافی پاسبانان احکام طراز کار کرد نگرفت - از آنجمله شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم بموقف عرض همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوند زناشویی نگیرد^(۲) - که زیان آن فراوان - و سود بس ناپدید - خان اعظم میرزا کوکه معروض داشت^(۳) - مرزبانان ممالک محروسه در گسیختن تار و پود هستی دلیری نمایند و تا بعرض همایون نرسد در خرابی این بنای ایزدی دست نیالیند - با ژرف نگهی و دور بینی (که هر دو کمیاب باشد) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانان التماس نمود - اگر جانداران ریزه چون گنجشگ و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بگمان کمتر سود فراوان جان بکوی فیستی شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاه دولت گوناگون خیر میشود - قانونی نگاشته آید که امرا نیز هر هفته یا ماه یا سال بحال تھی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشان جد گزین در حواشی و حوالی بجاسوسی تکاد نمایند - و حال ستم رسیدگان داد پزوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلیش نفسانی بپایه سرپر اعلیٰ عرضه دارند - ملتمس قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایه آسایش سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرض اقدس رسانید که چندے از بے غرضان مردم شناس نامزد گردند - و شکستگان کم مایه را ببارگاه حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها برخی کار شناسان مهر گزین مقرر شوند - و ارج هر چیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابو الفتح اساس دارالشفای خواهش نمود - و راقم شگرفنامه عرضداشت - داروغگان هر شهر و قصبه بنه داران آنجا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرج اینان ژرف نگهی بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکوهیده روش را براندازند - چون از گفتار گیتی خداوند در پوزه کرده بودند جمیع گذاردها پرتو پذیرائی یافت - جهان افسرده نازه روئی گرفت - فیض ایزدی را در باز شد چشم آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخوردار هر روز یکی از امرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایه عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازی داد - و نیایش ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هر یک از بختامندان خدمت گزین اندک از فراوان داده پادشاهی را پیشکش نام نهاده

(۲) نسخه [ل] نگزیند (۳) در [بعضی نسخه] بعرض رسانید *

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاه آزرم دوست لخته پذیرفته دستمایه والا پایگی گردانید - و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولتخانه خاص را آذین بستند - جادو منشان سحرپرداز کارنامها بروی کار آوردند^(۳) - و خرد را روزبازار شد - روان دانش اندوزان باستانی تازگی پذیرفت - و شاهنشاه افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد *

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لخته در انتظام مهمات ممالک محروسه توجه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دارالوزارت تفویض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دورویان ده زبان دل نهاده آن دوربین کم آرز (که شناسای رموز کردانی ست) باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و در معنی پایه و کالت کرامت شد - همگی مهمات برای صواب اندیش او بازگردید - و معاملات مالی و ملکی را گزین نگهبانی پدید آمد - بیمین بخت بیدار دامن خواهش نیالوده ببدایست دولت پرداخت - و نیکنامی جاوید اندوخت - بدستمایه توانگردلی پاسبانی احکام خلافت نمود و از مردانگی بیمی از درازستان حیلۀ فروش بخود راه نداد - و از دیده وری و مزاج شناسی فصلی چند عرضداشت - تا بتازگی فرمان مقدس شرف نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زده کلک حقیقت گذار می سازد - و ارمغانی آیندگان سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل گذاران خالصه و جایگیرداران مال و جهات را موافق دستورالعمل بازیافت نمایند و اگر از بدگوهری و ستمگاری از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید از مال واجبی برشمارند - و از ستانندگان جرمانه برگیرند - و در ماهیانه حساب کنند - و هر فصل بجزو^(۷) واریسیده به تیمار زیردستان پردازند - ورشته داد و ستد را دوتائی بخشند - ملتمس پذیرائی یافوت - و بسزای بدکاران زخصت شد - دیگر عامل خالصه دو بتکچی دارد - کارکن و خاص نویس - بیشتر این دو آزمند بکلانتران راست آمده سرمایه زیان کاری زیردستان میشوند - اگر بجای آن دو نافرجام یکی از معتمدان راست کردار نامزد شود هرآئینه ملک آباه و رعیت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در پرگنات خالصه اراضی سال بسال کم می آید - اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائی رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

(۲) نسخه [ب] گردانید * بیت * عجب بزمگاه شد افلاک تاب * که کم بیندش چشم اختر بخواب

(۳) نسخه [ب] آوردند * بیت * نشستند صاحب دلال جا بجای * مسجود خداوند را جبهه سای

(۴) نسخه [ل] و از مردانگی ذاتی و کمی از درازستان حیلۀ فروش را بخود راه نداد (۵)

در [بعضه نسخه] برای آیندگان (۶) نسخه [ل] بگیرند (۷) در [بعضه نسخه] بخبر *

نوشته برگیزند - و در بازخواست راه نیکوئی سپردند - و زمین افتاده چهارساله را سال اول از قرار نصف و سال دوم چهارم بخش کم و سال سوم موافق دستور جواب گویند - و ناکاشته دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمین ناکاشته اندک غله بازگیرند - چندانکه نیروی مال گذاری یابند - و اگر کشاورزان بیمایه را یآوری کنند از مردم روشناس نوشته بستانند و برخه در ربیع و لخته در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانه ملک آباد و رعیت آسوده و خزینه فراوان گردد - و چون عامل جمع افزایش از کمی بعضی محال بازخواست نمود - و هر سال حقیقت عمل گذاران بعرض همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونی منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشم راستی گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازه زمین نامزد گرداند - و از راه آگهی آغاز پیمایش کند - و نیرنگی کشت و کار هر زمین را شناسا گردد - و میانه جا برای خود گزیند - و بآئین پخته کاری خود را بهر جای رساند - و پژوهش حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب نشین گردد تا دو نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه - و سیاهه ضبط هفته بهفته و روزنامه تحویل ماهه بماده دفترخانه عالی روانه سازد - دیگر فرمان مقدس صادر شود که زمین آفت زده را ^(۲) راست کرده نسخه آنرا بدرگاه والا فرستد - تا بحکم قدسی کارگذار آید - دیگر گروه نشینان تمدنهای قلب را پناه جای خود اندیشیده درازدستی میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحب تیول و عمل گذار فرمان شود که یکتائی گزیده چاره گر آیند - نخستین راه اندرز گوئی سپردند - اگر سود مند نیاید ^(۴) بمالش لوای چیره دستی برافرازند - و آبادی اینان را خراب گردانند - و جایگيردار عوض یابد و مستوفی وجه آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آسانی ^(۵) سپاه زیان زدگی کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بقوطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل گذار چهار مرتبه رساند - بخش آخرین هنگامیکه نزد رعایا باقی نگذارد - دیگر با رعایای ایل چنان بسربرد که بخواهش محصل خودها ^(۶) خواسته را بخزینه رسانند - و از سرکشان و گردن تابان ضامن گرفته بخاطر جمعی گراید - و اگر چنین فروهیده مرد یافته نشود پاسبانی خرمنها نموده مال ستاند - دیگر توجیه محصول فراخور کشت و کار هر کدام نموده وقت را پس و پیش نکند و پتواری هر موضع بکارندها اسم باسم قسمت نماید - و عمال نقد آنرا با دستخط پتواریان

(۲) در [بعضی نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثر نسخه] تیپ کرده (۴) نسخه [ل] بمالش

چیره دستی نمایند (۵) نسخه [ب] اسامی سپاه کدیور زیان زدگی - و نسخه [ک] آسانی سپاه

کدیور بزرگوزیان زدگی (۶) نسخه [ل] بازخواست را *

بفوطه خانه رسانند - و از ژرف نگهی ستم را براندازند - و از دیده وری گفتار را بکردار آمیزند
دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرند - و در برابر مسکوک
پیشین سنوات پادشاهی را باز دهد - تا عمل گذاران و صرافان نو و کهن بر شمرده تفاوت نهند
لعل جلالی درست وزن تمام عیار چهار صد دام - روپیه چهار گوشه چهل دام - اشرفی دستوری
و روپیه اکبرشاهی گرد از دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند - اشرفی اگر دو برنج هم تفاوت
داشته باشد درست پنداشته سه صد و شصت دام بگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته سه صد
و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم
تمام وزن شمرده سی و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام - و لعل جلالی
تمام عیار و وزن و روپیه جلالی اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکه سنوات اکبرشاهی
از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانہ گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد
و مشرف تفصیل آنرا داخل روزنامه ساخته روز بروز بدفترخانه عالی فرستد - و جایگیرداران
و خزانچیان و صرافان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازان خالصه و جایگیرداران نیکوکار
و تباہ کردار و فرمان پذیر و سرتاب محال خود را بشایسته گذارش عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام
یابد - و رشته انتظام دوتائی گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسبانی یکدام در بیگه مزروع نیز قرار گرفته
امید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کار پیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارز هفت
دام - و دو سیر یا کم روغن زرد بیهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانه ستور بقیمت چهار دام
و هشت دام نقد - آمین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را
چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد
و سه پاو روغن و سه دام - در ایام ربیعی (که روزهاش دراز است) از دو بیست و پنجاه بیگه کمتر
جریب نکشند - و در ایام خریفی (که روز کوتاهی دارد) از دو بیست بیگه کمتر نکشند - ^(۳) فصول مذکور
بژرف نگاهی طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگی یافت *

و از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدود فتحپور
منزل گرفت) لخته بعشوه فروشی نشست - و زمانه در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیری
سعادت بسیچان روی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگی بعین الملک
پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کار
بر نساخت بهمان ملاذ عالم لابه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهار نامه

آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسی عتبه رسانیدند - و از آنجا (که فرموده آن پرده‌نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد) شازدهم فروردین این نابخشودنی چند در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفتند - و جهان بشگفت زار درآمد *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوه بگشایش بنگاله - (چون عشرت نوری بجای آمد و نیایش ایزدی بتقدیم رسید) بکار ملک پرداختند - و در نظام عالم کوشش رفت - بر حال زیردستان بنگاله بخشوده جنود فیروزی اعتصام نامزد شدند - بیست و هفتم کولتاش بماشلیقی عساکر سماوی تائید دستوری یافت - ترسون خان و شاهم خان و شاه قلی خان محرم و شیخ فرید و بسیاری امرای خدمت دوست را درین لشکر نوشتند - و بگرنمایه خلعتها و گزیده اسپان و شایسته اندر زها صورت و معنی بندگان عقیدت‌گزین آبادی پذیرفت - و بصادق خان و محب علی خان و عموم سپاه صوبه بهار و اوده فرمان شد - که آماده پیکار شده بلشکر نصرت‌قرین پیوندند - درین هنگام آگهی آمد که ناسپاسان بنگاله از غنودگی بخت شورش افزوده اند - و جبّاری و خبیطه^(۲) و ترخان دیوانه و بسیاری بدگهران از آنجا بصوب بهار آمده رعیت آزاری دارند - و حاجی پور و برخه بلاد را بتصرف آورده اند - صادق خان و محب علی خان بچاره آن تباہ بسیچان تکادو دارند معصوم خان کابلی بیاروی این شوره پستان خوابیده بخت گام برگرفته بود - بهادر کوروه با فوج افغانان قتل بحوالی شهر تانده آمد - آن تیره رای بچاره گری آنملک برگشت - کشور خدا کاره (که اکنون سرانجام بایسته فرمود) از فروغ ضمیر آسمان پیوند پیشتر از آن بر ساخته بود ازین پیش بینی و دورنگاهی مردم را دل و دیده دیگر بدست افتاد *

و از سوانح رو در نقاب کشیدن شمس النساء بیگم - درین چمن زار آفرینش آن نوباره سربستان خلافت شش ماه عشرت‌گزین بود - و دل مهرآمود شاهنشاهی از دیدار او نور افروز از نیرنگی روزگار بوقلمون سی و یکم قدسی روح او از تنگنای عنصری پرواز نمود - و این زندان سرای را گذاشته بنزعت گاه سماوی چالش فرمود - ازین واقعه دل کوب و حادثه جان فرسا پرستاران حرم سرای تقدس را گوناگون اندوه در گرفت - و عالم در گرداب غم سراسیمه شد *

ز داغ جهان هیچکس جان نبرد * کس این رقعہ پاره بپایان نبرد

ندارد جهان دوستی با کس * نیابی درو مهربانی بس

کشور خدای را بمقتضای قافله سالاری جهان تعلق رنجی سترگ پیش آمد - و دل از همه برگرفت و از آنجا که پیشوای ملک معنی ست چاره‌گری خاطر شوریده فرمود - و پردگیان مشکوی دولت

(۲) در [بعضی نسخه] خیطه - و در [بعضی جا] چپته آورده - والله اعلم *

برهنمائی آن فرمان‌روای حقیقت بگلشن‌سرای شکیبائی خرامیدند - و در چمن‌زار رضامندی^(۲) آرامش گزیدند *

آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر پردگیان

عفت قباب از سفر حجاز^(۳)

از آنجا (که پایه شناسی و باندازه آن کردار گذاری سرمایه دولت جاوید و پیرایه اقبال روزافزون است - و برآمد خواهشهای سترگ و افزایش ملک صورت و خدمت گزینی شایستگان دنیا بسا دانش‌مندان جهان را بخوابگاه^(۴) بے پروائی برد - و در ذات بے همالی شهریار دیده‌ور^(۵) مایه ده^(۶) بیداری گردد) از خبر بازگشت این گرامی قافله گوناگون شکر گذاری بجای آمد - (چون هودج کبریای آن محقق نشین پارسائی بحدود اجمیر رسید) گوهر الکیل خلانت شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال دستوری دادند - و در هر چند روز یک از بزرگان بارگاه والا و نزدیکان محفل همایون را گرانبار تحیت فرستادے - و چون حدود خانه بخجسته قدم پرتو سعادت یافت گیتی خداوند دوم اردی بهشت پذیرا شد - در اثنای راه خواجه یحیی آمده بسجود اخلاص ناصیه بختمندی برافروخت - و عرضداشت اعیان حجاز با فهرست پیشکشها بنظر همایون گذرانید - و بهمعنائی ایزدی تائید بدان اردوی والا فزول نشاط فرمودند - آرزومندان اخلاص گوی کامیاب شادمانی شدند و بگوناگون پرسش و مهربانی دلها بدست آمد - و غمزدگان تفسیده دشت جدائی سیراب خوشدلی گشتند - و گرامی هدایا در پیشگاه نظر همایون گذشت - و میمنتها افزود - و آن شب را بدستانهای دلایز زنده داشته روز دیگر با شکوه دولت بازگشت شد - پردگیان شبستان دولت سه سال و شش ماه دران سرزمین بودند - چون خواجه یحیی خواهش شاهنشاهی بکوشش فراوان^(۷) باز نمود ناگزیر ترک توطن نموده در جهاز تیزرو رهگرای بادیه شوق شدند - خواجه با قافله حاج در جهاز سعی منزل گزید - نزدیک عدن بیشتر کشتیها تباهی شدند - و هفت ماه آن شورش بود مرزبان آنجا راه آداب گذاری بشایستگی نسپرد - سلطان مرک فرمان‌روای روم ازین آگهی آن غنوده بخت را ببادافراه رسانید - دران هنگام (که رایات اقبال بیورش کابل شتافت) بگجرات نزول سعادت فرمودند و از ریش ابر و توجه گیتی خداوند بزابلستان دران دیار چندے توقف رفت *

(۲) نسخه [ل] رضای ایزدی (۳) نسخه [ب] عصمت قباب (۴) نسخه [ل] کار گذاری (۵)

در [بعض نسخه] بخواب بے پروائی (۶) در [چند نسخه] مایه بیداری (۷) نسخه [ل] بگوش آنها

(۸) نسخه [اب] در جهاز سیفی منزل گزید *

و از سوانح بخشودن گناهِ خواجگی فتح‌الله - در خدمت گذارانِ نزدیک راه داشت و در پرستاری حضور سعادت می‌اندوخت - بهمنشینی بدگوه‌رانِ فرومایه از دولتِ روزافزون دوری جست - و از بخت غنودگی آواره دشتِ ناکامی شد - در آن هنگام (که گیتی خداوند از کشتی فرود آمده بطرافِ اجمیر ایلغار فرمود) او را با آوردنِ قطب‌الدین خان روانه ساخته بودند فرمانِ مقدس آن بود که از راهِ مالوه آورد - تا از آنجا کاروانان فرستاده بمرزبانِ خاندیس اندرزگویی نماید - و در فرستادنِ مظفرحسین میرزا داستانِ امید و بیم برخواند - چون بدان حواشی رسید کار بند فرموده شد - و در فرمان پذیري شیوا زبانی نمود - و خواجگی بدستان سرائی نیز همراه فرستاده‌ها ببهراپور شتافت - پس از انجام آن کار بصوب حجاز شتاب آورد - همانا از تن آسانی و تنگ حوصلی بار خدمت نیارست کشید - و از ناشناسانی چنین سترگ زبان‌زدگی برخوردار داشت - سپهرِ نیرنگ ساز در بادافراه شد و بهزاران ناکامی گرفتار آمد لیکن از سعادت سرشتی برنکوهیده کردارِ خویش آگهی یافت - و در زینهارِ پردگیان عصمت (که از حجاز می‌آمدند) لخته دم آسایش برگرفت - درینولا بسپارش آن گرامی آیندگان بخشایش یافت - و دامنِ دولتِ روزافزون برگرفت *^(۲)

و از سوانح شرمسار آمدنِ شیخ عبدالنّبی و ملا عبدالله سلطانیپوری - نگاشته آمد که (چون خدیو حکمت پزوه بعیارگیری دودمانِ دانش برنشست - و زر اندودگی دستان فروشان بر ملا افتاد) کار بر اینان دشوار گشت - و بگونگون سراسیمگی در شدند - نه نیروی آگهی - تا بگریده پاسخ گوهرشناسانی ببازار آورند - و نه فروغ انصاف - تا بدستاور آن کار را از سر گیرند - و نه رهنمونی سعادت - تا از آمیزه برکنار زیند - از افزونی آز همگی بسیج آنکه کهن طیلسان تزویر رفو پذیرد و بگرد آوری خواسته روزگار آبادی گیرد - شهریارِ آرم دوست بهبود اینان در سفر حجاز دانسته کام و ناکام روانه گردانید - و بقافله سالاری حاج خوشوقت ساخته پرده بر تباہ حالی اینان فروهشت - و فرمان شد که بے قدسی منشور بدین دیار نیایند - از آنجا که درونه آزاگین بود روباہ‌بازی پیش گرفتند - و لابه‌گویی نمودند - بو که ازین سفر باز دارند - اندیشه ناسزا بجائے نرسید و دستان سرائی سودمند نیامد - زبان زده صورت و معنی بآن سرزمین پیوستند - و زبانِ هزّه لای افترا ساز برگشودند - درین اثنا ژاژخایانِ نافرجام شورشِ فرومایگانِ هندوستان بهزاران آب و تاب برگذاردند - و یکے را صد ساخته فشاطِ ناتوان بینی کردند - و باندیشه تباہ عالم را بکام خویش پنداشته در بازگشت زدند - بو که افروزینه گردند - و کام تیره‌دلان برآید - (هرچند دوستان و آشنایان

مضمون فرمان پادشاهی بیاد دادند - و مرزبان آن سرزمین پاس فرمان گیتی خدیو داشته دستوری نمیداد (به نیروی پاره ازان دیار برآمدند -) چون در حدود گجرات شنودها دگرگون یافتند و بباد افراه رسیدن کج گریان باطل ستیز کالیوه تر ساخت (ناکام خجالت زده پناه بپردگیان دولت بردند) چون آمدن تباہ بسیچان ^(۲) بسمع همایون رسید - و سگالش ایقان شهرت یافت (فرمان شد که چنده از تیزدستان عرصه آگهی شتاب آورند - و آن بیدانشان نافرجام را بآئیند (که پردگیان اقبال پی ببرند) بزدان برنشانند - ملا عبدالله از بیمناکی قالب تھی کونه بود - و بد سگال دیگر را بان طرز برگرفتند و از معدلت دوستی پرسش رفت - جز خموشی و شرمساری پاسخ نداشت - از مهربانی و آزر منشی او را بدبستان پند پذیر فرستادند - و همانجا پیمانۀ زندگانی او لبریز شد *

فیروزی یافتن صادق خان - و بگو نیستی فروشدن خبیطه ^(۳)

فرمانروایان پیشین زمان جویای دولت و اقبال بودند - و امروز این دو گوهر بختیاری عشق گیهان خدیو می ورزند - آن هنگام طلسم پاسبانی آن دو والا گوهر بخون دل می نگاشتنده و در یتاق داری گوناگون رنج برده میشد - اکنون این دو پاکباز افسون توجه پادشاهی بر میخوانند و به نیایش و نیازمندی شبها بروز می آرند - و ازین رو ^(۴) هرکه اندیشه تباہ در دل گرفت - یا گام سرکشی ببرد (در کمتر زمانه با فراوان نیرو سرگردان بادیه جانکاهی گردید - و فرمان پذیران نیکو کردار با تنکدستی و ناسامانی کامیاب خواهش چوا گویم آنچه در فراخنای خاطر دوراندهش شان نگذرد بگرد آمدن آن شادی آمود میگردند - چنانچه داستانهای این شگرف نامه چشم را بینائی و گوش را شنوائی افزایش - و بتازگی چهره افروز مقصود نصرت طرازی بندگان اخلاص گزین و خاکساری فتنه اندوزان صوبه بهار است -) ^(۵) چون خان اعظم و بسیاری امرای آن دیار بتهنیت قدسی قدوم نوروزی جشن بدرگاه همایون در آمدند (خبیطه با برخه و اثرن بختان شوریده رای از بنگاله بصوب بهار آمده گرد شورش برانگیخت - و بازار زبردستان درازدستی نمود - حاجی پور را مردم خان اعظم نیارستند نگاهداشت - آنرا با بسیاری از پرگنات برگرفت - صادق خان در پنه پای همت انشرد - و اقطاع داران آن صوب ^(۶) را فراهم آورد - اندیشه در بسیچ آریزش یکتائی گزید ^(۷) و از راد مردان ناموس دوست فوجها آراسته شد - قول بدیده و رمی او شایسته انتظام گرفت - برانغار را

(۲) نسخه [ل] بعرض همایون (۳) نسخه [ا] خبیطه و در [بعضی جا] خبیطه آورده - والله اعلم

(۴) نسخه [ز] و ازین ره (۵) نسخه [ا] فرصت (۶) نسخه [ز] خاکبازی (۷) در [چند نسخه]

آن صوبه را (۸) نسخه [ل] و راد مردان ناموس دوست فوجها آراستید *

محبّ علی خان نیرو بخشید - و در جرانغار الخ خان حبشی جوپای نبرد آمد - ^(۲) بهارخان و ابوالمعالي و برخه بهادران در پیش قدمان هراول جوپای پیکار گشتند - محمدقلی بیگ ترکمان بآرایش توپخانه پرداخت - کچ گرایان ناسپاس نیز رده آرائی کرده دلبسته ناورد شدند - خبیطه (که شمشیر باطل ستیزان بود) در قلبگاه جای گرفت - جبّاری در دست راست علم نادرستی برافراشت و بدست چپ دستم و رستم خواهرزادگان خبیطه بخیره روئی ایستادند - ترخان دیوانه و سعید بیگ و شاه دانه مقدمه نگونساری آمدند - بندگان سعادت گرا برخه جوانان چابک دست را با توپخانه از دریای گنگ بصوب حاجی پور گذراندند - و بر ساحل آب گندک حصاره اساس نهادند - پیوسته از هر دو طرف گزیده آویزشها روی میداد - و متاع جان نثاری را روز بازار دیگر شده - از انجا (که گروه اخلاص گزین را بر نیرنگی اقبال اعتضاده سترگ بود) نیروی فیروزی افزود - و تباہ سرشتان نافرجام با انبوهی شرمسار گریز پائی میگشتند - (چون کشاکش ^(۳) چپقلش بچهل روز کشید و بوم نهادان بے آرم در نورستان روز کاره برنساختند) شورش شبخون پیش گرفتند - رادمردان دولت ابد پیوند بدست آویز مردانگی همت را پایه بالاتر نهادند - علی بیگ عمزاده صادق خان پس از فراوان جان ستانی نقد زندگی سپرد - و بسیاری دست بکار برده ترانه نشاط برکشیدند مخالفان غنوده بخت بادیه پیمای ناکامی شدند - بامدادان بیست و چهارم ^(۴) امرا نیز از آب گذشته رده برکشیدند - غنیم (که از ناگذشتن مبارزان دولت و حصار شدن سپاه نصرت طراز نخوت می افزود) روی در عرصه نبرد آورد - نخستین خواهرزادگان خبیطه از هراول گذشته بجرانغار فیروزی در آویختند - محبّ علی خان پای ثبات افشوده چهره گند آوری برافروخت - و هنگام ترازو شدن جنگ هراول غنیم بجرانغار منصور رسید - حبیب علی خان پسر محبّ علی خان ^(۵) کارزار نموده حیوت افزای نظارگیان شد - نزدیک بود که چشم زخمه باین فوج همگی دل رسد - درین اثنا هراول نصرت قرین پیوسته داد رادمردی داد - حمزه بیگ غزا ^(۶) علی و حسن میانه از قول رسیده آوردگاه را رونق دیگر دادند - خبیطه با فوج انبوه برابر صادق خان هنگامه پیکار بر آراست محمدقلی بیگ و جنید ^(۷) مرل و بسیاری مجاهدان پیروزی آویزش را پایه بالاتر نهادند - استا زکویا و قادر علی و چند توپ اندازان بحکم اندازی سبکدستی نمودند - در چنین ^(۸) آویزه سترگ

(۲) یا بهارخان باشد (۳) نسخه [ز] کشاکش این چپقلش - و نسخه [ک] این کشاکش چپقلش

و نسخه [ل] این کشاکش و چپقلش (۴) نسخه [ب] بیست و چهارم نیز از آب گذشته (۵) نسخه

[ل] آویزش نموده (۶) نسخه [ا] عنبر علی - و نسخه [ز] غبر علی (۷) در [بعضه نسخه]

و جنید و قزل (۸) در [چند نسخه] آمیزه سترگ *

و فراوان نیروی غنیم ناگهانی برانغارِ مخالف روی درگریز نهاد - و در کمتر زمانه تهور گزینان شوریده بخت غبار آلودِ خاکستانِ هزیمت گشتند - مجاهدانِ اقبال ازین آسمانی تائید لخته بحیرت فرود شد - و پژوهش اسباب کرد - زمانه نیرنگی اقبال بر شمرده - و بسپاس گذاری روی آورد - ناگاه میرک حسین برادرِ عربِ خانجهانی سرِ خبیطه آورده نویدِ شادمانی رسانید - همانا در گرمیِ تاختن توپ از لشکرِ نصرت طراز بآن سرگروهِ خدا ستیزان رسید - و هنگامه بے آزرمان پراکنده ساخت - هوا خواهان پیکر بیجان او را برگرفته روان شدند - و از سراسیمگی و شتردلی در میان راه انداخته رو بگریز نهادند - نامبرده سرِ بیمغز او را بریده آورد - و شگرف کاری اقبال خاطر نشین خرد و بزرگ شد - سجد نیایش بجای آمد - و اخلاص افزائی را سپاس الهی دانستند - غنیم^(۳) از پنجهزار پرخاش طلب بیشتر بود - و در لشکر فیروزی دو هزار کس هم شایسته مبارزت نبودند - بخیال نظارگیان روزگار نمی رسید که چنده توانند در برابر ایستاد - این سرمایه شورش از گمنامانِ الوسِ مغل است - در سپاه بدخشان بسر برد - بهمراهی معصوم خان کابلی چندان آثار تهور ازو پیدائی گرفت که در کمتر زمانه سرگروه فتنه اندوزان روزگار آمد و بسزای ناسپاسی پندنامه بدگهرانِ شورش افزا گشت - سر او را بدرگاه والا فرستاده حقیقت تائید آسمانی گذارش نمودند - و بگوناگون نوازش شاهنشاهی سربلندی گرفتند - چون موسم باران نزدیک بود شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را (که ملتزمان بساط قرب بودند و بجهت شورش بنگاله و بهار رخصت یافته) باز طلبیدند *

و از سوانح بناکام باز گردیدن میرزا خان از سورت - شهاب الدین احمد خان لشکره بسرکردگی میرزا خان (که پیوند خویشی داشت) بوسر امین خان غوری بتسخیر سورت فرستاد او از بے تدبیری و شتردلی کاره ساخت - و آسان را دشوار کرده بناکامی برگشت - اگر خرد را (که کدکیای کاخستانِ عنصری ست) آسیب بیدانشی رسد تند رستی فرمان پذیران این ملک سودمند نیاید - همچنان سپه آرا را هرگاه بر شناسائی و مردانگی سگالش نرود از دیگر راد مردان چه گشاید - گیتی خداوند او را دران خودسری و کار نشناسی سرزنش فرمود - او از سعادت مندی در برابر لغزش دل نیایش گزین و زبان لابه گور فرستاد *

و از سوانح روانه ساختن ایچی بعرضه دلگشای کشمیر - (چون صالح دیوانه داستانِ اخلاصِ مرزبان آن ملک بعرض همایون رسانید - و بیمناکی او را از رهگذر نا آمدن گذارش نمود) خدیو

(۲) نسخه [ب] عرب خان - و نسخه [ز] عزت خانجهانی (۳) در [چند نسخه] با آنکه غنیم (۴)

نسخه [ز] روزگار (۵) نسخه [ل] که حاکم کاخستان *

اندک پذیر بسیار بخش بسرافرازی و دلدهی شیخ یعقوب کشمیری را با فرمان عاطفت و گرمی افضال دستوری داد - و حیدر پسر او را نوازش نموده رخصت فرمود *

و از سوانح فروشدن معصوم خان فرخودی - اورنگ نشین اقبال آن شایان نیستی را از افزونی عاطفت بخشایش فرمود - و بادافراه کردار او را بایزد به همال گذاشت - چنانچه لخته گذارده آمد - از آنجا که نقش هستی او سترنی بود کارگران تقدیر بانجام رسانیدند با شکوه پای تخت^(۲) و هنگامه آرائی معدلت و عزت گزینی شورش طلبان بیست و سیوم تیر نیم شبی از درگاه همایون به بنگاه خود میرفت - چندی برور پخته از هم گذرانیدند - و با فروغ شناسائی و ژرف نگهی و پژوهش شگرف راه بجائے نرفت - گیتی خداوند بر حال او بخشوده فرزندان او را سایه نشین عاطفت گردانید *

و از سوانح بیاسا رسیدن جلا - (همچنانکه در داروخانه پزشکان جسمانی تریاق و زهر بکار رود - و نگاهداشت این دو جنس ناگزیر) همچنان در عطارخانه شاهان دادگر (که طبیبان روحانی اند) پارسا گوهر و بد کیش را پرورش دهند - و بدست آویز تباه سگالان نافرجام نیکوئیها پیدائی گیرد - و بدکاران را سرمایه بادافراه انتظام یابد - فرمان دهان باستانی در دیدبانی این مردم ژرف نگهی بجای آورده اند - و بدورباش سطوت کوتاه دست و سرنگون داشته در هرچه این گروه آزر خوبستن دوست بگذارند فراوان تامل بکار برده اند - و سراپای آنرا نیکو فرا گرفته و آنان (که از دیدن این گروه زیان کار پرهیز لازم شمردند - تا بنگاهداشت و پرورش چه رسد) همانا بسراپاین کار نرسیده اند - یا باندازه نیروی خود کار بند شده - فراخ حوصلگان از شنودن آن درهم نشوند - و خوبستن را بخورش خشم درندهند - و باهستگی و فهمیدگی کار بند بادافراه گردند چنانچه ستوده خوی شهریار خجسته زمان ماست - با چنین دستگاه آگهی این گونه مردم در بارگاه دولت راه یابند^(۳) - و آن مایه مدارا رود که آزمندان کج گرا خود را فراموش کنند و بگوناگون ستم دست بآزمی برگشایند - شاهنشاه فرهنگ آرای باین طرز عیار مردم برگیرد و زهر را مایه تریاق بخشد - همگی بسیج پاس اعتدال مزاج روزگار و پرستش دادر به همال باشد و بتازگی چهره آرای مقصود حال این فرومایه تنک شراب بد مست است - دلال پسر بود بیه آرمی و درشت خوئی از پیشه اسپ دلالی دولت باریاقت - و شرف اعتبار گرفت^(۴) و چون هنگام پاداش نرسیده بود زمانه دراز در راه طبیعت پرستی گام فراخ زد - درینولا

(۲) در [بعضی نسخه] پای تختی (۳) نسخه [ب] در دارو طبلة (۴) نسخه [ا] باریابند (۵)

بسمع همایون رسید که آن تسبکسرِ نافرجام بزنِ یکی دستِ خیانت آلوده است - و شوی او را گزندِ جانی رسانیده - آن زود رسِ دیرگیر او را بزندان فرستاد - و چون در جویائی حق پژوهش شایسته رفت گذارده طرازِ راستی گرفت - و بسا ناشایستگیهای او بمرلا افتاد - و سرنامهٔ نکوهیده کردار او بر خوانده آمد - با همزبانی بردوام و عاطفتِ سترگ از انجا (که روز بازارِ معدلت بود) سیام پاداش او سوانجام یافت - و بخاکستان نیستی غبار آلود شد - ترفند^(۳) ناروائی گرفت و حق بر فراز پیدائی برآمد - جهانیان پند پذیرفتند - و خیره رویانِ دستان سرا بیم زده گشتند سرمهٔ بینائی فراوان شد - و گروه‌ها گروه مردم بر حسنِ روز افزون گیهان خدیو چشم گشودند *

درینولا فرمانِ مقدس بآمدن تذکرهٔ حکامی پیشین امیر فتح الله شیرازی شرفِ نفاق یافت و بخواهش آن نرخ افزای دانش دیرین آرزوی از برآمد - از دیرباز بسیجِ قدسی آستان داشت و روزگارِ نیرنگ ساز یاور نمیگردد تا آنکه بالتماسِ عادل خان از شیراز بدکن آمد - و چون روزگار او سپری شد - کهن اندیشه نوبی پذیرفت - گیتی خدایند ازین آگهی نشاط فرمود - و بگوناگون نوازش ازان نگرانی بر آورد - و مناشیرِ مقدس پوزبانانِ دکن و اقطاع دارانِ ممالک محروسه نفاق یافت که در سگالش آن سرآمد دونهٔ آگهی یاور می نموده رهبری نمایند - و بگرم خوئی و دل جوئی گهر شناسائی ببازار آوند *

و از سوانح پُرشدن پیمانته هستی جیون خان کوکه - دهم امرداد به بیماری شکم درد و گزندِ بواسیر در گذشت - شویارِ مهرآمود آموزش او را از درگاه ایزدی خواهش نمود و بقدمِ عاطفت سوگوارانِ جانکاه را دستگیری فرمود - و بنوازش افزائی و اندرز گوئی دل‌های شوریده آرامش گرفت *

و از سوانح درهم شکستنِ کولاب - بر فراز کوه فتحپور شمالی درگاه حوضه دلگشا بحکم والا انتظام یافته بود - برخی بندگانِ عشرت دوست بر حاشیهٔ آن انجمنِ نشاط داشتند - گیتی خدایند بران سرزمین سایهٔ عاطفت انداخت - و شاهزادگانِ سعادت پیوند و امرای عقیدت‌گرا و دیگر خاصانِ قدسی محفل فراهم آمدند - و هر کدام بآئین خاص نیایش‌گری را پیش گرفت - از انجا (که خردپژوهان دیده‌ور به نیروی شناسائی جد را در آئین بازی بکار برند - و در طرزِ تعیینی عیار مردم برگیرند) هنگامهٔ گرمی گرمی پذیرفت - برخی بچوپو و طایفهٔ بشطرانچ و جمعه بگنجیفه پرداختند - و هر کدام ببازمی خاص چهره آرای عشرت شد - کشور خدا بهر انجمنه بگونیای شناسائی

(۴) نسخهٔ [ل] سی و یکم (۳) در [اثر نسخه] ترفند کج (۴) در [چند نسخه] جنون خان (۵)

نسخهٔ [ل] بگوناگون *

بینای احوال میشد - (چون اسبهدی ملک صورت^(۲) و پیشوائی جهان معنی برکمال داده اند) ایزد بے همال قدسی پیکر شاهنشاهی را از هر نابایست باز دارد - و هر چند بسیج مقدس آن بود که نگاشته آمد لیکن آنچه درین نشأه بازی نما باشد نپسندید - هیزد هم نیمه از روز سپری شده بود ناگاه ضلع ازان دریاچه فرو ریخت - و آب بشورش شگرف طوفانی کرد - اگرچه سعادت پذیران حضور از میامن ذات قدسی از گزند رهائی یافتند لیکن بسیار مردم پائین را دران موج خیز آزار رسید - و بسے خانهای زیرین را سیل برد - با وجود انبوهی خلأق از پادشاه شناسان جز مددی چینه بان کسے رخت هستی بآب نداد - شناسای راز آسمانی آنرا ایزدی پیغام شمرده از آراستن چنین هنگامها دل برگرفت - و دانست که ایزد بے همال ازو این کارکرد بازی نما هم نمی پسندد - و بسپاس این پاسبانی الهی دست نوال برگشاد - و جهانے را کامیاب خواهش گردانید - محفل نشینان سعادت نهاد هر کدام بیدار شده آگهی را طلبگار آمدند - و ذات قدسی را دستمایه رهائی ازین سماری آسیب دریافته اخلاص را پایه برتر نهادند - و آن پذیرای پند ایزدی برای نیایش گذاری و یاد کرد این مهین بخشش قرار فرمود - که در هر ماه شمسی درین روز گوشت غذا نشود - و نیز پیمان بستند که هر سال آن پیکر روحانی تمثال را دو بار برکشند و (چنانچه از عنفوان طراز هستی بحساب سال قمری پنجم رجب در روز ولادت بگوناگون کالا می سنجیدند - و آرزو مندان روزگار را بے نیاز میگردانیدند) همچنان بشمار شمسی سال برای شادابی نیایش روز اورمزد آبان بسنجد - و بارگاه خیرات فراخ برزند - و دوازده چیز بسال شمسی قرار گرفت - طلا ابریشم سیماب خوشبو مس بسد مکیف روغن زرد شیربرنج آهن اقسام غله و نمک - و نیز با دادار جان آفرین پیمان رفت که درین ماه غذا گوشتے نباشد - و بشماره سالهای گرامی زندگی از ماه آذر نیز ازین روز آگهی دارند - و باندازه سال گوسفند و بز و مرغ جدا جدا بطایفه (که جانور نیاززند) داده آید - و ارادت گزینان عقیدت سرشت را فرمان شد که در هر سال شمسی ماه مولود خود بسپاس گذاری بگزند جاندارے بر نیایند - و شکم را مرغزین جانور نگردانند - و در وزن قمری هشت چیز معین شد - نقره پارچه سرب قلعی میوه شیرینی رستنی روغن کنجد - و نیز وزن فرزندان رضا جوی و نبائر سعادت پیرای (که در سال گره هلالی بود) درین هنگام شمسی قرار گرفت - شاهزاده سلطان سلیم را بجای هفدهم ربیع الاول هیزد هم شهرپور

(۲) نسخه [ل] ملک معنی و صورت و پیشوائی جهان ظاهر و باطن (۳) نسخه [ل] بسیار مردم را

(۴) نسخه [ز] مدوی (۵) نسخه [ز] چنین مکانها دل برگرفت (۶) نسخه [ی] گزند بجاندارے

نرسانند (۷) نسخه [ل] ترشی - یا رستی باشد که بمعنی حلوا و نان آمده *

ماه الهی مقرر شد - و شاهزاده سلطان مراد را عوض سیوم محرم بیست و هفتم خرداد قرار گرفت و شاهزاده سلطان دانیال را (که دوم جمادی الاول بود) بیست و هشتم شهریور نامزد شد *
 و از سوانح عیار گرفتن خموشان گویا - سال بیست و چهارم الهی والا محفل انتظام داشت و از هر گونه آگاهی گذارش میرفت - بر زبان قدسی گذشت زبان دانی هر گروه از شنودن پدایی دست دهد - و از یکدیگر یاد گیرند - اگر از آغاز هستی بروش بزرگ شوند (که گفت و گوی زمانیان بگوش در نشود) هر آینه نیروی گفت نخواهد بود - و اگر یکی را چشمه گویائی بر جوشد آنرا ایزدی گفتار دانسته پذیرش نمایند - چون نقوش انکار از پیشانی برخی شنوندگان پیدا بود برای دلنشینی آن گروه بسرمینه که آواز آبادی نرسیده سرائی اساس نهادند - و نوزادگان را دران آزمونگاه باز داشتند - راستی کیشان جد گزین بیاسبانی نامزد شدند - زمانه دایگان زبان بسته دران انجمن نورسیدگان راه یافته - از آنجا (که دروازه سخن بر آورده بودند) عامه گنگ محل بر خواندند - بیست و نهم بعشرت شکار خرامش شد - آن شب در فیض آباد نزول همایون فرمودند - و روز دیگر با برخی مخصوصان آگاه دل بآن عیارگاه عبرت سرا گذاره نمودند - صدائے ازان خاموش خانه بر نیامد و گفتارے ازان آرامگاه بر نخاست - باوجود چهار سالگی از طلسم گویائی بهره نداشتند - و غیر از ادای گنگان بر فراز پدائی نیامد - آنچه اورنگ نشین فرهنگ آرا پیشتر ازین بچند سال دریافته بود امروز خاطر نشین صورت پرستان ظاهر گرا گردید - و دستمایه شناسائی گروهها گروه مردم شد فرمودند اگرچه گفته روشنی پذیرفت لیکن بزبان بے زبانی چنین می سرایند - عالم آشوب جای نامحرمان است - لب فرو بستن آئین حرف سرائی ست - جماره^(۲) چون و چرا را پی کرده اند و دروازه گفتار بآهذین دیوار بر آورده *
 * ابیات *

نظامی بس ازین گفتار خاموش * چه گوئی با جهانے پنبه در گوش

حکایتهای این نه شیشه تنگ * همه در شیشه کن بر شیشه زن سذگ

سر بلندی یافتن میرزا خان با تالیقی شاهزاده سلطان سلیم^(۳)

ژرف نگاهان خرد پزوه چنانچه آبادی جهان معنی از شناسائی انگارند شمس پدشطاق

فگارین سرای صورت آگاهی بر شمرند - لیکن نخستین در مسبب دانی و سبب سوزی چهره افروز

و پسین در واسطه آرائی - و نگاهداشت این گوهر شب تاب بدید بانی همنشینان سعادت آمود و دمسازان

شایسته کردار تواند بود - درین آشوبخانه آدمی زاک را از هیچ چیز گزند چنان نرسد که از آمیزه

(۲) نسخه [۱] لب فرو بستن حرف سرائی ست (۳) نسخه [ب] سرافرازی *

بدگوهران فرومایه - و چرا نباشد عقل آفت نرسیده یکی از هزاران پدید آید - و خرد بیمار گروه‌ها گروه - سرکرده انجمن بیدانشان آنکه نداند و بخوبی‌ترین شناسائی سپرد - دوم نا بخردی که سود از زیان باز نداند - سیوم شناسائی که از بیدلی و آز مندی نیروی کارکرد ندارد - چهارم آرزوی آرزوم که با وجود دانائی بدی را بصورت نیکی آراند - و شایسته را نکوهیده و نماید - و از شگرفی روزگار پرده بر روی کار بسیار ازین گروه فروهشته آید - بل در زمره سعادت سگالان بارگاه عالم و عمل صدر نشین باشند - پس درین آشوب گاه شورش زار هر یک از سعادت اندوزان بختور را گزیده همزمان ناگزیر - تا بغرغ گوهر او از تیرگی آمیزش تباه بر کناره زید و ستوده خوبها روی در افزایش نهد - هرگاه تن^(۲) تنها را چنین دم‌ساز ناگزیر بود کدکیا و خدیو محله و رئیس ده و ارباب شهر و پاسدان ملک و پادشاه وقت چه مایه بدین فروهیده مرد پارسا سرشت آرزومند باشند - روشهای هوش ربای مردم افزون تر از انست که گذارش پذیرد - و مستان این می ناگوار ازان بیشتر که بشماره در آیند - بسا هوشمندان بیدار مغز را بخوابستان غفلت سرخوش گرداند - تا بغنودگان بستر نادانی چه رسد - و (هرگاه گزیدگان جهان با انبوهی اسباب آگهی بگزین دم‌سازان نیازمند باشند) اندازه آرزومندی دیگر مردم که تواند برگرفت - خاصه فرزندان فرمان رومی روزگار را اگر فروهیده مردی یاور نباشد سترگ زبان پدید آید - و عالمی با آشوب در شود - ازین رو گیتی خداوند در بهروزی شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم تازه توجه فرمود - اگرچه قطب الدین خان باین منصب والی اتالیقی سربلندی داشت لیکن (چون درین هنگام آبادی اولکه دور دست باو قرار گرفت - و این شگرف خدمت دوری را برنتابد) میرزا خان بیرام خان را (که خرد دور بین و اخلاص روز افزون داشت) بدین عاطفت سربلند گردانیدند گوهر دیهیم خلافت را گزین گنجورے پدید آمد - دور اندیشی بکار رفت - و گزیده بنده را پایه عزت افزود - آن چهره افروز بختمندی بسپاس گذاری گزین جشن بر آراست - و آرزوی مقدم گرامی نمود بیست و هفتم شهریور کشور خدا نگارین محفل او را نور آگین ساخت - و گروه‌ها گروه مردم کامیاب عشرت گشتند *

و از سوانح دگرگونگی قدسی مزاج - و گرائیدن به ندرستی - (چنانچه گروه پانغز جویائی را بگزند در خور آگاه ساخته بشاه راه آورد) بهشیار خرامان فرهت گاه^(۵) قدس نیز این ماجرا رود کوتاه بین کج اندیش پاداش انگارد - و دیده ور ژرف نگاه افروزش سپند پذیرد - ازین رهگذر بیستم مهر

(۲) نسخه [ک] تنها تن را (۳) در [بعضی نسخه] نا گذران (۴) نسخه [ا] باین مهین منصب

سربلندی داشت (۵) در [اکثر نسخه] قرب (۶) نسخه [ب] دهم مهر •

گیتی خدیو را بے آرامی شکم درد روی داد - و جهانے را سراسیمگی در گرفت هرگاه بداندیشان
 فا پارسا گوهر بغم در شده باشند اندوهناکی نیک سگالان سعادت سرشت و پاسبانان رسوم بازرگانی را
 که اندازه تواند بوگرفت - و از حال جانکاهی مخلصان حقیقت اندوز و فدویان یکتائی گزین کرا یاری
 شناخت - شهریار ایزد پرست نظر بر پزشک حقیقی انداخته بداروی طبیبان روزگار نمی گرانید
 و ایستادگان بارگاه حضور را بمهین اندرزها نسائی میفرمود - پس از گفتگوی دراز^(۲) باخلاص گزینان
 سراسیمه دل بخشوده دستوری مداوا شد - یونانی و هندی بدواسازی بونشستند - بیشتر
 برانکه ملین بکار رود - و هندیان بدان دل نمی نهادند - کارساز حقیقی در علاج هیچ گزیده آدمی
 (چه جای پادشاهان داد گر) چنین هنگامه مسازاد - یکطرف بے توجهی گیتی خدیو^(۳) بدارو پذیری
 و یکجانب شورش این گروه خویشان آرا - راقم اقبالنامه را دل بجوش آمد - و سررشته مدارا
 از دست فروهشته لخته در آویخت - و بشیوا زبانی گذارش نمود - گرفتم همه راستی منش
 و سعادت گرامی اند - طرزهای شاخ در شاخ و روشهای گوناگون را چه توان کرد - خاطر بیمار نازک
 گفتگوی بے جا چه سود - ایرانیان^(۴) میگویند اگر مسهل بکار نرود در کمتر زمانه خون پدید آید
 و کار آسان بدشواری کشد - بکے را (که کم تعصب و نیک ذات و آگاه دل و آزمون کارتر باشد) برگزینند
 و راه گفت و گوی در نوردند - نزدیک بود که گفته پذیرائی یابد - و کار بر یونانی قوار گیرد - لیکن
 چنده از ناتوان بینی نگذاشتند - چندانکه خون پدید آمد - ناگزیر بر طب یونانی مدار نهادند
 و حسد پیدگان کج گوا را زبان بسته آمد - روز اول نشان سودمندی پیدائی گرفت - و در کمتر فرصتی
 آن قدسی عنصر بنزهنگاه تندرستی خرامش فرمود - سه روز غذا وارد مزاج قدسی نشد - و هفده روز
 خورش بے روغن قدرے بکار میرفت - پس از یک ماه و شش روز آن والا پیکر را صحت بر کمال شد
 عقیدت اندوزان اخلاص سرشت را تازه جانے نشاط آورد - و بازرگانان نیک کردار دکان سپاس گذاری
 گشودند - و عامه از سراسیمگی رهائی یافته عشرت گردیدند

* نظم *

ای نوبت تو گذشته از چرخ بے * بے نوبت تو مبداء گیتی نفسے

آوازه نوبتت بهر کس برسد * لیکن مرصاد از تو نوبت بکسے

و همدربین ولا بآئینے که گذارش یافت آغاز وزن شمسی شد - بخشش و بخشایش را
 روز بازار دیگر پدید آمد *

و از سوانح رهائی یافتن شهباز خان از تنگنای زندان - چون نقوش پشیمانی از ناصیه حال
 آن پالغز گریوه غفلت بر خوانده آمد از دبستان هوش افزائی بنزهدت گاه نوازش سربلند گردانیدند

(۲) نسخه [۱] بسیار (۳) نسخه [۱] گیتی خداوند (۴) در [بعضی نسخه] یونانیان *

و او بسپاس گذاری اخلاص گزینی و خدمت پذیری را به بهتر روشی و گزیده آئینه افزایش داد و از نیک سگالی گلچین مراد گشت - چنانچه در جای خویش گذارده آید *

و از سوانح نامزد فرمودن دیدبانان نا آزر - چون بسمع همایون رسید (که از فزونی کار و درازی از در خرید و فروخت ستم گوان کچ گرا دست خواهش دراز دارند - و سرمایه زیان زدگی بازارگانان میگردد) از راه معدلت دوستی و مهراندوزی گوناگون کالا بطرز دانان راستی منس حواله فرمودند - تا از دورباش آگهی بیداد گران ناتوجام بکنج ناکامی برنشینند - بمیرزا خان دیدبان اسپ بازگردید - براجه تودرمل فیل و غله - بزین خان کوکه روغن - بشاه قلی خان محرم میوه و شیرینی بصادق خان زر و سیم - باعتماد خان گجراتی جواهر - بشهباز خان زربفت - بمیرزا یوسف خان شتر بشریف خان گوسفند و بز - بغازی خان بدخشی نمک - بمخصوص خان سلاح - بقاسم خان عقاقیر بحکیم ابوالفتح مکیف - بخواجه عبدالصمد چرمینه - بنورنگ خان رنگ - براجه بیریل گاو و گاو میش بشیخ جمال عطریات - بنقیب خان کتاب - بلطیف خواجه جانور شکاری - بحبیب الله چینی براقم اقبالنامه پشمینه - و از مزاج شناسی روزگار فرمان شد که پاسبانان سعادت گرا درین گوناگون متاع از خرنده صد نیم و از فروشنده صد یک ستانند - و نیمه بانعام قرار گرفت - و باقی خان را تومان بیگی فرمودند - و از آنچه بآن گروه بخشش رود ده نیم بدو باز گردد - بدین گزیده آئین مراسم دیده وری بجای آمد - و چار چمن صورت سرسبز و شاداب گشت - عامه بنزهدت گاه آسایش عشرت گردند - و گوهر بندگان فرمان پذیر فروغ پیدائی یافت *

و از سوانح آوردن نور محمد بدرگاه والا - از غنودگی بخت و آمیزه تباہ در ناسپاسان شرقی دیار نام بر آورد - و بدل آزارت رعیت گام فراج برگرفت - چون خان اعظم میرزا کوکه رخصت یافته بحوالی جونپور رسید آگهی آمد که آن ناحق ستیز از بنگاله برآه ترهت آمده با خواجه عبدالغفور نقش بندی همدستان شده گرد شورش برانگیخته است - و در حدود سارن دست یغما برگشاده از آنجا (که کارسازان آسمانی بادافراه تباہ بسیچان سرانجام میدهند) پیشتر از آنکه عساکر نصرت اعتصام پیوند آبروی آن گروه تیره روز ریخته آمد - شوریده رایان پریشان روزگار از آوازه رسیدن جنود فیروزی باندیشه پیکار در شدند ؛ قافلۀ بزرگ بازارگانان ماک را گذاره افتاد - بد سگالان کچ گرا بتاراج برآمدند - سوداگران جوالها را پناه ساخته پای جلالت افشردند - بیراهه روان در کمتر زمانه شرمسار هزیمت گشتند - ازان پس در دوازه کروهی ترهت پناه گزیده آزار زیر دستان می اندیشیدند

(۲) نسخه [بک] برنشتند (۳) نسخه [ک] بعبد اللطیف خواجه (۴) نسخه [ل] بجونپور

(۵) در [بعضی نسخه] بترهت برآمده (۶) در [چند نسخه] پیان (۷) در [اکثر نسخه] نرهن *

درین هنگام فیروزی جنود لوای معدلت افراشتند - و بر ساحل دریای گنگ بسرانجامِ جسر و سزای ناسپاسان همت گماشتند - چون پل نزدیک بانجام رسید پای شکیب^(۲) از جای برفت و بزمیندارِ کلیان پور پناه بردند - و جای نیافتند - و از شکوه اقبال روزافزون ناکام باز گردیدند راد مردانِ کارشناس پی آن بخت برگشتگان تیزدستی نمودند - عبدالغفور بران شد که از راه ترهت به بنگاله رود - گروه کهنه^(۳) او را با هفتاد کس بگو نیستی فرستادند - و عرصه جهان از شورش آن فتنه اندوز پاک شد - این طایفه دران کوهستان فراوان باشند - بصورت و سیرت قلماق اند - لیکن سیاه فام نور محمد پور ترخان (که پی سپر راه گیا بود) در حواشی جیتان^(۴) بدست مردم خان اعظم گرفتار آمد - زنجیر در گردن و کنده در دست آوردند - از داد گری و عدالت افروزی بیاسا رسید - و فرمایگان بد گوهر را چشم سعادت گشوده آمد - و همدریزولا منزل راجه بیربر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی گرفت - او در زمره محرمان حریم انس و دمسان محفل همایون امتیاز داشت - برای او بفرمایش گیتی خدیو سنگین کاخهای دلگشا اساس نهاده بودند - چون حسن انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدم شاهنشاهی فروغ میمنت یابد - و پایه اعتبار او بلندی گرا شود - هفتم بهمین شگرف بزم آراست - و بنوازش شاهنشاهی کامیاب خواهش گردید - و همدریز هنگام سپه سالاری صوبه پنجاب برای صواب اندیش راجه بهگونت داس بازگردید و سعید خان را در نواحی سفیل جایگیر کردند - و سزا دادن عرب بهادر (که در کوهستان آن ناحیت غبار شورش بلند کرده بود) بدو فرمودند - هشتم اسفندارمذ گیهان خدیو بعشرت صیدافکنی سواری فرمود - و پایان روز در قصبه جلیسر ورود همایون شد - ده گروهی فتحپور بر بالای کوهچه جگمال پنوار گزین منزل اساس نهاده است - و بدان نام روشناس - سواد آن تا چشم کار کند سبزه های دلکش بزبان حال ثنای ایزدی بر خواند - و هوای شاداب آن دماغ هوش را تر دارد - سه روز دران حواشی نشاط نخچیر را نقاب ایزدی پرستش ساخته معاودت اقبال فرمودند *

آغاز سال بیست و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال تیر از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه کار گشا - و ستاره راهنمون - و فروغ یزدان پرستی روزافزون

(۲) نسخه [ل] شکیب شان (۳) نسخه [ا] کیسه - و نسخه [ی] کپته - و نسخه [ل] کهنه را و در [بعضی نسخه] کهنه (۴) نسخه [ا] چنارن - و در [بعضی نسخه] چنارن (۵) نسخه [ل] پهلندی گراید (۶) نسخه [ب] چیکتر - و نسخه [ز] جکیور - والله اعلم *

و معدلت اندوزي در افزايش (آوازۀ نوروزي سامعه افروز آمد - عشرت و شادمانی چهرۀ دیگر
برافروخت - برآزندۀ تخت و دیهیم آذین فرموده انجمن نیایش گری را در آرایش ظاهر فراهم آورد
چابک دستان جادوکار دولتخانه را از هر چه خوبتر برآراستند^(۲) - و سرمایۀ پا لغز والا ننگهان
دشوار پسند شد - روز دوشنبه بیست و ششم صفر (۹۹۱) نهصد و نود و یک آفتاب عالم افروز
بر فراز حمل نور افروز - و خرمی بهار را سر آغاز شد - و چهارم سال از دور سیوم پیام جاوید زندگی
آورد - عالمیان ترانه بیغمی بر کشیدند - و گوناگون خوشدلی هنگامه برآراست - و تا روز شرف
بزمهای والا ترتیب یافت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد * بیت *

محتاج بود ملک به پدیرایۀ چنین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار
دل روشن و زبان فصیح و وقتی بر مراد باید تا لختی ستایش این جشنها گذارش سیراب یابد
من کج مچ زبان شوریده درون بسیار مشغله کم فرصت را کجا یارا که این خواهش دشوار را
پیش گیرم * بیت *

چه لایق مگسان است بامداد بهار * که در مقابله ببلان کُند طنین^(۳)
و از سوانح گشایش بنگاله بار سیوم - سال پیش خان اعظم میرزا کرکه از درگاه مقدس
دستوری یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته در کنار نهد - و همت بتسخیر بنگاله
گمارد - (چون ناسپاسان بهار باقبال روز افزون پیشتر از رسیدن جنود فیروزی اعتصام بادافراه یافتند
چنانچه گذارده آمد) صادق خان باسپ بام بدرگاه والا آمد - و موسم بارش نیز سر راه گرفت
دران سال آن عزیمت بانجام نرسید - چون شورش ابر و ریزش باران فرو نشست شاه قلی خان محرم
و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری رخصت یافتند - و سزاولان جد کار بے رو بسایو^(۴)
نیول داران صوبۀ الهاباس و اوده و بهار نامزد گشتند - در کمتر فرصتی گران لشکرے در حاجی پور
فراهم آمد - و همتها گشایش کار را طلبگار شد - خان اعظم با بسیاری مبداران اخلاص گزین
راه گدھی گرفت - ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علی خان و سید عبداللہ خان و کیچک
خواجه و سبحان قلی ترک و دیگر بهادران مضاف پڑوه از آب گذشته همت در گشایش آنسو
بستند - از بسیاری درخت زار و افزونی جرہا و گلابها دران راه صرفه ندیدند - قریب منگیر لشکرها
باهم پیوست - و از حدود کمل گانو ترسون خان و شاه قلی خان محرم و محب علی خان و میرزاده
علی خان و شیخ ابراهیم و رای پترداس یک دو منزل پیش جا گرفتند آشفته رایان غفودہ بخت

(۲) نسخۀ [ابک] پدراستند (۳) نسخۀ [ز] هشتم (۴) نسخۀ [ل] دست یابد (۵) در [بعض نسخہ]

کشد طنین (۶) نسخۀ [ب] تیزرو (۷) نسخۀ [اب] کهل گانو *

در حواشی کالی گنگ پای تهور افشوده آماده پیکار شدند - پیشتر ازین میرزا شرف الدین حسین و بابا خان قاقشال و بسیاری فتنه اندوزان بدگوهر بفرواشخانه نیستی در شده بودند - و هنگامه آرائی ناسپاسان معصوم خان کابلی داشت - و قتلوی نوحانی بر ولایت آدیسه بدستاوز دستان سرانی چیره دستی یافت - و برخه از بنگاله نیز بتصرف در آورد - معصوم خان از آوازه جنود فیروزی نخست روی دل بصوب قتلو آورد - و بنادیرست گفتارها پیمان یکتائی بستند که چون امرای نصرت اعتصام در رسند با سامان گزیده پیوندند - ازو چون لخته دل فراهم گردانید بگهوزا گهات شنافت و جباری و میرزا بیگ و سایر الوس قاقشال را تسلی داده همراه گرفت - و برای خاطر جمعی زه و زاد خود را در بنگاله ایشان گذاشت - و خود با گروه ناسپاسان بکالی گنگ آمد - و در استواری جا و آماده پیکار پای همت افشود *

نهم فروردین پیشروان جنود نصرت پیوند گدھی را (که دروازه آن ملک است) باسانی گرفتند - و بدستیاری اقبال روز افزون امرای والا شکوه با دل کار طلب و خاطر سپاس گزین سازدهم بغنیم پیوسته صف آرا گشتند - و مورچلهها بر ساحل کالی گنگ^(۲) قرار گرفت - و کشتیهایی پیکار آماده شد - چون اولیای دولت از قتلو نگرانی داشتند سید عبد الله خان و میرزاده علی خان و شیخ محمد غزنوی و خواجه عبد الحی و دیگر بهادران خدمت گزین قریب چهار هزار سوار را بسرکردگی وزیر خان بجانب بلکنه^(۳) فرستادند - و این فوج نصرت پیوند دوازده گروهی معسکر اقبال بدیدبانی و چاره جوئی نشست - هر روز به تیر و تفنگ آویزش سترگ رفتی - و کارنامهها بظهور آمدی - از هرزه درائی کوچک دلان کار شناس در عزیمت بزرگان لشکر فتور رفت - و انبوهی غنیم را گران وزنی پدید آمد - چنانچه جوئی کمک شدند - و حقیقت عرضه داشتند - چون شیربیگ توچی باشی (که باسپ بام رفته بود) آگهی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبان گوهر بار رفت - اگرچه بر خاطر صافی پرتومی افتد (که بکمتر زمانه نوید فیروزی جنود سماوی اعتصام میرسد) لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتمس ایذان پذیرفتن زبان ندارد بنابراین سیزدهم اردی بهشت میرزا خان و زین خان کوکه و اسمعیل قلی خان و مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه خان و خضر بیگ^(۴) و میرابوالمظفر و میر معصوم بکری و بسیاری از ملتزمان بارگاه حضور دستوری شرقی دیار یافتند - و هریک را بخلعت فاخره و اسپ خاص سر بلندی بخشیدند - هنوز این جنود ایندی تائید بر نیامده بود که مرتبه فیروز مندی و هزیمت یافتن ناسپاسان سامعه افروز گشت - و بتازگی غیب دانی کشور خدا خاطر نشین

(۲) در [چند نسخه] کالی گنگ (۳) نسخه [ز] بلکنه (۴) نسخه [ل] جعفر بیگ *

خرد و بزرگ آمد - گروهی را چشم و طایفه را سرمه و چنده را عصا بدست افتاد - قریب یکماه
 عساکر اقبال در مقابل مخالفان شباروزی بتوپ و تفنگ ناموس آرا بودند - و از هر دو جانب
 شگرف کاربها بظهور آمده - با آنکه ناامیدی طراز چیره دستی داشت اقبال شاهنشاهی
 به نیرنگ سازی در آمد - چهاردهم مهجۀ لوی فتح جهانتاب شد - و سرتابان سوخته اختر
 بادیه پیمای گریز شدند - و هر یکی از گوریشان لا ابالی بسراسیمگی افتاد *

اجمال نیرنگی اقبال آنکه در گرمی آویزش قاضی زاده (که از ناموران گروه بداندیش بود)
 از صوب فتح آباد آمده پیوست - و فراوان کشتی پیکار با شایسته سامان آورد - و نخوت افزای
 گروه باطل ستیز شد - ناگهانی توپے بدو رسید - و خرمن هستی او را بسوخت - معصوم خان
 کلاپهاز را (که در نبرد رودبار طراز یکتائی داشت) جاگزین او گردانید - و در کمتر فرصتی
 بهمان طرز خاکسار نیستی آمد - و نیز میان معصوم خان و الوس قاقشال و خالدین غباردوئی^(۳)
 تیرگی افزود - و سرخوشان بادۀ پندار را شگرف خمارے کالیوه ساخت - کاردانان سخن سرا
 بصید دلها نشستند - و دلاویز گفتار را دست آویز آن بر ساختند - بسیارے بفرمان پذیری
 سعادت اندوختند - نخستین خالدین آمده بسوگند و پیمان آرامش گرفت - و سپس میزرا بیگ
 قاقشال و جبّاری و دیگر مردم غایبانه پیمان نیکوبندگی بستند - بران قرار گرفت که دست
 از کارزار باز داشته رو به بنگاه خویش نهند - و پس از روزے چند بمعسکر اقبال رسیده گزین پرستاری^(۴)
 بجای آرند - گفتار را بکردار آبادی بخشیدند - و مخالفان نخوت فروش بفرلوان سراسیمگی در شدند
 ناگزیر بدل دژم و خاطر پڑمردۀ روی در گریز آوردند - خان اعظم هر چند در تکامشی
 کوشش نمود از هرزه گوئی برخه و بیدلی جمعے پیش نرفت - آن بال و پیر ریخته بر کناره شد
 چون نوید فیروزی رسید نیایش ایزدی بجای آمد - و پایه خدمت گزینان سعادت سرشت
 بلندی گرا شد - مبارزان اخلاص منش را (که بکمک دستوری یافته بودند) باز داشتند *

و از سوانح پیوستن امرای قاقشال باولیاى دولت - چون معصوم بادیه پیمای هزیمت
 گشت به بنگاه قاقشالان شتاب آورد - تا بزه و زاک او گزندے نرسد - و کین خود را ازان گروه
 بر تورد - میرزا محمد قاقشال از دوستداری بیای او را بسلامت گاه برده بود - قاقشالان در نواحی
 گهورا گهات استوار جائے برگرفته آمادگی^(۵) پیکار کردند - معصوم خان گهورا گهات را تاراج کرده باویزۀ
 آن گروه روی آورد - خان اعظم محب علی خان و شیخ ابراهیم فتحپوری و بابوی منکلی و سکندر چکنی^(۶)

(۲) نسخه [ل] لایعنی را سراسیمگی افتاد (۳) نسخه [ل] غباردوئی برخاست و سرخوشان (۴)

نسخه [ا] از پیکار - و نسخه [ک] از کار (۵) نسخه [ل] آمادۀ پیکار گردیدند (۶) نسخه [ب] جنگلی *

و دیگر مبارزان سعادت گرا قریب چهار هزار سوار را بسرکردگی نرسون خان بآن ناحیت روانه گردانید
بهنگامیکه کار بر آنها تنگ داشت فیروزی جنود نزدیک شد - و سرتابان نافرجام راه گریز سپردند
بهداران نصرت قرین دل در تکامشی نهادند - و در گهورآگهات عنان عزیمت بازکشیدند - میزرا بیگ
و خالدین و وزیر جمیل و دیگر مردم پاس پیشین وعده داشته به نیایش گری پیوستند - و بادافراه
معصوم خان را بر خود گرفته از فیروزی سپاه جدائی گزیدند *

و از سوانح آمدن امیر فتح الله شیرازی - در حکمت نظری و عملی طراز یکتائی داشت
اگرچه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود^(۳) و مولانا کمال الدین شروانی^(۴) و مولانا احمد کرد
فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایه دانش ازینان بلندتر نهاد - عادل خان بیجاپوری بهزاران خواهش
از شیراز بدکن آورد - و پس از سپری شدن روزگار او بحکم دیرین آرزو و فرمان طلب بصوب قدسی آستان
گام سعادت برگرفت - بیست و پنجم این دولت والا دریافت - و شاهنشاه حکمت پژوه بگوناگون نوازش
سربلندی بخشید - آن مایه شناسائی دارد که اگر کهن نامهای دانش به نیستی سرا در شوند
اساس نو بر نهد - و بدان رفتها آرزو نبود - و از انصاف پژوهی با چنین شگرف آگهی در کمتر فرصته
جویای ارادت گیهان خدیو شد - و از سعادت منشی کامیاب خواهش آمد - و بارها در انجمن
میگفت و نازش میکرد اگر بخدمت این کثرت آرای وحدت گزین نمیرسیدم راه بایزد شناسی
نمی بردم - او را از خجستگی ذات و سترگی جوهر باده حکمت گوارا شده بود - دانش رسمی
پرده بر روی حق پژوهی نهشت - پیدا است که مردم بردو گونه بود - درس آموز ایزدی دبستان^(۵)
که بے آلیش تکاپوی و سعی صفتکده خاطر بفروغ شناسائی نور آگین باشد - و آن بروزگران
پدید آید - و پیکر پرستان زمانی او را کمتر شناسند - دیگر آن رنج گزین ظاهر گرای - بهزاران دواو
برخه اندوخته های پیشینیان فرا گیرد - و بینش عامه ازین بو نگذرد^(۶) - و امروز از فرخندگی روزگار
و بیدار بختی مردم گیتی خداوند پیشوای نخستین گروه است - خوشا روشن ستاره که بدین
شناسائی جاوید سعادت اندوزد - و کردار نامه را فروغ پذیرائی بخشد *

و از سوانح فرستادن شهباز خان بصوب بنگاله - چون معصوم بادیه پیمای ناکامی شد
چنانچه گذارده آمد فیروزی جنود دفع قتلور را دل نهاد شده بصوب او چالش نمودند - خان اعظم
چون از هوای آن دیار دل گرفته بود خدمت دیگر ناحیت را طلبکار آمد - و ملتمس را بدرگاه والا
عرضداشت - شهریار مهربان دل خواهش او پذیرفت - و فرمان شد که (اگر یکی از امرا انتظام لشکر

(۲) نسخه [ب ک] بر مرآتها تنگی داشت (۳) نسخه [ل] مسعود (۴) نسخه [ک] شیرازی

(۵) نسخه [ب] دانش آموز (۶) نسخه [ب] ازین برگزارد *

و آبادی ملک روزی چند تواند بر خود گرفت) بدو باز گذاشته بصوب بهار آید - و در اقطاع خود آسایش گزیند - و گرنه چندی توقف نماید که درین نزدیکی شهبازخان را بدان کار روانه میفرمائیم هشتم خورداد آن گزیده خدمت را باندزهای حوصله افزا گران بار گردانیدند - و با بسیاری از ملتزمان بارگاه حضور دستوری شد *

و از سوانح جان تازه یافتن نبیره مالدیو - در فراخنای هندوستان از حقیقت گزینی و غیرت منشی چون شوهر را زندگی بسر آید زن او هر چند بناکامی روزگار گذرانده باشد بشکفته دلی و گشاده پیشانی خود را بآتش در اندازد - و اگر تودامنی^(۲) و حیات پرستی ازین باز دارد خودشانندان فراهم شده کام و ناکام این شعله برافروزند - و پاسبانی آبرو و ناموس پندارند - از آن باز (که این ملک همیشه بهار بداد گری گیتی خداوند سرسبز و شاداب است) در هر شهر و ناحیت دیده دران راست گوی نامزد اند - که پیوسته این دو طرز را از یکدیگر باز شناسند و آن سوختن بزور را نگذارند *

درین ایام جیمیل را پیش امرای بنگاله باسپ بام فرستاده بودند - از تیزرومی بے هنجار و افزونی تابش در حدود چوسا چراغ زندگانی او افسرده گشت - دختر مرنه^(۳) راجه (که هم خوابه او بود) بسوختن همتش یاورمی نکرد - اودیسنگه پسر او با برخه از گنداوران بیخود برین بیداد همت گماشت - چاشته بلند بود که در شبستان دولت آگهی رسید - شاهنشاه معدلت اندوز باندیشه آنکه مبادا در فرستادن دیگران تاخیر راه یابد بر تگور باد پیما برآمده رهگرای آن سرزمین شدند و چون از حقیقت کار آگهی نبود لخته زمانه شورش گرفت - هززه لایان شوریده سر و ساده لوحان خیال پوست داستان آویزه بگونگون روش گذاردن گرفتند - و فدویان اخلاص نهاد و مبارزان سعادت سرشت جوق جوق بر جوشیدند - و شورش را هنگامها شد - و بسلاح پرشی و رزم آرائی پرداختند - کوتاه حوصلگان اخلاص گوا را کار از دست رفت - لخته نیرومندان نیکو نهاد تکاپو گرفتند دو رویان تباہ سوخت در بساط ناهمیدگی یافه گو - و کوچ گرایان تاریک درون ترانه ساز خوشدلی درین تیزرومی امرای کشک هم نیارستند رسید - و از پرستاران حضور چندی نزدیک بمقصد پیوستند - از شکوه شاهنشاهی آن گوه را دست از کار رفت - دران زمان (که آن شهسوار عرصه اقبال بدان هنگامه نزدیک شد) جگناته و رایسال پیشتر رفته سرگروه نادانان آشفته رامی را گرفته آوردند شهریار قدردان نقش پشیمانی از پیشانی آن گروه برخواند - و در چنان جوشش خشم جان بخشوده زندانی گردانید - شهریار هشیار خرام در کمتر زمانه عدالت سترک و زانفت والا و شجاعت بزرگ

(۲) در [چند نسخه] و گاه تودامنی (۳) در [چند نسخه] مونه راجه *

بجای آورده بآرامگاه آمد - گرد شورش فرو نشست - و ترانه شادی بلند آوازه شد *
و از سوانح فرستادن اعتماد خان بایالت گجرات - عنفوان گشایش آن دیار بحکم پیشین وعده
بدین پایه نامزد گردانیده بودند - از تباها سگالی و کج گرائی ناسزا اندیشه را بخود راه داد - و اقبال
شاهنشاهی سلسله برپای نهاده بدبستان زندان بر نشاند - چنانچه گذارده آمد - از فزونی^(۲) آز
حکومت آن سرزمین را طلبگار بود - چون گیتی خداوند او را بنواخت میر ابوتواب برای کامروائی
خوبش او را دران آرزو گرم تر گردانید - شاهنشاه حقیقت پژوه را بسیج آن بود که اگر ستوده خوئی^(۳)
از ناصیه بخت او قدری تابش دهد و خواهش او باشد آن گفته طراز کردار پذیرد - درینولا چون لخته
پیدائی گرفت در بر آمد دیرین آرزوی او توجه فرمودند - و سپه آرائی و رعیت پروری^(۴) آن صوب
بدو باز گردید - پایه عالی چهره اعتبار برافروخت - و گفته خود را پاسبانی فرموده امید را
ببالش در آورد - هر چند خیر بسیجان دورین بر گذاردند - آن روز (که نیرو برکمال بود - و دست یاران
یکرو فراوان) چاره خود سران گجرات نیارسته نمود - امروز (که عنصری پیکر او در کاهش - و همراهان
یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد - چون سر نوشت آسمانی رفته بود
گفتار دانش پژوهان در نگرفت - و بهزاران شوق پذیرفته روانه گردید - و میر ابوتواب بامیدی
آن دیار دستوری یافت - خواجه نظام الدین احمد را بخشی ساختند - خواجه ابوالقاسم دیوان شد
محمد حسین و شیخ ابوالمظفر و بیگ محمد توفقی و میر محبت الله و میر شرف الدین و میر صالح
و میر هاشم و شاه بیگ و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال بهکری و سید ابواسحق
و قنبر و ایشک آقا و پهلوان علی سیستانی و دیگر مجاهدان اخلاص گرا را همراه ساختند - و هر کدام
بگرامی خلعت و گزیده بارگی سر بلند می یافت - و گوناگون اندرزها آویزه گوش هوش آمد - هفتم تیر
رخصت یافتند - و کرم علی داروغه خوشبو خانه را باوردن شهاب الدین احمد خان فرستادند
فرمان شد که چون مرزبان نو بان بلاد رسد او را با سپاه بدرگاه آورد - و همدربین هنگام میر شریف گیلانی
از جانب نظام الملک و دیگر ایلیچیان حکام دکن بسجود قدسی آستان ناصیه سعادت برافروختند
و اقسام پیشکشها گذرانیدند - و از بارگاه خلافت نوازشها یافتند *^(۶)

آبیاری فرمودن چهار چمن دولت - و برافراشتن کاخ جهانبانی

ازانجا (که ملک فراخ - و سپاه فراوان - از روز افزون^(۷) - و خیر بسیچی در کمی - راستی پیشگان

(۲) نسخه [ل] فزونی خواهش (۳) نسخه [ل] ستوده کار (۴) در [اکثر نسخه] آبادی (۵)

نسخه [ز] و میر ابوالمظفر (۶) در [بعضی نسخه] اندوختند (۷) در [بعضی نسخه] دولت روز افزون *

دلیر نایاب - و نادرستان چرب زبان بسیار - دستان سوریان بدگوهر فوج فوج - و حق سگالان دیده‌ور خال خال - در اندک زمانه فراوان فتورے در عزائم راه یابد - و تباہ کرداری بالش گیرد (۲) کشور خدا هر چند گاه ژرف نگهی را پایه برتر نهد - و سرابستان ملک را طراوت دیگر بخشد - چنانچه درین هنگام از فروغ دوربینی و حق پژوهی فرمان دهی را بارگاه دیگر برافراخت - و قدرانی را بر فراز شناسائی برآورد - هر کار را بنام آوران عقیدت‌گزین و سیرچشمان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی را با عطوفت ابوالآبائی همدوش گردانید - مهم الهی انجام لطف و قهر و انتظام بزم کدخدائی و ولادت (که سرچشمه پایندگی و پیرایه جاوید دولت است) بنوباوه گلشن فرمان روائی شاهزاده سلطان سلیم فرمود - هرچه شاهنشاه دادگر برگذارد آن گوهر اکلید سلطنت پیرایه انجام بخشد - و بر روائی آن همت گمارد - چون وحدت گرایان کثرت آرا را از همزیانان خیرسگال ناگذران میرزا خان و شیخ ابوالفیض فیضی و فتح الله وفادار را یاور و دیدبان گردانیدند - و سرانجام منزل (که بے آمیزش گفتار برابر کارپردازی بزرگ ملکه بود - بل برخی کارخانه را آن پایه) بشاهزاده سعادت پرتوه سلطان مراد سپرده آمد - رایسال درباری و کرم الله و خواجه عبدالصمد شیرین قلم و محمد علی خزانچی در ملازمت آن نونهال اقبال قرار گرفتند - و پژوهش دین و مذهب و سره کردن دانش و کار کرد بشاهزاده فرخ‌نال سلطان دانیال باز گردید - غازی خان بدخشی و رای سرجن و راقم شگرفنامه به پیشکاری این سترگ خدمت نامزد شدند - نخست گزیده آئینه (که بر خاطر آسمان پیوند پرتوانداخته) بر آموزند - و هیولانی طبع ساده لوحان بآن نگارش پذیرد - سپس سراسیمگان این دیوالخ خونخوار را بشاهراه ایزدپرستی درآرند - وظائف و خیرات بسطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابونراب و قاضی و مفتی باز گذاشتند - و آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه براجة تودرمل و خواجه یحیی و رای درگا و یار علی سپردند - آگهی سپاه و قرار علوفه بشهباز خان و جعفر بیگ و علی دوست خان مقرر شد - و دیدبانان فرخ کالا بزین خان کوکه و اسمعیل قلی خان و پاینده خان و خواجه حبیب الله معین گشت - خبرگیری اسلحه و دیده‌وری راه بقلیچ خان و جگنانه و لون کرن و صالح عاقل رجوع کرد - و به یتاق داری مال فروشندگان و رساندن بخداوندان میراث شریف خان و راجه اسکر و نقیب خان و عبدالرحمن مرید بیگ سعادت اندوختند سرشته خرید و فروخت جواهر و دیگر معدنیات بدست اعتماد خان گجراتی و باقی خان و جگمال (۹)

(۲) نسخه [ک] فرمت (۳) نسخه [ل] خلافت را (۴) نسخه [ل] عطوفت والا (۵)

در [بعضه نسخه] نهم ماه الهی انجام (۶) در [اکثر نسخه] فتح الله و فارا (۷) نسخه [ل] اقبالنامه

(۸) نسخه [ابک] حاجی حبیب الله (۹) نسخه [ب] و جمال خان •

و حکیم عین‌الملک و نعمت خان دادند - و بسرانجام عمارت نورنگ خان و قاسم خان و مخصوص خان و لطیف خواجه سربلندی یافتند - بداری دادخواهان راجه بیبر و قاسم علی خان و حکیم همام و شمشیر خان کوتوال بلند پایگی گرفتند - و گذارنده اقبال نامه نیز بدین سرافراز گردید - و فرمان شد که بگواه و سوگند بسند نکرده ژرف نگهی بکار برند - کار آن بس تباہ - و حال این کالیوه تر - زرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و تهی دستی و بیکسی مظلوم باید که سستی در کار پرسش نیارد - و نه اندیشه پاره دلها را از راه برد - و نه تیردوزی گزند بکوچه بیدلای برده حق را پوشیده دارد - در کمتر زمانه جهان صورت گزین انتظام گرفت - و ملک معنی بالش دیگر یافت - قدرانی شهریار دیده‌ور را نازه بارگاه برافراختند - و جوهر آدمیت را در چهار سوی شناسائی عیار گرفته آمد - بدکاران بنشیب گاه گمنامی در شدند - و نیک اندیشان بر فراز روانی عشرت اندوختند - هر بزرگی (که داری بی‌هشی بکار نبود - و با هزاران چشم دل بیداری گزیند) هر آئینه دولت پرستاری نشیند و اقبال روز افزون بخدمتگری او ایستد - لشکرهای انبوه فرمان‌پذیر و جهان‌گشای گردند - و قلمرو فرمان‌دهان سایه‌نشین معدلت او آید *

* شعر *

ز به باغِ دو عالم خرم از تو * اساسِ زندگانی محکم از تو

سلیمان را نگیں بود و ترا دین * سکندر آئینه دارد تو آئین

ندیده آنچه می‌بینی ز ایام * سکندر ز آئینه کیخسرو از جام

و از سوانح فیروز شدن وزیر خان و شکست یافتن قتلوی نوحانی - چون ایزدی تائید

شکیب ربای ناسپاسان شد معصوم خان کابلی و دیگر سرکشان غنوده بخت راه گریز سپردند - چنانچه

گذارده آمد - خان اعظم و سایر امرای والاشکوه بچاره‌سگالی قتلوی حیلله پرداز برنشستند - او

بدستان سرائی و لابه‌گری گفتار آشتی در میان آورد - و کار دانان سخن سرا بدرگاه فرستاده نیایش‌گری

نمود - پاسخ شد که کارگذاران شرقی دیار اگر گفتار او را با کردار یکتائی بینند در سلک بندگان در آرند

و آدیسه را بدو باز گذارند - درین اثنا خان اعظم چون از آن ملک دل برگرفته بود گرم رفتن شد

و خواست که برسیدن فرمان دستوری بصوب اقطاع خویش شتابد - و صادق خان درین چند روز

بار سرداری برکشد - و این کار بزرگ را به نیروی جدکاری هرگیرد - او خواهشهای ناروا در میان

نهاد - بوزیر خان روی آورد - او بگشاده پیشانی پذیرفت - و خود بصوب حاجی پور ره گوا شد

ازین رفتن قتلوی کج گوا از کوتاه بینی و تنگ حوصلگی سر نخوت برافراشت - و انتظام صلح را

(۲) نسخه [۱] و قسم (۳) نسخه [۲] کار بی دشوار (۴) نسخه [۳] از ی [چشم و دل (۵)

نسخه [۱] افغان (۶) نسخه [۴] روانه گردد *

برگفتارِ بیحساب نہاد - و شرطہای ناہنجار درمیان آورد - مرا (کہ تن بآشتی دادہ بودند)
 لختہ برآشفتند - و از حدودِ شیرپور بر پیکارِ آن تزییرپیشہ ہمت برگماشتند - و سگالشہا در آویزش
 یکتائی پذیرفت - دہم تیر نواحی بردوان لشکرگاہ^(۱) اقبال شد - و آن شولیدہ مغزِ نافرجام
 در شش کرویہی روباہ بازی را سرآغاز نہاد - و نیایش و نیاز مندی را پیش رو گردانید - دمِ آن فسون ساز
 در گرفت - و مدارن و میدنی پور و دیگر محال بر آدیسہ برافزودند - و پیمان بست کہ غاشیہ
 فرمان پذیری بر دوش خدمت بر نہد - و برادرزادہ خود را با گزیدہ کالا بدرگاہ ہمایون فرستد
 ازین پذیرش باز باندیشہ سرتابی در شد - و تباہ خواہشہ در سرافتاد - و بران شد کہ یکے از سرانِ لشکر را
 دستان سرائی نمردہ بچنگ آورد - بر کہ بدین دستاویز کام دل برگیرد - گذارش نمود کہ قرۃ العین
 خود را بدرگاہ والا روانہ میسازم - صادق خان جریدہ از اردو بر آید - و من نیز با چندے بیرون شوم
 تا بدیدن یکدیگر دل بآرامش گراید - و خلاصہ زندگی را بدو سپارد - او از دور بینی خویشتن را
 برکنارہ گرفت - و شیخ فرید بخشی بدین خدمت قرار یافت - از نیک اندیشی و سادہ لوحی
 باتفاق حسین خان و ابوالقاسم و عبد الہادی و محمود خان خواص روانہ شد - چون بقرار جای رسید
 نشانے ازان بد گوہر نیافت - ازانجا (کہ ہموارہ بپیامہای یکجہتی افسون دوستی دمیدے)
 آن خیرسگال پیشتر روانہ شد - چندانکہ چرب زبانان حرف سرا بمغز لگاہ او بر نہد - بزم نیایش گری
 بر آراست - و زمان زمان نیازے تازہ بظہور آوردن گرفت - ہمگی اندیشہ آنکہ چون مردم بجای خود
 آسایش گزینند شیخ را گرفتہ بگوشہ بر نشانند - و بگروگانے او کامیاب خواہش گردد - شیخ دریافت
 و سرآغاز شب آہنج رفتن پیش گرفت - در جلوخانہ بارگی نگذاشتہ بودند - و چند جا راہ بگرفتہ
 لختہ ہنگامہ آویزہ گرمی پذیرفت - و چندے را پیمانہ ہستی لبریز شد - درین میان شیخ بفراز
 فیل خود بر آمد - و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیری گذاشتہ بیراہہ شتافت - و از تیرگی شب
 پی نیارستند برد - شیخ از رودبارے گذشتہ اندیشہ بر آمدن داشت - و از پی گذاری حیرت
 می اندوخت - ناگاہ چندے در رسیدند - و بہ تیراندازی گزندے رساندند - شیخ از فواز فیل
 خود را بکنارہ انداخت - و برہنمونی کارسازان غیب رہ گرا شد - اندیشہ بدگوہران آنکہ شیخ
 در عماری ست - راہ بر آمد میجوید - و دران روارو بے تابی^(۲) حقیقت منش ملازمے پیوست
 و بارگی آوردہ باردوی بزرگ رسانید - امرا از گران خواب بیخبری بر آمدند - و آویزہ آن شعبدہ آرای
 دراز سودا را پیش گرفتند - آب دمودر گذشتہ بدو کرویہی رده آرا شدند - آن فرومایہ قلعا ساختہ

(۲) نسخہ [ز] بردوش و بر خدمت بر نہد (۳) نسخہ [ل] اورا باز اندیشہ شوخی و تباہ خوئی

در سرافتاد (۴) نسخہ [اب ک] حسن خان (۵) نسخہ [ل] عقیدت منش •

پای تهور برافشرد - و در حصاره قتلوا^(۲) با بسیاره پناه اندوخت - و دیگر جا بهادر کوروه^(۳) با جمعه آماده پیکار شد - غره امرداد صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر مبارزان سعادت سرشت باویزه بهادر روی آوردند - و بسترگ آویزشها آن قلعه گشایش یافت - او گریخته به قتلو پیوست - روز دیگر دلاوران ناموس دوست برهنمونی ستاره بدان بنگاه هجوم آوردند - و توپها را بر فراز جایها برچیدند بالهی نائید آبروی گروه نافرجام ریخته آمد - و به تباه حالی بادیه گریز پیمودند - از غنودگی عزیمت و پرمردگی همت لوازم تکامشی بجای نیامد - و بر کنار همان رود طرح اقامت انداختند - دوم آن گران مایه را (که در میزبان سپهر ننگجد) بهشت چیز برکشیدند^(۴) - و جشن سالگزه قمری آرایش یافت - و نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند *

و از سوانح پناه آوردن برهان الملک بدرگاه والا - او که بین برادر مرتضی نظام الملک است چون حسین نظام الملک را روزگار سپری شد بظاهر نظام الملکی بیسر نخستین قرار گرفت و در معنی مرزبانی بوالده او باز گردید - او بآئین پدر برهان را بیشتر دوست داشته - و از همه گرمی شمرده - چون بوقلمون سپهر چنده دوره نمود بکوشش فتنه اندوزان شورش^(۵) طلب مادر و برادر را پای بند گردانید - و هر کدام را بدژ فرستاد - و از آزوری و بیدانشی ناگذران وقت را از دست واهشته فرمان پذیرمی روحانی گروه را طلبکار آمد - و از خام کاری رهنمون و سختی راه مغز آگهی کالیوه شد - از آمیزش خلق کناره گزیده کارها بفرموده حسین نام باز گذاشت - او از خروس بازی بهمرزبانی رسید - و از ناشناسانی خطاب آصف^(۶) خانی یافت - باده هوش ربای دنیا آن تنک شراب را بد مست گردانید - تباه اندیشی فراپیش گرفت - و خودسری را اساس دیگر بر نهاد - جهان بدین خیال که خلوت گزین را روزگار سپری گشته - تا آنکه آن ناسپاس کج گرا به پیکار برید رو آورد - و گرد شورش برحوالی قندهار بلند شد - ازین آگهی آن سودائی بیرون آمد و از پی او گام سرعت برگرفت - درین هنگام برهان بیادری دژبان ازان تنگنا برآمده سر بشورش برداشت - و هنگامه اوباش گرمی پذیرفت - چون خرد در زندان و بخت در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت - و در آزار دلها گام فراخ برگرفت - نظام الملک ازین آگهی باشتی گرائیده برگشت - و بروزه (که میخواست باحمدنگر در آید) خود را رسانید - از دیدنش هنگامه افسرده شد باهمراهان خود در میان آورد - دیرباز است که خلوت پژوه گشته ام - و از آمیزه مردم دل گرفته برادر من طلبکار حکومت است - دست از من باز داشته باو به پیوندید - چنین گذاردند - سزاوار

(۲) نسخه [ل] پسر قتلوا با بسیاره تباه اندوزان رخت اقامت انداخت (۳) نسخه [ب] کوره (۴)

نسخه [ل] بر منچیدند (۵) نسخه [ل] شورش منش (۶) نسخه [ل] مصاحب خانی *

آنست که هنگام فرومایگان در هم شکسته آید - آنگاه چنین اندیشه‌ها گنجائی دارد - و گرنه کمتر کسی بر حقیقت کار آگهی یابد - و بیشتر زبونی و نانومندی انگارد - ازین گذارش دم نشاط برزد و از پیوند دلها ترانه شادی سازد - با دل کار طلب و همت درست جویای پیکار شد - با آنکه در چندگی هم ترازو نبود از خیر سگالی و راستی همراهان کار باویزه نکشید - گروه‌ها گروه مردم از برهان باز گردیدند - و بے آویزش بادیه پیمای هزیمت گشت - و لخته بوموی حدود بیجا پور^(۳) پناه برد - و ناکام باز گردید - از انجا پیش عادل خان به بیجا پور شتافت - چون فسون و حیل سازی کارگر نشد بآئین جوگیان با حمد نگر باز آمد - و بنه‌انخانه در شده بدست‌آویز بدکاران در فریفتن مردم و استوار ساختن پیمان برنشست - و پرده از روی کار برگرفته شد - بتکاپوی سخت بمزبان بکلانه التجا آورد - از انجا ناکام پیش قطب الدین خان بندر بار آمد - و بدرگاه والا سعادت اندوخت یازدهم بسجود قدسی آستان روشن پیداشانی گشت - از انجا (که برگرفتن افتادگان و نواختن محنت زدگان خوی ستوده شهر بار دادگر است) بگونگون عواطف ظل‌اللہی سربلندی یافت - بیشتر ازین بدو سال یکے را به پیشگاه خلافت آوردند - خود را برهان نام کرده بود - میر جمال الدین حسین آنجو پذیرفته سفارشها کرد - و بالطاف کشور خدا بلند پایگی گرفت - درین هنگام هر دو را روبرو داشته کاوش فرمودند - آن بے آزم لخته در زبان درازی گریخت - و بموشگافی و ژرف پژوهی راست برگذارد که من پور فلان دکنی ام که خطاب حکیم الملکی داشت - مادر نظام الملک مرا بفرزندی برگرفته بود - از آزوری و کوناه بینی لغزش رفت - و از بیمفافی بیمحابا برآه گویز شتافت - جویندگان از راه دارالخلافت آگره گرفته بدبستان زندان برنشاندهند *

و از سوانح مالش یافتن عرب بهادر - نگاشته آمد که آن بد گوهر نافرجام چگونه بناسپاسی در شد - و چسان غبار آورد ناکامی گشت - از ان باز (که در حدود سنبل آواره شد) بصوب بهار گرد شورش برانگیخت - درین هنگام (که خان اعظم میوزاکوکه از بنگاله بآن ناحیت پیوست) برخه دلاوران را بسرکردگی سبحان قلی ترک ببادافراه او روانه گردانید - و از دور اندیشی خود نیز رهگرا شد - میان ترهت و جیتارن^(۶) با پیشدستان آویزه شد - و بتازگی آبروی او ریخته آمد از انجا بجنونپور گام خجالت برگرفت - بفرمان شاهنشاهی راجه تودرمل گوردهن پور خود را بسزای آن باطل ستیز روانه گردانید - آن زیان زده دین و دنیا به تنگناهای کوهستان در شد - و همدرینولا حاجی ابراهیم سرهندی را باندزگه زندان برنشاندهند - به بے آزمی و چرب زبانی چند گاه

(۲) نسخه [۱] حال (۳) در [چند نسخه] بیجانگر (۴) در [بعضی نسخه] در بارگاه خلافت (۵)

نسخه [۱] برداشته بود (۶) در [بعضی جا] چنپارن *

در جرگه دانش پژوهان درآمد - و لخته بصدارت گجرات کام طبیعت برگرفت - درین هنگام چندے دادخواه آمده نالش ستم رسیدگی نمودند - (چون آزمندی و نکوهیده کرداری پیدائی گرفت - و مردم آزاری و پاره ستانی آشکارا شد) آن نادرست تباہ اندیش را بقلعه رنتهپور فرستادند - و ستم رسیدها را دل بدست آوردند - خواست بکمندے آویخته فرود آید - طناب از میان گسیخت - و روزگارش بسر آمد *

فرستادن میرزا خان بغرونشاندن شورش گجرات^(۲)

نیرنگ آرای هستی هرچه را گلگونه پیدائی بر رو کشد حکمتهای آنرا که تواند بر شمرد و کرا نیروی شناسائی آن - دست آلی دودمان امکان نشود - تا بمردم زاد چه رسد - لیکن دانای روزگار لخته بدان پی برد - با وجود حق پژوهی و نیک سگالی فرمانروای زمان وزیدن تند باد فتنه و بلند شدن گرد شورش برای آن تواند بود که شگرف کاری اقبال گیتی خدیو دلنشین مردم آید - و زیان زدگی نا فرمان پذیران بر روی روز افتد - یا آنکه فرومایگان بد گوهر را (که از فراخی حوصله کشور خداوند و دستان سرائی خود در گروه سعادت اندوزان خیر اندیش جا دارند) پرده از روی کار برگرفته آید - و بباد افراہ اینان چراغ آگهی افروخته گردد - یا آنکه سعادت سرشتی و نیک بسیچی آنان که نقاب آرائی و خدمت نفروشی دارند بر پیشطاق پیدائی نگاشته آید - بدین دور بینیا نزهتگاه گجرات غبار آلود شورش شد - و آوی هرزه سگالان جهان را فرو گرفت - اگرچه سرمایه فتنه افروزی بد گوهر می نوکران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین خان است لیکن بے پروائی و کار نشناسی این دو امیر بزرگ دستاویز ناسپاسی شد - پیوسته با ژاژ خایان هرزه گو راه مدارا سپردے - و سرابستان عقیدتمندی گرد آمد شدے - از شاه خواب غفلت بفرههم آوردن یاوران یکجہت (که بزمان کار افتادگی گوهر حقیقت ببازار آوردند) همت نگماشته - و شناسائی را بجویائی سره مردان حقیقت سگال فرستادے - چون مرزبانای آن دیار با اعتماد خان بازگردید زربندگان تباہ گوهر جدا شدن گرفتند - و از رفتن درگاه و سرانجام داغ سرباز کشیدند - خواسته پرستی و کم فکری اعتماد خان و دیر رسیدن کمک دست اقرار ناهنجاری آمد - فتنه جویان نافرجام بیست و سیوم شهر پور مظفر را برداشته بر احمد آباد چیره دستی نمودند - نیاگان آن فرومایه را کس نشناسد - مردم نغو بر خواندے - در پیشین زمان اعتماد خان آن نام نهاده اورا بغورزندگی سلطان محمود گجراتی روشناس گردانیده بود - در نخستین یورش گجرات بدست افتاد - چندے

(۲) نسخه [۱] میرزا خان بیرام خان (۳) در [اکثر نسخه] نا فرمان پذیری *

نزد کرم علی داروغه خوشبوخانه زفدانی بود - و سپس پیش منعم خان خانخافان فرستادند چون روزگار او بسر آمد بدرگاه بازگردید - خواجه شاه منصور دیوان او را دیدبانی می نمود سال بیست و سیوم از ناپروائی گریخته بصوب بنگاه شتافت - و بمومئ بلبلیه پناه برد قطب الدین خان بر سر او لشکر کشید - بحواشی جونگده در حمایت لونیه کانهی آرامش گرفت و امر بنظر در نیارده بدو نپرداختند - درین هنگام بیادری ملازمان شهاب الدین احمد خان ازان گوشه برآمده غبار آمای دلها گشت - ازان باز (که اعتماد خان از درگاه همایون روانه شد و فرمان طلب شهاب الدین احمد خان شرف نفاذ یافت) نوکران او در تباہ بسیچی افتاده بودند دهم از احمد آباد بعزیمت درگاه والا روان شد - روز دیگر اعتماد خان بشهر درآمده مسند آرای حکومت گردید - میرعابد و خلیل بیگ و میریوسف بیگ و میرم بیگ و چندے بدخشی و تورانی جوش بیحقیقتی برزدند - و بصوب دولقه راه ناسپاسی سپردند - ازان پیشتر (که مرزبان نو درسد) در کمین جان گزائی آقا بودند - یکے را نمک شناسی گویای راز گردانید - و بمدارای بے هنجار خس پوش شد - اکنون اندیشه تباہ از سر گرفتند - و بدستگیری نئو روی آوردند - عمر حاجی (۶) افروزیند شورش شد - و هنگامه آرای فرومایگان آمد - این بد گوهر چندے در بارگاه خلافت دیوان صدارت بود - و در تباہ بسیچی بمیرزا شرف الدین پیشاپیش - بگجرات لخته اعتبار یافت و چون آن دیار گشوده آمد بدکن شتافت - ازان باز (که شهاب الدین احمد خان بدارائی این ملک نشست) بدست آویز پیشین آشنائی بدو پیوست - همگی سخن زربندگان بیحقیقت آنکه امروز جایگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها درمیان نیاید و معاملت داغ صورت نگیرد بلب فانی رسیدن دشوار - همان بهتر که نئوی شوریده مغز را بدست آورده سر بشورش برداریم - هر چند خیراندیشان کار آگاه برگذارند [که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا باز گرفته بدرگاه میروند - و امرای کمک هنوز فرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر باز آورند و اقطاع را روزے چند بدو وا گذارند - یا لخته خزینہ برگشاده چاره شورش سگ مگسان نموده آید یا هنوز (که هنگامه ناسپاسان فراهم نیامده است) بچستی و چالاکي کار این مشتے حرام نمک بانجام باید رسانید] هیچکدام پذیرفتگی نیافت - اعتماد خان پاسخ (۷) گذارد - فتنه را نوکران شهاب الدین احمد خان بنیاد کرده اند - او فرو خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون لخته راه رفت

(۲) نسخه [۱] سپری شد (۳) نسخه [ب] بسوی راج پیلہ پناه برد (۴) نسخه [ل] لوصه (۵)

نسخه [اب] اکنون که برآمد اندیشه (۶) نسخه [ب] عمر حاجی میا - و در [اکثر نسخه] سپاه (۷)

نسخه [ل] پاسخ آرا شد •

ناسپاسان افزودند - و آوازه نزدیک رسیدن نغو بلند شد - ناگزیر بنخستین رای دل نهادند او چون قدری راه سپرده بود پذیرا نشد - اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام گذاری را کوتاه سازد - و بهر روشی که تواند بازگرداند - هرچند دیده و ران سعادت پزوه گفتند (که درین شورش شهر واپرداختن کار آسان بر خود دشوار کردن است) سود مند نیامد - و با میر ابوتراب و نظام الدین احمد شباروی گزید - و راه گم کرده بامدادان بگدھی رسید - و بشهاب الدین احمد خان پیوست - پس از فراوان گفت و گو باز گردیدن قرار یافت - و خواهشها پذیرفته آمد - اقطاع مسلم داشتند - و دولک رویه مساعدت گویان افزودند - و پس از آنکه بیشتر از روز در استواری پیمان و سوگند بسر آمد شهاب الدین احمد خان با بنه و بار روانه گردید - پایان شب هشت کروهی احمد آباد زین الدین کذبو و میر معصوم بهکری از پیش آمده گذارش نمودند - نغو بدان هنگامه فتنه اندوزان پیوست - آهنگ کذبایت در سر بود - شهر را خالی پنداشته جلوریز آمد - و بر احمد آباد چیره دستی یافت - پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر نقد زندگی بای داد - و مال و ناموس مردم دست فرسود یغما گشت - لخته بانده و کالیوگی در شدند - ناگزیر بچاره سگالی نشستند - و بعد از گفت و شنود بسیج پیکار قرار گرفت - بامداد بیست و چهارم در حوالی عثمان پور بر ساحل دریای سابرمتی فرود آمدند - و بشاه خواب غفلت غزودند - هرچند پیش بیغان درست اندیش باز نمودند - که ناسپاسان درین بزرگ مصر پراگنده اند - و بکشاکش تاراج در مانده - صفها آراسته فرومایگان اوباش شهر را بر شکنیم - بیشتر آنست که گرد شورش فرو نشیند و کارها بمراد گراید - امرا آسان برگرفته دل بدین نهادند - و پنداشتند که نوکران کهن مرزبان باستمال نامهای او خواهند پیوست - و هنگامه ناسپاسی پراگندگی خواهد پذیرفت - بدین سگالش اعتماد خان و میر ابوتراب از اردو به بنگاه آشنائی شتافتند - شهاب الدین احمد خان بنگاشتهای دلاسا پرداخت - چند آنکه مخالف خود را فراهم آورده آماده پیکار شد - و رده آرائی گروه نافرجام انتظام گرفت - شهاب الدین احمد خان لخته از خواب برآمد - و بسر انجام سپاه رو آورد بهنگام صف آرائی مصطفی شروانی با برخی بدگوهران جوش بیحقیقتی برزد - و حاجی بیگ اوزبک و پاینده محمد سگکش و صالح قندوزی و خضر خواجه و گروه از روشناسان نزدیک پانصد کس راه بیوفائی سپردند - هنوز عرصه کارزار دست بهم نداده بود که از پایان عثمان پور جمعه انبوه پایاب گذشته بر اردو ریختند - بسیار بغنیم پناه بردند - و برخی بزه و زاک خود در ماندند - و لشکر

(۲) نسخه [ل] بانده کالیوه شدند (۳) نسخه [ل] بیشتر امید آنست (۴) در [بعضی نسخه] بمرام

(۵) نسخه [ک] بنوشتهای •

(که از هفت هزار سوار افزون بود) بجز چندے از خویشاوندان در گرد او نماندند - درین سراسیمگی یکے از نوکران بر شانه راست او شمشیر رسانید - و به بندوقی اسپ اورا از پای در آورد - ^(۲) ناکام بزمین آمد - چندے و فاکیشان حقیقت منس بر فراز بارگی گرفتند - و از آن آشوب گاه بے آزرمی بتکاپوی سخت بیرون آوردند - از گرم بازاری تاراج کسے دنبال نشناخت - بیست و پنجم شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد و برخے دیگر قریب سه صد کس در پتن فراهم آمدند - مظفر خان احمد آباد را بکام دل یافته نام بزرگی بر خود بست - و خود آرائی و بد مستی پیش گرفت - از تباہ اندیشی بر فراز فرماندهی برآمد - و فروماگان نکوهیده سرشت را القاب امرای شاهنشاهی بر نهاد - عابد بدخشی خانخانان - خلیل بیگ خان زمان میرک بلق ^(۳) اتگه خان - میرک بیگ بدخشی خان عالم - قربان علی بهاری خان کلان - شاه میزرا نورنگ خان - فوروز قراچه خان - محمد امین بدخشی مخصوص خان - پاینده محمد سگ کش خانجهان - میر عبداللہ آصف خان و میر بخشی - صالح بدخشی مظفر خان و دیوان - ابوالرفا افضل خان و مشرف دیوان - شاطر ^(۴) محمد نعمت خان و میروسامان - و ندانست تا عنایت ایزدی یاروی ننماید و گزیده خویشا فرام نیداید شب چراغ بزرگی تابش ندهد * بیت *

آفتابے ببايد انجم هوز * بچراغ تو شب نگرده روز

نام بزرگان بر خردان نهادن خود را با اینان در نشیب گاه رسوائی انداختن است - چنانچه در کمتر زمانے هر یکے خاکسار بے آبرویی و ناکام جاوید آمد - ^(۵) لخته در گفت و گوی منصب و علوفه سبکسری نمودند - و زمانے در خواهش تیول آبروی هم ریختند - پاینده ^(۶) محمد سگ کش و تهمک در کمین یکدیگر نشستند - و دشمنی بخون ریزی کشید - تهمک مزور خطے از جانب او بشهاب الدین احمد خان برنگاشت - و مهردار او را فریفته کار خود بانجام رسانید - مظفر بے ژرف نگهی و تامل گزینی غبار آلود نیستی گردانید - از نیرنگی تقدیر از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد - در همان نزدیکی شیرخان فولادی از سورت آمده پیوست - و (چون مظفر از قطب الدین خان نگران خاطر بود - و همواره نوکران مگس منس او را طلبداشتے) عابد را احمد آباد سپرده خود بدان صوب شتاب آورد - و شیرخان فولادی را با برخے بدگوهران کچ گرا بپتن روانه ساخت - همدین شورش سید دولت (که از خدمت گزینان ملک شرق گجراتی بود) مظفر را نادیده با چندے او باش

(۲) نسخه [ک] کام و ناکام (۳) نسخه [اب] یلق - و نسخه [ل] بلاق (۴) نسخه [ا] شاه محمد

(۵) نسخه [ک] چنانچه پاینده محمد (۶) در [بعضی نسخه] تمک - و در [بعضی] سمک

و در [بعضی] ستمک *

بکنبایت دستِ یغما برگشود - خواجه عماد الدین حسین چهارده لک روپیه ازان بندر بر آورد
و تیزدستی نموده بقلعه بروج بقطب الدین خان رسانید - قریب چهل لک دام بدست آن نافر جام
افتاد - بوخه ازان فرستاده بدان باطل ستیز گروید - و سه کروه آمد *

و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید - از انجا (که قدسی خاطر آئینه غیب نماست)
بر زبان گوهرآمود گذارش یافت - زود است که شورش فرو نشیند - و ناسپاسان بباد افراه رسند
و در فراهم آوردن پراکندگیهای آن ملک و غمخواری بومیان آن موز و مالش سرتابان بدسکال
دوربینی رفت - و گزین لشکره بدان صوب نامزد شد - نهم مهر سید قاسم و سید هاشم
و شیرویه خان و رای درگا و رای لون کون و میدنی رای^(۲) و میان بهادر و درویش خان و رفیع سرمندی
و شیخ کبیر و نصیب ترکمان و بسیاری مجاهدان اقبال را بسرکردگی میرزا خان بیروم خان رخصت
فرمودند - که از راه راست بگجرات شتابند - و بسزای بدگوهرا نابه سگال همت برگمارند - قلیچ خان
و نورنگ خان را بصوب مالوه دستوری شد - تا امرای آن سرزمین را گرفته بغیروزی جنود پیوندند
و یکتادلی و خیوسگالی را دوشادوش داشته^(۳) چهره نیکو خدمتی برافروزند - و بقطب الدین خان
قدسی منشور صدور یافت - اگرچه در حساب دانی او برای فرونشاندن گرد آشوب بسند بود لیکن
از حزم اندوزی فراوان لشکر نامزد شد - اگر باسمانی سرنوشت آن شراره فرو نداشتند باشد
بیآوری مبارزان سعادت سرشت چاره سگال *

و از سوانح سپری شدن روزگار جگمال و رای سنگه - نخستین برادر رانا پرتاب است - دیگر
نبیره مالدیو - (چون اولین برهنمونی بخت بسجده آستان روشن پیشانی گشت - و بخسروانی
نوازش سربلندی یافت) سروهی و آنحدود در نیول او قرار گرفت - سلطان دیوره بران سرزمین
چیره دست بود - اعتماد خان را فرمان شده بود که چون بدان نواحی پیوند یآوری نماید - و آنجا را
بدست آورده بدو سپارد - و اگر ناگزیر باشد چنده مبارزان کار آگاه بکمک گذارد - چون بدان بوم
پیوست فرموده طراز کردار گرفت - و جگمال بسروهی درشد - و آن نخوت آرا خود را به تنگناها کشید
رای سنگه و بیچه دیوره و جالوریان را بمددگاری گذاشت - چون جنود فیروزی بصوب گجرات رفت
آن کج گرا شورش از سرگرفت - و بیچه دیوره با بسیاری جالوریان بچاره سگالی برآمد - آن تباہ سرشت
ترازهای پنهانی خود را بر سر بنگاه رسانید - آن دو مرد مردانه با چنده از شاد خواب غفلت
درآمده بجان فشانی ناموس آرا شدند - و کارنامه دلوری گذاشته نقد زندگی سپردند - بیست و پنجم

(۲) نسخه [۱] میدانی رای (۳) نسخه [ب] بهان بهادر (۴) نسخه [۱ ک] نقیب ترکمان (۵)

نسخه [۱] نیکوبندگی (۶) در [بعضی نسخه] بیچه دیوره *

عید شوال شاهنشاه جهان آرا شاد می عام را بر نشاط خاص افزوده بزم عشرت بر آراست - خنیاگران جادوکار هوشدارو از راه گوش میدادند - و گوناگون هنرپیشگان شگرف کرداری را چهره می افروختند کمانداری قببق اندازان موشگاف حیوت افزا بود - و گوی ربائی تیزدستان چوگان باز عنان تماشائی از دست می برد - و گروهها گروه مردم کامیاب خواهش می بودند - ناگاه در نشاط چوگان بازی راجه بیرسر از فراز اسپ بنشیب آمد - و از سخت افتادگی آگهی از سررفت - گیدهان خدیو سایه عاطفت انداخت - و بقدرسی انفاس چاره فرمود - در کمتر زمانه بهوش آمد - و بنیایش گری سعادت اندوخت *

و از سوانح سپری شدن روزگار میرگیسوی خراسانی ست - خود را بسیادت منسوب کرده - چنده شرف بکالی داشت - و لخته حکومت بهکر - درین هنگام فوجدار میرتهه و برخه پرگذات میان دو آب بود - همواره از معامله نشناسی با سپاهیان فرومایه گفت و گو کرده - آقا از حرص اندوزی برآنکه پاره از علوفه نوکران بد گوهر برستاند - و بد ذاتان حق نشناس را خیال آنکه زیاده از بخش خویش بوگیرند - از تیره رائی نه از آز دل بر میگرفت - و نه از همراهی آن گروه ناسپاس فراغ خاطر می جست - تا آنکه شب بیست و چهارم (که آبستن عید شوال بود) در قصبه میرتهه گفتار داد و ستد بده آزر می کشید - و برسوائی و سرزنش برخه نوکران را از خانه بدر کرد - بامدادان سرخوش باده بعیدگاه رفت - موسی بهیلم ازان گروه به نیایش گری درآمد او را از بد مستی زندانی ساخت - درین هنگام ابراهیم نارفولی با برخه بد اندیش در رسید مدارا از دست داده بنکوهش پیش آمد - آن نمک حرام بشمشیر پاسخ آرای شد - چنده از دورویان فتنه اندوز بروش صلاح اندیشی او را جدا کردند - و برخه فروماگان بخلصی موسی روی آوردند - ازین آگهی بر سر بنگاه اینان شتافت - و آتش در زد - ناسپاسان بآویزه برخاستند همراهان راه بیدلی سپردند - و روزگار میر سپری شد - و از بد گوهری کالبد را خاکستر گردانیدند چون آگهی آمد در پیدا ساختن بدکاران تباہ سرشت کوشش رفت - بسیاری بباد افرا رسیدند و برخه آواره دشت ناکامی گشتند - و داد گری چهره برافروخت *

(۳)
نہضت فرمودن ریات همایون بصوب الہ آباد

شاهنشاه آگاه دل در هر کردار گوناگون آگهی بکار برد - و در آرامش و یورش گزین سگالشها فرماید - گرمی انفاس را بشایستگی گذارد - و سود و زیان را بترازی دور بینی برسنجد - از دیرگاه

بخاطر قدسی بود که قصبه بیاک را (که دریای گنگ و جون بدو پیوسته جوش یکتائی میزنند و دانشوران هندی بوم آنرا بس بزرگ انگاشته اند - و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاهے ست) والا شهرے بر سازند - و گزین حصارے اساس یابد - و چنده درانجا برارنگ دادگری بر نشینند سر تابان آن نواحی غاشیة فرمان پذیري بر درش گذارند - و تا دریای شور ایمنی پذیرد - و همگی قدسی اندیشه آن بود که چون بنیاد آن مصر اقبال نهاده آید بر فراز کشتی بشرقی دیار گذاره شود و خار ناسپاسان ازان دیار بر کنده آید - و اگر با آواز موب همایون دران بلاد آرامش روی دهد (۲) پی سپر فیروزی جنود گردد - و آن سرزمین (که آرزومند مرزبان دادگر است) بکار دانان معدلت پزوه سپرده آید - و چون فراخنای هندوستان بفرمان پذیران سعادت سرشت آبادی گیرد گلگون گیهان نورد بصوب توران زمین خرامش نماید (۳) - و میرزا حکیم را (که از همنشیني و دم سازی خوش آمد گویان کوتاه بین بر نطع نیکو بندگی نمی نشیند - و بیاسخهای ناهنجار کالیوگی دارد) چاره کرده آید و میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا را (که در بدخشان با هم گرد شورش می انگیزند) رهنمونی شود ملک نیاگن بدست افتد - و گوناگون مردم را شادی یکتائی در یابد - بدین دور بیندیا پیجم آبان از دار الخلافه فتحپور نهضت شد - و چون یروش شرقی دیار بود بآئین آزمون کاران هندوستان بر فراز فیل آسمانی شکوه بر آمده سه و نیم کروه در نوردیدند - دوازدهم نزدیک قریه بروی دریائی منازل بقدم شاهنشاهی فروغ اقبال گرفت - و چنده از خاصان درگاه نیز سعادت همراهی یافتند و بزرگ اردو پی سپر خشکی شد - افزون از سه صد کشتی بجهت نشست خاص و برخی کارخانها آراسته بودند - هفدهم برابر قصبه اناوه لنگر انداختند (۴) - زین خان کوکه را درانجا سر منزل دلگشا و بستن سرائے بود - گرامی مقدم را طلبگار شد - شهریار کام بخش پذیرای خواهش شده بدان نزهت گاه لخته آسایش فرمود - بیست و دوم نزدیک کالپی دایره شد - مطلب خان تیول دار آن سرزمین بر ساحل دریای جون رنگین بزم بر آراست - و بقدم شاهنشاهی بلند پایگی یافت روز دیگر نزدیک اکبرپور به بنگاه راجه بیبرگر گذاره شد - بخانه او رفته دیرین آرزوی او بر آوردند موب مقدس داد دهان و شکار افکنان منزل بمنزل نهضت میفرمود - جهانیان را نشاط کامیابی در میگرفت - غره آذر بدان نیایش جا رسیدند - و روز دیگر بخجسته ساعت اساس شهر نهادند چهار قلعه را بیرنگ زدند - و در هر کدام والا نشیدمنها باز نمودند - سر آغاز جائیکه آن دو دریا بهم پیوسته در نخستین دوازه منزل قرار یافت - و در هر کدام چندین کاخ دلگشا - و این سرایستان بخلوت گاه خاص شاهنشاهی بلندی گرا شد - در دوم بیگمان و شاهزادگان را جا کردند - سیوم برخی خویشان دور

(۲) نسخه [ک] اولکه دکن (۳) در [چند نسخه] یابد (۴) نسخه [ل] انداخته ایستادند *

و خدمتگارانِ نزدیک را بنگاه اندیشیدند - چهارم گوناگون سپاه و گروهاگره رعیت را آرام جای آمد
مهندسانِ تیزهوش کارنامها پدید آوردند - و در کمتر زمانه اولین حسن انجام برگرفت - هر گروه
بجائے در خور حال دلگشا خانہ بسربرد - و در اندک مدتی سترگ شهرے آباد شد *
و از سوانح رسیدنِ قدسی هودجِ مریم مکانی - عنفوانِ یورش بجهتِ برخه مصالحِ همروھی
نیارستند گزید - درینولا محملِ جویائی را بر جماره شوق بستند - و با بسیاری از بیگمان و پردگیان
شبستانِ دولت راهِ دریا سپردند - شهریارِ قدران پذیرا شده آدابِ دانی را رسم نو بر نهاد - انجمن
نشاطِ انتظام گرفت - و گلشنِ سرایِ خلافت بآبشاری پایه شناسی شاداب گشت *

فیروزی یافتنِ شهباز خان - و آواره شدنِ معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که پس از هزیمت یافتنِ ناسپاسانِ غنوده بخت طایفه فیروزی جنود آدیسه رویه
شتافته بر ساحلِ دریای دمودر آرامش گرفتند - و برخه بزرگان بگهواره گهاٹ رفته خلاصی^(۲)
قافشالان را سرمایه شدند - چون لخته گذشت معصوم خان با بسیاری فتنه اندوزان از ملک بهائی^(۳)
باویزه میرزا بیگ قافشال برخاست - او بحدودِ تاج پور ترسون خان پناه برد - از بے آزومی
چندے را بتاراجِ آن حواشی نامزد گردانید - ترسون خان قلعه نشین شد - سرتابانِ کچ گرا تا هفت
کروھی تانده ملک را یغمائی ساختند - و شگرف شورشی بر روی کار آمد - شهباز خان ازین آگهی
خرد را پیشرو همت گردانید - و در سرانجام سزای بد سگالان شد - چندے را بر کشتیهای نیزرو
روانه ساخت - که آمدنِ او را برگذارند - و خود سپاه آراسته از پتله برآمد - و راه خشکی سپرد
در کمتر زمانه بدان آشوب گاه رسیده آرامش داد - نخوت فروشانِ خلاف اندوز باز گردیدند
و معصوم خان (که نزدیکِ دریای جمنه رسیده بود) همانجا توقف گزید - و از تانده بامرائے (که
منسوبِ آدیسه بودند) بر فرشت - قتلورا آن نیرو نماند که با جنودِ فیروزی در آویزد - همان بهتر^(۴)
که برخه باین جانب روانه شوند - بنا بران وزیر خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخششی سید عبدالله خان
پهار خان میرزاده علی خان بابوی منکلی حسن خان شاه قاسم بدخششی حیدر دوست میر ابوالغیث
شیخ محمد غزنوی جلال الدین مسعود کمال الدین حسین سیستانی کیچک خواجه سکندر چکنی
ابابکر^(۵) و جمعه دیگر دفع قتلو بر خود گرفتند - و شاه قلی خان محرم صادق خان محب علی خان
راجه گوپال کهنکار فرزندانِ سید محمد میر عدل و چندے دیگر بیاورمی شهباز خان روی آوردند

(۲) نسخه [۱] سلامتی (۳) نسخه [۲] بهالی (۴) نسخه [۱] منسوب با دیسه (۵)

در [بعضی نسخه] ابابکر امز - و در [بعضی] اورمز *

شهباز خان درباری گنگ گذارده بمالشی ناسپاسان گام فراخ برزد - و از ایزدی نائید سه هزار توپچی از ملازمان شاه بردی (که دران نزدیکی رخت هستی بر بسته بود) از بهائی آمده ملازم شدند - و نوبد فیروزمندی آوردند - سپس ترسون خان و میزرا بیگ قاقشال پیوستند - و نیز شاه قلی خان محرم و دیگر نام بردها هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شدند - درین هنگام آگهی رسید که فوج از تیره بختان بسرکردگی بابای بهکری بصوب قصبه سنتوس رفته است - و نوکران ترسون خان راه هزیمت سپرده اند شهباز خان بچاره سگالی برنشست - و محب علی خان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را روانه گردانید - و سپس خود شتاب آورد - غنیم با آوازه پیشین فوج راه گریز پیش گرفت - و فراوان غنیمت بدست مجاهدان درآمد - و از انجا با آوازه معصوم خان هیزده کروه راه دشوار عبور در نور دیده بر ساحل جمه عنان باز گرفت - آن راژون بخت بکنار دیگر پناه ساخته آماده پیکار بود - اندرز نامه فرستاده بفرمان پذیری رهنمون شد - و شایسته خوبیهای شاهنشاهی بر شمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود و بسا داستانهای هوش آور نگاشته چهره بیم و امید برآراست - دران شبانه روز سه بار پیغام گذاری شد و بگترین پاسخها شرمسار گردانید - روز دیگر امرا هنگامه برآراستند - و او دو بخش دریا گذشته گزاندازه رسید - و پذیرای نیکو خدمتی شد - و پیمان نامه بمهر سران لشکر نگاشته آمد قرار یافت که فردا عذر گذشته بروجوبد - و بزم یکجتهی آراسته گردد - برخه فتنه درستان بنگاشته پنهانی بیم افزودند - و داستان فرود شدن معصوم خان فرخودی بر خواندند - آن غنوده بخت فریب را از پند باز فشناخت - و سرگذشت را نوشته عذر آرای شد - شهباز خان بر آشفت و با آشنا و بیگانه بے هنجاری پیش گرفت - غبار دویی برخاست - و نخوت مایه ناسپاسان شد رادمردان جنگ جو در بارش تیر و تفنگ از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند - و هنگامه پیکار گرمی پذیرفت - از نیرنگ کاری اقبال روز افزون چهارم آذر سرتابان ناسپاس راه گریز سپردند و آوازه فیروزی دور و نزدیک را فرو گرفت - درین شتاب روی نواره پادشاهی نه پیوست - لیکن نراین بومی و مراد قاقشال کشتیهای خود آورده هنگامه آرای پیروزی شدند - محب علی خان و سلیم خان سرمور و چند دلاوران نامور در پی او گام فراخ برزدند - میزرا محمد و دستم و برخه شوره بختان برگردیده کارزار پیش گرفتند - شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد - و دران هنگام (که کار بر پیشدستان ننگ شده بود) با جنود سماوی نائید پیوست - بزرگ پیکار چهره آرای ناموس شد - و بسیاری بدگوهران بگونیستی نگونسار افتادند - قرا نقدی گرفتار آمد - و شکست

(۴) نسخه [ب] سنتوس را گرفته است (۳) در [بعضی نسخه] سلیمان خان (۴) نسخه [ل]

فتنه اندوزان (۵) نسخه [ل] هنگامه آرا شدند *

درست برین گروه تبه کار رسید - و آبله پای بادیه ناکامی گشتند - بتاریکی شب نیمه روزان غنوده بخت رستگاری یافتند - پیل هرپرشاد^(۲) و دیگر فیلان و فراوان اسباب غنیمت بدست در آمد میرزابیگ قاقشال و سفکرام و دلپت شایسته خدمت بجای آوردند - بامدادان جنود فیروزی از رودها و خلاصها گذاره شده نزد گهوزا گهات فرود آمدند - و لخته آن شهر یغمائی شد - معصوم خان با چند بولایت بهاتی پناه برد - و جبّاری با برخه بملک کوچ - و هرگروه بکنجه در شدند و بسوی شیرپور^(۳) (که بنگاه بسیاری بود) گام سرعت بر نهادند - روز دیگر بآنها پیوسته لخته زه و زاد اینان بدست آوردند - و فراوان غنیمت اندوختند - قریب صد و پنجاه کس نامی دستگیر شد - در الهاباد^(۴) این آگهی رسید - و گوناگون سپاس گذاری بجای آمد - و خدمت گذاری را روز بازار دیگر شد *

و از سوانح جدا شدن صادق خان - نخستین روز (که امرا پیوستند) در میان راه فیل صادق خان بسوی شهباز خان دوید - نزدیک بود که کار او سپری سازد - اگرچه بظاهر آسیبه نرسید لیکن کینه^(۵) در دل نشست - و ازان روز برهم شدن هنگامه آشتی دشمنی بر ملا انداخت - و راه ناهنجاری پیش گرفت - از یاورها که کرده بود چشم دیگر داشته از بدگمانی سترگ آشفتنگی فرو گرفت - درینولا (که بجانب بهاتی میرفت) او بعزیمت سجد قدسی آستان جدائی گزید *

و از سوانح هزیمت یافتن شیرخان فولادی - (چون عرصه دلگشای گجرات غبار آماهی شورش شد - چنانچه گذارده آمد) شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی و برخه اولیای دولت در پتن فراهم آمدند - و نزدیک بود که بجانب جالور شتاب آورند و ازین ملک برکناره شوند - درین دودلی محمد حسین و شیخ ابوالقاسم و میر ابوالمظفر و بنیاد بیگ و فیروز^(۶) و میر محب الله و میر شرف الدین و بیگ محمد توقبای و بلند خان خواجهمسرا و سید ابواسحق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کمکی سپاه رسیدند - و هزار کس بشهاب الدین احمد خان از غنیم جدا شده پیرست - و هفتصد سوار اعتماد خان - لیکن زربندگان نورسیده از تهی دستی بدالش در آمدند - و دکانچه خواهش برگشوده یافه درائی نمودند - اعتماد خان (که از پیشین حال پند گرفته بود) زرها داده سرگرم خدمت گردانید - و اندیشه بیرون شدن از خاطرها بر آمد - درین هنگام راولیه خاصه خیل شیرخان در قصبه جوتنهانه غبار شورش برانگیخت - بیگ محمد توقبای (که دران نزدیکی بود) مردانگی را بگردانی برآمیخت - و به نیروی اقبال روز افزون فیروزی یافت

(۲) در [اکثر نسخه] پرشاد (۳) نسخه [ز] شیرپور سرجه (۴) نسخه [اب] الهاباس (۵) نسخه

[ل] مایه کینه (۶) در [چند نسخه] فیروزه •

شیرخان ازین آگهی حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید - بیگ محمد صلاح در پیکار ندیده پستر آمد - اولیای دولت شیخ محمد حسین و خواجه نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و سید محب الله را با برخی راد مردان آزمون کار بیاوری نامزد گردانیدند - غنیم از شکوه فوج نصرت قرین بازگردید - بیگ محمد با چنده تیزدستی نموده بدان گریزندگان پیوست - و سخت آویزش در گرفت - بسان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمد - و بجان ستانی و جان فشانی پای همت برافشرد - نزدیک بود که روزگار او بسر آید - خواجه نظام الدین احمد با برخی مبارزان در رسید و پراگندگی در غنیم افتاد - اقبال روز افزون چهره آرای فیروزی شد - و اولیای دولت انجمن شادی برآستند - سپس شیرخان با بسیاری بد گوهران رو به پیکار آورد - لشکر بار خواهش در گشود - و فالش تهی دستی از سر گرفت - اعتماد خان ناگزیر لخته^(۲) از را چاره گر شد - و خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاه داری ایستاد - و دیگر مردم را بسرکردگی شیرخان پور خود به نبرد آرائی روانه گردانید - در قول شیرخان و رادهن خان و پهاز خان و دیگر مبارزان جای گرفتند و محمد حسین شیخ و میر صالح^(۳) و چنده دست راست آماده شدند - و خواجه ابوالقاسم دیوان و بنیاد بیگ و میرزا خان نیشاپوری و سید ابواسحق و حاجی سنبل در یسار ایستادند - و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توقبای و میر محب الله و میر شرف الدین و فیروز و سورداس و سید مصطفی هراول شدند و خواجه نظام الدین احمد و میر معصوم بهکری و اتل گهر طرح را دیدبانی کردند - بیست و هشتم آبان نزدیک میانه هیزده گروهی پتن در آریختند - و آوردگاه از فروغ همتها روشنی پذیرفت - عیار راد مردی گرفته آمد - و فیروزی غم زدای دلها شد - جوانغار لشکر منصور را لغزش رفت - لیکن حسین خان سردار برانغار مخالف از دست مقصود آقا قالب تهی کرد - و کار دگرگون شد - و میسره تبعاه کاران با طرح در افتاد - و آویزش نموده آبروی خود ریخت - و قلب گاه ناسپاسان بے آویزه بادیه پیدمای فاکامی گشت - و بایزیدی تائید^(۴) فیروزی چهره افروز خدمت گذاری شد - فراوان غنیمت بدست درآمد - و بسیاری کچ گرایان باطل ستیز به نیستی جای در شدند - کار آگاهان را سگالش آن بود که یک جلو با احمد آباد در شوند - و دشوار کار را آسان سازند - لیکن گفتار هوزه لایان پذیرا شد - و عزیمتها یکتائی نگرفت - در آله آباد نوید فیروزی رسید - و سرمایه کامروائی خدمت گذاران آمد *

(۲) نسخه [۱] لخته را از زر چاره گر شد (۳) در [بعضی نسخه] صالح داعی (۴) نسخه [ز]

و بایزیدی تائید و هزاران کوشش و بسیاری زد و کشت فیروزی چهره افروز الخ (۵) نسخه [ب]

و از سوانح فرستادن زین خان کولکناش و راجه بیدیر با آوردن راجه رامچند - او مرزبان ولایت پتینه است - و از ناموران فراخندای هندوستان - خویشتن را از فرمان بران وا نموده - و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگري فرستاده بود - لیکن از کم بینی بدرگاه والا نیامده - و دوری راه را دست آویز آن گردانیده - درین هنگام (که آله آباد از قدوم شاهنشاهی فروغ آسمانی برگرفت و پیشین عذر را جای نماند - و بسیج آمدن پیدائی نداشت) فرمان شد که فوجی به بیداری آن گریوه نشین خواب آلود روانه شود - که جهانبانی خود سری برنتابد - درین هنگام پور او بمیانجی خیراندیشان قدسی محفل بعرض همایون رسانید که نا آمدن او از خویشتن داری و سرتابی نیست - از دژ نشینی و مردم ندیدگی بیمناکی برو چیرگی دارد - اگر یک دوئے از روشناسان والادرگاه دستوری یابند هر آئینه دل یافته بفرق سر می شتابد - از انجا (که شاهنشاه دادگر شمشیر را واپسین چاره گردن کشی بر شمرد) پذیرفته آمد - بیست و چهارم کولکناش و راجه را رخصت فرمودند - که آن وحشت گرای را بزینهار آورند *

و از سوانح فرونشستن شورش جبّاری - نگاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخه امرای بهاتی رو بکارزار داشتند - و وزیر خان و دیگر امیران بصوب آدیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت از مبارزان خالی - درین هنگام جبّاری از ولایت کوچ بگهوز آگهات آمد - و شولیده سران نا فرجام گرد او فراهم شدند - تاجپور از مردم سلیم خان سرمور و پرنیه از خویشان ترسون خان برگرفت - و از انجا رهگرای دارالملک تانده شد - حسن علی کوتوال شهر بر بستر بیماری افتاده بود شیخ الله بخش صدر دست و پای میزد - و از کم مردمی حیرت می اندوخت - ناگهانی شیخ فرید در رسید - و ایمنی روی داد - او از لشکر آدیسه آزرده بدرگاه میرفت - بفرمان والا باز گردید - چون بدان حدود پیوست جبّاری خود را بر کناره کشید - شیخ بتاجپور شنافته بدلدھی مردم برنشست (۳) و گماشتگان امرا بر نیول خود چیره دستی یافتند - درینولا بعرض همایون رسید که بهنگام بارش دریای گنگ جوش طوفانی میکند - و فراوان مردم را گزند میرسد - شهریار دیده ور بدرازی یک گروه و پهنای چهل گز و بلندی چهارده ذراع استوار بنده اساس نهاد - و سرمایه ایمنی و آبادی جهانیان شد - چون دران حدود از خشک سالی گران آزی بود زندگی مایه گروه گروه مردم سرانجام یافت *

و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بوالادرگاه - از ان باز که از بنگاله باز گردید در حاجی پور بسر می برد - از رسیدن همایون مرکب بدین سرزمین آرزو مژدانه شتاب آورد - و چهارم دی ناصیه

عقیدت بوافروخت - و بگوناگون نوازش سر بلندی یافت - فریدون برلاس و حکیم مظفر و خواجه مقیم و جمعی دیگر بهمراهی او سجد نیايش نمودند - و همدین آیام سعید خان از سنبل آمده بسجد اخلاص روشن پیشانی شد - و بخسروانی توجهات بلند پایگی یافت *

فهست وایات همایون بصوب دارالخلافه فتحپور

(۲) چون مهمات شرقی دیار بگزین روشی انتظام یافت قدسی بسیج آن بود که بسوی دکن خرامش رود - و آن سرزمین از غبار سرنابی روشنی پذیرد - ناگاه شورش صوبه گجرات بلند آوازه گردید - و لخته بچاره گری توجه رفت - به دید^(۳) چنان شد که بدارالخلافه رسیده ازان راه چالش فرمایند سر آغاز یورش که و مه را آن خیال بود که چون میرزا خان بدان دیار رسد و قطب الدین خان پیوندد بشایسته روشی گرد فتنه فرو خواهد نشست - درینولا^(۳) فرودشدن قطب الدین خان و دولتی رخصت یافتگان بسمع همایون رسید - سزای بدگوهرا نافرجام و فراهم آوردن پراگندگیهای آن ملک پیش نهاد همت والا شد - و اجمال این سرگذشت (که آبستن چندین ایزدی نائید و نیرنگی اقبال روز افزون است) آنکه چون ناسپاسان شوریده بخت آن نزهتگاه را غبار آمای شورش گردانیدند قطب الدین خان از ناشناسانی و خویشتن داری بچاره گری نشد - و چندانکه امرای پتن گذارش نمودند [امروز (که کج گریان نافرجام بر جایگیر و منصب آویزه دارند - و نظامی در حال شان پیدا نیست) آن سزار که بچستی و چالاکي روانه شوند - هر آئینه هنگامه ناسپاسی پراکنده خواهد شد - و دشوار کار باسانی خواهد گزاید] دران عزیمت گران پائی نمود - و توفیق شایسته کاری نیافت - لخته^(۵) بے سرو سامانی سپاه در میان آورد - و چندی انتظار رسیدن لشکر مالوه برگذارد چندانکه گرد فتنه بلندی گرفت - و از بارگاه والا تا سرزنشها نرفت از شاد خواب غفلت در نیامد - و بچاره گری بر نشست - پیشتر از خود فوج روانه گردانید - این تیز دستان رودبار مهندری گذشته نزدیک بقصبه سرنال آویزش نمودند - سپاه آن سرزمین شرمسار هزیمت شد از خود سری و خویشتن بینی^(۶) (بے آنکه قلعه بروچ را گزین سامان نماید و زربندگان را دل بدست آورد) هشتم آبان ازان حصار برآمد - هر چند خیرسگالان دیده ور برگذاردند (شورش بزرگ را آسان برگرفتن برای چیست - و بلشکر نپرداختن چراست - ناگزیر وقت آنست که بر میدگان دراز زبان خواسته دهند - و در بستگی زبانها و صید دلها کوشش رود) از انجا که سرنوشت دگرگون بود

(۲) نسخه [از] چون شرقی دیار (۳) نسخه [ل] صلاحدید - و در [بعضی نسخه] بسیج (۴)

در [بعضی نسخه] ناسپاسان (۵) نسخه [اب] بے سامانی (۶) نسخه [ب] خون کامی *

داستان آگهی بگوش در نشد - چند آنکه بیست و پنجم آبان مظفر نافر جام با فراوان لشکر نزدیک رسید - از هر دو سو فوجها برآراستند - درین میان چرکس خان و میرک افضل و بسیاری بغذیم در آمدند - قطب الدین خان با برخی خاصه خیلان خود را بدیوار بند کشید - روز دیگر تیوه رایان نخوت فروش گرد گرفتند - درین زمان هزیمت یافتن شیروخان بلند آوازه شد - و نزدیک بود که آن بد گوهر کار نا ساخته بدان سو شتابد - مبادا جنود فیروزی بر احمد آباد چیره دست آیند از خبر بازگشت مجاهدان اقبال ازان اندیشه برآمد - و در گرفتن حصار دلیر تر شد - قطب الدین خان از خواسته پرستی و جان دوستی همت جان فشانی نیافت - و خیال آشتی در سر گرفت زین الدین و سید جلال را فرستاده خواهش را بزبان آورد - و رخصت حجاز را باندوخته طلبگار آمد و چون از بیدنش را برگرفته بود ندانست که خواسته اندوزی بجهت پاسداری آبرو ست و گزین زندگانی همان است که در سر ناموس شود - آئین سپاهی آنکه زیست ناپایدار را مردانه در کار خداوند در باز - و بدین راه مردی جاوید زندگی و دایمی ناموس اندوزد - همانا شب اوبار تیرگی افزای بود - و خورد رهنمون در گران خوابی - آن فرومایه باطل ستیز را ازان پیغام گذاری نخوت فرو گرفت - نخستین را پاسپار فیل گردانید - و آن دیگر بیاروی خویشان زندانی شد جای آن بود که ازین شورش به بیداری گراید - هستی دوستی غنوده تر گردانید - و بفرمان لابه گری عهد نامه بدست آورد - سیزدهم آذر خویشتن را برآراسته پیش آن بد گوهر آمد و جاودانی عار برخورد پسندید - لحن پرش نموده بجان گزایان سپرد - و ستاره زندگی فروشد و جلال الدین مسعود خواهرزاده او را نیز از هم گذرانید - سپس قلعه بروچ را گرد گرفت - خواجه عماد الدین حسین با برخی بزینهار در آمد - کوتوال راه بیحقیقتی رفته کلید قلعه سپرد - نوزدهم بے آریزه بران حصار چیره دستی یافت - خزینة کذبایت با فراوان مال مرزبان یغمائی شد - از زمستی خیال دامادی در سر افتاد - مادر دانا فرزند را مسموم گردانید - و خار ناکامی بپای خواهش در شد - از تباہ سرشتی رعیت آزاری و بازگان گیری پیشه کرد - و هنگامه ناشناسائی گرمی پذیرفت - ازین آگهی پورش گجرات پیش نهاد همت والا شد - خان اعظم را ولایت گدهه رایسین و آن نواحی در تیول مقرر نمودند - بیست و نهم دی رخصت حاجی پور یافت - که سامان

(۲) در [بعضی نسخه] افضل (۳) نسخه [اب] بدیوار بند برده کشید - و نسخه [ل] بدیوار بند

برده دوره کشید (۴) نسخه [ا] جمال (۵) نسخه [ز] و چون از بیدنش راه برگرفته بود (۶)

نسخه [ل] پایمال (۷) نسخه [ل] گدهه و رایسین (۸) در [بعضی نسخه] بیست و نهم رخصت

و نسخه [ل] بیست و چهارم دی •

نموده خود را بدرگاه رساند - و سعید خان را سه هزاری ساخته حاجی پور و آنحدود جایگیر کردند و همدران روز گرانبار نصیحت دستوری یافت - دهم بهمن برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دارالخلافه شدند *

نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی - و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتی

درین آشوب جای گیتی (که آویزش گاه خواهشها ست) هر که (بار تعلق بر دوش و افسر گیهان خدیوی بر تارک نهاد - و خاطر از آرایش پاک دارد - و صفوتکده درون را بایزد شناسی و دادار پرستی فروغ بخشید - و بآسایش جای صالح کل چهره نشاط برافروزد - و در نزهت گاه رضا^(۳) عشرت گزیند - و بر آستان^(۴) تسلیم نیرنگسازی تقدیر را تماشاگر آید) کارسازان ابداع دولت آرائی آن یکنای ملک آفرینش بر دوش همّت خویش گیرند - و زمان زمان اقبال ببالش درآید و دشمن گدازی و دوست نوازی بر ملا افتد - چنانچه گرامی احوال گیهان خدیو چهره این دلاویز داستان بر کشاید - و بتازگی این سانحه آگهی افزا حلقه پرستاری در گوش دور و نزدیک کشد شهریار کار آگاه با خاطر آزاد و دل نور آمود مرحله پیمای بود - و دور بینان بزم اخلاص چشم بر شگرف کاری اقبال داشته گام فراغ بالی میزدند - و ساده لوحان عقیدت گزین با فراوان اندوه میرفتند - و یافه گوین لا ابالی^(۵) از تپاه سکالی راه عشرت می سپردند - یکبارگی تیزروان فرخنده پی در رسیدند - و نگونساری سرتابان کج گوا برگذارند - عالم طراوت بهار برگرفت - و تازه دولته چهره اقبال بر افروخت - (چون سپاه گجرات بدان نافرجام گروید - و فراوان مال گرد آورد) امرای پتن اندیشه بیرون شدن از آن دیار نموده هیزمت جالور در سر گرفتند - درین هنگام میرزا خان بالشکر فیروزی در رسید - و سرمایه آرامش شد - چندی بجهت فراهم آمدن امرا توقف داشت - و لخته از هوزه درائیهی کار نشناسان بآهستگی راه می سپرد - در نواحی میرتهه خواجگی طاهر از پیش امرای پتن آمده بر حقیقت حال آگهی بخشید - میرزا خان از کارشناسی سرگذشت قطب الدین خان پنهان داشت - و از روشن ستارگی طلبکار فیروزی شد - بیستم دی لشکر نصرت پیوند بر ظاهر پتن فرود آمد - و سپاه آن سرزمین پذیرا شده شادیها اندوخت انجمن آگهی بر ساختند - و ژاژ گوئی در میان آمد - برخی را گفتار آن بود که تا نزدیک شدن فیروزی جنود مالوه در آن جا اقامت رود - و گروهی برآنکه تا خدیو عالم بدین سو خرامش نفرماید

(۲) نسخه [۱] آشوب گاه گیتی (۳) نسخه [۱] رضا و تسلیم عشرت گزیند و بر آستان ارادت الهی

نیرنگسازی (۴) در [بعضی نسخه] و بر آسمان (۵) نسخه [۱] لایعنی •

گام برگرفتن راه دوربینی گذاشتن است - و طایفه جز چست و چالاک در آمدن را سزاوار ندانسته می سرائیدند که نظر بر اقبال روزافزون بے سرانجام ظاهر دل باویزه نهادن گزیدگی دارد - چه جای آنکه سامان کارزار آماده باشد - و راد مردان کاروان فراوان - و بسا دلویز سخنان باز گذاردند از رهنمونی ستاره و فرخی بخت همه را دل بدین رای شد - و عزیمتها طراز یکتائی گرفت ^(۲) اعتماد خان را در پتن گذاشته رو به پیکار آوردند - و بقافله سالاری الهی تائید ره نور دیدند قول بفروغ اخلاص میرزا خان روشنی گرفت - و شهاب الدین احمد خان و جان درویش خان و سلطان راهور و میر مظفر و ابو الفتح و میرزا قلی مغل و شیخ محمد مغل و جمعی از مبارزان کارگذار دران جا قرار گرفتند - و در برانغار شیرویه خان و محمد حسین و شیخ ابوالقاسم و بنیاد بیگ و فیروزه و میر هاشم و میر صالح و برخی ناموس دوست مقرر گشتند - و در جرانغار مونه راجه ^(۳) و رای درگا و نلسی داس و جادون و ^(۴) بیچا دیوره و رای نراین داس زمیندار ایدر و دیگر ^(۵) مبارزان دلاور نامزد شدند - و هراول به پاینده خان مغل و سید قاسم و سید هاشم و رای لون کرن و رامچند و آدی سنگه و سید بهادر و سید شاه علی و سید نصر الله و سید کرم الله و بسیاری گند اوران همت گزین انتظام گرفت - التمش را میدنی رای و رام ساه و راجه مکت من و خواجه رفیع و مکمل بیگ سرمدی و نصیب ترکمان و دولت خان لودی و سعید خان کرانی و شیخ ولی و شیخ زین و خضر آقا و گروه پردلان تمام جگر نیرو دادند - طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی و میر ابوالمظفر و میر معصوم بهکری و بیگ محمد توقبای و میر حبیب الله و میر شرف الدین و هاتھی بلوچ و دیگر اخلاص مندان کار طلب شایستگی یافت ^(۶) میان بهادر اوزیک با گروه کار آگاه بقراولی قرار گرفت - فیلان کوه پیکر باد رفتار در هر فوجی شکوه دیگر بخشیدند *

مظفر ازین آگهی با فراوان لشکر با احمد آباد آمد - و صفها بر آراست - در قلبگاه آن ناسره بدگوهر پای افشرد - و میدنه از شیر خان فولادی نکوست گرفت - و در میسره لونیه کانهی جای گرفت و در هراول صالح بدخشی خیره روئی نمود - گذشت عثمان پور آویزش گاه برگزیدند - و توپها را با دیگر اسباب آتش بازی بشایستگی برچیدند - از انجا (که ساختگیهای مصلحت آمیز طراز گزیدگی گیرد) فرمانی از بارگاه خلافت بر ساختند - و پذیرا شده با آداب برگرفتند - خلاصه مضمون آنکه

(۲) در [بعضی نسخه] اعتماد خان گجراتی را (۳) نسخه [۱] مونه راجه (۴) نسخه [۱]

سوجا دیوره (۵) نسخه [۱] دلاوران رزم آرا نامزد شدند (۶) نسخه [۱] سان بهادر - و در [بعضی نسخه]

در فلان فرخنده ساعت بمدد گاری فیروزی جنود برآمدیم - و بر فراز گلگون جهان نورد برسم شکار
 ره نوردی از پیش گرفتیم - تا قدم همایون در کارزار شتاب زدگی نمایند - سپس بزم نشاط برآراسته
 کوس شادی بلند آوازه گردانیدند - سراسیمگان دل یافتند - و همت منشان را بسیج دیگر شد
 و غنیم نخوت فروش را بیمناکی از جا درآورد - و اولیای اقبال (باندیشه آنکه لشکر ماله نیز
 پیوند - و نبرد گاه مخالف تغییر یابد - و مرده رسیدن همایون رایات بدله نشیند) از روبرو یکسوشده
 عزیمت سرکیچ نمودند - ششم بهمین بدان سر منزل رسیده نورد جا برگزیدند - یکطرف بشهر
 پیوسته - و دیگر بدریا - و آن دلگشا جا را شاخ بندی کرده استوار گردانیدند - مظفر از جای گرم کرده
 بدان سو روانه شد - گروهی بخت برگشتگان بشبحون آمده ناکام برگشتند - بامدادان لشکر اقبال
 دور اندیشی کرده خار بست را بدیوار گلین محکم میکردند - غنیم خداستیز بآرایش نورد
 شتاب زده شد - مبادا رایات همایون پرتو شکوه اندازد - یا لشکر ماله پیوند - و سران لشکر را که دل
 بمعرکه آرائی نبود (چه ازان جهت که چشم بر راه امرای ماله داشتند - و چه از آنکه بیشتر
 از روز سپری شده بود) ناگزیر همت بران گماشتند - و چهره ناموس افروزش یافت - چون آوازه
 آن بود (که مظفر با برخی از عقب نمودار خواهد شد - و روبرو دیگر لشکر) بدین اندیشه رای درگا
 با جوق طرح بدانسو شتافت - و دیگر فوجها بآئینه که قرار یافته بود گام همت برداشتند - در راه
 بزرگ جری و ریگ زار^(۲) بود - هر اول در گذشتن لخته عنان بازکشید - دلبران التمش پیش دستی
 نموده هر اول را همت افزودند - چون ازان تنگنا پراکنده گذشتند چند جا هنگام آویزش
 گرمی گرفت - سرافشانی و جان ستانی آرایش یافت *
 * نظم *

برآمد ز قلب در لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش

زمین گفتی از یکدگر بردید * سرافیل صور قیامت دمید

سید هاشم باره جان سپنجی هشته جاوید نیکنامی اندوخت - پیشتر ازین برگزیده بود
 که در عالم مثال هیزده نشتر بمن رسید - و فراوان خون تراوش نمود - شگفت آنکه بهیزه زخم
 واپسین خواب در گرفت - و خضر آقا فیز چهره نیکو خدمتی برافروخت - مبارزان هر دو لشکر
 باهم در آویختند - و براد^(۳) مردی فرو شدند - شعلهای پیکار از هر دو سو افروزش گرفت - یلان هر اول
 و التمش پراکنده چپقلش داشتند - و هر جوق از بهادران بگروه در آویخته بود - میرزا خان
 با سه صد جوان و صد فیل چشم بر نیرنگی اقبال روز افزون داشت - مظفر با شش هفت هزار کس

(۲) نسخه [۱] جوئے (۳) نسخه [۱] دل افزودند (۴) نسخه [ل] پذیرفت (۵) در [بعضی نسخه]

و برادر یزدی فروشد *

در برابر آمده نخوت میفروخت - هوا خواهان کوتاه بین جلو خان گرفته بسیج گردانیدن نمودند
 آن پیش سوارِ اخلاص سرشت پای همت سخت تر برفشرد - و عنان از دست آن اقبال نشناس
 باز گرفته راه پیکار سپرد - و فیلان صف شکن را بجوش در آورد - پیل شیر مار و چندے دیگر^(۲)
 نیز دستی نموده شکوه افزودند - پیشتر از پیوستن مخالف را پای ثبات از دست شد - و باد
 پیروزی طراوه را بجلوه در آورد - رای درگا آن ضاع پیموده در برانغار غنیم بیم افزود - و بر زبان
 این و آن افتاد - خدیو جهان بایلغار در رسید - سرتابان باطل ستیز را سراسیمگی فرو گرفت
 و بے آویزه راه گریز سپردند - مظفر (که برگریوه غرور خود آرای بود) به تباہ حالی بادیه پیمای
 ناکامی شد - و از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتاب آورد - و هر گروهی بجانب بیهشانه
 گام سرعت برداشت - برخی را خون بخاک آمیخت - و بسیاری را آبرو ریخته آمد - تا آخر روز
 هنگام جانستازی گرمی داشت - و اقبال شاهنشاهی در چهره افروزی - با آنکه فیروزی جنود
 بیش از ده هزار سوار نبود - و از آن جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده * * نظم *
 بس اندک سپاهی که روز نبود * ز بسیار لشکر بر آورد^(۳) گرد^(۴)
 که در جنگ پیروزی از اختراست * ذه از گنج و بسیاری لشکر است

از فزونی پیکار و سپری شدن روز از پی گریختگان نکادو نشد - و در همان جلوه گاه نصرت
 منزل گرفته ایزدی نیایش بجای آوردند - بامدادان در احمد آباد بزم عشرت بر آراستند - و بهر کوی
 و بوزن ترانه شادی بلند آوازه شد - بیست و پنجم^(۵) در حدود کوره کهاتم پور قاصدان فرخنده پی^(۶)
 در رسیدند - و شگرف کاری اقبال روز افزون برگزاردند - گیهان خدیو ایزدی نیاز مندی را
 پایه دیگر نهاد - و بگوناگون سپاس گذاری روزگار را بر آراست - غیب دانی شهریار آگاه دل بتازگی
 خاطر نشین همگان شد - پرستاران پارسا گوهر را گلشن عقیدت شاداب تر گشت - و ساده لوحان
 بیدار بخت ببستانچه همیشه بهار ارادت عشرت از سر گرفتند - فردای این روز دل افروز زین خان
 کولتاش بسجود قدسی آستان فاصیة بخت مندی بر افروخت - راجه رامچند از دژ بر آمده
 ره گرای والا درگاه شد - کوکه از فزونی آرزو مندی پیشتر آمد - سی ام نزدیک اتاوه سرادات اقبال
 بر افروختند - و زمانه در درخت زار آن قصبه (که نزهت گاه ست دلگشا) بخواهش کولتاش
 فرود آمدند - روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند - تا آن بومی را بنوید نوازش شاهنشاهی
 خوشوقت ساخته همراه آورد - چهارم اسفندار مذ مهچة لوی ظلّ الہی بر عوصة دار الخائفه فتحپور

(۲) نسخه [۱] شه باز (۳) نسخه [ب] بروز (۴) نسخه [ل] بر آرنه گرد (۵) نسخه [ب]

بیست و پنجم بهمن ماه الہی (۶) در [بعضی نسخه] کوره کهاتم پور *

نورافشان شد - و گروهها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند - حق پژوهی را بارگاه دیگر زدند و قدردانی را تازه آئینه بر نهاده آمد - کامیابی دور و نزدیک را فرو گرفت - و مزنده جاوید دولت ^(۲) سامعه افروز جهانیان آمد *

و از سوانح ناصیه افروزی راجه رامچند بسجود قدسی آستان - (چون فرستادگان بدو پیوستند و داستان والا شکوه بر خواندند - و مهین اندرزها گذارش یافت - و ببهین روشها افسون بیم و امید دمیده شد) از بختمندی و سعادت منشی دیرین غرور از سر نهاد - و سگالش سجده درگاه پیش گرفت - دوازدهم بسجود نیایش گری سر بلندی یافت - و پیشکشها بنظر همایون در آمد ازان جمله صد و بیست فیل برای دلجوئی او پذیرفتند - و از باقی تنسوقات لعلی بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند - و بمهین بخششها پایه او افزودند - از انجمله صد و یک اسپ عنایت کردند *

و از سوانح فرو شدن محمد زمان - او عم زاده میرزا یوسف خان است - از شورش برنائی و گفتار کوتاه بینان آزر بر سر جاتیا ^(۳) (که از بزرگ بومیان صوبه مالوه است) لشکر کشید - او بلا به گری در آمد - و خواسته فرستاده پیمان نیکو خدمتی استوار گردانید - از آزمندی و کار نشناسی تازه عهد را فراموش کرد - و بقصبه ^(۴) مهریه شتافته دست یغما برگشود - سپس دیوگده را غارت کرد از کوتاه فکری راه سورت نزدیک شنوده بدان سو روانه شد - گزوههای دشوار گذار پدید آمد - با چند ایستاده لشکر و پرتال را گذرانید - و از خرد غنودگی بباده پیمائی بر نشست - آن بومی قابویافته در رسید - و روزگار او سپری گشت - هر که (راه بفرمانی سپرد - و سخن هوا خواهان بگوش در نیارد - و برگفته نه ایستد) در کمتر زمانه کار او چنین بسر آید - و در زیان زدگیهای گوناگون افتد *

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر حجراتی بار دوم

دل‌های فرمان رویان والا شکوه و اورنگ نشینان دادگر (که گفتار و کردار را چون صفونگه ضمیر بفروغ حق پژوهی روشن دارند) جامه ست گیهان نما - خاصه گیتی خدایند ما که از خیر بسیچی و شایسته کاری و فزونی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معنی را بسان برگزیدگان عالم صورت نشاط آمود پرستاری دارد - هر آینه خواهش او ترجمان تقدیر باشد - و هر آنچه در نظر دور بینان

(۲) نسخه [ل] جهانیان را سامعه افروز آمد (۳) نسخه [ب] جانپا - و نسخه [ل] چابها (۴)

نسخه [ا] بریه - و نسخه [ب] هریه *

هستی گرای نباشد باسان روشی بر فرار پیدائی برآید - چنانچه بتازگی حال این شوریده برگوید و غنودگان نخوت را افسون بیداری بر دم - پس از آن (که آن ستاره سوخته راه گریز سپرد - و گذارش شاهنشاه آگاه دل جهانیان را بیدار افزود) اگر لخته تکامشی رفته گرفتار شده - و آن خار بن از بیخ برکنده آمده - لیکن از شادمانی فیروز مندی بدان نپرداختند - و ژاژ خانی بدگوهران کج گرا سرباری شد - یک روز در میان قلیچ خان و شریف خان و نورنگ خان و تولک خان و دیگر سپاه مالوه پیوستند - و هنگامی حرف سرائی گرمی گرفت - درین هنگام آن تباہ کار خود را به نیروی زرپاشی راست کرد - و بکنبایت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت - زربندگان فرومایه گرد آمدند - و رعایا فرزند پیشین سلاطین خود انگاشته وفاداری پیش گرفتند - هجوم مردم و عنان باز کشیدن فیروزی جنود آن دل بای داده را دلیرتر گردانید - و از سر آماده پیکار شد - و میسرانید که با آواز رسیدن همایون موکب پای همت از جا رفت - اولیای دولت از نالش نمی دستی سپاه و یانه درائی بیدلان کار نشناس رو باویزه فندادند - و آرزوی مقدم همایون نمودند - و خواهش را فراخ تر ساخته بذادرسند اندیشها در افتادند - کشور خدای توانا خرد ببهین اندرزها دل بخشیده و بمهین پندها گرانبار شناسائی گردانید - و بر زبان گوهر آموذ گذارش یافت - بزودی آن فتنه انگیز خوابیده بخت خاکسار گریز پائی خواهد شد - و جنود فیروزی کامیاب نشاط - چندی نگذشته بود که غبار شورش فرو نشست - و غیب دانی شاهنشاهی خاطر نشین جهانیان گشت و الانصیحتها کارگر آمد - امرا دل یافته اندیشه آویزش در سر گرفتند - بسیاری برین بودند که همگان یکدل شده در آوارگی آن نافر جام کوشش نمایند - و برخی را رای آنکه چون پیشین لشکر محنت کازار دیده دم آسایش برکشند - و قلیچ خان و نورنگ خان با سپاه مالوه بدین کار دل نهند - و میرزا خان و دیگر مجاهدان دولت باحمد آباد رفته در آبادی ملک همت گمارند آخر بدین سگالش یکتائی نمودند - و بدفع آن شوریده سر گام برگرفتند - یک دو منزل شتافته در گذراندن روزگار شدند - میرزا خان باعضاد اقبال شاهنشاهی دل بر بودن نهاده سید قاسم که زخمی بود و محمد حسین شیخ و شادمان و خواجه ابوالقاسم دیوان و برخی دیگر از کاردانان را با دوهزار کس بحواست آن شهر بزرگ گذاشت - و خود با دیگر امرا بلشکر پیش پیوسته بصوب کنبایت (که شورش گاه آن نافر جام بود) روانه شد - آن بدگوهر سید دولت را با برخی تباہ بسیجان دولقه رویه فرستاد - و پسران اختیار الملک و مصطفی شروانی را بجانب معمور آباد و از خود رائی و کونه نگهی آماده پیکار گردید - چون فیروزی سپاه بده کروهی رسید آن غنوده بخت

نخوت فروش را پای همت از جای شد - و بصوبِ قصبهٔ سبد^(۲) (که بنگاهِ اچل هرپار بومی ست) شتافت - لشکرها ببروده رفت - و تولک خان را روانه گردانیدند - که سزای سید دولت داده باز پیوندند - و دیگر سپاه برمالش آن سرگروه تباه خواهش همت بریست - نوزدهم اسفندارمند نشیب و فرازها پدید آمد - و دشوار راهها در نوردیده دلاوران تیز دست را با فراوان خدا ستیز لخته آویزش رفت - و بایزیدی تائید چیره دست آمدند - و از تابش گرما تکامشی نشد آن شولیده مغز آب نبرده گذشته خود را بقصبهٔ نادوت کشید - و از انجا بکوه جهانیه^(۴) برآمد آن قریه ایست شصت کروهی احمد آباد - از استواری او روزگار سخن پیرا - مشرق و مغرب و شمالی او کوه آسمانی پایه - و جنوب او رود تبتی - چون نادوت سرمنزل فیروزی جنود شد انجمن کنگاش بر ساختند - و هر کدام باندازه دانائی در پیش رفتن و باز گردیدن و ایستادن رای برزد و نسختمین اندیشه قرار گرفت - و هرزه لایان خموشیدند - درین هنگام تولک خان فیروزمند آمد و رمزدانان آگاه دل شگون فیروزی برگرفتند - و همدرینولا فرودشدن^(۵) لمک بهجت دیگر بخشید - هرکه از واژون بختی و تبه رائی روی دل ازین دولت ابد پیوند گردانید در کمتر زمانه کار سازان آسمانی خاک ناکامی بر تارک روزگار او بیختند - و به پیغوله نیستی بر نشانند - این تباه سرشت^(۶) سرمایه شورش بود - و در بدگوهری کم همتا - (چون آوازه افواج گیتی گشا گرم شد - و عساکر گیهان نورد زمین را در جنبش آورد) مظفر غنوده بخت نصیرا و چرکس و آن شوریده را در بروچ گذاشته بود - از انجا (که در رویان ده دل زبان را بحرف دوستی بر آریند - و باطن را آگهی نباشد) همواره به پاینده خان مغل یکتائی نامها فرستاده - برخه بدست نصیرا افتاد - و در کمین جان گزائی نشست - دستان سرائی را در باز کرد - و خویشتن را رنجور و نمود - آن بدگوهر بپرسش آمد - و کار او سپری ساختند - و سه صد تورانی از همراهان او بنشیب گاه نیستی در شدند - و نیز شکست یافتن سید دولت نوید شادمانی آورد - تولک خان چون او را بیرون کرده برگردید آن تیره روزگار باز کذبایت را برگرفت - و بتاراج پیلاد^(۷) رو آورد - خواجم بردی^(۸) تهانه دار عرصه نبرد را آرایش داد - و بیاورگی کار سازان اقبال فیروزمند شد - درین هنگام اتالیق بهادر گریخت - درین فیروزی یورش این اوزیک بآزم از غنیم جدا شده بمعسکر همایون پیوست و میان بهادر دولتخواهی او برگذارد به پاسبانی خود گرفت - هر دو از بدسرشتی و کج سگالی^(۹)

(۲) در [بعضه نسخه] باشد (۳) نسخه [ب] پرمار (۴) نسخه [ز] چنانچه (۵) نسخه [ز] شک

و نسخه [ل] سوک (۶) نسخه [ا] بدسرشت (۷) نسخه [ک] پتلاد - و در [بعضه نسخه] بتلاد (۸)

نسخه [ا] خواجم رای - و نسخه [ز] خوجم بردی (۹) نسخه [ز] بیان بهادر - و نسخه [ک] سان بهادر *

سخنانِ هرزه گفته - و ساده لوحان را سراسیمه گردانیده - روزے (که اردوی بزرگ بنادوت آمد)
 آن قابوچی خراب درون با برخه پی سپر بیراهي شد - و آن دیگر را به بند خانه فرستادند - هنگامه
 یافه گذاری شکسته آمد - و رده آرائی گرمی پذیرفت - قول بمیرزا خان و شهاب الدین احمد خان
 و دیگر رادمردان خدمت گزین آرایش یافت - و شریف خان و نورنگ خان و دیگر بهادران
 همت منش برانغار را برآراستند - و قلیچ خان و تولک خان و جایگیر داران مالوه جرانغار را نیرو
 بخشیدند - پاینده خان و رای درگا و چندے چابکدستان همه دل هراول شدند - و خواجه نظام الدین
 احمد و میر معصوم بهکری و دیگر دلوران در کمین گاه طرح ایستادند - بیست و نهم از نادوت
 برآمده جویای پیکار شدند - مظفر خوابیده بخت از بیم جنود سماوی اعتصام بر کوه بلند برآمده
 سراسیمگی می اندوخت - و بسیاری تهور گزینان پیشتر شده آماده کارزار بودند - جرانغار
 فیروزی لشکر شگرف آویزه نمود - و چند بار یکدیگر را برداشته چهره رادمردی برافروختند - لخته
 دلوران هر دو سو پیاده شده کارنامها پدید آوردند - درین زد و گیر جوقه بهادران برانغار بر فراز کوه
 عالی برآمدند - و بتوپ اندازی و گشاد بندوق شکیب آن نخوت آرا ربودند - پیوسته این کاردانان
 طرح جائے دل گزین بدست آورده توپها سردادند - درین هنگام جنگ آزمودگان پر خاش جو
 (که در برابر جرانغار نصرت اعتصام بودند) یکبارگی تاختند - بیشترے بخاک و خون آغشته
 روی در گزین نهادند - و بسیاری راه نیستی سپردند *
 * نظم *

همه دل خدنگ و همه مغز چاک * همه جامه خون و همه گام خاک

یکم درع در بر سر از گرز پست * یکم بر سر افتاده خنجر بدست

آن سرگروه ناسپاسان را نیز دل از جای رفت - و راه هزیمت پیمود - هنگامیکه کار بزور بازو بود
 سرتابان کج گرا دست و پا میزدند - چون اقبال روز افزون بشگرف کاری در شد سر پنجه توانائی
 بر تافته آمد - و برسوائی راه نا کامی سپردند - رادمردان چابک دست بجان شکری درآمدند
 و در کمتر زمانے نزدیک دو هزار کس را به نیستی سرا فرستادند - و پانصد دستگیر گشته بخواب
 واپسین غنودند - خدیو کار آگاه ازین بزرگ فیروزی تازه نیایش نمود - و سپاس گذاری را بارگاه نو
 برزد - و خدمت گذاران اخلاص مند را بگوناگون نوازش سر بلند می بخشید - و میرزا خان بوالا
 خطاب خانجانبانی و بزرگ منصب پنج هزاری سرافرازی یافت - آنرا (که نیک سکالی
 با خوب کرداری هم آغوش باشد - و فراخ جوصلگی با مهربانی دوشا دوش) هر آئینه دولت
 چنین چهره برافروزد - و کارها بشایستگی گراید - دران هنگام (که شورش گجرات بسمع همایون

رسید) از امیر فتح الله شیرازی (که اخترشناسی کهن پایه حکمت اندوزی او بود) پرسش حال دوست و دشمن نموده - و از انجام کار پژوهش رفت - میر لخته در خرامش آسمانی پیش سواری نمود - و چنان برگذارد که همانا درین سال دو بار عرصه پیکار آراسته گردد و اولیای دولت را نشاط فیروزی درگیرد - همچنانکه گذارش یافته بود طراز پیدائی گرفت و شناسائی رواج دیگر یافت *

آغاز سال بیست و نهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور سیوم

درین سرآغاز اقبال نوروز بتازه کاری دولت ابد پیوند رسیده نو خاستگان دیرین بقا جهان را شادمانی دیگر بخشید - و بے برگان آفرینش را تازه آبه بروی کار آمد * * نظم *
شکایتها همین کردی که بهمین برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمین درگیز آمد
ز عد آسمان بشنو تو آواز دهل یعنی * عروسی دارد این عالم که بستان در جهیز آمد
نقشبندان کارگاه سلطنت در فیرنگی آرایش دولت خافه والا نگهی بکار بردند - و بگزین روشه
اساس آذین بر نهادند - بیست و پنجم اسفندار من در بستان سرائی (که چهار گروهی فتکپور
بفرمایش حضرت مریم مکانی سرسبز و شاداب است) بزم عشرت برآراستند - و برخه پردگیان
دران روحانی نزهتگاه بار یافتند - پس از آنکه چهار دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول (۹۹۲)
نهد و نورد و دو هلالی سپری شد آفتاب عالم افروز برج حمل را افروزش دیگر بخشید - و گلگونه
یکسانی بر چهره روز و شب در کشید - و آغاز سال پنجم از دور سیوم شد - و عالم رونق دیگر گرفت
همدرین روز خان اعظم میرزا کوه از حاجی پور آمده سجود فیایش بجای آورد - و سرمایه افزونی
نشاط شد - پانزدهم بباغ خاصه والا بزم آراسته شد - و گروهها گروه مردم کامروا گشتند - از زمان
تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشنی چهره نشاط بر افروخته - و گوناگون کام بخشش شاهنشاهی
که و مه را خواهش برآورد - عنفوان این خجسته سال تاریخ الهی را سوآغاز روائی شد
و سرمایه سرور جهانیان گشت - چنانچه گذارده آمد *

و از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال و دیگر مردم بنگاله - چون بار سیوم گشایش یافت
بدم گیری کار آگاهان نیک سگال میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالگین و فرخ برغلیق و چند دیگر

(۲) نسخه [ب] از ابتدای جلوس - و نسخه [ز] از مبدای جلوس (۳) نسخه [ل] بیست و چهارم

(۴) نسخه [ل] تابش دیگر (۵) نسخه [ال] یکنائی *

راه دولتخواهی سپردند - لیکن از نکوهیده کردار خود همواره بیمناک و سراسیمه بودند - چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان بدرگاه همایون روانه شد نامبردگان بدو پیوستند - و آنرا دستاویز بخشایش پنداشتند - ازین آگهی موهنداس را باسپ بام فرستادند - که صادق خان را برگرداند - و بلشکر وزیر خان (که در برابر قتلوست) روانه سازد - و زینهاریان را بنوازش خسروانی امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیاورد - آن تیزرو در تانده بدو پیوست - صادق خان فرمان پذیر شده بدان سو شتافت - و برای شکیبائی بیمناکان زاهد پسر بزرگ را همراه ساخت - درینولا آن گروه برهنمونی بخت بیدار بسجود قدسی آستان سعادت اندوختند - شاهنشاه پوزش پذیر بگونگون نوازش سربلندی بخشید - و هزاران گسسته امید را شادمانی در گرفت *

و از سوانح سپری شدن روزگار ترسون خان - چون شهباز خان معصوم خان را بر شکسته نصرت یافت رو بملک بهائی آورد - و طوفانی جوش رود بارها بچشم در نیارد - و به پایمردمی اقبال روز افزون گام همت برگرفت - بدین اندیشه که عیسی مرزبان آن ولایت را (که با زبان عقیدت گذار روز میگذراند) عیار گرفته آید - اگر معصوم خان و دیگر ناسپاسان را بمباران دولت بسپارد هر آئینه یکرنگی دل با زبان پیدائی گیرد - و گرنه پرده از روی کار برگرفته آید - و بپاداش نادرستی خویش رسد - بهائی ببا و های خفی و نای فوقانی هندی و یای تحتانی زمین نشیب چون بنگاله از بلندتر است آنرا بدین نام خوانند - قریب چهار صد کروه از مشرق بمغرب دراز می اوست - و از جنوب بشمال نزدیک سه صد کروه - مشرق این ملک دریای شور و ولایت حبشه^(۲) - و مغرب او کوهستان بنگاله^(۳) گروه کهنین - جنوب تانده - و شمال نیز دریای شور - و منتهای کوهستان تبت - پدر این بومی از راجپوتان بیس است - پیوسته دران زمین رود زار نخوت فروخته و سرکشی نمود - در روزگار سلیم خان تاج خان و دریا خان با فراوان سپاه بدان دیار رفتند و پس از شگرف آویزشها بزینهار آمده دید - و در کمتر زمانه باز سرناسپاسی برانراشت - او را بدستان سرائی برگرفتند - و بنهانخانه نیستی فرستاده عیسی و اسمعیل دو پسر او را ببارگانان فروختند - و (چون سلیم خان را پیمانته هستی لبریز شد - و در ولایت بنگاله تاج خان چیره دست آمد) قطب الدین خان عم عیسی به نیکو خدمتی تازه روئی یافت - و بسخت تکاپو هر دو برادران را از توران زمین آورد - عیسی بپختگی و آهستگی نام بر آورد - و دوازده زمیندار بنگاله را ایل خود گردانید - از پیش بینی و دوراندیشی اگرچه پیوسته با مرزبانان بنگاله راه خدمت سپرد و پیشکش فرستد لیکن از دیدن سر بازگشت - و از دور حرف پیرویی بر زبان

(۲) نسخه [ا ک] خسرو (۳) نسخه [ز] کهن (۴) در [چند نسخه] قطب خان *

راند - چون ساحل دریای گنگ نزدِ خضرپور معسکر اقبال گشت از انجا (که این گذرگاه در آمد جای آن دیار است) هر دو طرف آب استوار قلعه اساس داده بود - در کمتر زمانه بسترگ آویزشها آن دو حصار گشایش یافت - و سنار گانو بدست اولیای دولت درآمد - و بکرا بوه^(۲) که بنگاه اوست رسیدند - و آن شهر آباد یغمائی شد - فوجها بر سر باره سندر (که مصره ست بزرگ) شتاب آوردند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - و از انجا بر ساحل برم پترا رود فرود آمدند آن بزرگ دریائے ست - از آسام^(۳) می آید - معصوم را باندک چپقلش (که بقراوان روی داد) پای شکیب از جای رفت - در جزیره پناه برد - نزدیک بود که آن فرومایه را دستگیر گردانند درین هنگام عیسی (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید امرای والا شکوه مقام تونک^(۴) بر کنار دریای مذکور در برابر شهر کناره^(۵) سندر پای همت افشردند - و قلعه اساس نهادند - از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمی پذیرفتی - و هر بار تازه فیروزی چهره نشاط بر افروختی - ترسون خان را فرستادند تا سامان لشکر نموده نزد بجزسواپور غنیم را دودله گردانند از قصبه بهوال دوراه بود - یکی از مخالفان تیره روز دور ترک میرو - و دیگر کنار دریا - و این بس نزدیک - بسرنوشت آسمانی ترسون خان پی سپر این راه شد - معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیزدستی نمود - شهباز خان محب علی خان و راجه گوپال و کهنکار و برخه دلوران نامور را روانه گردانید - و تیزرو را برای آگهی فرستاد - که تا پیوستن کمک باستوار جا پناه برد و باویزش نیاید - او در غم شهباز خان شد - که ناسپاسان بفریب کاری در آمده اند - و بدین بهانه گروهی از وی جدا ساخته - فرستاده چون فراوان کوشش میکند و همراهان سود مندگی احتیاط و زیان زدگی بے پروائی گذارش می نمایند ناگزیر با چنده در جست و جوی پناه میشوند و گزین جائے بدست می آرد^(۷) - و ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده بارو می شتابد - درین اثنا آگهی می رسد که فوجی نمودار است - سررشته دور بینی از دست داده کمک می پندارد - و در سامان مهمانی میشود - قدمه چند رفته بود که شورش غنیم عرصه ایمنی ارا غبار آما گردانید - هر چند هوا خواهان بران شدند (که شتاب آورده بدان پناه جا رود تا مردم اردو پیوندند - بوجه امرای کمک نیز همراه شوند) سود مند نیامد - با دله همت قرین و خاطر آزاد دل بکازار نهاد - و برخه سامان نبرد گفته جدائی گزیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائی

(۲) نسخه [ز] بکرا بوه - و در [بعضی نسخه] بکسراتو (۳) نسخه [ا ب ز] از ختا می آید (۴) نسخه [ا] تنگ - و نسخه [ک] لومک (۵) نسخه [ا] کناره سندر (۶) نسخه [ب] بجزسواپور و نسخه [ک] بحرپور (۷) نسخه [ل] می آید *

نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگی آرایش داد - فویدون حسین و علی یار را (که پیوندِ خویشی بود) روزگار یادری کرد - و جاودان ناموس را بنقدِ زندگی خریدند - ترسون خان زخمی بدست درآمد معصوم خان سخنانِ مهر و محبت سرائید - و بافسونِ دوستی گفتار خواست که همدستانِ خود گرداند - از انجا (که اخلاص سرشت بود) بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بوالا اندرزها پاسخ آرا گشت - آن بے آرم تنگ حوصله از خوابیدگی خرد رهنمون و بیداری چشمِ سبکسر از هم گذرانید او در پیرانه سري جاوید نیکنامی اندوخت *

و از سوانحِ فروشدنِ دسوتنهٔ مصور^(۳) - کهار پسر بود - بدور بینی و آدم شناسی گیتی خدیو هنرپژوه مهین پایهٔ نگارگری بدست آورد - چنانچه^(۴) خامه نگار او را از کارنامه‌های بهزاد و پیکر نگارانِ ختا باز نتوان شناخت - یکبارگی سودا بردماغ او ریخت - و خنجر بر خود زد و پس از دو روز و امِ زندگی باز گذارد - کارشناسان را دل بدر آمد *

و از سوانحِ زخمی شدنِ سانول داس - او برادرزادهٔ راجه گوپال جادون است - در خدمتگذارانِ نزدیک سعادت اندوخته - آخرهای روز بجهت کشک رانده می آمد - بیچا^(۵) بهاتهی از شورشِ خشم دران شتاب روی بد خواهی (که در کمینِ جان گزائی او بود) انگاشته شمشیر بران^(۶) حواله میکند و چنان کارگر میشود که پزشکانِ آرمون کار و طبیبانِ کهن سال دل بچاره گری او نمی نهند - خدیو عالم از مهربان دلی بمنزل او رفته سایهٔ عاطفت انداخت - و از نفس گیرا از گزندِ جانی باز رست و پس از سه سال به تندرستی گرائید *

و از سوانحِ شورشِ بدخشان - و پوزش نمودنِ میرزا حکیم - فتنه سازانِ بد گوهر میانِ میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گرد درئی انگیختند - ایدان از بے پروائی و خوشامد دوستی و فزونی و همه دوست از دشمن باز نشناخته - و با یکدیگر افتاده بملک داری نپرداخته - سپاهی ناخشنود - و رعیت بیداد کش - ولایت خراب - و قلاع بے سامان - هرکه بآسوده روزگار بے نوائی از پیش چشم براندازد زود پایش بسنگِ ناکامی در آید - و هرکه پیوندِ دلها سترگ نعمتِ ایزدی برنشورد در کمتر زمانه آوارهٔ دشتِ زیان زدگی شود - و با چنین خوی نکوهیده بشاهنشاه جوان بخت سر نیایش تافته داشته - و بنخوت فروشی و خود بینی زندگانی کودے - فرمان روی توران عبدالله خان اوزبک هنگام یافتنِ بدخشان آمد - و آن ملک دشوار گشا بے آریزش بدست

(۲) نسخه [۱] چراغ جاوید نیکنامی افروخت (۳) در [چند نسخه] قهله (۴) نسخه [از]

هر خامه نگار او را (۵) نسخه [ب] بیچا (۶) نسخه [ک] بران (۷) نسخه [ک]

نوازش نمودن *

آورد - میرزایان بصرای بینوایی افتادند - میرزا حکیم از گران خواب خود رانی در آمد - و کار آگهان طرز دان فرستاده هزاران لابه گری نمود - خدیو عالم آمدهها را کامیاب خواهش دستوری ده خلاصه پاسخ آنکه میرزایان بدخشان باد افراه فاسپاسی خود می یابند - او بیرون و درون خود را بفروغ اخلاص روشنی بخشید - چنانچه بر دور و نزدیک پیدائی گیرد - هر آئینه دیگران ازو اندیشه مند خواهند بود - و اگر پیش لژ شناسائی بسیج آن دیار کند نخستین دانشوران عقیدت گرا فرستاده اندرز گوئی بجای خواهد آمد - اگر سود مند نیاید مبارزان فیروزی اعتصام و فیلان صف شکن و سترگ خزینه و بزرگ توپخانه بسرکردگی یک از فرزندان بخت در نامزد خواهیم فرمود - هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند که عووض داشت دیگر رسید - که میرزایان بدخشان با دل پشیمان و روی شرمگین پناه بدین جاوید دولت آورده اند - فرمان چیست - و آسیمه سر می خود باز نموده بود حکم شد که بدرگاه ما پشیمانی را ببهای گران میخرند - میرزایان را نوید شادمانی رساند - و بفوازش شاهنشاهی امیدوار ساخته روانه گرداند - و خود تکیه بر دولت روز افزون ما نموده ثبات پائی نماید^(۴) و هیچ اندیشه بخود راه ندهد - سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته آمد *

و از سوانح فرمان پذیر شدن قتلوی کرانی - گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله لخته با شهباز خان بصوب ولایت بهائی شتافت - و برخه با وزیرخان در حدود بودوان بچاره سازی قتلو بر نشست - این لشکر از مدارای بے هنجار او روز میگذرانید - چون صادق خان پیوست کاربند معامله دانی آمد - و تازه رونق چهره اقبال برافروخت - آن نخوت فروش را پای شکیب از جای رفت - و برخاسته بسوی آدیسه گام خجالت برگرفت - امرا تکامشی نموده بیک گروهی رسیدند و حال آن شوریده بخت بسراسیمگی کشید - در درخت زار هرپور^(۵) دم آسایش برگرفت - و از^(۶) دستان سرائی زر بزاری برآمیخت - امرا از آزوری و آزار لشکرکشی دل بدان بر نهادند و پیشین منشور را دست آویز گردانیدند - بدین مضمون که اگر آن گروه نشین ادبار خود را بفتراک دولت ابد پیوند بر بندد بگذشته او نگیرند - و آدیسه را بدو باز گذارند - او بسپاس گذاری برادرزاده خود را بخدمتگرمی بارگاه خلافت روانه ساخت - و شصت فیل گزیده با تنسوقات دیگر فرستاده سعادت اندوخت - شیخ ابراهیم فتحپوری اوائل تیر بسجده نیایش سر بلندی یافت - و فرستادهها را بدرگاه همایون آورد - چون انجمن آشتی پیوسته شد وزیرخان بدانده باز گردید - و صادق خان

(۲) نسخه [ک] خود آرائی (۳) نسخه [ب ک] چون میرزایان (۴) نسخه [۱] ورزد

(۵) نسخه [ز] دهرپور - و نسخه [ک] دهرم پور (۶) نسخه [ل] و دستان سرائی را با زرینزی

به پتنه - و هرکدام باقطاع خود هنگامه شادی برآراست - سیزدهم وزن قمری گیهان خدیو شد و دلگشا بزمه سرمایه کامروائی دورو نزدیک گردید *

و از سوانح نازه جان یافتن راجه بیربر - عرصه چوگان بازی آراسته بود - و آویزه فیلان شگرف پیکر حیرت افزا - ناگاه فیمل چاچر^(۲) که در تیزی و تندمی و بد خوئی و آدم کشی یکتا بود (بجان شکر می پیاده روی آورد - درین تکاور او را گذاشته بسوی راجه بازگردید - نزدیک بود که بخرطوم در کشد شاهنشاه والا نیرو از عموم مهربانی و خصوص عاطفت و افزونی شجاعت رخس دولت تیز ساخته میان آن عفریت پیکر و راجه در آمد - آن خشم آلود باد رفتار متوجه شهسوار عرصه دلیری شد غریب از جهانیان برخاست - و جگر آهنین دلان آب شدن گرفت - و از دور باش شکوه شاهنشاهی یکبارگی باز ایستاد - و بینندگان را حیرت در گرفت *

و از سوانح درگذشتن غازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی - نخستین گندآوری را چهره افروز دانائی داشت - و شمشیر را پایه افراز قلم - با فرورفتگی در علم زار رسمی از دولت ارادت گیهان خدیو با دانشوران اشراق و صوفیان صافی نیایش گری داشته - و با وجود پابستگی صوری از وارستگی بهره اندوخته - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشته - چهارم امرداد در قصبه اوده سفر واپسین پیش گرفت - بظاهر پیوند زن و خورش ناهنگم رهنمای بادیه نیستی گشت دوم (اگرچه حکمی مطالب کمتر اندوخته بود - و بر فراز و نشیب علمی بر نیامده) لیکن بسا دلاویز سخنان صوفیه جوهر او را زده داشت - و از فروغ نظر شاهنشاهی مزاج شناس روزگار آمد و از ارادت درستی آهنگ نزهتگاه اطلاق جوش برزده - پانزدهم بضعف معده و دل بدار الخلافه فتحپور در گذشت - شهریار مهرآمود از رفتن این دو فروهیده مرد آزرده خاطر و اندوهگین شد و فرزندان و سوگ نشینان را بمهین اندرزها آرام بخشید - و تیمارداری آن گروه را بر خود گرفت *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوه بصوب مالوه - نگاشته آمد که در اله آباد از جایگوداری صوبه بنگ و بهار دل کنده^(۳) بود - بنابران رایسین و گدهه و آن نواحی در نیول او نامزد شده بود - هفدهم گرانبهار اندرزها بدان سو روانه گردید - بیست و پنجم شهرپور باقی خان برادر ادهم خان راه نیستی سرا پیمود - و پس ماندگان او را پرسش و نوازش شاهنشاهی غمگسار آمد *

و از سوانح ریخته شدن آبروی سید دولت - درین هنگام (که ملک گجرات لخته شورش داشت) آن ناپارسا گوهر باز بر کنبایت چیموه دستی نمود - مونه راجه میدنی رای راجه مکت من

وامسأه اُدی سنگه رامچند باگهه راٺهور تلسی داس جادون بهادر اتول گکهر^(۲) ابوالفتح مغل قرا بحری دولت خان لودی و برخه دلاوران کارطلب بسزای او نامزد شدند - ازان پیشتر (که فوج نصرت پیوند درسد) بغارت گری معموره پیدلا^(۳) چشم سیاه کرده بود - خواجم بردی با گروه دلاوران عرصه ران مردی بر آراست - و او زخمین آبله پای گریزگاه شد - فیل و دیگر اسباب برگرفتند - و همدرین ولا عابد و میرک یوسف و میرک افضل و عبدالله و تمرحسین^(۶) از کوهستان راج پیله برآمده نزد قصبه سونده گرد شورش برانگیختند - و رعیت آزاری پیش گرفتند - خانخانان از نواحی مهندری خواجه نظام الدین احمد میر ابوالمظفر خواجه رفیع میر معصوم بهکری^(۸) سلطان راٺهور سید هاشم^(۹) و برخه ناموران همت منش را روانه گردانید - فرستادگان بدولقه رسیده بودند که هنگامه بدگوهران پراگندگی پذیرفت - و جنود فیروزی باز گردید - و نیز درین هنگام بهار خان گکهر در حدود بدده نگر فتنه را بشورش در آورد - قابل خان گجراتی و رادهن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار نمودند - و بسیاری فتنه اندوزان بگو نیستی در شدند - و آن شوریده مغز بکنج ناکامی نشست *

و از سوانح فرستادن فیروزی جنود بر سر سلطان مظفر گجراتی - پانزدهم اردی بهشت خانخانان باحمد آباد آمده بآبادی ملک و دلاسی زیردستان همت گماشت - و پراگندگیها لخته رو بکمی نهاد - درین هنگام آن تداه سرشت از تنگنای کوهستان راج پیله بیرون آمد - و بصوب پتن روانه شد - مقصود آقا و برخه دلیران نامور بسرکردگی شادمان بیگ نامزد گشتند - او ازین آگهی ایدر رویه گام سرعت برزد - و بکانهپواره پناه برد - و ازانجا به بندر کوهکبه بکنج گمنامی درخزید و هرکدام از همراهان خود را بگوشه برگرفت - شیرخان فولادی بولایت بکلانه افتاد - و مرزبان آن سرزمین در پی گرفتن شد - مال و مزال گذاشته بحیله سازی راه دکن سپرد - و لخته از بخت یاری بفیروزی جنود پیوستند - چون مهدی سلطان برادر خضر خواجه خان و پسر میرزا امقیم نقشبندی اگرچه لخته تکامشی رفت لیکن اگر گام فراخ برزد آن خوابیده بخت دستگیر شده *

و از سوانح گشایش قلعه بروچ - چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفر بار دوم

(۲) در [بعضی نسخه] انول گکهر (۳) نسخه [۱] نیلاد - و نسخه [ک] پتلاد - و نسخه [ل] تبلاد

(۴) نسخه [۱] خیره کرده بود (۵) نسخه [اب ک] میرکی یوسف (۶) در [بعضی نسخه] تمرحسین

(۷) نسخه [ز] راج بتیلیه (۸) نسخه [ب] بکری (۹) در [بعضی نسخه] پسر سید هاشم (۱۰)

نسخه [ل] بهادر خان (۱۱) نسخه [۱] راج پلپلیه - و نسخه [ب] راج بیله (۱۲) در [بعضی نسخه]

بکانهپواره (۱۳) نسخه [ب] کوهو - و نسخه [ز] کوهه *

غبار آلود گریز پائی شد قلیچ خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بگشودن بروچ روانه شدند - سر آغاز فروردین آن حصار حصین را گرد گرفتند - و (چون بسیچها بستنی گرائید - و گشاد آن دیر کشید) خانخانان شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از مجاهدان خدمت گزین بکمک فرستاد - و آن سرکار را در نیول او مقرر گردانید - امرا کار از سر گرفته سخت کوشیدند - دهم مهر سرگروه بندوقچیان از قلعه بیرون آمد - و از ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهی بخشید - و برگذارد اگر مجاهدان اقبال بدروازه شتابند یکجهتان من در بروی ایشان باز نمایند^(۲) و کار دشوار باسانی گراید - چون آثار راستی از ناصیه گفتار پیدا بود همان زمان دل بوان نهادند گفتار فروغ کردار گرفت - و فیروزمندی چهره آرای نشاط شد - نصیرا بدستان سرائی از مورچل شریف خان بدر رفت - و چرخس با بسیاری از بدگوهران فرومایه بخاکستان نیستی فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه بیروبر بفروغ قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و خواهش او سعادت پذیرائی یافت - جشن والا انتظام گرفت - و کامیاب آمد *

و از سوانح ناکام برگردیدن شهباز خان از ملک بهائی - و چاره نمودن آن - چون بدان حدود رسید بر کنار رود پنار (که شعبه ایست از برم پترا) بنگاه ساخت - و به پیغام گذاری و اندرزگویی بر نشست - سگالش آن بود که ناسپاسان را بسپارد - یا از پیش خود آواره سازد - عیسی بلبه گری در آمد - و لخته بسخن سرائی روزگار گذرانید - و چون پیدائی گرفت که زبان و دل یکتائی ندارد شورش آویزش در میان افتاد - تا هفت ماه زمان زمان فیروزی بلندی گرای بود و بدگوهران نافرجام شرمسار ناکامی - هنگام آن بود که هر دو چراغ آگهی برافروزند - و نیایش گری پیش گیرند - از خود غنودگی نیرگی افزایش گرفت - و نخوت بلندی گرای شد - شهباز خان از خود بینی بدل آزاری روی آورد - و امرا سر رشته مدارا گسیخته بیافه گذاری در آمدند و مخالف را نیز تبه کاری برافزود - مرگ پدید آمد - و سرمایه زندگانی گران ارز شد - غنیم برانکه هنگام ریزش ابر فیروزی جنود ناگزیر برمیگرد - از نیونگی اقبال بارش کمتر شد - و به تیور روز شرمگینی بر نشست - فراوان بیلدار گود آورد - و دریای برم پترا پانزده جا بریده بارد و سرداد چندانکه مورچلها را آب فرو گرفت - بزرگ کشتیهای نورد (که سرهای آن بس بلند و دراز باشد و بزبان آن دیار پتاره نامند) نزد قلعه شهباز خان آورد - از هردو سو توپ اندازی و بندوق افروزی شد و لخته پراگندگی در مجاهدان دولت افتاد - از سماوی تائید بسرگروه بندوق رسید - و به نیستی در پیوست - و کشتی چند درهم شکست - یکبارگی آنها رو در کمی نهاد - ناگزیر راه گریز سپردند

(۲) نسخه [۱ ک] می گشایند (۳) در [بعضی نسخه] بناره - و در [بعضی] بناره - و در [بعضی] بیاره •

و فراوان غنیمت بدست افتاد - بسیاری را سیلاب نیستی برد - و در هر مورچل شگرف هنگامها روی داد - و اقبال شاهنشاهی بآئین دیگر جلوه گر شد - لیکن بر سید حسین تھانه دار دهاکه چیره دستی نمودند - و بدست در آوردند - عیسی از گران خواب نادانی برآمد - و بمیانجی آن گرفتار طرح آشتی انداخت - شهباز خان پذیرا شد - و عیسی فرمان پذیری را میان بر بست و خدمتگذاری را سرمایه رستگاری اندیشید - و قوار داد که بندر سفارگانو را داروغه نشین پادشاهی گرداند - و معصوم را بحجاز روانه سازد - و تندسوقات را به پیشکش فرستد - بفراوان مال دلہای امرا بدست آورد - و جنود فیروزی بازگردید - شهباز خان چون رودها گذشته بحدود بهوال رسید و چشم بران داشت که گفته طراز کردار گیرد بد گویان لشکر بناسزا گفتارها آن بومی را دو دله گردانیدند چندانکه سخن را دگرگون ساخت - و شرطها در میان آورد - سپه آرای را دل بر آشفست - و برگذارد که هر زمان رای بشولیدن و نویسنده سرانیدن آئین آسوده دلان درست اندیش نبود - سخت روی و درشت گوئی را آغاز نهاد - و آویزش را آماده شد - نوزدهم مهر ماه الهی آن کج گرا روی به پیکار آورد - امرا از کوتاه بینی و تباہ سگالی سود را در زبان خویش اندیشیدند - و شکست شهباز خان را درستی خود پنداشتند - نخستین محب علی خان بی آویزه برخاسته روان شد و هریک جای خویش گذاشته بی راهی پیش گرفت - شاه قلی خان محرم قدرے ایستاده دست برد نمود - و از ناہمپائی مردم و زخمی شدن خود بهوال را گذاشت - شهباز خان از خواب پندار سربرگرفته لخته شناسای پیوند دلہا آمد - لیکن پشیمانی بیجا سود نداشت ناگزیر بصوب دارالملک تانده ره گرای شد - و اندوختها برہاد رفت - پسران میرعدل و برخ مردم دستگیر گشتند - شیخ محمد غزنوی و چندے را سیلاب نیستی برد - کهنکار و سید عبد اللہ خان و راجہ گوپال و میرزادہ علی خان و طایفہ مبارزان درین بازگشت ناہنجار ہترخان دیوانہ و میرزا محمد و نوروز علی قاتشال هنگامیکہ از غارتگری برگشته می آمدند در رسیدند - و از سخت نیرگی این گروه را از خود پنداشته پیوستند - و باہم در آمیخته گرم پیکار گشتند - نوروز را روزگار سپری شد و دیگران نیم جائے بتکادو بدر بردند - فیروزی چہرہ نشاط بر افروخت - و فراوان غنیمت بدست افتاد - امرا پس از ہشت روز بشیرپور دم آسایش برگرفتند - شهباز خان بران بود کہ از همین جا سامان نموده برگردد - و بکین تیزی بر نشیند - ہمراہان از ہد خوئی او بستود

(۲) نسخہ [ا ب ی] پیمان (۳) نسخہ [ل] بنہوال (۴) نسخہ [پ] آن بومی کج گرای (۵)

نسخہ [ز] بودال - و در [بعضی نسخہ] بہودال (۶) نسخہ [ا] بشیرپور ہرچہ - و نسخہ [ز]

بشیرپور ہرچہ - و در [بعضی جا] سرچہ *

آمده بودند - دل بران ننهادند - چون بدارالملک ناندۀ رسیدند وزیرخان بگشاده پیشانی و گرم خونی پیش آمد - شهبازخان همان پیشین سگالش درمیان آورد - لیکن رایها یکتائی نگرفت و دلها از دورنگی برنیامد - ناگزیر بسیج قدسی آستان نمودند - ازین آگهی سزاولان جد کار برای بازگردانیدن نامزد شدند - و درخور هرکدام سرزنشها بکاربرده اندرزه‌های هوش افزا فرمودند و سعیدخان و دیگر جایگیرداران صوبۀ بهار و بنگ را فرمان شد که از روی یکجہتی در سزای آن بومی کوشش نمایند - نخستین پیشروخان و خواجگی فتح‌الله را بدین خدمت برگماشتند و سپس رامداس کچھواہ و مجاہد کنبورا - تا بتلخ سخنان شیرین کام ساخته هنگامه را گرم تر سازند شازدہم آذرماہ الہی خانہ راجہ تودرمل از قدوم شاہنشاهی نورآگین شد - از دیوباز این آرزو نمودے - و آنرا بگزین روشے برگذارے - درین هنگام بفروغ پذیرش کامیاب آمد - و بسپاس گذاری بزرگ جشنے برآراست *

و از سوانح فرستادن جگناتھ بصوبہ اجمیر - آگہی آمد کہ رانا از تنگنای کوهستان برآمده سر بشورش دارد - و بازار زبردستان^(۳) درازدستی میکند - از انجا (کہ مالش بد کاران ایزدی پرستش باشد) لشکرے بسرکردگی آن سعادت پڑوہ نامزد شد - و بخشی گری بمیرزا جعفر بیگ باز گردید بیست و چهارم آذر ماہ الہی دستوری یافتند - و بہین پنڈھا آویزہ گوش ہوش برساختند در کمتر زمانے بدان دیار رسیدند - آن بومی گزارہ گرفت - و مردم زان برآسودند - پس از روزے چند سید راجورا با گروہے در منزل گدھے گذاشته بہ بنگاہ او شتاب آوردند - آن کچ گرای در خود نیروی آویزہ ندید - و از گریوہ دیگر سر برآورده در ملک ایل نشین شورش انداخت و برخے جا دست تاراج برگشاد - سید راجو آہنگ پیکار نموده بسوی او روانہ شد - آن نافرجام بصوب چیتور باز گردید - از سرمذله^(۵) کہ او رخت می بست سید فرود می آمد - اگرچہ دست بردے ننمود لیکن زبردستان را رھائی شد - و جگناتھ بنگاہ او تاختم بدین سپاہ پیوست *

و از سوانح ولادت آرام بانو بیگم - دوازدهم دی ماہ الہی بطالع نوزدہم درجہ قوس و بگذارش ہندیان یک درجہ و پنجاہ و چہار دقیقہ آن گوہر شب تاب^(۶) اقبال چہرہ افروز ہستی گشت و شبستان شاہنشاهی فروغ دیگر گرفت - انجم شناسان ژرف نگاہ نوید فرخی برگذارند و گیہان خدیو آن نام والا برنہادہ طرب پیروی گشت - امید کہ قدوم آن بانوی خاندان پارسائی سرمایہ افزایش شایستہ زندگانی و پیرایہ افزونی دولت گردن *

(۲) نسخہ [۱ ب] بصوب (۳) نسخہ [۱] با زبردستان (۴) نسخہ [۱] زبردستی (۵) نسخہ

[ب ک] از منزل (۶) نسخہ [۱] شپچراغ اقبال •

جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

در انجمنه (که کالای خوشامد گوئی گران ارز باشد - و متاع راست گذاری کم ارج) هرآئینه
 کدکیای آن بزم را داستان راستی بگوش درنیاید - و کتابه پیشانی نیارد برخواند - راستی سرایان
 دولت خواه به تیره روز بے اعتباری نشینند - و هرزه درایان افسانه گورا روز بازار باشد - پیوند
 دلها را بزرگ دولت چه که بهیچ برنشمرد - و بازگشت مردم زاد را سرمایه خوبشتن بینی گرداند
 مدارا و مردمی را بروز ناکامی اندیشد - و نشناسد که دران روز خوشخوئی بکار نیاید - و زرپاشی
 سود بر ندهد - ناگزیر نزهتگاه او حوادث آما می گردد - و هزاران ناخوشی ره نمای سراسیمگی شود
 خردمند بیدار بخت روز ایمنی (که بمردم چندان نیاز نبود) بسان کار افتادگان زندگانی کند
 و رعای کوته اندیش زمان بیغمی بخوابستان بے پروائی بغنود - و هنگام کار خون جگر پالاید
 و بجز اندوه طرف بر نه بندد - و هرگاه با توانگر خاطر آرم دوست فراخ حوصله صلاح اندیش
 در میان نبود هرآئینه دوستی بدشمنی گراید - و عافیت بسراسیمگی کشد - مالها دست فرسود
 یغما آید - و خان و مانها بتاراج رود - عرض و ناموس دست آلی بدگوهان شود - و هزاران
 شورش بار آورد - چنانکه سرگذشت میرزایان بدخشان ازین برگوید - و بر غنودگان افسون بیداری
 بردمد - از نکوهیده خوبها بیکدیگر در آویختند - چنانچه برخه نگاشته آمد - و چون میرزا حکیم
 از بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتابد - و راه یکجہتی
 سپرد - میرزا از چیره دستی و اهمه و دید حال بے وفایان آن مرز نمی پذیرفت - پس از فراوان گفت و گو
 قرار گرفت که اوزبک سلطان مرزبان حصار (که آئین خویشی و دوستی تازه بر نهاد) جمع را بیاوری
 فرستد - و در میان دریای آمویہ درگذرد (که دریا آنجا نه بخش شده) یکدیگر را به بینند - و پیمان
 یکتائی را نومی بخشند - و مقرر شد که چهار نهر میرزا سلیمان برگردد - و پنج را میرزا شاهرخ
 میرزا سلیمان چون بکنار رسید یک بخش گذشته از بیمناکی عنان باز کشید - نزدیک بود که
 خدک اندازان هرزه لای سنگ راه میرزا شاهرخ گردند - لیکن از سعادت منشی و خیر بسیچی
 هشت حصه برگذشت - و پس از دیدن بآئین پخته کاران نیایشگری نمود - و بسر منزل میرزا شتافته
 دستوری گرفت - میرزا سلیمان بکولاب روانه شد - و از هجوم بدگوهان (که بدی را غازه نیکوئی
 بزکشند - و خوبی را نکوهیده و نمایند) در کمتر زمانه میرزا سلیمان خواهش را فراخ تر گردانید^(۵)

(۲) در [بعضی نسخه] بزرگ داشت (۳) نسخه [ب] گنہاران (۴) در [بعضی نسخه] روز دیگر

بسرمنزل (۵) نسخه [۱] نهاد *

و گردِ شورشِ برخاست - و پیام داد که مهرعلی و چوچک و میرعماد را بسپرد - و اگر بدین دل نهد از پیش خود آواره سازد - میرزا بیسین دل نهاد - و شورابه غم در کشید - آنان خارِ ناکامی در پای بکابل شتافتند - و میرعماد بگوشه برنشست - درینولا محمد قلی شغالی (که شمشیر و خرد آن ملک بود) از پیش میرزا شاهرخ نزد میرزا سلیمان رفت - و تباہ سگالی را پایه بوتر نهاد و چنده نگذشته بود که مهرعلی^(۲) از زابلستان پیش میرزا شاهرخ آمد - میرزا سلیمان (چون از آن پیشین تردید پشیمانی داشت) چنان پیغام فرستاد که رضامندی خاطر در سپردن او شناسند میرزا او را بهمراهی حاجی تمن روانه گردانید - حاجی را ملازم و مهرعلی را زندانی ساخت و شیخ بابای ولی^(۳) را (که در پناه ژنده دام تزویر بافته) فرستاده گذارش نمود که هنگام آشتی و قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهرعلی پیش او بودند - اکنون آن سزوار که تالقان و برخه ولایت در بخش من افزوده آید - شاهرخ میرزا پاسخ داد آئین مردمی و مهربانی آنست که نزهتگاه یکتائی بگفت و گوی بآزمان فتنه جوی غبار آلود نگردد - و گروهی را (که از پیش من بدان آستان شتافته اند) باز گردانند - میرزا سلیمان دل بران نهاده ره گرای آویزش شد - و او نیز از مستی برنایی و شورش خود کامی و نبودن مصاحب دانا و ملازم خود پزوه خیر اندیش روانه گردید - و در حدود رستاق عنان برکشیده عرضداشت - و لابه گری پیش گرفت - بو که گرد آویزه بر نخیزد - و دشمن کامی روی ندهد - نزدیک بود که میرزا سلیمان بروشن سرای معامله دانی چالش نماید - تیره رایان فتنه اندوز نگذاشتند - و آرها بر جوشید - و هنگام آویزش گرمی پذیرفت از آنجا (که پیمان شکنی و پوزش پذیرگی خجستگی ندارد) بے گزین نبرد میرزا سلیمان راه هزیمت پیمود - و بحصاریان پناه برد - میرزا شاهرخ از پی نرفته لخته بکار ملک پرداخت کولاب بمحمد زمان پسر کلان خود سپرد - و مهرعلی را اتالیق گردانید - و خود بقفدوز آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبان حصار کمک گرفته روی بدخشان نهاد - و میرزا شاهرخ نیز سگالش کارزار در سر گرفت - و برخه تیز دستان یکجهت را بسر کردگی قذغر پیشتر روانه گردانید و بیاروی کولابیان عرصه پیکار آراسته گشت - میرزا سلیمان نیز درین مرتبه هزیمت یافته بحصار باز گردید - درینولا ایلیچیان شاهنشاهی در رسیدند - و میرزا شاهرخ را سترگ نیروی چهره برافروخت دران یورش (که موکب همایون سایه معدلت بزابلستان انداخت) و میرزا حکیم را در آویزه شاهزاده والا گوهر آبرو ریخته آمد) کار دانا شیردل^(۴) فرستاده میرزا شاهرخ را (که سلسله جنبان عقیدت بود) پرسش فرمودند - و فرمان شده بود که بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گردد

(۲) نسخه [ل] میرعلی (۳) در [چند نسخه] والی (۴) نسخه [ب] سپردل *

یا خانم والدۀ خود را روانه سازد - میرزا به نیایشگری در آمد - و کار او رونق دیگر گرفت - و حصاریان خود را از یاورئ میرزا سلیمان بر کناره کشیدند - لیکن از نکوهیده همذشیدان ملازمت را بخود نیارست قرار داد - و در سرانجام آن شد که آن مهین بانو را بغذرخواهی فرستد - از خبر بازگشت گیهان خدیو و رنجورئ آن پرده نشین عفت آن نیز صورت نبست - میرزا سلیمان از حصاریان ناامید شده خواست که بحرف دوستی کار دشمنی سرانجام دهد - با چندے اوزبکان بحواشی بدخشان آمد - و سخن آشتی در میان آورد - میرزا شاهرخ پذیرا شد - و قرار یافت که در همان پیمانگاہ نخستین مراتب دربارا یکدیگر بگذرند - و بزم دوستی سرانجام یابد - و تازه عہدے بریندند میرزا شاهرخ گفته را بکردار آورد - و میرزا سلیمان گزاره نشد - و گزارش نمود که بدین سوی آمده عبار دوتی بردارند - میرزا شاهرخ سگالش دریافته عنان باز کشید - درین هنگام والدۀ میرزا شاهرخ خلوت گزین صفوتکدۀ فیستی شد - و یکبارگی اندرزگویی از میان رفت - میرزا بخوبیشتن بینی و خودکامی در افتاد - و حال سپاه پراگندگی گرفت - و هزل و بازی روانی یافت - و رعیت به تباہ کاری افتاد - میرزا سلیمان پیش عبداللہ خان اوزبک فرمان روی توران رفت - بو کہ کامیاب خواهش گردد - او لشکر بر تاشکند برده بود - سکندر خان پدر او را دریافت - و صحبت بشایستگی در گرفت - عبداللہ خان ازین آگهی بخیل دیگر افتاد - و چنان بر نوشت که تا آمدن من نظر بند گردانند - میرزا از دورنگاهی دریافت - و تیرہ شبے راه حصار پیش گرفت چندے تیزدستان پیوستند - و به نیروی همت از آن خطرگاہ^(۲) بر آمد - چون عبداللہ خان از لشکر باز گردید قل بابارا (کہ وکیل و سپہ سالار او ست) پیش اوزبک سلطان فرستاد - همگی بسیج آنکہ میرزا را بسپرد او پاس مردمی داشته پیش از رسیدن او ببدهخشان روانه ساخت - ناکام از راه قراتگین بنواحی کولاب رسید - میرزا شاهرخ به نیایشگری پیش آمد - و به پیشین نمط در تقسیم ولایت شد میرزا سلیمان از پخته کاری دل بران نذہاد - و کشم را برسیم سیورغال برگرفت - میرزا شاهرخ از بادۀ خودکامی و ستایش دوستی جز بگفتار چشم فیفکندے - و سواد پیشانی برنخواندے - و دوست از دشمن باز ندانستے - در کمتر زمانے گفتار فروشان را روز بازار شد - و خیر سگالان راستی سرای بگوشه نشستند - سررشتہ داد و ستد و بست و گشاد میرعماد و میرکلان و چوچک بیگ بدست گرفتند و معاملہ بخشیکری بیار بیگ باز گردید - اینان را حرص اندوزی و حسد افزونی کالیوه داشت همواره گرد شورش با یکدیگر انگیختے - و از بے پروائی ده خدا و آزرئ پیشکاران و کارنشناسے خدمتکاران در تیول مردم فراوان گردش پدید آمد - و بازار خود^(۴) فروشی و پایہ خرمی گرمی پذیرفت

(۲) نسخہ [ز] خطرناک جا (۳) نسخہ [ب] خدمتگذاران (۴) در [بعض نسخہ] خرد فروشی *

و بتازگی کولاب را بقادر قلی کوکه داد - و قندوز بقورچی بیگ - و تالقان بعبدالرحمن^۱ - و غوری بمیر نظام - و کههد بخنجر علی - و اندراب بلطفی کوکه - و رستاق بمست علی - و بقلان بشیریل^(۳) - در چنین نافرجام زمان عبدالله خان قابودانسته بدخشان در رسید - و آن ملک دشوار گشا بے آویزه برگرفت - او همواره از میرزایان بدخشان نگرانی داشت - چون دانست (که بدرگاه شاهنشاهی بازگشت ندارند - و با یکدیگر آریخته سرشته ملک داری از دست فرو هشته اند) بعربده کاری درآمد - و پیام فرستاد که غوری و کههد بما باز گذارند - و ایماق توران (که از روزگاران بدان دیار بسر می برند) بدین سو فرستند - میرزا شاهرخ بیاسخ نپرداخت و نه در کار آگهی افزود - از یافه درائی هره سرایان بر زبان این و آن افتاده بود که والی توران را روزگار سپری گشته - قل بابا چنین خواهشها می نماید - بدین افسانه بگران خواب بے پروائی در شد - درین حال (که دلهای میرزایان خواب - و قلاع بے سامان - و سپاه در پریشانی - و دوستان در خمولستان - و دشمنان کامیاب خواهش) غنیم چیره دست در رسید - میرزایان بسخت گریوها آبله پا گشتند - قورچی بیگ از بدگوهری بمخالف در آمیخت - و قندوز (که عمده آن ملک است) بے آویزش از دست رفت - و همچنین شیریل و برخی اعیان بدخشان نیز راه بحقیقتی سپردند و بسیاری بزه و زاک خود در ماندند - و بنه و بار از خدمت باز داشت - کولابیان با محمد زمان دل به پیشطاق جان فشانی آویخته پای همت افشردند - هر که (در آسودگی بخوبی داری و طبیعت پرستی پردازد - و خوش خوئی و تیمار مردم بروز ناکامی اندازد) در آشوبگاه تعلق به تنهایی افتد - و بے یاروری بے نوایی آورد - پیوند دلها از فرادان توجه در هنگام بیکاری پدید شود - و از چندین سره معامله جانها در گرو آید - بد مستان دنیا بار گرم خوئی جز در بازار کار افتادگی نگشایند - و دگان صدارا تا این روز بسته دارند - و چون میرزایان چنین بسر برده بودند با هر که می پیوستند روی میگردانید - ناگزیر از تنگنای بدخشان گذشته در بهارک (که قلبگاه دیرگشا ست) دم توقف برگرفتند - بوکه نمک پروران بابری را غیرت بجوش در آورد بیشتره همراهی نیارستند نمود - و از سختی برف و باران و برگشتن کهن دوستان در انجا فیز نتوانستند دم برگرفت - و خود را بحدود پنجشیر از مضافات کابل برکشیدند - سگالش آنکه اگر میرزا حکیم یاروی نماید در گرفتن بنگاه تکاور رو - و گرنه بدرگاه شاهنشاهی پناه برده آید - میرزا سلیمان ازان باز (که بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - و آرزوی چیره دستی بدخشان را بزیارت گوی حجاز فروخت) از شرمساری بدرگاه همایون روی نیارسته نهاد - و میرزا شاهرخ را آرزوی آن بود

که خود را بدولت جاوید طراز بر بنده - و چون در زمان عاقبت با کابلیان نیک پیش نیامده بود میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی بهندوستان نهد - میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید - و احترام کرده بلمغانات فرستاد - و دران سرزمین دهم چند مقرر گردانید شاه محمد میرزا پور میرزا شاهرخ همراه بود - و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد - که آواره سازد - و نگذارد که بهندوستان رود - میرزا با سه پسر خود حسن و حسین توأمین و بدیع الزمان و والدهای اینان و چنده از ملازمان (که بسی کس میکشید) دران تنگنای کوهستان بهزاران دل گرفتگی در هزار جات می بود - و هر روز را آخرین روزگار خود میدانست از نیرنگی تقدیر بر زبانها افتاد که عبد الله خان شکست خورد - و کولابیان چیره دستی یافتند آن هزاره (که در اندیشه دیگر بود) برآ امید شتافت - و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه مبدا آن وحشی را رای دگرگون شود لخته ره نوردیده بیراهه گام فراخ برزد - و در سخت گریوها پیکار کزان بحدود کمهرک دم آسایش برگرفت - صحرا نشینان آن سرزمین گرد آمدند و در کمتر زمانه پیدائی گرفت که آن گفتار پرتو راستی ندارد - و کولابیان بهمان آئین در تنگنای محاصره اند - میرزا بغا^(۵)خت تالقان روانه شد - درینولا آگهی آمد که کولاب را برگرفته فوجی برای کوچانیدن ایماق نامزد کرده است - در همراهان پراگندگی رفت - و حاله تبا^(۶)ه تر از پیش گشت نه رای بودن و نه روی گردیدن - نزدیک بود که بدست مخالف درافتد - با هزاران تکاور بصوب کابل شتاب آورد - و در سال آنگ میرزا سلیمان را دریافت - میرزا حکیم از همان خبر بسوی بدخشان رخصت داده بود - درین منزل چشم بر راه کمک داشت - لخته قدر یکدیگر شناختند - و بیچاره^(۷) بر نشستند - ناگاه برخی اوزبکان گرد شورش برانگیختند - میرزا شاهرخ را دران نزدیکی پسر^(۸)ه چهره هستی بر افروخته بود - بزین صحرا نشینان باز گذاشته گام سرعت برداشتند - مهر علی و قادروردی و جهانگیر و الخ بیگ و چنده دیگر از عقب دست و گریبان می آمدند - سحرگاهان اوزبکان در رسیدند - و تاراج پرتال جدائی انداخت - از نیرنگی روزگار پای تکاور میرزا سلیمان از جای رفت - و میرزا بزمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - و آن نیز صحرا گرای شد - یکی از همراهان پیادگی گزید - و میرزا سلیمان را سوار گردانید - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران گریز پا چیره دستی یافت - دران تیزپویی^(۷) دو راه پیدا شد - و جدائی^(۸)

(۲) نسخه [۱ ب] نمی کشید (۳) نسخه [ل] کهسار (۴) در [بعضی نسخه] درینولا از نیرنگی

(۵) نسخه [۱] بناحیت (۶) نسخه [ب] و چاره گرنشستند (۷) نسخه [ب] تیزوردی (۸)

نسخه [۱ ب] پدیدار شد *

در میرزایان افتاد - غنیم از پبی میرزا شاهرخ شتافت - دریائے پیش آمد - میرزا در نور دیده
 پل در هم شکست - و دم آسایش برگرفت - حسن پسر خرد درین رو او جدا شد - و زمانه تازه داغ
 بر نهاد - درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان در ایسا و بحراست^(۲) - میرزا بشوق راه پیموده
 بدریافت ملازمت مسرت اندوخت - درین خوشدلی سیوندک^(۳) خان از پیش میرزا حکیم در رسید
 و پیغام دوستی برگذارد - چون نکوهیده خوئی او میدانستند تازه اندوهره شکیب ربا آمد - آگاه نه
 که از بارگاه خلافت میرزا حکیم را دران سلوک نکوهش رفته بود - و از کرده پشیمانی داشت
 دوستی پیام باور نیامد - چندی را همراه او فرستادند - تا از انجام کار آگهی پذیرند - و استوار پیمان
 برگیرند - درین هنگام قاصد کفور مانسنگه بخسروانی نوازش امیدوارتر گردانید - میرزا سلیمان
 (که از درگاه والا شرمساری داشت - و از میرزا حکیم چشم دست گیری) توقف نمود - و میرزا
 شاهرخ بسجود قدسی آستان روی نهاد - و والده توأمین را با یک پسر و چندی از بابریان
 در حدود چاریکاران بپژوهش آن خرد سال جدا افتاده گذاشت - و خود از راه دامنه کوه
 بدکه آمد - قافله بزرگ از بیم راهزنان درانجا سراسیمه بود - همراهی گزید - عمه میرزا خانزاده خانم
 و شاه محمد میرزا درین کاروان بودند - میرزا حکیم رخصت هندوستان داده بود - میرزا بدستان سرائی
 شاطی افغان رهگرای آن گریوه سخت گذار شد - هر قدر راه که در نور دیده بد سگالان آن دره
 تنگناها را بسنگ بر آورد - بدشوارتر جایها تاریکیان پیش راه گرفتند - شاطی از مکراندوزی
 قنغربای و جهانگیر و خنجر علی و یار بیگ و ابدال را (که هر یک رستم روزگار بود) ببهانه
 پیغام گذاری پیش آن گروه نافرجام برد - و بفریب کاری از هم گذرانید - سگالش آنکه تیرگی
 شب سایه اندازد - و دشوار کار باسانی گراید - چون پاس از روز ماند و لخته از حال آگهی شد^(۵)
 از علی مسجد بازگردیدند - و تاریکیان خیرگی کرده بدست اندازی در آمدند - از سراسیمگی
 بازارگانان سپاهی را نیز سررشته دلوری از دست بشد - مال و جان دست فرسود تاراج آمد
 میرزا شاهرخ بیاروی همت سخت آریزش نمود - و از اسپ بزمین آمد - و بتوانائی خویش
 و دستگیری خدنگ بیگ بر فراز تگاور شد - و از سر کارنامه دلوری بجای آورد - پوراو بدیع الزمان
 از اسپ افتاد - و بدستیاری جام علی بمنزل رسید - و از آن گریوه جنگ کزان برآمد - و آخرهای شب
 در دکه دم آسایش برگرفت - بامدادان چاره کار خود میبجست - و جز کوهستان بدخشان

(۲) نسخه [۱] در ایسا بخیراست (۳) در [چند نسخه] سیندوک (۴) در [بعضی نسخه]

دران بد سلوکی (۵) در [چند نسخه] کار (۶) نسخه [۱] چیره دستی کرده (۷) نسخه [ب]

بدست اندازی بازارگانان در آمدند (۸) نسخه [ل] دهکه *

پناه نمی‌دید - درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان در آن نزدیکی ست - بدیدار او لخته آرامش گرفت - لیکن از فروشیدن پسر نوزاده اندوهناک شد - ایماق او را از حقیقت مندی پنهان داشته پرورش مینمود - بار اول (که در لمغانات بهم پیوستند) آنرا طلبداشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود - گله از زندگانی نچیده در گذشت - میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلمغانات فرستاده بود - درین هنگام فوجی از میرزا حکیم پیوست - و چنان برگذار که از والادرگاه شاهنشاهی فرمان رسیده که میرزا شاهرخ را بدرقه داده بشایستگی بگذارند - بدین خدمت نامزد شده ایم - ازین نوید بختمندی اگرچه لخته دل شاد شد لیکن چندان باور نیامد تا آنکه از گریوه خیبر گذرانیده بازگردیدند - و امرائی (که در حواشی دریای سند بودند) بگونگون بزرگداشت پیش آمدند - کنور مانسنگه مقدم را بس گرامی شمرده - و مهمانداری بشایسته روشه بجای آورد - از انجا با سودگی و خرم دلی ره گرای شد - و از سلامتی پور جدا گشته تازه مسرتی اندوخت - او را دران دواو اوزبکی بدست آورد - و دران روارو بر پرتال نظر افتاد - او را گذاشته بدو شتاب آورد - غلامی در کمین بود - هر گرفته بسال اولنگ رسانید - و تاجیکان آن سرزمین پیش میرزا حکیم آوردند - و بوالده خود که از دوری جگر سوخته می بود پیوست - درین هنگام (که میرزا شاهرخ آب سند برگذشت) بمژده این شادمانی خجسته فال برگرفت - میرزا را نیول داران هر سرزمین گرم خوئی می نمودند - چون بدار السلطنت لاهور آمد راجه بهگونمت داس بزرگ جشن بر آراست - و خود نیز همراهی گزید - در یک منزلی دار الخلافه فتحپور رضاچوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال را به پذیره فرستادند - و بسیارے سران دولت را همراه کردند - بیست و سیوم دی بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - و مهمان نوازی را روز بازار دیگر شد - خدیو عالم (چون از نقوش پیشانی طومار دل را بر خواند) رقم فرخنده ذاتی او در نظر در آمد - و بدست عاطفت برگرفته نوازشها فرمود - و ستاره دولت که فرورفته بود بر فراز پیدائی آمد - و هر یکی از وفا گزینان فوبت گرا (که شورا به ناکامی در کشیده بود) بکامروائی نشاط اندوخت - اگر در همگی بدخشیان زمانه والا نگهی بکار رود پدید آید که گوهر پاک آگهی را از آشوبگاه بے تمیزی جدا کرده اند - و اگر بدور بینان بارگاه والا اندازه بگیرند ساده لوحی را بدستان دانش اندوزی سپرده - زه نیرنگی اقبال که عیار ایزدپرستی و آدم شناسی درین هنگامه همت وری میگیرند - و کار آگاهان خود پزوه از گزند ناشناسی رهائی می یابند - ساده لوحان هیدولانی منش را اینجا نگارین دل بدست می آید

(۲) نسخه [۱] نزدیک است (۳) نسخه [۱] مهمانداری شایسته بجای آورد (۴) در [انتر نسخه]

و گوناگون شناسائی چهره می افروزد - میرزا بکار کرد روزگار که بیدار ساز غنودگان شایسته نهاد است از خواب در آمده پذیرای سعادت شده بود - که بدین دولت والا سر بلندی یافت *

و از سوانح شکست یافتن معصوم خان کابلی - گذارده آمد که از خود پرستی و ناتوان بینی هر لشکر بهائی را چه پیش آمد - شهباز خان با زبان شکوه طوار عزیمت درگاه در سر گرفت امرای صوبه بهار غیر از محب علی خان به نیول خود بر نداشتند - عیسی از دور اندیشی بنگاه خویش نگذاشت - معصوم باشارت او بشیرپور آمد - برخی ناسپاسان تا مالدۀ دوازه کروهی نمانده بدست آوردند - وزیرخان را توفیق یاور نشد که نظر بر پیروزی^(۲) دولت رز افزون اندازد و بسیج پیکار در سر گیرد - لیکن از سعادت منشی پای همت افشرد - و آن شهر بزرگ را با بسیاری بلاد نگاهداشت - سزاولان بر است گذاری و تلخ گوئی شهباز خان را ببازگشت و دیگر جایگیراران بهار را بهمراهی و یکجہتی رهگرای مقصود گردانیدند - و فرمان والا بشهباز خان رفت - اگر دیگر سپاه در کار باشد راجه تودرمل و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و بسیاری بندگان کار گزار یکدل را رخصت فرمائیم - عرضداشت که لشکر فراوان است - و همه دل بر کار گذاری نهاده - هیزدهم دی به بنگاله در آمد - و تسخیر ولایت بهائی پیش نهاد همت شد - بر کنار جمہه آگهی رسید که معصوم خان در شیرپور توقف دارد - و گذشتن لشکر از آب بخیال نمی آرد دلیوان عرصه بیراهی را سراسیمگی در گرفت - و بے جنک روی در پراگندگی نهادند - شهباز خان بگذاره شدن و پیش رفتن روی آورد^(۴) - امرا دل بدین نمی نهادند - بکار دانی و جد کاری رامداس و خواجگی فتح الله بهانه وزی و گران پائی را جای نماند - کام و نا کام ازان دریای بزرگ بر گذشتند - چون نزدیک رسیدند آن شوریده سر آبله پای گریز شد - و چندی دستگیر گشتند و فراوان غنیمت بدست افتاد - و کامروائی چهره بر افروخت - (چون ملک وا گذاشتن و همه را از پی گریختگان رفتن سزاوار نبود - و در ناصیه حال بیشتر از همراهان فروغ یکجہتی پیدائی نداشت) شهباز خان خواست که صادق خان و برخی دیگر را در میانۀ جا گذارد - و خود با چندی پیشتر روانه شود - مردم بدان نگرانیدند - آخر شهباز خان و شاه قالی خان محرم با جمعی از بندگان سعادت اندوز دران جا توقف گزیدند - و سعید خان و وزیرخان و صادق خان و محب علی خان و سید عبد الله خان و گروه دیگر هشتم بہمن روانه پبش شدند - رامداس و خواجگی فتح الله باینان ہمراهی گزیدند - و چنان می شتافتند که غنیم آگهی یافته بیرون شدے - [چون ملکی (که بدر رفته بود) بدست در آمد - و برخی غنیمت اندوختند] امرا بشیرپور باز گردیدند

(۲) نسخه [ل] فیروی (۳) نسخه [ل] کار طلب (۴) نسخه [ل] روارو داشت •

بیاوری سماوی نیرو غبارِ دوئی و شورشِ دوئی برخاست - و فیروزی بجلوه در آمد - و غنیم
بروزِ ناکامی نشست *

و از سوانح هزیمت یافتنِ دستم قاقشال - آواز سرفتنگانِ شورانزا ست - از دون همتیهای
مردم و هجومِ فرومایگانِ کارِ آن نافرجام بلندی گرفت - درین هنگام (که فیروزی جنود در شیرپور
فراهم آمد) معصوم بجانب فتح آباد آدبسه رویه شتافت - و آن باطل ستیز درین سو توقف نمود
اندیشه آنکه درین صورت سپاه دو لخت خواهد شد - بوکه دران هنگام دست بردے بکار رود
ازان پیشتر (که از معصوم آگهی رسد) آن تیره رای بدوازه کروهی لشکرگاه اقبال شورش افزود
شاه قلی خان محرم و محب علی خان و راجه گوپال داس و میرزاده علی خان و خواجه باقر
و چندے دلاورانِ همت گزین رهگرای پیکار شدند - و خواجه مقیم (که دران نزدیکی بواقعہ نویسی
آمده بود) باسی کس همراه شد - آوازه رسیدنِ نورد دوسنانِ آزمون کار شکیب مخالف در ربود
و امرا تا شاهزاده پور تکامشی نموده باز گردیدند *

و از سوانح دو جا شدنِ فیروزی سپاه - از آنجا (که تباہ بسیچی و غرض پرستی عقل
صلاح اندیش را کالیه گرداند - و گوشِ حقیقت شنورا بسیمابِ غفلت آکنده سازد) قدسی اندرزا
سود مند نیامد - و پندهای روزگار چراغِ آگهی نیفروخت - شهباز خان را بد سگالی همراهان
بشورش در آورد - و راه مدارا باز گذاشت - صادق خان دل از کار برگرفت - و بدل شکنی زبان
طلمس ساز برگشود - آن گروه اگرچه همت جانفشانی داشتند لیکن خود معامله دان همراه نبود
که در برآمد کارِ خداوند و پادشاهِ خود خوبستن بینی گذاشته بزم آرای درستی یا هنگامه افروز
آشنائی بهنجار کردند - با خود بر نیامده در زربارِ خواهشِ فاستوده و خشمِ بے هنگام بودند
و شاهراه انصاف یکسو گذاشته بیراهه رفتند - اگرچه این گروه حرفِ اخلاص بر زبان می آوردند
چون نویسم که از فروغِ راستی بهره نداشتند همانا درین گلشنِ سوی شادمانی نصیبه عوام
بر گرفته بودند *

در آگهی نامها سرایندگان ترانه اخلاص را بر دو گونه شمارند - نخستین آنانکه آئینِ یکتائی را
بسود اندوزی خویش برگزینند - و بدین روش پایه خود کامی را بلند تر گردانند - و این گروه
اگرچه لخته از بازارگانان قدم فرا ترک دارند لیکن ژرف نگهان آگاه دل نام یگانگی برین سود بندگان
نهند - و آن جهت مندی ناپایدار را وزنی نباشد - دوم والا نگهان حقیقت پژوه که دل

(۲) نسخه [ز] باندیشه آنکه (۳) نسخه [ل] لشکر اقبال (۴) در [چند نسخه] بامینی همراه شد

(۵) نسخه [اب] کار پیر و خداوند (۶) نسخه [ل] آنانکه یکتادلی را *

غرض دشمن را بفروغ دوستی نور آگین دارند - و بوگزیدگان دادار را بسروزی برگیرند - و شگفت تر آنکه این طایفه را سرمایه کامروائی چون کشاورز را علف ستور فراهم آید - پس از درازی داستان و کونهی گفتار بهنگام مدارا درشت گوئی و سخت گیری پیش گرفتند - درینولا شورش معصوم خان بر زبانها افتاد - و قرار یافت که چون غنیم در جاسمت فیروزی سپاه نیز در فوج شده رو در خدمت نهد - بیستم بهمن وزیرخان و شاه قلی خان محرم و صادق خان و محب علی خان و راجه گویال و کیچک خواجه و برخ دیگر شکست معصوم خان بر خود گرفته جدائی گزیدند - و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بابوی منکلی و ابابکر و ارمز برادران ترسون خان و تمر بدخشی و شاه قاسم و چند دیگر در همان حدود بوده بچاره گرمی بد نهادان این صوب بر نشستند - و خانگی پرخاش هرروزه یکسو گشت - و هر جوقی روی در خدمت آورد *

و از سوانح فرستادن مرزبان کشمیر پور خود را بدرگاه والا - یوسف خان چون خود را پرورده و برکشیده درگاه والا میدید یعقوب پسر کلان خود را با نفائس آن دیار بملازمت فرستاد - که در خدمت حضور سعادت اندوزد - و سرمایه یاد کرد او در همایون محفل شود - بیست و نهم بهمن آمده بدولت کورنش رسید - و پذیرای نوازش شد *

آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

آگاه دلان ژرف نگاه و شناسندگان راست اندیش از پاسبانی پنج چیز نغنونند - و نگاهداشت آن مهین گوهرها ایزدی رضامندی شمرند - نخستین استخوانی کاخ مردم را ایزدی عمارت بر شمرده پاس آن دارند - و گناهگران تیره رای را بدرشت گفتن و زدن و آواره ساختن و بند کردن چاره نمایند - دوم چراغ خرد از تند باد طبیعت پرستی نگاه دارند - و گونیای بایست را در آبادی درون و بیرون از دست نهند - سیوم خواسته (که برآمد کارهای دینی و دنیوی بدو وابسته است) بشایستگی فراهم آرند - و بجای خویش رسانند - چهارم غرض و خواهش و خشم را فرمان پذیر خرد^(۵) داشته ناموس مردم بتاراج ندهند - و بسیرای آبروی که و مه چهارچمن دولت سرسبز دارند پنجم از نگاهداشت نسب در پیوند آدمیان سر رشته نخمه را دوتائی بخشند - تا فرزندان سعادت سگال چهره هستی بر افروزند - زمین شوره و تخم پذیرا ازین راستی داستان بر گوید - لله الحمد که شهریار

(۲) نسخه [ل] درشتی و سخت گیری (۳) در [چند نسخه] بهارخان (۴) نسخه [ب] حمزه بدخشی

و نسخه [ل] امیر بدخشی (۵) در [بعضی نسخه] خود *

زمان ما بهمه وارسد - و پایة کارآگهی برافراخته دارن - خاصه در کارکرد عروسی - اگر چون وارستگان تنهائی گزین پیوند یگانگی بکار نرود هرآئینه سرچشمه گرامی نوع انپاشته گرده - و دریای ایزدی فیض (که از دیرگاه روائی دارد) در و برزن او فرو شود - و اگر گوهر همتائی فروغ بیدش نگیرد در کمتر زمانه زلال زندگانی شورابه گردد - آئین رو بخاطر قدسی رسید که پارسا گوهره در عقد اختر برج شهر یاری شاهزاده سلطان سلیم در آوردند - تا از نوید آن کارگاه دولت را تازه افروزش پدید آید درین هنگام بعرض همایون رسید که راجه بهگونت داس کچهواکه (که از عقیدتمندی بپایه والای اصارت برآمده - و باگزین نسب شرافت حسب را که ستوده خوبها ست فواهم آورده) دختره دارد که گوهر پارسائی پیرایه بزرگ نژاد می او ست - و بسیرت و صورت آراسته - و آرزوی این خاندان آنکه آن پاک سرشت بدان مشکوی مینو مثال پیوند جاودانی یابد - شهریار قدردان خواهش پذیرفت - و گروهی را شادی آمود گردانید - و از انجا (که پیش بینان این راز نهانی برملا اندازند و هنگامه آرایند) اورنگ نشین اقبال برای جشن آرائی کارشناسان جد گزین نامزد فرمود در کمتر زمانه دولتخانه خاص و عام را آذین بستند - و نظارگیان دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق افروز و مجلسهای غم زدا انتظام گرفت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد عشرت و شادمانی را پایه بلند گشت - و رسوم ساچق و نثار و دیگر نیک عاداتها بروش بزرگان والا همت پدید آمد - پنجم اسفندارمذ کشور خدا با سران ملک و بزرگان دولت منزل راجه را بفروغ قدسی قدوم روشنی افزود - و پیوند یکجتهی بگزیده آئین انجام گرفت - و همان روز آن پیکر قدسی را بشبستان اقبال آورده طربکده زفاف آراستند * قطعه *

دین و دنیا را مبارک باد کین فرخنده عقد * از برای انتظام دنیا و دین بسته اند

در نگارستان دولت نور چشم شاه را * حجله چون پردهای دیده رنگین بسته اند

مهمین برادر صوری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم در آورده - هر مصرعه آن تاریخ این سالحه دولت افزا ست * (۷)

* قطعه *

ز هه عقد در پاش سلطان سلیم * که پرتو دهد سال امید را

ز پروردن آفتاب دول * قران شده ماه و ناهید را

امید که این پیوند جسمانی فروغ افزای اقبال گردد - و فرزندان والا خرد برخیزند * (۹)

(۲) نسخه [ب] همگی آرزوی (۳) نسخه [ل] عفت سرشت (۴) نسخه [ل] کارگذاران جدگار

(۵) نسخه [ز] آذین بستند (۶) نسخه [ل] ذوق افروز (۷) نسخه [ل] عقد (۸) نسخه [ل]

و از فرزندان (۹) نسخه [ل] برخوردارند *

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار سیوم

درین هنگام (که زمانه جوشِ نشاط میزد - و عالمیان هم آغوشِ شادمانی) قاصدانِ فرخنده پی از صوبِ گجرات رسیدند - و نوید تازه فیروزی رسانیدند - ایزدی سپاس را بارگاه بلند برزدند - و زبانِ کارکرد از روزگار خیربادِ عروسی برگذارد - بخردے (که شکوه افزائی را پیرایه ایزدی نیایش گرداند - و زمان زمان درین پالغز هوشمندی آگهی برافزاید) هرآینه کارگرانِ آسمانی بپرستاری او برخیزند - چنانچه دولتِ شاهنشاهی باز گوید - و این شگرفنامه لخته بسراید گذارش یافت که بدگوهانِ فرومایه گجرات مظفر نافرجام را دستاویزِ شورش گردانیدند - و با هجوم مردم و فراوانی مال چگونه پی در پی خجالت زده ناکامی گشت - وقت آن بود که آن شولیده مغز از گران خوابِ غفلت بیدار گردد - لیکن از آنجا (که غرض بینائی برد - و سود را در زبان وا نماید - و روزگار قدرے کالای دنیوی داده برکشد - تا از مستی^(۵) بنشیب گاه رسوائی افتد) آن بیخرد آنرا سرمایة بزرگی پنداشت - فراوان خواسته در خانه بازرگان نیز فراهم آید - و دستمایه سری و سروری نشود - آن پرتو فر ایزدی ست - به نیروی تکاپو بدست نیاید * * قطعه *

سر کشد با سرو در بستان کدو * یعنی این سر برکشیدن سرسری ست
آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدामी سر سزای سروری ست

چندین خوی ستوده در مردم زاک فراهم آید - تا شایسته افسر فرمانروائی شود - و اورنگ نشینی را سزاوار گردد - شماره آن از من کج میج زبان بر نیاید - لیکن لخته برگوید - و نمونه بر روی روز اندازد نخستین دریامتِ والا - تا مرتبه شناسی فروغ کردار بخشد - و حق بر فراز پیدائی برآید - دوم هنگام داد دهی خویش و بیگانه و دوست و دشمن را نه بیند - تا ستم رسیده گان بجزر و زور کامیاب گردند - و بدگوهانِ مردم آزار پیغوله نشین ناکامی آیند - سیوم خداداد دلاوری - تا شکوه ستمگران از دادگری باز ندارد - و هنگام شورشها از جای نرود - چهارم جدکاری - در جهانبانی شب از روز باز نشناسد - و راحت بر محنت نگزیند - پنجم فطرتِ عالی - سیم و زر را در پیشگاه خاطر او وزنی نباشد - و ببخشش و بخشایش جهان زربنده را بپرستاری در آرد - ششم فراخ حوصلگی ناخوشیهای روزگار بگشاده پیشانی بردارد - و از ناکامی به تنگنای غم در نشود - هفتم دگرگونگی کیش و مذهب از پاسبانی باز ندارد - و گروهانگروه مردم را ایمنی باشد - تا ظلّ الهی فروغ بخشد

(۲) نسخه [۱] صوبه (۳) نسخه [ب] کارکرد روزگار (۴) نسخه [ب] که چگونه بدگوهان (۵)

نسخه [ب] مستی بلندی (۶) در [چند نسخه] داوری (۷) نسخه [ل] تا ستم رسیدگان روزگار *

هشتم مهر افزونی - از فاخوشی مردم آزاده گردد - و بخوشخوئی بچاره گری نشیند - تا سرتابان
 کج گرا غاشیۀ بندگی بردوش کشند^(۲) - و غبار دوری از نزهت گاه دولت برخیزد - ذم گزیده تدبیر
 شناسائی بکردار رسانده بایست وقت را بشایستگی برگذارد - تا خار بن بدکاری برکنده آید
 و آشوبگاه جهان آرامش پذیرد - دهم کم آزی - خواهش ناهنجار را از پا در اندازد - و از گزیده
 خرد بر نگذرد - تا خشم از چیره دستی باز ماند - و روز افزون دولت چهره برافروزد - یازدهم
 زای زدن - بردانش و بینش خود اعتماد نکند - و از کار آگهان پژوهش نماید - بهر کس راز برنگشاید
 و از دیده ور خیر سگال شرم^(۳) باز ندارد - تا گزند روزگار بدو نرسد - و دایمی نشاط جلوه گر آید
 دوازدهم تقلید دشمنی - همواره تحقیق دوستی پیش کار او باشد - و دلیل پرستی شعار^(۴) - تا از دید
 فراوان مردم بروش خاص از جا نرود - و از جست و جوی حجت نشکیند *

القصة (چون مظفر ازین خوبها بهره نداشت - و فراوان خواسته او را کالیوه ساخته بود)
 با آنکه دو بار سر بیمغز او بسنگ ادبار آمد عذای خود باز نگرفت - و در افزونی شورش شد^(۵)
 اندوختها را گشاده بهنگامه آرائی برنشست - مگس همتان زربنده گرد آمدند - و در قصبه کوندل^(۶)
 پانزده گروهی جونه گدهه رفته فتنه جوشد - و با امین خان غوری و جام طرح دوستی انداخت
 بومیان بدستان سرائی زرها گرفتند - و پیوستن را بهنگام دیگر انداختند - آن بدگوهر بکمین گاه فرصت
 نشسته بود - درین هنگام (که فیروزی جنود باز گردید - و تیولداران آن سرزمین را از شورش کمتر خیر^(۷)
 بدست آمد - و لخته پراگندگی راه یافت) آن شوریده رای قابو دانسته گرد فتنه برانگیخت
 خانخانان قلیچ خان را با برخی کارشناسان خدمت دوست بهاسبانی احمد آباد گذاشت
 و دو فوج را بر دو طرف نامزد گردانید - میدنی رای بیگ محمد توقدای سید لاد سید بهادر کامران بیگ
 رام چند آدمی سنگه خواجه بردی و برخی نصرتمندان را در موضع هداله^(۸) هفت گروهی دندوقه
 گذاشت - و بیان بهادر محمود سبزواری شیخ محمد هروی^(۹) میر محب الله^(۱۰) میر شرف الدین
 بنیاد بیگ بهویت رای و جوقه مبارزان کار دیده را در بیواهی هشت گروهی شهر بر نشانند
 و سید قاسم را با سادات بارهه در پتن گذاشت - و خود با نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد
 و دیگر رادمردان نبرد آزمون دوازدهم آذر بمالش آن بدنهاد روانه شد - او در مورپی^(۱۱)

(۲) نسخه [ل] گیرند (۳) نسخه [ل] از شرم (۴) در [بعضی نسخه] شعار سازد (۵) نسخه

[اب ک] و در افزونی شورش اندوختها را گشاده (۶) نسخه [ل] کندل (۷) نسخه [ز]

چیز (۸) در [بعضی نسخه] هزاله (۹) نسخه [اب] هروی (۱۰) نسخه [ب] جدیب الله

(۱۱) نسخه [ز] مورپی *

چشم بر راه زمینداران داشت - و هر طرف فرومایگان فرستاده مال می اندوخت - و رادهن پور یغمائی گردانید *

درین اثنا رسیدن فیروزی جنود بر زبانها افتاده آن بدگوهر را سراسیمه گردانید - و بجانم کهری و راجوت کوت (که از بزرگ شهرهای گهائی واره است) شتاب آورد - خانخانان اردو گذاشته تیزروی پیش گرفت - از بیروم گانو تا کهری شصت کوه آبادی نبود - غازیان نصرت قریه آذوق برداشته جویای نبود شدند - آن سرگردان بادیه ادبار نتوانست پای افشرد - و بصود کوهستان برره شتافت - آن کوه ست بس بلند - نزدیک دریای شور - سی کوه دراز و ده کوه په آبهای گوارا و میوههای خود رو فراوان درو - دوارکا بیست کوه شمال روبه او ست - افوا گیهان گشا دران نواحی پای همت افشرد - بومیمان ازین آگهی لابه گری پیش گرفتند - و آمد آن واژون بخت بدانسو و همراه نشدن خود دستاویز دولتخواهی گردانیدند - امین خان غوره قرار داد که پسر خود را بپرستاری فرستد - میر ابوتراب رفته پور او را آورد - و نهال آرزوی طراوت پذیرفت - و وکلای جام برگذاردند که مظفر نافر جام در چهل گروهی نخوت آرا ست - اگر بره نیزدستان نامزد کردند هرآینه بدست درمی آید - خانخانان جریده روی در تکاپو نهاد - و نشا - ازو نیافتند - گذارش رفت که ازین سرزمین بکوهستان برره رفته است - خانخانان لشکر منصور چهار توپ گردانید - برخی بسرکردگی نورنگ خان نامزد کرد - و فوجی بخواجه نظام الدین احد همراه ساخت - و لخته دلبران کار طلب به پیشبازی دولت خان لودی - هر جوقه بگونه ازان ملک درآمد - و راجپوتان آن مرز سخت آویزش نموده نقد زفدگی درباختند - و آن آباد زمی یغمائی شد - و فراوان غنیمت اندوختند - اگرچه ازان پریشان روزگار نشانی پدید نیامد لیک حیل اندوزی و فریب آرائی جام خاطر نشین شد - همانا آن شوریده بخت بحوالی ولایت ج رفت - و پسر خود را پیش او گذاشته خود باحمد آباد شتاب آورد - خانخانان رفتن او را بدان بهیچ بر نگرفت - و مالش جام را پیش نهاد همت گردانید - او نیز بدین خیال (که فیروزی سر از شنودن خبر مظفر سراسیمه خواهد شد) تهور گزینان فراهم آورده پیش آمد - و در چار کوه از گران خواب خود بینی بیدار شد - و بزاری و لابه گری روی آورد - و بمیانجی رای د و کلیان رای خواهشهای او پذیرائی یافت - جیسا پسر خود را با فیل شرز و دیگر تنسوقا روانه کرد - و در پناه نیکو بندگی درآمد - خانخانان از ده گروهی نوانگر (که بنگاه او ست

(۲) نسخه [ب] پرم گانو (۳) نسخه [ا] بره - و نسخه [ز] باره (۴) نسخه [ک] به پیش نازی

و نسخه [ل] بهشیاری (۵) در [بعضی نسخه] جسا *

بازگردیده بصوب احمدآباد شتابان شد - و در حواشی مورپی آواز^(۲) فیروزی اولیای اقبال و آواره شدن آن ناسپاس نشاط آورد - آن سرگردان بادیه ادبار بفسون سازی زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد آمد - و زربندگان نافرجام فراهم شدند - فوجی که در هداله بود با لشکر پرانتي^(۳) یکجا شد و دیگر جایگیرداران سامان پیکار پیش گرفتند - آن نخوت گزین (باندیشه آنکه لشکرها یکجا شود و کار بدشواری کشد) خود را نزدیک پرانتي رسانید - اولیای دولت صفها برآراستند - مدن^(۴) چوهان رام چند آدمی سنگه سید لاد سید بهادر سید شاه علی بهوپت دکنی کیسوداس راتهور باگه راتهور و دیگر مبارزان هراول کارنامهای دلوری بجای آوردند - در گرمی زد و خورد خواجه بردی با برخی تیزدستان قلبگاه در پیوست - آن شوالیده مغز راه گریز سپرد - اگرچه بسیاری از بهادران لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف (مثل قربان علی بهارکی و شیخ عبدالله و صالح میانه و تیمور حسین و گدا بیگ) به نیستی خانه در شدند - به نیروی اقبال روزافزون شاهنشاهی فتح بزرگ چهره نشاط بر افروخت - و ناسپاسان بدگوهر لخته بگو نیستی و طایفه در نشیب خمول فرو شدند - و شورش بآرامش گرائید - گیهان خدیو ازین نوید شادمانی در خدا پرستی و داد دهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروسی گرفتند *

آغاز سال سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهریور از دور سیوم

درین هنگام نشاط افروز (که بزیم عروسی طرب آما بود - و فروغ آذین نظر فریب) گلگونه بهار چهره روزگار بر افروخت - و گلشن دولت را طراوتی تازه پدید آمد - اورنگ نشین اقبال بر فرخندگی همایون جشن مزده دیگر برگرفت - و آذین را فوطرے بر نهاد * * قطعه *

جشن فرخنده فروردین است * روز بازار گل و نسوین است
بچه ماند بعروسی عالم * که سبک روح و گران کابین است

پس از سپری شدن شش^(۵) ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرخی و فرخندگی فروغ افزای نه گلزار شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول (۹۹۳) نهصد و نود و سه هلالی ببرج حمل پرتو انداخت خدا پرستی را بدستباف عشرت جلوه گر ساختند - و بخشش و بخشایش را بارگاه دیگر زدند سرآغاز این همایون جشن امرای برار بسجود قدسی آستان سربلندی یافتند - و بنوازش خسروانی

(۲) نسخه [۱] مورلی - و نسخه [ک] مورنی (۳) نسخه [ز] برانتي - و نسخه [ل] میرانی

(۴) در [بعضی نسخه] مدن (۵) نسخه [ل] هفت ساعت *

کامیاب خواهش آمدند - آن معموره ایست از جنوبی بلاد - پیوسته بولایت مالوه - حال او در آخرین دفتر نگاشته آید - در تصرف مرتضی نظام الملک بود - بآزمندی و بد همنشینی از کار خود کناره گرفت - و بخدمتگری قدسی ارواح برنشست - آن کاره ست خطرناک و راستگان پارسا گوهر را برهنمونی و دیدبانی راه پیمودگان کمتر دست دهد - تا بتدر دامن پای بند چه رسد - در کمتر زمانه گوهر تابناک خود بسینه چال سودا در افتاد - و بزبانکاری دین و دنیا سراسیمه تر شد - از بیرونیان دل گرفتگی روی داد - و آمیزش بنامه نویسی قرار گرفت - زربندهگان کار از پیش خود گرفته او را دستاویز سودمندی گردانیدند - صلابت خان چرکس در سودائی مزاج او راه یافت - و بر سر آن ملک چیره دستی گرفت - و کهنه بدگمانیها و نوسخت گیریها (که آئین بد مستان دنیا باشد) در میان آورد - و در بر انداختن نیول داران برار شد - میر مرتضی سبزواری (که سر آمد آن گروه بود) با خداوند خان مشهدی و جمشید خان شیرازی و چندا خان دکنی و شیرخان نوحانی و دیگر مردم لشکرها فراهم آورده بحوالی احمدنگر شتافت - او بسرکردگی پور نظام الملک باویزش برخاست - از هردو سو بسیار فرو شدند - انجام کار شکست بر براریان افتاد جمشید خان دستگیر شد - و فراوان مال از دست دادند - یاری بودن دران دیار نماند - روی نیاز بدین دولت جاوید طراز آوردند - و امرای سرحد ایشان را باز داشته بعرض همایون رسانیدند قدسی منشور شرف نفاذ یافت که بارگاه ما در بر روی جهانیان باز دارد - هرکه بناگزیهم پناه برد کامیاب خواهش آید - درین هنگام بهجت افروز بسجود قدسی آستان رسیدند - و تیرگی بخت بر زوده آمد - گوناگون نوازش یافتند - و بمنصبهای سترگ و جایگیرهای آباد کام دل برگرفتند هر روز تازه جشنی آرایش می یافت - و جراند روزگار به نیکفامی پر میشد - یکی از نوئینان بزرگ سرمایه پیرایش آن از اقبال روز افزون در بوزه کرده - و شهریار کام بخش (که خوش ساز بهار معنی ست) بقدسی قدوم نور آگین ساخت *

شاه بر تخت سعادت بذله گوی و نکته سنج * با دل دانش پزوه و خاطر حکمت نیوش
روز فروردین جشن شرف کشور خدا انجمن آگهی بر آراست - و نیایش دادار بے همال را
پایه افزود *

بماناد تا جاودان نام او * همی مشتري باد فرجام او
ازو دیدم اندر جهان نام نیک * ز گیتی ورا باد فرجام نیک
درین سور بزرگ بندگان سعادت گرا بافروزی منصب سر بلندی یافتند - شهاب الدین احمد خان را

ایالت مالوه کرامت فرمودند - راجه بهگونت داس پنجهزاری شد - راجه تودرمل چهارهزاری
 زین خان کوکه و میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی - عبدالمطلب خان هزار و پانصدی - راجه
 اسکرن هزاری - حکیم ابوالفتح هشتصدی - شیخ فرید هفتصدی - میر جمال الدین ششصدی
 برهان الملک پانصدی - و راقم شکرنامه را بے دستاویز خدمتے بمنصب هزاری سرفراز گردانیدند
 آمید که نیکو خدمتی چهره سعادت برافروزد - و جوهر شناسی گپهان خدیو بر روی روز افتد
 همگی سران لشکر بوالا عنایتها اختصاص گرفتند - و همدارین روز امیر فتح الله شیروازی را بامین الملکی
 بلند پایه گردانیدند - و فرمان شد که راجه تودرمل مهمات مالی و ملکی بصوابدید میر رو براه کند
 و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته بود) بانجام رساند - و آنچه بعقل دور اندیش
 رسد عرضه دارد - میر با دله آزاد روی بدین کار شگرف آورد - و بکار آسانی خویش فصلی چند
 بعرض رسانید - و گزین پاسخها رهنمون خود ساخت - برای کار آگهی بجنس نگاشته آمد - نخستین
 آنکه اماره نویسان حسابها را تنقیح نداده اند - و پاسبنای آئینهای مقدس نشده - اساس این کار را
 (که بر تحقیق و تشخیص است) برقیاس و تخمین نهاده اند - دران سال (که همگی قلمرو
 خالصه شد) کارگذاران سلطنت از افزونی کار بجزو نرسیده فراوان بقایا نوشتند - و به پنجم
 و ششم بخش فیصل دادند - دراز دستان کام دل برگرفتند - و پارسایان بجانکاهی افتادند - و آنان را
 (که اندک لغزش رفته بود) فراوان خواهش از دادن باز داشت - اگر اواره نویسی از روی شناسائی
 شود پیشین ناخوشیها برافتد - دیگر آئین^(۳) آن بود که مال ستانندگان برعایا یافته بدهند - و فهرست
 بگیرند - و نویسندگان مدار حساب بران گذارند - اکنون آن سررشته از دست رفته است - هرچه
 عمل گزاران خالصه بنام کشاورزان می نویسند و آنرا رو پوش خیانت میگردانند از پیش میبرد
 باید که سپس آن دو سند را بکار دارند - دیگر حساب نویسی را بر سال کامل می نهند - یا بنسخه
 کوربندی که باک پیمایان بے صرفه گو نگاشته اند - و ازین رهگذر بسیاری زندانی اند - دادگری
 آنست که باز خواست را بر پیوسته سال بے تزویر برنهند - دیگر از خوابیدگی عمل گذار گماشتگان
 چیره دستی نموده اند - و از بزرگان فاستدنی برگرفته - نگاشتهای مخصص و قابض^(۴) (که بزبان روزگار
 کاغذ خام گویند) پتواری از قرار واقع همه را وا گوید - و شایسته آنکه هرچه دران نوشته بنام او باشد
 جواب گوید - و گرفته فرستادگان اگر حاضر نسازد باز دهد - و گرنه ستمگر از عهده برآید - و هرچه بنام
 چیره دستان (از قانونگو و مقدم و پاکار) برآید آنها پاسخ گویند - دیگر آنچه ازین گونه زیادتی پیدائی گیرد

(۲) نسخه [۱] نیکوبندی (۳) نسخه [ز] آئین بود (۴) در [بعضی نسخه] محقق و نابض

والله اعلم (۵) نسخه [ل] عهده جواب *

آنرا در بقایای رعیتی نام بنام رانند - یا از وجه سال آینده محسوب داشته دوباره خواهش نکنند و نیز از عامل بار دیگر پژوهش نرود - و [چنانچه سیاق نویسان حال منبیه را (۲) که بزبان قلم استصوابی و اخراجات گویند (طلبدارند] هم وجه کمی را خواستگاری نمایند - دیگر نشیب و فراز آبادی بر همگنان روشن است - اگر در موضعی زمین از شیار و شدکار می افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد - و همچنین اگر جنسه نقصان می پذیرد تدارک آن جای دیگر میشود - اهل سیاق تنها کمی را در پیشگاه نظر داشته بار خواهش می گشایند - اگر در جمعی مبالغه نگاه رود هرآینه سرمایه کشاورز آسودگی خواهد بود - دیگر مستوفی چهارم حصه عمل گذار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد - اگر از ویرانی ست یا سرکشی بزرگران (و تکاپوی عامل سودمند نیامده) یا بجهت معزول شدن اوست نا بهنگام او را جرم نباشد - و اگر در بازخواست مال مساهله رفته آن وجه را بران باقی نویسند بشرط آنکه بقایا توجیه نماید - دیگر چندی بکمک عامل مقرر می شوند و علوفه مدت معین برو می نویسند - گاهی بیشتر می مانند - و ماهوار آن نیز می ستانند - و مجرا نمیشود - اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند - و سپس چنین سرگذشت را عرضه دارد - دیگر اگر طلب حسابی عامل و تابینان پیش از عمل بخرج او رانده آید هرآینه معدلت خواهد بود - دیگر عمل گذاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در برگه می مانند - اگر علوفه حسابی آنزمان را و طلب مدتی (که نشان عزل بار نرسیده باشد) و ماهیانه زمان راه در خرج او مجرا دهند از دادگری میداند - دیگر اگر ماهوار عامل و تابینان دانی پس از عزل در مدتی (که در درگاه کشک داشته باشند) بتصدیق چوکی نویسان بخرج باقی او مجرا دارند سرمایه آسایش میگردد دیگر گاه ماهیانه کمکیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند - و بجهت آنکه رعایا نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته - عامل اگر بکارسازی آنجماعت ماهوار داده باشد آنرا مجرا دهند - دیگر بکار گذاران گرفت و گیر می نمایند که چرا عرضداشت نکردی - و پاسخ آن گروه آنست که بعرض همایون رسانیده ایم - و جواب نیافته - اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند و جواب را بوکلای ایشان سپارند راه گفت وگو بسته خواهد شد - دیگر اگر عامل نیمه آرناس زمان کار کرد تنخواه یابد مایه آسودگی خواهد شد - دیگر بجهت عمل گذاری بشماره سواران یا نیمه آن به پیاده میدهند و عامل پیشتر نگاه داشته اگر ناگزیر باشد معتبر دارند - دیگر قانون گویان را فراوان سود میرسد - اگر از هر پرگنه یکی بدرگاه باشد هرآینه آگهی بالش یابد - دیگر خزینه داران

(۲) در [اکثر نسخه] ملبه را - والله اعلم (۳) نسخه [ب ک] کشاورز آسودگی و افزونی مال خواهد بود

(۴) نسخه [۱] چندین *

پرگنات را دادنی بسیار است - چندی کار آگهان درست کردار نامزد کردند - تا این شغل بانجام رسانند - دیگر آنچه عمل گزاران پیشین باقی نوشته اند تحقیق نکرده تن ندهند - دیگر هر که اقطاع خویش آباد گرداند بملاحظه غلّه بخش سراسری زمان زیان زدگی و خرابی محال دیگر اگر توفیر برآید آنرا در اضافه منصب و علوفه اعتبار کنند - دیگر اسپ سپاهی سقط میشود و همان زمان اسپ دیگر میخرد - و تذکره درست می نماید - و گاه پس از دو سال یا بیشتر اسپ عوضی برگیرد - در نخستین سپاهی زیان زده گردد - و در دوم نقصان مال پادشاهی و نیز از دوردستی اسپ نیارد بداغ رسانید - اگر از تاریخ نیست شدن اسپ علوفه باز پس گیرند کار دشوار میشود - اگر آزناس را بعوض آن دارند و ازان وجه کاسته نکرده سرمایه آسایش خواهد بود - چون این فصول از خیرسگالی نگارش یافته بود پذیرفته آمد - و کهن حسابها رو براه شد و بکوشش آن دانای نیکو بسیج دارالوزارت نشاط گاه خلایق آمد *

و از سوانح ریختن آبروی معصوم خان کابلی - (هر چند از تباہ بسیچی و غرض پرستی در عزیمت امرا پراگندگی راه یافت - و گاه آن بود که ناسپاسان نفسی چند بکام دل برنشینند) لیکن از آنجا (که سماوی تائید پیهم بود - و اقبال روز افزون) به بیمناکی در افتادند - معصوم بدان صوب که گذارده آمد شتاب آورد - و از دگرگونگی رایها و آوازه رسیدن فیروزی جنود کاره نیارست ساخت استوار جائی برگزیده در اساس برج و باره شد - و در مقام ترمهانی (که گنک و جمنه و ساکنی^(۲) باهم می پیوندد) قلعه بنیاد نهاد - و بیگ محمد و الخ بیگ و چند بدگوهوان را با برخی زمینداران در آنجا گذاشت - و این را در بند اندیشید - و خود پستریک جای گرفت - امرا بشایستگی هنگامه آرای پیکار شدند - عیسی کردانان فرستاده بلا به گری در آمد - و چون نشان پشیمانی پیدائی نداشت بگوش در نیارده بر گشایش قلعه همت بستند - سخت آویزشها چهره رادمودی برافروخت - و هر بار غنیم با انبوهی راه گریز سپرد - بیست و یکم فروردین لشکر فیروزی هنگامه نبرد کشتی بر آراست - در کمتر زمانه یکی را برگشودند - و بامدادان دیگر را دلیران ناموس دوست درهم شکسته بمعصوم روی آوردند - او تاب نیارده دریا نوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و شورش دریا کشتی فرود شد - بتکلپوی برخی نیم جان بکنار برد - و بار دیگر آبروی او ریخته آمد - و اولیای دولت سپاس گذاری از سر گرفتند *

و از سوانح سزا یافتن ترخان دیوانه و طاهر ایلانچق^(۳) - از پیشین مالش بکنج خمول در کمین فرصت بودند - درین هنگام (که امرا شادخواب بپروائی داشتند) طاهر بتاج پور رفته گرد شورش

(۲) نسخه [ز] ساکنی - و نسخه [ل] ساکی (۳) نسخه [ز] ایلاجق *

برانگیخت - و تمرید خشی پیکار ناهنجار کرده شکست یافت - و آن باطل ستیز را مایه بدمستی بدست افتاد - و ترخان دیوانه بدارالملک ناندۀ آمده غبار افزای فتنه شد - و در برخی خانهای نی بست آتش درزد - شهباز خان قاسم خان و محمد خان نیازی و جوق دلوران را بمالش فرستاد در کمتر زمان آواره دشت ادبار شد - و در ولایت مورنگ به پیغولۀ نیستی در نشست - و بر فوق آن دیگر نیز غبار ناکامی ریخته آمد *

و از سوانح فرو شدن حبیب علی پور محب علی خان - چون امرای بهار بخدمت گذاری به بنگاله شتافتند یوسف متی نام افغانی چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب علی از شورش جوانی بر جوشید - و ساز پیکار ناکرده نبود آرای شد - و کارنامه دلیری بجای آورد و نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین آگهی کالیوه شد - و هر چند در رفتن بیتابی نمود امرای بنگاله نگذاشتند - و شاه قلی خان محرم را (که از دیر باز آزوی قدسی آستان داشت) بمالش آن فروماگان فرستادند - که این خدمت بانجام رسانده رو بدرگاه نهد - در کمتر زمان ناسپاسان ببادافراه رسیدند - و گرد شورش فرو نشست *

و از سوانح قرار یافتن بنگاله بصادق خان - گذارده آمد که امرای بنگاله از خود بینی و غرض پرستی رشته یکدلی برگسیختند - صادق خان با برخی یکطرف را بر خود گرفت و شهباز خان با گروهی بجانب دیگر - از آنجا (که ناشناسانی در بالش بود) جدائی سودمند نیامد دست از کار باز داشته بکین تومی یکدیگر نشستند - از پیشگاه خلافت خواجه سلیمان را باندزرگویی فرستادند - و فرمان شد که یک کار بدو گروه فرمودن شایستگی ندارد - کار دیدگان خیرسگال انجمن بر سازند - و در سران سپاه ژرف نگهی بکار برند - هر کدام که انتظام بنگاله بر خود گیرد دیگر بصوبۀ بهار باز گردد - خواجه نخست پیش صادق خان رفت - او از خامکاری بے آنکه هر دو طایفه فراهم آیند بر خود گرفت - شهباز خان و سعید خان و دیگر مردم ازین درهم شده بے آنکه آن ناحیت سرانجام یابد بر آمدند *

و از سوانح در آویختن شهباز خان بسنکرام - با آنکه سعادت بار نیدوخته همواره با امرای بهار دست از خدمت گذاری باز نکشید - و از خوب کرداری راجه تودرمل او را پسر خوانده بود شهباز خان از غرض پرستی در بازگشت از بنگاله در بر انداختن او شد - او به تنگناها در آمده به پیکار بر نشست - چون کار آخته دراز شد سعید خان جدائی گزیده ببهار آمد - شهباز خان پورنمل

(۲) در [اکثر نسخه] ریخته آمد (۳) نسخه [ل] یوسف نام (۴) نسخه [ل] بتقدیم رسانیده

(۵) در [بعض نسخه] بدو گروه مخالف فرمودن *

زمیندار کیده‌هور را که با او دشمن بود برنواخت - و در شکست آن بومی او را یاور اندیشید - و از نا فهمیدگی در کمتر زمانه او را زندانی ساخت - راجپوتی که پیشتر با او بسربرد درین نزدیکی ازو جدا شده بسنگرام پیوست - و بهوا خواهی او بجان گزائی شهباز خان آمد - و در کمین آن نشست روزی در نشستگاه شهباز خان یکی با پورنمل حرف سرائی داشت - آن سرگشته بے آنکه ژرف نگاهی بکاربرد بخیال شهباز خان شمشیر حواله نمود - پورنمل از تیزدستی برگرفته او را از هم گذرانید و شهباز خان غور ناکرده آن بیگناه را پای بزد ساخت *

و از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار - ازان باز (که بلشکر منصور آن گزند رسید که لخته گذارده آمد) سترگ بیمناکی داشت - از رسیدن فیروزی جنود کالیوه شد - و (چون بزرگان لشکر را غرض پرستی از راه برد - و از کوتاه بینی با یکدیگر در افتادند) آن بومی لخته دم آسایش برکشید - و از عاقبت بینی کاردانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاده لابه گری پیش گرفت - و قرار داد که معصوم خان کابلی را بحجاز روانه سازد - و خود چون بندگان سعادت سرشت خدمت گذاری نماید - و یکی از خویشان را بر آستانه خلافت پرستاری فرستد - و گزین پیشکش روائه درگاه سازد - و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باشد باز سپارد او در سامان این کار بود فاکاه شهباز خان و سعید خان و دیگر امرا چنانچه گزارش یافت بر آمدند آن بد گوهر سر رشته نیاز از دست واهشته بدراز خواهشها افتاد - امرا از نا شناسائی برخه ولایت باو باز گذاشتند - و او لخته فرمان پذیری گرفت - فیل و توپ و جز آن که بدست او در آمده بود روانه درگاه گردانید - و معصوم خان را اگرچه از بداندیشی کسیل نکرد لیکن قدری از فتنه اندوزی باز داشت - شهریار دوربین پذیرش فرمود - لیکن بر آمدن امرا بدانسان پسندیده نیامد - خواجه سلیمان بعرض رسانید چندانکه گفتم شهباز خان روزی چند توقف نماید از خشمناکی قبول نکرد - او را همراه ناظر دولت ساخته باز بدان صوب فرستادند - تا از کار او آگاهی پذیرد - و امرا را نکوهش بسزا نماید *

و از سوانح فرو نشستن شورش لولیای کرانی - درین هنگام (که آن دیار لخته آرامش بود و امرا بجهت آنکه عیسی قرارداد خود را کار بندد در نواحی آدیسه چشم بر راه داشتند) آن شولیده عقل بدستاری سلیمان سربغی^(۴) غبار فتنه برانگیخت - و هنگامه افغانان فراهم آمد دست تاراج برگشود - و بر صالح پور وزیر خان شتاب آورد - و در حوالی بردوان پیکار در گرفت

(۲) نسخه [۱] کندنپور را - و نسخه [۳] کندهور را (۳) نسخه [۱] داده (۴) نسخه [۱]

سرمذی - و نسخه [۲] شیرینی *

او گزین آویزش نموده ببردوان حصارى شد - امرا ازین آگهی فوج روانه کردند - و خود نیز از پی شتافتند - پیش فرستادگان چون بشش گروهی غنیم رسیدند زیاده سران تباہ اندیش دست ز محاصره باز داشته بکارزار برخاستند - گنداوران کار آگاه بکنار دریای منگل کورت پای همت برافشردند - و در همان نزدیکی فیروزی جنود نیز پیوست - و ازین (که دریا پایاب فیل بود) عشرت دیگر روی داد - درین اثنا خواجه سلیمان و ناظر دولت از بارگاه خلافت در رسیدند - و نوید فتح و بهروزی رسانیدند - در کمتر زمانه برابر دایرها دو قلعه گلین بر ساختند - تا هنگام گذشتن مخالف چیره دستی فتواند کرد - سیم خرداد امرا فیروزی یافتند - و انجمن نشاط آراسته شد - تمام آن شب ریزش ابر بود - بامدادان سپاه نصرت قرین در بارش گذاره شدن گرفتند برخه آدم و اسپ را سیلاب برد - غنیم از کوتاه بینی رده برکشید - صادق خان صفها آراسته بقلعه در شد - و خود را بخواب انداخت - و گار آگاهان برگذاشت - تا فوجها از هم نگسلد چون نیم روز سپری شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آویزه نمیشود به بنگاه باز گردیدند درین هنگام صادق خان بسیج پیکار در سر گرفت - و بامرا گفته فرستاد همگی اندیشه عنان تابعی آن گروه بود - اکنون دل بکارزار برنهند - دلوران پذیرفته بآویزش در آمدند - غنیم با هزاران سراسیمگی دو بخش شد - فوج بر سر وزیر خان آمد - و جوق به پیکار صادق خان و محب علی خان عرصه جان فشانی و جان ستانی گرمی پذیرفت - و راه مردی را بازار دیگر شد - ناظر دولت و سید مبارک و خواجه سلیمان و خواجه دوست و حریف و تاج خان پیوسته نمایان کارها کردند و صادق خان بشایسته آئین غنیم خود را برداشت - درین هنگام پیدائی گرفت - نزدیک است که وزیر خان و آن گروه را پای همت از جای رود - محب علی خان و میرزاده علی خان و کیچک خواجه جدا شده بدان مصاف پیوستند - و در کمتر زمانه آبروی مخالف ریخته آمد و باسمانی تائید بزرگ فتح چهره نشاط افروخت - نزدیک سه صد کس غنیم به نیستی سرا در شدند - و تا صد کس از غازیان اقبال جان سپنجی باز سپرده جاوید نیکنامی اندوختند و در تکامشی هزار کس از گریختگان را روزگار سپری شد - و خاربن فتنه ازان ماک برکنده آمد زبردستان به ثنا گری و نیایش گذاری نشستند *

و از سوانح فروشدن دستم قاقشال - نیرنگی اقبال شاهنشاهی را که تواند اندازه گرفت و شگرف کاری او کی برشمرده آید - آن بد گوهر (که چاره گری او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیاری مجاهدان دولت برخورد گرفته بودند - و کاره از پیش نرفت) امروز

از چندے میانه مردم نقش هستی او ستوده آمد - چون ^(۱) امرآ از تبه رائی آن ناحیت را انتظام نداده متوجه بهار شدند آن شوریده مغز با بسیاری قلعه گھوڑا گھات را گرد گرفت - طاهر و سیف الملک و ^(۲) خواجه مقیم جوهر کاردانی و شجاعت را بر روی کار آورده شایسته نگهبانی نمودند - درین اثنا بابوی منکلی ^(۳) از شیرپور سرچہ رسید - و بر زبانها افتاد که محب علی خان پیوسته است - غنیم از گرد قلعه برخاسته دورتر نشست - بندگان سعادت گزین بیرون شده هنگام پیکار برآستند - از انجا (که غرور مستان را زود خمار ناکامی درگیرد - و بے آزرمان شورش افزا دیر زندگی برنتابند) آن کوتاه بین راه گریز سپرده با گروه اندوه فرورفت - و فیروز مندی پیرایه شگفت دیده وران گردید - فیل سون کدوه با دیگر اسباب برگرفتند - و پورا ^(۴) خوش فال بدست افتاد - همانا سبب برخاسته رفتن امرآ آن بود که بے دستیاری خدمت فروشان اقبال روز افزون چهره افروزه - و بسیاری ناسپاسان را رهنمونی شود *

و همدین ولا مهین بخشش از بازگاہ خلافت بر روی کار آمد - و فراوان کدیور را ^(۵) آسودگی در گرفت - از نیک سگالی گیتی خدیو از زانی پدید آمد - و ازین رو دست مزد جهانبانی لخته بر بزرگران دشوار گشت - گیہان خدیو از صوبہ آلہ آباد و اودھ و دهلی در فصل ربیع از پنج و نیم حصہ یکے برعایا بخشش فرمود - و از حوالی آلہ آباد پنج یک - و در خریف از صوبہ آلہ آباد و اودھ شش یک - و آن در خالصہ هفت کور و هفت لک و چهل و هفت هزار و شصت ^(۶) و دو دام شد - و ازینجا حال اقطاع داران را لخته توان اندازه برگرفت - و بچنین بخشش کشاورزان را آسودگی در گرفت - و نیایش گوی بلند آرازه گشت سازدم تیر قمری وزن گیہان خدیو شد و بہشت چیز برسنجیدند - آرزو مند ان روزگار کام دل برگرفتند - و ثنا گوی را داستانها بر ساختند درین روز شاه قلی خان محرم از بنگالہ آمد - و بسجود ^(۷) والا درگاہ روشن پیدشانی گشت - دوازدم ^(۸) امرآد صادق خان بایلغار از بنگالہ رسید - چون بے طلب آمده بود بار نیافت *

و از سوانح آمدن خانخانان بدرگاہ عالی - اشارت والا رفته بود کہ ہرگاہ خاطر از گجرات فراہم آید رو بقدسی آستان نہد - (چون بہ نیروی دولت روز افزون شور بختان فتنہ افزا بکنج خمول نشستند - و خرد و بزرگ باسایش گرائید) ہشتم از احمد آباد روانہ شد - و بیست و چہارم بدولت بار چہرہ بختمندی برافروخت - رایسنگہہ جہالہ بسعادت کورنش رسید - سرگنشت او

(۲) نسخہ [ل] سیف الملوک (۳) نسخہ [ب] شیرپور سرچہ رید - و نسخہ [ز] شیرپور سرچہ

رسید - و نسخہ [ل] شیرپور رسید (۴) نسخہ [ل] خوشحال (۵) نسخہ [ل] مردم را (۶)

نسخہ [ل] شصت دام شد (۷) نسخہ [ل] قدسی آستان *

لخته شگرفی دارد - از زمینداران گجرات است - با جام و کهنکار خویش - و بدلاوری نامور در پیشین زمان بجهش عروسی نقاره نواخته رهگرا بود - چون نزدیک بنگاه جسا^(۲) پسر عم کهنکار رسید پیغام آمد که دور گذرد - یا نواختن برطرف سازد - ورنه آماده پیکار شود - با آنکه سامان نبود کم داشت دل باویزه نهاک - و بگزین کوشش فیروزی یافت - جسا بفرازشخانه نیستی در شد برادر خرد او صاحب بکین تیزی درآمد - او نیز نقد هستی در باخت - و با وجود فیروز مندی و فرو شدن غنیم از فیرونگی نیلی سپهر ناپدید گشت - رسم راجپوت آنست که در هنگام آویزش از اسپ فرود آیند - و دورتر از بارگی گرم^(۳) پیکار شوند - مبادا اسپ سرکشی نموده از معرکه بیرون برد - و بگوز پائی بیغاره کش همسران گردد - یا همت را بسیج آویزه نماند - و خویشتر را به نیروی تکاور برکناره کشد - رایسنکه بعد از فیروزی چون به نزدیک اسپان رسید راجپوتان صاحب (که بیاسبانی گذاشته بود) آگهی یافته دست مردافگی برگشوند - و دلیرانه نقد زندگی سپردند - او را نیز زخمهای کاری از پا در آورد - و به نیم جان در میان مردگان نفس می شمرد - شبانگاه جوگیئے را برو گذر افتاد - و بخلوت کده خویش برده بچاره گری نشست و پس از بهی پذیرفتن بهمراهی او بادیه نوردی^(۴) پیش گرفت - الوس او را یقین که بفرازشخانه نیستی جا گرم کرده - اگرچه برخی از ناپیدائی نعش بگمان زندگی میشدند لیکن زنان او بآئین خویش خود را در آتش افکندند - و زن دوستدار او تن بسوزش در نداد - و بگدازش دل برنشست در اواخر پیشین سال بدستوری آن آهی بنده کاروان پس از نوزده سال به بنگاه خود آمد - و از سر بار تعلق بردوش گرفت - دیده وران او را شناختند - خاصه آن همخوابه تفسیده جگر - و بیادوری خانخانان بمزبانی ولایت خود رسید *

و از سوانح فرستادن خان اعظم بجنوبی دیار - گدهه و رایسین و آن حواشی باقطاع او قرار یافت - و گرانبار اندر زها بدان صوب دستوری شد - همگی قدسی بسیج آسایش زبردستان دکن و پیرایش مرزبانان آن دیار بود - اگر دادگری و رعیت آبادی فرا پیش ندارند مالش آن بد سگالین ستم گوا بگزین روتی نموده آید - و غمخواری مردم زاد آن سرزمین بسعادت منشان خیرسگال باز گردد از پیشگاه حضور عبدالمطلب خان و راجه اسکر و شیرویه خان و میر جمال الدین حسین آنجو و برهان الملک دکنی و عبد الرحمن موید بیگ و حاجی عبد الله کاشغری و سبحان قلی ترک^(۷) و علی مراد و شیر محمد و علی قلی و دیگران مردان کار آگاه رخصت یافتند - و فرمان شد

(۲) در [بعضی جا] جیسا - بزیادت یا آمده (۳) نسخه [ب] گرم پویه شوند (۴) نسخه [۱]

بادیه پیمائی (۵) نسخه [ل] بآتش زدند (۶) نسخه [ل] رعیت پروری (۷) در [بعضی نسخه] ترکمان *

که هر کدام به تیول خویش رفته سرانجام یورش دکن پیش نهاد خاطر گرداند - و بشهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجی خان و حکیم عین الملک و باز بهادر و شیخ عبد الله خان و مدهکر و جگن و کشنداس و دیگر امرای آنصوب منشور والا نفاذ یافت که همراهی فیروزی جنود را آماده گردند - و حکم شد که آصف خان از صوبه اجمیر با برخی سران آن ناحیت نیز پیوند - و خواجگی فتح الله را بخشی و مختار بیگ را دیوان آن لشکر ساختند و دانای روزگار میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله بلند پایگی داده برهنمونئی راجه علی خان مرزبان خاندیس فرستادند - و چندی کارشناسان آرم دوست را همراه کردند که اگر سزوار باشد بنصیحت گویی دیگر حکام دکن روانه سازد *

و از سوانح فرستادن شهباز خان از بهار بصوب بنگاله - درین هنگام آگهی آمد که او در رفتن بدان خدمت عذر میگذارد - و بجهت عرض حال بدرگاه والا می آید - کرم الله برادر او را فرستادند که ازین تباه بسیچی باز دارد - و بفرموده سرگرم سازد - و حکم شد که میوزایوسف خان از اوده بهار رفته بیاسبانئ آن ملک همت گمارد *

فہضت فرمودن رایدات اقبال بصوب پنجاب

(هرکه پرتوے از آفتاب جهان افروز برگیرد - و کتابه پیشطاق دل بر خواند) بے دلنشین سببے بیکجا برنشیند - و در هر چندی بتازه نرہت گاہے عشرت اندوزد - خاصه اورنگ نشینان فرهنگ آرا - کہ آسایش گروہا گروہ مردم بدید بانئ این خیر بسیچان داد گر در گرو است و پیرایش چار چمن دنیا بآببارئ داد دهئ اینان نخستین نشیمن قلمرو بسیر و شکار ساحت آن از خس و خاشاک شورش رفته آید - و بے میانجی برچگونگی روزگار آگهی افتد - بد گوهوان ناهنجار در گونا کامی فرور شوند و نیک اختران سعادت سرشت را بهروزی پدید آید - درم اولکی مخالف چون بستان سرای مملکت گزین رفت و روبے یابد - و بفروغ معدلت روشنی پذیرد سمند گیہان نورد بدان سو خرامش نماید - و آگهی افزاید - ملک فراخی پذیرد - و اندوہی رو بیکتائی نهد - و فروغ ظلّ الہی جهانیان را درگیرد - ازین رو شہربار دیدہ ور در هر چندی ناحیتے را نشیمن جای خویش سازد - و کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظر فریب و آبشارهای سامعہ افروز و پرستش کدہای شگرف و منازل خیر اساس نهد - هر کرا نگاہ از ظاهر برنگذرد

(۲) نسخه [ب] می‌گراید (۳) نسخه [ل] آفتاب جهان تاب خورد برگیرد (۴) نسخه [ا ک]

همواره بسیر و شکار *

از گذاشتن آن نگارین خانها و پیمودن دشت و صحرا بشگفت زار در شود - درین هنگام (که بفروغ دیهیم خدا فتحپور رشک افزای روزگار بود - و دیده و ران کار آگاه برآنکه شاهنشاه را بدان فراوان دل بستگی ست) بصافی خاطر نخچیر افکنی فراخدای پنجاب پرتوانداخت - و زمان زمان این سگالش افزایش میگرفت - مردم از ناپدید بودن باعث در حیرت - و دور بینان آزمون کار چشم بر راه سبب درینوقت آگهی رسید که میرزا حکیم مرزبان کابل شازدهم امرداد رخت هستی بر بست و در زابلستان گرد شورش برخاست - سپاه آن دیار از نکوهیده کاری چنان می اندیشند که آواره دشت ناکامی گشته بتوران زمین روند - ازین گذارش دور بینی کشور خدا بتازگی چهره بر فروخت و بسیاری از سراسیمگی باز رستند - خود پژوهان باستانی و حال برانند که دل های فرمان دهان داد گر برای سعادت منشان اخلاص گرا و بازرگانان درست اندیس حصار ست آهنین و جوشن ست آسمانی - و دورویان شورش طلب و بد نهادان تباہ کار را شمشیر ست جان گرا و خنجر ست دل شکاف - بختمند (که دران آله آباد جاگیرد - یا گاه گاه برگردد) از دراز دستی زمانه باز رهد - و بکام دل بر فراز روز بهی نشیند - و نا بخرد (که بدین گروه الهی اعتصام آهنگ آویزش در سر گیرد - یا تباہ سگالی بخاطر برگذراند) خود را بر دم تیغ تیز برزند - و بتکاپوی خویش بروز ناکامی نشیند *

* بیت *

بخت هر کس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتاب کشد

آنانکه چشم دور بین باز گشایند پندارند که قرین این بزرگان ایزدی تائید است - و اینان از آنجا که بیمار نادانی شمرند جز مهر افزائی بدل نذرانند - چنانچه از سر آغاز اورنگ نشینی شاهنشاهی (هر که از سرشت تباہ یا بد مسازمی تیره دلان کج گرا نکوهیده اندیشه نمود - یا سرتابی پیش گرفت) کینفر شایسته سرانجام یافت - و بے کوشش کارسازان بارگاه خلافت پیغوله گزین تیره روزی گشت - چنانچه خوانندگان این اقبالنامه بخواہش گرمی دلیل نشتابند - و بتازگی فروشدن این جوان آگاهی بخشند - در ناسپاسیهای پیشین چون خردسال و نادیده کار بود چنان گزند بدو فرسید - لیکن گروه بد گویان (که او را دست آویز شورش داشتند) بگزین سزاهای رسیدند - هنگام آن بود که پند بر گیرد - و به نیایش گرمی برخیزد - از بخت غنودگی تباہ بسیچی افزایش یافت - و باز غبار آمای نزهتگاه هندوستان شد - و زیان زده برگردید - و در آویزه گاه آبروی او ریخته آمد - شهریار مهربان دل باز بخشوده کابلستان مرحمت فرمود - چنانچه گذارده آمد جای آن بود که از شرمساری سر پر ندارد - و از شاه راه رضا جوئی بیرون نشتابد - لیکن در سرشت تباہ

نیکوئی دستمایه بدکرداری گردد - و عاطفت افزونی کج گرائی آرد - کارسازان تقدیر او را گرفتار
 باده پیمائی گردانیدند - و آن را چشمه سار بیماریها ساختند *
 * نظم *

خوردن می هر بدیئے راست سر * وانکه بدش میخورد آن خود بتر

بود بریشم زن ما رعشه دار * لرزه آرنج بدو گشت یار

از افزونی سودا برنجهای دشوار دوا در شد - و ساغر زندگی لبریز گشت - با نژاد بزرگی
 و دودمان سترگی از همنشینى فرومایگان طبیعت پرستار و دمسازى بدگوهران نابخورد از نخل حیات
 گل برنچید - و بوئے از بهار دولت نشنیده رخت زندگی بر بست - بازار فتنه اندوزان کساد گرفت
 و دورویان فتنه افزوز بیکیجتهی گرائیدند - درین هنگام (که زمان شگفته دلی و نشاط افزائی بود)
 گیتی خداوند را غم درگرفت - و باگاه دای شگرفی تقدیر دانسته چاره گر آمد - و بیادری و الاظرت
 بگلشن سرای تسلیم خرامش فرموده به تیمارداری فرزندان او بر نشست - و بغمخواری
 خود و بزرگ آن دیار توجه رفت - و (چون برخه زابلی مردم از تباہ بسیچی بیمناک بودند
 و چنان اندیشیدند که بتوران زمین پناه برند - و فرزندان میوزارا دستمایه خود کامی گردانند) فرمان والا
 بدست ولی بیگ ذوالقدر و فتح الله بسرعت روانه فرمودند - تا بیم زدگان کج گرا را بنوازش
 شاهنشاهی دل دهند - و ازان نکوهیده بسیچ باز دارند - و چنان برگذارند که از پدشطاق ضمیر
 آسمان پیوند نقوش کردارهای پیشین سترده آمد - و از خاطر دریا بار جز موجّه بخشایس برنخیزد
 و فرمان شد که کنور مانسنگه بابرخه فیروزى جنود زود بکابل رسد - و داستان داد گری و مهراندوزی
 بر که و مه باز خواند - و پس ماندگان میوزا و دیگر مردم را از ترک و تاجیک غمخواری کند
 بنابر پیشین سگالش و دلدهی کابلیان چون آسمان آرامش دیگران در جنبش خویش دیدند - و بسان
 ستاره آسایش اینان در خرامش خود - یازدهم شهر یور پس از یک پهر و دو گهژی^(۴) از شب شاهنشاه
 بلند اقبال بر شبدیز دولت بر آمد - و بسیچ پنجاب نمود - نزدیک دولت آباد بارگاه اقبال
 بر افراختند - شیخ ابراهیم و برخه خدمت گزینان را بیاسبانئ دارالخلافه رخصت فرمودند
 و بیست و دوم نزد سرای آباد کنار کولاب (که راجه تودرمل ساخته است) زمان آسایش فرمودند
 راجه رسم نثار و پیشکش بجای آورد - و گزین سپاسها برگذارد - ازین منزل خانخانان دستوری
 گجرات یافت - سی و یکم بدارالملک دهلی نزل^(۵) همایون شد - و بر تربت اولیا رسیده فیض برگرفتند
 بیشتر از روز بخوابگاه جنت آشیانی بداد و دهش گذرانیدند - درین روز میوزا یوسف خان بسجود

(۲) نسخه [ل] تباہ کاری (۳) نسخه [ل] و دورویان ده زبان بیکیجتهی (۴) نسخه [ز] یک گهژی

(۵) نسخه [ل] نزول اجلال شد *

آستان اقبال نامیه بختمندي برافروخت - چون شهباز خان را از بهار بشرقی دیار فرستادند میزرا را در بهار جایگیر کردند - چون منشور والا بدو رسید مردم را بدان سو روانه گردانید - و خود جریده سرعت گرا آمد - و کارها رو براه کوده رخصت گرفت - بامدادان منزل شیخ فرید بخشی بیگی از قدم شاهنشاهی فروغ جاوید گرفت - و کامیاب دیرین آرزو شد - رایات اقبال از راه سنپت و پانی پت سیزدهم مهر بتهانیسر در رسید - چون تباہ بسیجی کابلیان لخته بلند آوازه شد از افزونی مهربانی میر صدر جهان مفتی و بنده علی میدانی را بدان حدود فرستادند - که نیز تر رفته بدلاویز سخنان چاره بد سگالان غنوده رای نمایند - و نیک بسیجان ساده لوح را دلدهی بخشند مرکب همایون از حدود شاه آباد و انباله گذشته هیزدهم بر ظاهر قصبه سهند سایه معدلت انداخت - و بدلگشا باغ آن شهر (که از طراوت و شادابی آن روزگار حرف سرا ست) نشاط اندوختند و شگرف انجمن بتازه روشه فراهم آمد - و درین روز آگهی شد نزدیک بود که رانا بدست افتد از انجا (که دیرگیری سختی آورد) بتکاپو رهائی یافت - چهارم جگناتیه و جعفر بیگ و سید راجو و وزیر جمیل و شیخ سیف الله و محمد خان و جان محمد و شیر بهاری هر کدام با چنده گام فراخ برگرفتند - پایان روز به بنگاه رسیدند - همانا یکی از هموهران غنوده بخت بران آگهی داد رانا با زه و زاد خود دران تنگناها پناه برد - و بر خان و مان او دست غارت برگشودند - و از گور اندیشی بهمان راه برگردیدن بهبود ندیدند - و بصوب گجرات پویه رفت - و قدرے راه نوردیده بجانب دونگرپور باز گردیدند - و رای آنجا را که دروئی پیشه بود یکبارگی دریافتند و مبلغه گرانمند و چاروای بسیار ساوری گویان گرفته باز گشتند - رانا میخواست که از کوهستان برآمده در میان ولایت فتنه انگیزد - ناگهان آن سپاه در رسید - و بناکام باز پس رفت *

و همدربنولا دودا پور رای سرجن را روزگار سپری شد - و عالم از آرایش پاک گشت و نیز شیخ اسمعیل را پیمانۀ زندگی لبریز شد - او نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست - شایستگی از پیشانی او میدرخشید - از همنشینیه طبیعت پرستان نابخرد از پارسائی به باده گساری افتاد چندانکه سودائی مزاج شد و بیماریهای سخت روی داد *

* نظم *

مبادا خردمند غرق شراب * کزین سیل شد قصر دانش خراب

شراب از پی ترک هستی خوردند * نه از بهر شوخی و مستی خوردند

(۲) نسخه [ب] سرعت گرا آمد (۳) نسخه [ل] میرمید جان مفتی (۴) نسخه [ز] شجاع سیف الله

(۵) در [چند نسخه] و شیرمحمد بهائی (۶) در [اکثر نسخه] و قدرے نوردیده (۷) نسخه [ل]

و چاروای بسیار برگرفته باز گشتند (۸) نسخه [ب] برمی افروخت *

او را از افزونی رنجوری ^(۲) بتهانیسر گذاشته بودند - شازدهم ^(۳) بسختی درگذشت - و کار آگاهان را پند نامه باز گذاشت *

و همدربنولا آگهی رسید که کنور مانسنگه با برخی جنود فیروزی آب سند عبیره نمود و جوقی از لشکر منصور بهشاور در آمد - و شاه بیگ از بیمناکی راه گریز سپرد - و الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش گوی می نمایند - بیست و چهارم از حدود ماچهیواره دریای ستلج را بپل برگزشتند - و نزدیک قصبه ^(۴) دهکدار عساکر گردون شکوه فرود آمد - و از نزدیکی هادیاباد و جالندهر و سلطانپور چالش رفت - غره ^(۵) آبان در حوالی جلال آباد دریای بیاه را پل بسته فیروزی جنود برگزشت - و گیتی خداوند برفراز فیل عبیره نمود - درین روز جشن شمسی وزن کشور خدا شد و گلبدانگ نشاط که و مه را در گرفت - هنرنامه‌های شادی ^(۶) روشنی افزای دیده و دل آمد و در حواشی ^(۷) بیروال و انباله به نخچیر افکنی عشرت اندوختند - ششم ^(۸) کلانور بقدم همایون فروغ گرفت - و در بستان سرانی (که باورنگ نشین کشور خدا روشناس روزگار است) هنگامه نشاط فراهم آمد - و ایزدی پرستش را روز بازار دیگر شد - درین روز حکیم علی و بهاؤ الدین کنبورا بکشمیر فرستادند - یوسف خان مرزبان آنجا پیوسته خود را از برکشیدگان شاهنشاهی میدانست و همواره بفرستادن پیشکش خویشتن را بیاد داد - و دوری راه دستاویز نیامدن گردانیده از آن باز (که به پنجاب در آمدند) بقدسی خاطر میرسید که یکی از بندگان فرستاده او را طلبدارند از عرائض نیایش آورد او برخی برآنکه خود این سعادت براندوزد - و بسجود آستان مقدس ناصیه بخت برافروزد - یعقوب پور او از اندیشه پژوهش پدر بدیگر خیال شد - و از اردو گریخته رو به بنگاه خود آورد - بنابراین نامبردها دستوری یافتند - که باندرزهای سعادت افزا رهنمون شوند و آن گریخته را بکوهش بیدار سازند - اگر خود این والا دولت نیندوزد آن آشفته رای تبعه کار را روانه سازد *

و از سوانح سپهری شدن روزگار شیخ جمال - او از بزرگ زادگان هندوستان است - همشیره او در پرستاران حرم سرای اقبال عزت دارد - بمردانگی و آرم مندی طراز بکتائی داشت - از نیکوکاری و گزین خدمتی بامارت رسید - و از فراخ روزی بدمسازگی بدکاران افتاد - و زنگ پذیر نکوهیدگی آمد - و بباده پیمائی و هرزه کاری دامن آلی شد - انجام کار برعشه کشید - چون روز بروز

(۲) در [بعضی نسخه] بتانیسر (۳) نسخه [ز] دهکدهار (۴) نسخه [ز] بلند آوازه از زمین

تا آسمان آمد (۵) در [بعضی نسخه] بروال - و در [بعضی] بردال - و نسخه [ل] بهلول (۶)

نسخه [ل] بمقدم (۷) نسخه [ل] بد گوهرا *

اعتدال مزاج کمتر شده و بیماری افزوده او را بلورده‌یانه گذاشتند - هشتم ازین آشوبگاه گیتی^(۲)

* نظم *

رخت برداشت - و دیگران را اندرزنامه بازگذاشت *

در حصن خرد می حرامی بگذار * وین ملک چنین بدین بد آئین مسپار

هشدار که این شرم بر عقل شکار * دزد است و فشارنده او دزد افشار

ناگزیر آدمی زاده آنست که یک از خرد پژوهان دوربین و فراخ حوصلگان مهر آئین برگزیند

و گفت و کردار او را دستور خویش گرداند - چندی کار آگهان پیشین (که دست آلی باده گساری

شده اند) هنگام و اندازه را و نهشته دارو وار بکار برده اند - نه آنکه خویشتن را بخورش او داده

سرمایه بد مستی و مدهوش مغزی گردانیده - آیات اجلال از حدرد پرسور چهاردهم دریای

چناب را پل بسته گزاره نمود - و نزدیک سیالکوت دایره شد *

و از سوانح سودائی شدن شیخ عبدالرحیم لکهنوی - از نکوهیده آمیزش بباده نوشی افتاد

از دیر باز نا بخودی از پیشانی او پیدائی داشت - درین روز پرده از کار او برگرفته آمد - در منزل

حکیم ابوالفتح سرگرم هرزه گوئی بود - از شورش جنون چمدهر حکیم را برخورد زد - مردم فراهم آمده

از دست او باز کشیدند - و در پیشگاه اقبال زخم او را بر دوخته بچاره گری نشستند - اگرچه

حکیمان آزمون کار عرضه داشتند (که جراحت شیخ زاده مرهم پذیر نیست) لیکن گیهان خدیو

از نهفته دانی نوید تندرستی برگذارد - ظاهر بینان افسون دلدھی پنداشتند - و دورنگهان مزده

بھی دانستند - دو ماه و چهارده روز با آنکه دوسه قاشوق شوربا هر روز میخورد هیچ طبیعت اجابت

نکرد - نبض شناسان قاروره دان دست باز داشتند - شاهنشاه دور بین بسان نخستین روز نوید عافیت

برگذارد - و پالوش خربوزه چاره گری فرمود - بمجرد خوردن طبیعت گشادگی پذیرفت - و روز بروز

تندرستی بر افزود - چنانکه در کمتر زمانه بحال خویش باز آمد - بیست و چهارم نزدیک رسول پور

همایون لشکر فرود آمد - صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داده ازین منزل دستوری فرمودند

بیست و هفتم دریای بهت را بپل برگذشتند - و درین روز گیتی خداوند بشکار آهو از سپاه

جدا شد - ببالیدگی و خوش شبحی و دلیری آهوی این سرزمین دیگر نشان ندهند - یک هفته

عشرت اندوخته باز پیوستند - هفتم آذر بظاهر رهناس سردقات عزت برافراخته آمد - درین روز

بر فراز تله بالناتیه بر آمدند - و با برخی ژنده پوشان برهنه پا خلوت داشتند^(۶) - و ازین منزل

قاسم خان را دستوری پیش شد که ازینجا تا دریای سنده نشیب و فراز را هموار گرداند - و سپس

(۲) در [بعضی نسخه] هستی (۳) نسخه [ز] چهارروز (۴) نسخه [ب] اندوخته هفتم آذر (۵)

نسخه [ل] بگریوه بالناتیه (۶) نسخه [ل] صحبت *

کتلِ خیبر و راهِ کابل را گردون گذار سازد - در کمتر زمانه فرموده بروی کار آمد - و در اینجا فتح^(۲) الله و ولی بیگ از کابل رسیدند - و روشن شد که از نوازش شاهنشاهی زابلستان آرامش پذیرفت و بیمناکان آن دیار دل نهاده بندگی شدند *

و از سوانح آمدنِ قدسی محققه حضرت مریم مکانی - از فرزندی شوق گیهان خدیو بدار الخلافه نیارستند بود - شهریارِ قدردان را ازین آگهی نشاط افزود - یازدهم به نیایش گری پذیرا شده بگوناگون بزرگ داشت بقدسی منازل آوردند - بسیاری را رای آن بود که رایات همایون از رهناس نگذرد - و لیکن چون قدسی بسیج انتظام زابلستان و مالش افغانان بود پیشتر روانه شدند بیست و پنجم براول پندی دایره شد *

و از سوانح فرو نشستنِ شورشِ مظفر گجراتی - چون خانخانان بسجودِ قدسی آستان ره گرا شد آن فرومایه عرصه را خالی پنداشته سر رفتند برداشت - سگالش آنکه بر احمد آباد دست یغما برگشاید - جام بنصیحت گری برنشست - که زود بدان صوب گام نتوان برگرفت و آن کارِ سترگ را آسان نتوان برشمرد - نخست خاطر از امین خان غوری فراهم آرد - اگر هم‌رهی نگزیند مالش او دهد - و سپس جوته گدهه ستاند - من نیز با گزین سامان خواهم پیوست و باسانی ملک گجرات بدست خواهد آمد - بدین داستانهای خواب آور آن سودائی بر قصبه انبریلی تاخت آورد - و بر ولایت امین خان لخته چیرگی یافت - آن بومی بکار پردازان گجرات برگذارد - مرا نیروی آویزش نیست - اگر لخته یاری شود باسانی شورش فرو خواهد نشست درم قلیچ خان با برخی بهادران کار طلب در احمد آباد آماده پیکار نشست - سید قاسم و خواجه نظام الدین احمد با چنده نیز درستان عرصه مردانگی بدان سو ره نوردیدند - و از کاردانی بیگ محمد توقدای و امیر محب الله و سید سالم را با گروهی نبرد آرا پیشتر فرستادند - فیروزی جنود سی کروهی رسیده بود که پای آن شولیده مغز از جای رفت - و بصوب کاتهی واره شتاب آورد پیشین شتابنده گان چون بامین خان پیوستند دل بر گرفت - و نیروی دیگر پدید آمد - گذارش نمود که اگر هزار سوار دیگر پیوندد ازین راه از پی در آئیم - و از جانب دیگر فیروزی جنود تکامشی پیش گیرند - بنا بران قلیچ خان و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان و ابابکر شیخ و جوقه دلاوران را فرستادند - و دیگر سران دولت براه دیگر گام فراخ برگرفتند - امین خان قصبه راجکوت را که پناه جای او بود یغمائی گردانید - و آن واژون بخت برن آمد - آن زمین ست شوره زار - پیوسته مدّ و جذر دریا شگفت آورد - دراز دوپست کروه - و پهن از سی تا پنجاه - در آخر تابستان

(۲) در [چند نسخه] ولی بیگ و فتح الله (۳) نسخه [ل] بگونه گدهه شتابد (۴) نسخه [ز] بریای *

بخشکی گراید - آب شیرین چون از آن سرزمین بگذرانند شور می گیرد - امرا نزدیک مزارِ داور الملک عنان باز کشیدند - در آنجا امین خان بآن جوقِ بهادر پیوست - و جام بدستاریز پیمان آمده دید هر دو زمین دار را دلاسا نموده دستوری بنگاه دادند - آنها فرزندان خود را در خدمت گزینی فیروزی جنود گذاشتند - و یکبارگی گردِ شورش فرونشست - و پس از انجام کار در همان نزدیکی خانخانان رسید - او در اثنای راه لخته بسرانجام مهماتِ سروهی و جالور پرداخت - رای سروهی در کمتر زمانه آمده دید - و غزنی^(۲) خان جالوری بسترابی نشست - چون پای همت افشوده دید و رستگاری دشواری نمود - بزینهار پیوست - چون بفاگزیر دل بوان نهاده بود از تصرف باز داشته همراه آورد - و جالور را باقطاع دیگران داد - و بایزیدی تائید از خطر گاه سترگ رهائی یافت نزدیک سروهی بخاطر هوس پیدا رسید که با پردگیان نشاطِ شکار براندوزد - و از جوش برنائی بدین عزیمت لخته از سپاه جدا شد - و از فزونی تکادو و گرمی هوا بسایه درخته آرامش گزید ناگاه یکی از شکاریان دستِ ستم برگشود - و گاو بر گرفت - راجپوتان آن مرز باویزش در آمدند و خانخانان به پیکار آن گروه برخاست - و چنده نزدیکان پیوستند - سترگ کارزار^(۳) رو داد نزدیک بود که کار دگرگون شود - در آن نومیدی فیروزی یافتند - و مالش بسزا دادند - و همدینولا کهنکار زمین دار کچه رخت هستی بر بست - و بهار^(۴) پوز او جانشین گشت - جام اگرچه در مردم و ملک افزونی دارد لیکن او را بزرگ دانند^(۵) - و هنگام جانشینی و دیگر کارها از دستوری خواهند *

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه بدرگاه والا

آوازه داد و دهش شاهنشاهی و حق پڑهی و قدردانی وطن دوستان را اندیشه غربت زنجیر گسل دارد - و هیچ روزه نگردد که گروهی دور دستان سعادت کورنش نیندوزند - و بگونگون خواهشها کامیاب نگردند - ازین رو که و مه زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و ازین دولت ابد طراز کام دل بگیرند - لیکن وفا پرستی و نمک شناسی پیش راه میگرفت چون میرزا در گذشت لخته گردِ شورش برخاست - و هر کس بچاره گری خود برنشست - فریدون خان میرزایان و ترکان ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت - همگی گفتار آن نادرست آنکه کم گرائی میرزا از کابلیان میدانند - در باد افرا^(۶) آن نکوهش و مالش خواهد رفت - او را نظر

(۲) نسخه [ز] عزلی خان - یا عدلی خان باشد (۳) نسخه [ل] روی نمود (۴) در [چند نسخه]

بهاره (۵) در [بعضی نسخه] دارند *

بر تباہ کاری خود سگالش آن بود که بمزبان توران پیوندد . و بفسون طرازی بسے شناسندگان کم بین را از جای برد - و نزدیک بود که بیشتر مردم بدو گروند - درین اثنا قدسی فرمان پی در پی رسید و هنگام بد گوهراں درهم شکست - آن نافر جام دران اندیشه که خردان میرزا را با خود گرفته بماوراء النهر گریزد - دور بینان خیر سگال بدید بانئ او همت گماشتند - درین هنگام آواز فیروزی جنود بلندی گرفت - او نیز از پیشین بسیج باز آمده به نیایش گری روی آورد - لیکن از کم بینی و دگرگونی رای بیک جا نه استادے - تا آنکه کنور مانسنگه رسید - و سگالشها یکتائی گرفت از ساحل سند خواجه شمس الدین و برخه دلاوران کار شناس از آب گذشته بیشتر روان شدند و شاه بیگ از پشاور بکابل رفت - و رعایا بایلی سعادت افدوختند - و سپس چون فیروزی لشکر در بگرام فراهم آمد از انجا خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ و چندے مبارزان همت منش پیش رفتند - راه خیبر (که از هجوم تاریکیان کچ گرا بسته بود) گشایش یافت - و ره زنان فتنه اندوز بکنج ناکامی خریدند - این جوق نصرت قرین بجلال آباد رسیده بداد گری آرامش بخشیدند علی محمد اسپ و جمعی کابلیان دولت خواهانه پیوستند - بخت نسا بیگم در انجا بود - ازین آگهی نشاط اندوخت - میرزا آن پرده نشین پارسا را با افراسیاب فرزند دوستدار خود بدرگاه والا رخصت کرده بود - تا ببارگاه خلافت رفته نیایش گری نماید - و عذر کم خدمتیها برگذارد - و حسن و حسین فرزندان توأم شاه رخ میرزا را نیز همراه کرد - ازین سانحه ناگزیر افراسیاب چون نزدیک بود برگشت - و فریدون از تباہ بسیچی بران شد که بیگم را نیز برگرداند - درینوقت امرای پادشاهی رسیدند - و نقش تباہ اندیشهها بزوده آمده - بیست و نهم آبان مانسنگه به بتخاک شتافت - میرزا کیقباد پانزده ساله و افراسیاب چهارده ساله با بسیاری سپاه پیوستند - و از نوازش گیتی خداوند چهره امید بر افروختند - بامدادان بکابل در آمدند - و گروه گروه مردم را بگشاده دستی و شیرین زبانی دل بدست آوردند - چهارم آذر کنور مانسنگه پاسبانی آن ملک بجگت سنگه پسر خود و خواجه شمس الدین باز گذاشت - و خود با اغروق میرزا و سران ملک رو بقدسی آستان نهاد بیست و پنجم در قصبه راول پندی سعادت کورنش سر بلندی یافت - و آیندگان را باندازه پایه نوازش فرمودند نخست افراسیاب و کیقباد و دوالی همشیرزاده میرزا دولت بار اندوختند و سپس فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و گدا بیگ و تاش بیگ قوچین و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفر کوکه و جاننش بهادر و تانار بیگ و غیور بیگ و الخ بیگ و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد ترنابی و خاکی گلّبان اتالیق و قاسم کوکه و خواجه یاقوت و اتم بهادر

(۲) نسخه [اب] پشاور (۳) در [بعضی نسخه] جمیع (۴) نسخه [ز] یازده ساله *

(سنه ۹۹۴)

[۴۷۴]

(سال سیم)

و خویشم بهادر و حیدرعلی عرب و قاضی عزت الله و فرخ بیگ مصور و دیگر بهادران و بیکه جوانان^(۳) بهر کدام در خور منزلت خلعت و اسپ و خوانهای مهر و رویه بخشش شد - و گوناگون عواطف شاهنشاهی در گرفت - فریدون را (که بناسپاسی و فتنه اندوزی^(۴) خوگر بود - و بیحقیقتی و شورش افزائی پیشه او) بزین خان کوکه سپردند - تا بتازگی نسخه احوال او برخواند - و ژرفای اطوار او را دریابد - دوم دی محدود حسن ابدال دایره شد - و نزدیک آن بشکار قمرغه نشاط اندوختند درینجا حکیم علی و بهار الدین از کشمیر آمده سجد نیایش نمودند - مرزبان آنجا از فزونی خوشامد گویان و استواری جا ره گرای نیکو بندگی نیامد - اگرچه بآئین دورویان بدگوهر لابه گویها نمود لیکن نه خود عزیمت آستان بوسی نمود - و نه آن گریخته را روانه ساخت - و از بیدانشی پایه او افزود غضب پادشاهی (که بے هنگام نشود - و از جا نگردد) بجوش آمد - فرمان شد که فیروزی جنود او را از خواب پندار در آورند *

نامزد فرمودن عساکر گیتی گشا^(۶) بتسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا را همگی بسیج آنکه جویدار معدلت روز بروز بسیرابی گراید و چهارچمن گیتی زمان زمان شاداب تر گردد - و هرچند فراوان ملک بدست یکم از فراخ حوصلگان دادگر در آید هرآینه این آرزو بگزین روش چهره افزود - و (چون قلم رو از آبیاری دیده در انصاف گزین آباد شود - و که و مه آن مرز سایه نشین آسایش گردند) ناگزیر آنکه بکار همسایگان (که راه مدارا سپردند) ژرف نگاهی بکار برند - و دور بینی بجای آورند - اگر پیشین نشست و برخاست اینان را بدوستی و هنجار گزینی آورده باشد - و از سعادت پژوهی بازیردستان نیک سگالی پیش آرند - دست از مال و ملک بازداشته یاروی فراپیش گیرند - و رنه آئین دادگری آنکه لخته مالش دهند و بوم بازستانند - خاصه غنوده رائے که با گوناگون نوازش راه پندار سپرد - و دل از رعیت پروری برگرفته بطبیعت پرستی نشیند - بذابران چون فرستادگان از کشمیر بازگردیدند - و نخوت فوشی و نکوهیده کاری او برگذاردند شاهنشاه دیده در نهم دی میرزا شاه رخ و بهادر و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و ماد هوسنگه و مبارک خان و جلال خان و بسیاری از احدیان بسوکردگی میرزا علی اکبر شاهي و شیخ یعقوب کشمیری و حیدرچک و دیگر مبارزان کار طلب را دستوری دادند - و امین الدین ببخشی گری اختصاص یافت - و همدربین روز زین خان کوکه را برهنمونی

(۲) نسخه [از] خوشم بهادر (۳) نسخه [ب] ویکه جوانان بسعادت کورنش رسیدند و بهر کدام (۴)

نسخه [ل] خو کرده بود (۵) نسخه [ل] بد گویان دوروی (۶) در [چند نسخه] پادشاهی *

الوس یوسف زئی و گشایش سواد و بجزور رخصت فرمودند - این گروه انبوه پیدشتر در قندهار و قراباغ بسرمی بردند - از انجا بکابل آمده دست چیرگی برگشادند - میرزا الخ بیگ کابلی بدستان سرائی از هم گذرانید - پس ماندگان از انجا بلمغانات دم آسایس برگرفتند^(۲) - و سپس باسنغر بار اقامت گشودند - و نزدیک صد سال است که در سواد و بجزور برهنی و سرتابی روز میگذرانند - درین سرزمین گروهی (که خطاب سلطانی داشتند) می بودند - و خود را از نژاد^(۳) دخترعی سلطان سکندر می پنداشتند - این سرگردانان تباہ بسیج چندے پرستاری جا گرم کردند و بحیلہ اندوزی راه ناسپاسی پیش گرفتند - و گزین جایهای ایذان بدست آوردند - و تا امروز برخه ازان پیشین مردم دران تگناها بناکامی بسرمی برند - و از وطن دوستی بیرون شدن نیارند در یورش کابل کلانتران این قوم جبہہ سای گشته لابه گریها نمودند - و از پیشین نکوهیده کردار شرمساری کشیده پیمان پرستاری بستند - ازان میان کالورا بفزونی عاطفت پایه افزودند - و از تباہ سرشتی و غنوده بختی در اندک زمانے بآئین پیش گرائیدند - و بر راهزنی و خلق آزاری همت گماشتند - و آن کالوی تیوه روزگار از دار الخلافه روی برگریز نهاد - خواجه شمس الدین از نواحی اٹک دستگیر ساخته بدرگاہ فرستاد - شهریار مهربان دل بجای پاداش نوازش فرمود از انجا (که بد سرشت را نیکوئی سود مند نیاید) بتازگی آن شوریده مغز راه گریز پیش گرفت و به پیشین بنگاه پناه برد - و سرمایہ کجگرائی دیگر بومیان شد - گیهان خدیو حسن خان پتئی راجه مکت من جانش بهادر اسکرن پنچانن هیرا پردهان رامچند شیخ کبیر فولاد محمد علی سلدوز رگهنا ته سیسودیه سنار چند خان محمد شیخ معروف خانزاده محمد پادشاه قلی دولت بلوچ^(۴) محمد سعید یار محمد یساول کنارو بدگوجر میرطوفان رحمت الله عالم یادکار ملا شیري حسن بیگ گرد الله بخش مرل شاه محمد عیسی و جمع دیگر را بسپه آرائی کولکناش دستوری دادند و عرب خانجهانی را بخشی گردانیدند - همگی سگالش آنکه آن گروه کچ گرا را رهنمون کردند و تیره دلان اندرز نپذیر بباد افراه رسند - و فریدون خان را ازو گرفته براقم شگرفنامه سپردند *

و همدین سال اسمعیل قلی خان ببلوچستان رخصت شد - چون آگهی آمد (که این گروه راه ناسپاسی می سپردند - و پرستاری بجای نمی آرد) آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رایسنگه ابوالقاسم تمکین و بسیاریه مبارزان کارطلب را همراه کردند - هاشم ببخشیکری

(۲) در [اکثر نسخه] برکشیدند (۳) نسخه [ب] باسنقر - و نسخه [ز] باشنغر (۴) نسخه [ل]

نژاد سلطان سکندر (۵) در [بعض نسخه] دهیرانریان (۶) نسخه [ز] عجائب دولت (۷) نسخه

اختصاص گرفت - و همدربین روز کنور مانسنگه را رخصت کابل شد - تا بداد گری آن ناحیت را آباد سازد - سید حامد بخاری و بختیار بیگ و محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیاری دلاوران نامور را همراه ساختند - و فرمان شد که چون بگریوه خیبر نزدیک شود روزی چند عذبان باز گیرند و تاریکیان تیره بخت را مالش دهد - و چنان سازد که راه ایمنی پذیرد - و پویندگان را فراغ خاطر باشد - شهریار کشورگشا دوازدهم دی در چهار ماه و یک روز سه صد و پنچ کروه و کسرے راه در شصت و پنچ کوچ در نور دیده در آتک بنارس بخصستگی در آمد - و داد گری و کار آگهی برانزود - بامدادان بمنزل زین خان کوکه و کنور مانسنگه (که در آن نزدیکی فرود آمده بودند) سایه عاطفت انداخت و بتازگی گرانبار مهین اندرزها گردانید - پانزدهم فریدون خان را بحجاز فرستادند - بوکه آلیش بد گوهری شست و شوی یابد - و سرمایه سعادت اندوزد - از دریای بهت بکشتی بر آورده بدیگر بردند - و از آنجا صادق خان دریائی ساخت - و بدان طواف گاه رهانید - هر چند دور بینان بارگاه عرضداشتند (که چنین شورش منش اگر از بار هستی رهائی نیابد در زندان داستان پند پذیری بر خواند) گیتی خدایند پاس طلب داشته برگذارده گوش نهد - حاجی سیندوک احمد بیگ علی محمد الف احمد قاسم کیچک علی قاقشال ناد علی بیگ خرم بای میرباتی پیر محمد جلابر درویش علی قوش بیگی ^(۳) القمش بهادر کفشی بهادر لاله بیگ محمدی بیگ مشتاق بیگ از بیمناکی نظر بر پیش آیندگان داشتند - چون از نواخت آنان آگهی شد از کابل بسیج قدسی آستان نمودند - بیستم سعادت بار اندوختند - و بخسروانی نوازش بلند پایگی یافتند *

و از سوانح فرستان سپاه بتاخت یوسف زئی - بنگاه این گروه ناسپاس کوهستان سواد و بجز است - و بسیاری در دشت بسر برند - از دو سو دریای سند دارد - و از دو جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالی - درازت آن سی کروه - پهنا بیست تا پانزده - جلکهای دلگشا و مرزهای نگاه فریب چهره افروز نشاط - کولکلتاش چون بدین دشت نپرداخته ببجور شتافت بیست و پنجم گیتی خدایند قرا بیگ و ضیاء الملک و برخه بهادران خدمت گزین را بسرکردگی شیخ فرید بخشی فرستادند - گزین تاخته نموده باز گردیدند - و چنان برگذارند که کار دشت فراوان است - آن سزوار که فوج دیگر نامزد گردد - تا بشایستگی خاربن ناسپاسی ^(۴) برکنده آید و سپس از طرف دیگر بکوهستان در شده پیش کولکلتاش روند - بنابراین چهارم بهمن سعید خان ملک الشعرا شیخ فیضی شیر خواجه علی محمد الف قاضی علی صالح دیوانه فتح الله شربت دار ایوب بیگ یعقوب بیگ عبد الرحمن بیگ شیخ ابوالبرکات و طایفه دیگر از مجاهدان سعادت اندوز

(۲) در [بعضی جای] میوندک (۳) در [بعضی نسخه] القمش بهادر (۴) نسخه [۱] ناسپاسان *

و سه صد سوار نگارنده اقبالنامه را دستوری دادند - در نخستین منزل (که کهنترین بوداع برادران رفته بود) گیهان خدیو از راه کهنترنوازی سایه عاطفت انداخت - و بگونگون نوازش سربلندی بخشید - و قور خاصه نامزد شد - تا بکورنش آن سعادت اندوزد - و بهنگام سواری فیروزی جنود در پس آن خرامش نماید - و در مقام نردان^(۲) انجمن کارآگهان انتظام یابد - هفتم میر شریف آملی را بزابلستان فرستادند - بمنصب امینی و صدارت آنصوب بلند پایگی یافت - و دران روز قاسم بیگ تبریزی بمیر عدلی اردو سرفرازی یافت - و بر زبان گوهر بار رفت که همواره نیایش ایزدی و رضامندی الهی را پژوهش نماید - و شناسائی را با نیاز مندی برآمیزد - و از آزمندی و شتر دلی (که لغزشگاه هوشمندان است) بر کرانه زید - چه بسا پارسا گوهر را رنگینی دنیا و شکوه ستمگران از حق گذاری باز دارد - و داوری را بگواه و سوگند باز نگذارد - و از دورنگاهی پرهشهای رنگارنگ را با سواد خوانی پیشانی آمیخته دارد و بزرگ آویزش را بدانچه خود نرسد بعرض همایون رساند و تن آسانی را ناروا دانسته گاه و بیگاه بدین کار پردازد *

و از سوانح فرستادن راجه بیرو بصوب سواد - چون آگهی آمد (که اگر کار به پیش فرستادگان باز گذاشته آید از فرزی کج گرایان این ناحیت و دشوار گذاری تنگناهای کوهستان دیر تر بانجام میرسد) بنابران بسیج آن شد که لشکوه تازه بسرکردگی یکی از بندگان کار شناس نامزد کرده از آنجا (که این شوریده آرمیده را آهنگ نبرد در سر بود - و آرزوی آن سرپای خاطر فرو گرفته) بعرض همایون رسانید - اگرچه خدمت حضور اکسیر^(۴) بختواری ست لیکن میخواهد که پرستاری غایبانه را (که آزمونگاه یگانگی و یکروئی ست) عیار باز نماید - و بتازگی پایه گوهر شناسی گیتی خدیو بر روی روز افتد - و مرا (که از پیغوله خمول بر آورده روشناس روزگار گردانیده اند) دوش فطرت قدرے سبکبار آید - و بدین اندیشه دل را نیور افزود که اگر بمدد گاری زمانه و یاری سپهر در نورد گاه بگزین کارے چهره ناموری بر افروزد شایسته بندگی (که پیرایه دین و دنیا ست) بجای آمده باشد - و هم دهان هرزه سرایان ناتوان بین (که دروازه های فاسزائی ست) بسته آید - و رنه سپنجی جان را نثار دولت ابد طراز ساخته جاوید نیکنامی برگیرد - شهریار آگاه دل نقش راستی از گذاره برخوانده پذیرش فرمود - و مرا بنشاط گاه برده نیروی دیگر بخشید - و بر زبان گوهر آمدن گذارش یافت که چنده از سپاهیان آزمون کار را همراه خواهیم ساخت - که ایستادن و کارزار شدن بصواب دید آن گروه شون - پایان روز که هنگام دستوری بود کشور خدا فرمود - بر پیشگاه خاطر

(۲) در [بعضی نسخه] بردان - والله اعلم (۳) در [بعضی نسخه] تذکنای کوهستان (۴) نسخه [۱]

بخت دولت است (۵) نسخه [اب ک] که دروازه ناسزا سرائی ست *

چنان پرتو می افتد که میان تو و راجه بیدربر قرعه اندازند - تا بے خواهش یکدیگر ایزدی سرنوشت پیدائی گیرد - از آنجا که خواهش دیگر بود ^(۲) نقش بسیار برگرفته آمد - یکبارگی ^(۴) رقم کم بنام او بر آمد - و ما هر دو باندوه دراز در شدیم - ناگزیر خار غم بدل فروشکسته ^(۵) باندوز سرائی خود نشست و آن سزاوار بزم و رزم بسرنوشت آسمانی دوازدهم بهمین رخصت یافت - قاسم خواجه و گدا بیگ و حاجی سیندوک و احمد بیگ و ناش بیگ و خواجه حسام الدین و برخی بهادران نامورا همراه نوشتند - بامدادان خدیو عالم در بازگشت شکار بدایره راجه سایه عاطفت انداخت و بنوازشهای گوناگون سرافرازی بخشید - در کمتر زمانه باهم پیوسته دشت را گزین رفت و روبرو کردند - هوکه سرکشی پیش گرفت مالش بسزا یافت - و هرکه نیایش گری نمود مال و ناموس او را پاسبانی نموده جای دیگر آباد کردند - و فیروزی جنود باهنگ گشایش نبیر ^(۶) رو بگریوه نهادند چون لخته تنگناها سپرده بمنزل دوک رسیدند افغانان واژون بخت چاره آویزش ساخته ^(۷) به پیکار برخاستند - و شگرف کارزار چهره راد مردی بر افروخت - جمع انبوه دستگیر شدند - و بسیاری به نیستی گرائیدند - شیرخواجه احمد بیگ علی محمد الف ضیاء الدین بهرام بیگ کارنامه‌های دلوری بروی کار آوردند - و چون بیگانه بود و احوال پیش پیدائی نداشت برگشته بمنزل گاه آمدند و چون آگهی شد که ازین راه بدان مقصد نتوان شد بدشت باز گردیدند - تا از راه دیگر در آیند *

و همدربنولا حکیم ابوالفتح را با جوقة بهادران کار آگاه بسواد رخصت فرمودند - زین خان کولکلتاش عرضداشت کرده بود که بایزدی عنایت سخت گریوها گذارده شد - و بجور و بیشتر سواد بدست در آمد - لیکن از افزونی نکاد و لشکر بستوه آمد - افغانان در گریوه کراکر میان سواد ^(۱۰) و نبیر فراهم آمده اند - اگر لخته گنداوران پیوندند بشایستگی بادافراه اینان سرانجام یابد - و همگی ملک بگزین روش بدست افتد - بنابرین نوزدهم حسن بیگ شیخ عمری احمد قاسم طوفان بیگ ملا غیوری موهنداس را با چروها و شمشیر بازان بسرکردگی حکیم دستوری دادند - و فرمودند که اگر پیشین سپاه در دشت باشد پیوسته بزودی بکولکلتاش رسند - و از گریوه ^(۱۱) ملکند (که نزدیک ترین راههاست) شتاب آورند - پایان روز بدایره حکیم رفته جارید دولت بخشیدند - و بهین پندها آویزه گوش هوش شد

(۲) در [بعضی نسخه] دیگر بود (۳) در [بعضی نسخه] بسیار برابر گرفت (۴) نسخه [۱] یکبارگی

بنام او بر آمد (۵) نسخه [۱] باندوز گوئی (۶) نسخه [۱] بگریوه حمله نهادند - و نسخه [ز]

بگریوه جماه (۷) نسخه [ز] جای آویزش (۸) نسخه [ب ک] شناخته (۹) نسخه [۱] بگونیستی

(۱۰) نسخه [۱] سواد و تیره - و نسخه [ب] سواد و تیر - و نسخه [ک] سواد و تیره (۱۱) نسخه

[۱] از کوه ملکند *

در کمتر زمانه لشکرها یکجا فراهم آمدند - و بدان راه که حکم شده بود گام پر گرفتند - و همدربین روز آگهی رسید که ایلیچی عبدالله خان فرمانروای توران و نظریه^(۲) (که از دیرباز بلخ در نیول او بود) با بزرگ کاروانی نزدیک رسیده - و از رهزنی قاریکیان گریوه خدیبر دشوار گذار است - بنابراین مبارک خان نوحانی و غازی خان و چنده از راد مردان را بسرکردگی شیخ فرید بخششی بیگی فرستادند - که آیندگان را باسانی برگذرانند *

و از سوانح آرامش یافتن صوبه بنگاله - دران هنگام (که یورش پنجاب بخاطر همایون پرتوانداخت) آگهی آمد که وزیرخان تنها از مهمات آنحدود نمیتواند برآمد - و سرکشان آن مرز تارک ناسپاسی برافراخته دارند - بنابراین کهین برادر شهباز خان را فرستادند - که او را از صوبه بهار بدان ملک رساند - بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهباز خان را آرزومندی سجد قدسی آستان بیتاب دارد - و از مدارای ناهنجار فرستاده ره گرای بارگاه اقبال است - سزاولان جدکار را روانه فرمودند - که کام و ناکام او را برگردانیده بدان خدمت رسانند - نزدیک جونپور بدو پیوسته ازان خواهش بازداشتند - بیستم بهمن بهاسبانی بنگاله برنشست - و بزبان دلاسا و دست گشاده بصید دلها پرداخت - بکمتر فرصتی افغانان کج گویا نیاپیش گری فرا پیش گرفتند و گرد شورشها فرونشست - و زیردستان برآسودند - و بکین توزی عیسی بملک بهائی سپاه روانه ساخت - از نیرنگی اقبال یاری آویزش نشد - و ولایتی (که صادق خان باشتی داده بود) بدست آمد - و تا بندر چانگانو چیرگی یافت - و کارها بشایستگی گرائید - عیسی گزین تنسوقات فرستاده بلاه گری پیش آمد - و گزارش نمود که چون معصوم از واژون بختی راه ناسپاسی پیموده بر خویشتن میلرزد چنده میخواهد که غایبانه شایسته پرستاری کند - و اکنون پور خود را بدرگاه میفرستد - پاسخ شد بهبود آنست که بحجاز هتابد - و از انجا روی نیاز ببارگاه آورد و بسیاری از افغانان قتلونیز جدا شده پیوستند - او دستان سرائی پیش گرفت - شهباز خان از ساد لوحی پذیرفته آدیمه را بلو باز داد *

و همدربینولا گزین فوجی بولایت کومه فرستاد - میان آدیمه و دکن ملکه ست آباد - مادهور سنگه بومی آن (ازینکه کوه دشوار عبور در پیش دارد) سر نخوت برمی افرازد - مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست یغما گشودند - و غنیمت فراوان اذ وختند - او از بخت مندی مالگذاری پیش گرفت - و در سایه دولت بهمال آسایش یافت - و نیز مرزبان مکه (که نزدیک بیگوست) فراوان خواسته و فیل فرستاده داستان یکجتهی برخواند - و از نیرنگی اقبال آنکه از امرای بزرگ

(۲) نسخه [ب] نظری که (۳) نسخه [۱] جلتو *

جز وزیرخان نبود - و کارها بشایستگی انجام گرفت - و نواره که گزین اسبابِ نبردِ آن دیار است نیز انتظام نداشت - و غنیم را کشتی نورد فراوان *

و از سوانح آمدنِ یوسف خان مرزبانِ کشمیر بدرگاهِ والا - چون سپاهِ نصرت پیوند بگشودنِ کشمیر دستوری یافت سرانِ لشکر را همگی اندیشه آن بود که از راهِ بهنبر در آیند - برای آنکه گران لشکرها ازین راه بزودی و آسانی خرامش نمایند - و برخه زمیندارانِ آنسو سخنِ یگانگی می سرانیدند - سگالش آن بود که چون راه از برف واگشاید و هنگامِ زمستان بانجام رسد گریوه نوردی پیش گیرند - از آنجا که پاداش بدگوهان درنگ برنتابد فرمان شد که درین ریزش برف (که غنیم خوابِ بے پروائی در سردار) از راهِ پکلی (که برف کم بارد) فیروزی جنود بدان ملک شتابد - ناگزیر دل بدان صوب نهادند ازین آگهی یوسف خان آهنگ پیکار در سرگرفت - و بسیاری کار آگهان را روانه گردانید - که نزد دریای نین سکه حصار برآرد - و در هرنگی استوار جائے ساخته آماده آویزش شوند - فرستادگان از بارهموله شش کروه گذشته بودند که اقبال روز افزون بشگرف کاری در آمد - مرزبانِ کشمیر نقش آن سگالش برسترد - و رخصت کردها را باز گردانید - و از حرف سرانی رای زنان کم بین و کوتاه نگاهان زر دوست بگران خواب غفلت در شد - و دشوار گذاری گریوها و رسیدن برف و باران و گرم سیری بودن فیروزی جنود غنوده تر ساخت - و خویشتن دوستی و مال پرستی غبار آورد بے پروائی گردانید - هنگامیکه کار از دست رفته بود آگهی پذیرفتند که مجاهدان دولت بگشایش این ملک همت بسته اند - و در نزدیک پکلی رسیده - گرد شورش بلند می گرامی شد - و گوناگون رایها پدید آمد - هرکه دوربینی از دست دهد و در کامیابی اندیشه ناکامی ننماید هرآینه به تیور روز دشمن کامی نشیند - و پای خواهش بسنگ ناکامی در آید - پس از کوتاهی داستان بهزاران آسیمه سربازی بارش پیکار در سرگرفت - زمان زمان دگرگونگی رای کالیوه تر ساخت - درین هنگام (که سپاه ایزدی اعتصام نشیب و فراز در نوردیده نزدیک بولباس فرود آمد) یوسف خان از شاد خواب پندار بوخاست - و بچاره گرمی ناسپاسی برنشست - و (چون بجز زینهار می شدن و بکورنش رسیدن دست آویز ملک داری نیافت) از کتل کوارمست بهبانه دیدن نوردگاه با چنده جدا شد و کاردان فرستاده راز دل در میان آورد - امرا (که از سختی سرما و گرانی آذوق و دشواری راه و ریزش برف و باران بستوه آمده بودند) از پیش خود پذیرفته آمده را دستوری دادند - و او با چنده از دمسازان چهارم اسفندارمند بفیروزی سپاه پیوست - امرا گوناگون بزرگ داشت بجای آورده

(۲) نسخه [ب ک] می گذارند (۳) نسخه [ل] پکلی (۴) نسخه [ب] ناکامی (۵) نسخه [ب]

الیاس - و نسخه [ل] لوالباس (۶) نسخه [ا] گذارمست *

انجمن آراستند - و آهنگ بازگشتن در سرگرفتند - چون بدرگاه والا آگهی رسید فرمان شد که آمدن او پسند خاطر اقدس آمد - و بخسروانی نوازش سربلندی خواهد یافت - لیکن اندیشه بازگشت امرا شایستگی ندارد - اگر یوسف خان را حیلۀ اندوزی در سر نیست و شاهراه راستی می رود باید که فیروزی سپاه دران عرصه دلگشا در آید - و آن ملک گرفته بدو سپارند - امرا کام و ناکام قدم پیشتر نهادند - سران کشمیر از واژونی بخت و غنودگی رای حسین خان چک را نزدیک کوارمست بکلانی برگرفتند - و در استواری گریوه نشستند - درین هنگام یعقوب پسر یوسف خان بدان هنگامه پیوست - و از مرزبان نو دل برگرفته بدو گرویدند - و بر سر گریوه آویزش را روز بازار شد مادهورسنگه و امین الدین و برخی از سپاه فیروزی سر آن گریوه دشوار گشا برگرفتند - حسن بیگ احدی و چند راجپوتان بجان سپاری جاوید نیکنامی اندوختند - و چهل کس نامور از غنیم رخت هستی بر بست - و پراکندگی دران گروه افتاد - درین اثنا بسخن سرائی شیخ یعقوب کشمیری زمینداران کرنا^(۳) آمده دیدند - و قرار یافت که از بنگاه ایغان فوج درون کشمیر در آید کشمیربان لابه گری پیش گرفتند - و حرف آشتی برگذارند - و گذارش نمودند که مرزبان این دیار رو بدان درگاه آورده است - سزوار آنست که گرد آویزه فرو نشیند - و منابر و دراهم بگرامی نام شاهنشاهی چهره بر افروزد - و سرای ضرب و زعفران و ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز گردد و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزی جنود بازگشت نماید - چون بستوه آمده بودند بکوشش یوسف خان مرزبان کشمیر پذیرفتند - داروغگی زعفران زار و ابریشم بقلندر بیگ - و دارالضرب بخواجه میرمی - و جانوران بملا مظهری بازگشت - اگرچه شهریار کشورستان را پسند نیامد لیکن بر روزگار سپاه فیروزی و کشمیربان بخشودند - و قراردادۀ پذیرائی یافت *

و از سوانح چشم زخم رسیدن به نیکوکاری زین خان کولکناش - چون بگشایش سواد و بجزر دستوری یافت نخستین گرفتن بجزر را پیش نهاد همت گردانید - سی هزار خانه دار الوس یوسف زئی آنجا بسر می بود - و از گریوه های دشوار گشا سر نخوت بر افرازد - فیروزی سپاه بچابکدستی از راه دانش کول در آمد - و کچ گرایان را فرصت گرفتن راه نشد - جانش بهادر با برخی دالوران شهرگیان را بر تاخت - و بسیاری مالش بسزا یافتند - و چون روزگار برینان تنگ شد غازی خان و میزرا علی و طاؤس خان و نظر و دیگر سران زینهار خواسته دیدند و یکبارگی خارین شورش برکنده آمد

(۲) نسخه [۱] حسن چک را (۳) نسخه [ز] کرناو - و نسخه [ک] کرناو (۴) نسخه [۱] دارالضرب

(۵) نسخه [۱] کشورگشا را (۶) نسخه [۱] بلشکر سواد و بجزر زین خان (۷) در [بعضی نسخه]

از راه کول (۸) در [بعضی نسخه] کاؤس خال •

از انجا آهنگ ولایت سواد شد - چهل هزار خانه دار یوسف زئی دران کوهستان بسر برد - چون افواج گیهران ستان بر کنار دریا رسید تهور منشان آن بوم باویزه پای افشردند - هراول لخته در گذشتن عنان باز کشید - دالوران التمش به تیزدستی برگزشتند - و از دیدن آن دیگران نیز برای افتادند سترگ آویزش چهره راد مردی هرا فروخت - و غنیم ناکام راه گریز سپرد - و کولتاش در چکدره^(۲) (که میان ولایت است) قلعه اساس نهاد - و بر مالش دیگران همت گماشت - بیست و سه بار فیروزی یافت - و هفت لشکر بر شکست - و غیر از گریوه کراکر^(۳) و ولایت نبیر^(۴) همه بدست آمد لیکن از کوه نوردی و فزونی کارزار سپاه لخته بستوه آمد - کولتاش خواهش کمک نمود گیتی خداوند راجه بیربر و حکیم ابوالفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود - چون پیوستند غبار دورنگی برخاست - پیشتر میان کولتاش و راجه گفت و گوی تنگ^(۵) خشمی بود - و همچنین راجه و حکیم نیز با یکدیگر صفائی نداشتند - از نیرنگی روزگار با فهم عالی و اعتبار سترگ به تنگنای حسد در شدند - در پادشاهی عاطفت (که دور و نزدیک را فرو گرفته دارد) انباز نخواهند و آن مایه شناسائی بدست نیفتد - با آنکه این طرز گزیدن بژرفای رنج دراز در شدن است و بدایمی اندوه افتادن - بایزد به همال در آویختن - و خود را بیغاره کش که و مه گردانیدن است از ان باز (که فوجهای دشت بکمک کولتاش روانه شدند) راجه پیشانی سر و دل را چین آلوده داشته و باد مسازان خویش سرانیده - همانا روزگار برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاورمی کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا کشد - در راه نوردی هر روز بحرف ناسزا باهم در افتاد - چون بگریوه ملکند رسیدند کولتاش پذیرا شد - و گرم خوئیها نمود - و خود بر سر آن گریوه بگذراندن لشکر و پرتال برنشست - و شب همانجا بروز آورد - و حکیم ابوالفتح با چند بقعه چکدره شتافت - راجه ازین جدائی بر آشفت - و باندهشته تباہ در شد - بامدادان بدان قلعه فراهم شدند - کولتاش جشن بر آراست - و قدوم گرامی رسیدگان را خواهش نمود - راجه پیشین خشمگینی بر ملا انداخت - و بدان انجمن در نشد - و گذارش نمود سزاوار آنست که همگی کار آگاهان گرد قور پادشاهی فراهم آیند - و راز گوئی و بزم یکجہتی در انجا آرایش گیرد - کولتاش خشم فرو برده پیش راجه آمد - و سران دیگر نیز پیوستند - شایسته آن بود که خدمت قور را بکولتاش می سپردند - و در خانه او فراهم شده جانقی می نمودند - بارے درین انجمن میان راجه و حکیم از درشتی بدشنام کشید - و ببردباری کوکه لخته شورش بیگانگی فرو نشست

(۲) در [چند نسخه] چکدره (۳) در [بعضی نسخه] کراکره (۴) نسخه [اک] تیر - و در [بعضی جای]

تیراه (۵) در [اکثر نسخه] تنگ چشمی (۶) در [اکثر نسخه] آن پیچ - و پیچ بمعنی کوه *

و پس از گذشتِ نابایست کولتاش گذارش نمود - مهم کوهستان بانجام نزدیک است - و سرتابانِ کراکو و نبیر نیز لابه گری فرابیش دارند - لیکن از دیرباز گفت بگردار نمی آید - همگی پژوهشِ کمک ازان بود که جوقی را درین قلعه گذاشته در مالشِ فتنه اندوزانِ حیلله گذار تکاپو رود - اکنون باید که لشکر تازه زور این خدمت را بر خود گیرد - و من با پیشین سپاه میان ولایت را پاسبانی کنم - یا آنکه بودنِ چکدره را اینان بر خویشتن گیرند - و من بسزای کوه نشینانِ بیراهه رو شوم راجه و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند - فرمان بتاختِ ملک است - نه بنگاهداشت همه یکجا مالشے بسزاداده از همان راه بدرگاهِ والا می شتابیم - کولتاش جواب داد - ولایتی (که بچندین آویزش بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته آید - و شتافتن بدان راه پرنشیب و فراز پسندیدگی ندارد - و اگر آن دو روش فرابیش نمیگیرند و برفتن قرار میدهند همان بهتر که از راه آمده باز گردند - که آن سو سپه نشین است - و غنیم را نیروی دستبرد نے - این را^(۲) نشنوده بهمان نخستین اندیشه دل نهادند - کولتاش از مدارای بے هنجار آئین سرداری یکسو نهاد - مبادا این نزدیکانِ شیوا زبان حرفی ناشایسته برسازند - و شاهنشاه بسیار مشغله زمانه گران خاطر شود - و اینان را همگی اندیشه آفکه مبادا به تنهایی کارے از پیش نرود - و شرمندگی بار آورد - از نیرونگی تقدیر رفتن بے هنجار قرار گرفت - و سخن در آرایش فوجها رفت - راجه و حکیم بهمان اندیشه از سر کردنِ برانغار و جرانغار سرباز زدند - سربراهی برانغار بحسن پتئی باز گشت - و جرانغار بقاضی علی - و پیش قدمی هرول بحسن بیگ گرد - و بگفتگوی فراوان حکیم در التمش جای گرفت - نومِ اسفندارمند از چکدره بصوبِ کراکو رو نهادند - و پنج گروه راه رفته در موضع کانداک فرود آمدند - و روز دیگر چون راه پرتنگ بود برانغار را چنداول گذاشتند - و نیم گروهی دره قرار منزل شه - و چنان اندیشیدند که امروز هرول لخته بتاخت پرداخته باز گردد - بامدادان چون آن گروه بران کتل برآمدند آغاز پیکار شد - زمان زمان فیروزی چهره بر افروخته - در کمتر فرصتی تنگناها را در نوشته فراوان غنیمت اندوختند - و هزاران بندی بدام افتاد - التمش که بیشتر کابلیان بودند داستانِ یغما شنوده شتاب آوردند - و بسیاری از فوجهای دیگر نیز از پی شتافتند - کولتاش (که منزل گزیده بود) ناچار خود هم روانه شد روارو بے روش پیش آمد - افغانان از پس دستِ غارت برگشادند - حسن خان پتئی سخت آویزش نموده زخمی کناره گرفت - و کار بر روندگان تنگ تر شد - کولتاش ازین آگهی عنان باز کشید و پای همت افشوده بکارزار درآمد - آن روز و تمام شب و بیشترے از روز دیگر هنگامه

زد و خورد گرمی داشت - چهار سرگروه را کوه خود به بندوق آتش برخت هستی در زد و افغانان لخته از هم گسیختند - اگرچه پایان روز فیروزی نشاط آورد لیکن بارشتر و گاو بتاراج رفت و آنچه بر فیل و استر بود بمنزل رسید - روز دیگر شش گروه رفته نزد خانپور فرود آمدند - کوه چنداولی بر خود گرفت - و همگی راه جنگ کنان بمنزل پیوست - و بدایره راجه رفته انجمن کنگاش بر ساخت - و پیشین گفت و گو و نکوهش شتاب زدگی و به دید خود را بشیوا زبانی گذارش نمود - اکنون صلاح چیست - و چه پیش باید گرفت - چون راه کمتر مانده بود نشیب و فراز آن بنظر نیامد - همه پاسخ دادند سزاوار آنست که گروه گذشته روزی چند بر نشینیم و چاره این گروه ناسپاس از سر کرده آید - کولکناش برگذارد که تفکنای پیش دشوارترین جایهاست چنین ره نوردیدن آبروی خود ریختن است - آن در خور که در همین مرحله (که لخته فراخی دارد - و اسپ سرکوب نیست - و آب و گیاه فراوان است - و آذوق بسیار) دیوار بندد سرانجام داده پای همت بر افشاریم - و بدگوهران نخوت افزا را (که همگی کوه فرا گرفته دارند) مالش بسزا داده آید - یا آنکه زه و زاد و فراوان مال اینان بدست ما ست - استمالت نامها فرستاده پیمان فرمان پذیری بگیریم - و بندیان بدیشان باز سپاریم - و بیوغمال چنده را نگاه داریم - و اگر این رای هم دلنشین نیست چندان توقف افتد که ببارگاه اقبال آگهی رود - و فوجی از بهادران از آنصوب آمده سرگروه نگاه دارد - از آنجا (که سرنوشت آسمانی دگرگون بود) بر سگالش خویش ایستادند و سو در زبان خود اندیشیدند - ششم اسفندارمذ بصوب گروه بلندری روان شدند - کوه از کار آگهی چنداولی بر خود گرفت - و سخت تر از پیشین روز آویزش پدید آمد - چون لخته راه بسپردند و روز بیگاه گشت اردو سر دره را آغاز بزرگ گروه دانسته فرود آمد - و از رسیدن کوه روشن شد که هنوز تنگی دیگر باید گذشت - تا بسر آن بچ رسیده آید - و چون سرکوبها نزدیک داشت در پیش رفتن کوشش نمود - و چنان قرار داد که هر اول بسر گروه رسیده بلندبها را بگیرد - و اردو در پایان فرود آید - و سر آغاز پرتو صبح آن دشوار بچ را گذاره نمایند - چون از پس افغانان رانده می آمدند کولکناش با برخه دلاوران برگردید - و دیگران ازین کوچ ناهنگام و پیش شتافتن هر اول نوردیدن گروه دانسته شتاب آوردند - و آئین رفتن از هم ریخت - هر چند در فهماندن و برگرداندن تکاد و شد سودمند نیامد - افغانان از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند - از ناشناسائی و سراسیمگی از فراز کوه به نشیب گاه رو آوردند - دران روارو از دل بای دادگی فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالم نقد هستی در باخت - بسیاری ناموس دوست ایستاده

(۲) نسخه [۱] ملکندری - و نسخه [۲] ملکندری (۳) نسخه [۳] بسرنوشت ازلی نقد هستی در باخت *

مردانه جان نثاری نمودند - و برخی پرلان راه شناخته گام بر گرفتند - انجام روز برخی دیگر آن گریوه دشوار را گذاشته پائین فرود آمدند - کولکناش بران بود که در همان آویزش روزگار بسر آید جانش بهادر جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - و لخته آمده از بیراهي پیاده شد - و بصد دشواری بمنزل گاه پیوست - و بر زبان هرزه گویان بیده گذار افتاد که افغانان از پی می آیند - بصد بیتابی از آنجا نیز کوچ بیهنگام کردند - و مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - افغانان در گرفتن و بخش کردن مال درمانده بودند - روز دیگر بسیاری راه گم کردگان را جان از دست بشد - و برخی دستگیر گشتند - درین شورش تا پانصد کس را روزگار سپری گشت - آنانکه روشناس گیهان خدیو بودند راجه بیربر حسن پتئی گدا بیگ راجه دهرمکنده سنکر خان محمد ملا شیرین عرب شیخ کهکه (۳) ملا غیوری جان محمد بخش (۴) شیخ جنید شیخ حمید فرملی بهادر امان الله سعید - هفتم آگهی رسید ازین گزند ناگهانی و فروشیدن سعادت اندوزان اخلاص نهاد خاصه سپری شدن روزگار آن همزبان معنی آفرین راجه بیربر گوناگون اندوه سراپای خاطر اقدس را فرو گرفت - و دل از همه وا پرداخته آمد چون در وابستگی صوری برخلاف راستگی شیون ستوده باشد گیهان خدیو با پیشوائی ملک معنی پاس ظاهر داشت - و شباروز بخورش مکیف هرروزه میل نفرمود - و بکوشش (۷) مریم مکانی و زاری بندگان عقیدت طراز بدان گرائیدند - قدسی بسیج آن بود که دران کوهستان رایات همایون بر افراخته آید - و آن گره کج گرا مالش بسزا یابد - لیکن بلاه گری اخلاص گزینان سعادت آموذ دست ازان یورش باز داشته نهم گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد را با بسیاری از فدریان کارگذار رخصت دادند - و راجه تودرمل را بآن نونهال اقبال همراه کردند *

و در همین روز فیروزی جنود دریای سند و رودبار کابل گذشته در مصر دایره کردند و بفرمان والا زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضی علی از لشکر پیش پیوستند - (اگرچه در دیده ظاهر بینان شکسته بروی کار آمد - و از ناتوان بینی و کارشناسی چشم زخمه رسید) لیکن نزد ژرف نگاهان سترگ فتح را سرآغاز شد - از زمان میزرا الغ بیگ کابلی الوس یوسف زئی (که از صد هزار بیشتر است) بدستاوز کوهستان دشوار گذار پیوسته راه زد - و گوناگون گزند برهگذری رسید - مرزبانان کابل را نیرو نبود که مالش بسزا دهند - و فرمان رویان هندوستان از فزونی کار و همزبانی تگ حوصلگان بدان نپرداختند - درینولا قدسی سگالش آنکه از مردم آزاری و تباہ کاری باز آید - و فرمان پذیری و خدمتگذاری فراپیش گیرند - خوی بد (که از دیر باز

(۲) نسخه [ب] دهرم سنگه - و نسخه [ز] دهرمکنده (۳) نسخه [ب] شیخ کنده (۴) نسخه [۱]
 خان محمد (۵) نسخه [ب] بدخشی (۶) نسخه [۱] دوشباروز (۷) نسخه [ز] و بحسن کوشش *

جا کرده باشد - و از نیاگان برگرفته) دور شدن بس دشوار - و از مهربان دلی بگسیختن پیوند جانی نگرایند - و مهین جرم ناکان را به نیستی جا نشانند - و بر نیرنگی تقدیر چشم برگشوده شگرف کاری اقبال را انتظار برند - چون افواج کشورگشا بتاخت نامزد میشد کوشش میرفت که در کشتن مردم زاد (که نهال برومند و والا بذای ایزدی ست) تیزدستی نمایند - و هر بار (که بهادران نصرت قرین جوق جوق ازان کج گریبان باطل ستیز بدرگاه میفرستادند) خلعت و زر داده رها میکردند - ازانجا که زمان بادافراه رسیده بود کارسازان تقدیر چنین نقشه بروی کار آوردند و پیمانۀ عمر بهادران اخلاص مند در نیکو خدمتی لبریز آمد - و گرم روان شاهراه خدمت بلند نامی گرفتند و شاهنشاه مهربانی^(۲) را در مالش اینان دید - و از نزهت گاه عالم نقش ناسپاسان آزرستیز ستردن شایسته برشمرد - آن کوهستان ازیان تهی شدن بدانش زمانیان همدوش محال بود - در کمتر زمانه گزین رفت و روج یافت - جمعی انبوه را نقد زندگی بتاراج رفت - و بسیاری را در توران و ایران فروختند - و ملک سواد و بجزر و نبیر (که از روی آب و هوا و میوه و ارزانی مانند آن^(۳) کمتر نشان دهند) ازیان بدکاران پاک شد *

و از سوانح فیروزی یافتن کنور مانسنگه - چون بعرض همایون رسید (که ایلیچ توران و نظریه با قافلۀ بزرگ می آید - و راه خیبر قدری از نیوگی گردن کشان فاروان) شیخ فرید بخشی بیگی را فرستادند - که بدرقه شده بدرگاه آورد - چون بجمود رسید مادهو سنگه و چنده را کنور مانسنگه همراه ساخت - این گروه از خیبر گذشته در حواشی دکه^(۴) بآن کاروان پیوستند - مانسنگه با بسیاری از مجاهدان اقبال خود هم بعلي^(۵) مسجد شتافت - تاریکیان مردم کم دانسته دران شب تار قلعه علی مسجد را گرد گرفتند - و چنده بر فراز دژ برآمدند - رادمردان فیروزی سپاه پای همت افشوده بر غنیم چیرگی^(۶) یافتند - شاه بیگ خان و پور او نیز کار فامۀ دلوری بروی کار آوردند - بدگوهان از گرد قلعه برخاسته بر بلندای دیگر جای کردند - و در کمین بد اندیشی نشستند - بامدادان دلاوران نصرت پیوند خود سران بے سرا از پای در آوردند - و بسیاری را نقش هستی سترده آمد - هفتم سر آغاز روز آمدن مرزبان کشمیر و در میان آن فور شدن راجه بیروبر و پایان آن مزده شادمانی بعرض رسید - روز دیگر قافلۀ توران آن طرف سند بسرای خیرآباد آمد و ازیان آگهی [که فرمان روی توران گزیده کدوتران آن دیار را همراه حبیب کبوتر باز] که از

(۲) نسخه [ل] مهربان را مالش اینان پیشنهاد شد (۳) در [بعضی نسخه] مانند کشمیر نشان دهند

(۴) نسخه [ال] دهکده (۵) نسخه [اب] از جمود بعلي مسجد (۶) در [بعضی نسخه]

عشق بازان نامور است) روانه گردانیده [پیش از آنکه ایلیچی بسعدت بار رسد او را بآن خیل نشاط طلب داشته عشرت اندوختند - و همدربین روز نظر بے و فرزندان او قنبر بے و شادی بے و باقی بے بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند - و بنوازش سربلندی یافتند *

و از سوانح بار یافتن ایلیچی توران بدرگاه والا - [چون رایات جهانگشا بکناره دریای سند^(۳) رسید - و آهنگ خرامش زابلستان پیدائی گرفت - و کتل خیدر را (که اسپ و شتر بدشواری گذشت) گردون گذار ساختند - و بر دریای سند پل بسته شد] شگرف شورش در توران زمین افتاد از بیمناکی ایلغار گیتی خداوند دروازه های بلخ بیشتر بسته داشته - فرمانروای توران عبدالله خان از کار آگهی و اندازه شناسی به نیایش گری در آمد - و نیاز مندی فرا پیش گرفت - و میر قُرش را (که از بزرگ سادات^(۵) ست) با اسپان گزیده و شتران تنومند و استران سبک رو و جانوران شکاری و پوستینهای گزین و دیگر نفائس آن دیار روانه والا درگاه گردانید - و دل آویز نامه فرستاده سلسله جذبان دوستی شد - چون گیتی خداوند را از سرگذشت راجه بیدر لخته دل برگرفته بود روزی چند ایلیچی بار نیافت - و سرمایه پراگندگیهای او گشت ازین آگهی بر حال آیندگان بخشوده رخصت بار دادند - بیست و یکم در دیوانخانه (که دران نزدیکی اساس یافته بود) خسروانی جشن بر آراستند - و ایلیچی بسجود قدسی آستان سربلندی گرفت - و تنسوقات آن دیار در پیشگاه نظر آورد *

و از سوانح طلب فرمودن شاهزاده سلطان مراد - راجه تودرمل عرضداشت - آن روز (که بندگان حضرت خود رو بدین کار می آوردند) بزارئی بزرگان دولت این خدمت بدان نونهال اقبال باز گردید - سزاوار آنست که فرزندان سعادت پوزره بگشایش ولایتها دور دست و ایل ساختن فرمان دهان بزرگ نامزد کردند - و این کار را بیکه از بندگان خدمت گزین فرموده آید - شهریار سخن شنو گزارده را پذیرفته آن والا گوهر را طلب داشتند - و کنور مانسنگه را (که نزد جمود مالش تاریکیان می اندیشید) بدان خدمت برگماشتند - که به دید راجه را دستیار کار کرد خود گرداند مانسنگه بجانب نبیر نزدیک سند (که از بزرگ شهرهای باستانی ست - و امروز تل خاک ازان شیوا زبانی کند) بر ساحل دریا منزل گزید - و قلعه اساس نهاده بآبادی برنشست - و راجه تودرمل نزد کوه لنگر (که بسواک پیوسته است) بنگاه بر ساخت - رادمردان چابک دست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار بر اینان دشوار گردانیدند - هر روز از هر دو سو تیز دستان

(۲) نسخه [ل] سعادت باریاب (۳) در [بعضی نسخه] سند ساگر (۴) نسخه [ل] راه نیایش گری

و نیاز مندی فرایش گرفت (۵) نسخه [ز] سادات گیتی ست *

کارشناس بکوهستان درشده - و در مالش بدگوهران و بند کردن و تاراج نمودن سخت کوششها
بر روی کار آورده - ناچار راه زاري سپردند - و گرد شورش فرو نشست - و زمان را
تازه رونق ديگر پديد آمد *

آغاز سال سي ويکم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال مهر از دور سوم

چمن آرای سلطنت از نوروزي نوید چهره شادمانی برافروخت - و گوناگون نشاط را
پایه برافراخت - کار پردازان کوه و دشت را آذین بستند - و صورت را بمعنی پیوند دادند
شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار پس از سپری شدن
یازده ساعت و سي و هفت دقیقه چهره گشای بینش بحمل پرتو انداخت - شهر عنبرین
و دشت نگارین شد *

شکایتها همین کردی که بهمن برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمن درگریز آمد

ز رعد آسمان بشنو تو آوازِ دهل يعني * عروسی دارد این عالم که بستان درجهیز آمد^(۲)

شهریار دیده ور شگرف بزمی بیاراست - و خرد و بزرگ را کامیاب عشرت گردانید - نوزدهم فروردین
(که والا جشن شرف بود) میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرای
دولت بار یافتند - و مرزبان کشمیر را بدرگاه آوردند - غایبانه بباز پرس در آمد که نوازشهای
شاهنشاهی چرا از یاد رفت - و پور خود را (که از درگاه گم یخته بود) اعتبار افزود - و فیروزی لشکر را
بدستان سرائی برگردانید - و گفتار آشتی را فروغ کردار نداد - او از سعادت منشی بشرمساری
و خاموشی پاسخ آرا گشت - کشور خدا از مهربان دلی بران شد که کشمیر را بدو باز گذارد - لیکن
اولیای دولت عرض همایون رسانیدند شایسته آنست که لخته باد افرا لغزش سرانجام یابد - و کشمیر
گرفته بدو باز دهند - شهریار آگاه دل پذیرش فرموده او را براجه تودرمل سپردند - و همدربین روز
سپاه (که بر سر بلوچستان رفته بود) آمد - و غازی خان و چینه و بهادر خان و نصرت خان
و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ دولت بار یافتند - فوج نصرت قرین چون بدان ملک در شد
لخته بومیان سرتابی فراپیش گرفتند - و از آنجا که سعادت در نهان بود بزودی بایست را دریافتند
و زینهار شده راه نیایشگری سپردند - و از بارگاه خلافت پذیرائی یافت - و بخلعت و اسپ
سربلندی بخشیدند - و آن ملک آباد بدان گروه باز دادند - و همدربین روز راجه تودرمل از کوهستان

(۴) در [چند نسخه] برجیهیز (۳) در [بعضی نسخه] پاسخ آراست *

یوسف زئي بازگرديده بزمین بوس مژگاني سعادت اذدوخت - و مالش افغانان تنها براجہ مانسنگه بازگشت *

و از سوانح تاختن فيروزي جنود ولايت برار را - جنوبي ملکه ست پيوسته بصوبه مالوه چنانچه حال او در آخرين دفتر گذارده آيد - از انجا (که مرزبانان دکن شايسته فرمان پذيري نداشتند) خان اعظم ميرزا کوه با بسيارے امرا بمالش ايدان نامزد شد - او در هديه رفته سرانجام يورش پيش گرفت - و جوقه را فرستاده سانولي گدهه (۳) از ناهراو برگرفت - او بزینهار درآمد - و ديگر زمينداران بلاهه گري در شدند - لخته هذگامه گرمي پذيرفت - گيتي خداوند گزين جايهای مالوه بتيول او دادند - چون امرای نامزد فراهم آمدند دوروي و ده زباني شورش افزود - سپه سالار از چپوه دستي بدگماني سراسيمه شد - و کار از روش افتاد - شهاب الدين احمد خان رنجيده بے دستوري بجايگير خود شتافت - و سپاه آرا باويزه در پی شد - و بجای ندياش گري پوخاش پيش گرفت - اگرچه بکوشش فرهيده مردم آويزش نشد ليکن بايکديگر نه پيوستند و از حرف سوائی نابخردان تولک خان (که از امرای بابري ست) دامن آلاي تهمت گرديده زنداني شد - و يادگار پيشين دانشوران امير فتح الله شيرازي فراوان آزار يافت - و بناکامي از پيش مرزبان خاندیس بازگرديد - و اندر هذناک نزد خانخانان بگجرات رفت - از توقعهای بيجا و غرضهای پراکنده سپاه نصرت قرين در چندي (۴) و چوني کمي پذيرفت - غنيم (که بر خود مي لزيد) دلير شد - راجه علي خان حاکم خاندیس و فرهاد خان و جمشيد خان و ازدرخان و مير تقی و ديگر لشکر برار و احمد نگر فراهم آمده باهنگ کارزار روانه شدند - بزرگان دولت لخته از شاه خواب بے هنجاري درآمدند - و برار گوئي برنشستند - جائے (که دوست از دشمن باز ندانند و مدارا از مداهنه جدا نباشد) کار چسان بانجام رسد - و خواهش چگونه رواني گيرد - از دوروي نيروی آويزش نديدند - و همتها بکارزار يکتائي نگرفت - از برابر غنيم يکسو شده بصوب برار روانه شدند و پوتال را بگوشه فرستاده گام فراخ برزدند - درين راه هتیاراو بومي را (که رهنموني کرد) بگمان دوروي از هم گذرانيدند - و از کم آگهي بنواحی کهرله (۶) جوقه را بايلغار فرستادند کارے برفيامد - و گزندے سترگ بچاروا رسيد - و پس از نکادو بسيار برار خالي يافته يغمائي گردانيدند - و روز نوروز ايلچ پور (که دارالملک آن سرزمين است) تاراج شد - برخه را بسپچ آن بود

(۲) در [چند نسخه] سالولي (۳) نسخه [۱] ناهراو - و نسخه [ز] باهرراو و نسخه [ک] ناهراو

(۴) نسخه [ب] در چند روز بچوني و چگونگي کمي پذيرفت (۵) نسخه [ک] و داورخان (۶)

نسخه [ک] کدله *

که تا احمد نگر عنان برگرفته نشود - و جمع برانکه این ملک آباد نگاه باید داشت - و پایه پایه پیشتر شتافت - پس از گفتار ناشناسندگان هیچ یک بروی کار نیامد - و با فراوان غنیمت بصوب گجرات چالش رفت - سگالش آنکه چون غنیم در رسد و کار بدشواری گراید سپاه گجرات بیواری برخیزد - و اندوختها از دست بر نیاید - مخالف از برگردیدن بحیرت در شد - و چاره کار می جست - توپخانه و دیگر حشم گذاشته از پی درآمدند - و بر هندیه دست تاراج برگشودند و آتش زدند - و از نوردیدن سخت گریوها لشکر را توان نماند - بسیاری نتوانستند رسید در بازگشت فیروزی جنود نمودار گشتند - و قراول از دور سیاهی میکرد - برخی لشکر را در نزدیک قصبه چاندور با بومیان آن سرزمین آویزش رفت - اگرچه فراوان مال بدست آمد لیکن حاجی عبد الله سلطان کاشغری را پیمانۀ زندگی لبریز شد - او پور عبد الرشید خان مرزبان کاشغر است نزدیک خاندیس محمد قلی اوزبک از غنیم جدا شده پیوست - و ناتنومندی و کمی مخالف باز نموده برگدارد که اگر عنان باز کشیده آویزش را فراپیش گیرند فیروز مندی چهرۀ نشاط بر افروزد مرا پابند ساخته همراه دارند - اگر گفته بگردار نیاید از هم گذرانند - انجمن کنگاش بر ساختند و بکوشش کار دیدگان پیکار قرار گرفت - و یک روز در آمادگی گذشت - از هرزه لائی ناشناسندگان و بیمناکی سپه آرا بامدادان طبل کوچ بر زدند - و بے آگهی یکدیگر گرم رفتار گشتند - شب پرتال و چار پا میرفت - و روز آمر راه می سپردند - غنیم را ازین روش دل می بالید - و از پی دلیرانه می آمد - دوبار میان چنداول و هرول لخته آویزش روی داد - و شکست بر مخالف افتاد (اگرچه قابوی کارزار نشناختند - و دکن گرفته از دست رفت) لیکن فراوان غنیمت گرفتند بیست و دوم به ندر بار عنان باز کشیده آرامش گردیدند - پیشتر ازین چندے دکنیان دران حدود رفته فتنه برانگیخته بودند - و گماشتگان قلیچ خان به تیمارداری رعیت نپرداخته کناره برگرفتند از رسیدن فیروزی جنود خاربن شورش برکنده آمد - و مخالف از نهایت خاندیس بیرون شد خان اعظم جریده رو بگجرات نهاد - بدان اندیشه که سپاه آن ملک را بیواری آورد - خانخانان گرامی داشته گرم خوئیها نمود - و در کمتر زمانه گزین لشکر سرانجام داده بر آمد - و از یافه گوئی بد گوهرا و هرزه سگالی مردم بسیج دگرگونی گرفت - میر ابوتراب را باندز گوئی دکنیان و پیوند آشتی فرستادند - و هر یک بجایگزیر خود باز گردید - غنیم ازین سرگذشت نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد - میرزا کوکه از حوالی مندو بر سر حمیر جیت پوری تاخته سزای شایسته

(۲) نسخه [ل] کشد (۳) نسخه [ز] چاندور - و نسخه [ک] چاند پور (۴) در [بعضی نسخه]

در کنار نهاد - او از زمینداران مالوه است - درین هنگام که لشکر ببار شتافت ملک را خالی یافته بر سر مندو آمد - و برخی جا را دست تاراج برگشود - و لخته را آتش درزد - گویند یکی از مسازان آن بومی از روده ایزدی یاورى بازخواست - و بخشم در شده برگفت - کرا پارا که در ملک پادشاه صورت و معنی دراز دستی نماید - و بدشنه کار او سپری گردانید *

و از سوانح فرستادن راجه بهگونت داس بهاسبانی زابلستان - چون کنور مانسنگه را بسزای یوسف زئی فرستادند راجه (که سپه آرای پنجاب بود) بدان نامزد گشت - از اختر نیرگی خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - و شهریار کار آگاه دیوانگی پنداشته از فرستادن بازداشت و بکارسازان فرمان شد که گوهر اکلیل سعادت شاهزاده سلطان دانیال را آماده این خدمت گردانند و شاه قلی خان محرم و اسمعیل قلی خان و بسیاری از امرا همراه نوشتند - راجه بهگونت داس از آن گفتار بهزاران پشیمانی در شد - و بلاه گری و پوزش گذاری نشست - گیتی خد اوند بخشوده پذیرش فرمود - بیست و سیوم با بسیاری بندگان سعادت سرشت دستوری داد *

بازگردیدن ریات اقبال بصوب دارالخلافه فتحپور

دیهم خدیو سه ماه و دوازده روز در آنک بنارس عشرت پیدا بود - (اگرچه چندے بشکر پرداخت - و لخته در آهنگرخانه تماشای بندوق سازی فرمود - و زمانے در دولتخانه بتفنگ اندازی نشاط اندوخته - و شبازوزی بمهات ملکی و مالی پرداخت) لیکن سگالش آن بود که چندے بر ساحل سند بسر رود - تا سیاه کاران یوسف زئی مالشے بسزا یابند - و سپس بسیر زابلستان چالش رود - از سراسیمگی تورانیان و زاری ایلیچی آن بوم و گران ازری آذوق بازگردیدن قرار گرفت - بیست و چهارم پس از سپری شدن یک پھر شب هندوستان رویه نهضت شد و فراوان مردم نشاط اندوختند - پانزدهم اردی بهشت دریای بهت را بپل گذشته بجهت برخی کارها عنان باز کشیدند - درین روز عمهای میرزا شاهرخ با میانی پسر او شاه محمد میرزا و برخی کابلیان بدرگاه همایون ناصیه سای آمدند - در آن زمان (که ریات اقبال بر کنار سند بود) آن پرده نشینان پارسائی عرضداشتند - که آرزوی آستان بوسی بے تاب دارد - در ماندگی و کم نیروئی ازین سرمایه بخت وزی باز داشته است - خانزاده خانم همراه میرزایان بکابل آمد و بشوق ملازمت روانه هندوستان شد - و بمیرزا شاهرخ پیوست - و آن پیش آمد که گزارش

(۲) نسخه [ب ل] بدان جا (۳) در [بعضی نسخه] و ده روز (۴) نسخه [ا] بتیر اندازی (۵) نسخه

[ل] تباہ کاران (۶) نسخه [ا] یازدهم *

یافت - ناچار در حوالی گردیز بسر می برد - و با پسر میرزا چشم روشن داشت - و بیگم سلطان در سفر حجاز و عراق با میرزا سلیمان همراه بود - و از پیوندی که روداده بود در قندهار چندی ماندند - و قابویافته خود را بکابل رساندند - و چون بران آگهی رفت - شهریار مهربان دل الخ بیگ کابلی را فرستادند - و فرمان شد که خواجه شمس الدین سامان نموده گرامی مهمانان را روانه گرداند - درین سر منزل سعادت ملازمت اندوختند - و حیدرعلی و شادمان هزاره و نظربیگ (که از نکوهیده کاری نیامده بودند) بسجود قدسی آستان ناصیه افروز بخت مندی گشتند و بنوازش خسروانی سربلندی گرفتند *

و از سوانح سودائی شدن راجه بهگونت داس - چون رخصت کابل یافت از دریای سند گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد - روزی چند چشم بر راه سپاه داشت - ناگاه جوهر خود تیره شد و سترگ رنجوری آسیمه سر گردانید - ناگزیر برگردانده بشهر اٹک بنارس آوردند - و به تیمارداری برنشستند - سامان نام پزشکی پژوهش نبض میکرد - ناگهانی راجه جمده را کاشیده برخود زد - شهریار چاره سگال ازین آگهی حکیم حسن و مهادیورا بهمراهی کهنکار و دولت خان فرستاد - تا دوستان او بهریکه ازینان که دل نهند بدرمان پردازد - مهادیورا برگزیدند و پس از دیر بهی یافت *

و از سوانح فرستادن کفور مانسنگه بزابلستان - چون راجه بهگونت داس رنجور شد اسمعیل قلی خان را بجای او نامزد گردانیدند - او از معامله نشناسی و گرم بازاری مدارا خام آرزوها در میان آورد - و هززه سگالیها پیش گرفت - و از پیشگاه نظر برافتاد - و فرمان شد که از همین جا بروکشتی نشانده از راه بهکر بحجاز روانه گردانند - لخته از شاد خواب بیداشی در آمد و به نیایش گری و لابه گذاری برخاست - اگرچه پوزش پذیرش یافت لیکن از آنجا باز داشته مالش یوسف زئی بدر فرمودند - و ماد هوسنگه و سعید خان گکهر و ابوالقاسم تمکین و مردم راجه بهگونت داس بیاوری نامزد گشتند - و کفور مانسنگه با دیگر سپاه بکابل شتافت *

و از سوانح فرو شدن عرب بهادر - بکوهستان بهرایج بنگاه برگزید - شمالی رویه دوگون نزدیک کوه سیاه - بیاوری زمینداران بد گوهر اساس قلعه بر نهاده همواره دست غارت برگشود و آنجا پناه برگرفتند - روزی بآن آئین گام فواخ برداشته بود - کپوک رای بومی پور خود دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - و چندی از تابینان حکیم ابو الفتح (که دران نزدیکی بودند) نیز همراهی گردیدند - بیست و پنج گروه در نور دیده بدان حصار رسیدند - نگاهبانان دژ عرب دانسته

مپاسباني بر نخاستند - بچیره دستي بر آمدند - و گزیده اندوختها برگرفته باز گردیدند - آن نافر جام
 ازین آگهی بر سر راه کمین گرفت - دوله رای اسباب را راهی ساخته خود بخوردن ایستاد - ناگهانی
 آن مردم بے سر بدو رسیدند - و گرفتها بای داده رو بگریز نهادند - درین هنگام دوله رای با چند
 رادمردان پیوست - و به تیز دستي در هم شکست - بسیاری نقد زندگی در باختند - و برخی
 دستگیر گشتند - و لخته راه پراگندگی سپردند - آن سرمایه شورش با دوکس^(۲) بجائے افتاد - و دوله
 رای آگهی یافته از پی رفت - و کار آن بد گوهرا را بانجام رسانید - پیش ازین بسه روز عرب نام
 میرشکارے بدریای بهت فرود شد - بر زبان گوهر بار رفت که بر ضمیر صافی پرتو می اندازد
 که کار عرب شورش افزا سپری شده باشد - ازین نهفته دانی بسا مردم از خواب غفلت^(۳) برخاستند
 و بسیاری نابینایان را چشم گشوده آمد - شب شازدهم در خانه شاهزاده سلطان سلیم از دختر
 زاجه بهگونت داس فرزندے سعادت پیوند پدید آمد - و گوناگون نشاط روی آورد - طالع بروش
 یونانیان هیزده درجه قوس و بآئین هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه - شهریار دیده ور
 بسطان خرد نامور گردانید - و برخلاف زمانیان^(۴) انجمن سپاس گذاری بر آراسته شد - در منزل
 مریم مکانی بزرگ جشن پیراسته آمد - و ساچق و بخشش را روز بازار شد - و همدریں ولا
 میرزا شاهرخ را با برخی بهادران بگشایش کشمیر رخصت فرمودند - (چون کشمیریان سر رشته
 آشتی از دست فرو هشتند - و دستان سرائی اینان پیدائی گرفت) میرزا را بپاداش
 پیمان گسیختگان نامزد گردانیدند - و چون روشن شد (که میرزا دل نهاد این کار نیست - و اندیشه
 وطن دوستی او را بحال خرد نمیگذارد) ازان باز داشته بفرستادن دیگرے توجه رفت - چون خاطر
 گیهان پیرا^(۵) لخته از مهمات و پرداخت از ساحل بهت کوچ فرمودند - پنجم خرداد آب چناب را
 از گذر دوگان^(۶) والی نزدیک کنجا^(۷) بپل گذشتند *

(۸) فور آگین شدن دارالسلطنه لاهور بقدم شاهنشاهی

بسیچ بیشترے آن بود که گیتی خدیو نا دارالخلافه فتحپور عنان باز نکشد - لیکن
 شهریار آگاه دل بدان خواهش نگرائید - و دلگشا کاخهای آن بخاطر نیارود - همگی قدسی آهنگ
 آنکه چند گاه در پنجاب توقف رود - و زابلی ملک آرامش یابد - و سواد و بجزور از آرایش ناسپاسی

(۲) نسخه [۱] بچاه افتاد (۳) نسخه [۱] بیدار شدند (۴) نسخه [ب] آئین سپاس گذاری

(۵) نسخه [ب] گیهان خدیو لخته (۶) نسخه [ب] دوکانی والی (۷) نسخه [۱] کنجا

(۸) نسخه [ز] نهضت ریات عالیات بصوب لاهور و عشرت اندوختن درانجا *

پاک گردد - و از تیراه و بنگش خاربن تاریکیان بر کذده آید - و سرابستان کشمیر گرفته شود - و آباد
 ملک تتهه بقلمرو در آید - و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستی از جای رود عساکر گردون شکوه
 بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند - بدین ژرف فگاهی قرار یافت که بدارالسلطنه
 لاهور چندگاه عشرت اندرخته آید - صد و دوازده و نیم کروه از اٹک بنارس در بیست و شش کوچ
 درنوردیدند - شب پانزدهم بخجستگی بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد - خانهای راجه
 بهگونت داس بقدسی نشیمن برگزیدند - و هرگروه کام دل برگرفت - بازارگانان گوناگون سود
 اندرختند - و تقلید پرستان تاریک درون را لخته چراغ آگهی افروخته آمد - دوم تیر جشن قمری وزن
 کشور خدای شد - و آن گران مایه را بدستور هر سال بهشت چیز برکشیدند - و خواهش آرزومندان
 روزگار روانی یافت *

درینولا عروسی بزم شاهزاده سلطان سلیم فشاط آورد - چون بسمع همایون رسید که
 رای رایسنگه آرزوی آن دارد (که فرزند عفت گزین او در شبستان آن والا گوهر در آید) شاهنشاه
 قدردان خواهش پذیرفت - و مراسم ساچق و لوازم نشاط بجای آمد - شانزدهم گیتی خداوند
 با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پزوه رفته بلند پایگی بخشید - و بفرخنده ساعت
 این شایسته پیوند شاد کامی آورد - خوشدلی و خرّمی را روز بازار دیگر شد - و همدارین نزدیکی
 دختر سعید خان گکهر بهرستاری آن نونهال خلافت^(۳) دولت اندوخت - و پیرایه سر بزرگی
 بدو دمان او بستند *

و از سوانح پدید آمدن مهین بخشش از والا بارگاه - از نیک سگالی فراوان آرزایی در صوبه
 آله آباد و اودهه و دهلی روی داد - و کشاورزان را گذاردن پانچ پاسبانی ستوه آورد - شهریار داد گر
 شش یک بخشید - در خالصه چهار کرور و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد
 ازینجا لخته قیاس جایگردداران توان کرد - انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند - و به نیایش گری
 و خرّمی انجمنها بر ساختند *

چون نیت نیک باشد پادشا را * گهر خیزد بجای گل گیا را

فراخیها و تنگیهای اطراف * زرای پادشاه خود زند لاف

و از سوانح تباہ شدن حیلہ کاری مظفر گجراتی - آن غنوده بخت را چون نیروی پیکار نماند
 راه دستان سرائی پیش گرفت - یکے را (که خطاب هامانی داده بود) پنهانی باحمد آباد فرستاد
 و نامه چند باولیای دولت برنوشت - همگی بسیج آنکه اگر بکار پردازان آن صوب رسد بو که

(۲) نسخه [ب] صد و دوازده کروه (۳) نسخه [ب] اقبال *

لخته دامن آلود تهمت گردند - و در برخه گرد دورویی برانگیزد - و چندے ارا بسوی خود باز کشد از اقبال روز افزون آن نامه بر با نگاشتها بدست درآمد - و باطل بسیچی پیدائی گرفت - و آن بدگوهر سیاست رسید - و فیز آن فریب کار جمع زربندگان را بجان شکری اولیای اقبال باز داشته بود چنانچه شهبازخان نام افغانے را (که با مکمل بیگ بودے) بزر بفریفت - آن ناسپاس قابویافته کار او سپهری ساخت - او را نیز بدست آورده بپاداش حرام نمکی از هم گذراندند - آگهی را روزبازار آمد - و سررشته باطل اندیشی گسیخته شد *

و همدین ولا کار الوس یوسف زئی بدشواری کشید هرکه سر از فرمان پذیرمی خدیو جهان بر تابد هرآینه بگوناگون خواری در افتد - با آنکه امرای سعادت اندوز در تاخت و تاراج کوشش مینمودند و در کشتن و بهتن نکاد و داشتند آسمان نیز بکین توزی برخاست - آذوق گرانی گرفت - و هوا ناسازگار شد - بیمارهای شرف پدید آمد - و توانائی و حیلہ سازی نابود گشت - سلطان قریش بوستان کالو^(۳) سلطان بایزید کویم داد ابراهیم خان جهان مصری خضرخان و دیگر سران الوس پیش اسمعیل قلی خان آمده بعجز گرائیدند - و بران قرار شد که چون از کوهستان با اغروق خویش برآیند هرآینه در خواست گناهان از بارگاه خلافت نموده آید *

و از سوانح تاخت بردن صادق خان بر سیهوان - از بارگاه اقبال بملتان آمد - و فوجے را بدان ولایت نامزد گردانید - میرزا جانی بیگ مرزبان آنجا برتق^(۴) و کوچک ارغون و میرزا بیگ^(۵) و رستم ترخان را با بسیاری به پیکار فرستاد - و سترگ آویزش روی داد - کوچک و میرزا بیگ را فقد زندگی برباد رفت - و رستم زنده بدست افتاد - ازین چیره دستی دلیرتر شده بے آنکه اندازه سپاه آن ملک برگیرد پیشتر شتافت - و قلعه سیهوان را گرد گرفت - و بنقب برخه دیوار را برانداختند - چون خاک زیر آن بس بلند بود نیارستند درآمد - و چندان درنگ شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسر بردند - چون انجام کار دشوار نمود دست ازان باز داشته تا نصیورپور برگرفت و غنیمتها اندوخت - حاکم آن سرزمین با ساز سترگ روی بچنگ آورد - و پیشتر از رسیدن او صادق خان برگشتن را سزاوار دانست *

(۲) نسخه [ز] جگمل بیگ - و نسخه [ل] منل بیگ (۳) نسخه [ل] کالو بایزید (۴) در [بعضی نسخه] برتق - و در [بعضی] برونق (۵) نسخه [ا] رستم خان را (۶) نسخه [ا] بدست درآمد (۷) نسخه [ب] مهسوان را (۸) نسخه [ل] و برخه دیوار را بنقب برانداختند (۹) در [بعضی نسخه] خاک ریز آن *

فرستادن قاسم خان بتسخیر کشمیر^(۲)

(چون کشمیریان از بخت غنودگی بر آشتی فه ایستادند - و یعقوب بد گوهر گریه‌های دشوار عبور را پناه اندیشیده در بے آزر می گام فراخ بزد) شهریار داد گر از سر^(۳) دل بکشایش آن ملک بر نهاد - و در فرستادن فیروزی سپاه سخن در میان آمد - بسیاری سران دولت آنرا دشوار گشا دانسته بدان نگرائیدے - راقم شکرنامه هر چند در گرفتن گزین روشها بر میگذارد سود مند نمی آمد - بفرمان گیتی خدیو انجمن اختر شناسان بر آراسته آمد - و در طالع سال و حال کواکب ژرف نگهی بکار رفت نمودارش که اگر لخته تکاد و رود بزودی گشوده آید - چون بموقف عرض همایون رسید شاهي سگالش یکتائی گرفت - درین هنگام حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری چنان برگزیدند که بزرگان آنملک از به دید ما سر باز نکشند - اگر لخته بومی سپاه پنجاب همراه شوند همانا بے آویزش بدست در آید بنابراین مبارک خان و جلال خان گکهر و دیگر زمینداران را دستوری دادند - آن دو کشمیری نزد نبیر بانتظار کمک نشستند - درین هنگام بر خاطر مقدس پرتوانداخت - آنکه بجز بردن بومیان دل نمی نهند یاد از تباہ^(۴) بسیچی میدهد - بنابراین قاسم خان را (که در کار شناسی و پردلی از یکتایان زمانه بود) بدین خدمت سر بلند گردانیدند - و او بگشاده پیشانی پذیرا شد - هیزدهم تیر فتح خان مسند عالی گوجرخان میرزا علی اکبر شاهي شیخ دولت خنجری شیخ سکندر رفیق شاه محمد میر عبد الرزاق معموری یادگار حسین لعل دیو سنار چند خواجه ظہیر پادشاه قلی شفقت ولی بیگ هزاره بیگ و بسیاری منصبداران و احدیان و فوکران امرا بسرکردگی او رخصت فرمودند - و هر یک را باندزهای در خور هوش افزودند - و در آگهی و داد گری و ندیدن نکوهیدگیها و عذر پذیری و مالش تباہ کاران کوشش رفت - و شریف سرمدی را ببخشی گری اینان سر بلندی بخشیدند - و فرمان شد که پیشین مردم پیوسته از گفته سپه آرا بیرون نروند *

و از سوانح واپس فرستادن ایلچی توران - (اگرچه از بازگشت رابات همایون از کنار سند فرمان روی آنجا از سر امیمگی بر آمد) لیکن چون بعرض رسید (که از بسیار ماندن فرستاده سترگ نگرانی دارد) شهریار قدر دان بگوناگون روش نواخته دوازدهم شهر دیور رخصت فرمود و برخه نفائس بارمغانی جدا ساختند - و حکیم همام را (که کار آگاه و اخلاص منش بود) به پیغام گذاری دستوری دادند - تا نامه والا را بگزین آئین رسانیده گزیده خوبیهای شاهنشاهی را

(۲) نسخه [ل] کشمیر جنت نظیر (۳) در [بعضی نسخه] از سر نودل (۴) نسخه [ب] لخته

سپاه پنجاب (۵) در [بعضی نسخه] تباہ اندیشی *

دلنشین گرداند - و درونۀ که و مه را بر خوانده شناسائی آورد - و میر صدر جهان مفتی را نیز برای پرسش سانحۀ ناگزیر سکندر خان نامزد فرمودند - پیش ازین بسه سال رخت هستی بر بسته - چون اندیشۀ گرفتن آن دیار در سر بود عزا پرستی بجای نیامد - درینولا (که عبدالله خان لابه گری بر گذارد - و آئین یکتا دلی پیش گرفت) میرا بدان کار فرستادند *

(۲) سواد نامه شاهنشاهی

استشمام گلدستۀ بهارستان یکتا دلی و یگانگی - و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانی (که آراستۀ نخلبندان بستان سرای آشنائی - و نگاشته نقش پیوندان نگارخانۀ دل افروزی و دلگشائی آن والادردمان - خجسته خاندان - گوهرافزای انسر و اورنگ - پرده گشای چهرۀ دانش و فرهنگ - نوآئین نامدار جهان دانش پروری - خدیو بزرگ کشور دادگستری - فرزندۀ چراغ خانی - فرزندۀ چتر کیانی بود) در خوشترین هنگام [که کوس نوروزی آوازۀ جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیۀ بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب (که سلطان چاربالش ایام - و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است) سایۀ فرخی و فرخندگی بر تارک جزو و کل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نوسان شهرستان آب و گل دمیده - و ابر آذری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده] پدیرایۀ خوشدلی و خرمی و سرمایه دلگشائی و شادمانی شد - بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت - و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت - سخنان دلاویز دوستی و خویشی و یگانگی و نیک اندیشی (که بخامۀ عنبرین شمامه نگارش یافته بود - و بکل گوهرین سالک گذارش پذیرفته) بوضوح پیوست - و بسیار مستحسن افتاد - و موجب بهجت و فرحت گردید - بر دل دانش پسند و دیده آسمان پیوند (که گنجینۀ راز خداوندی و آئینۀ چهرۀ هوشمندی ست) پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سی سال (که از نیروی آسمانی بتخت کامرانی رسیده) همیشه پیش دید دانش و بینش آن داشت که این همه جهانگیری و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشور گشائی برای بجا آوردن گیرو دار شبانی و سو کردن کاروبار پاسبانی ست - نه گرد آوردن گنجهای زرو سیم - و آراستن تخت و دیهیم - و پا بگل ماندن در خواهشهای ناپایدار - و سرفرو بردن در گریبان آرزوهای ناستوار - چنانچه همیشه با دوست

(۲) در نسخۀ [۱] این نامه را نیارده (۳) در نسخۀ [ب] صدرنشین ایوان شهریار - چابک خرام

پیشگاه سپهداری - سپهسالار نبردگاه دلاوری و دلیری - شهسوار جولانگاه شیرمردی و شیرینی - این قدر

افزوده است (۴) نسخۀ [۱] کشور گشائی بجا آوردن •

و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکوخواهی^(۲) چیزی دیگر نبود^(۳) - و همواره در آسودگی جهانیان (از خرد و بزرگ) و مهربانی با مردم روزگار (از نزدیک و دور) کوشش مینمود - خدا آگاه است که پاک ساختن چهاردانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان (که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است) از سر خود خواهی و خود کامی نبوده - و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگران نشده - و ازینست که بهر سو (که روی آورد) کارهای دشوار باسانی گشایش یافته - و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته - هرگاه شیوه فرخنده ما باد دیگر بندگان خدا چنین باشد با آن والادودمان (که از بزرگ تائید یافتگان درگاه خداوندی اند - و باین معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک در میان) چگونه خواهد بود - بر هوشمندان خرده بین هویداست که یکی ازینها در یکجهتی بسند است - و هرگاه این همه یکجا شده باشد پیدا ست که جز یگانگی در میان نخواهد بود - و این یکدلی سرمایه آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمانی (که در وادی موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود) هرچند در نظر عقل دران باب سخن فاکردن ترجیح برکردن داشت اغماض ازان وادی در رنگ تطویل کلام درین مقام ناملایم پنداشته باین قطعه (که از اجله اکابر دین منقول است) اکتفا نموده شد *
* قطعه *

قیل ان الله ذو ولد * قیل ان الرسول قد کهدا

ما نجا الله و الرسول معاً * من لسان الوری فکیف انا

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر مذهب قوم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده - لاجرم بموجب (الملک والدین توامان) ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری ما را دلیل قاطع و حجته ساطع است - الله تعالی همگنان را در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع هم سلاطین عدالت انما (که صدر نشینان اراک اعتبار اند) آنست [که کافه خلایق و جمهور برآیا (که بدائع و ادائع حضرت صمدیت اند) در مهاده امن و امان بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند] بنابراین درین مدت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعه فسیحه (که مقر چندین سلاطین عالی قدر و حکام والا اقتدار بود) سعی مینمود و بعنایت ایزدی (که شامل حال این نیازمند درگاه الهی ست) از سرانجام مهم این ممالک فراغ کلی دست داد - امکانه و محال (که از زمان طلوع نیر اسلام الهی هذه الايام حواجر خیل سلاطین کشورگشا و لمعات سیوف خواقین فرمان روا پیرامون آن نگوریده بود) مساکن و مواطن اهل ایمان

شد - و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب ایقان گردید
 المنة لله تعالی و تقدس آنچه‌ذات که دل میخواست انتظام و التیام یافت - و حسب المدعا
 سامان و سرانجام پذیرفت - جمیع سرداران و گردنکشان از جنود هفود و غیرهم حلقه اطاعت
 بگوش انقیاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند - و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام
 دست داد - و ما نیز بمصدق (احسن کما احسن الله الیک) همگی توجه بتمهید قواعد رفت
 و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبدول داشته حدائق امانی و آمال ایشان را
 از رشکات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز میداریم
 و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات بالکلیه فراغ حاصل شود بدرقه عنایت
 الهی و هدایت ازلی بدفع کفار فرنگ [که در جزائر دریای شور درآمده سر بشورانگیزی بر آورده اند
 و دست تعدی بر زایران حرمین شریفین (زادهما الله شرفا) دراز کرده - و جمع انبوه گشته سنگ راه زایر
 و تاجر شده اند] خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار^(۳) و خس پاک سازد - و لیکن
 چون شنیده میشد [که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروه و تقای
 حسن عقیدت (که باعث ارتقای ایشان بمراتب^(۴) علیّه بود) عدول نموده بعضی بے افاضت کرده اند]
 در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار (که بارتقه سعادت از فاصیحه حال
 ایشان روشن - و لایحه رشد از زاینچه طالع اقبال مبرهن است) بدان جانب تعیین فرمائیم - و تا خاطر
 از معاضدت آنها جمع نشود بامرے دیگر متوجه نشویم - الحال (که سلطان روم عهد و موثیق
 جد و پدر خود را گانم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده)
 قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب بخاندان نبوت خود
 متوجه شده معاونت فرمائیم - سیما که تعارف اسلاف منظور باشد - علی الخصوص درینوقت
 (که مسموع میشود که فرمانروای ایران کاردانان آنملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه
 کرده است) بر همت عالی فهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
 منعطف شود - و بخاطر چنان میرسد که (چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاہ
 از قدیم الایام است - و بتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت و نقابت پناه
 میرقربش ضوابط و داد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است) دران زمان (که حدود خراسان مخیم
 سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود) آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده
 بآن حدود تشریف شریف ارزانی دارند - تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین

(۲) در [چند نسخه] اعتقاد (۳) نسخه [۱] از خس و خاشاک پای گرداند (۴) نسخه [ب] بمدارج علیه •

مسجد و بها گردد - و بالمشافهه بوساطتِ قاصد و پیغامِ اساسِ محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته
 بعضی سخنانِ دلاویز و اسرارِ حقیقت آمیز (که مخزون و مکنونِ خاطر است) و شرحِ خداشناسی
 و حق پرستی (که بقدر استعداد بافاضتِ فیاضِ علی الاطلاق دریافته) مذکور مجلسِ انیس سازد
 و از نفائسِ حقائقِ الهی و شرائفِ دقائقِ آگاهی (که بر خاطرِ آن ابهت دستگاہ پرتو انداخته باشد)
 نیز استماع نماید - خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی صحبتِ اشباحِ انسانی و روانستِ اجسامِ
 روحانی ست - فکیف که این معنی در میانِ دو برگزیدهٔ خدا و نظر کردهٔ بارگاہِ کبریا متحقق شود
 هرآینه این معنی باعثِ شمولِ فیض و عمومِ فضل خواهد بود - در آن زمان که بعنایتِ ایزدی
 این آرزو بوقوع آید (چون همتِ منظورانِ الهی و سرفراز کردنِ خدائی بر تحصیلِ رضای حق تعالی
 است نه استحصالِ نام و تسلط بر افرادِ انام) بنابراین امرکزِ خاطرِ حق جو آنست و امید که مطلب
 و مقصدِ ایشان نیز آن باشد که در یکے که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد دیگر استرغای^(۳)
 خاطرِ او را لازم داند - و در مقامِ یکجہتی بوده از صلاحِ او درنگرد - و الحال (که نسبتِ یگانگی
 و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است) دربارهٔ امداد و کمکِ حاکمِ عراق و خراسان آنچه
 صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکن بطن بعالمِ ظهور خواهد آمد - و معذرتے (که در باب
 قضیةٔ فرزندِ ارجمند شاهرخ میرزا رقمزدهٔ قلمِ محبت شده بود) مستحسنِ خاطرِ انصاف گزین افتاد
 و الحق که مشارالیه بواسطهٔ خرد سالی و خورد پسندی از بد مصاحبی منشأ چندین امورِ
 نالایق گردید - هر کدام از آنها بانفراده مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد - اولاً بواسطهٔ اغوای
 بعضی کوتاه بینان از لوازمِ اطاعت و مراسمِ عبودیت ما بسیارے تساهل نمود - و ثانیاً بآن عظمت دستگاہ
 چنانچه باید آشنائی نکرد - و ثالثاً بجدِّ بزرگوارِ خود (که چندین حقوقِ دینی و دنیوی بر ذمهٔ او
 داشت) آنچنان سلوک نمود - هر تنبیهی که نسبت باو واقع شد از قسمِ القای ربانی و الهامِ یزدانی
 بود - الحال چون از خوابِ غفلت بیدار شده التجا بعروةٔ وثقای عاطفت ما نموده غیر از آن که
 بتفقداتِ عز امتیاز بخشیم امرے دیگر مخطرور نمیگردد - مامول از مراسمِ مودتِ آن عظمت دستگاہ
 آنست که از زلاتِ اقدامِ او اغماض نمایند - و بجهتِ تشنیدِ مبنای محبت و استحکامِ قواعدِ مودت
 افاضت و حکمت پناه زبدهٔ مقربانِ هواخواه و عمدهٔ محرمانِ کار آگاه حکیم همام را (که مخلص
 راست گفتار و مریدِ درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازمِ بساطِ قرب بوده - و دوری او را
 بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسمِ رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما او را آن نسبت محقق است
 (که مدعیات را بیواسطهٔ بموقفِ عرض میبرساند) اگر در مجلسِ شریفِ ایشان همین اسلوب

مرعي باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه سکندر خان سیادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را (که از اعظم سادات کبار و اجله انقیای این دیار است) مقرر کرده بودیم - بواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاده بود - درینولا برفاقت مشارالیه فرستادیم - و انموده از تحف و هدایا بتکریر عمده الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت - باید که بمقتضای غرای نهادوا تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد - و از فرغانه طلبداشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز و حبیب عشقبناز طایر ذی بال شوق را در افتعاش و اهتزاز آورد - و استشمام شمائم یکجهتی و وداد نمود - اگرچه توجه باین مشتے پرندها در نظر اولی از لهو و لعب می نماید لیکن در نظر ثانوی چرخ و بازی یاد از نسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب وجد میدهد - و موجب توجه بمبدأ میشود - وگرنه حضرت واجب تعالی بر سرائر ضمائر آگاه است که اشتغال صوری احیاناً بامثال این امور بر جمال توجه بمبدأ جلبای بیش نیست - و بر مجرد بال و پر ظاهری اکتفای خاطر حق اندیش نه *

* بیت *

نامه بر حرف اختصاص تمام * کرده شد و السلام و الاکرام

و از هوانج بزرگ سیل آمدن بسرهند^(۲) - بیست و هشتم آغاز باران شد - و سه شبانه روز پیوسته بارش بود - و تند سیله از شمالی کوه آمد - در شهر بلند می آب بسه گز رسید - و در بیرون به پنج نزدیک دو هزار خانه دران موجخیز فرو ریخت - و یک صد و پنجاه گز دیوار قلعه فرو افتاد - و از کهن باغ پانصد گز^(۳) و از نو صد ویران شد - و فراوان مال را آب برد - و صد کس بگرداب فنا شتافتند و دو هزار چاروا بسیل نیستی در شد - و شاهراه دارالخلافه چنده از روانی باز ماند - کاربرد ازان تقدیر چنین نمودارے بر سازند - و فرو ماندگان بے پروا را آگهی بخشند - و غنودگان پندار را از خواب در آرند - همانا اقبال گیهان خدیو بچنین روشها آگاه گرداند - و اگر باد افرا نکوهیده کار بها سرانجام یافته - هر آینه طوفانے از آتش و آب بایسته - لیکن خیر بسیچی و حق پژوهی فرمان روی روزگار مردم زاک را بروز پاداش نذشانند *

گشایش یافتن آباد ملک کشمیر به نیروی اقبال شاهنشاهی

باستانی رسمے ست - چون پژوهندگان دولت را شایسته نیت با گزین کردار فراهم آید هر آرزو (که بخاطر اینان گذاره کند) ایزد توانا باسانی در کنار نهد - و معشوقان اقبال را بآن دو سرمایه

(۲) نسخه [۱] بسهند (۳) در [بعضی نسخه] سه صد گز *

بهروزي ناخواستنه دين و دنيا بپرستاري برخيزد - چنانچه حال گيهان خديو ازان باز گوید - و اين نامه قدرے بسرايد - و بتازگي چهره گشای مقصود در آمدن اين ديار است بدست اولیای دولت هرکه لخته گريوهای راه شناسا گردد بداند که چيرگی بيگانه اندیشه او برنتابد - هر چهار طرف کوهها سر بر آسمان افراخته پاسباني کند - اگرچه شش هفت راه دارد ليکن گران لشکر نيارد^(۲) شتافت و در هر يک از اينها جايهاست - اگر پيرزاه چند بلخشاندين سنگها نشينند مردان مرد ازان گذاره نتوانند کرد - ازین رو پيشين فرمان دهان دل بگرفتن آن نهاده اند - و کارشناسي ازان خواهش بر گذرانده از دير باز بر خاطر آسمان پيوند پرتو مي انداخت که گشایش آن فراپيش گیرند - ليکن سخن سرايان همایون بزم (که از ظاهرنگهي یک پایه فراتر نمیشوند) گشودن آنرا بخاطر نمي آوردند - درین هنگام (که رايات اقبال سایه دادگري بر پنجاب انداخت) آن سگالش افزایش گرفت - و هر چند پيشکاران بارگاه لشکرهای نابسامان فرستادند کارسازان تقدیر به نيرنگسازي پای همت افشردند - نخستين يعقوب بدگوهر نخوت افزوده سرتابي پيش گرفت - و سراسيمگی فيروزي جنود شنوده آشتي را برهم زد - و از ستایش سرايان خوش آمد گو خود را شاه اسمعيل نام نهاد - و نکوهيده خوبها به نيکوئي برگرفته بپای خوبش باديه پيمای ناکامي گشت - و بناسزا خواهشها در افتاد - و بگرفت و گير بيجا دلهاي عامه بر شوراند - و کار دنيا نساخته باويزه^(۳) کيش و مذهب در افتاد - و تندخوئي و مردم آزاري فرا پيش گرفت - دران ملک اگرچه آئين برهن و شاکموني باشد ليکن از دير باز هنگام سني و شيعه گرمي دارد - از نيرنگی روزگار در هر چنده يک بر ديگر افزون آيد - و دکانچه خود فروشي بر آرايد - به نیک سگالی معامله شناسان پرده مدارا فروهشته بود - و گرد شورش بر نخاسته - درین هنگام نقاب آزر باز گرفت - و بازار سين بر نشست - قاضي موسی کهن سال را از هم گذرانيد - و خان و مان او بتاراج رفت - غنوده شورش بيدار گشت - و شمس چک بانديشه سري و کين نوزي بر آمد - محکم بهت (که دمغه نيرنگساز آن ملک بود) قابويافته عرصه بدسگالي فراخ ساخت - و آن جوان شوریده مغز را برین داشت که شمس چک و علي شيرماکزي و سيد حسين و ديگر بزرگان اين روش را پنهاني کار بسازد - اينان آگهي يافته همان راهی که او انديشيده بود پيش گرفتند - محمّد ازان هنگامه گريخته بر کناره شد - و باندک پورهش گرفتار آمد - و چون آن فريب کار زنداني گشت شمس چک دل بسري نهاده هنگامه آرامی شد - يعقوب نیز آويزه پيش گرفت - ناگاه آوازه فيروزي جنود شکیب رباي خود و بزرگ آمد - و بسخن سرائی کار شناسان آشتي پذيرفتند - کامراج را بشمس چک باز گذاشت - و در کمتر فرصتی يعقوب خوابيده بخت

(۲) نسخه [۱] بجز سه راه نيارد شتافت (۳) نسخه [ب] باويزش دين و مذهب *

پیمان را فراموش کرده برو لشکر کشید - و بچیره دستي غنیم را ^(۲) بچنگ آورد - فیروزي سپاه چون از درگاه روانه شد تا دریای چغاب لخته هرزه لایان یافته در را را روزبازار بود - و انجام کار بس دشوار می اندیشیدند - چون گزاره شدند قباة رائی یعقوب و آویزه یکدیگر و التجا نامهای سران آن ملک خاصه علي شیرماکزي یکی پس دیگری رسید - کار آگاهان (که آینده را از پیشانی حال برخوانند - و از سر آغاز انجام کار شناسند) داستان فیروزي برخوانند و برده آرائی نشستند - و هرکس جای خود را بر شناخت - قول بسپه آرا و گروهی را در مردان آرایش یافت - و برانگار را مسند عالی و فتح خان و مبارک خان و دیگر مبارزان همت منش رونق افزودند - و در جرانگار جلال خان و برخی دلاوران جوانی نبرد گشتند - و میرزا علي اکبر شاهي و گوجرخان و شیخ دولت و شریف سرمدي و جوقه احدیان و دیگر یلان در پیش داستان هر اول پای همت افشردند - بیست و یکم شهر یور گریوه بهنبر گذشتند - سلیم زمیندار گزاره گرفت قاسم خان از کارشناسي بهلول ^(۴) برادرزاده او را بکلانی برگرفته راه ایمني پذیرفت - در افدک ^(۵) زمانه آن کج گرا نیز بلشکر فیروزي پیوست - و در راجوري بهرام نایک و اسمعیل نایک و شنکی ^(۶) چارور راهبانان بزرگ کتل آمده دیدند - و مبارکبادی گشایش ملک برگفتند - و چنان برگذارند که یعقوب ناسپاس بکنج خمول شتافت - و سران این دیار چشم بر راه فیروزي سپاه دارند ازینجا دوراه است - یکی کپرتل ^(۷) - و آن گشاده ترین راههاست - و دیگر پیرینجال - و ما پاسبان هردو - اگر گام فراخ برگرفته آید بداد گری زیردستان آرامش یابند - ازین نوید نشاط در گرفت - و جشنها بر آراستند - و بصواب دید کار آگهان خیرسگال راه کپرتل قرار گرفت آیندگان چنان گزارش نمودند که از دشوار گذاری پچها و فزونی لشکر دیرتر رسیده خواهد شد و بزرگان کشمیر بر گریوه انتظار می برند - شایسته آنکه برخی نیک بسیچان کارشناس را پیشتر روانه سازند - نخستین اینان را بخسروانی نوازش امید برافزایند - و سپس به نیز دستي بشهر در آمده کوس فیروزي بلند آوازه گردانند - گزاره را بدوربینی برسخته پذیرفتند - و شیخ یعقوب و جی ^(۹) نواچی باشي و شیر و سلیم را با برخی بندوقچیان پیش فرستادند - و شنکی چارور همراه شد فیروزي سپاه نیز از پی رهگرا آمد - چون هو فراز کتل کپرتل بر آمدند عالمی دیگر پدیدار گشت

(۲) نسخه [ل] بدست آورد (۳) نسخه [ا] گوهر خان (۴) در [چند نسخه] ابهول

(۵) در [بعضی نسخه] فرصتی (۶) در [بعضی نسخه] شنکی چارو - و در [بعضی] شنکی

چاروره (۷) در [چند نسخه] کپرتل - و در [بعضی] کپرتل (۸) نسخه [ا] امیدوار سازند

(۹) در [چند نسخه] جتی *

در سر این گریوه سه دیوار به پهنای چهارگز و بلندی ده گز بر آورده بودند - و سی گزی چوبها را^(۲) در یکدیگر چیده - و پیشینیان طلسم بر ساخته اند - که هنگام در آمدن لشکر بیگانه برف و باران و تگرگ پدید آید - بذابران شورش شگرف برخاست - و دران ریزش نشیب و فرازی هنجار در نور دیده نزدیک گریوه اکرم بال فرود آمدند - باران افزوده گشت - و بسیاری جانداران از سختی سرما به نیستی گرائید - درین اثنا چندی نفذگ اندازان (که همراهی جی رفته بودند) زخمی بار دو پیوستند - و از فریب کاری کشمیریان آگهی بخشیدند - درین راه سه گریوه سترگ است - که روزگار از دشوار گذاری آنها حرف سرا - گذارده بودند که کشمیریان بستنی و تر (که سیوم گریوه است از سوی هندوستان - و نخستین از جانب کشمیر) چشم بر راه دارند - پیش فرستادگان در انجا آن گره را نیافتند - و پیدا بود که جمعی آمده بازگشته اند - از شنکی چارور پرسیدند که آمدن چه بود و رفتن چراست - پاسخ داد همانا باندیشه آنکه یعقوب سر گریوه را برگرد بر گردیده باشند درین میان محمد لند^(۳) و دلاور خان و بهادر خان و جمعی سران کشمیر پیوستند - و بآریزش در آمدند شیخ یعقوب بدو زخم از پا در آمد - و نزدیک بود که قالب تهی کند - آشنای دستمایه رهائی شد و جی نیز بدوازه زخم بر زمین آمد - چندی داد مردانگی داده بوپسین خواب در شدند یکبارگی برف و باران بشورش در آمد - و مردم را پراکنده ساخت - از جی شنیده شد که دران برفستان هوش رفت - و دران بیهوشی گیتی خدیو نمودار شد - و دلدهی فرمود - همان زمان بخود آمد - و فیرو گرفت - لیکن بسیاری زخم و فزونی برف و سختی تنهائی و بیتابی گرسنگی سراسیمه داشت - ناگاه چندی پدید آمدند - و مرا برگرفته پیش شمس چک بردند - او گرم خوئیا نموده بشهر فرستاد *

سرگذشت شگرفی تقدیر آنکه چون یعقوب از گرفتن شمس چک بگران خواب غرور در آمد سرشته خرد از دست واهشته به تباہ کاری گرم تر شد - و در بر آوردن راهها کوشش نمود - ابیا^(۵) برادر خود را و ابیا پسر ابدال چک و نورنگ خان و ظفر خان^(۶) و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان (که از خود سری آن فروماگان بد گوهرا بدین گرامی خطابها نامزد کرده بود) و دیگر مردم را رخصت پیش داد - و خود در شهر بسامان پیکار بر نشست - پیش آمدگان در بند و بست تنگناها کوشش نمودند - و لخته خاطر ازین کار وا پرداختند - درین هنگام بسیج بد گوهرا در رنگی پذیرفت - و هنگامه از رونق افتاد - حیدر چک^(۷) (که هوای مرزبانان آن ملک

(۲) در [چند نسخه] چوبها و افزون ازان (۳) نسخه [ب] بسد - و در [بعضی نسخه] بلند - والله اعلم

(۴) نسخه [۱] برف افتادن (۵) نسخه [ب] ابیا (۶) نسخه [ب] مظفر خان (۷) نسخه [ز] همواره •

در سرداشت - و در لشکر فیروزی بود (۲) حسین پور او آمدن پدر را شنوده در پرم کله انتظار می برد بسیارے فامبردگان کشمیر بحسین انجمن دوستی آراسته قرار دادند که اگر حیدر چک از پیمان در نگیرد همه باو بگرویم - او ازان سپاه برآمده بما پیوندد - و لشکر بیگانه را بگوناگون پیشکش و لابه گری برگردانیم - و کشمیر بآرامش گراید - فتح علی (که بنورنگ خانی سر نخوت می افراخت) بدان دل نهداد - او را بے آبرو گردانیدند - و آن دو ایما بدستان سرائی راه گریز پیش گرفتند - و نایکان را که گریوه بان بودند به نیایشگری فرستادند - همگی بسیج آن بود که چنده از فیروزی سپاه برده منبر را بنام گیهان خدیو بلند پایگی بخشند - و امر را به نیروی خواسته باز گردانند *

کوتهی سخن آنکه یعقوب نافر جام باهنگ پیکار بهیره پور رسیده بود که آگهی دل برگرفتن کشمیریان ازو سراسیمه گردانید - و حسین خان عمومی او نیز جدا شده بآن کشمیریان پیوست بکار پردازان بیدانش خود انجمن ساخت - و بپژوهش چاره برنشست - رای بران قرار گرفت که شمس چک و محمد بهت را از بند برآورند - و از به دید این دو کس کارزار پیش گیرند چون آن دو فتنه ساز را بیرون آورد از کین تیزی چنان برگذارند که روزے چند از شورش برکناره زد - و بکنهواره (۳) پناه برد - چون زمانه آرامش پذیرد و دوست از دشمن باز دانسته آید کار سازی نموده شود - بهزاران ناکامی بدان خمولگه روی آورد - و از میانة راه آن دو شورش منش بابسیارے جدائی گزیدند *

درین هنگام (که کشمیریان برگریوه راه حیدر چک میدیدند) از نوشته او سراسیمگی اندوختند - گذارده بود که مرا بچشم پاسبانی مینمایند - بیرون شدن من و باز گردانیدن امر را بس دشوار - کشمیریان ازان اندیشه دل برگرفته بهیره پور هنگامه آراستند - و حسین چک را بکلانی برداشته رو به پیکار نهادند - درین میان شمس چک پیوست - و مرزبان نورا از کار باز داشته بدو گرویدند - و بیازش پیکار گروه را بگریوه فرستادند - و ازینان بشیخ یعقوب و جی آن گزند رسید - چون نزدیک اکرم بال (۵) حقیقت بد گهران تباہ بسیج خاطر نشین اولیای دولت شد آمدگان را مقید گردانیدند - و در پاس حیدر چک بیشتر اهتمام رفت - انجمن رازگویی بر آراستند - و در گذشتن گریوه سنی و ترو در آمدن ملک جانقی نمودند - لخته از برف و باران ستوه آمده در بازگشت

(۲) نسخه [ل] حسن (۳) نسخه [ا] بکستوار - و نسخه [ک] بکتهواره - و نسخه [ل] بکشتهواره

و در [بعضی نسخه] بکنهواره (۴) نسخه [ل] باویزش و پیکار (۵) در [بعضی نسخه] اکرم مال (۶)

در [چند نسخه] هستی و تر *

یافته‌ها شدند - و برخی سخن توقف در میان آوردند - قاسم خان با چنده از والا نگهان آهنگ پیش رفتن برگذارد - ناگزیر دیگران نیز بدین رای گزیدند - درین هنگام شمس چک کاروانان فرستاده بلاه گری در آمد - و همان صلح (که با میرزا شاهرخ قرار داده بود) از سر گرفت - پاسخ چنان شد که این بار افسون فریب بکار نیاید - و افسانه حیلله بگوش در نشود - فرمان چنان است که کشمیر از خود سران شوریده رای باز ستانند - هر کرا بخت یاور باشد خود را بلشکر فیروزی رساند - و سایه نشین عاطفت گردد - سخن حقیقت بگوش در نیاورده آماده نبرد شد - قاسم خان به نیت درست و همت بلند نوزدهم مهر متوجه پیکار شد - و غنیم نیز فوجها آراسته در برابر آمد - در قول آن شوریده مغز جای داشت - و دست راست ظفرخان - و دست چپ شمس دولی^(۲) - حسین چک طلیعه شد - و محمد بهت چندان اول - چون هر اول فیروزی سپاه بگریوه در آمد از سر کوبها بندوق و سنگ انداختن پیش گرفتند از هجوم بدگوهران و تنگی جا عنان تاب شده بجرانغار پیوست - قاسم خان ازین برگشتن بر آشفته خود بدان سو روانه شد - و شریف سرمدی و میر عبدالرزاق معموری و جلال الدین مسعود و حاجی محمد ترشیزی و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد - و خنجری که از جوانغار باز مانده بود نیز همراهی گزید - محمد چک (که از راد مردان کشمیر بود) از برانغار دوید - لاکها نام مبارزه بدو آویخت و دست و گریبان بزیر افتادند - جها ن بشفقت زار در شد - و غریو از نظارگیان برخاست - در گرمی آویزش ظفرخان تیردوز بندوق گردید - و آن فوج یکبارگی از هم پاشید - و هنوز دیگر فوجها باویزه در نیامده بود که لطمه یداللهی روی باطل ستیزان برگردانید - و پراگندگی دران بزرگ هنگامه افتاد و هر یک از بخت برگشتگان به پیغوله در شد - و کوس فیروز مندی بلند آوازه گشت - و از نیرنگی اقبال روز افزون شاهنشاهی فتح سترگ روی داد - هر اول و جرانغار تکامشی نموده پایان کتل دایره نمودند قاسم خان و دیگر سپاه از دور بینی بر گریوه منزل گزیدند - و یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و طرفان و عبدالله و سلیم و چنده تیزدستان عرصه دلوری را بسری نگر (که دارالملک کشمیر است) فرستادند - بیست و چهارم مهر منابر را بگرامی نام افسر خدا پایه برافراخته آمد - و از دادگری و مهر افزونی بیگانگان وحشت گرا آرامش یافتند - چون چهار گروهی سری نگر لشکرگاه شد حیدر چک^(۳) بیدستوری بشهر رفت - و در لشکر قدری شورش پدید آمد - و زود فرونشست - بیست و پنجم قاسم خان و دیگر امرا در نزهت سرای سری نگر در آمدند - و گوناگون نشاط اندوختند - درین روز میان راه حیدر چک با فراوان مردم پیوست - قاسم خان از کار آگهی او را از تصرف باز داشت - و نقش تباہ بمیچی از خاطرها بزود *

(۲) نسخه [ز] دونی (۳) در [چند نسخه] بدستوری •

پیش ازین بدهد سال در زمانِ اَنْتِ ایلانیل^(۲) مرزبانِ کشمیر این فیروز مندی
گذارده بودند - چنانچه کهن نامها بازگوید - از فیونگی روزگار باده فروشان بزرگی یافته بودند
و هنگامه ساغرکشی و ستمگاری گرمی داشت - شیودت^(۳) برهن در سری نگر در بوزن رتهپور
بگزیده خویها طراز یکتائی داشت - او را همخوابه بود بخوبروئی و پاکدامنی کم همنا - همواره از
هنگامهای تردامنان گرفته دل بود - و از ایزد بیهمال ازان مشتت ستمگار رهائی خواسته - یکی از
شناسندگان کارآگاه او را بیتال سادهنه آموزش نمود - بفتح با و سکون یای تحتانی و تالی فوقانی و الف
و لام و سین و الف و دال و های خفی و فتح نون و های مکتوب - دانشوران هندوستان بیتال را
از قدسی نفوس انگارند - و سادهنه آئین حاضر ساختن او - هرگاه در رسد حقیقت^(۴) هرکار بازگوید
هرکس در احضار او چند بکره های خاص گراید - و افسونهای مخصوص بخواند - و در آخرین روز
آدم مرده را (که اعضای ظاهر او درست باشد) در چودس تاریک بساعت خجسته در زمینه
(که مرده را بسوزانند - و آنرا سسان گویند) خواباند - و از هر چهار سو بآهزین میخها استوار کند
و بر فراز پشت او نشیند - و در کاسه سر آدمی چراغ افروزد - و فتیله از کفن سازد - و روغن از چربی
آدم - و افسونها بردندان مردم زاد دمیده آنرا بران افتاده گل آسا افشاند - با نیروی نبرد
دران نزدیکی صورتهای هولناک پدید آید - چون دل خواننده ازان نهراسد آن قالب بجنبش درآید
و مهیب آواها برکشد - سپس آن روحانی بشایسته پیکر رو نماید - و برگوید چرا بر خوانندی
و این همه رنج کشی بهر چیست - آنچه بازگوید پاسخ شنود - و درشدنی کارها چاره برگذارد
و در جز آن شکیبائی آموزد - آن ستم رسیده بفراهم آوردن اسباب شد - و پس از فراوان تکاپو چنان
قالب بدست آورد - و برخه فراهم نیامده بود که در نگاهداشت آن سراسیمه شد - بشهر نیارست
برد - و در صحرا از گزند می ترسید - بقچه آسا بسته بخانه چرم سازه که پیوند آشنائی داشت
بآئین امانت گذاشت - تا دران گنده بوهای خانگی راز برملا نیفتد - و خود در پس کار رفت
نیم شب آن روحانی بر حقیقت کار آگاهی یافته چرم ساز را آواز داد - او لخته بترسید - باوای دلدهی
او را آرامش بخشید - و گفت فلان برهن فراوان رنج می برد - او را برگوی که زمان فرمانروائی
آن بیدادگران دراز است - پای در دامن صبر کشیده از سراسیمگی باز آید - بیست تن ازان گروه یکی
پس از دیگری بسری برنشینند - و چون روزگار این ستمگران سپری شود بزرگی این دیار بقوم کایتبه بازگردد
و سپس مرزبانان آن باحمدهی کیشان قرار گیرند - و هرطایفه را مدت معین برگذارد - و چون نوبت

(۲) نسخه [۱] ات بلائیل - و نسخه [۲] اس بلائیل و نسخه [۳] ات یلائیل (۳) نسخه

[ب ک] صورت (۴) نسخه [اب] نگاههای (۵) در [بعضی نسخه] حقیقت حال هرکار *

چکان رسد چنده ازان گروه کامروائي کفند - و مرتبه هشتم سلطنت ازبن گروه برگیرند - و یکے از بزرگان صورت و معني (که سگالش و کردار و گفتار او گردآوری رضامندی الهي باشد) بدادگیری این دیار نشیند - آن برهن چون بخانه چرم ساز آمد از سرگذشت شناسائي اندوخت - و دست ازان بازداشته بگوشه خمول برنشست - و مضمون آن را بشعر هندی برگذارد - کهن نامها و سنگین الواح ازان بازگوید - سلطان زین العابدین (که او را بدو شاه نیز گویند - و از مرزبانان کشمیر بولایت زبان زد روزگار بود) پیوسته میگفت که زود حکومت این دیار بچکان رسد - و از دست اینان بازستانند دران هنگام (که خبر آمدن میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس در کشمیر بلند آوازه گشت) یوسف خان مرزبان آنجا پیش و احد صوفي در پنج براره رفته در پیوزة همت نمود - آن الهي بنده روشن ضمیر پاسخ برگذارد - اگرچه این لشکر از میانه راه برگردد لیکن این بے همال این ملک را بپادشاه صوفي و معنوي داده است - بزردی سپاه او در آید *

چون مزده فیروزي بهمایون بارگاه رسید الهي سپاس افزوده شد - و خدمتگذاران شایسته کار بگوناگون نوازش سربلندی یافتند - و درست گوئی اختر شناسان هندوستان بر فراز پیدائی برآمد غره آبان شمسي وزن گیهان خدیو شد - و بدوازه چیز هرکشیدند - جشن والا آرایش یافت و تهیدستان روزگار کام دل برگرفتند - درین روز راجه بهگونت داس بسجود قدسي آستان رسید گفتار سوادئی شدن و یازش خویش کردن او نگارش یافت - چون از توجه گیهان خدیو بهی پذیرفت رو بدرگاه آورد - چهارم منازل کوم الله کنبو از قدوم کشور خدا فروغ دیگر گرفت - بزرگ کاخها اساس نهاده بود - و از دیر باز این خواهش در سر داشت - از آنجا (که کام بخشى ستوده خوی شهریار است) آزوی او روائی گرفت - و جاوید دولت اندوخت - نثار و پیشکش بجای آمد و لخته ازان پذیرفته شد *

و از اسوانج شبخون آوردن یعقوب و بناکامی بازگشتن - فرومایگان کشمیر او را از تنگناهای کتھواره بر آوردند - و بسیاری در گرد او فراهم آمدند - بچندرکوت هفت گروهی پنج براره گرد شورش برانگیخت - مبارک خان و شیخ دولت و برخه رادمردان بدان سو شتافتند - او در خود نیروی آویزه روز ندیده بانديشه شبخون افتاد - میخواست که با پیش آیندگان آویزد - چنده برگذاردند که سپه آرا در شهر بفرستادن آن گروه لخته غفلت دارد - جوقه را روبروی آنان گذاشته خود آهنگ شهر پیش گرفت - بیستم از سعدي منزل گذشته نیم شب بشهر درآمد - و برخه قرولان را در خواب از هم گذرانید - یعقوب و بسیاری بدگوهران به بزرگ دروازه شورش نمودند - قاسم خان با برخه بهادران

(۲) در [بعضی نسخه] ستایش (۳) نسخه [اب] گذارش (۴) در [اکثر نسخه] سعدي واره گذشته *

کارنامه دلاوری بجای آورد - و شریف سرمدی و حاجی محمد ترشیزی کاربرد را در مردی آمدند و چون خاطر از حیدر چک نایمن بود آن زندانی را از هم گذرانیدند - برخه کشمیریان کشتی سوار بدریچه که بدان سو می‌گشاید. هجوم آوردند - طوفان کابلی و قاضی زاده و دیگر گن‌داران بکارزار پافشردند - جوق بدرواز که بشهر می‌برآید غوغا انداختند - میر عبد الرزاق معموری و چند دلاوران ثبات پائی نمودند - سردار این گروه به بندوق درگذشت - برخه بر منزل میرزا علی اکبر شاهي دست چیرگی برگشردند - او برابر ایستاده شایسته آویزشها کرد - و ایوب بیگ و یار بیگ و مومن از احدیان شگرف کاری نمودند - درین رستخیز صالح بیگ را نقد زندگی یغمائی شد - و بر هر خانه سپاه چیرگی یافتند - در هر گوشه سترگ پیکار در گرفت - پس از فراوان زور و خوردن بایزیدی نائید فیروزی چهره بر افروخت - ازان روی آب فتح خان ازین آگهی محمد خان پور خود را با جوق^(۴) فرستاده بود - او نقاره زنان می‌آمد - و از سوی دیگر خنجری و شاداب و اسکر و برخه دیگر کوس را بنوا داشته راه می‌سپردند - ناگهانی باوای آن بیرونی کوس غنیم را پای شکیب از جای رفت و از اقبال روز افزون آتش زدن کشمیریان در شهر شکسته تر ساخت - در فروغ آن موشگان کار آگاه بسیار را تیردوز گردانیدند - و پایان شب بهزاران شرمساری رو بگیریز نهادند - و فراوان کس را در گریختن نقد زندگی از دست رفت - بامدادان میرزا علی اکبر شاهي و گوجرخان^(۶) و محمد خان و جمعه تیزدستان بتکامشی گام فراخ برزدند - و از بوم بیگانگی و راه نشناسی آن شوریده بصوب دیسو بدر رفت *

و از سوانح آمدن ایلچی مرزبان تتهه - اگرچه مسند نشین آن دیار میرزا پاینده محمد ارغون است لیکن او سودائی مزاج شد - بکار ملک پرداختن نیارسته - بست و گشود آن میرزا جانی پور او نماید - بیست و هشتم سید جلال (که از بزرگ زادگان آن سرزمین بود) دولت بار یافت - و تنسوقات و عرائض به پیشگاه نظر در آورد - دران پرستاری نیاگان و عذر نیامدن خویش برگزیده بود - شاهنشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود - و کامیاب خواهش دستوری داد - پنجم آذر راجه با سو با روی شرمسار و دل پشیمان سعادت کورنش اندوخت - از زمینداران شمالی کوه پنجاب است - همواره فرمان پذیری و نیکوبندگی بجای آورد - درین هنگام (که راپات همایون سایه فرخی بدین دیار انداخت) از بخت غنودگی سرتاهی پیش گرفت - بنابران^(۸) حسین بیگ

(۴) نسخه [ی] برانگیختند (۳) نسخه [اب ک] برایستاده (۴) نسخه [ز] با فوج (۵) نسخه

[ز] سادات اسکوه و برخه (۶) نسخه [ز] گوجرخان و جمعه (۷) در [چند نسخه] از پدیزادگان (۸)

در [بعضی نسخه] حسن بیگ *

شيخ عمري و حاجي سيندوك و قنبر بے و قرا بيگ و ناظر دولت را فرستادند - اگر اندرز نپذيرد
 مالشے بسزا دهند - راجه تودرمل نامے بدو بونگاشت - و بر زبان زدگی سرکشي آگاه ساخت
 فيروزی سپاه به بتهان رسیده بود که بگيوا سخن راجه از خواب درآمد - و اولیای دولت را آمده دید
 و از انجا بهمراهی بندگان اخلاص گرای بسجود قدسي آستان روشن پيشاني گشت *

و از سوانح فرستادن زین خان کولتاش بمالش تاریکیان بدنهاد - هرکرا ستاره بخت فرو نشیند
 بتکاپوی خویش راه ناکامي سپرد - و زود بباد افواه تباہ بسیچي برسد - چنانچه حال احشام
 مهمند و غریبه خیل (۲) ازان بازگوید - ده هزار خانه دار در پشاور بسر برند - پیوسته نیکو خدمتي را
 سرمایه رستگاري دانستے - درین هنگام (که ستم رسیدگی خود را بایستے بدرگاه همایون عرضداشت)
 از کوتاه بینی و بدگوهری جلاله تاریکی را بسری برداشتند - و روزگار سید حامد بخاري در آویزه
 اینان سپری شد - او اقطاع دار پشاور بود - کشک کابل داشته بدانجا رسید - و سپاه او بجایگیر
 هندستان باز گردید - با چنده در حصار بگرام دم غفلت میشمرد - و کار را بموسی نام نابخرده
 باز گذاشت - و بے آنکه اندازه شناسائی او برگیرد سررشته داد و ستد بدست او داد - و ندانست
 که دران دیرین خدمتي بکار نیاید - او از آزمندی بران گروه تنگ گرفت - و برمال و ناموس
 دست برگشود - الوس از ناهمیدگی بدان نافرجام همدانستان شد - نزدیک بگرام غبار فتنه
 برخاست - از کمی مردم بران بود (که تا آمدن سپاه کابل و آتک و رسیدن برادران حصاري شود)
 لیکن از سخن سرائی کوتاه بیگان بران نیارست بود - یکی را فرستاده پژوهش احوال غنیم نمود - او از
 بیدانثي یا بداندیشي اندک و پراکنده وانمود - بے آنکه ژرف نگاهي بکار برد باصد و پنجاه کس
 بیرون آمده گرم پیکار شد - و با آنکه در آغاز فبره تیرے رسید دست از آویزش باز نداشت - دران
 چپقلش اسپ او بچوئے (۴) در شد - و کارش بانجام رسید - و چهل کس از خویشان او را بواد مردی
 روزگار بسرآمد - سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خود او با چنده پای همت افشرد
 شایسته نگاهباني نمود - ازین آگهي هفتم شاه قلی خان محرم شیخ فرید بخاري تاش بیگ خان
 و بسیاری منصب داران بسرکردگی کولتاش رخصت یافتند - و فرمان شد که اگر احتیاج افتد
 کنورمانسنگه از کابل نیز لشکر بکف فرستد - و مادھو سنگه را برلیغ رفت که خود را از تهانه
 لنگرکوت پیشتر از رسیدن افواج گیتی ستان با مردم راجه بهگونت داس به بگرام رساند *

و از سوانح آبیاری چهار چمن دولت - همگی والا همت شاهنشاهی آسایش جهانیان

(۲) نسخه [۱] غریبه خیل - و نسخه [ب] غریبه خلیل - و نسخه [ز] غریبه خیل (۳) نسخه [ب]

بکرم (۴) نسخه [۱] بگو در شد *

میخواهد - و پایه‌شناسی و دادگری در روزافزونی - پادشاهی را پاسبانی دانسته رنج از راحت باز نشناسد - و دولت افزائی را سرمایه ایزدی نیایش انگاشته خداوندی را هم آغوش پرستاری دارد - ازین رو راستی منشان خرد پزوه را در هر صوبه باز گذارد - تا جای مالش^(۲) را از نوازش بر شناسند - و از بے آزری و بیمناکی بایست وقت را از دست ندهند - و همچنان خامه پردازان درستکار را بوالا منصب دیوانی و بخشگیری بلند پایگی دهد - و رشته داد و ستد را در تائی بخشد و از آنجا (که از خشم سپنجی سرا را در هم دارد - و نیکوان را از همنشینان بد روز به تیرگی گراید) شهریار دیده‌ور در هر چندے دور بینی را تازه روئی^(۴) بخشد - و بگرفتن از یکے و باز سپردن بدیگرے بستان سرمای دنیا پیرایش یابد - ازین رو چهاردهم دو امیر کار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود - تا اگر یکے بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد - و دیوان و بخشی نیز همراه ساخت - آله آباد به شهاب الدین احمد خان و عبدالمطلب خان - رحمن قلی دیوان - جعفر بیگ بخشی - اودهه بفتح خان و قاسم علی خان - ملا ناظر دیوان - تاراچند بخشی - اجمیر بجگناته و رای درگا مجاهد دیوان - و سلطان قلی بخشی - احمد آباد خانخانان و قلیچ خان - ابوالقاسم دیوان نظام الدین احمد بخشی - بهار سعید خان و میرزا یوسف خان - رای پترداس دیوان - عبدالرزاق معموری بخشی - بنگاله وزیر خان و محب علی خان - کرم الله دیوان - شهباز خان بخشی - ملتان صادق خان و اسمعیل قلی خان - خواجه عبدالصمد دیوان - مقیم بخشی - دارالخلافة آگره شیخ ابراهیم و راجه اسکرن - محب علی دیوان - حکیم عین الملک بخشی - دهلی شاه قلی خان محرم و نگارنده شکرنامه - طیب دیوان - حسن خان بخشی - کابل کنور مانسنگه و زین خان کوکه - نظام الملک دیوان - خواجه شمس الدین بخشی - مالوه خان اعظم و نورنگ خان مختار بیگ دیوان - فتح الله بخشی - لاهور راجه بهگونت داس و رای رای سنگه - و چون

ریات اقبال در آنجا بود بدیوان و بخشی درگاه بسند شد *

و از سوانح فرورشدن کله سیسوردیه - از الوس رانا ست - با او بسر می برد - از بیدار بختی دولت ملازمت اندوخت - و نوازشها یافت - و از اختر تیرگی و خرد غنودگی راه گریز پیش گرفت صلاح الدین و رامچند را فرمان شد که در پی آن کچ گرامی بدگوهر گام فراخ بردارند - و بدو پیوسته اندرزگویی فراپیش گیرند - اگر پذیرا گردن گزنده نوسانیده بدرگاه آورند - ورنه نقش هستی

(۲) نسخه [ل] مالش و نوازش (۳) در [بعضی نسخه] از همنشینان بدروز تیرگی گراید (۴) نسخه

[ب ک] تازه روئی (۵) در [نسخه ب] این تاریخ نیست (۶) نسخه [ز] ملا نظیر - و در [اکثر نسخه]

اورا بسترنده - تيزدستانِ جدگزين صد و هشتاد کروه در نورديده بقصبه فتحپور رسيدند - او خاطر وا پرداخته سرگرم خوردن بود - پيغام نصيحت برگذارند - آن نخوت فروش افسون مهرباني را ^(۲) افسانه بيدلي پنداشت - و بانه تن باويزه برخاست - و با دوکس درگونيستي فرو شد و ديگران بزينهار رستگاري يافتند *

و از سوانح سپري شدن روزگارِ علي مراد - از شيخ زادگان هندوستان شاه محمد نام ديروين ملازم او بود - نيروي برداشت ناملايم نداشت - پيوسته زياده سوي نموده - و آقا ازو گذرانده و قدرشناسي و بردباري نام نهاده - هرکه سزا گاه را از تحمل جا باز نشناسد هرآنينه بزبان زدگي سترگ در افتد - در پرگنه بروده از صوبه اجمير جايگير داشت - روزي بشکار باشه عشرت مي اندوخت - آن شيخ زاده آمده بدست چپ کورنش کرد - چون ازان باز پرسیده شد پاسخ داد - دست راست براي شمشيرزني ست - نه نيابيش گوي - و ناسزاها برگذارد - آن لبريز پيمانه زندگي بدشنام سرزنش نمود - و پيادگان جلو راندن و زدن برگرفتند - آن خون گرفته جمدهر کشيده دويد - پيادگان از شتردلي کناره گرفتند - زخم بران راست رسانيد - و او باشه را ^(۳) برزده دست بحربه کرد - تا بکار برد - گزنده ديگر رسيد - و با دو زخم کاري او را بشمشير از پا انداخت - و يکي از همراهان کار آن ناسپاس بانجام رسانيد - و در کمتر زمانه روزگار آن يکتاي عرصه مردانگي نيز سپري شد * (۴)

و از سوانح مالش يافتن تاريخيان - غره مهر ميرزا سليمان بکابل آمد - چون آزروي درگاه همابون در سر بود کنور مانسنگه خواجه شمس الدين خاني و چنده را بانظام آن ملک گذاشته خود بدرقه ميرزا شد - نزد جلال آباد در پيش بلاق ^(۵) تپ در گرفت - و سخت رنجور شده و فرومايگان (که از فرو شدن سيد حامد نخوت داشتند) ازين استادن نا بهنگام بسگالش ديگر شده بد مستي افزودند - و از گرد قلعه برخاسته تباه انديشي در سر گرفتند - الوس مهمند و غوريه خيل از پشاور تا تيراه هر دوره خيبر را سنگ چين ساخته استوار گردانيدند - و يوسف زني و ديگر افغانان هنگام غنوده بختان را گرم ساختند - تيراه کوهستانه ست بدرازي سي و دو کروه و پهنا دوازده کروه - خاور رويه پشاور - و باختر سو ميدان - و شمالي جانب ^(۶) باره - و جنوبي رويه قندهار - تفگناهاي پرنشيب و فراز دشوار گذار دارد - [چرن فيروزي سپاه (که از بارگاه اقبال

(۲) نسخه [ل] افسانه پنداشت (۳) نسخه [ا] بزور زده (۴) در [نسخه ز] اينجا عنوان آورده و آن اينست - سزاي اعمال يافتن مشت بد معاشان و بدرقه شدن کنور مانسنگه بميرزا سليمان (۵) نسخه [ز] بلاغ - و نسخه [ل] بلاغ (۶) نسخه [ا] پاره - و نسخه [ب] پاره •

دستوري یافته بود) ديتر رسيد - و کفور مانسنگه دران نزدیکی بیمار شد - و یک و نیم ماه رنجوري کشيد [افغانان پیکار کفور را در سر گرفتند - درین هنگام تندرستی چهره برافروخت - و دل بمالش آنها بر نهاد - مير شريف آملی و جانس بهادر و اتالیق و خواجگی محمد حسين و غازي خان قزويني و همت سنگه پور خود را با بسيارے در ملازمت ميرزا گذاشت - و تخته بيگ و محمد قلي و جگت سنگه و مبارک خان نوحافي و نورم کوکه و ولي بيگ ذوالقدر و ديگر مبارزان تا سه هزار سوار نبرد آزما همراه گرفت - همگی بسیج آنکه از راه نارون^(۳) بتيراه در آيند و از انجا الوس افريدي را (که خمير مایه شورش است) بتازند و از همان راه از گروه شادي يکبارگی بعلي مسجد فرود آيند - تا لشکرها پيونده - و راه گشاده گردد - سکت سنگه پسر مانسنگه درباري و زين الدين علي (که عزيمت کابل داشتند) قضيه سيد حامد شنیده خود را بايلغار بگرام رسانيدند - و از جهت بستگی راه آنجا عنان گرفته بودند - و نیز ماد هوسنگه لشکر راجه بهگونت داس را سر کرده نزدیک باتک رسیده بود - بدین سگالش سيوم دی از پيش بلاق جریده روان شد - و شبگیر کرده صبحدم بکتل چهار چوبه درآمد - آن گروه را برف گرفته بود نشيب و فراز سترگ را بسختي در نوشته در حدود بازارک دم آسایش برگرفت - روز ديگر فوج از بهادران بسرکردگی محمد قلي بيگ الوس افريدي را تاختند - و فراوان مال افدوختند برخه را رای آن شد که باز گردند - و غنيمت را بمنزلگه رسانند - و بار ديگر پيشين بسیج بکردار گرايد - اين را نشنوده آهنگ پيش گرفتند - و از دره^(۴) چوره بکوه نوردی درآمدند - گذاره بر بنگاه غوريه خيل افتاد - و بدست آویز لابه گري رستگري يافتند - چون به تنگناها در رسيدند جلاله از پس نمودار شد - و از هر طرف افغانان بر جوشيدند - تخته بيگ و ديگر مجاهدان که چند اول بودند سخت آريزش نمودند - و چون ستوه آمده در پيوستند کفور مانسنگه عنان باز کشيد - و برخه را در مردان تازه نيرو را بکارزار فرستاد - پس از فراوان پیکار غنيم ازان شوخي دست باز کشيد - پسر بزرگ خود جگت سنگه را بچند اولي گذاشته راه علي مسجد پيش گرفت - و بکمتر زمانه باز تيره روزان از هرسو سر بر آوردند - و کار دشوار تر گشت - نه میدان که شايسته نبرد چهره گنداوري بر افروزد - و نه پناه که سنگ افکني و تيراندازي بکار برده آيد - بهادران بغنيم دست و گريبان مي شتافتند - و زمان زمان شگرف آريزه روی ميدان - ناگاه اندک گشاده جائے پديد آمد - مانسنگه برخلاف رای همراهان پای همت افشرد - و تخته بيگ و برخه کابليان بکارزار در آمدند - و سپس

(۲) در [بعضی نسخه] و ذوالقدر (۳) نسخه [۱] از راه ناروان - و نسخه [ک] از راه ناروان (۴)

نسخه [۱] خوره *

محمد قلي بيگ و نورم کوکه و ديگر تيز دستان هراول پيوستند - و کارنامه^(۲) يلي بر روی کار آوردند - و در سخت دشواري نسيم فيروزي وزيد - غنيم تباہ کار شکست خورده به پيغولها در شد ايزدي سپاس برگذارند - و شگرف نشاط مندي^(۳) در گرفت - برخه بران بودند که چون روز بپايان رسیده درين نصرت گاه دايره شود - و بسيارے رفتن علي مسجد را که بدو کروهی بود سزاوار دانستند و چون آب هم کمتر بود روانه شدند - محمد قلي بيگ با جوقه دلاوران بگشاده پيشاني چنداولي برخود گرفت - و از راه شادي يکبارگی اوائل شامگاه فيروزي جنود بدان منزل رسيدند - جلاله تباہ سرشت پاسه از شب گذشته دران نزدیکی در کمين قابو نشست - و افغانان تیره رای^(۴) جابجا هنگامه آراستند - چنده را سگالش آن بود که بامدادان از قاعه بيرون شده دست برده نمايند ليکن از بسيارعی مافدگی صورت نگرفت - و پس از نیم روز مادھوسنگهه با لشکر راجه بهگونت داس نمودار شد - و تاريخيان غنوده بخت يکبارگی پراکنده گشتند - بيشترے کار شناسان بران بودند که مانسنگهه در همين جا بايستند - و برخه امرا بيشتر رفته آن بزرگ کاروان را از راه خيبر آوردند بخاطر ميرزا سليمان و فراوان بنه و بار مردم از راه خيبر به پيش بلاق رفت - و ميرزا را با کاروان از راه کهریبه^(۵) بگرام آورد - و درين نزدیکی زين خان کوکه با فيروزي سپاه رسيد - و در کندن خاربن تاريخيان بيشتر کوشش رفت *

آمدن ميرزا سليمان بدرگاه والا بار دوم

ازان باز که دستوری حجاز يافت لخته ناکامی او در پيشين داستانها گذارده آمد - چون ميرزا شاهرخ بدرگاه آمد او در لمغانات بسر مي برد - و در آزوی بدخشان روز مي شمرد - ميرزا حکيم برحال او بخشوده لخته بدخشي و کابلي را همراه ساخت - او به تيزدستي بدان کوهستان درآمد و بگرفتن تالقان روی آورد - محمود سلطان اوزبک به پيکار برخاست - او از فزونوی غنيم کوه پایه را شاخ بند کرده پای همت افشرد - و زمان زمان هنگامه زد و خورد گرم تر مي ساخت - و فيروز مندي را پایه بر مي افراخت - از کاميابي بغرور در شد - و سر رشته دوربيني از دست واهشت - و آهنگ بيرون شدن و آويختن در سر گرفت - کار آگهان گذارش نمودند که شتاب زدگی شايستگی ندارد - هر چند درنگ ميروند بندگان بابري مي پيوندند - و هنگامه غنيم کمی مي پذيرد - بے سببه چنين استوار پناه از دست گذاشتن و با افزون از خود به پيکار درآمدن از کار آگهي دور - از انجا (که خود کامي خود

(۲) نسخه [ل] بهادري (۳) در [بعضی نسخه] نشاط در گرفت (۴) نسخه [ل] تیره روزگار (۵)

نسخه [ز] کره (۶) نسخه [ک] با استوار ترز خود *

صلاح اندیش را برکناره نشانده - و درگوشِ هوش سیمابِ ناشنوائی فروریزد (پذیرای گفتارِ خیرسگالان نشد - تیزجلوی کرده برآمد - و کارنامه‌های مردانگی بجای آورد - نزدیک بود که غنیم پراکنده شود - و کامیابِ خواهش گردد - ناگاه عبدالمومن سلطان از بلخ خود را رسانید - و آویزه از سرگرمی پذیرفت - در لشکرِ میرزا ازین آگهی نبود - دلاورانِ جنگ جو سرگرم کارزار بودند - و دوبار غنیم را برداشتند - بارِ سیوم عنانِ دوربینی از دست واهشته در آویختند - و پیوست آن قورچی بیگِ ناسپاس جوته اوزبک را سرکوده برسرکوبی آورد - میرزا را یکبارگی نیروی پیکار از دست بشد و توانائی ایستادن نماند ناگزیر عنان تافته زابل رویه گام فراخ برزد - بختیاربیگ در آب‌باران بود پذیرا شده بکابل آورد - و کنور مانسنگه از جلال آباد بدانسو شتافت - و گوناگون بزرگداشت بجای رسانید و بدرقه شده بولایتِ پشاور آورد - چنانچه گذارده آمد - و از انجا جگت سنگه و محمد قلی بیگ و مانسنگه درباری و هلال آفتابچی را همراهِ ساخته روانه دارالخلافه گردانید - چون بدو کروهی رسید شهریار پایه شناس شاهزاده سلطان مراد را بپذیرگی فرستاد - و راجه تودرمل و شاهم خان و حکیم ابوالفتح و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبالنامه و بسیارِ امرا را همراه کرد - بحکیم و نگارنده شکرنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمین پاسخ باشند - میرزا سلیمان از دور پداده شد و آن نونهال دولت نیز از اسپ فرود آمد - و بآئین بزرگان یکدیگر را دریافتند - و سخن سرایان ره‌گرای درگاه شدند - چهاردهم اسفندار مذ بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت *

و از سوانح فرودنشستنِ شورشِ یعقوب - از شبخون ناکام برگشته به تنگناهای کتهواره پیغوله‌گزین بود - سپاه کشمیر او را باستوار پیمان بیرون آورد - و در نواحی هرناک بیست و پنج کروهی شهرگرد فتنه برانگیخت - قاسم خان برین شد که فوجی بچاره‌گویی فرستد - و خود به پاسبانی شهر نشیند امرا خواهش‌گویی‌های هنجار پیش گرفتند - همانا گرم سیریان رعنا از ان دیار سرد سیر دل زده بودند و از نور دیدن گروها و دست به پیکار کردن ستوه در شده - ناگزیر سپه آرا خود بدان پرداخت - و فتح خان و چنده را در شهر گذاشت - و چون نزدیک آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه^(۴) بآهنگِ شبخون بسوی شهر گام برگرفته - بسراسیمگی باز گردید - و فوجی را بسرکردگی میرزا علی پیشتر روانه ساخت - در پنج کروهی شهر روشن شد که نزد کوه^(۵) الر چهار کروهی شهر کمین جو ست فیروزی جنود عنان کشیده بچاره‌گویی برنشستند - روز دیگر بدان کهسار پیوستند - و قراولان لخته

(۲) نسخه [۱] بپذیراگری (۳) نسخه [۱] بریک - و نسخه [۲] برونک (۴) در [بعضی نسخه]

آن فرومایه چنده را گذاشته بسوی شهر (۵) نسخه [۱] گریوه الو - و نسخه [۲] کوه البرز *

آویزش نموده فیروززی یافتند - غنیم نیروی آویزه روز در خود ندیده شدخون آورد - و از ایزدی تائید به نی بست خانهای آن سرزمین آتش افتاد - و باطل ستیزان نافرجام آماج گاه رادمردان گشتند - و از ناکامی شب و پای افشردن مبارزان اقبال و دروئی و ناسازگاری یکدیگر پراکنده شدند - و سخن سرائی اولیای دولت و اسمالت نامها فرستادن نیز یاور افتاد - یوسف کشمیری (که خانخانان خطاب داشت) و محمد بهت^(۲) با بسیاری جدا شده بکوچه پناه بردند - و داستان دیدن گذارش نمودند - بامدادان بیست و نهم آذر عساکر والا بدان کوه^(۳) درآمد - یعقوب با چند کوهواره رویه تیزبائی نمود - و آباد جایها بغارت رفت - و از انجا جنود فیروزی بدان کوهچه (که نامبردها بودند) روی نهادند - روز دیگر آن مردم بمیانچی میرزا علی بیگ و خنجری سپه آرا را دیدند همه را بگوناگون دلدهی همراه خنجری رهگرای قدسی آستان گردانید - و آن شورش فرو نشست بیست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بار سربلندی یافتند - و بخسروانی نوازش چهره بختمندی افروخته شد - بدین تفصیل - سید مبارک که بسری برداشته بودند چنانچه گذارش یافت - و پنج برادر یعقوب - حیدر علی - محمد حسین - احمد حسین - حسین خان چک که در آغاز شورش او را بحکومت برگرفته بودند - حسین خان و ابراهیم خان پسران سید مبارک - محمد بهت با پسران علی حسن و بابا خلیل و بابا مهدی که در لباس اهل سعادت پیشوای کشمیریان بودند - بهادر علی بهکرو لوهر - ملا حسن - و پسران حیدر چک هرچند در آغاز درآمد فیروزی جنود در آویزش و حیل اندوزی تکاپو داشتند لیکن شهریار هشیار خرام پاس پیمان داشته نوازش فرمود - و آوازه^(۴) نیکنامی جهان را در گرفت - و همدربنولا سید عبدالله خان و میرزاده علی خان را بکشمیر فرستادند چون در شرقی دیار شایسته خدمت بجای نیارده بودند بیست و هفتم بکشمیر روانه گردانیدند تا خوب کرداری عذر گذشته باز جوید *

و از سوانح پاسبانی بندگان سعادت گزین - (اگرچه همواره بار یافتگان همایون محفل از گران بار غم سبکدوش زیند - و گفت و کرد افسرخدیو سرمایه دین و دنیا گردد) لیکن بتازگی گذارش یافت که بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند چنان پرتو می افتد - هرکه دولت حضور دارد بشماره سال عمر خود یک دام یا یک رویه یا یک مهر بفلان خیرسگال هپارد - تا بدان چاه و حوض و کاروان سرا و باغ سرانجام دهد و بدین کارکرد از هرگونه گزند رهائی یابد - و سرمایه بالش صورت و معنی گردد - فرموده حسن انجام گرفت - و نیک سگالی چهره برافروخت *

(۲) نسخه [ب ک] بت - و نسخه [ز] بت (۳) در [بعضی نسخه] گروه (۴) نسخه [ب] حیدر بیگ

(۵) نسخه [ک] از آغاز (۶) نسخه [ل] آوازه های *

آغاز سال سي و دوم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال آبان از دورسيوم

درين هنگام (که زمانه ^(۲) نيایش گراقبال روز افزون بود - و سپاس سرائي را روز بازار ديگر)
عطر آميزی بهار روزگار را عنبر آگين گردانيد - و که و مه را تازه شادمانی فروگرفت - ديهم خديو
گيهان پيرا آدين را آئين ديگر بر نهاد - و زمين را رشک انزای سپهر ^(۳) ساخت * شعر *

آراست جهاندار دگر بار جهان را * چون خلد برين کرد زمين را و زمان را ^(۴)

روز شنبه يازدهم ربيع الثاني سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هلالي پس از سپري شدن پنج ساعت
و بيست و هفت دقيقه سرچشمه روشني برج حمل را ^(۵) نور آگين ساخت - فرمان رواي صورت و معني
بر سر بر کام بخشي و دادگري بر نشست - هر روز تازه بز می پيرایش مي يافت - و يک از بزرگان دولت
بسالاری آن چهره سعادت بر مي افروخت - سازدهم خانخانان و عضدالدوله از گجرات آمده فاصیة
بخت وري بر افروختند - فرمان شده بود که چون آن ملک آرامش پذيرد سپه آرا پيرستاری حضور
شتابد - و عضدالدوله و قليچ خان و خواجه نظام الدين احمد بخشي مهمات آن ديار را رو براه کنند - و اگر
بهديد در بودن خود داند قليچ خان و خواجه نظام الدين احمد را روانه درگاه سازد - چون آن ملک
ايمني پذيرفته بود ازین نوید سعادت بر جماره تيز رو ره نوردی پيش گرفت - و چنين
راه دراز را در پانزده روز سپرد - و مير فتح الله از فزونى آرزوی ملازمت نیز ره گرای شد - نور قليچ
و قاضي حسن و ديگر سعادت اندوزان (که درين سبک روي همراهي داشتند) بدولت بار رسيدند
و پايان اين روز ميرزا يوسف خان از بهار آمده بکورش سعادت اندوخت - خديو عالم بر اورنگ
اقبال بر آمد - و فرزندان رضاجوی و خوبشان سعادت پزوه و نوئينان بزرگ و دانش اندوزان عياني
و بياني جابجا نشستند *
* نظم *

عجب بزم گاه شد افلاک تاب * که کم بيندش چشم اختر بخواب

بنظاره اش دیده مدهوش بود * خرد بے زبان و زبان گوش بود

گروها گروه مردم کام دل برگرفتند - و گوناگون نشاط پر ساختند - بامدادان شهويار آگاه دل بگلگشت
باغ شهباز خان عشرت اندوخت - و ايزدی سپاس را بتازه آئين بجای آورد *

و از سوانح بازگرديدن مرزبانى زابلستان بزین خان کوه - چون آگهي شد (که از الوس راجپوت

(۲) نسخه [ب] زمانه نيایشگري اقبال (۳) نسخه [۱] سپهر برين (۴) نسخه [۱] سه شنبه (۵)

نسخه [ابک] فروغ آگين *

بزیردستان آن سرزمین بیداد میروید - و کنورمانسنگه در ستم رسیدگان ژرف نگهی بکار نمی برد و ازان زمین سرد سیر ستوه آمده (آن ملک را ازو برگرفته بمالش تارکیان نامزد گردانیدند و تیول او بشرقی دیار قرار گرفت - روز شرف فرمان شد که کوکلتاش از حدود بگرام بکابل شتابد و در دادگری و پاسبانی دوربینی بجای آورد - فرموده طراز کردار گرفت - و زابلستان آبادی پذیرفت *

(۲) آرایش عروسی بزم شاهزاده سلطان مراد

خرد دوربین چنانچه از وارستگان پیغوله گزین بیوگانی نکوهیده داند همچنان تعلقیان شهر بند را مهین دست آویز کامروائی بر شمرد - خاصه فرمان دهان والا شکوه - که به نیروی دل^(۴) بسیار را بگلگونه یکتائی^(۵) چهره بر آریند - و غبار دورنگی بآب یگانگی فرو نشانند - ناگزیر آنکه بزرگ نژاد به هم خوابگی برگزینند - و ازان تخمه فروغ شایستگی برگیرد - چون ژرف نگهی بکار رود (که بچندین پشت سلسله آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده) چگونه در سیرابی آن چشمه سار ایزدی همت نتوان گماشت - و آنرا برآمده داشتن چه نکوهیدگی دارد - گرفتم که چنین نبود - پیداست که مردم زاد را شورش خواهش بچه مایه سراسیمگی در اندازد - و هرگاه در سر آغاز برنائی (که بنگاه ناسزا آرزوها ست) این سرمایه عشرت سرانجام یابد هر آینه لخته تباہ اندیشی بکمی گراید - اگرچه نیکوئی گوهر و فرخی نژاد در گل آدمی زاد سرشته اند و به نیگان کمتر بازگردد لیکن اگر در واد دومان پدید آید خجستگی دیگر دارد - در فراخنای هندوستان باین گزیده پیوند در خرد سالی تیزدستی نمایند - و خمیر مایه نکوهیدگیها گردد کشور خدای توانا خود بهیچ گونه پیشتر از رسائی دل بران ننهد - و بایست وقت را از دست نهد بنابراین چون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد بهفده سالگی رسید افسر خدیو بآهنگ آن برنشست - و در اندیشی فرا پیش گرفت - درین میان یکی از رازداران شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزند پارسا گوهر او این سرمایه بختوری براندوزد و بر دودمان او پیوایه دیگر بسته آید - شاهنشاه کام بخش پذیرش برنواخت - کارپردازان بارگاه بگزیب روش سرانجام این دلاویز بزم نمودند - و مراسم این بزرگ توی به مهین آئین آرایش گرفت نشاط انجمنها فراهم آمد - و عیش گذاری را روز بازار دیگر شد - بیست و پنجم اردی بهشت

(۲) نسخه [۱۱] بزم عروسی (۳) نسخه [۱] پیغوله نشین (۴) در [بعضی نسخه] اقبال بسیار را

(۵) نسخه [۱] چهره برافروزد *

کشور خدا بوالا قصرِ مریم مکاني محفلِ شادکامی آراست - و در پیشگاه حضور این مهین پیوند طراز
فرخی برگرفت *
* نظم *

خردمندے طلب کردند هشیار * ز دل دریا وش و از لب گهریار
در آمد کاردان و راز پرسید * دویک دل را رضاها باز پرسید
پس آنکه بر طریق آن دوهم کیش * معین کرد کابینه ز حد و بش
چو فارغ شد دل از تقریر این نقد * فرو خواند از لطافت خطبه عقد
بباریدن در آمد گوهر و در * چو دریا شد تھی گاه زمین پر

بمشکوی دولت بخسروانی روش فرستادند - و عیش را پایه بلندی گرا شد *

و از سوانح امن پذیرفتن زابلی راه - از کابل تا رود بار سده گروهها گروه افغان بسر برزد - و در
هرچندے از بیدانشی و خودکامی بگزند روندگان برخیزند - و دست ستم بر زبردستان برگشایند
اورنگ خدیو داد خدا بران شد که درین بیم گاه سراها آباد گرد - و در هر یک جوقه دلاوران بنگاه گزینند
آبادی سرخ دیوار (که نزدیک خرد کابل است) زین خان بر خود گیرد - و میان دو آب و بادام چشمه
خواجه شمس الدین - و باریک آب حمزه عرب - و جگدک حیدر علی عرب - و سرخ آب حیدر علی
خویش - و سفید سنگ مظفر کوکه - و تاریک آب درویش اسلام آبادی - و بساول کفشی بهادر - و دکه
تخته بیگ - و غریب خانه بنده علی میدانی - و میان بکرام و آتک بنارس شاه بیگ - و گرانمند زرے
بدست هلال آفتابچی پیش کولکناش فرستادند - که بنامبردها بخش نماید - و به دید بانای خویش
این کار را سرانجام دهد - در کمتر زمانے فرموده فروغ کردار گرفت - و بگلگونه داد گری چهره روزگار
افروزش یافت - و همدریفولا الوس غوریه خیل از پیشین کردار پشیمان شده بمرزبان کابل پناه بردند
و بخواهنش او یرلیغ بخشایش نگاشته آمد - چند گاه بالتماس او نزد جلال آباد جای دادند
و سپس در پشاور (که بنگاه اینان بود) آباد گشتند - بیست و دوم خورداد جشن قمری وزن شد
و آن آسمانی شکوه را بهشت چیز بر سختند - و آرزومندان روزگار کام دل برگرفتند - و درین روز
صادق خان از بکر آمده بسجده آستان اقبال سر بلندی یافت *

و از سوانح زخمی شدن راجه تودرمل - شب هفدهم از درگاه بخانه میروفت - شوریده سرے
از کمین بر آمده شمشیرے انداخت - همواهان برگرفته از هم گذرانیدند - هواخواهان او بر برخه
پارسا مردم بدگمانی میکردند - و از ناتوان بینی (که در ابناي دنیا بهم رسد) ساده لوحان باور میداشتند
چون دوربینان خسروی بارگاه بپژوهش مغز کار برنشستند روشن شد که کهتری زاده بدگوهر (که او را

بباد افرازه نکوهیده کردار سزا داده بود) قابو یافته کین خود بر توخت - و همزبانان او فیز بدست افتادند - و هر یک بپاداش رسید - از گیرادم انسر خدا در کمتر زمانه بهی یافت *

فرستادن فیروزی سپاه بسرکردگی مطلب خان - و ریخته شدن

آبروی جلاله تاریکی

ازان باز (که مان سذگه دران تنگنا آویزش نموده بدان سخت کاری فیروزمند آمد)^(۲)
دیگر باره درون شدن دران کهسار بخود راه نمی داد - و در جمروند نزد گریوه خیبر روزگار بسر می برد
و بدستان سرائی روز میگذرانید - گیتی خداوند نکوهش فرمود - و در کندن خارین تاریکیان کوشش
نمود - لشکر دیگر نامزد شد - که از راه بنگش بدان کوه در شود - و مانسنگه از جانب بگرام در آید
هفتم اردی بهشت بیگ نورین خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمد حسین و شیخ علی
و محمد الف و احمد بیگ و تاش بیگ و محمد قلی بیگ و مظفر کوه و کفشی بهادر و شادی بے
و حسن علی عرب و شیخ معروف و شیخ کبیر و ولی بیگ^(۵) و موهن داس و آله بخش و خواجه
قطب الدین و بسیاری داوران کار طلب را بسرکردگی مطلب خان دستوری شد - چون بکنار سند نزدیک
سنبله رسیدند زنگی خان و دیگر سران الوس نیازی (که دران نزدیکی بنگاه داشتند) بفیروزی لشکر
پیوستند - از گذر چو باره آب سند را گذشته بیوریت عیسی خیل فرود آمدند - فیروز خان
و جمال خان و علی خان و دیگر سرداران آن سرزمین آمده دیدند - بیشتر بران بودند که از جانب
دور و نغر به بنگش بالا رفته شود - و از آنجا به بنگاه تاریکیان گام فراح برگرفته آید - جمال خان تاریکی
برهنمونئی روشن ستارگی خود را با فواج گیهان ستان رسانید - و گذارش نمود که بهترین راهها آب دره
است - در میان بنود و در سمند تنگنائی ست که دریای بنگش از آنجا میگذرد - و در دوازه کروهی
آب چند جا گذشته بقصبه در سمند می رود - چون راستی از گفتار او پیدا بود آن راه سپردند - نزدیک
بلند خیل کشت و کار تاریکیان چوام ستور گشت - و آگهی آمد که جلاله از کوچک^(۹) (که قلب جا
و دژ نشین او ست) فرود آمده بسه کروهی در سمند در بسیج شبخون است - امرا شبانگه
از دایره بیرون آمده پاس داشتند - روز دیگر در سمند منزل شد - مخالف (چون دانست که شب
کار از پیش نتوان برد - و آوازه رسیدن لشکر جمروند بیتاب داشت) بران شد که هنگام فرود آمدن

(۲) نسخه [۱] سخت کار (۳) نسخه [ل] وقت (۴) نسخه [ا] رفت (۵) نسخه [اب ک]

شیر بیگ و ولی بیگ (۶) نسخه [ز] زنگی خان - و نسخه [ل] رمکی خان (۷) در [چند نسخه]

چو پاره (۸) نسخه [ل] بنون (۹) نسخه [ک] کوچک - و در [بعضی نسخه] نوخاک *

اردو که سپاه تورک ندارد دست برد نموده آید - بنا برین سگالش چهاردهم امرداد در نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد^(۲) با هزار سوار و پانزده هزار پیاده ناگهانی در رسید - و آن شوره پشت بشیرویه خان و بیگ نورین خان و سلیم خان (که خدمت چنداوی داشتند) آویزش نموده پیشتر آمد - درین اثنا محمد قلی بیگ و حسن علی عرب و برخه قیزدستان پیوستند - و به نیروی اقبال پیش آیدگان را برگردانیدند - آن تیره روزگار عنان تافته برآه دیگر نزدیک اردو شد^(۳) - محمدالف و احمد بیگ و شادی بے و موهنداس و دیگر بهادران پی یکدیگر پیوسته کارزار شایسته بجای آوردند و هنگامه جان نثاری^(۴) و دلشکری گرمی پذیرفت - (هر چند رشته رده آرائی گسیخته بود - و سپه آرا توفیق سواری نیافت - و بسیار بهادران خود را نتوانستند رسانید) از نیرنگی بخت بیدار که نمونه ایزدی قانید است فیروزی چهره برافروخت - پانصد و پنجاه تن از غنیم درین نورد گاه بگو نیستی در شدند - و هزار کس در گریز پائی رخت هستی بای دادند - آن نابخرد بهزاران ناکامی بکوهستان پناه برد - و از فیروزی سپاه بروشناس گزند نرسید - و نه تن تورانی را پیمانگه زندگی پر شد^(۵) - و شازده جوانمرد بزخم روشناس آمدند - اگر لشکر جمود در رسید هر آینه آن نافر جام دستگیر گشته - لیکن از پی شتافته بر بنگاه او دست تراج گشودند - و خان و مانِ او را آتش زدند^(۶) - همگی الوس انیدی و اورک زئی (که پناه آن بدگور بودند) یرغمال داده ایل شدند - و لشکر فیروزی برگشته به بنگش آمد - اگرچه از گران ازوی آذوق درانجا بودن دشواری داشت در سر مطلب خان شگرف سوهائے ریخت - او را بدرگاه فرستادند *

و از سوانج فرستادن میزرا یوسف خان بیاسبانی^(۸) کشمیر - قاسم خان بتکاپوی سخت و حوصله فراخ ملک دلگشای کشمیر گرفت - و سترگ رنجها برکشید - بسیار سرتابان کجگرای را مالشها بسزا داد - و بسے سوان را بدرگاه والا فرستاد - و جمعه انبوه همراهی گزیدند - ولایت بدادگری آید گشت - و دشمن به پیغوله ناکامی در شد - درین هنگام سپاس گذاری پای اندیشه لغزش یافت - از بد هم نشینی خواهشهای ناهنجار فرآپیش نهاد - و بگرفت و گیر کشمیریان همت بر بست - و آنچه سپاهیان آن بوم در هنگام چیره دستی از یعقوب برگرفته بودند بازخواست در زمستان (که زمان آمد و شد نبود) مردم بتلخ کامی گذرانیدند - چون هوا روی باعث حال آورد زنبورخانه بدگوران بر آشفت - بیشتره جدائی گزیدند - و یعقوب فرومایه را از خمول گاه بر آوردند در حوالی جنیر بیست و سه گروهی شهر هنگامه شورش گرم شد - هر چند فوجها رفتند کاره

(۲) نسخه [ل] بخت (۳) نسخه [ا۱] علی محمد الف (۴) نسخه [ک] شادی بیگ (۵) نسخه [ج]

جانفشانی (۶) نسخه [ک] لبریز شد (۷) در [چند نسخه] با آتش دادند (۸) در [بعض نسخه] بهرزیانی •

از پيش نتوانستند برد - ناگزير خود بدان روی آورد - چون نزديک رسيد او از راههای نهانی شهر رويه شتاب آورد - امرا نيز چند جوق شده در پی گام سرعت برداشتند - آن غنوده راى در بهارک^(۲) سه گروهی شهر به پناه کوهچه در کمين وقت نشست - افواج کشورگشا پی هم رسيدند - اگرچه دارالملک به نيز آمدن از یغما رهائی يافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کاره نیارستند بر ساخت بایست کار گذاشته بشهر آمدند - و غنیم را نیرو افزود - پس از چند قاسم خان باز باویزه برآمد اگرچه هر روز میان قراران آویزش روی میداد لیکن پنج بار چپقلش سترگ چهره رادمردی بر فروخت و فیروزی روی داد - بارششم در نوبت سید عبدالله خان چشم زخمه رسيد - و میرزاده علی خان را نقد زندگی بتاراج رفت - دلاوران تیز دست غنیم را بر شکستند - و بفرار کوه برآمدند - درین هنگام بارش شد - کاردانان را رای آن بود که دایره شود - دل بدان نفهاده باز گردیدند - چون رو بنشیب نهادند تباہ کاران از هر سوبه تیر و سنگ در گرفتند - از نا بهنگامی و تنگی و ناهمواری و لخشیدگی راه مردم از بیدلی و کار نشناسی در یکدیگر افتادند - و روزگار میرزاده علی خان درین آشوبگاه بسر آمد - سرب رنگ عمزاده رای رای سنگه با چهل کس ایستاده گرم کارزار شد - و بمردانگی جان سپنجی داده جاوید نیکنامی اندوخت - پای افشردن رادمردان همت منش سرمایه رستگاری بسیار گشت - و نزدیک سه صد کس را روزگار سپری شد - روز دیگر قاسم خان بادل همت گزین رو به پیکار آورد - کشمیریان دل بای داده پراکنده شدند - یعقوب بجانب کامراج رفت - و امرا بازگشته انجمن نشاط برآستند - یعقوب و شمس چک با هم پیمان یکجہتی بسته سربشورش برداشتند - و از انجا (که یکتادلی دران مرز ناپدید) نزد اندرکول باهم در آویختند - و در کمتر زمانه بتکاپوی برخه باشتی گرائیدند - و قرار یافت که چون در یکجا بودن نزاع نوکر بناخوشی آقا میکشد شایسته آنست که دو جا باشند - یعقوب بدین سگالش نزد کوه سلیمان رفته هنگامه آرای شد - و شمس چک باندکول - برخه بران بودند که فیروزی جنود نیز دو بخش شود - و بیشتره دوربینی بکار برده پذیرا نشدند - مبادا از دو جا شدن گزند رسد - که چاره نپذیرد - همه دفع یعقوب را پیش نهاد ساخته بدانسو شتافتند - هر روز جوقه دلاوران هنگامه پیکار برمی آراستند و به نیروی اقبال روز افزون فیروزی چهره برمی افروخت - روز پنجم قاسم خان با گروهی گنداوران رفت و سترگ آویزش روی داد - دران زد و گیر فتح علی (که سرگروه بود) بگزند تیر جان سپرد - و هنگامه ناسپاهان پراکنده شد - اولیای دولت بفرزوان عشرت باز گردیدند - و یعقوب از انجا خود را بشمس چک رسانید - و بکتر زمانه باز نزدیک شهر آمده گردفتنه برانگیختند - در یک گروهی

(۲) نسخه [ب] بهاک نگر (۳) نسخه [ب] تفنگ (۴) در [چند نسخه] کمرج *

شهر زمینی ست بلند - بدرازی نیم کره - و پهنا چار یک - و کولای چند در گرد آن - و در پیش
 خلاصه دشوار گذار - آن دو فرومایه با بسیار^(۲) پناه اندیشیدند - و گاه و بیگاه از آنجا بیرون شده دست
 بتاراج میگذراند - و هر روز جوق بهادران به پیکار باطل ستیزان بر آمد - قاسم خان نیز دل بر گرفته^(۳)
 عرضداشت - و طلب خود را خواهش نمود - شهریار^(۴) دوربین پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائی
 آن دیار روانه فرمود - و جگنآته و حسین بیگ شیخ عمری و سید بهاء الدین و قرابیدگ و محمد بهت
 و بابا خلیل و ملا طالب اصفهانی و بسیار مجاهدان دولت را همراه گردانید - فرمان شد که چون
 تیره رایان نخوت فروش مالش یابند قاسم خان بدرگاه والا باز گردد - کشمیریان از آوازه فیروزی جنود
 برخه را بگریوه فرستادند - که بیکیجتهی نایکان راه را استوار گردانند - میرزا یوسف خان ازین آگهی
 محمد بهت و بابا خلیل و ملا طالب را بدستان سرانی پیشتر روانه ساخت - اگرچه راهبانان
 نیارستند دید لیکن بگفتار دلاویز اینان کناره گرفتند - جگنآته را پای کتل گذاشته خود باسانی
 بر آمد - پیشتر از آنکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامه بد سگالن پراگنده شد - یعقوب به کتھواره شتامت
 و شمس چک بکوهستان کامراج پناه برد - قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد - و جگنآته را غایبانه
 وداع کرد - و زبان مدارا گشاده بصید دلها برنشست - و رسیدگی مردم را چاره گر آمد - مبارک خان
 و جلال خان و سید دولت و جمعه را بر سر شمس چک فرستاد - آن شوریده از نره گانو شبخون آورد^(۴)
 و فراوان غنیمت برگرفت - بامدادان فیروزی سپاه تکامشی نموده چنان بر شکستند که دیگر بر نخاست
 و به پیمان سید بهاء الدین آمده دید - میرزا یوسف خان او را با میر روانه درگاه ساخت *

و از سوانح چهره هستی بر افروختن سلطان خسرو - ایزد جان آفرین گرامی ذات افسر خدیورا
 بهزاران خوی ستوده پیراسته دارد - و از شایسته کرداری اقبال روز افزون شیفته او - لیکن رسیدگی
 هر کار بخرامش آسمان و پیوستن هنگام در گرو - درین زمان (که سر آغاز بهار دولت است)
 وجود نواده (که از گزین نعمتهای ایزدی و بهین میوه زندگی ست) عالم را شکفتگی دیگر بخشید^(۵)
 و جهانبانی را نیروی دیگر پدید آمد - پس از سپری شدن ده ساعت و سی و شش دقیقه روز دین^(۶)
 بیست و چهارم امرداد بشهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند راجه
 بهگونت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره بر افروخت - و بقرخ ساهنه نوید خجستگی نشاط آورد
 زمانه به تهنیت گذاری برنشست - و روزگار بعشرت پیرانی برخاست - رازداران آسمانی

(۲) نسخه [ل] با بسیار تباہ اندیش گاه و بیگاه (۳) در [بعضی نسخه] گرفته طلب خود را

(۴) نسخه [ا] بره گانو - و نسخه [ز] نره گانو (۵) در [بعضی نسخه] نواده (۶) نسخه

[ز] دو ساعت •

چشمِ دوربين بازگشادند - ولخته از شگرفِ کاری سپهر و اختر دريافته برگذارند * * نظم *
 بسيرِ سپهر انجمن ساختند * ترازوی انجم برافراختند
 چنان طالعِ کامد آن پورازو * چگويم زه چشم بد دورازو

طالعِ بآئينِ يونانيان نهم درجهٔ جدی است - و بطرزِ آزمونِ پيشگانِ هندوستان بيست و دوم درجهٔ
 قوس - (اگر روزگارِ عمر فرسا مهلتی دهد و من بادِ پيمای بهیچ شکیب را در تعلقيان بودن ناگزير شود
 و از سخنِ سرائی دل گرفته نباشد - و والا خاطرِ افسرخديو خواهد) این زائیچه را بسيرابي
 گذارش دهد - گيهانِ خديو آن فوزانه فرزند را بسطان خسرو نامور گردانید - امید که ببهین دمسازان
 آگهی ببالد - و شایسته خوبها روزافزونی گیود *
 (۲)

و از سوانحِ فرو نشستنِ شورشِ گجرات - پنچانی برادرزادهٔ کهنکار مرزبان ولایت کچه
 فرومايگان را فراهم آورده بتاختِ پیلود آمد - رای سنگه جهالا باویزش برخاست - و برادرِ مردی
 نقدِ زندگی در باخت - قلیچ خان با برخهٔ امرا در احمد آباد پاسبانی بر نشست - و سید قاسم
 نظام الدین احمد میدنی رای ابوالمظفر خواجه رفیع حسین خان معصوم بهکری شریف سردی
 میر شرف الدین قابل خان خواجه بابا سید سالم بارهه و گروهی دیگر بسزای فتنه اندوزان گام سرعت
 برداشتند - از شکوهٔ فیروزی جنودِ باطل ستیزانِ نافرجام بکهار بری پناه بردند - و بنگاهِ ناسپاسان
 بیغمارفت - جام و کهنکار نیایش گری فرا پیش گرفتند - امرا باز گردیده انجمنِ نشاط آراستند - هفته
 نگذشته بود که مظفر از پیغوله برآمده سر بشورش برداشت - و دولقه روبه غبار فتنه برانگیخت
 نامبردگان روی همت بدان سونهادند - او ازین آگهی بجانبِ مولی پافرسای بادیه گریز شد
 و از تن آسانی شایسته جست و جو بجای نیامد - از اقبالِ روزافزون ناموسِ مصطفی پور سید جلال
 بایزدی پاسبانی درآمد - بنه و بار خود را به بیرم گانو می برد - درین هنگام (که امرا تکامشی داشتند
 و آن فرومایه سراسیمگی) او بده پناه آورد - آن شوریده بخت در گرفتن شد - و آنجا را دست فرسود
 تاراج گردانید - او در خانه پای همت افشوده بفرو شدن دل نهاد - درین میان آواز نقاره در گرفت
 آن تباہ اندیش فوج دانسته به تیزبائی بدر رفت - فیروزی سپاه اگرچه گام فراخ برنداشتند لیکن
 چنده را فرستادند - که دران نزدیکی کوس بنوا دارند - و همدریذولا الوس یوسف زئی مالش بسزا
 یافتند - از واژون بختی استواری جا و لغزشِ فیروزی جنود ایغان را در سرکشی و بد گوهری
 دلیرتر ساخت - اگرچه در فیامدن یلانِ فرصت پیوند بکوه سرباری نخوت گشت لیکن راه درآمد

(۲) نسخه [ب] بجابن - و در [بعضی نسخه] بجابن (۳) در [چند نسخه] هلود (۴) نسخه [اب]

بَساز باویزش (۵) نسخه [ب] بوبری (۶) نسخه [ل] بنوازند *

و بیرون شدن را بسته بتاخت و تاراج پرداختند . و بسیار^(۲) بفروخت رفت - و فراوان مردم را بیماریهای گوناگون از پای درآورد *

و از سوانح فرستادن سعید خان بحکومت بنگاله - آگاهی آمد که وزیرخان بیست و یکم امرداد بشکم روی جهان گذران را پدرود کرد - از آنجا (که دیده وری بکار میروید - و هشیارخرامی روز افزون) فرمان شد که سعید خان از صوبه بهار بدان دیار روی خدمت آورد - و پاینده خان را (که در آنجا اقطاع داشت) در گهوا گهاق جایگیر کردند - و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه را قبول از پنجاب باز ستده در بهار دادند - شازدهم شهرپور میرمراد را دستوری شد که بزودی این دو جا را در تصرف جایگیر داران در آرد - و سعید خان را به بنگاله برد - و مان سنگه را از حدود بگرام طلب داشتند - که راجه بهگونت داس به یتاق داری شبستان اقبال باشد - و او باقطاع نو رفته در آبادی آنصوب کوشد - غره آبان شمسی وزن گیتی خدیو شد - و مهین بزمه پیرایش یافت - و بآئین هر بار آن گرانبار آفرینش را بدوازه چیز بر سختند - گرد خواهش از چهره روزگار برخاست - و آرزومندان جهان عشرت کامیابی نمودند - و همدریولا شادمان بنوازش خسروانی سر بلندی یافت - و غزنین در جایگیر او دادند - او پسر مراد هزاره است - میان غزنین و قندهار بنگاه دارد - نیاگان او سعادت بندگی داشتند - و او از کج اندیشی و کوتاه بینی تا حال صحرانشین بود - درین ایام روی نیاز بدرگاه همایون آورد - شهریار دیده ور بگوناگون روش بر نواخت - غره آذر رخصت یافت - بیست و هشتم کنور مان سنگه از جمود آمده بسجود قدسی آستان سعادت اندوخت - و ششم دی ببهار فرستادند و همدریون روز یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان بر آورده نوازش فرمودند - و او را در حدود بهار جایگیر دادند - همگی بسیج آنکه آداب برآموزد - و رعیت پروری و آگاه دلی اندوزد - و چون هشیارخرامی از روزنامهچة احوال او خوانده آید عرصه دلگشای کشمیر بدو سپرده شود *

و از سوانح فرستادن زین خان کوکه بگرفتن سواد و بجزر - اگرچه الوس یوسف زنی شایسته سزاها یافتند لیکن از رهنی و بدکاری دست باز نمیکشیدند - درینولا چون کار بر جلاله تاریکی دشوار شد از تنگنای تیراه بیرون شده به بنگاه اینان شنافت - و فرومایگان واژون بخت او را در میان خود جای دادند - از آنجا که در ضمیر صافی چنان بود (که کولکناش از پیشین شرمندگی بیرون آید) فرمان شد که خواجه شمس الدین و جمع را به نگاهبانی کابل گذاشته با امرای آنصوب روی بسواد و بجزر نهد - و بفیروزی لشکر جمود و بنگش نیز یرلیخ رفت که هرکدام آگاه بوده بگرفتاری آن سرگروه تاریکیان همت گمارد - و آگاهی بکار برند که از آن سو بدر نرود - و نیز اسمعیل قلی خان

(۲) نسخه [۱] عیال و اطفال بسیار *

از اوهدد برخاسته نزد قبیلۀ ایازی پیوست - تا بیاسبانی^(۳) اشتر بر نشیند - و صادق خان با برخی کارپژوهان از درگاه رخصت یافت - که در دشت سواد جای گیرد - تا آن سرگروه تاریکیان بهرسو که رود گرفتار گردد - و جگنانه را (که از راه کشمیر برگشته بود) حکم شد که با کوکه پیوندد - بیست و یکم کوکلتاش سرانجام نموده روی دل بخدمت آورد - وحیدر عالی خویش و تخته بیگ و بختیار بیگ و ناد علی و حسن علی عرب و حمزه عرب و قاضی عزت الله و جمعی دیگر را همراه گرفت - و از راه کامه و کشک رو براه سمج نهادند - تاریکیان نافرجام با یوسف زئی^(۴) گریه ناولی^(۵) استوار کرده آماده پیکار شدند فیروزی سپاه عزان تافته دانش کول روبه چالش نمود - و بر سر سه راهه بجور و اشتر و تیراه قلعه اساس نهاد - و از لمغانات غله آورده انبارها بر ساخت - و دلهای لشکری فراهم آمد - و از ناشناسا راه ببجور درآمد - لخته آویزش روی داد - و گوهر راد مردی را تابش دیگر شد - بسیاری بدگوهران را روزگار سپری گشت - و برخی را زینهار دستمایه رهایی آمد - نزدیک بود که تاریکی گرفتار آید لیکن از دره (که اسمعیل قلی خان پاس میداشت) بیرون شده به تیراه شتافت - او از تهازه داران دشت بود - از فرستادن صادق خان بدانجا تباہ خیالی فراپیش گرفت - و از سبک سری بدرگاه والا روانه شد - و گذرگاه را خالی گذاشت - درینوقت آن فرصت جو ازان تنگنا خود را برکناره کشید - و چون بیراهه روی اسمعیل قلی خان بسمع همایون رسید بعتاب گاه داشتند - و بجای او آصف خان را فرستادند *

و از سوانج مالش یافتن راجه مدهکر - این کوه نشین غنوده بخت از همروی فیروزی لشکر دکن سرباز زد - و بجای پوزش گذاری سرتابی فراپیش گرفت - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیول داران روی بمالش آورد - بیست و سیوم [چون بچهار گروهی قصبه اوندچه (که بنگاه اوست) رسیدند] بلا به گری پیش آمد - و بمیانجی راجه اسکر و راجه جگن فرمان پذیری را دست آویز رستگاری خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و از کوتاه اندیشی به تباہ خیالها در افتاد و بادیه پیمای گریز شد - چون داستان نصیحت سودمند نیامد یورت او بیغما رفت - و از کم آذوقی نیارستند بود - و بگرفتن قلعه کجوه^(۶) گام برداشتند - آنرا اندرجیت و سترائی^(۷) پسران آن خوابیده بخت و هردیو نبیره او استوار کرده بودند - در تنگناها باویزش درآمدند - و مالشها یافتند - روزی را گهوداس برادرزاده او در آویخت - سمانجی خان و میرزا بیگ قاقشال داد مردانگی داده فیروزی اندرختند

(۲) نسخه [ب] از هند - و نسخه [ز] از هند (۳) نسخه [ب] اشتر (۴) در [بعضی نسخه]

حسین علی عرب (۵) در [چند نسخه] ناوکی (۶) نسخه [۱] کجوه - و نسخه [ب] کجوه (۷)

نسخه [ز] سرائی - و نسخه [ل] بینی رای (۸) نسخه [ز] مراد بیگ قاقشال *

و آن فرومایه به نیستی سرا در شد - و تا یک ماه بگرد قلعہ نشستند - هر بار که بکارزار برخاستند غنیم شرمسار ناکامی گشت - و چون نیروی پیکار نماید راه گریز پیش گرفتند - و هر یک به تیول خویش باز گردید *

و از سوانح بیاسا رسیدن میرزا فولاد پور خداداد برلاس است - از آنجا (که کشور خدا برفراز صلح کل جهانبانی کند) هر گروه قرارداد خویش را باندیشه بسراید - و هر یک بآئین خویش ایزد پرستی نماید - و ازین رو ملا احمد تنوی (که در رسمی دانش فراوان رنج برده بود - و در امامی روش استوار پا و زبان دراز داشت) پیوسته گفت و گوی سنّی و شیعه برگزارد - و از فرومایگی گذارش را بجهنجاری رسانید - آن جوان شوریده مغز در تسنن بدان نمط راه بآزمی سپرد - از شورش برنایی و مستی مردانگی جان شکر می اورا فراپیش گرفت - شب بیست و یکم دی ماه آن تپاه اندیش با یکی از همسران بتاریک کوچۀ در کمین نشست - و یکی را بعنوان چاوشان شاهی بطلب او روانه گردانید - در میان راه قابوطلبان بدسگال^(۲) بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - و از فراز زین بر زمین افتاد - دلیران تپاه کار جدائی سر اندیشیده پی گم کنان به پیغوله در آمدند - او دست برداشته با چنین زخم کاری خود را بخانۀ حکیم حسن انداخت خواجه ملک علی عسس بیژوهش و جست و جوی سخت آن دو خود سر غنوده رای را بدست آورد - اگرچه به نیروی یابندگی برخه نشانهای خون و جز آن حال پیدائی داشت لیکن چون ببارگاه آورد براستی نیامدند - و هر چند آرایش شمشیر و جامه گویای درست گذار بود نمی گرویدند خانخانان و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبال نامه را فرستادند - که از آن رونده ملک نیستی پرسش نمایند - چون لخته آگهی داشت درد دل واگفت - و سرگذشت را باز گذارد - شاهنشاه دادگر آن دو بدگور را از بند هستی رهائی داد - و بپای فیل بسته تمام شهر گردانیدند - هر چند سران دولت در رهائی تکادو نمودند سودمند نیامد - و سرمایه رهنمونی بسیار بیراهه رو گشت و آبرزش سنّی و شیعه فرو نشست - و در همان نزدیکی ملا احمد نیز از آن گزند جانکاه رخت هستی بر بست - و همدربین ولا برهنه در قصبۀ سده^(۳) به پخته کاری چنان وا نمود که راجه بیربر است زخمی بدستگیری یکی از راستگان از آن آشوبگاه یوسف زنی برآمده - و بروش آن سرمایه رستگاری بسر برده میشود - ساده لوحان آهم شناس از اشتباه پیکری و فراوان دلیری پذیرفتند - با آنکه تیز نگاهان محفل همایون بران بودند (که این فروغ راستی ندارد - و بجز افسانۀ حیلۀ اندوزان داستان سرا

(۲) نسخه [ل] در ته شمشیر (۳) نسخه [ل] ملک علی عسس بجستجوی و بیژوهش سخت (۴)

در [بعضی نسخه] شکر نامه (۵) نسخه [ا] مهند - و نسخه [ب] میهند *

نبود (دیده و ران آگاه دل بوارسی مغز کار روانه فرمودند - مردم آن سرزمین ببارگاه اقبال می آوردند پیشتر از آنکه رسد و پرده بے آزر می او دریده آید راه نیستی سپرد - دهم اسفند ارمنه قاسم خان از عرصه دلگشای کشمیر آمده بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - و علی شیر ماکھی و بسیاری از سران آن دیار بسعدت بار رسیدند - و کامیاب خواهش آمدند •

آغاز سال سي و سيوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آنرا از دور سيوم

درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام کوس نوروزی گوش روزگار بر افروخت - خاطر همیشه بهار شاهنشاهی ببزرگ داشت این همایون جشن شهر و بزن را آذین بست • • نظم •
عالم بهزار رنگ و دستان • بیرون و درون همه گلستان
بالید چمن چمن نهالش • بگرفت جهان جهان جمالش
شد صنع ازل چنانکه دانی • اورنگ نگار کامرانی

روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه (۹۹۴) نهد و نود و شش هلالی پس از سپری شدن ده ساعت و چهل و هشت دقیقه نور بخش صورت و معنی برج حمل را فروغ دیگر بخشید هر روز تا شرف تازه بزم بر آراست - و کامروائی را پایه برتر نهاد - در سر آغاز این فرخنده سال عروسی جشن شاهزاده سلطان دانیال نشاط آورد - از آنجا (که بیوگانی پیوند آبیاری بستان سرای آفرینش و شهر آرائی جهان تعلق باشد - خاصه در دودمان فرمان دهی) گیتی خداوند بران شد که آن بیدار بخت را بفرزند عفت نهاد سلطان خواجه این گزین نسبت دهد - پیشکاران بارگاه خلافت همایون بزم بر آراستند - و گروه گروه مردم را شادمانی در گرفت - بیستم خورداد در سعادت سرای مریم مکانی والا محفل انتظام یافت - و بآئین خسروانی فرخنده عقد بستند - و بخجستگی همدران فرخ ساعت آن پرده نشین پارسائی را بشبستان اقبال سپردند • • نظم •

شه از بهر عروس آرایش ساخت • که چرخ از شرم آن آرایش انداخت

بدین رونق بدین آئین بدین نور • چنین آرایش از چشم بد دور

و همدرین روز جشن قمری وزن کشور خدا پیرایش یافت - و جهانیان کام دل برگرفتند •

و از سوانح فرستادن سپاه بیارمی صادق خان - چون مهمات دشت سواد را زین خان

بر خود گرفت اورا به تیراه فرمان شد - و شاهم خان جلیرو برهان الملک و خواجه فیضی و حاجی

محمد اردستاني و فرخ و سيف الله و ميروکلان بدخشي و احمد قاسم و ديگر مبارزان کارشناس را از پيشگاه حضور دستوري شد که بدو پيوسته راد مردی را بکار آگهی برآميزند - و به نیروی بجهتي خاربن تاریکيان برکنند - و همدرين روز فرمان مقدس نفاذ يافت که در همگی قلمرو جز گز الهی^(۲) بکار نرود - چنانچه لخته در آخرين دفتر گذارش يابد *

و از سوانح ولادت سلطان رستم - چهارم شهر يور پس از هفت گهزي شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پيوند از پارسا دخت خان اعظم فروغ اقبال آورد - گيتي خداوند بدان نام روشناس گردانيد - انجمنهای نشاط برآراسته شد - و نيایش گرہا بجای آمد *

طرب را باز نو شد روز بازار * قدح خندان و ابريشم^(۳) در آزار

بدین گونه بعیش و کامراني * بسربردند خوش خوش زندگاني

فرخنده طالع بطور يونانيان و هندیان عقرب است - و دگرگونگی درجه زائچها بازگويد - اگرچه وقت را گنجائي نيست که شرح گرامي زائچها نگاشته آيد همانا به دید وقت چنين است - تا شادي و غم از اندازه نگذرد - و سرشته هشيار خرامي گسيخته نيابد *

و از سوانح آمدن شهباز خان بهمايون بارگاه - چون سعيد خان از بهار بصوب بنگاله رفت او روی باستان اقبال نهاد - دوم مهر بدرگاه والا رسيد - کورنش نداده بعتاب گاه داشتند - و چون پديد آمد که در سرآغاز دستوري فرمان بود (که هرگاه خاطر از ملک فراهم شود اگر خواهد سعادت بساطبوس اندوزد) دولت بار يافت - و بخسرواني نوازش برگرفتند - راجه تودرمل را با او لخته گفت و گوی داد و ستد شد - فرمودند که خانخازان و عضد الدوله و حکيم ابوالفتح و راقم شکرنامه ژرف نگهي بکار برند - چون پژوهش رفت هویدا شد که غرض پرستي پرده هردو را بر چشم حق گهاري فروهشته - و بشايستگی عبار آويزش فرونشست - گيتي خداوند نوزدهم بعشرت شکار برآمد - و در نه روز از پنج گرامي تا قصور خرامش فرمود - بيست و هفتم (که آهنگ در آمدن شهر بود) نزديک چک گويال هفت کروهی لاهور چشم زخمه بدان قدسي پيکر رسيد - و بعاقبت گرائيد - گرگه را به بندوق زدند - او قالب تهی کرده مينمود - خديو عالم آنرا نگاه ميفرمود - ناگاه پای راست گيتي خديو برگرفت - و دندان پايان فرو رفت - آن الهی شير بيای ديگر چنان برزد که از کار برفت اندک گزند رسيد - و زود بهی يافت - غره آبان ماه الهی جشن شمسي وزن شد - و آن آسمان شکوه را بآئين هر سال بدوازه چيز برکشيدند - هنگامه شادکامي فراهم آمد - و آرزومندان تهی دست کام دل برگرفتند *

(۲) در [چند نسخه] فخر الهی (۳) نسخه [۱] که ابريشم .

و از سوانح فرو نشستن شورش گجرات - پنچانن^(۲) و جسا^(۳) برادرزادگان کهنکار با مهراون^(۴) عم جام و مظفرارغون سربفنده برداشتند - و قصبه رادهن پورا را گرد گرفتند - رادهن خان بلوچ و دیگر رادهندان در یتاق دارعی آن مردانگی را با آگاهی همدوش گردانیدند - و به نیروی همت و پامردنی اخلاص دوبار شبخون آوردند - و نیز در روز برآمده سخت آویزشها نمودند - سید قاسم و کامران بیگ و سید بایزید و قاضي حسین^(۵) و میرزا قلی مغل و دیگر بهادران بیاوری گام فراخ برگرفتند - و در کمتر زمانه بر زبانها افتاد که مظفر گجراتی و کایتها سر بشورش برداشته اند - خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه رفیع و میر معصوم بهکری و بهویت رای و باگهه راتهور و دیگر بهادران از پی روانه شدند - و نورنگ خان بیرم گانو روبه (که فتنه اندوزان دران بسر بردند) شتافت - قلیچ خان با برخی مردم در احمد آباد پای آگهی افشرد - و بایزیدی تائید همان نخستین فوج چون بده کروهی رسید کچ گرایان شوریده مغز^(۷) بناکامی پراکنده شدند - و چون فوج دیگر پیوست پرتال گذاشته به تیز رفتاری درآمدند - و رن را در نوردیده قصبه کناریه^(۸) بنگاه بدگوهراں یغمائی ساختند - و فراوان اولجا اندوختند - بهماره سرگروه^(۹) آن ولایت بلاه گری درآمد - امرا پذیرفته بسوی قصبه مالنه^(۱۰) شتاب روی فرا پیش گرفتند - و عرصه هولناک رن را از راه دیگر برگذشتند - شگفت آنکه رن در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در افزایش باشد - باقبال گیتی خداوند آب افزونی نگرفت - و فیروزی افواج بعافیت برگذشتند اگرچه تیره رایان فتنه افزا بدست نیامدند لیکن آنجا بتاراج رفت - و فراوان غنیمت بدست افتاد و از آنجا بقصبه موربی^(۱۲) رو آوردند - و در راه بسیار از آباد جا یغمائی شد - و سترگ سنکرها گشایش یافت - چون فیروزی سپاه نزدیک موربی شد بومیان بزینهار درآمدند - وزیرخان در زمان خود بکهنکه داده بود - و خانخانان نیز بدو باز گذاشته *

و از سوانح سپری شدن روزگار بهرجی - آباد ملکه ست از مضافات گجرات - آنرا بکلانه گویند ریاست مند آن سرزمین را بدین نام خوانند - برادران او از بدگوهری در شورش زدند - او بقلعه مولیرکه بس^(۱۳) استوار است پناه برد - چون غاشیه بندگی بردوش عقیدت داشت آلتون^(۱۴) قلیچ و خواجه رفیع و برخی دلادران بیاوری برآمدند - پیشتر از رسیدن او را بدست آویز دشمنان دوست نما

(۲) نسخه [۱] نجاین - و نسخه [ز] بچاین (۳) نسخه [ب] جیسا (۴) نسخه [۱] مهراو
و نسخه [ل] مهراون (۵) نسخه [اب] حسن (۶) نسخه [۱] بدو کروهی (۷) نسخه [ب] بخت
(۸) نسخه [ب ل] کناریه (۹) نسخه [۱] پهاره (۱۰) نسخه [۱] مالیه - و نسخه [ب] نالیه
و نسخه [ل] بالیه (۱۱) نسخه [ب] فتنه اندوز (۱۲) نسخه [اب] مورنی - و در [بعضی جا] موربی
(۱۳) در [بعضی جا] مولیر (۱۴) نسخه [اب] التون *

گذرانده بودند - رفتگان را مد'رای تباہ بسیچان از جای برد - و بادافراه نیارستند آماده ساخت *
 و از سوانج فرو نشستن شورش گجرات - فتح خان پسر خرد امین خان غوری با پدر پیکار
 آراست - و آرایش نخمه بر روی روز انداخت - مظفر نیز بدو پیوسته گرد فتنه برانگیخت - امین خان
 در خود نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - و باولیای دولت نیایش نامه فرستاده یاور ی طلبید
 نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و میدنی رای و معصوم بهکری و قاضی حسین و کامران بیگ
 و دولت خان و برخه سادات باره بمدد گاری گام همت برگرفتند - مظفر از شکوه لشکر فیروزی بکوهستان
 در شد - باندیشه آنکه مبادا ملک از دست برآید - و پسر با پدر راه آشتی سپرد - سیدی ریحان^(۲)
 و لوکهن و کوهل و جوقه دیگر امرا را دیدند - و بخواهش امین خان و جام میدنی رای رفته پسران^(۳)
 هر دورا آورد - و بیکبارگی شورش آن دیار فرو نشست - و همدرینولا اسمعیل قلی خان را بصوب
 گجرات فرستادند - و فرمان شد که قلیچ خان بدرگاه والا باز گردد *

و از سوانج آواره شدن تاریکیان - گذارش یافت که صادق خان را ببرانداختن فرومایگان تیراه
 نامزد گردانیدند - شاهم خان و برخه را از پی فرستادند - چون لشکر فراهم آمد او بدانجا رفته
 بچاره گری بر نشست - بتنگناها در شدن به دید ندانست - لیکن راه تدبیر سپرد - و هر سو چنده را
 بیاسبانی بر نشاند - شاه بیگ خان در موضع باره قلعه^(۴) اساس نهاد - و احمد بیگ و محمد قلی بیگ
 در میدان پنگه بانی بر نشستند - شاهم خان جلاپر و علی محمد الف و جانش بهادر و برهان الملک
 و بیگ نورین خان و سلیم خان در جنگی پای خدمت گذاری افشردند - و همچنین جا بجا کار آگهان^(۵)
 قرار گرفتند - مجاهدان دولت دست ناختم گشوده گران ارزئی آذوق را چاره گر آمدند - صادق خان
 بزبان دلاسا و دست دهش برگشاد - و الوس افریدی و اورکزئی را (که بنگاه تاریکیان بدگوهواند)
 ایل ساخت - کشت و کار ربیع بومیان بدست سپاه فیروزی درآمد - و خریف نیارستند کاشت
 ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او می شمرد) بدست آورد - و کار بران تباہ بسیچ فاجر جام دشوار شد
 و او را بهمرهان و هم نشینان اعتماد نماند - هر روز بقبیله میرفت - و بصد ناکامی هر می آمد
 تا آنکه از راه کان کرم بصوب توران شتاب آورد - بیست و چهارم مهر افغانان زه و زاد او را گرفته
 سپردند - و خاطر اولیای دولت لخته فراهم آمد - افریدی و اورکزئی با چنین نیکو بندگی یرغمال داده
 ایمنی راه خیبر بر خود گرفتند - و جنود اقبال نشاط فیروزی نموده باز گردیدند *

(۲) نسخه [ب] قاضی حسین کابلی و دولت خان (۳) نسخه [ب] سید ریحان (۴) نسخه [ب]

نوکیں - و نسخه [ز] نوکهن (۵) نسخه [ل] بازه (۶) در [بعضی نسخه] در چمنکی (۷) نسخه

[پ] کون کارم - و نسخه [ل] کان کورم *

و از سوانح گشایش سواد - چون زین خان کوکه ببجور درآمد چند جا قلعه را اساس بر نهاد و تیره روزان بدگوهر خود را بتغذایها کشیدند - شبانگاه بیرون شده - و غله درو کرده برد - کوکه از فروغ بینائی مقرر گردانید تا بهر دره از عنفوان شب جوق بهادران گام سرعت بر میداشتند و در دامنه کوهستان در کمین قابو می نشستند - و نیم شبان برخی دیگر روانه می ساخت - چون افغانان باطل ستیز از فراز کوه فرود آمده غله بر میداشتند هر دو فوج از پس و پیش رسیده مالش بسزا میدادند - هشت ماه آویزش بود - بسیاری را نقد زندگی بتاراج رفت - ناگزیر بازمانده گان غاشیه بندی بر دوش گرفتند - کولکناش بسیج گرفتن سواد نمود - جگناته و آصف خان را که در دشت بودند پیش خود آورد - و بدان صوب ره گرا شد - نخست بر ساحل دریای بچکوره^(۳) (که سرآغاز درآمد آن ملک است) استوار قلعه بر ساخت - یوسف زئی راهها را سنگ چین گردانیده آماده کارزار گشت - از نیرنگی اقبال پنهان راه پی بردند - نهم آبان (که غنیم سرگرم جشن عید قربان بود) فیروزی سپاه بعرض دلگشای سواد درآمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند - و چنده بمرانگی جان سپردند - فراوان ارجا بدست درآمد - و فروماگان در بخش شدند - برخی در کوه بت خوری^(۴) سنکر کردند - و لخته در کهسار مهره - کوکه در تلاش شد - و در چکدره^(۵) و ملکنده و دیگر جایها قلعهها بر ساخت - و در دشت پیوست کوه نزد سرربی حصاره بنیاد نهاد - و کار آگهان خدمت دوست جا بجا گذاشت - راهها ایمنی پذیرفت - و دشت و کوه را باهم پیوند شد - بازارگان از هرسو روی آورد و ارزانی پدید آمد - درینولا^(۶) محمد بحری و ملک اصغر از کوه مهره برای شیرخانه بدشت آمدند و قلعه سرربی را گود گرفتند - از انجا بسیاری جلال آباد رویه رفته بودند - که قافله را بدرقه شوند حمید خان با چنده بیرون آمده بران مردی فرو شد - و فرزندان سعید خان را همت یاری نکرد و از شگرفی تقدیر نیارستند دست بقلعه گشود - اندوختها گذاشته راه گریز فرا پیش گرفتند - چون در سواد کاره چندان نماند آصف خان رخصت درگاه گرفت - و جریده از ملکنده رو ببارگاه اقبال نهاد - چنده نوکران او از پی می آمدند - ناگهان کوس را بلند آوازه گردانیدند - فروماگان^(۷) تبه رای را سراسیمگی فرو گرفت - و بیتابانه راه گریز سپردند - و بسیاری اسباب خود نیز انداختند سپس ابوالقاسم تمکین^(۸) و شیرخان را بپاسبانی آنجا گذاشتند - و شایسته کار بجای آوردند *

و از سوانح سزا یافتن کالو خان - همان تیره رای بدگوهر است که با آنچنان نوازشهای

(۲) نسخه [ل] می فرستاد (۳) نسخه [ا] بچکوره - و نسخه [ب ل] بچکوره (۴) نسخه [اب]

بت جری (۵) در [چند نسخه] چکدره (۶) در [بعضی نسخه] لانجری (۷) نسخه [ل] تبه کارا

(۸) نسخه [اب] تمکین - و در [بعضی نسخه] نمکی *

شاهنشاهي بگريخت - و بشورش منشان همري گزید - افغانان د مغار او را بکلاني برگرفته بکوه مهرة روانه گشتند - بوه کاره از پيش رود - کولکناش ازین آگهي شبگیر نمود - پيشدستان هراول نقاره نواختند - و غنودگان بيخبري آگهي يافته در پراگندي تکپو نمودند - اگرچه آن نافرجام بدررفت لیکن بیش از هفتاد گزیده مرد را روزگار سپري شد - و همدرين اثنا محمد بحري و ملک اصغر برسرويي ريختند - ميرابوالقاسم بکارزار در آمد - و شیرخان که بر غنچي شده بود بهنگام تاخت و فيروزي روی داد - نزدیک چهار صد افغان بخاکدان نيستي غبار آورد گشتند - و هنگامه فرومایگان لخته از هم پاشید *

و از سوانح ناصیه سای آمدن راجه رود مرزبان کوه کماون^(۵) - از بزرگ بوميان هندوستان است اگرچه از استواری بنگاه و فزونی نیرو و شنیدن داستان نيگان خود بدرگاه همایون نیامده لیکن نیایش گري نموده - و پيشکشها فرستاده - درینولا^(۶) (که متهداس سهکل بعمل بريلي رفت) بدو پیوند یکجهمتي نمود - و در رفتن ببارگاه والا کوششها بجای آورد - او چنان نمود که این دولت دیرین آرزوی من است - لیکن دست آویزه ندارم - که بپشت گرمی او بدین سعادت رسم - اگر راجه تودرمل مرا در زینهار خود گیرد روانه میشوم - راجه پور خود کلیمان داس را بدلاسا روانه ساخت و باعثضاد آن خدمت گزین والا اعتبار ره گرای سجد آستان مقدس شد - نهم آذر بدین سعادت رسید - و کامیاب آمد *

و از سوانح مالش یوسف زئي - از قلعه^(۷) (که بر سر گریوه بنیاد نهاده بودند) فراوان سراسیمگی داشتند - و در کمین آن بودند که بران دسته برگشایند - درینولا بسیار با مردم مهرة یکجا شده بران قلعه هجوم آوردند - از بامدادان تا شامگاه آوردگاه بفروغ شمشیر آراسته بود - از زمین شکستگی و بلندی کوه پایها پیکار بدرازی کشید - انجام کار نسیم فیروزي طراوه دولت را بجلوه در آورد و بسیار بداندیش را خرمن هستي^(۸) بآتش پلارک خاکستر شد - و در کمتر زمانه آن دژ حسن انجام یافت - و سرمایه ایل گردنکشان گردید *

و از سوانح مهین بخشش شاهنشاهي - از اندیشه آبادي و دادگری فرمان روا سترگ ارزاني چهره نشاط برافروخت - چنانچه بر کشاورزان بوخه صوبها گذاردن دست مزد جهانباني دشوار شد بنابراین در ربیع از صوبه دارالخلافه آگره و دهلي شش یک و در خريف از صوبه الهاباد از چهار و نیم یک و در دارالخلافه آگره و اوده و دهلي چهار یک بخشش یافت - در خالصه نوزده کرور

(۲) نسخه [ب] دمقار (۳) در [چند نسخه] سروی (۴) نسخه [ب] رور (۵) نسخه [ا] کامیون

(۶) در [بعضی نسخه] سوکل (۷) نسخه [ا] پور خرد خود (۸) نسخه [ز] زندگی *

و سي و دولک و هشتاد هزار و یکصد و هفتاد و پنج دام شد - و ازینجا اندازۀ اقطاع داران توان بر گرفت - و همدریفولا زین خان کوه بسجود قدسي آستان فاصیۀ بختمندي برانروخت - چون سواد و بجزو لختۀ انتظام گرفت کولتاش را بدرگاه والا طلب داشتند - و صادق خان را حکم شد که بدان دیار شتابد - و باقی ماندگان سرکش را ایل سازد - پانزدهم بهمین بکوزنش کام دل بر گرفت و گوناگون فوازش یافت *

و از سوانح شورش نمودن صالح - چون روزگار وزیرخان سپهری شد شهبازخان نوکران او را به پیوند سپهری بدو سپرد - و ندانست که در سری و سپه آرائی نسبت آخشیچی و شایسته کرداری نیاگان کارگر نیاید - مزاج شناسی زمانه و فراخی حوصله و خیر سگالی و آگهی بردوام تا فراهم نیاید سزاوار آن نگردد - در آن هنگام (که شهبازخان به بساطبوس روی نهاد) آن تباہ گوهر بهمدشینی هرزه لایان یافته در (۲) و نیروی خواسته اندیشه کچ گرائی فراپیش گرفت - و در کمین عربده ناکي (۳) برآه انتظار نشست - پیشتر از آنکه پرده آرم بردرد فرمان شد - میرمراد (که بسزاوی امرای بهار و بنگاله رفته است) از سپاه وزیرخان هرکه از امیران آن سرزمین راضی باشد نوشته برگیرد - و دیگران را با پور او بدرگاه آورد - او در رفتن دستان سرائی پیش گرفت - از آنجا (که معاملۀ دیده ور بود) هودمند نیامد - کام و ناکام روانه شد - و همه روز قابو میطلبید - و بسیج شورش بر می افزود میرمراد باقطاع داران هر سرزمین نوشته میفرستاد - و هنگامها می آراست - از فزونی بندگان شاهنشاهی هر مکر که اندوخت کارگر نیامد - و چون پیوسته گزرت نموده و لابه گری کرده امرای سر راه بردشمنی یکدیگر فرود آورده گرفتار نساخته - لیکن از دور بینی مردم همراه گردانیده چون بجزونپور رسید پسر راجه را بفریفت - او از ساده لوحی و پاره اندوزی کس همراه نساخت میر ناگزیر از دورتر شتافت - و خواجه خلیل (۵) از سعادت منشی ازو جدائی گزیده پیوست درین هنگام آن فرومایه در پراکنده ساختن زر و فراهم آوردن سگ مگسان دون همت پرداخت و بندو قچی بسیار گرد آورد - و خان کمال و بهائی خان (که در افغان بد نهاد بودند) با بسیاری پیوستند - نزدیک فتحپور هفسوه روزگار را بکام خود اندیشیده با فوج بدگوهران بر منزل میر روان شد او پیشبینی نموده در قلعه فتحپور هفسوه درآمد - و آن شوریده رای گرد گرفت - و راهها سپرده دست بتاراج گشود - و از پوست گاو پناهها سرانجام نموده نردبانها ترتیب داد - و آن قصبه را آتش در زد

(۲) در [چند نسخه] یافته سرا (۳) نسخه [ل] عربده برآه (۴) نسخه [اب] آزمندی

و دهستان سرائی (۵) نسخه [ز] جلیل (۶) در [بعضی نسخه] ربائی خان (۷) در [چند نسخه]

و یغمائی گردانید - نزدیک بود که بر قلعه چیره دستي یابد - ناگاه جایگیراران اطراف شورش او شنیده پیوستند - و از همه پیشتر آله بخش^(۳) مرل بجمعیته شایسته در رسید - پسر راجه چون شناسای بدگوهري آمد اورا از چون پور روانه گردانید - و از کرده خود شرمندگی کشید - چون کار آگهان سعادت سرشت در رسیدند هنگامه ناسپاسان پراکنده شد - و اورا بند کرده بدار الخلفه آوردند - شیخ ابراهیم از انجا با مردم خود بدرگاه همایون فرستاد - بیستم بهمن به پیشگاه حضور آوردند و عاطفت شاهنشاهی آن شایان نیستی را بزندان برنشانده - غره اسفندارمذ گیهان خدیو برادر راقم اقبال نامه شیخ ابوالفیض فیضی را (که بسال و دانش بزرگ بود) بخطاب ملک الشعرائی روشناس روزگار ساخت - و از کار آگهی در هنگامه سخن سرایان جهان بر نواخت - الحق در همگی مراتب شعر طراز یکتائی دارد - بزبان فارسی و تازی دلاویز مضمون برگذارد - و بیدرنگ گهرها^(۶) برفشاند - و از نیروی آگهی بحکمت نامها پردازد - و بکار کرد روزگار آبادی بخشد - پیشتر ازین بدو سه روز قصیده بدیده گفته بود - این چند بیت ازوست *

* ایبات *

آنروز که فیض عام کردند * ما را ملک الکلام کردند

مارا بتمام در ربودند * تا کار سخن تمام کردند

از بهر صعود فکرت ما * آرایش هفت بام کردند

و از سوانح دستوری یافتن ایندربهرمن بدشت و ارستگی - از سخن سرایان همایون محفل است بگرم بازاری خویش آرزوی گسیختن سر رشته تعلق و نمود - بر زبان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوس پیما ازین رنگین بساط دلفریب برگرفته خود چنین آزاده را بازداشتن سزاوار نبود - و اگر چاره سکالی افزایش پایه است رخصت دادن پاداش سرانجام نمودن بود - در اندک زمانه نقد عیار او برگرفتند - و عاطفت شاهنشاهی پرده آرم او را بردوخت - مرا ازین گفتار دلاویز لخته نشاط در گرفت - و بر در امید نشستم - بوکه عیار خاطر سودائی مرا برگیرند - و بقدمی فرمان دیرین آرزو برآید - و (پیشتر از آنکه این دنیای بے وفا غنچ و دلال نماید - یا سفر نیستی ملک پیش آید) بگشاده پیشانی پشت پا برین عجز عاجزکش زده باشد - و از دید آدم پیکران صورت پرست و ارهد - و (چنانچه از دولت پرستاری ز ناردانش گسیخته لخته دستان سرائی دشمن خانگی بر شناخت) از آرایش صورت و ارسته چنده بازادی زید - اگر نفسی چند پیمودنی بود در نکوهش نفس و پیرایش آن فهمید گیهای خویش را بکار برد - و ستوده خوبها گرد آورد - و از انجا

(۲) نسخه [۱] نماید (۳) نسخه [۱] الله بخش (۴) نسخه [۱] بدرگاه والا فرستاد (۵) نسخه

[ز] آن قابل کشتنی را (۶) در [بعضی نسخه] گهریزها *

فرا ترک شده در بستان سرای همیشه بهار بے خواهشی عشرت اندوز - و اگر بدین والا پایگی نیارد رسید امید که بقیه دردی (که در ساغر زندگی گمان است) اگر پیوند وقوع گیرد چون صافی سوابق اوقات بجرعه ذهول بر خاک ترهات ریخته نشود *
چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول * ای که در ساخته قطره باران را

آغاز سال سي و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه بدان گسترگی افسرخدیو جوش نشاط بر میزد - و روزگار کلاه عشرت بر آسمان می انداخت) رسیدن بهار شادکامی را آئین دیگر نهاد - و جهان کهن سال را آب برنایی بروی آورد - آذین بتازه روشی چهره نشاط برافروخت - و پایه خدا شناسی برافراخته آمد شب سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه (۹۹۷) نهد و نود و هفت هلالی پس از چهار ساعت و سی و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل در آمد - و آغاز سال دهم از دور سیوم نوید دولت جاوید آورد - گیهان خدیو بدستور هر سال تا شرف هر روز دلاویز جشن بر آراست - و گروه گروه کامیاب خواهش گشتند *

درخت غنچه بر آورد و بلبان مستند * جهان جوان شد و مردم بعیش بندشستند^(۵)

بساط سبزه لکدکوب شد بپای نشاط * ز بس که عارف و عامی برقص برجستند

عنفوان این خجسته سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم دختر نیک اختر چهره هستی برافروخت - بیست و هشتم دختر سعید خان گهر باین سعادت بلند پایگی یافت - و برخلاف زمانیان سرمایه فرخیها دانسته عشرت افزودند - اورا عفت بانو نام نهادند - و همدریزولا محب علی خان از رهتاس آمده سجد نیایش بجای آورد - از دیرگاه خاطر همایون میخواست که او سعادت حضور اندوز بنابران تیول او را براج بهگونت داس داده ملتان بجایگیر او خیال کردند - چون منشور والا بدو رسید بگشاده پیشانی روی باستان بوس نهاد - چهاردهم اردی بهشت بدین والا دولت سربلندی یافت - و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت - پانزدهم میان تانسین را روزگار سپری شد - بحکم مقدس همگی نغمه پردازان جادوکار نعلش او را بائین عروسی نفس کوبان بخاک سپردند - و گزنده بنشاط روزگار رسید - بر زبان قدسی گذشت که نقاب گزیدن او ازین

(۲) در [اکثر نسخه] توکه در ساخته (۳) نسخه [ل] بدادگرمی (۴) نسخه [ز] گیهان پیرا بدستور

(۵) نسخه [ل] یاران (۶) در [بعضی نسخه] باستان والا نهاد *

سپنجي سرا به نيستي گرائيدنِ نغمه است - همانا درين هزار سال بدین شيريني و خوشگوني و نقشبندی کمتر کسی گذشته باشد *

نهضت رايات همایون بعرضه دلگشای کشمير

گيتي خداوند از کار آگهي چشم بر نيرنگی ابداع وا گشاید - و کهن سال دنيا را تازه آرایش آفرینش داند - دل بيکجا نهد - و از هر سرزمین فیض دیگر برگيرد - لیکن ژرف نگهي بکار برد و شناسائي بکار کرد آمیزد - هر جا که شگرف کاری تقدیر افزون خاطر دوربين بدان بیشتر کشد ازین رو همواره کشمير بید آورده - و آب و هوای دلگشای او پیش نظر داشته - چون ایزد بے همال آن دل گزین ملک را بقلمرو شاهنشاهی در آورد خواهش گلگشت آن همیشه بهار افزایش گرفت هر چند سخن سرايان بزم والا برگذارند (که اورنگ خدیورا چنین فراخدا گذاشته بے جهت ملکی بگوشه در شدن خرد نپسندد) پذیرش نیافت - و بر زبان گوهر آمود گذشت که دادار کام بخش درین یازش بے اختیار دارد - و نیز جنت آشياني این آرزو با خود بردند - همانا یرش ما بدانجا برآمد گرامی خواهش ایشان است - بنابراین شب شازدهم پس از سپری شدن دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از آب راوي گذشتند - و نزدیک سرای ماد هوسنگه نزول همایون شد - یک کروه و دوازده بانس در نور دیدند - سه هزار سنگ تراشان کوه کن و خارا شکافان فرهاد فن و دو هزار بیلداران کار گزار بسرکردگی قاسم خان دستوري یافتند - تا نشیب و فراز این راه شگرف را هموار سازند درین منزل سیالکوت و برخه جا در نیول زین خان کوه دادند - و سرکار سنبل جایگیر قلیچ خان شد - و ملتان بمحب علی خان - و شهباز خان را کونوال اردو ساختند - راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بدارالمک لاهور گذاشتند - تا همگی مهمات به بهدید اینان سرانجام یابد بیستم دو کروه و پنجاه بانس در نوشتند - و نزدیک شاه دره شانروان عزت برافراشتند - چهارم روز چهار کروه و چهل و یک بانس رفته نزد موضع جورا مخیم همایون شد - و پس از یک مقام سه کروه و ربع و هفتاد و دو بانس شتافته نزد امناباد فرود آمدند - درین روز راجه رودر دستوری بنگاه یافت گزین خلعت و صد و یک اسپ بخشش شد - و چند پرگنه بر اقطاع او افزودند - یک روز در میان چهار کروه و ربع پیموده در زمین سترام دایره شد - بامدادان پنج کروه پاو کم و سي و پنج بانس

(۲) نسخه [ل] بکار آگهي بر آمیزد (۳) در [بعضی نسخه] پانزده بانس (۴) نسخه [ب] ایمناباد

(۵) در [بعضی نسخه] راجه رودر (۶) نسخه [ز] هر مهروم - و در [بعضی نسخه] مهروم

و در [بعضی] سهروم *

سپرده در تلوندي سادات دولت برافراختند - پش از يك روز از سودهيره گذشته کنار دريای چناب لشکرگاه آمد - شش کروه و چهل و يك بانس راه بود - درين روز جشن قمری وزن گيتي خداوند نشاط افزود - و بهشت چیز آن هم سنگ آسمان را برکشیدند - و روزگار کام دل برگرفت - سي و يكم از آب گذشتند - و حکم شد که سپاه فیروزي چوکی بچوکی و قشون قشون از پل بگذرند - یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس سپرده آمد - و پس از دو روز به گوناچور از مضافات سيالكوت منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود - درینجا بعرض مقدس رسید که الله بردي شقدار تیه هنو و رایج گماشته صادق خان دست ستمگوي گشاده دارد - و پرده ناموس زبردستان بر میدرد - فرمان شد که عضدالدوله و شهباز خان و قاسم خان میو عدل به او ري بر نشینند - در کمتر زمانه بیداد می او پیدائی گرفت - و بباد افراه رسید - اگرچه روزگار او سپری شد لیکن سرمایه زندگانی مردم سرانجام یافت - روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس در نوشتند - در دیگری از اعمال سيالكوت عرشي خيام بر زدند - بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جیپور کهیري (۷) از اعمال بهنبر فرود آمدند - نهم خرداد با چندے بدیدن گریوه بهنبر (که کشمیریان آنرا کاجیوار گویند - و دیگر کوهیان ادی دت) خرامش شد - و بر فراز آن نشاط اندوختند - ناگهانی اندیشه چریده رفتن بر خاطر صافی پرتو انداخت - شاهزاده سلطان مراد را دستوری شد - که در همایون اردو بر سر افروق بوده منتظم فیروزي جنود باشد - و شیخ فرید بخشی بیگی را در سر گریوه گذاشتند - که جز نامبردگان را از پی نگذارد - و بهمعنائی ایزدی تائید رخس اقبال را گرم رفتار ساختند - و آن نشیب و فراز نا بهنچار بسواری و پیدائی در نوشتند - و نیمه روز لخته بسایه درخته دم آسایش برگرفتند - سعادت اندوزان رباب همایون میرزا خان خانخانان زین خان کوکه عضدالدوله حکیم ابوالفتح جگناته میر شریف آملی قاضي حسن نورقلیچ رامداس راقم شگرفنامه و چندے یکه جوانان *

درين روز در سر آغاز گریوه برهان الملک را گرانبار اندرز گردانیده بگشایش دکن فرستادند (چون در زمان مرتضی نظام الملک مهین برادر او رعیت و سپاه لخته باسایش بودند - و هر چند سوادئی و خلوت گزین بود سر رشته دادگوي دونائی داشت) بنابران برهان الملک را که بدرگاه والا پناه آورده بود لشکر داده بدانصوب رخصت نمیفرمودند - چون از فرودشدن او و شورش دکن آگهی آمد برهان را از لشکر تیراه بافدیشه فرستادن باز طلبیدند - سرگذشت آنکه شاه قلی گرجی را

(۲) در [چند نسخه] سودهیره (۳) نسخه [ا ب ل] بکشتی از آب (۴) نسخه [ز] کولاجور

(۵) نسخه [ب] پنه (۶) نسخه [ل] حیووریج والله اعلم (۷) در [بعضی نسخه] جی پوکهری

(۸) در [چند نسخه] کاجیدار - و در [بعضی] کاجیوار (۹) نسخه [ب] دهکت - والله اعلم *

فرمانروای ایران شاه طهماسب بارمغانی فرستاده بود - در دکن اعتبار یافت - و بخطاب صلابت خانی سربلندی گرفت - و در دوازده سال (که از سودا خلوت دوست بود) مهمات مالی و ملکی بدو بازگردید - و ازینکه مرزبان خود برجا نداشت و بار نداد آشوبه برخاست - از نیرنگی جنون آن شولیده مغز به بیرونیان برنوشت که صلابت را در فلان قلعه پای بند گردانند - آن شایسته خدمت ازین آگهی خود را بدان دژ در آورد - هرچند سران برگذارند (که بگفته چنین بیخوردن تن بزنند ان نتوان داد) سودمند نیامد - و گفت از فرموده خداوند خود نتوان گذشت - سپس ناپارسانه^(۲) در سودائی مزاج او راه یافت - و برادر او اسمعیل در شغل ملکی دست بر آورد - و بیازاری او میوزا خان سبزواری اعتبار گرفت - آن فرومایه پور آن شوریده را از قلعه دولت آباد بر آورده بسری برداشت - و آن سودائی را از هم گذرانید - و در کمتر زمانه گرد دورویی بلند شد - و بکین تویجی یکدیگر نشستند - تا آنکه میوزا خان قابویافته او را در قلعه احمدنگر زندانی گردانید - و اسمعیل پور برهان را بکلانی برگرفت - جمال خان دکنی با بسیاری مردم هجوم آورده قلعه احمدنگر را گرد گرفت آن تباہ سگال سرزندانی بریده بیرون انداخت - بوکه هواخواهان او از پا در آیند - از دید آن گرمتر شدند - و قلعه بر شکستند - پنهانی برآمده رو بگریز نهان - از راه گرفته به فیستی سرا فرستادند و همان اسمعیل را ناگزیر بسری برداشتند - او از کین تویجی تورانی و ایرانی را جان شکری نمود و سه هزار کس بیگناه را رخت هستی ببداد رفت - درین هنگام (که افسر خدیو بتماشای عرصه دلگشای کشمیر متوجه بود) برهان از لشکر تیراه رسید - اندر زها فرموده بدکن روانه گردانیدند - و بخان اعظم سپه آرای مالوه و راجه علی خان مرزبان خاندیس و دیگر امرا فرمان شد که گزین لشکره همراه سازند - و چنان همت برگمارند که بزودی بران ملک چیره دست آید *

چون هوا باعثدال گرائید خدیو خدا شناس گلگون اقبال را بخرامش در آورد - و گریوه (که میان سرای جوگی و نوشهره است - و آنرا گهائی بدو نامند) گذشته پاسه از شب بر ایستاد سیزده کروه و ربع در نوشتند - برخه مرزبانان کشمیر (که با فرمانروایان هند آویزش میکوندند) نخستین گریوه را استوار کرده - لیکن بیشتر این بیچ را - درین منزل پر نشیب و فراز اندک کسه همراهی توانست کرد - بامدادان گریوه غازی کوت (که در میان نوشهره و سرای جوگی^(۳) ست) بدشواری نوردیده آمد - از راجوری گذشته در خیمهای قاسم خان (که راه را پاک و هموار کرده میرفت) فرود آمدند - هشت کروه و نه بانس راه بود - (چون ازینجا چند راه میشد - و هریک برف آمد) کار آگهان را بپژوهش روانه گردانیدند - و انجمن رازگوئی فراهم آمد - پیدائی گرفت

(۲) نسخه [۱] چون بر گزاره شد ناپارسانه (۳) نسخه [۲] سرای چنگیز است •

که بهترین راهها برای لشکرگران گریوه^(۲) هستی و نراست - چون از بسیاری برف و باران دشوار گذار بود پیر پنجال برگزیدند - و شاهزاده بزرگ را فرمان شد که بار دو رفته سلطان خسرو و چندے پردگیان شبستان اقبال را آورد - و چون میرزا کیقباد پور میرزا حکیم بیمار شد در همین منزل گذاشتند و ملک الشعرا شیخ فیضی به بیمار داری قرار گرفت - و پس از دو روز از راجوری پیشتر روانه شدند سه کروه و ربع و نوزده بانس در نوردیدند - و نزدیک لاهنا از مضافات راجوری لشکرگاه شد - روز دیگر دو کروه پاوکم راه رفته نزد تهنه^(۳) دم آسایش برگرفتند - این موضے ست پائین گریوه رتن پنجال - از پنجا زبان کشمیری را بنیاد شود - میفرمودند ولایتها از یکدیگر بکوه و دریا و هامون و زبان جدا گردن بر نخستین بهنهر سرحد کشمیر باشد - و بر پسین این سرمنزل - با آنکه شمسوار عرصه اقبال تنهاروی دارد فرایزدی از ناصیه همایون میدرخشد - و در هرزمینے که میرسد جوق جوق مرد و زن هزاران نیایش و نیازمندی بجای آورند - و هریک دیرین نذو را به پیشگاه حضور آورده جاوید سعادت می اندوزد - در پنجا فایکان گریوه بانان این راه بسرکردگی بهرام نایک کورنش یافتند - و محمد بهت و جمعه از سران کشمیر بدولت بار سربلندی گرفتند - روز دیگر رو بگریوه فهادند - نخستین کتل رتن پنجال (که با آسمان همسری دارد) برگزیده به بیرم کله^(۴) دایره شد - پارکم سه کروه و پنج بانس راه بود بس دلگشا جائے ست - در آب و هوا و رنگارنگ گل کم همتاست - گلغام خاصی را که کوتل می آوردند پا خطا شد - و نشانه ازو نیافتند - بسیاری به پیادگی کوه می نوردیدند - و درین روز از بکاولان خاصه لغزشه رفت - و دیدبانے اینان نیز بر دیگر خدمتهای نگارنده شگرفنامه افزوده آمد - در اثنای راه میرزا یوسف خان از کشمیر آمده سجد نیایش بجا آورد - و گروه انبوه از سران آن دیار سعادت بار اندوختند - بامدادان موکب همایون دو کروه و پنجاه و پنج بانس راه سپرد - و در پوشانه لشکرجا^(۵) گزید - شگرف کوههای پردرخت و بسیار گل و چشمهای جان پرور نشاط افزود - و بر بسیاری جسر (که بر جوپها بسته بودند - و بزبان کشمیری کدل گویند) عبور شد - چون منزل بیش از دو کروه برف داشت همراهان بسترگ بیمناکی در افتادند - و دلدهیهای کشور خدا لخته بآرامش آورد - چون رسم چنان است که روندگان فراز برف پافزار از ریسمان علف شالی^(۶) بافته بکار دارند بیشترے بدان نمط آماده شدند - شهریار را چیزے (که بخاطر نمیرسید) آن بود - بامدادان گریوه پیر پنجال گذشته در موضے دوند نزدیک گریوه ناری براری نزول فیوزی رابات شد - سه و نیم کروه و بیست بانس راه بود - بر فراز برف خرامش شد - از سختے سرما سخن سراید - یا شگرفی

(۲) در [بعضے نسخه] گریوه زند (۳) در [چند نسخه] تهنه (۴) در [چند نسخه] پرم کله (۵) در

[بعضے نسخه] پوشانه (۶) نسخه [ز] لشکرجا گزیدند (۷) در [چند نسخه] تافنه •

برف و سراسیمگی هندی نژادان باز نماید - از بلندی گریوه حرف زند - یا داستان تنگی راه برگدارد - از نشیب و فراز این مرحله باز گوید - یا از چشمه و درخت و گل برنویسد - در هنگام گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت - و از میامن قدسی ذات گیهان خدیو گزندے نرسید - چون منزل گرفته شد سخت باران تا یک ساعت بارید - از پس آیندگان هرکه آن روز دوریغی نموده برگشت بعافیت گاه پیوست - و چندے ناشناسندگان را که گرم رفتار بودند از شورش برف و باران نقد هستی بباد رفت *

زبان زد که و مه این مرز آنست که پیشین حکما درین دوراه طلسم گذاشته اند - (هرگاه گران لشکرے بگذرد - یا اسپه یا گاوے بکشند - یا نقاره باواز درآید) در کمتر فرصتے تیره ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش درآید - و هر بار که لشکر ازین راه گذشت این گفته پیدائی گرفت - و (چون اغروق همایون طلب شده بود - و دشواری راه خاطر نشان گشت) حکم شد که امرا (که در رکاب سعادت حضور دارند) کاروانان خدمت گذار خود را منزل بمنزل بر نشانند - و از بهنبر تا هییره پور هر منزل بیکے قرار گرفت - که خیمه و هیمه و علف و اسباب خوردنی آماده دارند - تا هنگام آمدن پردگیان اقبال را دل نگرانی نباشد - روز دیگر ناری براری (که دشوارترین گریوها ست) در نور دیده در هییره پور دم آسایش برگرفتند - چهار کروه و ربع راه بود - چهل و چهار پل گذشته شد - میرزا یوسف خان اینجارا بخیمه و خوگاہ آراسته بود - از بهنبر تا این جا هر گریوه که پیش می آمد گذشته سختیها فراموش میشد - سخن کوتاه از بهنبر تا هییره پور یک گریوه است که در تنگی و دشواری و نشیب و فراز نابهنجار بے همتا - از نیرنگی درخت زار و شکفتگی گلها و شگرفی هوا و نغمه سرائی آبشارها زمان زمان حیوت می افزود - و آزدگی راه را از دل میبرد - لیکن امروز (که از کوهستان بدشت گونه گذاره شد) شگفت نمایش کرد - جهانے دیگر پدید آمد - و نو بهشتے نقاب از رو برگرفت - عادتیان سبب بین را محنت راه یکبارگی فراموش شد - و ژرف نگاهان خدا پرست بخرمی دیگر در شدند گروهها گروه مردم از ریاضت کیشان خدا پوڑه و عمامه داران دانش گرا و هنرمندان نادره کار و خفیاگران جادو نفس جوق جوق از دارالملک کشمیر آمده سعادت بار اندوختند - و بخسروانی نوازش کام دل برگرفتند - درین روز خانخانان را دستوری شد تا در ملازمت شاهزاده بوده در آوردن پردگیان دولت یاور باشد - و همدین منزل میرزا کیقباد و ملک الشعرا شیخ فیضی بسجده نیایش فاصیله بخت وری

(۲) نسخه [۱] بکار برده (۳) نسخه [۱] ساخته اند (۴) در [بعضی نسخه] لفظ تیره را نیاورده

(۵) نسخه [۲] از تهنه تا هییره پور (۶) نسخه [۲] تاری براری (۷) نسخه [۲] بهر پور

و نسخه [۲] هر پور *

برافروختند - و پس از یک روز دو کوره و هفتاد و نه بانس شتافته در دیور فرود آمدند - و آخرهای روز غبارے بر چهره نشاط نشست - درین هنگام (که گیتی خداوند چشم بر راه سادات اقبال داشت) شاهزاده بزرگ جریده رسید از دشواری راه آوردن پردگیان سزاوار ندید - و در نوشهره گذاشت - چون فرمان چنان نبود شاهزاده را کورنش ندادند - و منشور نکوهش بخانخانان فرستادند - اگر شاهزاده را خواهش تباه برین داشت او چرا گذاشت که از پیش خود چنین دلیری نماید و از خشمناکی در ریزش ابرو و لغزش پشتها سواری فرمودند - همگی بسیج والا آنکه خود رفته راهبری آیندگان نمایند - جگنآته و رام داس و نقیب خان و چندے احدیان را همراه گرفتند - و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راقم گرامی نامه را بانتظام اردو گذاشتند - و فرمان شد نگذارند که غیر از نامبردگان کسی از پی شتابد - آنروز تا بهنگام شام ره نور دیده بهیره پور عنان بر کشیدند - نزدیک بود که مرا سر رشته خرد از دست رود - و لباس تعلق از دوش افتد - از ایزدی تائید جوشش طبیعت بر عقل معامله فهم چیره دست نیامد - همگی برهم خوردگی ازان بود که در چنین هنگام شاهنشاه عالم را چه سزاوار است که چنین بخشم در شود - و این کار (که از کمتر ملازمان سرانجام یابد) چگونه بر خود گیرد - و چرا حق گوئی بندگان اخلاص سرشت پذیرفته نیامد - شاهزاده در خیمه بسته دست از خورد و خواب باز کشید - چون بندگان عقیدت گزین عرضداشتند شهریار دانش پزوه بر مخلصان سعادت اندوز بخشوده باز گردید - و فرمان شد که خانخانان اغروق همایون را بشایستگی آورد - سه کوره و ربع و هشتاد و یک بانس رفته در موضع کوسو فرود آمدند - روز دیگر ربع کم چهار کوره و سیزده بانس در نوشته نزدیک خانپور از قدسی قدوم فروغ یافت - و شگفت آنکه درخته هل تل نام در سر راه بنظر درآمد - و سرمایه حیرت دیده وران شد - با نومندی تنه و بسیاری شاخ و انبوهی برگ اگر نزار شاخه ازان بر جنبانند همگی آن درخت بجنبش در آید این جنس درخت فراوان است - لیکن چنین نبود *

(۸) در آمدن رایات اقبال بدارالملک کشمیر

بیست و پنجم خرداد پس از هشت ساعت و بیست و چهار دقیقه یک و نیم کوره و هیزده بانس در نور دیده بشهر سری نگر رایات همایون برافراخته آمد - جوق جوق مردم پذیرا شده

(۲) در [چند نسخه] بدر دیور (۳) نسخه [ل] شاهزاده باریافت (۴) نسخه [ا] همراهی
 (۵) نسخه [ل] عادل را (۶) نسخه [ا] جهان پور و نسخه [ب] جهاله پور (۷) نسخه [ا]
 هل هل - و نسخه [ل] هل مل (۸) نسخه [ز] ورود رایات همایون بخوشی خاطر در ولایت سری نگر .

بنوازش کام دل برگرفتند - و به نثار و پیشکش بهروزی اندوختند - بوالا کاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزل شد - و سپاهی خافها بدیگر بندگان بخش کردند - و فرمان شد که لشکری در منزل رعیت فرود نیاید - از دارالملک لاهور تا این جا نود و هفت کروه و هفت بانس در بیست و چهار کوچ سپردند - اگرچه بشماره کروه دوری ندارد لیکن ازان نشیب و فراز نابهنجار بس دور و دشوار^(۲) نما المنة لله که دیرین آرزوی کشور خدا باسان روش برآمد - و در خواهش آنچه فرمان دهان باستانی فرود شدند بکمر توجه فرا دست رسید - و از گریه های (که پیادگان نیارند سپرد) خدیو عالم باگران لشکر و فراوان فیل برگذشت - سری نگر بزرگ شهره ست بدراز آباد - رودبار بهت از میان آن برگردد - و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه برسانند - و برفراز بامها لاله و رنگارنگ گل بکارند - و در بهاران رشک افزای گلستان گردد - در هنگامیکه بهند بارش شود درانجا نیز بارد - و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند - و در بهار باران - و از کم بارش کشت و کار را کمتر زیان رسد - ثنا طرازی این ملک به تنگنای گفت در نیاید - لخته ازان در پسین دفتر برگذارد - مهین برادر صوری و معنوی در محمده شاه و ستایش کشمیر بزرگ قصیده^(۳) بر طرازیده - بیته چند ازان بر مینویسد *

* قصیده *

* بر طرازیده - بیته چند ازان بر مینویسد *

هزار قافله شوق میکند شبگیر * که بار عیش گشاید بعرضه کشمیر
تبارک الله ازان عرصه که دیدن او * ورق نگار خیال است و نقش بند ضمیر
هوای او متنوع چو فکرت نقاش * زمین او متلون چو صفحه تصویر
بطرزه های گزین کارخانه ابداع * بنقشهای عجب کارنامه تقدیر
غبار او بتوان خواند چشم را دارو * گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
بتن موافقت آب او چو باده و گل * بجان مناسبت باد او چو شکر و شیر
به پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم * به نزد آب روانش زلال خضر غدیر
گرو بمیکده عشق خانقاه ورع * بدل بنعره مستانه صیحه تذکیر
غریب کوس ز جوش و خروش می ایما * هدای آب ز آواز ارغنون تعبیر
زهوش میبرد الله اکبر این چه صداست * فدایش نعره تهلیل و غلغل تکبیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا * بهم یکے دی و اردی بهشت و بهمن و تیر
زمین صندلش نم ز برف کافوری * بیاد داده ز آمیزش گلاب و عبیر
نسیم او ز سر آب تیز میگردد * که باد را نتوان داشت پای در زنجیر

ز سر جوان شود اریک نسیم صبحدمش * کزنده قسمت بر جزو جزو عالم پیر
 درو بجای گیا زعفران همی روید * که آب و خاکِ طرب را چنین بود تائیر
 بهر طرف روی از بحر فیض مالا مال * هزار چشمه جوشنده چون دلِ تحریر^(۲)
 ز اعتدالِ هوایش شگفت نیست شگفت * که سرزند همه عذاب از نهالِ زریر
 بحیرتم که چه آثارِ قدرتِ ازلی ست * بهر نظاره بتازد نظر بصنعِ قدیر
 درین دیار مغنی ترانه ساز مکن * بس است از لبِ مرغانِ نغمه سنجِ صغیر
 شراب خورده حریفان بجای آب درو * که تشنگانِ هوس را همی بود تدبیر
 خراب آن می بیغش شوم که هست چو عشق * بعقل در تک و تاز و بصبر در زد و گیر
 بعینه زرِ محلول آیدت بنظر * اگر ازو فکذبی قطره بچشمه قیر
 کند مشاهده نصف النهار جرمِ سها * شعاعِ جوهرِ او گرفتد بچشمِ ضریر
 اگر دماغِ لطافت شود گلاب طلب * کزنده از نفِ این باده برگِ گل تقطیر
 خروج کرده عذب در چمن سپاه سپاه * کش از میان فواکه گرفته اند امیر
 شمیم سبب دهد مغزِ روح را ترطیب * نسیم به فکند طبع ذوق در تعطیر
 بسند نیست مگر یکدلش چو من در عشق * که با هزار دل آمد درین چمن انجیر
 بعجز معترف در شمارِ میوه و گل * که هست برقد معنی لباسِ حرفِ قصیر
 بجلوهای فریب آهوانِ مشکینش * کشیده شیر دلان را بدامِ عشق اسیر
 ز بسکه مست کند نکبتِ ریاحینش * کزنده دست حمایل بگردنِ نخچیر
 زمینِ او چو دلِ بیغمان طرب خیز است * سپهر کرده مگر خاکِ او باده خمیر
 زمانه تا برسد پای شهریار برو * فکند لاله و گل را بجای فرشِ حریر
 بهین گزیده ایزد یگانه اکبر شاه * خدیو غیب سپه پادشاهِ عقل و زیر
 نه چرخ را بتکاپوی خدمتش اجمال * نه بخت را بسر انجامِ دولتش تقصیر
 نموده همچو صفاتِ خدای عز و جل * مصون مکارمِ ذاتش ز وصمتِ تغیر
 نوشته اند در الواحِ آسمان نامش * چو اسمِ اعظم در لوحه لوحه تکسیر
 چنانکه واجب بر جزو و کل بود عالم * بود احاطه او بر نقیر و بر قطمیر
 نظامِ کل بکفِ همتش چو داد قضا * بلطف و قهر شد آفاق را بشیر و ندیر
 بدقتِ کرمش جمع نه سپهر قلیل * بمخزنِ نظرش نقدِ هفت گنجِ حقیر

(۲) در [بعضی نسخه] تحریر (۳) در [چند نسخه] در ثنای *

دران زمین که بدولت فشانده گنج روان * نوشته عاملِ جودش بر آرزو توفیر
 ز موج بر رخ دریا نه چین نمودار است * که دستِ همتِ او زد طپانچه تشویر
 چو اوست کوه گهر بخش گو عدو میگاه * چو اوست زنده جاوید گو حسود بمیر
 چنانچه عقلِ کل آمد نخست سطر وجود * کتابِ فضل بنامش خرد کند تسطیر
 بدور صیقلِ عقلِ راست معیارش * نماند قلبِ ربا در دکانچه تزویر
 دگر صلاهی هدایت دهند عالم^(۲) را * که عقل در لمعان است و فیض در تکثیر
 رسید وقت که دیگر ز هفت اقلیمش * نرود فتح رسانند منهدمان بشیر
 دیار دلکش کشمیر را مسخر کرد * بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر
 چو داد ایزدش آن ملک خواست تا گردد * دران زمین سعادت بسجده شکر پذیر
 غرض ز سیر و سلوکش همین که از نظر * خوابه دل درویش را کند تعمیر
 چو کارها همه در وقت خویشتن گرو است * محال اگر سر موئے دران رود تاخیر
 بساعتی که بود زبده زمان شرف * بساعتی که بود نخبه قران کبیر
 چه مشتری بسعادت چه زهره عیش سگل * که ماه در شرف و آفتاب در تنویر
 ز عیش در ره آن عرصه راند موکب عزم * که شوق را ز تماشای او نبود گزیر
 زه چو طالع عاشق همه نشیب و فراز * زه چو فکرت عاقل همه مدار و مسیر
 بچشم دانا چون راههای معنی صعب * به پیش سالک چون کوچهای عشق خطیر
 ز مار پیچ رهش رم کند نظره دروست * هزار کوه و همه چون فلک بصد تدویر
 بدان صفت که دل من بود ز سنگ دلان * ز سنگ او بخطر شیشه سپهر ائیر
 اگر نه اینهمه ارتاد کوه می بود * زمین ز جای نرفتن عسیر بود عسیر
 بحکم خسرو والا ز تیشه کوه کنان * هزار جوی روان کرد صافتر از شیر
 چنان بکوه و کمر خار را تراشیدند * که بهر موکب شاهی سزد ممر و مصیر
 بچشمه چشمه نظر کن بسیل سبیل به بین * مگر گرانجی او کرده کوه را تعصیر
 زمین عرصه کشمیر ز آسمان بگذشت * بفر دولت تقبیل پایهای سریر
 شدند نور پذیر از رخس و ضبع و شریف * شدند فیض ستان از کفش کبیر و صغیر
 دران فضای فریبده مجلسه آراست * کزان بحسن مجسم نظر کند تفسیر
 دل نظارگیان مست بری لاله و گل * دماغ مجلسیان تازه از نبید و عصیر

هوس پيداله بلب در ترنم ني و نوش * نشاط دایره بر کف بنگمه بم و زير
 صبا بمروحه برگ در پي تدسيم * شمال مجمره گل بدست در تبخير
 بغمزه و نگه افتاد کار اهل نظر * اگرچه بزم طرب نيست جای خنجر و تير^(۲)
 دمیده دمبدم افسون بيخودي بر دل * مغنیان لطافت سرا بهر تحریر
 زبس که ریخت بداهان آز نقد موان * بر آستان هوس آرزو نماند فقیر
 پرند پوش شدند افتادگان نیاز * که سرنوشت ازل داشتند نقش حصیر
 ثنا طرازی این بزم در نمی گنجد * بنظم شاعر معنی نگار و نثر دیدیـو
بسال سي و چهارم اواسط خودان * ز ابتدای جلوس خدیو عالم گیر
 ز نهصد و نود و هفت بود ماه رجب * که یافت کوکب اقبال او چنین تیسیر
 خدایگانا تقدیر شد بفرمانت * بهفت کشور فرمان بران برین تقدیر
 شمایل که خدارند در تو تعبیه کرد * خرد نیافت در آئینه خیال نظیر
 بظاهر ارشدم دهر را تو صاحب و شاه * بباطن از نگرم خلق را تو مرشد و پیر
 ترا سه گوهر یکتا ست گوشواره بخت * جلای آئینه چشم نادن بصیر
 ازان سه جوهر قدسی یکم سپهر کمال * دوم محیط سعادت سیوم سحاب مطیر
 بمکرمت همه آفاق را ملان و معان * بمعدلت همه آفاق را معین و ظهیر
 خدا ز انفس و آفاق برگزید ترا * که کس باینهمه دولت نبود جز تو جدیر
 بعیش بزم فرور و بجیش رزم بساز * بشوق رخس بتاز و به تیغ ملک بگیر
 قسم بقبضه و تدر کمان قدرت حق * که با تو نیست کس از روزگار در تکبیر^(۳)
 بصورت ارچه مشابه بود ولی فوق است * ز غنچه گل صد برگ تا بعقد سیر
 رخ سخن چه نگارم که قدر عالی تست * برون ز حیطة فهم و احاطه تقریر
 سخن شناسا من فبضیم ثنا گویت * که بریدن سخن مدحتت کنم تحریر
 چو در نگارش معنی قلم بجفتبانم * هزار رقص کند آسمان ببانگ صریر
 اگرچه هند نژادم ولی باقبالت * مرا زدانش یونانیان دل ست خبیر
 بچشم عقل نظر کرده ام سواد سوان * بدست فکر نور دیده ام شفیر شفیر
 باتفاق عطارد ز فوق خود برجاس * نهاده بر سر علقم عمامه توقیر
 مبین زبان خموشم که از سرادق شوق * دلم رسانده بنه پرد؟ سپهر نفیر

(۲) در [چاندنسخه] بغمزه نگه (۳) در [بعضی نسخه] بقبضه قدر کمان *

جواهرِ سخنم بر جماره مي گردد * که ميرِ قافله نتوان شدن بجنسِ يسير
 عزيز ساخت مرا کبريای لطف ترا * فلک نيارد ديدن بدیده تحقير
 دگر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد * چنانکه نظم شود منتظم بحرفِ اخير
 همیشه تا که بود سال را دوازده ماه * که در دوازده برج آید آفتابِ منير
 دوازده صفت خواهم ارچه ميدانم * که اين دوازده زاوَصافِ تست عشرِ عشير
 جهان مستخر و طالع سعيد و عمر دراز * فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مشير^(۲)
 خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد * قضا مطيع و قدر ياور و خدای نصير

همدرين روز شهbaz خان از بزرگ اردو بسواد نامزد شد - مير مراد اسفرايني را فرستادند
 که اورا سزاوي نموده بدانجا رساند - و صادق خان را بدرگاه والا آورد - دريندولا گوهر صوفي بسعادت^(۳)
 ملازمت رسيد - آزاده ايست از درويشي گروه - پيش ازين بمسي سال غازي خان مرزبان کشمير مرشد
 اورا (بتهمت آنکه چنده ناسپاسان بخانه او پناه برده اند) به نيستي خانه فرستاد - درويش
 ازين آگهي دل از زندگي برگرفت - و کاره بشکم خود فرو برد - و چنداني کارگر نيفتاد - بار ديگر
 بديوار پيوسته شکم را بردوخت - و شگاف را گشاده روده را از هم جدا ساخت - و بزنگي گزنده فرسيد
 لخته که درون است سرش خشک شده - و از بخش بالائي نزديک يک دست بيرون - بواز ازو برآيد - و اورا
 شسته در چوبين آوند باز گذارد - شهريارِ قدردان آن خسته دل را نوازش فرمود - و ايزدي نيایش را
 پايه ديگر افراخت - بيست و هشتم بسير شهاب الدين پور خرامش رفت - دلگشا جائے ست
 بر ساحل دريای بهت - چنارهای او سر بآسمان برکشیده - و سبزه زار او نظر را پالغز - چنان
 برگذارند - هرگاه که از گذاره مردم آلايشه يابد و استخوان و جز آن دران نزهت گاه افتد بامدادان نشانی
 ازان پديد نباشد - گویند روحاني گروه آنرا رفت و روب دهند - چون خديو ژرف نگاه راست گذاران
 دیده ور را بپژوهش برگذاشت فروغِ درستي برنگرفت - مبالغه سرائی پيشين ثناگران است
 و کوتاه بينان از سليم دلي بدان گرویده - هنگام بازگشت بميدان چوگان گذاره شد - جلکه بدان سرسبزي
 و شادابي جهان نوردان کمتر نشان دهند - سي و يکم شاهزاده بزرگ را رخصت فرمودند که
 در آردن اغروق کوشش نمايد - ازان پيشين لغزش شرمگين بود - و همواره خواهش آنخدمت
 مي نمود - شاهنشاه کام بخش پذيرفته دستوري داد - و آصف خان و مادهوسنگه و برخه بندگان را
 يمهراهي نوشتند - و همدرين روز لخته بشکار مرغابي عشرت اندوختند - و بمس خوش آمد

(۲) در [بعضی نسخه] منير (۳) نسخه [ال] کوتر - و نسخه [ز] کونه (۴) در [چند نسخه]

از ريشي گروه *

در هر چندے بدان نشاط پرداختے - ميرشکاران بر زور قچها باز بردست دارند - و قابو يافته رهاکنند آن چابک خرام تيز پير مرغابي از هوا برگرفته بر سطح آب بزير پا دارد - و بر فراز آن نشيند تا آنکه برداشته بکشتي رساند *

و از سوانح رسيدن همايون انررق - شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و قاسم خان و ديگر بندگان سعادت پزوه در راست کردن راه و ياروحي کهاران فراوان کوشش بجای آوردند - در پوشانه بزرگ شاهزاده پيوست - شاهزاده سلطان مراد پياسبانی سترگ اردو باز گردید - و چون بدو کروهی رسيدند نهم تير ماه الهی گيهان خديو پذيرا شد - و بگوناگون مهرباني دلهاي رسيدگان را نشاط بخشيد و امرای خدمتگذار عزتے تازه يافتند *

و از سوانح شگرف سيل آمدن در اجين مالوه - دوازدهم آغاز باريدن کرد - و سه روز پيهم بارش داشت - دريای شهر^(۲) بطوفاني جوش برآمد - و کولاب دروني و بروني لبريز شد - هزار و هفتصد خانه بآب رفت - اگرچه آدمي کمتر راه نيستی سپرد ليکن فراوان چهارپا را موج خيز برد - سيلاب بدرواز شهر رسیده بود که کول بيرون شکست - و آب پراکنده گشت *

و از سوانح گرفتن ربيع کشمير - چون اماره نويسان کارآگاه در جمع سخن داشتند شهر بار دادگر به پژوهش نشست - شيخ فيضي و مير شريف آملی و خواجگي محمد حسين را بزرف نگهی سراج فرستادند - و خواجه شمس الدين خاني (که دران روز از کابل رسیده بود) و کنور را بدور بينی کامراج - اگرچه خريف گذشته بود بکار آهي اندازه برگرفتند - در هندوستان زمين را لخت لخت ساخته هريکے را بيگه خوانند - در عرصه دلگشای کشمير هر بخش را پته - بفتح بای فارسي و تاي فوقاني مشدد و های خفي - و آن یک بيگه و یک بسوه بالهي گز شود - و کشميريان دو و نيم پته و کسرے را یک بيگه دانند - و بديوان از فراز سه توده جنس برگذارند - و بشماره آن هر ديه را چند خروار شالي اندازه گرفته اند - و بے تازه و ارسى همان خروار باز خواهند - و خروار سه من و هفت سیر اکبرشاهي ست - و چندهگي را به ترک (بفتح تاي فوقاني و را و سکون کاف) برسجنده و آن هشت سیر پادشاهي ست - در ربيع از یک پته گندم و جو و عدس و سرشف دو ترک دست مزد جهانباني باشد - فرستادگان در لار و جز آن از گندم یک من و بيست و شش سیر و از جو یک من و بيست و شش سیر و سه پاو و از عدس و سرشف یک من و سي و نيم سیر يافتند و در خريف ازان مقدار شالي یک خروار - و از مونگ و موته و ماش دو ترک - و از گل و ازن چهار - چون خام کاغذ هر موضع (که حقيقت را برگذارند) بدست آوردند در شالي پنج من پانچ فرماندهي برآمد

و از مונک و موتهه و ماش یک من و سي و نيم سیر - و از کنگني و ارزن دومن و بیست و دو و نيم سیر و پژوهندگانِ موراج نیز بسانِ اینان برگذارند - (چون هرزه لایانِ حق پوش فراوان بودند - و مرزبانِ کشمیر برآنکه راستي بروی روز نیفتد - و شهریار را نشاطِ تماشا در سر - و برزگر بیشتر سپاهي) جمع از روی قرار واقع نشد - و بر بیست لک خروار شالي دو لک افزودند - همانا نظرِ دور نگاه بران افتاده بود که جمع افزوني (هر چند از حساب نگذرد) برهم خوردگی کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده بیست و دو م راقم شگرف فامه را بدیدنِ واحد صوفي رخصت فرمودند - از انجا (که افسرخدیورا جو دانی سره مردانِ ایزد پرست روز افزون است) بندگانِ سعادت گرای در سراغ گیری آن نگار دارند درین هنگام ملک الشعرا شیخ فیضی بکمترین نوشتند - که درینجا پیغوله گزینے آگاه دل بنظر آمد سي سال است که در کنجِ ناشناسائی بر کهنه بوریا نشاط مي اندوزد - ساختگی و خویشتن فروشی پیرامون نگشته - از درون زدودگی لخته شاهنشاه را مي شناسد - و نادیده غاشیة ارادت بردوشِ دل دارد - چون بعرضِ همایون رسید این ره نوردِ حق پژوهي را فرمان شد که خود رفته ژرف نگهي بکار برد - اگر گزارده بر راستي پیوند و دل نهاد آمدن شود همراه آورد - از بخت فرخندگی آن پی گم کرده را دریانت - و ناسورِ ایزدي خواهش از سرتازگی گرفت - از دیرباز بسانِ اویس و کرخي خرابه نشین است - و از آنکه بآئینِ زمانیان کمتر پردازد برخه دیوانه گویند - و گروهی ملحد - و او از غم و شادی فراترک زید - جز نان ریزه از کس باز نستاند - و کهن دلقه پس از چندین سال برگیرد - راز دیرین در میان آورد - و صحبت در گرفت - اگرچه از کنجِ نشینی بخردی زبان کشمیر نداند از رسائی میانجی فراوان فیض اندوخت - و گوش را روز بازار دیگر شد - و از آنکه از مردم زک بس دل گرفته بود آهنگ بیرون شدن نداشت - گیتی خداوند ازین آگهی نشاط اندوخت - و قرار یافت که خود رفته تاریخ زاویه او را برانروزند *

و از سوانح نهفته دانی گیهان خدیو - بعرض رسیده بود که مرزبانِ کشمیر در مستي یکی از پردگیان خود را از بلند بام انداخته - روزی (که تماشای کشمیری کاخها میفرمودند) با چندین غرفهای والا و منظرهای دلگشا بر زبان گوهر بار گذارش یافت - همانا از فراز این بام یوسف آن بیگناه را افکنده باشد - چون پژوهش رفت همچنان بود - و همدرین روز جگنآتهه (که از بی منزلی شکوه داشت - و خواهشگری خانه قرا بیگ در سر) درین میان از فراز بام کورنش داد - زود بدو فرمودند که دور فرود آمده - منزل قرا بیگ فراخ و نزدیک است - بنگاه تو باشد - غریب از همگنان برخاست - و همدرین نزدیکی سحرے آواز خفیاگوس بگوش والا رسید - بنقیدب خان فرمودند که هیچ

(۲) نسخه [ز] برهم زدگی (۳) نسخه [ل] از مردم دنیا *

از آواز سال گوينده ميتوان دانست - پس از فراوان افديشه پاسخ داد زياده از چهل سال و کمتر از پنجاه مي نمايد - فرمودند همانا بيش از بيست سال و کمتر از سي باشد - چون پرسش رفت بيست و پنج سال برآمد - درين هنگام آمدن مريم مكاني خواهش رفت - و بنگارش عرضداشت اشارت شد - بر زبان گوهر بار گذشت - اين بيت كه همين نفس گفته شد عنوان سازند * * بيت *

حاجي بسوي كعبه رود از براي حج * يارب بود كه كعبه بيداي بسوي ما

بيست و سيوم هاشم بيگ پور قاسم خان را براست كردن راه پكلي دستوري شد - چون سگالش آن بود (كه بازگشت ازان سو شود) بسيارے سنگ تراشان خارا شكاف و بيداران سخت بازو بهمراهي آن كزیده خدمت فرستادند - و زين خان كوكه را فرمان شد كه بازگردد - و اردوي بزرگ و ديگر مردم را برهتاس برد - و خود از راه پكلي بملازمت آيد - و درين روز آگهي آمد كه خداوند خان در پتن گجرات غره خرداد ماه الهی درگذشت - از دلاوران جنوبي ديار است - بهمراهي امرای برار سعادت بار اندوخت - و بخسروي عنايت سربلندي گرفت *

و از سوانح خرامش فرمودن گيتي خديو مزراج رويه بر فراز كشتي - ازين رو (كه دريا نوردی نشسته ره پيمودن است - و گوناگون نشاط را پيش آهنگ) بخاطر دوربين چنان پرتو انداخت كه تماشای آنسو بدین روش شود - و (چون درين ملك از سي هزار كشتي افزون ليكن سزاوار نشيمن کشور خدای نبود) كار آگهان خدمت گذار در کمتر فرصتي گزين كاخهای دريائي سرانجام نمودند و گلزارے بر سطح دريا اساس نهادند - و نام آوران و نزديكان نيز به بهين روشے آماده گردانيدند افزون از هزار كشتي آراسته شد - و شهرستانے بر فراز دريا آبادي گرفت - بيست و چهارم تير ماه الهی گيتي خداوند با هميون اغرق بکشتي برآمد - بامدادان لنگر گشوده بالا كشيده - پاوكم شش كروه و چهارده بانس در نورديده برابر ميدور دايه (۴) شد - هر دو روی دريا گلزارهای نظر فریب و سبزهای نشاط افزا چشم افروز بود - و هر دو سو يتاق داران شايسته خدمت نامزد گشته - در پاسبانی زيردستان و كشتكاران كوشش رفت - (هر چند دستمايه خوشدلي و كامروائي بيشتري پالغز خداوندان كار آگهي ست) جهان سالار هوش افزائي را پايه برتر نهد - دوربينان سعادت گراي (كه دولت وري و اقبالمندي را از كام بخش حقيقي دانند) زندگي را چنين آباد دارند - و آنان را (كه نگاه از سبب و صورت در نكرد) خواهش روايي بشولیده مغزي در اندازد - روز ديگر چهار و نيم كروه و شصت بانس شتافته نزديك پنج براره دايه شد - و بامدادان پنج كروه و ربع و هشتاد بانس در نورديده

(۲) نسخه [۱] مزیده خدمت (۳) در [چند نسخه] پکھلي (۴) در [بعضی نسخه] پنتور

و در [بعضی] پینور (۵) نسخه [۶] آگهي ست (۶) نسخه [۱۱] پايه بالاتر نهد *

برابر جلگه نندی مرگ فرود آمدند - اگرچه در هر منزله گزین مرزها شگفت افزاید لیکن آن الذگ چشم و دل را تازه بینشی بر افروخت - بفراخی سه هزار بیگه - بس هموار و خرم و شاداب جهان نوردان دوربین همتای او کمتر نشان دهند - دیهیم خدا بتماشای آن عشرت اندوخت - و به نیایش دادار جهان آفرین برنشست - نذدی زنی بود از پرستاران مهادیو - و مرگ میدان - افسانه سرایان چنان برگذارند که آن پارسا گوهر بجوانی پیوند خاطر داشت - چون درین نشاطگاه بچوگان بازی درآمدی لخته از دیدار او برآسود - مرزبان کشمیر بران شد که آنرا کشت پذیر گرداند - از اندیشه حرمان بگران از خرید - و بهمان نشاط بازی وا گذاشت - و بردگر گونگی آن نفرین نامه برنوشت و تا امروز که دورها سپری شده پاس آن دارند *

و از سوانح درگذشتن میوزا سلیمان - ازان باز (که بار دوم بمسجد قدسی آستان روشن پیشانی شده) باسودگی و نشاط اندوزی گذرانیده - درین یورش او را در لاهور گذاشته بودند - تا در آرامش آن سال خورد گزندی نرسد - درین منزل آگهی آمد که سیزدهم تیر ماه الهی جهان گذران را پدرود کرد - گیتی خداوند آموزش درخواست - تاریخ ولادت او بخشی - هفتاد و هفت سال زندگی یافت - در مردانگی و رزم شناسی یگانه بود - صبح آن سه کروه و چهل و چهار بانس سپرده بموضع کهنه پل که کشتی ازین برنگردد نزل سعادت شد - و در راه زاویه واحد صوفی را (که لخته حال او گذارده آمد) بقدسی قدوم روشنی افزودند - و دلاویز سخنان گذارش یافت - و آن درویش را توانگر دل گردانیدند - فرمودند همگی بسیج آنست که باندازه توانائی گرامی انفاس در رضامندی ایزدی شمرده آید - و در شغل جهانبانی سررشته بایست از دست نرود - امید که آن روشن ضمیر در انجام این خواهش همت گمارد - او نیایش گری نموده برگدارد که لخته از والا پایگی خدیو عالم آگهی دارد - صوری شکوه نقاب ست بر حسن روز افزون معنوی - دیرین آرزو در سر که ازان خدیو صورت و معنی در یوزه فیض کنم - درین هنگام شاهزاده بزرگ از پی رسیدند - فرمان شد که به نیایش کده صوفی رفته فروغ نظر بگیرد - و نگارنده اقبالنامه را همراه ساختند - شاهزاده نخست برای گیهان خدیو در یوزه توجه نمود - و او همان پیشین پاسخ برگدارد - و سپس در باره خویش دعا درخواست جواب داد آرزو ازان پیشوای صورت و معنی برآید - ازین سر منزل گیتی آرا بر باره اقبال برآمد و بدیدن سرچشمه الذیج^(۳) (که نشاط جای دیده وران و عبادتگاه باستانیان است) عشرت اندوختند صافی حوضه ست - پیوسته از آب بر جوشد - در هر چندی زرد ماهی خالدار خوش نما نمودار گردد و آن سال را فرخ شمرند - درین نزدیکی نمودار گردید - و شادی آورد - و از انجا بشکار پرداختند

(۲) نسخه [ل] در یوزه دعا التماس نمود (۳) نسخه [ب] پنج *

سگالش آن بود که تا سرچشمه رود بار بهت خرامش رود - لیکن تراوش ابر و لغزش ننگناها
ازان بسیج بازداشت *

و از سوانح فرستادن ایلچی به تبت - چون آواز افواج گیتی گشا بآن دیار رسید مرزبانان
آنجا همت نداشتند که خود را بوالا درگاه رسانند - و در چاره‌گری سراسیمه وار بودند - چون
پیوسته بفرستادن پیشکش فرمان‌پذیری می‌گذارند میرزا بیگ را پیش‌علی رای حاکم
تبت خرد فرستادند - و ملا طالب اصفهانی و مهترباری را پیش‌مرزبان تبت کلان - و در دلدھی
و آرامش افزائی ایقان دلاویزسخنان نگاشته آمد - بیست و نهم تیر ماه الهی خدیو جهان را گرانی شد
و آن روز بسخت دردمندی گذشت - روز دیگر کارساز حقیقی نشان بهی فرستاد - پس از
دو روز دو قاشوق شوربا خوردند - و در کمتر زمان تندرستی شد - میفرمودند بسا بیماری کشیده شد
بدشواری روز اول رنجوری پیش نیامد - ایزد جان بخش جهان آفرین بدادگری و تندرستی
دیر داراد *

مبادا دولت از بالین او دور * مبادا تاج را بے فرق او نور
مقیم جاودانی باد جانش * حریم زندگانی آستانش

بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر جنت نظیر^(۵)

[چون تماشای آن گلشن همیشه بهار (که همگنان را بطبیعت پرستی برد) دیهیم خدا را
به نیایش دادار گرمتر ساخت - و لخته ازان گلگشت نشاط اندوختند - و سپاه و رعیت کام دل برگرفتند]
بسیج بازگشت شد - هر چند سازگاری آب و هوا و فزونی گلی و بسیاری میوه راه بیرون شدن
بسته لیکن شاهنشاه فراخ ملک از خرد چیرگی بیش ازین نیارست بود - غره امرداد ماه الهی لنگر
برگرفته بادبان کشیدند - و راه پکلی پیش نهاد خاطر دوربین شد - سه کروه و بیست و پنج بانس
آمده برابر جلگه نندی مرگ همایون ریات برافراختند - و درین روز ایبا بدولت بار رسید - و نوازش
یافت - [چون یعقوب کشمیری (که لخته غنوده رانی او گذارده شد) بشکوه شاهنشاهی از خواب
در آمد - و آرزوی آن درس گرفت که بدستاویز پیمان بسجده قدسی آستان چهره بختمندی برافروزد]
شهریار پوزش پذیر آمدگان را کامروا بازگردانید - و چون او را از گنه سترگی درگذشت باور نیفتاده
درین هنگام برادر خود را فرستاد - تا مرده بخشایش بدو رسانده نقش بیمناکی بسترد - کامیاب

(۲) نسخه [۱] سراسیمه بودند (۳) نسخه [ب] مهترباری (۴) در [چند نسخه] دو فاقه شوربا

خوردند (۵) نسخه [ب] بازگردیدن موکب همایون بصوب هندوستان *

خواهش بازگودید - روز دیگر همدران سز زمین عشرت فرمودند - صباح آن چهار کروه و ربع و نه بانس رفته نزد جورس خیمه گاه شد - و درین روز برخی پرده گیان از بزرگ اردو آمده بدولت ملازمت رسیدند (۲) آصف خان و خواجه دولت و چندے سعادت کورنش اندوختند - و درینجا انجمن رازگویی آراسته شد و یورش کابل قرار گرفت - پس از یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک مینور فرود آمدند - و پس از یک روز چهار کروه و سی و شش بانس در نور دیده نزدیک کوه سلیمان سرادقات اقبال برافراشته آمد درین روز بمنزل محب علی خان رفته پرسش فرمودند - و آن آماده واپسین سفر لخته نشاط اندوخت و بزور قچه برآمده روی بشهر نهادند - همگی سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازی را بپرسیدن بلند پایگی بخشند - از آغاز در آمد شهر رنجور شد - و در سیر نیارست همهی کرد - بر سر آن گزیده دودمان (۴) رسیده نوازشها فرمودند - روز دیگر مقام بود - محب علی خان را روزگار سپری شد یکی گفته باشد لا اله الا الله بگوئید - از دیر زبان از سخن باز گرفته بود - پاسخ داد هنگام لاله گفتی نیست - گاه آنست که همگی دل بالله پردازد - خدیو پایه شناس را لخته دل بدرد آمد و پس ماندگان او را نوازش فرمودند - نهم امرداد ماه الهی سه کروه در نوشته گذشت سری نگر دایره شد - در راه کشتی بیل خورد - و از ایندی پاس آسیبه نرسید - و پس از دو روز چهار کروه و شصت بانس سپرده شهاب الدین پور لشکرگاه شد - درینجا قریش سلطان کاشغری بدرگاه همایون رسید و بخسروانی عنایت سر بلندی یافت - والا نژاد او بقآن بزرگ میرسد - قریش سلطان بن عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالانجه (۵) خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلی افغان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایساقوقا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون نوا بن مواتکن بن چغتای خان بن چنگیز خان - لخته حال چغتای خان در نخستین دفتر گذارده آمد - مواتکن پسر دوم چغتاست - قآن بزرگ پدر بزرگوار او را از همه فرزندان دوستر داشته سال ششصد و هیزده در پای قلعه بامیان به تیر در گذشت - بیسون نوا دوم پور مواتکن در خدمت قآن بزرگ سعادت می اندوخت - تا روزگارش بسر آمد - براق خان پیشتر نزد قآن می بود - قآن او را بماوراءالنهر فرستاد - او بستمگاری چیره دستی یافت - و در خراسان با ایاق خان بن هلاکو خان نبرد آراسته شکست خورد - و در بخارا باحمدهی کیش در آمد - و سلطان غیاث الدین نام کرد و چون رخت هستی بر بست دواخان پس از مدتی بر اورنگ سلطنت برآمد - و شکوه سترگ بهم رسانید - ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت - و چند بار خراسان را تاخت کرده

(۲) نسخه [۱] خورین (۳) در [چند نسخه] پینور (۴) نسخه [۱] دودمان دانش رسیده (۵)

در [بعضی نسخه] بالانجه خان •

بازگشت - و لشکرها به هندوستان روانه ساخت - و ناکام بازگردیدند - ایسابوقاخان پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان فرمانروایی یافت - تغلق تیمور خان گذارش نماید که ایسابوقاخان دو حرم داشت - بزرگ سابتلمش خان^(۲) خرد منسلک^(۳) - از آنجا که آئین الوس مغل است (که حرم کلان در نگاهداشت دیگران اختیار دارد) در زمانه (که خان بیورشه رفته بود) از آستن بودن منسلک آگهی یافت - او را بشراول دختوی (که از امرای معتبر بود) داد - و چون خان از سفر بازگشت ازین سرگذشت آزرده شد - و سودمند نیامد - پس از سپری شدن روزگار خان پراگندگی در الوس افتاد امیر بولاجی دوغلت جد میرزا حیدر در مقام جست و جوی آن شد - و ناشوتیمور نامی را بیژوهش فرستاد - تا از منسلک و شکم او آگهی آورد - پس از تکاپوی بسیار پدید آمد که او فقد زندگی سپرده پور او تغلق تیمور خان را بهزاران رنج از ولایت قلماق برگرفته آورد - و در شانزده سالگی بسرپر خانی رسید - و در بیست و چهار سالگی باحمدي دین در آمد - و از شورش ماوراءالنهر عزیمت آن دیار نمود - و بدادگری آرامش داد - و از ناصیده صاحبقرانی اقبال جاوید دریافته ولایت کش را گذرانید و ماوراءالنهر بمردم خود سپرده بمغولستان بازگشت - پس ازو الیاس خواجه خان جانشین شد و چون پیمانۀ زندگی او لبریز آمد الوس مغول پریشان شدند - امیر قمرالدین دوغلت هیزده تن را از فرزندان و خویشان تغلق تیمور خان از هم گذرانید - و بر سرپر خانی نشست - از نژاد تغلق تیمور خان جز خضر خواجه خان کسی نمانده بود - امیر خداداد برادرزاده قمرالدین باتفاق والده آن گرامی فرزند را پنهان داشت - صاحب قرانی را با قمرالدین جنگهای سخت روی داد و چون فرو شد خضر خواجه خان را بکلانی برداشتند - او با صاحب قرانی راه آشتی سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادی پذیرفت - چند بار لشکر بختا برد - و طرفان^(۸) و قرا خواجه را بدست آورد - و دختر او تکل خانم در شبستان صاحب قرانی بلند پایگی یافت - و ازینجهت (که داماد را کورگان گویند) بدین نامور شدند - شیرعلی اغلان پس از پدر همراه برادران بسر می بود در سرآغاز جوانی درگذشت - و او پس خان در خدمت عم خود شیرمحمد خان (که مرزبان مغولستان داشت) می بود - راه قزاقی فرا پیش گرفت - و نبردها نمود - چون شیرمحمد خان را روزگار سپری گشت مسند آرای خانی شد - گویند با قلماق شصت و یک جنگه کرد - و یکبار چیره آمد - و دو بار گرفتار شد - تاشی سردار قلماق بزرگداشت دودمان نموده گذاشت - و چون

(۲) در [چند نسخه] سابتلمش (۳) نسخه [۱] منسلک (۴) نسخه [۱] بشرادل - و نسخه [۱]

بسرادل (۵) نسخه [ب] تار سوتیمور (۶) نسخه [۱] کس (۷) نسخه [۱] الیاس خان (۸) نسخه

[ز] فاطرن (۹) نسخه [۱] بکل خانم *

ساتوق خان بر سر او آمد به نبرد آرائي شتافت - و دران زد و گير از ملازمان خودش تيرے نادانسته رسيد - و درگذشت - و پراگندي در الوس مغول راه يافت - يونس خان را پس از سانحه پدر برخه بسمرقند پيش ميذا الخبيگ بردند - و ايسا بوقارا بسوداري الوس مغول برگرفتند - ميرزا بسيارے را کشت - و هرچه داشتند برگرفت - و يونس خان را پيش شاهرخ ميرزا فرستاد و ميرزا ازروي مهرباني بمولانا شرف الدين علي يزدي سپرد - و ازو لخته آگهي اندوخت - و چون روزگار مولانا سپري شد بعراق^(۴) عرب و آذربايجان و فارس گذاره نمود - و شيراز را بنگاه ساخت - و زمين خريد - و هنر آموخت - و از دست مزد خود باندکے بسر ميبرد - و در چهل و يكسالگي سلطان ابوسعيد ميرزا طلبداشته ساز بزرگي همراه ساخت - و بالشکرے فراوان بر سر برادرش که بتاخذت ولايت آمده روانه فرمود - و پس از آويزش بسيار شکست يافت - و بمکر و تزوير پرداخته نزد فرغانه جا کرد - و مردم فراهم آمدند - درين اثنا مير سيد علي از نبائر امير خداداد (که بزرگ امير مغولستان بود) در گذشت - و کار يونس خان رواج گرفت - در اندک فرصتے ايسابوقا نيز بدان ملک شتافت - چون در گذشت دوست محمد خان پسر او سربر آراي شد - و در کمتر زمانے حکومت مغولستان باستقلال بيونس خان بازگريد - و از شکرگذاري سه دختر خود را بفرزندان ميرزا ابوسعيد خان داد - مهرنگار خانم بسطان احمد حاکم سمرقند - و سلطان نگار خانم بسطان محمود خان ميرزا - پدر ميرزا سليمان ازو بزاد - و قتلق نگار خانم بعمر شيخ ميرزا - و حضرت گيتي ستاني ازان مطلع اقبال بظهور آمدند - هفتاد و چهار سال عمر يافت - در آخرها از بدگوهری نوکران گوشه برگرفت - سلطان احمد خان پسر دوم يونس خان است - ملک را نیک ضبط نموده - با قلماق آويزشهای مردانه کرد - و فتحهای شگرف روی داد - و با اوزبک و قزاق دستبردهای گزيده نمود - چون شاه بيگ^(۵) خان بر ولايت برادر بزرگ او سلطان محمود خان چيره دستي يافت بياوري رفت - و از نيرنگی روزگار شکست خورد - و هر دو برادر گرفتار شدند - شاه بيگ خان پاس دبيرين^(۶) حقوق داشته گذاشت - سلطان احمد ازين اندوهناکي بيمار شده در گذشت - سلطان سعید خان سيومين پور سلطان احمد است از شازده پسر - چندگاه در قيد شاه بيگ خان بود - از انجا گريخته پيش عم خود سلطان محمود خان رفت - و ازو نيز جدا شده به پيش برادر خود خليل سلطان بمغولستان روی آورد - و درميان اين دو کس و منصور خان که برادر بزرگ بود آويزش رفت - سلطان سعید خان صحرا و هامون نوردیدن گرفت - و بايزدي تائيد پيش گيتي ستاني بکابل آمد - و نوازش يافت - و مدت سه سال

(۲) نسخه [۱] مانوق خان (۳) در [اکثرنسخه] ملا (۴) نسخه [ب] بعراق و آذربايجان (۵)

در [چند نسخه] شاهي بيگ خان (۶) نسخه [۱] پيشون ۱۰

در ملازمت آن قدردان عشرت اندوخت - و لشکر همراه گرفته بفرغانه آمد - و بیشتر ملک را برگرفت - میرزا ابابکر دوغلت که حاکم کاشغر بود به پیکر آمد - و شکست یافت - و پس ازین سونچ خان حاکم ترکستان بالشکر بسیار آمد - خان پیش قاسم خان مرزبان دشت قبیچاق رفت و از انجا لشکر بکاشغر آورد - و با میرزا ابابکر نبرد آراسته فیروزمند آمد - و با منصور خان برادر بزرگ آشتی نمود - و خطبه و سکه بنام او شد - گویند چندگاه اسم خانی بعد از منصور خان بشاه خان پسر او قرار گرفت - چون روزگلر او سپری شد حکومت بسطان سعید خان بازگشت - چند بار لشکر بر ولایت مغولستان کشیده نصرت اندوخت - و باهل تبت آویزشها کرد - و گشایشها روی داد و اسکندر سلطان پسر خود را با تفاق میرزا حیدر از راه تبت بکشمیر فرستاد - و آن ملک دلگشا را بدست آورد - و از دوروی مردم آشتی گونه کرده باز گردید - و از دم گیری و ناسازگاری هوای تبت بیمار شده درگذشت - عبدالرشید خان این نام را فردوس مکانی بخواهش پدر او نهاده بودند چون نوبت سلطنت بدو رسید داد و دهش پیش گرفت - و بر اوزبک و قزاق چیره دست آمد و پیوسته با جهانبانی سلسله جنبان دوستی بود - میرزا حیدر تاریخ را بنام او نوشته است - چون درگذشت عبدالکریم خان جانشین شد - و بازم مندی و نیک سگالی سی سال فرمان دهی نمود و شش برادر او صوفی سلطان^(۳) محمود سلطان قریش سلطان ابو سعید سلطان عبدالرحیم سلطان عبدالله سلطان بحکم وصیت پدر و نیکوگوهری خدمت گزین آمدند - درین اثنا میان خدا بنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - او بدغوی شناخت - و بیاروی آنها طرفان و آن نواحی برگرفت - خان ازو باندیشه در شد - و قریش سلطان را دستوری حجاز داد - او با زه و زاد و هفت پسر شاه محمد عادل خان مظفر خان عبدالله خان سنجر احمد غضنفر بیدخشان آمد و از انجا ببلخ بردند - و برخصت عبدالله خان متوجه آستان اقبال شد - و بملازمت گیهان خدیو شرف سعادت یافت - و هشتمین پور خدا بنده را دران حدود ماند - سنجدگی و نیکوئی از پیشانی او میدرخشید - و چون عبدالکریم خان نقد زندگی سپرد و حکومت او به برادرش محمد خان قرار گرفت عبدالله خان از ماوراءالنهر لشکر گران بر سر او فرستاد - و شکست یافته برگشتند - آبیاری سراستان سخن سرائی کجا انجامید - اگرچه لخته بپهنا رفته شد لیکن گلشن سوانح نویسی شاداب گشت •

سینزدهم امرداد ماه الهی سه کوه و ربع و دوازده بانس در نوردیده نزد ست پور نزول همایون شد - در راه بباغ صفا (که سبز کرده میرزا حیدر بود) تشریف بردند - و بر فراز کوهچک (که بسیار

از ولایت کشمیر از آنجا بچشم درآید) برآمده شگرف نشاط اندوختند - روز دیگر چهار کروه و ربع و هفتاد و دو بانس^(۲) راه پیموده نزد پتن لشکرگاه شد - و از کشتی فرود آمده بخشکی^(۳) پرداختند و درین روز ملک الشعرا شیخ فیضی و میر شریف آملي را گرانمند زرے همراه کرده بشهر فرستادند تا بوارستگان پیغوله‌گزین و حاجتمندان خاموش و دیگر خواهش‌وران بخش کنند *

و از سوانح آمدن یعقوب خان کشمیری بدرگاه والا - از بادافراه خود سري و سرتابی ستوه آمده در تنگنای کهنوار سراسیمگی می‌اندوخت - از رسیدن موکب همایون بسترگ بیمناکی در شد - مبادا اورا زمینداران گرفته بسپارند - و چون برادر او مرده بخشایش رسانید لخته ازان آسیمه سري برآمد و در لابه‌گری افزود - و رستگاری خود را جز در آمدن ندید - لیکن چون از کارکرد خود فراوان هراس در سر داشت بمیانجی میرزا یوسف خان عرضداشت که از مستی برنایی و دمسازی بدگوه‌وران گذشت آنچه گذشت - اکنون گرداب پشیمانی فرو گرفته دارد - آرزو آنست که پای افزار خاصه بفرستند - تا آنرا بر تارک نهاده بسجود قدسی آستان گرایم - شهریار مهربان دل پذیرفته کامیاب خواهش گردانید آن پریشان روزگار ازین مهربانی گام سرعت بر نهاد - و هیزدهم امرداد ماه الهی کام دل برگرفت پس از سه مقام کوچ شد - سه کروه و ربع و شصت بانس رفته نزد نوپوه خیام دولت بر زدند - (چون دران ملک باربردار خشکی آدمی ست - بزرگ بارها بردارد - و گریوها بسان هموار زمین در نوردند) بسیارے اسباب را این گروه برداشته بردند - شگرف نمایشه داشت - بامدادان دوکروه و بیست بانس رفته نزد بارهموله بارگاه دولت برانراختند - این دروازه کشمیر است - یک طرف کوه فلک آسا - و از دیگر سو دریای بهت جوش بر زده بهندوستان شتابد - و درمیانه تنگ راه ست - از دیرباز مرزبانان درے برنشانده - پاسبانان بے نوشته نگذارند - درین روز زمین خان کوکه از راه پکلی بسجود نیایش سربلندی یافت - و از همین منزل اورا پیش فرستادند - تا رودبار سند را استوار پله بر بندد - فیروزی سپاه هشت بخش شد - چنده خاصان را در رکاب همایون نوشتند - دیگر هفت فوج موافق کشک هرروزه قرار یافتند - و کار آگهان جد کار نامزد شدند - تا بدورمی درخور هر بخش را بشایستگی بگذرانند بیست و سیوم خدیو جهان از آب بهت گذشت - و پاوکم یک کروه و بیست بانس سپرده منزل شد و درین روز میر عارف اردبیلی^(۴) بسجده نیایش روشن پیشانی گشت - میر از فهم و فطرت فراوان بهره دارد - و بر ریاضتگری روشن ضمیر - پیشتر ازین بچند سال از گفتگوی ناتوان بینان هرزه لای از لاهور بکشمیر شتافت - علی خان مرزبان آنجا بس گرامی داشت - و بدامادی برگرفت - حسد پیشگان سخن ساز

(۲) در [چند نسخه] و ده بانس (۳) نسخه [۱۲] بساز راه خشکی پرداختند (۴) نسخه [۱]

کشتوار (۵) نسخه [۱] فلک فرسا (۶) در [بعض نسخه] اردوبیگی - و در [بعض] از دهلی *

چنان رسانیدند که اندیشه سري در سردارد - و با چنده بدن آهنگ است که چون مرزبان بدیدن آید دران خلوت گاه از هم گذرانند - مير از ناسازگاری زمانیان و آشفتگی روزگار شدي صحراي آوارگی پیش گرفت - از راه گرفته آوردند - و بناسزاگویی آزدند - از انجا به تبت رفت - و علي زاد حاکم انجا خواهر خویش را بدو داد - دران وقت که ایلیچیان به تبت روانه گشتند حکم شده بود که میر را بملازمت رهنمونی کنند - از انجا که غایبانه ارادتگرای بود (با آنکه مرزبان رخصت نمیداد - و دوستان و یکجهتان افسانه بے دلي می خواندند) پا از سر نشناخته قدم در راه نهاد - و بخسروي نوازش روشناس آمد - پس از یکروز سه کروه و بیست بانس در نور دیده نزد خانپور فرود آمدند - و درینجا آگهی شد که بیست و چهارم خواجه صندل رخت هستي بر بست - چون آن نامور عشقبازان رنجور شد پیشتر روانه گردانیده بودند - در میان راه واپسین سفر پیش گرفت *

و از سوانح سپري شدن روزگار عضدالدوله - از بیماری در شهر گذاشته بودند - بسر نوشت آسمانی حکیم علي را در مداوا لغزش رفت - جهان سالار حکیم حسن را بچاره گری فرستاد - درینولا او باردری همایون پیوست - و روشن شد که ازین سپنجی سرا دل برگرفت - پادشاه پایه شناس را از گذشتن آن یادگار حکمای پیشین اندوه در گرفت - و بارها بر قدسی زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازه سوگواری ما که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتاده و همگی خزائن عوض خواستی بازرو آن سودای فراوان سود کرده - و آن گرامی گوهر را ارزان اندوخته - این حیران انجمن هستي چنان میدانست که قافلۀ دبستانی دانش را یکباره ره زده اند از دیدن این معنوی بزرگ دریافته دگرگونگی پذیرفت - بآن مایه شناسایی در راستی و درستی و معامله دانی نایاب گوهری بود - فرمان شد که از خانقاه میر سید علي همدانی برداشته فراز کوه سلیمان (که دلگشا جائی ست) نگاهدارند - روز دیگر چهار کوه و شصت بانس سپرده بموضع کانپلا^(۴) فرود آمدند - بیشتر تا اینجا برف بارد دوطرف در کوه بس بلند - در بازگشت یکم بر است درخت ندارد - و دیگرے پر از سرو و صنوبر - با آنکه دوری در میان این دو کوهسار بس کم بامدادان چهار کوه ربع کم و شصت بانس در نور دیده نزد پاهوار^(۵) از اعمال دجن کهارو موکب^(۶) همایون نزول فرمود - از بارهموله تا دریای کش گنگ دست راست را در بازگشت دجن پارو گویند و چپ را دجن کهارو - روز دیگر کوار مست را (که دشوارترین گریه های این راه است) در نور دیدند

(۲) نسخه [۱۱] علي رای (۳) نسخه [۱] روشناس روزگار آمد (۴) نسخه [۱] کانپلا - و نسخه

[ب] کلان پلا (۵) نسخه [۱] پاهوار (۶) در [بعضی نسخه] و دجن کهارو - و در [بعضی] و دجن کهارو

و در [بعضی] دجن کهارو - و در [بعضی] و دجن کهارو والله اعلم *

و موضع ماهی بره مخیم اقبال شد - سه کروه و ربع و هشتاد و نه بانس راه بود - چندین بار از نشیب باسمانی فراز رفتند - و در گذشت گریوه گیتی خداوند بر سر تربت خواجه صندل لخته عدان برکشید و بالقی آتش که آئین عشقبارانست پرستش رفت - درین روز مردم همراه نتوانستند رسید - ناگزیر مقام شد - درین راه میر ابوالقاسم تمکین از سواد آمده بمسجد نیایش روشن پیشانی گشت - کالو افغان را (که گریخته شورش یوسف زئی را سرمایه شده بود) همراه آورد - (چون فیروزی سپاه آن کهسار را گرد گرفت - و کار بر سرکشان آن سرزمین تنگ شد) هر گروه بیکه از امر پناه برد - این بدگوهر میر را دستاویز رستگاری گونانید - گیتی خداوند آن نیستی سزاوار را بزندان دستان فرستاد - صبحگاه چهار کروه و ربع و بیست و شش بانس که تنگناها داشت در نوردیده نزدیک بولیا س سراپوده برافراختند - اینجا ولایت کشمیر انجام گیرد - و ملک مستنگ آغاز - از بولیا س تا دریای کشن گنگ بدین نام خوانند - و نیز شیخ اسمعیل (که الوس یوسف زئی بولایت او کرده - و کرامات ازو برگذاردند) بپابوس رسید - بوکه بلا به گری او گناهان آن گروه بخشوده آید - و درین روز گرانمذ زرے بمیر عارف اردبیلی سپردند - که با آرزومندان تبت فرستد - حکیم ابوالفتح که شکم روی داشت سخت رنجور شد سایه عاطفت انداخته پرسش فرمودند - صباح آن چهار کروه راه آمده گریوه بولیا س در نوردیدند و نزد نوبه دایره شد - در سختی و تنگی و نشیب و فراز فاهنجار کم همتا - و درین روز بخانه حکیم رفته دلدهی فرمودند - روز دیگر چهار کروه و ده بانس در نوشته نزد بوکه منزل گردیدند - سلطان حسین پکلی وال با پیشکش بدرگاه والا رسید - و نوازش یافت - غره شهر پور ماه الهی از دریای کشن گنگ پل بسته گذاره شد - و سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه نوردیده نزدیک سیکری فرود آمدند دلکش رودے ست صافی آب بس سرد و گوارا - از پایان تبت جوش برزند - ازین جو بهار تا رود پکلی مستنگ خوانند - و تا این منزل کناره دریای بهت گذاره بود - روز دیگر گریوه سترگ که سه و نیم کروه بود گذشته نزد دریای نین سکه لشکرگاه شد - این در شیرینی و گوارائی از پیشین آب کمی ندارد و بوخه گزیده تر انگارند - و قاسم خان را دستوری شد که در بستن پل بردریای سغد کوشش نماید و پس از یکروز گریوه بتراس را گذشتند - پنج کروه و سی بانس در نوشته نزد گهی^(۵) از مضافات پکلی خرگاه شد - و میدانی نمودار گشت - و پس از گرانی شگرف ارزانی پدید آمد - سلطان حسین چنان آرزو کرد که از قدوم گیهان خدیو خانه او نور آگین گردد - از مسکین نوازی پذیرفتند و بجارودانی سعادت رسید - روز دیگر چهار کروه و ربع و هشتاد بانس سپرده نزدیک دادهال فرود آمدند

(۲) در [چند نسخه] ماهی بره (۳) در [بعضی نسخه] هسنگ - و نسخه [ب] مهک - و در [بعضی نسخه]

پسنگ - والله اعلم (۴) در [چند نسخه] دهلی (۵) نسخه [ل] کنی (۶) در [بعضی نسخه] ده دهان *

و صبح گاه سه و نیم کروه و نود بانس نور دیده نزد گدّهسه^(۲) دایره شد - شاهرخ زمیندار دمنور آمده^(۳) بسجده نیایش ناصیه بختوری بر افروخت - چون حکیم بس رنجور بود مقام فرمودند - شب هفتم شهر پور ماه الهی آن حدیقه پیرای نکته دانی دقیقه شناس دوربین بیدار دل شبستان ضمایر هشیار مغز انجم نهفته دانی نبض شناس روزگار را هنگام بسر آمد - و ازین آشوبگاه بر کناره شد تا واپسین نفس آگهی بر جا بود - و شورش فروشدن به بیمناکی نبرد - چه نویسم که بر قدسی خاطر ازین حادثه غم اندوز چه برآمد - هرگاه خرد و بزرگ را سوگواری در گرفته باشد حال آن قدر دان بزم آگهی را که یار اندازه شناخت - اخلاص مندی و شناسائی مزاج و خیر اندیشی عام و شیوائی زبان و حسن منظر و امارت عالی و تمکین خداداد و کرم ذاتی و دانش بزرگ بروزگاران فراهم آید بحکم والا خواجه شمس الدین و جمع بحسن ابدال برده در گنبدی که خواجه بنا کرده بود بخاک سپردند - نگارنده اقبالنامه ابوالفضل بخود گمان آن داشت که از خارستان ناشکیبائی بدر آمده بنز هتگاه خرسندی آرامش گزیده باشد - آنروز پرده از روی کار برداشتند - نزدیک بود که بشورش ب آرامی^(۴) در افتد - او خود جاودانی سعادت اندوخت - و عاریتی جان در قدم خداوند سپرد - امید که همگی پرستاران نزدیک و دور در پیش او جان سپنجی بسپارند - ملک الشعرا شیخ فیضی قصیده در مرثیه عضدالدوله و حکیم برشته نظم کشیده - بیت چند از ان میفریسد

دل خالی میکند *
* قصیده *

ایزد که ساخت عقل تو گنجینه نهان * سی و دو قفل ماند ترا بر در زبان
دانسته که این همه قفل از برای چیست * تا گنج خانه را بگشائی زمان زمان
غافل مشو که نقب زنانند در کمین * ای هوش در سرتو چو بر بام پاسبان
در جدول قوافل امکان چو بنگرم * شایان دل تو بود باین گنج شایگان
ترکیب تست کشتی دریای معرفت * حبل الله از دو جانب کشتی ست ریسمان
لی مخزن حیات ترا دم کلید وار * وی کشتی وجود ترا دیده دیدبان
مخزن مکش بدیده نقاب هین و هین * کشتی مبر بورطه گرداب هان و هان
خواهی که کشتی تو نگردد ز راه گم * اول بدست گیر سطرلاب آسمان
و آنکه شعاع زن نگر از ثقبه^(۵) نظر * خورشید وحدت از افق اوج لامکان
ره زین شعاع رو که بدین گونه رفته اند * دریا دلان عشق درین بحر بے کوان

(۲) نسخه [۱] کدادایره شد - و نسخه [ب] گداهسته (۳) نسخه [ل] دهمتور (۴) نسخه [ل]

دایمی (۵) در [چند نسخه] نقبه *

از آرزو سبک اولی دماغِ عقل * دریا نوردنی ست کشتی کند گران
مردان برین سفینه اقبال بسته اند * از پردهای دیده ابرار بادبان
با این محیط فیض که سیراب می‌رود * آخر ترا که گفت که کشتی بخشک ران
کشتی مگو که فنظره بحر رحمت است * تا بگذرد ز عالم توفیق کاروان
همت طلب که نیست پی بام برشدن * طائوس را پسند^(۲) تر از بسال نردبان
در پیشطاق قصر وجود نهاده اند * بر آفتاب معرفت از دیده نابدان
ای ساده لوح گنبد سر بیستون مگوی * کش درمیانه عقل ستون ست بس گران
ذوق فنا نیافتند ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان
بر سجده گاه زانوی اندیشه سر بنه * مردان زدند بر کره زین گونه صولجان
عریان و مست و پای گل آلوده جلوه کن * تا روید از تن تو چو طائوس پرنیان
از نشاء شراب الهی نشاط خواه * سهل است انتعاش طبیعت بزعفران
نام خدا نگار بدل تا شوی عزیز * تکثیر اسم^(۳) شد شرف چتر کاروان
بر خفتگان خاک بخواری نظر مکن * شیران بروی خاک نخسپند جاردان
بازو چه سود اگر نه بنیروی همت است * خرطوم دار پشه نه پیل بود دمان
هر نطفه که زاد ز آدم نه آدمی ست * هر سنگ اصفهان نبود کحل اصفهان
بنگر طریق پای ز سر کردگان فقر * سر بر زمین و توسن افلاک زبر ران
هشیار گام نه که درین پهن بادیه * هر خار بن بقصد تو شیر بود ژیان
هنگامه مصاب خلائق نظاره کن * فرصت کم و حریف زبردست تو چنان
خواهی که پایمال کنی نفس خویشتن * سر بر زمین بیفکن و پهلو بخاک مان
دیدي که در مصاف بافکنند حریف * پهلو بروی خاک نهد مرد پهلووان
از حرص تا بچند زبون گیر خود شدن * بر ناتوان خویش ببخششای ناتوان
خاک تمام روی زمین در دهان حرص * کو ریزد^(۴) آبروی قناعت برای نان
مفرای تو ز سرکه ابرو چو کم نشد * دندان آرز^(۵) ترش چه ساری بناروان
از کج بگیر راستی از بنگری ازین * چون تیر راست می‌رود از صحبت کمان
بر ملک و مال غره مشو کامهات دهر * اقبال زاده اند بادبار توآمان

(۲) در [چند نسخه] بلندتر (۳) در [چند نسخه] رسم (۴) نسخه [ب] برد (۵) نسخه

[۱] کند *

در سرگذشت ملک بعبرت نظاره کن * کاندر فلان زمان بفلان آمد از فلان
 در گردش سپهر نظر کن که روزگار * شمشیر قهر و نیزه کین میزند فسان
 ای نورسیدگان جهان صلا که هست * جان میهمان نواله اجل دهر میزبان
 الماس سوده اند بجای طبرزدش * کارن چنین سفید قطائف^(۲) به میهمان
 برباد رفته لاله رخان بنفشه موی * در خاک خفته نخل قدان رطب لسان
 دور سپهر حادثه خیز است الحذر * سیر ستاره فتنه نگار است الامان
 دهقان بخاک بهر کفن پنبه کاشت است * مسکین پدر بزادن فرزند کامران
 رنگ بقا و بوی وفا نیست در چمن * زین غم بدل شکاف شکاف است خیزران
 گلگشت باغ چیست در آن کوش تا شود * از اعتدال طبع ضمیر تو ضیمران
 ابر از فراز سایه فکن بر حریم باغ * در زیر سایبان تو هفتاد سایبان
 گلهای باغ بر نظرت خنده میزند * شرمه بدار بکرم ازین باغ و بوستان
 ابر آن بود که سیل برد خانه ترا * باد آن بود که در زند آتش بخان و مان
 عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت * کردم هزار بار عقاقیرش امتحان
 سبب طبیب بپر تا مریض را * ماند ز سرزنش برحا نبض در امان
 تریاک کار زهر هلاهل همیکند * پنداشتم که افعی او باز یافت جان
 گر قرص کوب است بریزش به تیره گل * در مرهم رسل فکن آنرا بخاکدان
 جبل الخناق گیر و گلوبند و گریه کن * حب السعال ریز بمنقار ماکیان
 قاروره خورد کن بسر ناطیب شهر * نشتر بزن بدیده فصاد قلتبان
 بنیاد امتزاج عناصر بظلمت است * زان روی آشکار و نهان اند انس و جان
 تو روح خوانیش نه غم آنکه در بدن * باشد بخار را بتکاریف احتقان
 چندین خدیو بخت سعادت که میکشند * طغرای دهری لمن الملک بر نشان
 چندین وزیر مرتبه افزای تیغ و ملک * بر شه نشین عقل بتدبیر شه نشان
 چندین هزار معرکه آرای صف شکن * چشم سها کشیده بنوک سر سنان
 چندین هزار عالم و عامل بعلم دین * کز مشتری عمامه گرفتند و طیلسان
 چندین هزار صوفی بزودده چشم دل * بشمرده موبمو ز مکان تا بلا مکان
 چندین حکیم دور خیال بلند فهم * صرافین عناصر و اجرام را ضمان

چندی طبیب نبض شناس و مزاج فهم * آگاه از روابط پیوند جسم و جان
 چندی هزار شعر فن نکته آفرین * در درس گاه علم لدن درس غیب خان
 مستدعی اجل بنهانخانههای خاک * برد آن یگانهای جهان را یکان یکان^(۲)
 تاریخ نامهای کهن گر کند باز * از نام این گروه نیابنی بجز نشان
 زانها دو نامور خلف الصّدق روزگار * کافلاک شان بزاد بحمل دو صد قران^(۳)
 اول امام دین عضد الدوله بحر علم * قرآمه حقیقت و علامه زمان
 شاه سہیل ناصیه فتح الله آنکه عقل * با چرخ آفتاب نهد پله اش گران
 در جنب پرتو خرد دور بین او * بنمود نور مشعل عقل کل دخان
 از حکمت الهی او عقل مستفید * وز دقت ریاضی او غیب مستهان^(۴)
 هم علم را بقوت عقلش سر قدر * هم عقل را بشوکت علمش علو شان
 داننده حقائق اشیا کمالگون * بیننده وجود دقائق گمان بران
 دیگر حکیم عهد ابوالفتح آنکه بود * مجموعه معانی و دیباجه بیان
 دانا دل و رموز شناس و سخن گزین * معنی نگار و نکته طراز و دقیقه دان
 تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه * تدبیرش از دفاتر اقبال ترجمان^(۵)
 عقلش پی مکارم اخلاق اسطقس * فکرش پی مبانی آداب اسطوان
 بر صدر دولت از گل تجرید تازه مغز * در عین کثرت از می توحید سرگران
 آن از ولدنش در شیراز باب علم * دین از سعادتش شرف بخت لابه خوان
 همت با اتفاق قضا کام جوی ازین * دولت بالتماس^(۶) فلک وام خواه ازان
 قطبین و نیرین سپهر کمال علم * عینین و ساعدین تن فضل و امتنان
 در پیش چشم من که پر از خاک دهر باد * در عرض هفته هر دو گذشتند ناگهان
 بودم دران سفر من بد روز تیره بخت * از کف عنان گسل برکاب خدایگان
 با هر دو همنشین و با هر دو همنشین * با هر دو هم تکلم و با هر دو همزبان
 وا حسرتا که رفت فلاطون دور بین * وا عبرتا که مرد ارسطوی کاردان
 از فوت آن دو قدوه سکندر هراچه کرد * کرد از برای آن دو شه دیده ور همان
 در خاک خفت دانش و سربو کشید جهل * در خواب رفت عزت و بیدار شد هوان

(۲) نسخه [۱] مستوفی (۳) نسخه [۱] نژاد میوم در دو صد قران (۴) در [بعضی نسخه]

غیب مستبان - و در [بعضی] علم مستبان (۵) در [چند نسخه] تقریرش (۶) ممکن که باشتمال باشد *

ليکن چو در حقيقتِ اين کار بنگرم * آبه ست اين تراوش و بادے ست اين فغان
هرگز نموده اند و فميرند اهلِ دل * حرفے ست نامِ مرگ برين قوم ترجمان
برقده روح پيرهنے بيش نيست تن * گيرد چو کهنه گشت سپهرِ کهن سنان
بارے ست بر حباب و غبارے ست بر نشاط * پوشيدن لباسِ کهن بر توانگران^(۲)
ليکن کريم کيست درين قحطِ سالِ جود * کو جامه کهنه ناشده بخشد بناقوان
انرا که شه گشوده برويش در بقا * از زندگي غمين بود از مرگ شادمان
کی باشد از خراشِ زمين گنج را ضرر * کی آيد از فسادِ جسد روح را زبان
تن چيست بر تو رازِ دل ابراز ميکند * با آسمان معامله ماه با کتان
فيضي سخن ز مبدأ فياض ميکند * دانسته خموش ندانسته بدان
او مردِ اين زمانه نيرنگ ساز نيست * افسانه اش جداست ز افسون همگان
دور است مشرب وي از آلودگانِ حرص * داني ز چشمه فرق بود تا بناودان
در دیده سياه دروفانِ تنگ چشم * تيراست در کمان من اين خامه در بنان
دار فروش هندم و کس نيست همچو من * داننده مزاج تر و خشکِ بحر و کان
از موعظت سقيم مزاجانِ نفس را * داروي تلخ بر سرهم چيده در دکان
گر تلخ دارويم نه پسندي برو که هست * شربت فروش نيز درين فيشکروستان^(۳)
بودم بدستهای نوائب جگر شکاف * کين خون تازه کرد تراوش روان روان^(۴)
يارب چه گويم و چه نويسم ز دردِ دل * بر کبريای علمِ الهي بود عيان
در موقوفِ قضاش تو واثق نظر بدار * در مشهدِ رضاش تو ثابت قدم بمان

روزِ ديگر چهار و نيم کروه و ربع و هشت بانس^(۵) (که بس تنگ و پر آب بود) رفته نزديک دهکاري
مخيم اقبال شد - بامدادان پاوکم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته درميانِ کهورا^(۶) و مانگ ژاله
(که اورنگ نشين است) فرود آمدند - فردای آن چهار کروه و ربع گذشته نزد شيرخان منزل شد
صبح چهار کروه در نوشته نزد سراي هيد دايه گزیدند - ميرزا يوسف خان دستوري يافته بکشمير^(۷)
باز گرديد - روز ديگر از بابا حسن ابدال گذشته نزديک سراي زين الدين علي سرادات جلال برانراختند
چهار کروه و پنجاه بانس در نوشتند - بامدادان از دريای ترابردي و سراي بهادر خان گذشته

(۲) در [بعضی نسخه] باده صت (۳) نسخه [ب] نه پذيري (۴) نسخه [ا] بدستهای (۵) نسخه

[ب] هشتاد و هشت بانس (۶) نسخه [ب] کهورا تامکراو - و نسخه [ز] کنورا و نانک را (۷)

نسخه [ب ل] بر سبز *

فرود آمدند - پاوکم چهار کروه راه بود - چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر ساحل دریای سند نزد اٹک بنارس موکب همایون نزول اجلال فرمود - از سری نگر تا اینجا نود و شش کروه و هفتاد و هفت بانس باشد - در اینجا زین خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش دریافتند روز دیگر شاهزاده سلطان مراد با پرده گیان شبستان اقبال بسجود نیایش ناصیه بختوری بر افروخت رای رایسنکه و بسیاری بندگان سعادت گرای بدولت زمین بوس رسیدند - شانزدهم صادق خان مسجد قدسی آستان هر با آسمان بر افراخت - او بموجب فرمان والا بدرگاه شتافته بود - برای تنبیه افغانان دستوری یافت - و از راه گریوه ملکند بسواد درآمد - شاه بیگ خان و شاهم خان و جانش بهادر و احمد بیگ و تخته بیگ و دیگر بهادران بکمک پیوستند - و بنیروی تدبیر و مردانگی افغانان را بفرمان پذیری در آورد - و سواد لخته رعیت نشین شد - درین اثنا میر مراد شهباز خان را بسزاولی نزدیک اٹک بنارس آورد - صادق خان بدین اندیشه که دو چار او شود بس زود برآمد *

چالش فرمودن گیتی خداوند بزابلستان *

از اینجا (که قدسی بسیج آرامش آندیار و نواختن بابری بومیان بود) نوزدهم شهریور از پله (که پایان اٹک بسته بودند) گذاره شد - و بیست و هشت بانس در فوردیده نزد سرای خیرآباد فرود آمدند - و فیلخانه و توپخانه و بزرگ اردو را در اٹک گذاشتند - واماندگان راه و سایه پروردگان خانه دوست چشم داشتند که شهریار با چنین سفردشوار بکابل نمی رود - و همگی بسیج سیرو شکار ساحل سند دارد - درین روز شهباز خان بسواد دستوری یافت - پس از سه مقام سه کروه و ربع و بیست بانس رفته نزد الیاس گدهه منزل شد - آگهی آمد که حسین پکلی وال راه گریز سپرد کارپردازان دولت چون لخته فراوانی محصول آن ولایت برگذاردند آن روستائی به تبه سکالی افتاد همانروز (که رایات همایون از رودبار سزد برگذشت) رو به بنگاه خود نهاد - ازین رو بیست و سیوم پکلی و آنحدر را به تیول حسن بیگ شیخ عمری نامزد فرموده روانه آن سو گردانیدند - و بنیروی اقبال روزافزون چیره دست آمد - و آن بومی مالشها بسزا یافت - بیست و هفتم (که دایره نزدیک کورکهر بود) شاه بیگ از سواد آمده در میان راه دولت بار یافت - و بخواهش او لخته بکرام را که در اقطاع او بود سیر نمودند - بنگارنده اقبالنامه فرمان شد که دران پرستشگاه رفته

(۲) در [چند نسخه] قدسی آهنگ (۳) نسخه [ب] هشت بانس (۴) نسخه [ز] کروی الیاس

و نسخه [ل] کهری الیاس (۵) نسخه [ا] حسین بیگ *

بزاویه نشینان خواسته بردهد - هزاران مستمند بوايه رسيد - و گنجینه دعا برآموده آمد - غره مهر
 گریوه خیبر در نور دیده نزد دکه بارگاه اقبال برافراختند - این راه که اسپ و شتر بدشواری سپرد
 قاسم خان چنان راست کرده بود - که ارايه باسانی گذشت - چهارم نزدیک سرای خواجه یاقوت
 کرم الله از مالوه آمده دولت آستانبوس اندوخت - و در منزل سفید سنگ سگالش بایلغار شد
 چون رنگ آمیزی بر خزان کابل نزدیک رسیده بود همایون انروق و بزرگ اردو را بسرکردگی شاهزاده
 سلطان مراد گذاشتند - که باهستگی از پی آورد - و آخرهای روز هشتم تکاور اقبال را بگرمرویی
 در آوردند - نیمه روز نزدیک باریک آب دم آسایش برگرفتند - در راه حکیم همام از توران آمده پیشانی
 نیایش بر زمین نهاد - و تارک بختمندی باسمان سو - در غمگساری او بر زبان گوهرآمود گذشت
 ترا یک برادر از عالم رفت - و ما را ده *
 * شعر *

از حساب دو چشم یکتی کم * وز شمار خرد هزاران بیش

چون بدم گیری شاهنشاهی دل برهم خورده حکیم بجای آمد ثنا و نیاز فرمان فرمای توران بموقف
 عرض مقدس رسانید - و چنان گذارش نمود که گرفتن هری و گشایش خراسان از فرخی پرستش
 گیتی خدیو میداند - و احمد علی اتالیق را که از دمسازان اوست با ارمغانی فرستاده نیایشگری
 میگذارد - او و میر صدر جهان از پی می آیند - درین روز صحرا نشینان این ملک گروه گروه بکورنش
 رسیده کامیاب خواهش گشتند - چون نیمه از شب گذشت رو به پیش نهادند - دهم کابل بفروغ
 قدسی قدوم روشنی گرفت - و در همگی راه ترک و تاجیک با پیشکش و نثار از سو میر رسیدند
 میر صدر جهان نیز امروز سجد نیکو بندگی بجای آورد - از اتک بنارس تا کابل پاو کم نود و سه کوه
 و چهل و یک بانس در بیست و یک روز بهیژه کوچ در نور دیده برفراز ارک برآمدند - و بگلگشت
 باغ و جلکه چشم و دل فروغ دیگر برگرفت - که و مه را صلاي بخشش در دادند - و تا دران شهر بودند
 هر روز گروه بهره ور میگشتند - پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بنه و بار پیوست - و آخرهای روز
 دیهیم خدا از ارک فرود آمده در دولتخانه والا (که نزد سفیدسنگ برافراخته بودند) نزول اجلال
 فرمودند - بامدادان که روز جشن بود لخته بآرایش پرداختند - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد
 احمد علی اتالیق سعادت بار یافت - و نیایش نامه را با گزیده کالای آن دیار بنظر همایون در آورد
 و پذیرش و نوازش سربلندی یافت - حکیم همام عرضه داشت شانزدهم آذر ماه پیشین سال در توران زمین
 شگرف سانحه پدید آمد - تا پایان شب پرندة جانوران جانکاه آوازے داشتند - چندانکه صیدگران^(۴)

(۲) نسخه [ل] گیهان خدیو (۳) نسخه [ز] سیه سنگ (۴) در [اکثر نسخه] صید گران را

بے مہر را دل بدر آمد - بامدادان صحرا صحرا مرغابی و قو و قاز و کلنگ^(۲) و مانند آن نزد بخارا مرده و زخمی و کمر شکسته و پر ریخته بنظر درآمدند - و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور بدین حال تباہ افتاده بود - و آنانکه از کنار جیحون و جز آن رسیدند نیز بهمین نمط گذاردند گروهی گروه مردم بارابہ و شتر و اسب بار کوفہ بخانها کشیدند - و تا شش ماہ قاق آن میخوردند و از چربی چراغ می افروختند - تورانی و خسور بعرض رسانید - عبداللہ خان کار آگہان فراہم آورده پڑوش نمود - چون برف و باران نبود در پاسخ فروماندند - برخے گفتند همانا لشکر بوم را گذارہ افتاده باشد - و چندے سرائیدند شکاری جانورے ست صدایق نام - چنین جان شکاری ازان گروه دور نماید - در پرندہا بہ تناوری و زور مندی آن دیگرے را نشان ندهند - و چنان برگذارند هنگامے (کہ یکے پس از پرواز ماندگی داشت - و نفس میزد) میرشکارے بدور رسیدہ بہ بند زرہ بر بست چون آسودہ گشت آنرا برداشته هوا گرفت - و از نظر ناپدید شد - و آن زرہ دران دشت پس از زمانے از بالا افتاد - ہفدہم بسوی باغ جہان آرا چالش رفت - و لختے عشرت شکار اندوختند بامدادان بدیدن بنگاہ ایماق خرامش شد - و ہریکے را بنقد و جنس سرمایہ نشاط سرانجام یافت^(۳) بیست و یکم از جلگہ سفید سنگ کوچ فرمودہ بیباغ^(۴) خواجہ حسن (کہ در فراخی و دلگشائی گزیدگی داشت) منزلگاہ ساختند - میرزا سنجر^(۵) و میرزا باشی و شادمان و دیگر سران ہزارہ کہ بشہر کمتر آمدے بدرگاہ والا رسیدند - و بدرخور نوازشها از رمیدگی برآمدند *

و از سوانح دستوری دادن راجہ تودرمل بصحرای وارستگی و بازداشتن - درین روز عرضداشت آن کار پرداز سلطنت رسید - کہ پیری و بیماری چیرہ دستی نمودہ - همانا زمان فروشدن نزدیک باشد - اگر رخصت یابد دست از ہمہ بازدارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسین نفس را بیاد کرد ایزدی برآرد - شہربار دیدہ در بخواہش^(۶) روائے او فرمان فرستاد بو کہ بدین دستمایہ طبیعت ازان فرو بستگی برآید - بعد ازان منشور اندرز روانہ گردانید - کہ ہیچ ایزدی پرستش بہ تیمار زیردستان نرسد - همان بہتر کہ ازان آہنج بازماندہ تا آخرین نفس بکار مردم پردازد - و آنرا زاد واپسین سفر بر شمرود - بیست و پنجم قاضی عبدالسمیع از لاهور آمدہ بسجدہ نیایش سعادت افدوخت - دوم آبان گیتی خدیورا بدوازہ چیز بر سختہ نشاط را بارگاہ دیگر برزدند - و خورد و بزرگ کام دل برگرفت - روز دیگر بیباغ شہر آرا و از انجا بگذرگاہ گذارہ شد و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند - و میرزا ہندال و میرزا حکیم را کہ دران نزدیکی آسودہ اند

(۲) نسخہ [۱] کلنگ و مانند آن (۳) نسخہ [۱] بیست و دوم (۴) نسخہ [۱ ب] بخانہ خواجہ حسن

(۵) در [بعضے نسخہ] میرزا باہمی (۶) نسخہ [۱ ل] پذیربی او *

آمرزش خواستند - و بقاسم خان فرمان شد که درین گل زمین بستانسرای دلگشا بنا کند - و باشندگان آن قدسی مکان بفران بخشش کامروا گشتند - نهم رفگ آمیزی خزان ماما خاتون نشاط آورد و زمانے بباغ^(۳) خواجگی محمد حسین بشادی پرداختند - و شبانگاه بمنازل^(۲) خواجه حسن برآسودند بامدادان شکار نشقان رمه فرموده بازگردیدند *

و از سوانح رسیدن مریم مکانی - چون مهین بانورا شوق دیدار شاهنشاهی بیتاب ساخت باندیشه کشمیر سفرگزیدند - گلبدن بیگم و بسیاری پودگیان بارگاه عفت نیز بدین یازش برآمدند قدسی توجه گیهان خدیو بکابل شنوده بدینصوب راه سپردند - از انجا (که قهرهانی و هشیار خرامی خجسته آئین گیتی خداوند است) نخستین شاهزاده سلطان دانیال را با برخی امرا پیشتر فرستادند - سپس شاهزاده والا گوهر سلطان مراد را با چنده ناموران رخصت دادند - و پس ازان گوهر اکلید خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیاری از بزرگان دولت دستوری یافت - سیزدهم اورنگ آرای اقبال خود پذیرا شده نزدیک بگرامی گوناگون بزرگ داشت بجای آورد - و همانروز باز گردیده گرامی رسیدگان را بدلگشا منزل خاصه فرود آوردند - و گزین بزم آرایش گرفت *

و از سوانح رفتن برهان الملک بدکن - و ناساخته کار برگشتن - چون فرمان شاهنشاهی بخان اعظم میرزا کوه رسانید او بران شد که گزیده لشکرے باو همراه سازد - از انجا که تباہ سگالی در سرداشت چنان برگذارد - از بسیاری سپاه دکذیان بزودی نخواهند گروید - و کار آسان بدشواری خواهد کشید - بنابران ازان باز آمده چغتای خان و چنده خان و چنده را با هزار سوار و سه صد بندوچی همراه ساخت - او از راه کالی بهیت ببار در آمد - و ایلچپور را دست راست گذاشته بسوی داناپور شتافت - جها فگیرخان نهانه دار و برخی دیگر بلاه گوی در آمدند همراهان تنگ حوصله از پذیرش باز داشته به پیکار ره نمودند - لخته آویزش رفت - ناگاه بندوقه بچغتای خان رسید - و خرمن هستی او پاک بسوخت - و چنده خان زخمی دستگیر شد - و بادافراه تباہ سگالی یافته ناکام بمالوه آمد *

و از سوانح بهمتی خرامیدن سلطان پرویز - نوزدهم آبان پس از نه و فیم گهزی در مشکوی اقبال شاهزاده سلطان سلیم از دخت خواجه حسن عم زین خان کولکناش فرزند فرخنده اختر پدید آمد - و سترگ نشاطه چهره برافروخت - و هنگامه کامروائی رونق پذیرفت * * نظم *
 شه از مهر فرزند فیروز بخت * در گنج بگشاد و بر شد بتخت
 بفرزانه فرزند شد سر بلند * که فرخ بود گوهر ارجمند

(۲) نسخه [ب] بابا خاتون (۳) نسخه [ل] بنمایشی باغ خواجگی محمد حسین پرداختند *

کشور خدیو آن روشن ستاره را بدان نام روشناس گردانید - امید که از زندگی برومند گردد
و از پرورش شاهنشاهی ناصیه دولت برانرزد - بیست و پنجم مآ طالب و مهتر یاری
و میرزا بیگ از تبت بازگردیده دولت بار یافتند - و خوشور آن جا را با پیشکش بنظر
اقدس در آوردند *

مراجعت و ایات همایون حضرت شاهنشاهی پس از

انتظام کابل بسوی هندوستان

جهان شهریار درین دیرین بنگاه لخته نشاط اندوخت - و عیش داروی که و مه آماده گردانید
سکاش آن بود که باریدن برف و یخ مالان رفتن جوانان تیز دست تماشا کنند - و هندی نژادان را
بدین دلگشا نمایش شاد کام گردانند - لیکن (چون شکوه کشور خدیو توران زمین را برهم ساخت^(۲)
و تورانیان را از خواب آسودگی برآورد) براینان بخشوده بسیج هندوستان شد - چهارم آذر ماه
کوچ فرمودند - و در جلگه سفید سنگ ایات اقبال برافراخته آمد - در راه پیدائی گرفت که یک از
فروماگان بد گوهر پرده ناموس کشاورز بر دریده - آن بد کیش بیاسا رسید - و شریف پور
خواجه عبد الصمد شیرین قلم (که با او همراز و همداستان بود) بسزا مالش یافت - و سرمایه
هنجار گزینی بیراهه روان شد - درین روز قاسم خان را بمرزبانای کابلستان نامزد فرمودند - دهم
نزدیک بگرامی موکب همایون فرود آمد - و بعرض رسید که بیست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت
هستی بر بست - و به نیک خواهی و هشیار خرامی ناپایدار زندگانی بسر آمد - چون قدسی فرمان
دستوری رسید با دل نذرست و پیکر رنجور بهردوار رو آورد - با بگیره (که نزد لاهور ساخته
اوست) یرلیغ بازگردیدن سایه شکوه انداخت - از انجا (که فافرمانی افسر خدیو را ناراضماندی
ایزدی میدانست) باز گردید - یازدهم روز جهان پرورده پیکر را پدرود کرد - در راستی و درستی
و مردانگی و معامله شناسی و سربراهی هندوستان یگانه روزگار بود - اگر تعصب پرستاری
و تقلید دوستی و کینه تیزی نداشته و برگفته خود نه ننیده از معنوی بزرگان بود - کارسازی
بیغرض را چشم زخم رسید - و چارسوی معامله گذاری بدان گرمی نماند - گرفتار دیانت ور (که
هم آشیان عنقا ست) بدست افتد آن اعتماد که بروزگار کمتر روی دهد بچه افسون فراچنگ آید
و بدست مایه کدام طلسم فراهم شود - سیزدهم در یورت پادشاه بارگاه والا بر افراختند - در راه
بر پارچه زمین یخ آگین گذاره شد - گیتی خداوند یخ مالان رفت^(۳) - و بوخه جوانان چابک دست

(۲) نسخه [۱ ب] برهم زده ساخت (۳) نسخه [ل] جهان پرورد را پدرود کرد (۴) در [چند نسخه] مالک *

پیروی کردند - چون در پیش هیمة کم نشان میدادند فرمان شد که و مه چوبے بردارند - همگنان فرموده را بکار بستند - و شگرف نمایشے بر روی کار آمد *

درین روز خانخانان وقائع فردوس مکانی را (که از ترکی زبان بفارسی آورده بود) بهمایون نظر در آورد - و فراوان آفرین بر اندوخت - پانزدهم نزدیک باریک آب خبر در گذشتن راجه بهگونت داس بعرض رسید - و از اسبهدمی جهان تعلق لخته باندوه در شدند - روز (که راجه تودرمل را بآتش میسپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراف کرد - و حبس بول شد - و پس از پنجروز سیوم آذر ازین سپنجی سرا رخت هستی بر بست - از راستی و گرانسنگی و مردانگی بهره داشت کنور مانسنگه مهین پور او را بخطاب راجگی و والا منصب پنجهزاری برافراختند - همانا بسر آمدن روزگار این دو کارگذار بر صافی باطن پرتو انداخته بود - پیوسته شهریار بهنگام یورش در دارالسلطنه بیش از دو امیر بزرگ نگذارد - و قرار گرفته بود که راجه بهگونت داس و راجه تودرمل در دارالملک لاهور باشند - در همان روز کوچ قلیچ خان نیز دستوری یافت - و امروز سران آشکارا شد *

و از سوانح شکار قمرغه دشت ارزنه^(۲) - چون ریات جهانگشا بگندمک رسید بسیچ نخچیر افکنی شد - بفرومان والا کار پردازان در بخش مورچلهها شدند - روز دیگر از باغ وفا گذشته بزمین کوشکل^(۳) فرود آمدند - و از راه پاتاق^(۴) بر عربان^(۵) صحرا نشین گذاره فرمودند - و بهر کدام از نقد و جنس بخشش رفت - و از انجا بموضع بهار (که بروزگار سلطان محمود غزنوی آباد بود) رسیدند - و حکم آبادی و قلعه ساختن شد - و آنرا شهباز نام نهادند - درین روز شاه بیگ خان از سواد آمده نوازش یافت - نوزدهم نعمت خان را روزگار سپری شد - ملا میر نام داشت - و بشایستگی زندگی بسر برد - از آباد سگالی مهین منصب بکول بیگی داشت *

و همدرین سال مادهوسنگه را دستوری شد که با قلیچ خان در مهمات ملکی و مالی یاور باشد - بامدادان نزدیک دیه ولید لشکر گاه شد - در میانه راه بباغ صفا عشرت اندوختند روز دیگر مقام شد - و خواجه شمس الدین را بوالا منصب دیوانی برنواختند - و تازه آبروئے چهره روزگار او برافروخت و همگی امرا دستوری یافتند که بمورچلههای خود رفته رشته پاسبانی را دونائی بخشند - یکطرف نیمله و دیگر سو دکه (که دوازده کوه باشد) جانوران را از کهسار

(۲) نسخه [ز] ارزید (۳) در [بعضه نسخه] کوشک (۴) در [بعضه نسخه] باتاق - و در

[بعضه] پایان (۵) نسخه [ز] بر عربان - و در [بعضه نسخه] بر عربیان - والله اعلم (۶) نسخه

[ز] مه نام نهادند *

وانده بدشت ارزنه آوردند - چون چرگها بهم دست داد بیست و هفتم آن شهسوار عرصه اقبال با شاهزادگان و برخه نزدیکان بصید افکنی نشاط انهوخت - و بشکفتگی بانجام رسید - غره دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند - و از میانه راه بسیر لمغانات خوامش رفت - از تومانی سنداور^(۳) تا مسعود آباد گذاره فرمودند *

و از سوانح نیایش گری نمودن محمد زمان - عبد الله خان چون کولاب را برگرفت نخستین پور شاهرخ میرزا (که بدان نام روشناس بود) دستگیر شد - و بزندان سرا در گذشت درین هنگام دستان فروشه در قرائتین خود را محمد زمان وا نمود - چنان برگرفت که خواجه کلان خواجه پسر خواجه جوبداری بخیر بسیچی دودمان والا مرا از دست جان شکران رهائی داد - و بجای من خود سال دیگر را عنصری پیوند گسیختند - بمیارسه ساده لوحان بدو گرویدند - و دران کهسار گرد شورش برخاست - و باویزه کولاب و بسیارسه جا برگرفت - محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد - و زخمی راه گریز سپرد - و الله داد بیگ و نورم بیگ را روزگار بسر آمد - دوم عرضداشت او با سرهای اینان رسید - پس از نیایش و لابه گری نگاشته بود - چون بخیر اندیشی خواجه کلان خواجه ازان بیمگاه رستگاری شد بهندوستان آمد - و در آئین وارستگان بسجود قدسی آستان پیشانی روزگار خود بر افروخت - چون با خواجه پیمان بود (که در زندگی او آشکار نشود) سرگذشت خود را بعرض مقدس نرسانیده بحجاز شتافت - اکنون به بنگاه آمده با اوزبک آویزش دارد - و شمشیر خدیو عالم میزند - اگر توجه والا بدستگیری برخیزد باسایش جای بهروزی بر نشیند - اگرچه در پیشگاه شاهنشاهی فروغ راستی نداد لیکن آمدگان را امیدوار ساختند - و فرمودند مرزبان توران پیمان یکجہتی بسته - باویزه او برخاستن بزرگی ما برنقابد - همان بهتر که خود را بدرگاه والا رساند - و فرستادگان را بذوازش باز گردانیدند - و لخته نقد و جنس را همراه ساختند - و هرمایه کامروائی او شد - نهم نزدیک کوه الله بقا دایره کردند - قاضی علی (که بکوشش راجه تودرمل در زندان بود) رهائی یافت - با آنکه در راستی طراز یکتائی داشت لیکن از بلند اقبالی دشمن ناکامی کشید - و چون بیکسی^(۴) او پیدائی گرفت نوازش فرمودند - دوازدهم نزدیک باریک آب سرای خواجه یاقوت بقدم شاهنشاهی روشنی پذیرفت *

و از سوانح بازگردیدن وکالت بخانخانان - چون کاردانی و بے آزی از ناصیه حال آن گزین دودمان آگهی پیدائی داشت سیزدهم بدین والا پایه سر بلندی گرفت - و جونپور اقطاع او شد - و گجرات ازو برگرفته بخان اعظم میرزا کوه دادند - و مالوه ازو باز ستده

(۲) در [چند نسخه] پردگیان (۳) نسخه [۱] بند آور (۴) در [چند نسخه] نیکی او *

بشهاب الدین احمد خان سپردند - پانزدهم بدار السلطنه لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت دریاملبهاس ^(۲) فرزند نیک اختر نوید فرخگی آورد - گیهان خدیو نام آنرا دولت نسا بر نهاد *

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسی پیکر - هیزدهم که لشکرگاه دکه بود - در شکار کفتار نمودار شد - و دران سنگلاخ پی آن ناخنند - بارگی بسر شد ^(۳) - و از خانه زین بزمین آمدند و روی مقدس نیز بر سنگها رسید - و جراحتهای دلشکن که و مه را باندوهناکی در آورد - آن شیر خدا بدستباری ایزدی نیرو برخاست - و زخمها بر بست - بینندگان را نزدیک بود که قالب تهی شود - خدیو آگهی بدلاویز سخنان دلدهی فرمود - حکیم علی گیلانی ریشها را بروغنی (که از هندی پزشکان فرا گرفته بود) اندود - در همان روز نشان نندرستی پدید آمد - بزرگان ^(۴) دولت بران بودند که روزی چند دایره بردارند - از دور بینی کوچ شد - و بر سکهای چالش رفت مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی درین سانحه غم اندوز این قطعه گفته *

* قطعه *

دوش از آسمان ضمیر مرا * گره غصه بر جبین افتاد
حالتی رفت کز تصور آن * لرزه در چرخ هفتمین افتاد
هم بروی زحل غبار نشست * هم در ابروی زهره چین افتاد
خاکم اندر دهن مگر کز رخس ^(۵) * شاه والا جلال دین افتاد
بیخود افتادم از فتادن من * در جهان عقل سهمگین افتاد
آسمان بانگ زد که غصه مخور * نور خورشید بر زمین افتاد
چه زیان نور را ز افتادن * نور را جوهر این چنین افتاد ^(۶)
ملک روشن کند جهان یکسر * بزمین نور چون قرین افتاد
گفتم احسنت نکته گفتمی * که دلت نکته آفرین افتاد
عالم افروز باد آن جوهر * که بخورشید دلنشین افتاد
بر خورد یارب از فروغ نظر * هر کرا دیده دور بینی افتاد

چنان برگذارند که پیش ازین بنه روز نراین مصر در انگ بنارس و پیم ناتهه بجلال آباد رخت هستی بر بستند - این دو پزشک آزمون کار در فراخنای هندوستان یکنائی داشتند - فال گیران بزم همایون بے نیازی از طبیب دانسته جاوید نشاط اندوختند - بیصمت و پنجم نندرستی چهره بر افروخت

(۲) در [بعضی نسخه] مناس - و در [بعضی] نهامن - و الله اعلم (۳) نسخه [ل] تند شد (۴)

نسخه [ز] ارکان دولت (۵) نسخه [ل] نگر (۶) نسخه [ل] چون ورا *

و بدیوانخانه والا بر نشستند - فرمودند ازین سرگذشت شگرف بیداری روی داد - و بخاطر رسید
اگر واپسین سفر پیش آید تهیدست باید رفت - خواب هرکس باندازه بیداری او بود - مهین خوی
(که سرمایه اسپهبدی صورت و معنی باشد) آنکه از رنگینی جهان دل برگرفته جز بدریافت
دادار جان آفرین نشکبید - و با گنجینه داری حقیقت خود را تهی دست انگارد - ازین رو درد
خدا پزوهی انجام پذیرد - و این رنجوری را جاوید صحت اندیشد - درین روز قاسم خان دستوری
کابل یافت - و بهین اندرزها آویزه گوش هوش او گردانیدند - و تخته بیگ را غزنین جاگیر داده
رخصت فرمودند *

و از سوانح گشایش^(۲) نبیر - فیروزی سپاه بمالش یوسف زئی پیهم رفت - و از بوم استواری
چیره نیارستند شد - درین هنگام عرضداشت شهباز خان از سواد رسید - غره^(۳) بهمن (که یازش آویزش
نبود) سحرگاه گیتی خداوند در عالم مثال ره نمونی پیکار فرمود - بکارزار برآمد - و چهره
فیروز مندی برافروخت - و باسمانی نیرو آن سرزمین بدست درآمد - بسیار از تیره بختان
رخت هستی بر بستند - علی محمد الف جان سپنجی در نیکو خدمتی سپرد - دهم دربابی
سند را بر پل گذاره فرمودند - و بخشیان را فرمان شد که فیروزی سپاه را چوکی بچوکی بشایستگی
بگذرانند - حسین بیگ شیخ عمری با پیشکش از پکلی بدرگاه والا درآمد - و نوازش یافت
درین روز نگارنده اقبالنامه لخته از خود رفت - و بگوناگون غم در شد - آگهی آمد پنجم^(۴) در لاهور
کدبانوی خاندان سعادت و خاتون دودمان عصمت مادر مهراندوز از جهان نا پایدار
بعلوی عالم شتافت *

* بیت *

چون مادر من بزیر خاک است * گر خاک بسرکنم چه باک است

دانم که بدین شغب فزائی * زانجا که تو رفته نیائی

لیکن چه کنم که ناشکینم * خود را ببهانه می فریبم

سزاوار آن بود که رخت هستی بر بسته - و خود را بدین سفرگزین همراه ساخته - همانا از خامکاری
سرنوشت آسمانی نبود - لیکن در سنگلاخ فاشکیدیائی سراسیمه گشت *

* بیت *

صد هزاران دیده بایسته دل ریش مرا * تا بهر یک خوبشترن بر خوبشترن بگریسته

آن بخت کجاست که از آگهی رد و دایع را استرداد مواهب نام نهد - و از کارکرد ایزدی کالیوه
نگردد - لیکن از خرد یاوروی اندرز سرائی با خود داشت - و ماتم گساری میکرد - شهریار غمگین نواز
سایه عاطفت انداخت - و بر زبان گوهر بار رفت - اگر جهانیان طراز پایندگی داشتند و جز بیک

(۲) نسخه [ل] سواد (۳) نسخه [ب] حسن بیگ (۴) نسخه [ا] نهم بهمن در لاهور •

راه نيستي نسيپردے دوستانِ شناسادل را از رضا و تسليم گزير نبوده - هرگاه درين کارواني سرا
 هيچکس دير نماند نکوهشِ ناشکيدائي را کجا اندازه توان برگرفت - ازين دلاوين گفتار مرا
 دل بخود آمد - و بايست وقت را فراپيش گرفت - بيست و دوم نزديکِ سراي زين الدين علي^(۲)
 دايه شد - و دو روز بعشرتِ شکار پرداختند - روز ديگر نزديکِ حسن ابدال خسرواني بارگاه
 برافراختند - کشور خدا بخوابگاهِ حکيم ابو الفتح گزاره فرمود - و آمرزش خواست - بيست و چهارم
 ازين منزل خواجگي محمد حسين بکابل رخصت گرفت - دوم اسفندارمذ^(۳) نزد کهره^(۴) آگهي آمد
 راجه گوپال جادون را روزگار سپري شد - بسربراهي صوبه اجمير نامزد شده بود - در شهر بيانه
 ناگهاني درگذشت - نهم نزديکِ رهناس فرود آمدند - چنان برگذارند که مسند عالي فتح خان
 درآورده به نيستي خانه درشد - از راستي فراوان بهره داشت - چون بارش بود مريم مکاني
 خواهش فرمود که گيتي خداوند روزه چند در گزين نشيدههاي اين دژ برآساید - پاسخ رفت
 مردمي برنقابد که ما باسایش و جهانے در آزار - دوازدهم دران نزديکي لخته بشکارِ قمرغه نشاط
 اندوختند - شانزدهم دريای بهت را از گذرِ رسولپور دو جا پل بسته گذشتند - بيستم (که دايه
 نزد هيلان بود) در راه چشم زخمه بقدسي پيکر رسيد - و جهانے درغم شد - نوبت فيل ملول^(۴) راى
 بود - با تبه کاري و بد مستی او خديو عالم بر ماده فيل سوار شده بر فراز آن برآمد - پيش ازان
 که پا بکلاوه استوار شود آن عربده^(۵) کش بر ماده دويد - شهبوار عرصه^(۵) آگهي بزمين برآمد - اگرچه
 حقيقي نگهبان آن شوریده مغز را نابينا کرده بدیگر سو برد ليکن از افتادگي لخته بيپوشي^(۶)
 روی آورد *

رفتم بر فيل تا به نيغش بکشم * گفته بشنونخست اين عذر خوشم
 نے گار زمينم که جهان بردارم * نے چرخ چهارم که خورشيد کشم
 دران زمان از فدائيان کسه نيارست رسيد - و شگرفي سرنوشت بروی کار آمد - با دادگري
 و هشيار خوامي چگونه گزند رسد - بناشايست نسازد - تا باد افراه شمرده آيد - راه غفلت
 نسيپرد - که پيام آگهي نام نهاده شود - از انجا (که يزداني کبريا پيدائي دارد - و حال پيشين بزرگان
 روشن) لخته اين دشوار مشکل باساني گرايد - و اگر بدور بيني نزول صعودي گيرند کار آسان تر گردد
 در کمتر زمانے آن قدسي ذات بخورد آمد - و بايزدي نيرو سمند اقبال را بجلوه آورد اگرچه
 در نخستين افتادگي زخمها رسيد ليکن اين سخت تر بود - فتنه اندوزان نافرجام سخنها برساختند

(۲) نسخه [ز] علي خان (۳) در [چند نسخه] کهره (۴) نسخه [ب] هول راى (۵) نسخه

[۱] عربده ناک (۶) نسخه [ب] حقيقي دادر و نسخه [ز] حقيقي نگهباني *

و بسيارے پرگناتِ دور دست بتاراج رفت - چون بدایره رسیدند شگرف درد مندي روی داد
 پزشکان فراهم آمدند - و بچاره گري انجمن ساختند - افسر خدیو را بچاره سگالی هیچک دل نگرانید
 و بر زبان رفت - همانا خون گرفتن سودمند باشد - کار آگهان پسندیده رگ دست برگشادند
 و هماندم آسودگی چهره برافروخت - و از کار آگهی مقام نشد - بیست و دوم دریاى چناب را
 از گذر بانی کابین^(۲) از دو پل عبور شد - بامدادان تندرستی روی داد - و فیل سوار چالش رفت
 روز دیگر میانہ راه آن یکنای آفرینش را درد شکم برخاست - و زمانے بندگان را تباہ حالی
 گذشت - و زود بصحت گرائید - بیست و پنجم نزد امزباد قلیخ خان و مادھوسنگھه جبین نیاز
 بر آستانہ اقبال سوئند - از آنروز که آب چناب برگزشتند هر روز جوئے^(۳) از ملازمان آمده فیایش
 پذیرا بجای می آوردند - درین منزل بسیارے باین سعادت رسیدند - بیست و نهم در دو کروهی^(۴)
 لاهور فیلان بنظر همایون میگذشتند - و بهر کدام در پیشگاه حضور چیزے بخورش میدادند - در نوبت
 یکی فرمودند همانا فیلبان این غلام باشد - آن پذیرفت - آن وحشی خود را از خوردن باز گرفت
 چون پژوهش رفت و گوید باز بخورش پرداخت *

آغاز سال سي و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور سیوم

دران دلگشا صحرا (که بسیج در آمد شهر داشتند - و چشم برگزین ساعت بود) کوس
 نوروزی بلند آوازه شد - و نشاطه تازه در دماغ روزگار پیچید - بهار شگفته رو بپذیره آمد - و نوید
 شادمانی دولت آورد - اگرچه کارپردازان سلطنت دستوری یافتند که دولتخانه شهر را باذین
 بیارایند آن دشت طربناک را نیز آئین بستند - و عیش جاها ساختند * بیت *

آراست دگر بار جهاندار جهان را * هم خلد برین کرد زمین را و زمان را

گوئی که همه غالیه آمیخت بخروار * پر کرد ازان غالیها غالیه دان را

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجری پس از ده ساعت^(۱)
 بیست و هفت دقیقه خدیو نورستان پرتو سعادت بمرج حمل انداخت - و آغاز سال یازدهم
 از دور سیوم شد - کشور خدا داد و دهش را پایه فراتر نهاد - و چهره شادمانی آب و رنگ دیگر گرفت
 دوم فروردین بشهر در آمدند - از کابل تا لاهور یکصد و نود و شش کروه و بیست و هشت بانس

(۲) نسخه [ب] ثانی کابین - و در [بعضی نسخه] پانی کامین - و الله اعلم (۳) نسخه [ا ب] جوئے

بندگان آمده (۴) نسخه [ب] در ده کروهی (۵) نسخه [ا] شادابی (۶) نسخه [ز] دو ساعت *

در چهارماه و روز کم به پنجاه و سه کوچ در نوردیدند - و همگی یورش بده ماه و چهارده روز کشید
شهریار بر فراز اورنگ بر آمد - و کامیابی چهره بر افروخت - نوروز را روز نو پدید آمد
و تازه بهار را بهار تازه شگفت - هر روز یکی از بزرگان دولت بجشن آرائی بر نشست - و گوناگون
سعادت اندوخت - دهم میوزا یوسف خان از کشمیر آمده جبین نیایش بزمین بر نهاد
و تارک بختمندی با آسمان بر افراخت *

و از سوانح چیرگی یافتن محمد زمان بر عبد المومن سلطان پور فرمانروای توران - (چون
فرزند میوزا شاهرخ بر خود بست - و خود را از عقیدتمندان بارگاه والا بر شمرد) در کمتر زمانه
فراوان مردم فراهم آمدند - و بسیاری سپاه اوزبک بر شکست عبد المومن به پیکار او بر آمد - عباس
سلطان و دستم بے و حمید قراول و بسیاری را پیشتر فرستاد - و از آب آمویه گذشته بجرکان کولاب^(۲)
سنکر نمود - و استوار گریوها را پناه اندیشیده پای همت افشرد - با نخستین جوق عرصه نبرد
آراسته در هم شکست - و در تکامشی اینان بعبد المومن رسید - و نزدیک بود که دران تنگنا او را
دستگیر گرداند - بدستیاری هوا خواهان بر آمد *

و همدریولا پیشکش راجه مانسنگه رسید - چون از درگاه والا بصوبه بهار دستوری یافت
آگهی را با مردانگی همدوش گردانید - و همت را با جدکاری هم آغوش - باقبال گیهان خدیو
آنسو گزیده انتظام یافت - و سرکشان تباہ سگال رو در فرمان پذیری نهادند - پورنمل کیده هوریه^(۳)
بخود بینی و نخوت فروشی در شد - راجه بچابکدستی بر بنگاه او شتاب آورد - و فراوان اولجه
بدست درآمد - و قلعه را که پناه روز ناکامی می اندیشید نیارست نگاهداشت - شورش بد مستی او
با فسرده گی خمار کشید - بلا به گری در شد - و زینهار خواست - نامور فیلان و گزیده کالا بسپاسگذاری آورد
و دخت خود را بچندربهان برادر راجه پیوند داد - از انجا بیازش^(۴) راجه سنکرام جالش نمود
او پذیرا شد - و بائین نیکوان پیش آمد - و فیلان و تنسوقات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه
باز گردید - و از انجا بر سر اننت^(۵) چروه تاخت برد - و فراوان غنیمت اندوخت - درین هنگام
جگت سنگه پور راجه خدمت شایسته بجای آورد - در قصبه بهار یتاق داری کرد - ناگهانی
سلطان قلی قلماق و کچکنه^(۶) بدگوهر از ناسپاسان بنگاله دست فتنه دراز کردند - و از راه گهورا گهاث
تاجپور و پرنیه را یغمائی ساختند - و از انجا بدرهنگه شدند - فرخ را همت یاروی نکرد - و به پتنه
آمد - جگت سنگه از نیک اختر بکازار برخاست - و فرخ خان و دیگر اقطاع داران دل یافته

(۲) در [اکثر نسخه] تا بجرکان کولاب (۳) نسخه [۱] کندنپوریه (۴) نسخه [۱] بمالشی (۵) نسخه

[ب] اندت چروه (۶) نسخه [۱] کچکنه - و نسخه [ب] کچکبه •

همراهی گزیدند - چون بهفت گروهی حاجی پور رسیدند غنیمت در خود نیروی آویزش ندیده راه گریز سپرد - او به تیزدستی گام تکامشی برگرفت - و اندوخته‌های ایذان بدست در آمد راجه نفائس غنیمت را با پنجاه و چهار فیل روانه درگاه والا گردانید - بیست و سیوم بنظر همایون گذشت - بیست و هشتم پادری فرملیون^(۲) از بندر کوه بدرگاه والا رسید - و از قدردانی بلند پایگی یافت - فراوان عقلی کلام و نقلی مقال میدانست - برخی خردان تیزهوش را بآموزگاری سپردند - تا سرمایه ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آید - و گوناگون دانش بهمه فرارسد و نیز گروهی انبوه از فرنگی و ارمنی پارچه^(۳) چینی و دیگر کالای آن دیار آوردند - و لخته بتماشای آن گذشت *

و از سوانح شورش پکلی - هندال بومی از خامکاری خود را سلطان نصیر نام نهاد و چنده فرومایه بدو پیوستند - مردم حسین بیگ شیخ عمری را همت یاروی نکرد - و پکلی را بزور برگرفت - بیست و هشتم او را با بسیاری ایماق بدخشان روانه فرمودند - در کمتر زمانه رفته مالش بسزا داد - غره اردی بهشت شاه قلی خان محرم را بمیوات فرستادند - در آن هنگام (که گیتی خداوند از فیل بزمین آمد) برخی راجپوتان^(۴) سنجاوت را خرد تباہ گشت - و با آنکه سران ایذان در پرستاری حضور سعادت می اندوختند بیرانه^(۵) را تراج کردند - و نزد ریواری گروهی دراز دستی نمودند - شهبازخان عمل گذار آنجا بیدلی کرده بکول رفت - و دیاله نزدیک میرتهه بیغما برخاست - ازین آگهی آن گزین خدمت را بمالش بد گوهراں دستوری دادند - در اندک فرصتی خاربن فتنه برکنده آمد - و جهانی بر آسود - نهم غزنین خان را نوازش فرمودند - و جالور مرحمت شد - ازان باز که سرتابی نمود خانخانان بنگاه او را بتیول دیگری داد - پس از چنده بدرگاه والا روی آورد - همواره پرستاری کرده - چون پشیمانی از فاصیله او بر خوانده آمد گیتی خدیو دیرین بنگاه را بدو باز بخشید - بیستم جشن قمری وزن پیوایش یافت - و بهشت چیز آن همسنگ آسمان را برسختند - و نهی دستان را سرمایه فراخ روزی آماده شد - دوم خردان زین خان کوکه باتالیقی گلدسته اقبال سلطان پرویز سربلندی گرفت - و آن نوباوه بستانسرای دولت را بمنزل او فرستاده عزت افزودند - چهارم مهین بخشش از بارگاه خلافت چهره نشاط برافروخت - و سرمایه آسودگی فراوان مردم فراهم آمد - از اندیشه آبادی و شایسته کرداری اورنگ نشین بس ارزانی شد - و برخی کشاورزان را گذاردن پارانج فرماندهی دشوار گشت - از صوبه

(۲) نسخه [ز] بادهری فرملیون (۳) نسخه [ب] فرملون (۴) نسخه [ا] پارچه و چینی (۵)

نسخه [ا] شیخاوه (۶) نسخه [ا] بیرات - و نسخه [ل] برانه •

آله آباد و دار الخلافه آگره و اودهه و دهلي و سرکار سهارنپور و بداون هشت یک بخشیدند - و از سرکار سهرند و حصار ده یک - و آن در خالصه هفت کرور و نود و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشتصد دام شد - پنجم در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزند چهره هستي بر افروخت - امید که مهین بانوی روزگار شود - و قدوم او خجستگی افزاید - دهم ولایت پکلي بدیرین مرزبان عنایت فرمودند - از دیوباز او بازه و زاک بدرگاه والا آمده بود - و از پیشین لغزش شرمساری داشت - درینولا آگهی آمد که حسین بیگ از ناشناسانی به تگناهای کوهستان در شده - و هندال تبه کار برو چیرگی یافته - گیتی خداوند بسیج فرستادن فوج دیگر بسرکردگی یک از شایسته کاران نمود - درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش حسین در خواست آن پایه شناس پذیرفته نوازش فرمود - او کامیاب به بنگاه رفت - چهاردهم دهارو پور راجه تودرمل از جونپور آمده دولت بار یافت - و نوکران پدر را بنظر همایون در آورد - و بشایسته روش کارسازی شد - بیست و هشتم فرستاده عبدالمومن سلطان به نیستی سیل در شد - در گذشتن دریای بهت کشتی بغرقاب فرورفت - اگر چه نامه خوانده نشد لیکن برخه گذارش نمودند که از مستی برنایی ایماق بدخشان را (که رو بدرگاه آورده اند) در خواسته بود - همانا کارسازان آسمانی آن بد مست را رهنمونی میکنند - و همدرین روز خواجه محمد حسین و خواجه عبدالصمد کاشی از کابل رسیدند - و بسعادت کورنش کام دل برگرفتند *

و از سوانح ریزش ابر بخواهش گیتی خداوند - چند روز بارش نشد - و نزار دلان را سراسیمگی در گرفت - یکی از نزدیکان عرضه داشت - اگر از دادار توانا خواسته آید بس در خور فرمودند جهان آفرین بهبود بندگان نیکو داند - و سخنی چند (که نیروی شناسایی بر نقاب) برگذارند - او همچنان زاری میکرد - و خواهش می افزود - شهریار آرزو پذیر سیوم تیر ایزدی نیایش فرابیش گرفت - در کمتر زمانه ابر بر جوشید - و جهان را شاداب ساخت - هشتم خان اعظم میرزا کوکه باحمدآباد در آمد - پایان پیشین سال گجرات از خانخانان برگرفته بدو نامزد شده بود او باندیشه آنکه مالوه بهتر باشد در رفتن درنگ نمود - و بدرگاه والا عرض داشت - چون بمغز کار رسید بدان سو روی آورد - و گزیده سامان نمود *

و از سوانح سزایاقتن کشمیریان کجگرا - شازدهم حسین خان و محمد خان و ابوزید خان و غازی خان و لوهراچک و حسین دیو باندیشه فتنه اندوزی از بارگاه والا گریختند - و از راه جمو

(۲) نسخه [۱] هفتمه دام (۳) نسخه [۲] از نا سپاسیها (۴) نسخه [۱] تقدیر (۵) نسخه

[۱] نویهان - و نسخه [۲] نوندان *

بدان کهسار در آمده بعلي رينا پناه بردند - پيش از آنکه دست و پای برگشایند کار پردازان کشمیر بدست آورده در شهر بیلسا رسانیدند - و سرمایه پند پذیرى هرزه سگان شد - درینفلا قاضي علي بناظرى بیوتات سر بلندی یافت - (اگرچه صادق خان در میرسامانی کار آگهی داشت - و خواجه غیاث الدین بیگ دیوان بود) لیکن (چون هرکارخانه فراوان دخل و خرج دارد) هر چند یاور بیشتر کار شایسته تر - ازین رو چهارم امراد آن کار دان راستی پدیده را بدان شغل فامزد فرمودند - و چون میان قلیچ خان و صادق خان ناسازگاری بود فرمان رفت که در کار بیوتات قلیچ خان در نیاید *

و از سوانح ریزش باران بخواهش شاهنشاهی - اخترشناسان گذارده بودند - بیست (۳) و سیوم کسوف است - و همگی آفتاب گرفته شود - آزمون پیشگان دانش اندوز هندوستان چنین گذارند - اگر هفت روز پیش یا پس بارش شود نکوهیدگی آن بر روی کار نیاید - ایشان هر چند کوشش نمودند سودمند نیامد - و از شرمساری گزاره گرفتند - چون هنگام در رسید گیتی خداوند به نیایش گرمی دادار به همال بر نشست - و از دم گیرا ابرها فراهم آمد - و بارش در گرفت چند آنکه آن ساعت در گذشت - و جهان به بشگفت زار افتاد - فرمودند ایزد توانا خواهش این نیازمند را پذیرفت - و پرده بر حال اخترشماران یانه در آویخت - اگر گذارده طراز راستی داشته تاریکی افزود - سیزدهم شریف خان از مالوه آمد - و بسجود قدسی آستان سر بر افراخت *

و از سوانح عروسی بزم عبد الرحمن - از آنجا (که گیتی خداوند نگارنده اقبالنامه را بگونه نوازش سر بلند دارد) خواست پور او را (که آگهی و آرم از لوحه پیشانی او می نابد) بیکه از شایستگان درگاه بیوگانی پیوند دهد - بیست و هشتم ببرا درزاد سعادت یار کوکه که بیارسائی فامور بود عقد یگانگی بستند - و هنگامه شادمانی آراسته گشت - امید که ایزدی چشمه سیرابی پذیرد - و بسعادت سکالی و بختمندی تخمه افزونی گیرد (۴) - سیم قاسم علی خان از خیرآباد آمده دولت بار یافت *

و از سوانح بآشتی باز گردیدن فیروزی سپاه از اودیسه - (چون صوبه بهار از کردانی راجه مانسنگه انتظام یافت - و گردنشان بایلی گرائیدند) پایان سال گذشته از راه چهارکهند کشایش لودیسه را فرا پیش گرفت - و نزدیک بهاگلپور درنگ نموده بسعید خان حاکم بنگاله سکالش برگذارند

(۲) نسخه [اب] غیاث بیگ دیوان - و نسخه [ل] غیاث الدین دیوان (۳) در [بعضی نسخه] بیست

و هشتم - و در [بعضی] بیست و هفتم (۴) در [چند نسخه] گردد *

و همراهي خواست - او از نزديک رسيدن بارش بهنگام ديگر انداخت - راجه از کار پژوهي سر آغاز
 اين سال از راه بردوان روانه شد - ^(۲) پهار خان بابوي منکلي راى پتر داس با توپخانه از بنگاله
 همراهي گزیدند - در جهان آباد بنگاله ساخت - بسپج آنکه ناسپري شدن بارش سعيد خان و مخصوص
 خان و زمينداران و ديگر مردم خواهند پيوست - قتلو (که در او ديسه سر نخوت برافراخته بود)
 بدهر پور ^(۳) بيست و پنج کوهي فيروزي جنود آمد - و در سرانجام پيکار شد - و بهادر کوروه را
 با بسيارے برائي پور فرستاد - راجه فوجے بسرکردگی جگت سنگه بمالش او روانه ساخت
 آن نافر جام حصاري شده بلا به گري در آمد - و ديو افسانها بر خوانده آن نوجوان کم آزمون را بشاد خواب
 بے پروائي برد - و از قتلو مددگاري خواست - ^(۴) دهم خردان هنگاميکه از سرخوشي باده غنودگي داشت
 ناگهاني آن بد گوهر با فراوان لشکر برو ريخت - و چيره دست آمد - قتلو جلال خان و بسيارے
 دلاوران را بسرکردگی عمر خان برادر زاده ميرو پور کاسو و خواجه عيسي و کيل روانه ساخت - هر چند
 حمير بومي ^(۴) حيله سازي بهادر و روان شدن لشکر بيداري او گذارش مي نمود بگوش در نمي آورد
 بهزاران کوشش چنده را بقراولي فرستاد - غنيم بدرخت زار فرود آمد - و خيمه و پرتال را آنجا
 گذاشته از نهفته راه شتاب آورد - پيش آيندگان کم بين فرود آمدن غنيم برگذارده بے پروائي افزودند
 پايان روز غنيم در رسيد - از گسيختن رشته تدبير و توڑک بيشتري بے آويه پراکنده شدند
 و برخه پای همت افشوده به پيکار ايستادند - ^(۵) بيکه راتهور و مهيس داس و نرو چارن بمردانگي
 نقد زندگي در باختند - اگرچه چشم زخمے بغيروزي سپاه رسيد ليکن عمر خان و ميرو و پسران
 هميون قلي با چنده خوبشان بگو نيستے فرو رفتند - حمير آن نوجوان مدهوش را بر آورده
 بيورت خود بشن پور برد - و آوازه افتاد که روزگار او بسر آمد - راجه انجمن رازگوني بر ساخت
 و بچاره گري بر نشست - بيشتري گذارش نمودند - سزاوار آفست که بسليم آباد (که زه و زاد
 سپاهي آنجاست) باز گشته آماده پيکار بايد شد - پاسخ داد - باز پس شدن غنيم را دليلر ساختن
 و مهم را پای دادن است - اغروق را طلب داشت - و سگالش آويه فرا پيش گرفت - درين ميان اقبال
 شاهنشاهي شگرفي نمود - پس از ده روز قتلوي نافر جام در گذشت - بيمار بود از شتابروي
 پيمانة زندگانے او لبريز شد - خواجه عيسي نصير خان خرد پور او را بسري برداشت - و هنگامے
 افغانان لخته از افسردگي برآمد - بلا به گري و حيله سازي جويای آشتي شدند - فيروزي سپاه
 از نزار دلي و بارش فزوني پذيرفتند - و پيمان شد که بخطبه و سکه شاهنشاهي روزگار اينان

(۲) در [بعضی نسخه] بهار خان (۳) نسخه [۱] بدهر پور - و نسخه [ب] بدهرم پور (۴) نسخه

[ب] حمير بومي (۵) نسخه [۱] پيکه •

پیرایه برگیرد - و جز فرمان پذیري و خدمتگذاری سگالش نرود - و جگنآتهه که مهین پرستش کده است با توابع بخالصه باز گردد - و زمینداران دولتخواه را آسیبه نرسد - از زمانه ساری و فریب کاری همه را خط سپردند - چهارم شهرپور خواجه عیسی پسر قتلور را نزد راجه آورد - و صد و پنجاه فیل و دیگر گزیده کالا پیشکش درگاه مقدس سپرد - او گوناگون دلدهی داده به بهار باز گردید - بیست و سیوم میزرا یوسف خان را دستوری کشمیر شد - گیتی خداوند در نخستین منزل رفته گرانبار اندرز گردانید - سیم زین خان کوکه را بشمالی^(۳) کهسار فرستادند - چون زمینداران آنسو از جا استواری و خرد زبونی سونابی^(۴) فرایش گرفتند آن شایسته کار را به پندگداری و شمشیر آرایی با فراوان سپاه فرستادند - بیستم مهر تردی خان از اقطاع خود آمد - و دولت بار یافت - بیست و سیوم پس از سه ساعت و سیزده دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت کیسوداس راهور فرزند روشن اختر پرتو انداخت - گیتی خداوند بهار بانو نام نهاد - و همدربین شب از دخت مونه راجه گزین گهره^(۵) اقبال بر افروخت - کشور خدا به بیگم سلطان نامور ساخت *

و از سوانح روانه شدن مریم مکانی بفتحپور - بازرزی دیدار^(۶) حضرت شاهنشاهی جویده آمده بودند - و بخاطر چنان بود که شهریار دیده ور بزودی باز خواهد گردید - چون نقش آن سگالش ستوده دیدند بیست و چهارم آن مهین بانو بسرانجام بنه و بار خود دستوری گرفتند - بیست و هشتم افسرخدیو پایه شناس در نخستین منزل بنیایشگری رفتند - و شبی بروز آورده دستوری گرفتند بزرگ شاهزاده را فرمان شد که چند منزل همهی گزیند - دوم آبان عارف پور شریف خان در آگوه فرو شد - از تباہ خوئی دل آزاری کنیزان او ستوه آمده بهنگام مستی از هم گذرانیدند - و بادافراه ناسپاسی بر گرفتند - سیوم جشن شمسی وزن شد - و کشور خدیورا بدو داده چیز بر ساختند - و صلامی بخشش در دادند - و که و مه بگام خویش رسیدند - هفتم رای رایسنگه را به بیگانیر دستوری شد و مسیح الملک از گجرات آمد - یازدهم در مشکوی شاهزاده سلطان مراد از دختر خان اعظم نیک اختر فرزند چهره هستی بر افروخت - گیتی خداوند عالم سلطان نام برفهاد - هفتم آذر میدنی رای از گجرات آمده بسجود نیایش سر بلندی گرفت - در پیشکش او آهو و یوز بود آهورا بصید صحرائی گذاشته بودند - یوز لڑ کمین بیارش او برخاست - و پا در دام افتاد و آهو را سراسیمه ساخت - و گرفتار شد - در جشن این ماه بادا هوش افزا می پیمودند

(۲) در [چند نسخه] فرمان بری و خدمتگذاری (۳) نسخه [ب] رخصت شمالی کهسار

دادند (۴) نسخه [ز] هشتم مهر تردی خان (۵) نسخه [ل] سعادت (۶) نسخه [ا ب]

دیدار شاهنشاهی •

میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحی میر عدل نیز ساغرے در کشیدند - گیتی خدیو را
این بیت بر زبان رفت *

در در پادشاه خطا بخش جرم پوش * قاضي^(۲) قرابه کش شد و مفتي پیدالهنوش
^(۳) یازدهم احمدعلي اتالیق و خشور توران را روزگار سپری شد - نابهنگام خورش بیمار ساخت - و ناپرهیزی
سرباری آمد - از آگهی و گران سنگی فراوان بهره داشت - سیزدهم خانخانان را سیوم پور
نشاط افزود - او همواره خواهش فرزند میکرد - و در جویائی بیتابی داشت - هنگامی که در گجرات بود
شده بر اقم اقبالنامه فرمودند - در فرمانی (که بخانخانان نام د شود) برنگار که ایزد جان آفرین
اورا درین زودی سه پسر دهد - ایرج و داراب و قارن نام برنهد - در کمتر فرصتی گفته پیدائی گرفت
و بتازگی نهفته دانی شاهنشاهی را که و مه دانست - بزرگ جشنی بر آراست - و قدسی قدوم را
خواهشگر آمد - آرزو پذیرش یافت - و پایه برافراخته تر شد - درین روز آگهی آمد که
شیرخان فولادی (که در گجرات شور افزائی داشت) به نیستی خانه شتافت - و فتنه اندوزان
به پیغوله ناکامی در شدند - چهاردهم دخت میرزا سنجر بپرستاری شاهزاده بزرگ
سعادت اندوخت - او پور خضرخان هزاره است - بفرمان افسرخدیو از بنگاه آورده بود - درین روز
بآرزوی خویش رسید *

و از سوانح گرفتار آمدن یعقوب و فرو شدن ابیا - این دو برادر در کمین گریز بودند - زمانه
فرصت نداد - شهریار مهربان دل زنهاردادگان را بادافراه نه پسندید - و با حسن بیگ گرد
نزد راجه مانسنگه فرستاد - تا از بنگاه دور باشند - و هم لخته باسایش گرایند - هیزدهم در قصبه
(که نزد بامر پور است) راه می سپردند - حسن بیگ همراهان را سه توپ ساخته بود - جمع
با زه و زاد - و جوقی بیاسبانی یعقوب - از آنکه بیمار را نموده بود بسکلس میرفت - و گروهی با خود
داشت - چندی از حیل سازان تباہ کار بفریاد شدند - که رهزن دست بپرتال در آورد - حسن بیگ
همراهان را بدانسو فرستاد - درین هنگام ابیا (که درین سخن بود) ناگهانی مشعلچیئی را بشمشیر
جان بشکود - و حسن بیگ را زخمی ساخت - او در آویخته بزمین آورد - و از هم گذرانید
دران انت و خیز محمد کوکے یعقوب گزند پارک رسانید - آنرا نیز برگرفته بر زمین زد - درین هنگام
مردم رسیدند - و یعقوب با دیگر غنوده بختان گرفتار آمد - دریندولا^(۵) راوت دت پیکار را (که ده کیامی
مؤ از ولایت بکر بود) دشمنان جان ستان زخمی بر پشت و بن گوش رسانیدند - دران نزدیکی

(۲) نسخه [۱] حافظ پیاله کش شد و مفتي شراب نوش (۳) در [بعضی نسخه] دهم (۴) در

[چند نسخه] ابیا - و در [بعضی نسخه] ریبا (۵) نسخه [ب] راوت پیکاره •

رام داس خویش او را فرزندے بزد - بدانسان دوزخ داشت - بر زبان روزگار افتاد که فرو شده پیکر گرفت - و بوخه نشانهای او را میسراییدند - بآوردن او فرمان رفت - بیست و ششم آن چهارساله را آوردند - و بفروغ دوربینی گیتی خداوند هرزه سرائی اینان بروی روز افتاد - فرمودند در تراسخ پیکرها دگرگون بود - آن تن زخمی بود نه جان - هاما چنین شگرفی بیاروی مخیله و مصوره چهره افروزد - دور نیست که مادر او اندیشیده باشد - که آن فرو شده از شکم او پدید آید در هنگام بستن نطفه زخمها در خیال داشت - مصوره برگرفته همان نقش بر بست - و داستانے برجای خود داشتند - فرمودند روزے پیش از زادن من مریم مکانی در پا خاله چند بسوزن نقش میکردند - جهانبانی ازان پژوهش نمود - عرضه داشتند آرزو آنست که یادگارے در پای پسر من پدید گردد - چون هستی چهره بر افروخت همان طرز خالها در پا پیدائی گرفت و ساق پا کشاده ببار یافتگان نمودند *

و از سوانح رسیدن زین خان موکلتاش بدرگاه والا - گذارش یافت که آن پسندیده خدمت را بشمالی کوهستان فرستادند - از نزد نیدال در آمد - و تا کاهلور کنار دریای ستلج تکاپو رفت - و همگی بوم نشینان فرمان پذیر گشته پیشکشها آماده ساختند - راجه بدھی چند از نگر نرت - پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از مو^(۶) - راجه انروده از جسوال - راجه نیله از کاهلور - راجه جگدیس چند از گوالیار - راجه سیدپال چند از ده پال - رای سنسار چند از سیهه - رای پرتاب از مانکوت - رای بهونر از جسرونه^(۷) - رای بلبهدهر از لکن پور - رای دولت از شیوکوت بهرته - رای کرشن از قلعه بهیلا رای نراین بومی هسکنت - رای کرشن یلادیه - رای اودیبه بهمیری وال^(۸) - اگرچه سوار اینان بده هزار کشد لیکن پیاده از یک لک فزون - هفتم دی با همگی بومیان سعادت کورنش اندوخت - و هر یک بگوناگون نوازش سر بلندی یافت - هیزه فیل و صد و پانزده اسپ و دریست و پنج شکاری جانور از باز و شاهین و جز آن و قطاسها و دیگر نسرقات آن سرزمین و گرانمند خواسته بنظر همایون در آورد - و آفرین برگرفت *

و از سوانح آمدن ایلچی توران - مرزبان آنجا ازان باز (که شگرفی جاوید دولت دریافته) درستی و فیاض فراپیش دارد - و در هر چندے بنازه روشے لابه گرمی نماید - و داستان یکجتهی بر خواند - از باز فگردیدن احمد علی اتالیق دل نگرانی داشت - درین هنگام از ناهنجاری پور خود (که ایماق بدخشان درخواستے بود) آشفته تر شد - و آن شوریده مغز را سوزنشا کرد - و نفرینها نمود

(۴) نسخه [ز] بیست و هشتم (۳) نسخه [۱] بنهان (۴) نسخه [ب] کاهور (۵) نسخه [ب]

بدیچند (۶) نسخه [۱] از منو (۷) نسخه [۱] جترو نه (۸) نسخه [ل] همروال *

و پوزش آن سرنامه ساخته در برآمد پیشین کارها سخن برگذارد - و مولانا حسین خراسانی را (که از بابریان او بود) با گزین ارمغانی بدرجه والا فرستاد - پانزدهم سعادت بار یافت - و دلاویز گفتار آرامش آورد - و همدربن سال شهاب الدین احمد خان در اجین رخت هستی بر بست - درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاری بجای آورد - در ملک آبادی از یکتایان زمانه بود - خدیو روزگار برای غمخواری پس ماندگان او خواجه محب علی خان را دیوان مالوه ساخته فرستادند - و اقطاع او را بنوکران باز گذاشتند *

و از سوانح فرستادن شهیدار خان بزندانی دبستان - ه دهم بے فرمان از سواد آمد - و در کشاکش عتاب افتاد - و نیز روشن شد کالی را که در تیول او بود از زر محنتی باز گذاشت - گرانع خاطر اقدس برافزود - و نابوچیان کین توز دیگر کجریه های او بروش درست گویان بے غرض رسانیدند شهریار او را در بند خانه باز داشت - و دربینی را بشناسائی فرستاد - درین روز حکیم عین الملک بسعادت کورنش دولت افدرخت - هندیه^(۲) و مالوه جایگیر او بود - چون بے فرمان بدرگاه رسید بار نیامت - و از آگهی آنکه خان اعظم میرزا کوکه جایگیر او را گرفته است و بداد خواهی آمده به پیشگاه حضور طلبیدند - بیستم خاصه کبوتری پرواز داشت - چرغی بدو یازش کرد - و نزدیک بود که درشکود - چون نظر همایون بران افتاد بر زبان گوهر بار گذشت - بزیند - و برگزید ناکاه جوقی از صحرائی زاغ فراهم شده آن را گرد گرفتند - او چنگ از کبوتر باز داشته بسراسیمگی افتاد - و از نظارگیان غریب برخواست - والا همتی (که جز ایزدی رضا نپژهد) آسمان را بکام او گردانند - پذیرائی مشتے جافور چه شگفت *

و از سوانح فرستادن فیروزی جنود بگشایش قندهار - جدت آشینی بفرمانروای ایران شاه طهماسب گذاشته بود - ازین رو دیهیم خدا بگرفتن آن دل نهدادے - دریندولا (که ایرانیان را ستاره بختمندی بدان تابش نماند - و مظفر حسین میرزا ورستم حسین میرزا فرزندان سلطان حسین میرزا بشورش برنائی از مرزبان ایران سر باز زدند - و در فرمان پذیرگی شاهنشاهی گفتار اینان بکردار نمی گزاید) بخاطر همایون رسید که گزیده لشکر بدانسو فرستاده یاورگی^(۳) کارکنان ایران نموده آید - اگر میرزایان رو بدرگاه نهند فواخته الکلای دیگر داده شود - و آن آباء بوم بیاسبانی یکے از طرز دانان دادگر باز گزاید - و اوزیک از اندیشه گرفتن باز ماند - و آن یاورگی دلخوای صورت بندد - بیست و چهارم خانخافان را دستوری شد - و شاه بیگ خان سید بهار الدین بختیار بیگ گوردن راول بهیم دلپت جانش بهادر بهادر خان قوردار محمد خان نیازی

(۲) در [چند نسخه] هندیه مالوه (۳) نسخه [ز] یاورگی کار گشائی بر ایرانیان نموده آید .

علي مردان بهادر بلبهدهر را تهوور شيرخان قرايبيگ فريدون برلاس سرمدی ميرو معصوم بهکري حسن علي عرب خواجه حسام الدين سيد درويش قاسم کوه (۲) خاکي گله بان نور محمد خواجه خضري عبدالغني الخ بيگ سال النگي خاکي بيگ سيد ميرعلي ميرزا بيگ سالار قلي ميرزا محمد سيد بنده علي ابراهيم بيگ مرشد قلي جولک شمشير عرب محمد زمان باقي چهار دانگي عبداللطيف بهادر ملک عزت علي کابلي الله بردي تولکچي الياس توپچي محمد قلي تفکري بردي فرخ بيگ قل محمد و بسيارے راک مردان کار آگاه را بهمراهي نوشتند - و خواجه مقیم به بخشيدگري سريلندي يافت فرمان شد که از بلوچستان بدان سو گرايد - اگر فرمان پذيری فراپيش گيرند آن آباد ملک بانان وا گذارد - و همراه گيرد - ورنه بسزا برمالد - و بدان گران سعادت پزوه بسپرد - و نيز مرزبان تتهه بفاصيه سائى درگاه نيامده است - کار آگه فرستاده داستان اندرز بر خواند - اگر خود پيوندد يا فوج همراه سازد بهتر - ورنه بدهارا بگذراند - و در بازگشت مالش بسزا دهد - غره بهمن گيتي خداوند کشتي سوار به نخستين منزل خانخانان (که بيگ فرسخي بود) سايه عاطفت انداخت و والا بزم آراسته شد - و به نثار و پيشکش سعادت اندوخت - و بهين پنדהا آويزه گوش آگهي گردانيدند - و همدرين روز سلطان پرويز را خواهرے نيك اختر بزاد - اميد که قدوم او فرخي نيزايد - ششم اسمعيل قلي خان از گجرات آمده بسجده قدسي آستان ناصيه بختمندي برافروخت نهم قاسم علي خان را بکالپي (که در اقطاع او بود) دستوري شد - بيست و دوم گيتي خداوند را دندان بدرد آمد - و زلوك بر نهاده چاره گر آمدند - سيوم اسفندارمن خديو جهان از آب راري برگذشت - و هشت روز بعشرت شکار پرداخته از گلگشت صحرا نشاط اندوخت *

آغاز سال سي و ششم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال اسفندارمن از دور سيوم

روز پنجشنبه بيست و چهارم جمادى الاول سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه پس از چهار ساعت و شازده دقيقه نور افزای نشيب و بالا حمل را نور آگين ساخت - کار پردازان سلطنت دولتخانه را آئين بستند - صورت را حسن معنوي پيرايه دادند - و روزگار آخشيچان چون جهان خرد سرسبز و شاداب شد *

ابى عروس طرب از بخت شکايت منماى * حجاى حسن بياراى که داماد آمد
بوى بهبود ز اوضاع جهان مي شنوم * شادي اورک گل و باد صبا شاد آمد

(۲) در [بعضه نسخه] هاشم کوه (۳) نسخه [۱] عزير علي کابلي (۴) نسخه [ب] قلي محمد *

هر روز جشنی دیگر آراسته گشت - و الهی سپاس را روز بازار دیگر شد - ششم زین خان کوکه را پایه افزودند - و بوالا منصب چهار هزاره و نقاره سربلندی یافت - نهم با برخی پردگیان کشتی سوار به بستانسرای میرزا کامران خرامش رفت - و تماشای رنگ آمیزی بهار عشرت افزود - هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه بنظر همایون در آوردند - لخته گزیده فیل و دیگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود - و خود را بدین دست آویز بیداد داده - روز شرف که بزرگ جشن بود ایلیچیان تته بار یافتند - و عرضداشت با پیشکش گذرانیدند - همگی گذارش آنکه از خرد غنودگی گذشت آنچه گذشت - اگر نوید بخشایش رسد پیشین لغزشها چاره پذیرد شهریار پوزش پذیر آمدگان را امیدوار ساخت - و منشور دلدهی برنگاشت - نهم اردی بهشت بزم قمری وزن شد - افسر خدیو را بهشت چیز بر ساختند - و داد و دهش را هنگامه بر ساختند *

و از سوانح بهی یافتن نگارنده اقبالنامه - چهارم بهمن ماه پیشین سال بیدماری افزایش یافت - پزشکان روزگار سنگ مئانه پنداشتند^(۲) - و دوی آن بکار میرفت - و زمان زمان رنجوری می افزود - چند آنکه کار آگهان گسسته امید شدند - ازین آگهی لخته شادی می اندوخت از سر آغاز آگهی سرو برگ زندگی نبود - و از تقلید روائی و خلق پرستی ناسور دل بیتاب داشت - لیکن چون بآئین سپاه بود طبیعت از فرمان خرد بیرون رفته باندوه در میشد - این اکدش غم و شادی را همواره بدل در گذرد - که داستانی چند بزبان شمشیر گذارده آید - و گوهر شناسی گیتی خدارند را بتازگی دلنشین که و مه گرداند - و تنگ حوصلگان را (که از نخوت مردانگی ناهنجار روند - و دستارچه لاف گذاری کج نهاده عشوه فرو بندند) بزبان کردار خموش گرداند دیهیم خدا هر بار که برین رنجور سایه عاطفت انداخته نوید تندرستی رسانیده - دیگران داستان دلدهی نام نهاده - دو روز از نوروز مانده بود که دانش اندوز حکمت آموز حکیم مصری از دکن آمد - و بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - همان دم شهریار مهربان دل او را بر سر این آماده سفر واپسین فرستاد - از شکفته روئی او تازه نشاط پدید آمد - آن پزشک آزمون کار نارسائی پیشینیان دریافت - و بمغز بیدماری و ارسیده بچاره گری بر نشست - در کمتر زمانه نشان بهی پیدائی گرفت و نفس نفس تندرستی افزود - پانزدهم صحت یافته بکورنش رفت - و نهفته گذاری افسر خدیو بتازگی خاطر نشان خرد و بزرگ شد - ایزدی نیرو درین رنجوری شگرف یاروی نمود - فراوان سال در شناسائی نفس ناطقه سراسیمگی داشت - و هر دلیلی (که گذارده پیشینیان بود) ناخن زده آمده

و احتمال آنکه دانائی باعبدال آخشیجان مزاج باز گردد - از سرپای خاطر برنیامد - در آشوب بیماری بر من پیدائی گرفت - و بنورستان آگهی آرامش یافت *

و از سوانح چیره دستی برهان‌الملك بر جنوبی دیار - چون نخستین بار ناکام برگشت چنانچه لخته‌گذاشته آمد در مالوه باقطاع خود بسر میبرد - درینولا (که خان اعظم بگجرات رفت و شهاب خان را روزگار سپری شد) نزد راجه علی خان مرزبان خاندیس رفت - او بتدسی فرمان شاهنشاهی سرگرم یاری شد - و بعادل خان بیجاپوری قرارداد که چون باحمد نگر روی آورد از انسوفیز لشکر دررسد - و بدین سگالش برخه سپاه او روانه شد - تا بسرحد خویش افتظاربرد جمال خان (که سپه‌آرای احمدنگر بود) از اندیشه فراهم شدن هر دو سپاه تیزدستی نمود - و پیشتر از آنکه برهان‌الملك نزدیک شود اسمعیل پور او را برداشته به بکار بیجاپوریان شدتت - و بکمر آویزه چیرگی یافت - برهان‌الملك چون ببرار آمد امجد‌الملك و عظمة‌الملك و سیف‌الملك و شجاعت خان و جهانگیرخان و صدرخان و عزیزالملك و دیگر سران پیوستند - و بے جنگ خاطر از انکا و پرداخت - و همانروز (که جمال خان را باد نخوت بسرافتاد) ازین آگهی در سبکروی شد - و سرشته تدبیر از دست داده بے شایسته آمادگی گام فراخ بزد - و از گوبه فردا پور برگذشت - هفدهم دران نزدیکی عرصه نبرد برآراست - راجه علی خان از دور بینی برهان‌الملك را با امرای برار دورتر داشت - و خود بکارزار درآمد - و هنگام آویزش گرمی پذیرفت - دران زد و خورد بندوقه بجمال خان رسید - و خرمن هستی او پاک بسوخت - لشکر دکن پراکنده گشت و سترگ فیروزی چهره نشاط برانروخت - در کمتر زمان اسمعیل را گرفته آوردند - و زندانی شد سپس مرزبان خاندیس برخه مردم را همراه ساخته خرد باز گردید - و در کمتر فرصت باحمد نگر شتافت - و برهمگی ملک چیره دست آمد * (۳)

و از سوانح رسیدن ایلیچی فرمانروای ایران شاه عباس - از کار آگهی و نیک سگالی افسرخدیو هرگونه مردم بدرگاه والا بار خواهش برگشایند - و فرو بستگیها گشایش یابد - دگرگونی کیش راه کارسازی نگیرد - و آشنائی و بیگانگی گرد دویی نینگیزد - که همه دوستداری او را جویند و هر یک با آرزوی خود کامیاب - دران هنگام (که دارائی ایران بپدر او سلطان محمد خدا بنده رسید) فتنه اندر زان خویشتن بین او را ببرزگی برگرفته در هری غبار شورش انگیختند - و آن برنای ناآزمون را دستمایه خود کامی ساختند - اورنگ نشین ایران بخراسان آمد - و از نابینائی

(۲) نسخه [۱] چیره دستی یافت (۳) در نسخه [۱] اینجا عنوان آورده - رسیدن ایلیچی

خود و نخوت فروشی دستور و دورنگی سپاه کارناساخته برگشت - او مرشد تبریزی را بدرگاه والا فرستاده یاروی درخواست - شاهنشاه داکتر سزوار پاسخ ندانست - و بر زبان گوهرآمود گذشت هرگاه آویزش با مجازی خدا رود، چگونه دستیاری نموده آید - درینولا پاکدامنی خود و چیره دستی بد سگالان خود کام بتازگی برگذارد - و تازه و کهن پیوند نیلگان فریاد اقدس داده از ناپرسیدن^(۲) شکایت گونه نمود - و در بوزه همت کرد - ششم خرداد یادگار سلطان روملو (که کهن سال نو خورد بود و از بابریان آن دردمان) بسعادت کورنش سر بلندی یافت - و نیایش نامه را با گزین ارمغانی گذرانید - شهریار پوزش پذیر فرستاده را بنواخت - و در برآمد کار او جانقی رفت - برخی بران بودند که یکم از فرزندان بختور را با فیروزی سپاه فرستاده خراسان از اوزبک برگیرند - و بگزین روشه دستگیری نیکنامی آورد - چون فرمانروای توران پی در پی گزیده مردم فرستاده پیمان یکجتهی استوار ساخته بود پذیرائی نیافت - فرمودند سزوار آنکه نخست داستان اندرز فروخوانده شود بو که آویزه از میان برخیزد *

لخته حال صفوی سلسله برمی طرزد - و سراستان سخن را شاداب میگرداند - او بهشت پشت بشیخ صفی اردبیلی میرسد - و آن آگاه دل به بیست واسطه بامام موسی کاظم - شاه عباس بن سلطان محمد خدا بنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین ابواسحق بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عیوض^(۳) بن فیروز شاه زرین کلاه بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمعیل بن محمد بن احمد غزالی ابو محمد بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم - فیروز شاه در زنگان نزدیک سلطانیه اردبیل میبود - بفرخ روزی و نیک نامی برمی برد - عیوض در اسفرنجان اردبیل بنگاه ساخت - قطب الدین بار دبیل خانه گرفت - و خداپرستی از ناصیه شیخ صفی تابش دیگر داد - او با خود در آویخت و فیروز مند آمد - بهنر پژوهی بشیواز رفت - و شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت - برخی صفی درونان نهفته بین گشایش کار بگیرا دم شیخ زاهد درگیلان نشان دادند - او چراغ شناسایی از شیخ جمال الدین گیلانی افروخته داشت - و سرچشمه او شیخ جنید بغدادی - ناگزیر بدانسر روانه شد - و در دیه هلک گران دیدار یافت - و سعادت اندوخت - شیخ عنصری دخت خود را بدان معنوی فرزند سپرد - و نژاد را فرخی افزود - دران هنگام (که صاحبقرانی روم برگرفته

(۲) نسخه [ز] از نا رسیدن سپاه (۳) در [چند نسخه] عوض (۴) نسخه [ل] دریافت *

باز گردید (شیخ صدرالدین موسی را باردبیل دریافت - و در بوزۀ همت نمود - و از خواهش باز پرسید - شیخ آزادی بندیان روم درخواست - و پذیرفته آمد - و فراوان کس از استجلو و تکلو و رستاق و روملو و ذوالقدر و افشار و قراچار^(۲) و اغلو و جز آن را بذك بر گشودند - و بسیاری از اینان بمسپاسگذاری غاشیۀ عقیدت بر دوش دل کشیده صوفیگری گزیدند - شیخ جنید را خواهش اسباب آرائی از گوشۀ وارستگی بیرون آورد - و فراهم آمدن گروندگان یاور افتاد - جهانشاه قراقونیلو مرزبان عراقین و آذربائیجان ازین هنگامه باندیشه در شد - و شیخ را از قلمرو بر آورد - او بحلب رفت و از آنجا بدیار بکر - حاکم آن اذن حسن آقاقلو^(۳) به نیایشگری برخاست - و بخدیجه بیگی آغا خواهر خود پیوند بیوگانی بست - سلطان حیدر ازو بزد - و چون در پیکار شیروان شاه بساط زندگی در نوردید پور او در اردبیل در پناه درویشی سروری پزوه شد - و کلاه دوازده ترکی قرمز از سقرلاط بر سر گروندگان خود برفهک - و چون اذن حسن بر جهان شاه چیره دستی یافت فرزند خود را حلیمه بیگی آغا یا علم شاه خاتون بسطان حیدر (که خواهرزاده او بود) داد - و ازو سه پسر شد سلطان علی میرزا - ابراهیم میرزا - اسمعیل میرزا - او بکین توزی شیروان رو آورد - و فرخ^(۴) افشار که شیروان شاهی باو رسیده بود پیکار نموده شکست یافت - دیگر بار آریزش رفت - روزگار سلطان حیدر سپری شد - و یعقوب بیگ هر سه پسر او را در اصطخر زندانی ساخت - امیر قرا عثمان در زمان صاحبقرانی و شاهرخ میرزا ایالت دیار بکر داشت - چون روزگار او بسر آمد اذن حسن بجای پدر برنشست - و با امیر جهانشاه بن قرا یوسف آریزشها نمود - و به نیستی سرا برنشاند دو پسر داشت - سلطان خلیل - میرزا یعقوب - نخستین جانشین شد - لیکن از دوست شناسی سپاه ازو برگشته برادر گرائید - و در آریزه او قالب نهی کرد - چون یعقوب بیگ را واپسین خواب در گرفت فرماندهی برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اذن حسن رسید - او هر سه پسر سلطان حیدر را از زندان بر آورد - روزی^(۵) چند نگذشته بود که از فزونی مردم و نیایش گوی اینان به بیمناکی افتاد - و در بسج دیگر شد - برادران اردبیل سو گام^(۶) ناکامی برگرفتند - لشکر از پی فرستاد - و سلطان علی میرزا را در پیکار نقد زندگی یغمائی شد - و آن دو برادر بگیلان شتافتند - و کارکیا علی مرزبان آن دیار دستگیری نمود - و در محرم نهصد و پنچ شاه اسمعیل بایران شد - و صوفیان بروگرد آمدند - او بکین توزی فرخ افشار برآمد - و در پیکار روزگار او سپری شد - آن ملک برگرفته روی بآذربائیجان آورد - و چیره دستی یافت - و بنهصد و هفت

(۲) نسخه [۱] قچار (۳) در [چند نسخه] آق قونیلو (۴) نسخه [۱] فرخ یسار (۵) نسخه

[۱] گام و ناگام راه برگرفتند •

در پانزده سالگي در تبريز خطبه بنام خود ساخت - و بجای گلاهِ حیدري قاجِ دوازده ترکی بر ساخت - او را پنج پسر شد - طهماسب میرزا - التاش^(۲) میرزا - سام میرزا - رستم میرزا بهرام میرزا - با سلطان مراد پور یعقوب بیگ نزد همدان کارزار نموده فیروزمند آمد - و عراق و فارس و کرمان برگرفت - و بر علاءالدوله ذوالقدر چیرگی یافت - و بغداد و برخی عراق عرب را بر قلمرو افزود - و خوزستان بدست آورد - و شاه بیگ خان اوزبک را نزد مرو از هم گذرانید - و خراسان تا کنار جیحون ازو شد - بیست و چهار سال بفرمانروایی برنشست - و در سي و هشت سالگي عالم را پدرود کرد - دوشنبه نوزدهم رجب نهصد و سي^(۳) (که واپسین روزگار او بود) شاه طهماسب در دوازده سالگي بر اورنگ سلطنت برآمد - لفظ ظل ازان سال باز گوید - در روزآباد جام با عبدالله خان کارزار نموده فیروزي یافت - سلطان سلیمان فرمانروای روم بیدارش ایران برآمد شاه را آویزه بهدید نیامد - و بتاخت آلکلی او تیزدستی نمود - و گزیده قلمرو خود را از گزند^(۴) رومي سپاه نگاهداشت - گوجستان و گیلان بدست آورد - و خان احمد را بقلعه قهقه^(۵) زنهانی ساخت - و اسمعیل میرزا دومین پسر خود را چون کچرو و بی آرم بود از هرات طلبداشته بزندان فرستاد - و فراوان سال در قزوین بکاردانی و آهستگی فرمانفرمائی نمود - و بسا نیکوئی چهره روزگار او برآراست - جز آنکه در نهصد و شصت و شش سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان با چهار پسر و دوازده هزار کس پناه آوردند - او از هرزه درائی خوشامد گویان خانه برانداز بخون گرامی مهمانان دست برآورد - اگر شکوه سلطان روم برین داشته در برابر زرو سیم برنگرفته - پنجاه و چهار سال بر اورنگ فرماندهی برنشست - چهارم خرداد بیست و یکم سال الهی پایان شب از ناسور در گذشت - برخی برآنکه بکوشش سلطان حیدر مسموم شد - و از هم گذران^(۶) صوفي حکیم ابونصر پسر صدر شریعه را در محفل شاهی باور آن - و گروه گویند ابراهیم میرزا از دشمنی^(۷) و از دمسازی بدان بدین روز نشاند - چون رنجوری افزود سلطان حیدر از دمسازی خوشامد گویان یافه برای اندیشه بزرگی در سر گرفت - و با وکالت بی انباز گرامی پدر بسیج سروری جوهر عقل او را تباہ گردانیده بسیار زر بندگان بدو گرویدند - درین هنگام شاه تندرستی یافت - اگرچه او را از دور بیغی بیدار پرس در نیارود لیکن در وکالت آن پایه نماند - و چون روزگار او سپری شد پریخان^(۸) خانم دخت او دومین پسر او اسمعیل میرزا را طلبداشت - و بدستان سرائی سلطان حیدر را درون

(۲) نسخه [۱] الفس میرزا - و نسخه [ب] الفاس میرزا (۳) در [چند نسخه] سلیم (۴) نسخه [ز] از آسیب (۵) نسخه [۱] قهقنه - و نسخه [ز] فیقه (۶) نسخه [ز] صوفیان (۷) در [بعضی نسخه] از دشمنی آن بهتنگ آمده بدین روز نشاند (۸) در [بعضی نسخه] پری جان خانم - و نسخه [ل] پری خانم •

حرم سرا آورد - و خلفای روملو و شمخال چرکس و شیب خان و ولی سلطان و امیران تکلو و دیگر هواخواهان اسمعیل میرزا کشک داشتند - درآمد و برآمد دولتخانه را بخته یازش سلطان حیدر نمودند - پریخان خانم از درون بجانستانی برخاست - درین هنگام سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر امرای استجلو نزدیک ده هزار کس فراهم شده به برآوردن سلطان حیدر روی آوردند - شمخال به تیزدستی درون شده کار او بانجام رسانید و سر او را بیرون انداخت - و شورش فرونشست - اسمعیل میرزا باورنگ فرماندهی برآمد و نزد قم خطبه بنام خود کرد - آن سوادائی مزاج را بدمستی دنیا بقدر نشناسی و خونریزی برد - یک و نیم سال و چهارده روز طبیعت پرستاری نموده سیوم آذر سال بیست و سیوم الهی درگذشت - و درین کوتاه دولت در جان شکرعی برادران و خویشان و دیگر بزرگان دراز دستی نمود - از شش برادر خود سلیمان میرزا سلطان محمود میرزا امام قلی میرزا سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد - و سلطان علی میرزا را فروغ چشم برگرفت - و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزند سلطان محمد خدا بنده را رهنمای نیستی شد - و در روایع آئین سنیان کوشش نمود - و بجائی نیارست رسانید سلطان محمد خدا بنده برادر بزرگ او در سال بیست و سیوم الهی اورنگ نشین آمد - و جهان بشگفت زار افتاد - شاه خونریز چندی را بجانگرائی او فرستاد - و نزدیک بود که کار او بانجام رساند که آواز فرود آمدن او جهان را برگرفت - و ناگهانی بدولت رسید - و داد و ستد بر فخرالدسا بیگم دختر میر عبداللّه والی ماژندران (که همخوابه او بود) قرار گرفت - او نیز گسیختن پیوند دلها فراپیش نهاد - و (چون رومی سپاه بشروان رو آورد و ایرانیان شکست خورده برگشتند) شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید - و بگزین آویزها اولکلی خود برگرفت - چون باز گردید قزلباش از بے آزر می برآشت - و آن مهین بانورا به نیستی سرا فرستاد - آغاز دولت اینان بدستیاری اخلاص بود - اکنون که چنین بیراهه میروند ندانم که حال این غنودگان بکجا کشد باز شورش روم بلند می گرا شد - شاه به نیروی نیکو خدمتی میرزا سلیمان وزیر آن یورش را بحسن انجام رسانید •

درین هنگام امرای خراسان عباس میرزا را دست آویز شورش گردانیده در گرفتن مشهد دلیری نمودند - اگرچه مرتضی قلی آویزش نموده شکست یافت لیکن در نگهبانی شهر کار آگهی بجای آورد - شاه لشکر بدانسو کشید - و تربت را (که سر راه هری بود - و مرشد قلی خان

داشت) گرد گرفت - و از دو روئی ناسپاسان پس از ششماه آشتي کرده بعراق باز گردید - درین میان آگهی یافت که عباس میرزا بیدارش پیکار می آید - و از بازگشت شاه خواب بے پروائی دارد پرنال گذاشته بشبگیر بوم وار بران اردو ریخت - بسیاری سران لشکر را روزگار سپری گشت و برخی گرفتار آمدند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - میرزا با چنده درهرات حصار شد آنرا گرد گرفتند - از یافه درائی هرزه سگلان نانرجام درونیان و برونیان بر فراز بیحیائی بر شدند و میرزا سلیمان را بزور از دولتخانه بر آورده رهگرای نیستی گردانیدند - ناگزیر شاه گرگ آشتی نموده باز گشت - و بفرو نشانیدن رومی شورش لشکر بآذربایجان کشید - و سپه آرائی حمزه میرزا باز گردید - ترکان بے حقیقت با میرزا نیز راه ستیزه فرایش گرفتند - و کاره نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند - و طهماسب میرزا خرد پور شاه را بکلانی برگرفتند - حمزه میرزا بنگاه را گذاشته به پیکار اینان تیزدستی نمود - و فیروزی یافته به پیشین شغل باز گردید - درین میان مرشد قلی مشهد را بدستانسرائی برگرفت - و عباس میرزا برهنمونئی علی قلی به پیکار برخاست و هزیمت یافته بهری رفت - او اتالیق میرزا مرشد قلی شد - درین هنگام حمزه میرزا را دلال پسر از هم گذرانید - و امرا ابوطالب میرزا پسر خرد شاه را پیشوا گردانیدند - آوازه آمدن عبدالله خان بکشایش هری جهان را در گرفت - مرشد قلی خان عباس میرزا را گرفته بعراق رو آورد قزلباش روز بروز جدا شده می پیوستند - تا آنکه شاه سلطان محمود و ابوطالب میرزا نیز با چنده رسیدند - هر دو را بگوشه باز داشت - و در سال سی و دو الهی خطبه بنام او شد - و بسیاری را ببدگمانی از هم گذرانید - (اگر چه آذربایجان نیارست گرفت - و چنده خراسان بای داد) لیکن چون فرمانروای توران در گذشت خراسان را برگرفت - و آنکه از شورش برنائی بے محابا خون ریخته و بذاموسها گزند رسانیده از توجه گیتی خدیو لخته فرو نشست - امید که روزبه آید و همدین سال مهتر ابراهیم عرضداشت مطهر حسین میرزا از قندهار آورد - پیشکش را بر لابه گوی افزوده بود - شاهنشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود - هیزدهم پیلانی (که راجه مانسفکه در آشتی آردیسه برگرفته بود) بدرگاه والا رسید - و لخته بتماشای آن عشرت اندرختند *

و از سوانح رسیدن مریم مکانی از دارالخلافه آگزه - چون از نزدیک شدن آگهی آمد خدیو عالم فرزندان والا گوهر را یکی پس از دیگری بپذیرگی فرستاد - بیست و یکم خرداد اورنگ آرامی هشیار خرام کشتی سوار پذیرا شد - و در سرابرد آن مهین بانو رفته نیایشگری نمود - بامدادان بدریائی کاخها عشرت گزیده باز گردیدند *

(۲)
فیروزی یافتن خان اعظم میرزا کوکه - و ریخته شدن
آبروی مظفر گجراتی

(چون گجرات از خانخانان برگرفته بکولکلتاش نامزد ساختند - و او دیرتر بدانسورفت و ریایات همایون بصوب پنجاب برافراخته آمد) تباہ سگالان آن دیار از کوه اندیشی و کم بیدی طیلسان آرم دریده از فرمان پذیری سر باز زدند - جام (که سرگروه آن گروه بود) در فراهم آوردن فرمایگان بد نهاد شد - و اندوخته^(۳) روزگاران بیرون آورده مظفر گجراتی را (که از بیداشی سر سروری خاریده) سپه آرای ساخت - و دولت خان پسر امین خان غوری مرزبان جونه گده و سورت و کهنکار بزرگ کچه را بیآوری برخواند - پیش از آنکه هنگام بدگوهران گرمی پذیرد کوکه بدانجا رسید - لخته پروا نکرد - و چنده آسان بر شمرد - تا آنکه مشته ناسپاسان بشورافزائی برخاستند - دست از همه باز داشته بچاره گری برنشست - برادران قلیچ خان و فرزندان اسمعیل قلی خان (که از بزرگ اقطاع داران بودند) بنشایست عذرها همهی نگزیدند - همانا فرسیدن آن گروه ایزدی نائید بود - هر چند در سپه کشی خود سران کجگرا کمتر کارشایستگی بیشتر - بیدلی یک کس گروهی را از جای برد - و ناهنجار سخنه جهان برهم زند با افزونی غنیم و هوزه لائی . هوا خواهان کارشناس باقبال روز افزون شاهنشاهی جنگ وزید^(۴) و در مالش فرصت جویان کم بین شد - نزد بیرم گانو فتح خان پسر امین خان غوری و چندرسین زمیندار هلود^(۵) او کرن پرمال^(۶) کلانتر مورپی^(۷) و بسیاری نخوتمندان بفیروزی جنود پیوستند - نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان و برخی راد مردان را پیشتر روانه گردانید - اینان در مورپی بیست و پنج گروهی ولایت غنیم بیافه گذاری نشستند - گرفتیم سگالش خدمتگذاری نبود شغرفی جاوید دولت چرا در پرده ماند - از کج بینی داستان آشتی در میان آوردند - و کار نشناخته رو بفروتنی نهادند - بدگوهران نخوت فروش پذیرفته آهنگ پیکار در سر گرفتند کولکلتاش از بیدار بختی و روشن ستارگی بچاره سگالی نشست - و با آنکه فیروزی سپاه از ده هزار کم و غنیم از سی هزار بیش بود آماده آویزه شد - و از هفت گروهی رده بر آراست - قول خرم خواجه ابوالقاسم دیوان حکیم مظفر اردستانی قول ابدال و دیگر بهادران دو هزار کس

(۲) نسخه [ز] نهضت ریایات همایون بصوب گجرات و تادیب و تنبیه یافتن بدسگالان خصوصاً جام بدانجام

(۳) نسخه [ز] دیرین اندوخته (۴) در [چند نسخه] در زد (۵) در [بعضی نسخه] بلود - و نسخه

[ل] بهلو (۶) نسخه [ل] کرن مال (۷) در [چند نسخه] مورپی *

برانغار نورنگ خان با هزار و پانصد - جرانغار خواجه رفيع محمد حسين شيخ قاضي حسين
 سيد ابواسحق چندر سين هزار و هشتصد - هراول سيد قاسم سيد بايزود سيد بهادر سيد عبدالرحمن
 سيد سليم مير شرف الدين سيد مصطفى هزار و چهار صد كس - التمش هزار و ششصد فروهيده مرد
 كوكلتاش و كامران بيگ و محمد توباي و خواجه بابا و قادر قلي كوكه با چهار صد آزمون كار
 ناموس دوست طرح شدند - و گوجرخان باششصد جوان طرح برانغار قرار گرفت - و خواجه بردي
 با همان قدر دلاور طرح جرانغار - و ازان سو در قلب گاه مظفر با چهار هزار از گروه لوبه كانهي
 و جز آن - برانغار دولت خان با چهار هزار و پانصد كس - جرانغار جام با هشت هزار سوار
 مقدمه آجا پسر رشيد جام با منيه عموي او و ديگر برادران و جسا با خويشان چهار هزار و پانصد كس
 قرار داد آن بود كه از سيه آب گذشته سيم تير آويزش رود - و عيار همتها بر گرفته آيد
 چون ازان آب گذاره شد غريدن تندر و باريدن ابر چنان در گرفت كه دوشبانه روز يكدیگر را
 نيارستند دید - غنيم بقرارگاه^(۲) فرود آمده بود - اوليای دولت از نشيب زمين و آب فزوني
 و كم آذوقه ستوه آمدند - دوبار شبخون آوردند - و ناکام باز گردیدند *

چون سختي از اندازه گذشت ناگزير نوانگر رويه^(۳) بنگاه جام کوچ کردند - تا هنگامه مخالف
 پراگندگي يابد - و روزي فراخي پذيرد - چهار گروه سپرده بآباد ده فرود آمدند - علف و فراوان
 غنيمت بدست افتاد - ناچار مخالف برخاست - و در سه گروهي رود درميان داده
 جای گرفت - و بسيار بپاسبانای بنگاه جدا شدند - چهارم امرداد فوجها باويزش در آمدند
 و عرصه کارزار گرمي پذيرفت - نيز دستان جرانغار از هراول برگزشتند - دولت خان
 سخت در آويخت - خواجه شيخ برگزيده آئين خود را بر غنيم زد - و خواجه رفيع به پيوند دوستي
 با چنده همپائي نمود - جلوگير کرده از هم گذرانیدند - و پانزده دلاور از خويشان او بناموري
 درگذشتند - شيخ كبير پور مکمل خان نيز بمرانگي فروشد - طرح اين فوج کار بر نساخت
 بسيار از ينها راه گريز پيش گرفتند - و چنده پس قول آمدند - محمد حسين شيخ
 زخمي درين مردم بود - بزودي درگذشت - و برخه از ميان قول و التمش عنان کشيدند - غنيم
 از چيره دستي بنخوت درآمد - و دنبال کرده دست در پرتال زد - درين ميان پردلان التمش
 تيزدستي نموده بدولت خان در آويختند - و برخه گريختگان باز گردیده بجنگ پيوستند - برانغار
 مخالف (كه به تيزدستي مي آمد) لخته عنان کشيد - و در سر آغاز آويزه هراول غنيم با پيشدستان
 فيروزي سپاه در آويخت - و سخت كوششها درميان آمد *

* شعر *

دل تیغ گفتی ببالد همی * زمین زیر اسپان بنالد همی
 پر از ناله کوس شد مغز میخ * پر از آب شنگرف شد جام تیغ
 کار از تیر و شمشیر برگذشت - و بکار و خنجر درهم آمیختند^(۲) - میر شرف الدین براد مردی
 جان نثار کرد - نزدیک بود که چشم زخمه باین فوج رسد - بهادران التمش برانغار غنیم را
 بر شکسته بیاروی پیوستند - راجپوتان غنیمه بآئین خویش از اسپان فرود آمده بخون گرفتگی
 ایستادند - درین میان کولکناش رسید - و فیروزی چهره بر افروخت - مهران با برادر
 و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت یکجا نقد زندگی سپردند - ظریف الملک وکیل دولت خان
 دستگیر شد - جام و مظفر بے آویزش راه گریز فرایش گرفتند - و دولت خان زخمی بچونه گدده
 رفت - دو هزار گنداوران از غنیم جان سپردند - و از فیروزی سپاه صد کس بوپسین خواب غنودند
 و پانصد جوان را نمایان زخمها چهره مردانگی بر افروخت - و هفتصد اسپ فرو شد - توپخانه
 و فیلخانه و دیگر اسباب غنیمت اندوختند - سپه آرا بسپاسگذاری بر نشست - و که و مه را
 دل بدست آورد - بیست و هشتم نوید فیروزی بعرض همایون رسید - و الهی سپاس
 افزایش گرفت - کولکناش نگاشته بود که از هرزه سرائی که و مه ناامیدی داشت - دران نزار دلی
 گیهان خدیو بعالم مثال همت را نیرو بخشید - و آب رفته بجوی آمد - اگر شگرفی این نمودار
 یک بر گزارد گوش ظاهر نگهان بر نتابد *

درینولا قاضی نورالله و قاضی علی را بکشمیر فرستادند - بر طوطه^(۳) (که از راز داران میرزا
 یوسف خان بود) دشمنان برو سخنی چند بر ساختند - و دامن آلود خیانت وا نمودند
 میرزا ناکرده پژوهش بشکنجه در کشید - او ستوه آمده راه گریز پیش گرفت - و ببارگاه اقبال
 داد خواه آمد - چنان برگزارد که حاصل کشمیر بیست و دولک خروار بود - و هریک بنرخ
 شازده دام تن یافته - اکنون شماره خروارده پانزده افزودگی دارد - و هریک را بیست و هشت دام
 شد - و دریافت همواره برگشت - شازدهم آن دو کاردان کم آزر را بوارسی فرستادند - هیزدهم عرفی
 شیرازی رخت هستی بر بست - دره از سخن سرائی برگشوده بود - (اگر در خود ننگریسته
 و زندگی را بشایستگی سپرد - و زمانه لخته فرصت داد) کار او بلندی گرا شده - درین نزدیکی
 این رباعی بر سنجیده بود^(۴) *

عرفی دم نزع است و همان مستی تو * آیا بچه مایه رخت بر بستنی تو^(۵)

(۲) نسخه [ل] آویختند (۳) در [بعضی نسخه] هر طوطه (۴) نسخه [ا] برگفته بود - و نسخه [ب]

برسخنه بود (۵) نسخه [ل] بار *

فردا ست که دوست نقدِ فردوس بکف * جویای متاع است و نهیدستی تو
سیم بی بی رویه از آشوبگاه گیتی رو پوشید - و شهریارِ مهراندوز را دل بسوخت - و از
ژرف نگهی برضا گزائیده آمرزش خواست - از گزین دایگانِ افسرخدیو بود - همواره وقت را ببایست
گذرانید - از خیرسگالی دراز زندگانی یافت - درین روز احدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند
پیشتر ازین برخی راجپوتان کرم بیگ پور شیربیگ را از هم گذرانده گام فراخ برزدند - حمزه عرب
در بهنبر جاگیر داشت - و امرا بوادِ رای رایسنگه از فرمان پذیری بیرون شده دراز دستی میکرد
ازان نیولدار مالشهای در خور یافت - درینولا کیسوداس برادرزاده او بکمین برنشست - شی
آن لبریز پیمانۀ هستی را پسر حمزه عرب پنداشته جان بشکود - و با چنده راه گریز پیش گرفت
چون ازین آگهی آمد دیده و ران چابک دست هر سو روانه ساختند - شیخ آدم و شیخ عزیزالله احدی
براه ملتان پویان گشتند - میان دیبال پور و قنولا نزد قصبۀ نوشهره رسیدند - و چنده راجپوتان
رای رایسنگه و برخی ملازمان خانخانان نیز پیوستند - کیسوداس با پنج کس در آویزه فرو شد
و سه کس را زنده بدرگاه والا آوردند - و نوازش یافتند - درین شب پس از سه پهر و یک و نیم گهزی
عبدالرحمن پور نگارنده شگرفنامه را فرزندے روشن ستاره فروغ افزود - و گوناگون نشاط را هنگامه شد
گیتی خداوند بشوتن نام نهاد - امید که فرخی افزایش - و در اندک مدتی بشایسته کاری
پیوندد - و همدرینولا روزگار شیخ ابراهیم سپری شد - از معامله دانی فراوان بهره مند بود
و بدیدبانی و کارشناسی او صوبۀ دارالخلافۀ آگره انتظام داشت - چهارم شهر پور درگذشت
گیتی خداوند آمرزش در خواست - و پس ماندگان او نوازش یافتند - شاه قلی خان محرم
بفرمان والا از میوات بدانجا شد - و در کمتر فرصتے بدادگری و نیکوکاری ازو برگذراند *

و از سوانح فرستادن و خشور بجنوبی دیار - چون برهان الملک بر احمد نگر چیره دستی
یافت جای آن بود که بهرستاری و سپاسگذاری بر افزایش و سرمایه فرمان پذیرجت دیگر مرزبانان
آن سرزمین گردد - باده کامروائی هوش او را بر بود - و گوناگون نوازش شاهنشاهی بفرامشی رفت
از بخت برگشتگی آزار زبردستان فراپیش گرفت - و سود خود را در زیان دیگران اندیشید
گیتی خدیو از بخشایش منشی و مہر افزونی بران شد که نخست کار آگہی فزید راجه علی خان
(که برهان دست نشانده اوست) فرستاده آید - و بصلاح دید او بآن غنوده خورد و دیگر مرزبانان
آن سو اندرزها رود - اگر نیوشند و پوزش فراپیش نهند دست از بادافراه باز کشیده آید - ورنه

(۲) نسخه [۱] عمر دراز (۳) نسخه [ز] در شهر - و نسخه [ل] در تھانیسر (۴) در

[بعضی نسخه] قبول *

فیروزی جنود نامزد گردد - و مالش بسزا داده شود - چهاردهم ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را پیش راجه علی خان و برهان الملک دستوری دادند - و امین الدین را همراه ساختند - و میر محمد رضوی را نزد عادل خان و میر منیر را نزد قطب الملک رخصت فرمودند - و بسا پیغام آگهی گذارش یافت *

و از سوانح رفتن امرا بگونه گدهه - چون میرزا کوکه فیروزی یافت بامدادان بنوانگر شتاب آورد - و فراوان غنیمت اندوخت - جام و مظفر بکسار بر رویه گام فراخ برزدند - کولکناش برای مالش بدگوهان ایستاد - و بچاره گری بر نشست - نورنگ خان سید قاسم خواجه سلیمان و برخه را بگشایش جونه گدهه فرستاد - همگی بسیج آنکه خاطر ازان سرزمین را پرداخته خود نیز از پی شتابد - فرستادگان از ملک ویرانی و گران از پی فراوان رنج کشیدند - و چون با افسردگی و گران پائی نزدیک شدند دولت خان پور امین خان (که زخمی برآمده بود) فرو شد - و لخته آهنگ دژ گشایی تازگی پذیرفت - بدرونیان بر گذاردند - دژ کیا فرو شده - و فیروزی سپاه در رسیده - آن سزاوار که بدست آویز پیمان کلید بسپارند - پاسخ آمد یکی از معتمدان بفرستند - تا خواهش برگفته دلجمعی بدست آوریم - درین هنگام آگهی شد که گروه کاهی دست بپرتال در زده اند ناگزیر بدان سوره سپردند - و پیوست این مظفر خود را بدانجا رسانید - و دژ نشینان نخوت از سر گرفتند - خان اعظم بر آشفت - و بسیج گشایش فرایش نهاد - مظفر بیرون رفت و بر زبانها افتاد که احمد آباد رویه گام فراخ بر زده است - کولکناش فوج بسرکردگی خرم از پی فرستاد - و خود میخواست که دژ را گرد بگیرد - درین میان روشن شد که جام از نزدیکی به بنگاه می رود - بدانسو گام سرعت برگرفت - او برگشته بلاه گری نشست - درین هنگام شورش نظری و فرزندان او برخاست - ناگزیر پوزش پذیرفته باز گردید - در دندوقه میرابو تراب از درگاه والا رسید - و قدسی منشور و گزین اسپان و گرانمایه خلعتها برای بندگان خدمتگذار آورد - امرا نوید بهروزی شنوده بسپاسگذاری بر نشستند - و پیوست این فروشند ناسپاسان مالوه بچهره شادمانی آب و رنگ دیگر در آورد - کولکناش را سگالش آن بود که بگشایش دژ باز گردد و اماندگی همراهان سنگ راه شد *

(۴) روانه شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائی صوبه مالوه

بهین پرستش کارگیا آنکه شایستگان خیوسگال را برگزیند - و به تیمارداری زیردستان باز گذارد

(۲) نسخه [۱] براه (۳) نسخه [ب] خرم پور خود (۴) نسخه [ب] فرستادن *

خاصه كه فزاد بزرگي پيرايه شايسته كاري شود - چنانچه خوي ستوده افسرخديو ماست همواره عيار خويش و بيگانه بر گيرد - وفروهيديگان را پايه برتري بخشد - و از نيك بسيچي در مرزبانان همسايه ژرف نگهي رود - اگر غمخور جهانيدان باشند بداد گري و آباد زندگي بايشان گزنده نرساند - و بياوري دل بر نهد - ورنه لابه گري از باد افراه باز ندارد - ليكن نخست اندرز گوني رود و داستان بيم و اميد بر خواند - چون سران دكن ناهنجاري پيش گرفتند كار آگهان را به پند گذاري فرستادند - و شاهزاده سلطان مراد را (كه بشايستگيها آراسته بود) بر نواختند - و بعلم و فقاره و چتر و نوع^(۲) اعتبار افزودند - و صوبه مالوه در اقطاع او قرار گرفت - شب چهارم مهر پس از سپري شدن دو ساعت گرانبار اندرز بدان سو دستوري شد - همگي بسيچ آنكه اگر بمرزبانان جنوبي ديار نصيحتگري سود مند نيابد سرمايه مالش اينان آماده باشد - از مهين پنדהا (كه اويژه گوش هوش آن گرامي فرزند شد) لخته ميذويسد - و دستمايه هوشمندي بر ميگذارد *

نخست اندیشه را بپژوهش ايزدي رضا آباد دارد - تا كار كرد بشايستگي گرايد - سپس بيروني پيرايش فراپيش نهد - خورش و پوشش را مقصود نه پندارد - و ژرف نگهي بكار برد - از كار ستم آلود بپرهيزد - و از هنگام و اندازه بر نگذراند - هر عضو را بگزين كار باز دارد - و از بسيارگوني و خنده افزوني بر كنار زيد - و خواب از سيوم بخش شبا روزهي بر نگذراند - در آبادي سپاه و ملك و ايمنی راه و فرمان پذيری سرتابان و بر انداختن دزد و رهن كوشش رود - پس از ان بافروزش دروني پودازد - خواهش و خشم را بفرمان خرد دارد - كه دادار جهان آفرين استخواني كاخ را دو پاسبان پديد آورد - بنخستين در خور بر گيرد - و بدوم از ناسزا بپرهيزد آدمي زاد از خرد غنودگي آن دورا عنان گسته دارد - و پيرايه زندگي را مایه ده مردگي گرداند شناسائي را از بايست نگذراند - و نيروي كارفرمائي را بشايستگي تنومندي دهد - و برين چهار اعتدال گرا شود - و از كمی و فزوني (كه سرمايه نكوهيدگي ست) دوري جويد - درين روز بازار تقليد و دوروني انصاف و هوشمندي بكار برد - پرستش پيغوله گزيان علاقه گسل ديگر است و نيایش دلبستگن جهان آرا ديگر - اگرچه اندیشه آبادي ناگزير هردو ليكن نخستين از آگهي در نگذرد و پسین را غفلت سزد - كارمايه هريك در يابد - و بدید ناملايم از جا نرود - و مهر و کين و بيم و اميد را از اندازه و جا بر نگذراند - بسا کس را چين پيشاني آن کند كه ديگرے را شمشير و دشنه - دگر گونگی کيش از کارسازي باز ندارد - و در باد افراه شورش نيندازد - انجمن راز گوني بكار دانان بر آرايد - اگر پوزش رود به پذيرد - و بر رای خود غره نشود - و جز دوربين

(۲) در [بعضی نسخه] تمن نوع (۳) نسخه [ز] جهان آرائي (۴) در [چند نسخه] فتنه *

خیرسگال (که بر خوبشتر نلرزد) شایان این کار نداند - خوشخوئی را عادت خود نگرداند و دستگیری را بروز ناکامی فیندازد - و از فزونی آن شکوه برنشکند - و پاس پیمان بر همه سود برگزیند و چنان زید که گروهانگروه مردم بیگانه دلگرفته نباشند - خامه بازارگان که آوازه نیکنامی ازو بلند گردد از هرکس باندازه نیرو چشم خدمت دارد - و در شناسائی بچربزبانی فریفته نگردد - دوستداری بیکه از چهار چیز پیدائی گیرد - دنیوی سود اگرچه بگمان باشد و این دیر فراچنگ آید - و زرد از دست رود - دینی بهره - و آن برعکس نخستین - سیوم نیکذاتی - و آن باجان همدرش پایندگی و ناپایداری آن بخورد باز گردد - چهارم اخلاص - ازین جویدار چهار گانه در عقیدت گذاران ژرف نگهی بجای آرد - و باندازه شناسائی کارکرد را بنیاد نهد - در آموزش آگهی نامها برکوشد - و دانش را بکردار رساند - گوشه نشینان خوشند و ژولیده سویان برهنه پارا دل بدست آورد - و در دیدر بودگان جلال دلیر نباشد - بر غمگساری سپاه همت گمارد - و ماهوار بهنگام رساند - و از هرکس در خور آن ستور و سلاح و خیمه طلب دارد - نیکو خدمت را پایه افزاید - و دیرین پرستار را از نظر نیندازد - از کشاورز آبادی نغنون^(۲) - و بهر شغل راستی مفسشان آگاه دل برگذارد - تا بخواهش باد بزرگی فروختن و آرزوی ستایش کارها بشایستگی گراید و دید بانئ خود را از اینان باز ندارد - حق سگالان را پایه برافزارد - و باطل بسیچان را بنصیحت و مالش پیرایش دهد - در داری بسوگند و گواه بسند نکند - پرسشهای گوناگون و خواندن پیشانی نامه یاور سازد - و تازه رسم (که سود آن اندک و زیان بسیار بود) در میان نیارد - ثغور را براد مردان آزمون کار بسپارد - و از ایمنی راهها زمانه نشکیند - هنگام عافیت زمان ناکامی بیاد آورد و هر چیز را چاره آماده دارد - همنشین شایسته کردار برگزیند - و از راست گوئی که رود درهم و دلگرفته نگردد - و در فرمان خرد بوده از شورش طبیعت بر کناره زید - و بسا دلاویز اندرزها فرموده گرانبار آگهی ساختند - امید که بخت یاری نماید - و لخته گفته بکردار رسد اسمعیل قلی خان جگناته رای درگا عبدالله خان حاجی سیندوک رضا قلی میرزا خان مختار خان قابل بیگ قاسم بیگ تبریزی قاسم بیگ ذوالقدر محمود خان اتم بهادر سیدی ربجان عالم خان نصیب دیوانه شیخ معروف میرزا محمد شیخ عبدالله بختیار سعید میرکلان کولابی ضیاءالدین یوسف رایسنگه افضل تولکچی بهوپت عارف عمان عبدالرحیم لعل بیگ کانه امیر بیگ انفاس بیگ قیاب بیگ کلیانداس کوچک زمان بیگ محمد ویس کولابی بایزید امام قلی سلطان محمود محمد اتم محمود بیگ رنجیت ایسرداس امیر قراول خواجه مبارک بنوالی داس وفادار حسن بیگ

محمد بيگ ترکمان نيرم^(۲) سال سازه و مهال لکه میداس و بسيارے را همراه آن نونهال اقبال دستوري شد - و اقطاع داران مالوه نيز بخدمت گزیني نامزد گشتند - ازین میان بمهین پایة وکالت اسمعیل قلی خان سربلندي یافت - و ببخشيشگري مختار بيگ - روز دیگر نگارندة شکر فنامه را فرستادند که لخته ازان اندر زها باز گوید - و معنوي پیوند گذارده در صوري جدائي دل بردهد - و خواهشهای آن گوهر اقبال عرضه دارد - و در برآمد آن کوشش بکار برد - انجمن خلوت پیرایش گرفت و دلاویز سخنان آن درة التاج خلافت را خوش وقت گردانید - شهریار از شغوف مسرت اندوخت و بر زبان گوهر بار رفت - امید که کامیابی بغنودگی نبرد - و آمیزة نیکوان بیاسبانی نشینند بیست و یکم افسر خدیو باهنگ نخچیر برآمد - و برخه پردگیان را همراه گرفت - تا ساحل دریای چناب چالش رفت - و گوناگون نشاط اندوختند - اگرچه بسیج شکار بود لیکن فراوان ستم زده بداد رسیدند - و بسيارے سرتابان مالش یافتند - بیست و پنجم نزدیک شاهم علی از بیراهه رفتن نظر بے فرو شدن او آگهی رسید - او را با فرزندان منصب والا داده سرکار هندیه جایگیر کرده بودند - از انجا (که باده خود کامی هر تنگ حوصله برننابد) در کمتر زمانه بستمگاری برنشستند - چون برهان الملک بدکن روانه شد فرزندان او بے فرمانه همهی گزیدند - و خود گجرات را خالی پنداشته بدانسو گام فراخ برزد - میرزا کوکه ازین آگهی با جام آشتی کرده باز گردید - چون آن کجگرا روزگار را بکام خود ندید حال گذاری را دست آویز آمدن بر ساخت کولکناش شنده بررو نیارد - و بشایستگی کسیل کرد - او بجایگیر نیامده راه دکن فرایش گرفت و چون بخاندیس رسید راجه علی خان لخته گرم خوئی نمود - لیکن از دوری نی بنکام باز گردانید نزدیک ساول کولیان سر راه گرفتند - در آویزه کار او سپری شد - درین هنگام فرزندان او از برهان الملک جدا شده بمالوه گرد شورش برانگیختند - خواجه محب علی دیوان جمال الدین حسین و دیگر اقطاع داران آنصوب را فراهم آورده بچاره گری برآمد - بدگوهران ازین آوازه راه پراگندگی سپردند و نزد بیجاگده با بومیان آن سرزمین در آویختند - و آبروی ناسپاسان ریخته آمد - قنبر بے رحم بے هردو فرو شدند - و شادی بے با چند بے بندربار افتاد - گماشتگان قلیچ خان بسته بدرگاه آوردند - گیتی خداوند از مهر افزونی نواخته به بنکاله فرستاد - غره آبان شمسی وزن را جشن آراستند و در زمین بادل گده آن گرانبار دین و دنیا را بدوازده چیز بر سختند - عالم را شادمانی در گرفت - و هر گروه کامیاب خواهش آمد - و فرمان شد سختن گاه را زین خان کوکه که اقطاع دار است گزین بانے بر سازد - و آنرا زیناباد نام نهادند - درینولا بخاطر همایون رسید که بر کنار دریای چناب

والا شهرے اساس نهاده شود - و دیرین سگالش بکار کرد گراید - کار آگهان چند جا را گذارش نمودند
ششم حکیم مصری و حکیم علی و خواجه محمد حسین و میر طاهر را فرستادند - که هر دو روبه
آن رودبار ژرف در نگرند - فرستادگان دو جا برگزیدند - یکی آن رو میان پزگووال و حاجوال از مضافات
بهلولپور - دیگر این سو نزدیک قصبه سودهره - فرمان شد که اختر شناسان یونانی و هندی
قرخ ساعتی بر اندیشند - چون دورتر گذاردند بدان کار پرداخته نشد - درین روز میر شریف را دستوری^(۴)
بهار و بنگ شد - و بچهار هزاری منصب والا سر بلندی یافت - امینی و صادرات داد و ستد و پایه
قضا - و شریف سرمدی ببخشیدگی آن صوبه نامزد شد - بیست و هشتم مهجته همایون رایات بدارالملک
لاهور بر افراخته آمد - و گروهی گروه مردم بدیدار خسروانی نشاطها اندوختند - روزی درین شکارگاه
آهو بره نمودار شد - بفرمان خسرو تیز تک قنچقمه در پی او رها کردند - نزدیک بود که دریابد
مادر آگهی یافته حيله آرا شد - و خود را لنگ و نموده نزدیک او رسانید - آن درنده چیره دستی
برو آسان دانسته بدو بازید - آهو بره از نادانی ازو جدا نشد - از پخته کاری او را بگله رسانید
و خاطر ازان و پرداخته از لنگی برآمد - و به تیزبائی بدر رفت - می فرمودند چنین
شگرفکاری در شکار قمرغه در بدرک دیده شد - لیکن ماده آهو رهائی نیافت *
و از سوانح شکست یافتن ارغونیان - گذارش یافت که گزین لشکر بسرکردگی خانخانان
بگرفتن قندهار نامزد شد - چون ملتان و بهکر در اقطاع او بود راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته
باندیشه سربراهی جایگیر دراز راه فرایش نهاد - درین میان زر بندگان کار شناس خواسته فزونی
تته و کمی قندهار باز نمودند - سپه آرا بگشایش سند دستوری گرفت - نزدیک ملتان سران
بلرچ به پیمان دیدند - و نزد بهکر رده آرائی شد - درین هنگام ایلچیان میرزا جانی بیگ نزد
خانخانان رسیده چنین برگذارند - فیروزی سپاه را گشودن قندهار در پیش است - سزوار آن بود
که درین یورش همهی میکرد - لیکن (چون شورش فتنه اندوزان باز میدارد) فوجی بخدمتگذاری
میفرستد - آمدگان را بکنجه بر نشانند - و در رفتن لخته تیزتر شدند - پیوست این آگهی آمد
درون قلعه سیهوان آتش افتاد - و آذوقه بسوخت - فیروزی جنود شنیده از دشت و دریا
گام فراخ بوزند - دریا نوردان پایان قلعه سیهوان گذشته لکهی^(۸) را برگرفتند - او چون گدهی بنگاله
و بارهموله کشمیر است - از توپ و بندوقی دژ نشینان آسبید فرسید - و دروازه ملک بدست درآمد

(۲) نسخه [پ] خواجه (۳) نسخه [ا] نشان دهند (۴) نسخه [اب] میر شریف آملی را

(۵) در [چند نسخه] سایه انداخت (۶) در [بعضی نسخه] سهوان (۷) نسخه [ز] فیروزی نوید شنیده

(۸) نسخه [پ] لکهی - و نسخه [ز] بگهی - و نسخه [ل] لکی - و الله اعلم •

خانخانان نزد قلعه رسیده بچاره گرمی گشاد برنشست - لخته این ملک را سیوستان گویند - و این حصار حاکم نشین بر ساحل سند فراز پشته اساس یافته - خاکریز آن چهل گز - و دیوار هفت گز - نزد او کولابے ست بدرازی هشت کوه - و پهنا شش - سه شاخ دریا بدو پیونده - و پناه جای حصاربان است - و مردم برخه در جزیره و لخته در کشتی آباد - قرا بیگ با برخه در غرابها رو بدانسو نهاد - و فاگهانی رسیده فراوان غنیمت اندوخت - بومیان بزینهار در آمدند - میرزا جانی بیگ ازین آگهی بیازش پیکار بر آمد - و در گذشت نصیرپور جائے (که از یک سو دریا و دیگر جانب رودها ست) حصارے بر ساخت - و آنرا بکشتیهای جنگی و توپخانه استوار گردانید - فیروزی سپاه در پیش رفتن دودله شد - درین هنگام راول بهیم بزرگ جیسلمیر و دلپت پور رایسنگه برگزاردند - بسیج آن بود که از راه بهکر رسیده شود - از گمراهی برآه امرکوت می آئیم - باندیشه آنکه مبادا غنیم بران فوج چیره دستی نماید کار قلعه و راه فاساخته بخشگی و دریا روانه شدند - و مقصود آقا و برخه را در معابر گذاشتند - تا در نشینان در خدوک باشند و راه لخته ایمنی پذیرد - هیزدهم آبان شش کوهی غنیم رسیدند - و از دور اندیشی چهار دیوارے اساس نهادند - بیست و یکم خسرو چرکس کشتیها آماده ساخته به پیکار آمد - با آنکه بالا رویه میراندند از تیزی آب سرد نشیب داشت - از در آمدن شب آریزه ببادامد افتاد - و از آوازه آنکه میرزا جانی برآه خشکی می آید فریدون برلاس سید بهاؤالدین سکندر بیگ قرا بیگ بهادرخان دران تاریک شب از آب گذشتند - صبحگاه توپ افدازی گرمی پذیرفت - و شگرف آریزه در میان آمد - غنیم از کمی آب نتوانست نزدیک شد - آب گذشتها ازان کنار رسیده به تیر در گرفتند - و پردلان فیروزی سپاه در جنگی غرابها در سر نشیب آب گرم رفتن شدند چندانکه آویزش به تیر رسید - و در اندک فرصتی به برچه و جمدهر کشید * بیت *

درخشیدن تیغ الماس گون * سنانهای آهار داده بخون

تو گفتمی که برشد ز گیتی بخار * برافروخت زان آتش کارزار

غنیم دست از کار باز داشته راه گریز سپرد - و سترگ فیروزی نشاط آورد - بردانه^(۵) که از ناموران بود بگوئیستی فرورفت - و میرزا قلای زخمی بدست افتاد - و چهار غراب پر از آدمی و خواسته غنیمت برگرفتند - در یک ازان و خسرو^(۶) هرموز بود - آئین چنان است که حاکم هرموز یکے را بشهر تته گذارد - تا در بازارگانان امن باشد - میرزا جانی برای چنین آوازه (که چندین گروه بکمک

(۲) نسخه [ل] بزرگ دریا (۳) در [بعضی نسخه] بردریا گذاشتند (۴) در [چند نسخه] خسرو

و چرکس (۵) نسخه [ب] پروانه - و در [بعضی نسخه] بردانه (۶) در [چند نسخه] قیطور *

آمده اند) همراه آورده بود - و چنده نوکران خود را بپوشش اينان در آورده - دريخت کس از مخالف در موجخيز فنا افتاد - و بيش از هزار کس زخمي رفت - و بايزدي پاس از فيروزي سپاه کم کم را گزند رسيد - تيزدستان غراب رسانيده خسرو را زخمي گردانيدند - و نزديک بود که گرفتار گردد - ناگهاني توپ بشکست - و کشتي از هم ريخت - و خرمن هستي برخه خاکستر شد در بينان کارشناس بران بودند که از راه خشکي و دريا بر بنگاه ميرزا جاني دست چيرگي برگشايند چون در شام نااميدي صبح کامراني دمیده بود بيشتري را دل بدان نگرانيد - و کار آسان شده را دشوار گردانيدند - سيزدهم آذر ديهيم خدا پژوهش حال تته داشت - و چندين بار فرمود - نیک بجوئيد که کسی از آنسو آمده باشد - ناگاه تيزروے بختي سوار نويد فيروزي رسانيد - ايزدي سپاس را تازه آئين بر نهادند - بيست و ششم آصف خان را بسوی درياي چناب و بهت فرستادند - چون آگهي شد (که بوميان آن سرزمين بازار زيروستان برخاسته اند) آن شايسته کار را دستوري شد تا مالشے بسزا دهد - جابجا کارديدگان بفوجداري برگذارد - ضياء الملک در مونک نامزد شد الله بخش مرل در رسول پور - و از چنداله^(۲) تا لاهور حافظ ولي - در کمتر زمانے بسيارے بادافراه برگرفتند - و برخه را دستگير بدرگاه آورد - و نام بردهارا سامان نموده بجا گذاشت *

و از سوانح فرستادن مرزيان تبت دخت خود را بدرگاه والا - ازان باز (که آلکای کشمير بر قلمرو افزود) پيوسته حاکم آن جا نيمايشگري کرده - علي راي حاکم تبت خود را در سر افتاد که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده پرستاري نمايد - کشور خديو پذيرش فرمود - بيست و دوم دی اورا با تنسوقات آن ديار آوردند - و کامياب خواهش گرديد - درينولا فرخ فرزندے چهره هستي بر افروخت - و بزم شادماني برآراسته شد - از انجا (که دادار بيهمال آبياري چهار چمن جاويد دولت ميکند) فرزندان سعادت گرا و نوباوهای فرخ بخت يکے پس از ديگرے کرامت ميفرمايد و بستانسرای اقبال را سرسبز و شاداب ميگرداند - چنانچه اين شگرفنامه باز گويد - و بتازگي بيست و ششم پم از چهار ساعت و بيست و چهار دقيقه بطالع ميزان در مشکوی شاهزاده سلطان سليم از دخت مونه راجه فرزندے نیک اختر پديد آمد - و شادي را هنگامها برساختند و سلطان خرم نام بر نهادند *

و از سوانح نامزد شدن فيروزي سپاه بقندهار - چون خانخانان گشايش تته برگزيد بيست و نهم شاهزاده والا منش سلطان دانيال را با گران لشکرے بدانسو دستوري دادند - فرمودند اگر ميرزايبان از نیک اختري پرستاري برسگالند بپذيرد - و بخسرواني نوازش اميدوار سازد - ورنه

آن ملک برستاند - و بيکه از کار شناسان دادگر سپرد - برخه اولیای دولت در بازگردانیدن داستان بر طرازیبندند - و از مدارا پژوهی پذیرائی یافت - چهارم بهمین خدمت رای نکدري^(۲) از اسهال در گذشت - از گروهی بود که در هذدوستان به بدکاری اینان کسه نرسد - باوي^(۳) و چندال نیز گویند - افسر خدیو او را نواخته سرگروه ساخت - و از گیرا دم براستی رهنمونی شد - لخته دریچه دل برگشودند - و از همزبانان او بسیار از تباہ روی برآمدند - و امروز در هرخانه پاسبان ازان گروه است - و چون خطاب خدمت رائی یافت هر یک را ازان قوم خدمتیه گویند - ششم گزین کالی کسار (که بهادر سنگه راجه کهنوار فرستاده بود) بوالا نظر در آمد - و آمدگان نوازش یافتند بیستم نونہال اقبال سلطان خسرو را بدبستان برنشانند - نخست ایزدی نیایش نموده خود حرف الف در آموختند - و بنکارند گوهری^(۵) نامه فرمان شد که هر روز لخته بآموزگاری بر نشیند و انجام آنرا ببادر خرد شیخ ابوالخیر (که در نیکذاتی و دانش اندوزی غازه یکتائی بر رو دارک) وا گذارد - ایزد توانا دولت صوری آموزش را دستمایه حقیقی دریافت گرداناد - و از گزند رسمی علوم (که لغزش گاه جهانیان است) نگاهداراد *

و از سوانح یغمائی شدن بنگاه راجه مدهر - چون شاهزاده سلطان مراد دستوری مالوه یافت سران هرجا و بومیان هر سرزمین به نیایشگری می آمدند - و نوازش یافته باز میگردیدند - در دارالخلافه آگره آگهی آمد که این بومی را از نخوت فروشی بسیج دیدن در سر نیست - اندرز نامه فرستادند نزد نور آن غنوده رای پورزاده خود را فرستاد - و در نیامدن پوزش گذار شد - دیگر بار نصیحت گذاری رفت - و داستان امید و بیم برخواندند - از گران خواب بیخبری^(۷) برآمده روانه ملازمت شد - چون بچهار کوهی رسید خواهش نمود که اسمعیل قلی خان و جگناته بزینهار خود در آورده ببرند - و پذیرش یافت - اسمعیل قلی خان تیز برآمد - و جگناته را لخته درنگ رفت - آن بومی از بیمناکی باز گردید - و گام فراخ برزده بتنگناها پناه برد - شاهزاده برین خامکاران لخته بر آشفته فرمود که از پی رفته باز گردانند - یا مالش او بر خود گیرند از خرد کونهی سر باز زدند - پایه نشناخته خود بدان یازش راهگرا شد - او لابه گری فرایش گرفت و پور خود رام ساه و رنجیت را بملازمت فرستاد - و تاخت بنگاه او بدرنگ افتاد - و نزد قلعه کرهه^(۸) پسر همیر سین زینهار درخواست - پذیرفته آمد - و بهره سرائع کار شناسان پیمان برگسیخته

(۲) نسخه [۱] مکندی - و نسخه [ب کیدی (۳) نسخه [ب] ماوي و چندال (۴) نسخه [۱]

تباہ کاری (۵) نسخه [اب] اقبالنامه (۶) نسخه [۱] بآموزگاری آن گادسته اقبال نشیند (۷)

نسخه [ب] ب خودی (۸) نسخه [۱] کدهر - و نسخه [ب] کوهه *

بگشایش آن برنشستند - زینهارى راه گریز پیش گرفت - و شاهزاده قلعه را بچیره دستى برگشود - چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگى فرو شدند - رامساره از دیدن این سست پیمانى نیم شب گریخت - و جگنآته که دیدبان بود از شرمسارى پاسخ نداشت - شاهزاده همان پیشین آهنگ در سر گرفت - آن بیم زده خود را بکناره کشید - و یورت او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین رخت اقامت انداختند - شهریار پسند نفرمود - و فرمان شد پایه شناسى و قدردانی را چه گزند رسید - و نافرموده بدومی چرا در آویخت - و همراهان را فراوان نکوهش رفت - اکنون بچاره گری آن از شرمسارى برآیند - و شاهزاده را بزودی بمالوه برزد - اگر او سر فرمان در نیارد گران لشکره نامزد خواهد شد - شاهزاده سید راجو و جوقه را درانجا گذاشته خود بمالوه آمد - و آن بومی ازین آگهی لابه گذار شد - صادق خان پوزش او بعرض همایون رسانید - و پذیرفته آمد - بیست و هفتم باز بهادر را فرستادند که او را به نیایشگرى شاهزاده برد - درین ایام تازه رسم بکار رفت - شهریار گیهان پیرا از کار آگهی و هشیار خرامی دوم اسفندارمذ خالصات قلمرو را چهار لخت بر ساخت - و هر یک را بکار دانی سپرد - صوبه پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس الدین - و صوبه اجمیر و گجرات و مالوه بخواجه نظام الدین احمد بخشى - صوبه دهلی برای پتر داس - و صوبه دارالخلافه آگره و آله آباد و بنگ و بهار برای رامداس - اگرچه قلیچ خان وامیرسید لیکن از فراوانى ملک این دوربینى شد - و لخته بکار نقود پرداختند - و کهن بیماری زروسیم چاره پذیرفت - چنانچه در آخرین دفتر گزارده آید دوازدهم بلرام را زندگى بسر آمد - او برادرزاده راجه بهگونت داس است - چون برنائى او را بناهنجاری برد از قدسى خاطر افتاد - و بصوب بهار نزد راجه مانسنگه کسپیل کردند - در بنارس نشاء باده در سر فیل سوار بود - از بدمستی خواست بیجا فرود آید - مصرى خنیاگر بجای فیلبان بود - چون لخته هشیاری داشت نه پذیرفت - بر آشفته زبان را بدشنام بیالود او بدشنه کار او سپری ساخت - و خود را بزیر افکنده بیرون رفت *

و از سوانح بدست آمدن امرکوت - چون دلپت و راول بهیم با گزین فوجی بعزیمت تتهه بدانسو گزاره کردند آن زادگاه گیتی خدانده بآریزش بدست در آمد - و رای آنجا بخدمت گذاری همرهی گزید - نیرنگی اقبال آنکه دران راه برخه بومیان چاهها برانپاشتند - و زهرآلود گردانیدند دران ریگ زار کم آب کار بر سپاه دشوار شد - بختمدان قدسى ذات را سرمایه یاد کرد ایزدی گردانیده

(۲) نسخه [ب] یار محمد را فرستادند (۳) نسخه [ز] دلپت (۴) در [بعضی نسخه] نژادگاه

(۵) نسخه [ل] زهر آمون *

بردر انتظار نشستند - ناگهاني باران بے موسم دررسيده - و خشک کولابها لبريز آمد *

و از سوانح فرستادنِ رای رايسنگه بصوبِ تتهه - (چون فيروزي جنود در آویزه دريا چيره دست آمد - و از هره سرائی کوتاه بينان پيش رفتن بدرنگ افتاد) غنيم که آسيمه سر بود پا استوار کرد پس از فراوان گفت و گو نهم آذر قلعه (که ميرزا جاني اساس نهاده بود) گرد گرفتند - و هنگامه آویزه گرمي پذيرفت - و هر روز راد مردانِ هر سو دادِ مردانگي ميدادند - روزی ازین جانب سکندر بيگ را (که از ناموران بود) تيرے بران رسيد - و پس از چنده نقد حیات سپرد مخالف از جا استواري و سپه فزوني و آذوق فراواني و رعيت ياري بيغم بوده چشم بر بارش داشت - که آب همه جا فرو گيرد - و بيگانه لشکر بے آویزه بر خيزد - و در فيروزي سپاه شگرف گران روزي پديد آمد - و نزار دلان را سراسيمگي در گرفت - خانخانان سرگذشت عرضه داشت و خواهشِ مددگاري نمود - بيست و يکم رای رايسنگه را دستوري دادند - و خاكي گله بان و خواجه حسام الدين و برخه دلاوران را از راه دريا روانه گردانيدند - و آذوق و نوپ و دارو و ديگر دستمايه نيرو فرستادند *

و از سوانح سپري شدنِ روزگار گوردهن پور راجه اسکر - راجه پرنهيراج بزرگ الوس کچهوايه هيژه پسر داشت - ده از يک مادر - چون اين جهان پدرو کرد پورنمل مهين پورا براجگي برداشتند - در آویزه ميرزا هندال پيمانه زندگي او پرشد - سوچا پسر او خرد سال بود - (تن سي برادر^(۵) او را بسري برگرفتند - او از آشوبِ برنائی و شورشِ خود کامي و بد همنشيني پرده ناموسِ مردم دريدن گرفت - برخه اسکر برادر مابندرجی او را باميدِ سري بر جان شکر می او داشتند بياوری تبه سکالان اندیشه بکردار گرائيد - و روزی چند بکامِ خود رسيد - در اندک فرصتے بارهمل عم او ببزرگي بر نشست - فرزندان او همواره در کمين اسکر بودند - کرن بکين بزرگ نياگ خود نوکری اسکر برگزيد - بيست و سيوم قابو يافته پور راجه را در پيش پدر از هم گذرانيد و بيازش او روی آورد - ستون از آسيب نگاهداشت - نیز دستان رسیده نامه زندگي او در نورديدند شهر يار غمگين نواز بمنزل او سايه عاطفت انداخت - و بدلاويز پرسش ناسور ماتم زدگان لخته بهي پذيرفت *

(۲) نسخه [ز] فراوان سامان (۳) نسخه [ل] دستمايه نبرد فرستادند (۴) نسخه [ل]

لبريزهد (۵) نسخه [ز] رين سي - و نسخه [ل] رن هني (۶) نسخه [ا] نا آنکه پسر بزرگ او

نوکر می اسکر برگزيد *

آغاز سال سي و هفتم الهی از جلوس مقدّس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور چهارم

(۲)

روز جمعه پنجم جمادی الاخری سنه (۱۰۰۰) هزار هجری پس از سپری شدن ده ساعت و پنج دقیقه خورشید والا دولت سرای حمل را برافروخت - و جهان را بگونگون نشاط برآمد جمال بجلوه دیگر درآمد - و روزگار را نو آئین بستند *

* بیت *

کشیده تا بگردون سایبانها * فرو پوشیده عیب آسمانها

بهر دیوار نقشه کرده پرگار * فلک حیران شده چون نقش دیوار^(۳)

بیاروی آباد اندیشه و دستیاری اقبال دور سیوم غازه انجام گرفت - و چهارم را سر آغاز شد به تنومندی دل و فروغ صبحگاهی لخته آگهی دریچه گشودند - و من تاریک درون را روشنائی در گرفت - بسیج سخن گذاری تازگی یافت - و نیروی گذارش بر افزود *

* نظم *

دگر بار بختم سبک خیز شد * نشاط سخن بر دلم نیز شد

چو دولت دهد بر گشایش کلید * ز سنگ سیه گوهر آید پدید

از نوروز تا شرف بنویفد روش بزم شادمانی بر آراستند - و افزون از خواهش بخشش و بخشایش رفت باده پیمائی را هنگامه گرمی پذیرفت - و تازه نقاب بر معنوی جمال فرو هشتند - جام بجهتمندی و غم گساری آمد - لیکن بائبالی شاهنشاهی مایه هوش افزائی گشت - آنروز عقل دشمن عربده آموز هرزه لای پارسائی دزد بود - امروز خرد افزا حکمت گذار درستی در بر است *

درینوا آگهی آمد - جلاله از توران ناکام باز گردید - و به ننگنای تیراه سرشورش میخارد

و الوس انوبدی و اورک زئی فرمان پذیري گسیخته اند - و آن شوریده را جا داده - فرمان شد قاسم خان

ز ابلی سپاه را فراهم آورده بمالش آن آشفته سران رو نهد - روز نو روز آصف خان و سعید خان گهرو برخه

از درگاه والا دستوری یافتند - فرمودند اقطاع داران سند و پیشاور را یکجا ساخته بلشکر تیراه پیوندند

بکمر فرصتی آن کهسار را گرد برگرفتند - افغانان بدستان سرائی و لابه گری نشستند - و برگزاردند

آن نافر جام جا فیافت - و بنا کام باز گردید - قاسم خان (بی آنکه ژرف در نگر - و سرگذشت

بدرگاه عرضه دارد) بکابل باز گردید - آصف خان و دیگر امرا دران نزدیکی چشم براه فرمان داشتند

گیتی خداوند را شتاب زدگی قاسم خان پسند نیامد - و فرمان شد که باز گردیده در پژوهش

* کوشش نماید *

(۲) نسخه [۱] پنجشنبه (۳) در [چند نسخه] نقش پرگار (۴) نسخه [ب] افغانان دستان مرا بلا به گری *

فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست خوردن

میرزا جانی بیگ باقبال شاهنشاهی

چون خانخانان قلعه را گرد بر گرفت از بوم بیگانگی و راه بستگی آذوقه گران ارز شد و بر فیروزی سپاه لخته کار بدشواری کشید - ناگزیر بیست و هفتم دی پیشین سال از گرد حصار برخاستند - و بیش از ناگزیر در کشتیها انداخته بسیهوان فرستادند - و سید بهاءالدین بختیار بیگ قرا بیگ و جمع دیگر را بیاسبانی همراه ساختند - و بیشتر سپاه تنه سو روان شد - تا بناخت و تاراج سرمایه فراخ روزی آماده شود - و پراگندگی در هنگامه مخالف افتد - و ملک بدست در آید در قصبه^(۲) جون (که میانه جائے ست) خانخانان بنگاه ساخت - و شاه بیگ خان محمد خان نیازی قاسم کوکه مرتضی قلی داد مال دوده بیگ و جمع باکم نامزد شدند - که آن آباد زمین بگیرند و در حال میرزا جانی دیده بان ی رود - و دهارو بهادر خان قوردار و چندے را بسوی مدین روانه کردند - و میرزا فریدون برلاس جانش بهادر علی مردان بهادر سردی غازی خان بلوچ بشهر تنه رو نهادند - و هرگروه بناحیتے رفته بر آسود - غنیم از غم زه و زاد لخته پراگندگی درآمد بسیارے زمینداران سر بفرمان پذیری در آوردند - و هرگروه به نیکوکاری چهره سعادت برافروخت مگر فوج که بسوی تنه رفته بود آنجا نیارست رسید - بدگوهان نافر جام شهر را آتش در زدند میرزا فریدون و راول بهیم برخه را بامر کوت فرستادند - و بشایستگی پوزش پیشین کم خدمتی برگزاردند - میرزا جانی بیگ ازان قلعه بیرون شده سیهوان رویه شتاب آورد - بدان سگالش که بر کشتیهای فرستاده دست یابد - ازین آگهی خانخانان خواجه مقیم بخشی دهارو بهادر خان محمد خان نیازی دولت خان لودی سعید خان کرانی و برخه کار آگهان را بدانسوروانه ساخت و خود نیز از پی رهگرا شد - در آن هنگام (که کشتی نشینان سراسیمه بودند) فرستادگان رسیده بچاره گری نشستند - بسیارے بران اندیشه که لکھی استوار کرده انتظار کمک رود - بگفتار دلاوریز راد مردان آویزش قرار یافت - و بگزین روشی رده آرائی شد - قول محمد خان نیازی بهادر خان قوردار شیوخان کلان خان دولت خان لودی سعید خان کرانی خواجه مقیم بخشی - برانغار دهارو میر معصوم بهکری و گروه از دلاوران نامور - جرانغار سید بهاءالدین ناهرخان و دیگر دلاوران هراول بختیار بیگ قرا بیگ شمشیر عرب ابراهیم بیگ جونک بیگ مرشد قلی شاه قلی ترکمان بیادری دل و رهنمونی ستاره از لکھی گذشته شش گروهی غنیم دایره کردند - بیست و یکم باهنگ

(۲) نسخه [ز] چون (۳) نسخه [ل] بدین سو - و در [بعضی نسخه] بسوی بدن (۴) نسخه [ب]

بچاره سگالی (۵) نسخه [ب] ابراهیم چک *

پیکار چهار کوه پذیرا شدند - و پیش از آویزه مرده فیروزی نشاط آورد - درین چند روز باد از آنسو می وزید - درین هنگام ازین سو نوید کامرانی داد - در کمتر زمان کارزار در گرفت - نخست هراول مخالف بسرکردگی خسرو بر برابر خود چیرگی نموده برانگار را نیز پراکنده گردانید - شمشیر عرب در هراول بشایستگی در آویخت - هوا خواهان او را زخمی بیرون بردند - و دهارو با چند دانه مردانگی داد - و زخم نیزه بر پیشانی خورده از اسب جدا شد - و در کمتر زمان نقد زندگی سپرد - برانگار غنیم بکار فرمائی ملک محمد مقابل خویش را از جای برد - و جوئے ناهر خان را برداشته تا دایره رفتند - و دست تاراج برگشوندند - سید بهاء الدین با گروه جدا شده بر هراول غنیم (که از چیره دستی نخوت فروش بود) رسید - و جوئے در میان داده به نبرد ایستاد - از شورش باد و خاک از یکدیگر آگهی نبود - در آن آشوب گاه قول فیروزی سپاه را گزاره بر برانگار غنیم افتاد - بسخت آویزه بر شکستند - لیکن از هوا قیرگی راد مردان این فوج از هم جدا شدند - بهادر خان دولت خان و چند دیگر در ناورد گاه پای همت افشوده نظارگی بودند - ناگاه محمد خان نیازی سید بهاء الدین میر معصوم بهکری خواجه مقیم پیوستند و بزرگ هنگامه فراهم آمد - و همچنان غنیم پراکنده یافتند از یکدیگر آگهی نداشت - میرزا جانی با چهار صد کس در نبرد گاه سراسیمه بود - فیروزی سپاه بدانسو گام همت برداشت - میرزا (باندیشه آنکه قول اکنون میرسد) سراسیمه تر شد - و درین میان فیله از آنسو در شوریده هنگامه خویش را پراکنده ساخت - لخته آویزش شد - و بایزیدی تائید غنیم راه گریز پیش گرفت تا سه صد کس مخالف را روزگار بسر آمد - و از فیروزی سپاه تا صد کس به نیک فرجامی درگذشت اگرچه میرزا چند بار برگشته در آویخت لیکن ستیزه باقبال روز افزون چه سود دهد - (با آنکه غنیم از پنج هزار افزون - و فیروزی سپاه هزار و دو بیست بود) به نیروی جاوید دولت چیره دستی روی داد - و نیرنگی سماری تائید همگان را دلنشین آمد - سپه آرا دور - و بزرگ امیر در میان نه در سر آغاز جنگ آنچنان برهمزدگی - و دلپت با گزین فوج از بی دلی نه پیوست - درین فیروزی نشاط از تاراج اردو آگهی رسید - چند تیزدستان بدانسو گام فواخ برزدند - و غارتگران گرفته را فرو هشته رو بگریز نهادند - و لشکرگاه ایمنی یافت - خانخانان ازین مرده بقلعه (که میرزا جانی بیگ پناه خود ساخته بود) رسید - و آنرا خراب ساخت *

بیست و دوم فوروزین گیتی خداوند کشتی سوار بباغ میرزا کامران خرامش فرمود - و از تماشای بهار نیرنگی چشم و دل روشن شد - بامدادان در شبستان بزرگ شاهزاده از خواهر ابیای کشمیری

(۲) نسخه [ب] بر گوت (۳) در [چند نسخه] بیای - و در [بعضی] بیای *

نيک اختر دختر بزد - و نويد سعادت آورد - درينولا آگهي آمد که قريش سلطان در حاجي پور بشکم روي در گذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهي نوازش از تيره روز سوگواري برآورد بيست و پنجم نگارنده اقبالنامه را بمنصب دو هزاري برنواختند - و بے گزين خدمتے بدین والا پايه بر آوردند - اميد که بزبان کردار لخته سپاس برگذارند - و گوهر شناسی بیدش خدا بروی روز افتد بيست و نهم جشن قمری وزن شد - و دور و نزدیک کام دل برگرفت *

گشایش آباد ملک اوديسه باقبال روز افزون شاهنشاهي

همواره درين ^(۲) الکا جداگانه مرزبانے کارگيائي کردے - ازین پيش چنده جاگا پرتاب ديو فرمانروا بود - پور او نرسنگه ^(۳) ديو از بدگوهری و تباہ دمساژي بيارش پدر برخاست - و بخواندن انساني بے پروائي برنشست - هنگام يافته زهر بر خوراند - و جاويد مردگي اندوخت - دران نزدیکی مکند ديو ^(۴) از تلنگانه آمده ملازم راجه شده بود - از دید اين کجروي بر آشفت - و در سگالش باد افراه شد - چنان وانمود که زن او بدیدن مي آيد - دوليدهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت و پيشکش و کالا بدست کارديدگان پر دل داده بحصار در شد - و از انجا (که پدر آزار دير نپايد) کار او زود بانجام رسيد - و بزرگي بدیگرے گرائيد - رسم نبود که راجه اندوخته نياگان و پيشين بزرگان برگيرد - هفتاد باستاني گنجينه را قفل بشکست - و نهادے چندین گذشتگان برگرفت اگرچه دست بخشش برگشود ليکن از فرمان پذيری خرد سر بر تافت - و بطبيعت پرستاري گردن بر نهاد - دران هنگام (که سکندر خان اوزبک از جاويد دولت برگشته نزد سلیمان کراني رفت) او پسر خود بايزيد را از راه جهازکهند بيارش آنملک فرستاد - و سکندر را نیز همراه گردانيد - راجه از تن آساني دوگریده امير خود را جهته رای و درکه ^(۵) پنج با گزين ساز پیکار بآپزش فرستاد - آن ناسپاسان بد گوهر سران لشکر را بزر بفریفتند - و بياوری زر بندگان تباہ کار بکارزار خداوند باز گردیدند سخت آویزها روی داد - راجه بناکامي تن در داده بايزيد را دید - و بدستياری او سترگ پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهته رای بمردانگي نقد زندگاني سپردند - و مرزباني بدرکه پنج باز گردید - سلیمان او را بدستان سراني نزد خود آورده از هم گذرانيد - و بران ملک چيره دست آمد و در زمان منعم خان خانانان و خانجهان اگرچه بسيارے ازین ملک بر قلمرو افزود از بسیج پراگندگي و کار شناسی امرا قتلوی لوحاني چيرگي داشت - و برويه بازي او گزنده بدانجا فرسیدے

(۲) نسخه [۱] ملک (۳) نسخه [ب] برسنگه ديو (۴) نسخه [۱] از ملک تلنگانه (۵) نسخه

چون درگذشت راجه مانسنگه از نا شناسائي باشتي بازگردید - هرچند پسند خاطر دوربين نبود پيمان برگسيختند *

چون تبه کار را هنگام باد افراه رسد در برانداختن خویش تکاپو نماید - تا خواجه عیسی وکیل قتل زنده بود سررشته پیمان از دست نمیداد - چون روزگار او بسر آمد افغانان تیره رای پرستش کده جگناته بر گرفتند - و بر ولایت حمیر (که از دیر باز فرمان پذیر بود) دست غارت گشادند - راجه مانسنگه (که از آشتي پشیمان بود) آهنگ گشایش آن در سر گرفت - و از درگاه والا دستوري یافت - و سپاه بنگ و بهار را بدین خدمت نامزد گردانیدند - بیست و سیوم آبان پیشین سال راجه از راه دریا روانه شد - و تولک خان فرخ خان غازی خان میدانی میرقاسم بدخشی رای بهوج سنکرام سنگه اکثر پنجانی چتر سین بهویت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان گیتی گشا راه خشکی پیمودند - و مادهو و لکهي رای کوکرة و پورنمل کیده هوریه و روپ نراین سیسودیة و برخی زمینداران را بسرکردگی یوسف خان مرزبان کشمیر از راه چهارکهند روانه ساخت چون فیروزي سپاه به بنگاله درآمد سعیدخان سپه آرای آن دیار بیماری داشت - راجه از کار طلبی پیشتر روانه شد - و چون او را تندرستی رویداد با مخصوص خان بهادر خان طاهر خان بابوی منکلی خواجه باقر انصاری مخدوم زاده پسر ترسون خان میرزا محمد دیوانه و دیگر اقطاع داران آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست - و بسیاریه ازان الکا بدست در آمد - افغانان تبه کار داستان آشتي بر خواندند - از انجا (که آزموده را بازمایش بردن دور بینی بر نتابد) گوش بدان دیو افسانه ننهاند - و نکوهش پیمان گسیختن برگذارند - لیکن به دید امرای بنگاله در آشتي بود - تیره رایان کجگرا بدرخت زار ملناپور (که میان جای اودیسه است) رود باره گرد گرفته پای آویزش افشردند - و از گفت و گوی صلح و جنگ گزین رده آرائی نشد لشکر بنگاله دور تر فرود می آمد - و ازینان مخصوص خان و بهار خان و طاهر خان و بابوی منکلی لخته پیش دایره میکردند - و سپاه بهار آماده پیکار - قول راجه مانسنگه - دست راست رای بهوج راجه سنکرام باقر خان - دست چپ تولک خان فرخ خان - هر اول درجن سنگه سجان سنگه سبل سنگه نورم کوکة میرقاسم بدخشی برخوردار شهاب الدین کور پسران الخ خان حبشی مظفر ایچی خواجگی عنایت الله - هر روز چند تیزدستان هرسو می آویختند و سرتابان نخوت فروش شرمسار گریز میشدند - سی و یکم فروردین راجه هر اول خود را دستوري داد

(۲) در [اکثر نسخه] مندن (۳) در [بعضی نسخه] شاها اکرا (۴) نسخه [ل] کهوکهو (۵) در

[چند نسخه] اولیه (۶) نسخه [ز] ایچی •

سرکوبے را که نزد غنیم است برگرفته قلعه اساس نهند - و اگر بسیج پیکار در سرگیوند بآویزش در آیند - ما نیز خواهیم پیوست - مخالف ازین آگهی بآسیمه سری در آمد - و فوجها آراسته از آب گذشت - قول نصیب خان^(۲) جمال خان پسران قتلور دلاورخان آله داد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل - برانغار جلال خان خاصه خیل ناتارخان غازی مبارک خان خواجه ویس دو هزار سوار و بیست و پنج فیل - جرانغار بهادر کوروه شیرخان لوحانی حبیب خان سه هزار و چهار صد سوار و بیست و پنج فیل - هراول خواجه سلیمان عثمان عیسی خان اولپائی بنی سلطان سور هزار و دویست سوار و هشتاد فیل - در کمتر زمانه هردولشکر باهم در آویختند - و سپر و دشنه را روز بازار شد * * بیت *

یلان گوم کین غرق جوشن همه * نهفته چو آتش در آهن همه

ز هندی نژادان فولاد پوش * چو ابرسیه گرم جوش و خروش

برخه بتوپ اندازی و آتشبازی هنگامه آوردگاه برافروختند - و لخته با یکدیگر آویخته مردانگی را نازه رسم بر نهادند - سپرے را (که گرز و گوبال کارگر نشده) پلارک^(۳) انداز فیروزی سپاه از فراز گردن بر انداخته - توپے (که نخست برگشودند) میان لهری را (که سرآمد فیلان غنیم بود) بادیکر فیل خرمن هستی بسوخت - دلیران آنسو فیل کنهر (که بس نامور بود) در پیش داشته آمدند - پردلان پلی همت افشوده کارنامه گنداوری بجای آوردند - میر جمشید بدخشی در آویخته بتهمتنی جان سپنجی در باخت - آن فیل در شده لخته هنگامه پراگند - اوتچیان فیروزی سپاه از هر سو به تیر در آمدند - فیلبان قالب نهی کرد - چنده پیاده شده پای پیل را افکار ساخته برگرفتند - درین میان بهادر کوروه بر فرخ خان چیرگی نمود - رای بهوج و راجه سنکرام بیادری او گام فواخ بر زدند - جگت سنگه با جوقه بهادران بدرجن سنگه پیوسته غنیم را برداشت - درین هنگام برانغار مخالف بسپاه بنگاله در آویخت - بابوی منکلی آویزش نموده باز پس رفت - بهادرخان از پی رسیده شگرف آریزه نمود - و دوبار بر زمین آمد - بار دروم نوجوانے اسپ خود را پیش آورد - پاسخ داد تو از زندگی برے نگرفته - سوار شو - و کام دل بر گیر - مرا (که در کار^(۴) مردانگی عمر بپایان شده) آن بهتر که در کار خداوند سپری گردد - از نیک سکالی بارگے او در رسیده و بیازدی پاس در شد - مخصوص خان بشایستگی رسید - و نمایان کارزار بجای آورد - نزدیک بود که پای همت از جلی شود - خواجه عبدالحکیم با جوقه پیوست - و سرمایه فیروز مندی گشت - خواجه ویس براد مردی در گذشت - و سلطان سور زنده بدست افتاد - در کمتر زمانه

(۲) نسخه [ل] نقیب خان (۳) نسخه [ب ل] پلارک آبدار (۴) نسخه [ب ل] که در کاصروائی *

بايزدي ياورى سرتابان كجگرا آباه پاى دشت گريز شدند - افزون از سه صد افغان در آردگاه افتاد و از فيروزي سپاه چهل كس به نيكنامى نقد زندگي سپرد *

درينولا زين خان كوكه آرزو نمود كه خسروى سايه بتازه منزل^(۲) او برافتد - و بدين نوازش روزگار او پيراسته شود - سيوم اردي بهشت خواهش پذيرائي يافت - و آن نيكو پرستار را كام دل برآمد - غره خرداد گيتي خداوند باهنگ كشمير درياى راوي گذاره نمود - چون شكرنسا بيگم سخت رنجور شد^(۳) شهريار مهراندوز را دل از شهر برگرفت - و بدان آهنگ بيرون شد - چون ايند جان بخش بهي زود فرستاد بخواشگرى كه ومه باز گرديدند - دوم زين خان كوكه بسواد و بجور دستوري يافت - آگهي آمد كه افغانان شوریده بخت باز كهسار دشوار گذار را پناه انگاشته انديشه سرتابي دارند - كوكلتاش بمالش اينان نامزد شد - چهارم پس از سپري شدن ده^(۴) ساعت و چهار دقيقه در شبستان شاهزاده سلطان دانيال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزند پديد آمد شهريار دور بين سعادت بانوبيگم نام بر نهاد *

آشتي كردن ميرزا جاني بيگ و سپردن سيوستان

چون بروز افزون اقبال (كه جلوه گاه ايزدي ياورى ست) فيروزي سپاه چيره دست آمد هنگام آن بود كه ميرزا از گران خواب بيدانشي در آمده به نيابش برنشسته - و پوزش را دستمايه فرمان پذيرى ساختن - از خرد غنودگي و طبيعت پرستاري آنرا ناگهاني گزند پنداشته بسپج آويزش تازه گردانيد و آن يازش داشت كه تيزتر شتافته در همان پيشين پناه جا گيرد - در ميانه راه شنود كه لشكر فيروزي سپاه است - بانديشه دراز در شد - و در پزهش استوار جا انجمن بر ساخت - پس از فراوان نگرستن نزد انپور^(۵) چهار گروهى بالاكندي^(۶) چهل گروهى سيهوان دلپذير جائه بدست آورد دران سرزمين بر ساحل سند قلعه اساس نهاد - و ژرف خندقه پهناور بر كند - بيست و ششم فروردين خانخانان بدانجا رسیده گرد گرفت - و به تيرو بندوق پاسخ گذاري شد - و هنگامه جانفشاني و جانستاني گرمي پذيرفت - نخوت مايه غنيم دبرين بنگاه بسيارى لشكر افزونى كشتى نبرد و نزديكى بارش بود - درينولا^(۷) فيرن كوت (كه گزين قلعه آن ديار ست) بدست افتاد - و سترگ نبرد چهره فيروزي بر افروخت - جوقة عرب و كرد (كه دران حصار ميبردند) از قاسم علي دژبان

(۲) در [چند نسخه] منازل (۳) در [اكثر نسخه] بود (۴) نسخه [ل] دو ساعت و چهارده

دقيقه (۵) نسخه [ب] نزد انرپور - و نسخه [ز] بزوايرپور (۶) نسخه [ب] هالاكند - و نسخه

[ز] هالاكندي (۷) نسخه [ز] برن كوت - و نسخه [ل] نرت كوت *

ستوه آمدند - و سراو آورده دولتخواهي دلنشين گردانيدند - اوليای دولت را نشاط درگرفت و درگشايش آن كوشش افزودند - و بائين روم ريگ تودها برافراشته مورچال پيش بردند و خندق را برآمودن گرفتند - از درون رخنها بر ساخته تهی ميگردند - و سخت كوشش از هر دو سو ميرفت - چند بار بيرون شده آويزش نمودند - و بناكامي باز گرديدند - ليكن از بوم بيگانگي و رعيت سرتابي آذوق بفيروزي جنود كم ميرسيد - و باز شگرف گراني روى آورد - و سخت بيماري پديد آمد - شگفت آنكه جز سندي رنجور نشده - دران آشوبگاه جانكاهي چنده پيغوله گزيبان رياضت گرا بخواب نمودند - امروز سگه ولايت بنام شاهنشاهي ميزند - و آسمان بكام او ميگردد مردم بادافراه ناسپاسي مي بينند - و بسزاي نافرمانی ميرسند - جان داروی كه و مه آنكه شناسا گردد - و به نيایش آن يگانه روزگار سعادت اندوزد - و باندازه دسترس ندرے بر بندد و بمستندان بردهد - بامدادان راز برملا افتاد - و نموده بگردار آمد - و رنجوري رو دركمي نهاد چون بعرض همایون رسيد فرمودند حقيقي كار ساز پيرزنی را دست آويز تندرستی گروه گردانيد اگر بنده را (كه بوالا پايه فرماندهي بر نشانده) مایه بهي بر سازد چه شگفت - در زمان قآن بزرگ چنگيزخان شش صد و بيست و سه فيروزي سپاه قلعه كرك سيستان را گرد گرفته بود - شگرف و بائ پديد آمد - رنجور نخستين روز تب ميگرد - دوم دندان بر جنبیده - سيوم پيمانه زندگي برآمده گشته - پيرزالي دخترے داشت - در آرزوی كدخدائيش شبها بروز آوردے - بوكه بزرگ شود - و بحنابندی او نشاط اندوزد - درين هنگام آن كهن سال را بيماري درگرفت - روز دوم كه جنبش دندان بود از مهرباني و ساده دلي بحنابستن جگر گوشه خود پرداخت - و بائين عامه لخته آب دهن بكار برد - و در خيال عروسي شب بروز آورد - و اشك حسرت ريخته دل بناكامي در داد - بامدادان (كه آماده گذشتن بود) دندان از جنبش باز ماند - و نشان بهي پديد آمد - همساگان بشگفت در افتادند - و چون پرورش رفت جز رسيدن حنا در نيافتند كه و مه بكار بردند - و جهانے از جانكاهي رهائي يافت - حنا نرخ مرواريد گرفت - و بازرگانان فراوان سود اندوختند - شهریار كار آگاه از پيش بيني فراوان آذوق و خزينه با الله بخشش و قزاق بهادر روانه ساخته بود - در جوش تنگدستي در رسيد - و دلها را تازه نيرو بر افزود - آهنگها فروغ ديگر يافت - و كار كرد افزايش گرفت - در كمتر زمانے قلعه را تنگ تر گرفتند - و مورچالها چنان نزديك شد كه سنان از دست يكديگر مي ربهوند - درونيان ستوه آمدند - و بهزاران لابه گري آشتي داستان بر خواندند - فيروزي سپاه از كم آذوقی پذيرفت - بدان پيمان كه سيوستان را با قلعه

سپهوان و بيست غراب بسپارد - و ايرج پور خانخانان را بدامادي برگیرد - و چون هنگام بارش بسر آيد بسجود قدسي آستان روی آورد - و قرار گرفت که نخست دست از محاصره بازدارند و سپس پیوند خویشي استوار گردد - چون سپهوان بسپارد موسم بارش بدانجا بگذرانند - شازدهم خرداد مورچالها برخاست - و رسوم نامزد بیوگاني بجای آمد - و مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند - هفدهم قاضي حسن را بشمالي کوه فرستادند - چون نمود لاهور بس گرم بود بپژوهش یدلاق بدانسو روانه کردند - نزدیک قصبه پنهان^(۲) شایسته جاها برگزیدند - لیکن برخه سگالشها از ان بازداشت *

و از سوانح ایل شدن سرتابان شرقي دیار - چون فیروزي سپاه چیره دستي نموده از پی شتافت دیگر روز بجلیسر (که از گزین شهرهای اودیسه است) در آمد - و بخسروي نام درهم چیره برافروخت - و منبر پایه برافراخت - هر گروهی از افغانان تیره رای به پیغوله در شد راجه بکندن فتنه بن پیشتر چالش نمود - سعید خان از دل نگراني به بنگاله باز گردید - و لابه سرائی راجه در نگرفت - بهار خان بابوی منکلی باقر خان میرغازي باقر انصاري از ان لشکر جدا شده پیوستند - در کمتر زمانه بومیان زینهار خواسته دیدند - و آن آباد ملک بدست در آمد در قصبه بهدرک آگهی شد که پسران قتلو خواجه سلیمان دلاور خان جلال خان بهادر کوروه الغ خان عبدالغفور ملک هیبت ملک داره^(۳) کهم کرن راجه مانو^(۴) ملک سکندر و پرکهوتم با سه صد فیل در قلعه کنگ فراهم شده اند - آن حصار ست پایان ملک کنار شور دریا - از راجه رامچند که بزرگ بومی آن دیارست - سازنگ گدده میخوانند - راجه مانسنگه سجان سنگه و برخه را در ان شهر گذاشته بیازش آنجا ره نوردید - افغانان بجنگله (که پیوست شور دریا ست) پناه بردند - و بآریزه حصار بدست آمد - علاول خان خاصه خیل قتلو قلعه آل سپرد - و نزد کلکل گهاتی^(۵) راجه (که گزین بومی آن سرزمین است) بفیروزي سپاه پیوست - راجه رامچند پناه بردگان را بسازنگ گدده راه داد - چون راجه مانسنگه بکنگ رسید یوسف خان حاکم کشمیر و پسران الغ خان حبشي و مظفر ایچی و گروهی را بگرد آن گذاشته خود بزبارت جگناته شد - بدان بسیج که بر راجه رامچند نزدیکتر شود - و هنگام یافته دست در باز - چون اندیشه بگردار رسید باز گردیده نزد سلی^(۶) بنگاه ساخت - هر روز تیزدستان بدان سرزمین رفته مالش میدادند - باندرز گذاری دل بفرمان پذیري بر نهاد - و بیرهل پور خود را با پیشکش روانه ساخت - راجه بکنگ باز گردید

(۲) در [بعضی نسخه] پنهان - و نسخه [ل] ملتان (۳) نسخه [ز] کهکون - و نسخه [ل] کهم کرن

(۴) در [چند نسخه] مالو (۵) در [بعضی نسخه] پنیله راجه (۶) در [چند نسخه] سلی *

ونزد قلعه سارنگ گدده پای گشایش برفشرد - درین هنگام آگهی آمد که حبیب خان دریاخان سجاول خان میوه خان (که پناه بفتح خان هجلی برده بودند) بر جلیسر ریختند و بابوی منکلی نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - پهار خان را با برخه دلاوران بدانسو فرستاد و باقبال یاروی در کمتر زمانے بے آویزه پراکنده شدند - و جلیسر باز بدست افتاد - غنودگان سارنگ گدده از خواب غفلت در آمدند - بیستم زینهار گرفته راجه را دیدند - و هر یک را بخسروانی نوازش امید برداد *

درینولا فیروزی سپاه سند لخته بغم در شد - و زود شادی اندوخت - چون آشتی شد و مورچلها برخاست میرزا جانی بیگ (پیش از آنکه دستوری گیرد - و سیهوان بسپارد) راه تته فراپیش گرفت - فیروزمندان فریب کاری دانسته باندیشه در شدند - و کار آگه فرستاده پژوهش نمودند - میرزا برگذارد از فزونی فروشندگان هوای قلعه جانگزا شد - و کار بر زندگان تنگ - برخه سپاه و رعیت آرزوی بنگاه نمود - برانها بخشیده دستوری دادم - و همگی اردو از ستوه آمدگی ناگفته از پی رفت - و بامن کسه نماند - ناگزیر بدانسو شتافته در نصیر پور عنان کشیدم - و حاشا که سرشته پیمان از دست واهشته آید - و گفته برگردار نگراید - سی و یکم قصبه سن بنگاه ساختند درین روز رستم دژبان سیهوان آمده تازه پیمان برگرفت - و قلعه بحسن علی عرب و مقصود آقا بسپرد و همگی سیوستان بر قلمرو افزود - بیست و دوم تیر شاهزاده سلطان دانیال بگشایش قندهار دستوری یافت - چون نگهبانی آن ملک نه باندازه نیروی میرزایان بود آن گوهر اقبال را بدانسو فرستادند - از آب راوی برگدشته در باغ رامداس فرود آمد - بیست و چهارم گیتی خداوند بتماشای کشمیر روانه گشت - و در همان باغ نخستین منزل شد - بیست و هفتم سه صد ستارچه (۳) از خاور بباختر افتاد - اختر شناسان هندی برگذاردند - اگر بدین سان نمودار نخستین منزل رو دهد باز گشته بگزیده ساعتے برآیند - ناگزیر شاه و شاهزاده باز گردیدند *

(۴) چالش فرمودن گمهان خدیو بگلگشت همیشه بهار کشمیر

از دیر باز جهان سالار را دل بدانسو میکشید - بیشترے مردم از راه دشواری ازان سگالش باز داشتے - و آنانکه دل گرو نشاط گزینی خداوند داشتند سختی گریوه آسان بر شمرده - لیکن چنان برگذاردے - که جهان خدیو را از هرسو (که یکساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کپسار

(۲) در [چند نسخه] من (۳) نسخه [۱ ب] سفید پارچه (۴) نسخه [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی

از پنجاب بسوی کشمیر در عین اشتداد برشغال *

در آمدن چگونه سزد - و برخه دوربین را از نهفته دانی دیهیم خدا دلنشین بود که درین والا بسیج نهانی رازے ست - و این یورش سرمایه فرخیها - دوازدهم امرداد با ریزش ابر و بازداشت مردم بدان آهنگ کوچ شد - و برخه پردگیان را همراه گرفتند - هفدهم از رام بازمی پیشتر چالش رفت و از آب فزونی جای پیشخانه نیافتند - اردو و سپاه را بسرکردگی شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که بآهستگی بیارود - و خود با چنده خاصان فیل سوار ره نوریدند - از انجا شاهم علی قلیج خان و خواجه شمس الدین دستوری شهر یافتند - درین نزدیکی زنی پور خود را به پیشگاه حضور آورد و چنان برگذارد که هرسال سراو می بالد - و گردن نزار می گردد - و از پزشک و دیگر چاره گر ناامید فرمودند چرمین کلاه تنگ بر سراو باز گذارد - همچنان کرد - و سود مند آمد - کار آگهان را ازین چاره سکالی شگفت در گرفت - بیست و هشتم نزد خیمه چهنه شورش کشمیر بروی روز افتاد از قدسی آهنگ پرده برگرفته آمد - و جهان چشم سرمه اندوخت - شگفت تر آنکه چون دریای راوی میگذشتند چنان پوسش فرمودند که این شعر در باره گفته اند * بیت *

کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کلی کی رسد حاشا و کلا

چون رازدار میرزا یوسف خان جمع فزونی کشمیر برگذارد قاضی نورالله و قاضی علی را به پژوهش فرستادند - چون گماشتگان میرزا از پاره پذیر می ناامید گشتند تپاه سکالی پیش گرفتند - قاضی نورالله بدرگاه آمد - و ناسازگاری مردم و تپاه بسیچی وانمود - ازین آگهی برخه بد نهادان را طلبداشتند - و حسین بیگ شیخ عمری را بیاوری فرستادند - چون لخته حال بد گوهراں پیدائی گرفت درویش علی عادل بیگ یعقوب بیگ ترکمان امام قلی چولاق قیابیدگ و دیگر نوکران میرزا یوسف خان همدانستان شده بفتنه سازی بر نشستند - نخست نزد کمال الدین حسین اسکو که از احدیان است رفتند - تا او را بپرداری برگرفته شورش برافزایند - از سعادت مندی پذیرفت بادگار عم زاده میرزا یوسف خان را دست آویز آشوب گردانیدند - هر روز اندیشه فتنه در سر گرفته و زیان زده بازگشته - روزی وله زدگان بر خانه حسین بیگ شیخ عمری تیر باران کردند - یکی از نوکران او درین گروه پیوند بیوگانی کرده بود - برهنمونی بد گوهراں ازان سرباز زد - هنگامه برساخته ناگهانی بر منزل او ریختند - مردم او بجایها رفته بودند - در فراز کرده پامی همت افشرد - قاضی علی و شیخ بابا در میان شده شورش فرو نشاندند - از انجا برگریوه ماران هنگامه آراستند - حسین بیگ مردم فراهم آورده بآویزه اینان شد - لخته کارزار رفت - و باشتی گرائید - و چنده را به پیمان

(۲) نسخه [۱] چته - و نسخه [ب] خلیشه - و نسخه [ز] جهته - و الله اعلم (۳) نسخه [۷]

که بخشی احدیان است (۴) در [چند نسخه] کوه باران *

از هم گذرانیدند - نزدیک بود که تبه سگالش اینان بکردار رسد - ناگزیر حسین بیگ و قاضي علي از شهر برآمده بقلعه ناگرنگر منزل گزیدند - و لخته بشاد خواب ناپروائي در شدند - دوازدهم امرداد رهگذرها بسته بناسپاسي برنشستند - و شگرف آنکه گیهان پیرای نهفته دان درین روز از لاهور برآمد چنده ببهانه سیر فالیز فراهم شده پیمان یکجہتی بر بستند - حسین بیگ و قاضي علي را همت یاورى نکرد که به تیزدستي این شورش فرو نشانند *

ازین آگهی شهریار دیده ور تیزتر روانه شد - غره شهردور کنار دریای جناب بارگاه اقبال برافراختند - و (با آنکه طوفانی جوش میزد - و باران در ریزش) خود بر ساحل نشسته سپاه را بشایسته آئین برگذراندند - بامدادان بگذر چوگانی کشتی سوار برگذشتند - چهارم پیدائی گرفت که همگی سپاه میرزا با کشمیریان در ساختند - و قاضي علي نقد زندگی در نیکو پرستاری سپرد و حسین بیگ بسخت تکاپو رستگاری یافت - چون یادگار از شهر برآمد و ایقان فرصت و قابو از دست دادند بکامراج رفت - و هنگامه بدگوهران افزایش گرفت - درین هنگام از گران خواب ناپروائي درآمده از پی شتافتند - و ناساخته کار برگردیدند - اگرچه فرزندان میرزا بدو نه پیوستند و اولیای اقبال نیز یاورى نکردند آن نافرجام کالیوه سر بشهر باز آمد - و نزد باغ الهی بکمر آویزه چیرگی یافت - ناگزیر از آب گذشته بشهر در شدند - و پل را هر دو گروه ویران کردند ناسپاسان از بیم آنکه مبادا همراهان جدا شوند - و اینان بدان اندیشه که از پی بیایند قاضي علي بران بود که بفتح خان جنگلی پناه برند - و بانظار کمک بر نشینند - حسین بیگ پاسخ داد - مردم میرزا یوسف خان همگی در ناسپاسی - بدانجا رسیدن بس دشوار - ناگزیر بهندوستان گام فراخ برزدند - نزد هیره پور یکم از کم شناسائی نقاره باواز در آورد - راه بانان آگهی یافته پلها بر شکستند - ناکام خود را بآب درزدند - برخه فرو شدند - و لخته گرفتار آمدند حسین بیگ و قاضي علي و چنده بدخشی برآمده ره نوردیدند - چون راه پیرینجال بسته بودند گروه هستی وتر سپردند - و بسخت تکاپو و کارنامه تیراندازی رهائی یافتند - از نشیب و فراز ناهنجار قاضي علي را نیرو از دست بشد - دستگیر کرده جان بشکردند - چون حسین بیگ با چنده ازان گروه پایان شد زمیندار آنجا تاراج کرده بجان شکری برخاست - ^(۲) بهیو رئیس راجوری در رسیده دستمایه رستگاری گشت *

ازین آگهی گیتی خداوند بدانسو تیزتر راند - و فرمان رفت زین خان کولتاس با سپاه آنسو از راه سواد در آید - و صادق خان با جوق بهادران برآه ^(۳) برنج شتابد - و بومیان شمالی کهسار

از جمو رهگرا شوند - واقطاع داران و عمل گذاران پنجاب لخته کشاورزان پردل را دلاسانموده روانه کنند
 پنجم شهرپور شيخ فرید بخشي بيگي از والا درگاه دستوري يافت - و مير مراد^(۳) مير عبدالحی
 خواجگي فتح الله شيخ عبدالرحيم رحمت خان مظفر کوکله قاضي عزت الله سيد کمال خواجه اشرف
 جي توچي سيد قلبي ابوالفتح درست محمد هروي^(۴) شيخ ابوزيد شيخ کبير نصيب ترکمان شيخ ولي
 شيخ مراد شيخ معصوم شيخ حسين هاشم شيخ زين شيخ آدم هزاره بيگ شيخ جنيد يحيی بيگ ميرک جلاير
 کلب علي شيخ جمال عوض ولي بيگ خان قلبي سيد مصطفى سيد عبدالهادي شيخ ابوالخیر
 شيخ مودود ايماق بدخشان تاج خواص ملک زربخش جلال عالم دولت ملک جوهر شيخ عبدالرحمن
 شيخ حيدر سيد کمال الدين سيد جلال دولت بلوچ کلينان رای و بسيارے رادمردان بهمهري
 نامزد گشتند - از نزديکی برف ريزي فيروزي سپاه از هر سو فرستاده شد - تا در بادافراه
 درنگ نرود - دران روز نگارنده شگرفنامه از ديوان لسان الغيب فال بر گرفت - اين دوبيت
 فرید فيروزي رسانيد *

* بيت *

آن خوش خبر کجاست کزين فتح مرده داد * تا جان فشانمش چوزروسيم در قدم

از بازگشت شاه درين طرفه منزل است * آهنگ خصم او بسراپرده عدم

درين روز از دور بيدي ميرزا يوسف خان را براقم اقبالنامه سپردند - چون زه و زاد او از کشمير برآمد
 رهائي يافت - نزد گجرات شاهزاده والا گوهر بازرگ اردو پيوست - و شادمانی برافزود - شازدهم
 صادق خان دستوري پيش يافت - و چون منزله چند سپرد بناهنجار خواهش افتاد - از نيرنگی
 روزگار رنجور شد - و از ميانه راه برگردانيدند *

گشایش جونه گدهه و سومناتهه و چیره دست آمدن

اولیای دولت بر ولایت سورتهه

آباد سگالش و شایسته کردار فرخيهها بردهد - و کامروائي را پایه برترنهد - پرستاران را
 چهره خواهش برآرید - و گوناگون نصرت چهره دولت برافزود - و شگرف کاریها دور و نزديک را
 بشگفت اندازد - و بتازگی اين فيروزي داستان ازان برگويد - چون خان اعظم به نيروی اقبال روز افزون
 فيروزي يافت آن بسیج داشت که آن دژ برگشاید - و ملک برگيرد - ليکن از دل نزاری همراهان
 بدرنگ افتاد - درين هنگام چون سپاه لخته برآسود آن يازش نازگی يافت - و روی بدان کار آورد

(۲) نسخه [۱] رخصت يافت (۳) در [بعضی نسخه] مير عماد (۴) نسخه [ز] مروي (۵) نسخه

[۱] علي بيگ *

(سنه ۱۰۰۰)

[۶۲۰]

(سال سي و هفتم)

پسر جام کھوکھن^(۲) جلال خان غازي ملک راجن^(۳) ملگ امن و بسيارے سرکشان آن مرز نيایش کنان
پيوسند - و سومناتھ و کوکھ و منکلو و مہوہ و بيرو و جز آن تا شازدہ بندر بے آويزش بدست درآمد
و سپس بگشايش قلعه جونہ گدھہ (کہ نبائر امين خان غوري داشتند) روانہ شد - آن نامور دژے ست
ولايت سورتھہ وابستہ بدو - از پيشين فرمان روايان کم کسے برو دست يافتہ - بيست و دوم خرداد
فيروزي سپاہ بدان نزدیکی پيوست - و آن آسماني پایہ را بہفدہ مورچال گرد برگرفت - نورنگ خان
و چندے بمالش گروہ کاتھي کہ بدرونيان مددگاري نمودے رو آوردند - و درين روز درون حصار آتش افتاد
و فراوان دستمايے دژ استواري بسوخت - و فرنگي توپ انداز (کہ احمدی کيش برگرفته بود
و دران پيشہ بس جابکدست) از سراسيمگي بخندق افتاد - اوليای دولت مرثدہ فيروزي برگرفتند
و ترانہ شادي برکشيدند - ليکن درونيان از آذوق فزوني و جا استواري نخوت فروشي داشتے - و هر روز
صد توپ (کہ برخے را تير یک و نیم مني بود) چند بار برگشادے - و زبان بنکوهش برآلودے
و پاسخ يافتے - هر چند سپاہ ستوہ آمدے کوکلتاش بگونگون روش دل دادے - و سرشنتہ
کوشش وانہشتے - برہمنوی اقبال برکوہچہ آگھي يافتند - لختے بلند ساخته سرکوبے آمادہ
گردانيدند - و از فراز آن ديگ اندازي آغاز شد - غنودگان از خواب برآمدہ لابه گوي فراپيش گرفتند
ہفدم شہرپور پس از آويزش شہاروزی سہ ماہ دژ نشينان ہزينہار آمدہ ديدند - و کلید سپردن را
دستاريز گشايش بستگيا دانستند - میان خان تاج خان نبائر امين خان غوري پسران دولت خان
(اولين ہفت سالہ جانشين پدر - دوم دوازده سالہ از قما) ہمت برادرزادہ امين خان محمد کدخدای
خانہ ملک دهن ريجان حبشي لوزبہ کاتھي محمد ميرک محمد افضل و ديگر مردم - ازان پنجاہ
و ہفت کس نامور - از درست پيمانے کوکلتاش مال و جان و ناموس اين گروہ بپاس درآمد
و هر کدام را بآباد جايگير و مہين خلعت و گزين بارگي شگفتہ دل و کامروا ساخت - سلطان محمود
پيکرہ فرمانروای گجرات با گران لشکر و شايستہ سامان دو بار بگشاد اين دژ يازش نمود - و فراوان رنج
کشيد - بار دوم پس از روزگار دراز بدست آورد - گيتي خديو باہنگ مالش يادگار نزد بہنہر بود
فيروزي نويد رسيد - و ايزدي سپاس را پایہ برتر شد *

فرو نشستن شورش کشمير - و آوردن سر يادگار کل بدرگاہ والا

ہرکہ بناسپاسي بر نشيند آسمان بکين توزي او برخيزد - روز او بشب گرايد - و بخت

(۲) نسخہ [ب] کوکھن (۳) در [بعضے نسخہ] ملک دهن (۴) در [بعضے نسخہ] بروہ (۵) نسخہ [۱]

بنکرہ - و نسخہ [ب] بيکرہ - و نسخہ [ز] نذکرہ - و اللہ اعلم *

او را خواب درگیرد - بتکاپوی خویش ببادافراه شتابد - و بسبکسری و بیدلنی جان و ناموس در بازو و حال این شوریده مغز دور و نزدیک را ازان آگاهی بردهد - و که و مه را پند پذیر گرداند - (چون مگس خوبان زر پرست فراهم گشتند - و اولیای دولت را آن پیش آمد) فرزندان میرزا یوسف خان بدو لابه گری نمودند - و او بگر مخوئی و تازه روئی بهندوستان کسبل کرد - و از آب گذشته بمنزلگاه میرزا فرود آمد - خزینه و زرینه و فیل و اسب و توپ و دیگر مال برگرفت - و پرده آزر بر دریده بجای بزرگان نشست - و فراز منبر و روی سکه را برآلود - از شگرفی اقبال دران هنگام او را تب لوزه در گرفت و چون مهرکن نگین او میکند فولاد ریزه برجسته بچشم او در شد - و دیده و ران ژرف بین را بر ناپایداری این تبه رای رهنمون گشت - از ناخردی فرومایگان نافرجام را گرامی خطابها بر نهاد - بهرام نایک خانخانان - درویش علی خان جهان - عادل بیگی عادل خان - مقصود علی احدی مخصوص خان خواجه محمد مومن آصف خان - موسی میرزا خان - درویش مسکین بابا خان - جمن پور او مصاحب خان - شاه علی بیگ ترکمان شهباز خان - شاه منصور بهادر خان - میر صالح نقیب خان نظام الدین نظام الملک - داور چکتی بجلی خان - قیا بیگ قیا خان - و همچنین هزاری و بازاری^(۲) را نام بزرگان نهاده نخوت آرای شد *

ز دارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید انسرو تخت را

کلانم نگ کبک را کوش کرد * نگ خویشتن را فراموش کرد

غافل از نهفته دانی کشور خدیو چنان بر سگالیدے - که چون راهها بر بسته اند بدرگاه والا^(۳) زود آگهی فرود - و اگر برسد باور نیفتد - و چون دلنشین آید در چنین ریزش ابر سپاه دیرتر فراهم گردد و چون زمستان در رسد بدین سرد سیر در آمدن بس دشوار - و چون ساله بگذرد گزین سامان نیرو افزاید - از دیر باز مرزبان کشمیر چنین دستگه نداشت - از نهفته دانی کشور خدیو آگاه نبود ازان باز (که زمانه بدو زهر خنده گی کرد) همواره با هیچ کسان بزم باده گساری بر آراسته و هرزه در آیدے - او را بافشاندن اندوختها و دستبازی بناموس میرزا رهنمون شدے و او از دوستی و پیوند خویشی بدهانه گذراندے - چون شنید که میرزا را بزندان بر نشانده اند ناچار زه و زاد او را کسبل کرد - هنوز از آمدن اینان آگهی نبود گیتی خداوند از نهان بیننی حاجی میرک را (که از بابریان میرزا ست) با برخه باوردن آن مشتے ناتوان فرستاد - نزد تهنه بد نهادن آن سرزمین بسیج تاراج داشتند - ناگاه فرستادگان در رسیدند - جان و خواسته را یتاق داری شد - و یکبارگی آوازه رسیدن همایون ریات جهان را فرو گرفت - و آن تبه سگال لخته بخود آمد

(۲) نسخه [۱] هر کس بازاری را (۳) نسخه [ل] مسدود است *

و عرضداشت که حسین بیگ شیخ عمري را در سر بود ^(۲) که پور میرزا شاهرخ را از بدخشان بکین دیار در آورد - و دست آویز شورش گرداند - باویزش او برخاستم - او بسخن سازی مرا بدنام گردانید بحکم والا نگارنده شکرنامه نا درست گفتار او را پاسخ برنگاشت *

و چون ^(۳) دستان فروشی او کارگر نیفتاد درویش علي را با بسیار روانه گریوه ساخت و در استواری آن کوشش نمود - اگرچه سپاه از هرسو برسید ^(۴) شیخ فرید بخشی بیگی با همراهان پایان گریوه قلعه بر ساخت - و پرتال گذاشته رده آرا شد - بیست و ششم شهریور هراول بدره پیش روان شد - و برانغار و جرانغار آماده پیکار گشتند - درویش علي با گروه دو دیوار بر فراز گریوه بر آورده بسیج آویزش داشت - و جا بجا مردم گذاشته نخوت می فروخت - بایزدي تأیید پیش دستان هراول بکتر آویزه غنیم را بر شکستند - و دلیران جرانغار به تیزدستی ^(۵) محکم پیش خود را برگرفتند - و شگرف کارزار شد - و فراوان مخالف روانه خراب آباد نیستی گردید - و چهار کس را از فیروزی سپاه روزگار بسر آمد - و برانغار سرکوبی که غنیم داشت بے جنگ گرفت - و چون پیشتر راه نبود برگردیده پس هراول آمد - دیگر روز غنیم از پناه دیوارها بے آویزش باز پس رفت - سران سپاه از وا گویه هوزه درایان فریب کاری انگاشتند - هراول و جرانغار تیزدستی نموده گریوه کپرتل ^(۶) برگرفتند و لخته چاروا بدست درآمد - یکم نادانسته اسپ دران یخ بکشت - و از بارش تگرگ فراوان رنج رسید بامدادان گریوه اکرم بال گذشته دایره کردند - سگالش آن بود که پنج گروهی گریوه هستی وتر فرود آیند - پیش روان خالی دانسته بیازش آن تیزدستی ^(۷) نمودند - شیخ فرید چندے را بباز داشت اینان فرستاد - کار آگهان قابو دانسته تا سر گریوه عنان باز نکشیدند - و فوستادگان نیز همهری گزیدند و شبانگاه پیدائی گرفت که غنیم در کمر این گریوه بسیج پیکار دارد - آن شب بایستادگی و هشیاری گذشت - چون صبحگاهی فروغ چهره بر افروخت جوق جوق کشمیری بکوچهها بر شدن گرفت بسیارے بدان اندیشه که با هنگ کارزار بر می آیند - در کمتر زمانے پراگندگی اینان دلنشین شد پایان روز شیخ با برخه مردم رسید - چون لشکر پس بود و ستاره در پیش فرود آمدن بدرنگ افتاد درین میان محمد کاشی بزینهار آمد - و چنان برگذارد که یادگار شکیب از دست داده راه گریز سپرد - و هر گروه به پیغوله در شد - بامدادان دوم مهر گریوه در نور دیده بهیره پور فرود آمدند ^(۹)

(۲) در (بعضی نسخه) که میرزا شاهرخ را (۳) نسخه [ل] دستان هرائی او (۴) در [چند نسخه]

فرسید (۵) شاید که این لفظ جلکه باشد که بمعنی زمین آمده (۶) نسخه [ب] کترتل

(۷) نسخه [ا] پیش دستی (۸) نسخه [ا] تا سه گروه (۹) نسخه [ل] پیش گرفت (۱۰)

نسخه [ل] در بهنجر فرود آمدند *

هران نزدیکی تیز بے سر بنظر در آمد - و گمان بردند که کلّ زیاده سر بادافراه یافته است - و در کمتر زمانے سرا آوردند - و بیقیمین گرائید *

چون آن نافر جام از گرفتن گریوه آگهی یافت عادل بیگی را با گروهی بسری نگر گذاشته بهیره پور آمد - دیگر روز لخته خواسته بمرهم داده پیشتر روانه ساخت - سی و یکم شهر پور نیم شبان فوجی الله اکبر گویان فروریخت - و آواز رسیدن افسرخدیو جهان را در گرفت - همگی اردو یغمائی شد - و آن تبه سگال را به نیستی سرا فرستادند - شهباز خان نیازی ابراهیم خان کاکر ابراهیم خان میانه سارو بیگ شاملو حسین بیگ مصلو یار بیگ اوزبک ملک محمد و چندے دیگر از نوکران میوزا یوسف خان پیمان بسته در کمین بودند - چون نیمه از شب سپری شد سورن الله اکبر انداخته دست غارت برگشادند - آن بدکیش از زیر سر ابرده بیرون شده راه صحرا گرفت - و جز یوسف نام پرستارے همهی نگزید - لخته راه سپرده بدونه پناه برد - و همراه را باوردن اسپ باز پس فرستاد - برخه هوا خواهان جاوید دولت چندانی به یغما نه پرداخته بپژوهش او کوشش داشتند - و از ناپیدائی حیرت می اندوختند - ناگاه سارو بیگ را نظر بر یوسف افتاد او را بشکنجه در کشید - ناچار سرگذشت برگذارد - و برهنمونی او گرفتار آمد - و مدارا فراپیش گرفت شهباز خان از پی رسید - و دوش او را از بار سر سبک گردانید *

* بیت *

سر کشد با سرو در بستان کدو * یعنی این سر بر کشیدن همسری ست

آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدامین سر سزای سروری ست

ششم مهر نزد بهنبر متهور^(۳) داس سر آن تهی مغز را بدرگاه آورد - و ایندی سپاس را روز بازار شد نهفته دانای کشور خدا دلنشین خرد و بزرگ آمد - و جهانے را چشم سرمه بدست افتاد - روزے (که از شورش این فرومایه آگهی رسید) این بیت بر زبان گوهر بار رفت *

* بیت *

ولد الزنا ست حاسد منم آنکه طالع من * ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی

سادر این آشفته سر دختر نقره - در بدکاری و بے آزرمی در لولیان همنا نداشت - فرمودند بر پیشگاه باطن پرتو می اندازد که فرو شدن این نافر جام و بر آمدن سهیل نزدیک هم باشد بفرمان والا اختر شناسان یونانی و فارسی و کشمیری و هندی آسمانی سیر نموده برگذاردند از دو ماه تا سه به تیره روز بادافراه نشیند - فرمودند بخاطر آسمان پیوند چنان میبرزند^(۵) از چهل روز کم و از دو ماه افزون نباشد - امروز روشن شد که همگی ناسپاسی پنجاه و یک روز بود

(۲) نسخه [۱] شاد بیگ (۳) در [بعضی نسخه] سره داس - و نسخه [۱] سرده داس (۴) نسخه [۱]

این تیره روز بیادافراه نشیند (۵) در [بعضی نسخه] پرتو داده اند *

همان روز که یهانی ستاره برآمد این بد اختر فرو شد - و نهان بینی گیتی خداوند بتازگی دلنشین
که و مه گردید - و شگفت آنکه در همان نزدیکی شانه در نظر آمد - آن استخوان صفحه بر خوانده
فرمودند که این شورش بزودی فرو نشیند - و جز آن ناسپاس گزند نیابد - گفته بکردار آمد - و کار آگاهان
ازین دانش بحیرت فرو رفتند *

درین فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزی چهره نشاط بر افروخت - فرمان پذیرفتن
مرزبان تته - و سپردن سیوستان - گشایش آدیسه - و ایل شدن سرتابان شرقی دیار - گشایش
جونه گده و سومنات - و گرفتار شدن مظفر - سزایان یادن یادگار کل - و چیره دستی بر کشمیر
چون شورش فرو نشست سیزدهم افسر خدیو بگلگشت آن سرا بستان چالش فرمود - و هر زبان
حقیقت سرا رفت - بار نخست جلو بهار دیده افروز بود - اکنون عشوه خزان بیدش زدا - آنروز
پرده گشائی جمال بود - امروز نمایش جلال - همایون اغرق و بزرگ اردو را بسر کردگی شاهزاده سلطان
دانیال گذاشتند که تا باز گشت در رهتاس بسر بوند - چون سلطان خسرو را لخته پیکر گرانی بود
بایزدی پاس سپرده دل بجدائی نهادند - چنان خواهش بود که چنده پردگیان همراه باشند - لیکن
راه دشواری و سرما فزونی لخته ازان باز میداشت - شاهزاده سلطان سلیم را بوزف نگهی فرستادند
آنروز گریوه بهنبر گذشته دایره شد - بامدادان از باد ناهنجار دایره بر نگرفتند - فرمودند همانا امروز
در کابل ریزش برف باشد - چون سال و مه را پاسبانی شد نهان بینی پیدائی گرفت - و شناسائی
سرمه بیدش افزود - دیگر روز نود نوشه سر پرده بر افراختند - درین روز شاهزاده باز گردید - از راه
هستی وتر بکشمیر درآمد - و از پیر پنجال باز گشت شد - دشواری و برف آموذگی راه
بر گذارد - و اندیشه بودن پردگیان از دل بیرون شد - و چون راه پیر پنجال لخته آسان تر و نمودند
همایون یورش بدانسو قرار یافت - روزیکه پشته مغزل شد میان راه پای تکار شهریار از جای رفت
آن چابک سوار خود را بچستی بر زمین گرفت - بامدادان گریوه پیر پنجال گذشته نزد ناری براری
بارگاه والا برزدند - درین روز نیز بدان سان لغزش رفت - و الهی پاس پیدائی گرفت - بیست و سیوم
(که ساعت فرخنده بود) سری نگر دارالملک کشمیر بقده سی قدم روشنی پذیرفت - میان راه
پیش رفتگان فیروزی سپاه سجده نیایش بجای آوردند - به تنه چناره (که بر روزگاران تهنی شده بود)
بفرمان والا سی و چهار کس در شد - و اگر تنگتر می نشستند چنده دیگر نیز بر می نشست
با آنکه ناسپاس بن بر کفده آمد از آوازه آنکه گیتی خدیو بجانشکری خرد و بزرگ فرمان داده
که و مه پراکنده بود - و هیچ دیده آبادی نداشت - هر چند پیش روندگان دلاسا مینمودند باورشان

نمیشد - (چون بسیج شاهنشاهی پیدائی گرفت - و مهر انزونی دلفشین آمد) از دشت آوارگی
 رو بشهر نهادند - و از دید بخشش و بخشایش گوناگون نشاط اندوختند - کارشناسان راستی منش
 بهر سو نامزد شدند - و برگرفته ناسپاسان در پانچ فرماددهی شمردند - چنده که خمیر مایه
 شورش بودند بادافراه برگرفتند - جز عادل بیگی که بآئین قلندری دکن رویه شتافت - و آنانکه
 از دوربینی خویشتن را برکناره گرفتند بلند پایگی اندوختند - جهان سالار نیایشها بجای آورد
 و سپاسگذاری را تازه اساس بر نهاد - شکار مرغابی اگرچه نخستین بار عشرت آورد لیکن از نابهنگامی
 دلپذیر نشد - درین بار بگزین روشی نشاط افزود - دوم آبان والا جشنی بر آراسته شد - و شمسی وزن
 گیتی خداوند شادمانی را آب و رنگ دیگر داد - آن همسنگ آسمان را بدوازده چیز برسختند
 و که و مه بنوال شاهنشاهی کام دل برگرفت - چنده را بزر بخشی بر نشاندهند - نگارنده شکرنامه
 در عیدگاه چهارده هزار آرزومند را خواسته برداد - درین آباد بوم دزد و گدا کم بود - درین هنگام
 از نکوهیده آمیزش دامن آلود خیانت گشتند - و بسیاری را شکیبائی و خرسندی نماند *

و از سوانح فیروزمند شدن زین خان کوکه - با آنکه شورش بر نخاسته بود از نهان بیذی^(۲)

ازین پیشتر بسواد و بجزر نامزد شد - درین آشوب کشمیر افغانان تبه سگال بناسپاسی برخاستند - چون
 درانجا گزین سپاه نبود الوس کیدانی^(۳) و محمدزئی (که پیوسته راه دولتخواهی سپرد) با تاریکیان
 و یوسف زئی همدستان شدند - و بجان شکرئی محمد قلی^(۴) ترکمان (که نزد بگرام بود) بر نشستند
 تا بر همگی آن ملک دست چیرگی برگشایند - ناگاه کولکلتاش در رسید - و هر گروه از ناسپاسان
 به پیغوله در شد - یوسف زئی با لخته تاریکی بسر کردگی وحدت علی بکهمسار بجزر درآمد - و جلاله
 زه و زاک خود را همراه او ساخته به تیراه رفت - همگی بسیج آنکه وحدت علی ولایت کافران (که
 پیوست کاشغر است) برگرفته پناه آماده گرداند - و هرگاه از فیروزی جنود کار بسختی گراید
 خویشتن را بدانجا رساند - کوکه هفتم امرداد از گریوه ملکنده بسواد درآمد - و آن آباد جای
 دشوار گشا را باسانی برگرفت - و از راه میدان بجزر شد - تیره رایان بدگوهر نیروی آویزش در خود
 نیافتند - ناگزیر بولایت کافران شتاب آوردند - و در اندک زمانه کهسار هر دل^(۵) را ازان گروه برگرفتند
 (خاور رویه او سواد - باخترو سو کنزو نورکل - شمال کاشغر و بدخشان - جنوب بجزر) و قلعه
 چنگاری استوار کرده بنخوت فروشی بر نشستند - کوکه بر انداختن اینان فرا پیش نهاد - و با راک مردان^(۷)

(۲) نسخه [ل] از نهان دانی (۳) نسخه [ز] کلیانی (۴) نسخه [ل] ترکی (۵) نسخه [ا] بردل

و نسخه [ب] ببول - و نسخه [ل] ببول - والله اعلم (۶) نسخه [ا] کنیز - و نسخه [ب] کوز (۷)

نسخه [ا] جگاری - و نسخه [ل] جنکاری *

آزمون کار بدانسو شد - و منزل بمنزل قلعه ساخته گریوه می نوردید - هرگاه شبخون آوردند زیان زده برگشتند - کوکه آن قلعه را گرد برگرفت - و غره آبان بسترگ آویزش برگشود و هنگامه ناسپاسان بپراگند *

نهم گیهان خدیو باهنگ تماشای زعفران زار بکشتی برنشست - و بامدادان بدان نشاطگاه عشرت اندوخت - گلزاره بدین شادابی و نشاط بخشی و بویائی کار آگهان جهان نورد نشان ندهند - اگرچه به نیلوفر ماند لیکن دل افروزی و شوق افزائی بگذارش در ننگجد - بزم نشاط آراسته گشت - و ایزدی فیض را در دیگر گشودند - و هم درینولا ملا حسین و خورشور توران در گذشت اورا بلاهور گذاشته بودند - که باز گشت را آماده شود - و چون رایات همایون بازگردد دستوری یابد - امتلا بوپسین روز برنشاند - و بفرمان والا بنه و بار اورا بوطفگاه رسانیدند - و همدربین روز خواجه شمس الدین بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - اورا از لاهور طلبیدند - که کشمیر چنده بخالصه باز گردد - و بغمخواری او روی بآبادی نهد - دوازدهم جشن دیوالی عشرت آورد و بحکم والا کشتیها و کنار دریا و بامها بچراغ آراستند - و شگرف نمایشه بروی کار آمد و همدربین روز دخت شمس چک در پرستاران مشکوی والا در آمد - او از بزرگان این سرزمین است از دیر باز این آرزو در سر داشت - درین هنگام بر فراز خواهش روائی برآمد - و نیز برای رام ساختن بومیان دخت مبارک خان حسین چک را بشبستان شاهزاده سلطان سلیم سپردند - و همچنین برخه نزدیکان را بدل گزین پیوندها مسرت بخشیدند - درین سال میرزا قباد بزرگ پور میرزا حکیم لخته سزا یافت - و بدانشگاه زندان برنشست - از نا شناسائی خویشتن را بباده گساری داده بود بادافراه او بسیاری را براه آورد - و درین هنگام سیاهیئے در پیشگاه حضور آوردند - هرچه بدو نگارش یافته برسدن آب و مالش دست محو نشده - و بنگاشته گزنده نرسیده - شهریار دریافته بکار آگهان بیاموخت *

باز گشت رایات جهان افروز بصوب هندوستان^(۴)

از گزیدگی آب و هوا و سازگاری آن بقدسی مزاج و دید شگرفیهای آفرینش سگالش آن بود که زمستان عشرت درین دیار کرده آید - لیکن ازین رو (که گران ازین آذوق که و مه را ستوه داشت - و سخت سرمای این مرز بگرم سیریان اردو دشوار تر شد) کشور خدیو بسیج بیرون شدن

(۲) نسخه [ل] و ایزدی سپاس را اساس دیگر بر نهاده (۳) نسخه [ا] بچراغها (۴) نسخه [ز]

مراجعت گیتی خداوند بسوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر *

فرمود - خواست که کشمیر را بمیرزا یوسف خان بردهد - او در جمع آن باز سخنرا گشت و از نیرنگی روزگار آنکه نسخه (که قاضي علي فراهم آورده بود) بدست آمد - و گذارده رازدار میرزا آشکارا شد - و شرمندگی نا پذیرنده چهره برافروخت - جهان خداوند بدان پیشین آهنگ کشمیر را خالصه فرموده سربراهي بخواجه شمس الدین سپرد - و سه هزار سوار همراه ساخت - و چون قدسي خاطر ازان ملک و پرداخت بفرخي و فیروز مندي بیستم آبان کشتي سوار رو به هندوستان نهادند - و فیروزي سپاه از راه خشکي - دران روز باند رکول گذار افتاد - بنگاه میرزا حیدر بود والا عمارتے ازو یادگار - بخواجه شکر می شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در اقطاع میرزا یوسف خان داده آمد - و بدانسو رخصت برگرفت - و جاگیر هندوستان و زعفران زار و ابریشم و جانور بخالصه بازگردید - و دیگر افزونی بخشش یافت - بیست و سیوم بکول ایسر گذاره افتاد - و از تماشای آن آلکا آگهی برگرفتند - فراخ آبیگرے ست - گرد او بیست کروه - رود بہت بدو در شده بہند شتابد سلطان زین العابدین در میان آن بہزاران رنج سنگین صفہ بر ساخته - بدرازی صد و نوزده گز - و پہنا ہشتاد و دو - بر فراز آن گزین کاخها یادگار ازو - سپس دیگر مرزبانان نشیمنها برافراخته - همواره تندباد برخیزد - و کشتي بطوفانی موج در شود - امروز از قدم فرخي آب آرامش داشت - کہ و مه را شگفت در گرفت - بامدادان والا بارگاہ نزد بارہمولہ برافراختند - با آنکہ دو ماہ است هیچ روزے بر نگذرد (کہ چندے دستوری ہند نیابند) سپاہ انبوهي بر همان نمط بود - گیتی خداوند از ہفت چوکی برخے را بہمہرہی برگزید - و دیگر کار آگہان جد آور را بہر جوق نامزد گردانید کہ بدوری در خور یکے پس از دیگرے روانہ شود - سیوم آذر (کہ دایرہ گذشت پکلي شد) ہمہ شب بارش بود - و گرد اردو برف بارید - پیشخانہ نیارست رفت - گیتی خداوند بسگالش منزل گزیدن سواری فرمود - و چون دلخواہ جائے بدست نیامد بنہ و بار را گذاشته با چندے تیز روی فرا پیش گرفتند - میانہ راه برف و باران بریزش درآمد - و در دہ مانکلي از مضانات پکلي بر آسودند - زمانے دراز شگرف بارش بود - و خورد و بزرگ در تماشا - پیشتر ازین بیک ماہ (کہ سرما چیرگی داشت - و ہندیان از برف ریزی ہراسان) افسر خدیو را بر زبان رفت - امید کہ (چون ہمایون رایات از پکلي برگردد - و نشان ہندوستان نمودار گردد) ریزش برف نشاط آورد - و گرم سیریان بسراسیمگی در نشوند - و بتماشای آن عشرت اندوزند - گیرا دم پیدائی گرفت - و چراغ رهنموني برافروختہ شد - بامدادان هوا برگشود - رہ نوردی فرا پیش گرفتند - و دران روز بخواہش

(۲) در [چند نسخه] الر (۳) در [بعضے نسخه] قدم فرخي (۴) نسخه [۱] تابکلي (۵) نسخه

پور میرزا شاهرخ لخته در دماتور (که بنگاه اوست) فرود آمدند - هفتم چنان تیز راندند که از راولپنڈي و رباط و نگرکوت و تهنه و سرای چروہ^(۲) برگزشتند - و دشوار گریوه در نور دیده نزد سرای هر فراز کوهچہ^(۳) لخته بر آسودند - در میان راه صادق خان بسجود نیایش سر بلندی یافت در آغاز یورش رنجور شد - او را بلاهور باز گردانیدند - چون بهی یافت رو بکشمیر آورد ناگهانی بدین سعادت کامروا آمد - و باز پور او با رام ساه باستانبوس والا فرخی اندوخت دستوری یافته بود که راجه مدهکر و این بوم نشین را از رمیدگی بر آورده نزد شاهزاده بمالوه برد و آن وحشیان بیم زده را ازان شرمساری بر آورد - بومیان ازین خسروانی نوازش تازه جان یافته به نیایشگری درآمدند - و راجه با رنجوری بسیج همهری داشت - از سخت بیماری درگذشت - رام ساه پور او را باجین برد - و از انجا بدرگاہ والا آورد - و نوازش یافت - چون دایرہ^(۴) صادق خان برپا بود آرزو کرد که شهریار شب درینجا بگذراند - چون شامگاه درآمد او را دستوری دادند که آهسته از پی آید - و ره نوشتن فرایش گرفتند - بزرگ شاهزاده و دیگر بندگان لابه نمودند که لخته بسکسن بر آسایند - پذیرش نیافت - شبا روز بیست و دو کپوه در نور دیدند - هشتم ناگهانی برهتاس (که اغرق همایون در انجا بود) سایه عاطفت انداختند - گروهها گروه مردم (که تکاپوی کشمیر داشتند) در راه بدولت کورنش رسیدند - شاهزاده دانیال و سلطان خسرو نزد شهر بسجده نیایش پیشانی بوافروختند *

گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتی - و بسر آمدن روزگار او

(چون چونه گدهه گشایش یافت و بومیان بفرمان پذیری و لابه گری بر نشستند) کولکناش رادمردی را بکار آگهی همدوش گردانید - و همگی همت بگرفتاری مظفر (که خاربن فتنه بود) برگماشت - آن تباه اندیش بناکامی تن در داده بسیوآباد^(۵) هیل پناه برد - او بزرگ ولایتهاى لار است - و پرستشکده دوارکا بدست او - کولکناش نورنگ خان گوجرخان انور نظام الدین احمد بابا خواجه قادر قلی کوکه سادات کنبایت میرزا قلی مغول و دیگر سپاه را بدانسو فرستاد شازدهم مهر بیست و پنج کردهی غنیم اردو گذاشته چاشت بدوارکا رسیدند - و بے آویزش برگرفتند در انجا آگهی شد که مظفر در بسینه بنگاه سیواست - و در قصبه^(۶) امره سنکوام خویش آن بومی خیره سری دارد - قادر قلی و چندے را دران پرستشگاه گذاشته دولخت شدند - نورنگ خان

(۲) نسخه [اب] جرده (۳) در [چند نسخه] سحرگاه فراز کوهچہ (۴) نسخه [ل] دایرہ (۵)

نسخه [ز] بیل (۶) نسخه [اب] رام ره •

با بسيارے بمالش مظفر رو آورد - و نظام الدين احمد بابا خواجه و جوق بهادران بدانسوی ديگر رفتند - پايان روز به بنگاه او دررسيدند - و سترگ آويزش رفت - لخته ازین پيشتر آوازه فيروزي سپاه آن بوم نشين را کاليوه ساخت - آن شورش مایه را با زه و زاد او بکشتي برنشاند و بجزیره که استوار کرده بود فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - تيزدستان فيروز مند دررسيدند از خون گرفتگی بازگردیده در آويخت - از نشيب و فراز ناهنجار بهادران از بارگی فرود آمده بکارزار در شدند - نورنگ خان برپشته تماشاگر بود - گروه کم دانسته بدو رسيدند - و بالهي نائيد شرمسار برگشتند - تا شام دست و گريبان بجنگ بودند - درين زد و خورد تيرے بدان شوریده^(۲) رسيد - و به نيستی سرا در شد - تيره رايان پراکنده شدند - و بسيارے را روزگار بسر آمد - آنانکه مالش سنکرام فراپيش داشتند نیز روی چيرگی برافروختند - و بايزدي نيرو نسيم فيروزي بر طراوه دولت وزيد - و در هر دو جا فراوان غنيمت برگرفتند - و بر زبان اين و آن افتاد که مظفر در موج خيز فرو شد - او از سراسيميگي نيارست بود - بولایت کچه شتافت - بهارا چار بچه^(۳) کلانتر آن سرزمين او را به پيغوله برنشاند - بيست و ششم آبان خان اعظم از جونه گدهه رو بدانجا نهاد - و عبد الله پور خود را با برخه دلوران پيشتر روانه ساخت - مير عبد الرزاق معموري (که به بخشگري آن ملک نامزد شده بود) امروز پيوست - نهم آذر پنجاه و پنج کروه بده کوچ سپرده بموضع امران (که خوابگاه داور آن ملک است) رسيد - جام با فرزندان و خويشان آمده پيوست و پيمان نیکوبندگی را تازه استواري بخشيد - مرزبان کچه کارديدگان فرستاده بلا به گري در آمد و (در آنکه سر بفرمان پذيري در آورد - و پور خود را بهرستاري فرستد) سخن بر گذارد - کولکناش را افسانه سرائی او بغنودگی نبرد - پاسخ داد اگر از فيروزي سپاه رستگاري خواهد مظفر را بسپارد و يا خود پيوند - درينولا لوکن کوهل^(۴) از نارسيديگی و تباه سگالي بے دستوري به بنگاه شتافت - و سپاه جونه گدهه خان و مان او يغمائی ساخت - و هر سه پور او را زندگی بسر آمد - خان اعظم از دور بيني خرم پور خود را با برخه دلوران بدانسو فرستاد - و خود از مورپي به پنج کوچ سي و یک کروه در نورديده بموضع چار باره^(۵) فرود آمد - چون گفت آن بومي دران دو کار بکرد نمی گرائيد خواست که اقطاع او بجام بر دهد - از دستان سرائي باز آمده پيغام گذارد - اگر قصبه مورپي (که از ديرباز نياگان من داشتند) بجلدو بر دهند مظفر را بسپرم - پذيرفته بخواهشگري او چنده را از پيشين فوج فرستاد - سيزدهم دی بدانجا رسيدند - گماشتگان بومي بدان شورش مایه

(۲) نسخه [۱] شوریده سو (۳) نسخه [۱] خار بچه (۴) در [بعضی نسخه] نوکن کوهل (۵)

نسخه [ب ل] جاوباره *

رسانیدند - که بهارا بدیدن مي آید - خوشوقت گشته پذیره برآمد - و چون نزدیک رسید
 اورا برگرفته باز گردیدند - و آذشب بره نوردی گذشت - بامدادان آن شولیده ببهانه خلاخانه
 به پناه در شد - و استره (که با خود نهان داشته) بگلو راند - و باد افراه خود بدست خویشتن
 سرانجام داد - همانا به دید چنین بود - ورنه خان اعظم بے فرمان والا به نیستی سرا بر نشانده
 و اگر در پیشگاه حضور مي آوردند فزون مهربانی افسرخدیو جان شکر می او بر نمی تافت - بکین
 قطب الدین خان سر از تن برگرفته بر در نونگ خان در آویختند - و نظام الدین احمد بدرگاه والا آورد
 پیشتر ازین بدو روز میفرمودند - از انجا (که ایزدی یاری در باره این نیاز مند روز افزون است)
 هر که از فرمان پذیری سر بر تافت زود بگو نیستی فرو شد - ناسپاسی مظفر دیر کشید - چنان
 بقدسی خاطر بگذرد که درین نزدیکی قالب تهی کرده باشد - از دید این آگهی چشم سرمه
 ارزانی گرفت - و بسیارے را سعادت در باز شد *

در آمدن همایون رایات بدار السلطنه لاهور

ایزد را سپاس که از نهان بینی جهان سالار بتازگی پوده برگرفته شد - و که و مه را سرمایه
 ره یابی فرا دست آمد - درین بازگشت سگالش آن بود که چندے بکنار سنده لشکر بر نشیند
 و لخته بشکار آن سرزمین نشاط برگرفته آید - سپاه آنسو را نیرو بر افزایش - و سرتابان راه
 فرمان پذیری سپردند - ازین رو خواجه شمس الدین خانی برفت و روبر نشیمنگاه ^(۲) آنک دستوری
 یافته بود - از انجا (که دور بینی و رای سختگی ستوده خوی افسرخدیو است) در رهتاس عنان
 باز کشیدند - و از زمین خان کوکلتاش و دیگر امرا (که بمالش تاریکیان نامزد بودند) به دید پژوهی
 رفت - و چون چالش بدانسو گزیدگی نگرفت دوم آذر لاهور سو خرامش شد - و بشازده کوچ
 نوزدهم دی آن مصر اقبال را فرخی بر افزودند - گروه گروه مردم پذیره شدن سرمایه بختوری
 برگرفتند - و نثار افشانی را روز بازار شد - از هری نگر تا رهتاس هد و دوازده کروه و سی بانس
 بهیزده کوچ در نوشته آمد - و تا لاهور صد و شصت و دو و نیم کروه و شازده بانس بسی و چهار
 مناشیر والا بهرسو روانه شد - و شماره ایزدی عنایت (که درین یورش چهره دولت برافروخت)
 نگاشته آمد - جهانے بنشاط اندوزی بر نشست - و روزگار بکام بخشی برخاست - درینولا بلبهدر ^(۳)
 پور راجه رامچند مرزبان تتهه بلغد پایگی یافت - پدر او را بهرستاری حضور گذاشته بود - درین هنگام
 آگهی آمد که بیست و هفتم شهریور درگذشت - گیتی خداوند بیست و هفتم دی او را بمهین پایه

(۲) نسخه [ب] آنک - و نسخه [ز] لک (۳) نسخه [ا] بل بهدر - و نسخه [ب ل] بیر بهدر •

راجگی برآورد - و نوازش فرموده بدان آباد ملک فرستاد - درین روز خواجه سلیمان بخشی گجرات را بار دادند - پیشکش میرزا کوکه بنظر درآورد - بیست و نهم گیتی خدیو بر خلاف عادت صبحگاهی بدولتخانه برآمد - و معتاد دیده بشبستان اقبال خرامش فرمود - کبوترخانه (که فراوان جاندار در سایه آن برآسود) فروریخت - و ناهنگام برآمدن را سبب پیدائی گرفت - دوم بهمن آگهی آمد - غازی خان قزوینی در بنگاله بشکم روی درگذشت - چهارم ماده فیله (که مورچه نیازد) برشورید - و نگهبان را با چهارده کس جان بشکرد *

و از سوانح فرستادن لشکر بشمالی کوه - (چون بومیان آن سرزمین سرکشی فرایش گرفتند و در یورش کشمیر هم‌رهی نگزیدند) شازدهم گیتی خداوند بخواشگری قلیچ خان پور او سیف الله را دستوری داد - و قاضی حسن را بیاوری همراه گردانید - اگرچه برخه بومیان آمده دیدند لیکن لال دیو بزرگ جمو از سرتابی برنگذشت - زین خان زینهار داده او را بدرگاه آورد - و شمالی شورش فرونشست - درینولا لخته بنگاه راجه رام چند یغمائی شد - او از نامور بومیان آدیسه است بروشن ستارگی فرمان پذیر شد - و پور خود را بپرستاری فرستاد - راجه مانسنگه آمدن او را طلبکار شد - او سرباز زد - راجه از قدر شناسی نیکوئیهای او بفراموشی داد - و جگت سنگه میر شریف سمرمدی میرقاسم بدخشی برخوردار ابوالبقا محمود بیگ شاملو شهاب الدین دیوانه و جوقه را بآریزه او فرستاد - و گرد شورش برخاست - رام چند بقلعه چورگدهه (۴) که استوارترین قلاع اوست در شد - فیروزی سپاه نزد آن بنگاه ساخته بتاخت آن ملک پا افشردند - و قلعه سهچبال (۵) و کهارا گدهه و کالوپاره (۶) و کهندان و لون گدهه و بهون مال (۸) و بسپاره آباد جا بدست آوردند - ازین آگهی شهریار پایه شناس برآشفت - و نکوهش فرمود - راجه سپاه بر گردانید - و بهوش بر نشست رامچند از دید مهربانی افسرخدیو سگالش دیدن در سر گرفت - بیست و یکم بهمن براجه پیوست و فراوان سربزرگی برگرفت *

و از سوانح بے راهه رفتن افغانان تیره رای - چون سرتابان آدیسه سر بفرمان در آوردند راجه از کاردانی خواجه سلیمان خواجه عثمان شیرخان و هیبت خان (۹) را در خلیفه آباد تیول برداد و ظاهرخان و خواجه باقر انصاری را بهم‌رهی برگزید - و از کم بینی و هرزه درائی خامکاران

(۴) نسخه [۱] بنظر اقبال (۳) نسخه [۱] هیف خان را (۴) در [اکثر نسخه] خورده - یا چورده

(۵) نسخه [ب] سهچبال - و نسخه [ز] سهچنال - و نسخه [ل] سچال - والله اعلم (۶) نسخه

[ب] کالوپاره - و نسخه [ل] کالوماره (۷) در [بعضه نسخه] کسپیا - و در [بعضه] کشتها (۸) نسخه

[۱] بهون مال (۹) نسخه [ب] حبیب خان را *

جایگیرایان برگرفته نزد خود طالبید - از بیدانشی به بیمناکی در شدند - و فتنه افزایی را دست آویز رهایی اندیشیدند - بیست و هفتم ^(۲) نزد گورکھپور باقر با فیله چند باقطاع خویش میرفت آن گروه کونه اندیش پرده آزم بر دریده دست تاراج گشودند - و او زخمی کناره گرفت - اگرچه پهار خان توک خان فرخ خان با مردم سعید خان بچاره گری فراهم آمدند لیکن از کم یاری همت دل باویزه نهداند - راجه پور خود همت سنگه را با فوج روانه ساخت - افغانان غنوده بخت تاراج کنان به بندر سنگانو رفتند - و چون دسته نیارستند یافت ناکام برگشته به بنگاه چاند رای روی آوردند - امرا از جهان آباد هر یک بناحیت روانه - همت سنگه لخته پیشتر رفته باز گردید چون نزدیک بدان یورت رسیدند چاند رای بگفت پدر در بسیج گرفتن شد - و از خام دستی خود را در باخت - چون دلاور و سلیمان و عثمان در چهار گروهی دایره گرفتند طرح مهمانی انداخت غره اسفندارمذ دوی نخستین به بنگاه او شتافتند دلاور چون بکار برخواست دستگیر گردانیدند سلیمان ازین آگهی بشمشیر درآمد - و مردم را پراکنده ساخت - و سه کس را جان بشکرده خود را بدروازه قلعه رسانید - و چندی را پیوند زندگانی گسیخته بمردانگی بیرون شد - در راه برخی پیوستند - و فراز اسپ بر شده بمنزل گام فراخ برزد - چاند رای از پی درآمد - عثمان ازین آگهی بیاری روانه شد - و در راه سلیمان گرفتاری دلاور و رهایی خویش و درآمدن غنیم برگذارن فاگزیر دل بفروشدن بر نهادند - و هنگام آویزش گرمی پذیرفت - نوکران آن بومی (که بیشتر افغانان بودند) از بیوفایی بدان گروه پیوستند - و روزگار او بسر آمد - یغما برگرفته رو بهمان قلعه نهادند - درونیان چاند رای پنداشته دروازه برگشادند - و بدین شگرفکاری دست چیرگی برگشودند بانسانه سرائی عیسی زمیندار بدو پناه بردند - و قلعه و ولایت را به کیداری پدر چاند رای سپردند درینولا قلعه مانپور گشوده آمد - میان اودیسه و تلنگانه است - فوج بیارش آن رفت - و بکتر کوشش برگرفت - راجه مانسنگه او را برام چند داد *

و از سوانح بیوگانی جشن شاهزاده سلطان سلیم - همچنان (که دیگران را زناشویی پیوند جز بیکه نسزد) بزرگان والا دستگاه را افزایش آن ناگزیر - تا منزل آبادی فروغ دیگر گیرد - و فراوان کس را دست آویز پناه آماده گردد - خاصه که با بزرگی نژاد گزین خوبها زیور روزگار باشد - سر آغاز این نوبهار کدبانوی عصمت گلرخ بیگم فرزند میزرا کامران آرزو کرد که دخت او ^(۴) بشبستان مهین پور شاهنشاهی در آید - شهریار پایه شناس پذیرفت - بزم نشاط پیرایش گرفت - و رسوم نثار و ساچق را آئین دیگر بر نهادند - شب هفتم اسفندارمذ خدیو عالم بقدسی منزل مریم مکانی

(۲) نسخه [اب] کهری پور (۳) نسخه [ا] رو بقلعه نهادند (۴) نسخه [ز] بحباله منتسبان *

انجمن بر ساخت - و بفرخنده ساعت پیوند بیوگانی^(۲) بر بستند - و بمشکوی دولت سپردند - بیست
و سیوم در بردوان روزگار بهار خان سپری شد - و پس ماندگان بخسروانی نوازش برآوردند *

آغاز سال سي و هشتم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اودی بهشت از دور چهارم

شب یکشنبه هفدهم جمادی الآخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هلالی پس از سه ساعت
و پنجاه و پنج دقیقه روشنی افزای صورت و معنی بجرچ حمل پرتو انداخت - افسردگان خاکی را^(۳)
افلاکی شوق هم آغوش شد - و زمینیان را با آسمانیان هم رنگی پدید آمد * شعر *
دست صبا بر فروخت مشعل نوبهار * مشعله داری گرفت کوبه شاخسار
گشت ز پهلوی باد خاک سیه سبز پوش * گشت ز پستان ابر هر خزن شیرخوار
گیتی خدیو بیاروی نوبهار برنشست - و دولتخانه را پایه ده فروردین بر ساخت و تا شرف هر روز
والا جشن پیرایه برگرفت - و کامروائی که و مه چهره بر افروخت *

هشتم فروردین خانخانان از سند آمده بسجود نیایش سر بلندی یافت - میرزا جانی
بدولت بار نشاط اندوخت - و جبین نیایش بر زمین نهاد - و تارک بختوری با آسمان بر افراخت
فیروزی سپاه پس از آشتی در قصبه سن بیست گروهی سهموان^(۴) بنگاه ساخت - چون هنگام بارش
بسر آمد انتظار آمدن میرزا و روان شدن بدرگاه والا می بردند - ناگاه پیغام رسید که (چون لخته
پودشانی روی داده - و دراز راه در پیش) پس از گرفتن محصول خریف رو بدرگاه والا خواهد نهاد
و نیز پیمان بود که این روی سهموان بما باز گذارند - و هنوز پرن کوت^(۵) و هالاکندی^(۶) نگذاشته اند
اولیای دولت آمده را نگاه داشته تیزدستی فرایش گرفتند - شاه بیگ خان غازی خان جانش بهادر
نورم خواجه خضری و برخی بهادران از آب سند گذشته برآه خشکی تته سو روانه شدند - و بختیار
بیگ قرابیک محمدخان نیازی بهادر خان قوردار خواجه مقیم بخشی علی مردان بهادر خواجه
حسام الدین سالربیک سرمدی مبارز بیگ سبحان قلی تاج خان نورالدین سعید بیگ و جوقه دیگر
بجنگی غرابها دریا نوردهی گزیدند - و شیرخان خولکان لنگه دهه بیگ علی آقا و چنده کفار دریا
پای همت در راه نهادند - و قرار یافت که هر سه فوج از یکدیگر آگاه بوده راه بسپزند - و به تیزدستی
نصیر پور را (که میانه جای الکا است) بدست آورند - همگی بسیج آنکه میرزا یازش درگاه

(۲) نسخه [ز] یگانگی (۳) نسخه [۱] پنجاه دقیقه (۴) در [چند نسخه] سیهوان (۵) نسخه

[ب] یران کوت - و نسخه [ز] برن کوت (۶) نسخه [ب] والا کندهی - و نسخه [ز] بلا کندهی *

پيش گيرد - پس از روزه چند خانخانان ايلچي را گرانبار اندرز فرستاده خود نيز از پي درآمد و فوجها بر نصيرپور چيره دستي يافت - ميرزا از تته بر آمده در سه گروهي منزل داشت بدان آهنگ که عقبات^(۲) تا جویدار را استوار گرداند - چون خانخانان بنصيرپور رسيد آن سه فوج را بر همان آئين پيشتر روانه ساخت - چابکستان بر اردوی ميرزا دست تاخت برگشادند - و چنده ارغونيان نيز پيوستند - ميرزا بلايه گري درآمد - و کارديدگان را فرستاده از پيمان شکني باز پرسيد پاسخ دادند عهد ما گسيختگي بر نتابد - و اندیشه ديگر پيرامون خاطر نيست - ليکن چنان شنده شد که فرنگي سپاه هرموز يازش اين سرزمين دارد - ازین رو يورش بندر لاهري در پيش است و يغما را پوزش برگزیده باز فرستادند - خانخانان نيز پيوسته به پيام بجهتي گرم خوئيها نمود دهم آبان پيشين سال سواره يکديگر را ديدند - از دور بيني خانخانان بشهر تته روان شد - بظاهر آهنگ سير آنجا بود - ليکن همگي اندیشه آنکه پايان آب بر گيرد - و دگرگوني در خاطر ارغونيان راه نيايد - (چون لخته بدانسو رفت - و خاطر فراهم آمد)^(۳) برگزارد - چون پيوند دوستي شد سزاوار آنست که نواره بسپزند - تا دور و نزديک را جای سخن نماند - و يافه درايان زبان بکنج خموشي درکشند - ميرزا ناگزير پذيرفته همگي ملک بفيروزي سپاه باز گذاشت - و در سامان رفتن والا درگاه شد - خانخانان پس از سير تته به بندر لاهري رفت - و شاه بيگ خان بختيار بيگ فريدون برلاس و برخه کار آگهان را رخصت کرد - که با ميرزا روانه پيش گردند - و جوقه در تته گذاشته براه خشکي باز گردید - و نزد باغ فتح خود نيز پيوست - بيست و نهم بهمن سيد بهاؤالدين حسن علي عرب محمد خان نيازي خواجه مقيم بخشي بهادر بيگ مبارز بيگ سالار بيگ محمد زمان بدخشي نور محمد خواجه خضري خاكي گله بان خولکان دولت خان و بسياره را بران ملک يتاقي گذاشته با ميرزا روانه درگاه شد - هر چند خواست که اهل و عيال را به تته بگذارد نپذيرفت - زه و زاک خود و نوکر را از راه دريا و خشکي راهي ساخت - و خود همراه خانخانان به تيزروي ميان بربست - و باستانبوس کام دل برگرفت - شاه بيگ خان ميرزا فريدون برلاس جانفش بهادر بختيار بيگ قوا بيگ شيرخان علي مردان بهادر شريف سرمدی بهادر خان قوردار ميرزا حسام الدين شمشير عرب سيد درويش تنگري بردي تاج خان و از اعيان تته شاه قاسم ارغون خسرو بائي خان ايل دستم سيف الله^(۵) عرب ندیم کوه بدولت بار رسيدند - و هريک بخسرواني نوازش سر بلندي يافت *

(۲) در [بعضه نسخه] يا جویدار را (۳) نسخه [ب] آورد (۴) در [بعضه نسخه] پائي خان

و در [بعضه] ماهي خان (۵) نسخه [اب] سيف الدين عرب *

ميرزاجاني پور پاينده محمد بن ميرزا باقي بن ميرزا عيسى بن عبد العلي بن عبد الخالق
 از فراد شکل بيگ ترخان - چون پدر او ايکونمر در آویزه تقتمش خان جان سپنجي مردانه برفشاند
 صاحبقراني او را در خرد سالي بر نواخت - و بپايه ترخاني بر آورد - بچهار پشت بارغون خان
 بن اياغ خان بن هلاکو خان بن تولي خان بن چنگيز خان ميرسد - فرمانروايان داد گر از چنده
 بندگان سعادت سرشت برخه کن و مکن برگرفته - و بدان نام روشناس گردانيدے - ترخان صاحبقران
 چنان بود که چاوشان او را از هيچ جا باز نداشته - و تا نه گناه ازو و فرزندان او باز نپرسيدے - قآن
 بزرگ چنگيز خان قشليق و بانا را (بپاداش آنکه از غنيم آگهي داده بودند) بدان پايه نوازش فرمود
 و از عاطفت فزوني از بار فرمايش نيز سبکدوش گردانيد - و از يغمای او شهنشاهي بخش
 بدو باز گذاشت - و برخه ترخان را بهفت چيز سربلند گردانيدے - طبل تمن توغ و نقاره
 دو کس را از گزندگان خود قشون توغ بر دهد - و چتر توغ و قور نيز بر دادند *

و آئين مغول آنست که جز فرمانروا ترکش هيچ يک بروی دست نگیرد - و شکارگاه او نيز
 فرق باشد - و هرکه بدانجا در شود تن بنوکري دهد - خواه بزرگ الوس خود باشد - در سر ديوان امرا
 از هر دو سوی او - و کماندارے دورتر نشيند - چون تغلق تيمور امير بولاجي را بدین نوازش سر برافراخت
 داد و ستد تا هزاري نيز برای او باز گردانيد - و فرمود که از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد
 و چون گناه از نه بگذرد به باز پرس در آيند - و در پاداش چون بر اسپ نقره دو ساله بر نشانند
 تا پای اسپ سفيد نمک اندازند - گذارش او را يکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يکے از سران
 از کيويت بدو باز رساند - سپس شهرگ او بگشايند - و آن دو بزرگ از دوسو نگاهدارند - تا کار او
 بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشينند - خضر خواجه امير خدا داد را
 بدین پايه بر آورد - و سه ديگر برافزود - روز توی (که همگي بزرگان پياده باشند - و يک يساول
 فرمانروا سواره مردم را بهنجار دارند) همچنان ازو نيز سواره هنگامه را بيار آيد - و (چنانچه دران بزم
 شادکامي بر اشياي کارگيا يکے پياله خمر داشته باشد) از دست چپ آن نيز ساغورے بدانسان
 دارند - و مهر او نيز بر روی فرامين باشد - ليکن سکه فرمانروا بر سر آخرين سطر بود - و ازو در پايان آن
 همگي نوازشها اگر از روی فهميدگي بود رضامندی جهان آفرين را همدوش - و آنکه تا نه گناه

(۲) در [چند نسخه] سنکل بيگ (۳) در [بعضی نسخه] ايکونيمور (۴) نسخه [ب] تقمش خان

و نسخه [ز] بقيمن خان (۵) نسخه [ا] تولي خان - و نسخه [ل] بولي خان (۶) در [بعضی نسخه]

قشلق - و در [بعضی] قبلق (۷) نسخه [ا ب] برنواخت (۸) در [چند نسخه] از کيويت (۹)

در [اکثر نسخه] پياله قمر داشته باشد *

هر گونه باشد نپرسند همانا بشايستگي پيوندے ندارد - و اگر بزرگانِ دوربين بآزمون فراگرفته باشند (که ازو نکوهيده کارے سربرنزند - و برای سرفرازي چنين حکم رفته باشد) لخته گنجائي دارد ليکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ايند توانا اورا آینده داني کرامت فرموده باشد - سخن کجا بود - برای شادابي کجا کشيد *
* بيت *

چه مي گفتم سخن محمل کجا راند * کجا رفتيم و رخت ما کجا ماند

ميرزا عبدالعلي نرد سلطان محمود ميرزا پور سلطان ابوسعيد ميرزا بولا پايگي رسيد - و داراي بخارا شد - شيبک خان اوزبک پيش او مي بود - چون بسطنت گرائيد از تبه رائی خديو خود را با پنج پسر از هم گذرانيد - و سرمايه جاويد زبان فراهم آورد - ميرزا عيسى شش ماهه بود - الوس ارغون از بے سري ماوراءالنهر را گذاشته لخته بخراسان آمد - مير ذوالنون بيگ ارغون نرد سلطان حسين ميرزا بزرگ بود - قندهار و سيستان و زمين دار باقاع او داد - چون بديع الزمان ميرزا بده گوهري از سلطان حسين ميرزا رو برتافت مير ذوالنون با او همراه شد - و دخت خود بدر داد - چون روزگار سلطان حسين ميرزا سپري شد دو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سرپر آراستند - و پراگندگي دران ديار راه يافت - شيبک خان با وبزه آمد - مير ذوالنون در پيکار او فروشد - شاه بيگ پور او قندهار را نگاه مي داشت - فردوس مکاني را از کابل برخواند - که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزديک رسيدند با وبزه درآمد - و بسترگ آويزش شکست يافت - و قندهار و اندوخته سالها از دست رفت - فردوس مکاني ناصر ميرزا را گذاشته بکابل برگشت - او برهنموني مقیم برادر شيبک خان بقندهار آمد - و ناصر ميرزا بگزین روش يتاقداري نمود - چون شورش خراسان بلند آوازه شد باشتي بازگردید - و پس از چنده ناصر ميرزا قندهار را بے جهت گذاشته بکابل رفت - شاه بيگ خان تيز دستي نموده برگرفت - و چون شيبک خان در آوبزه شاه اسمعيل صفوي ببادافراه خداوند کشي رسيد شاه بيگ بطلب شاه بهري رفت - و زنداني شد سذبل نام غلامے از نيکذاتي و حقيقت منشي با چهل سره سره ارغون پيمان بر بست - و بهرات رفته بازرگاني فراپيش گرفت - و دکانے چند بر آراست - بخجسته روشها بدهانه خبر رساندن بزندان شد - و به پخته کاري راز بر گذارد - شاه بيگ ديگر بنديان را بخود ياور گردانيد آن وفا کيش کار آگاه تکاوران ترمذ جنگ بدست آورد - و واژگون نعل برزد - شيبے داروي بيهوشي بخورد نگاهبانان. داده از زندان بر آورد - و از خرد رهنموني بقندهار آمد - و پس از چنده فردوس مکاني بيانش پيکار او رفت - او در خود نيرو نديده بقلعه در شد - و پس از دو سال

باشتی برگرفتند - و او بسوی دمسال^(۲) رفته در کمین میبود - از آنجا بسهسوان آمد - و از جام بنده^(۳) (که از الوس جادون بود - و برهمنه^(۴) زبان زد روزگار) سیوستان برگرفت - و در زمان پور او جام فیروز بر همگی سند چیره دستی یافت - و ملتان را از لنگهان بدست آورد - و چون رخت هستی بر بست میرزا شاه حسین پور او جانشین شد - جنت آشیانی دران ناکامی بسر وقت او رسیدند از خرد غنودگی بستیزه درآمد - چنانچه لخته در نخستین دفتر گذارش یافت - از باد افراه تباہ کاری سر رشته شناسائی از دست داده نیکوخواه از بد اندیش شناخته - و عیار نیکوئی بچرب زبانی و حرف سرائی گرفته - پیوسته شش ماه پایان رویه آب شد - و شش ماه بالا رویه شتافت - دران هنگام که بهکر رویه رفت کستک میرشاهم و کوچک (که در الوس ارغون نامور بودند) میرزا عیسی را (که در پیشین زمان بزرگی الوس در نیاکان او بود) برداشتند - و تعلق آباد و تتهه برگرفت - میرزا شاه حسین ازین آگهی ببهکر خارسیده برگردید - و بیاروی سلطان محمود کولکناش او (که ایالت بهکر داشت) نزدیک کوه هفت دختر رودبار بر رو داده بآویزه نشست و شش ماه پیکار کشتی در میان بود - از بد گهری سلطان محمود آشتی گونه کردند - و ملک تتهه پنج حصه شد - سه بخش بمیرزا عیسی باز گردید - و دو بمیرزا شاه حسین - و سپس آن ناسپاس سراب را از خداوند خویش که بآن خود داشت باز گرفت - دران سال (که جنت آشیانی بعلوی سرا خرامید) در گذشت - و همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - چون پیمانته هستی او پر شد پور او میرزا باقی چانشین گشت - سودا بر مزاج او چیرگی یافت - قبضه شمشیر بدیوار بند کرد - و نوک آنرا بر شکم خلانده فرود - ارغونیان بر پسر او میرزا پاینده (که پیغوله دوست و دیوانه وش بود) نام سری بر نهادند - و کار ملک بمیرزا جانی بیگ پور او گرائید - پیشین سال آن ربوده خاموش رخت از دنیا برداشت - برای سخن شادابی لخته بپهنا رفت - و باز بهمان راستی داستان (که پایان مباد) میگراید *

پانزدهم فروردین شاهم خان جلایر و قاسم خان تمکین از نیول آمده دولت بار یافتند و بخسروانی نوازش سر برافراختند - روز شرف جشن قمری وزن نشاط افزود - و آن والا گوهر را بهشت چیز برسختند - و فراوان آرزومند کام دل برگرفت - درین روز ولایت تتهه در اقطاع میرزا شاهرخ دادند - و میرزا جانی بیگ را منصب سه هزاره و صوبه هاتان عنایت شد

(۲) نسخه [ب] دمسال . و نسخه [ز] وشال - و در [بعضه نسخه] دمنال (۳) نسخه

[ب] جام بنده (۴) نسخه [۱] بهمه (۵) نسخه [ب] کبک - و نسخه [ز] کبیک (۶) نسخه

[۱] هفت دختران *

و هر کدام از خدمت گزینانِ سند پاداشِ نیکوکاری برگرفت - شاه بیگ خان دو هزار و پانصدی گشت - و سید بهاء الدین هزاری - و همچنین هر یک در خور نوازش یافت - درین روز میرزا قباد را (که بزندانِ دبستان آگهی می آموخت) رهایی شد *

و از سوانح رفتن میرزا کوکه بحجاز - از دیرباز واهمه برو چیره دستی داشت - چنان پنداشته که دیهیم خدا ازو دلگرنایی دارد - و نوازش را بنکوهش برگرفته - درین هنگام (که نیکوپرستاری نمود) از مهر افزونی به پیشگاه حضور برخوردارند - کهن سودا بر جوشید - و بنا درست اندیشهها فرو رفت - نه همت یاور که واهی خیال را واقع شمرده رو بدرگاه آورد - و نه فروغ شناسائی که چاره ساز کج اندیشی گردد - نورنگ خان گوجرخان خواجه اشرف و بسیاری شاهی بندگان را رخصت جایگزین داد - و خود بگونه گدازه روان شد - و بدانجا نرسیده دوارکاسو باز گردید - که برسم پخته کاران راه غربت گزیند - و سر بسته راز را پیش چنده دمسازان برگشود - و بپور بندر شتافت - آن معموره ایست بر کناره شور دریا - سنگین حصار - بیشتر دیوار خانه از سنگ - و از آنجا ببنگلور شد - چنان و نمودی که گشایش بندر دیو در سراسر است - و از همگی بنادر گجرات (که آبادی دیو از آنست) آمد و شد بازارگانان باز داشت - گروه ترسا ستوه آمده باشتی گوانید - و پیمان شد جهاز آلهی (که پیوسته در دیو بر آمایند) امسال نیمه پر سازند - و نیمه دیگر هر جا که خدیو آن خواهد برآمده گردد - و ده هزار محمودی از خراج آن باز نخواهند - و در آینده هر جا که خواهد رود - و هیچکس را بدو باز خواسته نباشد - و برای غلط اندازی بجام و بهارا نوشت که از راه سند بدرگاه والا می شتابد - آماده همهی باید شد - و آن راه را منزل بمنزل بر نوشت و آب و آذوق را اندازه برگرفت - چون به پتن سومنات رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید را پابند گردانید - و با سپاه پیمان بست که از رفتن باز ندارند - پانزدهم فروردین از بندر بلاول (که نزدیک سومنات است) بجهاز آلهی درآمد - و شش پسر خرم انور عبدالله عبداللطیف مرتضی عبدالغفور و شش دختر و مامکان اینان را بکشتی در آورد - و خواجه بابا حافظ عبدالرحمن ملا یوسف حکیم مسعود محمد حسین قاسم علی و جز آن تا صد کس را همراه گرفت - شب لنگر برداشته از قبله امید دوری جست - گیتی خداوند ازین آگهی بر کج بینی و تبه رائی او بخشود و رستگاری و راه یابی او از ایزد درخواست - و بر قدسی زبان رفت - هرگاه با جهود و نصاری و دیگر مردم راه آشتی سپرده میشود چگونه بازار پروردگان خویش بر خیزیم - عزیز را چنان دوست

(۲) نسخه [۱] با چنده دمسازان (۳) در [بعضی نسخه] به منکل پور - و در [بعضی] ببنکلو

(۴) نسخه [۱] بلادل (۵) نسخه [۱] یونس •

میداریم که اگر یارش کج اندیشی نماید ما بجز نیکوئی برننگالیم - اگر مام او را در رنج دوری کار سپری شود رهائی او از سختی روزگار دشوار مینماید - ورنه زود از کوه پشیمان گردد - فرمودند پیشتر ازین مادر میرزا بحضور آمد - تا آگاه شدن کاسه آب آورد بگرد سر من گردانیده بر آشامید چون پژوهش رفت پاسخ داد - امشب چنان بخواب نمودند که ناملایمه بروزگار شاهنشاهی راه یافته - آنرا بر خویشتن برگزیدم - همانا پور خود را در پیکر من دیده بود - فرزندان و منسوبان او (که بدر از اندیشه آسیمه سر بودند) بخسروانی نوازش نشاط اندوختند - شمسی بزرگ پور او را بهزاری سرفراز گردانیدند - و شادمان پسر دیگر را پانصدی - و آباد جایگیر مرحمت شد - از دید مهربانیها تازه زندگانی یافتند - و از کردار پدر بشرمساری برنشستند *

و از سوانح باز گردیدن مرزبانان گجرات بشاهزاده سلطان مراد - (چون میرزا کوکه راه نافرمانی سپرد - و آن ملک بپاسبان ماند) دهم اردی بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کار دیدگان سیر چشم فرستاده آنرا بداد گرمی خویش برگزید - و چون پاسدار مبالوه برسد آنرا بدو سپرده بآن دیار شنابد - بیست و هشتم یادگار حکمت پژوهان ملک الشعرا شیخ فیضی از دکن باز گردید - و پس از یک سال و هشت ماه و چهارده روز بسجود قدسی آستان فرخی برگرفت - و بگوناگون نوازش سر بر افراخت - او بوخشوری رفته بود - برهان از بدمستی و خود کامی افروز پذیر نشد - و نادر خور پیشکش فرستاده سرمایه زیان زدگی فراهم آورد و راجه علی خان لخته فرموده نیوشید - و دخت خود را با گزین عروسی رخت بخواستگاری بزرگ شاهزاده فرستاد *

و از سوانح گشایش کنشان^(۲) - چون زین خان کوکه قلعه چنگاری^(۳) برگشود بقلعه فتح آباد (که در بجزر اساس نهاده بود) برنشست - و مبارک خان جلال خان و برخه سپاه را بدید بانوی سواد فرستاد - درین هنگام نگاهبانی آنروی سند تا هندوکوه بدر باز گردید - و اقطاع داران آنجا بیآوری نامزد گشتند - بکندن خار بن تاریکیان دست برگشود - و به تیراه رو آورد - قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد - و بزم یکجتهی آراسته قرار داد که او از راه بازارک بکپسار در شود و لشکر بنگش ازان سو درآید - کوکه از ایلم گذر بدین سگالش بکابل باز گردید - نزد ککیانی آصف خان از بنگش برآمد - و همهری گزید - و در بگرام خواجه شمس الدین و دیگر امرا (که از درگاه دستوری یافته بودند) پیوستند - کوکه دران گذر بنگاه ساخت - قاسم خان سپاه کابل را سر کرده

(۲) نسخه [۱] کنشان - و نسخه [ز] کشال (۳) نسخه [ل] جهنگاری (۴) در [بعضی نسخه]

پلم گذر - و در [بعضی] گذر ملیم *

از راه بازارک به تیراه درآمد - و یاران^(۲) را که از سران افریدی بود در آویزش کار سپری شد - و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس افریدی و اورک زئی لابه گری فراپیش گرفتند - و بفرمان پذیري تن در داده چنده را بیرغمال سپردند - جلاله تاریکی تیراه گذاشته رو بولایت کافران نهاد - دران هنگام (که کوکه قلعه چذکاری برگرفته باز گردید) وحدت علی خویش او بیاروی یوسف زئی بر قلعه کدشان و برخه ولایت کافران چیرگی یافته بود - قاسم خان را در جلال آباد و محمد قلی و حمزه بیگ اتالیق را در بگرام گذاشت - و آصف خان و خواجه شمس الدین و سعید خان گنهر و نخته بیگ و برخه را همراه گرفته بدانسوره نوردید - پیشتر از آنکه تاریکی غنوده بخت از آب کابل بگذرد فیروزی سپاه برگذشته راه برگرفت - ناکام بکھسار تیراه باز گردید - برخه را سگالش آن بود که بمالش او کوشش رود کولتاش برگفت - بومیان تیراه فرمان پذیري فراپیش گرفته اند - همانا بدانجا راه نیابد و سر بآرگی برنهد - اکنون همگی یازش بران شود که وحدت علی از پا درآید - و پیش از آنکه این کھسار دشوار گذار را استوار کند باسانی ازو خاطر وا پرداخته آید - همه را دلپسند آمد پرتال گذاشته از راه شاهزادی بکافربوم درآمدند - و نزد موضع کندی کهار از دریای بیجور (که پهنای آن هفتاد گز و بس ژرف و تند بود) بتازگی پل بسته برگذشتند - تاریکیان بهنگام گذشتن برشکسته بودند - خواجه شمس الدین را بپاسبانی پل و ایمنی راه گذاشتند - و هفده منزل نشیب و فراز در نوردیده بکتل بزرگ هشت گروهی غنیم رسیدند - او قلعه کدشان استوار کرده نخوت آرا بود نیمه راه بدان تنگی و ناهمواری (که یک سوار بدشواری گذشته - و چهار گروه تیغه بود) ده جا سنگ چین کرده یازش پیکار داشتند - ششم خرداد کوکه با چنده پیش رفته در پژوهش منزلگاه بود نخته بیگ سعید خان حیدر علی عرب و دیگر راد مردان هراول را پیشتر فرستاد - که گزین جائی گرفته بنشینند - و دست باویزش نیالایند - افغانان بر سر آن گروه هجوم آوردند - و ناگزیر آردن گاه فروغ دلاوری برگرفت - و غنیم را چهار بار برداشتند - کوکه ازین آگهی بهمان اندک مردم پیوست آوای کرنا دل بای دادگان هراول را بخود آورد - بسیاری جا گذاشته بودند - نخته بیگ سعید خان حیدر علی عرب با چنده پا از میدان بیرون نهاده گرم پیکار بودند - از رسیدن کولتاش جانفشانی و جانستانی از سر گرفتند - و دلیران آزمون کار از پی هم رسیده باویزه می پرداختند - نخست آصف خان خود را بچستی و چالکی رسانید - تنگی جای و سه پهر آویزش برچه و جمدهر شگفت می افزود - ناگاه وحدت علی از تیغه نیارست برآمد - با گروه انبوه بژرف نشید فرورفت و بایزدی تائید هنگام غنیم پراکنده شد - و فیروزی دلها را بدالش آورد - و قلعه کدشان و بسیاری

آباد جا بدست در آمد - و نيايشگوي را روز بازار شد - بدگوهان بکوه بزرگ رسیده فرود آمدن گرفتند - اين گهسار داروغه نشين مرزبان کاشغر است - همه سال برف آموه باشد - تيز دستان از پي رفته فراوان مرد و زن به بند گرفتند - بسيارے سوان کافر پيوسته بسپاس گذاري در آمدند و در ناکامی افغانان کوشش نمودند - برخه بسوي چغان سرا بدخشان رويه شدند - که از دريای بيجور گذشته بدیگر کافرزمين پناه برند - جوقه از فيروزي سپاه به تيزدستي پل آنسو بر شکستند فناگزيه سوان يوسفزئي (حاتم بابا علي هندال شيخ حسين) قاسم خان و چندے را بزینهار دیدند وحدت علي را نیز از آمدن گزيه نماند - از غنيم چهار صد کس را روزگار بسر آمد - و هفت هزار کس گرفتار شدند - و ازین سو سي کس به نيکنامي رخت هستي بر بستند - و صد و پنجاه کس را شگرف زخمها غازه روشناسي گشت - و تا کاشغر و بدخشان برگرفتند *

درينولا شهبازخان رهائي يافت - از کامروائي گوهر هوشمندی لخته به تيوگی گرائيد - شهر پار مهربان دل او را بدبستان پند پذيري بر نشاند - و چون نشان آموزش پيدائي گرفت پس از دو سال و چيزے بيست و چهارم خرداد بر نواختند - سي ام شيربيگ تواجي باشي از بنگاله رسيد و صد و بيست و هفت فيل و ديگر کالا (که در گشايش اوديسه راجه ماؤسنگه گرفته بود) بهمايون نظر در آورد - درينولا نصيب خان بهمايون عرض رسانيد که قاضي عيسي عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دير باز آن پرده نشين پارسائي بدان آرزو بسرمي برد گيتي خداوند (با آنکه درين هنگام کمتر بدین پردازد) پذيرش فرمود - دوازدهم تير به نيایش خانه نصيب خان بآئين بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند - و کهن آرزوی نيکوان بر آمد - درين روز موته راجه دستوري سروي يافت - تا بومي آنجا را بفرمان پذيري در آورد - ورنه باد افراہ سرتابي آماده گرداند *

و از سوانج فرستادن صادق خان باناليقي شاهزاده سلطان مراد - چون اسمعيل قلي خان بدین کار نيارسست نیک پرداخت سيزدهم بدین والا پایه بر آورده رخصت فرمودند - و بکار آگهی او مهمات آنسو بشايستگي گرائيد - دوازدهم امرداد گيتي خداوند بخانه رای رابسنگه ساپه مهر بگيستر و دلاویز پرسش درد او را مرهم شد - دوستدار دخت او پور راجه رامچند داشت - چون راجه را روزگار بسر آمد او را نواخته بدان بوم فرستادند - در راه از سگاسن افتاد - و بچاره گري خون گرفت و از شست و شوی نا بهنگام نزد بنگاه در قصبه کهوره در گذشت - ازین آگهي دخت رابسنگه بسپج سوختن در سر گرفت - از خورد سالی فرزندان ازان سگالش بزر آوردند *

(۲) نسخه [ل] بسوي چغانستان و بدخشان روانه شهيد (۳) نسخه [اب] نقيب خان *

و از سوانح بازگردیدن ملک تتهه بمیرزا جانی بیگ - اگرچه شهریار دوربین شایستگی از پیشانی میرزا برخوردارند بسیج آن داشت لیکن از واگویند ناشناسندگان لخته بدرنگ کشید درینولا آگهی آمد که الوس ارغون تا ده هزار مرد وزن بکشتی بالارویه می آیند - و از ملک رفتگی کشتیبانان و خدمت گزاران بازمانده اند - و خودها بدست و دندان میکشند - افسر خدیو را مهربانی بجوش آمد - هفدهم میرزا بدان والانواش کام دل برگرفت - و هرچند برخی نزدیکان باز داشتن بآئین پخته کاران گذارش نمودند سود مند نیامد - بندر لاهری بخالصه بازگردید و سیوستان را (که نخست پیشکش کرده بود) جایگیر بختیار بیگ و چندے شد - آیندگان در مانده تازه جانے یافته از نزدیک بهر باز گردیدند - بیستم زین خان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت - چون گذشان و آن نواحی برگرفت و همگی سرتابان بدست در آورد سران کافر را بدلهی آباد گردانید - و دل ازان سرزمین وا پرداخته باز گردید - میان راه آگهی شد که جلاله بدو منزلی رسیده - همانا از شنید فیروز مندی و گرفتاری وحدت علی بازگشته به تیراه می شتابد - کوکه بران شد که گروه بهاسبانی اردو گذاشته تیز روی فراپیش گیرد - یا لخته سپاه بدانسو فرستد - از ناشناسائی همراهان هیچ یک بگرد نیامد - نزد بجزور روشن شد که جلاله از نزدیک میگذرد - راهها برگرفته در پژوهش او برنشستند - او از خوابناکی برخی شبے از نواحی اردو برگذشت - کوکه چندے از نوکران خود را بسرکردگی طالب بیگ بدخشی از پی فرستاد او باندک کس پیوست - و جان در باخت - پایان روز (که آن تیره روز بکوه بر شده بود) خود با چندے رسید - و آن بد گوهر بسخت تکاپو به تیراه رو آورد - بوم نشینان چون یرغمال سپرده بودند راه نیافت - سراسیمه وار بکان کرم رفت - کوکه ببگرام آمد - و اندیشه در شدن آن کهسار داشت - درین هنگام فرمان طلب رسید - و راه قدسی آستان فراپیش گرفت - و درین سال کامیاب خواهش آمد - آصف خان و خواجه شمس الدین و برخی از همراهان او سعادت بار یافتند و هریکه بشاهی نوازش سربلند شد *

و از سوانح نشستین نگارنده شگرفنامه بروز دل آسیمگی - پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذی القعدة گرامی پدر اوستاد روزگار رهنمون کار آگاه رخت بعلوی عالم کشید - دنباله بگردن برآمد - و پس از یازده روز ازین سپنجی سرا دل برگرفت - خرد بسوگواری برخاست و دانش بسیه روز بیکسی بر نشست *

(۲) نسخه [ب] کنشال - و نسخه [ز] کشاول - و در [بعضی جا] کشال آمده (۳) نسخه [۱]

رسیده جان در باخت (۴) نسخه [ل] تیره روزگار *

امام علم و دستور معظم اوستاد کل * که در نظم جهان با عقل کل میکرد دمسازی
 دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد * بسے دارد قضا در نه دکان زینگونه بزازی
 گه با محمل مشائیان کرد زمین گردی * گه با موکب اشراقیان کرد فلک تازی
 مباحثات از وجود کامل او بود دوران را * بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
 کرا گمان بود که دریا بدو گز زمین فرو نشیند - و کوه بدم از جای برخیزد - اگر بدل پذیرفته
 فراوان هستی دوست جان برفشاند - چه جای هستی دشمن - مرا با لخته شناسائی حال
 دگرگون گشت - و نزدیک بود که دست از زندگی برفشانم * * نظم *

دل خون شد و خون از کمر من بگذشت * کان جان جهان از نظر من بگذشت
 غم بهر کدام روز ماتم کامروز * هم پیر من و هم پدر من بگذشت
 در عقلي و نقلي دانائي والا پایه داشت - و گذارش حکیم و متکلم و صوفي و هر نهج مذهب بر زبان
 هر گونه شناخت را از مهین آموزگار برگرفته - و بر معنوی جمال پرده رسمی دانش وا هشته
 خلوت در انجمن داشته - و رسوم زمانیان دامن دل بر نیالود - بشگرف بینش نظرو ناله خود را
 ندیده - و کالای خویش را ببازار نبرده - حالت نفروخته - و حیلست ندانسته - و برنگ آمیزی
 دنیا دل در نبسته - دلیل پژوهی او بزرگ را از خورد باز نشناخته - و از کار آگهی با دل گرفتگی راه
 مدارا سپرده - حق را از توانا باز نداشته - و در اندرزگذاری بر خویشتن نلر زیده - پایان زندگی
 بخواشگری دوستدارے بانداک روزگار بزرگ تفسیرے بر نوشت - و در هر گونه دانش فراوان یادگار
 گذاشت - و کاریدگان بشگفت ماندند - در صد سالگی گرمی بر نائی جوش میزد - و سال خودگی
 از گذارش جان و تن باز نداشته - سر آغاز رنجوری این حیران انجمن هستی را طلبداشته در بر
 گرفت - و برخه دلایز سخنان گذارده وداع فرمود - از خامکاری سراسیمه شد - و بقدرسی توجه
 لخته بر خموشید - پیش ازین بده سال سخت بیماری در گرفت - کشور خدیو فرمود - اگر در
 ده گهری کار بانجام نرسد اندیشه ده روز در میان است - و گرنه در ماه دهم خطرے در راه - ورنه
 آخرین روز دهم سال - پسین پیدائی گرفت - و نهفته دانئ گیهان خدیو بتازگی نقاب بر گرفت
 از سنگدلی و گران جانی قالب نهی نکرد - و بار هستی بردوش ناتوانی کشید - قضا
 نه آن چیره دستے ست که باوی توان آویخت - و جان شکری و شکیب ربائے او را چاره
 * بیت *

توان بر ساخت *

رفت آنکه فیلسوف جهان بود از جهان * در های آسمان معانی گشوده بود

بے او یتیم و مرده دل اند اقربای او * کو آدم قبائل و عیسی دوده بود

تجا يارا که ماتم آن يگانه ايزدي بنده برگیرد - بسوگواری خویش دل میخراشد - من خلوت گزین
 رضا و تسلیم را سيلی زده کام و نا کام بهنگامه ناشکيدائی آوردند - نمیدانم که این نزولی گوش است
 یا از تخیل فزونی واقع پنداشته بود - این داستان درد و عزا بس دراز است - و این
 حکایت ناسور فراوان جان سوز - همان بهتر که درین اقبال نامه این جان گاه سرگذشت در نوردد
 و بهمین تفسیده خاطر برگیرد *

* بیت *

خوش آن گروه که تلخ آبهای زهر اجل * سبو سبو بيم و زیر ارغنون زده اند
 زبان به بند که ناسوربان زخم قضا * ز خود برون شده و نعره از درون زده اند
 بیست و ششم میرمنیر (که باندز گوئی مرزبان گلکنده دستوری یافته بود) با ایلچی و پیشکش
 رسید - و سعادت بار اندوخت *

و از سوانح بفرزندی گرفتن شاهرخ میرزا - یازدهم شهریور آن گوهر دودمان بزرگی را
 (که آرم مندی با شناسائی همدوش دارد) سر برافراختند - و در منزل مریم مکاني شکر نسا بیگم
 (که دوستدار فرزند شاهنشاهی ست) بدو نامزد شد - و چون این خجسته انجمن بانجام رسید
 والا بزمی دیگر برآستند - و دیگر فرزند خانم سلطان را بمظفر حسین میرزا پور ابراهیم حسین میرزا
 پیوند یکنگی بستند - نوزدهم دخت راجه علی خان را بشبستان بزرگ شاهزاده سپردند - آن
 دودمان را گزین پناه سرانجام یافت - بیست و سیوم ادهم پور نیابت خان را روزگار سپری شد
 کشور خدیو ماما آغا را پرسش فرمود - و از آنجا بمنزل زین خان لخته برآسودند - بامدادان میرزا
 یوسف خان از کشمیر آمد - و بدولت کورنش سعادت اندوخت *

و از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا بدیدبان مالوه - ازان باز (که گجرات بشاهزاده سلطان مراد
 باز گردید) پژوهش سپه سالار مالوه داشتند - چون کاردانی و رعیت پروری ازو پیدا بود هفتم مهر
 بوالا پایه پنج هزاری برآوردند - و گرانبار اندرز بدان سو دستوری شد - شهباز خان را بمنصب
 اتالیقی برنواخته همراه گردانیدند - و حیدر دوست سیف الله درجن کچهواه را مچند چوهان
 کله رانهور مقصود میرآب فتح الله کنبو محمد زمان فرهداس صالح علی دوست میرفاضل
 یار محمد قوردار رانا سانکا دوست محمد سورجمل و دیگران مردان نامزد شدند *

جبین افروزی رستم میرزا بسجود قدسی آستان

ازان باز (که بوالا فرمان شاه محمد خان قلاتی قندهار را بگماشتگان فرمان فرمای ایران

(۲) نسخه [۱] چوبم و زیر (۳) در [بعضی نسخه] کوننده (۴) در [چند نسخه] بابا آغا را *

شاه طهماسب را گذاشته بهندوستان آمد (شاه ببران زاده خود سلطان حسین میرزا پور بهرام میرزا داد - او همواره نیایش نامه با تنسوقات بهمایون درگاه فرستاده - و خویشتن را از بندگان بر شمرده و چون همواره سلسله جنبان پرستاری بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد برنگرفتند - سال بیست و یکم الهی از میگساری درگذشت - ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابو سعید میرزا سنجر میرزا - از مردمی و پایه شناسی آن آباد ملک بدینان باز گذاشتند شاه اسمعیل خونریز از مغز شولیدگی بجانشکری برادران و خویشان برنشست - و چنده را بجانستانی ایغان نامزد گردانید - فرستادگان بدست آوردند - و آزمندی و خواهش پذیری سرمایه زندگی شد - شاه ازین آگهی برشورید - و قندهار را بشاه قلی سلطان ذوالقدر نامزد گردانید او بداغ بیگ را بزنگی گسیختن و ملک برستدن روانه ساخت - جان شکران بر خویشتن لرزیده بولان شدند که بامدادان ازهم گذرانند - ناگاه آوازه فروشدن آن خونریز جهان را درگرفت - و آن بیگنهان رستگاری یافتند - و چون مرزبانای ایران بسطان محمد خدا بنده رسید آن ملک را بدیشان وا گذاشت - میرزا مظفر حسین مهین برادر در قندهار بود - و رستم میرزا با دو برادر دیگر بزمین داور بسربرد - از خود کامی و شورش بونائی و بد همزبانی بهم در آویختند - مظفر حسین میرزا شکست یافته بقلعه در شد - چهل روز رستم میرزا گرد برگرفته بود - بحرف سرائی یکدیگر را دیده باشتی باز گردید - و چون فرمانروای توران عبدالله خان برگرد هرات برنشست یگان سلطان افشار (که ایالت فراه داشت) رستم میرزا را به نیایشگری نزد خود آورد - او بتورانی سپاه در آویخته فراه را نگذاشت - و از دوست شناسی و غنوده رائی یگان سلطان را جان بشکرد - سلیمان خلیفه^(۳) از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه برسازد - از سعادت اختری نپذیرفت - لیکن بیاوری او بر سیستان (که بملک نیمروز زبان زد روزگار است) دست چیرگی برگشود - مظفر حسین میرزا قابو یافته بیازش داور زمین شتاب آورد - رستم میرزا بدانسوسد - و سترگ آویزه درگرفت مظفر حسین میرزا تاب نیاورده بقندهار باز گردید - همواره زرپرستان مگس خو از یکم بدیگره رفتن و آرمیده روزگار را بر شوراند - و چون دیرین دشمنی بچیرگی برنشست از بخت خفتگی^(۴) کهن پیوند ایران خدیو بر گسیختند - و بوالا درگاه شاهنشاهی نیز خویشتن را بشایستگی بر نبستند تا آنکه بزرگ برادر دست چیرگی برگشاد - و زمین داور گرفت - میرزا رستم به هری آمد و قلات بستد - درین میان آوازه رسیدن فیروزی جنود جهان را درگرفت - میرزا رستم از سعادت سرشتی بشریف خان اتکه حاکم غزنین دوستی داستان بر خواند - و بدین دستاویز

(۲) نسخه [ب] برفت (۳) نسخه [۱] خواجه (۴) نسخه [ب ل] دیرین دشمن بمرگ برنشست *

نیایشنامه بوالا درگاه فرستاده بسیج آستانبوس نمود - بدلدھی او منشور والا با میرک جلیبر و مهتر ابراهیم فرستادند - و باقطاع داران سر راه فرمان شد که رسیدن میرزا را گرامی دانسته در خور بزرگ داشت نمایند - چون بقلمرو درآمد قرابیک و حکیم عین الملک و بختیار بیگ را پایه پایه پذیره فرستادند - و چون نزدیک رسید شریف خان اتکه و شاه بیگ خان و آصف خان و برخی امرا دستوری یافتند - دوازدهم مهر که جشن دسهره بود خانخانان و زین خان و برخی دیگر پذیرا شده به پیشگاه حضور آوردند - و بسجود نیایش پیشانی بخت برافروخت سنجر میرزا خرد برادر او و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند - و هر یک بحسروانی نوازش سر بلندی یافت - شهریار پایه شناس والا منصب پنج هزاری و ملتان و بسیاری پرگنات و بلوچستان (که افزونتر از قندهار است) عنایت فرمود - هیزدهم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت - و بشاهنشاهی نوازش کام دل برگرفت *

و همدربین سال شاهزاده سلطان دانیال از ناگهانی گزند بایزیدی پاس درآمد - سترگ غوغائی از شبستان اقبال برخاست - و جان بندگان بگدازش افتاد - و گیتی خداوند بیرون آمده بسپاس گذاری برنشست - دیدبانان قدسی آستان را شامگاهان لخته غفلت رفت - یکی از سودائیان آشفته سر بارعام دانسته بشبستان اقبال در شد - بنظر شاهزاده درآمد - و از پی او گام سرعت برزد - نزد کبوترخانه درون بر زمین انداخته فراز او برنشست - و باندیشه آنکه حربه بکار برد - دو دست او را استوار برهم پیچید - درونی پرستاران از چرخس و قلماق و اوردس و حبشی از پی هم ریختند - و شاهزاده را بیگانه پنداشته بخت و چوب در گرفتند از کار آگهی دست ازان باز نکشید - درین هنگام گیتی خداوند رسید - و حال پیدائی گرفت میفرمودند چون نزدیک ^(۲) هدم بسیج شمشیر اندازی کنیزان را از پیش راندم - چوبی که بران دام کبوتران گذاشته بودند ازان باز داشت - شاهزاده را بخیال بیگانه مو گرفته بکشیدم و خواستم که سنجگی پلارک رسانم ناگاه شورش خشم فرونشست - و سترگ مهره دامن دل برگرفت - هماندم پدید آمد که شاهزاده دیوانه را عاقل تباه گوهر دانسته در زیر دارد و آن روده خرد رهائی یافت *

و از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بمالش برهان الملک - (چون آگهی داستان بگوش او در نشد - و اندرز گذاری را بافسانه سرائی برگرفت) قدسی بسیج آن بود که تا دارالخلافه آگره

خرامش رود - و از آنجا فیروزی سپاه نامزد گردد - لیکن چون دران سو لخته گران از زی بود اندیشه بکردار نیامد - ناگزیر بانجام این کار شب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوری شد - و خانخانان و رای رایسنگه و بسیاری امرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند - و بشاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر اقطاع داران مالوه فرمان شد - که سپاه را سر برله ساخته بشاهزاده همرهی گزینند - و براهه مانسنگه نیز حکم شد که اگر از بنگاله دل و پرداخته باشد از انسو بدکن در آید - و فرمان والا بشاهزاده سلطان مراد نگارش یافت - که آماده گشایش دکن شود - و چون سپاه از هرسو نزد آن گرامی فرزند فراهم آید از کار شناسی و گرم خوئی فرموده بانجام رساند - چهارم آبان همایون جشن شمسی وزن شد - و بدوازه چیز گیتی خدیورا بر سختند - و جهانے کام دل برگرفت *

درینولا عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته شد - از دیر باز قدسی بسیج آن بود که دخت قلیچ خان بان درة التاج سلطنت پیوند یابد - درین هنگام سگالش تازگی یافت - پنجم بیرون شهر بزرگان دولت فراهم آمدند - و خجسته عقد بانتظام گرائید - گوناگون خرّمی بجای آمد و نشاط را روز بازار شد - قلیچ خان را در سر افتاد که جهان خداوند خانه او را بقدسی قدوم فرخی بخشد - و بسپاس گذاری این مهین نوازش جشن آراید - پذیرش یافت - و سیزدهم هنگامه عشرت پیرایش گرفت - بیستم بباغ رام باری^(۲) لخته دل شگفتگی اندوختند - و میرزا یوسف خان بکشمیر دستوری یافت - و کارپردازان بفرمان والا آغاز جهاز کردند - هفتم آذر سلطان خسرو بآموزش هندی دانش برنشست - شیودت برهن^(۳) (که ببهتاچارچ زبانزد روزگار بود - و در فنون دانشوری کم همتا) بدین خدمت نامزد شد - سلطان رستم و سلطان پرویز را بدانش اندوزی بر نشاندهند - و بفرمان شاهنشاهی نگارنده اتبالنامه لخته حروف تهجی بیاموخت - هفدهم فیلان میرزا کوکه (که در گجرات گذاشته بود) آوردند - و به پیشگاه نظر در آمد - سیم دی بآهنج شکار سلطان پور خرامش رفت هشتم نزدیک هیبت پور آگهی شد که شاهزاده دانیال هنوز در سهند است - و آن سپاه بکارطلبی گام همت بر نمیدارد - قدسی خاطر نپسندید - و پیشین بسیج تازگی پذیرفت - خانخانان را باسپ بام برخواندند - نزد قصبه شیخ پور بدولت بار رسید - و عرضداشت - هنگام در شدن فیروزی سپاه بدکن پس از سپری شدن بارش است - آب و گیاه فراوان - و غله ارزان - ازین رو در رفتن درنگ میروند - چون براز گوئی برنشستند مگالتهها برین یکنائی گرفت که شاهزاده دانیال برگردد - و پس از آنکه ریزش ابر بانجام رسد ریات اقبال چالش فرماید - و شاهزاده بیاسبانی

(۲) در [چند نسخه] آرام باری (۳) در [اکثر نسخه] بهودت برهن *

پنجاب برنشيدند - و نيز بر زبان گوهريار رفت - چون اين خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده ايم مبادا از اين فرستادن او را دل گواني رو دهد - قليچ خان را دستوري شد که شاهزاده را باز گرداند درين روز بشکارگاه بزرگ آهونه سیه فام پديدار شد - شهریار چنان به تير بوزد که از جا بر نخاست چون پزوهش رفت استخوان کمر شکسته بود - پيکان بدشواري برآمد - برخه برگذارند که در يورش اجمير بزرگ شيرے را بدین روش از پا در آوردند - و سرمايه شگفت دیده و ان شد - پانزدهم نزد سلطان پور خانخانان دستوري يافت که در آگره سپاه را فراهم آورد - و خود بدولت باز گردیدند هفدهم نزدیک پتياله شاهزاده سلطان دانيال بسعادت ملازمت رسيد - و شگرف آنکه درين روز عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد - برگذارده بود - ششم آذر باحمد آباد در رسيد - و يورش دکن را آماده ميگردد - چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانيال نيز بدین خدمت نامزد ميشود - والا هگلش هرمایه ايزدي رضا ست - ليکن اندیشه ناک است - که مبادا نابايسته از من سرزده باشد يا سخن سازه فاسزائے برگذارده - افسرخديو از نهفته داني پيشتر ازین آرزوی او برآورده بود بيست و دوم بدارالسلطنه لاهور همایون نزول شد - و روزگار آرامشے ديگر گرفت *

و از سوانح افزونى زعفران در عرصه دلگشای کشمير - در پيشين زمان هر تخم کم از سه گل افزوده - و پانچ فرماندهي از بيست هزار ترک برگذشته - و از هفت هزار کمتر نشده مگر یک بار در مرزبانى^(۳) ميرزا حيدر افزايش به بيست و هشت هزار رسيد - درين سال چون بخالصه بازگشت نود هزار ترک دست مزد جهانباني آمد - اگرچه زمين لخته پيشتر کشتمند شد ليکن گل افزوني کرد - از هر تخم تا هشت بر شگفت - هيزدهم بهمن آگهي رسيد و ايزدي سپاس برگذارند *

و از سوانح فرو شدن بار برداران کشمير - فراوان بازرگاني کالا مي آوردند - نزد پير پنجال برف ريز شد - و کوهچه از جدا گشت - و صد و پانزده کس در زير آن جان سپردند - از روز بازار دادگري کالا بخداوند رسيد - و تيره روزان نوميد کام دل برگرفتند - درينولا رای پترداس را بگشايش قلعه باندهو فرستادند - از گزين دژهای روزگار است - چون راجه رامچند و پور او را سپهر گردش بانجام رسيد بد گوهرا نيبيره خرد سال او را دستمايه سرتابي گردانيدند - و بر عيت آزاري برنشستند شهریار دادگر غره اسفندار مند آن خدمتگذار را بآبادی ملک و مالش اينان و برگرفتن قلعه دستوري داد - ديگر روز ابوسعيد ميرزا دولت بار يافت - برادر رستم ميرزا ست در قندهار مانده بود - درين هنگام بسجود قدسي آستان سرافرازي اندوخت - و بخسرواني نوازش کام دل

برگرفت - سیزدهم راجه مانسنگه بسجده نیایش پیشانی بختمندي برافروخت - پس از گشایش اودیسه بوهتاس آمد - شهریار مهربان دل او را فزود خود بر خواند - چون بیک منزلی دارالملک لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند - و فرمان شد که چون در سوگواری راجه بهگوننداس او را نپرسیده است از شکارگاه بمنزل او شتابد - فرموده طراز کردار گرفت - و آن گزیده خدمت بلند پایگی یافت - نصیب و لودی و جمال پسران قتلو جلال خان خاصه خیل مبارک خان کهمکون چوهان بلوی لوحانی خواجه مندوری ملک سکندر محمد خان نیازی محمود خان میرک نصوسروانی علی خان ارمز نظام خان سور شمس خان لوحانی سلیم خان مندوری یوسف کاشی پانده پرسونم را (که سران اودیسه بودند) راجه به پیشگاه بار آورد و هر یک را در خور نوازش شد - چهاردهم اسمعیل قالی خان از گجرات آمد - و دولت کورنش اندوخت - بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید - و کام دل برگرفت *

آغاز سال سي و نهم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور چهارم

(۱۴) شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجری پس از نه ساعت و چهل و چهار دقیقه و بیست و دو ثانیه خورشید جهان افروز والا شرفگاه را برافروخت و آغاز سیوم سال از چهارم دور روزگار را فرخنده تر ساخت - زمین بستایشگری برخواست و آسمان به تهفیت گذاری برنشست *

صبا از نقش قدرت شد (۶) چو صورخانه مانی * چمن از نور حکمت شد چو عقل بوعلی سینا

صبا در طبلة غنچه بسان نافه خانج * هوا در هاون لاله بسوده عنبر سارا

سربر آرای اقبال از سر آغاز این والا جشن تا روز شرف دلگشا بزمها بر آراست - و ایزدی نیایش را پایه برتر نهاد - هفتم فروردین ده هزار سوار بخدمت گذاری بزرگ شاهزاده سپردند - پنجهزار در بنگاله جایگیر یافت - از آنان جگت سنگه درجن سنگه سکت سنگه باقر سفرچی میرزا محمد باقر انصاری میر قاسم بدخشی یعقوب کشمیری شریف سرمدی و برخه - و چهار هزار در نزدیکی دار السلطنه لاهور - ازان میان تخته بیگ رای منوهر بهادر خان قوردار صلاح الدین بانکا شیخ خوبو میر مراد سرمست مقیم خان خواجه محبت علی خانی شیخ کبیر حکیم مظفر

(۲) نسخه [ز] کهمکون (۳) نسخه [ا] پدیرک (۴) نسخه [ل] روز دوشنبه (۵) نسخه [ا]

بسپاس گذاری (۶) در [بعضی نسخه] صورت (۷) نسخه [ا] از نور گلشن شد چون بوعلی *

و هزار احدی قوار گرفت - که ماهوار از خزینه برستانند - و سلطان خسرو را (که با خرد سالی خرد بزرگی دارد) بوالا منصب پنجهزاری بلند پایگی بخشیدند - راجه رامچند همت سنگه بهاوسنگه شیرخان بهادر کوروه سلیم خان لوحانی سلطان سور آله داد لوحانی عیسی خان مسوانی^(۲) نورم کوکه سعید خان مندوری نصیر خان میانه منو^(۳) خان لوحانی تاج خان لوحانی سجارول خان جیلانغ خان لوحانی و چندے دیگر بدان نوباد دولت باز گردیدند - و ملک اودایسه در اقطاع قوار گرفت - و راجه مانسنگه را (که کار شناسی و اخلاص مندی ازو آشکار است) بانالیقی نواختند و جایگیر او در بنگاله تن شد - و آن ملک به یتاقداری او نامزد گشت - سعید خان پاسدار صوبه بهار گردید - درین روز میرزا رستم را بعلم و نقاره پایه افزودند - و بهمین نوازش سر بلندی یافت هشتم جشن قمری وزن گیتی خداوند شد - و آن والا گوهر را بهشت چیز بر سختند - بخشش و بخشایش را روز بازار شد - و گوناگون مردم کام دل برگرفت *

درینولا مظفر حسین میرزا بیوزش گذاری در آمد - چون بمغز روزگار پیچید (که فیروزی سپاه بسیج گشایش قندهار فرار پیش دارد - و رستم میرزا به نیز دستی دولت آستانبوس دریافت) او از نکوهیده آمیزش لخته عنان بر کشید - و از بیمناکی بدل آسیمگی افتاد - و از روشن ستارگی مادر را با بزرگ پور خود بهرام میرزا فرستاده زینهار در خواست - نهم آمدگان بار یافتند - و آرزو پذیرائی گرفت - قرا بیگ (که بآن سلسله دیرین پیوند بود) و میرزا بیگ قدیمی را فرستادند که میرزا را نوید بخشایش رسانده بدرگاه آورند - و دیدبان آن ملک بشاه بیگ خان نامزد گردانند روز شرف خواجه دولت ناظر را از نیک پرستاری بر نواختند - و بوالا پایه خانی بر آوردند - درین روز میر حیدر معنائی از ایران آمده سعادت بار اندوخت - و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت - بیستم شیرویه پور شیر افکن را بختاب خانی پایه افزودند - و آن نیکو پرستار را آرزو بر آمد - سی ام جباری پور مجنون خان قاقشال را رها ساخته نوازش فرمودند - از همسازمی بد گهران در بنگاله ناسپاسی نمود - چون دستگیر شد بزندانی دبستان بر نشانند پشیمانی از پیشانی او بر خوانده بخشایش فرمودند - غره اردی بهشت ملا صالح بخاری از توران آمده دولت آستانبوس اندوخت - از رسمی دانش آگهی دارد - و لخته از تعصب بر کفاره زید درینولا حکیم علی گیلانی شگرف حوضه بر ساخت - راهی از درونه آن بکاشانه میروفت و شگفت آنکه آب ازین برکه بدانجا در نمیشد - مردم فرو شده براه پژوهی فراوان رفج بردے و بسیاری آزار یافته از نیمه راه باز گردیدے - پنجم گیتی خداوند بتماشای آن خرامش فرمود

و خود آهنيچ در آمد فرا پيش گرفت - باز داشت مردم نشنوده بدان در شدند - و لخته درنگ رفت - نزديک بود که بينندگان را سر رشته زندگي از دست رود - از نويد عاطفت بخود آمدند - من ازین بيجا دليري بخويش نيامدم - و به نيونگي تقدير پي برده خموشيدم - غره خرد حاجي حبيب الله رخت هستي بر بست - از نيك مردان دنيا بود - و از فروغ چراغ افروزي گيهان خديو بهره ور - درين روز شريف وقوعي آنجهاني شد - سيزدهم سماجي خان را از صوبه اودهه بر خواندند - و بسجود قدسي آستان سر بر افراخت - بامدادان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوري دادند - و شاه بيگ خان را باقطاع خود خوشاب و بنگش و فرمان شد که آماده يورش گردد - و چون فرستادگان قندهار طلب دارند بدان سو ره نوردند درين سال ^(۴) جام نزد شاهزاده سلطان مراد آمد - و جاويد سعادت اندوخت - درين روز نورنگ خان نزد جونه گدهه بشکمروي در گذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهي نوازش غم بزود *

درينولا خار بن ناراستي بر کفده آمد - و جهانے بر آسود - عمل گذار خالصه و تيول دار و صيرفي سکه خالص طلبداشته - و از نقد درست عيار تمام وزن برگرفته - پانزدهم اهتمام اين کار بخواجه شمس الدين باز گرديد - او بنا آزوري و جدکاري کهن بيماري سيم و زرا در دو ماه چاره گر شد - و خيانت پيشگان به پيغوله بر نشستند - و همدرين روز اسمعيل قلي خان بکالبي دستوري يافت - که بجايگير آبادي در کوشد - و خوبستن را آماده خدمت گرداند - بيستم عبد الرزاق معموري از گجرات در رسيد - و بدولت بار سعادت اندوخت - بامدادان محمد يار دخت زاده گلبدن بيگم از بخت برگشتگي با چنده راه کهسار پيش گرفت - و بسکالش ^(۶) ناسپاسي گام فراخ برزد - سلهدي و دنمندايس ^(۷) و برخه را از پي فرستادند - خير الله کوتوال لخته پيشتر رسیده بسخن در گرفت - چندانکه اينان پيوستند - چنده را نقد زندگي از دست رفت و او با هفت کيس دستگير شد - چهارده لعل و تسبيح گزيده مرواريد و مرصعات و فراوان خواسته ازو برگرفتند - بيست و چهارم راجه مانسنگه گرانبار اندرز دستوري بنگاله يافت - تا آئينهاي افسرخديو را ديدباني کند - و بدین آبياري آن ملک را آباد دارد - سي ام چهاره برکنار راوي پانجام رسيد - درازي چوبه (که بنياد اين چوبين کاخ برو باشد) سي و پنج گز آهي - دو هزار ^(۸) و نهصد و سي و شش شهتير بزرگ از سال و ناخود و چهارصد و شصت و هشت من و دو سیر آهن

(۲) نسخه [۱ ب] بندگان را (۳) نسخه [۱] عافيت (۴) در [چند نسخه] سال و مه (۵)

در [اکثر نسخه] تمام وزن صرف برگرفته (۶) در [بعضی نسخه] نادرستي (۷) نسخه [ب] دلبنديس

(۸) نسخه [۱] پانصد *

بخرج رفت - و دويست و چهل کس از درود گو و آهنگر و جز آن در کار بودند - گيتي خداوند
 بتماشای آن خرامش فرمود - بشگرف جرها هزار کس در کشیدن کوشش داشت - در ده روز
 از خشکي آب در شد - و به بندر لاهري روانه کردند - و از کم آبي بس بدشواري رفت - بيستم تير
 میان کرم الله در سرونج برنجوري در گذشت - و فرزندان او را خسرواني عاطفت شکيبا گردانيد
 هفتم ^(۲) امرداد درجن کچوايه (که از پرستاران نزديک بود) رخت هستي بر بست *

و از سوانج بسر آمدن روزگار قاسم خان و ببادافراه رسيدن محمد زمان - گذارش يافت
 که اندجاني پسر دستان فروش در بدخشان خود را پور ميرزا شاهرخ وا نمود - و ناشناسندگان
 بدو گرويدند - تا خوبشتن را بدین جاويد دولت بر بسته بود لخته بکامروائي مي زيست - چون
 بفرومايگي آن سر رشته از دست و اهشت بناکامي گو فروشدن گرفت - از زاهنجارمي او
 کوه نشيدان دل برگرفتند - و توراني سپاه برو چيره دستي يانت - ناکام بزابلي هزاره طرح دوستي
 انداخت - بو که بدستيارمي اينان شورش مایه زابلستان گردد - چون قاسم خان بدرگاه آمد باهنج
 آنکه بدان الوس پيوندد با صد کس بدان ديار آمد - و براهداران چغان وا نمود که بوالا درگاه
 ميروود - باور کرده بهاشم بيگ پور قاسم خان آگهي دادند - او از کار شناسي علي شير ماگري
 و سليم بيگ و الله دوست را با پانصد کس روانه ساخت - که بدرقه شده آوردند - آن تبه سگال
 چون از پنجشير گذشت بيراهه شده به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بيگ ازین آگهي خود نيز
 به تيزروي در آمد - و نزد ميدان بدو رسيد - لخته آويزش رفت - و قرا بيگ بهادر و جهانگيويگ
 و چنده از فيروزي سپاه بنهانخانه نيستي در شدند - و بايزدي نائيد ظفر يافته او را پابند
 بکابل آورد - چون قاسم خان بدانجا رسيد از ساده لوحي نزد خود جای داد - و پاسباني را آسان
 برگرفت - و همراهان او را بنوکري برگزيد - و بقديسي فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه والا شد
 و هاشم بيگ را بهمهراهي نامزد گردانيد - آن بد سرشت با پانصد کس بدخشي همداستان شده
 بکمين جان شکري نشست - سرگروه ناسپاسان مير شمس خان و عاقل قاضي زاده بقلاني
 و گدا بيگ حصاري - چنده بران بودند که ميان راه هاشم خان را از هم گذرانیده کام دل
 برگرفته آيد - و گروه برانکه در همين شهر پدر و پسر را روزگار بسر آورند - فراوان کالا و خواسته
 نيزو برافزايد - و آن آباد ملک بدست افتد - دوازدهم ^(۳) امرداد آن بد گوهر نزد هاشم بيگ
 کس فرستاده دلگرفتگي برگذارد - و خواهش آمدن و بنردباري عشرت اندوختن وا نمود
 همگي بسپج آنکه در يک زمان کار هر دو ساخته آيد - او در آمادگي سفر بود - رفتن نيارست

فيمروز قاسم خان از خورش و پرداخته بخواب در شد - جز برخه پرستاران فزديک او نبود ناسپاسان چنده را بر سر خانه هاشم بيگ نامزد کردند - و بيازش قاسم خان تيز دستي نمودند او نقد زندگي مردانه سپرد - و سراو بریده بر نيزه کردند - خواجه ارباب و خدا داد خاصه خيل به نيکوکاري جان در باختند - هاشم بيگ بفرو نشاندين شورش برآمد - تيز دستان فرستاده دروازه های حصار بر بستند - در کمتر زمانه حال پيدائي گرفت - بهمان بسيج گنداوري بارک روی نهاد - در بستگي برآمد کار را ياور افتاد - بسيار تيره بختان درون شدن نيارستند - چون بدانجا رسيد در بند^(۲) بر شکست - و بشگرف آویزه چنده را به نيستني سرا فرستاد - و برخه تيز دستان بديوار بر شده هنگامه^(۳) تير و بندوق برآراستند - بسيار ناسپاس را روزگار بسر آمد و برخه در توشخانه که پيشتر سلاح خانه بود در آمدند - بدان سگالش که پناه گرفته ساز آویزه برگيرند - راد مردان در برگرفتند - هرکه بيرون شده جان بسپرد - بام بر شگفته آتش در زدند با هزاران سواسيميگي بگرمايه (که دران نزديگي بود) خود را در انداختند - از سخت گيري يکيک برآمده - و جان داد - از نيمه روز تا پايان شب حال بزین روش بود - بامدادان هشتاد کس يکجا برآمدند - و باویزه نقد زندگي در باختند - درين ميان آن سرگروه ناسپاسان بگو نيستني فروشد - و آویزش تا نيمه روز ديگر کشيد - و گزين فيروزي چهره اقبال بر افروخت چون سرنوشت بود قاسم خان دور بيني گذاشت - و هر چند هوا خواهان خير سگال غدر بسيچي برگذارند سودمند نيامد - اگرچه همگي سپاهي و شاگرد پيشه را دست بکار رسيد ليکن ميرزا احمدي و مير مومن و مير عبد الله و الله دوست و محبت خان درهم پائى هاشم بيگ فراوان کوشش بجای آوردند - و پرداي و کارشناسی او بروی روز افتاد - و کسه را گزند جاني فرسيد - پايان روز باز لخته شورش برخاست - هاشم بيگ و ديگر گنداوران بسلاح در شدند - پنج کس (که دران گرمايه دم واپسين ميکشيدند) شب پنداشته برآمدند - بوکه به پيغوله در شوند - در کمتر زمانه بگو نيستني فرو شدند - هاشم بيگ ديگر روز هر جا که بدخشي شنيد برگرفته جان بشکود - و لخته دست بيدايي برگشود - چنان برگذار که نخست روز از ياور کمي و مخالف فزوني دل بفروشدن نهاده بود - آواز شاهي دلاسا بگوش فراوان کس در آمد و نزار دلان را نير و افزون - و ملک مظفر مسعود آبادي ميگفت - روز شورش بشهر کابل مي آمدم ميان راه بسواره چند شگرف پيکر رسيدم - چون ژرف نگهي بکار رفت دران ميان پادشاه را شناختم - مشکين تاج بر سر - و گرد خرقه در بر - نيایش نموده بشگفت زار افتادم - فرمودند

(۲) نسخه [ل] در و بند (۳) در [بعضی نسخه] به تير و بندوق هنگامه نبرد بر آراستند *

بکس و امگوي - که کارے فراپيش داريم - و مادھو داس چنان گذارش نمود - شبے (که آبستن این سرگذشت بود) پير خود را بخواب دیدم - از آمدن پژوهش رفت - پاسخ داد که شهزاده را بکارے درين سو گذار افتاد - و بسيارے اوليای دولت در رکاب نصرت اعتصام اند - و چندے آویزندگان سعادت پزوه واکفتند - بشماره که ميرفتيم بس کم بوديم - ليکن از هر سو جوق جوق سپاه گرم پیکار مي برآمدند - هيچ جای شگفت نيست - بزرگان آفاتي بدین پایه ميرسند - تا بگریدگان انفيسي چه رسد - بيست و سيوم حاجي محمد مشهدي و يوسف برادر علي داد کشميري سر آن بدگوهر را بدرگاه آوردند - گيتي خداوند از فرو شدن چنان اميرے کارگذار لخته باندوه درشد - و از شگرف فيروزي بايزدي سپاس برنشست - و در باره خدمت گذاران سعادت گرا نوازش پادشاهانه بروی کار آمد - ميرک و قراحدی را با مذکور عاطفت و گزين خلعت و شمشير و کمر مرصع فرستادند - و پاسبانی کابلستان بقلیچ خان باز گردید - و خواجه شمس الدین را بجای او دیوان کل بر ساختند - جونپور (که جایگیر قلیچ خان بود) باقطاع ميرزا يوسف خان قرار گرفت - و کشمیر را باحمد بیگ و محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و حسن بیگ گرد و حسن علي عرب و محمدی بیگ ایماق بدخشان دادند - و شريف خان بپاسداری غزنین دستوري یافت - و دیرین آرزوی او برآمد دوم شهرپور آصف خان را بکشمیر فرستادند - تا بتازه جایگیراران در خور بخش نماید - و زعفران و شکاری جانور بخالصه باز دارد - یازدهم قلیچ خان گرانبار اندرز رخصت کابل یافت - و بگزین خلعت و خاصه بارگی برنواختند - سي ام آگهي آمد که ميرزا کوه بگجرات باز گردید - از همان بندر (که دریائي شده بود) رخت بساحل کشید - و آرزوی آستانبوسی در سردارد - و بسامان ره نوردی سرگرم - شهریار مهربان دل بر شگفته گزین خلعت و فراوان بارگی تیزرو و بختی بنوازش او فرستادند *

و از سوانح نامزد شدن فيروزي سپاه بشمالی کوه - راجها و رایان این کهسار اگرچه هيچ گاه سرشته نیایشگری از دست واک نهلفد لیکن کوتاه بینی و جا استواری لخته از راه برد - درین هنگام نیز دیو پندار راه ایذان برزد - و ناهنجاری فراپيش گرفتند - غره مهر شيخ فرید بخشى بیگی حسین بیگ شيخ عمری علي محمد درباری بهادر خان قوردار احمد قاسم محمد خان ترکمان نصیرخان جنید مرل الخ بیگ کولابی ابدال سیاه گوش دوست محمد بروتی و بسيارے دستوري یافتند که اگر پندگداری کارگر نشود بفروغ شمشیر زنگ کچ گرائی برزد ایند - دوازدهم نگارنده شگرفنامه بخوابگاه پدر بزرگوار و گرامی مادر رفت - و فرموده را پاس داشته نعش این دو آهي برگزیده را روانه

دارالخلافه آگره ساخت - و دران دیرین بنگاه برآسودند - دوم آبان جشن شمسی وزن شد - افسرخدیو را بدوازده چیز بر سختند - و گروه‌ها گروه آرزومند کام دل برگرفت - چهارم باهنگ نخچیر از آب رازی برگذشتند - بامدادان بفضل آباد (که نگارنده اقبالنامه منزله بر سر راه ساخته) قدسی نزول شد و سرمایه جاوید فرخی بدست آمد - چهاردهم نزدیک شاهم علی خواجه نظام الدین احمد بخشی را از تب فزونی حال دگرگون شد - فرزندان دستوری گرفته بدارالملک لاهور بودند - و بر ساحل دریای رازی در گذشت - شهریار پایه شناس را لخته دل بگرفت^(۲) - و از الهی درگاه آمرزش خواست - آشنا و بیگانه بافسوس برخاست - و راستی بسوگواری نشست - امید که خیرسگالی او زاد این دراز سفر گردد - بیست و یکم پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهر پدید آمد - آئین چنانست که افسرخدیو فرزندان و نوادها را بزودی نام بر نهد - درونی پرستاران هرچند خواهش نموده پذیرائی نیافت - ناگاه آن نوزاد به فیستی سرا در شد - و نهان یابی گیتی خدیو بتازگی پیدائی گرفت - بیست و هشتم بدارالملک لاهور سایه دادگری انداختند - و خرد و بزرگ را شادی در گرفت - تا حافظ آباد چالش رفت - و بحرخی باز گشت شد - ششم آذر قاضی حسن را بشمالی کوه دستوری دادند - چون بس کارهای آنسورا شیخ فرید رو براه کرده بود فرمان شد که بوالا درگاه باز گردد - و فرستاده بیاروی حسین بیگ شیخ عمری بانجام رساند - درین روز شیرویه خان را بصوب اجمیر فرستادند - تا از سپاه و رعیت آگاه باشد و بداد دهی سعادت افزاید - سیزدهم میزرا کوه سعادت بار یافت - چون جبین نیایش بسجده بر افروخت بدست عاطفت سراو برداشته در آغوش گرفتند - او از مهر فزونی اشک از چشم ریخت و مام او را بحضور آورده از جانکاهی بر آوردند - بمنصب پنج هزاری نوازش یافت - و بخطاب خان اعظم نامور گردید - و گرفتن جاگیر گجرات و پنجاب و بهار و جز آن بدو باز گذاشتند او صوبه بهار برگزید - فرزندان او را نیز بمنصب و تیول برنواختند - که و مه را اندیشه آن بود که دیگر باین دیار باز نگردد - سحرے در شکار سلطانپور فرمودند - زود میزرا کوه پشیمان شده چهره پوزشگری بدرگاه والا برساید - در کمتر زمانه خاطر او ازان تیرگی برآمد - و در سراسیمگی فرو ماند - نه روی آمدن - و نه رای بودن - ناگاه بر تازة مهریانیهای گیتی خدیو آگهی یافت و دل از همه وا پرداخته دریا نوردی فرایش گرفت - در بیست و چهار روز از بندر بلاول باز رسید و بشرف ارادت جاوید سعادت اندوخت و نیایشگری را آئین نو بر نهاد - درین روز بهجو^(۶)

(۲) نسخه [ل] بدرد آمد (۳) در [چند نسخه] پنهان بینی (۴) نسخه [ب] داد گستری (۵)

نسخه [ا] و گرفت جایگیر - و در [چند نسخه] و اکثر جایگیر (۶) نسخه [ا] پهنو - و نسخه [ب] بهجو *

زمیندار جسروته را علي محمد اسپ به پیشگاه حضور آورد - چون شیخ فرید بشمالی کهسار رفت او بدستانسرائی آمده دید - چون فریب کاری او دلنشین شد گرفته بدرگاه فرستاد - شازدهم سعادت یار کوکه درگذشت - از فزونی باده پیمائی اخشیجی پیوند بگسیخت - اورنگ نشین اقبال آمرزش درخواست - و از مهربانی بخانه حاجی کوکه همشیره او رفته پرسش نمود - و فرزندان او را در خور نوازش رفت *

و از سوانح باز گردانیدن ایرانی و خشور - از دیر باز یادگار سلطان شاملو نیایش نامه فرمان فرمای آن دیار را با تفسیرات آورده بود - بیست و سیوم بفرمان نوازش دستوری یافت ضیاءالملک را بوخشوری و ابوناصر را بتحویله دارمی ارمغانی کالا همراه گردانیدند - و فرمان شد که از دریای راوی به بندر لاهری شتابند - و از آنجا بهرمز رفته راه ایران برگزینند (۲) - گرامی نامه بارگاه خلافت نگاشته آمد - نادیده و ران بکار بندند - و تعویذ بازوی دولت برسانند *

نامه حضرت شاهنشاهی بایران

الله اکبر ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل جلاله بمتابه ایست که اگر جمیع نقاط عقل و جداول فهم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهد حروف ازان کتاب یا پرتو ازان آفتاب نتوانند برآمد - اگرچه در دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات سرچشمه حمد ایزدی اند (که از زبان بے زبانی برآمده تشنه لبان و تفسیده زبانان بیدای ناپیدای حمد حقیقی را ترزبان و سیراب دهان دارند) پس همان بهتر [که کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت (که جانهای پاکان آویخته اوست) کوتاه داشته در جلال نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام درآمده اولاً شرائف حالات و ثانیاً نبائل عطایا (که جمهور انام را از گروه ضلالت و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند) بر مذبر تبیان ادا نموده شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفه مقدسه اهل بیت (که راز داران اسرار کبریا و پرده گشایان سرائر انبیا اند) بران افزوده از ذروه عزت استدعای رحمت تازه کرده آید] لیکن چون بدیده انصاف ملاحظه میکند مدائح (۴) این مظاهر کونی و آلهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را (که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند) ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می یابد - شایسته آنست که ازان داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفه ارباب دانش و بیدش (که بموجب حکمت عملی نظام سلسله امکانی بآن منوط و مربوط است) در دیباجه اظهار

(۲) نسخه [۱] برگزیننده (۳) در [اکثر نسخه] قدسیه بمتابه ایست (۴) در [بعض نسخه] مدارج *

نهد - که هرآینه درین صورت روان گرم روان مسالک دین و سیراب دلان مناهل یقین (که اروای جداول ظهور و بطون پیش نهاد همت قدسی اساس داشته اند) باین دست آویز نیاز مستفیض سعادت خاص میگردد *

المنّة لله تعالى و تقدّس که مشاهده صفت نامه گرامی (که مصحوب یادگار سلطان شاملو مرسل شده بود) در اواسط ایام بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شد - باد طرب آمیز شقائق و ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود - که این گلدسته محبت و ولا نکبت رسان مشام یگانگی گشت - آنچه در توقّف تسطیر تمایل خلت و وداد رقم پذیر کلک ظهور شده بود بغایت در موقع خود جلو استحسان داد - فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد - لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قویم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز و بوم (که مساحان جداول آسمانی چار دانگ هفت اقلیم گفته اند) اتفاق افتاده بود - درین مدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت (که درمیان چندین رایان خود رای و فرمانروایان سپه آرا انقسام یافته بود - و همواره بر سر ترمود و تجبّر بوده باعث تفرقه خواطر خلق الله میشدند) به نیروی توفیقات آسمانی بتسخیر اولیای دولت قاهره در آمد - و از گریوه هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سوکشان و گردن فرازان از فرمان رویان زبردست و راجها و رایان بد مست و افغانان کوه نشین کوتاه بین و بلوچان باد پیمای بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران شمولاً و استقلالاً در ظل اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام شرائف مساعی مبدول شد - و بمیامن توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین میدافت بر وجه اتم پرتو ظهور داد - اکنون (که صوبه پنجاب مستقر ریابت منصور شد) مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طرز دانان بساط عزت روانه شود درین هنگام سانحه چند رو داد - اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت دلپذیر کشمیر از یادمی فیه متسلطه اوپاش بود - با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و فور گریوه و مغاک (که عبور مواکب اوهام بے ارتکاب مصاعب از انجا صعب تر تواند نمود) باستیثاق عروه و نقای توفیقات الهی و استمداد ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین (سلام الله علیهم) بآئین شگرف حکم بمرو عساکر عالیله فرموده شد - چند هزار خارا تراش چابک دست منزل بمنزل پیش پیش میرفتند - و در قلع احجار و قطع اشجار بد طولی نموده در تفسیح و توسیع طرق و مسالک

(۲) نسخه [ل] خاطر (۳) نسخه [ب] رقم پذیر شده بود (۴) در [بعضی نسخه] کافه بریا سکنه

(۵) در [اکثر نسخه] عروه توفیقات الهی •

میکوشیدند - چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد - و عموم رعایا از الویة معدلت استظلال نمودند - و چون آن عشرت آباد (که ممدوح جمهور نظارگیان حسن پسند است) از عنایات مجددة الهی بود خود نیز دران گل زمین رسیده سجدات شکر^(۲) بجای آوردیم - و تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت پکلی و دمتور (که راهی ست در نهایت صعوبت) عبور نموده عرصه کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد - و تنبیه افغانان سباع سیرت و قطاع سریرت (که در ولایت سواد و بجزر و تیراه و بنگش سنگ راه مترددان توران بودند) و نادیب بلوچان بدنهاد و دیگر صحرا نشینان بهائم طبیعت و ثعالب خدیعت (که خار راه مسافران ایران میشدند) نیز بطریق استطراک روداد و اصل در توقف بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکن (انار الله برهانه) عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود - که بقضای سبحانی وقوع یافت - درینولا (که ایلچی خجسته پیام رسید) معلوم شد که آن اختلال رو در کمی نهاده - هرآینه از استماع این خبر خاطر نگران رو باطمینان آورد - در باطن حقیقت تاسیس می ریخت که درینوقت محض پرسیدن شایان آئین مروت و فتوت نباشد - چنان پرسش بظهور رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید - لیکن [چون مهم قندهار در میان بود - که میزرایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکسل و تقاعد می نمودند - و در مواقع حوادث و مکاره (که محل استطلاع عیار جوهر و فاق است) قطعاً آثار یکجہتی و یگانگی بظهور نیارردند - و نیز بمامن ارفع ما (که موطن صاحبان ناز و نعیم است) توسل شایسته بتقدیم نمی رسانیدند] مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را بکسان خود بسپاریم - و (میزرایان اگر نشاء دولت روز افزون داشته باشند - و از ماجرای سوائف ایام نادم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقاوة طیبین و طاهرین را ملتزم شوند) درین صورت افواج قاهره بایشان متفق بوده هرگونه امداد (که مرکز خاطر آن قرۃ العین سلطنت باشد) بجای آورند - لیکن (چون میزرایان از منتسبان این خاندان قدسی بودند - و بے آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط میشد) ازین اراده منحرف گشت - درین اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود - و صوبه ملتان (که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود) باو اختصاص یافت - و مظفر حسین میرزا شمول عواطف و روابط ما شنیده والده و پسر کلان خود را فرستاده عزیمت آمدن دارد - بعد از رسیدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت بآسانی خواهند نمود - چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است [علی الخصوص نیت حق طوبی ما که از مبادی انکشاف صبح شعور

تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عبادالله دانسته در انتظام احوال عموم خلأق کوشش نموده ایم - و برکات این نیت علیا (که مقتضای طینت^(۲) عظیم است) مره بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته [درینولا (که ممالک پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت) مکرراً عازم^(۳) جازم شده بود که انتهای الویه عالیه بجانب مارراءالنهر (که ملک موروثی ست) اتفاق افتد - تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت درآید - و معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه سمت ظهور یابد - درین اثنا بتواتر و توالی ابهت پناه شوکت و ایالت دستگاه عبدالله خان والی توران مکاتبات محبت طراز (که مذکور قرابت سابق و مهمد محبت لاحق باشد) بوساطت ایلیچیان کاردان فرستاده محرک سلسله صلح و صلاح و مؤسس مبدائی و داد و وفای گشت (چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است) خاطر ازین اندیشه باز آورده شد - غریب تر آنکه هنوز از واردان آنصوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان (که موجب اطمینان تام گردد) شذوده نمیشود و قرارداد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نمی یابد - مامول آنکه خاطر مهرگزین ما را متوجه هرگونه مطلب و مقصد دانسته طریق انیق مراسلات را مسلوک داشته حقائق احوال یومیه را ابلاغ نمایند - و امروز (که ایران زمین از دانیان کار دیده عاقبت بین بسیار کم شده) آن نقاوه اصلاب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود - و در هرکار مراتب حزم و مآل اندیشی بکار برد - و بتسویلات ارباب غرض و اکذیب سخن آریان منفسد خاطر خود را مشوش ساخت - و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمه کریمه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد - و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت شد - و در قتل آدمی و هدم این بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید بسا دوستان جانی بحیله سازی دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خوننابه اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده - در مراقبه ضمائر و سرائر این مردم توجه موفور مبدول باید داشت - و دولت مستعار این نشأه فانیه را بمرضیات آهی معاضد و معارن گردانید - و طبقات خلأق را (که ودائع و خزائن ایزدی اند) بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرمود - و رحمت عامه آهی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هرچه تمامتر خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورد - و همواره نصب العین مطالعه دولت افزائی خود باید داشت - که ایزد توانا بر خلأق مختلف المشارب

(۲) نسخه [ب] طبیعت (۳) نسخه [ل] عزم جزم •

متلّون الاحوال در فیض گشوده پرورش می‌نماید - پس بر ذمّت همت والای سلاطین (که ظلال ربوبیت اند) لازم است که این طرز را از دست ندهند - که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهر و پاسبانای جمهور عالم آورده است - تا نگاهبانای عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا (که گذران و ناپایدار است) دیده و دانسته خطا نگزیند - در کار دین و مذهب (که باقی و مستدام است) چگونه مساهله نماید - پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست - دران صورت خود مسترشدان انصاف مند را جز تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهو و خطائے رفته است بیچاره بیمار نادانی ست - و محلّ ترحم و شفقت - نه جای شورش و سرزنش - در فراخی حوصله در اهتمام باید زد - که بمیامین آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده گشاست - و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتی و استیلا قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند - و دشمنان دوست نما را یاری مکر و فریب نماند - در پاس قول خود بر مسند سعی باید نشست - که ستون بنیان فرمانروائی ست - تحمل و بردباری را مصاحب دایمی خود باید گردانید - که اساس دولت پایدار در ضمن آن منظومی ست - و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند - اراده چنان بود که یکی از مختصان حرم عزت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود - تا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند - درین اثنا در ولایت کشمیر جمع از شور بختان بغی و طغیان وزیدند - و ما جریده با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید - باشاره ملهم اقبال بطریق ایلغار بآن ناحیت روان شدیم - هنوز رایات منصور بکشمیر در نیامده بود که بهادران نصرت منش (که بصورت همراه این فرقه طاغیه شده بودند) قابو یافته سر آن سرمایه فساد را بدرگاه والا آوردند و (چون آن ملک بمیامین برکت قدوم عالی مهبط امن و امان گشت) معاودت فرموده بدارالملک لاهور نزول اجلال شد - درین هنگام حاکم سیوستان و تته و سند (که سر راه ایران است) با لشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی در پیکار بود - و راه عراق و خراسان مسدود - فرستادن ایلچی در توقف افتاد - اکنون (که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت - و سیوستان و تته در سلک ممالک محروسه درآمد - و میرزا جانی بیگ حاکم آنجا باستانبوس استسعاد یافت) چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت آینده از لوحه پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ گرفته را باز باو مرحمت فرمودیم - و راه عراق و خراسان نزدیک تر و ایمن تر از سابق پدید آمد

(۲) نسخه [۱] انام (۳) در [بعضی نسخه] تساهل (۴) نسخه [۱] نصرت اعتصام (۵) نسخه

[۱] طایفه باغیه (۶) در [بعضی نسخه] نواحی هند *

مشارالیه را وخصت فرمودیم - و سلاله الكرام مخلص معتمد ضیاءالملک را فرستادیم - و چندے از مقدّمات محبّت اساس و کلماتِ خبرت اقتباس بزبان او تفویض یافت - که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید - و نیز حقیقتِ احوالِ ایران را از قرارِ واقع فهمیده معروض دارد - و برخه فنسوقات این دیار تحویلِ خواجه ابوناصر شد - مرجو آنکه این دولتخانه را خانّه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند - و ارسالِ رسل و رسائل را (که ملاقاتِ روحانی و مجالستِ معنوی ست) همواره از شمائلِ یکجہتی شمارند - حق سبحانہ آن نقاؤہ خاندانِ اصطفا و ارتضا و خلاصہ دودمانِ اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکائدِ آخرالزمان محفوظ و مصون داشته بتائیداتِ غیب الغیب موید و مشید دارد *

بیست و چهارمِ آذرِ آصف خان درسه روز از کشمیر بدرگاہ آمد - و جمع را بدستورِ قاضی علی سی و یک لک خروار و هریک بیست و چهار دام قرار داد - و سپاه و رعیت را دلاسا نموده اقطاع را بشایستگی بخش نمود - بیست و ششم عمادالملک شاهین تویغن^(۱۴) خوش سنج بدرگاہ والا فرستاد - و شگفت مایه دیده‌وران شد - فرمودند دران سال که سورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند - بدست سبحان قلی ترک بمنعم خان فرستادیم *

غرّه دی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی نل دمن به پیشگاه والا برد^(۱۵) - و فراوان آفرین برگرفت - سال سی ام الهی آن فارس عرصه سخزوری را بسیج آن شد که زمینِ خمسہ را جولانگاہ طبع آسمان گرا سازد - برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بسہ ہزار بیت گوہر افزای بیدش گردد - و مقابلِ خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس نوباؤہ از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی و مجنون نل دمن (که از دیرین داستانهای این مرز است) بر سخته آید - و ہریک بچہار ہزار بیت پیرایه بلذذ نامی گیرد - و در وزنِ ہفت پدکر ہفت کشور بہ پنجہزار بیت انجام پذیرد - و در بحر سکندر نامہ اکبر نامہ قرار گیرد - و در همان قدر ابیات فہرستہ از جرائد شکوہ شہنشاہی نگاشته آید - دران روزگار آغازِ نخستین نامہ شد - از انجا (کہ ہمت آویزہ پیشطاقِ آگہی ست) خاطر او بہیچ سرد بودے - و بچہت سرگرمی و دلاریزی ہر زمان نقشِ دیگر بروی کار آوردے در کمتر زمانے عنوانِ ہر پنچنامہ با برخه داستان ہوش افزای آگاہ دالن سخن شناس آمد - و چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نہادہ اند گیہان پیرا بدان کمتر پردازد - و با این حال آن یکتای بزم شناسائی را بنظر شاعری گزیدہ^(۱۷) خواہش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی

(۲) نسخہ [ل] بعرض اقدس رساند (۳) نسخہ [ل] سوائف ایام (۴) تویغن - باز سفید را گویند (۵)

در [بعضی نسخہ] آورد (۶) نسخہ [ل] و خالمر سخن ہوا بود بچہت سرگرمی (۷) در [اکثر نسخہ] نگزیدہ *

و سعادت يادري خوبشتن را از گروه باد سنجان قافيه پيما بر كناره دارد - و همزيان خامشي بوده بحكمت نامها ژرف در نگرده - و پاس گرامي انفاس داشته در ايزدي آفرينش دوربيضي بكار برد هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج كاخ والا اساس بر كوشيدند در نگرفت - و از معنوي گشايشهاي روز افزون همگي آهنگ خاطر ستردين نقش هستي ست - نه نگارين ساختن پيشطاق بلندنامي تا آنكه درين سال اورنگ نشين فرهنگ آرا آن داناي رموز انفيسي و آفاقي را طلبداشته اهتمام پايان بردن آن پنجنامه فرمود - و اشارت همايون بران رفت كه نخست افسانه نل دمن بترازي سخن سنجي برسخته آيد - در چهار ماه چهار هزار بيت بلغونه^(۳) انجام پيراسته او گشت *

چهارم شيخ فرید بخشي بيگي از شمالي كهسار باز آمد - و بسجود قدسي آستان سربلندي يافت - ششم آدت داس دشمني رخت هستي بر بست - دران بوم بشناسائي و درست يابي يكتا بود - و از روشن ستارگي در بزم همايون راه داشت - هشتم ميرزا يوسف خان را داروغه توپخانه گردانيدند - و شاه بيگ مستوفي بديواني اين كارگاه نامزد شد - درين روز مونه راجه از جودهپور جايگير خود آمده دولت بار اندوخت - درين هنگام (كه بهندوستان تاگ بار ندهد) در حسن ابدال انگورے (كه ديده گاو نامند) پديد آمد - و مير حسين بهمايون نظر در آورد بامدادان هاشم بيگ از كابل آمده سجود نيايش بجای آورد - و بخسرواني نوازش سر برافراخت بيست و چهارم پس از گذشتن سه و نيم ساعت در مشكوي شاهزاده سلطان سليم از فرزند عبدالله بلوچ نيك اختر دختر پديد آمد - اميد كه سرمايه اقبال افزوني كورد - در پايان اين ماه سلطان مراد فرمانرواي روم را روزگار بسر آمد - و پس از دوازده روز چون سلطان محمد پور او را از قلعه آوردند بخاك سپرده آمد - و او باورنگ فرماندهي بر شد - از خرد غنودگي و دلسنكي نوزده برادر خود را (كه بزرگتر اينان بيست ساله بود) از هم گذرانيد - و باارزي سود ناپايدار جاويد زبان اندوخت - ازين آگهي گيتي خداوند را بر زبان رفت - بس شگفت كه رودبار كارگيائي در برزن او سيراب ماند - اگر چنين خوبشتن دوست جانگزا را لخته كام روا دارند همانا براي باد اقراه مردم باشد - خرد بندگي پزوه بشگرفي تقدير پي نيارد برد *

* رباعي *

فيضي بگشا گوش دل و ديده هوش * در كار جهان وقف كن اين ديده و گوش

نيونگ زمانه بنگر و لب بر بند * افسانه دهر بشنو و چشم بپوش

(۲) در [بعضی نسخه] و پاسخ داد كه همگي آهنگ (۳) لغونه بروزن نمونه بمعنی زيب و زينت

سلطان ملك شاه سلجوقي اردستان از ناقوس پرستان برگرفت - و آنرا بخويشان و ملازمان خويش بر داد - و چون دولت آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقه روم را لخته شكوه افزود نخستين سلطان علاء الدين قليچ ارسلان - پس سلطان ركن الدين پسر او - سپس سلطان غياث الدين بعد او عزالدین كيكائوس - پس از ان سلطان علاء الدين كيقباد - بسيارے آخرين اين طایفه را عزالدین برگذارند - و برخه دوتے ديگر از نژاد علاء الدين بر افزايند - سلجوق به بيست و چهار پشت بافراسياب رسد - او را چهار پسر بود - ميكائيل و اسرافيل و موسی و يونس - در سه صد و هفتاد و پنج هجري از تنگدستي تركستان گذاشته بماوراءالنهر آمدند - و از انجا بخراسان شدند - در ان سرزمين پسران ميكائيل طغرل و جعفر بيگ سر بزرگي بر افراشتند - و دولت اينان پس از صد و هفده سال بانجام رسيد - و كامروائی قرامان بيگ آغاز شد - و در صد و هفتاد و سه سال در نوبت ابراهيم بيگ اين نيز بسر آمد - در ششصد و هشتاد و هشت آغاز فرمانروائی عثمان شد - و بدو عثمانیه سال و مه آن - و بگذارش در ششصد و چهل و هشت پيدائي - و كاميابی او چند گونه برگذارند سي و هفت سال يا سي و نه اورنگ نشين بود - در برخه كهں نامها او را از نژاد آغرخان برگذارند عثمان بن طغرل بن سليمان بن فيالت بن قزل بوقا بن پاپندر بن اجول صفي آقا بن طغان بن قندسون بن مایتوقون بن باقي آقا بن سونچق آقا بن بختمور بن بوساقي بن لك علي بن آغر بن قراخان - گویند بزرگ نیاگ عثمان سليمان شاه شهرهآمان داشت - چون مغل روزگار بر شوراند با خيل و حشم برومستان شد - از كيش دگرگوني تاخت و تاراج نموده - در عباسیه كارزارها كرد و از انجا بحلب رو آورد - و در گزاره فرات رخت هستي بآب داد - او ز خان پورا و بجای او بر نشست - و پنجاه و پنج سال يا سي و دو بداد گري در گذشت - غازي مراد پسر او بافسر فرماندهي تارك بر افراخت - و فرادان ملك برگشود - و بمراد خان روشناس آمد - و ازو پنجم بخش بنديان برای سرکار خامه گرفتن آغاز شد - و سپاه نيگچري از ان سرانجام يافت در شكار ترسا سپاه در رسيد - و بمردانگي آريخته فيروز مند آمد - ناگاه كمين گيرے از مغاک برآمده اخشيچي پيوند برگسيخت - پس از چهل و هفت سال يا سي و دو زندگي بسپرد - سپس فرزند او ايلدرم بايزيد باورنگ فرمانروائي برآمد - عجم و قرامان بدو پيوسته و الا پاينگي اندوختند

(۲) در [بعضی نسخه] اعزالدین (۳) نسخه [ب ل] هفتاد سال (۴) در [چند نسخه] قبا الب

(۵) نسخه [ب] مايند (۶) نسخه [ا] مایوتون (۷) در [بعضی نسخه] ماهان (۸) نسخه [ا]

اماسنه - و نسخه [ب] اماسيه (۹) نسخه [ز] اورخان (۱۰) در [چند نسخه] يدگچري - و در [بعضی]

خزانه اندوزي و آواره نويسي و بزم باده پيمائي درين بوم ازو روايي گرفت - با صاحب قراني نزد انگوريه عرصه نبرد آراست - و دستگير شد - چهارده سال يا شازده کام دل برگرفت - اورا شش پسر بود - مصطفی چلپي دران آویزه ناپديد گشت - و سليمان که سليمان چلپي گفتندے برخه ملک برگرفت - و بدرگاه صاحبقراني پيشکش فرستاده نيایش نمود - و لخته جا بدو باز گذاشتند - و بمرزبانے برخه روم موسی را که ملازم رکاب بود برگرفتند - برادران بهم در آویختند سليمان روزے در گرمابه ميگساري داشت - موسی برو ریخت - او یک تنه بر آمده بدھے پناه برد - و کشاورزان از هم گذرانيدند - هفت سال کامروا بود - موسی خان از بے انبازي نخوت برافزود - از واهمه فزوني و کم خودي بزرگان روزگار را از پایه انداخت - و زربندگان را بزرگي برآورد - سلطان محمد برادر او بآريزش برخاست - و کارزارها رفت - بهنگام گريز بارگی اورا پا بگل فرو ماند - و زندگی چراغ بيفسرد - شش سال يا سه مرزباني کرد - سلطان محمد لوی فرماندهي برافراخت - مصطفی نامي دعوی پيغامبري کرد - سلطان او را بآویزه از هم گذرانيد - پنج سال يا دو کارگيائي نمود - و در مرگ رنجوري سلطان مراد پور خود را از روملي^(۳) طلب داشت - پيش از آمدن او فرو شد - پس از چهل روز رسيد - گذشتن او را بروی روز انداخته بخاک سپردند - برخه سپاه بناسپاسي در شد - و ناروشناسے خود را مصطفی چلپي پسر ايلدرم بايزيد وا نمود - بسيارے گريدند - ملک روملي برگرفت - و يارش آباداني نمود - سلطان برهنمونی برخه پارسائے^(۴) (که امير جعفري^(۵) گفتے - و در شهر برسار مرزغن^(۶) فرمانروايان روم بسر بردے) به نيایشگري رفت - درويش همت بخواهش روايي او بست - و در کمتر زمانے آن شورش مایه را سپاه گرفته آورد - و به نيستی پبغوله بر نشانندند - در گرمے کاميابي از دنيا دل سرد شده گزاره گرفت - و سلطان محمد پور خود را جانشين ساخت - او جهانباني بشايستگی نيارست کرد و آشوب فرنگي کرده لخته ملک را بر شوراند - بلا به گرمی سران سپاه آن عزلت گزين ديگر بار اورنگ فرماندهي بر آراست - و شورش برنشاندے در معنيا باز به تفهائي بر نشست - و کارگيائي بهمان پور باز گذاشت - و پس از چندے لشکر نيکچري از فرورمايگي بناهنجاري افتاد و بجان شکرمی خادم پاشا بزرگ دستور برخاست - او گريخته بخلونکده^(۷) سلطاني پناه برد - و بدستاويز بردباري و تدبير اندوزي و ماهواره افزائي گرد شورش فرو نشست - کار آگهان بفران خواهشگري

(۲) در [چند نسخه] انگوريه (۳) در [بعضے نسخه] روهلي - و نسخه [ل] ری (۴) در [اکثر نسخه]

وارسه - و نسخه [ز] وارسر (۵) نسخه [ز] حفرائي - يا جفري باشد که علم جفر دان را گویند (۶)

مرزغن و مرغون بمعنی گورستان (۷) نسخه [اب] خلوت سراي *

باز پیغوله نشین را ببارگاه سلطنت آوردند - و فیروزیهها چهره بر افروخت - همگی زمان فرمانروائی سی سال یا بیست و هفت سال - چون بخلوتگه نیستی در شد سلطان محمد پس از شازده روز بر تخت نشست - و اقبال به نیایش برخاست - همانا افسر فرمانروائی در زندگي پدر بفرمایش او نیز فرخی ندارد - قسطنطنیه را (که باستنبول نامور است) برگشود - و دارالملک ساخت و بمزغن بگزید - سی و یک سال فرماندهی کرد - و چون پیمانۀ او لبریز گشت پسر او سلطان بایزید خسروی تاج بر سر گرفت - مصریان برو چیره دستی نمودند - برخه بیوفا سپاه بسطان سلیم پور او گردیدند - و آن شوریده سر با مجازی خدا در آویخت - و از سپهر نیرنگی چیرگی یافت - بزهر زندگی در نور دیده جاوید نفرین اندوخت - سی سال کامروا بود - سپس آن پدر آزار کار گیائی یافت و در دشت خالداران میان دیار بکر و آذربایجان با شاه اسمعیل صفوی عرصه نبرد آراست و بر شکسته بآریزه مصریان روی آورد - و سلطان قانصوی مرزبان آنرا جان بشکود - و دولت چراکسته^(۴) بسر آمد - ملک صالح (که آخر سلاطین آل ایوب بود) در سه صد^(۵) و چهل و هشت بمصر در گذشت - خاصه خیلان و بندگان مادر او را بفرماندهی برگرفتند - و سپهسالاری بعزالدین (که ازین گروه بود) باز گردید - و چون چندی بر گذشت فرومایگان زرپرستار عزالدین را بفرمانروائی بر کشیدند - و نخستین ملوک چراکسته اوست - ازان هنگام بزرگی مصر و شام بفرومایه بندگان باز گردید - و نیز دولت بنی عباس (که نمونه بیش نبود) سپهری گشت - از روزگار شگرفی ده سال یا هفت کام طبیعت بر گرفت - سپس پور او سلطان سلیمان جانشین شد - شاه اسمعیل گزین ارمغانی فرستاده عزا پرسی و مبارکبادی بجای آورد - او بے نیازانه پاسخ نگاشته مهر برو کرد - و در جانکاه اندوه انداخت - فرس و بسیاری ملک از ترسا گروه برگرفت - چهل و هشت سال فرمانروا بود - سپس سلطان سلیم پور او اورنگ آرا شد - برادر او سلطان بایزید با چهار پسر بفرمان فرمای ایران شاه طهماسب پناه برد - و جان در باخت - هفت سال یا شازده کام دل برگرفت - سلطان مراد پسر او جانشین گشت - اگرچه قلمرو فراخ شد سپاه نیکچری چیره دستی یافت - و بزرگ دستور محمد پاشا را بزور از دولتخانه بر آورده بخواری جان بشکود - بیست و پنج سال خسروی داشت - برای سخن شادابی لخته راه بیرون شده ازین سلسله وا گفت - و سرمه بینش افروزی بر سائید - و بسوانح نویسی جاوید دولت (که پیش نهاد همت است) برگردید *

(۴) در [چند نسخه] جالداران (۳) نسخه [۱] فایضوی (۴) در [بعضی نسخه] چراکسته - و در [بعضی]

چراکسته - و نسخه [۱] چراک (۵) در [بعضی نسخه] ششصد (۶) نسخه [۱] ملک ترسا گروه *

نهم بهمن میرزا یوسف خان دستوری جونپور یافت - تا لخته سرانجام نموده باز آید
پانزدهم شیدا بیگ درگذشت - تحویلکاری توشکخانه داشت - از تن پرستی و باده پیمائی بکشد
کمتر آمد - رنجوری درگرفت - اورا زمانه برهنه داشته آب سرد افشانند - از سرما چیرگی
جان بسپرد - پیدائی گرفت که در خاصگی خلعت گستاخ دستی نموده بود - فرمودند اینز تو انا
از پوشش دزدی در برهنگی سزاداد - درینولا نیایش نامه خان احمد گیلانی بدرگاه والا رسید
از عاقبت درازی و جا استواری و بدهمنشینی بفرمانروای ایران شاه طهماسب نجات فروخت
و بزندان دبستان رفت - سلطان محمد خدا بنده رها ساخته بمرزبان^(۲) گیلان باز فرستاد
سخن سازان ناتوان بین شاه عباس را برآشفند - از واژون بختی بآویزه برخاست - و شکست
یافته پناه برومستان برد - از پایه نشناسی بدو نپرداختند - بیست و سیوم فرستاده دولت
بار یافت - و عرضه داشت گذرانید - گذارده بود که از دیر باز بسیج والا درگاه در سر دارد
از راه درازی و نا ایمنی نیارست رسید - اکنون در بغداد بناگامی روزگار میگذراند - و همان
دیرین آرزو پیرامن دل میگردد - آمده نوازش یافت - و بخسروانی عاطفت امیدوار شد
غره اسفندارمذ پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را از فرزند قلیچ خان دخته پدید آمد
امید که قدرم او فرخی افزاید *

و از سوانح گشایش سیوی - استوار قلعه ایست نزد قندهار - در باستان زمان مرزبان بهکر
داشت - و از دیر باز افغانان پدی برو چیره دست - سید بهاءالدین بخاری تیول دار آچه
و بختیار بیگ اقطاع دار سیوستان و میر ابوالقاسم تمکین حایگیر دار بهکر و میر معصوم
و دیگر سپاه صوبه ملتان را فرمان شد که بدانجا شده اندرز گوئی را دستمایه گشایش بر سازند
و اگر نذیوشند بسزا بر مالند - بیست و سیوم دی بدین بسیج برآمدند - زمینداران کنجابه^(۳)
و دیگر سران آنسو (چون دریا خان و داؤد) سر بفرمان در آوردند - سیوم اسفندارمذ نزد قلعه
رسیدند - پنج هزار کس بیرون شده بآویزش در آمدند - و بکنتر آویزه شکست یافته حصاری
شدند - پس از گرد گرفتن و آماده ساختن دست افزار گشایش زینهاری شده کلید سپردند
و ازین فیروزی تا قندهار و کیچ و مکران بقلمرو در آمد - دران دشت از کم آبی فیروزی سپاه
آسیمه سری داشت - گیتی خدیورا دست آویز آهی توجه ساخته بخواهش آب نیایشگری
فرایش گرفت - از اینز یاروری در کمتر زمانه خشک رود آب آمود گردید - و سپاسگذاری را

(۲) نسخه [ل] باز بمرزبان گیلان فرستاد (۳) نسخه [ا] کجانه - و نسخه [ب] کفجانه - و در

[بعضی جا] کفجابه (۴) نسخه [ب] پنج هزار سوار بیرون شده •

هنگامها بر ساختند - بیست و هفتم جشن قمری وزن شد - و جهان سالار را بهشت چیز بر ساختند
و جهان بروز کامیابی بر نشست *

آغاز سال چهارم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال تیر از دور چهارم

روز سه شنبه نهم رجب سنه (۱۰۰۳) هزار و سه پس از سه ساعت و سی و سه دقیقه
آفتاب گیتی افروز حمل را نور آگین ساخت - و چهارم سال از دور چهارم پیام جاوید دولت
آورد - جهان سالار ایزدی سپاس را پایت دیگر بر افراخت - و نوزده روز بگوناگون پیرایه
انجم بر افروخت - و بستگان دژم دل را شکفتگی در گرفت - و وارستگان رمیده را آمیزش مایه
بدست افتاد *

* بیت *

الله اکبر چه حسن جاوید است این * الله اکبر چه شمع امید است این

یک ذره ز نور می نه بینم خالی * الله اکبر چه نور خورشید است این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمری با برخی از شمالي همسار آمد - و راجه باسو و چند
زمینداران را با خود آورد - و هر یک در خور نوازش یافت - درینولا گشایش بسنه شد
استوار قلعه ایست - آباد ولایت بدو گراید - چون راجه مانسنگه بنانده دارالملک بنگاله درآمد
لشکرها بهرسو روانه ساخت - جوته را بسرکردگی همت منگه بدان صوب فرستاد - نوزدهم
چیره دست آمد - و گروه را بسزا برمالید - گیتی خداوند چون نوروزی سپاس بجای آورد
آب راوی گذشته بباغ دل آمیز (که درین نزدیکی بوالا فرمایش سرانجام یافته بود)
ایزدی فیض برگرفت - و ازانجا برام باری با برخی پردگیان خلوت بر آراست - و شبارور
نشاط گل برچیده آگهی برافزود *

و از سوانح فرودن برهان نظام الملک - (هرکه نیکویی بفرامشی دهد - و بناسپاسی
برنشیند) زود بتکاپوی خویش بادافراه یابد - و بتازگی داستان این فرومایه گواه راستی گذار
خسروانی نوازش رسیدن بمرزبانی و افتادن بناسپاسی و نذیرشدن اندرز و نامزد شدن فیروزی سپاه
گذارش یافت - از راه دوری و آهنگ سستی سپاه فراهم نیامده بود که روزگار او را بخود انکنی
برنشانند - خود رائی شیفته گردانید - و خوشامد پذیری نخوت افزود - بمال و جان مردم

(۲) نسخه [ب] آرمیده را (۳) نسخه [ا] جشن (۴) نسخه [ل] ز نور او نه بینم خالی (۵)

در [بعضی نسخه] پسنه - و در [بعضی] سرشه (۶) نسخه [ز] زودا زود *

در از دستي نمود - و ناموسِ خاندانها بتاراج داد - و دوست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت - لشکر بیازش عادل خان برد - و ناکام برگردید - و بدان سگالش (که بندر ریگ^(۲) دژ را که پیوست خیرول^(۳) ست از دست ترسا برگیرد) فرهاد خان و اسد خان رومی را با بسیاری بدانسو فرستاد - و از بے آزر می هم خوابه فرهاد خان را دامن بر آلود - او از شرمگینی بنصاری در ساخت - بسیاری دکنیان را گزند جانی رسید - و اسد خان دستگیر شد - برای باه انزائی و طبیعت پروری شگرف داروها بکار برد - و بسخن ناآزمون کاران هرزه در خود را رنجور گردانید - چندانکه از زندگی نومید شد - ابراهیم بزرگ پور را از زندان بر آورده جانشین ساخت - اخلاص خان حبشی با برخه نگرید - و بران شد که اسمعیل دیگر پسر او را (که پیش ازین مرزبان بود) ببزرگی برگیرد - باندک نندرستی در سگاس نشسته آویزه فرایش گرفت - و در سه کروهی احمدنگر^(۵) در آویخته فیروزمند آمد - و فتنه اندوزان پیغوله نشین گشتند - ازین چیره دستي کالیوه ترشد - و بادساری^(۶) برافزود - چون به بنگاه رسید لخته دارو بکار برد - و رنجوری بسختي کشید - بیست و پنجم روزگار او بسر آمد - بسیاری بر آنکه خواهر او چاند بی بی زهر بخورش داد - و دیده دران بادافراه ناسپاسی بر شمرند - سران لشکر ابراهیم را ببزرگی برگرفتند - او از کم بینی چشمان برادر را نخست بیفروغ گردانید - و سپس به نیستی سرا فرستاد *

در آمدن فیروزی سپاه بقندهار - و آرامش یافتن آن سرزمین

[چون قرابیگ و میرزا بیگ (که با آوردن مظفر حسین میرزا رفته بودند) نزدیک شدند]
میرزا پذیرا شد - و از منشور والا گوناگون نشاط اندوخت - فیایشگریها بجای آورد - و از همانجا بسیمج والا درگاه نمود - چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوشش نام بردگان باز گردید - و لخته از هرزه سرائی بد گوهران بدیگر اندیشه افتاد - و از سعادت سرشتي ژرف نگهی بکار برد و بگشاده پیشانی قلعه سپرده بیرون شد - بیست و هشتم زر و سیم بسکه شاهدشاهی چهره برافروخت - و منبر بگرامی نام پایه برافراخت - شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یآوری کرده بازه و زاد و دو هزار قزلباش ره گرا ساخت - بے آویزش آباد ملکه بدست در آمد

(۲) نسخه [۱] ریگ دند را - و نسخه [ب] ریگ زندان را - و نسخه [ز] ریگ دیده را - و نسخه [ل]

نک دژ را - و الله اعلم (۳) در [بعضی نسخه] جیول (۴) نسخه [ا ب] شگرف (۵) نسخه [ل]

احمد آباد (۶) در [بعضی نسخه] باده گساری *

و بزرگ نژاده از آسیمگی رهائی یافت - اوزبک از تاخت آن سرزمین لخته عنان باز کشید و کشاورزان قدره بر آوردند - و الوس هزاره و افغان و دیگر بومیان سرتاب مالشها بسزا یافتند درینولا بزرگ پایه وکالت بخان اعظم میرزا کوکه باز گردید - چون خیرسگالی و کم آزی پیشانی او بر میگنارد نهم اردی بهشت بدان نوازش بلند پایگی گرفت - (اگرچه کار آگهی کشور خدا یاور بر نتابد - و هر کار بکوشش آن فراخ حوصله بشایستگی گراید) از خرد بیداری و مزاج شناسی روزگار هر شغله بفروهدیده باز گرد - و رشته یتاقداری دوتائی گیرد - نوزدهم سترگ قافله با گزیده کالا از بندر کوه رسید - دران میان چنده دانشوران ریاضت گذار ترسا گروه (که بیادری زبان زد روزگار اند) بشاهنشاهی نوازش کام دل برگرفتند *

و از سوانح گشایش زمین داور و ملک گرمسیر - این دو آباد جا بقندههار گراید - اوزبک از میزایان برگرفته بود - چون آوازه فیروزی سپاه بدانسو بلندی گرا شد کلانتران آن سرزمین فراهم شده چیره دستی نمودند - و اوزبک ناکام وا گذاشت - درینولا سلطان محمد اوغلان و تنگری بر دی و مراد خان و برخه دیگر بکین تیزی برخاستند - و حصار را گرد برگرفتند - چون شاه بیگ خان در رسید بوم نشینان داد خواه آمدند - او بفرمان والا در یاوزی اندیشه مند بود - از اقبال شگرفی برخه ازان گروه نزد قندهار دست ینما برگشودند - و میرزا عوض قلعه هری بزور برگرفت شاه بیگ خان پس از اندرز نپذیری به پیکار بر آمد - او تیری را استوار کرده بآویزه برخاست و در کمتر زمانه دستگیر شد - و قلعه گشایش یافت - سپس آب هلمند گذشته بزمین داور تازش نمود - غنیم سراسیمه وار بقلعه درغور شتاب آورد - و از تکامشی بآویزه هرات رویه راه گریز سپرد - فیروزی سپاه از انجا باز گردیده بزمین داور آمد - و گرمسیر نیز بآویزش بر قلمرو انزود تورانی سپاه را لخته چشم آگهی باز شد - و قل بابا سپه آرای خراسان در پاس آن باندیشه درآمد - و از دور بینی بفیروزی سپاه دوستی فراپیش گرفت - بیست و هشتم تیر آگهی رسید و هر یکی را بدر خور جلدو بلند پایه گردانیدند - سیام مونه راجه از نفس تنگی رخت هستی بر بست - و چهار همخوابه او گشاده پیشانی استخوانی رخت را بانس در افکندند - شهریار دیده ور بحقیقت آموزی از راه دریا بان نزدیکی شد - و بقدری جان وانموده برخه را بهنگاه برد *

و از سوانح فرو شدن ابراهیم نظام الملک - ازان باز (که نهم خدا نظر عاطفت از دکن

(۲) نسخه [ل] آن دیار (۳) در [چند نسخه] بازش (۴) در [بعضی نسخه] و درغور - و در [بعضی]

درغو (۵) نسخه [ا] بدلتخواه جلدو *

برگرفت) زمان زمان تازه گزنده بدان ماک رسيد - و باد افراہ ناسپاسي آماده گرديد - چون برهان در گذشت و ابراهيم پور او جانشين شد . ناهنجاري فرابيش گرفت - لشکر از بيجاپور بمالش او برآمد - شازده امرداد چهل گروهی احمدنگر عرصه کارزار آراسته شد - ناگهاني تير بدو رسيد - و روزگار او بسر آمد - بيجاپوريان فيروزمند باز گرديدند - و نظام الملکيان سراسيمه به بنگاه آمدند - بسيارے احمد پور خدا بنده را بکلاني برگرفتند - و برخه موسی پسر قاسم را برهان نظام الملک پيشين شش پسر داشت - قاسم - عبد القادر - حسين - خدا بنده - شاه علي محمد باقر - چون پيمانہ زندگي او پر شد جانشيني به نخستين گرائيد - و چون در گذشت بزرگ پور او مرتضى نظام الملک شد *

سي و يکم دوازده ديوان نامزد گشت - (اگرچه وزارت از راستي منشي وجد گزینی خواجه شمس الدين خاني روز بهي دارد) ليکن از کار فزوني و دور بيني بهر صوبه وزير نامزد شد - و پيشين خواهش بکردار آمد - حسين بيگ به آله آباد - بهارتي چند به اجمير رای رامداس باجمد آباد - کهنور^(۲) باورده - کشنداس به بنگاله - رامداس به بهار - رام رای بدھلي - خواجه غياث بيگ بکابل - متھراداس بلاهور - خواجه محب علي بمالوہ - کيسوداس بدارالخلافت آگرہ - خواجه مقیم بملتان - و فرمان شد که هریک کار خود را بصوابديد خواجه بعرض همایون رساند *

و از سوانح چيرگی بجرناته - در جشن شھريور اورا با بلبدههر (که سرآمد گروه مل^(۳) است) بکشتي در انداختند - نظارگان بحيرت در شدند - که چگونه داد خديو اين نزارتن را با آن توانا پیکر آویزه فرمود - در کمتر زمانه بهمت يادري فرودستی آن زبردست پيدا شدن گرفت - و از ناموس پاسباني برابر جدا گردانيدند - درينولا آگهي شد که برخه آزرنجوز در گذرها تمغا گونه مي ستاند - داد گری افسرخديو بر تافت - و بهر سو فرمان رفت که در باد افراہ آنان فراوان کوشش رود - از دار الملک لاهور تا هندوکوه بزین خان کولکناش باز گردید - و از انجا تا پايان بنگاله بدولت خان - و تا گجرات برام داس کچواھه - و تا زمين داور بدولت خرد - و از دهلي تا اودهه بميان خانو *

جبین افروزی مظفر حسین میرزا بسجود قدسي آستان

هرکرا بخت يادري برخيزد و ستاره از فرورفتگی بر آيد روزگار بشگرفي بر نشيند

(۲) نسخه [۱] کهنور - و نسخه [ب] کنور (۳) نسخه [۱] يل و نسخه [ب] بل *

و بے تکاد و روز بہی چہرہ افزون - و حال میرزا ازین آگہی بخشد - و بینائی سرمہ برساید
از سرگرائی فرمانفرمای ایران و ہراس جان شکری بہ نیایش او تن در نمیداد - و از
برنائی شورش و بد ہمنشینہی بوالادراگہ خود را بر نبستہ بود - ناگاہ اوزبک بر خراسان
چیرہ دست آمد - و کار میرزایان دشوار تر شد - از نامزد شدن فیروزی سپاہ بسراسیمگی افتاد
ستم میرزا از فرخ اختری خود را بجاورد دولت بر بست - و آن نیز آشفنگی میرزا بر افزود
از ستارہ رھمنوی مادر و بزرگ پور خود را بہوش گذاری فرستاد - و از مہر فزونی پذیرش یافت
و فرمان دلدھی پیہم رفت - ازان شولیدگی برآمده آمادہ پرستاری گشت - و چون شاہ بیگ خان
پیوست ملک سپردہ رھگرا شد - و امرا و گذربانان بفرمان والا آن مہین نژاد را بزرگ داشت
نمودند - ہر ہفتہ یکے از بار یافتگان با گزین کالا پذیرا میشد - بسہ منزلی میرزا جانی بیگ
و شیخ فرید بخشی بیگی و حسین بیگ شیخ عمری و برخہ بندگان دستوری یافتند - و بسہ کروی
خان اعظم میرزا کوہ و زین خان کولکندش و بسیاری - پنجم شہر پور میرزا پیشانی بخت را
بسجود نیایش برافروخت - و پایہ سعادت وری برافراخت - صد اسپ عراقی و دیگر
نفسوقات بوالا نظر در آزد - ازان میان گزین مہرہ شگفت آورد - چون ہمار گزیدہ برسودے
بجنبش درآمده زھر بر مکیدے - و سرمایہ تندرستی گشتے - میرزا را بوالا پایہ پنجم ہزاری
بر آوردند - و سرکار سنبیل (کہ افزون از قندھار است) در اقطاع دادند - و قراران نقد و جنس
سرمایہ نشاط آورد - چہار پسر او بہرام میرزا حیدر میرزا انقاس^(۳) میرزا طہماسپ میرزا و ہمراہان
بمہین بخششہا کام دل برگرفتند *

درین سال منصب دار را سہ گونه بر ساختند - اول آنکہ سواران برابر منصب باشند
درم نیدہ و افزون - سیوم کمتر ازان - و ہر کدام را ماہوار قرار گرفت - چنانچہ در آخرین دفتر
بر گذارد - درین روز تش بیگ خان بمالش عیسی خیل دستوری یافت - و از رنجوری کار
بشایستگی نیارست نمود - ششم در شبستان بزرگ شاہزادہ از دخت ابراہیم حسین میرزا
فرزندے نیک اختر پدید آمد - امید کہ مہین بانوی روزگار گردد - نہم سعید خان از شرقی دیار
آمد - و گوناگون نوازش اندوخت - از دیوباز آرزو داشت - چون از بنگالہ بہ بہار رسید کام
سرعت برگرفت - ہدفیل با دیگر کالا پیشکش گذرانید - یازدہم حکیم عین الملک در ہند بہ
رخت ہستی بر بست - شہریار قدر دان آموزش در خواست - و فرزندان او را بخسروی عاطفت
بر نواخت - از نیک مردان دنیا برد - در بر آمد کار مردم سخت کوشیدے - شانزہم سعید خان

(۲) نسخہ [۱] میکشیدے (۳) نسخہ [۱] انقاس - و نسخہ [۲] انقاس •

پیشکش عیسیٰ خان بومی بہائی بر گذراند - و پذیرش یاتت - غرہ مہر آذوق بقندہار فرستادند - لختہ گرازی دران سرزمین پدید آمد - و سپاہ آنجا بہ تنگ روزی بر نشست کاردانان از صوبہ ملتان ہر گونہ غلہ چند بار رسانیدند - و در کمتر فرصتہ فراخی شد - قل با با سپاہ آرای خراسان بدر از اندیشہ افتاد - و بہ یتاقداران^(۲) آن سو دوستی پیوند استوار تر گردانید درین روز باقرخان سفرچی را در بنگالہ روزگار بسر آمد - و فرزندان او بعاطفت روز افزون شاہنشاهی از غم رهایی یافتند - درینولا بر آورد مہوار بدیگر نمط قرار گرفت - یازدہم مہر فرمان شد کہ مغل و افغان و ہندی سہ اسپہ ہزار دام و دو اسپہ ہشتصد و یک اسپہ ششصد دام برگیرد - و راجپوت اول ہشتصد و میانہ ششصد برستاند *

و از سوانح امروزش جوہر راستی - یکے از ہرزہ لایان ناسرائے بیارسا گوہرے بر بست داد خدا بپڑوشش بر نشمت - او گفت ازان بیطار شنودہ ام - چون پرسش رفت پذیرفت اورا بآنش سوگند دادند - راست گو بر آمد - و سرمایہ شرمساری گذارندہ گردید - و جہانے بشگفت زار در شد - یکے از سوگندہای برہمن آنست کہ بآنش آہن پارہ تفسیدہ گردانند و برگ درخت پپیل بردست فہادہ افروختہ را بر فواز آن گذارند - نسوختن از راستی برگوید او خود درین روز ب برگ پردازختہ آتش پارہ را بردست گرفت - و لختہ نگاہداشتہ بآہستگی بر زمین انداخت - آسیبے بدو نرسید - و زمین از تپش بسوخت - حق پڑوشی فرمانروای زمان چنین شگرف نمودارها پدید آرد - شازدہم مہر مقدس را بخان اعظم میدزا کوکہ سپردند و بتازہ نوازش پایہ او بر افراختہ آمد - مولانا علی احمد بفرمان قدسی گرامی نامہای نیاگان شاہنشاهی تا صاحبقرانی بر کند - و کارنامہ بر ساخت - فرمان شد ہمگی ثبتی اسناد و برخے بیاضی منشور بدین پیرایش یابد - درین روز فرستادہ وزیر ہرمز بسعدت زمین بوس رسید - دو شتر مرغ آرد پس شگرف پیکر و کردار - سنگ ریزہ را میوہ آسا بکار می بردند ہمگی ہستی ذرات حیرت مایہ - لیکن بسیار دیدگی مردم را بخواب بود - و بجز کم دید شگفت ننماید •

و از سوانح بر افتادن پردہ از روی کار نگارندہ اقبالنامہ - پس از چندین افت و خیز و سپردن فراوان نشیب و فراز گاہ گمان^(۴) صاحب کل بخود بردے - و زمانے رضامندی بر خورشتن بستے - و لختہ پیکر ہمگی آفرینش را ہستی فروغ دانستہ دم دوستداری برزدے

(۲) در [چند نسخہ] آن - و نسخہ [ل] آن طرف (۳) نسخہ [ل] پڑوش نمود (۴) نسخہ

[ز] گمان بہرودی بخورد بردے •

و چندی آرامگاه سپرد را نشین خود انگاشته بیدخواهشی وانمودے - ناگاه طشت از بام افتاد و خامکاری و دل نزاری که و مه را دلنشین گردید *

* بیت *

دو هزار عهد کردم که سر جنون نخارم * ز تو در شکست عهدم ز تو باز شد قرارم

بیست و یکم مهر روز شنبه دهم صفر (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری ملک الشعرا شیخ فیضی را (که مهین برادر بود) فرمان در رسید - و آن آزاد خاطر آگاه دل از آهنگ سفر بازپسین گشاده پیدشانی بشهرستان تقدس خرامش فرمود *

* بیت *

یوسفی از برادران گم شد * نه ز ما کز همه جهان گم شد

دست پوچیم ما ببازی عشق * گجّه او داشت کز میان گم شد^(۲)

ناظوره سخنوری بسوگواری نشست - و گروهها گروه مردم به تنگنای غم در شدند - پادشاه پایه شناس را دل بهم برآمد - که حکمت پژوه مدحت سرا پرده بر رو فروهشت - و صدر نشین بزم اخلاص را ساغر زندگی لبریز گردید - شاهزادگان والا گوهر بانسوس گری بر نشستند - که اوستاد دانادل و مزاجدان دانش آموز از گفت و گو برخوشید - نوئیدان بزرگ را گلدسته شادمانی پرورد - که سرآمد دمسازان بزم و رزم را پیمانۀ عشرت پرگشت - کار فرو بستگان را نفس در دل شکست - که گره گشای دشواری روزگار رخت هستی بر بست - رهگرایان بادیه غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد - که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت - جهان نوردان آگهی طلب به تنگدلی نشسته اندیشه سفر از دل ستروند - که سخن آفرین حقیقت گذار را چشمه زندگانی اندپاشته شد - تهیدستان آرزومند را خار ناکامی در پا فشرد - که کام بخش بخواهش بر کارگاه تعلق آستین بر نشاند - هر طایفه را شیونے خاص در گرفت - و باده نازه کیف افسوس برکشیدند - داستان صاعقه ریز بکالبد گفت در نیاید - و بچوبین پای قلم در نوشته نکرد - هرگاه زمانیان را حال چنین شد اندازه درد ناکمی من دوستدار صورت و معنی که تواند شناخت - و جان نابی و تن افسردگی چگونه بگذارش در گنجد - من بردوخته لب را طفل وار بموبه در آورد - و گریه طوفانی جوش بر زد - شکیبائی (که مهین پور خرد بود) بسوگواری جان بسپرد - و آن مایه ده روشنی بروز تازی بر نشست - طبیعت نابینا بدراز دهستی درآمد و هم سبک سر چیرگی یافت - گذاشتن استخوانی کاخ را مردن انگاشت - و گزیدن جارید زندگی را نیستی بر شمرد - زندگانی وبال دل و بار خاطر شد - و خواب و خور راه بیگانگی سپرد - نزدیک بود که عنصری پیوند بگسلد - و بار هستی از دوش بر نهد - دیوانه آسا گاه با آسمان در آویخته

(۲) نسخه [ل] از میان (۳) نسخه [ا] جهانیان را *

و گاه بفرین قضا زبان برگشودے - دوری عنصری برادر مرا بدین روز بنشاند - و جدائی معنوی دوستدار گره‌گشای بستگیها کالیوه گردانید - این وحدت‌گزین کثرت آرا جز او رازپذیرے نداشت و مرهم درونی ناسور ازو سرانجام می یافت - ناگزیر به پیغوله در شده بجانکاهی سر راه انتظار نشست - و ناخن بر دل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت - شاهنشاهی اندرز و کششهای آن سترگ نیور مرا بگریوه صبر آبله پا آورد - و جان بخشی و دلدهی او شهر بند گردانید - عقل رفته باز آمد - و هوش خفته بیدار شد - بر زبان حقیقت طراز گذشت - کردگار بے همتا بندگان را از راه و راستگی و دل بستگی بخود بر خواند - و بدین دو روش بهم ناسازگار کام دل بر دهد - در فرو شدن حقیقی دوستان نیکوان نخستین را جز رضامندی و تسلیم پیشگی نسزد - و اگر همگی مردم را چارید زندگی باشد خرد دوستان گشاده پیشانی و تازه رو باشند - خاصه درین کاروانی سرا که درنگ بر نتابد - و اگر پسین این طرز پیش گیرد پیوند دلها بگسلد - و شهر از آبادی بر افتد ناخشنودی ایزدی بار آورد - و زبان زدگی دین و دنیا اندوزد - (اگر یکی را از معنوی بهره غم پیرامون نکرده - و خود را بران ندارد) انسی فطرت را بهیمی طبیعت نام نهاده آید و مردمی را درندگی بر خوانده شود - فرخا شهر بنده که درین عالم هر یک را پای خرد بسنگ آید - و سر رشته اختیار از دست فروهشته بگوناگون غم در افتد - آن ناشکیبائی (که از تورفت) ناگزیر وابستگی بود - و بسا دلاریز گفتار آن روحانی پزشک چاره گر آمد دو روز آن سفر گزین دل را از همه برگرفته با ایزد بیچون بود - و نشان آگهی پیدائی نداشت ناگاه جهان سالار دانش نواز بر بالین او آمد - چشم برگشود - و بزرگ داشت بجای آورد افسرخدیو بخدهای مهربان سپرده باز گردید - و همان دم بعربی عالم شتافت - در گوهرین نامهای خود از واپسین سفر آگهی داده *

* مثنوی *

فیاضی ازین ترانه بس کن * مرغت بنواست در قفس کن

از ساحت این بسیط بگذر * مستسقی ازین محیط بگذر

* دیگر *

شاهنشاهها خنود پڑوها * دریا گهرا فلک شکوها

بزمه ست جهان بعیش پیوست * دور تو شراب آسمان مست

من مطرب پردهای خونی * کلکم بنوای ارغذونی

زین بزم که عشرت تو ساقی ست * گر من بروم ترانه باقی ست

سازند سبزو کشان فسانه * مطرب نه و بزم پر ترانه

* دیگر *

کس را قدم سلوک من نیست * این کار دل است کار تن نیست
روبه منشان بمن چه دارند * پیشانی شیر را چه خارند
من سیر نظر ز خوان قدسم * نعمت خور دودمانی قدسم
این سگ منشان کو بکو را * مردار خوران بے گسو را
با کرگس^(۲) روزگار ماندم * در مزبله جیفه خوار ماندم
با عیسی جان صبح کردم * در یوزه عمر نوح کردم
چون از نفس من این سخن زاد * خضر آمد و عمر خود بمن داد
گر در برخم فراز کردند * عمر سختم دراز کردند

گیتی خداوند را بسیج شکار بود - آن آماده واپسین سفر چنان آرزو کرد که نگارنده اقبالنامه
دستوری چهار روز گرفته نزد او باشد - چون عرضه داشت ازان سگالش باز ماندند - چهارم روز
رو از جهانیان در کشید - و نهفته دانسی او بروی روز افتاد - و پیش ازین بچهار ماه در سر آغاز
رنجوری این رباعی بر سخته بود *

* رباعی *

دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد * مرغ دل از قفس شب آهنگي کرد
آن سینه که عالمه درو می گنجید * تا نیم دم بر آورم تنگي کرد

و در بیماری چند بار این بیت بر زبان رفت *

* بیت *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یکه مور لنگ

از دیر باز تنهایی دولت داشته - و راه خموشی سپردے - با شاهنشاهی کوشش خسته

انجام نگرفت - خود ازان آگهی میدهد *

* نظم *

بس قافله رفت کز درائے * نشنید فلک چنین صدائے

بر بسته بپای مرغ خامه * دارم بخيال پنجنامه

بگرفته هوای آسمانی * مانده بمیان ز بس گرانی

دانم که کم است چرخ فرسای * پرواز کبوتران بر پای

گر پای نه پیشدش بدامے * آمید رساندش پیامے

زین هفت رباط چار منزل * بندم بجمازه پنج محمل

آن چار عروسِ هفت خرگاه * کاردم شان به نیمه راه
چندے اگرم امان دهد بخت * یکیک ببرم بیایه تخت
سازم دل ازین فسانه سیراب * زان پیشترک که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان * بلقیس برم بر سلیمان

لخته از هر کدام که یافت بر مینویسد *

* ایزدی دیایش *

* مثنوی *

زمزمه سنجِ نفسِ آتشین * لخلخه سای دلِ آتش نشین
عریده آموزِ نگهبای مست * حوصله بخشِ جگرِ دل بدست
جوشِ صراحیِ طبرزد لبان * آبِ صبورحیِ قدحِ غنغبان
باده چکانِ لبِ آتشِ رخان * آبِ ده خنده گلِ پاسخان
مهروه کشِ تخته میزای صبح * پنجه گشایِ یدِ بیضای صبح
بتکده آرایِ بتانِ بهار * تابِ ده ^(۲) میکند لاله زار
نکته نگارِ امِ نطق از بیان * چشمه شکافِ رگِ خشک از زبان
درة درین دشت سرائراز او * ریگِ روانِ قافله رازِ او
نه کوه را بر سرِ کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرسید نهاد
معرفت از خاکِ درش ناامید * عجز بسرچشمه او رو سفید
رفت ازو صاف گزینان زدست * درد کشان نیز ازو نیم مست
دیده رمد سنج و جهان پر شعاع * عقل تهی دست و دکان پر متاع
نطقِ یکمِ واله گفتارِ او * درکِ یکمِ مفلسِ بازارِ او
علم درین قافله بیگانه ایست * عقل درین سلسله دیوانه ایست
جانِ سخن در کفِ کنهش قتیل * خونِ قلم در ره حرفش سبیل
جلوه خورشید و سخن روز کور * صفحه ^(۳) افلاک و قلم پای مور
نکته گران محمل و دانش خراب * قافله مستسقی و دریا سراب
راه به تیغ اندر و دل خواب گیر * دشت همه آتش و کشت آبگیر
غیر نه و خانه باغیاز در * جام نه و بادیه بسرشار در
قافلها هست نشان بر نشان * بادیه در بادیه محمل کشان

(۲) در [چند نسخه] منگده (۳) در [بعضی نسخه] منگده •

قافله شد بچراغِ دلیل * قافله یافت بوجدان سبیل
 رنگ نه^(۲) بر کرده روزِ بهی * هر دو درین راه بدستِ تھی
 قافله را رفت بمشرق نشان * تو سو مغرب شده محمل کشان
 شوق بجز باد چه سنجد بکیل * فرق بجز خاک چه بیزد ز میل
 شوق تو مستسقی و معنی شراب * موجّه سیماب و فروغِ سراب
 بحرِ سخن تشنه تحمید^(۳) او * ریگِ روان سبخته^(۴) توحید^(۴) او
 دست و گریبان بخردم چون کنم * سر ز گریبان که بیرون کنم
 چاک زدم پرده سامان خویش * بوکه زدم دست بدامان خویش
 * ثنای کیتی خدیو *

من که چومی جوشِ سحر میزنم * موجّه بجیکونِ نظر میزنم
 موجِ سخن جوهرِ تیغِ من است * بردلِ دریا گهرم روشن است
 باده من پخته تر از روزگار * ساغرِ من شسته تر از نو بهار
 صیحه صبحم ز نشاطِ دماغ * شعله فکن بر سرِ مرغانِ باغ
 اینکه تدروم^(۵) بسخن راه یافت * بال و پر از مدح شهنشاہ یافت
 جوهرِ کل گوهرِ دیهیم او * درِ فلک سر خطِ اقلیم او
 ساغرِ او همتِ دانا پسند * باده او پرتو عقلِ بلند
 نشاء او جوهرِ بینش زدای * نکته او جرعه دانش فزای
 سرِ آهی دلِ ربّانیش * خطبه شاهی خطِ پیشانیش
 دست ده لجه بے ساحلان * نرخ نه گوهرِ دریا دلان
 نامه که مانند شهبان بر سرش * آمده طغرای هو الاکبرش
 نقدِ خرد گوهرِ تمکین او * نظم جهان نسخه آئین او
 خسرو خندان دلِ فرخنده چهر * خنده او عقده گشای سپهر
 خلق سبکدل ز گرانبارش * فتنه گران خواب ز بیدارش
 شیر دل و شیر کش و شیر گیر * دادگر و زود رس و دیر گیر
 شاهد او دانش^(۶) معنی نگار * ساقی او همتِ دریا نثار

(۲) در [چند نسخه] نه بز کرده (۳) نسخه [ز] تو (۴) نسخه [ز] تو (۵) نسخه [۱] نه دردم

(۶) نسخه [ز] معنی دانش نگار *

هست دو منشور جهانبانیش * جوهر تیغ و خطِ پیشانیش
 هر دو جهان عقل مسلم ترا * دورِ شهنشاهی عالم ترا^(۲)
 در ازل از مدح تو بستند طرف * ده قلم و نه ورق و هفت حرف
 با همه نورِ سحرستانِ تو * شب نتوان یافت بدورانِ تو
 عمر ابد بے تو بدورانِ شتاب^(۳) * عالم پیر از تو بعهدِ شباب

* پیرایه آغاز کلام *

باز دلِ تنگ بهم بر زدم * آبله چند به نشتر زدم
 آنچه برون رفت ز مدهوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم
 انجمنِ شوق ضمیر من است * رقصِ ملائک ز صغیر من امت
 چرخ بسے گشت که تابد شبے * از پسِ نه فرق چو من کوکبے
 زین دم روشن که زدم صبحگاه * آئینه بستند بر اکلیلِ ماه
 حرف من از صبح دلاویز تر * کلک من از مرغ سحرخیز تر
 این چمن تازه که پرورده ام * شام^(۴) و سحر خونِ جگر خورده ام
 آمدم اینک ز شبستانِ غیب * میکده در دست و گلستانِ بجیب
 زین دم گیرا که زدم سینه تاب * عطسه گره شد بدماغِ شراب
 حکمتی از پرده بساز آورم * مغزِ فلاطون بگداز آورم
 چشمه بکارم نفسِ تازه را * نادلِ دریا برم آوازه را
 بر سر ساحل بکنم پای سخت * نا جگر بحر کشم لخت لخت
 گر دهم دست نوائی بلند * در گلوبی صاعقه پیچم کمند
 نور ز خورشید برات آورم * از دم خضر آبِ حیات آورم
 مه بکفِ راهنمونان دهم * نکته ره آورد بیونان دهم
 هد گلِ مهتاب بکلکم دراست * صد در نیاب بسلمک دراست
 راهِ سخن را بسخن بسته ام * این چه طلسم است که من بسته ام^(۵)
 خامه من جلوه کفان گل بدست * بورخِ اندیشه کند خار بست^(۶)
 رشکِ کلکم ز نشاطِ نعیم * مجمره آویخت ز جعد نسیم

(۲) در [بعضی نسخه] ای دو جهان (۳) نسخه [ز] بدور شتاب (۴) نسخه [اب] از دهن صبح

بر آورده ام (۵) نسخه [ل] طرفه طلسم است (۶) نسخه [اب] بردل اندیشه *

از نَفِ این باده که آمد بجوش * آبله زد بر لبِ دریا خروش
 فخرِ معالی بفلک کوسیم * فرقِ معانی بزمین بوسیم^(۲)
 من خم و دریا دل و گرداب جوش * باده من لنگرِ طوفانِ هوش
 بر درِ همت به نهبی مایگان * گنجِ ببخشم ز سخن شایگان
 * بهار آفرینش *

پیش که هنگامه عالم نبود * غلغلِ بازیچه آدم نبود
 چهره وحدت خطِ کثرت نداشت * طره معنی خم صورت نداشت
 داشت بیک دانه جهان فراخ * نه چمن و هفت گل و چار شاخ
 بسکه سرعاشقی خویش داشت * هزده هزار آئینه در پیش داشت
 پرده نشینان شبستانِ غیب * باز کشیدند برون سر ز جیب
 * خلوت در انجمن *

صبح که نقدِ دو جهان ریختند * خلوتی از انجمن انگیختند
 خلوتی از انجمن آفتاب * شاهدِ او صبح سفید نقاب
 خلوتی انداخته نطع فراغ * سوخته یک شع و هزاران چراغ
 شاهد خلوت گلِ کثرت بدست * آمده و بر رخ امکان نشست
 صبح ازل شعشعه روی او * شام ابد سایه^(۳) گیسوی او
 پرده ز رخسار بر انداخته * آئینه را برقع رو ساخته
 زلفِ تقید بسرِ دوشِ او * خالِ تعیین به بناگوشِ او
 یک روش و جلوه کران تا کران * یک نگه و غمزه جهان در جهان
 هم مرزه اندر مرزه هنگامه خیز * هم نگه اندر نگه افسانه ریز
 چار چمن ساخته از رنگ و بو * هفت قدح کرد پر از نه سپو
 غمزه نظر گاه صنم دوستان * بتکه در بتکه هندوستان
 روی برو شاهدِ برقع شکاف * کف بکف آئینه مینا غلاب
 چشم و صد میکرده مستی درو * ناز و صد بتکه هستی درو
 مرحله در مرحله نظاره زار * قانلم در قانله آئینه بار
 برق رخس آئینه بگداخته * آئینه در آئینه پرداخته

(۲) نسخه [ل] مغز معانی (۳) نسخه [ل] حلقه *

شیشه حلی بسته ز دست نگار * نغمه گلو شسته بخون بهار
 شعله به پیچیده بگلبانگ نی * شیشه برقص آمده بر بوی می
 رفته و آینده بیک حال در * عالم تفصیل باجمال در
 تشنه نگاهان مرّه انگیزته * چون مرها بر سرهم ریخته
 من بچنین محفل ناکاسته * با دل خود خلوتی آراسته
 خلوتی انگیزته در انجمن * دل بمن و من بدل اندر سخن
 نعره زنان سر بعبادت زدم * تا در معنی باشارت زدم
 وحدتے از وحدت کثرت بری * بیخودی محو تماشاگری
 نعل درین بادیه واژون زدم * بر قدم صبح شبیخون زدم
 * شائع شدن عشق حقیقی در عالم مجازی *

صبح ازل ریخت چو باران عشق * شد دو جهان غرقه طرفان عشق
 عشق بدل ریخت چو ساغر بجام * شور بسرخاست چو آتش بدام^(۳)
 نکته گران است بگفتار عشق * چشمه روان است برفتار عشق
 صاعقه عشق چو ریزه بفرق * نبض برقصد ز تپش همچو برق
 بارقه عشق چو گردد بلند * کوه سراسیمه جهد چون سپند
 تاب زدند آتش نظاره را * از مرّه سفتند دل خاره را
 دیده گشادند و دل اندوختند * گوش بلب لب بگلو دوختند
 باز گشادند لب خون چکان * نغمه الماس گدازی دکان
 من که درین بتکده ام پیر عشق * زمزمه پیرای بم و زیر عشق
 لعل طرازم دل گنجینه را * خط بدخشان بکشم سینه را
 بلبل ما شعاع پرستی کند * نه رخ گل بیند و مستی کند
 صد قدم از خویش فرود آمدم * تا بچنین بانگ و سرود آمدم
 این همه تفسیده درونان راه * شست فکندند درین چشمه گاه
 نادره لعل گهر آمود بین * باده صفت آتش بیدود بین
 * نحافت تن و بانتهای رسیدن عمر *

ای شده خورشید سر بام خویش * چند زنی پا بسر انجام خویش

شبنمِ گلبرگِ نو وقفِ سراب^(۲) * نو شده نیلوفرِ این آفتاب
 آئینه بگذار درین زنگبار * از نفسِ خویش مشو سنگسار^(۳)
 کفه میارای که سنگیت نیست * جامه مپیرای که رنگیت نیست
 خانه میندای بگردِ وجود * بر ورقِ آب کش این نقشِ بود
 گرچه دمِ سحر بیانِ من است * حیرتِ من بندِ زبانِ من است
 * در مقصود بکف آمدن باوجود کشاکش دنیا *^(۴)

شکر که جمّازه بمنزل رسید * زوقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اول ز ره آرزوست
 گرم روان چون نشوم آه زن * ره همه یک گام و دو صد راهزن
 ره نه باندازه پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرد راه * نوح فرورفت درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بپای قلم
 ره چه کنم با قلمِ رهگرایی * بادیه آتش و چوبینه پای
 ناعره طفلی ببقا نامزد * عمر طبیعیش ز ازل تا ابد
 جوشِ صنمخانه بالا است این * غلغلِ ناقوسِ مسیحا است این
 بر درِ این کعبه روحانیان * بر نهد اکلیلِ چو نصرانیان
 کاخِ نخست از رصدِ کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 کرده بیک دست سطرلابِ دل * دستِ دگر عقدۀ پروین گسل
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * لعبتی از پرده نشینانِ غیب
 غمزه زنان چون شود ابرو نما * گوهرِ انصاف برد رو نما
 از رخِ این شاهدِ شیدائیان * تا چه به بینند تماشائیان
 بشکنم این کلکِ حقیقتِ سرای * حرفِ جگریش و زبانِ سینه خای
 فیضی ازین فیضِ دلت تازه باد * مغز ز جوشِ تو پر آوازه باد

* سلیمان بلقیس *

آهی پرده تقدیس بگشای * سلیمان مرا بلقیس بنمای

(۲) نسخه [ل] شراب (۳) نسخه [ب] سنگبار (۴) در نسخه [ب] این عنوان نیست . و نسخه [ل]

ترانه واپسین *

درین بتخانہ^(۲) ناقوس جویان * زبانے دہ مرا قدوس گویان
 حصارِ قدس را کنگر بلند است * بہر کنگر چہ سرہا در کمند است
 ہمہ ذرات در تقدیس و تہلیل * مرا لب پر ز افسونِ عزازیل
 چہ سازم با بتان پیوند دارم * پری^(۳) در شہر و دل در بند دارم
 بلائے نیست کان بر جان من نیست * کہ دیو نفس در فرمان من نیست
 بتان ہند تسبیح گسمتند * بہر مویم دو صد زتار بستند
 درین مسند بغفلت ہرکہ تن داد * نگین دل بدست اہرمن داد^(۴)
 دل من با بتان آذری چند * سلیمانم گرفتار پری چند
 چنانم از بلندی در دہ آواز * کہ آید ہدہد شوقم بہروز
 نشینم چارہ گر خلع بدن را * زدوش جان گذارم بار تن را
 و زین منزل بکوششہای والا * سبکروحانہ گیرم راہ بالا
 یکے الحان داؤدی کنم ساز * سلیمان را دہم زن عالم آواز
 بہ بندم ارغنون عشق را تار * کنم زین پردہ مغز خفتہ بیدار
 گرہ شد ہفت دریا در گلویم * گشایش نیست ممکن تا نگویم
 اگر گویم نہی شد لجنہ ژرف * زمں باور کہ خواہد کرد این حرف
 بخوام^(۵) گنج را از دل برون داد * کہ خواہم آسمان را بند بگشاد
 ز دیگ آرزو سرپوش برداشت * کف چند از دل پر جوش برداشت
 ز شور طبع سحرے تازہ انگیخت * ز نوک خامہ بر کاغذ شکر ریخت^(۶)
 مگر ہندوستان فردوس گشتست * کہ چوب خشک او شکر سرشتست
 دگر رفتم کہ بگذارم مقابل * شکاف خامہ را تا روزن دل
 کہ آن نورے کہ جان را رہبر آید^(۷) * ازان روزن باین روزن^(۸) در آید
 اگرچہ رفت ازین دیوان بیداد * سلیمان سخن را تخت بر باد
 بمن آمد یکے تدبیر کردن * بانسون دیو را زنجیر کردن
 بتخت معنی از سر پایہ بستن^(۹) * ز گنج خود برو پیوایہ بستن

(۲) نسخہ [۱] میخانہ ناموس جویان (۳) نسخہ [۱] در شیشہ دل در بند (۴) در [بعضہ نسخہ]

مشہد (۵) نسخہ [ب] نخواہم (۶) نسخہ [۱] ز نور (۷) در [چند نسخہ] آمد (۸) در [چند نسخہ]

در آمد (۹) در [اکثر نسخہ] مایہ بستن *

بیا فیضی که دادِ دل ستانیم * سلیمان را بتختِ خود نشانیم
* محمدت^(۲) جهان آفرین *

بنام آنکه دل را نقدِ جان داد * سخن را زندگی جاودان داد
بجان ما ازو مدّت پذیریم * که گر صدمه اجل آید نمیریم
زمین را آن کرامت داد جودش * که افتد نه سپهر اندر سجودش
رصد بندِ سپهر آفرینش * صفائح سازِ اسطلابِ بیدش
حلاوت بیزِ معجونِ معانی * ملاحات ریزِ ذوقِ نکته دانی
ورق سوزِ کتابِ کجِ حروفان * رقم شوی خیالِ فیلسوفان
بهار انگیزِ باغِ زندگانی * طراوت بخشِ ریحانِ جوانی
فسون آموزِ چشمِ عشوه سازان * جنون آمیزِ مغزِ عشقبازان
جواهر سایی کجلی چشمِ خونی * نمک افشانِ ناسورِ درونی
دعا گردانِ دشنام از زبانها * هلاهل را طبرزد سازِ جانها
زلالی چشمه سارِ چشمِ پاکان * نشاطِ سینّه اندوهناکان
در آتش افکنِ دراعه شید * در آب اندازِ آب و دانه صید
بفوقش موبمو پشمینه پوشان * بشوقش سو بسو اطلس بدوشان
سخن سنج از ترازوی دلِ ما * سخن زو حرزِ بازوی دلِ ما
جهان نم قطره نیشانِ جودش * عدم گنجینه نقدِ جودش
دران نطمه که گسترده جلالش * ازل گنجید در صفِ نعالش
قضا در کارگاهش پیشکار * قدر از قدرتش صنعت نگار
زعالم نسخه برداشت مجمل * بنامِ آدمی کردش مسجل
ز مد نقشِ عجب کز آب و گل ساخت * مزاجِ آدمیت معتدل ساخت
زبان در کوی قدسش بینوائی * سخن با شهرِ علمش روستائے
خموشی هیچ و قیل و قال هیچست * که کشف اینجا چو استدلال هیچست
ازو مشائیان را در قدم خار * و زو اشراقیان را سر بدیوار
کجا آید ز من اندیشه ذات * من و اندیشه اش هیهات هیهات
توجرات بین که همت میزند جوش * بآید قطره دریا را در آغوش

(۲) نسخه [ز] مناجات کردن بجناب باری عزاسمه بکمال عجز و زاری (۳) نسخه [ا] پیشگامش *

خرد در جستجویش اشتهام کرد * نرفته خویش را در راه گم کرد
 حدیث آنجا که ایزدان شناسی ست * سپاس افدیشی ما ناسپاسی ست
 درین بستان زبان باید درو کرد * خموشی را بحیرت پیشرو کرد
 اگر فیضی دل مرتاض^(۲) داری * سرے با مبدأ فیاض داری
 سخن را چند باشی محمل آرای * بدست آویز عجز اینجا بغه پای
 ز من تا ذره باشد آنقدر فرق * که میترسم ز یک شبنم شوم غرق
 ازان منبع که دریای فتوح است * مرا نم قطره طوفان نوح است
 من آن مستم که بخروشم بیک جام * نه زان دریاکشان آتش آشام
 گذشتند آن همه مردان آرزوم * که طوفان خشک کردند از دم گرم
 کشیده صد هزاران چشمه و جوی * ولیکن همچنان لب العطش گوی
 درین درگه نهان و آشکارا * بر اینان باد هر خواهش گوارا
 بسے پرواز دادم دیده سیر * تفاوتهاست در مستان این دیر
 یک از صد قدح ناگشته سرمست * یکے بینی ببوی رفته از دست
 ز فیض ابر احسانش چه گویم * که گنجانید دریا در سدویم
 چو شد فیض ازل در چاره سازی * تن خود^(۳) از نع کردم نمازی
 نیم آخر ازان آلوده صوفان * جگر بے آب و لب پرموج طوفان
 معاذالله ازین مشتے تھی دست * بگفتار بلند و همت پست
 رفیق کاروان کعبه جویان * بتان حرص را لبیک گویان

* آغاز مثنوی نلدمن بحمد خداوند ذوالمنن *

ای در تک و پوی تو ز آغار * عنقای نظر بلند پرواز
 دانا که سخن بکنه او بست * بر کنگر شعله تار مو بست
 این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که بادش آتشین است
 زین باغ سخن بباد ازان * دارم قلمے چو بید لرزان
 آتش زخم این بهار آمید * تا میوه طمع ندارد از بید
 هیهات چگونه سرکند کس * ره بردم تیغ و پای از خس
 هم پاشنه ریش و هم کف آماس * چون پای نهم بدشت الماس

(۲) نسخه [۱] بے قاب (۳) نسخه [ل] خود را ز می کردم *

کج دار و مزیز ساقی دیر * می بین و مکن حواله بر غیر
 نطقم چه کند بسر تحقیق * دریا شده میهمان ابریق
 ای از تو دلیل در قدم خار * وی از تو حدیث سر بدیوار
 آن نور کزو دو دیده باز است * مژگان گسل و نظرگداز است
 بر لوح وجود چون قلم زد * هر نقش بجای خود رقم زد
 اندازه کار گاه تدبیر * بگرفت بگونهای تقدیر
 هر گل که طراز این ادیم است * چون نقش قرینه در گلیم است
 هر تار که بند این حریر است * چون رشته بود ناگزیر است
 خاموش که راز بس شگرف است * این نکته برون ز صوت و حرف است
 حرفش ز خیال ژرف بیرون * حرف از وی و وی ز حرف بیرون
 آنکس که بجست از کتابش * پیچیده ورق ورق حجابش
 ای ساده ز خط مباش غافل * کین مورچه خورد جوهر دل
 در پرده چنین که میزند چنگ * یک زخمه و صد هزار آهنگ^(۳)
 هر ذره که از وجود گل کرد * آئینه رونمای کل کرد
 بشکاف درون آگهان را * پیچیده درو جهان جهان را
 در هرین مو که می نهی گوش * فواره فیض او ست در جوش
 انگیخت ز عشق آتشین خوی * آتشکده بهر بن موی
 صد دیده و دل بیکدگر بست * گلدسته حسن و عشق بر بست^(۴)
 بیهوده چه میزنم نوائی * این راه نمیرود بجائی
 زین رشته شدم گسسته امید * خاک چه کند سپاس خورشید
 فیاضی ازین خروش بگذر * گر پخته دلی ز جوش بگذر
 * مناجات^(۵) *

ای دیده فروز شب نشینان * اندیشه ز دای پیش بینان
 هر ذره ز جرعه تو گل خیز * هر قطره ز باد تو لبریز
 عظم بره تو نعل و اکلیل * کنهت بخیمال سنگ و قندیل

(۲) نسخه [۱] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخه [اب] دیده دل (۵) نسخه

[ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او بند *

از هودج عزت شب نار * پس مانده ازل بپای افکار
 بر من غم روزگار سخت است * دریاب مرا که کار سخت است
 من غافل و دیو هم نشینم * من خفته و فتنه در کمینم
 سخت است سیاه شب من * لخته ز شب است کوب من
 هم کوب و هم شبم سیاه است * میگویم^(۲) و آسمان گواه است
 زین شب بدر آر کوبم را * پیشانی روز ده شبم را
 این قفل غم از دلم جدا کن * دستم بکلید آشنا کن
 از شمع مرا مساز مایوس * پیراهن اگر کشم ز فانوس
 خونابه ریش می تراوم * درد دل خویش می تراوم
 فشر زخم این رگ و زبان را * در خون کشم این لب و دهان را
 فیاضی ازین ترانه بس کن * مرغت بنواست در قفس کن
 تن زن که فسانه بس دراز است * گنجشک نه مرد شاهباز است
 * در مدح حضرت شاهنشاهی *

نالان من و مرغ در چمن زار * از من قلم و ز مرغ منقار
 طبعم ز بهار گل نشان تر * کلکم ز نسیم گل نشان تر
 در جلوه من از صبا روان تر * وز من نظرم سبک عنان تر
 در وهم نیاید از سترگی * در عقل ننگد از بزرگی
 دربار نه آسمان سر او * ناموس دو کون افسر او
 دریا و فروغ عقل موجش * چون چرخ و نظر بلند اوچش
 بر عقل فزوده کوب بخت * بر عدل نهاده کوسع تخت
 طبعش ببهار ارغوان کار * بزمش ز نشاط زعفران زار
 چون می بمزاج ناتوانان * چون عشق بطبع نوجوانان
 هم عشق پسند و هم خرد دوست * او مغز جهان و نه فلک پوست
 دانای ازل بپاک زادی * شاگرد خرد باستانی
 عهد طریش بروزگاران * چون باده بموسم بهاران
 ساقی قرابه سبکدست * ساغر شکن حریف بد مست

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
 چون نکبت گل بعطر بیزی * چون باد صبا بصبح خیزی
 یکدل ز بی جهان پناهی * درویشی او بیادشاهی
 بر تخت بفقیر بوده خرسند * اطلس بگلیم داده پیوند
 عقلش بصبوح می پرستی * از طبع شراب برده مستی
 از خواب نه دیده اش گرانبار * نه دیده که موبموی بیدار
 ور کرده بنار نیم خوابی * یا ساخته با دم شرابی
 بیداری عالم است خوابش * هشیاری مجلس از شرابش
 او مست می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
 بزمه ست جهان بعشرت خاص * عهدش بترانه چرخ رقص
 فیاضی ازین حدیث خاموش * درگاه ادب به بین و مخروش
 فکر تو و مدح شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحر ژرف است
 * تمهید سخن *^(۲)

رخشنده شبی چو آه شب خیز * پیمانۀ مه ز نور لبریز
 از جوش طرب زمانه سیراب * پالغز نظر زمین ز مهتاب
 می بیخت هوا طرب بر آفاق * می جست صبا چو نبض عشاق
 من بر در صبحدم نشسته * مژگان بخط شعاع بسته
 دانش بسرم چو در بگرداب * معنی بدلم چو می بمهتاب
 دل اوج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سروش اقبال
 یعنی که نقیب بارگاهی * آورد نوید پادشاهی
 گلبانگ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضور وقت دریاب
 برخیز که یاد کرد بخت * شه خوانده بسجده گاه تخت
 برخاستم از زمین فلک تاز * برخاسته مو بمو بیرواز
 پای از مژه چون بره گشادم * بر هر مژه منته نهادم
 چشمی که برهگذار کردم * چشم دگرش نثار کردم

(۲) نسخه [ب] تعریف سخن - و نسخه [ز] تقریب ترتیب این افسانۀ افسون پرورد که با دل شب

همدوش و معانی آن با نسیم صبح هم آغوش است *

تابنده درے چو چشم بیفا * رفعت شکن سپهر مینا
 بر روی زمین و آسمان^(۲) ناز * با درگه کبریا هم آواز
 زین در بگذشته پیش رفتم * وانجا نفس ز خویش رفتم
 خود را قدرے ز خود کشیدم * زان در بدر دگر رسیدم
 بگذشتم ازان در ادب نیز * کونین گذاشته بدهلینز
 من با دل و دل بمن سخنگوی * من بودم و دل درین تکاپوی
 گفتم به بلندئی چنین جای * از بام فلک بلغزدم پای
 گفتا برو ای حریف سرمست * بگرفته عصای عقل در دست
 طبع تو اگرچه وهم ناک است * چون من بتوام تراچه باک است
 دیدم دو جهان بیک جهان در * صد عمر ابد بیک زمان در
 بزوده ز چهره جهان رنگ * مه برگردون و شه بر اورنگ
 در پای سربر سر نهادم * از سجده جلالی جبهه دادم
 پیوند زمینیان گسستم * نزدیک با آسمان نشستم
 گفت ای چمن ز شبدم ما * جادوگر آتشین دم ما
 از دل شرر بدم بیفکن * آتش بنی قلم بیفکن
 در هند ز عشق سرگذشته ست * جان را بنواش بازگشته ست
 آید ز تو حرف عشق گفتن * دانی تو شرر بموی سفتن
 نو ساز فسانه کهن را * عشق نل و خوبی دمن را
 راز دل نیکوان نکو گوی * موئے شو و نکته همچو مو گوی
 صد نغمه درد در سخن ریز * در ساغر نو می کهن ریز
 مو برتن من ز بیم برخاست * دودم ز دل دو نیم برخاست
 لیکن چه کنم نداشت از بیم * بیچاره دلم بغیر تسلیم
 آنرا که شد آسمان بفرمان * فرمان نبرد زمین چه درمان
 گیرم ز نوای هندی آهنگ * در پهلوئی و دری زنم چنگ
 شمع که بود انیس سوزم * ز آتشکده^(۳) فرس بر فروزم
 بر فارسیان ازین معانی * آتش^(۴) بپریم بارمغانی

(۲) یا آسمان تاز باشد (۳) در [چند نسخه] فارس (۴) نسخه [ب] مبرم *

از خامه تنورِ دل بکارم * طوفان طوفان سخن توام
 خیزد چو دلم بدرفشانی * دریا طلبم بمیهمانی
 بدم کمره بباغبانی * دلها^(۲) شگفانم از معانی
 خود ساقی خود شوم درین دیر * منت نکشم ز شیشه غیر
 از آب برآرم^(۳) این جگر را * آتش زخم این دماغ تر را
 صد غوطه بخون دهم قلم را * تا نازگیئے بود رقم را
 در سینه متاع بار دارم * صد قافله در دیار دارم
 این نامه که بود نطع این فرش * من می برمش بکنگر عرش
 این لعل که داشت پای در گل * بر می نهمش^(۴) بکرسع دل
 این نامه که سرگذشت عشق است * صحرای جنون و دشت عشق است^(۵)
 این درد دلست و بانگ نی نیست * خون جگر است و شیر و می نیست
 سر جوش قوایه دل است این * خون دو ندر و بسمل است این
 این نامه که بانگ رود عشق است * یک زمزمه از سرود عشق است
 این پرده نو که کرده ام ساز * انجام ز بخت وز من آغاز
 آلوده خون دل نوائه ست * از عشق شکفته ماجرائه ست
 هم دشنه زند رفوگران را * هم رشته دهد جگردران را
 سرگند باده کاندین جوش * یک جرعه کس نکرده ام نوش
 یک ساقی و یک شراب و یک دیر * من چون بکشم می از کف غیر
 جامه که زدند این خموشان * من نیز از ان میم خروشان
 یکچند قرابه نوش گرم * جوشه زخم و خموش گرم
 بحره شوم و بگوهرین تاب * موجی زخم و روم بگرداب
 فیاضی ازین خروش بگذر * جوشه بزخم و خموش بگذر
 در بزم مزین بلند داستان * آهسته که خفته اند مستان

* نواختن کوس تفاخر بیام تعلی و اعتلای خویش *

امروز نه شاعرم حکیم * دانده حادث و قدیم

(۲) اگر گله باشد نیز درست آید (۳) نسخه [۱] طرازم (۴) نسخه [ل] من می نهمش (۵)

نسخه [ل] دریای جنون •

شاخِ چمنِ طربِ نسیم * کلکمِ سفری و منِ مقیم
آنکس که سرشتِ نکتهِ سنجم * در هر بنِ مو نهفته گنج
هر موی ز من تمام گوش است * خاموشی من دو صد خروش است
این دل که نیرزدت بخارے * بشکاف و به بین درو بهارے
پیوندی شاخ و گل درین باغ * کلک ست مرا چمن ازو داغ
صیتِ قلم چو بانگِ خلخال * در هر ورقم چو چهره و خال
تا ناز و تر ز من رقم را * در باده کشیده ام قلم را
سوگند بمنظرِ آهی * یعنی بجمالِ پادشاهی
کین شیشه نهاده ام بران طاق * کانجا نرسیده دستِ عشاق
دریاب که از نظاره چند * بگداخته ام ستاره چند
تا مدحتِ شاه نقش بستم * بالیدنق قلم بدستم
پیراستگی نه چمن را * در گل بگرفته ام سخن را
این رختِ منست رختِ کس نیست * نو باوه ام از درختِ کس نیست
زین مرحله بارِ خویش بدم * محملِ برباطِ پیش بدم
هر چند که راه من دراز است * جماره جوان حدی بساز است
آنم که ستاره بار دارم * در ره^(۲) بسپهر کار دارم
با او بفروشم اخترے چند * بدم بزمانه گوهرے چند
لطفِ تو دلم بکارش آورد * صد بحر بیک تراوش آورد
ورنه ندم بسحرِ هاروت * یک قطره خون بکانِ یاقوت
این چشمه که من گشادم از پیش * از فیضِ تو نیست قطره پیش
آن قطره که دیدک فیلسوفان * آبستنِ صد هزار طوفان
از تستِ طلسم این خزانه * من هیچ نیم درین میانه
در من سخن آفریده تست * روحِ سختم دمیده تست
چون خود تو کنی بلند کوسم * من هم در آسمان ببوسم
از موجّه فیضِ تست این جوش * من مهر بلب نهاده خاموش
میگویم و نیست در کفم صبر * خیزش ز گل است و ریزش از ابر

دارم بخیالِ دلفریبان * راهی بدلِ خود از گریبان
 آن گرم روم که گاه و بیگاه * صد قافله جان بزم ازین راه
 در راه ز زانویم رباطه ست * کانجا ز پی دلم بساطه ست
 زانو مبرش گمان که طور است * سنگش همه ذره ذره نور است
 بنگر که چسان بصد تک و تاز * بر تارِ معانیم رسن باز
 حیران خودم درین تکاپوی * بر موی سوار و میزنم گوی
 دل را شکفانده ام بصد آه * اینک گلِ خلوتِ سحرگاه
 در بزمِ نشاط اوست ساقی * این ساقی و این نشاط باقی
 * داستانِ عشق^(۲) *

ای خامه سر ز عشق برکن^(۳) * از شعله و پنبه نکته سرکن
 دارم ز نیِ قلم من مست * آتشکده گاه عشق در دست
 تا جوش زخم ز مشربِ خویش * صد غوطه بخون دهم لبِ خویش
 آتشکده کنم دهان را * در آتشِ دل کشم زبان را
 از دیده خشک غم ببارم * اخگر دروم شرر بکارم
 بیرون کشم از دماغ خون را * روغن زخم آتشِ درون را
 در شعله مکیدم^(۴) نظر کن * زین ذوق بعاشقان خبر کن
 ای عقلِ هزار جان بلب باش * در حضرتِ عشق با ادب باش
 شاهنشاه بے نبرد عشق است * سلطانِ خرابه گرد عشق است
 در ریگِ روان دیننده او * در دستِ نهی خزینده او
 هد معرکه آرزو سپاهش * صد ناله نقیب بارگاهش
 از دیده بدیده شاهراش * وز سینه بسینه جلوه گاهش
 برق افکنِ فرقی خاندانها * پرتو بر شمعِ دودمانها
 از خون خرد^(۵) نگار پیوند * وز سلسله جنون حلی بند
 گاه از گلِ گریه لاله انگیز * گاه از لبِ خنده ارغوان ریز
 گمراه کن کاروانِ امید * آتش زین نو بهار جاوید

(۲) نسخه [۱] بیان از عشق - و نسخه [ب] تمهید عشق (۳) نسخه [ب] پرکن (۴) نسخه

[۱] فکندم (۵) نسخه [ز] جگر

اینجا همه آبروی محفل * چاکِ جگراست و سوزشِ دل
 حسن آمد و بر جهان ملازد * عشق آمد و صد درِ بلا زد
 نے حسن فریبِ ناگہانی * نے عشقِ بلایِ آسمانی
 تا صید کند دلی بنا کام * از تارِ نگہ بتافت صد دام
 عشق است سرِ سبو گشاده * معشوقِ پیالہ حسن بادہ
 این شعلہ بہند گرم خیز است * زینجا است کہ آفتاب نیز است
 ہند است ہزار عالمِ عشق * ہند است جہان جہان غمِ عشق
 خاکش ہمہ ذرہ ذرہ مہر است * ہر ذرہ چراغِ نہ سپہر است
 یغما گرِ شہرِ عاقبت باش * در عشق قتیلِ بے دیت باش
 بیدار دلی بختِ ہستی * سوزندہ ندیدہ خوابِ مستی
 گامِ دلِ پیش بین شمارند * ہر دم دمِ واپسین شمارند
 فیاضی ازین جہان قدم کش * بر عرصہٴ آنجہان علم کش
 * داستانِ فنا^(۲) *

موجے ست سپہرِ وہم بنیاد * سیمابِ فنا چو رنگِ بر باد
 عکس است جہان و موجِ سیماب * آئینہٴ بیار^(۳) و عکسِ دریاب
 تفسیدہ دلی درین سراب اند * کز تشنگیِ جگر خراب اند
 یکچند نسیمِ سرد خوردند * چشمے بخیالِ گرم کردند
 دیدند خرابیِ بنا را * خواندند کتابۂ فنا را
 بس زندہ سرے بریدہ بردست * در ماتمِ روزگار بندشست
 اینجا ہمہ رختِ خانہ نیل است * داستانِ ہمہ فوحۂ رحیل است
 تا چند فنا پسند بودن * بر ہیچ نظارہ بند بودن
 این نقشِ بجز خطِ فنا چیست * دل بستگی تو بر هوا چیست
 تو آبلہ پا و کاروانِ نیز * بر خیز ازین گریوہ بر خیز
 برساز حدی کہ کاروان رفت * ہان رو کہ ہنوز میتوان رفت
 این قافلہ راہِ پیش و پس داشت * تا خود بحدی و دل جرس داشت
 تنہا رو اگرچہ موتمن ہست * بس راہنمایِ راہزن ہست

برکوه ره است رخت بر بند * محمل بجمازه سخت بر بند
 هم پای بجست و جو ضمان کن * هم گوش در آی کاروان کن
 چون صبح میان درین سفر بند * صد باد صبا بپای بر بند
 راه ست بدشت آتشین همین * در شعله مرو بپای چوین
 این باغ که آه سنبل او ست * حسرت گل و ناله بلبل او ست
 هر گل که بباغ روزگار است * چون شعله بباد استوار است
 تو کاغذ باد و سر بسر باد * آبت بچراغ و راه بر باد
 در خود منشین چو پای در گل * زین پیش میند بار بر دل
 عمخوارگی دل و جگر کن * چون مرغ زبال خود سپر کن
 دارند مسافران این راه * در لقمه ز شیشه ریزه نان خواه

* خاتمه ^(۲) *

هر نغمه که بسته ام درین تار * ناقوس نهفته ام بز تار
 هر نکته بشعله ایست همدوش * هر نقطه پاخگره هم آغوش
 بس رنگ بنوبهار بستم * کین غنچه بخون نگار بستم
 گشتم بخیال نکته پیوند * از مغز معانی استخوان بند
 پیچیده بنه فلک سخن بین * جان نو و قالب کهن بین
 بانگ قلم درین شب تار * بس معنی خفته کرد بیدار
 هم کرده جنون مست هشیار * هم ساخته عشق خفته بیدار
 گل خنده آتشین بهارے ست * آبستن گل شراره زارے ست
 این گل که ببوستان نثار است * از من بهار یادگار است
 یک صاعقه از سحاب عشق است * یک شعشعه ز آفتاب عشق است
 آنم که بسحر کاری ژرف * از شعله تراش کرده ام حرف
 هر صبح بفیض پادشاهی * من بودم و باد صبحگاهی
 دروازه صبح بر رخم باز * کلکم ز شکاف پرتو انداز
 دست سخنم ز دل حلی بند * پای قلم از جگر حنا بند
 گل کرد ز من بهار معنی * بستم بسخن نگار معنی

(۲) نسخه [ز] خاتمه کار این آتشکده خرد سوز (۳) نسخه [ز] برین *

هر صبح که سازِ راهِ کردم * در آتشِ خود شناہ کردم
 نسجے ست بخونِ دل طرازش * لب ریزِ حقیقت از مجازش
 بر کوهش اگر کنند آہنگ * خونذابہ بجوشد از دلِ سنگ
 در بادبہ گر کنند ازین ساز * در ریگِ روان بر قصد آواز
 فکرے کہ بود معانی انگیز * بحرے ست ز آبِ خود گہر ریز
 این بادہ کہ جوشد از ایام * خونے ست چکیدہ از دماغ
 صد سحر و فسوں بتار بستم * کین نقش بروی کار بستم
 صد بلبلی مست نغمہ گر خاست * کز ہند گلِ عراق بر خاست
 پیراستہ ام معانی بکر * در گنجوی طبع و دہلوی فکر
 بزم ز نسیمِ طبع گل خیز * جامہ ز میِ نشاط لب ریز
 از ہم من و بخت جرعه کش تر * روزش خوش و روزگار خوشتر
 چون دور تو گشت باغبانم * بالید نہالِ ضیمرانم
 این چار ہزار اگوہر ناب * کانگیختہ ام بآتشین آب
 بپذیر کہ آبِ گوہرِ تست * از بہرِ نثارِ افسرِ تست
 پیمانہ من اگر نشد پر * دریا کفمت نثار نے در
 زین جوش کہ داد موج خیزم * گوہر^(۲) ہمہ ناشمرده ریزم
 تا چشم مرا ز خود ربودند * در خابِ من آسمان نمودند
 صد دیدہ بورطہ دل افتاد * کین موجِ گہر بساحل افتاد
 این باغ کہ پر ز نکہتِ تست * یک گل ز بہارِ دولتِ تست
 دارم طربِ ایاغِ دیگر * در طرحِ چہار باغِ دیگر
 گر عشق چنین بسوزدم پاک * مہتاب برون برآرم^(۳) از خاک
 بگداختہ آبگینہ دل * آئینہ دہم ابدستِ محفل
 بر خواب نہد فسانہ بازار * من گشتم ازین فسانہ بیدار
 این عرصہ آسمان نوردان * کانجاست نظر ز کند گودان
 از ہمتِ طبع در نوشتم * منت کش آسمان نگشتم
 دگان! ہنر چنین گشودن * سامانِ سخن چنین نمودن

(۲) نسخہ [ز] ہان گوہرنا شمرده (۳) در [اکثر نسخہ] تراوم *

این کار منست کار کس نیست * اندازه اختیار کس نیست
 سبابة کلم از خط ژرف * شد نبض شناس معنی و حرف
 امروز ز دودمان ایام * زد نوبت من سپهر بر بام
 سلطان سخن که شد امانم * اورنگ نهاد بر زبانم
 هم با امرا نظیر گشتم * هم بر شعرا امیر گشتم
 شمشیر زنان ملک معنی * ناوک فکنان رزم دعوی
 چون بر سپهر نظر فکندند * در معرکه ام سپهر فکندند
 کلم ز سر بلند نامی * طغرا کشی قادر الکلامی
 فخر الحکما خط جبینم * ختم الشعرا گل نگینم
 این خامه که کرد نامه ام طی * در ناخن کج رقم زند نی
 مضمون صحیفه ابد بین * در عشق نهفته صد خود بین
 آنکو بسخن فتاد کارش * انصاف دهد روزگارش
 رسمه ست ز عقل قاصران را * صد طنز زند معاصران را
 آنانکه بنطح خاک خفتند * دانی ز زمانیان چه گفتند
 ریزند دخان اگر برین نور * من دارم شان بدیده معذور
 و آن نیز رسد که من نباشم * دستان زن این چمن نباشم
 آنانکه بگل زدند خارم * افسوس دمند بر مزارم
 ای دولت تازه روزگار * کانگیخته چنین بهار
 در مجلس شاه می نشستم * گلدسته صد سخن بدستم
 او شب همه شب چو عقل بیدار * من روی برو چو مغز هشیار
 می بود درین دقیقه ریزی * دریای دلم بوج خیزی
 من خاک ره گهر شناسان * کامروز برغم ناسپاسان
 این گنج گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند
 این دم که ز عشق یادگار است * از جوش درونه ام بخار است
 هم داروی بیپیشی مستان * هم هوش ده خرد پرستان
 یاقوت بمغز جان پاکان * الماس بچشم خوابناکان
 بر تارک آرزو گل سور * پیشانی عشق را خط نور

روشنگر دیدہ^(۲) و دل من * هنگامہ فروز محفل من
بس گرد شرر ز سینه رفتم * کین لعل بنوک آہ سقتم
چون خامہ بخون دل نشستم * بر آب دو دیدہ نقش بستم
یک رشحہ بصد جگر خریدم * کین گلبن عشق بر کشیدم
فیاضی ازین طلسم سازی * تا چند کنی نفس درازی
آن بہ کہ فسانہ در نوردی * زان پیش کہ خود فسانہ گردی
ای سوختہ ضبط این نفس کن * بس کن ز حدیث عشق بس کن

و از سوانح عروسی بزم شہزادہ سلطان دانیال - شب بیست و دوم مہر شاد کامی انجمن
بر آراستہ شد - و آن گلدستہ اقبال را بدخت رامل پور رای مالدیو بیوگانی پیوند
نشاط افزود - دوم آبان جشن شمسی وزن دیہیم خدا شد - شادمانی را فراخ بارگاہ برزدند
و آن گران سنگ را بدوازده چیز برسختند - و بخشش و بخشایش را در دیگر برگشودند
درین روز رستم میرزا دستوری چیتور یافت - چون گماشتگان او در ملتان سررشتہ دادگری
از دست واہشتند خالصہ ساختہ بخواجه مقیم سپردند - و میرزا را چیتور و آن نواحی
باقطاع دادند - و امین الدین را ہمراہ ساختند - تا ناسپاس^(۳) ترک بر زیر دستہ ستم نماید
بہ تہہ سرائی ہمراہ از نزد سپہرند بازگردانید - درینولا حکیم ہمام را زندگی بسر آمد - دو ماہ
دق رنجوری داشت - شانزدهم روزگار او سپری شد - نیک سیدما پارسا گوہر نازہ رو و شیوا زبان
بود - در کارسازی مردم فراوان کوشیدے - بطبیعی دانش و پزشکی شناخت لختہ آشنا
بوالا پایہ بکاول بیگی سر بلندی داشت - شہریار آمرزش او درخواست - و پس ماندگان
بگونگون مہربانی بر آسودند *

پیوستن راجہ علی خان مرزبان خاندیس بغیروزی سپاہ

ہموارہ پرستاری داستان برگذاردے - لیکن چندان کردار بگفت ہم ترازو^(۵) نبود
گرامی خطبہ جز نزد فرستادگان نخواندے - و بانڈیشہ خود کامی کالیوہ سر بودے - چون خان اعظم
بگشایش دکن روی آورد او با دیگر دکنیان ناسپاس باویزہ برخاست - و بستری پشیمانی
برنشست - ہموارہ بیم زدہ بودہ دست آویز رستگاری وا پڑوہیدے - چون ملک الشعرا

(۲) نسخہ [۱] دیدہ دل من (۳) نسخہ [ز] ناشناس ترکے - و در [بعضہ نسخہ] سپاہ ترکے (۴)

نسخہ [۱] نہم (۵) نسخہ [ز] ہم طراز *

شیخ ابوالفیض فیضی باندوز گذاری رفت لخته ازان سراسیمگی بر آمد - و چون شاهنشاهی یازش بگشودن دکن شد پند سرائی تازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلبداشتند و بسوگند و پیمان نقش بیمناکی او بر زدودند - (چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو خیمه بر زد - و شاهرخ میرزا و خانخانان و شهباز خان و دیگر امرای^(۲) مالوه روانه شدند) از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد - و خدمت گذاری فرایش گرفت - بیست و هفتم سی کوهی برهانپور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دید - امرای گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا بر آباد ملک او ندر بار افزودند - درین روز اکبر نگر اساس یافت - چون راجه مانسنگه به بنگاله در شد از دور بینی حاکم نشین جائی بر اندیشید - که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد آک محل گزیده جائی بدست افتاد - همانا شیرخان نیز آنرا خوش کرده بود - بفرخ ساعتی بنیاد نهاد - و در کمتر زمانه گزین شهره آباد گردید - و بدان نام فرخی برگرفت - درینولا بسیاره ولایت عیسی بدست افتاد بیست و هفتم آذر راجه مانسنگه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد - غنیم در خود فیرو ندیده از دریای برم پتر بر گذشت - و همگی این روی آب بر گذاشت - راجه از نزدیکی بارش در شیرپور هرچه بنگاه ساخت - و در آنجا قلعه اساس نهاد - و بسلیم نگر نامور گردانید - و همدین ولا قلعه کاکویه گشایش یافت - زمیندار او بقطب الملک دکنی نیایشگری کند - درجن سنگه با برخی راد مردان بدان سو شد - و در کمتر فرصتی بسزا مالش نمود و بنگاه او برگرفت *

و از سوانح سزا یافتن الوس کاکر - ببد گوهری و جا استواری از دیر باز فرودستان را بیازرد - و راه قندهار بر زد - سر آغاز دی شاه بیگ خان بباد افرا اینان روانه شد شگرف آویزش چهره راد مردی بر فروخت - و سترگ سنگرها درهم شکست - بسیاره بگو نیستی فرو شدند - و برخی راه آوارگی سپردند - و جوقی بفرمان پذیری سعادت اندوختند سیوم دی راجه سورج سنگه را نوازش فرمودند - و بهاسبانی گجرات (که لخته از سپاه خالی شده بود) فرستادند - شازدهم^(۳) کالای کرکیراق خانه بنظر میگذشت - جامه را دیده فرمودند همانا از اخلاص خان است - این خواجه سرا از بندگان جنت آشیانی بود - از نیکو پرستاری پایه امارت یافت - پیش ازین بهفده سال رخت هستی بر بست - بسیاره ساده لوحان

(۲) در [چند نسخه] امرای مالوه (۳) نسخه [۱] اکبر پور (۴) نسخه [ب] شیرپور هرچه (۵)

نسخه [از] کالای کرکیراق بنظر میگذشت *

دور اندیشیدند - و کہیں دفتر راستی آن برگدار - و نیز بازارگانے بفرمایش والا ہمہ اسپان خود را یکبارہ بنظر در آورد - تا بہین برگزیدہ آید - فرمودند همانا جز یکے ازو نباشد - و بکمتر پڑوش چنان برآمد - و نیز بندۂ عرضہ داشت کہ مرا بغام ببلبل میخوانند - و دل گرانی دارم افسر خدیو بلکرن^(۲) نام برنہاد - او سر بر زمین سودہ برگدار - مادر و پدر مرا بہمین نام برخواندے - گذارش نہان بینی داد خدا را جداگانہ دفترے باید - طفیلی داستان بر نقابہ یازدہم بہمن بخواہش زین خان قدسی قدم منزل او را تازہ فروغ برداد - از پیشکشہای او صد و ہفتاد فیل بود - جز چندے نپذیرفتند *

درینولا گیہان خدیو بگشایش دکن چالش فرمود - چون نامدارائی^(۳) شاہزادہ و دورویی امرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها پیہم رسید یورش آنسو قرار گرفت - بسیاریہ بار یافتگان از آروزی^(۴) و غرض پرستی در نارتن ہرچند داستان سرائی نمودند در نگرفت - بیست و یکم پیشخانہ را بیرون برافراختند - و از شگرفی تقدیر دران روز اندک بارش شد - ہندی اخترشناس عرضہ داشت - ہرگاہ آفتاب در یکے از پستین چہار برج باشد و لختے ابر ریزش شود پیشخانہ فرستادن را بساعتے دیگر اندازند - پذیرائی نیافت - و ازان پس سخت بارش در گرفت شب^(۵) بیست و ہفتم اورنگ نشین اقبال خود ہم برآمد - ہمگی سگالش آنکہ اگر بارش کہی پذیرد بہمین برآمدن بدانسو خرامش شود - آروز در موضع بہائی خان پس از شکار فرود آمدند - و تگرگ بر باران ہرروزہ افزایش یافت - اگرچہ ابر تراوش بس نمیکرد ہرروز نشاط شکار بجای می آمد - از نزدیک رام تیرتہہ سیزدہ کروہی بازگشت ہمایون شد - و پنجم اسفندار مذ بیک کوچ بدارالملک لاہور در آمدند *

در آمدن فیروزی سپاہ بدکن و گرد گرفتن قلعہ احمد نگر

چون بگشایش این الکا فرمان شد شاہزادہ آمادۂ یورش گردید - و خانخانان را از فراہم نیامدن مردم درنگ رفت - پیشتر از پیوستن لختے گرد دویی برخاست - شاہزادہ را بسیچ آن بود کہ سران سپاہ ہمہ بدو پیوندند - و ازان راہ بدان ملک در شوند - و سپہسالار را اندیشہ آنکہ خود از راہ مالوہ در گشایش ہمت بندد - و چون سگالشہا بیکرنگی گرائید بیستم آبان پیشین سال شاہزادہ از احمد آباد برآمدہ لختے در بروچ بانتظار مردم نشست

(۲) نسخہ [ب] بلکرت - و نسخہ [ل] بالکرن (۳) نسخہ [ا] نادلا سائی (۴) نسخہ [ل]

از دورویی و غرض پرستی (۵) نسخہ [ا] بیست و ہفتم *

بیست و دوم خرداد از آنجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدن هپاه در بهاسه^(۲) که اقطاع او بود لخته بسو برد - نهم امرداد باجین رو نهاد - شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیامی برگذارد - او عرضه داشت مرزبان خانکپس یگانگی داستان برمی سراید همانا بفیروزی سپاه خواهد پیوست - دل از او پرداخته می رسد - سزار آنکه چند در گجرات بنخچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیج آگهی لخته بخشم در شد - و داستان سرائی غرض پرستان افروزینه گردید - بهمان لشکر گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که اولیای دولت و راجه علی خان بسوی آن نونهال اقبال ره می سپردند) آگهی رسید و به تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و دیگر امرا سپرده خود با راجه علی خان فیروزی فرآیدش گرفت - نوزدهم آذر نزد قلعه چاند^(۳) در سی کرهه احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزمونی و تبه آموزی کورنش نداد - و دراز راه^(۴) بسپرد و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگری نرفت - خانخانان با بسیاری کمکی بآزادگی در شد - و دست از کار باز کشید - و صادق خان از دیرین کینه بشهباز خان در آریخت - او از بیم زدگی کمتر بدربار رفت - هفتم دی نیم کرهه شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از ناپروائی اینان ریزه سپاهی دست یغما برگشود - و بسخت کوشش بازداشتند - لیکن شهرنشین از دید پیمان شکنی دل بر گرفت - هشتم فیروزی سپاه قلعه را گرد بر گرفت و چاند بی بی همشیره برهان به یتاقداری برنشست - چون احمد را بسری برگرفتند اخلاص خان بدست آویز موتی باحمد نگر آمد - و شکست یافته پتن رویه شنافت - چون فیروزی سپاه بیکبار در رسید^(۵) منجو احمد را گرفته با برخه خزینه و فیل خانه به بیجاپور رو نهاد نزدیک بود که دستگیر گردد - از کونه بسیجی سران سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائی که از آنروز درنگشته بدرنگ افتاد - چاند بی بی (که بیم گرفتاری داشت) ازین آگهی آویزه در سر گرفت نهم شاه علی و ابهنگ خان با فراوان مردم بر مورچال خانخانان شبخون آوردند - سترگ آویزش چهره راد مردی برافروخت - و بسیاری غنیم را خون بخاک آمیخت - و نا کام بقاعه رو نهاد اگر لخته نکامشی رفتی گرفتار شدی - یا تیزدستان بدو آمیخته بقلعه در آمدی - از سپاه دورویی و راه بستگی و کم آذوقی کار بسختی کشید - هر چند فروهیدگان خیرسگال

(۲) نسخه [ب] بهاسه و نسخه [ل] بهاسه (۳) نسخه [ل] چاند رور سی کرهه (۴) نسخه

[ز] دراز رانی (۵) در [بعضی نسخه] منجو •

گذارش نمودند (سه بزرگ سپاہ فراہم آمدہ اند - سزاوار آنست کہ ہر کدام یکے از سه کار بر خود گیرند
 گشایشِ قلعه - برگرفتنِ ملک - پاسبانیِ راہ) در نگرہفت - سیزدہم گروہے بدگوہر بر اردو و چاروا
 گزند رسانیدند - و ناساختہ کار باز گردیدند - سید راجو با چندے برادران بمردانگی فرو شد
 افسرخدیو جاگیر بفرزندان او باز گذاشت - شانزہم کاروانِ گجرات را (کہ نزدیک رسیدہ بود)
 سعادت خان یغمائی ساخت - و سید عالم و چندے را روزگار بسر آمد - شیخ معروف با جوقے
 بہ نیز دستی برآمد - صادق خان راجہ علی خان و بسیاری را با خود گرفتہ مالش او فرا پیش نہاد
 و کارے برفساخت - جز آنکہ خود را و مرزبانِ خاندیس را قدرے سبک گردانید - پایہ شناسے
 سررشتہ بایست را از دست نہاد - و بآویزہ شغال شیرے نفرستد - نوزدہم شیرخواجہ
 شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخے رادمردان را پتن رویہ فرستادند - و بشگرف آویزہ
 اخلاص خان را بر شکستند - فراوان الجا بدست آمد - چون سرگروہ (کہ دور باش او دست
 ستمگری وا کشیدہ دارد) نبود باشندگانِ پتن را (کہ امان نامہا داشتند) دستِ غارت بے مایہ
 ساخت - و کہ و مہ از دید بد عہدی رم خورد - یازدہم اسفندارمذ لختے دیوارِ قلعه بر شکستند
 در مورچالِ شاہزادہ^(۳) بسخت کاوش بنیادِ قلعه را تہی کردند - و باروت آمودہ آتش در دادند
 سی گز دیوار فرو افتاد - تیزدستان آمادہ در شدن بودند - چون نقبِ مورچالِ صادق خان وا یافتہ
 تہی کردہ بودند انتظارِ درگرفتن باز داشت - مبادا بسانِ چیتور گزندے برادران رسد - و چندان
 درنگ رفت کہ درونیان دیوار بتازگی بر آوردند - دیگر روز چندے گنداوران بدان سو دویدند
 و جز زبان مندی سود برنگرفتند - و از نارسائی پایانِ روز افروزش یافت - و شب تیرگی
 از چیرہ دستی باز داشت - درونیان (کہ از دورویی بیرونیان فراہم دل بودند) لختے بآسیمہ سری
 در شدند - و آشتی داستان بر سرآیدند - بر گذاردند بہادر پور زادہ برہان را از زندان بر آوردند
 و آن خردسال را خطابِ نظام الملکی دادہ نوکرِ والا درگاہ سازند - و آباد ملک احمد نگر در اقطاع او
 قرار گیرد - و بسپاس گذاری ولایتِ ہرار بفیروزی سپاہ باز گردہ - و جواہر و گزین فیلان
 و دیگر تنسوقات بہ پیشگاہ حضور رود - گروہے از کار نشناسی و برخے از فتنہ دوستی
 آن نا درست گفتار پذیرفتند - ہر چند کار آگہان کم آذوقی و سراسیمگی و دستانسرائی
 درونیان بر گذاردند سودے بر نداد - از پارہ پذیروی و افسانہ نیدوشی سیزدہم اسفندارمذ
 آشتی داستان پذیرفتند - و آویزہ یکسو شد - پانزدہم جشنِ قمری وزنِ گیہان خدیو شد

(۲) نسخہ [۱] بر اردو و بچاروا گزند رسانیدند - و نسخہ [ب] بچاروا گزند رسانیدند - و نسخہ [ل]

بچاروای اردو گزند رسانیدند (۳) نسخہ [۱] میرزا شاہ رخ *

و والا بزیم آراسته گشت - قدسی پیکر را بهشت چیز بر سختند - و خواهشگران را کام دل برآمد *

آغاز سال چهل و یکم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست^(۲) و دو دقیقه آفتاب گیهان فرور پرتو خاص بحمل انداخت - و جهان را بهروزی فرور^(۳) در گرفت و پنجم سال از چهارم دور سر آغاز شد - و روزگار را فرخی^(۴) نوید رسانید - تا شرف هر روز بگزین روشم بزیم والا آرایش یافت - و کامروائی را هنگامه گرم تر شد * منظومه *

دگر باره در جنبش آمد نشاط * بر آمده شد خسروانی بساط

در و لعل چندان فرو ریختند * که دریا و کان باهم آمیختند

زین خان کوکه و صادق خان بیایه پنج هزاری سر بر افراختند - و شاه قلی خان محرم بچهار هزاری و بسا خدمتگذار پاداش نیک پرستاری بر گرفت - بیست و ششم نابینائے بدرگاه والا رسید و که و مه را بشگفت انداخت - از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرانیده و هرگونه گفتار بے کم و کاست برگذارد - چندی ساده لوح نیرنج برشردند - و برخی جن یازی - بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود - و بنازه رویان بستانسرای دل آمیز و رام بازی انجمن نشاط بر ساخت *

افزودن پایه دولت شاهنشاهی^(۵)

ازانجا (که انسر خدیو برآمد هر کار از درپوزه گری ایزدی درگاه داند) نفس نفس پایه جاوید دولت بر افرازد - و ناسپاسان فتنه اندوز به تیره روز ناکامی بر نشینند - و تبه بسیچان هوزه لای بگو شرمساری فرو شوند - چنانچه درین هنگام با آشوب ناهنجاری و شورش دورنگی و دل گرفتگی سپاه دکن و چیره دستی غنیم آباد ملک برار گشایش یافت - و تبه سگالان بد نهاد را زبان یافه درآ فرو بسته آمد - چون آشتی داستان باور افتاد لخته چشم بر راه پیمان روائی داشتند و پیشتر از آنکه گفت بگردار در آید^(۶) دهم فروردین از دروغ آواز لشکر بیجاپور و کار شکنی برخی سران

(۲) نسخه [ب] و هشت دقیقه (۳) نسخه [ز] بهروزی در گرفت (۴) نسخه [ل] فراخی نوید

(۵) نسخه [اب] افزون شدن الگای برار بر قلمرو شاهنشاهی (۶) نسخه [ا] گراید *

سپاه از گرد احمد نگر برخاستند - و لخته بدانسورفته باز گردیدند - فرومایگان از پی در آمده منزل بمنزل دست پرتال میگشودند - و از دورویی شورش را گزین چاره نمی شد - چهاردهم اردی بهشت بقصبه^(۲) بهکر برار فرود آمدند - از اقبال شگرفی غنیم از ولایت برآمده بود در نگهداشت این ماک انجمن بر ساختند - بسیاری یتاق داری از نیرو برتر و نمودند صادق خان از روشن اختری پاسپانی سرحد بر خود گرفت - و میر مرتضی از کار آگهی ملک آبادی را ضامن شد - نخستین دران شهر (که پیوست ولایت احمد نگر است) بنگاه ساخت - میرزا علی بیگ اکبر شاهی شیخ دولت میر مظفر محمد خان شیخ سکندر و بهیار خدمتگذار همهری گردیدند و آن دیگر بایلچپور (که مرزبان نشین برار است) دستوری گرفت - حسن خان میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرحمن بیگ و دیگر بندگان بیازری نامزد گشتند *

و از سوانح در آمدن فیروزی سپاه به تیراه - چون قاسم خان را روزگار بسر آمد تاریکیان سرتابی فرایش گرفتند - و راه خیبر ناایمنی پذیرفت - قلیچ خان بانتظام زابلستان و مالش اینان^(۴) دستوری یافت - مبارک خان جلال خان شیرخان نظر خان میر عبدالرزاق معموری و بسیاری را از پی فرستادند - او سرانجام کابل نموده رو به تیراه نهاد - و از بازارک دشوار بچها گذشته بدان سرزمین نزدیک شد - سران افریدی پیوسته پیمان هواخواهی تازه گردانیدند - و پامال شدن کشت و کار را دستمایه بازگشت فیروزی سپاه بر ساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته به بگرام آمد - و خواست که از ایلم گذر بدان ملک در شود - از گریوه سختی نیارست رفت - از انجا بگوهرت^(۶) روانه شد - بوکه ازان سو کارگشائی چهره بر افروزد - راه دشواری باز داشت - آهنگ بنگش در سر گرفت - و بخرمابه^(۷) آمد - لخته آویزش رفت - و پس از فیروز مندی قلعه اساس نهاد - و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آماده پیکار بودند - از اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته راه نشان دادند - سپه آرا مبارک خان شاه محمد میرزا علی اسلام آبادی و برخی سپاه را در انجا گذاشته بدانسو تیزدستی نمود - همه شب تا نیمه روز سوار و پیاده سخت بچها نوردیده بدان سرزمین در شد - جلاله آگهی یافته بفرو بستن این راه تکاپو نمود - و نیارست رسید - ناکام بے آویزه بسخت تنگناها در شد - و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه در آمد و از نا ایمنی راه و کمی آذوق فیروزی سپاه به تنگ روزی نشست - نخته بیگ

(۲) نسخه [از] مهکر برار (۳) نسخه [۱] سپری شد (۴) نسخه [ب] افغانان (۵) نسخه [۱]

پلم گذر - و نسخه [ز] پلم گذر (۶) نسخه [ز] بگوهرت (۷) نسخه [۱] بخرمابه •

میر عبدالرزاق معیوری و برخی بهادران را با ذوق آوردن روانه بکرام - گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جای تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل باز گردید - و این سو بسو رفتن و باز گردیدن پسند قدسی خاطر نیامد - بیستم^(۲) بهمایون عرض رسید - که متهداداس قوربیگی را روزگار بسر آمد - راستی و مردانگی جبین او بر میگذارد - چون بیراهه روی سپاه دکن پیدائی گرفت فرمان عتاب آمیز اندرز پیرا^(۳) نگارش یافت - و او را با سپ بام فرستادند - و بها آگهی پیام بر زبان درست گذار او سپردند نزد ملکپور رهنان دست بپرتال در زدند - او با ویزش باز گردید - یغمائیان پراکنده شدند بیازش پیاده روی آورد - و بگزند نیزه خویشتن را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگام خورش شانۀ بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخوانی صفحه چنان بر میگذارد که یکم از محبتان ما را دور سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانع گیهان خدیو بتازگی دلنشین آمد - در بغولا شاه پور آباد شد - شاهزاده سلطان مراد چون از یتاقداری برار لخته دل و پرداخت باتفاق میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علی خان و شهباز خان و جنگناهی و رای درگا و دیگر امرا یازش میانۀ ولایت فرمود - و بیست و پنجم شش گروهی بالا پور بنگاه ساخت - یکمتر فرصت گزین شهرت آباد گشت - و بدان نام زبان زد روزگار آمد درین روز تبه سگال که خود را برهان و نموده بود بیاسا رسید - چون دستان سرائی او پیدائی گرفت بومیان بزندائی دبستان فرستادند - در بغولا از گذارش پشیمانی رها کرده نوازش فرمودند - آن فرومایه بهمان کج اندیشی راه گریز فراپیش گرفت - بومیان شمالی کهسار گرفته آوردند - و بباد افراہ رسید •

و از سوانح فرستادن ایلیچی بتوران زمین - دران سال (که همایون رایات بر ساحل سند^(۵) رسید - و بهموار ساختن راه خیبر فرمان شد) شگرف شورشی بتوران زمین بر جوشید عبدالله خان از کار آگهی و پیش بینی میر قریش را با نیایش نامه و نفوسوات روانه ساخت - و در آشتی دوستی پیمانها برگذارد - شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادن حکیم همام از سراسیمگی بر آورد - چو احمد علی انالیق و ملا حسینی^(۶) (که یکم پس از دیگر به نیایش گذاری آمده بود) برنجوری در گذشتند تورانیان بدیگر اقدیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی را با گزین ارمغانی فرستادند - و شیخ حسین لکهنوی

(۲) نسخه [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز مرا (۴) نسخه [ب] ولایت میانه (۵)

نسخه [ب] دریای سند (۶) در [بعضی نسخه] حسین •

بلخوبلداری نامزد شد - و نامه آگهی افروزِ دوستی افزا نگارش یافت - آن را بے کم و کاست بر می نویسد *

خطاب گبهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعدالله خان^(۲)

اوزبک والی توران

^(۳) سپاس بیقیاس مرمُبدع را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون (که عبارت از صورِ علمیّه اوست) به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانه بطون ببارگاهِ ظهور آورده طوائفِ انام را گاه در قهرمانِ فرمانِ روایانِ معنی (که نفوسِ قدسیّه انبیا و رسلِ علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام اند) بوحدهٔ ارادی منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید - و گاه در سطوتِ جلالِ مسند آرایانِ صورت (که سلاطینِ اساطینِ بارگاهِ جبروت اند) انسلاک داده بوحدهٔ قهری نظامِ کارگاهِ ظاهر را آرایش داد - پس جهان جهان نیایش بر روانِ قافله سالارانِ شاهراهِ مقصود (که سالکانِ مراحلِ معنی و ناسکانِ مشاعرِ صورت را از هامونِ ضلالت و بیابانِ اختلاف بدارالملک اهدا و ایتلاف آورده محمود العافیة و مسعود العاقبة بخلوتخانه بقا شتافته اند) باد - و عالم عالم تائیداتِ علوی و توفیقاتِ سماری قرینِ روزگارِ بزرگانِ والا نژاد (که زمانِ حال را از شورشِ فتن و آشوبِ حوادثِ زمن نگاهداشته همگی همّتِ علیا مصرفِ آن دارند که جمهورِ انام را از متفق و مختلف در بساطِ امن و بسیطِ عافیت ^(۴) داشته در معموریِ خوابِ آبد صورت کوشند) گرداد - در هنگامِ وفورِ نشاط و شمولِ انبساط (که زمانه را سعادت بود و خاطر را بهجت) در نزهتِ آبادِ کابل بمشاهده و مطالعه لوحهٔ صفوت و صفا و دیباجهٔ قربت و اصطفای (که کارنامهٔ نگارستانِ یکتا دلی بود) مسرور و منشرح شد و بشمائیم نورانیِ خلّت و ولا و روائجِ روحانیِ بسطت و ضیا از شقائقِ حدائقِ مبانی و ریاحینِ مضامین و معانی آن مشامِ فیضِ انتسامِ روحِ طراوتِ تازه گرفت - و دماغِ فردوسِ ابتسامِ ضمیرِ نصارتِ بے اندازه پذیرفت - ریاضِ محبت و قرابتِ قدیمی سرسبز گشت و اساسِ خلوص و وفاقِ صمیمی استحکام یافت - الحق این سچیّه رضیه (که در حقیقت ملاقاتِ روحانی و مکالمهٔ زبانی ست) مسرت افزای دلِ مشتاقان و طرب پیرایِ ضمیرِ صافی همان تواند بود - و مجالستِ صوری و مصاحبتِ ظاهری را بدلِ عدیم البدل توان شمرد

(۲) نسخه [ب] مواد نامهٔ شاهنشاهی (۳) نسخه [ا] سپاس قدیمی اساس (۴) نسخه [ا ب]

حوادث نگهداشته (۵) نسخه [ب] آورده •

و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه بود (که در توکید مبنای صلح و تصفیة مناہل وفاق از جانبین اهتمام رود - و هندو کوه فیلبابین باشد) بر منظر استحسان جلوه نمود پیدا است که امرے شریفتر در عالم کون و نشأه تعلق از تودد و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسله کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معنی در طبقه سلاطین (که اساطین بارگاه جبروت اند) بظهور آید هر آینه مثمر برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود - و الوف نفوس و صنوف ذی حیات در مهان عافیت آرام خواهند یافت - در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصادقت ما را بایسته بادی شد - که همگی نیت حق طوبت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثرے از فرمان روایان گذشته باصناف بخی نوع همواره بر منہج ایتلاف و ارتباط است - هرگاه بادی این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند در چند بر ذمت همت ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه لازم باید کرد - و لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سالف حقوق آشنائی انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بهوقف قبول نرسید - و نیز شاهرخ میوزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجزیر یا تیراه (که ولایت سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظه قرب و جوار فرموده ملتس او باجابت مقرون نشد - و در صوبه مالوه جایگیر کردیم - و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار (که از قدیم داخل ممالک محروسه است) بملازمان بابری تفویض یافت که مبادا جنود توران آنقدر را از منسوبیات ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلط عظیم در میان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه واقع شود - و نیز یکی از اوباش بد طینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میوزا ام و زمینداران آن ناحیت باو پیوستند - هر چند عرائض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره دشت ادبار شد - از آنجا که پاس سخن ناگزیر همت والا ست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل میخواهد که صورت این سانحه چنان بمعنی گراید که شایان بزرگ کردگان ایزدی باشد - فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بنده ازین چه بهتر - والا جائے مقرر سازند - تا دران قرارگاه بزم یکجہتی آراسته شود - و بے میانجی غیرے مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد - و چنان بسمع همایون رسید که جمعی از مگس طینتان

(۲) نسخه [۱] رقم زدہ (۳) در [بعضہ نسخه] اگر آن سخنان دلاویز •

بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینے (که مخالف مبنای دوستی باشد) مذکور کرده اند - حاشا امرے کہ در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد - و آنچه بطراز تقریر پیوند عمل برخلاف آن رود - با آنکه آب و هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دارالخلافه آگره فهضت فرمائیم - تا زبان ژاژ خایان بسته آید و آنکه تحریر یافته بود (که بنسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است) موجب تأمل شد که [اگر در بواطن قدسیه فرمان روایان والا شکوه (که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند) غبار اکفا و همسران انطباع و استقرار می پذیرد] از سایر طبقات چگونه قرار گیرد - علی الخصوص که منشای آن خرد سالی و نادانی باشد - چرا بزال عفو و صفع محو نگردد - و او از خود کامی مورد تقصیرات نسبت باین دودمان والا شده بود - و بمکافات آن سرگشته بادیه غربت شد - (چون پناه باین جانب آورد - و نقوش ندامت از ناصیه حال او ظهور داشت) در گذرانیده شد - و آنکه ایها رفته بود (که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاره دودمان مجد و علاست) چگونه ورود این منتسبان خاص باین جانب آنچنان تصور نموده آید - و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود آنرا از نتایج حسن نیت آن والانزاد شمرده خوشوقت شدیم - و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت گردیده بود [که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهشے چند (که نه در خور او باشد) نموده است] دل نگرانی دارد - که مبادا غبارے بردامن محبت نشسته باشد - و در استغفار آن تفصیل رفته بود - قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفت - و مضمون آن معلوم نشد و خاطر حق گزین از سنوح این واقعه ناسف داشت - روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزی می بود غبار ملال بردامن مصادقت بنشیند - فرزندان را با پدران حقیقی ناز گونه می باشد - خصوصاً با آن والا دستگاه - اگر با پدران مجازی نیز این معنی بظهور آید چه دور است - سعادت مند فرزندی که رضا جوئی پدر وجهه همت او بوده در نگاهبانی این رشته تکاپو نماید - همان جلایل عهد و شرائف موافق (که بذریعه ایلچیان کاردان مره بعد اخروی قرار یافته) در خاطر حق پسند مرتسم و منتقش است در رسم اسلام و آئین کرام از برای ابقای ارکان دوستی و یکجہتی (خاصه حقیقت گزینان فتوت منش) عشر عشیر آن وافی و کافی ست - و آنکه مرقوم بود (که بعضی یورشها بآمدن

احمد علی انالیق موقوف است (بوضوح پیوست - حقیقتِ پدروود کردنِ او جهان گذران را بسمعِ همایون رسیده باشد - که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد - نیکداتے و آگاه دل بود - اگر بمحفلِ قدسی رسیده بسا اسرارِ مصادقت و غوامضِ مرافقت^(۳) از زبانِ راست گوی او معلوم آن والا گوهر شده - هر اراده (که مکنونِ ضمیرِ صواب اندیش باشد) از مکامنِ قوتِ بفعل آزند - و هر گونه معاونتی (که لازم نشأه دوستی بخاطرِ حقیقت طراز رسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد *

و لله الحمد که از عنفوانِ جلوس بر اوزنگِ فرمانروائی تا حال (که سنه عاشر است از قرن ثانی - و اولِ انکشافِ صبحِ اقبال - و مبدأِ ابتسامِ بهارِ دولت و اجلال است) همگی نیتِ حق اساس این نیازمندِ درگاهِ الهی آنبست که اغراضِ خود منظور نداشته همواره در التیام و انتظامِ جهانیان کوشد - و از میامین این کردارِ سعادت پرتو مملکتِ وسیع هندوستان (که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطة تصرف و احاطه اقتدار ما در آمد و طبقاتِ انام (که در جبالِ مرتفعه و قلاعِ حصینه و محالِ مشکله تارک استکبار و جبین استجبار بر زمین اطاعت نیاورده راه مخالفت میسپردند) بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت مسلوک داشتند - و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالفِ اطوار روابط پیوند پدیدار شد - چون سخنِ دلایزِ نتایجِ درستی نیت و راستی گفتار و حسنِ عمل باینجا کشید ناگزیر بدکبر^(۴) برخی از نعمِ الهی نیایش ایزد و ستایش دادار بتقدیم رسانیده بزمِ یکجہتی را شادی آمود میگرداند *

بر مرآتِ ضمیرِ انور (که انطباع پذیرِ اشراقاتِ عالمِ قدس است) مختفی و محتجب نماند - درینولا (که ورودِ موکبِ والا بصوبِ ممالکِ پنجاب اتفاق افتاد) اگرچه نخستین نظر بسیر و شکارِ اینحدود بود اما تسخیرِ ولایتِ دلگشای کشمیر [که تا این زمان قدم هیچ یکی از سلاطینِ روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحسان سهیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت ضرب المثلِ نظارگیانِ دشوار پسند است) نیارست در آمد] نیز مرکوزِ باطن بود - که همواره بیدادگی حکامِ آن دیار بمسامعِ قدسی میرسید - بتائیداتِ سماری بهادرانِ نبرد دوست و غازیانِ شہامت اندیش در اندک فرمتی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند - اگرچه حکامِ آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما نیتِ حق اساس چون محض خیر بود باحسنِ وجوه مفتوح شد - و خود همدران سرزمینِ خجسته آئین (که از عظیباتِ مجدده الهی بود) رفته شکر

(۲) در [بعضی نسخه] شریف (۳) نسخه [اب] موافقت (۴) نسخه [ا] بتعداد برخی *

پروردگار بجا آوردیم - و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا مانوس^(۲) طبیعی بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده نوادر آن نگارستان صنع الهی بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پکلی و دمتور (که از تصادم جبال و تراحم گریوه و مناک بحدت است که افکار آسمانی سیر و اوهام بلندی پیمای عبور ازان طرق هایلله دشوار میدانند) جریده بعرضه دلنشین کابل رسیده شد - و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تتهه را (که غریب رویه مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است - و بزیر دستان آن موز و بوم راه معدلت نمی سپرد) نخستین فصائح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد - اگر از نامساعدی بخت گوش نصیحت نبوش نداشته باشد آن^(۳) الکا را (که ملکه ست وسیع و ولایت ست آبادان) بیکم از داد گران فرمان پذیر سپرده آید - چون عقل صلاح اندیش و دیده دور بین و گوش شنوا نداشت داستان موعظت را فسانه انگاشته از باد خود کامی سر رشته هوشمندی گسیخت - لشکر شایسته بآن ناحیت فرستادیم - و تا قریب دو سال بهادران اخلاصند در هر گونه قطره و ترده اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند - و چون همگی نیت حق پذیر بر فاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزمندی قریب حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت مندش گشت - و از آنجا که آئین قدیم است (که کار معامله نشناسان کوتاه بین تباہ گردد) حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد - و چون در نهاد او مایه سعادت بود بزینهار و پیمان اولیای دولت را دید - و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمه^(۴) ممالک محروسه شد - و با آنکه چندین جنگ کرده بود بعد از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیه احوال او نقوش سعادت مندی فرا گرفته باز آن ملک را (که بجنک عظیم بدست آمده بود) باو مکرمت نمودیم - و نیز از منظریات^(۵) ضمیر صواب اندیش تغذیه و تادیب افغانان و حوش سیرت بهائم سرپرست (که از مور و ملخ بیش بودند - و در جبال حصینه سواد و بجور و تیراه مسکن ساخته همواره متعرض قوافل راه توران می شدند) بود - آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت - اکثر حلقه اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند - و گروهی ازان قطاع الطریق (که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود) پایمال فیلان کوه نهیب شدند - و بسیاری بحبال سطور قهر الهی اسیر گشته بفروخت رفتند - و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلوچان بد نهاد بود - که پیوسته در خوف

(۲) در [بعضی نسخه] مانوس طبع بود (۳) نسخه [۱] آن ولایت را (۴) در [چند نسخه] داخل

ممالک محروسه شد (۵) نسخه [اب] منظریات •

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیدمایان ایران راه میگرفتند - و یغما را تمغا نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سجنجل ضمیر^(۲) مخیل بود) خوشتر از آن بر منصف^(۳) ظهور جلوه نما شد - و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میزد) بسعی مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیه عبودیت بردوش کشیدند - و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعثت خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود - که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت مانده - و نیز باهتمام مبارزان کارطلب هومنات مشهور و جونه گدده و سایر ولایت سورت (که جنوب روبه بر ساحل دریای عمان است) در تصرف درآمد - و نیز برهان الملک برادر نظام الملک (که معظم ولایت دکن داشت) از حوادث روزگار پناه باینجانب آورده بود - مادام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند - چون کوتاه حوصله بود تاب باد مرد آزماهی دنیا نیاورده دم استقلال زد - از آنجا (که بمسک ناسپاسی شفافتن استیصال خویش نمودن است) در اندک زمانه اثره ازو و فرزندان او نماند - و سران آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله را برداشته نخوت آرای شدند - بتائیدات سماوی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غره ناصیه اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادت مند سلطان مراد رخصت فرمودیم - بسیاری آن ملک وسیع را (که هندوستان دیگر است) نیز در حوزه تصرف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اودیسه را (که متصل دریای شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبه خلافت درآمدند - چون تعداد نعمتهای ایزدی داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه چند^(۴) بر شمرده بر دیباجه اعلان می نگارد - که چون مولانا حسینی^(۵) بملازمت استسعام یافت دران نزدیکی بکار پردازان اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند - درین اثنا برخه از واژونی بخت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز

(۲) نسخه [۱] ضمیر صافی بود (۳) نسخه [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضی نسخه] بهمین قدر

بشدن نموده بر دیباجه (۵) نسخه [ب] ملا حسینی •

فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند - موکب اقبال با جمع از مقربان بساط عشرت برسم شکار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش مسموع شد - با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم - و پیشتر از آنکه غازیان نصرتمند قطع گریوها نموده بآن ملک در آیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند (که بحسب ضرورت در آن طرفان بے تمیزی افتاده بودند) قابو یافته سر سرگروه آنها آوردند چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً بآن باغستان بے خزان عبور افتاد - و در آن گل زمین فیض بخش استلذات صوری و معنوی نمود - و فرستادن ایلچی در تعویق ماند و چون رایات همایون بازگردید در اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی رسید که بابتلای امتلا در گذشت - و موجب مزید تأسف گشت - بنابراین بعضی سخنان محبت افزا بسالته اولیای عظام خلاصه اصفیای کرام خواجه اشرف (که از قدیمان این دودمان والا ست) گفته فرستاده شد - تا حقیقت حال را مشهور ضمیر انور گرداند - و هم مبین روابط عهد و موثیقی (که برسائل و رسل تنصیص و ترصیص یافته) گردد - ترصد از جلائل مآثر محبت و یگانگی آنکه پیوسته بمزدهای مسرت افزا حدیقه باطن را طراوت بخشند * تمام شد *

سی ام خلوتکده دانش بشاهنشاهی فروغ پرتو داشت - و چندی خاصان فیض پذیر ناگاه آوای عروسی هنگامه برخاست - فرموده بودند ساز را از نوا بازگیرند - که آگهی بزم بیگانه خروش برنماید - از آهسته گذاری و دور بینی و زبان کوتاهی و گفته پذیری بینندگان بینش سرمه برگرفتند - درینولا بزرگ شاهزاده را شگرف دلبستگی بدخت زین خان کوه شده و بیوگانی سگالش در سر گرفت - گیتی خداوند را ازین بے روشی دل گران شد - و چون خاطر شیفتگی از اندازه بیرون دید ناگزیر دستوری داد - والا جشنی پیرایش گرفت - و نشاط را تازه آئین بر نهادند *

فراوان بارگه بر پای کردند * زمین را چرخ انجم زای کردند

ز هر سو پرده بردرگاه بستند * تنق را تازه نور از ماه بستند

شب هشتم تیر در قدسی نشیمن مریم مکانی فرخ پیوند خرمنی افزود - و آن پارسا گوهر را بشبستان اقبال سپردند *

(۲) نسخه [۱] مراجعت نمود (۳) نسخه [۱] ساز را با نوا بازگیرند (۴) در [چند نسخه] راه دوری

(۵) در [بعضی نسخه] زمان کوتاهی (۶) نسخه [ب] دانش سرمه (۷) در [چند نسخه] بیست

و از سوانح گشایش قلعه بسینده ^(۲) - از ناپروائی یتاق دار افغانان باز دست چیرگی برگشاده بودند - و نخوت فروشي را دستمایه زیان زدگی بر ساخته - راجه مانسنگه گزین فوجی بسرکردگی در جن سنگه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رای آن قلعه را استوار کرده باویش برنشستند - فیروزی سپاه گرد بر گرفت - هر روز سخت آویزه چهره دلوری می افروخت هم از نیرنگی اقبال درونی توپ در هم شکست - سلیمان و بسیاری را روزگار بسر آمد و کیدا زخمی از پا افتاد - ناگزیر راه گزین سپرده بعیسی پناه برد - درین روز بکرماجیب پورزاده راجه رامچند بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - چون پدر در گذشت بد گوهرا این خرد سال را دست آویز خود کامی بر ساختند - و باندهورا پناه اندیشیده بکج گرائی نشستند - چون رای پتر داس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیاری ملک برگرفت - دژ نشینان از دستان سرائی عرضه داشتند که یکی از بزرگان دولت دست گرفته بوالا درگاه برد - جهان سالر مهربان دل پذیرفت - و بفرمان والا اسمعیل قلی خان بهمایون درگاه آورد - و در خور نوازش رفت *

و از سوانح چیره دستی فیروزی سپاه دکن - (چون صادق خان در مہکر ^(۳) بناگاه ساخت و لخته برار از پراگندگی بر آمد) از در خان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشور افزائی برخاستند - گزین فوجی بسرکردگی میرزا علی بیگ اکبر شاهی بچاره گری بر آمد - دوازدهم ناگهانی بر اردوی عین خان گذاره شد - و بسزا مالیدند - با چنده سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند - و نفسی بر نیاسوده از پنهان راه بهنگامه ایذان پیوستند - و بانداک آویزش بر شکستند - رمان اکهاره و فیلان و دیگر کالا بدست آوردند - شانزدهم تولک خان در بناگاه رخت هستی بر بست - دیرین پرستار جاوید دولت بود - بیستم ^(۴) سعید خان را بصوبه بهار دستوری شد - و بسا آگهی اندرز گوهر هوشمندی بر افروخت - شب بیست و دوم آگهی انجمن گرمی داشت - ناگاه ابرها پدید آمد - و تراوش در گرفت - فرمودند باران مردمی بکار بر و درین روحانی بزم پراگندگی میفکن - بزودی هوا بصافی شدن رو نهاد - و شگرفی گیرادم شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولتخانه بازگشت *

درینولا گیتی خداوند بر ساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بخشود - او از تن آسانی و ناپروائی کار خود را بآزمندان ستمگر وا گذاشت - چند بار زبردستان اقطاع او و برخی ^(۵) بازارگان داد خواه آمدند - اندرز گذاری بآن ناآزمون برنا درنگرفت - از روز بازار داور

(۲) در [چند نسخه] بسته (۳) نسخه [ب] بهکر (۴) نسخه [ا] بیست و دوم (۵) نسخه [ز] و برخی بزرگان *

دلنگ شده دستوری حجاز در خواست - و پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شد و بآسیمه سوری برنشست - بیست و چهارم شهریار پایه شناس او را بازخواند - و بتازگی برنواخت - بیست و هفتم میرزا کوکه چوبے بوالا نظر در آورد - و چنان برگذارد که هنگام شگفتن سبز جانورے از میان پدیدار گشت - و پس از چندے جان بسپرد - و برای نمودن همان روش بدافجا باز گذاشته شد - فرمودند هر گاه در دندان فیل و سنگ پیکران^(۲) جان برگیرند پیدائی آن در چوب که لخته نرم تراست چه شگرف - لیکن مردم زاد را جز کم دیدار بشگفتی فبرد - سی و یکم میرزا رستم را بشمالی کهسار فرستادند - چون باسو و برخے بوم نشین از بد گوهری سر از فرمان پذیري برتافتند میرزا را بتهان و آن نواحی اقطاع داده بدانسو دستوری شد - و آصف خان و هاشم بیگ و بسیاری را بیاوری همراه کردند - یازدهم امرداد رامچند را ببرار فرستادند - (چون ناهنجاری جنوبی سپاه بعرض همایون رسید - و نیز روشن شد که شهباز خان با لشکر مالوے بے دستوری شاهزاده به تیول خود باز گردید - و یک لک مهر که بسامان لشکر روانه شده بود از راه نایمینی در گوالیار است) آن نیکو پرستار دستوری یافت تا خزینہ را بگزین پاسبانی برد - و سپاه ملوے را باز گرداند - و هر یک را اندرز برگذارد درین هنگام بارش از کم بارانی که و مه بسراسیمگی افتاد - دوازدهم به نیایشگری افسرخدیو ابریزش در گرفت - و دلہای پژمرده سیراب شد - درین روز محمد بیگ و پوراو طاهربیگ از ایران رسیدند - و سعادت بار یافتند - خود را از نژاد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان برگیرند - و لخته از جفر آگاہ - گیتی خداوند یورش دکن برسگالیده رازپژوهی فرمود - این بیت بر آمد *

سفر کن سفر کن سفر کن سفر • سفر کن که بسیار یابی ظفر

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسی پیکر - و بایزدی پاسبانی بعافیت انجامیدن هیزدہم جهان سالار آویزہ آهوان تماشا میفرمود • و مردم از دور نظارگی - ناگہانی آهونے دویدہ شاخ بند گردانید - آن تہمتن شاخ را استوار برگرفت - و هر چند بزمین آمد دست ازان باز نداشت - خراشے در یکے از بیضہای دو گانه رسید - و خونے بر تراوید - آن توانا دل شمارے برنگرفته بکار جهانبانی پرداخت - هفتم روز آسیب آفتابہ رسید و آہاس برافزود - از گوناگون گفتار پزشکان دارو قرار نمیگرفت - و نفس نفس درد در افزایش ہزاران گفت و گو چاره بحکیم مصری و حکیم علی باز گردید - و سامان دارو بر اقم اقبالنامہ

و شیخ بیضا و شیخ همنسو پور^(۲) او در نهادن موهوم و بند و گشاد نیک اندیشی بجای آوردند اگرچه بیماری بیکماه و بیست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواری گذشت - با آنکه از کار آگهی همه روز بارعام دادند متوگ شورش افتاد - و فتنه پژوهان یانه دراز بازار گرم شد و که و مه را سراسیمگی در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشان بهی پدید آمد - بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید - و بخسروانی نوازش سر بلندی یافت - درین روز فتح الله شربت دار را بدکن دستوری شد - و پانصد احدی بهمراهی او فرستادند - هفتم مهر قدسی پیکر شست و شو فرمودند - و والا بزم پیرایش گرفت *

* فظم *

جشنی که چنین روزگاران * در خواب ندیده نوبهاران

نم بزم که نقش چرخ و اختر * مجموعه حسن هفت کشور^(۴)

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت - بسا زندانی رهائی یافت - و دیرین خواهشها برآمد - (هر کرا کامیابی فیایشگری بواقزاید - و از ناملایم روزگار سر رشته نیازمندی و نهد - و بداد و دهش جهان را آباد دارد - و بتازه روئی نیکوئی همگنان بر سگال) چنین گزند را اباداش نتوان خواند - و پیام آگهی چسان شمرده آید - اگرچه نزد آنانکه جان پس از تن گداری دیگر پیکر برگردد چندان شگفت نیارد - از انجا (که لغزش پایه^(۵) الهی بزرگان هر دور بیند در نیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیچش دل لخته فرو نشیند - همانا عقیدت افزائی مردم و پیدائی دوستداری جهانیان بود - ازین رنجوری خرد و بزرگ آسیمه سری داشت - و مال و جان خود را بدل تندرستی گیهان خدیو میخواست پانزدهم قاضی نورالله را به پژوهش سیورغالی صوبه آگره فرستادند - و فرمان شد که مستمندان تهی دست را از نوزمین بردهد - بیست و ششم افسر خدیو بر سمنده اقبال برآمد - و بیباغ دلامیز عشرت اندوخت - شب در آهو خانه بعیش گذراندند - و پایان آنروز مهین بانوی دودمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپری شد - دیگر روز دیرین پرستار بشبستان اقبال در گذشت - گیتی خداوند بسر ایزدی خواهش رسیده شکیبها گردید - و آمرزش در خواست - بیست و هشتم بقدسی منزل باز گردیدند - درین روز بمشکوی بزرگ شاهزاده دخت مرزبان خاندیس را پیمانته زندگی لبریز شد *

(۲) نسخه [ب] هتو (۳) نسخه [اب] فرمود (۴) نسخه [ا] هفت اختر (۵) یا لغزش مایه

باشد (۶) نسخه [ب] دلاویز *

و از سوانح ناکامی عیسی - چون راجه مانسفنگه از رسیدن هنگام بارش نزد گهوزا گهات
بنگاه بر ساخت سخت رنجور شد - و پزشکان آزمون کار بروز نومیدی^(۲) نشستند - آن بومی
با معصوم خان کابلی و دیگر بد گهران نافر جام بکارزار آمد - در آن سال بدوازه کروهی رسید
و فیروزی سپاه آماده پیکار شد - از نیرونگی اقبال بارش و آب دریا کمی پذیرفت - بهزاران دشواری
باز گشتند - و در کشتی راندن بس رنج کشیدند - چون راجه بهی یافت گزین لشکرے بسرکردگی
همت سنگه^(۳) بمالش اینان روانه ساخت - بد گهران از میانة ولایت بیرون شده در کناره سغد
دم آسایش بر گرفتند - چون فیروزی سپاه نزدیک شد لخته از سراسیمگی رخت هستی بسیلاب
در دادند - و فراوان اولجا بدست در آمد *

درینولا بهر شهرے آشخانها آماده گشت - درین سال کم بارید - و گران از بی جهانے را
برنج در افکند - سر سال ذوقابه نمایش کرد - اختر شناسان خشکی و تنگی برگذارند - شهریار
مهربان دل بهر جا کار آگه نامزد فرمود - تا هر روز مستمندان تهیدست را خورش بر سازد
و همواره بوالا فرمایش آرزومندان به پیشگاه حضور رسیدے - و کام دل برگرفته - و همچنان
جوق جوق درویش را بخواسته داران سپردند - دوم آبان شمسی وزن شد - افسرخدیو را
بدوازه چیز برسختند - و فراوان مردم را کام دل بر آمد - ۵م (که روز جشن بود) تورانی فواشه
دو شتر را با بار برکشید - و بینندگان را شگفتی در گرفت - و درین روز شاهم خان از اقطاع خود
آمد - و بشاهنشاهی نوازش سر برافراخت - سگالش آن بود که رستم میرزا را بیاسبانی
گجرات روانه گردانند - و او را باتالیقی برنواخته همراه سازند - تا شاهزاده سلطان مراد
از خسروانی نواخت و پور نزدیکی نشاط اندوزد - لیکن اندیشه بکردار نیامد - درینولا در بکرام
زعفران گل کرد - گیتی خداوند این سرزمین را شایسته آن دانسته تخم را به تخته بیگ
فرستاده بود - یازدهم از سرسبز شدن و بر شگفتن آن آگهی رسید - و دور بینی پیدائی گرفت
درین روز میرزا یوسف خان دستوری گجرات یافت - او را در آنسو جایگیر کرده فرستادند
تا کمک فیروزی سپاه دکن باشد *

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میرزا علی بیگ اکبرشاهی چیره دستی یافت نظام الملکیان بکین توزی
تازه پیمان بر بستند - خداوند خان حمید خان عبدالفتاح از در خان جمال خان دستور خان

(۲) در [چند نسخه] بر در نومیدی (۳) نسخه [ز] هیم سنگه •

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیج پیکار در سر گرفتند - فیروزی سپاه با آنکه بسه هزار نمیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار بر نهاد - قول صادق خان سانول داس محمد جان بیگ مولانا محمودی و برخی راد مردان - برانغار میوزا خان سید بایزید عزت خان ملک رادهن عبد الرحمن قبول خان و چند نامور - شاه قلی طاهر اورنگچی تلغمه این فوج - جرافغار اعتبار خان وفادار خان و لخته بهادر - و چند کارآگهان تلغمه این - هراول میوزا علی بیگ دوست سید لاد صالح پور وزیر خان محمد حسین شیرافکن محمد امین مودودی میرطوفان و برخی دیگر - میرحسینی بهادر میر هزار قابل یرغلیخ اتم بهادر باوچی گری این پیش قدمان نامزد گشتند - از مہکر چهل کروه پذیرای کارزار شدند - و هشت کروهی پانهری بر ساحل بان گنگ دم آسایش برگرفتند - و آن دربارا پیش و رود بارے در پس داده استوار جائے بنگاه بر ساختند - هفتم آذر فوجها بر آراسته دل باویزش نهادند - نخست خداوند خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت میوزا علی بیگ با برخی کارنامه مردانگی بجای آورده درهم شکست - دوست سید لاد احسن داد گذاروی داده زخمی بزمین آمدند - و برانغار از مخالف انبوهی بے آویزه برگردید - صادق خان رود بارے در پیش داشته نیرنگی نیلی سپهر میدید - فراوان کس از مخالف روی جنگ بدو آوردند - پای افشوده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدی تئید فیروزی چهره بر افروخت - بسیاری فرومایه را زندگی پیوند برگسیخت - و فراوان اولجا بدست افتاد - ازان میان چهل فیل گزیده - و از فیروزی سپاه جز چند نا روشناس را روزگار بسر نیامد - هیزدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست - چون سرانجام لشکر تیراه بشایستگی نیارست نمود و پسند قدسی خاطر نیامد بیوزش گذاری بدرگاه رسید - بیست و سیوم حسین بیگ شیخ عمری به بنگش دستوری یافت - و آبادی آن ملک و مالش تاریکیان بدو بازگردید - درینولا گزین جهازے بانجام رسید - نخستین بار از کم آبی در روان ساختن فراوان رنج رفت - بخاطر همایون رسید که بر فراز بزرگ کشتئے (که پانزده هزار من و افزون

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخه [ز] خیریت خان (۴) در [بعضی نسخه] راودهن (۵)

نسخه [ب] طاهر اورانگچی (۶) نسخه [۱] قادر داد خان (۷) در [بعضی نسخه] دوست میوزا سیدلاد

(۸) در [بعضی نسخه] میر هزاره (۹) نسخه [ب] بهکر (۱۰) نسخه [۱] آمادہ پیکار شدند (۱۱)

در [بعضی نسخه] پانهری (۱۲) در [بعضی نسخه] برساہل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدو آوردند

(۱۴) نسخه [۱] دوم •

باربرد (برسازند - و آسان بسر منزل رسيد - بيست و چهارم تير آغاز گرديد - و بيست و هشتم آذر بانجام رسيد - در درازي سي و هفت گز - شازده هزار و سه صد و سي و هشت روييه بخرج رفت - و هشايبستي به بندر لاهري روانه شد - بينندگان بشگفت در شدند - پنجم دی ما ما آغا رخت هستي بر بست - او کوچ شهاب الدين احمد خان است - هشايبستي زندگي بسر آورد - چون با مريم مکني پيوند خويسي داشت بامدادان گيتي خداوند بقدسي منزل رفته پرسش فرمود - و از انجا آب راوي گذشته بآهوخانه گذاره شد - بسپج آن بود که شب همانجا بسر برند - لخته دست مبارک بدر آمد - و بشهر بازگرديدند يازدهم شام خان را بقنوج بازگردانيدند - و بهين پنده ها آگهي افزود *

و از سوانح فرمان پذيری لچمي نراين - او مرزبان کوچ است - چهار هزار سوار و دولک پياده و هفت صد فيل و هزار کشتی جنگي بدو گرايد - آباک ملکه ست - دراز دويست کروه - پهنا از چهل تا صد - خار سو دريای برم پتر - شمال پايان تبت و آسام جنوب سو گهورا گهات - باخترو ترهت - پيشتر از اين بصد سال در پرستشگاه جليس (که اورا بمهاديو نسبت دهند) پارسا زنی به نيابشگري بر نشست - و خواهش فرزند فرمان فرما در پيش گرفت - و بايزدي نورو آبستن شد - و بسر بزد - بشنا نام نهادند - و راجگی آن ديار يانت - نبیره او مال گسائين فراوان آگهي داشت - و ستوده خوبها پيراينه حال او لخته بمعنوي حس بر سترگی بار خديو شناسائي اندوخت - و در شاهنشاهي ستايش کتابه بر ساخت - و آنرا با گزين کالا روانه قدسي درگاه گردانيد - همواره به نيابشگري سعادت مي اندوخت - با وابستي آزاد زيسته - و از بيوگاني پيوفد بر کناره بود - در پنجاه سالگي جانشيني ببرادرزاده خود پات کنور نامزد گردانيد - بزرگ برادر او شکل گسائين خواهش کدخدائي نمود - از فزون دوستي پذيرفت - اورا پسر شد - و لچمي نراين نام کرد - چون روزگار او بسر آمد راجگی بدو باز گرديد - و پات کنور سر بشورش برداشت - بياورمی عيسى لخته کار او پيش رفت - درين هنگام لچمي نراين به نيابشگري والا درگاه برخاست - و بميانجی راجه مانسنگه خواست که خود را بجاويد دولت بر بنده - راجه از سليم نگر بانند پور شنافت او چهل کروه پذيرا شد - سيزدهم دی سواره دريافت - و بگرم خوئي بزم دوستي بر افروخت سپس راجه بيورت خود روانه شد - بآن اندیشه که در بنگاه خود بزرگ داشت بجای آورد ميانه راه راجه از ناصيه حال او دلنگي بر خوانده هشايبستي پدرو کرد - و پس از چنده

(۲) در [اکثر نسخه] بيسا (۳) در [اکثر نسخه] حسن (۴) نسخه [ب] سوکل گسائين •

همشیره خود را براجه داد - مرزبان کوچ حاکم بنگاله را نبیند - سلیمان کرانی باویزه او رفت و ناکام بازگردد - درینولا ملتان در اقطاع خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشین شرمساری را چاره گر آید) جایگیر نزدیک خواهش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنکجه بدولت بار رسید - یکی از نوکران دوستدار او ستمگری نمود - داد خدا ببازر پرس برخواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختن او برگذارد چندی از کورنش بازداشتند و پاس پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند - و سورت در اقطاع او قرار گرفت - بوکه از غنودگی بیدار گردد - و تبه کاری چاره پذیرد - آن خوابیده خرد لختی در بیکانیر بنگاله خود درنگ نمود - و چندی در راه - هر چند اندر زگوئی شد سودمند نیامد - صلاح الدین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بقدرسی آستان بازگرداند - ناگزیر بوالادرگاه آمد چون کجروی را شایسته پامخ نداشت چند گاه دستوری بار نشد - دران روز بر آسیمه سرعی او بخشوده باز کورنش دادند - و ستاره بخت او از سرنو فروغ گرفت - بیست و نهم پایه میرزا شاهرخ برافراختند - پنجهزاری ذات و نیمه سوار را بر آوردی تنخواه شد - و اجین و گزین جایهای مالوه از شاهباز خان برگرفته در اقطاع او دادند - و چون او در لشکر دکن بود امیرکلان بدخشی را فرستادند - که گماشتگان پیشین جایگیر دار را دست کوتاه دارد *

درین ولا هر روز هفته بکاره نامزد شد - اورنگ نشین اقبال همواره بهشیار خرامی و اواره نویسی گرامی زندگانی آباد دارد - و از کار افزونی هر چند بنمطه خاص تازگی بخشید چهارم بهمین یکشنبه بدیدن اسپ قرار گرفت - دوشنبه بستر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهارشنبه بدارالوزارت - پنجشنبه بداد خواه - آدینه بدیدن نیکان - شنبه بفیلخانه نخست گارهای گفته سرانجام یابد - سپس بدیگر کار کرد پردازند - پنجم رای رایسنکجه را دستوری دکن شد - بوکه پیشین تبه سگالی چاره پذیرد - و او را نازه آبروت بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپری شد - همانا امرا پور بد کیش او زهر بخورش داد - و در کشیدن سخت کمانه نیز گزندی رسیده بود *

فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست یافتن سپاه دکن

از سرگذشت احمد نگر و دورنگی شورش دکنیان به تبه سگالی افتادند - و چشم بر روز افزون اقبال نگشوده دل بکارزار نهادند - شاهزاده سلطان مراد بسیج آریزش در سر گرفت آنها را از پایه شناسی بدین نگرانیدند - و انجمن رازگوئی بر ساخته بچاره گری نشهتند

میرزا شاهرخ را بسرکردگی برگزیدند - و خانخانان را بسپه آرائی بسیارے راد مردان دستوری شد - و خزینہ و فیلخانہ و توپخانہ نیز بشایستگی سرانجام یافت - دل بایزیدی نائید بسته رده برآستند - قول میرزا شاهرخ و خانخانان میرزا علی بیگ شیخ دولت اعتبار خان وفادار خان افضل تولکچی شیرافکن میر شریف گیلانی محمد خان علی خان میر نظام قادر قلی کوکھ اسلام خان میر قطب الدین میر محمد امین مردودی هزاره بیگ میر طوفان میرک بیگ علی قلی سعید گوالیاری موسیٰ ترکمان فرخ علی آبادی عبد القدوس و دیگر بہادران - برانغار سید قاسم بارہہ با خورشاوندان ابو الفتح نویان بیگ میرزا محمد جهانگیر میرزا زاهد شریف خان فرزندان سید جہجو^(۴) بہائی خان حسن خان بلوچ^(۵) ملک محمد شیخ مکھن شیخ مصطفیٰ عالم خان کیسوداس شیخ صالح شیخ عثمان سید جلال شاہ علی و دیگر مجاہدان - جرانغار راجہ علی خان - ہراول جگناتھہ رای درگا راج سنگھ رامچند کیسوداس سانول داس رایمل بہیم نراین داس منوہر پسران کھنکار پرتھی راج نرہرداس کیوان کلہ سکت سنگھ سلطان بہائی تھاکرسی بہوج راج پرسرام شیخ جمال و دیگر تیزدستان التمش علی مردان بہادر کامران بیگ سبحان قلی لشکری عسکری مرتضیٰ قلی حیدر قلی مظفر دوست محمد حافظ میرزا - طرح دھت راست غزنین خان حسن خان میانہ شیخ ولی فتح خان شیخ ہنسو شیخ کرم اللہ دولت خان ابوالقاسم و دیگر بہادران - طرح دست چپ حسن علی بیگ شاہ نظر بیگ و برخہ ترکمان - تلغمہ برانغار شیر خواجہ یعقوب بیگ کوچک علی میر ہزار سیف اللہ خواجہ باقی خان علی قلی حیدر دوست ام بہادر میر حاج ابراہیم بیگ میر یحییٰ اللہ یار خان قلی عرب و برخہ احدی - تلغمہ جرانغار میر ابوالمظفر بہادر خان قابل یرغلیق صفدر بیگ عبد الرحمن علی قلی پادشاہ قلی بہادر بیگ محمد مغول ولی محمد ہاشم میر شجاع ابراہیم بیگ دوست محمد اوزبک خان زادہ ایمن علی جان بیگ چنداول ملک رستم مرل غازی خان علی خان بجلی خان شمس خان لوحانی داؤد چک و چندے دیگر - با دلے نیایش گزین و ہمتے نیرو پڑوہ از شاہ پور بسوی غنیم چالش رفت و دوازده کرویہ پاتھری نزد اشتی ناورد گاہ برگزیدند - غنیم نیز فوجہا برآراستہ جوپای پیکار شد سپاہ نظام الملکی درمیان - عادل خانیان دست راست - لشکر قطب الملکی دست چپ

(۲) نسخہ [ب] محمد علی خان (۳) در [چند نسخہ] میرک جان علی قلی (۴)

در [بعض نسخہ] چہجو (۵) نسخہ [ز] حسین (۶) نسخہ [ا] سلطان باقی (۷)

نسخہ [ا] حسنو - و در [بعض جا] ہتو *

بیست و هشتم بهمن پاسے از روز برآمده بود - دریای گنگ گذشته بکارزار دل نهادند - آغاز فبرد از اوچچیان دست راست شد - و شیرخواجه کارنامهها پرداخت - مخالف استوار جائے گزیده ایستاده بود - و آتشبازی چیده از جا بر نمی آمد - نیزدستان هرسو بیرون شده در می آویختند - پایان روز بزرگ آویزش در گرفت - راد مردان بهم در آمیختند - و از انبوهی غنیم و افزونی آتشبازی بسیارے را پای همت از جای رفت - جگناته با چنده و رای درگا و راج سنگه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خانیان را گذاره بر مرزبان خاندیس افتاد - او پای استوار کرده داد راد مردی داده بمرادنگی فرو شد و سی و پنج نامور و پانصد پرستار او بهمهی جان بشایستگی سپردند - میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علی بیگ رو بروی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند - سید قاسم و دیگر مجاهدان نیز بر هم آویزه خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبان خاندیس را قول انگاشته فروشیدن او را بسر آمدن روزگار میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده فراز اسپ گذرانیدند - بسیارے بیمناکان گریز پا باز گردیده پیوستند - سران فیروزی سپاه بران که راجه علی خان بغنیم پیوست یا کناره گرفت - ازین رو بنگاه او تاراج شد - دوارکاس در هر اول و سید جلال در برانغار سپنجی جان را به نیکوئی در باختند - رامچند (که دران روز سخت تکادو داشت) در فوج راجه علی خان بیست زخم خورده بزمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقد زندگی سپرد - بامدادان (با آنکه فیروزی سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسگالشے درست و دلے نیایشگر رو باویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگی گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم که دودلی داشت ازین نا هنجار جنبش آهنج پیکار در سر گرفت - و بکمتر آویزه رو بگریز نهاد و فراوان مخالف نقد زندگی در باخت - انکس خان میان زمین الدین هیبت خان شریف خان سرکش خان بهیلم خان سرمست خان رومی و دیگر سرداران عادل خانیه فروشند شمشیر الملک عزیز الملک دلپت رای یاسین خان اژدر خان از نظام الملکیه دست فرسود نیستی گشتند - اخلاص خان طاهر خان و چنده از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون فیروزی سپاه از پیکاردازی ستوه آمده بود به تکامشی نپرداخته بسپاس گذاری نشست (با آنکه غنیم از همت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بایزیدی تائید سترگ فتحے چهره بر افروخت - و که و مه را شگفت در گرفت - چهل گزین فیل و توپخانه

(سنه ۱۰۰۵)

[۷۲۰]

(سال چهل و دوم)

بدست در آمد - دیگر روز راجه علي خان را در آورد گاه شناخته بر آوردند^(۲) - و تباہ اندیشان
هرزه در بشرمساري در افتادند - شناسائي داستان ناور گاه همان سرگذشت گوران و فيل است
هر يکے دگرگون بر گذارد - و آنکه از فوجها آگاه باشد ناپديد - و هر جوق را در آشوب و آميزه
نيروی دريافت نماند - همان بهتر که بدین مایه گفتار بسند نماید - درینولا زين خان کوکه
بکابل دستوري یافت - چون قليچ خان زابلي ملک را بشايستگي روبراه نکرد چهارم اسفندار مذ
آن گزين خدمت گرانبار اندرز دستوري یافت - و کابل را در اقطاع او دادند - و جایگيرداران
کابلستان را تا بهت فرمان شد که از به دید او بيرون نروند - ششم جشن قمری وزن
عشرت افزود - و آن همسنگ آسمان را بهشت چیز بر سختند - هنگامه نشاط فراهم آمد
و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت *

آغاز سال چهل و دوم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال شهر يور از دور چهارم

نوروزي آوازه جهان را در نشاط گرفت - و هوا خرمي مزاج بر نائي آورد - جهان خديو
الهي نيایش را رسم نو بر نهاد - و بآذین بهار را سرمایه پديايش بخشید * * نظم *
دوران بهار رنگ و بو داد * گلسته بدست آرزو داد
بسپرد چمن بباد شبگیر * دشت تبت و بهار کشمير

شب جمعه دوم شعبان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج پس از سپري شدن سه ساعت و دوازده دقيقه
نور افروز آفرينش بشرف خانه در آمد - آسمان بزرگ ريزي برخاست - و زمين بنگار پذيري
برنشست - ششم فروردین همت سنگه پور راجه مانسنگه را روزگار بسر شد - بمردانگي
و سربراهي روشناس بود - بشکم روي در گذشت - و الوس کچهوايه در غم افتاد
مهر افزونی جهان سالار مرهمي کرد - و نخته شکیبائي فرا چنگ آمد - نهم
صادق خان را بساط زندگي در نوشتند - پس از فيروز مندي با شاهزاده سلطان مراد
در شاه پور ميبدو - سپه آرائي و ملک آبادي به نیکو پرستاري او شايستگي داشت
در هر کار کرد بایست را از دست وانمي هشت - املا باسهال کشید - و بفوق نفس
بر گسيخت - شگفت آنکه چنده ازین پيشتر خان اعظم ميرزا کوکه در خواب بدینسان
نمودارے دیده بود - هفدهم ارزنگ نشين اقبال در بزم خواجگي فتح الله عشرت مي افروخت

(۲) نسخه [از] برداشتند *

ناگاه سپندے بر چہرہ اقبال برسوخندند - در نوروزي پدرايه آتش - در گرفت - و افروزش از بارگاہ بقدهسي منزل رسيد - همانا از شبستان والا در طنابے شعلہ برزد - و از انجا بلندي گرا شد - و چند روز در ان سردن آن تکاپو رفت - شہريار والا بينش را درين سال بدينگونه جشن آرائي در سر نبود - همگي سگالش آنکہ بگلگشت کشمير نشاط اندوخته آيد - و شگفت آنکہ محفل شاهزادہ سلطان مراد نيز بدینسان برافروخت - ديگر روز بدان سان آئين بستند و بزم شرف دران همایون بارگاہ بر آراسته شد - قليچ خان بپايہ چہارہزار و پانصدي بر آمد و اسمعيل قلي خان بچہارہزاري - و ميرزا جاني بيگ و شاه بيگ خان بسہ ہزار و پانصدي و دور و نزديک کہ و مہ را در خور نوازش رفت *

(۲) چالش گيتي خداوند سيوم بار بتماشای سرابستان کشمير

سگالش آن بود کہ چون بدار الخلافہ آگرہ خرامش شود نخست دران فيض گاہ نيایشے چند بدادارے ہمتا رود - کہ و مہ از گروہ سختي بسان ہر بار در باز ماندن داستان بر سرائيدے - برخہ برگذاردے فيروزي سپاہ را بادکنيان آویزہ ميرود - شاہنشاهي کوچ کشمير سو چگونه سزد - هر چند نہان بينی گيتي پيرا بازمون اينان رسيدہ بود از غرض پرستي بفرامشي ميرفت - تا ناگاہ از فيروزي جنوبي سپاہ آگهي رسيد - و بوالا سگالش ياور افتاد ليکن بپاس دلہا لختے درنگ رفت - و فرمان باذین شد - و افروزش افرويندے خواهش آمد شب بیدست و یکم - پس از دو گھڑي بدانسو کوچ شد - و بباغ دلاویز^(۳) بر آسودند - پیکر نگہان رسم زار را پيشانی دل چين آلود گشت - و دور بينان آگاہ دل در انتظار پيدائی نہفتہ يابي بر نشستند *

و از سوانح فرستادن شاهزادہ سلطان دانيال بالہ آباد - از انجا (کہ افزايش والا پايجی فرزندان رضا جو آبپاری گلشن سرای سلطنت است) درين شب آن گوہر اکليل خلافت را دستوري شد - . ہفت ہزاري ذات و سوار قرار گرفت - و دران صوبہ اقطاع دادند - قليچ خان اسمعيل قلي خان مير شريف آملی و بسيارے را ہمراہ ساختند - و نخستين باناليقي سر برافروخت - و بگرامي خلعتہا و گزیدہ اسپان و افزايش منصب چہرہ بختمندمی اينان افروخته آمد - و زيردستان آن سو را نوید تازه ایمني رسيد - و بسا آگهي اندرز آویزہ ہوشمندی گردانيدند - لختے ازان بر مي نويسد - نخست مردم زاد در آبادی انديشہ برکوشد

(۲) نسخہ [ب] چالش فرمودن (۳) نسخہ [ا] دلاميز *

و آنرا بکارکرد آراید - در خورش و پوشش و خواب و بیداری خرد افزائی بر جوید
نه تن فربهی و جان فزایی - در فرماندهی آن سگالش رود که زیر دست را از ستم توانا بازو
نگاه دارد - و آبادی ملک و سپاه برافزاید - همواره با نیکوان برآمیزد - که مایه ده
شایستگی ست - از پیکر آریان خراب درون پرهیزد - که چشمه سار هر ناخوشی ست - با هرزه لا
و بسیارگو و مست و دشنام ده و هرزه خند و بد دل و فرومایه و سودائی مزاج و ناتوان بین
و سخن چین و حرف ساز و نادان دانائی فروش و جوان رعنا وزن خرد سال نشیند - که آدمی
بآرامیدگی خوی دمساز برگیرد - برخه اگرچه در هم نشینان پاس این دارند لیکن از پرستاران
شمار آن برنگیرند - و ازان غافل که نکوهیده خوئی این گروه بیشتر در گیرد - و آوازه بدنامی
از اینان بلند گردد - در شناخت مردم زاد فراوان ژرف نگهی بکاربرد - یکم جاندار - دیگر
زهرگیا - و برخه غذا آسا - و لخته دوا سان - بسا بد گوهر بدستان سرائی و سفارش داستان
در پایگاه نیکان جای گیرد - و بصیاری خیر اندیش از خامش زبانی و راست گذاری
و کم آمیختگی و پیغوله نشینی بد کاری نام بر آورد - از تلخ مزاجی راست سخن رو در نکشد
و بر نشورد - و افزونی دیدار خیر سگال دلگرفتگی نیارد - و فراوانی هواخواه پیرایه دولت شمرد
نه دست آویز بے توجهی - ذات فرخی و نژاد بزرگی از گوهر شناسد - نه از نیای نیکي
و تخمه سترگی - از دود (که پور آتش است - و از نور بے بهره) براستی گذارده پی برد
با فرو تر آن کند که از برتر چشم دارد - و در پس همان گوید که در پیش - در باز پرس
آهستگی و ژرف نگهی بکاربرد - و بر نگاشته و گواه و سوگند بسند نکند - و گوناگون پرسش
و پیشانی سواد را باور سازد - و روزنامه احوال و خوی هم نشینان لخته برآمیزد - و در پژوهش
ایزدی نیایش فرا پیش دارد - و پاداش را از هنجار بر نگذارد - و هنگام خشمگینی و گرسنگی
بدان نپردازد - از دگرگون کیش بسرگرانی نشیند - و بسخت تکاپو سایه نشین صلح کل گردد
بکین تیزی دل بر نیالاید - و در باد افراه راه حیلہ نسپرد - راز پاسبانی بر خود گیرد - و جز
با یکدوئی نیک سگال ژرف بین در میان فهد - هنگام مشورت بناسزا جانقی نپردازد
نخست جدا جدا وا پژوهد - سپس فراهم ساخته بکوش گذارده بر نشیند - و گذارنده را
نشان ندهد - بلغزش نگهی خویش و آشنا^(۲) و همسایه بر نیازارد - اگر بمهربانی چاره پذیرد
بقهرمان نشنابد - افتاده را جان نشکرد - و گریخته را از پی نبرد - بصوگند زبان بر نگشاید
و عبرت از دیگران برگیرد - نه از خود - هرکه از پند گذاری روزگار دانش بیندوزد برنج آموزگار

سودے برنیارد - از هرکه نیکی رسد بفرامشی ندهد - و در پاداش آن برکوشد - کار امروز
 بفردا نیندازد - و نیکنامی را جاوید زندگی برشمرد - از مزاح و بازی برکناره زید - خاصه
 با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان بمال زدائی لخته بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشود
 و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با خود گستاخ نسازد - و بشرمگینی در نیندازد
 پلارک شمشیر و خامه را دو بازوی دولت برشمرد - نخست با دلیر آزاد خاطر بسپارد - و پسین
 بسیر چشم راستی کردار - سپاه بچهار چیز بلند نامی گیرد - یکجہتی با خدارند - دوستی
 با خیلتناش - فرمان پذیری - آزمون کاری - و اسبهد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ماهواره
 و سلاح و ستور نوکر آگهی و زرد - و همواره بساز و برگ دارد - به بخشش و بزرگ داشت
 دلها بدست آورد - پس ماندگان رفتگان را تیمارداری نماید - و بخواستہ ایمن دست در نیارد
 از روزگار آسودگی بخواب در نشود - و مدارا بہنگام کار در نیندازد - خرج کمتر از دخل
 بر سازد - لخته بر خورد - و برخه بر افشاند - و چندی بر اندوزد - خویشتن را بخورد
 مکیف ندهد - و شکار شیفته نباشد - از نہفته پژوهی غفلت نوزد - خاصه از نزدیکان
 از سگالش دشمن آگهی جوید - و بہر کارے چندی بہم نا آشنا برگذارد - و گذارش ایمن
 خود بر سنجد - و اگر نتواند بر راستی منشی سیر چشم خدیو صالح کل سپارد - ورنہ در پی
 جاسوسی فراوان شود *

غرہ اردی بہشت شیخ ضیاء اللہ جهان را پدرود کرد - پور شیخ محمد غوث است
 لخته نقلی دانش اندوخته بود - و بدلاویز گفتار صوفی بس آشنا - ششم ہمایون موکب
 بامنہاد سایہ داد گری انداخت - و نہفته دانی کشور خدیو بتازگی دلنشین کہ و مہ
 گردید - از انجا (کہ ہوای کہسار کشمیر و دشوار گذاری و دیرگشائی او آرمیدگانرا بر شوراند
 تا بفرو مایگان سبک سر چہ رسد) غوری زادے جمیل نام دران ملک بایماتی بدخشان
 بر آمیخت - و بدستان ہوائی خود را عمر شیخ پور میرزا سلیمان وا نمود - میرزا را ہنگام
 ناکامی در حصار از کنیز فرزندے شد - و این نام بر نہادند - چون از انجا بر آمد نزد
 اوزبک خان عم زادے عبداللہ خان گذاشت - و همانجا در گذشت - گویند تنگ چشمان
 نا توان بین از ہم گذرانیدند - و چندی بر آنکہ از گزند آبلہ قالب نہی کرد - و برخے زندہ
 برگذارند - آن حیلہ پرداز شورش در سر گرفت - و پنهانی در پیمان بستن مردم و بخود
 یاور گردانیدن تکاپو نمود - تا ہزار بدخشی و فراوان کشمیری بدو گرویدند - ہنوز پردہ از روی کار

برنگرفته بود که آوازهُ همایون ریات بلند شد - چندی از رازداران او را گرفته بمحمد قلی بیگ ترکمان سپردند - و درین سرمنزل آن شوریده سر را آوردند - و باد افراہ یافت - اگر والا نهضت نمیشد سترگ شورش برمی خاست - و بسیارے بروزِ ناکامی می نشست صورت گرایانِ سعادت سگال را بینش چشم برگشودند - و بازدارندگانِ این یورش سر بجیب شرمساری فرور بردند - نهم خداوند خان دکنی از خود سرب برکناره شد - چون در آویزهُ صادق خان شرمسارِ ناکامی گردید اندیشهٔ بندگی در سر گرفت - بدوستی پیوند شیر خواجه را دید - و در کمتر زمانے ازو جدا شد - سپس از ستاره رهنمونی بمیانجی میرزا علی بیگ اکبرشاهی بپرستاری شاهزاده آمد - از آنجا (که رشتهٔ مدارا درتائی نداشت - و خود رائی او روز افزون) دران سال و مه راه گریز سپرد - سازدهم جگت سنگه پور راجه مانسنگه را بشمالی کهسار دستوری شد - از ناهازگاری رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ رفت و باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشی فراپیش گرفت - گیتی خداوند کنار دریای چناب میرزا را نزد خود بر خواند - و آن گزیده خدمت را بسرکردگی سپاه فرستاد - هیزدهم افسر خدیو شکارکنان بقصبهٔ گجرات (که درین نزدیکی بفرمایش شاهنشاهی آباد شده بود) گذاره فرمود - و در نشیمن آن شهر دلگشا لخته برآسودند - نوزدهم میرزا یوسف خان باتالیقی شاهزاده سلطان مراد سر بلندی یافت - شهریارِ نهان بین پیشین سال او را در گجرات جایگیر کرده دستوری داده بود - درین هنگام (که صادق خان را سپهرگردش بسر آمد) او را بدان سترگ پایه برآوردند - و فرمان شد که زود با شاهزاده پیوند و بایست وقت را پاس دارد •

و از سوانح شکست یافتن پات کفور - (چون لچمی نراین مرزبان کوچ سر بفرمان در آورد - و کار او بلندی گرا شد) آن همسر را ناتوان بینی کالیوه ساخت - لشکر فراهم آورده برخه ولایت برگرفت - او بقلعه در شده از راجه مانسنگه یاروی خواست - فوجی گزین بسرکردگی ججهار خان و فتح خان سور گام تیزروی برداشت - بیست و دوم بدو پیوست و بسترگ آویزش بر شکست - بسا کس نا بود و دستگیر شد - و فراوان اولجا بدست افتاد بیست و سیوم ریات همایون در بهنجهر سایهٔ اقبال انداخت - و منازل میر مراد اقطاع دار^(۳) آنجا بقدسی قدوم روشنی گرفت - و فیروزی سپاه را ده لخت گردانیدند - نخست خود با چندی خاصان - دوم پردگیان شبستان اقبال - نگارندهٔ شگرفنامه را با لخته مردم

(۲) نسخهٔ [ا ب] آماده شده بود (۳) در [چند نسخه] در اکبر آباد بهنجهر (۴) نسخهٔ [ز] میبود *

به پناهداری این جوق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردم خود - دیگر هفت کَشک داران هر روز - غره خرداد نخستین گریوه در نوردیدند - ششم (که روز جشن بود) در راجوری مقام شد و شاهزاده بے دستوری بدرگه رسید - و در راه لخته ناهنجاری رفت - چنده کورنش نداده بعنابکاه داشتند - و درین داورى پرسش راقم گوهرین نامه را بر خواندند - از مهرافزونی گیتی خداوند و شرمگینی آن نونهال دولت بخشایش رفت - درین روز بعرض همایون رسید که خواجگی فتح الله را در پاس راه لغزش رفت - و یکی از خدمتگذاران بزرگ شاهزاده را روزگار بسر آمد - او را نزد شاهزاده فرستادند - تا بپاداش رساند - آن نوباوه اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت - و برنواخته بخدمت فرستاد - هشتم شاهزاده دستوری یافت که به پیشین روش چالش رود - و کمترین نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم ^(۲) از پسانه کوچ شد - و گریوه پیرپنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزد فارسی براری در نشیمنه (که محمد قلی بیگ برافراخته بود) همایون نزول شد *

درین سال فتنه بهادر فرو نشست - او پور مظفر گجراتی ست - چون بنا کامی جهان را پدرود کرد پسر او به پنواری زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش می نمود درین هنگام (که بسیار اقطاع دار آن ملک بخدمت شاهزاده در دکن بود) پسر نخستین سر بشورش برداشت - و فرومایگان مگس خو بدو پیوستند - و قصبه دندوقه بتاراج رفت راجه سورج سنگه با چند آهنگ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد - و لخته قراول در آریخت - و از شاهنشاهی اقبال آن شورش مایه راه گریز سپرد چهاردهم شگرف بجا گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهار جمال نگری خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهر درآید - در باستان مرزبان نشین بود - خرابه او آگهی داستان برخواند - و صحرا دژم دل برگشاید - کمترین بوالا فرمایش از هیره پور دران نزهتگاه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - نوزدهم در پنج براره بارگاه والا برافراختند - و پردگیان شبستان دولت پیوستند - دران نزدیکی میرزا یوسف خان بر بلند پشته شهر بنده براسکالیده بود - بدان سرزمین گذاره شد و اکبرنگر نام نهادند - و آبادی آن بمحمد قلی بیگ باز گردید - درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت - بیست و سیوم با برخه نزدیکان بهیر بالا رویه چالش رفت نخست به آنچه ^(۳) سایه اقبال انداختند - و از انجا بمچھی بهون نشاط اندوخته نزد خان پل

(۲) یا پسانه باشد (۳) نسخه [۱] به رتواری - و نسخه [ز] بنواری (۴) نسخه [۱] بالچه •

بکشتي برنشستند - از هر دو کنار دل فریب جلکها بینش سرمه میدسائید - گیتی^(۲) خدیو
برگلگون اقبال برآمده عشرت شکار میفرمودند *

و از سوانح گشایش قلعه مؤ - راجه باسو از واژون بختی و جا استواری راه ناسپاسی
رفت - و بسا بوم نشین را بخود یاور گردانید - چون فیروزی سپاه بدانجا رسید برخه بومی
جدا شده پیوست - آن شولیده مغز بدان دشوار گشا دژ در شد - فیروزی سپاه گرد برگرفت
غرض پرستاری از کار پژوهی باز داشت - چون بفرمان والا میرزا رستم روانه درگاه شد
دیگر بندگان پیمان یکتا دلی بسته بخدمتگوری پای همت افشردند - دو ماه سترگ آویزه گوهر
راد مردی می افروخت - یکسو آصف خان با گروهی کار طلب - و از دیگر جانب ناش بیگ خان
با چنده پردل - از طرف هاشم بیگ با جوق ناموس دوست - و از جهت محمد خان
با گروه خدمتگذار - بیست و چهارم آن غنوده خرد برآمده بدیگر استوار جا پناه برد - اولیای
دولت دژ برگرفته بنگاه را یغمائی ساختند - و خان و مان او را آتش در زدند - بیست و ششم
نزد بن پور میرزا رستم ناصیه سا آمد - و بخسروانی نوازش سر برافراخت - بیست و هفتم
نزد کوه سلیمان دایره شد - و شهریار بسیر کولاب دل چالش فرمود - و از آنجا بدیدن امرنسر
که گزین پرستشکده آن دیار است - و نزد آن دلگشا چشمه بر جوشد - افسر خدیو صد و پنچ
کروه را در سی و چهار روز فر نورید - و یکماه و پنج روز در راه مقام شد - بیست و هشتم
بشهر ناگرنگر سایه اقبال انداختند - نزد سرب نگر بلند کوهی ست - بزرگ آبگیر در گرد او
شهریار دور بین آن سوزمین را بمصر آبادی برگزیده بود - میرزا یوسف خان بفرمان والا
آباد گردانید - و نشیمنی چند و گلین شهر بنده اساس نهاد - و سپاه نیز در خور خانها
برساختند - جهان سالار در منزل محمد قلی بیگ بر کنار کول قدسی نزول فرمود - و فرمان
شد که قلعه را سنگین بر سازند - هر لخت بامیره نامزد گردید - امروز پیدائی گرفت
که شورش آن غوری زاده چسان برخاسته بود - و از آوازه همایون موبک چگونه فرو نشست
سپارنده او پاداش نیک پرستاری برگرفت - و نیز روشن شد که از ستمکاری اقطاع داران
سترگ خرابی راه یافته - از کار نشناسی همگی جمع طلبیدند - و از آن ملک غله^(۳) بخش
زروسیم باز خواستند - شهریار دادگر گروهها گروه مردم را بخشایش فرمود - و گزیده آئینها
برفهاد - ستم گران تاریک درون را باد افرا سر انجام شد - و کشاورزان زیان زده را مهربانی
دستگیری نمود - همگی ملک را چهارده بخش کرده بهریک دو بتکچی ایرانی و هندی

(۲) نسخه [اب] گیتی خداوند (۳) در [چندنسخه] نخله بخش •

فرستادند - تا خام کاغذ هر دو بر خوانده از کاشته و افتاده و برگرفته آگهی بر جویند و نیمه جنم را در پارنچ فرماندهی بر شمرده افزون را باز دهانند - اگرچه همواره توده نام بر نهند لیکن نا کشتمند برزگر بسیوم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کار ناکشت مند افزون از ده ساله نخستین سال ششم بخش بر ستانند - و در دوم چهارم - و در سیوم سه توده و در چهارم نیمه - و از ده ساله تا چهار ساله اولین بار پنجم بهره - دوم سه توده - سیوم بدستور و از چهار تا دو ساله نخست سه توده - و دیگر نیمه - در اندک فرصتی سترگ آرامش پدید آمد - از بارش کمی و کشاورز پراگندگی لخته گران از پی بود - در آمدن فیروزی سپاه اگرچه آن سختی افزود لیکن شاهنشاهی نوازش چاره گر آمد - دران شهر دوازده جا بفرمان والا که و مه را خورش آماده ساختند - هر یکشنبه در عید گاه صلی عام بر زد - و چندی از پیشگاه حضور رفته خواهشگون را خواسته و خورش داد - هشتاد هزار مستمند و گاه کم و بیش کام دل برگرفته - و در ساختن قلعه نیز فراوان آرزومند جان داروی زندگی یافت - و بدست آویز مزدوری از تنگنای جانگهی بر آمد - درین هنگام در سایر جهات لخته ژرف نگهی رفت - و پنجاه و پنج ناستوده رسم بخشش یافت - کشاورز تا روزگاری دراز بسان سابق برگزارد - و تا قدسی فرمان بخشش فرا چنگ نیامد باور نکردند - از آن میان داستان زعفران - پارنچ جهانبانی را ببازرگان و دهقان برای پاک ساختن بخش کرده اگرچه در یازده ترک یکی مزد بر شمرده لیکن دوسیر خشک زعفران و تره برگرفته - و سترگ زبان زندگی رفت - خامه هنگام بارش - و نیز دیرین رسم بود که رعیت لخته چوب از دور دستها بریده آورد - و نه خواسته برداد - و همچنین از درود گر و بافنده و دیگر پیشه ور زر برگرفته - دروم تیر بتماشای نوشتیمنها چالش رفت - فراز کوهچة (که نزد ناگر نگر است) میرزا یوسف خان دلنشین کاخها برای شاهی آسایش برافراخته بود و در یکی سه صد زینه انجام یافته - ششم بشهاب الدین پور رفته فیض برگرفتند - و از آنجا بزین لنکا یازش رفت - چون بکول درآمدند موج خیز بر جوشید - کشتی را بکناره کشیدند و بدامن کوه بر آسودند - و صبحگاه بدان فیض جا رسیده تازه آگهی بر اندوختند - نهم از بزرگ شاهزاده در سیر - آن سترگ آبگیر لخته ناهنجاری رفت - خواجه بهول خشم آلود پیام شاهنشاهی برگذارد - و شاهزاده از درشت گفتار او بر آشفت - شهریار مهربان دل سر زبان او را لخته تراشیده دل بدست آورد - درین ولا بفرمایش شاهنشاهی غرابی بسان

شور دریا بانجام رسید - و که و مه را شکفت در گرفت - بیستم دران برنشسته رودبار
 بهت را تماشا فرمودند *

و از سوانح گشایش باند هو - اورنگ نشین دادور را (چون افزایش ملک و مال
 به نیایش فزونی برد - و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی گردد) هر آئینه
 شگرف کارها (که فرمان فرمایان باستانی را بفراوان کوشش بر نیامده باشد) بندگان فرمان پذیر را
 باسانی فرادست آید - و گشودن این دژ دشوار گشا ازین شیوازیانی نماید ^(۲) - پنه
 آباد ملکی ست - جداگانه مرزبان - این قلعه ^(۳) نشیمن جای او - خاور سو شصت کروه - و سپس بوم
 دیگر راجها - که لخته بدو نیایش نمایند - پس ولایت سرکچه و رهناس - باخترسو دوازده کروه
 پس زمینداران دیگر - بدو قدری ایل - گذشت آن ملک گدهه - شمال آب گنگ و جون
 شصت کروه پیوست صوبه آله آباد - جنوب تا شانزده کروه - پس ولایت گدهه - میان جنوب
 و مشرق رنتهپور تا چهل و پنج کروه - و میان شرق و شمال هفتاد کروه - سپس صوبه آله آباد
 میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعه کالنجیر - و میان غرب و جنوب بیست و پنج کروه
 و آن سوی او ولایت گدهه - دشوار گشائی این دژ بگفت نیاید - کوهچه ایست گرد - نشیب آن
 هشت کروه - و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون - سه طرف یک لخت کوه - شمال رو
 چهار دیوار سنگین - نخستین دروازه را گنیش پور نامند - فراخ آبیگره دران نزدیکی - درم
 هندلی پور - سیوم کرن پور - چهارم هرهر پور - دران بنگاه راجه - و آن قلعه ایست چهار دیوار
 گرد دلگشا بستانی - و نظر فریب حوضه - و بزرگ بتخانه درو - و بگرد او خویشان
 و نزدیکان را منزلگاه - هیچ فرماندهی بدو دست نیافته - سلطان علاء الدین این آرزو در سر گرفت
 فراوان گنجینه بخرج رفت - و جانها فروشد - و کاره بر نیامد - امروز از اقبال نیرنگی بکمتر توجه
 گشایش یافت - دژ نشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه آن بود
 که بزرگشانی از دژ یازش باز دارند - شهریار دیده ور را گفت و گوی پاره پذیران در گرفت
 و فرمان شد که آئین بندگی آنست که یکبار قلعه بسپارند - تا باز بخشیدن طراز شایستگی
 گیرد - از خرد غنودگی و دژ استواری پند نپذیرفته بسرتابی نشستند - رای پتر داس
 جدکاری فرایش گرفت - و داد و دهش را کلید گشایش گردانید - بسترگ آریزشها بران ملک
 چیره دست آمد - و بفرخ ساعتی آنرا گرد برگرفت - پس از هشت ماه و بیست روز بیست
 و دوم تیر درونیان از کم آذوقی بزونهار دیدند - و قلعه بدست در آمد - و فراوان غنیمت

(۲) در [بعضی نسخه] پنه - و در [بعضی] تپه (۳) نسخه [ب] نشیمنگاه او (۴) نسخه [ا] کشن پور •

گرد آورد - چهارم امرداد بشبستان شاهزاده سلطان دانیال پسر از دخت قلیج خان چهره هستی برافروخت - و بزودی آنجهانی شد *

و از سوانح نمایش قوس قزح - در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی الحجه در شهر سرب نگر بزه آگهی آراسته بود - سیوم پهر خاور سو قوس قزح (که فارسی کمان دو رنگ نامد) پیدائی گرفت - رنگ آمیزی او کمتر از آن بود که بروز نماید - اگرچه چنده آنرا خاص روز انکارند لیکن خرد مخصوص نداند - نزد برخی باستان از پرتو ماه نیز پیدائی گیرد و برنگها بر نیاید - مولانا سعد الدین تغتازانی برگزید - سال هفتصد و شست و سه بترکستان خلاف جهت ماه نمودارے بسان قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازی و روشن رنگی - هشتم دران شهر پس از سپری شدن پاس از روز طفاوه دو ساعت پیدائی داشت - هندی دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمسئمتندان نوازی رهنمونی کرد - گیتی خداوند فراوان خواسته به تهیدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگی پیدایش این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نتابد - و فرهنگ نامها برگذارد) لیکن آگهی شورش مرا خواهی نخواهی بران آورد که لخته برگزید - و بر پزوهنده گوهر بیدش برافروزد *

مشائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیت را نمود بے بود خیالی پندارند چون نمایش صورت در آئینه - و اشراقیان حقیقی وجود انکارند - آبریزهای زوده هرگاه بآئین دایره فزده خاوری افق یا باختری فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیتر اعظم هرآینه عکس آن برو افتد - و کمان دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه نمثال از جزوی فروغ^(۴) و رنگها برگذارد - نه پیکر - و در بلاد فزون عرض چون آفتاب در جنوبی برج باشد بشمالی سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر افق حسی باشد افق بمركز آن دایره برگردد - و نیمه کمان پدیدار گردد - و اگر از افق بلند بود قوس کمتر از آن نماید - چون بالای طرف قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخ خالص نماید - و پائین سو را از دوری و کم فروغی ازغوانی بینند - و میان از آمیزش فروغ بالائی و تیرگی پائین بسبزی گراید - برخی گویند (هرگاه آئینه را رنگ خاص بود - و مقابل آن گونه دیگر باشد) رنگی که درو دیده شود مرکب ازین دو باشد - چون اجزای مائے زدایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابل آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعه از آسمان که گرد او ست - اگرچه

(۲) در [بعضی نسخه] که در پارسی کمان دو رنگ نامند (۳) نسخه [ز] و بر پزوهش بیدش برافروزد

(۴) در [چند نسخه] فروغ دو رنگ برگذارد *

روشنی دارد لیکن نه بدانسان - سیوم پارچه ابر که پیوست آن قطعه است - لخته تیره تر از و)
 از انعکاس نخستین زرد چهره گشاید - که آمیخته سفید خالص با سیاه چنان باشد - و از دوم
 سرخ نمودار گردد - چه سفید (که باندک سیاهی مایل باشد) با سیاه بدان رنگ برآید
 و از سیوم سبز نماید - که سیاه بآمیزش سفید بسیار (که بسیاهی زند) آن فام برگیرد - اگر
 چنین بود رنگها یکسانی نداشته - و پایه پایه دگرگونی گرفته - و نیز پدید آمدن سبز
 از سرخ خالص و ارغوانی بس دور - و همچنان پیدایش سبز در پسین صورت دشوار - چه او
 از زرد و سیاه صورت بزند - و بالجمله وجهی که در آمیزش رنگها بکار آید پیدائی ندارد *
 پیدایش هاله (که فارسی خرمن ماه گوید) از آنست که بصری شعاع از ابر بجرم ماه
 منعکس گردد - و با سحاب چهار صفت بود - نخست زوده باشد - تا انعکاس پذیرد
 دوم آن اجزای خرد و غیر متصل رنگ و روشنی برگذارد - نه پیکر - هیوم آن ریزها
 در سفیدی برابر - ورنه بدان رنگ چهره نگشاید - چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود
 یعنی دوری ایشان از ماه برابر باشد - تا خطوطی (که از بصر بابر پیوندند و همچنان
 خطوطی که ازین خطها منعکس شده باشند) با هم مساوی باشند - (چون چنین ابر بهم رسد
 و جرم ماه بر بالا - و بیننده پائین) دو مخروطه چهره برگشایند - یکی تا جرم ماه بود
 و دیگر تا چشم بیننده - و قاعده هر دو آن پارچه ابر باشد - و گرد نماید - (هرگاه خط مستقیم از بصر
 بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچه ابر برسد - و هر یک منعکس گردد) مثلثات
 متساوی الاضلاع پدید آید - قاعده همه آن خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بمه
 و اضلاع خطوط دیگر - خطها (که از بصر بغمام پیوندند) بعضی بعضی برابر باشد - چنانچه
 خطهاییکه از ابر بمه - پس از خطی که بر سر تمام مثلثات نزد ابر بگذرد دایره پدید گردد - پس هاله
 دایره آسا بضرورت نماید - و از تابش ماه سفید نمودار شود - و ابر که در برابر ماه باشد
 از ضعف ننماید - و از کمی آبریزها گاه دایره فائز نماید - بخلاف قوس قزح که او
 از نیمه دایره افزون نبود - چه وضع هاله موازات است با زمین - و قوس مقاطع افق
 و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند - برخی گویند چون زیر ماه تنک ابر لطیف
 فراهم آید در تابش آن سحاب میان ننماید - چه از شان حس است (هرگاه منفعل شود
 از محسوس قوی و آنرا دریابد) محسوس ضعیف را نیارد دریافت - چنانچه هنگام شنودن
 سترگ آواز ضعیف بگوش در نشود - بذا برین هرگاه بیننده ماه و فروغ او بیند ابر

روشنی یافته رو برو را نیار دید - و آن موضع چنان نماید که روزی ست تیره - و آنچه در برابر هر سو بود بسان دایره باشد - و از پرتو ماه سفید نماید - و غیر این دو دیگر قصهها گذارش یافته که خرد نه پسندد - چنانچه گویند شعاع ماه چون بر ابر تنگ افتد بسان افتادن سنگ در آب موجها برخیزد - و شیخ در شفا گوید در همدان هاله بزرگ قوس قزح دیدم - پوشیده نماند که هاله مخصوص ماه نیست - به بسیاری کواکب دیده اند - و آنچه نسبت بآفتاب پیدایش گیرد آنرا طفاوه خوانند - پور سینا دران نامه چنان گذارد - در میان سه صد و نود یک طفاوه بزرگ آمیزی قوس قزح دیدم - چون هاله از همه سو کمی پذیرفتن گیرد آگاهی رساند که ابرها دور گردد - و هوا صاف شود - و اگر از یک جهت از هم پاشد باد از آن سو وزد - و اگر بفزونی ابر نا پدید شود بارش شاداب گرداند - سیرابی این شگرف داستان این گوهری نامه بر نتابد - همان بهتر که دست از آن باز داشته بناگزیر سوانح نویسی پردازد *

دوازدهم سنگ پارچه بوالا نظر در آوردند - لخته آب از درونه نمایان بود - بینندگان را بشگفت در انداخت - و دران همایون محفل برخی ایرانی بر گذارد که سنگ بعراق بر شکستند ورقه بیرون آمد - بامدادان رومی رسن باز به پیشگاه حضور آمد - و بسا شگرفی بنمایش آورد شانزدهم سارنگ بنوار رخت هستی بر بست - از راجپوتان نامور بود - پس ماندگان او را خسروی نواخت بآرامگاه برد *

درینولا ایلیچیان دستوری تببت یافتند - درین هنگام (که رایات اقبال بکشمیر در آمد) سگالش آن بود که لشکر بکشایش آن ملک نامزد کرده - چون چهل روزه آذوق سپاه از خشکسالی بدشواری سرانجام می یافت و قدسی بسیج اندرز گذاری بود اندیشه بکردار نیامد - و امید علی جولک و طالب اصفهانی و محمد حسین کشمیری را نزد علی زاد مرزبان خرد تببت فرستادند و ایوب بیگ سلیم کاشغری عبد الکریم کشمیری را پیش کولتاش کلیو حاکم بزرگ تببت راجورای سپه آرای آن ملک لخته از زرمستی بناسپاسی گرائید - مرزبان آنجا لشکر فراهم آورده اقطاع برگرفت - و آن سر تاب آوارگی گزید - درین هنگام علی زاد بکین او برخاست و برهنمونی و بد گوهری دستور او چیره دست آمد - و دستگیر ساخته به بنکاه او شتافت فرلوان خزینه اندوخت - و بسیار جا برگرفت - و از آوازه موکب همایون آن نام برده را (که یکی از نژاد پیشین مرزبانان بود) حاکم بر ساخته بازگردید - و نیز و خشور بکاشغر

(۲) نسخه [ب] سارنگ پنوار (۳) نسخه [ا] کلیوم (۴) نسخه [ا] واجورای *

رفت - (چون عبدالکریم خان رخت هستی بربست - و بسری آن دیار محمد خان برنشست) روشن شد که نیایشگری والادرگاه دارد - و شاه محمد را بگزین ارمغان روانه درگاه ساخته بود - در راه دامت فرسودن تاراج گشت - و از ساده لوحی و شرمگینی بحجاز رفت درین هنگام بسعدت کورنش سر برافراخت - و سرگذشت عرضه داشت - بیستم برنواخته بازگردانیدند - و میرزا ابراهیم اندجانی را باندزرزگذاری فرستادند - و برخی گزیده کالا به فتاحا سپردند - اندیشه والا آن بود که ایلچی بختا رود - که از دیرباز ازان دیار آگهی نیست - فرمان فرما کیست - و او را با که آویزش - بیدار مغزی و داد گوی چه پایه دارد - و کدام دانش را روز بازار - از ریاضتگران صافی درون کرا چراغ رهنمونی روشن - و از هفرپردازان با که طراز یکتائی - و فرمان شد که این راز بمرزبان کاشغر درمیان نهد - و پاسخ آورد - بیست و یکم گنگاریشی گرامی محفل داد خدا دریافت - از بزرگ ریشیان است بوم نشینان کشمیر بولایت او گروند - بزرگ شاهزاده خواهش آمدن نمود - آن خدا پزوه بازرزی شاهنشاهی دیدار رهگرا شد - و از دید افسرخدیو تازه آگهی بدست آورد - درینولا شهباز خان بدرگاه والا آمد - و کورنش نیافت - چون رامچند را به بازگردانیدن سپاه مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهی میرزا شاهرخ بازگردید - نزد برهان پور آگهی آمد که لخته اقطاع او شاهزاده برگرفته بدیگره داده اند - و با گماشتگان آویزش رفته - و چنده از هر دو سو فرو شده - هراس افزود - و از رفتن باز ماند - میوزا شاهرخ و دیگر سپاه را بهمراهی رامچند بدکن فرستاده خود برگردید - چنده انتظار رامچند در مالوه می برد - چون او را روزگار بسر آمد روانه والادرگاه شد - و در عتابگاه داشته بار ندادند - چون روشن شد که آمدن از بیچارگی بود بیست و ششم دستوری کورنش یافت - درین هنگام جایگیر آصف خان در کشمیر تن شد - از گزین اسباب ویرانی این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ امیره (که همه از به دید او در گذرند) نبود - بدین سگالش او را از شمالی کهسار بر خواندند - سی و یکم بسجده نیایش سر بلندی یافت - و پاسبانی^(۲) آن دیار بدو باز گردید - دوم شهرپور شگرف چراغان برافروختند - دران بوم از دیرباز روانی دارد - شب سیزدهم ماه بهادون بشماره شکل بچه که و مه چراغ افروزد - و نیایشگری نمایه - و برگذارند دریای بهت (که از میان شهر میگردد) درین شب پیدائی گرفت - بسپاس گذاری آن جشن آرایند ازین رو فرمان شد که شاهی بندگان بر کنار کول و فراز کوه کشتی و چراغان بر افروزند

شگرف نورستانے بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخے بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید - آنرا بکشمیری زبان لری^(۲) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائی گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامن پارسا زنی برآلود - او را آخته ماختند - اگرچه لخته بهی یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد *

و از سوانح فروشیدن درجن سنگه - درین هنگام (که لچھمی نراین بدستگیری جاوید دولت کامروا آمد) عیسی بومی لشکر فراهم آورده بیاروی پات کنور روانه شد - ازین آگهی راجه مانسنگه شایسته فوجے از راه خشکی روانه ساخت - و برخے را بباشلیقی درجن سنگه پور خود دریائی گردانید - تا بنگاه بومیان یغمائی شود - ازانجا (که خانگی شورش سترگ زبان آورد) یکے از دورویان کجگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسود تاراج کرده یازش قصبه کرابوه^(۳) داشتند - شش کروهی بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی در رسیدند - و از چند هو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیارے نقد زندگی سپرد - و برخے دستگیر شد - و لخته رهائی یافت - اگرچه چشم زخمے رسید لیکن مرزبان کوچ از گزند رستگاری اندوخت - عیسی از دور بینی بلاه گری برنشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزنده از دخت مونه راجه پدید آمد - امید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتی خداوند از راه دل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکی بسر شد - بامدادان شکارکنان بزین لنگا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه برآسودند - فردای آن بسیر دره لار چالش رفت خزان شگرفی دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار *

ذوق فنا نیافتنه ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان - و رسیدن بنارالملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصر نوآباد بعشرت گذرانید - چون هنگام

(۲) نسخه [۱] لوی (۳) نسخه [۱] کنوابوه - و نسخه [ب] کراپور *

بارش بود درین ملک نیز ابر تراوش شد - شهریار دیده ور بگوناگون روش نشاط می اندوخت و ایزدی نیایش بجای می آورد - هکالش آن بود که زمستان درین عشرت گاه بگذرد - لیکن از سر آغاز مهر سرما سخت روئی فراپیش گرفت - و بر گرم سیریان لخته دشوار شد از مهربانی فرمودند بسیج توقف فرمودن از خاطر بزوده آمد - پس از تماشای گلزار زعفران یورش هندوستان از همان راه پیر پنچال قرار گرفت - و بامرا زر سپردند - قادر هر منزل بایست همایون مرکب آماده گردانند - بیست و پنجم کشتی سوار به بسیج هندوستان بدان تماشا چالش رفت - بامدادان بزعفران زار رسیده شادی هنگامه برآستند - و هفت روز دران فراخ ساز خرمی درنگ رفت - هر روز خرمهای گل برانپاشته - و بر امرا بخش فرموده - تا از آلابش پاک سازند - دران هنگام (که رعیت را بزور بدین کار میداشتند و کمی را ناکام برمی ستانند) از یازده ترک و گاه از سیزده دو سیر خشک زعفران برمی آمد - ازان مهین بخشش از هفت و هشت ترک همان قدر زعفران برآمد - از بسیاری گلچین و فزونی احتیاط بزودی و شایستگی برچیدند - و باران گزنده فرسانید چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا لخته فیض برگرفت سیوم آبان کوچ فرموده بخانپور فرود آمدند - بامدادان جشن شمسی وزن شد - و گیتی خداوند را بدوازه چیز برسخند صلابی بخشش بلندی گرا آمد - و جهانے بشاد کامی برنشست - درین منزل فیروزی جنود را لخت لخت گردانیدند - و آئین گریوه روی قرار یافت - شاهزاده والا گوهر دستوری گرفت که این بار آخرین همه باشد - تا پشانه پردگیان نیز همراه بودند - نهم خود پیشتر روانه شدند - و درین روز آصف خان را باز گردانیدند - در راه لخته برف و باران فروریخت و بعافیت گذشت - پانزدهم از گریوه بهنبره پایان شده باکبرآباد فرود آمدند - و گروه گریوه مردم را نشاط در گرفت - نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عم آصف خان از عراق آمد و سعادت بار یافت - بیست و دوم فیل سوار از دریای چناب برگذشتند - و اردو راه پل سپرد - بگجرات و دولت آباد و حافظ آباد شکار کزان گذاره شد - سیوم آذر شاهنشاهی چتر سایه بردار السلطنت لاهور انداخت - و جهانے بپذیره و نثار فرخی اندوخت - یک ماه و ده روز در راه بسر آمد - و بیست و هفت کوچ شد - بتازه کاخستان بر آسودند و بایزیدی سپاس برنشستند - بوالا فرمان دولخانه و برخی قدسی نشین آتش رسیده را از نو پرداخته بودند *

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد - شهریار
 مهربان دل نباتر را افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مهر خوگر شده دید پدر و مادر
 پیرامن دل نگردد - از سر آغاز آگهی بکمتر نا ملایم بر آشفته - و از خشم فزونی بیمار شده
 و در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتی - و مهین بانوی دودمان سعادت بچند پیوند دوستی
 پیورده - اگرچه گرامی زندگی نه سال و سه ماه و پنج روز شمسی بود لیکن هوشمندی
 پیران برناخورد داشت - و آگهی فروغ از جبین او پرتو میداد - و سترگ گوهری از کارکرد او
 پیدا - ^(۲) شب هفتم پس از پاس معده گرافی کرد - و هوش از سر بشد - نهم سیوم پهر
 یکشنبه آن گلدسته آگهی پرمرد - و جهان در دیوسار غم افتاد *
 * بیت *

هر سفله جهان ناکس مهر گسل * هان تا نهبی دل و نباشی غافل

بس زلف چومشک ازوست در نافه خاک * بس روی چو گل ازوست در پرده گل

خرد و بزرگ دلخراش نواها برآورد - و غریب موئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائی
 روزگار سست پیوند و نیرنگی ندلی سپهر چه یارک نوشت - و چرا نویسد - که آب بغریال
 پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواری که و مه را خرد گالیوه شد - گیتی خداوند
 از ایزد یاری بنزهنگاه رضا و تسلیم شنافت - و از فزون آگهی درون ریشها را مرهم بر نهاد
 اگر زمانه در تنزل بود (چنانچه برخی بر گذارند) این والا پایه بفرمان فرمای
 روزگار نرسیده *

گویند کیخسرو در سوگ پور از فرمان پذیرجی خرد بیرون شد - و بشورستان طبیعت
 در افتاد - یکی از بودگان آزاد خاطر او را دوست داشته - و در همه جا راه یافته - هر چند
 از صحرا بشهر آمد - و بخلوتگاه شاهی رفتی - درین هنگام بآئین خود بخلوتکده او رفت
 و بدم گیرا آن زبان در کشیده را بسخن در آورد - پرسید شورش چرا ست - و دل آزدگی
 از چیست - او فروشدن جگر گوشه را برگذارد - پاسخ داد نمی خواستی که بروی - گفت آنرا
 خرد مند چگونه بر سگالد - لیکن آرزو داشت که چند از دنیا بهره برگرفتمی - گفت
 از برگرفته هیچ با او بود - گفت نه - جواب داد پس چنان برگیر که همگی خواهش
 روانی یافت - و با او همهی نکرد *

و نیز سکندر ذوالقرنین را بآن بینائی و اقبال در چنین سانحه آسیده سری در گرفت
 دمسازان را زبان پرسش لال گشت - مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید

بخاطر قدسي نرسد بعزاي پرستي آمده - همگي بسپج آنکه درين هنگام (که آشوبگاه آرميدگان
 والا خرد است) دستورنامه^(۲) شکیبائي ازان مجموعه مکارم اخلاق برگيرد - ازين دل آميز گفتار
 بيدار شد - و انجمن شناسائي برافروخت - پنجم بهمن چينه را باهونه دست آموز سر دادند
 برگشته روبرو شد - و چندان بشاخ برزد که يوز راه گريز پيش گرفت - و ديده وران
 بشگفت ماندند - بامدادان عرضه داشت شاهزاده از دکن آمد - برخه فيل و شمشير^(۳) و باز
 و پهلوان فرستاده بود - لخته بکار پردازي اينان عشرت اندوختند *

و از سوانح فروشدن فرمانروای توران عبدالله خان - لخته بداد گري زندگي سپردے
 ليکن از فرزند پرستي ستمگري او نيارسته برافکند - او از سگالش جانشيني بسا بے گناه را
 جان بشکرد - و خاندانها برانداخت - تا بهنجار مهرباني آن تباہ سرشت را بد مست
 گردانيد - و بمال و جان و ناموس مردم درازدستي نمود - کارگيا را نخستين آگهي آنست
 که حال فرزندان و خویشان و نزديکان (که فریاد اينان ديرتر رسد) زمان زمان وا پزوهده
 و در داوري اينان را از ديگران باز نداند - و از باز پرس پادشاهانه نغنون - او خود از مهر افزوني
 پدرانہ اندرز نيارسته گفت - و پس از ديرے مادرانه نصيحت کردے - و آن خوابيده بخت
 شورش برافزودے - پيری مرزبان و روائی خوش آمد هر دو را از شايسته کاري باز داشته - و گذارش
 خير بسپجان راست گو (که بر خود نلرزد) عرض آمود پنداشته - تا آنکه رفته رفته بجاني گزند
 پدر خيال بازي کردے - و در کمين بوده قابو پزوهيدے - روزے با چذدے خاصان عشرت شکار
 داشت - آن تباہ انديش بدان يازش تيزروي فراپيش گرفت - يکے از سعادت منشي خان را
 آگاه ساخت - تيزدستي نموده به بخارا درآمد - و آن شوریده شرمسار ناکامي گرد آن شهر
 برنشست - بندگان حقيقت منش و ياران سعادت سگال در کمتر وقت^(۵) فراهم آمدند - آن نافرجام
 ناکام بازگرديد - خان بمالش او روانه شد - آن شولیده مغز نيروي آويزش ندیده آب آمويه
 برگذشت - و کشتيها بر شکست - درين ميان نوکل قزاق از دشت بتاخت آمد - و خان
 بچاره گري بازگرديد - آن يغمائي سمرقند نارسیده برگشت - و او دران شهر سخت رنجور شد
 محمد باقي بے و برخه نزديکان دوروی آن بد سگال را بر خواندند - آن سبک سر
 از بلخ گام فراخ برزد - خان چون لخته بهي يافت پيام باز گردیدن فرستاد - او نپديرفته
 آهسته آهسته مي آمد - محمد باقي (که پايه وکالت داشت) خان را بميهماني برد

(۲) در [چند نسخه] خبر دستورنامه (۳) نسخه [ز] شمشير باز و پهلوان (۴) نسخه [۱]

و بلويان سعادت سگال (۵) نسخه [ب] فرصت *

و دران نفاق‌کده چهاردهم بهمن روزگار او سپری شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاویدنفرین اندوخت - برای سیرابی چشمه‌سار سخن لخته نژاد نامه بر میگذارد *

بشازده پشت بمیانجی جوجی بقآن بزرگ چنگیز خان میرسد - عبدالله خان بن سکندر خان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن سورانچه^(۲) سلطان بن محمود خواجه خان بن قآن^(۳) بای بن رابل^(۴) باک بن مدکا^(۵) تیمور بن باداقل^(۶) بن جوجی بوقا بن شیدان بن جوجی بن چنگیز خان - جوجی پیش از قآن بگذشت - و از نژاد او بزرگ فرمانروائی برنخاست - لیکن برخی را سر می بوم نشینان دشت قباچاق روزی شد - ازین میان ابوالخیر خان لخته بلند پایگی گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیاورمی او از میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا بن خدیو اعظم شاهرخ میرزا باویزه سمرقند برگرفت - چون پیمانۀ هستی او لبریز گشت در الوس اوزبک سترگ پراگندگی راه یافت - پس از چنده شیبک خان بن بلاق خان بن ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختی وارست *

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بمرآمد در توران سرانبدازی برافراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندان او در آویخته ملک برگرفت و نزد مرو با شاه اسمعیل صفوی کارزار نموده با بمیاری سران نقد زندگی در باخت - مرزبانان ماوراءالنهر بکوچک و نجی^(۷) خان بن ابوالخیر خان (که بکوچم^(۸) خان نامور بود) بازگردید - و چون او بنهانشانۀ نیستی در شد ابوسعید خان پور او جانشین گشت - و پس از عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بلاق بن ابوالخیر خان فرمانروائی یافت - و توران لخته آباد شد ازو دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمد رحیم سلطان - لیکن مرزبانان بعبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبداللطیف خان برادر او مسند آرا گشت - و چون کار او بانجام رسید براق خان بن سونچک^(۹) خان بن ابوالخیر خان بفرماندهی برنشست - و بر ترکستان و ماوراءالنهر و برخی خراسان چیره دست آمد - و چون گردش نیلی سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - درویش خان و بابا خان پسران او در ترکستان بحکومت برنشستند

(۲) نسخه [ز] سورانچه سلطان (۳) نسخه [۱] قآن نای و نسخه [ب] آقان بای (۴)

در [بعضه نسخه] رابل باک (۵) نسخه [۱] هسکا - یا منگا بکان فارسی باشد (۶) نسخه [ب] ماواقل

والله اعلم (۷) در [بعضه نسخه] بکوچک و کی خان (۸) در [چند نسخه] بکوچم خان (۹) نسخه [ز]

و برهان نبیرهٔ عبد الله خان در بخارا - در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان بن کوچم خان - و در بلخ پیر محمد خان بن جانی بیگ خان - عبد الله خان بفرمان پذیرجی او روزگار میگذرانید - به نیروی آگهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست آمد - و به پیر محمد خان برگذارد - چون درین الوس از پدر من کهن سال ترے نیست آن سزاوار که بآئین نیاگان خطبه و سکه بنام او شود - ناگزیر پذیرفته شد - و چند گاه نام کارگیدائی برو بود و فرماندهی عبد الله خان میکرد - سال بیست و هفتم الهی سکندر خان را روزگار بسر آمد و پور او عبد الله خان خطبه و سکه بنام خود ساخت - و چون در گذشت عبدالمومن پسر او بجای او برنشست - بیست و هشتم بهمن جشن قمری وزن شد - در منزل مریم مکانی بزم والا برآستند - و بهشت چیز آن افزون از اندازه را برسختند^(۲) - و گوناگون مردم کامیاب خواهنش آمد *

آغاز سال چهل و سیوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم شعبان سنه (۱۰۰۶) هزار و شش هلالی پس از نه ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخش صورت و معنی بارزنگ حمل برنشست و جهان سالخورد را برنائی نوید آورد - و سرآغاز هفتم سال از چهارم دور شد - افسر خدیو کار آگهی را اندازه دیگر برگرفت - نوزده روز والا جشنها آراسته گشت - و که و مه را سرمایه خرمی سرانجام یافت *

هوس از ریاحین معطر دماغ * ز بوی چمن آرزو باغ باغ
دکان هوس را نظر فتنه خیز * متاع نظر را خریدار تیز
روز نوروز فروشدن فرمان روی توران بهمایون عرض رسید - و بسیاری خوشدلی نمودند گیتی خداوند برآشفته فرمود - چنین شادمانی از کم بینشی و گوید - همواره نیایش نمودے و رشته سازگاری از دست و نهشته - و اگر نه چنین بودے شادی نسزیدے - ازان باز (که موکب همایون به پنجاب آمد) سگالش آن بود که بگشایش توران چالش رود - چون مرزبان آنجا از کار آگهی نیایش فرآپیش گرفت شهریار آرم دوست خود را ازان بسیج برگذاردند - درین هنگام (که ستمکاری پور او از اندازه گذشت) لخته دیرین آهنج تازگی

پذیرفت - لیکن از پایه شناسی خواهش چنان بود که بسرکردگی بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه بدانسو رود - آن برنای عشرت دوست از هززه سرائی خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت چون از فروشدن عبد الله خان آگهی رسید برخی سران سپاه بتورانی یورش سخت برکوشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مردمی ما کجا برنابد همان بهتر که فروهیده بعزا پرستی و اندرز گوئی رود - پنجم قلعه آهوبه^(۲) از مضافات دولت آباک دکن گشوده آمد - میرزا علی بیگ اکبرشاهی گرد بر گرفت - پس از یک ماه دژ نشینان از کم آبی زینهاری شدند - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشی صوبه بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی باز گردید او را بوالدرگاه بر خواندند چهاردهم میر شریف آملی و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند - و سعادت کورنش اندوختند بیست و پنجم سالباهن را بدکن فرستادند - چون آگهی آمد (که شاهزاده سلطان مراد پیوند دلها را آسان می شمرد - و از بایست لخته بر کناره میزید - و خانخانان از ناروائی تباہ خواهشها بجایگیر خود باز گردید) آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را بدرگاه والا آورد - تا به بهین بندها رهنمونی ساخته باز فرستند - و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را بنکوهش باز گرداند - که تا رسیدن آن گوهر اکلید خلافت بانتظام جنوبی سپاه و ملک پردازد - سی و یکم عباد الله پور عبد الله خان را از زندان رهایی بخشیدند در خاوری سرتابان بیراهه رفتی - پس از آنکه دستگیر شد در قلعه کالنجر بزندانی دبستان سپردند چون حسین دژبان پشیمانی برگذارد بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردی بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند فرمان روی آنجا از پیوستن اینان و بر خواندن والا نامه شاهنشاهی نشاطها بر ساخت و بآئین یکرنگی قدوم اینان را گرامی داشت - و میر قریش را با گزین ارمغانی همراه ساخت دهم امرداد پیشین سال باز گردانید - بی آزر می پور او شنوده از میانه راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشی بخان رسیده دستوری راه هری و قندهار گرفتند - نزد هرات آوازه گذشتن او شورش آورد - فرستادگان به تیز دستی و مردانگی بقندهار رسیدند - و میر قریش همراهی نیارست کرد - چهاردهم اردی بهشت ابوالقاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستی بر بستند - و پس ماندگان را خسروانی نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد - بیست و هفتم رای پترداس از باند هو بدرگاه والا آمد - و بخسروی نواخت

سر بلندي يافت - ازان باز (که آن دژ برگرفت) در آبادی ملک میکوشید - چون آن ولایت بشاهزاده دانیال دادند بسجود قدسي آستان باز گردید - درین روز زین خان کوه بآهن پوش درآمد - و از سرنو ملک تیراه گشایش یافت - بکار آگهی و مردانگی تبه کاران را بسزا برمالید و چند جا قلعه ساخته سپه نشین گردانید - تاریکی الوس از نیرو افتاده به پیغولها درشد و سرگروه آن گروه نافر جام بکوه سفید خزید - و راه ایمنی پذیرفت *

و از سوانح بیدش افزودن نگارنده شگرفنامه - آن در سرداشت که در آرامشگاه صلح کل گزین منزل دارد - و از ناملايم بسبکسری فرود - از خامکاری زمان زمان نشاط می اندوخت و دست نوازش بر سر همت میکشید - از بخته مندی بدلخراش سیلانی بیدار کردند و درونی چاره از سر گرفت - از آنجا (که گیتی خداوند بفراوان کار باز داشته بود) بدیگر چیزه نیارسته پرداخت - ازین رو صوری خدمت بزرگ شاهزاده کمتر بجا می آمد و ناهنجار نیایشها بکار کود نمیرسید - بزرغا نوسیده لخته سرگران شدند - فرومایگان ناتوان بین را دست آویز فرا چنگ آمد - و خشمگینی آن گرم خورا افزونید گشتند - و در دل آزاری انجمنها فراهم آمد - و بسا ناراست و آگوه بدرستی بر فروختند *

فقاش چیره دست که آن ناخدای ترس * عنقا ندیده صورت عنقا کشد همی از سپهر نیرنگی شاهنشاه آگاه دل لخته بشنود - یازدهم خرداد ازین آگهی مرا دل برآشت دست از همه باز گرفته پا بدامن در کشید - و در بروی آشنا و بیگانه فرو بست - آنکه باستانیان برگفته (گروه پرستاری زود بوالا پایگی رساند - لیکن از حسد چیرگی دوستان نیز بخصمی برخیزند) و بگوش در نمیشد باور افتاد - (هر چند بوالا بارگاه بر خواندند - و در آنکه به پیشین خدمتها پردازد کوشش رفت) پاسخ برگذارد - چون از روزگار شگرفی خاطر نهفته دان بگفتار کهن دشمنان لخته گران شده آن سزاوار که مرا بمن باز گذارند - تا از بار زندگی سبکدوش گردد - اگر کام و نا کام شهر بند میدانند صوری دستگاه برستانند - از سر آغاز آگهی دل بدنیا نگرانید - خسروی نواخت مرا کام و نا کام گرم بوابستگی آورد - اگر همان سرگرمی بر جویند خدیو عالم بدآوری بر نشیند - و ژرف نگهی فرا پیش گیرد - تا راستی من بروی روز افتد - و ناتوان بین بشر مصاری در افتد - (اگر دشمنی گروهها گروه مردم از خاطر رفته کهن شورش و تازه کین را شمارے بر نمیگیرند - و پژوهش را بر گواه میگذارند) نیکوان زمانه دروغ گذاری را در گزند من ایزدی پرستش می انگارند - آن در خور سیدوش آسا من و بد گوهر بآتشکده در شریم - تا عیار چهره بر افروزد - حسد پیشگان دستان سرا ازان سر نافته جز بگواه

دل برنهد - خدیو عالم ازین گفت و گو اگرچه لخته ببد گوهری اینان پی برد لیکن
 مرا سبکسری افزایش داشت - ناگاه ایزدی یاری درونی شورش را چاره سگال آمد - بسر
 در دادند - اگر باشتی گاه جهانیان آرام جائی دارد و در هر چندے بدان نزهتگاه گذاره افتد
 چندین چرا می خروشد - و چگونه سرشته شناسائی از دست بشد - زبان بد خواه
 بستگی نپذیرد - او باندازه شناخت راه نیکوئی سپرد - شگرفکاری ایزدی خواهش است
 باین و آن چه بر می بندد - لخته بخود آمد - و آگهی را در باز شد - از آنجا (که بر راستکاری
 خویش و دور بینی گیتی خداوند چشم بر نمیگشود) طبیعت بر خرد دراز دستی کرده
 و گاه به نیستی خویش در بازیدے - و زمانه آوارگی آسیمه سر داشته - ناگاه وارسته آگاه دل را
 گذاره شد - و بے صوری شناسائی حال برگذارده بآرامش بر نشست - گفت بر شهریار
 دورنگاه تهمت کم بینی منہ - بینش و گوانباری تو دلنشین - خاطر بد گوهران بدست
 می آر - چه در سر افتاد - که واژون میروی - و نا بهنگام میخروشی - اگر در خوابی نمودار
 شهریار را گران دل نیابی دل آمیز گفت مرا بپذیر - و فارسائی^(۲) خویش بگو - گفته
 همان شب پیدائی گرفت - و شورش دل کمی پذیرفت - درین هنگام از زانچه^(۱) خویش
 برخواندم - درین سال خدیو عالم از ناراست گفتار زمانیان لخته آزردہ گردد - و در کمتر زمانه
 پرده از روی کار برداشته آید - یکبارگی آشوب دل فرو نشست - شهریار پایه شناس
 چون بر خواند نقش پیشین خواهش بزوده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت
 سبکدوش آمد *
 * شعر *

• که شنیدی که برانگیخت سمنک غم عشق * که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست
 هفدهم رای پتر داس را بدیوانی پایه بر آوردند - و فرمان شد که بسان مظفر خان
 و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدین بیاروی یکدیگر در انجام این کار بر کوشند - در کمتر
 زمانه مهمات پنجاب بخواجه باز گردید - همانا غرض چهره بر افروخت - و شهریار را
 از ژرف نگهی باز داشت - بیست و هفتم کلیار بهادر بسجود قدسی آستان روشن پیشانی^(۳)
 گشت - و بشاهی نوازش سر بلند آمد - و بخطاب بهادر خان نامور گردید - او از سران سپاه^(۴)
 توران است - عبد الله خان هری بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب در گرفت - و بابرین
 آن دودمان از ناهنجاری پور او پراکنده شدند) او به تیز دستی خود را بقندهار رسانید

(۲) نسخه [۱] ناسپاسی خویش (۳) نسخه [ب] کلیا و بهادر - و نسخه [ز] گلباد بهادر (۴) نسخه

[۱] از سران تورانی سپاه امت *

و از انجا بوالا درگاه آمد - و کام دل برگرفت - غره تیر حسن^(۲) خان (که از دیرین بندگان بود)
برنجوری درگذشت - و خواجگی محمد صالح نبیره^(۳) خواجه عبد الله مروارید را (که چندگاه
صدارت داشت) در دهلی روزگار بسر آمد - مهربانی خدیو عالم تیمار پس ماندگان او فرمود
پنجم جگت سنگه و هاشم بیگ و دیگر سپاه شمالی که سار سعادت بار یافتند - و پاداش
نیک پرستاری برگرفتند - و ملوک^(۳) چند راجه نگر کوت را بدرگاه آوردند - به بخشش
و بخشایش سرافرازی یافت *

و از سوانح بتازگی دلنشین شدن هفته دانی گیتی خدیو - در زندگی عبد الله خان
مرزبان توران (چون از به آرمی پور او آگهی رسید) فرمودند - اگر از تبه کاری باز نه ایستد
از جوانی و دولت بهره نگیرد - و زود بگو نیستی فرو شود - و چون پدر آزاری فراپیش گرفت
بر زبان قدسی رفت - شگفت که فرو شدن او بدیر کشید - درینولا آن کج گرا به نیستی سرا
در شد - و جاوید نفرین اندرخت - چون روزگار عبد الله خان بسر آمد اوزبک خان
عم زاده او سمرقند را گرد برگرفت - و محمد باقی بیاسبانی برنشست - ناگزیر باخسی^(۴)
باز گردید - و نوکل^(۵) بیازش بخارا آمد - و از آوازه آمدن عبد المومن نا ساخته کار برگشت
حصار نشینان بیرون شده در آریختند - و او زخمی بدر رفت - و بهمان زخم از عالم بشد
و پس از ده روز عبد المومن با فراوان لشکر رسید - و در سمرقند بارنگ فرماندهی برنشست
و محمد باقی را بوکالت برگزید - و قل بابا را (که وکیل پدر بود - و پسر از راست گوئی او
برنج اندر) از راه هری بیوفا نوکران او گرفته آوردند - و بدیرین کین جان بشکرد - و آرنندگان را
نیز از پس فرستاد - و بسیاری را دران رستاخیز جانی گزند رسید - و از انجا بتاشکند شد
و دستم سلطان عم خود را با دو پسر (که از دیرگاه پیغوله نشین بود) زندگی بسر آورد
و بیازش اوزبک سلطان اخسی را گرد برگرفت - پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماری
درگذشت - سپس بسمرقند و بخارا باز گردید - از هوا گرمی شبانگاه ره سپرد - چند
بکمین برنشستند - فهم نزدیک ضامن تیردوز گردانیدند - و ماوراء الذهر طوائف الملوک شد
دهم آصف خان فاصیه سا آمد - چون خاطر از انتظام کشمیر لخته فراهم شد او را با سپ بام
برخواندند - در سه روز کوه و دشت در نور دیده بوالا درگاه رسید - و بخسروانی نوازش
چهره بختمندی برافروخت - بیست و چهارم بهارل انکه رخت هستی بر بست - او

(۲) نسخه [ب] حسین خان (۳) در [بعضی نسخه] تلوی چند (۴) نسخه [ا] باشتی (۵)

در [بعضی نسخه] نوکل *

دختِ رای چوگا پرهار است - در زمانِ فردوس مکانی در شرقی دیار پدر او را بپرستاری
جنتِ آشیانی فرستاد - صورت و سیرت او دلپذیر افتاد - چندی در شبستان دولت
سربلندی داشت - چون مریم مکانی را خواستگاری شد او را بجمال گوینده پیوند دادند
گیتی خدیورا نخست شیر او داد - و بشایستگی روزگار گذرانید - جهان سالار را از جدائی او
دل بسوخت - و از بخشاینده دادار آموزش درخواست - سی و درم جگنانه سعادت کورنش
اندوخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفته بیورث خود آمد - و بے فرمان بدرگاه والا
رسید - و چندی بار نیافت - درین روز بر ساده لوحی او بخشوده نوازش رفت - درین سال
پتن دکن گشایش یافت - باستانی شهرے ست بر ساحل دریای گوداوری - بکوشش
میرزا علی بیگ اکبرشاهی گشوده آمد - و غنیمت آویزش نموده راه گریز سپرد - درینولا
بزابلی کشاورز سترک بخشش رفت - بیست و پنجم امرداد هشت یک خراج کابل
و مضامات آن تا هشت سال بخشودند - و فراوان مردم را نشاط در گرفت - سی و یکم میرزا
کیقباد را پسر بزاک - او بزرگ پور میرزا حکیم است - گیتی خداوند بدخت عاقل حسین میرزا
برادر محمد حسین میرزا پیوند فرمود - درین هنگام فرزند روشن اختر فرخی آورد - کشور خدیو
بزم نشاط بر آراست - و بهرمز نامور گردانید - غره شهرپور آصف خان را بکشمیر باز گردانیدند
و بسا اندرز آویزه گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمد شاه آبادی بعدم فلونی^(۵)
در گذشت - از عقلمی و نقلی کلام آگهی داشت - و بارادت گیهان خدیو کام دل برگرفت
هیزدهم سرمست پور دستم خان نقد زندگی بسپرد - از باده پیمائی در جوانی روزگار او
بسر آمد - سی و یکم شیر بیگ یساول باشی به بنگاله دستوری یافت - تا ازان ملک
آگهی آورد - و از گزیده فیلان امرا برخه بارمغانی برگزیدند - و درین سال و مه دیگر بار
بر ساده لوحی مظفر حسین میرزا قندهاری بخشودند - چون ترکان نا بخرد باز دست ستمگری
برگشودند از روز بازار دآوری نقدی قرار دادند - و اقطاع او بخالصه باز گردید - او دستوری
حجاز گرفته راهی شد - در نخستین منزل از سختی کار و کم نیروئی سراسیمه گردید - و از
سبکسری شرمسار آمد - اورنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند - غره مهر بسجود
قدسی آستان سر بر افراخت - یزدهم قلعه پونا گ - ش یافت - از نامور قلاع برار است
بر تله اساس یافته - سه طرف آن رود باد - هرگز پایاب نشود - بهادر الملک و برخه راد مردم

(۲) در [چند نسخه] جوگا پرهار (۳) نسخه [ب] دیار بود پدر او را (۴) نسخه [ا] پدید آمد (۵)

در [بعضی نسخه] فلغومنی (۶) نسخه [ا] پونا - و نسخه [ب] پونا *

گرد بر گرفتند - نصیب الملک از کم آذوقی بیدار شد - و کلید سپرده به نیایشگری درآمد
 بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد - او پسر خواجه عبد الباری ست - بدو پشت
 پور خواجه احرار - پس از گذارش تورانی پیام رنجور شد - و رخت هستی بر بست
 بیست و نهم سالباهن و روپ سعادت بار یافتند - شاهزاده سلطان مراد بفرمان طلب آهنگ
 آستانبوس در سر گرفت - سران لشکر از دکان گرمی و مزاجدانی نگذاشته عرضه داشتند
 بر آمدن شاهزاده ازین ملک سرمایه برهم زدگی ست - سپس هرچه فرمان شود پذیرفته آید
 و خانخانان باز گردیدن خود را و بر آمدن شاهزاده برگذارد - افسر خدیو را پسند نیامد
 و بر قدسی خاطر گران آمد - سی ام جشن شمسی وزن شد - و جهان سالار را بدوازده چیز
 بر سختند - دل شکفتگی جهان را در گرفت - و تهیدستان آرزومند را روزی فراخ گردید
 درین روز شاه قلی خان محرم از دارالخلافه آگره آمد - و بنوازش روز افزون بلند پایگی گرفت
 درین سال و مه پرتاب سنگه پور راجه بهگونت داس را شگرف سودائے بر دماغ ریخت
 و بجان شکرچی خویش روی آورد - جمدهر برگلو زد - و زندگی دشوار شد - بفرمایش والا
 کار آگهان زخم بردوختند - و بگیرادم بهی پذیرفت *

و از سوانح گشایش قلعه کویل - ازو گزین تر دژے در برار نباشد - درو خوشگوار آب
 فراوان - و نشیمنگاه مرزبان - از آن باز (که این ملک بر قلمرو افزود) از کج گرائی سران سپاه
 دست چیرگی نشد - درینولا میر مرتضی گشاد آن را بانسون سرائی بر خود گرفت - دران
 نزدیکی بنگاه ساخت - و لخته شکوه جاوید دولت بر خواند - از کم آذوقی دلاویز گفتار او
 پذیرفتند - نهم آبان وجیه الدین و بسواس رای کلید سپردند - و منصب و اقطاع و خواسته
 برگرفته بپرستاری در آمدند - دهم نزدیک پاتهری سی و پنج ماده فیل صحرائی نمودار شد
 شیرخواجه سپاه را فراهم آورد - و همه را دستگیر ساخت - شگرف آنکه صد و پنجاه کروه
 چراگاه نشان دهند - یازدهم اجمیر در اقطاع میر شریف آملی قرار گرفت - و بسربراهے آن
 دستوری یافت - دوازدهم خانخانان بولا درگاه آمد - و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت
 شهریار مهربان دل بر کج گرائی او بخشوده نزد خود بر خواند - بوکه باندز سرائی راستکاری
 فراپیش گیرد - روز دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت - از خدمت شاهزاده
 سلطان دانیان لخته سرگران شده جدائی گزید - از داد پزوهی باریانت *

(۲) نسخه [۱] خواجه عبد العلیم است (۳) نسخه [۱] نزدیک مانهری سی و پنج - و نسخه [ب]

نزدیک پاتهر سی و پنج *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر بدانجا رسیدند شاه عباس از روشن ستارگی بمان شایسته فرزندان به نیایشگری بر نشست و با افزار شاهنشاهی را (که با ایلچیان بود) انصر بختمندی گردانید - دستور نامه جهان سالار بر ستاند - و بکار کرد آن سعادت اندوخت - و منوچهر بیدگ را که از خاصان او ست با نیایش نامه و گزین ارمغانی روانه درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت و بخسروانی نوازش سر بر افراخت - صد و یک اسپ گزیده عراق (در آن میان اسپه بود پنجمساله - از دریای گیلان برآمده - جز دوسه مو بر کاکل و دم نداشت - بخوش سنجی و کردار بے همتا - در راه بمرود) و گزین قسراق (یکی را پنج هزار روپیه ارج بر نهادند) و سه صد پارچه قماش (همه دست باف ارستانان نامور) و پنجاه کارنامه غیاث نقشبند و نادر قالیها (جفته ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمدها و شگرف پائینچها و رومی اوتکها و توشکهای مرصع و گوناگون تخم و نه بز مرغز (که صوف و خارا از پشم او بر سازند) و دیگر تنسوقات و پانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد - و فرادان عراقی تکار درین قافله بود - درین روز راجه باسورا بزرگ شاهزاده بگورنش رسانید - و لغزش او بخشوده آمد *

چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهی بسیج آن بود که فیروزی جنود بسرکردگی بزرگ شاهزاده بتوران شتابد و آن موروثی ملک بقلم رو در آید - (چون آن نونهال دولت از دستان سرائی برخه هندی پرست دل بدین نهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروزد) از پیشانی هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام هزاره لایان ناتوان بین برگذارند - شاهزاده سلطان مراد را بسیج آستانبوس در سر نیست و ناسزا گفتارها بزبان این و آن دادند - و شاهزاده دانیال را (که از آله آباد پیشتر شتافته بود) نکوهیده روش و نمودند - شهریار دربین یورش جنوبی دیار از راه دارالخلافه آگره فرابیش گرفت - اگر گذارده راستی فروغ دارد نخست بچاره گری آن دل باید بر نهاد و سپس بگشایش دکن - که از دیرباز فیروزی سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستی در انجام آن کار درنگه میرود - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

(۲) نسخه [۱] و منوچهر را (۳) در [بعضی نسخه] ازان میان *

سال است (که پنجاب بقدسی قدوم آبادی دارد - و گروه‌ها گروه مردم را فراوان دلبستگی) بدین یورش دل نمی نهادند - گاه شورش تاریکیان بے سرو و بن را دستمایه بازداشت می ساختند - و زمانه آشوب سرتابان شمالی کهسار - از گرم بازاری مدارا لخته درنگ افتاد و از انجا (که ایزد توانا بایست جاوید دولت را از هنگام برنگذرانند) پیشین آهنگ نیرو گرفت و بیست و ششم آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شب پنجشنبه فیل سوار خرامش شد - مریم مکانی و دیگر بیگمان و بسیاری پردگیان اقبال و سلطان خرم را در دارالملک لاهور گذاشتند - خواجه شمس الدین بخدمت گذاری والا درگاه و سربراهع آن صوبه و میرمراد به بخشی گری و ملک خیرالله بکوتهالی نامزد گردیدند - سی ام در نخستین منزل ابوالقاسم تمکین از کشمیر آمد - و دولت بار یافت - سیزدهم آذر نزد گوبندوال دریای بیاہ بفیل گذشتند - و فیروزی سپاه برآه پل - درین روز منزل ارجن کور از قدوم شاهنشاهی تازه فروغ برگرفت - پدر بر پدر پیشوای برهمن کیش است - و فراوان نیایش دارد - چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند - درین ولا قلعه سیل گدهه برار گشایش یافت - مسعود خان حبشی داشت - و سکه جل گانو بحیله سازی برگرفت نخست زه و زاک را درون فرستاد - و بدان بهانه برخی بوم نشین را بدانجا برد - و چیره دست آمد - شاهزاده سلطان مراد سندر داس را با چنده نامزد فرمود - و او گرد برگرفت - نوزدهم دژنشینان بزینهار کلید سپردند - و درین سال ولی بیگ پور پاینده خان از بنگاله آمده بمسعود قدسی آستان سربلندی یافت - از پیشکش او بیست و دو فیل گزیده بود *

و از سوانح گشایش پرناله^(۳) - همان زنگی نژاد داشت - افسون کار آگهان درنگرفت بکوشش رای گوپال دونکر خان گوند یکجہتی گزید - و برخی عیال آن دژنشین (که فرود آمده بود) برگیراند - ناگزیر به نیایش گری در آمد - چون شاهزاده بتماشای کاریل بیرون شد نزد آن قلعه گذاره افتاد - و آن دژبان آمده دید - بیستم بارلیای دولت سپرد در بلندی و استواری و فراخی و عمارت فزونی کم همتا - شاهزاده بر فراز آن برآمد - و از انجا بشاه پور باز گردید - و درین روز قلعه مانپور بدست آمد - لخته میرزا خان گرد گرفته بود چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزد خود برخوانده نذر خان را با برخی فرستاد زنگو نانو^(۵) هیبت راو علی خان گزررای و برخی چند بار برآمده آویزش نمودند - و از

(۲) در [بعضی نسخه] و بسکه - والله اعلم (۳) نسخه [۱] برناله (۴) در [چند نسخه]

انده خان را (۵) در [بعضی نسخه] زنگو - و در [بعضی] زنگو (۶) در [چند نسخه] ناتو *

آذوق کمی بزیهار سپردند - بیست و یکم نزدیک لودهیانه رود بار ستلج فیل سوار هرگزشتند و فیروزی جنود از راه پل گذاره شد - ^(۱)دیگر روز میرزا شاهرخ بسجده نیایش کام دل برگرفت فرمان والا بطلب رفته بود - غره شهرپور از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفت - و لخته در مالوه برآسود - و از آنجا بوالا درگاه رسید - بیست و ششم سهرند مخیم سرادقات اقبال شد ابوسعید عمل گذار آنجا از دیرباز نشیمنه چند برافراخته بود - آرزوی قدسی قدوم کرد و پذیرفته پایان روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهی شد (که بدست آویز ستمگری برافراشته است) درنگ را دران منزل سزاوار ندیدند - و با آنکه خیده و خرگاه برپا نبود و شب تاریک بصحرا رفته برآسودند - بامدادان سیر دلگشا بانها فرمودند - و عشرت و عبادت فراچنگ آمد - درین روز چلهی بیگ باستان بوس رسید - و نوازش یافت نیاگان او از رئیسان تبریز اندک - در خرد سالی بدانش اندوزی نشست - در قزوین پیش خواجه افضل ترک (که در فهم و فطرت یکنه روزگار بود) و در شیراز نزد مولانا میرزا جان (که در حکمی علوم کم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حال او و نقبای نساب بهمایون عرض رسید منشور طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پسین را کهن سالی و بنگاه دوستی باز داشت *

و از سوانح بخشش ده دوازده پنجاب - چون لاهور چنده تختگاه شد کارپردازان سلطنت از گران ارزی ده دوازده بردست مزد جهانبانی افزودند - چون آگهی شد (که از کوچ ریات اقبال ازرها بنخستین پایه بازگردید) شهریار دادگر افزوده را بخشود^(۲) - و که و مه را گران دوش بخشش گردانید - چهارم دی حیدری پور^(۳) خانخانان بسوخت - در سرائے پس از باده پیمائی غنوده بود - آتش درگرفت - از بیهشی نیارست بیرون شد - پنجم میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد - و بسجود قدسی آستان کام دل برگرفت - چون آگهی رسید (که از میگساری راه دادگری نمی سپرد) برای رهنمونی نزد خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشیره خان اعظم میرزا کوکه در گذشت - او کوچ خانخانان است - باگهی و پارهائی روشناس در انباله رنجوری او افزود - و در آنجا باز داشتند - و آن دو امیر چند روزه دستوری گرفتند دران سال و مه نقد زندگی بسپرد - شهریار را دل بدر آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم میرزا را در شکار گاه زخم رسید • باشه پور رایحال بدرختم برنشست - همراهان میرزا برگرفتند برخی راجپوت بآروزه بر جوشید - میرزا باهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت - ناگهانی شمشیر

(۲) نسخه [۱] میوم دی بخشود (۳) در [بعضی نسخه] خانچهان *

بدست رسید - و از کار آگهی آن بے راهه روان را بسته برای سال فرستاد - شهریارِ دوربین بر بردباری و مردمی او آفرین فرمود - فہم ابوالقاسم تمکین را در بہار اقطاع دادند - و بیاسبانی آنجا دستوری یافت - درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند - در گروہِ عمامہ داران می زیست آرزوی عمل گذاری اورا کالیوہ ساخت - تھانیسّر (کہ بنگاہ او بود) بدو سپردند - از بد مستی دنیا کہن کینہا را تازہ بر ساخت - و بجان گزائی نیکوان برخاست - (چون داد خدا را بدان شهر گذارہ شد - و لختہ ستمگاری او خاطر نشین گشت) بسزای کردار خود رسید - نوزدہم دارالملکِ دہلی خیمہ گاہ شد - دیگر روز خواہش شیخ فرید بخشی بیگی پذیرائی یافت - مراسم پیشکش و نثار بجای آورد - و لختہ پذیرفته آمد - از انجا کشتی سوار بر تربتِ جنتِ آشیانی رسیدند - و آدابِ زیارت گوہرِ بزرگی بر افروخت - درینولا ایالتِ دہلی بمیر عبد الوہاب بخاری باز گردید - چون پیدائی گرفت (کہ شام خان شهر را بچندے آزر سپردہ خود بتن آسانی می زد - و زیرستان را بیدادی آزرده دارد) اورا بعتاب گاہ داشتہ برگرفتند - و آن سید را از گوشہ نشینی بر آورده بدان خدمت برگماشتند - و بپایہ پانصدی بر آوردند *

فروع یافتن دارالخلافہ آگرہ بقدمی قدوم شاہنشاهی

گیتی خداوند دو ماہ و بیست و یک روز داد دہان^(۲) چالش فرمود - از ہر سرزمین تازہ فیضے برگرفت - و سه روز برای مردم آمودگی مقام شد - گروہا گروہ مردم پذیرا شدہ گوناگون نشاط اندوختند - و نثارها بر افشاندند - شهریارِ پایہ شناس ہریک را بنظمے خاص دل بدست آورد - در والا نشیمفہای قلعه ہمایون نزول شد - بہر گوشہ بزمے آراستہ گشت و در ہر ناحیتے جشنے انتظام گرفت *

بیا کہ رایتِ منصورِ پادشاہ رسید • نویدِ فتح و بشارت بمہر و ماہ رسید

سپہر دور خوش اکنون زند کہ ماہ آمد • جہان بکام دل اکنون رسد کہ شاہ رسید

سگالش آن بود کہ بشہر در نشدہ همان جنوبی یورش فرا پیش گیرند - از انجا (کہ خاطر والا از دیر آمدن شاہزادگان نگرانی داشت - و یافتہ درایان بیصرفہ گو نو نو داستانہا بر می طراز بدند) عنان باز کشیدہ بژرف نگہی نشستند - و شاہزادگان را بتازگی بر خواندند از انجا (کہ نگارندہ شکرنامہ ہمراہ دریافتہ خویش را بے اندیشہ فلان و بہمان عرضہ میدارد

و به دید دولت را بشیوا زبانی بر میگذارد (فرصت طلبان کج گرا غرض آلود و نمودند و بدستان سرائی اینان بیست و پنجم باوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت - فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - و نه آن گرامی فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمان یکجتهی بر بندد - و به دید میرزا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوری مالوه شد - که در اقطاع خود سامان سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - درین روز میرزا رستم را رایسین^(۳) و آنحدود جایگیر کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجمیرسو فرستادند - تا امرای رانا را مالشے بسزا دهد و بهریکه از بندگان گزین اسپ و خاصه خلعت دادند - و نگارنده شگرفنامه را فیل مست برافزودند - بیست و هشتم ایلیچ کاشغر رسید - شهریار گردانان را با برخه تنسوقات فرستاده بود از راه نا ایمنی نیارستند رفت - محمد خان ازین آگهی در خون بالید - و سپاسگذاری یاد کرد - میر امام را با ارمغانی روانه درگاه ساخت - و در راه یغمائی شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - درین روز سعید خان از بهار آمد - و بمسجد قدسی آستان پیشانی برافروخت غره اسفندارمند قلعه لوهگده دولت آباد دکن گشایش یافت - میرزا علی بیگ اکبر شاهی نزدیک یکماه گرد بر نشست - دژ نشینان بے یاور از کم آبی و کم آذوقی زینهاری شده کلید سپردند سیوم میرعارف اردبیلی در دارالخلافه آگره نقد زندگی سپرد - گویند او پور سام میرزای صفوی ست - ریاضت گر و تجرد گزین بود - ازو شگرف کارها برگذارند - یازدهم مغزگاه میرزا کوکه را فرخی بخشیدند - و مادرش^(۵) را (که در سوگواری ماه بانو بجان گدازی افتاده بود) بدل آمیز پریش غم زدائی فرمودند - در مردن گاه دخت لخته او را درنگ رفت - و درین هنگام رسید - و بجان داروی مهربانی زندگی یافت - درینولا ایرانی و خشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس یازش خراسان در سر گرفت - و اتم سلطان خویشاوند عبدالله خان را بشگرف آویزه بر شکست - و آن ملک برگرفت - و میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیازنامه و برخه گزین بارگی و دیگر کالا فرستاد - و دستمایه این گشایش یکجتهی والا درگاه برشمرد - و داستان سپاسگذاری بر خواند - پانزدهم بمسجد قدسی آستان سر بلندی یافت و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت *

(۲) نسخه [ب] سامان نماید (۳) نسخه [۱] اردیس و آن حدود (۴) نسخه [ز] جایگیر داده

رخصت دادند (۵) نسخه [۱] بیچه را - و نسخه [ب] منیجه را - و نسخه [ز] پنجه را (۶)

در [اکثر نسخه] تتم سلطان خویشاوند *

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از چهارم دور *

روز یکشنبه بیست و سیوم شعبان سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشید گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و کهن روزگار را نوبی بخشید ایزدی فیض را در باز گردید - و پزمرده گیتی تازه روئی گرفت - افسرخدیو اورنگ را بسپاسگذاری برآراست - و بر فراز داد و دهش برنشست *

* بیت *

جهان پیر برنا شد دگر بار * بنفشه زلف گشت و لاله رخسار
زمین از بس گل و سبزه چنان بود • که گوئی پر ستاره آسمان بود
تا هنگام شرف خرمی بر خرمی افزود - و که و مه را دل شکفتگی در گرفت - روز
فوروز شاهزاده سلطان دانیال سعادت بار یافت - و بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد
صوبه آله آباد را بدادگری و کار آگهی آباد گردانید - و بشاهنشاهی فرمان باده پیمائی (که از
اندازه برگزیده بود) واهشت - (چون قلعه باندو بان نونهال دولت نامزد شد - و بتماشای
آن رفت - و از انجا بحاجی پور) دلپت اجینیه (که از جا استواری و سامان فزونی سرتابی
داشت) آمده دید - و گزیده فیلان پیشکش آورد - و از کم خردی آهنک گریز نمود - او را
برگرفته بدرگاه آورد - پس از چاره سازی این بومی بنخچیر افکنی و مالش سرتابان لخته
پیشتر چالش رفت - و چون از دستان سرائی غرض پرستان آگهی یافت دست از همه
باز داشته بوالا درگاه باز گردید - بیست و هفتم اسفندارمن ازان کنار چون نیایش برگذار
و دستوری بار نیافت - هر آغاز همایون جشن برخوانده نوازش فرمودند - از گزین پیشکش او
دوبست و شش فیل نامور بود - نه ازان خاصگی پایه برگرفت - جهان سالار را از دیدار
گرامی فرزند دل بر شکفت - و یافه گذاران فتنه دوست سر بجیب شرمساری در کشیدند
کیچک خواجه افتخار بیگ حسن قلی ولای بیگ و بسیاری همراهان دولت کورنش اندوختند
درین روز لاله پور راجه پیربر از بنگاله آمد - او را باندرز گذاری برخه امرا فرستاده بودند
و اگر نامور فیل یابد همراه آورد - فرموده بجای آورد - شازده گزین فیل برگذرانند - ششم
رام سنگه پسر مدهکر پناصیه سائی روشن جبین گشت - از دیر باز بشور افزائی میزیست
از رسیدن همایون ریات بیدار شده راه بندگی سپرد - و نوازش یافت - یازدهم آصف خان

بمسجود نیایش سر بلندی اندوخت - بفرمان والا در بیست روز خود را از کشمیر رسانید و بخسروی نوازش سر بر افراخت - درین روز راجه راج سنگه دولت بار یافت - در لشکر وکن بود - بخواهشگری او منشور طلب رفت - و کار بند آمد - و نیز چتر بهوج بدان سعادت رسید پدر او جگم از بومیان مالوه است - چون رخت هستی بر بست روی نیاز بدرگاه والا آورد و جانشین او ساخته راجگی دادند *

درینولا کهدوله گشایش یافت - از گزین قلعههای برار است - و برزخه میدان آن و گوندوانه شاهزاده سلطان مراد برخه را بسرکردگی شیخ ابراهیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذوق لخته کمی پذیرفت سید حسین^(۴) و بسواس رای و دیگر دژ نشینان از خواب سرکشی برآمدند - سیزدهم امان گرفته کلید سپردند - و بپاداش آن منصب و جایگیر یافتند - چهاردهم سمانجی خان و میر شریف آملی و شیخ عبدالرحیم از تیول خود رسیدند - و بزمین بوس مژگانی سعادت اندوختند - نوزدهم جگت سنگه از ناگور بوالا درگاه آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ تبریزی بوپسین خواب غنود - در نظر و تاله غراوان رنج برده بود - و بسا دلویز گفتار صوفی بر زبان داشت^(۵) - بیست و پنجم ایلیچ بدخشان رسید - چون ماراء النهار طوائف الملوک شد دران کهسار یکم از فرومایگان خویش را محمد زمان پور میرزا شاهرخ و نمود - و دیگره خود را همایون پسر میرزا سلیمان - و یکدیگر را دیده ولایت را دو بخش گردانیدند - نخستین نیایش نامه با نعمت الله روانه درگاه ساخت - و زر کامل^(۶) را شاهنشاهی سکه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگی برآمدن خویش از شورش کابل و شرمساری از سرگذشت قاسم خان گذارده بود - هرچند بسیاری نه پذیرفتند و بساختگی برگرفتند آمده نوازش یافت - هشتم اردی بهشت نورای احدی بیاسا رسید در پیشخانه شریف ارمینی^(۷) باده پیمود - و با یکدیگر در آویختند - و بخانه او رفته جان بشکرد و باد افرا بر گرفت *

و از سوانح گشایش ناسک - باحمدنگر گراید - دوماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد بهرجیو و برخه سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امینی و کار آگهی آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلهای هران را بهم پیوند داد - و گزین آویزشها رفت - نهم فیروزی سپاه چیره دست آمد - یازدهم نگارنده شگرفنامه نزدیک برهان پور رسید - بهادر خان

(۲) نسخه [ز] هشت روز (۳) نسخه [۱] کهدول - و نسخه [ب] کهرله (۴) در [چند نسخه] حسینی (۵) در [بعضی نسخه] راند. (۶) نسخه [ز] کابل را (۷) در [بعضی نسخه] با امینی (۸) نسخه [۱] برهان پور رسید *

مرزبانِ خاندیس در چارکروهی آسیر پذیرا شد - و قدسی فرمان و خلعت را بآئینِ بندگانِ سعادت گرا برگرفت - و سجدِ نیایش بجای آورد - هرچند خواهش نمود که روزی چند بایستد نه پذیرفت - بامدادان از برهانپور دور دست^(۲) گذشته فرود آمد - پایانِ روز تند بادها برخاست - و سخت بارید - دیگر روز ناگزیر درنگ نمود - بهادر خان آمده همگی روز بسربرد چون بسیاری سخنانِ تلخِ نمای شیرین اثر گفته بیورشِ دکن رهنمون شد او از تن آسانی بعد سرائی برنشست - و کبیر خان پورِ خود را با دو هزار سوار روانه ساخت - خواست که مرا بخانهٔ خویش برد - و بمیزبانی پردازد - پاسخ رفت اگر همهی میگردید پذیرفته میشد چون این راه بسته دید برخه کالا و خواسته بارمغانی فرستاد - چنان برگزیده شد با ایزد بیهمال پیمان رفته که تا چار چیز فراهم نشود از کس برنستاند - نخست دوستی - دوم آنکه دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آرزومند نبود - چهارم احتیاجِ خویش - گرفتم سه طراز پیدائی دارم - چهارمین را چه چاره برسازد - شاهنشاهی نواخت نقشِ خواهش بزوده - و زروسیم بار در بار از کار آگهی فرا گرفت - از شگرفی گفتار بشگفتی در شد *

سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود مستی این نشاط بزم را خمارِ اندوهگینی در پی - و هشیاری^(۳) این سور را بخارِ ناکامی در سر - کرا ازین سرگذشت جان فرسا جگر خون نیست - و گدام دیده ازین خونابه جگرگون نه این تودهٔ خاک گذشتنی ست - و گذاشتنی - و این تیرهٔ صغاک نیفروختنی و انداشتنی پیوند ها همه گسیختنی ست - و تلخ آباها همه کشیدنی - نیرنگی کهن روزگار بر گوید یا توانا تری دست تقدیر برگذارد - شایسته کار و آزم دوست بود - با کشاده دلی فراخ دستی داشت - و با آهستگی رادمردی - در یوزه دلها رفته - و از گرد آلودگان روشن درون همت خواسته - از بد گوهری خود کامانِ خویشتن بین لختهٔ بسرگرانی افتاد - و برخه سوانِ سپاه بکار شکنی^(۴) دل نهادند - از احمد نگر ناکام باز گردید - و بدر از غم در شد گوهرِ هوشمندی را آن تابش نماند - و سر رشتهٔ دل بدست آوردن قدری از دست رفت - و مداهنه را از مدارا نیارست باز شناخت - چون پور او در گذشت یکبارگی جوهرِ خرد تیروگی پذیرفت - و بدمسازمی طبیعت پرستاران نا بخرد بپیمائی

(۲) در [چند نسخه] ورود تبتی گذشته (۳) نسخه [ب] این سودا را (۴) نسخه [ز] دل بر آلودند *

نشست - می افزونی بصرع آورد - و دل بچارہ گری نمی نہاد - چنین درد جانکاه را بر نہفتے و خورش کم گواریدے - سیزدہم آبان پیدشیں سال بدیدن کاریل روانہ شد - پس از نماشای آن بایلیچ پور رفت^(۳) - و درانجا تب کرد - چون فراز پرنالہ بر آمد افزایش گرفت - و شکم درد افزود - و نیرو و حس کمی پذیرفت - نہم دی^(۴) بشاہ پور باز آمد - و پزشکان بچارہ گری برنشستند - لختہ بھی روی داد - و از آوازہ رسیدن شاہنشاہ والا شکوہ بدار الخلافۃ آگرہ و طلب او بدرگاہ مقدس بفراخنای آندوہ در شد - چہ از شرمگینے بادہ شیفتگی دل باستان بوس نہادے - و امرا بدیگر روش وا نمودے - چون از آمدن نگارندہ اقبال نامہ آگہی رسید نہم اسفندارمذ بسوی احمد نگر کوچ فرمود - ہمگی سگالش آنکہ این یورش را دستمایہ نا رفتن سازد - و نوروزی جشن این مال را نزد تمزی^(۵) بر آراست - شانزہم اردی بہشت نزدیک دیہاری بر ساحل پورنا بیست کرہی دولت آباد صرع سختی^(۷) گرفت - و بیست و دوم دران بیہوشی بعروی عالم شتافت *
* شعر *

فغان ز آفت این رنج سازِ راحت سوز * فغان ز گردش این جان شکارِ جور پرست

کہ صورتے کہ بعمرے نگاشت خود بسترد * کہ گوہرے کہ بسے سال سفت خود بشکست

کہ و مہ را دل بسوخت - و آشنا و بیدگانہ را ماتم در گرفت - چون از بیماری آگہی شد خدیو عالم جالینوس روزگار حکیم مصری را روانہ ساخت - و آصف خان نیز نامزد شد کہ در راہ درنگ نہرود - فرستادگان این سرگذشت شنودہ از راہ باز گردیدند - گیتی خداوند را بنام کہ با فزون دل بستگی خویشتن را از پراگندگی نگاہداشت - و درونی غم را چارہ گر آمد بہ نیروی اسبہدے جهان معنی آرامش گرفت - و ہر شداری بیہشان آمادہ گردانید - کیقباد از فرو شدن جگر گوشہ خود شکیبائی در باخت - و خویشتن را بہ بے آرامی سپرد - لقمان حکیم بپزشکی روی آورد - و از گیرام مداوا بر ساخت - اندرز نامہ بر نوشت - و چنان بر گذارد رفتن عنصری فرزند ازین تیرہ خاکدان بقدسی عالم اندوہ مایہ دانا نگردد - و پیوستن را گسیختن نشمرده دلتنگ نرید - مرا غم آن فرو گرفته - مبادا پور خورد را کہ صبر نام دارد روزگار سپری کرد - و پیمانہ پر شدن خاکی نہاد سرمایہ نیستی آسمانی نژاد آید - این دلاویز پیام از شاد خواب بیخبری در آورد - و بایست وقت فرا پیش نہادہ بدل آبادی کوشید

(۲) در [بعضے نسخہ] گوارا آمدے (۳) نسخہ [۱] شتافت (۴) در [اکثر نسخہ] و ہر پای نیرو

و حس کمی پذیرفت (۵) در [چند نسخہ] تمزی (۶) نسخہ [۱] ہشت کرہی دولت آباد

(۷) در [اکثر نسخہ] صرع سختی گرفت *

(۲) و زمانه فرخی را سپاس گذراند - شهریار روزگار کار حکیم آموزگار میکند - با چندین بار وابستگی آزاد میزید - و هنگام ماتم نشینی داری سوگواران برمی سازد •

انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن به شگرفی اقبال روزافزون

نگارنده گوهربین نامه چون دستوری یافت برخی بزرگان بکار شکنی برنشسته - و بدستانسرایع اینان بسا دیرین همراهان جدائی گزیدند - ناگزیر بنگهداشتن تازه سپاه دل بر نهاد از بخت یاری فراوان لشکر فراهم آمد - هرچند هواخواهان نکوهش وام برگذارند دست ازان باز نداشت - و چشم بر شورش گشاده بود - چون بسی گروهی اردوی شاهزاده رسید تیزرو پیکان نگاشتهای میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازان دولت آوردند - برگذارده بودند شاهزاده را شگرف رنجوری فرو گرفته - جریده خود را رساند - بو که دگرگونگی بدسکالان^(۳) چاره پذیرد - و که و مه از آوارگی باز ماند - از دستان فروشی بزرگان والا درگاه دل انسدگی داشت هرچند همراهان در بازداشت دیو افسانها بر خواندند بشتافتن گرم تو شد - همگی اندیشه آنکه نقد زندگی در کار ولی نعمت بسپرد - و لخته سپاس دولت رسیدگی بزبان کردار برگذارد - نوزدهم از دیول گانو با چنده تیزتر راند - و شامگاه بدانجا رسید - آن دید که هیچ کس مبیناد - کار از چاره برگزیده - و گروه گروه مردم آسیمه سر - و جوق جوق ره سپر آوارگی - سران سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده را بشاه پور رسانند - برگذاردم در چنین آشوبگاه (که که و مه را دل نزاری فرو گرفته - و شگرف شورش برخاسته) با غنیم نزدیکی و بوم بیگانگی باز گردیدن بگزید خویش در بازیدن است - درین گفتگو آن گلدسته پزمرده و شورش بلندی گرا شد - چنده از تبه سکالی و برخی بهاسبدانی^(۴) بفه ربار و لخته به یقادرئی فرزندان جدائی گزیدند - بایزد یاری ازیں شمارے هر نگرفته دل بسر انجام سپاه و بایست وقت بر نهاد - و نعش را با درونی پرستاران روانه شاه پور گردانید - و آن سفرگزین را درانجا باصانت سپردند - لخته تورانی از اردو بیرون شده فتنه افزائی در سر گرفتند - هرچند اندرز گوئی رفت نخوت افزود - درین هنگام سپاه پس مانده (که افزون از سه هزار سوار بود) در رسید - گفتار مرا فروغ دیگر شد - و کچ گوایان آزرمت ستیز بسخن نیوشی گوش دل بر نهادند - لیکن خرد و بزرگ را خواهش باز گردیدن در سر - داستان فروشدن منعم خان خانخانان و برهم زدگی بنگاله و بر آمدن شهاب الدین احمد خان از گجرات و شورش

(۲) نسخه [ب] و زمانه فرخی را (۳) در [اکثر نسخه] پزشکان (۴) نسخه [اب] بوساندن •

آن ملک و مانند آن بگوناگون روش بر گذاردند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بیهمال بود و چشم از غرور اقبال شاهنشاهی نور آگین) نپذیرفت - جهان بگرانی در شد - و بسیاری خشم گرفته جدائی گزیدند - بحقیقی کارساز روی دل آورد - و بهیچ پیش رفتن در سر افتاد بیست و هفتم بگشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیشروی دلها را نیروی دیگر شد - و لخته پیاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندر ز نامها فرستاد - و ننگدان را دستیاری نمود - (آنچه خزینة شاهزاده بود - و از کالا آنچه سزوار فرستادن درگاه والا نبود - و هر چه با خود داشت و بوام توانست بهم رسانید) بر افشاند - در کمتر فرصت رفتگان باز گردیدند - و هنگامه گرمی پذیرفت همگی قلمرو شاهزاده را بگزن روش پاسبانی شد - مگر ناسک که از راه دوری و نایمی آگهی دیر تر رسید - و آوازه در گذشتن شاهزاده و ناامیدی از کار پرداز ملک پاسبانان آنجا را پراکنده ساخت - و از کونه بسیچی فرستادگان اگر چه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیاری جا بر قلمرو افزوده آمد - هر چند دمسازان والا درگاه عرائض مرا بر نخواندند و چنین سرگذشت را به تبه سکالی بر نهفتند - از آنجا (که بایزیدی درگاه نیایشگری داشت - و توجه گیتی خداوند روز افزون) سر براهی فیروزی سپاه (که اندیشه زمانیان بر قنات) بگزن روش دست داد - و دور و نزدیک بشگفت در شد - ایزدی سپاس از نیروی امکان بیرون است از من ناتوان چه آید *

نه من مانده ام خیره در کار او * که گفت آفرین سزوار او

لیکن بخيال پرستی لخته به نیایشگری پرداخت - و هر ایا سپاس گذار آمد - گاه این در دل که نهفته دانی کشور خدا بتازگی دلنشین که و مه آمد - بے تکاور من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامی برگرفت - و از پیغوله دانش اندوزی بر آورده بوالا پایگی رسانید و گاه این اندیشه که سکالش مرا بے منت این و آن فراز کردار بر آورد - و طنز سزایان بارگاه را زبان خاموشی و دل پشیمانی در گرفت - و گاه این در خاطر که باقتضای حسد ناتوان بینان کجرا بر من یکجهت زبان نهمت برگشودند - و از درگاه والا دور انداختند - و کارساز حقیقی سرمایه بلند پایگی ساخت - و اینان را بجاوید شرمندگی بر نشاند - و ازین (که بے آویزه مرد آزما این دشوار باسانی گرائید) طبیعت چندان شادمانی نیندوخت بنام ایزد که صفتگاه دل را این دشوار پسندی تیره نمی سازد - و یازش خانگی دشمن گزند نمی رساند *

(۲) نسخه [ز] دانش آموزی (۳) در [بعضی نسخه] و باطل سرایان دولت را (۴) نسخه [ب] بلندنامی *

و از سوانح فرو شدنِ معصوم کابلی - ازان باز (که بناسپاسی کالیوه شد - و در بنگاله گردِ شورش برانگیخت) بناکامیها افتاد - و چون بدلخرایش سیلیمی روزگار از خواب درنیامد زمانه برنجوریهها در انداخت - سیام به نیستی سرا در شد - و هنگامه خاوری فاسپاسان بیفسرد - سیوم خورداد مهین پرستارے از شبستان دولت آهنگ قدسی عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهی آمد - پردگیان شاهی مشکورا غم در گرفت - و فرزندان پرده نشین شاهزاده خانم را حال دگرگون گشت - و بدلدھی و اندرزسرائی جهان سالار لخته آرامش پدید آمد - درینولا ستونده گشایش یافت - (چون راقم شگرف نامه پس از فرو شدن شاهزاده سلطان مراد بکار سازی سپاه و نگاهبانی ملک و گرفتن ناگشوده جاها پرداخت) سندر داس را با بسیاری بگشودن قلعه تلنوم^(۲) نامزد کرد - او از کار آگهی بوخه بوم نشین را بخود یاور گردانید - یکی از اینان دژبان را بیورت بر خوانده آن خدمت گذار را آگاه ساخت تیزدستان پیوسته دل بکشایش بستند - درونیان لخته در آویخته زینهاری شدند - بیست و هفتم کلید سپرده کام دل بر گرفتند - سیام مریم مکانی بدار الخلافه آگره رسیدند - چون در جنوبی یورش لخته درنگ رفت دلاویز نامه فرستاده آرزوی گرمی دیدار فرمودند - و سلطان خرم و بسیاری شبستانی پرستار را بهمراهی بر خواندند - چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخه سران پیشواز رفته سعادت اندوخت - و دران روز انصر خدا پذیرا شده مراسم بزرگ داشت بجا آورد - تا امروز سانحه ناگزیر شاهزاده سلطان مراد را کس بهمایون عرض نیارست رسانید - و عرائض نگارنده اقبالنامه را بدیگر آئینه بر میگذازند - آن مهین بانو آگاه ساخت - و جهانے بسوگواری بر نشست - گیتی خدیو به نیروی اسبهدمی جهان معنی شورش طبیعت بر نشاند - و چاره سازی غمزدگان مشکو فرمود - دم گیری آن ایزد پرست کارگر آمد - و بے آرامان جانگاہ را شکیبائی بدست افتاد •

• بیت •

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را • تاریخ معالی باد آثار تو عالم را
کار تو بعون الله از عین کمال ایمن • مهر ابدی بادا بر کار تو عالم را

فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائی دکن

تیمار زیر دستان فرمان پذیر و مالش بدکاران سرتاب مهین ایزدی پرستش اورنگه نشینان دادگراست - و دادار بیهمال از فرمادهان جز این دوکار بزرگ نخواهد - لله الحمد شهربار

داد خدا در شناسائی این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادی از خسروانی بسعیج بازنگیرد
 با دردناکی گذشتن گزین پور و غمخوارگی گروهها گروه سوگواران باسایش زبردستان جنوبی دیار
 توجه برگماشت - قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی^(۳)
 بخشند - بهنگام دستوری از رهنمونی تبه بسیجان بدارگاه والا نیامد - از انجا (که ملک پاسبانی
 درنگ برننابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرخ ساعت نامزد فرمودند - و شب دوم تیر
 گرانبار اندرز رخصت یافت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغ والا قدم نور آگین
 ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگری و پند گذاری تازگی گرفت - و به بخشش سراچه
 سرخ (که بجز شاهنشاه دیگر بر نیفرزد) برنواختند - و قدسی فرمان براقم شگرفنامه
 آمد - خواهش آن بود که او را نزد خود برخوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم
 چندی بصوری جدائی دل برنهد - و بسربراهی مهمات ملکی و مالی آن نوزبال اقبال
 برنشیند - مرا (که از سر آغاز آگهی جوش و ارستگی روز افزون - و از شگرف کاری نیلی سپهر
 دنیا در افزایش) درینولا (که روشنی گوهر برافزوده بودند) از سخن سازی بدگوهران و روائی
 نادرست گفتار رستگاری از بار هستی خواهش رفتی - (چون لخته بایزد یاری بلند نامی
 اندوخت - و صوری دستگاره پایه برتر نهادند - و درین کشاکش روحانی و نفسانی منشور والا
 رسید - و هر دو آهنگ را مایه ده آمد) از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سری درگرفت
 و از اندیشه آبادی بخویش آمد - و همان کار را پیش گرفته بانتظار قدم آن گوهر کان شهر یاری
 بر نشست - درینولا روزگار سید قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد او را درین یورش
 پیشتر فرستاده بود - و بسیاریه راد مرد آزمون کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگی روی داد
 جریده باز آمد - و براقم شگرف نامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید - و چندی
 آبادجا برگرفت - ششم نزد قصبه کنه دولت آباد بامتلا در گذشت - هشتم نگارنده شگرفنامه
 میوزا خان را با بسیاریه بناسک روانه ساخت - و میوزا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت
 که زود بلشکر پیوند - اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند
 فرسید - پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بعلوی عالم شتافت - و پودگیان والا مشکو را
 بغم انداخت - بچاره سازی شهریار دیده ور برخه بصبر گرائیدند - و چندی را بگلشن سرای
 رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانسنگهه بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت
 و گزین پیشکش بنظر همایون در آورد - ازان میان پنجاه الماس گران ارز - آرامش افزای بنگاله

(۲) نسخه [ز] شناسائی و کردار (۳) نسخه [۱] بلند پایگی (۴) نسخه [۱] بهوش آمد *

بود - و فرمان داشت هرگاه خاطر از ملک و پردازد بدرگاه بازگردد - و چون دران دیار لخته ایمنی روی داد این سعادت اندوخت - و نوازش برگرفت - بیست و هشتم قلیچ خان از جونپور رسید - و دولت بار یافت - شاهزاده دانیال بیاسبانی آن صوبه گذاشته بود - خاطر ازان فراهم آورده بوالا درگاه آمد - دوم امرداد بر خوردار پور عبدالرحمن موبد بیگ زندانی شد دلپت اجینیه را رها ساخته کامیاب خواهش دستوری بنگاه دادند - بکین آنکه پدر او در آویزه آن بومی نقد زندگی سپرد در صحرا با برخی سرگشتگان برو ریخت - و آن بوم نشین از کار آگهی بدر رفت - گیتی خداوند نکوهش فرمود - و او را به بند خانه بر نشاند - داد خدا می خواست که بسته بدان بومی فرستد - لیکن بدستگیری برخی رهائی یافت - چهارم شیخ عبد الرحمن را بدولت آباد فرستاد - کار ساز حقیقی چون راقم شگرف نامه را بآرامش دکن برگماشت هر سو کار آگه نامزد کرد - تا بدم گیرائی و فراخ دستی و راک مردی چاره سرتابان بر سازد - درین هنگام دژ نشینان دولت آباد برگذارند (اگر درست پیمان ایمنی بخشد و جائے برای بنگاه داده آید) کلید سپرده پرستاری گزیده شود - لیکن برخی حبشی و دکنی درین نزدیکی میباشند - فوج بمالش اینان نامزد گردد - ازین رو پور خود را (که شایستگی از جبین او برتابد) دستوری داد - و هزار و پانصد سوار از خود و بهمین شماره دیگر سپاه همراه گردانید - درینولا آصف خان بدیوانی کل سر بلندی یافت - گیتی خدیو همواره در کار ملک ژرف نگهی بکار بود - و از گزیر وقت در نگردد - (چون رای پتر داس دست پاره ستانی برگشود - و بدل آزاری برنشست) یازدهم او را به باندهو فرستادند - و نامبرده را بدین والا پایه بر آوردند - قلیچ خان را میرمال ساختند - و رفته رفته دست ازین باز کشید بیست و ششم میرزا شاهرخ بلشکردکن پیوست - چون از درگذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورش برخواست نگارنده شگرف نامه او را بکوشش نزد خود بر خواند - میرزا آهنگ نیز روی نمود - لیکن هرزه لایان نگذاشتند - و ارجوفهای عامه (که در چنین هنگام بر سازند) سرباری شد - چون ایزدی خواهش آن بود (که این نا آزموده بے یاور را بکار آگهی رو شناس گرداند - و ناتوان بیجان را به تیره روز شرمساری بر نشاند) با آنکه چشمداشت از یکجہتی میرزا آن بود (که اگر فرمان نبود - در کار افتادگی بیتابانه خود را رسانید) بنا درست گفتار این و آن از آمدن باز ماند - و هر چند فرمان عتاب آمیز پیهم رسید از عذر سرائی برهگرائی نیامد - چند آنکه حسین را بسزاولی فرستادند - او کام و نا کام روانه ساخت

(۲) در [بعضی نسخه] آن صوب (۳) نسخه [ب] و جائے نو برای بنگاه *

و دران سال بغيروزي سپاه رسانيد - پذيراشده بمنزل آورد - و از پيوستن چنين مردانه پارساگوهر
دل بشکفت - سيوم شهرپور ملک خيرالله را روزگار بسرآمد - او عسس^(۲) دار السلطنه لاهور
بود - و بشايسنگي اين خدمت بجای مي آورد - روزی در خلوتگاه نامور دزدی را (که
در بند بود) نزد خود بر خوانده پژوهش دزديده ميکرد - آن بد کيش بدستان سرائي
چندی همراهم را بدرون آورد - و خدمتگاران او را بيرون فرستاد - و دران تنهائي کار او بانجام
رسانيدند - و پسر او نيز دران آشوب در گذشت *

و از سوانح فرونشستن شورش^(۳) پير - فراخ ملکه بدین شهر گرديد - هزار و یک ده آباد دارد
هر یک بسان شهر - یکماه پيش ازان (که شاهزاده را روزگار بسرآمد) شيرخواجه
با برخه راد مرد برگرفته بود - چون شاهزاده در گذشت بيشتري ارکان دولت بوا گذاشتن آن
برکوشيدی - از انجا (که گشوده آلکا را بجهت واهشتن غنيم را دلير ساختن است) نپذيرفت
چون کارها بشايسنگي گرائيد^(۴) ناتوان بيني بسيارے را کاليوه ساخت - و مخالف را (که از
پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دريا لبريز گردد) شيرخواجه را
بردارند - سر آغاز ريزش دران نزديکي فراهم شدن گرفتند - همگي سگالش آنکه فيروزي جنود
زياده از سه هزار نيست - چون دريا بر جوشد و کمک نيارد رسيد دست يازش برگشائيم
ازين آگهي بامرائے (که پيوستن اينان آسان بود) نامها فرستاد - و در يادري نمودن
سخت برکوشيد - برخه از ناشناسائي و گروهی از تباہ سگالي درنگ کردند - چندانکه ريزش
افزايش گرفت - و دريا بطرفاني جوش برخاست - پانزده هزار حبشي و دکني با شصت
فيل و ديگر ساز پیکار نزد پير آمدند - شيرخواجه (که در راک مردمي و کار پژوهي يکتائي دارد)
فوجها بر آراست - و خود طرح شده از کار شناسي و آتش خوئي رودها و شکستها گذشته بيشتري
شتافت - (هر چند کار آگهان غنيم فزوني و سود مندی احتياط و نشيب و فراز پيش دادن
برگذازند) بگوش در نياورد - ازان ره سپردن نا بهنجار فوجها لخته به پراگند - و غنيم
آراسته در رسيد - هراول (که راجپوتان بودند) بشايسنگي در آويختند - و کار نامه های مردانگي
بجای آورده چيره دست آمدند - قول و برانگار و جرانگار به نیکو خدمتي دست نيافت
درين ميان گروهی (که بر غنجي بودند) اول زور آورد - چگروپ پور جگناته گوبال داس رائهور
سلطان بهائي محمد امين چولي و بسيارے بشايسنگي جان نثاري نمودند - و فوجها پراگندگي

(۲) نسخه [۱] بخش (۳) نسخه [ب] شورش تبر و در [بعضی نسخه] شورش پير - و در [بعضی]

شورش هر (۴) نسخه [۱] برآمد *

پذیرفت - غنیم از پی در آمده رو بشهر نهاد - شیرخواجه پس از گذاره شدن بآویزش درآمد - و بشگرف کارزار روبروی خود را برداشت - وفادار خان و جمعی کار آگهان از برانغار پیوستند - یعقوب بیگ کوچک علی بیگ و چندی گوهردلاری برافروختند - چون بازگردید ناوردگاه را پر از فروشندگان یافت - و از چیره دستی غنیم آگاه شده بدرازنای غم در افتاد و ناگزیر شهر سو تیز روی فراپیش گرفت - و دران نزدیکی سخت آویزه روی داد - زخمی بدرون شد - و پیوست این بهادر الماک با گروهی گند آور در رسید - و کارنامه آویزش نموده بشهر جا گرفت - و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد - او از ده دوازده گروهی (با آنکه خواجه ازو لخته سرگران بود) بیتابانه خود را رسانید - هرچند شنون که خواجه را روزگار سپری شده عنان بر نفاقت - و باندیشه فروشدن تیزتر راند - سعید عرب و برخی همواهان شگرف مردانگیها بجای آوردند - از اقبال نیرنگی آنکه امروز و فردای آن غنیم از و مانندگی دست درازی نکرد - و بدرست ساختن شکست و ریخت خویش پرداخت - اگر بهمان گرمی دست درازی کردی کار بس دشوار شدی - درونیان شهر را کوچه بند گردانیدند - و از هر سو هنگامه آویزش گرم بود *

چون آگهی آمد انجمن راز گوئی بر ساخت - و از که و مه چاره وا پژوهید - از تبه سگالیا و نکوهیده رایهای بشگفت زار افتاد - از غیر و پرداخته بدرویزه دل بکار ساز حقیقی رو آورد چهارم شهریور در گرمی بارش جریده رو بدان سو نهاد - و اردو و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و خواجه ابوالحسن سپرد - تا از پی بجالنا پور آورند - و شیخ عبدالرحمن را از دولت آباد نزد خود بر خواند - اندیشه آنکه تا کنار گنگ شتابد - و سپاه فراهم آورد - اگر یکی از بندگان سعادت گرا بگذاره شدن و بآویزه شتافتن دل بر نهد او را فرستد - و خود بر ساحل باشد - تا کار پیش صورت گیرد - و از پس خاطر فراهم آید - ورنه خود بچاره گرمی پردازد چون این یورش باور نمی افتاد از خاصگی مردم هم کم کس بر آمد - ناگزیر در پنج گروهی دایره کرد - و خود با چندی سوی آهوبره گام فراخ بوزن - بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد - بیست گروه در نور دیده سر آغاز شب بدو پیوست - و پنجروز در یورت او بسر برد - اگرچه نخستین روز ازو نا امید شده بود لیکن میرزا علی بیگ و لشکر دولت آباد و دیگر راد مردان فراهم آمدند - بوام خواسته برگرفته بسر انجام سپاه پرداخت و جمعی بکنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد - میرزا علی بیگ گرد کردن لشکر و آویزه را

(۲) در [چند نسخه] از ده گروهی (۳) نسخه [۱] آن روز که فردای آن *

برخود گرفت - و هر که میرسید بدلاسا از پی روانه می ساخت - و چون لخته از لشکر دل وا پرداخت خود نیز از پی گام برداشت - همگی آهنگ آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد مبادا آویزش بشایستگی چهره فیروزد - همان بهتر که خود را دران ناوردگاه رساند چون آمرا بر ساحل گنگ یکم پی دیگر رسیدند از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرحمن چون بکنار دریا پیوست ایزدی تائید موجه برزد - و دریا یکبارگی پایاب گشت - فیروزی نوید شنوده سچوک نیایش بجای آورد - و سواره ازان آب دشوار گذار برگذشت - کهن سالان آن مرز تقدیر شگرفی را بطاسم کاری برگرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شنوده عنان باز کشید - هیزدهم چون فیروزی سپاه گذاره شد برخه غنیم (که نزدیک ساحل بود) بکتر آویزه قراول راه گریز سپرد - مخالف را از شنود گذشتن لشکرها ازان طوفانی آب و رسیدن راقم شگرفنامه از پی دل بر شکست - نوزدهم از گرد قلعه برخاسته سراسیمه راه احمدنگر فرایش گرفت - ازین مژده نیایشگریها بجای آمد - و شادی انجمنها بر ساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیاری رادمرد را همت یاری نکرد لیکن درین هنگام شهر بند کارنامههای دلوری بجای آوردند (با تبه حالی و ناامیدی از یاور) جنگ هرروزه شکیب ربای بود - مردم بگوشت اسپ روز گذرانیده - و اسپان بگانه نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زاک خود را از هم گذرانده بجان نثاری در آیند - و بمردانگی فرو شوند - با دگرگونگی همراهان و کمی خرج و دشواری کار دادار بیهمال چنین نقش دلفریب برانگیخت - و جهان بشگفت در آمد سگالش آن بود امروز (که سپاه نظام الملکی آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بگشایش احمدنگر چالش رود - لیکن آهنگ همراهان یاور نیفتاد - شگفت آنکه همان وا گذاشتن بیر را در میان نهادند - برخه از کجگرائی جدائی گزیدند - و شورش دیگر پدید آمد - از بردباری و مدارا چاره بر ساخت - (از آنجا) که سپاه بیر سختی کشیده بود - و از هرزه سرائی مردم تنگدل (خواست که بیاسبانی آن شیخ عبدالرحمن را برگذارد - شیرخواجه از سعادت سرشتی پیشین سگالش بزوده چنان وا نمود - چون این کار را آغاز بر نهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چنده در شاه گدده بیاری بر نشینند - و اگرچه بیر سنگین قلعه دارد لیکن گلین شهر بند نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و در خور خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمع ایقان بر ساحل گنگ

(۲) نسخه [۱] در هنگام شهر بندی (۳) در [بعضی نسخه] پذیرفت *

بنگاه گزید - بالهپی عنایت بزرگ شورش فرونشست - و سرتابان هرسو بلاه گری در آمدند
ایزدی سپاس را هنگامه گرم تر ساخت - و به نیایشگری شاهنشاهی اقبال بر نشست
در قلعه شاه گدهه کهن درخت نیم شگفت آورد - تنه او دو شاخ دارد - یک شیرین - و دیگری
تلخ - نخستین را در تنومندی و چاره برص و جز آن کارگردانند - ببارگاه والا عرض داشت
و بقدرسی فرمان لخته از هر دو روانه گردانید *

درینوا بایزد یاروی رسیدن خزینه بهم چهره دوات بر افروخت - (چون بسیاری را
اقطاع نبود - و جاگیر برخه شایسته نظام نداشت) بارخواستش بر گشودند - گیتی خداوند
ازین آگهی فرمان داد - تا خزانه گجرات پایه پایه رسانند - و از پیشگاه حضور بیش از سه لک
روپیه بهندی روانه شد - بضم ها و فون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تکتانی
درین مرز و بوم آئین چنانست - چون خواهند (که زر بے گزند راه ورنج بار بدوردستها رود)
بخواسته دارے بسپارند - او نگاشته بردهد - و بجائیکه خواهد حواله کند - و او بدیدن آن
دست نگار زر برگذارد - و شگرف آنکه مهر و گواه در میان نباشد - آن بنوشته را بدان نام
خوانند - و از دگرگونگی جا و حال گاه برابر بدست افتد - و گاه سود بیکه بازگردد
گیهان خدیو از کارشناسی زر را بامرای حضور بخش فرمود - و فرمان رفت - هر کدام
بدان روش رساند - در کمتر فرصتی گفته بکردار آمد - و فیروزی سپاه را نیروی دیگر شد
بیست و یکم روزگار دخت قلیچ خان بسر آمد - آن مهین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال
از گزین پرستاران بود - نزد گوالیار در گذشت - و شاهنشاهی اندرز سوگواران را بشکیبائی
آورد - درین روز قلعه تلتوم^(۲) (که از گزین قلاع براراست) گشوده آمد - راقم شگرفنامه سندر داس را
بکشایش آن فرستاد - او بدان نزدیکی پای همت افشرد - و سترگ آویزشها رفت - شب
دژ نشینان را شاد خواب غفلت در گرفت - بزینه بر شدند - قتلو خان دژیان بدر رفت
و دیگر سرتابان رو بایلی نهادند *

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

(چون شاهزاده سلطان دانیال را بکشایش دکن روانه گردانیدند - و در راه لخته
درنگ رفت) افسر خدیو بسیج شکار مالوه در سر گرفت - تا آن گرامی فرزند بانجام فرموده نیز
شتابد - ششم مهر دار الخلافه آگره بقلیچ خان سپرده پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه^(۳)

(۴) نسخه [۱] التوم (۳) نسخه [ب] بیست دقیقه •

بر شبدیز اقبال برآمدند - و بسگالشه آباد و دله آزاد یورش دکن فراپیش گرفتند - سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرم و بسیاری پردگیان را بهرهي برگزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را دستوری صوبه اجمیر دادند - شهریار بزرگ مهر هر زمان عاطفت را پایه برتر نهاد - او از باده پیمائی و بدهمذشینی سود از زبان باز نداند - ازین رو چنده بار ندادند - سفارش مریم مکانی دولت کورفش یافت - و در هنجار روی و خدمتگذاری تازه پیمان بر بست کشور خدا او را بمالش امرای رانا فرستاد - و بسا اندرز بیدش افزا بر زبان گوهر آموذ گذشت راجه مانسنگه و شاه قلی محرم و بسیاری امرا بهمرای نامزد گشتند - و بخواهشگری راجه پور او جگت سنگه را بیاسبانی بنگاله دستوری شد *

و از سوانح فرود شدن عیسی - او بزرگ بومی بنگاله بود - از هوشمندی لخته بهره ور از بخت غنودگی باستان بوس نرسید - درین هنگام (که گیتی خداوند بجنوبی دیار چالش فرمود) راجه مانسنگه از کار نشناسی یتاداری بنگ را آسان بر شمرد - و با آنکه خود در صوبه اجمیر باشد ایمنی آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگرفی آن شوریده بومی رخت هستی بر بست - و خار بن شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند - چون شهریار مهراندوز آگهی یافت (که راقم شگرفنامه از دوری والادراگه بس تنگدل میزد) آن بزرگ نوین را (که از سرگذشت دکن لخته از نظر افتاده بود) برنواخت - و در نیکوپرستاری تازه پیمان برگرفت - از دوم منزل دستوری یافت - و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارنده اقبال نامه آهنگ سجد قدسی آستان فرا پیش گیرد ازین آگهی نشاطها اندوخت - و نیایشگریها بجای آمد - بیست و دوم درمیان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند - و تا پایان روز عشرت اندوختند - در پیشکش او اسپه بود که با فیل در آویخته - و شگفت آورد - بیست و ششم جگت سنگه در گذشت - چون به بنگاله رخصت شد نزد دارالخلافه آگره بسامان راه می پرداخت - فاکهان واپسین خواب در گرفت و الوس کچهواهه بدرازنای غم افتاد - خسروی پرش ناسور سوگواران را مرهمی کرد - پور خردسال او مهاسنگه را برنواخته بجای او فرستادند - و جهان را چمن زار امید شاداب شد درینولا گشایش قلعه پرناله^(۲) نشاط آورد - در باستان مرزبان برار تلوم را در پایان ملک خود اساس نهاده بود - و حاکم احمد نگر آنرا در گشایش - نخستین پور قتلو خان (که هر دو بدست او بود) سندر داس را فراچنگ افتاد - و ازان باز آزوی بندگی در سرداشت - درین روز بمیانجی

(۲) نسخه [ب] شاله - و نسخه [ز] پدیاله *

اعتبار خان پرستاري گزیده کلید سپرد - و دلپت راو و دولت خان و دیگر دژ نشینان کام دل برگرفتند - چهارم آبان جشن شمسی وزن افسرخدیو بر آراسته شد - و بدوازه چیز بر سختند و بارگاه بخشش و بخشایش فراخ بر زدند - پنجم همایون موکب نزد دهول پور رسید - و بدباغ صادق خان لخته بر آسودند - زاهد پور او به نثار و پیشکش سرمایه سعادت برگرفت *

درینولا راقم سپاس نامه پردگیان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد چندی را که همراه بودند بشاه پور فرستاد - و همه را یکجا ساخته کار آگهان را به تیمارداری برگماشت - تحویلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد - و کالا را یک یک بر نویسانید - از راه نایمینی و زرکمی فرستادن اینان لخته بدرنگ افتاد - درینولا (که خاطر فراهم آمد) پانزدهم روانه ساخت - و نعلش آن سفرگزین را نیز همراه گردانید (چون بد گوهوان بسیج پیکار در سر داشتند - و آواز آویزه گرم بود) از چهار صد فیل نیمه را نگاهداشت - رای درگا میرزا فریدون و دیگر منصب دار و احدی را بدرقه ساخت - و از سترگ باره سبکدوش گشت - در مالوه بوالا درگاه رسیدند - بقدرسی فرمان آن ایزدی آمرزیده را بدلهی بردند - شانزدهم نزد گوالیدار همایون نزل شد - و دیهیم خدا فراز دژ بر آمد - و شب همانجا بسر برد - راج سنگه دژ بان نیایشگری بجای آورد - و فرخی مایه^(۴) برگرفت - بامدادان فرود آمده خانة شیخ عبد الله خان را بقدرسی قدوم جاوید روشنی بخشیدند - بیست و ششم میر عبد الحی میر عدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند - چون آگهی آمد (که در راه درنگ میروند) او را باند رزگداری فرستادند - و چون راجه مانسنگه در سوگ پور فاشکیدائی داشت اسپ و خلعت بنوازش او همراه گردانیدند - و دلاویز پندهای آرام بخش بر گذاردند - غره آذر روزگار شهباز خان بسر آمد - او بسیماب خوری شیفته بود - چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر بدره آمد - و لخته بهی یافت - در شهر اجمیر همان بیماری باز گردید و تب افزود - از چاره گرمی پزشکان تندرستی روی داد - و دران سال و مه ناگهان درگذشت در هرگونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر تقلید پرستی واهشته و زبان را بهنجار برگشود طراز فروهیدگی برگرفته *

درینولا راقم شکرنامه احمد نگر سو روانه شد - چاند بی بی بهادر نبیره برهان را بسری برداشته دران حصار می بود - و آن استوار جا را پناه خود می اندیشید - و لخته سپاه بدو نیایش گر - و بیرون ابهنک خان زنگی با بسیاری شورش افزا - اگرچه آن خرد سال را

(۲) نسخه [ب] دیانت خان (۳) نسخه [ب] هول پور (۴) در [بعضی نسخه] پایه *

مرزبان می پنداشت لیکن در کمیی آن پارسازن می بود - آن بانو پیوسته با فیروزی سپاه زبان لابه گر فرستد - و هم با دکفیان دوستی دامستان سراید - بنگارنده گوهربین نامه نیز همان روش پیش گرفت - پاسخ برگذارد اگر از پیش بینی^(۳) و روشن اختری خود را بوالادرگاه بر بندد چه بهتر - هر پیمانے که رود پاس آن بر خود گیرد - ورنه بیفروغ کردار سخن در میان نهادن سزوار نبود - و راه آمد شد پیام ناسود مند - (چون بد گوهروی بیرونیان بر ملا افتاد - و خیر بسیچچع اینکس لخته فرا گرفت) هوا خواهان فرستاده دوستی پیوند استوار کرد - و در عهد نامه دست نگار خود درست سوگندها بر نوشت - و برگذارد چون ابهنگ خان مالش یابد کلید قلعه سپرده آید - لیکن بیدر به نیول من قرار گیرد - و دستوری شود تا لخته بدانجا رفته بر آساید و هرگاه خواهد بوالادرگاه شتابد - و بهادر را به پرستاری انسر خدیو روانه کند - از دگرگونگی بسیچها و دل نزاری همراهان لخته درنگ رفت *

(چون نشستن در شاه گدھے بدرازی کشید - و برخی جدائی گزیدند - و آوازه آمدن شاهزاده فرو نشست) ابهنگ خان را تبه سگالی در سر افتاد - شمشیر الملک پور میان^(۴) خان را (که پیشتر حکومت برار داشت) از زندان بر آورده اعتبار افزود - و لشکره همراه ساخت تا از دولت آباد بدان سرزمین در آید - و چون زه و زاک سپاه دران آباد بوم است هر آینه در فیروزی جنود پراگندگی راه یابد - بوکه درین هنگام دستبردے توان نمود - چون از دیر باز ازین ناسزا اندیشه آگهی داشت میرزا یوسف خان را با بسپارے بچاره گرمی آن گذاشته بود میرزا آسان بر شمرده بشاد خواب^(۵) نا پروائی در شد - و او بولایت برار در آمد - و شگرف شورش برخواست - و بسا پاسداران آن ملک را پای از جا رفت - و گروه نارسیده بغمخواری بنه و بار رفتند - بیآوری کار آگهان بسیچ احمد نگر و مالش برونی بد گوهران و عیار گیری گفتار چاند بی بی در سر افتاد - و درازدم روانه شد - و دلاوران هرسو را نزد خود بر خواند - چون منزل چند سپرده آمد مخالف از هر جا باز گردیده باحمد نگر فراهم گشت - درین میان مژده فروشان شمشیرخان نشاط آورد - میرزا یوسف خان ازان شورش به بیداری گرائید - و به تیزروی^(۶) از پی در آمد - و میرزا خان و میرزا لشکری و عادل خان و سندر داس و چندے دیگر را پیشتر روانه ساخت - آن بد گوهر یازش ایلچپور داشت - پیش فرستادگان در رسیدند

(۲) نسخه [۱] در یازش آن پارمازن (۳) در [بعضی نسخه] از دور بینی و روشن اختری (۴)

نسخه [ب] سال خان - و نسخه [ز] پقال خان (۵) نسخه [ا] فلت و نا پروائی (۶) نسخه [ب]

گروه یا پرسیده بغمخواری بنه و بار رفتند (۷) نسخه [ا] از پی آن بد گوهر *

ازین آگهی آسیمه سر گام سرعت برزد - و اینان برهنمونی برخه بوم نشین عنان باز کشیدند
شب هفتم آذر در منزلگاه او از هر سو به تیر در گرفتند - لخته آویزش رفت - ناگاه جان شکر
تیره بدو رسید - هنگامه بد گوهران پراگندگی پذیرفت - و کوس شادی بلند آوازه گشت
بیست و هفتم همایون ریات نزد بهیسه^(۲) فرود آمد - میرزا رستم از اقطاع رسید - و بسجود
قدسی آستان ناصیه بختمندهی برافروخت *

درینولا نگارنده گرامی نامه از بسیج احمد نگر عنان باز گرفت - پنجم دی بمونگی پتن
رسید - و میخواست آب گنگ گذاره شود - امر عالی شاهزاده سلطان دانیال پیهم رسید
کار پژوهی او دلنشین دور و نزدیک - خواهش آنست که احمد نگر پیش ما گشایش یابد
خوبشترن را ازان آهنگ باز دارد - پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت - نهم کشور خدا
بر فراز بارگی بر شد - و جهان را شادی در گرفت - چند روز شکم پیشش بیازرد - و بر
سکهپال چالش رفتی - بعنایتی که ایزد را بر جهانبان است نزد سجاو^(۳) پور تندرستی روی داد
و نیایشگریها بجای آمد - درینولا تازه شورش بفیروزی سپاه در افتاد - چون شاهزاده ببهرا نپور رسید
بهادر خان از قلعه فرود نیامد - و از سعادت ملازمت سر باز زد - بسیج مالش آن تبه سگال
در سر گرفت - میرزا یوسف خان را (که آهنگ پتن داشت) نزد خود بر خواند - و از دید
آن دیگر مردم بدان هو روی نهادند - و بسیاری از راقم شگرفنامه برخصت جدائی گزیدند
غنیم (که بر خود میلرزید) ازین بیجا درنگ و پراگندگی سپاه چند بار شبخون آورد - و ناکام
باز گردید - همواره بچراگاه دست درازی نمود - راد مردان باویزه دل بر نهادند - و بشایستگی
در آویختند - از ایزدی پاس و فیروزی پی در پی ناسپاسان بپراگندند - و ابهنگ خان
نیایشگری و لابه گذاری فراپیش گرفت - پانزدهم بهمن نزد اجین جشن قهوی وزن شد
و بهشت چیز آن فزون از اندازه را بر سختند - بخشش را صالی عام در دادند - و گروه گروه
مردم را کام دل بر آمد - بیست و پنجم شکم رنجوری گیتی خداوند را لخته بیازرد - و پس از
چهار روز به تندرستی گرائید - که و مه بسپاس گذاری بر نشست - و نشاط انجمنها
آراسته گشت *

چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم نزد اجین والا بارگاه بر افراخته شد - سگالش آن بود که چند در مالوه

(۲) در [چند نسخه] بهیسه (۳) نسخه [ز] سجاو پور •

عشرت شکار اندوخته آید - تا فیروزی سپاه بچستی و چالاکي دل بگشودن احمد نگر بر نهد چون آگهی رسید (بهادر خان مرزبان خاندیس چشم بردار استواری و سامان فزونی انداخته شاهزاده را ندید - و آهنگ گشایش و مالش در سردارد) فرمان شد همان یازش احمد نگر فراپیش گیرد - همانا ندیدن او از سرتابی نیست - و آن بسیج دارد که نخست ما را کورنش کند - ورنه بمغز کار رسیده بچاره گرمی آن همایون رایات نزد برهان پور برافراشته آید - آن فونهای اقبال فرمان پذیرفته روانه شد - بهادر خان گزین پیشکش بر گذراند - و پور خود کبیرخان را با برخی مردم بپرستاری همراه ساخت - از بارگاه خلافت نخست خواجه موردود بنصیحتگری رفت - او چهار فیل نادر خور فرستاده در ندیدن نادرست گفتار برگذار سپس میرصدر جهان باندوز گوئی نامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژ نشین از خود غنودگی بواژون سگالش افتاد - چون نیاگان او را بفرمان پذیري و خدمتگذاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت تیرگی بلشکردکن نرفت و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هر بار لغزش را گزین محمل بر می انگیخت - درینولا (که همایون رایات نزدیک رسیده - و پند سرائی در نگرفت) ناگزیر بمالش آن بد گوهر و بازستدین ملک یازش رفت - از راه دیپالپور و دهار رو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفندارمذ سالباهن پور^(۵) مندوی شیخ فرید بخش بیگی هاشم بیگ قرابیک قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان بهادر خان تولک خان میرزا برخوردار الخ بیگ بدخشی رحیم هروی میر جلال قزل ابدال علاء الدین حسین بکرماجیت لکههین سین^(۶) بهنگن خان و برخی سادات بارهه و بسیاری راد مرد را بگرد گرفتن آسیر دستوری دادند - بیست و یکم فتح الله شربت دار در گذشت درست خرد پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاری بپایه امانت بر آمد - و از خود کامی باده پیمائی افتاد - او را بدکن فرستادند - بوکه دوری رنج دوی او بوسازد - از سعادت سرشتی دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نومید گشتند - شهریار مهربان دل او را نزد خود بر خواند - و بچاره گرمی لخته بهی یافت - بسیر مندو رفت - و ناگهانی در گذشت - بیست و سیوم کنار نریده همایون نزول شد - بامدادان بآب باری نشاط اندوختند بیست و ششم ازان رود بار گذشته در زمین بیجاگدهه بارگاه اقبال برزدند - و نوروزی جشن درین فرخنده مرز عشرت آورد *

(۲) در [بعضی نسخه] نظیر (۳) نسخه [۱] و آهنگ دارد (۴) نسخه [ب] پیشتر روانه شد (۵) نسخه

[۱] ماس پور مندوی - و نسخه [ز] سالهن پور مندو (۶) نسخه [۱] بهنگن و نسخه [ز] بهنگین *

آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هلالی پس از هشت ساعت و چهل دقیقه خورشید گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و نهم سال از چهارم دور فرخی نوید آورد - جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهی برنائی نشاط در هر گرفت - و ایزدی سپاس را روز بازار دیگر شد - که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان تازه گردش دهد - و زمینیان را نو نو طراز^(۴) بر سازد - کوه نگهی نقش آرائی یکبار نه بیند - و نمودار هر بار را نو پندارد - نه نه رنگ چندی را نمایشه بیش نیست - شگرفگاری تقدیر یکم را هزار نماید - و بگونگون روش چهره برگشاید *
* نظم *

آن دل که ز نور شوق اکبر می تافت * در حق طلبی چو شمع انور می تافت
چون نیک نگاه کرد یک حضرت دید * کز هر چیزه بنوع دیگر می تافت
شهریار والا دانش لخته دل بآرایش نهاد - و با کمال یکرنگی بهار از خزان باز شناخته
بمیزبانی نو رسیدگان بر نشست - و چون یورش فرا پیش بود بصوری پدیده کمتر پرداختند
پنجم فروردین کوچ شد - لیکن (چون بسیاری در باز داشت گیتی خداوند بر میکوشیدند)
نزد کرگانو بیجاگدده درنگ رفت - دهم فروردین راقم نگارین نامه دران سرزمین بسجود
قدسی آستان نامیده بختمندی بر افروخت - و از شاهنشاهی دیدار کام دل برگرفت - چون
شاهزاده از برهانپور برگذشت فرمان والا رسید که سپاه را بمیرزا شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهاد
دل بیرواز آمد - و شگرف شادی در گرفت - نزد میرزا رفته انچه بر ساخت - و فرمان بر خواند
چون از روار مردم ببرهانپور لخته پراگندگی راه یافته بود میرزا با سران لشکر سر باز زد
و عرض داشتند که آرامش این آشوبگاه یاری ما بر نتابد - با دل پشیمان^(۵) به بنگاه باز گردید
و بانتظار بر نشست - (چون چندی برگذشت - و روزگار بر آرامید - و شاهزاده نزدیک تر
شد) میرزا شاهرخ و میر مرتضی و خواجه ابوالحسن و دیگر کار آگهان بتاقداری اردو
بر خود گرفتند - خزانه و توپخانه و دیگر کالا سپرد - و بفرمایش والا فیل خانه همراه گرفت
دوازدهم اسفندار من روانه شد - هفدهم نزد آهوبره شاهزاده را دریافت - و سه روز نگاهداشتند

(۲) نسخه [۱] انه دقیقه (۳) در [بعضی نسخه] صبح (۴) نسخه [۱] طرز (۵) نسخه [۲]

بریان (۶) نسخه [۱] راهوره - و نسخه [۲] راهوبره *

درین میان دیگر یرلیغ والا رسید - که چون ببهانه پور رسد اگر بهادر باند زسرائی او همراهی گزیند
 نوید بخشایش پیشین لغزشها داده با خود آورد - ورنه لشکر و فیل خانه را دران نزدیکی
 گذاشته تیزتر پیوندند - تا در پیش آمدن و گجرات سورفتن کنگاشه رود - چون بدان آباد مصر
 رسید بهادر آمده دید - و پند نیوشیده بهمراهی دل بر نهاد - چون بخانه باز گردید بکج گرائی
 در شد - و ناسزا پاسخ برگذارد - بقدسی فرمان لشکر و فیل[●] را گذاشته گام فراخ برزد
 و بفرخ ساعتی بر والا درگاه ناصیه بر سرود - و بخسروی نوازش سر بر افراخت - و این بیت
 بر زبان گوهر بار گذشت *

* بیت *

فرخنده شبی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از هر بابی

(چون همایون رایات نزدیک رسیده بود - و فیروزی سپاه بگشایش احمد نگر شتافته) به دید
 در پیش رفتن شد - بیست و یکم برهانپور بقدسی قدم فرخی برگرفت - از آگره تا این شهر
 دو بیست و بیست و شش کروه در صد و نود و پنج روز بشصت و نه کوچ در نور دیدند
 بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید و راقم شگرفنامه را بگرد گرفتن آسیر و مورچال
 بر نشاندن فرستادند - در کمتر زمان فرموده طراز کردار گرفت - و بسیاری فیروزی سپاه را
 درین خدمت گذاشتند - آن لشکر (که بسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگی بگشایش آسیر
 روانه شده بود) از مردم کمی و غنیمت فزونی در بینی بکار برد - و در سه کروهی عنان
 باز کشید - و برخه ناتوان بین برنگ دیگر و نموده شهریار را لخته گران ساختند - چون
 نگارنده^(۲) گوهرین نامه دولت بار یانت حقیقت برگذارد - و قدسی خاطر از گرانی بر آمد
 درین روز پاسبانی خاندیس براقم شگرفنامه باز گردید - بیست و سیوم دو جا مردم بر نشانده
 از یکسو گرامی برادر شیخ ابوالبرکات را با برخه کار آگهان فرستاد - و دیگر رو شیخ عبدالرحمن
 پور خود را - بهمت الهی بندگان در اندک فرصتی گردنکشان مالش بسزا یافتند - و بسیاری
 بفرمان پذیري عشرت اندوختند - و سپاه خاندیس بندگان برگزید - و کشاورز را دلاسا شد
 و بکشت و کار پرداختند - هفتم اردی بهشت مظفر حسین میزرا را^(۳) بالنگ فرستادند
 (چون دران نزدیکی فولاد خان حبشی و روپ رای و ملک شیر و چندی سران خاندیس
 بندگان داستان بر میگذازند) رای درگا رای منوهر خواجگی فتح الله^(۴) میرزاهد میرگدائی
 میر عبدالحی و بسیاری را بسرکردگی میزرا بدانسو دستوری شد - اگر اندرز سرائی در گیرد
 روانه والا درگاه سازد - و خود بگشایش آن دژ پای همت بیفشرد - ورنه مالش بسزا دهد

(۲) نسخه [ب] اقبالنامه (۳) نسخه [ب] به اللنگ (۴) در [بعضی نسخه] میرزا زاهد *

از شگرفی اقبال روپ رای فرو شد - و باد افراہ کچ گرائی یافت - او در بوم نشینان خاندیس بگنداری و مردم فزونی نامور بود - و پیشتر از آن که فیروزی سپاه بدان نزدیکی رسد فولاد خان به بسیج قدسی آستان جدا شد - راقم شگرفنامه چون در پٹن بود او را بفرمان پذیري رهنمون شد - و استوار پیمان بر بست - درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را بر خوانده و منشور والا در دلهئی او ش یافت - او بدین دست آویز از هنگام ناسپاسان بیرون شد مسعود بیگ صد فیل شاهنشاهی بگجرات میبرد - او نیز پیوست - روپ رای بد گوهر کم دانسته بیازش فولاد خان شتاب آورد - چون گفتار او در بازگشت در نگرمت آویزش در میان آمد - از اقبال یاری زخمی رو بگریز نهاد - فیل و دیگر کالی او یغمائی شد و در کمتر زمانه راه نیستی هبرد - و نیک پرستاری فولاد خان بروی روز افتاد •

درینولا بنگاله لخته بر شورید - راجه مانسنهگه از ناشناسائی با آنکه در صوبه اجمیر باشد پاسبانی آن ملک بر خود گرفت - و فتنه اندوزان را دولتخواه پنداشته در آن دور دست بخود کامی گذاشت - عثمان رسجاول و دیگر افغانان آشفته رای (که پرستاری نموده) سر بشورش برداشتند - مهاسنگه و پرتاب سنگه چاره آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش بر آمدند - هیزدهم در بهدرک هنگام نبرد گرمی پذیرفت - و چشم زخم بفیروزی سپاه رسید - اگرچه بنگاله از دست نرفت لیکن برخه جا برگرفتند - درینولا مظفر حسین میرزا راه کچ گرائی سپرد - گیتی خداوند از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته بچندین نوازش سربلندی بخشید - او از بد سرشتی ببداهه پیمائی افتاد - و گوهر خرد را تابش نماند - روزے با خواجگی فتح الله در آویخت - و درشت گفت و گو تیرگی افزود - در آن سال چهار گروهی النگ امرا بدیدن آن قلعه رفته بودند - او قابو دانسته با چنده راه آوارگی سپرد و از سپه دورنگی کسه از پی نرفت - دلپت پور رای سنگه بدبانه پژوهش جدا شد و از بد گوهری به بنگاه خود شتافته بشور افزائی نشست - خواجه ویس پس از سه روز بجمت و جو بر آمد - چون آن بد گوهر گجرات رو گام فراخ بر زد از اقبال نیرنگی همراهان پایه پایه جدائی گزیدند - نقش خواهش واژگون بر آمد - و کار بناکامی افتاد ناگزیر میان سورت و بکلانه بوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگی خواجه رسید و پنجم خرداد دستگیر ساخت - درین روز راجه پرتاب زمیندار بکلانه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت - و بپایه سه هزاری بر آوردند

و بعلم و نقاره سربلندی بخشیده دستوری بنگاه دادند - درینولا بهادر خان در پوزش گذاری و زینهار پژوهی درآمد - چون لخته از پندار غنودگی بر آمد بدست آویز برخی دو رویان درگاه مادر کلان و پور خرد خود را با شصت فیل روانه ساخت - و بر گذارد - ازین لغزش سترگ بیمناکی سرپای خاطر گرفته از سعادت آستانبوس باز میدارد - آرزو آنست که چندی مرا بخدمتگری غایبانه وا گذارند - تا هراس بر خیزد - ● و بدست آویز نیکو پرستاری بوالا درگاه ناصیه برساید - دخت خود را بمشکوی سلطان خسرو میسپارم - و فراوان کالا و خواسته پیشکش میفرستم - همگی اندیشه آنکه چون آذوق گران ارزی دارد بدین لابه گری گیتی خداوند بخشوده کوچ خواهد فرمود - پاسخ رفت جز دیدن ازو پذیرش نیابد - بدست آویز درست پیمان از بیمزدگی بر آید - و بخدمتگذاری شتابد - درینولا ابراهیم بباد افراه رسید چون سر براهی خاندیس بر اقم شگرفنامه باز گردید بکشایش قلعه^(۲) سنبل دول و جامو سندرداس و بسپارے را فرستاده بود - آن بدگوهر در آویخت - و بایزد یاروی شکست یافته دستگیر شد - بسپارے گند آوران فیروزمند زخمی شدند - و سندرداس براد مردی نقد زندگی سپرد - دهم آن شورانزا بپاداش رسید - دوازدهم فولاد خان سعادت بار اندوخت و بخسروانی نوازش سربلندی گرفت - بپایه هزاری بر آوردند - و آباد جاگیر تن شد ●

و از سوانح سپری شدن روزگار بیچه^(۳) جیو - اگرچه مام خان اعظم میرزا کوکه است لیکن با گیتی خداوند مادری پیوندی داشت - شانزدهم بسخت رنجوری درگذشت - و جهان سالار را غم در گرفت - در سوگواری موی سر و بروت ستردند - و هر چند کوشش رفت (که جز فرزندان آن مهین بانو دیگرے نسترند) بنندگان اخلاص سرشت پیروی کردند - شهریار پایه شناس نابوت اورا لخته بدوش خود بر نهاد - با کهن سالگی برنا خرد بود - بس خیر سگال و مهربان دل - هفدهم مظفر حسین میرزا را بدرگاه والا آوردند - و بر کم بینمی او بخشوده بزندانی دبستان بر نشانند - چون آگهی رسید (که از پی آن غنوده بخت امیرے گام جست و جو بر نژده) نکوهش فرموده رای درگا و رای منوهر را بدان نامزد کردند - خواجه و بس آن کجگرا را دستگیر ساخته نزد سلطان پور آورده بود - اینان نیز پیوستند - نزد چوپره^(۴) خواجه ناظر و عنبر حبشی و دیگر ناسپاسان خاندیس باو پوزش برخاستند - و بایزد یاروی آبروی شان ریخته آمد - بیست و پنجم راقم شگرفنامه را بمنصب چهار هزاری سربلندی

(۲) نسخه [ز] پاپل دول و جامو و در [بعضی نسخه] سنبل دول و جامو - والله اعلم (۳) در

[بعضی نسخه] بیچه جنیو (۴) در [بعضی نسخه] چوپره ●

بخشیدند - و بسیاری به تیره روز ناتوان بینی بر نشست - درین روز صفدر خان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی بر افروخت - و بمنصب هزاری بلند پایگی یافت - او نبیره راجه علی خان و همشیره زاده نگارنده سپاس نامه است - گیتی خداوند از دار الخلافه آگوه بر خوانده بود - تا نوازش فرماید - سپاه بوم نشین خاندیس بدر گزند - سی و دوم فیروزی سپاه فراز کوه سا^(۳) بچیره دستی بر گرفت - بس بلند و دشوار گزار است دژ نشینان آسیر برو بر آمد - و گزند رسانید - قرا بیگ میرزا یوسف میرزا تولک رحمت خان شیخ علاء الدین خواجه ابوناصر میرقاسم بدخشی عبدالرحیم شهاب قندهاری نظام الدین حیدر و برخی باویزش پای همت افشردند - و پایه پایه غنیم را برداشتند چندانکه بقلعه دز شد - و شگرف فیروزی چهره دولت بر آراست - در نگاهداشت آن قرا بیگ با برخی پا استوار کرد - و لخته کار بر اهالی دژ نشین تنگ شد - غره تیر شاهم خان جلابر سعادت بار یافت - بدین یورش بر خوانده بودند - سامان نموده از پی رسید و بخسروی نواخت سربلند آمد - سیوم ناسک گشایش یافت - چون سعادت خان فرمان پذیری فرا پیش گرفت راجو فرمایه پرستار او بدستان سرائی نوکران او را بفریفت و فیل و دیگر کالا برگرفته بران ملک دست چیرگی برگشاد - ازین آگهی شاهزاده پنجهزار کس را بسرکردگی دولت خان بمالش او فرستاد - و راجه سورج سنگه سادات باره رستم عرب شمشیر عرب شهباز خان برهان الملک و بسیاری را همراه نوشتند - کار آگهان پیوسته گزین آویزش نمودند - و از ایند یآوری فیروزی چهره بختمندی بر افروخت - درین سال خواجه شمس الدین خانفی را روزگار بسر آمد - او را بسرانجام خالصه پنجاب در لاهور گذاشته بودند - تا جزو را از کل باز ندانسته بگشاده پیشانی خدمت گذاری مینمود - دران شهر در گذشت - در وا رسیدگی و راستکاری و مردانگی از یکتایان روزگار بود - و کار شناسی او فروغ کردار داشت - ناملایم او را برنشوراند - شهریار از رفتن این فزوهیده مرد بغم در شد - و از دادار بیهمال آمرزش خواست و پس ماندگان او را در خور نوازش فرمود - و آن خدمت بکهن برادر او مومن (که بشایستگی روشناس است) باز گردید - بیست و هفتم زینهاربان را بزندان برنشاندند - چون فیروزی سپاه احمد نگر را گرد گرفت سعادت خان فرهاد خان شجاعت خان شرزه خان عبدالستار و بسیاری زنگی و دکنی پیمان گرفته دیدند - گرد شورش فرو نشست - دشمنان دوست نما را مغز کالیوه شد - بکار شکنی اینان برنشستند - و بائین پخته کاران شاهزاده را برشوراندند

(۲) نسخه [اب] و بسیاری تیره روز بناتوان بینی (۳) در [چند نسخه] سابق

و برهمنوی اینان بسیاری را برگرفت - و فرهاد خان و چندے (که بهمراهی میرزا خان در راه ایمنی خدمتگذار بودند) راه گریز سپردند - و آواز پیمان شکنی شورش را تازه گردانید و هرکه آرزوی دیدن داشت عنان باز گرفت *

و از سوانح ناهنجاری بزرگ شاهزاده - چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از تن آسانی و باده پیمائی و بدهمنشینی بسیاری در اجمیر بسربرد - سپس باو دیپور شتافت - و رانا از دیگر سو برآمده شورش افزود - و مالپور و دیگر آباد جاها یغمائی گردانید (۲) ماندهوسنگه و گروهی را بدانسو فرستاد - او باز بکھسار درشد - درین بازگشت بر برخه سپاه شبخون آورد - رضا قلی لاله بیگ مبارز بیگ الف خان پای همت افشردند - و ناکام باز گردید و پیش از آنکه شاهزاده این خدمت را بشایستگی انجام دهد برهمنوی ناشایستگان بسیج خود سرب نمود - خواست خود را به پنجاب رساند - و لخته کام طبیعت برگیرد - ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - و راجه مانسنگه بدانسو رهنمائی کرد - غره امرتاک چهار کوهی دارالخلافه آگره آب جون برگشت - مریم مکانی را ازین نافرمانی و بکورتش نیامدن شکفتی در گرفت - و از مهراندوزی لخته از پی رفتند - بوکه بمهین پندها راه سعادت برگیرد - ازین آگهی از شکارگاه بکشتی بر نشست - و به تیز روی دریا نوردید - آن مهین بانو آزاده دل باز گردید او باله آباد رفته جاگیرهای مردم برگرفت - و خزانه بهار (که از سی لک روپیه افزون بود) برستاند و نام پادشاهی بر خود نهاد - گیتی خداوند از فزون مهربانی و دید سخن سازان همگی را باور نفرمود - و بزرگان دولت نیز بدانسان همزبانی کردند - و چون فرمان فرستاده از بیراهی پژوهش رفت - از پخته کاری بندگی داستان بر سرآید - و خرد را بے گنه وانموده بسیج آستاندوس برگذارد - چهارم میرزا رستم را بدکن فرستادند - (چون گشایش احمد نگر بدرنگ افتاد و از گران ازری فیروزی سپاه لخته به تنگ روزی نشست) بد گوهران جا بجا سر برداشتن شاهزاده خواهش کمک نمود - بنا بران باز بهادر خان قلی رحیم داد پاینده بیگ و بسیاری را بسرکردگی میرزا دستوری شد - و بسا آگهی سخن آریزه گوش هوش گردانیدند - و یک لک مهر بافتخار سپردند - تا بدان نونهال دولت رساند - بیست و دوم خواجهی فتح الله با زاهد و میر عبدالحی و دیگر همراهان سعادت بار یافتند - چون بیدارشنگ رفتند دژ نشینان از کم آذوقی زینهار شده کلید سپردند - ملک شیر و برخه سپاه خاندیس را (که دست آویز فرمان پذیر می جستاند) پیمان داده بدرگاه والا آورد - و هر یک در خور نوازش

(۲) نسخه [ز] ماندهوسنگه (۳) در [بعضی نسخه] لتهاس کمک نمود *

یافت - درینولا ناسک از دست اولیای دولت برآمد - فیروزی سپاه را در گشایش احمد نگر
 کوشش میرفت - لخته لشکر بیجاپور بیاس سرحد خویش آمده سترگ نگرانی داشت
 غرض پرستان فتنه دوست بسگالش گوم بازاری آمدن اینان را بدیگر روش وانمودند - نزدیک بود
 که از گرد قلعہ برکناره شوند - اقبال یازوی نگذاشت - لیکن سپاه ناسک را بے هنجار طلبیدند
 ناگزیر آن ملک برگرفته را واهشته بنکوهیده آئین بازگردید - چهاردهم باحمد نگر پیوست
 پنجم شهریور شاهم خان جلایر بشکم روی درگذشت - گیتی خداند آن کهن سال دیرین پرستار را
 آمرزش درخواست *

گشایش قلعہ احمد نگر باقبال شاهنشاهی

فرمانروای را (که ملک فزونی نیایش و نیازمندی افزاید) هر آئینه بے خواهش دولت
 پرستاری برخیزد - و خواسته با هزاران سنگ راه بیای تارک شتابد - و بتازگی چهره افروز
 گذارده این سترگ فیروزی ست - بسیج فرستادگان آن بود که پس از بارش دل بدین کار نهند
 گیتی خداند پیهم کوشش فرمود - و همایون رایات سایه شکوه ببهانپور انداخت - ناگزیر
 رو بدان آوردند - چاند بی بی همان پیمان (که براقم شگرفنامه بسته بود) برگذارد - و ابهذگ
 خان با فراوان زنگی و دکنی بر سر گروه آمده آهنگ کارزار در سر گرفت - شب بیست و ششم
 فروردین روز افروز اقبال بشگرفی در آمد - و گرد دوی در سپاه دکن شورش افزود - بر زبان این
 و آن افتاد که برخه سران با فیروزی سپاه در ساخته اند - آن سرگروه کج گرا را پای همت از جا
 بشد - و بے آریزش پراگند - بامدادان پنج برگذشته نزد احمد نگر خیمه گاه شد - و دریم
 آردی بهشت مورچالها جدا گردانیدند - نخست خاصگی پرستاران شاهزاده برگرفتند - سپس
 شاهرخ میرزا خانخانان میرزا یوسف خان میر مرتضی جگنانه شیرخواجه میرزا علی بیگ
 خواجه بیگ میرزا افشار خان کیچک خواجه محمد جان و دیگر رادمردان - چاند بی بی
 بتازه کاری پیمان برنشست - ازین آگهی حبشه خان خواجه سرا با برخه درونی بدگوهران
 آن گزین بانو را جان بشکر - و بیاروی اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و حاجی محمد
 نوپ اندازی فرایش گرفت - و از درنگ دوستی برخه سران سپاه کار آسان بدشواری کشید
 چند بار از قلعہ بیرون شده در آویختند - و ناکام باز گردیدند - بسخت کوشی شاهزاده

(۲) نسخه [ب] با هزاران فرسنگ بیای تارک (۳) نسخه [ب] اختیار بیگ (۴) نسخه [ا ب]

و از دورنگ دوستی برخه (۵) نسخه [ا] بسخت کوشش •

نیکو پرستاران کار پژوه بخاکریزی دل بر نهادند - چندانکه خندق برآموده بدیوار پیوستند
پهنای آن از سی گز تا چهل - و ژرفا هفت - دیوار از سنگ کبود آسا - ببانندی بیست و هفت
اگرچه بسیاری تلاش نکوکاری داشت لیکن در مورچال خامه و میرزا یوسف خان کوشش
بیشتر میرفت - چند جا آهن بر زدند - و درونیان پی برده برانهاشتند - شگرف آنکه
از درون نقب برکنده آتش دادند - در خاکریز بیفسرد - و گزند نرسید - و از آسیب آن
سست پیوندی در برج قلعه راه یافت - ازین آگهی بخالی ساختن آن کوشش رفت
چون این شکانگه در دامنه بود نیارستند یافت - و صد و هشتاد من دارو هر آمودند
ششم شهریور چاشتگاه برافروختند - بسیاری از آن برج که بلیلی منسوب است و سی گز دیوار
بر هوا شد - و از اقبال شگرفی سنگهای مخالف را خورد بشکست - و پارچه سنگی بسوی
فیروزی سپاه نیامد - تیزدستان بدان راه در شدند - و بسیاری خود را از مورچال میرزا
یوسف خان بدرون انداختند - هزار و پانصد از درونیان هدم تیغ در گذشت - و برخی را
بمیانجی آشنایان رهائی شد - بهادر پور ابراهیم نبیره برهان (که او را نظام الملک بر ساخته
بودند) بدست درآمد - گرانمایه جواهر و مرمع آلات و شگرف کتابخانه و بسیاری کالا
و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت اندوختند - و توپا و باروت از شماره افزون
از اقبال نیرنگی بهنگام گرد گرفتن (که موسم بارش بود) ریزش نشد - و خاکریز آسان بانجام رسید
و دیگر روز فیروزمندی باران در گرفت - و سخت بارید - پس از چهار ماه و چهار روز گشایش
یافت - و کوس شادی بلند آوازه گشت - در دو روز آگهی ببرهانپور رسید - و هنگامه نیایش
گرمی پذیرفت - فیروزی نامها بهرسو رفت - و شادی را روز بازار پدید آمد - هشتم شورش
کشمیر فرونشست - چون همایون رایات بجنوبی دیار چالش فرمود برخی شوریدگان آن مرز
ابیبا چک پور حسین خان را بسوی برگرفته آن نزهتگاه را غبار آمود گردانیدند - علی قلی پور
محمد قلی و کلب علی و شاه بیگ نگرری و دیگر بندگان سعادت سرشت نزدیک
بهاک نگر آویزش نمودند - و فیروزمندی چهره برافروخت - و همچنین در کمرج گروه
بفتنه گری برخاستند - جمیل بیگ و چند راد مردان در نیله گانو بسزا برمالیدند
و آن عرمه دلگشا آرامش پذیرفت - دوازدهم امان الله پور سیف خان کوکه در برهان پور

(۲) نسخه [۱] چند آهن بر زدند (۳) در [بعضی نسخه] و سرب و باروت از شماره افزون (۴) در

[چند نسخه] پهنای چک - و نسخه [ز] ابیبا چک (۵) در [بعضی نسخه] علی قلی خان و محمد قلی

(۶) در [بعضی نسخه] نزدیک بهاک آویزش نمودند •

گذشت - آن شایسته برنا از دیدنِ زمانیان به باده پیمائی افتاد - و هستی خود را دران کار در باخت * .

و از سوانح فروشدنِ جلالهٔ تاریکی - لوحانی الوس بخوید و فروخت در غزنین آمد و شد نماید - پیشتر ازین هزاره کمین گرفته براینان قاخت آورد - پای افشوده هفت روز در آویختند - و از تشنگی شکست یافته باز گردیدند - و ازان سرگروه تاریکیان یاورِ برجستند نهم بآئینِ بازرگانِ بغزنین در آمد - لخته نوکوانِ شریف خان و رعیتِ آویزش نموده کفاره گرفتند آن بدگوهر بفریب کاری بر نشست - و ببهانهٔ خرید فراوان کالا بستد - سازدهم خواست که برگرفته را به بنگاه رساند - شادمان هزاره با دیگر مردم در آویخت - و باندک آویزه چیره دست آمد - تاریکیانِ نافرجام راهِ پراکنده گی سپردند - و آن غنوده بخت زخمی بکوه رباط بر شد - مراد بیگ و چنده رسیده کار او بانجام رسانیدند - مایه ده بزرگ شورش باسانی فرود شد - از دیر باز فراوان سپاه بمالش او نامزد میشد - و چند سال است که زین خان کوکه با بسیاری راد مرد یازش او فراپیش دارد - از اقبال یاورِ برخی نا رو شناس کار او بر ساختند - درین سال در برهانپور^(۲) بهان پسر سجان سنگه را روزگار بسر آمد - او بوم نشینِ خاوری مرز است - و بگندآوری نامور - دیرین پرستارِ او را سودا کالیوه مغز گودانید - بهنگامه (که او برهنه بود - و دست افزارِ آویزه با خود نداشت) ناگهانی شمشیرِ چند بدو رسانید - و در کمتر زمانه از جانشکر زخمها رخت هستی بر بست *

غرهٔ مهر سادات خان بوالا درگاه آمد - چنده از دژ نشینانِ آسیر پیام گذاری نمیرسید بقدسی فرمان راقم شکرنامه اندرزے چند ببهانر خان برنگاشت - او آن سید را (که یزنه و میر شمشیر او بود) باده فیل روانه ساخت - دولت بار یافت - و همان پیشین گذارش عرضه داشت - از نا درستی پذیرفته نیامد - و فرمان شد آمده باز گردد - که دژبان از غنودگی پند نه پذیرد - زود باشد که روزگار از خواب در آورد - و لابه گری سودے بر ندهد - او برگذارد بفراوان کوشش خود را ازان تنگنا بیرون آورده ام - و پرستارِ والا درگاه دیرین آرزو - چون گفتار او فروغِ راستی داشت پذیرفته آمد - و بپایهٔ هزاره بر آوردند - و پاسخ را شیخ پیو محمد حسین از همراهانِ او برد - سیومِ آبان اکهیراج از احمد نگو رسید - قدسی منشور از بارگاهِ خلافت برده بود - شاهزاده برخی پده نشینانِ نظام الملکی را با او روانه ساخت و هریک را در خور نوازش رفت - پنجم^(۳) جشنِ شمسی وزن گیهان خدیو شد - و بدوازه چیز

(۲) نسخه [ز] در برهان پور سجان سنگه را (۳) نسخه [ب] سازدهم *

بر سختند - آگهی بزم پیرایش یافت - و که و مه را آرزو بر آمد - بیست و سیوم ^(۲) فیروزی سپاه
 بجنیر در آمد - آن آباد مصر بنگاه نیاگان نظام الملک است - دژ او ^(۳) بیر نام دارد - چون
 احمد نگر گشوده شد میوزا خان را بدانسو فرستادند - و برهان الملک عماد خان حبیب خان
 علی شیر خان و جمعی را همراه ساختند - و بایزیدی تائید بے آویزه گرفتند - چندی
 نگذشته بود که هندیا بومی با برخی دیگر کم دانسته به پیکار آمد - و بسزا مالش یافت
 دژ نشینان داستان فرمان پذیری و کلید سپاری در میان آوردند - هشتم ^(۴) آذر بتربت بیچه
 خرامش رفت - چون خان اعظم میوزا کوکه نعش او را بدلهی میفرستاد شهریار پایه دان
 بدانجا رسیده آموزش در خواست - و از آنجا بلعل باغ لخته بر آسود - چون پاس آن گلشن سرا
 بنگارنده شگرفنامه بود لخته نیایشگری رفت - و سعادتها را در باز شد *

گشایش مالی گدده به نیروی اقبال ^(۴) روز افزون

آسیر گزین دژ ست - در استواری و بلندی بیهمال - و در کمرگاه آن باختار
 و شمال سو نامور قلعه مالی گدده - هر که خواهد (بدان شگرف حصار در شود) نخست
 بدین دژ گذاره رود - در بانب و شمال و ایسان مالی - و آنرا ^(۵) جوته مالی گویند - لیکن
 از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه ست
^(۶) کودهییه نام - و در نیرت بزرگ کوه ست ^(۷) ساپن خوانند - بد گوهران سرتاب همه جارا بتوپ
 و آدم استوار ساخته بودند - پسین پیشتر گشایش یافت - اندیشه کوتاه بینان گشاک آن را
 بر نقاته - از گران ازری و بنگاه دوری که و مه را دل نزاری فرو گرفته بود - و زرفشانی
 دژ نشینان برخی نزدیکان را از جای برد - یکی از درونیان باقرا بیگ پیوسته نهان راه باز نمود
 که ازان بر دیوار مالی توان بر آمد - از آنجا که کار پژوهی نبود گوش در نیارند - چون
 بعرض همایون رسید گزارنده را بسودا زدگی بر آوردند - و فرو شدن فراوان مردم بر گزارنده
 افسر خدیورا از دستوری باز داشتند - در هر چندی راقم شگرفنامه را بدیدبانای مورچالها
 می فرستادند - هر چند کوشش میرفت دل بکار نمی نهادند - و از مدارای بے هنجار نکوهش
 و سرزنش نمیدادند - هفدهم ^(۸) آذر باز بدان خدمت روانه گردانیدند - چون لخته از مغز کار

(۲) در [چند نسخه] بیست و هشتم (۳) نسخه [۱] میر - و در [بعضی نسخه] سپهر (۴) نسخه

[۱] روز افزون اقبال شاهنشاهی (۵) در [بعضی نسخه] خواجه مالی (۶) نسخه [۱] کودنییه نام (۷)

در [بعضی نسخه] سپاس *

آگهی داشت دستوری گرفت - هرروشی که این خیرسگال برگزیند دیگران بدان گردند - چون درانجا رسید از قرا بیگ پژوهش آن راه نمود - و فرا گرفته را نیروی دیگر شد - بخداوندان مورچال قرار داد که درین هفته تحقیقی کارساز رو آورده بدژگشائی خواهد دوید - چون آوای نقاره و کرنا بگوش رسد هر یک بزیند برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - اگرچه کام و ناکام پذیرفتند لیکن بسیارے بدیو افسانگی بر گرفت *

شب هیزدهم (که بس تاریک بود - و ابر در ریزش) خاصگی مردم را جوق جوق ساخته فراز کوه ساپن بر آمد - نیم شبان نخست قرا بیگ را با گروه روانه ساخت - و همچنین پایه پایه مردم را از مورچال و نوکران خرد می فرستاد - پایان شب چندے از پیشین جوق بدان هفته راه در شدند - و دروازه مالی بر شکستند - و بسیارے راد مرد بقلعه در آمده کوس و کرنا را بنوا در آوردند - و از دیر رسیدن مردم لخته دژ نشینان فراهم شده بکارزار ایستادند ازین آگهی خود نیز از پی روانه شد - و دران کوه نوردهی رهبر را لخته خطا رفت - در گرمی آویزش و بارش توپ صبحگاهی بطذاب بر شد - و اولیای دولت را که کار تنگ شده بود، نیروی دیگر افزود - در کمتر زمانے ناسپاسان کجگوا باز گردیدند - و با سیمه سری راه آسیر سپردند - و تحقیقی کارساز سترگ فیروزی بخشید - و این نیازمند کم نیرو را ببلند نامی بر آورد چون فروغ خورشید جهان را بگرفت دیگر مورچال نشینان از هر سو بدان یازش برخاستند پیشرو خان میر قاسم بدخشی جگدیو نیز دستی نموده بر کوه هیبه بر آمدند - و آغا ملا با مردم آصف خان نیز بشایستگی از پی رسید - و مردم شیخ فرید بدخشی بدگی بهادر خان رحمت خان سیام سفگه پسران سمانجی خلن و دیگر بهادران بچابک دستی بر جونه مالی بر شدند - باقبال روز افزون بزرگ فتحه چهره بر افروخت - و بسیارے بشکنجه ناتوان بینی در شد *

* بیت *

صبح بمبارکی بر آمد * دیجور شب بلا سر آمد

آورد ظفر ز شش جهت روی * دولت زد و سوی تهفیت گوی

کجا نیرو که ایزدی سپاس برگذارد - و بکدام دستمایه بدان در باز - همان بهتر که بائین نیازمندان گنهار پیشانی دل را بسجود فیایش خراشیده دارد - و بتقدیر شگرفی پی برده خویشتی را از دادارانباری باز آورد *

لله الحمد که هفته یابی افسر خدیو بتازگی دلنشین خورد و بزرگ آمد - و گوهر

بیدش را تازه فروغی بر افروخت - از آنجا که در اندیشه ره فداشت (که مرزبان خاندیس بروی گیتی خداوند در فراز کند) دست افزار دژ گشائی همراه نبود - و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه توپ چند از پرناله و کادیل و احمد آباد آوردند لیکن از ناپروائی چندانی بکار نداشتند - و با این حال همواره بر زبان گوهر بار گذشته - زود این دژ گشوده گردد و بسیاری دلاسا داستان پنداشته بخواب در شد - بیست و هفتم میر مرتضی از احمد نگر آمد - و بدولت کورنش سربلندی یافت - و بعلم و نقاره و آباد جاگیر پاداش نیکو پرستاری اندوخت - بیست و نهم خانخانان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی بر افروخت و بهادر را (که بنظام الملکی برداشته بودند) بوالا درگاه آورد - کبیر خان پور بهادر خان خواجه ابوالحسن کامل الملک وزیر خان و چند سران خاندیس (که در یساق دکن بودند) دولت بار یافتند - و نوازشها برگرفتند *

و از سوانح آمدن بهادر خان بدرگاه والا - همان روز (که بایزیدی یاری مالی گداه گشایش یافت) از غنودگی در آمد - و خوشحوری نزد نگارنده شگرفنامه فرستاد - و گفتار زینهار^(۲) و دیدن در میان آورد - نپذیرفته از پاسخ بر خموشید - و از فراوان زاری او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت - بیست و سیوم آذر رام داس را نزد او فرستادند - و چهارم روز مقرب خان را (که گزین پرستار او بود) همراه آورد - خلاصه پیام آنکه (اگر دژ و آلکا بدو باز گذارند و زندانیان رهائی یابند) بفرق سر میشتابد - دیرین رسمه ست - یکی از فاروقیان مسند نشین گردد - و دیگر برادران و خویشان در بند باشند - و در نهانخانهها با زه و زاد بسر برند گیتی خداوند پذیرفت - و جان و ناصوس را زینهار داد - دیگر روز آن زنگی باز آمد و عرضه داشت - اکنون آرزوی او آنست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته بدرگاه آورد پذیرش یافت - او تا مالی رفت - و بهادر خان از آسیر فرود آمد - سی ام بر آستان اقبال ناصیه بر سود - و از گوناگون غم رهائی یافت - و پسر خود افضل خان و خداوند خان و بسیاری را دولت بار شد - و در پیشخانه شیخ فرید بخشی بیگی جا دادند - و بچشم دیدبانی فرمان شد - هفدهم دی شیخ عبد الله خان و راجه راج سنگه از گوالیار و میر شریف آملی از جاگیر خود و شیر بیگ از بنگاله آمده هر یک بخسروانی نوازش کام دل برگرفت چهارم بهمن جشن قمری وزن شد - و گیهان خدیو را بهشت چیز بر سختند - که و مه را آرزو بکنار آمد - و نشاط را بارگاه دیگر افراختند *

(۲) نسخه [۱] و گفتار زینهار در میان آورد *

برگشودن آسیر بدستپاری والا اقبال

در آذوق افزونی و توپ انبوهی و فراوانی یتاق دار و دیگر دھت افزارِ پاسبانی بدینسان دژے نشان ندهند - شگرف آنکه هرچند سامانِ قلعه گیری نبود همت درکشایش بستند - پس از چندے از گرد برگرفتن دران دژ بیماری پدید آمد - هرروز گروهی بنیستی سرا در شدے - و چون ریزه رعیت را چنین گزند رسیدے بزرگانِ دژ نشین از گرانِ خوابِ کچ گرائی در نیامدے - و زمان زمان فوحیلها برانگیختے - از گرفتنِ مالی گدھے راهِ آمد و شد بستگی پذیرفت - و لخته از خواب در آورد - آخرین داستان بوهمنوی برخه شاهنشاهی پرستار برین قرار گرفت - بهادر بدرگاهِ والا جبین برساید - هرینه گیتی خدیو ملک و دژ بدو باز خواهد گذاشت - ورنه چنان برگذارد که درونیان از گفت من بیرون اند چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگارنده شگرفنامه را دستوری شد تا بدان آسمانی حصار در یازد - این دربوزه گریزیدی درگاهِ الهی نیایش را پیشرو ساخته بدان رو آورد اگرچه در پیش بردنِ مورچالهای خاصه از نزدِ کودهیه کوشش رفت و باوردنِ بزرگ توپها دستوری گرفت لیکن پنهانی کار آگهان فراهم آورده بافسون سرائی دژ نشینان برنشست و بدلاویز سخنان دلهای ایشان بسوی خود کشید - چنان برگذاردند که از بهادر نگاشته چند بنامِ فلان و بهمان بگیرند - تا در سپردن بیوفائی غازه بدنامی بررو نکشد - و در پاس مال و جان و ناموس قدسی فرمان آرزو کردند - پذیرفته شد - بهادر خان چندے در نوشتن ایستاد - و فادرس گفتار درمیان آورد - و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بمهر خویش داد والا منشور را با آن نوشتها بدرون فرستاد - و بیم زدگان ستوه آمده را آرام پدید آمد - خود بر دروازه نشست - و در چهار روز سی و چهار هزار کس بازه و زاد و مال بشایستگی فرود آمدند - و خویشتن را بعافیت جا رسانیدند - پنجم بهمن اختیار خان الخ خان حبشی مرجان زنگی و برخے (که مدارِ دژبانی بر ایشان بود) فرود آمدند - و بگونگون طرز دلها بدست آورده شد - هفتم پورِ خود شیخ عبدالرحمن را با برخے کار آگهان فراز قلعه فرستاد درونیان بگزیده آئین پذیرا شده کلید سپردند - و شگرف فیروزی چهره اقبال بر آراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندانِ بهادر (برخے پیر و جوان - و گروهی خرد سال) فرود آمدند - همه را در خور دیده بدرگاهِ والا روانه ساخت - هفت کس پورِ مبارک خان

که پیشتر مرزبانان خاندیس داشت - داود خان حامد خان قیصر خان بهرام خان شیرخان
 غزنی^(۲) خان دریا خان - اولین را دو پسر - فتح خان محمد خان - دومین را یک پسر
 بهادر خان - سومین را سه پسر - لطیف خان دلاور خان مرتضی خان - نخست را دو پسر
 حبیب خان ابراهیم خان - چهارمین را سه پسر - اعظم خان موسی خان جلال خان
 پنجمین را دو پسر - اسمعیل خان احمد خان - ششمین را یک پسر - احمد خان - هفتمین را
 سه پسر - محمد خان محمود خان مظفر خان - هشتمین صاحب خان را (که پیشتر
 گذشته بود) دو پسر - طاهر خان و صدق الله - سکندر خان و ابراهیم فرزندان طاهر خان
 مذکور - همگی اولاد مبارک خان بیست و هشت کس - نژاد محمد خان (که پیش
 از راجه علی خان حکومت داشت) حسن خان با دو پسر - قاسم خان و ابراهیم خان
 شش پسر راجه علی خان - بهادر خان (که پیشتر سعادت ملازمت اندوخت) با پنج پسر
 کبیر خان محمد خان سکندر خان مظفر خان مبارک خان - دوم احمد خان با سه پسر
 مظفر خان علی خان محمد خان - سیوم محمود خان با دو پسر - ولی خان ابراهیم
 خان - چهارم طاهر خان - پنجم مسعود خان - ششم محمد خان - دخت زاده
 مبارک خان دلاور خان - پسر او تاج خان نواده فرید خان - ولی خان نصیر خان سید
 اسمعیل هر سه داماد راجه علی خان - محمد خان داماد چاند خان - علی خان داماد
 حسن خان^(۳) - گیتی خداوند همه را بگوانمایه خلعت و گزین بارگی بنواخت - و هر کدام را
 مهمان یکی از بندگان گردانید - و فرمان رفت که همواره بگورنش سعادت اندوزند - اندیشه آنکه
 عیار گوهر برگرفته بمنصب سرافراز گردانند - خزانه و جواهر و دیگر خواسته و کالا را
 بگزیده روش پاسداری شد - بایزیدی عنایت کار پیش گرفته حسن انجام یافت - دور
 و نزدیک بشگفت ماند - اگرچه مورچل فراوان بود لیکن گزین همه مورچال خان اعظم میرزا کوه
 و آصف خان و شیخ فرید بخشی بیگی - خرد و بزرگ خدمت گذاری در خور بجای آورد
 و پاداش اندوخت - حواله داران بهادر خان را با شماره دانان بر همان قلعه گذاشت - و کار آگهان
 دولت را بهر جا نامزد گردانید - و خاطر فراهم آورده بسجود قدسی آستان سربلند شد
 و بخسروانی نوازش سر برافراخت *

این کوه نشین نابخرد از یک لک جاندار بیشتر فراز دژ برده بود - از جانور انبوهی

(۲) در [چند نسخه] عرفی خان (۳) در [بعضی نسخه] حسن خان - عالم خان داماد قیصر خان

گیتی خداوند (۴) نسخه [۱] بشگفت زار افتاد *

هوا دگرگون شد - و شگرف بیماری آورد - و بیست و پنج هزار رنجور درگذشت - از اقبال
 روزافزون در بارش لخته درنگ رفت - و غله از هرسو فراوان رسید - و آسایش مایه
 فیروزی سپاه آمد - و مورچاها پیشتر رفت - و از دولت نیرنگی در توب ریزش شبازوزی
 بروشناسی گزند نرسید - جز الغ بیگ بدخشی و سید ابواسحق صفوی که به بندوق درگذشتند
 نظر ببارش نیر اگر هرروز افزون از صد کس جان بسپردی هیچ دور نبود - لیکن
 ایزدی حمایت پاسبانی فرمود - و سرمایه حیرت کار آگهان گشت - و شگرف آنکه
 دران نزدیکی (که فتح چهره گشای دولت گردد) دیوار قلعه (که آسمانی کردی) از شکوه
 افتاد - آوای توپ را گوش بدان مهابت برنگرفته - گیتی خداوند سرآغاز در آمد برهانپور
 به نیایشگری خاص بنشست - و اسم اعظم برخواندن گرفت - و براقم اقبالنامه فرمان شد
 در هر ختم گوناگون حلوا در پیشگاه حضور آورد - و سرشته تقدیر نیرنگی نگاهدارد - پاس آن
 شکفت افزود - سرآغاز نخستین ختم مظفر حسین میرزا را گرفته آوردند - و همچنین در هر بار
 فیروزی نوید سامعه افزوز شد - از فتح احمد نگر - و به نیسی سرا در شدن سرگروه تاریکیان
 و گشایش مالی گداه - و بدست آمدن آسیر - هر که در بے غرضی و خدا پرستی
 کشور خدیو نیک در نگر بدینسان شگرفی را دور نشمرد - و اندک از بسیار داند - درینفولا
 ایلیان به بیجاپور و گلکنده و بیدر^(۲) فرستادند - عادل خان مرزبان بیجاپور نخست
 گرانمایه لعل فرستاده نیایشگری نمود - و همچنین قطب الملک و ملک برید نیاز مندی
 فرادیش گرفتند - همگی خواهش اینان آنکه چندی از بارگاه خلافت بدلدھی نامزد گردند
 [چون در شورش فرو شدن شاهزاده و آویزه بیدر و گرد گرفتن احمد نگر (هر چند نظام الملکیه
 از اینان یاروی خواستند) سرشته دولتخواهی و نهشته گوش بدان نهداند - و بسیاری
 اولیای دولت در باز گشت همایون رایات سبب پژوهی داشتند] آرزو پذیرائی گرفت
 دوازدهم شریف سرمندی را نزد عادل خان و مسعود بیگ را پیش قطب الملک و مومن را
 نزدیک ملک برید فرستادند - و بهین اندرزها بزبان خامه و وخشور گذارش یافت *
 و از سوانح سپری شدن روزگار میرزا جانی بیگ مرزبان تتهه - از صوری دانش لخته
 آگهی داشت - در پارسی شعر و نظم و موسیقی توانا دست - ازان باز (که بدرگاه والا آمد)
 اخلاص از پیشانی گفتار و کردار او تابان بود - و شناسائی و آهستگی از نشست و برخاست
 او پیدا - لیکن از خردی باز شیفته باده بود - شگرف آنکه ازو ناهنجاری سربرنزدی

و در کارکرد و گفت پاسبان خود بود - بکنج خانه ساغرکشی از اندازه بیرون برد - و از نابودن اندرزسوا عذاب برنگرفته *

* رباعی *

چه خوری چیزه که از خوردن آنچه ترا * نی چو سروی بنماید بمثل سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او * و رکنی عربده گویند که او کرد نه می
آن صافی آب زلال زندگی بر آید - و آن عشرت مایه جان کاستگی بر دهد - از می فرزنی
رنجور شد - و برعشه و سرسام کشید - سیزدهم ازین کاروانی سرا رخت بر بست - و آشنا
و بیگانه را دل بسوخت - گیتی خداوند از قدردانی الکی او را به پور او میرزا غازی غایبانه
باز گذاشت - و منشور والا و گرانمایه خلعت فرستاد *

و از سوانح خرامش نمودن حکیم مصری بعربی عالم - در صوری دانش و معنوی شناسائی
طراز یکتائی داشت - طبابت را بدان پایه میدانست که اگر پزشکی نامها بر افتاد
از یاد بر نوشته - دلایز گفتار صوفی نیک اندوخته بود - شکفتگی و فرخندگی جبین او
بر گذارد - و از مهربانی او خویش و بیگانه نشاط اندوخته - از هرگونه بیمار رو در نکشیده
و گشاده پیشانی چاره بر ساخته *

* بیت *

همچو اوئے سزد معرف او * این زمان در جهان چو اوئے کو

اگرچه بهشتاد رسیده بود گرمی برنائی جوش بر زد - یگبارگی هوا زدگی شد - و مزاج او را
قبض بر آشفست - و تب شورش افزود - شانزدهم نیم شبان زمان زمان هوش رفتن گرفت
چون لخته بخود آمد راقم شگرفنامه را از حال آگهی فرستاد - بدالین او شد - و از دیدن آن
از خویش رفت - با آگهی و یاد کرد آگهی ازین آشوب گاه چشم پوشید - و خرد و بزرگ
بدر از غم افتاد *

* بیت *

خیز تا زار گریه بر گریم * خوش بگریم و مویه در گریم

نوحهای جگر خراش کنم * چون بپایان رسد ز سر گریم

شهریار پایه شناس را دل از جای بشد - و آمرزش را طلبگار آمد *

شب بیست و سیوم راقم شگرفنامه را بناسک نامزد فرمودند - آزان باز (که زینهاریان
در بند افتادند) زمان زمان از نا پروائی کارسازان دولت فتنه می بالید - و هرچند از اقبال نیرونگی
احمد نگر گشایش یافت لخته کار را بطرح وا گذاشتند - و گران ازنی فیروزی سپاه را

(۲) در [بعضی نسخه] آن صافی زلال زندگی (۳) نسخه [اب] و رعشه بسوسام کشید (۴)

در [بعضی نسخه] کشم *

از نیرو انداخت - خود کامان دکن فراهم شده سر بشورش برداشتند - و علي پور شاه علي عم مرتضی نظام الملک را بسري برگرفتند - و آن کوچه گرد بینوايي را دستمایه کامروائی خود گردانیدند - اگرچه همگي حال بر شهریار پیدائي نگرفت لیکن بد گوهري پور شاه علي و فتنه افزائی راجو بر زبانها افتاد - ازین رو خانخانان را بچاره گري نخستین احمد نگر رويه نامزد کردند - و نگارنده خسروي نامه را ناسک سو - دران سال دستوري یافت - بگزین خلعت و خاصگي تگور و علم و نقاره سر بر افراختند - و رای رایسنگه رای درگا رای بهوج هاشم بیگ تولک مقیم خان فولاد خان کامل الملک و بسیارے بندگان سعادت سرشت را همراه نوشتند - بامدادان گيتي خدیو بتماشای آسیر بر آمد - و در راه خانخانان را با دیگر بندگان بدان خدمت رخصت فرمود - و چهار روز تماشای دژ و غذائ نموده ببرهانپور باز گردیدند *

و از سوانح سزا یافتن فتنه اندوزان بنگاله - گذارش یافت که گروه افغانان آشفته رای پسر قتلور را دست آویز شورش گردانیده سرفتنه بر افراشتند - چند بار مردم راجه مانسنگه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر عبد الرزاق معموري (که بخشعی فیروزي سپاه بود) دستگیر شد - چون راجه بهمراهی بزرگ شاهزاده باله آباد شد دستوری بنگاله گرفت چنده در رهناس بسامان ایستاد - و از انجا بمالشی بد گوهران رو آورد - نزدیک شیرپور^(۲) بدان گوه آزر ستنیز پیوست - و هر دو لشکر قلعه ساخته رو برو نشستند - غره اسفندار مذ رده بر آراسته آمد - و لخته آویزش بسزا رفت - از اقبال نیرنگي نامور فیل غنیم تیردوز شد - و در شوریده بفوج خویش یازش نموده بپراگند - و بسیارے را نقد زندگی یغمائی گشت - چون روز به پایان شده بود چهار کوه تکامشی نموده عنان باز کشیدند میر عبد الرزاق معموري طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکے را بر گماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذراند - ناگاه دران زد و خورد با سیب بندرق در گذشت - و میر از جانی گزند رهائی یافت - بایزدي عنایت شورش فرو نشست - و خدمت گذاران بنوازش سر بلندی یافتند - درین روز گیرا دم شاهنشاهی بینش سرمه بر سود - پور شمس چک از بد گوهري گریخت - و بکھسار کشمیر رفته سر بشورش بر داشت - گيتي خداوند را بر زبان رفت - زود از فراز کوه سرنگون افتد - و باه افراه ناسپاسي بر گیرد - درین سال و مه آن نافر جام از قلعه کوه

(۲) نسخه [ز] شیرپور عطا ئي بدان گوه •

بپایان آمد - و خورد بشکست - پنجم فرمان مقدس براقم شکرنامه آمد که بر پور شاه علی فراوان مردم گرد آمده اند - سزوار آنست که باز گردیده بدان سو روانه شود - و باتفاق خانخانان کار را بشایستگی انجام بخشد - (چون بسیار رادمرد همهری گزید - و اسباب گشایش ملک فاسک و مالش سر تابان آن سو بگزین روشی آماده شد) حسد پیشگان حیل^(۲) پرداز شهریار را بر باز گردانیدن این فدوی آوردند - فدایم که حال پیدائی نگرفت - یا خاطر داشت از اندازه گذشت - لخته از شگرفی روزگار بشگفت در شد - و بشاهی فرمان از قصبه^(۳) رانو بدان سو روانه شد - هفتم حسن پور میرزا شاهرخ راه آوارگی سپرد - در احمد نگر با پدر میبود از ننگدستی بر آشفست - و بیک از کشمیریان ساخته بپراوه رفت *

و از سوانح رسیدن شاهزاده سلطان دانیال بدرگاه والا - ازان باز (که احمد نگر گشوده آمد) آرزوی آستانبوس بیتاب داشت - بفرمان^(۴) والا احمد نگر را بمیرزا شاهرخ و برخی بندگان سپرده روی نیاز آورد - دهم بسجده نیایش نامیه دولت بر افروخت - و بگوناگون نوازش سر بلندی گرفت آسیر با فراوان خواسته و کالا بخشش یافت - و خاندیس را بدان نونهال اقبال داده دان دیس نام نهادند - سیزدهم دولت خان لودی بقولنج در گذشت - از گند آوری و کار آگهی فراوان بهره داشت - چندی پیش میرزا کوکه می بود - و بسیار نزد میرزا خان خانانان - شاهزاده سلطان دانیال او را ملازم خود گردانیدند - و بنایه دوهزاری بر آوردند - چون بسجده قدسی آستان ره سپردند او را بکمک میرزا شاهرخ با احمد نگر گذاشتند - و درانجا روزگار او سپری شد بیستم خواجگی فتح الله را فاسک سو فرستادند - چون سعادت خان از پیمان شکنی برکناره شد آرزو داشت که بدست آویز فرورهد؛ رو بدرگاه آورد - بنابران او را بدان خدمت نامزد فرمودند درین روز خواجه ملک علی بخشش اردو کام دل برگرفت - چندی از ستمگری بعتابگاه افتاد این خدمت بابوناصر باز گردید - پشیمانی از حال او فرا گرفته نوازش فرمودند - بیست و دوم بهادر خان را بگوالیار فرستادند - تا دران زندانی دبستان لخته آگهی اندوزد - و از مهربانی زه وزاد او را همراه ساختند - ولی بیگ سام بیگ ابوناصر و برخی سپاه را همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال الدین حسین انجو دستوری بیجاپور یافت - چون عادل خان آرزو نمود (که دخت خود را بشبستان شاهزاده سلطان دانیال بسپرد) میرزا را با ساز خواستگاری فرستادند *

(۲) نسخه [۱] حیل اندوز (۳) نسخه [ب] از قصبه راونیر (۴) در [بعضی نسخه] درین ولا

بفرمان والا (۵) نسخه [ب] بعتاب افتاد *

آغاز سال چهل و ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال سی از دور چهارم

درین هنگام (که روزگار بفرمان پذیرمی افسرخدیو تازه روئی داشت - و بارخدیو بسپاسگذاری سرگرم) آسمان بمشاطگی برخاست - و زمین بآراستگی برنشست - شب شنبه پانزدهم رمضان سنه (۱۰۰۹) هزار و نه نوربخش نشیب و فراز حمل را فروغ دیگر بخشید و دهم سال از چهارم دور فرخی آورد *
 * بیت *
 بهار خاک جهان را بمشک معجون ساخت * سحاب آب روان را بمی مطرا کرد
 درست گوئی با عشق ساخته است بهار * خدای گوئی عشق از بهار پیدا کرد
 بفرمایش جهان سالر بگزین طرزها آذین بستند - و دلفریب نقشها بروی کار آمد^(۳) - از تحویل تا شرف محفل افروزی بیکم از بندگان دولت بازگردید - و نشاط هنگامها بر آراسته شد هشتم فروردین رای پتر داس را بوالا منصب سه هزاری برنواختند - دهم تاتار بیگ باتالیقی سلطان خرم نامزد شد - کار آگهی و پاسبانی بجای آمد - و شایستگی سربرافراخت درین روز فیروزی نوید سپاه بنگاله آمد - چنانچه گذارش یافت - ایزدی سپاس بگزین روشه چهره بر افروخت - و پایه خدمتگذاران برتری گرفت - یازدهم شیر خواجه و میرزا علی بیگ اکبرشاهی را (که در دکن خدمتگرمی بجای آورده بودند) علم و نقاره دادند - و پاداش نیکوکاری برگرفتند - سیزدهم میرزا یوسف خان دولت بار یافت - و از فراوان غم رستگار آمد - (چون هنگامه پور شاه علی گرمی پذیرفت - و راه احمد نگر بستگی) لخته از شاد خواب در آمده بچاره گرمی برنشستند - میرزا رستم و میرزا یوسف خان و بسیاری را فرستادند که از گنگ گذشته نزد شاه گدده بر نشینند - تا راه ایمنی پذیرد - و دست تبه سگالان از یازش ملک کوتاه گردد - بایست وقت آن بود که فیروزی سپاه بدهار در شده - و آن شورش مایه را برافکنده - لیکن فتنه دوستان نگذاشتند - میرزا ازین آگهی آزردهی داشت - نه نیرو که وا یافته بر گذارد - و نه یارا که کار بر سازد - همواره آرزوی آستانبوس بر میگذازد و دل افسردگی از دکن گذارش مینمود - شهریار دادگر آرزو پذیرفته جریده نزد خود بر خواند درین روز اکهیراج ناگهانی در گذشت - در الوس کچهواه بس شایستگی داشت - چهاردهم جگناته را بوالا پایه پنجهزاری بر آوردند - و میر خواجه پور سلطان خواجه را بیانصدی

بر نواختند - شازدهم بهادر خان گیلانی شکست یافت - او را با کم^(۲) ساز نورد در تلنگانه گذاشته بودند - غنبرجیو با بسیاری دکنی و زنگی برو ریخت - او لخته در آویخته یکسوشد - چون آگهی^(۳) را بغرض پرستی در پوشیدند آن حبشی تبه سگال بفراهم آوردن خود سران روزگار شد و هنگامه ناسپاسی بر آراست - در جشن شرف شاهزاده سلطان دانیال گزین بزم بر آراست و گرانمایه جواهر (که در گشایش احمد نگر بدست آمده بود) بنظر همایون در آورد و پذیرش یافت - اگرچه سنگریزه چند (که از سپهر نیرنگی گران ارزی دارد) بر افشاند لیکن والا گوهر اخلاص را (که بکالبد ارج ننگجد) ببازار در آورد - درین روز شهریار بزرگ مهر مظفر حسین میرزا و افراسیاب را از زندان بر آورده بر نواخت - و که و مه را ازین عاطفت شگفتی در گرفت و درین روز منوچهر و میرزا علی ایلیچیان ایران دستوری یافتند - که پیشتر رفته در دار السلطنه لاهور آماده گردند - و خشورے از والادرگاه با ارمغانی از پی خواهد رسید چون پیوند ره گرای آن ملک شوند *

و از سوانح آوارگی علی پور ولی خان از امرای پیشین برید - نزد بیجا پور باندیشه بزرگی روزگار گذرانیدے - چندی او را بر خوانده بشهر بیدر پنهان داشتند - درین هنگام (که مومن از بارگاه خلافت باندزگذاری رفت) علی بسگالش پذیرا شدن از قلعه بر آمد و در شهر بر آسود - بیستم ناسپاسان زرپرستار او را بدرون برده شور افزودند - علی ناگزیر بازه و زاک از راه ناروان بگلکنده شتاب آورد - بد نهادان از پی در آمدند - مادر و برخی نزدیکان او را دستگیر ساختند - و از بد گوهری جان بشکردند - از انجا (که بوالا درگاه لابه گرمی او فروغ کردار نمیگرفت) روزگار چنین بر مالید - و جهانے را چشم عبرت گشوده آمد - درین روز جانش بهادر بشکم درد رخت هستی بر بست - از گزین سپاهیان است^(۵) - در رام پوری بود بیست و دوم خاوری سرتاب فرمان پذیری گزید - چون راجه مانسنگه را فیروزی دست داد از کار شناسی با برخی تیز دستان تکامشی نمود - و تا مهیش پور نزدیک^(۶) بشنه و جسر عنان باز نکشید - افغانان بد کیش استوار جائے بر نشستند - چون همه سو خلاب داشت و باسانی بدو دست نمیرسید جابجا کار آگهان ابر نشانده - و در ملک گشائی و بوم آبادی همت بر گماشت - بیست و دوم شجاع پور معصوم خان کابلی و سعید پسر لاجپن^(۷) و دیگر مردم بزینهار آمده دیدند - و فیلان و گزین کالا گذرانیدند - از ان پس (که معصوم خان را سپهر گردش

(۲) در [بعضی نسخه] با کم یاور (۳) نسخه [۱] آگهی را غرض پرستی در پوشید (۴) در [بعضی نسخه]

بشکم روی (۵) نسخه [۱] در راجوری بودے (۶) نسخه [ز] بسنه (۷) در [بعضی نسخه] ارچین •

بسر آمد (قلماقہ زر خرید مظفر خان بہ نیروی شمشیر نام بر آورد - و باز بہادر لقب نہادہ ہمہ تورانی ناسپاس را با خود یاور گردانید - درینولا از اختر روشنی اینان را با پسر خود پیشتر فرستاد و خود پیمان استوار ساختہ آمد - راجہ بہریک در خور نیکوئیہا نمود - و شورش آن دیار کمی پذیرفت - بیست و سیوم دوازده گزیدہ بتکچی باشرف خاصگی اسپان نامزد گشت - و بہریک پاسبانی ہزار بارگی باز گردید - بیست و ششم جرجودہن ^(۲) نیبرہ راجہ رامچند را ہپایہ راجگی بر آوردند - و دژبانی باندہو بدو دادہ بر نواختند و بہارتھی چند را باتالیقی آن خرد سال برگماشتند *

درینولا نگارندہ گوہرین نامہ بچارہ پور شاہ علی روانہ شد - گذارش یافت این کار را بزرگتر وا نمودہ از ناسک باز داشتند - پایان اسفندارمذ پیشین سال نزد برن گانو بخانخان پیوست - ناگاہ آگہی رسید - و نکوبومی ^(۳) از مالش عادل خان بیجا پوری نزد احمد نگر آمد اگرچہ داستان فرمان پذیري بر خواند لیکن از دست بازی او ایمن نیست ^(۴) - بزرگ ہومیئے ست از آلکلی احمد نگر - پنجہزار سوار و دوازده ہزار پیادہ بدو گراید - دران سال نزد جانناپور دلاسای او ناگزیرتر دانستہ خود بدانسو جدائی گزید - و موا بچارہ گری پور شاہ علی پدروہ کرد بیست و ہفتم بر ساحل گنگ رسیدہ شد - میرزا رستم میر مرتضی بہادر الملک میرزا لشکری (با بسیاری نوکران میرزا یوسف خان) شجاعت خان و دیگر بندگان (کہ پیشتر بہمین کار نامزد بودند) پیوستند - بیست و نہم قلعہ کالندہ گشایش یافت - از گزین قلاع آلکلی احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دیر باز آرزوی بندگی در سر - چون خواجگی فتح اللہ بدان دژ نزدیک شد او بشایستگی آمدہ دید - و آن آسمانی حصار بسپرد - سیوم اردی بہشت دولک مہر بشاہزادہ سلطان دانیال بخشش یافت - و نیروی ملک گشائی بر افزودند چہارم علی مردان بہادر دستگیر شد - سرداری سپاہ تلنگانہ داشت - نزد پاتھری بیاروی شیر خواجہ آمدہ بود - چون شکست بہادر خان گیلانی بر شرف بدانسو باز گردید - و از خیرہ سری بے گزین آمادگی رو بہ پیکار نہاد - بیشتر بے آویزہ راہ گریز سپرد - او پای ہمت افشردہ داد مردانگی داد - و گرفتار آمد - درین روز آگہی رسید کہ دامن ^(۵) داس را روزگار بسر آمد - او پور رامداس است - بے دستوری از والادراگاہ بہ بنگاہ رفت - و بدل آزاری زیردستان برنشست - بخواہش پدر فرمان شد - نوکران شاہ قلی خان او را بدرگاہ آوردند

(۲) در [چند نسخہ] در جودہن (۳) در [اکثر نسخہ] بکوار ہومی (۴) در [بعضی نسخہ]

ایہنی نیست (۵) در [چند نسخہ] دامن داس •

آن شوریده سر بآویزه برخاست : و جان سپرد . و از فرزند پیوند آن گزین پرستار را غم در گرفت - شهریار مهربان دل به پیشخانه او رفته پرسش فرمود - و درونی ناسور را مرغم بر نهاد *

و از سوانح فرستادن شیخ عبد الرحمن به تلنگانه - نگارنده گوهربین نامه را سگالش آن بود که پور شاه علی را مالشے بسزا دهد - (چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندی گرا شد) خواست میرزا رستم را با برخی فیروزی سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنمونگی کچ منشان سر باز زد - ناگزیر پور خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دو بیست سوار خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخی بندگان شاهنشاهی را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پاتھری^(۲) بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادت بار یافت - او در فیروزی سپاه دکن نیکو پرستاری داشت - از ناپروائگی کارسازان این ملک ستوه آمد - و آرزوی والا درگاه نمود - پذیرفته بر خواندند *

بازگشت همایون و ایات بدار الخلافه اگره

پیشتر از گشایش احمد نگر اولیای دولت برخی از بنگاه دوستی و گروه از گران ارجی و چندے از دکان آرائی سخت بر کوشیدے که شهریار دادگر آسیر ناگشوده باز گردد گیتی خداوند هر یکم را به پاسخے زبان بند میگرددانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران سگالش داستانسرائی افزودند - همگی بسیج شاهنشاهی آنکه آلکای احمد نگر از خس و خاشاک ناسپاسی رفته آید - و سپس بر بیجا پور و گلکنده و بیدر چیره دستی رود - تا مرزبانان آن جایها پیمان فرمان پذیری استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایقان بدرگاه والا رسید و کوشندگان کوچ را گزین دستاویزے پدید آمد - در قدسی خاطر نبود که پیشتر از آمدن ایلچیان بازگشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روز بازار آگهی حال پیدائی نگرفت - شب دوازدهم بسیاری ناپرسیده از راقم شگرفنامه جدائی گزیدند از دیر باز بآوازه شاهنشاهی کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبر رفتن گرمی پذیرفت شگرف روارو پدید آمد - ناسپاسان دکن بشورش برخاستند - و آویزه هر روزه فرا پیش آمد جعفر پور میوزا یوسف خان درین بیراهه روی بدست دکفیان افتاد - و نخوت مایه ایقان شد

(۲) در [بعضے نسخه] پاتھری - و در [بعض] پاتھری *

و برخواندن شاهزاده پردگیان را از احمد نگر آشوب برافزود - و میرزا رستم با سپاه میرزا یوسف خان بیراهه رفت - و شهریار ازین آگهی چنده از کورنش بازداشت - از آنجا (که دل بایزیدی نیایش در آویخته بود) شماره ازین برنگرفت - و همواره فیروزی روی داد (۲) چهاردهم رای درگا رای بهوج بدین لشکر پیوستند - رای رایسنگه و این دورا با بسیاری بهمرهی راقم شگرفنامه نوشته بودند - لخته را بخواهشگری درنگ افتاد - و نخستین شورش بنگاه شذیده دستوری یورت گرفت - هرچند کار پژوهی نداشتند پیوستن اینان نیرو بر داد - پانزدهم میرزا شاهرخ بسجود قدسی آستان پیشانی برافروخت - شاهزاده او را بهاسبانی احمد نگر گذاشته بود - چون خانخانان بدانجا رفت بفرمان والا رو بدرگاه نهاد - و کام دل بر گرفت درین روز خواجگی محمد حسین بپایه هزاره سربلندی یافت - کهین برادر قاسم خان است در راستی و درستی کم همتا - و بیکول بیگی سعادت افروز - بیستم خرم پور میرزا کوه دستوری جوته گدهه یافت - چون آن ملک را باقطاع کولکناش دادند آنجا رخصت گرفت بیست و پنجم حسین بیگ شیخ عمری را (که در بنگش نیکوپرستاری دارد) بمنصب دوهزار و پانصدی برنواختند - بیست و ششم بیست فیل و بهمین شماره هتال و ده اسپ و لخته خواسته برای این فدوی از بارگاه خلافت آمد - و سرمایه فیروزها شد - بیست و هشتم شاهزاده سلطان دانیال را از نزدیکی نریده دستوری برهان پور دادند - سگالش آن بود که آن نونهال دولت را بشکار فیل همراه برند - چون لخته پراگندگی جنوبی سپاه بهمایون عرض رسید باز گردانیدند - میرزا شاهرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان یوسف برخوردار شهاب الدین قندهاری مسعود خان حبشی و سه هزار ایماق بدخشی (که نو از توران آمده بودند) و بسیاری بندگان را همراه کردند - و لخته روارو کمی پذیرفت *

درین روز قلعه تربنگ بدست اولیای دولت در آمد - از گزین قلاع صوبه احمد نگر است سرچشمه آب گنگ از درون او بر جوشد - و بزرگ پرستش کده بر شمرند - سعادت خان داشت - (چون از نیک اختری آمده دید و کالنه بسپرد) فرستادگان را بدانسو برد و آن دژ را با پانزده (۴) نامور فیل (که فراز آن داشت) پیشکش شاهنشاهی بر داد و جاوید سعادت اندوخت - سران سپاه از دلگرفنگی سامان دژبانی نکرده باز گردیدند و اجو با فراوان کس از پی رسید - جنگ کنان ره نوردید - هر بار که آویزش رفت

(۲) در [چند نسخه] روی آورد (۳) نسخه [ب] سعادت افزا - و در [بعضی نسخه] سعادت افزودند

(۴) نسخه [ا ب] با پانزده فیل •

فیروزی روی داد - راجه بهرجی^(۲) و هاشم بیگ و فولاد خان و ملک شیر و سادات بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند - و هر کدام باقطاع خویش رفت - و آن شوریده سر بازگردیده بران قلعه چیره دست آمد *

و از سوانح فیروزی یافتن^(۳) شیخ عبدالرحمن - چون او را بفرو نشانیدن شورش تلنگانه فرستاد در کمتر زمانه شیرخواجه پیوسته بزم بکجهنی برآراست - و کار آگهی را با مردانگی همدوش گردانیدند - پور شاه علی فرهاد خان و دیگر حبشی و دکنی را روانه ساخت - و هنگامه ناسپاسان گرمی پذیرفت - فیروزی سپاه دل بایزیدی تائید بسته بشایستگی رده آرا شد قول شیخ عبدالرحمن میر هزار میر محمد امین موردی میر عبد الملک بجلی خان یوسف جچار سید علی و برخه منصب دار - هر اول شیرخواجه باز بهادر ظهیر الدین سید لاد میرزا کوچک علی رحیم داد بابا یوسف علی یعقوب بیگ خواجه باقی خان میر حاج حسن علی اندجانی و چندے کار آگاه - برانغار حمید خان خیدر دوست محمد حسین غازی خان گکهر^(۴) شیخ قطب آدم خان - جرانغار بهادر الملک بهادر خان گیلانی محمد خان ترکمان سید کرم علی رستم خان عرب سعید خان عرب میرزا عرب زال^(۵) بیگ بداغ بیگ و دیگر رادمرد - نزد ناندیر از دریای گنگ گذشته ره سپردند - نزدیک رود بار مانجرا^(۶) آن گروه نا فرجام با فراوان سپاه در رسید - در قلب عنبر جیو با بسیاریه بیباک - دست راست فرهاد خان زنگی با جوقه - دست چپ منصور خان حبشی با گروهی - روز یکشنبه ششم خرداد گذشت نیمه روز با یکدیگر در آویختند - و شگرف آویزش چهره رادمردی بر افروخت باقبال روز افزون فیروز مندی روی داد - و که و مه را شگفت در گرفت - پیشتر از آمادگی غنیم فیروزی سپاه فوجها بر آراست - و پس از فراوان درنگ آن گروه باطل ستیز بدان شورشیه (که آئین این دیار است) در رسید - بسیاریه را پای همت از جای رفت - و لخته پرتال یغمائی شد - دل آویختگان ایزدی تائید پای بیفشردند - چند بار از هر سو برداشتن و پس شدن شگرفی آورد - و لخته در ترک پراگندگی راه یافت - درین هنگام قول بگزیدگی در رسید - غنیم شکیب از دست داده راه گریز سپرد - چهار صد کس از مخالفان در میدان افتاد - و بسیاریه زخمی بدر رفت - فیل و فراوان غنیمت بدست در آمد و از بخت یاروی روشناس را جانی گزند نرسید - رستم خان و زال بیگ و بداغ بیگ

(۲) نسخه [ز] بهی جی (۳) نسخه [ب] شیخ عبدالرحمن پور نگارنده شگرفنامه (۴)

در [چند نسخه] سید کرم الله (۵) نسخه [ا] لال بیگ (۶) در [بعضی نسخه] بانجرا •

و میر عبد الملک و میر حاج و سید علی را لخته زخم رسید - و بهی اندوختند - لیکن اسپ بسیار بکشش رفت - چون روز اندک مانده بود لخته از پی رفته عذاب باز گرفتند و بسپاس گذاری انجمن آراسته شد - اگرچه بیشتر شاهي بندگان آویزش نموده نیکو پرستاری بجای آوردند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان سخت تر کوشیدند (با آنکه غنیم از پنجهزار افزون بود - و فیروزی سپاه سه هزار) بیاروی الهی عنایت چنین دشوار کار آسان بر آمد - نهم (که رایات همایون نزد نعلچه بود) کیچک خواجه در گذشت او از گزین پرستاران شاهزاده سلطان دانیال بود - و بازرم مندی روزگار میگفرانید . دهم رای چند نصرت یافت - چون سپاه پاتهری بتلفگانه رفت برخی بدگوهران نظام الملکی بیاروش تاخت بدانسو آمدند - صد سوار خود را گذرانده سپاه را بسرکردگی آن گزین ملازم خویش فرستاد - بشایستگی در آویخت - و فیروز مند آمد - درینولا میرزا خان از جنیر بر آمد - از گران ارجی فتور در فیروزی سپاه رفت - هندیا بومی با سرور حبشی و محمد خان زنگی و دیگر کچ گرایان هنگامه بر ساخت - از کم یاروی و گران ارجی و تهیدستی آویزش کزان راه احمد نگر سپرد - یازدهم خرداد بدان شهر رسیده دم آسایش گرفت - درینولا بدخشان بفروغ شاهنشاهی خطبه روشنی گرفت - نا روشناس خود را همایون پور میرزا سلیمان را نموده آن کهسار را داشت - میرزا بدیع الزمان خواهرزاده گیتی خداوند پور خواجه حسن با برخی از حصار رسید - سیزدهم در آویخته چیره دست آمد و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - میرزا از سعادت سرشتی فیروزی را دست آویز نیکو پرستاری گردانید - و منبر و زر و سیم را بگرامی نام افسر خدیو بر آراست - و عرضه داشت عذر پیشین کم خدمتی برگذارد - شهریار مهربان دل آمده را بر نواخت - و خواسته و دست افزار نبرد بیاروی فرستاد *

و از سوانح لابه گرمی نمودن پور شاه علی - دران هنگام (که رایات همایون در برهان پور بود) کار آگهان بوالا درگاه فرستاده بندگی برگذارد - آنانکه خواهش شاهي کوچ داشتند گذارده را بگران اوز فروخته فرمان مقدس در دلاسا برگرفتند - و با هربنس روانه ساختند چون آوازه کوچ گرمی پذیرفت فرستاده نزدیک بیو بسراسیمگی بر نشست - نه بائین دلخواه می برد - و نه پاسخ میگذارد - (چون نگارنده سپاس نامه بر ساحل گنگ رسید - و بسیج پیش رفتن در سر گرفت) بیوزش گذاری نشست - و فرستاده را نزد خود بر خواند - و بسا نادرست گفتار در میان آورد - ناگاه شورش تلفگانه و گرفتار شدن علی مردان بهادر و پور میرزا

یوسف خان و آوازه کوچ فرمان فرما و گذاشته رفتن فراوان مردم: از فیروزی سپاه در میان آمد آن بد گوهر کم بین باز بستاری رفت - و برخه اوباش را نزد اردو فرستاده - شورش انداخت از آنجا (که چشم همت بر کار ساز حقیقی گشوده بود) هر بار فیروزی نشاط می اندوخت ناگاه آوازه شکست بد گوهران تلنگانه جهان را فرو گرفت - و باد از سر آن نخوت فروش بدر رفت زاری و پوزش گری پیش گرفت - و پیهم لابه گذاری نمود - و گزین پاسخها شکیب ربای او شد - شرمساری داستان بر گذارد - و بفراوان بزرگ داشت فرستاده را با پور میرزا یوسف خان روانه ساخت - بیستم بار دو پیوستند - و ابوالحسن و تیما پورش و وفا خان و اعتمادیان او پور میرزا یوسف را سپردند - و قرار یافت چون علی مردان بهادر را بیارند و پیمان نامه بندگی بسخت سوگندها بسپارند سرکار اودیسه و دهارور و برخه بیر بدو وا گذاشته آید - روز افزون پرستاری فرا پیش گیرد - و از خدمتگذاری سر باز نزند - سیم رای درگا و رای بهوج نا پرسیده راه بنگاه سپردند - از نا پروائی کارسازان ملک و واهشتن سر رشته امید و بیم چنین بیزاهه رفتند - یازدهم تیر حسن بیگ آنجهانی شد - هر سوی دولت آباد را پاسبان بود - و بشایستگی بسر می برد - شکم رنجوری بسختی کشید - و رخت هستی بر بست - ترک نژاد است - از گروه بهارلو - ار تواریج بهره مند بود - و لخته قافیه بر سخته شازدهم شاهنشاهی رایات از دریای چنبل برگذشت - و (چون رود در طوفانی جوش بود و کشتی بس کم) اردو فراوان رنج کشید - از آنکه رو به بنگاه داشتند چندان دشوار نیامد بیست و دوم جگناته بفرمان والا از برهانپور آمد - و دولت بار یافت - سی و یکم سر انداز خان را کوتوال احمد آباد ساخته دستوری دادند - سیوم امردان گیتی خداوند فراز رندهپور بر آمد - و جگناته به نثار و پیشکش سعادت اندوخت - درین روز شاه قلی خان محرم و مهتر خان بآئین پذیره از دار الخلافه آگره آمدند - و سعادت بار اندوختند - چهارم افسرخدیو از رود بار پناس برگذشت - پنجم جگناته دستوری دژ یافت - ششم لطفانی شیرازی رخت هستی بر بست - باختر شماری و باستانی سرگذشت و قافیه پیمائی آشنا بود و بطرفه گذاری در همایون محفل گزاره داشت - نهم تقیاً دولت بار یافت - او بخشی سپاه کابل بود - بقدسی فرمان آمده سعادت اندوخت *

و از سوانح فرو نشستن شورش راجو - چون دولت خان را نا بهنگام گردانیدند او

(۲) نسخه [۱] تیماد پورش - و نسخه [ز] تیمار پورش (۳) نسخه [ب] بهار او (۴) در [بعضی نسخه]

پهست و سیوم (۵) در [بعضی نسخه] به نیاز (۶) نسخه [ب] دستوری یافت (۷) در [بعضی نسخه] تغلبا •

دست چیرگی بر گشاد - و ناسک و برخه جا برگرفت - و (چون خواجگی فتح الله بدان سو رفت - و ناساخته کار برگردید - و از فیروزی سپاه بسیارے ناسپاس بدو پیوست) خیره سرب کالیوه تر ساخت - درین هنگام (که کارسازان ملک خواب نا پروائی داشتند و نگارنده شکرنامه لخته رنجور) آن بد گوهر از راه دولت آباد در آمد - و نا جالناپور برگرفت (با آنکه بکارے دیگر نامزد بود - و ازان شورش مایه لخته دور) از ایزد یاری با ناتوانی مالش او را فراپیش گرفت - یازدهم از کنار گنگ (که نزد حسن آباد بنگاه بر ساخته بود) در گرمی بارش روانه شد - و میر مرتضی و فادار خان میر هزار و برخه راد مرد را در آنجا گذاشت - مبادا پور شاه علی پیمان بر شکنند - و ازانسو گرد شورش بر خیزد - چون نیز تر با هویره رسید آن نافر جام لخته باور نکرد - و چون دلنشین گردید باز پس رفت - و جالناپور و آنسو (که رو بویرانی داشت) با آبادی گرائید - پانزدهم شیخ خلیل رهائی یافت - پور شیخ ابراهیم فتحپوری ست - با آنکه از خرد سالی نابیناست شطرنج و چوبز بشایستگی باز و بسا کار کرد بینایان ازو سر برزند - آرزوی عمل گذاری خالصه بزد - و نفسانی خواهش بزدان بر نشاند - نیکو پرستاری نیابگ او پوزش گذار آمد - و والا مهر شاهنشاهی رستگاری بخشید - شانزدهم راقم شکرنامه به دولت آباد در آمد - چون آگهی رسید (که راجو نافر جام دران نزدیکی ست) بنه و بار را در آهویره گذاشته بمالش او روانه شد - آن شوریده مغز خود را بکھسار کشید - و نزد حوض قتلو بسراسیمگی بر نشست - چون فیروزی سپاه پایان گریوه فرود آمد از دولت آباد برگذشته ناسک سو رفت - بیست و دوم نگارنده اقبالنامه پچ در نور دیده نزد آن آبگیر منزل گزید - سگالش آن بود که از پی رفته بسزا بر مالد - گونه گونه بسیچی همراهان باز داشت - بیست و سیوم بفتحپور همایون نزل شد - و گرامی دیدار مریم مکانی نشاط افزود آن مهین بانو آرزو داشت که پیشتر آمده چشم دل را فروغ افزایش - لیکن جهاندار پایه دان ازان آهنگ باز داشت - بیست و چهارم فرزندان ونکو گرفتار شدند - گذارش یافت از مالش سپاه بیجاپور پناه باحمد نگر آورد - و از خواهش فراخی و بد گوهری راه گریز سپرد - چون بوم خود را خالی پنداشت بدانجا رفته بسر انجام خمیر مایه شورش شد - همان پیشین مردم بجان گزائی او رو نهادند - بسخت کوشی باز خویشتن را نزد احمد نگر رسانید - و بلا به گری و زینهار خواهی بر نشست - خانخانان پذیرفته گرم خوئی را دست آویز گرفتاری اندیشید از دور بینی لخته عنان کشیده باباجی بزرگ پور خود را با برادرش دھار راو پیشتر فرستاد تا از سواد پیشانی سگالش بر خوانند - و عیار گفتار بر گیرند - دران سال و مه جون بقلعه

آن گزین مصر در آمد سپه سالار پای بند گردانید - و بسیاری را بدست در آوردن آن بومی روانه ساخت - و خود نیز از پی بر آمد - از سست بسیچی برخه و خام کاری گروهی اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال برگرفتند - و آن تباہ سرشت پیش پور شاه علی رفت - او از تبه سگالی بزدان بر نشاند - درین روز هاشم بیگ از دکن آمد - و از نیک اختری همان روز کورنش یافت - و درین روز میر عبد الوهاب بخاری از دهلی و بیگ محمد خوبانی از تیول خود رسیدند - و کام دل ایقان بر آمد *

در آمدن همایون ریات بدار الخلفه آگره

از گذشت دیدالپور شش کوهی اجین راه سارنگ پور گذشته رنتهپور سو چالش رفت دو بیست و بیست و هشت و نیم کوه بچهل و هشت کوچ در نور دیدند - و شصت مقام شد همواره بندگان اخلاص گرا یکم پس از دیگرے سعادت پذیره می اندوخت - و دولت بار می یافت - نزد بیانه قلیچ خان و بسیاری پرستار بدین سترگ فرخی کام دل برگرفتند سی و یکم (که ساعت فرخی برگرفت) دار الخلفه آگره بقدسی قدوم خجستگی یافت و که و مه را بخوازش روائی دل بر شکفت - درین روز نزد مندهاگر زین خان کوکه دولت بار یافت - او در خدمت تیراه بود - (چون سرگروه تاریکیان را اقبال شگرفی بباد افراه رسانیده و زابلی شورش فرور نشست) بفرمان والا دار السلطنه لاهور بنگاه ساخت - درین هنگام نزد خود بر خواندند - از پیشکش او گزین لعل بود - دوم شهر پور پاینده خان نقد هستی سپرد - پور قتل قدم خان است - از مردانگی و آگهی بهره ور - چون راقم شگرفنامه را نزد حوض قتلو لخته درنگ رفت دژ نشینان دولت آباد را بیمناکی در گرفت - توپ اندازی را دستمایه رستگاری اندیشیدند - دران سال و مه توپ بزرگ برگشادند - دو کس را هماندم جان بشکود و بدین سره مرد چنان برگذشت که شکم بر درید - و روده بیرون افتاد - از پردلی سر رشته شکیبائی از دست و نهشت - و نیم شبان سپنجی جان بسپرد - بامدادان راجولخته مالش یافت آن بد گهر بران بود که ناسک سو شتابد - برخه دورویان نافر جام او را باز گردانیدند - و از راه دیگر بدولت آباد گذشته ستاره و برخه جا یغمائی ساخت - نگارنده گوهرین نامه در فروغ صبحگاهی از کوه فرود آمد - و بیازش او رو آورد - و از گریوه نوردی تیز روی فرفت - چون بسیاری باز گردیدن او برگذارند نزد چتواره^(۲) خیمه برزد - پایان روز (که مردم در فرود آمدن

(۲) در [بعضی نسخه] جیواره - و در [بعضی] چاهوره •

بودند) آن بدسگال فوجها آراسته نمودار شد - دل بایزدي نیایش درآویخته بآویزه برآمد و بے آنکه رده آرائي شود برخے تیز دستان پیش رفته درآویختند - و رای گوپال را گوهر راد مردی پیدائني گرفت - (با آنکه مخالف از پنجهزار افزون بود - و اولیای دولت نزدیک بسه هزار - و آن هم بے توزک) فیروز مندي رواد - و سترگ نشاط جهان را در گرفت - و چون روز بشب گرائیده بود تکامشي نرفت - هشتم آن فرومایه سبکسر باز بسیچ پیکار در سر گرفت - این نیازمند ایزدي درگاه نیز بر آمد - پیدشدستان هراول اعتبار خان عادل خان رای گوپال در آویختند - او بآئین خویش جنگ در گریز فراییش گرفت - میرزا زاهد میرزا ناصر میر گدائي از برانغار رسیده آریزش نمودند - اسپ آن بد گوهر از پا در آمد - و بر زمین افتاد - چندے هوا خواه بر بارگی گرفتند - و بهزاران افت و خیز رهائي یافت - کجکنه و برخے رادمردان برانغار را نیز دست بکار رسید - سه کروه آویزش کزان نزد دولت آباد شدند - و دژ نشینان بیاروی آن بد کیش پیوستند - نزدیک بود که فیروزي گندآوران را پای از جا رود - درین هنگام نگارنده اقبالنامه از پی رسید - و هنگام غنیم بپراگند - چون روز به پایان شده بود برگردیده لخته فرود آمد - باز بد گوهران از هر سو ریختند - با آنکه توزک نمانده بود شگرف آویزش رفت - و برخے فرومایه را خون بخاک در آمیخت - و چندے دستگیر شد - و فیروز مندي چهره دولت بر افروخت - و بایزدي سپاس بر نشست - پس ازین آن سبکسر چندے خویشتن را نیارست نمود - در پناه دژ دولت آباد بآسیمه سري روزگار میگذرانید - پانزدهم با فراوان انبوه رسید - و بکمتر آویزش راه پراگندگی سپرد *

و از سوانح شورش تلنگانه - چون شیخ عبد الرحمن فیروزي یافت حمید خان باز بهادر بهادر الملک و چندے رادمرد را به یتاقداری گذاشته باز گردید - از آنجا (که کار سازان ملک را شاد خواب نا پروائي فرو گرفته بود - و نگارنده گوهرین نامه ازان سرزمین لخته دورتر) عبیر جیو با بسیاری بد گوهران ملک برید سر بفتنه افزائي برداشت - و سپاه آنجا با یاور کمی از غرور مردانگی پای آویزه افشرد - درین سال و مه بر ساحل مانجرا آویزش در گرفت نزدیک بود که چیره دست آیند - لیکن بآسمانی سرنوشت شکست افتاد - بهادر الملک با برخے بسخت تکادو از گنگ بر گذشته به پناه جا آمد - و حمید خان و باز بهادر دستگیر شدند آباد ملک تلنگانه باز از دست رفت - و خیره رویان بد گوهر آرمیده جاها را بر شوراندند بیست و دوم تلسي داس از بنگاه خود آمده دولت بار یافت - شب ششم مهر زین خان

کوه در گذشت - کامروای میگساری بود - چون بدرگاه والا بر خواندند - لخته ازان دست باز کشید - و برنجوری افتاد - و فروغ چشم و دل کمی پذیرفت - همانا در پوستاری پیوند او سستی رفته بود - روزگار بادافراه آماده گردانید - شهریار آرم دوست واپس ماندگان را نوازش فرمود - و پور او را بمنصب هفتصدی بر نواخت *

و از سوانح ریخته شدن آبروی راجو - دیگر بار چهاردهم باز آن نافرجام بیازش پیکار هنگامه آراست - و بکمتر آویزه راه گریز سپرد - شانزدهم آن تباه سرشت چند جوق شده نزد آردو آمد - و تارده آراستن هر گروه خود را به پناه کوهچه کشید - و برخه گردیده دولت آباد سو تیزروی پیش گرفت - و بر زبانها افتاد که آن سبکسر می رود - خود بدانسو روانه شد و بمالش دیگران فوج فوج نامزد گردانید - بسیاری در آویخته بر شکستند - و چنده نارسیده بازگردیدند - برخه پیشدستان نگارنده شگرفنامه بغنیم آویخته بشهر در شدند - و بفیروزی برگشتند - و پایان روز بار دو بازگشت شد - میانه راه آگهی رسید که آن بدکیش با چنده برهنی رفته بود - محسن پور غازی خان (که بار دو می آمد) آویزش نموده دستگیر شد اکنون از دامنه کوه بدولت آباد می رود - ناگزیر بدانسو عنان ریز شد - میرزا علی بیگ اکبرشاهی قاسم خواجه میرزا زاهد تاش بیگ رای گوپال پیشدستی نمودند - و آویزه کنان بدولت آباد در آمدند - نزدیک بود که گرفتار گردد - بحیله سازی خویشان را بخندق در انداخت و بفره و بار او یغمائی شد - نزدیک پانصد اسپ و فراوان کالا غنیمت اندوختند - از اقبال نیرنگی دران توپ بارش گزنده بفیروزی سپاه فرسید چون این نیازمند آلهی درگاه نزدیک شد بزرگ کمانی (که تیر او ده منی بود) برگشودند و هماندم بر درید - و از زور آن لخته دیوار قلعه ریخت - و دژ نشینان بزینهار پزوهی آواز برداشتند - از روز کوتاهی و دور بینی عنان باز کشیده بار دو آمد - و آن فرومایه مالش یافته در پناه دژ به تنگ روزی بر نشست فراوان کس ازو جدا شدند - از یاور کمی به بیمناکی در افتاد - اگر کارسازان ملک لخته بیاروی دل بر نهاده آن خاربن فتنه برکنده آمده - بیست و یکم نگارنده شگرفنامه بسوی خانخانان روانه شد - چون عنبر جیو تلفگانه برگرفت و آهنگ پیش آمدن نمود پور شاه علی فرهاد خان و بسیاری را بر سر شیر خواجه فرستاد - خانخانان از احمد نگر بر آمد و آب گنگ برگزیده نزد جایگیر بر نشست - و پیهم نامها فرستاده مرا بیاروی بر خواند (چون از ناپرداختن بکار ملک و درنگ نمودن با احمد نگر و کمک نفرستان پوزش برگذاریه بود) پذیرفته بدانسو روانه شد - و میرزا علی بیگ اکبرشاهی و سادات بارهه و فرزندان

حسن خن میانه و برادرانِ جاننش بهادر و برخی رادمردان را بچاره گری آن نافرجام بر گذاشت و از سپهر نیرنگی گرفتاری راجو که دم بدم بود بدرنگ افتاد - سیم میر مراد چولی درگذشت او را به بخشیکری سپاه پنجاب در لاهور گذاشته بودند - به تب لرزه روزگار او بسر آمد ششم آبان جشن شمسی وزن شد - و افسرخدیو را در قدسی نشیمن مریم مکانی بدوازده چیز بر سخند - نشاط را بارگاه فراخترزند - و مستمندان بگام دل رسیدند - نهم راجه راج سنگه از گوالیار آمده بسجود نیایش روشن پیشانی شد - درین روز شیخ حسین را بتولیت مشهد فیض بخش خواجه معین الدین (قدس سره) فرستادند - خود را از دختری نژاد خواجه میداند - از ناهنجاری چند بزندانی دبستان برنشانند - و روزگاری پی سپر ناکامی دشت بود - درین هنگام نوازش فرموده بدیرین بنگاه فرستادند - تیمار داری گوشه نشینان آن قدسی تربت و سرانجام آشخانه بدو بازگردید - یازدهم رای رایسنگه بدرگاه والا آمده نوازش یافت او را بلشکر دکن همراه نگارنده شکرنامه نوشته بودند - چون آگهی رسید (که دلپت پور او به بنگاه شتافته دراز دستی دارد) بچاره گری آن دستوری گرفت - آن شوریده سر لخته از خواب در آمد - و خواهش نمود که پدر را بدرگاه والا بازخوانند - و فرمان بخشایش او را از هراس بر آورد - تا بپای تارک بوالادرگاه شتابد - پذیرفته او را طلبداشتند - آن خود سر نیز گفته بکردار آورد - و از جاوید زیان بر کناره شد - شانزدهم قلیج خان دستوری پنجاب یافت - چون دران سرحد بزرگ امیرے نبود آن گزین پرستار را بدان خدمت نامزد فرمودند - آهنگ آن بود که کابل دارائی بشاه قلی خان محرم بازگردد - او پاسبانی هر دو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند - درین سال و مه خواجگی فتح الله ناکام بازگردید - چون از ناسک ناساخته کار باز آمد شاهزاده دیگر بار بدانسو فرستاد - سعادت خان فولاد خان ملک شیر سید علی سید جلال و دیگر نیولداران داندیس و ندر بار را همراه نوشتند - سپاه از کوه بسیچی دیرتر فراهم شد - چون ببابل رسید راجو بیازش برخاست - و اینان پای همت نیارستند فشرد لیکن آویزه کفان خود را بقلعه سونگر در آوردند - او لخته گرد برگرفت - سپس وا گذاشته دست یغما برگشود - و در پانهری بر بنه و بار سعادت خان چیره دست آمد - فراوان مال اندوخت - و از نیرو فزونی بیازش قلعه بازگردید - درین هنگام آوازه رسیدن عظمت خان

(۲) نسخه [۱] میرداد جونی (۳) نسخه [ب] بسجود قدسی آستان (۴) در [بعضی نسخه]

دران سو (۵) در [بعضی نسخه] خواجگی فتح الله بازگردید (۶) نسخه [اب] سونگر (۷) نسخه

[ب] قلعه را وا گذاشته (۸) نسخه [ب] در پاتیر •

با برخه سپاه بهرجی گرم شد - و عنایت الله با برخه از برهان پور نزدیک رسید و بازگشت راقم شکرنامه بدانسو نیز این و آن بر میگذارد - ناگزیر دست از حصار باز داشته دولت آباد سو رفت - و کالنه برگرفت - خواجگی فتح الله به یعقوب بیگ^(۲) شغالی و سعید بیگ بدخشی سپرده بود - چون قلعه‌گی شد اینان را بیادری بر خواند گماشتگان این دو کس از فرومایگی و زرپرستاری دو هزار هون برگرفته آن گزین دژ را از دست دادند *

و از سوانح شبخون آوردن فرهاد خان و بنا کام باز گردیدن - شیرخواجه میرزا یوسف میرزا کوچک علی یعقوب بیگ محمد خان برهان الملک ابوالحسن و بسیاری خدمتگذار در پانه‌ری فراهم بودند - (چون نگارنده گوه‌ری نامه نزد پرنور بخانخان پیوست - و هنگامه فیروزی سپاه گرمی پذیرفت) آن کالیوه زنگی (که با بسیاری بد گوه‌ری برابر شیرخواجه بود) در اندیشه دراز افتاد - و در خود نیروی آویزش روز ندیده شب هیزدهم فرو ریخت و سخت در آویخته راه گریز سپرد - شب بیستم حسین قلیج خان را بدخت آصف خان بیوگانی پیوند شد - دو لک و پنجاه هزار دام بکار سازی عروسی بخشش یافت - بیست و نهم افسرخدا کشتی سوار منزل همشیره زین خان را فرخی بخشید - و بدلایز گفتار از سوگواری بر آورد - دوازدهم آذر دخت رامداس را بعیام سنگه پیوند دادند - شهریار مهربان دل به پیشخانه پدر دختر رفته بر نواخت - و پنج لک دام بساز این کار بخشید - هیزدهم شاه قلی خان محرم بشکم روی در گذشت - از مردانگی و راستکاری فراوان بهره داشت و با کهن سالی برنادلی^(۳) - همواره سوار شده - و نشاط شکار اندوخته - خسروی نواخت پس ماندگان را بآرامش برد - بیست و یکم انبه چوکا گشایش یافت - راقم اقبالنامه را آن خواهش بود که از پرنور با گروه تیز دست^(۴) بمالش فرهاد خان پیشتر شتابد - تبه سگالی برخه همراهان باز داشت - چون فیروزی سپاه پس از فراوان درنگ رود بار گنگ برگذشت بسخت کوشی با جوقه راد مرد پازش آن زنگی فرا پیش نهاد - او بریلی گذاشته گریوه در نور دیده بانبه چوکا (که گزین قلعه دارد) بر نشست - و آن آباد جا بدست در آمد - درین روز صالباهی از والادرگاه رسید - پرم خاصه و دلایز گفتار شاهنشاهی رسانید - و ازین بهروزی نوید بر خود بالید - و نیروی کار بر افزود - بسیاری همراهان از کونه بسیچی سگالش پیش رفتن

(۲) در [بعضی نسخه] به یعقوب بیگ بدخشی سپرده بود (۳) نسخه [ب] برنایی (۴) در

[چند نسخه] نبرد دوست *

نداشتند - دران سال و مه به فراوان کوشش باز آهنگ پیش نمود - دست راست میرزا زاهد و میر گدائی و برخی راد مرد - دست چپ بهادر الملک و کچکنه و چنده دیگر در پیش شیر خواجه با جوقه نامور - چون از پیج بر آمد بکمر آویزه پیشدستان غنیم (که از چهار هزار افزون بودند) راه پراگندگی سپردند - اگرچه از شب نزدیکی تکامشی نرفت لیکن قلعه برگرفتند و آن آباد شهر یغمائی شد - و فیروزی سپاه فراوان غنیمت اندوخت - و همان شب آگهی آمد - پور شاه علی (که قلعه دهارور را پناه دانسته لشکر فراهم میگرد) بیتابانه بکوهستان اوسه^(۲) در شد - بسیج آن بود که بامدادان به تیزروی آن آسیمه سر را بسزا برمالد - از دورنگی برخی اندیشه بگردار نگرانید - و در کمتر زمانه پسین لشکر نیز پیوست - لیکن پور شاه علی (که راه نخوت میرفت) لابه گذار آمد - و پوزش نامها پیهم فرستاد درینولا حمید خان و پوراو یوسف رسیدند - پسین ازان چشم زخم تلنگانه بسخت کوشش بر آمد - و بکار آگهی لخته مردم گرد آورد - و فراوان آویزش با سرتابان آنسو نمود - و از کم نیروئی با صد و پنجاه کس بفیروزی سپاه پیوست - پدر او چون دستگیر شد پور شاه علی او را بیکرنگی خویش بر خواند - از نیک اختری پذیرفت - او را بچشم نگاه میداشتند - شب پیداه بر آمد و بیست و ششم برهنمونی بومیئے پیوست - و بگوناگون پرسش بکام دل رسید - بیست و هشتم میرزا یوسف خان نقد زندگی بسپرد - چون بهر سو شورش برخاست شاه زاده میرزا رستم و میرزا یوسف و چنده را بیاروی فرستاد - چون بجالناپور رسیدند آن شایسته خدمت از درد دنبال در گذشت - نهم دی جشن قمری وزن نشاط آورد - و بخانه مریم مکانی گیتی خداوند را به هشت چیز برسختند - و داد و دهش را روز بازار شد - و که و مه را آرزو بر آمد *

و از سوانح بازگردیدن فیروزی سپاه باشتی - برخی را از فتنه دوستی و گروهی را از کوه بسیجی و چنده را از ساده لوحی دیوانسانه پور شاه علی بشاد خواب برد - چون بساحل مانجرا خیمه گاه شد آن دستانسرا در زاری افزود - و فروشدن میرزا یوسف خان و شورش راجو و فاروقی پسر خواهش اینان را یاور افتاد - قاسم نام (که پدر او در نیکوبندگی فرو شد) کارسازان ملک تیول او را برگرفتند - و از شکنجه ناکامی بر اجو پیوست - او جوقه بدو همراه ساخته بگرد داندیس فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - ناگزیر آشتی قرار گرفت بدین پیمان که باز بهادر و علی مردان بهادر و هزاره بیگ را روانه سازد - و از فرمان پذیری

سر برننابد - و لخته ملک بدو گذاشته آید - یازدهم در پنج گروهی اردو اعتبارالملک و برادر تزیگ^(۲) راو و برخه دیگر گرفتاران را آوردند - میر مرتضی ازین سو رفته پیمان نامه برگرفت و فرمان امان بر داد - درین روز بهگوان داس مستوفی در دار الخلافه آگره رخت هستی بر بست در بتکچیان بسیار کار آگاه بود - بامدادان بازگشت فیروزی سپاه شد - چون نزد^(۳) رام پوری رسیدند گرفتن تلنگانه و پاسبانی آن بمیر مرتضی باز گردید - بهادرالملک رستم عرب شمشیر عرب سعید عرب برهان الملک و دیگر مردم را همراه نوشته بدانسو جایگیر کردند هیزدهم میر رخصت یافت - و قوار گرفت که خانخانان بیاروی سپاه پانهری و تلنگانه نزد پرنور بر نشیند - و راقم شگرفنامه بمالش راجو باز گردد - و میرزا رستم و راجه سورج سنگه و مقیم خان با برادران و راجه بکرماجیت و برخه را کمک نوشتند - و میرزا علی بیگ و سادات باره و برادران جانش بهادر و عادل خان با برادران و چندے دیگر (که در جالناپور بودند) نیز بهمهی نامزد گشتند و لخته خزانه و بارگی را نیز نام بردند - نوزدهم پدرود شد - بست و نهم لاله دستوری و ارستگی گرفت - او بزرگ پور راجه بیربر است - از تند خوئی و خود کامی خرج از اندازه برگذراند و خواهش را فراخ تر ساخت - ناروائی بسبکسری برد - و آن بسیج در سر گرفت - خدیو عالم کسپیل کردن او مدارای آسیمه سری بر ساخت - دوم بهمین نگارنده گوهربین نامه بپرهانپور رسید - و دولت ملازمت شاهزاده دریافت - چون بیازش راجو بجالناپور آمد تنگ چشمان ناتوان بین به تبه سگالی افتادند - بهبانه از کمکیان تیول برگرفته گرمه هنگامه را پای بیفشردند اردو گذاشته تیزتر روانه شد - بدان سگالش که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاه والا نهد و از آشوب ناتوان بینی لخته بر کناره زید - درین سال و مه^(۵) میر مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید - و خسروانی نوازش رسانید - ازان میان دو اسپ خاصگی یکے برای راقم شگرفنامه و دیگرے برای پور عبدالرحمن - و پایان این روز بیست اسپ دیگر از والا درگاه آمد - ازین پی در پی نواخت دل پزمرده بر شگفت - هشتم بعرض همایون رسید - برخه آزمند از باج ستانی دست باز نمیگیرند - پاسبانی قلمرو بچندے سیر چشم نیک سگال سپردند - دار الخلافه آگره باصف خان - و راه دکن و مالوه برام داس - و راه گجرات بکلیان داس - و راه لاهور بشیخ فرید بخشی - لخته شورش خواهش کمی پذیرفت - و سپاس انجمنها بر آراسته شد - دوازدهم دلپت پور رای رایسنگه بوالا درگاه آمد - و پوزش پذیرفته بخشایش رفت - سیزدهم دخت

(۲) نسخه [۱] تنک راو (۳) نسخه [ب] رام پور (۴) در [بعضی نسخه] و برادران راجه بکرماجیت

(۵) نسخه [۱] میر مصطفی بیگ *

میرزا کوکہ را بسعد اللہ پور سعید خان بیوگانی پیوند دادند - و خرمی را روز بازار شد بیست و چہارم در شبستان شہزادہ از دخت خانخانان پسر بزاد - و بکتر زمانے آنجہانی شد بیست و پنجم شیخ موسی قادری را روزگار بسر آمد - محمود لنگاہ با پور نادر خان در قصبہ^(۳) آچہ ملتان برو ریخت - و آن راد مرد در آویزش نقد زندگی بسپرد - از عمامہ داران خانقہ پرست بود بارادت گیہان خدیو امارت یافت - و سعادت اندوخت - درین روز محمد خان پور دولت خان را شگرف سوائے در سر ریخت - و بسخت تکاپو خویشتن را بہ نیستی سرا انداخت از برنائی شورش و خواہش چیرگی و دید ناملایم لختے آسیمہ سر شد - و کار بدیوانگی کشید و از چارہ گری لختے بہی پذیرفت - درین سال و مہ بیازش شکر برآمد - و پایان روز از ہمراہان جدائی گزید - نزد قصبہ^(۴) مال با کولیان در آویختہ فرو شد - غرہ اسفندارمذ راقم شگرفنامہ را بناسک فرستادند - چون ملازمت شہزادہ دریافت و خواہش خویش در میان نہاد نپذیرفتہ ہمان مالش راجو را برخواستند - پاسخ رفت از فرمودہ سر بر نمی تابد - لیکن آن گوہر اکلیل خلافت خود بکار ملک نمی پردازد - و آن سترگ کار کرد را بچندے آزر تنگ چشم وا گذاشتہ اند - درین آشوب ناپروائی و ناتوان بینی چگونہ کارے فرا پیش نہادہ آید لختے آگاہ شد - و کار سازی را بر خود گرفت - و اسپ و خلعت دادہ بدانسو روانہ ساخت در نخستین منزل بخجستہ قدوم خویش بلند پایگی بخشید - و بخاصگی جمدھر و نامور فیل برنواخت - شب چہارم درونی پرستارے در گذشت - گنجینہ داری بشایستگی میکرد و گیتی خداوند را برو فراوان اعتماد - چہاردم گنگادھر دولت باریافت او را باندرز گذاری سر جیو زمیندار چاندا فرستادہ بودند او در نیوشیدہ با چہارہ فیل باز گردانید بیست و پنجم بہادر خان بسجود نیایش پیشانی برافروخت ازان سرتابی و دستان سرائی (کہ در آسیر سپردن بکار بردہ بود) لختے بقلعہ گوالیار بر نشانند - و والا مہر شہنشاہی او را برخواند *

آغاز سال چہل و ہفتم الہی از جلوس مقدس شہنشاہی

یعنی سال بہمن از دور چہارم

شب پنجشنبہ بیست و ششم رمضان سنہ (۱۰۱۰) ہزار و دہ ہجری پس از

(۲) فسخہ [ز] شیخ غوثی قادری را (۳) در [بعضی نسخہ] اچ ملتان (۴) نسخہ [۱] قصبہ نال

با کولیان (۵) نسخہ [ب] او را باندرز گوئی بت چیو زمیندار چاندہ *

هشت ساعت و چهل و دو دقیقه سرچشمه نور را بحمل گذاره شد - و یازدهم سال از چهارم دور فرخی آورد *

* نظم *

نوروز شد و غم از جهان برطرف است * شبم بر برگ همچو در در صدف است

بر تخت جلال شاه می بخشد فیض * دریاب که خورشید به بیت الشرف است

بفرمان گیهان خدیو بارگاه اقبال را گلگونه بر رخسار کشیدند - و نظر فریب آرایشها را نمودند از نوروز گیتی افروز تا رسیدن سلطان خاوری بدرجه شرف هنگامه داد و دهش و روز بازار بخشش و بخشایش گرمی داشت - اعیان سلطنت و ارکان خلافت بگزین نوازشهای خسروانی مخصوص گشتند - و فراوان پیشکش و نثار از بزرگان دولت رتبه پذیرائی یافت - درین همایون جشن دل افروز شیخ ابوالفضل را بعطای باد پای خامگی اختصاص بخشیده آن نکور بابوالخیر سپردند که بعلامی رساند *

و از سوانح تعیین فرمودن جمع از بندگان بجهت مالش مرزبان مؤ و جمو آگهی آمد که باسو بومی مؤ از تبه سگالی حدود پنهان را تاخته - و کشاورزان آن مرز و بوم را سخت بیازرده - و برخی را بعنف و اشتلم بجایگاه خویش برده - تاج خان میخواهد که بقصد دفع آن بد سرانجام متوجه گردد - و زمیندار جمو نیز از تیره بختی دست یغما و تاراج بردیهات پرگنه مظفروال و بهلول پور دراز کرده - حسین بیگ شیخ عمری (که این دو جا در تیول اوست) از رهناس کیفر آن بد سگال را آماده شده بآن جانب روی آورده - ازین جهت بقلیج خان صوبه دار پنجاب فرمان شد - حسن قلیج پور خود را با جمع از نوکران بغرو نشانندن آشوب بد گوهران بفرستد - و سزاولان از پیشگاه خلافت دستوری یافتند - که حسین بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ و سایر بندهای آن صوبه را بحسن قلیج خان همراه سازد - و خواجه سلیمان بخدمت بخشیکری این فوج معین گردید *

و از سوانح توران زمین آنکه (چون روزگار سپه سالار عبدالله خان سپری شد - و پور او عبدالمومن را از خودسری و بیمناکی باده زندگی ناگوار افتاد) تخت نشین ملک ایران شاه عباس (که همواره در کمین فرصت زیسته) بیازرش خراسان برآمد - هاشم خان و باقی خان و پاینده محمد خان خواهرزادهای عبدالله خان نبرد آرا گشتند - شاه بران ولایت چیره دستی یافت - هاشم خان را دران سترگ آویزه نقد زندگی یغما شد - و آن دو شکسته رکاب و گسسته عنان

از خراسان بدر شدند - پاینده خان را نیرنگی تقدیر بولایت قندهار آورد - و آنجا بدست مردم شاه محمد خان اسیر گردید - و انجام کار او در جای خود نگارش خواهد یافت - و باقی خان بتوران رفت - چون آن مملکت کار گیکائے نداشت و جز او در الوس اوزبک کسی (که باین کار سترگ قیام تواند نمود) نبود ناگزیر خانی برو قرار گرفت - و پس از چندے لشکر برتاشکند کشید قلندر خان والی آنجا چون در خود نیروی آویزه ندید لایه گری پیش گرفت - باقی خان او را ایل ساخته نواحی سمرقند و بخارا فروکش کرد - و بدخشان را بولی محمد خان برادر خود داد و شاه عباس پس از گرفتن خراسان یکچندے در هرات کام دل برگرفته باصفهان باز گردید دوم سال یا سپاه بسیار یارادے گرفتن بلخ ره نورد گشته حوالی آن را معسکر ساخت - باقی خان (که هنوز استقلالے در فرماندهی نیافته بود) بهبود کار در نکردن جنگ صف دانسته برابر اردوی شاه خیمه گاه کرد - و خندق بر دور لشکر زده بچاره گری بونشست - چون مدتی برین وضع برآمد سران قزلباش از بسیاری توقف و فقدان ناگزیر و تلف شدن چاروا ستوه آمدند - و شاه را ازان مهم بر گردانیده بخراسان بردند *

درین هنگام شاهزاده سلطان دانیال عرضه داشت که رای رایان بجهت خدمات دکن مقرر گردد - و لشکرے بمالش زمینداران گدھے و آن نواحی تعیین شود - پذیرفته آمد و رای رایان را فرمان شد که نخست بملک گدھے (که در تیول او ست) رسیده خاطر از بند و بست آنجا فراهم آورد - و سپس خود را بآن نوباره بوستان اقبال رساند و همدین ایام شادمان و عید الله فرزندان خان اعظم هرکدام بمفصب هزاری سرافرازی یافتند - و پس از چندے انور پور خان مذکور را (که در سال ازین دو بزرگ بود) بیهان منصب سربلند ساختند - (چون ببادے گساری افتاده بود - و ببالین پرستی خوگر شده و در خدمت خدیو عالم خویشتن داری ظاهر میکرد) باین روش پاداش او سوانجام یافت - ده سراسپ که بخانخانان مرحمت شده بود بوکیل او حواله فرمودند - و چهل راس اسپ حواله خواجه لطیف گشت - که بشاهزاده دانیال رساند - پسران میرزا یوسف خان و رحیم قلی و پسر خانجهان از جایگیرهای خود آمده ناصیه بندگی بسجود قدسی آستان آراستند *

و از سوانح فرود شدن جمیل بیگ پسر تاج خان بمردانگی - تاج خان بفراهم آوردن کمک پرداخته تنبیه باسو موزیالی مؤ را پیشفهاد همت ساخت - چون بیرون پنهان رسید توقف ناکرده متوجه پیش شد - و در سرزمینے که میخواست منزل گزید - هنگام کوچ فوج غنیم

نموداری کرد - جمیل بیگ را رگ غیرت در جنبش آمد - و بے محابا با چنده خود را بر غنیم زد - نخست فیروزمند شده سران فوج را به نیستی سرا فرستاد - سپس با دو فوج دیگر (که از چپ و راست برو حمله آوردند) در آویخته فراوان کوشش بظهور رساند و پای استقلال افشوده مردانه شربت واپسین نوشید - و پنجاه کس با او رفیق آن جهان شدند رضاقلی پسر خانجهان بمنصب پانصدی صد سوار و اسلام قلی خان برادر شاه قلی خان محرم بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار سرفراز شدند - محمد قلی ترکمان را بعنایت فیل مرتبه افزودند - زاهد بیگ پسر صادق خان از دکن آمده بدریافت سعادت کورنش سربلند شد علامی شیخ ابوالفضل بوالا پایه پنجهزاری برآمده فراخور اخلاص و خدمت مشمول مراسم پادشاه پایه شناس گردید - از عرضداشت شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال آگهی شد که پسر شاه علی در حوالی احمد نگر فکر ترتیب اسباب فساد دارد - و سر شورش و فتنه انگیزی می خارد - و عنبرجیو دو سه ماه پیش بجانب ولایت^(۲) برار رفته بود - ملک برید حاکم آنجا بدفع او ابراهیم نامی را فرستاد - او با عنبر سخت در آویخته دلیرانه فرو شد - و چهارده فیل و سایر اسباب بزرگی او بدست عنبر افتاد - و ضمیمه اسباب خود سری و نخوت او شد و از آنجا بنوبلاس^(۳) شتافته با مردم قطب الملک آریزه قوی نمود - و فیروزی یافته بر بیست و نه زنجیر فیل متصرف گشت - سپس بصوب تلنگانه روی آورد - چون میر مرتضی نیروی آریزه نداشت قلعه نشین شد - و آن نیره روزگار بعضی از محال را متصرف شده جماعه را بر دیگر پرگنات برار فرستاد - و ملک برید چاره کار در لابه گری و چاپلوسی دانسته مبلغ نزد او روان کرد - و در صلح زد - و بے اعتدالی آن نیره رای بجائے رسید که درین زودی با پسر شاه علی به پیوند - و هر دو باتفاق هم خاک فتنه و فساد بر تازگ بخت خویش بیزند - ازین آگهی مقرر شد که علامی شیخ ابوالفضل با فوج گران بجالناپور و آن نواحی متوجه گردد - و خدمت احمد نگر و مالش راجوی مقهور و دیگر مفسدان بمشار الیه مفوض گردید - و ضبط ولایت برار و پاتهری و تلنگانه و استیضال پسر شاه علی و عنبرجیو بخانخان بازگشت *

و از سوانح عزان تافتن بزرگ شاهزاده از نواحی اناوه بجانب آله آباد بموجب فرمان خدیو دوران - در ایام نوروز خواهش آستانبوس ظاهر نموده عرضه داشته بود - دور از دولت حضور باطن را بے آرام می یابم - چون فروغی از راستی نداشت پذیرفته نیامد - درینولا

(۲) نسخه [۱] ولایت پیدر رفته بود (۳) در [بعضی نسخه] بنوبلاس *

آگهی آمد که باندیشه نادرست هزار سوار با خود بسوی آستان اقبال ره نورد است - فرمان قضا مثال از پیشگاه سطوت و جلال شرف نفاذ یافت - صلاح کار و فلاح روزگار خود در معاودت و بازگشت دانسته بآله آباد برود - و اگر شوق ملازمت اقدس گریبان گیر گشته است جریده بعثت اقبال شتابد - از آنجا که مشرب اخلاص صافی نبود از وصول فرمان سررشته تدبیر گم کرده بحرمان قرین گردید - و از اناوه عنان تصرف بآله آباد پیچید - و در جواب فرمان عرضداشتن مشتمل بر انواع زاری و اظهار شرمساری و عذرهای نامسموع مصحوب میر صدر جهان بدرگاه والا ارسال داشت - مقارن آن فرمان دیگر از جناب سلطنت شاهزاده صادر شد - که او را صوبه بنگاله و آدیسه مرحمت فرمودیم - خود را بآن ملک وسیع رساند - و براج مانسنگه یرلیغ والا صادر شد که صوبه بنگاله را بوکلای شاهزاده وا گذاشته احرام طواف قدسی آستان بندد - لیکن شاهزاده صرفه کار خود در خلاف حکم خدای مجازی دانسته بصوبه داری آن آباد ملک رضامند نگشت^(۲) - برای رایان فرمان شد مابین نور و چندیری بنگاله ساخته ضبط آن حدود بهوشیاری و حزم کاری بجای آرد - خان اعظم میرزا کوکه بسترگ منصب هفت هزاری ذات و شش هزار سوار ممتاز گردید - هاشم خان بمنصب هزار و پانصدی سرافراز شد - شیخ دولت بختیار منصب دو هزاری یافت پیشکش شاه بیگ خان حاکم قندهار بنظر گیتی خداوند گذشت - با صبیح خان اعظم بیوگانی پیوند شاهزاده خسرو مقرر شد - حکم والا نفاذ یافت که سعید خان و عبد الله خان و میر صدر جهان مبلغ یک لک روپیه برسم شیربها بمنزل خان اعظم برند - مبلغ پنجاه هزار روپیه بعلامی شیخ ابوالفضل انعام شد - پسران میرزا یوسف خان بسجود قدسی آستان جبین آرا گشته فراخور حالت مناصب یافتند - چون پریشانی و ناسامانی کدیور کابلستان بعرض خاقان جهان رسید همت ملک بخش خراج یکساله کل ولایت مذکور بخشید - و حکم شد کارپردازان آن صوبه تا هشت سال هر سال هشتم حصه مال تخفیف داده به تیول داران تنخواه نمایند - منصب شمس الدین حسین پور خان اعظم (که نائب صوبه گجرات بود) از اصل و اضافه دو هزاری مقرر شد - آگهی آمد که خداوند خان حبشی در سرکار پاتهری و پاتم غبار فتنه بلند کرده بود - خانخانان فوج را بسرکردگی راجه سورج سنگه و غزنین خان جالوری بمالش او روان کرد - سعادت اندوزان بدان سو شتافته غنیم را شکست دادند - و در امتیاز آن حدود مساعی حمیده بتقدیم رسید *

و از سوانح فیروزمند شدن ایرج پور خانخانان و هزیمتِ عنبر جیو - آگهی آمد که خانخانان (چون رفتنِ عنبر بجانب تلنگانه و تاب نیاردنِ میر مرتضی در قصبه ناندیر و رسیدنِ او و شیرخواجه بموضعِ جهری و دست درازیِ مخالفِ دران نواحی و اضطرابِ شیرخواجه و میر مرتضی ازین رهگذر معلوم کرد) ایرج پور خود را با فوجِ عظیم از بندهای درگاه بدفعِ فتنه^(۲) کسیدل نمود - ایرج با میر مرتضی و شیرخواجه پیوسته آویزه^(۳) خصم بد نهاد پیشنهادِ همت ساخت - عنبر ازین آگهی بجانب دمنور رفت - و ازانجا بطرفِ قندهار روانه شد - درین اثنا فرهاد حبشی با دوسه هزار سوار به عنبر پیوست - و دلاورانِ لشکرِ منصور در هیچ جا عنان باز نکشیده نزدیک بغنیم رسیدند - چون مخالف پای ثبات افشوده بود سرانِ لشکرِ فیروزی اثر به ترتیبِ افواج پرداختند - قول ایرج با لشکرِ پدرِ خود و برخی منسبداران - هراول راجه سورج سنگه بهادرالملک شیخ ولی پربت^(۳) سین کهتریه مکند رای گردهرداس پسر رای سال درباری راگهرداس پور کهنکار شیخ مودود زاهد پور شجاعت خان قاسم حسین خان شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان لودی اختیار خان شیرخان و دیگر بهادرانِ نصرت شعار - برانغار میر مرتضی و جمعی کارطلبان - جرانغار عالی مردان بهادر و جوقی از مبارزان - عنبر نیز باراده پیکار و آهنگ کارزار تعبیه افواج کرده معرکه آرا شد - نخست هراولِ غنیم آراسته فیلان پیش را برداشته بر هراولِ لشکرِ منصور زور آورد و آتش زد و خورد بلند می گرفت - و از دودِ توپ و تفنگ روز روشن مشکین لباس شب در پوشید - بهادرانِ تهور شعار خصم را بضرَبِ بندوق و شپه تیر بیجا ساختند - سپس بهادرانِ قول حملهای مرد آزما بروی کار آوردند - پیکار پرستان به نیروی اقبالِ جهانشاهی پای همت پیش نهاده تیغ دودستی زدند - و از خونِ دشمن گلگونه فیروزی بر چهره بختمنندی کشیدند - و مخالف تیره روز نیلِ عار فرار بروی روزگار خود پسندیده پشت بمیدانِ کارزار داد - درین شگرف آویزه تردد نمایان از دلاورانِ هراول و گردانِ قول جلو ظهور داد - اگر مردمِ جرانغار و برانغار دستِ جرأت می کشادند مخالف را پای گریز نبود - و البته عنبر و فرهاد اسیر میگشتند - درین اثنا بیست زنجیرِ فیل با سایر اسبابِ غرور و پندار مخالفان در تصرفِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - چون مزده این فتحِ شگرف از عرضداشت شاهزاده دانیال بمسامعِ جلال رسید سپاس ایزدی بجای آمد - سعادت مندانے (که درین

(۲) در [بعضی نسخه] فتنه عنبری سپاه کسیدل نمود (۳) در [بعضی نسخه] پربت سنگه (۴)

نسخه [۱] شیخ عبد الرحیم لکهنوی شیخ مودود *

زیم نامور مصدرِ تردّدات گشته بودند) عنایتِ پادشاهی (باضافهٔ مناصب و عطایای اسپ و خلعت) پایۀ قدرِ هر یک برافزود - شاهزاده از جملهٔ فیلانِ مذکور ده زنجیر روانهٔ والادراگه ساخت - و ده نزدِ خود نگاهداشت - باین سگالش که هرگاه بدوایتِ ملازمت مستعد گردد پیشکش نماید *

و از سوانح فتحِ جمّو ست - چون حسین بیگ شیخِ عمری بموجب حکمِ قضا شمیم قلعهٔ جمّورا محاصره کرد زمیندارِ نگرکوت و باسوی مقهور سایرِ مرزبانان و کوهیانِ پرگنهٔ لکهن پور و جسروته و مانکوت بکمکِ آن بومی فراهم آوردند - و کوششهای بلیغ نموده ناکام برگشتند - و هنگامِ شب با بختِ سیاه رهگرای دشتِ ادبار و گام فرسای بادیۀ فرار شدند رام گدّه و جسروته و جمّو و مانکوت و کوبست^(۲) به نیروی اقبالِ والا گشایش یافت *

از بنگاله گوناگون آگهی چهرهٔ نشاط برافروخت - نخست راجه مانسنگه بولایت دهاکه رسیده کیدا رای مرزبان را بداستانِ امید و بیم رهگرای نیکوبندگی گردانید - دیگر چون آگهی یافت (که جلال کهکرة^(۳) وال باجمع از تبه کاران بد مآل قصبهٔ آگره و مالیره را تاخته فراوان تشویش ببازرگانان و باشندگانِ آنجا رسانید) خواجه باقر انصاری را بگهوزا گهات نزدِ مهاسنگه فرستاد - که باتفاقِ هم این شورش فرو نشاند - چون مهاسنگه بکهکرة پیوست جلال دریای مندری را پیش رو داشته با پنج هزار پیادهٔ جنگی و پانصد سوار نمودار گردید مهاسنگه بے تامل اسپ بآب انداخت - چون از بلندی کنار رود بر آردن اسپان دشوار بود برخی همراهان او رختِ هستی بآب نیستی دادند - و بیشتر به نیروی اقبال برآمده آتش بخرمنِ زندگی مخالفان بزدند - و آن کجگرای خاکِ ابداد بر فرقِ روزگار خود بیخته چون باد بدر رفت - مهاسنگه خاطر از مهم واپرداخته دفعِ فتنهٔ قاضی مومن (که هم دران ایام در پرنیه نیره روزگارانِ بسیار را فراهم آورده و گردِ شورش برانگیخته بتاراجِ آن نواحی دست دراز کرده بود) ناگزیر وقت دانسته عنانِ همت بآنصوب تافت - آن برگشته بخت بر کنارِ آبِ کوسی قلعهٔ ساخته در فکرِ گریز بود - همین که از قربِ افواجِ ظفر قرین آگهی اندوخت بازه وزاد در کشتی نشسته بآن طرف بدر رفت - مهاسنگه پانصد سوار بتکامشی او از آب گذراند - و او در جزیرهٔ درآمد - فوجِ نصرتمند را از جنگل انبوهی نشان بر قرار نمی ماند - چابک خرامانِ نبرد دوست پراکنده شده از هر طرف بآن جزیره درمی آیند - مومن را نخست نظر بر چندهٔ دلاوران می افتد - و مجاهدان را در شماره

(۲) یا کوبست باشد - والله اعلم (۳) در [بعضی جا] کنگرة وال *

اندک فرا گرفته و از دیگر مبارزان بیخبر گشته با برخی رزم جوی می‌شود - و فوج پیش را برهم می‌سازد - مراد بیگ اوزبک و نورالدین محمد خویش محب علی خان از برهم خوردگی حساب بر نداشته - با دل قوی و همت درست غریب آویزش می‌کنند - نورالدین محمد خان در راه اخلاص جان می‌بازد - درین هنگام بیم آن بود که گزندی بفرج فیروز مند رسد - اما از اقبال شاهنشاهی قاضی مومن از بارگی سرنگون می‌افتد - و همان جا کشته می‌شود - و بهادران مظفر و منصور می‌گردند - دیگر براجه آگهی رسید که عثمان ملعون با جمعی کثیر از دریای برم پتر گذشته - و باز بهادر قلماق تهانه دار آن ناحیت را پای قرار از جای رفته - و از آنجا در بهوال آمده - راجه در عرض شبانه روز ببهوال رفت - و روز دیگر بر لب آب بهار محاربه خصم بد فرصت را آماده گردید - و پس از در آویختن بسیاری افغانان تباہ بسیج را ره‌گرای نیستی سرا ساخته فراوان آجا از نواره و توپخانه بدست آورد - و تهانه را بمردان کار استوار ساخته بدهاکه آمد - و جمعی مبارزان را بگذشتن از آب انجهامتی و مالش عیسی و کیدا مرزبان بکرم پور و سرهر پور امر کرد - افغانان تیره روزگار باتفاق داود پور عیسی و زمینداران گذرها را بند کرده آماده محاربه گشتند - و روزی چند فوج منصور را از عبور مانع آمدند - راجه از صورت کار آگهی حاصل کرده از دهاکه بشاه پور آمد - نخست جمعی را بکمک مبارزان پیشین تعیین نمود - چون از انداز طاق آنها زیاده بود و جنگ قوی برگذر آب روداده چاره کار در رسیدن خود دانسته در پیوست - و بی محابا فیل سواره بآب در آمد - و سایر مردم قوی دل گشته شناور دریای مردانگی شدند - و از آب گذشته غنیم را بر شکستند - گروه مخالف را پای ثبات بلغزش در آمد - و راه ادبار فرا پیش گرفت و راجه از عقب رفتها شبگیر کرده در برهانپوری و تیره توقف گزید - شیر خان بومی آن سرزمین از سعادت منشی راجه را دید - و از آنجا بسرهر پور و بکرم پور شتافت - داود و سایر افغانان واژون طالع بحدود سنار گانو بدر رفتند - راجه از غنیم خاطر فراهم نموده بدهاکه روی آورد - درین ولا رای سال درباری را بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سربلند ساختند - از دیرین بندهای درگاه بود - و نقش خدمت و جانسپاری درست داشت - رای سنگه را تهور را (که از کم مایگی خرد لغزشها از سر زده بود) ببادافراه کردار یک چندی از کورنش محروم داشته بودند - درینولا چون رقوم پشیمانی از صفحه احوال او خوانده شد عفو جرم پویش پادشاه عذر نیورش کرده او را ناکرده انگاشت - و حکم

(۲) در [بعضی نسخه] از شگرفی اقبال (۳) در [چند نسخه] از آب دریای *

کورنش صادر گشت - و نوازش پور او را (که همواره برخلاف خواهش پدر زیسته) مشروط برضا جوئی پدر داشته بر زبان حقائق ترجمان گذشت - تا از پدر (که خدای مجازی ست و رضامندی او مستلزم رضای خدای حقیقی ست) خشنودی حاصل نکند از عواطف خسروانی بهره نخواهد اندوخت *

از عرائض کارپردازان دکن بعرض رسید که شاهزاده سلطان دانیال محال جایگیر میرزا شاهرخ تغیر نموده - ازین جهت میرزا دل شکسته گشته عزم طواف قدسی آستان دارد بنابراین بشاهزاده فرمان شد تغیر جایگیر میرزا ازو بغایت ناپسندیده نمود - باید که آن محال بمیرزا وا گذارد - و یرلیغ عنایت نشان بنام میرزا زینت صدور یافت - فراهم آوردن پراگندگیهای صوبه مالوه برای صواب انتمای او باز گذاشته آمد - سرگرم خدمت باشد و بطلب بجانب والا درگاه قدم نفرساید - و بعنایت اسپ خاصه میرزا را سربلند فرمودند - نظم و نسق صوبه ملتان بسعید خان بازگشت - و مشمول عنایت بآنصوب رخصت یافت - پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه از بنگاله آمده دولت کورنش دریافت بعرض رسید که عساکر منصور بر باسوی مردود مظفر آمد - و قلعه کولیر مفتوح شد برآمداس حواله گردید *

و از سوانح دکن بمسامع قدسی رسید - خانخانان از بن برکنند خار و بن راجوی فتنه جوی را پیش نهاد همت ساخت - و شاهزاده سلطان دانیال خیرگی یکی از فاروقیان در حوالی بابل گدده معلوم نموده تردی بیگ خان و خواجه ابوالحسن را با فوجی بمالش او کسید نمود - او ازانجا بدولت آباد گریخت - و خواجه ناظر خواجه سرا در قلعه برمبارزان فیروزی نشان بسته آغاز جنگ کرد - نصرت قرینان در محاصره قلعه لوازم اهتمام بجای آورده کار بران خیره سر تنگ نمودند - چون راه گریز مسدود یافت ناگزیر زینهاری شده بدولتخواهان پیوست - بعلمی شیخ ابوالفضل فرمان شد جریده عازم درگاه اقبال مطاف گردد - و لشکر خود را با شیخ عبدالرحمن پور خود گذاشته او را به نظم مهمات پذیرد - بقراط دانش علامی فهامی شیخ ابوالفضل مقتدای ارباب فضل چون عقیدت درست و اخلاص راسخ بخدیو صورت و معنی داشت در خور آن پایه پایه بر مراتب قرب و منزلت و مدارج دولت و شوکت برمی آمد - ناتوان بینان از دید احوال او شعله حسد در کانون ضمیر می افروختند - و کین توزی و غدر اندوزی را فرصت جوی می بودند - تا حمایت ایزدی شامل حال و عنایت سرمدی کافل اکل آن پاک نهاد

بود کار او ببلندی می‌گرائید - و از هیچ رهگذر گزند نمی‌رسید - اما کینه حسد پیشگان پیوسته تنومندی میگرفت - رفته رفته مزاج شاهزاده سلطان سلیم بناخن زنی ترفند گذاران بران پیشوای اهل دانش برشورید - (چون اطوار شاهزاده ناملائم طبع خاقان ستوده سیر بود - و پیوسته برخلاف خواهش آن حضرت زیسته) بے توجهی گیتی خدیو روز بروز افزون میشد - بداندیشان سرگرانی و ناخشنودی کشور خدا از سعایت شیخ وانموده دانشین میکردند - که شیخ در ریختن آبرو وزدودن نقش اعتبار شما میکوشد - و ازین قسم مقدمات چندان خاطر گزین شاهزاده گرم خو (که از دوام باده گساری و مستی شراب برنائی و کامگاری سرمایه کار آگهی و هوشیاری در باخته بود) ساختند - که بر جان شکر آن یکنای روزگار کمر بست - در هنگامی که شاهزاده بیطلب میخواست که بدرگاه برسد - و دیهیم خدا از باطن غیب دان برسگالش او آگهی حاصل کرده آمدن نگذاشت) خبر طلب شیخ از دکن بر سبیل ایلغار معلوم نمود - فرصت را غنیمت شمرد و برسنگهدیو بندیده را (که از دیرین رهنان بود - و وطن در سر راه دکن داشت - و از مدتی در رکاب پادشاهزاده بسر میبرد) فرمان داد - چون شیخ بشوق ملازمت اقدس جریده ره نورد است سر راه برو گرفته کارش بانجام رساند - و به بسا نوازش آن تبه کار را امیدوار ساخته کسیل نمود - و آن عوان نادان از هرچه زود تر بوطن آمده و جماعه وحوش سیرت سباع خاصیت بندیده را با خود یکجا کرده در کمین فرصت نشست - شیخ چون فرمان گیتی خدا را کار بند شده از دکن گام سعادت برگرفت در اجین شنید که آن کج اندیش سر راه گرفته است - این سخن را وزنی نهاده به دید هواخواهان (که میگفتند - ازینجا عنان تافته از راه گهائی چاندا برویم) نه پسندید^(۳) همانا از قرب زمان ارتحال سرشته تدبیر از کف رفته بود - یا آنکه خاطر بگسیختن آخشیچی پیوند رغبت تمام داشت - و دل از دریافت نیرنگیهای روزگار و دید اوضاع زمانیان سیر شده بود - غره ربیع الاول هزار و یازده هلالی مابین سرای بیر و انتری برسنگهدیو از کمین گاه برآمده نمودار گردید - آن هشیار خرام میدان آگهی بخاطر آزده و پیشانی گشاده و دل پرتوکل و همته فراخ آماده پیکار گشت - گدائی خان افغان (که از دیرین ملازمان و پرورده احسان بود) پیش آمده عنان گیر گردید و از سر نیک بسیچی و خیرسگالی ظاهر کرد - که دشمن بجمعیت فراوان ظاهر گشته

(۲) یا (گام سرعت) باشد (۳) نسخه [۱] پسند نکرد *

از کم یازمی چیره دست نمیتوانیم آمد - آن سواران که من با چندے روبروی خصم شوم
و شما بآهستگی راه بسپردید - تا خصم از کار ما واپردازد زمان دراز درمیان می افتد
و شما بآنتری (که ازینجا سه کوه است - و درانجا رای رایان و راجسنگه با دوسه هزار
سوار فرود آمده اند) بفرار می رسید - آن غیرت مند شجاعت آئین پاسخ برگذارد - فروهیدگان
آزم دوست را جان بناموس درباختن و بغیرتمندی و دلیری فروشدن خوشتر است
از روزگاری بید دلی بسر بردن و عار بیجگری بر خود پسندیدن - در آئین راد مردان
ازین نکوهیده تر چه باشد که بر حیات مجبولة الانصرام اعتماد نموده خصم را پهلو دهند
و دل در جهان ناپایدار بسته جاوید نفرین اندوزند - اگر واپسین روز (که هرآینه
بے شایبے شک و شبهه همه کس را در پیش است) مرهمین روز است چه چاره و کدام
تدبیر - دیگر بر زبان راند - بنده نوازی خدیو صورت و معنی مرا از پایة طالب العلمی
بعالی درجه امارت و وزارت و گزین مرتبے سرداری و سپه سالاری بر آورده است
امروز اگر از من خلاف شناخت آن حضرت ظاهر گردد در عالمیان بچه نام نامزد گردم
و در همچشان چگونه رؤسفید توانم شد - این بگفت - و متوجه غنیم گشت - گدائی خان
از پیش شده باز بالحاج تمام گفت - سپاهیان را ازین نوع کارها فراوان روی میدهد
در وقت (که جنگ با خصم مناسب نباشد) از یک سو شدن و عنان برتافتن و بار دیگر
انتقام کشیدن خلل در ارکان شجاعت راه نمی یابد - هنوز فرصت باقی است - میتوان
خود را ازین مهلکه بکنار کشید - آن آماده سفر واپسین (که قدم بر جان نهاده بود)
التفات بر کلمات دلسوزانه او نکرده گفت - از پیش این دزد رو ناشسته گریختن از من نمی آید
هنوز سخن درمیان بود که برسنگهدیو مقهور رسیده آمد - و آن والا همت توسن جرأت
بر انگیزته بر فوج مخالف زد - و بزخم نیزه که بر سینه رسید از گلگون زندگانی جدا شده
بر خاک هلاک افتاد - گدائی خان و چندے دیگر توفیق جانفشانی یافتند - افسوس
ازان معدن دانائی - و دریغ ازان بحر شناسائی - شمع سبستان علم و دانش فرو مرد
و سرچشمه فضائل و کمالات بیفسرد - فطرت را روز بد پیش آمد - و دانش و بینش
جگر ریش شد - فهم و فراست را پیوند گسست - و دور بینی و دقیقه شناسی رخت
از عالم بر بست *

دریغا آسمان معرفت با خاک یکسان شد * ستون علم از جا رفت و کاخ فضل ویران شد
چون این کیفیت غم افزا ببارگاه گیتی خداوند رسید شهریار پایه شناس مهربان را دل

بدر آمد - که بزم افروزِ قدسی محفل و مصاحبِ آگاهِ دل را بیمانه حیاتِ لبریز گشت نوئینانِ والا مرتبه بدر از نای غم در شدند - که صدر آرای بارگاه وزارت را رشته زندگی کوتاهی کرد دانش اندوزانِ حکمت پژوه بغم اندوزی نشستند - که مربع نشین چاربالش فضل از جهان برخاست - هشیار مغزان بیدار باطن آه سرد بر زدند - که هنگامه گرم ساز آگهی را خواب واپسین در گرفت عمومِ خلایق نوحه و زاری آغاز نهادند - که پیشوای ارباب صلح کل و مزاج شناس زمانه را روزگار سپری شد - غم و غصه که خاقانِ قدردان را روی داد از اندازه گفت بیرون است - از ثقات بگوش خورده که خدیو زمان دو پهر روزی بعشرت تماشای پرواز کبوتران مشغول بودند - و بر سر پا ایستاده نظاره بازی آن بدیع کرداران میفرمودند - که شیخ فرید بخشی بیگی ازین واقعه آگهی داد آنحضرت بے اختیار شهنه زده از خود رفتند - و بعد از زمانه دراز بافاقه آمدند - و چند روز متوالی (از فدای آن مصاحب دانش آئین نوئین اخلاص گزین مخاطب بلند فطرت مخلص صافی طبیعت انیس^(۲) مجلس خاص همدم خلوتکده اختصاص مستشار صائب رای هوا دار راستی سرای) دیده نمین و چهره غمگین داشتند - و هرگاه ازان قضیه یاد میکردند آه درد آلود کشیده دست بر سینه میمالیدند - شاهزاده از برای چنین لغزشه (که ازو واقع شد) بانواع ملامت و اقسام عتاب ملوم و معاتب گشت - و در خاطرِ قدس مظاهر کدورت تمام از شاهزاده جای گرفت - چنانچه تا آخرین نفس آزرده بودند - و با کمال تضرع و ابتهال برو نه بخشودند - وزیر شهنشاه حق جوی - ابوالفضل آگاه دل - این دو فقره هر کدام تاریخ خوب آن قدوه ارباب دانش میشود - که محرر ارقام را در اثنای مسوده این اوراق رو داده برای رایان فرمان شد برسنگهدیو مقهور را مستاصل بسازد - و تا سر از تن او جدا نکند از پا ننشیند - راجه راجسنگه و رامچند بندبیل و سایر زمینداران آن نواحی بیابری مقرر شدند - ضیاءالملک بخدمت بخشیکری این لشکر سربلند گردید - و جمعه از منصبداران حضور بهمراهی او معین گشتند *

و از سوانح رسیدن عرضه داشت نیاز میرزا بدیع الزمان همشیره زاده میرزا محمد حکیم از بدخشان - در سال چهل و شش آهی نگاشته خامه درست گذار علامی شده که او پس از چیرگی بر ولایت بدخشان خطبه و سکه زا بنام نامی خاقان جهان زینت داد و کار دانی با عرفداشت عذر پیشین کم خدمتی بدرگاه والا فرستاد - و شهریار ناتوان نواز

(۲) در [بعضی نسخه] طوبیت *

مهربان دل فرستاده او را با فراوان کالا و بسیاری اسلحه و یراق جنگ برگردانیده نیرو افزود درینولا باز بوسیله عریضه خود را مذکور همایون محفل ساخته خواهش لخته دست افزار جنگ کرد - خاقان کام بخش بیست شتر بار آلات جنگ و کالا مصحوب ملک محمد بدخشی (که بداروغگی کان لعل بدخشان مقرر گردید) بجهت میرزا مرحمت فرمود و فرمان عاطفت نشان مشتمل بر انواع دلدهی شرف ارتفاع یافت *

و از سوانج بسر آمدن روزگار خواجه سلیمان بخشی لشکر کوهستان پنجاب - جمع را بر سر موضع میفرستد - و انتظار خبر میبرد - چون آگهی نمی یابد خود از پی فرستادهها میروند - و در هنگامی (که آن جماعه بمخالف در آویخته بودند - و از هر دو طرف تیر و تفنگ در کار) بآنها می پیوندند - درین اثنا تفنگی بشقیقه اش رسیده جان میسکرد - بعرض اقدس رسید - شاهزاده دانیال یک چنده بنابر تاکیدات آن حضرت از می گساری باز آمده و جام بر سنگ زده و بر نخوردن شراب قسم بفرق فرقد سالی خدیو صورت و معنی یاد کرده بود - درین اوان پیمان گسل شده باز بپیمائی افتاده - و در خوردن آن آب آتش مزاج از حد اعتدال تجاوز نموده - فرمان اندرز نشان بآن نونهال سلطنت نافذ گشت چرا بر برنایی و رعنائی خود رحم نمیکنند - و از واقعه بزرگ برادر خود شاهزاده سلطان مراد پند پذیر نمیشود - ازین آتش کردار برق خصلت استخوان کاخ انسانی را (که گزین بنا بر آورده یدالله است) چه زیانها که متصور نیست - اگر جویای خشنودی آفریدگار حقیقی و خدای مجازی ست دل از همدمی آن مصاحب زیانکار برگرداند - و از یک لحظه خرسندی (که ازان می اندوزد) طلبگار خسران جاوید نباشد - از عرائض صوبه دار کابل و دیگر متصدیان مهمات آنجا [سرفتنه بر افراختن احد داد بد نهاد در تیراه - و پیوستن الوس افریدی و پنی و اورک زئی و سوری با او - و رسیدن تخته بیگ (که بجهت دفع خصومت یوسف زئی و اورک زئی در نگر کوت اقامت داشت) ازین آگهی به پشاور - و از آنجا متوجه تیراه شدن و ایل گشتن الوس افریدی با او - و رفتن احد داد از تیراه بآهن پوش و آن نواحی - و مالش دادن تخته بیگ جمع از افغانه را (که باشاره احد داد قلعه ارخیل و دومندی را^(۲) ویران ساخته در میان علی زئی نشسته بودند) - و ازان پس تهانه نشاندن و رودبندی و آمده دیدن کلانتران الوس افریدی او را - و پیوستن سران قبیله اورک زئی پس از گرفتن عهد و بستن پیمان باو - و برهم خوردن هنگامه احد داد - و گام ناکامی برگرفتن او بطرف

چوهانه [مفصل معروضِ عاکفانِ سدّهٔ اقبال گردید - چون از حسین قلیچ پور قلیچ خان در پنجاب تردداتِ بلیغ بظهور رسید و تلوک چند مرزبانِ نگرکوت را ایل ساخت حسین قلیچ ببخشش خلعت و قلیچ خان بعطای پرم ترمِ خاصه و تلوک چند بومی بانعام پرم ترمِ دیگر سرافراز گشتند - از شاهزاده سلطان سلیم چون تقصیرِ بزرگ بوقوع آمده بود و مزاجِ اقدس آشفتنگی تمام داشت هیچکس نیارسته درخواستِ لغزش نمود - مهین بانوی روزگار مریم مکانی و خاتونِ شبستانِ عفت گلبدن بیگم آرزوی بخشایش در میان آوردند از آنجا (که شهریارِ قدردان را در پاسِ خاطرِ مریم مکانی و نگهداشتِ جانبِ گلبدن بیگم اهتمامِ تمام بود) خواهش پذیرفته حکم بآمدنِ شاهزاده بقدسی آستان فرمودند و مقرر شد که عفت قباب سلیمه سلطان بیگم رفته شاهزاده را نوید بخشایش رساند - و با خود بدرگهٔ اقبال بیارد - آن عصمت نقاب بجهتِ تسلی خاطرِ هراسانِ شاهزاده یک زنجیرِ فیل فتح لشکر نام و اسپِ خاصه و خلعتِ مبارک ازان حضرت گرفته با خود برد و همدربین آیام فوجداری میوات بافتخار بیگم مقرر گشت - دومِ آبان جشنِ شمسی وزنِ گیتی خداوند شد - بزمِ نشاط آرایش یافت - و آن شاهِ سنجیده را بدوازده چیز برسنجیدند - و آزمندان را سرمایهٔ بی نیازی فراچنگ آمد - پیشکشِ قاسم خان از ماوراءالنهر رسیده پذیرائی یافت - شاه بیگم خان ناظمِ قندهار را بمنصبِ پنج هزاری پایهٔ اعتبار برافزودند - و حکومتِ غزنین از تغیرِ شریف خان باو بازگشت - و دربابِ ایمنی راهِ قندهار و غزنین (تا آمد و شدِ بازرگانان بجمعیتِ خاطر باشد) حکم بقدغنِ تمام نافذ گردید - سالباهن توچی بخطابِ راجگی نام بر آورد - او در تفنگ بازی بے همتا بود و از درامِ خدمتگاری سربلندی گرفت - از عرضداشتِ میرزا شاهرخ رنجوری و ناتوانی او ظاهر گردید - بینی داس پزشک بمعالجهٔ او دستوری یافت - منوچهر و خورشید کارگیای ایران را گرانبارِ عطا کسبیل فرمودند - و از متعلقاتِ سوادِ اعظمِ هندوستان فراوان متاعِ مصحوبِ او ارمغانی کارفرمای آنجا شد - و هنگامِ رخصتِ منوچهر چهارلک دامِ دیگر بر انعاماتِ سابق افزوده آمد - آگهی رسید ایرج پورِ خانخانان را با عنبرجیو سترگ آویزه روی داد و به نیروی اقبالِ جهانگشا فیروزمند آمده فیلان و سایر اسبابِ استکبارِ او را متصرف گردید خدیو بنده نواز در جلدوری این خدمت خطابِ بهادری باو مرحمت فرمود - و جادون داس برادر زادهٔ رای بهاری چند رخصت یافت - تا منشورِ عاطفت بشاهزادهٔ والا گوهر سلطان

دانیال و خانخانان و ایرج بهادر رسانیده فیلانے (که از غنیم بدست آمده) با خود بدرگاہ آرد و کمر خنجرِ مرصع مصحوب او بشاهزادہ مرحمت گردید - و بشیخ عبدالرحمن پور علامی ابوالفضل فرمان شد کہ برای رایان پیوستہ از برسنگدیو مقہور کین پدر مغفور بکشید و جایگیر شیخ عبدالرحمن در صوبہ مالوہ مقرر گردید - بالتماس شفیعان جرم بزرگ شاهزادہ را خلعتِ خامہ و اسپِ خاصگی مصحوب برهان الملک خواص مرحمت شد و بسا کلمات موعظت آمیز بزبان او حوالہ گردید - شاهزادہ دانیال الماس بوزن بیست و ہفت سرخ و لعل بگرانی چہار مثقال برسم پیشکش ارسال داشت - بابوالقاسم تمکین فرمان نافذ گشت - میرزا غازی را با خسرو نام غلامی کہ معتمد اوست روانہ درگاہ والا سازد ہاشم خان و قاسم خان پروانہ و حسن قلیچ از اقطاع خود آمدہ بشرفِ ملازمت اقدس جاوید سعادت اندوختند حکیم رکنا و حکیم حیدر را قاید توفیق زمام طالع گرفتہ از عراق بدار النعمیم ہندوستان آورد و از دولت ملازمت پادشاہِ غریب پرور کامیاب مطالب گردیدند - نخستین پزشکی را با صوری دانش فراہم آوردہ بود - و بقافیہ سنجی میل تمام داشت و مضامین بلند در رشتہ نظم کشیدے - دومین در فنون حکمت صاحب دستگاہ - و از طبابت نیز آگاہ و بر انشای نظم و نثر قادر - و آراستہ باطن و ظاہر بود - عرضداشت بزرگ شاهزادہ از نظر انور گذشت - خلاصہ مضمون آنکہ دومنزل مہد عفت شعار را پذیرا شد و سجداتِ مراحمِ خاقانی بجای آورد - و دران عریضہ خواہش تگاورے (کہ ایرانی و خشور پیشکش کردہ) ظاہر ساختہ بود - خرم پور خان اعظم بیست راس اسپ کچی (کہ از ولایت جونہ گذہہ برسم پیشکش ارسال داشتہ بود) از نظر مقدس گذشت - بعرض رسید کہ برسنگدیو تباہ کار در پناہ جنگلہا و دشوار درہا در آمدہ قزاقانہ میگردد - و رای رایان چندین بار آن شولیدہ مغز را مالشہا بسزا دادہ - درینولا چون آگہی اندوخت (کہ این سیہ کار بقلعہ بہاندیر در آمد و پس از گرد گرفتن بہادران منقلا ازانجا بحصار ایرج در خرید و فیروزی جنود او را نیز قبل نمودہ است) تیز تر رہ نوریدہ بنصرت مندان پیوست آن سیہ بخت از قلعہ بر آمدہ بر لب آب شورش افزود و جنگِ تفنگ گرم گردید رای رایان از آب رود گذشت - و ازین جہت کہ کنار رودبار بلند بود مردم بدشواری بر آمدند و زد و خوردے در میان آمد - آن بد کار منہزم گشتہ بقلعہ ایرج در شد - رای رایان بمحاصرہ آن پرداخت چون کار نزدیک شد شبے دیوار قلعہ را شکافتہ از طرف مورچال راجہ راجسنگہ بدر رفت - غالباً راجہ مذکور در دستگیر کردن او مسامحت نمود - بہادران

فیروزمند تکامشی نموده چهل کس آن مخدول را به نیستی سرا فرستادند - و چون جنگل انبوه و لورکندهای بسیار در راه بود مبارزان از تعاقب باز ایستادند - و آن شوریده سر جان سلامت بدر برد *

و از سوانح سپری شدن روزگار میرزا بدیع الزمان - از نابسامانی خواهش لخته اشیا قورخانه از درگاه والا نموده بود - و خاقان مهربان خواسته را با فرمان استمالت مصحوب ملک محمد بدخشی فرستاد - پیش از رسیدن او باقی خان والی توران با لشکر گران بیدخشان آمد - و میرزا با کم نیروئی دل باویزه بر نهاد - و غنیم چیره دست آمده زنده برگرفت - و از بے مهری جان بشکرد *

و از سوانح رسیدن پاینده خان برادر باقی خان بوالا درگاه - نگارش یافت پس از کشته شدن تم خان باقی خان بتوران رفته کارگینائی آن ملک یافت - و او در ولایت گرم سیر اسیر شاه بیگ خان گردید - درینولا او را بدرگاه فرستاد - چون از نظر اقدس گذشت بمیرزا والی حواله شد - او بکین برادر خود بدیع الزمان (که باقی خان از هم گذرانید) خون آن بے گناه ریخت *

و از سوانح بسر آمدن روزگار مهد عفت نقاب گلبدن بیگم عمه گیتی شهریار چون هنگام رفتن ازین کاروانی سرا در رسید روزی چند تب عارض مزاج گشت - و معالجه پزشکان سودمند نیامد - دوشنبه ششم^(۲) ماه رمضان سال هزار و یازده رو در نقاب عدم کشید - هشتاد و دو سال درین جهان نا پایدار ایزدی رضا فراهم آورد - خاقان جهان را فریب محبت بآن قدسی ذات بود - بمقتضای آداب دانی محفّه آن سفرگزین ملک تقدس را بر دوش خود گرفته گامی چند بمشایعت برداشتند - و دلهای آزمندان بخیرات و مبرات بدست آورده خرسندی روح پاک آن محمل آرای کشور بقا حاصل کردند - ملکه روزگار مریم مکانی هنگام غلبات غمرات موت (که وقت بیخودی و فراموشی ست) بر بالین ایشان حاضر شده هر چند بیگم جیو گفتند پاسخ نیافتند - چون از دیر باز یکدیگر را مهرآمیز خطاب میفرمودند مرتبه دیگر بآن خطاب و نام بر خواندند - دیده بر روی مبارک ایشان وا کرده باین مصراع جان گداز لب گشودند * * ع * * من زار بمردم عمرت بادا ارزانی *
هرضد اشیت عفت نقاب سلیمه سلطان بیگم بموقف عرض رسید - داستان حسن عقیدت و اخلاص شاهزاده را بآب و تاب نوشته بودند - و نیز معروض داشته که غبار وحشت

(۲) نسخه [۱] ششم ذی الحجه (۳) در [نسخها] تا هشتاد و دو سال *

و توهمات از صفحه ضمیر شاهزاده پاک کرده ام - بزودی باتفاق ایشان عازم طواف سده
اقبال مطاف میگردم *

آغاز سال چهل و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور چهارم

روز جمعه هشتم شوال (سنه ۱۰۱۱) هزار و یازده هجری پس از سپری شدن
دو ساعت و چهل دقیقه طرأس آتشین پر حمل را آشیانه ساخت - و دوازدهم سال
از چهارم دور بعالمیان نوید شادمانی رسانید *
* نظم *
نوروز رسید و بوستان رنگین شد * خورشید زمانه را پی تزیین شد
از بسکه هوا تربیت آب نمود * شورا به بچشم عاشقان شیرین شد
بفرمان خدیو دولت دولتخانه را از بستن آذین چهره رنگین کردند - و تا هنگام پیوستن
نور بخش عالم بدرجه شرف بزم عیش و طرب سرور افزای خاطر خدیو گیتی پیرای گردید
از کام بخش شهریار جهان جهان را دامن امید برآمود - بزرگان روزگار بگذرانیدن پیشکشها
سرمایه سعادت جاوید بکف آوردند - پرده گزین حریم عفت سلیمه سلطان بیگم معروض
داشته بود - شاهزاده سلطان سلیم را با خود گرفته بصوب آستان اقبال زمین پیمای شد - چون منهبان
بعرض والا رسانیدند (که شاهزاده دانیال از همدمی صراحی و ساغر پهلو تهی نمی کند - و از
دوام میگساری زار و زبون شده است) عاطفت آن معنی پزشک خواست که شیخ الهداد را
بطلب او فرستند - بوکه چون بدولت ملازمت کامیاب گردد بنوش داروی شاهنشاهی اندرز
بیماری از او دوری گزیند - شیخ الهداد از اراده گیهان خدیو بشاهزاده آگهی فرستاد - درینولا
شاهزاده عرض داشت - چون بر طلب خود آگاه شدم ازین جهت خانخانان را ببرهان پور
خواندن مصلحت وقت نبود - بقصد ملاقات او گام فراخ برگرفتم - تا او را بایست وقت
آموزم - و صلاح کار و انامیم - و چون شیخ الهداد برسد بصوب قدسی آستان ره نورد کردم
ازین آگهی بخاطر غیب یاب پرتو انداخت که شاهزاده دل نهاد آمدن نیست - و رفتن او
از خاندیس بصوب دکن بهانه جوئی ست - بنابراین فرمان شد روانه شدن او نزد
خانخانان حیل ایست برای نیامدن - و نیامدنش از شراب شیفتگی و تن آسانی ست
و گرنه خانخانان را باندرز گوئی و پند گذاری او چه احتیاج - اگر دوباره چنین حرف

نویسد آزردهگی خاطر مقدّس نسبت باو یکم هزار خواهد شد - و نیز فرمان شد که چند مراتب حکم بطلب خواجه فراست خواص (که بسبب رنجوری درانجا گذاشته شده است) و فیلان (که در جنگِ عنبر و فرهاد بدست آمده) صادر گشته - و از بے سعادتی در روانه ساختن آنها عذرها می گذراند - و بتماشای آویزه فیلان (که از نظر مقدّس نگذشته اند) بے حکم معلّی عشرت می اندوزد - این نکوهیده کردارها هر کدام دلیل سیه گلیمی و واژون طالعی اوست - باید که تمامی فیلان را با خواجه فراست ببارگاه فرستد - منشور عنایت با پرم ترم خاصه بجهت سربلندی میرزا شاهرخ بمالوه روان شد و نامور اسپان با گزین خلعتها بسرافرازی آمرای دکن مرحمت گردید - راجه سورج سنگه بیافت نقاره کوس امتیاز در اشباه نواخت - در دکن ترددات ارجمند ازو بظهور پیوسته بود خدیو قدردان در جلدوی خدمات نقاره مرحمت فرمود - دوازدهم فروردین بیچه جان انگه مادر زین خان کوه را زندگی بسر آمد - پادشاه مهربان دل و ماندگای او را در خانه اش رفته پرسید - میرزا شاهرخ آرزوی آستان بوس ظاهر کرد - فرمان شد حکم بطلب شاهزاده دانیال شرف ارتفاع یافته - اگر او برلیغ مقدّس را کار بند شده بقلوژی بخت بصوب آستان اقبال گام بردارد آمدن او بوالا درگاه مناسب نیست - چه آن ناحیه از دولتخواهان خالی میشود - و در صورتی که شاهزاده از خوبستن داری و بالین پرستی و بدهمنشینی و دوام مستی قرار بر نیامدن دهد جمعیت خود در صوبه مالوه گذاشته بجانب سده سپهر مرتبه ره نورد گردد - و برای رایان فرمان شد - چون برسنگهدیو مقهور آواره دشت ادبار شده است با بندهائی (که با او یار اند) رو بموی قدسی آستان نهد دوازدهم زنجیر فیل فرستاده شاهزاده دانیال از نظر همایون گذشت - از انجمله شاهرخ نام در حلقه خاصه جای گرفت *

و از سوانح آمدن شاهزاده سلطان سلیم بدرگاه والا - چون نزدیک بمركز اقبال رسیده عرضداشت - حضرت ملکه جهان مریم مکانی دست مرا گرفته در پای سپهر فرسای حضرت اندازند - خواهش پذیرفته آمد - و حضرت مریم مکانی یک منزل پیش رفته بنازه دلدهی خاطر هولناک شاهزاده را خرسند ساختند - و روز دیگر بدولتخانه معلّی آوردند - شاهزاده چهره عجز و شرمساری بر قدم خاقان جهان نهاد - و بر بے سعادتئی خود اعتراف نموده بهای های گریست - شهریار آگاه دل عذر نا پذیرفتنی بحسب ظاهر پذیرفته در آغوش مهربانی کشید - لیکن این لابه گذاری ناخشنودی باطن آن حضرت را

چاره گر نیامد - دوازده هزار مهر نذر و نهصد و هفتاد و هفت فیل پیشکش شاهزاده از نظر قدسی گذشت - از جمله آن سه صد و پنجاه فیل رتبه پذیرائی یافت - بشاهزاده دانیال فرمان شد (چون راجه سورج سنگه از دیرباز دران صوبه است - و آرزوی ملازمت اقدس میکند - و اراده نظم مهمات وطن نیز دارد) گویند داس بهائی کارپرداز او را با جمعیت او نزد خود نگاه دارد - و او را جریده باستان دولت رخصت نماید - تا از سعادت ملازمت بهره اندوخته در وطن بسربرد - پون نام فیل خاصه را (که در خوش فعلی و تیزنگی طراز یکتائی داشت) بزرگ شاهزاده خواهش نمود - و از عنایات خاقانی با آرزوی خود رسید - شاهنشاه فراخ حوصله بجهت صید دل رم خورده شاهزاده دستار والا از سر خود برداشته بفرق او گذاشت این شگون بود برای آن زبندۀ تاج و سریر - هرچند خاقان بعد از خود بر خلافت شاهزاده راضی نبود اما سرے را (که شایسته اکلیل فرماندهی ساخته باشند) بخواست تاج دولت بران قرار می گیرد - و همای سعادت سایه می گسترد شیخ عبد الرحمن پور و ابوالبرکات برادر علامی شیخ ابوالفضل مرحوم از دکن آمده ناصیه سعادت بسجود بندگی روشن ساختند - و پرسش پادشاه بنده نواز بر درونی زخمهای ایشان (که از واقعه هایله شیخ مبرور داشتند) مرهم بست - و آبه بر آتش آن جگر تفتها زد سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقده مروارید و لخته آلات مرصع پیشکش گردید و پایه قبول یافت - پرم نرم خاصه بشیخ عبد الرحمن مرحمت شد - هرهرای پور راجه بیبر عرضداشت شاهزاده دانیال آورد - معروض داشته بود - ترک باده پیمائی کرده ام شش ماه است که بآن آرزو نبرده - و نیامدن خود را عذرها گذارده بود - چهار اک دام بمیرزا علی اکبر شاهی انعام فرمودند - ابوالبقا اوزبک از توران آمده آئینه بخت را بخاک آستان اقبال جلا داد - از بزرگ امیران عبد المومن خان بود - و ایالت مشهد داشت - چون روزگار ولی نعمت او سپری شد بخدمت باقی خان تن درداد - و دم از وارسنگی زده و دشت پیمائی مکه را دست آویز ساخته از توران بر آمد - و برهنمونی طالع بسوی کعبه اقبال و قبله آمال فراخ رو شد - پادشاه غریب نواز بمنصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز ساخت - قلیچ خان را (که از دیرین بند های درگاه بود) بولا منصب پنج هزاری ذات و سوار بر نواختند - حسین بیگ شیخ عمری را به یتاق دارمی صوبه کابل و بنگش پدرود کردند - مادهوسنگه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار فرق عزت بر افراخت *

و از سوانح بنگاله آنکه زمیندار مکنه با نواره بسیار آمده نخست به بندر سنارگام رسید و قلعه پرمهانی را (که سلطان قلی قلماق مظفر خانی با جمع بندگان در آنجا بود) گرد گرفت او رزم جویان از قلعه برآمده با غنیم در آویخت - و به نیروی اقبال روز افزون فیزوزی اندوخت سپس بر قلعه (که احمد خسر پوره یوسف کشمیری نگاه میداشت) روی آورد - او با جماعه کشمیریان رده آرا شد - از یاورانش چنده فرو شدند - و خود نیز زخمی گشته هنگام شب از معرکه روی برتافت - راجه از چیرگی غنیم آگاه شده ابراهیم بیگ اتکه راگهوداس اسکرن دلپت رای و چنده را با فوج بیاوری تعیین کرد - غنیم در هر چند روز بر تهنجیات می ریخت - و چپقلشهای قوی با بهادران میشد - ابراهیم بیگ دل بردن او نهاد و ترتیب اسباب نبرد کرده دلیرانه بجنگ پیش آمد - و سخت در آویخته آن بد گوهر را بسزا بر مالید - و فراوان کس را جان بشکرد - غنیم آب را از آتش شمشیر مجاهدان پناه دانسته بکشتی در آمد - و نواره را لنگر انداخته هنگامه توب اندازی و تفنگ افکنی گرم ساخت - مبارزان نصرت مند داد مدافعه داده برخه غراب ته نشین آب ساختند - میرزا شاهرخ بفرمان گیتی خدا لشکر به تنبیه مرزبان بانسواله کشید و بکوشش بسیار آن بومی را آواره ساخته بر ولایت او دست یافت - و چنده در آنجا پای آسایش دراز کرد - آن بے خان و مان ولایت مالوه را از یناقدار خالی یافته در آن حدود شورش افزائی و ترک تازی پیش گرفت - میرزا ازین آگهی ولایت بدست آورده را وا گذاشته بچاره گری باز گشت - چون بمالوه رسید مرزبان مذکور به بنگاه خود در آمد - میرزا موسم برشکال را مانع تصور کرده نتوانست دو باره بآن ملک رفت *

و از سوانح تنبیه یافتن میرزا حسن پور میرزا شاهرخ در نواحی قندهار - در اواخر سال چهل و پنجم الهی نگاشته خامه راستی شعار علامی شده است - که حسن میرزا از تنگ دستی کالیوه شده با یکی از کشمیریان بیراهه رفت - تا این تاریخ اثره ازان پی گم کرده پیدائی نداشت - درینولا آگهی آمد که آن نکوهیده کردار نخست نزد کارگیای ایران شاه عباس رفت - و هنگامیکه شاه سفر آذربائجان پیش گرفت آن بد گوهر را نزد حسین خان حاکم هرات فرستاد - در آن ایام چون لشکر اوزبک از ترکناز ولایت مرو و ماروچاق و مرغاب دست باز می کشید حسین خان توهّم بخود راه داده بشاه نوشت - بودن پور میرزا شاهرخ در اینجا

مناسب نمي دانم - شاه باخراج او فرمان داد - و حسين خان او را به بدخشان كسيل كرد
 آن تبه سگال چون در بدخشان مجال شورش انگيزي نمي يابد باحشام ميگذرد - و با هزاره
 مي پيوندند - و واقعه طلبان آن دو گروه برو گرد مي آيند - و بر شمالي كوهستان قندهار
 (كه ولايت ست و سيع بنگاه هزاره - و پس از فتح قندهار فيروزي جنود از اوزبك بزور
 برگرفته) دست يازش مي گشايد - چون شورش افزاي بسيار با خود داشت يتاقداران آن ولايت
 ستيزه با او از اندازه نيروي خود افزون يافته بشاه بيگ خان آگهي مي دهند - او از
 قندهار متوجه فرو نشاندين اين آشوب ميشود - آن خام خيال سيه مغز بانك زد و خورد
 رو بگريز مي نهد - مبارزان اقبال از پي شتافته فراوان خون گرفته را (كه گردن بشمشير
 مي خايد) جان مي شكرد - او نيم جان سلامت بدر برده بكوه حقچران پناه مي جويد
 اول مهر ماه الهي ضياء الملك بمنصب هفتصدي ذات و سه صد سوار سربلند شد - بالتماس
 شاهزاده سلطان سليم لغزشهاي راجه باسو زميندار مؤ بخشيده شد - تاتار بيگ سفرچي
 بمنصب هفتصدي سرفراز شد *

و از سوانح دستوري شاهزاده سلطان سليم بمالش رانا - در سال چهل و پنجم
 (رخصت شاهزاده باين خدمت - و بپرايه رفتن آن سرور جويبار خلافت - و بلحکم باله آباد
 شتافتن) رقمزده راستي گذار علامي شده است - درينولا خاقان جهان باز شاهزاده را
 بمهم رانا فرمان داد - بيست و يك مهر ماه الهي (كه جشن دسهره بود) گرانبار اندرز
 كسيل فرمودند - شاهزاده آسايش دوست (كه ب چين پيشاني اين بار بر دوش همت
 كشيده بود) از دار الخلافه ده كروه پيش رفته عذر هاي ناپذيرفتني معروض داشت - و كمى
 لشكر و نابساماني خود را دستمايه رفتن ساخته در فتحپور توقف گزيد - خاقان والا خرد
 (كه عيار اخلاص شاهزاده مي گرفت) عذر نپوش گشته و بظاهر مهرباني نموده فرمان داد
 كه برگشته آمدن او و اندوختن سعادت ملازمت درين هنگام (كه ستاره شناسان از زبوني
 آگهي ميدهند) مناسب نيست - چون در ساعت خجسته دستوري گرفته است آن بهتر
 كه بصوبه آنه آباد رفته كام دل بر گيرد - ازين آگهي شاهزاده با دل خرم و خاطر كامياب
 باده كشان و عشرت كنان از گذر نزديك منبرا آب جون گذشته گام فراخ برداشت - كار آگهان
 نيكو دانند - اين دستوري و تجويز دوري را عنایت مي توان گفت - و كردار شاهزاده
 اگرچه بحسب ظاهر بيگانگي تمام بملك داري و دارائي داشت اما ايزد توانا را باو

نظریهای خاص بود که با چنین حال بسریب آرائی برگزید - آری در جناب کبریای دادار کردگار نظر بر کردار نیست *

آنجا که عنایت تو باشد باشد * نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده
 دهم آبان میرزا مظفر صفوی را سپهر گردش بسر آمد - بمحمد بیگ خوبانی حکم شد
 نعش او را بدهلی رساند - چون مدت بودن میرجمال الدین حسین انجو نزد عادل خان
 بیجاپوری بدیر کشید باطن غیب دان قهرمان جهان بر حیل سازئی عادل خان آگاه گشت
 از موقف جلال بشاهزاده دانیال و خانخانان فرامین قضا آئین شرف نفاذ یافت - (چون
 به نیروی تائیدات آسمانی از تدبیر ممالک محروسه خاطر گیتی پیرای را فراغ کلی حاصل است
 اگر دولتخواهان صلاح دانند عرضه دارند - تا با بخت بیدار و طالع قوی بصوب دکن
 چالش اقبال فرمائیم - و ناسپاسان برگشته روزگار خاصه عادل خان را از غنودگی غفلت
 بگوشمال بیدار سازیم - مناشیر اقبال حواله عنایت الله کتابدار شد - چون او نزد شاهزاده
 رسیده فرامین رسانید شاهزاده او را پیش عادل خان فرستاد - و نشانی مشتمل بر کلمات
 اندرز و نصیحت باو برنگاشت - خاقان جهان دستاره (که بر فرق فرقد سالی بسته بودند)
 بجهت سربلندی شاهزاده سلطان دانیال بدست محمد شریف کولابی فرستادند - و اسپ
 خاصه هرپرشاد نام نیز ضمیمه این عنایت شد - خواجه عبد الله ملازم بزرگ شاهزاده
 از بد سلوکی کارگذاران آن نو باو اقبال ستوه آمده روی بعثه جلال آورد - خدیو
 بنده نواز او را بمنصب هزاری ذات و خطاب صفدر خانی سرافراز ساخت - او خواهرزاده
 خواجه حسن نقشبندی ست - نخست روزگار با شیر خواجه بسر برد - و در دکن
 گزین کارها از دستش برآمد - سپس بقلوزی بخت بخدمت شاهزاده روی آورد
 و در زمره احدیان جای گرفت - رفته رفته بمنصب هزاری و خطاب خانی روشناس شد
 درینولا دولت باستانبوس اقبال رهنمونی کرد *

و از سوانح فرو نشستن شورش علی رای مرزبان تبت^(۲) - پیش ازین معروض مقدس
 گردیده بود - او از فیروزی یافتن بر زمیندار تبت کلان و بدست آوردن طلای فراوان
 آشفته دماغ گشته در حوالی کشمیر گرد فتنه بلند کرده است - از پیشگاه جلال بقلیج خان
 صوبه دار لاهور فرمان شد که جمع شایسته بمدد محمد قلی حاکم کشمیر فرستد - تا آن پشه
 بد مست را (که دران خمکده طنین خود سری بلند کرده است) بپاداش رسانند

(۲) اغلبک تبت خرد باشد اگر چه در نسخها یافته نشد *

درینولا بعرض رسید^(۲) قلیچ خان سه هزار سوار و پانصد برقی انداز بسرکردگی سیف الله پور خود بیاروی محمد قلی بیگ تعیین کرد - علی رای چون بر رسیدن فوج نصرت اعتصام آگهی اندوخت دل بای داده و جگر باخته بے آنکه آویزه رود ویران شده ره نورد بادیه گریز گردید - مبارزان ظفرشعار تکامشی تا جائے که اسپ توانستے رفت کرده عنان بازکشیدند یازدهم آبان لاهری بندر در انعام بزرگ شاهزاده مرحمت شد - و اسپ خاصه شاه عنایت نامی حواله دوست محمد گشت - که بشاهزاده برساند - و مقرر شد که شاهزاده دانیال یک لک روپیه هر سال از محصول بندر کنبایت بوجه انعام می یافته باشد - بخواہش بزرگ شاهزاده خواجگی فتح الله بخشی را به پایه هزاری بر آورده نزد شاهزاده رخصت دادند - محمد قلی دوازده راس اسپ باد پای از خانه زادان کشمیر ارسال داشته بود از نظر مقدس گذشت *

و از سوانح نصرت یافتن فیروزی جنود در بنگاله - و فروشدن کیدار^(۳) زمیندار - و برگشتن راجه مکھیر - آگهی آمد - کیدار (که از نامور بومیان سرحد بنگاله است) با نواره بسیار یاور زمیندار مکھیر شده بر تھانے سری نگر زور آورد - راجه مانسنگه ازین آگهی لشکر آراسته با توپخانه شکوہ مند بر سر آن بخت برگشته فرستاد - در نواحی نگر سور آن خون گرفته با فیروزی سپاه آویزه نمود - و سترگ نبردے چهره عبرت بر افروخت - پیکار پرستان داد راد مردی و دلیری داده غنیم را از جای برداشتند - و فراوان کس را معرض تیغ خونخوار گردانیدند - کیدار زخم تیر و تفنگ برداشته در علامت سپردن نیم جان باقی مانده پای گریز نیز کرده می رفت - بهادران دشمن شکار از پی رسیده او را دستگیر ساختند - چون نزد راجه آوردند رمقه داشت - و پس از لحظه فرو رفت - و از بسر آمدن روزگار او شعله آشوب بنگاله فرو مرد - از آن پس راجه مانسنگه (که در بهوال آماده پیکار عثمان افغان بود) شورش زمیندار مکھیر شنیده بدفع او روی آورد - او صرفه در مقابله ندیده بملک خود عنان تافت و راجه باز متوجه عثمان گردیده به بهوال آمد - درین نوبت او نیز از دید نیرنگی اقبال رو بگریز نهاد - و راجه خاطر از برهم خوردگیهای آن حدود فراهم آورده و تھانجات را به شناسایان سره و مردان کار سپرده بدھاکه باز گردید - خاقان مہربان نظر بر فراغت و آسودگی مرحله پیمایان و صحرا نوردان کرده حکم فرمود - که در سراها و رباطات (که بر شاهره واقع است) لنگرها و مطبخها مقرر سازند - و ره نوردان تھیدست بے مایه را انواع

خوردنی مهیا دارند - چون مشقتِ راه کشیده بمنزل پاتابه گشایند بے محنت لقمه بدهن گذارند - میر گدائی پسر میر ابوتراب را بمنصبِ هفتصدی ذات و چهار صد سوار و میر مرتضی را بمنصبِ دو هزاری ذات و سوار پایه عزت برافراختند - میرزا کیقباد پور میرزا محمد حکیم را حواله جگنآته فرمودند - که در قلعه رنتهپور بزندانی دبستان نشاند از بد همنشیني بپاده گساري افتاده بود - و نکوهیده کردار فراوان ازو ظاهر میشود بادافراه او این بود که خدیو عالم فرمود - شادمان و عبد الله پسرانِ خان اعظم هر کدام بمنصبِ هزار و پانصدی سرافرازی یافت - نخستین را بصوبه داری گجرات و دومین را بحکومتِ جونہ گدھے رخصت شد - معروض اقدس گردید که میر معصوم بهکری (که بیست و هفتم آذر ماه این سال بسفارتِ ایران از بنگاهِ خلافت دستوری یافته بود) شاه عباس فرمان روی آن ملک را هنگامیکه بمحاصره قلعه ایروان توجه داشت ملازمت نمود شاه در بزرگ داشت او فراوان مبالغه فرموده نامه حضرت شاهنشاهی را بدو دست ادب گرفته بر سر نهاد - و پرسید حضرت شاه بابا ام چونند - و چه حال دارند - و اشیائے که از درگاه والا ارمغانی شده بود در بارگاه وسیع به ترتیب و آئین شایسته چیده تمامی را بنظر خود ملاحظه نمود - و تا دوسه روز ایلیچیان گرجستان و سرداران ترکستان و سایر مردم بیگانه را بتمشای آن نادره اشیا می فرستاد - و بمشاهده آن اجناس والا که حیرت افزای همگان میشد سرافرازی می اندوخت *

آغاز سال چهل و نهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور پنجم

روز دوشنبه هیزدهم شوال (سنه ۱۰۱۲) هزار و دوازده هلالی بعد از سپری شدن هشت ساعت و بیست دقیقه سلطان روز بر چهار گوشه حمل برآمد - و سال چهل و نهم از جلوس خاقان جمشید فر بگوش جهانیان ترانه شادمانی رسانید * بیت *

نوروز شد و سرو سہی قد بر خاست * سنبل بخم زلف مجعد بر خاست
باران بچکید و سبز تر بد مید * از در نگر که چون زبرجد بر خاست

ایوان سلطنت و شه نشین خلافت را از بستن آذین رشک نگارخانه چین گردانیدند دست عطا بلند گردید - و سر آرزو پست شد - گزین پیشکشهای بزرگان بارگاه از نظر

(۲) در [بعضی نسخه] صاحبان ترکستان (۳) نسخه [۱] سلیمان روز *

خاقان عالم گذشت - تا رسیدن شاه خاوران بدرجه شرف آرایش جشن فریدونی افزونی داشت - سر آغاز این سال در مشکوی شاهزاده سلطان دانیان از دخت دلپت اجینیه فرزند بوجود آمد - خدیو عالم فرهنگ هوشنگ نام نهاد - [چون شاهزاده والا قدر سلطان سلیم را بازروی ایشان پوستین روباه سیاه (که زین خان کوکه پیشکش کرده بود) با پوستین دیگر از روباه سفید از روی عنایت مرحمت فرموده بودند] درین ولا عرضداشت شاهزاده مشتمل بر شکر مراسم پادشاهی و تهنیت جشن نوروزی از نظر گذشت - منصب حسن قلیچ بر آورده سه صدی ذات و پانصد سوار مقرر فرمودند - میرزا بهرام و میرزا انفاس و میرزا اسمعیل و میرزا حیدر اولاد میرزا مظفر صفوی را بمناصب مناسب سر بلند فرمودند بعرض رسید (چون تخته بیگ الوس علی زئی را مالشهای قوی داد - و برخه را اسیر و دستگیر کرده مراجعت نمود) افغانان در تنگنای کوهستان سر راه برو گرفتند - و مبارزان نصرت مند آویزه سترگ نموده بسیاری را بگوهلاک انداختند - چون از میگساری شاهزاده دانیال بار دیگر بعرض رسید مزاج اقدس بغایت بر آشفت - و حکیم فتح الله پور حکیم ابوالفتح دستوری یافت - که رفته از زبان اقدس شاهزاده را سرزنش نماید و ازان کار جان گزا باز دارد - پس از چند روز ایاس نام پاد پائے (که از سوغات دارای ایران بود) برای شاهزاده فرستادند *

و از سوانح پدرود کردن مادر سلطان خسرو جهان گذران را - او دخت راجه بهگونت داس کچهواهه است - چون پیوسته از شاهزاده بزرگ باو ناملایم میرسید روزی حوصله آن غیرت مند تنگی کرده بیچاره^(۲) افیون چاره کار خود ساخت - و واپسین خواب پیش گرفت - خدیو روزگار را (که بسطان خسرو مهربانی افزون بود) ازین واقعه دل بهم بر آمد - رای رایان بخطاب راجه بکرماجیت سرافراز گردید - او بشکرانته این نوازش در زنجیر فیل با برخه اجناس پیشکش گذرانید - قاضی عزت الله و ناد علی بیگ میدانی از کابل آمده شرف آستانبوس اندوختند - خواجه رحمت الله بخدمت بخشیرگی کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات^(۳) آن بلده مقرر گشتند - زاهد پور صادق خان بخطاب پدر نامور گشت - راجه بکرماجیت را بگزین پایه پنجهزاری بر آوردند - و شیخ عبد الرحمن را با او همراه ساختند - و دیگر بار بسزا و تنبیه برسنگهدیو بندیله رخصت فرمودند - راجه راجسنگه راجه پرهار و چنده دیگر از مرزبانان و منصبداران بیاورمی راجه معین هگردیدند

(۲) نسخه [۱] پیاره افزونی (۳) در [بعضی نسخه] امداد عمارت *

رحمت خان فوجدار بمنصب سه صدي سربلندي يافت - راجه راج سنگهه را بمنصب سه هزارو پانصدي ذات و سه هزار سوار و عطای نقاره و انعام پرم ترم خاصه کامياب آرزو گردانيدند - تردی بیگ خان (که بواسطه لغزشها از پایۀ عزت فرود آمده بود) درین ولا دست عنایت پادشاه بنده نواز نواخته خود را بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار از خاک ناکامي برداشت *

و از سوانج بیوگاني پیوند شاهزاده دانیال با صبیۀ عادل خان بیجاپوري - چون مرزبان مذکور آرزو کرد (که دخت او بمشکوی اقبال شاهزاده در آید) خواهش او پذیرفته بیست و نهم اسفندار مذ سال چهل و پنجم الهی میر جمال الدین حسین با ساز خواستگاري دستوري يافت - و چون به بیجاپور رسید عادل خان مهمان پذیری و بزرگداشت را آئین تازه بر نهاد - و پس از سه سال و چند ماه میرزا را با فراوان دلجوئی و عذرخواهي رخصت داد - و فرزند خود را بگزین روش روانه ساخته مصطفی خان وکیل را همراه کرد خانخانان از نزدیک رسیدن آنها آگهی اندوخته ایرج پور خود را با پنج هزار سوار به پیشواز فرستاد - او آیندگان را چند منزل پذیرا شد - و باحمد نگر آورد - میر جمال الدین حسین از انجا تیزتر شتافته در برهان پور ملازمت شاهزاده دریافت - و بر قراردادے که با عادل خان کرده بود شاهزاده را باحمد نگر برد - خانخانان همراه بود - نهم تیر ماه جشن طوی انتظام گرفت - و به پسندیده آئین آن بانوی پرده سرای عفت را بشبستان شاهزاده سپردند در همان ایام مصطفی خان رخصت بازگشت يافت - و شاهزاده بسگالش آستان بوس روانه برهان پور گردید - لیکن افراط باده پیمائی او را ازین دولت بازداشت - و چون بتازگی معلوم اقدس شد (که آن تازه نهال سراستان اقبال را از ادمان شراب تن نزاری در افزایش است - و بغایت ناتوان و بد حال شده) خدیو مهربان یکی از پردگیان حریم اقبال را (که شاهزاده در کنار او بزاد - و بزرگ گشت - و در گذارش تند و تلخ گفتار بر خود نلرزیدے) نزد شاهزاده رخصت فرمود - و فراوان گوهر اندرز (که آویزه گوش فرو سزد) بزبان او حواله رفت - و حکم شد بهر نهجے که باشد شاهزاده را با خود بحضور بیاورد - از عرضداشت راجه مانسنگهه بمسامع اجلال رسید - خاطر از بند و بست بنگاله فراهم آورده ام - و موسم برشکال (که مانع جنبش است) در ناظر پور (که در میان ملک بنگاله است) بگزین جائے خواهم گذرانید *

و از سوانح مالش یافتن حسن پورِ شاهرخ میرزا و جنگِ قزلباش با شاه بیگ خان نگارش یافت آن بد سرانجام از پیش شاه بیگ خان گریخته به حقچران در آمد - درینولا آگهی آمد که شاه بیگ خان می خواست تعاقب آن بد سرشت کند چون خبر یافت (که زمینداران گرم سیر از کوتاه بینی و تبه رایی با قزلباش پیوسته قلعه بست را گرفتند) دفع این فساد ناگزیر وقت دانسته از تکامشی چند عیان باز کشیده بقندهار آمد آن بد فرصت باتفاق علی خان (که از قبل والی ایران حاکم نکدر و مزارجات بود) فراوان کس از مردم غور و آن نواحی فراهم آورده بر ولایت زمین دار مرو^(۲) زور آورد - شاه بیگ خان ازین آگهی با چند خوش اسپه ایلغار کرده خود را برسانید - آن بخت برگشته سترگ جنگ کرده راه گریز پیمود - و از یاران او فراوان کس را روزگار بسر آمد - شاه بیگ خان از ضبط حدود زمیندار دل جمع کرده عیان بسوی بست تافت - و دل بر آویزه قزلباش نهاد - درین اثنا تبه بر مزاجش راه یافت - باین حال در سکهپال نشسته با اسمعیل قلی خان حاکم فرات (که با پنج شش هزار سوار آماده پیکار شده بود) نبرد آرا شد - و شگرف آویزه بروی کار آمد برخه مردم شاه بیگ خان بکار آمدند - و بیشتر دل بای داده خود را بقندهار کشیدند و شاه بیگ خان با وجود ضعف و ناتوانی کوششها نموده پس از چند بقندهار رسید چون معروض اقدس گشت (شاهزاده دانیال از وفور باده پیمائی حال تبه دارد - و قوای طبیعی رو در نقصان نهاده روز بروز ضعف و ناتوانی چیرگی فرماید - و هر چند عفت مرتبت که بطلب او رفته بر عزیمت آستان اقبال کوشش دارد شاهزاده شرمساری و خجالت پیش آورده قدم بر راه نمی نهد) شیخ ابوالخیر دستوری یافت که بسرعت شتافته بهر روش شاهزاده را بقدسی آستان بیارد *

چالش موکب اقبال بجانب اله آباد و عیان تافتن از نخستین منزل

چون شاهزاده سلطان سلیم باله آباد رفت از بد همنشین و خوش آمد دوستی و طبیعت پرستی و خود سری و درشتی نافرمانی پیش گرفت - و بسا ناستوده کردار شیوه خویش ساخت - هر بار که ناهنجاریهای او بعرض خاقان نیک سیرت میرسید مفاشیر اندرز آئین برای همنونی نافذ می گشت - درینولا از راست گویان بے غرض بعرض رسید - خاطر آن سرو جویبار اقبال بباده گساری بغایت مائل افتاده - لحظه لب از جام

برنمیدارد - چون طبیعت بآن آمیزش گرفته است بیشتر می خورد - و کمتر نشأ می بخشد - ازین جهت افیون بران اضافه میکند - درین مقام مطلع بیداد آمد - و نگارش آن مناسب نمود *

* بیت *

(۲) ما سویدای دل اندر اشک ناب انداختیم * بے اثر بود این می افیون در شراب انداختیم و در هنگام غلبه کیف آن دومیغزی (بس که روز بازار دماغ خشکی ست - و آشوب طبیعت) باندک لغزش مردم را سیاستهای ناپسندیده می فرماید - چنانچه واقعه نویس را بحضور خود پوست بر کند - و یکم از خواصان را خواجه سرا کرد - و خدمتگاره را چندان زن که بمردن رسید - گویند آن واقعه نویس را بآن خواص شیفتگی بود - و خواص را با خدمتگار پیوند دلی - و هر سه یکدل شده راه گریز می سپرند - و جمعی (که بگرفتن از پی می شتابند) بدست آورده هنگام زبانه زدن آتش خشم شاهزاده در می آورند و این چنین ستم بر آنها می رود - خانان کم آزار مهربان دل را از شنیدن این مردم آزاری دل برنجید - و بر زبان حقیقت بیان انصاف ترجمان گذشت - ما درین مدت جهانداري در آردن مورے نکوشیده ایم - و بر پوست کندن گوسپنده (که بحسب ظاهر گناه نیست) رضامند نیستیم - گرامی فرزند ما چگونه برین قسم کارها جرأت می نماید - و در خرابی بنای ایزدی دلیری می وزد - از انجا (که جهانداري خود کامی و زیاده سوری و ظلم پرستی و بے اعتدالی بر نتابد) ازین نوع کارها و دیگر نکوهیده اطوار ضمیر اقدس سخت بر آشفست و سگالش رفت تا اله آباد شکار کفان و داد دهان چالش رود - اگر شاهزاده نخوت از سر نهاده موکب اقبال را پذیرا شود از تقصیرات او در گذشته در رکاب همایون بمرکز دولت بیارند و اگر اندیشه تباه در سر داشته باشد مالش بسزا داده از خواب بیدار سازند - بنابراین تدبیر درست حکم ببر آوردن پیشخانه شد - و در سه گروهی فتحپور بر لب آب جون مخیم دولت مقرر گشت - و سرادق اقبال سر بگنبد زرنگار کشید - و شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه آهی آن دریای معارف آهی محیط دانای قلزم آهی بطالع ممتاز و ساعت معین سوار کشتی شد - و در سفینه حفظ و تائید ایزدی نشست - باد بان اقبال بر کشیدند و لنگر عزیمت برداشتند - چون قدرے مسافت نور دیده آمد ازینجهت که آب تنگ بود کشتی بریگ نشست - نه بے جاریه از تحمل بار خلافت طاقت دوش دز دیده یافت

(۲) ما سویدای دل اندر اشک خونین ساختیم * بے نشأ بود این می افیون اندران انداختیم

این بیت را چنین یاد دارم - والله اعلم *

و از سوانح آمدن عابدی خواجه پور خواجه کلان جویباری از نوزان زمین - (چون باقی خان نسبت بامرا و سران لشکر ناهنجاری پیش گرفت - و در دل آزاری بزرگان دولت کوشید) همگان بر جان شکر او دل نهاده قرار دادند - عابدی خواجه را بجای او بر سر پر خانی بردارند - و باین سگالش بهبود نامی را بانجام کار باقی خان برگماشتند آن بے جگر روزی فرصت یافته خواست که بیازش خان کار از بغل بر آرد - از غلبه دهشت دست و پا گم کرده یکم از نزدیکان خان را برین حال آگهی داد - باشاره خان او را برگرفت - و چون سخت گیری رفت پاسخ بر گذارد - باشاره ایشم لیدر و پسران او برین کار میخواستم دلیری کدم - قضا با من یاروی نکرد - و اندیشه امرا تمام باز نمود باقی خان پسران ایشم لیدر را بیاسا رسانید - و ایشم را با عابدی خواجه از ملک بر آورد - خواجه زیارت کعبه را وسیله رستگاری ساخته بصوب درگاه غریبان پناه شتافت و روی نیاز بر آستان قدس (که کعبه مراد است) مالید - خاقان غریب نواز بعطای خلعت و انعام بیست هزار روپیه سرمایه بے نیازی بخشید - نیکو خدمتی تخته بیگ کابلی منظور داشته بخطاب خانی روشناس گردانیدند - راجه سیام سنگه و راجه جگن چوهان هر کدام بمنصب هزاری از امثال خود ممتاز گشت - و پرگنه بهنگانو بجایگیر راجه جگن مقرر گردید *

و از سوانح رسیدن شاهزاده سلطان سلیم بملازمت خدیو جهان - (از توجه گیتی خدا بسوی آله آباد و در توقف افتادن آن عزیمت از واقعه ناگزیر مریم مکانی) شاهزاده چون آگهی یافت غم گساری خاقان جهان را دست آویز ساخته بصوب والا درگاه گام سعادت برگرفت - و روز پنجشنبه چهارم آذر ماه آهی جبین بسجود اخلاص آراست - و سر بر قدم مبارک خدای مجازی و قبله حقیقی نهاد - خاقان مهربان از روی عاطفت آن گلبن اقبال را در آغوش مهربانی کشیدند - شاهزاده یک قطعه الماس (که یک لک روپیه ارج داشت) و دو بیست و نه مهر صد تولگی و دو بیست پنجاه تولگی و چهار بیست و پنج تولگی و سه بیست تولگی نذر گذرانید - و دو صد زنجیر فیل پیشکش کرد - پاینده محمد خان و مخصوص خان و خواجگی فتح الله و برخه بندگان (که همراه شاهزاده بودند) سعادت ملازمت اندوختند - و نذر هر کدام پذیرائی یافت - (چون شهریار ستوده صفات از نادانی و کجگرائی و سرکشی و خود رائی و اندیشه های تباہ و دیگر نکوهیده کردار شاهزاده دل گرانی داشت

و با آنکه بارها از فراخ حوصلگی کرده را ناکرده و شنیده را ناشنیده انگاشته شاهزاده از بد همنشینی و طبیعت پرستی جوپای خشنودی آنحضرت نگشت (درینولا رای گیتی آرای بران قرار گرفت که یکچندے آن سرخوش نشأ پندار را در دبستان زندان بند پذیر گردانند - تا از گران خوابِ غرور بیدار گشته سررشته آگهی و هوشیاری بچنگ آرد هم جوشِ بادے خود کامی آن والا قدر فرو نشیند - و هم کم بینان تیره درون را (که شکوه شاهنشاهی نیک نه بینند) سرمه سا گردد - و هم کار آگهان معامله دان را سرمایه مزید شناسائی بدست افتد - باین انداز رسا و سگالش درست شاهزاده را گرفته بحرم سرای مقدس بردند - نخست بزبان طنز و سرزنش اظهار گله مندی فرمودند - و لغزشها بر شمرده بسا گفتار خشنونت آمیز بیان رفت - شاهزاده چشم بر زمین نهاده غرق^(۲) عرق شده و پاسخ بآب دیده برگذارده عجز و زاری در میان نهاد - سپس بخادمان محل اشاره والا شد شاهزاده را در حجره جای دهند - و شراب را (که طبیعت بآن خو گرفته است) برگیرند دشوارترین سیاستها دور داشتن شراب بود - شاهزاده را دراز اندوه سراپای خاطر فرو گرفت و بسخت دلشکنی افتاد - همشیره های گرامی نژاد آمد و رفت داشتند - و دلدهی و غمخواری بجای می آوردند - و لابه گذاری و پشیمانی شاهزاده بعرض خاقان پوزش پذیر میرسانیدند - بعد از ده روز عاطفت ذاتی و کرم طبیعی جوش برزد - و فرمان باطلاق آن سرو آزاد بوستان خلافت شد - و بحکم والا بمنزل خود رفت - خاقان جهان چنان میخواست که شاهزاده باین وضع تنها باشد - لیکن (چون از جانب سلطان دانیال بیشتر نومیدی دست داده بود) پاداش کردار باین روش سرانجام داده بآئین پیش منصب و جایگیر بحال داشتند *

و از سوانح گریختن باسو بومی مؤ - سابق داستان سرتابی و سزا یافتن او نگارش یافت درین ولا خود را نزد شاهزاده سلیم رسانیده خواهش پابوسی کرد - و بوسیله درخواست شاهزاده از آب گذشته بسعدت ملازمت رسید - و دور اندیشی بکار برده همان جا توقف گزید و چون پادشاهزاده را در پیش گاه خلافت سلوک برنگ دیگر شد خدیو عالم مادهوسنگه برادرزاده راجه مانسنگه را در خلوت طلبداشته بگرفتن باسو فرمان داد - آن عیار پخته کار پیش از رسیدن مادهوسنگه خطوط نیرنگی از پیشانی روزگار بر خوانده راه گریز پیش گرفت - درین ایام امرا باضافهای مناصب سرافراز شدند - و برخی بخدمات حضور

(۲) در [بعضی نسخه] عرق عرق شده • •

و موبجات سر بلند گزیده‌نده - و چندے بانعامات اختصاص یافتند - بدین تفصیل
 آصف خان بمنصب چهار هزاره ذات و ذو هزار سوار و عطای والا علم و نقاره و خدمت
 صوبه داری بهار - شیخ فرید بخشی نیز بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و بخشش
 علم و نقاره - مشار الیه پنج دانه مروارید گران ارج و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل
 پیشکش کرده شکرانہ مواهب خاقانی بجای آورد - شیخ عبدالرحمن بانعام شال خاصه
 و خدمت تنبیه بندیلہ - میر ابوتراب پور اشرف خان بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار
 و خطاب پدر و خدمت فوجداری اودھہ - شیخ بایزید بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار
 و بحال ماندن خدمت آلہ آباد - کہ بزرگ شاهزادہ باو داده بود - پاینده خان بمنصب سه هزار
 و پانصدی ذات و دو هزار سوار - امین الدین خان باوردن شاهزادہ دانیمال^(۲) مقیم دیوان بیوتات
 بجای آصف خان به بلند مرتبہ دیوانی و خطاب وزیر خانی - معز بخدمت دیوانی بیوتات
 کلیان داس پور راجہ تودرمل بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری
 کالنجر - افتخار بیگ هزاره - میوزا ولی پانصدی - شیخ کبیر پانصدی - صادق خان هزار
 و پانصدی ذات - خواجہ عبد اللہ بخدمت کالپی - میر شریف آملی بخدمت سرکار بهرایج
 قاضی عزت اللہ هفت صدی - میر شریف کولابی هزاره - حسن بیگ خاکی بدیوانی سرکار
 جونپور - عابدی خواجہ هزاره ذات و پانصد سوار - راجہ بکرماجیت بهدوریه - و رای میکند
 عم او و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب درخور - درین هنگام چون بوالا عرض
 خدیو دادگر رسید [باقی خان آئین ملکہداری و پاسبانی (کہ عبارت از رعیت پروری ست)
 گذاشته دست ستم و تعتی بمال و ناموس زیردستان دراز میکنند - و بیدادگری در قلم رو
 رواج گرفته] مالش آن ستمگر جور پرست و یازش ولایت متوروثی از باطن قدسی
 سر برزد - همگی سگالش آنکه سکنہ آن سرزمین از تاب آفتاب ظلم و جفا در سایہ معدلت
 در آیند - و در لباس جهانگیری و ملک ستائی عبادت ایزدی بجای آید - چون خانخانان
 و راجہ مانسنگه و قلیچ خان بزرگ نوئینان درگاه دولت حضور نہ داشتند فرمان طلب هر کدام
 رفت کہ زود باستان والا رسیده در یساق توران زمین ژرف نگہی بکار برنہ - و دوزاندیشی
 و نیک بسیچی بعرض اقباس رسانند - خانخانان از انجا (کہ خمیر مایہ صد هزار مکر و فریب
 بود) مهم دکن را بس گوان والا نموده ماندن خود دران دیار برگزیدہ - و ازین سعادت
 دوری جست - و راجہ مانسنگه از بنگالہ و قلیچ خان از لهور یوایغ والا را کار بند شده

زمین پیمای راه فرمان پذیری گشتند - لیکن سگالش و تسخیر بکردار نگرانید - و فلک نیرنگ ساز شعبده دیگر باخت *

و از سوانح تنبیه یافتن مرزبان کشمیر - [چون چندے از گروه چک (که خود را از نژاد فرمان دهان کشمیر دانند - و سر بیالت آنجا خارند) بیشتر در حوالی کشمیر غبار فتنه بلند میکردند] [محمد قلی دفع آن زمره کجرا پیش نهاد همت ساخته بمالش مرزبان کشنوار (که پناه آن شوریدگان میشد) روی آورد - چون بگریوه کشنوار رسید علی قلی پور خود را با برخی آزمون کار بیشتر روانه ساخت - زمیندار کشنوار از روی دوربینی و عاقبت اندیشی و کلا فرستاده دم از ایلی و فرمان بری بوزن - و پیمان گرفته علی قلی را دید - و جانوران شکاری باج گویان آورد - و عهد کرد که مفسدان چک را در ولایت خود راه ندهد - و در هر وقت از دولتخواهان درگاه بوده در تنبیه متمدان مبارزان اقبال را یاری نماید - محمد قلی خاطر از مهم کشنوار فراهم آورده مالش چکان که در کوه مرو بسر میبردند پیش گرفت - و (با آنکه دران موسم آفتاب در میزان جای داشت - و گزیوها برف آگین و مسالک مسدود بود) بکمال جرأت و جسارت دامن همت برزده و آستین کوشش مالیده با بسیاری مبارزان پیاده شده بر فراز پجه برآمد - و با ایبا چک و حسین چک نبرد مرد آزما کرده نصرت اندوخت - و آن هر دو بومی تباہ شده بهزار دشواری جان بدر بردند - هنگام شب زیدا بومی باتفاق گزینتها بر بهادران فیروز مند شبخون زده تاطلوع نیر اعظم مجاهدان را با مخالفان زد و خورد در میان بود - چون روز شد بخت برگشتگان تیره رای بدر رفتند - محمد قلی بر دور لشکر خندق زده بهشتیاری و آگاهی نشست - و آن تبه سگالان را بداستان اهید و بیم بر خواند - برخی از یاوران آن سیه مغزان پیمان بسته نزد محمد قلی آمدند - و ایبا چک و حسین چک و زیدا و جبّاری و دیگران پانی ستیزه افشوده رده آرا شدند - محمد قلی دست تهور گشاده به پیکار آنها روانه شد - شوریده مغزان در پناه سنگها جنگ سخت کرده شکست یافتند - و مبارزان تا بنگاه تیزه روزان رفته همه را سوختند و درهم شکسته برگشتند - روز دیگر پاینده بیگ برادر زاده محمد قلی با مردم تازه زور بر سر آنها رفته کار بر بخت برگشتها تنگ کرد - زینا بومی بیچاره شده پاینده را دید - و اظهار بندگی کرد - و پسر خود را با چند دست جانور شکاری نزد محمد قلی فرستاد - و عهد کرد که باز فتنه انگیزی نکند - و مفسدان را یار نشود - و بهمین دستور اکثر زمینداران اطاعت اختیار کردند - و پسران خود را بیرفمال سپردند - و محمد قلی بیگ باقبال شاهنشاهی

فیروزی اندوخته بشهر باز گردید - میر جمال الدین حسین انجو اردکن رسیده جبین بسجود قدسی آستان نورانی ساخت - میر محمد معصوم بهکری (که بسفارت ایران نزد شاه عباس رفتہ بود) آمدہ بدولت ملازمت رسید - و نامہ والی ایران و مکتوبے (کہ عمہ شاه بحضرت مریم مکانی نگاشته بود) از نظر اقدس گذرانید *

آغاز سال پنجاهم الہی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اردی بہشت از دور پنجم

شب شنبہ بیست و ہشتم شوال سنہ (۱۰۱۳) ہزار و سیزدہ ہلالی پس از سپری شدن چہار ساعت و چہل دقیقہ خورشید جہانتاب شعبدہ خانہ بہرام را روشن ساخت و سال پنجاهم از جلوس خاقان جہان روی با آغاز^(۲) نہاد - دولتخانہ والا را بدستور ہرسال آذین بستند - و تا آفتاب جہانتاب بدرجہ شرف رسید ابواب عیش و عشرت گشادہ و اسباب جشن و خرمنی آمادہ بود - نوینان والا مرتبہ و امرای عالی شکوہ پیشکشها از نظر مقدس گذرانیدند - و از داد و دہش پادشاہ دریا نوال جہانے بکام دل رسید تردی خان بمنصب دو ہزاری ذات و پانصد سوار و انعام پنج لک دام سربلند شد رحمت خان فوجدار بمنصب ہزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و پرتاب سنگہ ہزاری ذات و پانصد سوار و حکیم علی سہ ہزاری ذات و دوہست سوار و سکت سنگہ ہزاری ذات و سہ صد سوار و کشک بہادر پانصدی ذات و پنجاہ سوار نوازش یافتند درین جشن شاہزادہ والا گوہر سلطان سلیم یک زنجیر فیل پیشکش کرد - و شاہزادہ دانیال فیل گچپتی با دو فیل دیگر ارسال داشتہ بود - رتبہ پذیرائی یافت - از عرضداشت شیخ عبد الرحمن و خواجہ عبد اللہ معروض اقدس گشت کہ اوندچہ باقبال شاهنشاهی گسایش یافت - و برسنگہدیو سترگ شکستہ خوردہ بہزار دشواری با چندے جان از نبردگاہ بیرون برد - و از عرضداشت امین الدین خان بعرض خاقان جہان رسید شاہزادہ توہمے بخود راہ دادہ بودن بزرگ شاہزادہ را در رکاب معلی موجب نیامدن خود میسازد - منصب راجہ راجسنگہ سہ ہزاری شد - و حمزہ بیگ بمنصب ہزاری و میر عبد اللہ بمنصب سہ صدی سرافرازی یافت - راجہ راجسنگہ، عرضداشت بر سر برسنگہدیو ناگہانی رسیده بسیاری از ہمراہان او را بفرامش خانہ نیحتی رساندم - و از ہم زخمی گشتہ

(۲) نسخہ [۱] با آغاز نہاد • ع • افسوس کہ آغاز تو انجام ندارد •

جان سلامت بود - بهار سنگه^(۲) پسر راجه مانسنگه را بمنصب هفت هزاری ذات و پانصد سوار کامیاب آرزو گردانیدند - میر جمال الدین حسین لخته جواهر و دیگر کالای دکن پیشکش کرد و همگی پذیرفته آمد - بیست راس اسپ پیشکش حسین قلیچ از نظر اقدس گذشت - رامداس کچهواکه را منصب دو هزاری ذات و دویست سوار مقرر گشت سلطنتی بمنصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار - و سید احمد قادری چهار صدی پنجاه سوار و امین الدین پانصدی و یک صد و پنجاه سوار - و حکیم مظفر هزاری دویست سوار سربلند و کامیاب شدند *

لبریز شدن ساغر زندگی شاهزاده دانیال

آن باده پیمای میگسار شاهنشاهی اندرز گوش نکرد - و چندانکه ازان کار جان شکر باز داشتند (از بسکه خو کرده خود را فدای شراب نموده بود) پند نیوش نگشت چون پاسبانان^(۳) ب روی گماشتند و در ندادن شراب اهتمام رفت بنزدیکان خود ساخته بتقریب شکار سواری کرده و آن دوستان نادان برخی شراب در نال تفنگ انداخته و چنده در رود گاو پر کرده آن را زیر جامه بکمر پیچیده در صحرا بآن آشفته میرسانیدند - و آن پا بر جان نهاده و دست از زندگی شسته بخوردن دلیری میکرد - و چنانچه اندیشه از خسران ابدی نداشت بر برنایی و تباهی خود نظر نمی انداخت آری *

* ع *

* حریص باده کجا فکر درد سر دارد *

رفته رفته اعضای رئیسه خاصه دماغ را آزردهگی تمام بهم رسانید - و بسخت رنجوری و ناتوانی افتاد - و قوای طبیعی روی بانحطاط آورد و در رگ و اعضا فتور حواس افزونی گرفت و از خوردنی روی بر تافت - بجز نام شراب هیچ بر زبان نراند - تا چهل روز پهلو بر بستر نهاده بود روز شنبه بیست و هشتم شوال پیمانه عمرش در آرزوی شراب پر گشت سی و سه سال و شش ماه درین دیر فنا باده زندگانی خورده بخمار مرگ افتاد - سه پسر نخستین طهمورث دومین هوشنگ سیومین بایسنغر و چهار دختر یکم سعادت بانو دوم بولاقی بیگم از دختر قلیچ خان سیوم ماهی بیگم همشیره هوشنگ چهارم برهانی بیگم خواهر طهمورث ازان سفرگزین ملک تقدس باز ماند - شاهزاده را بخانخانان بیگم دخت خانخانان غریب شیفتگی بود - آن بانوی نیک سیرت وفادار درین مصیبت جان فرسا بیطاقتیها

(۲) نسخه [۱] به او سنگه (۳) در [بعضی نسخه] پی روی *

کرد - و مي خواست که با شاهزاده رفیق آن جهان گردد - توفیق نیافت و منع پندگویان و اندرزسرایان را دست آویز ساخته درین منزلگاه پرحوادث فروکش نمود - لیکن در جدائی شاهزاده سرپای خود را بداغها سوخت و فراوان سال بعد ازان زیست و تا آخرین نفس هر روز در فراق جانان برای او روز اول بود - چندی تبه کاران طبیعت پرست (که بشاهزاده پنهانی شراب می‌رسانیدند - و در سود خود بزبان او پی برده دیده و دانسته در جان شکر می آن شیفته باده میکوشیدند) خانخانان بفرمود^(۱) تا ایشان را در بند کردند - نخست شمسی برادرزاده^(۲) خواجه فتح الله - دیگر مرشد توچی - دیگر علی بیگ ندیم دیگر مبارک کونذاری و شجاع پسر غیور بیگ کابلی و سه خواجه سرا و دو نفر حجام - و این زمره ناعاقبت اندیش را بعد از سه روز هواداران شاهزاده (که درونها خراشیده داشتند) بضر ب سنگ و چوب و خشت و لکد بیاسا رسانیدند این خبر شکیب ربابی جانکه چون بسمع سالک شاهراه خدا آگاهان رسید از کمال گرد آوری ایزدی رضا دگرگونی در حال اقدس راه نیافت - با این همه جگر پالودگی و دل ریشی آن حضرت را که تواند اندازه گرفت پیشکش قطب الملک مرزبان گلکنده سی زنجیر فیل با یراق طلا و نقره و قدری مرصع آلات و برخه نفائس آن دیار از نظر اشرف گذشت - قلیچ خان بیست راس اسپ از لاهور ارسال داشته بود - بنظر مقدس در آمد - هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد - بعابدی خواجه از روی عنایت فیله مرحمت شد - از عرضداشت خواجه عبدالله صغدر خان معروض اقدس گردید - چون برسنگهدیو واژون بخت آب کولها و چاهها نزدیک قلعه اندچه بانداخت زهرگیا و دیگر سمیات جانگزا ساخته است در چند روز فراوان کس را تب جانکه گرفته - ناگزیر درانجا بودن نیارست - و آن دژ را با عمارات ترتیب داده گذاشته جای دیگر گزید - نوآئین بزرگ راجه مانسنگه از بنگاله آمده بیشانوی بخت بسجده بندگی نور آگین ساخت و هزار مهر و دوازده هزار رویه نذر گذرانید - نورم قلیچ و برخه که همراه راجه بودند شرف ملازمت اندوختند - یوسف پور حسین خان بگزیده منصب دو هزاری ذات و سه صد سوار فرق عزت بر^(۳) آفراخت - عاطفت خاقانی خواست که بزرگ شاهزاده را نوازش بے اندازه فرماید - باین قصد بے آگهی کس سوار کشتی شده منزل شاهزاده را بنور طلعت همایون منور ساختند - شاهزاده بقدم اخلاص پذیرا شده خاک پای اقدس را توتیای چشم کرده بسپاس گذاری لب بگشاد - و بعد از یک پهر شاهزاده را سرمایه

(۲) نسخه [۱] بفرموده مردم حزم در بند کرد (۳) در [بعضی نسخه] بر افروخت *

جاوید سعادت بخشیده بدولتخانه والا تشریف فرمودند - راجه مانسنگه از ره آورد بنگاله فراوان فیل پیشکش کرد - شریف خان کولابی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار نوازش یافت - نورم قلیچ نوزده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - قلیچ خان از لاهور رسیده از دولت ملازمت اقدس سرمایه نیک بختی اندوخت و یتاقداری سرکار جونپور باو مرحمت شد - راجه راجسنگه چون در مهم برسنگهدیو بندیله فراوان کوشش بجای آورد و آن مخدول را آواره دشت ناکامی ساخت عنایت خاقانی نظر بر نیکو خدمتی او کرده بمنصب چهار هزاری کامیاب آرزو گردانید - فریدون برلاس بمنصب هزاری و پانصد سوار سربلند گردید - پنجم شهریور ماه الهی سکینه بانوبیگم خواهر میرزا حکیم چهره در نقاب عدم کشید شازدهم صوبه بهار در جایگزین خان اعظم میرزا کوه مقرر گشت - و در همین تاریخ شاهزاده سلطان خسرو بمنصب دو هزاری و عطای نقاره و تمن توغ سربلندی یافت - و راجه مانسنگه تسلیم منصب هفت هزاری ذات و شش هزار سوار و خدمت اتالیقی شاهزاده سلطان خسرو بجای آورد منصب مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه دو هزاری ذات و سه صد سوار مقرر گشت حکم شد دیوانیان مهمات سلطنت را بصوابدید شاهزاده سلطان سلیم سرانجام دهند و تصدیقات مناصب امرا بمهر ایشان میرسیده باشد چهاردهم مهر ماه الهی سعید خان با پور خود ابوالقاسم خان تمکین ملازمت نمود و میرزا غازی پور میرزا جانی ترخان از تنه آمده جبین بسجود آستان اقبال نورانی ساخت - و گزیده پیشکش بنظر انور گذرانید - هیزدهم بمیرزا غازی و ابوالبقا اوزبک گوهر مرصع و بعابدی خواجه جمدهر مرحمت شد *

و از آخرین سوانح و واپسین وقائع سانحه جان گزای هوش ربا و دل فرسای جگر پالا

چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن قافله سالار راه حقیقت

ازین فانی سرای کاروانی بعالم قدس و ملک جاودانی

در عنفوان زمستان (که هوا سردی پیش گرفت و طبیعت خشک مغزی بنیاد نهاد)

* نظم *

از سردی باد مهرگانی * شد باغ فسرده زندگانی

از مرغ فغان سرد برخاست * و ز چشمه غنچه گرد برخاست

هم عادیه ناقه در وحل ماند * هم نامیه را سر عمل ماند

گل شد ز حریرِ عمرِ عربان * بر بست دلِ فسرده شریان
 گلزار شد از گلِ فسرده * غم خانه صد چراغِ مرده
 در باغ شکسته از سمن آب * چون کرد خسوف روی مهتاب
 بازارِ گل و بهار بشکست * هنگامه روزگار بشکست
 هم افسرِ لاله واژگون شد * هم رایتِ سرو سرنگون شد

باکِ خزانی بر سرابستانِ جهانبنایی وزید - و صرصرِ مهرگانی در گلستانِ کامرانی گذاره کرد
 گلِ همیشه بهارِ چمنستانِ سلطنت را پزومردگی دست داد - و نخلِ سرسبزِ بوستانِ
 خلافت را برگ ریز دریافت - چرا صریح نگویم - اورنگ آرای کشورِ اقبال از ملک و اقلیم
 دامن کشید - و مسند نشینِ بارگاهِ جلال بر تخت و دیهیم آستین فشاند نیرِ گیتی افروز
 جهانداري (که برخلافِ مهر و ماه روز و شب نورافشان بود) دفعهٔ مظلم گردید
 و کوكبِ اقبال پرتو عالم مدار (که بر عکسِ ثوابت و سیار لیل و نهار لمعهٔ ظهور بخشید)
 بغتةٔ مخفی گشت آوازهٔ کوسِ دولت (که فلک سالها بر صدای آن چرخ نشاط میزد)
 بیگبار فرو نشست - و آوای نامی عشرت (که زهره شبها باستماعِ آن رقصِ طرب میکرد)
 بیکدم گرفته شد - بیانِ این سانحهٔ جگرسوز و دل گداز (که سوگواری زمین و زمان
 و دل افگاری انس و جان کنایت ازان است) اینکه دوازدهم مهر ماهِ الهی در مزاجِ اقدس
 (که هزار ربیع و بهار را سرمایهٔ اعتدال بخشید) تغیر بهم رسید - از حکیم علی
 با فراوان دعوی پزشکی دانش سهو عظیم رفت - و بیدانشی او بر فراز پیدائی بر آمد
 تا هشت روز تدبیر نکرده - تا آنکه ضعف قوت گرفت - و رنجوری تنومندی یافت
 مرض باسهالِ دموی کشید - و شگرف بیماری روی نمود درین وقت پزشکِ بے خرد
 در فکرِ دو افتاد - و از نارسائی دانش هر دوئی (که در دفعِ عارضه بکار برد) یاورِ مرض شد
 چنین لغزش آن حکیم را در علاجِ علامهٔ الزمان شاه فتح الله شیرازی نیز روی داده بود
 درین ایام روزی خاقانِ زمان از روی عتاب باو فرمودند - ما ترا از پایهٔ درویشی
 بے سابقهٔ خدمت بوالا امارت بر آوردیم - باین آرزو که وقتی بکار ما بیائی - آخر بر خلافِ
 آن ظاهر شد آنگاه یادِ دانای روزگار حکیم ابوالفتح گیلانی و جالینوسِ زمان حکیم مصری
 فرموده بر فوتِ آن دو حکیم نامور تأسفها کردند - این چند بیت درینوقت حسبِ حالِ
 آنحضرت تواند بود *

* ابیات *

عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت * کردم هزار بار عقاقیرش امتحان

سبباً طبیباً بپر تا مریض را * ماند زسرزش برحی نبض در آمان
 تریاق کار زهرِ هلاهل همی کند * پنداشتم که افعی او بازیافت جان
 گر قرصِ کوکب است بریزش به تیره گل * در مرهمِ رسل فکن آنرا بخاکدان
 مداوای آن حکیم را اثره مطلقاً پیدائی نداشت - رفته رفته ناتوانی افزایش گرفت
 و کار بدشواری کشید - با چنین حال آن اسبهدی ملک معنی و صوری در کمال استقلال
 هر روز بدرشن برآمده کورنش بندهای درگاه میگرفت - و منتظران بارگاه خلافت
 از لعمه آفتاب دیدار همایون نور می چیدند - چون شدت ضعف قوای ظاهری و باطنی را
 فرو گرفت چند روز پهلو بر بستر گذاشتند - روز نوزدهم حکیم در کار مداوا مبهوت شده دست
 از علاج باز کشید - و از سطوت قهر پادشاهی اندیشناک گشته یا از مردم حرم سرا (که کمال
 ناشکیبائی ظاهر می ساختند) ترسیده از آنحضرت (که در غایت ضعف بودند) خود را بکنار
 انداخت - و در پناه شیخ فرید میربخشی گریخت - زه سنگدلی آن امیر که بر حمایت او
 دل نهاد - از آنجا (که دوام بقا ممکنات را امره ست محال - و زندگی جاوید را جز خدای
 بهمانا در خور نه) شب چهارشنبه چهارم آبان آنحضرت سایه فلک پایه خود را از سر
 زمینیان برگرفت - و بر فرق آسمانیان ظل مکرمت گسترد - اهل این جهان به تیره روز ناکامی
 نشستند - و ساکنان آن جهان کامیاب دیرین آرزو گشتند - سنوح این سانحه پر آشوب و لوله
 در زمین و آسمان انداخت - و روز بازار اضطراب و وحشت و هنگامه کابت و کربت
 گرم گردید - عالم را ظلمت اندوه فرو گرفت - و عالمیان را در نیم روز خرسندی شام غم
 افتاد - صاعقه محنت و بلا بر خرمن خرمنی خلائق ریخت - سنگ ستم و جفا
 بر شیشه دلهای ارباب اخلاص خورد - سبحان الله چه ذاتی بود مقدس از همه آلائش
 و متصف بکل کمالات - و چه جوهره مبراً از تمام خسائس و پاک از جمیع کدورت
 اقبال بلند طالع خجسته بخت بیدار سعادت تمام دولت روز افزون نصرت رفعت افزا
 لطیف دوستی دوست لطیفی دوست نوازی دشمن گدازی همت ملک بخش صولت خصم افکن
 شکوه عالم گیر عزم جهان گشا تمکین و شوکت با کرامات ظاهره و مقالات عالیه اشراق ضمیر
 عقل خدا داد باطن نور سرشت علم لدنی کشف اسرار حل غوامض فتح مضائق دوام توجه
 بمبدأ فیاض کمال آگهی محاسبه اعمال و صلح باصناف عالم دران گرامی ذات قدسی جوهر
 فراهم آمده حیرت افزای ارباب نظر میشد *
 * نظم *

محققان که کمالات کل حساب کنند * امام اهل زمان جمله اش خطاب کنند

خدیو صورت و معنی یگانه اکبرشاه * که فقر را ز دلش مالکِ نصاب کند
گذشت کالبدِ عنصری که پاک دلان * حقائقِ ازل از روحش اکتساب کند
صبحِ روزِ چهارشنبه (که ازو شامِ نکبت و تیره شبِ محنت تفسیر توان کرد)
جسدِ مطهر (که بزلالِ رحمتِ ایزدی شست و شو یافته بود) بآئینِ اهلِ زمان نیز غسل داده
در محفّۀ محفوفِ مغفرتِ خداوندِ رؤف گذاشته از قلعه دارالخلافه آگره بیرون کشیدند
خلائق را از دیدنِ آن وضعِ نامرغوب دود از نهاد برآمد - و طوفانهای گریه جوش برزد
زخمهای کاری در دلها آغوش برگشاد - و آههای سینه سوز از هرسو قد کشید - شیونهای
دل شکاف از هر کرانه برخاست - و آوای نالهای آرام زبا در گوشِ سماریان جا کرد
و صداها و نعرهای طاقت فرسا در خمِ طاقِ نیلگون پیچید - از استماعِ نوحه و ندبه خاکیان
معتکفانِ صوامعِ قدس سر از گریبانِ استغراق برآورده سراسیمه وار مضمونِ این ابیات
برزبان راندند *
* ابیات *

دگر بمرحله کون شور و غلغله چیست * که بست محملِ رحلت زمین بزلزله چیست
اجل گسسته مهار است و غم دریده نقاب * چه فتنه خاست معلمِ خبر ز مرحله چیست
جنازه که بدوشِ ملائک است روان * ز گریه بار بچشمِ ستاره - آبله چیست
فتاد روزِ سیه بر سرِ جهان ورنه * مسافرانِ ابد را سبیلِ قافله چیست
اگر جنازه آن رهنمای کل بگذشت * بدان که عمر ابد یافت ست ولوله چیست
روزِ رستاخیز بود - در هوا طرفه تغیر بهم رسید - که گرد و غبارِ غریب (که کهن سالن
مثلِ آن یاد نداشتند) برخاست - همانا دستِ تقدیر برفرقِ اهلِ روزگار خاک میریخت
اسبهدے (که فلک بفراران تک و پو ترکیبِ وجودِ او ساخته نظام بخشِ سلسله
ظاهر و باطن گردانیده بود) رخ از عالمیان برتافت - و یگانگی (که روزگار
پس از هزاران سال بتصریفِ لیل و نهار در عرصه وجود آورده پیشوای جهان ساخته بود)
روی از جهانیان پوشید *
* نظم *

بربست رخت آنکه بحملِ دو صد قران * آمد پدید از شکمِ مادرِ زمان
در صد هزار سال نگردد چو او پدید * گیتی ستردن است ز آبستنِ چنان
روزِ ماتمیان تیره و تار بود - جمیعِ امرا و نوئیفان خاک بر سرافکنان و نوحه و زاری کنان
بمراهی نعشِ معلی بودند - روضه مقدّس (که موسوم است ببهشت آباد) خوابگاه
مقرر گشت - و قالبِ خاکی را بخاک سپردند - اقامت درین سرای سپنجی را اهلِ عالم

زندگانی گویند - اما درگاه صمدیت را که اندازه تواند گرفت - بر امثال این باطن بیداران
اطلاق حرف مرگ خطاست *

* بیت *

هرگز نه مرده اند و نمیرند اهل دل * حرفت نام مرگ برین قوم ترجمان
این جمله از تاریخ رحلتش آگهی می بخشد *
و این بدیعه نیز آگهی افزاست *

* وفات اکبر شد *

* ابیات *

در جهان مشتهر چو مهر و مه است * اعدل خسروان جلال شه است
از وجودش به نهصد و چل و نه * روز اقبال دهر را پگه است
در سنه شصت و نهصد اندر دهر * تخت شاهنشپیش جاوه گه است
عزم تسخیر آن جهان چون کرد * رحلتش در هزار و چارده است
نام والی او به نیکی بر * بجنابش گمان بد گنه است
هرکه راه عداوتش بسپرد * بیقین دان که منحرف زره است
وانکه نقصه بوی کند منسوب * عقل او رفته مغز او سیه است
آن شه راستان و بد گویش * کجرو و کج نهاد و کج نگه است
ایزد تعالی دانش منشان حقیقت بین را از طعنهای کاذب (که ظاهر نگاهان کور باطن در حق
آن شهریار هوشیار خرامان رهنمای حق طلبان خدیو خدا آگاهان گمان فاسد برده بخسراں جاوید
افتاده اند) نگاه دارد *

خاتمه - نوشته شیخ ابوالفضل علامی پس از اتمام سال چهل و ششم

بقام ایزد ای فکرت تیز رو * که دادی سخن را سرانجام نو
قلم یکدم از جنبش آرام یافت * سواد سیوم دفتر انجام یافت
ازانجا (که فطرت یاور و ارادت درست و بخت بیدار و سعادت مساعد بود) به نیروی
جد پیشگی و هشیار دلی برخی سوانح قرن ثانی دولت جاوید طراز نگاشته آمد - و بدستیاری
روشان ابداع همت قدری سبکدوش گشت *

* بیت *

منور چو شد نیمه زین مهر بست * مرا نیمه عالم آمد بدست
دگر نیمه را گر بود روزگار * چنان گویم از طبع آموزگار
که خوانندگان را برآرد ز خواب * برقص آورد ماهیان را در آب
بس جوپهای پیشانی فطرت بدامن امید ریخت - تا نیم قطره از دریای آگهی تراوش نمود

و چه بخارهای دل سر جوش زد - تا سخن بدین نمط سامعه افروز آمد - بو که پذیرش دلها بلند نامی بخشد - و مرا میزبان جاوید گرداند *

* بیت *

من از جانش برون دادم به پرواز * خدایش جای در جانها دهد باز
ز هوشگرکاری حال و نیرنگسازي قلم - پای بند زندانکده بشریت پرواز بسوی آسمان میکند
و در ساختگی چارسوی معامله بسیج نزهتگاه قدس مینماید - در عیارگیری زمینیا
میرفی نقد آسمانیاں میگردد - و در سپردن مراحل بندگی اسرار الوهیت می طراز
و در امت و خیز گلزار تعلق ترانه آزادی میسراید *

* نظم *

دیده ما بتماشای حقیقت باز است * عقل کل میرمد از کوبه جرأت ما
سرفرو برده بجیب دو جهان مینگرم * عشق از تار نظر بافت مگر کسوت ما
آمید که رشته سوانح نگاری گسیخته نگردد - و زمان زمان هنگامه سپاس گذاری را فروغ دیگر
پدید آید - و بسیاری گرمی احوال بخامه حقیقت گذار (که شگاف آن مشرق دل است)
در آید - و گنجینه دان سعادت برآمده ارمغانی آیندگان آگهی طلب آماده شود - و شناسندگان
گوهر جوی را چهره نشاط برافروزد *

* نظم *

الا تا درین سطح رنگین نظام * سخن را زمعنی بلند است نام
نظام سخن از کلام تو باد * طراز معانی بنام تو باد

* باتمام رسید *



تاریخ طبع جلد سیوم از اکبر نامه

<p>* قمری هجری *</p> <p>۱۳۰۳</p> <p>* انتہت بکرم العلی الاحد *</p> <p>* دیگر *</p>	<p>* شمسی عیسوی *</p> <p>۱۸۸۶</p> <p>* امت بفضل المجید الوهاب *</p> <p>* دیگر *</p>
<p>چون ختم شد این پس ازنگاه و * فکرم پی سال زد روارو</p> <p>۱۳۰۳</p> <p>هاتف بدلم فکند ناگه * بر اوج سخن نگر مه نو</p> <p>* دیگر ظاهراً و باطناً *</p> <p>۱۳۰۳</p>	<p>بگزید چو این سخن نفاهی * فکرم پی سال گشت راهی</p> <p>۱۸۸۶</p> <p>ناگه بدلم فناد از غیب * تازه گل باغ عدل شاهی</p> <p>* دیگر ظاهراً و باطناً *</p> <p>۱۸۸۶</p>
<p>ماه رجب المرجب سنه هزار سه صد و سه هجری</p>	<p>مه اپریل هیزده صد و هشتاد و شش سال ع</p>

تصحیح اغلاطی چند که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۵	بیک حکمی	بیک حکمی
۸	۱۵	آزوهایی	آرزوهای
۱۴	۲۱	دلدهی	دلدهی
۲۸	۲۱	مرزبان	مهربان
۴۷	۲۵	قلعه گیری را	قلعه گزی را
۴۸	۹	که گرفتن	که از گرفتن
۶۴	۱۳	مملکت	مملکت
۸۰	۱۶	نوزدهم از دور دوم	نوزدهم یعنی سال مهر
۰۰	۰۰	...	از دور دوم
۸۱	۱۳	تکامشی شدند	تکامشی نمودند
۸۹	۲۴	مقدسان	مقدسات
۹۰	۱۶	و بهرمرے	و بهرامرے
۱۱۰	۴	بسر منزل	سر منزل
۱۲۵	۱۸	هرزه دارایان	هرزه درایان
۱۲۸	۱۰	چمن راز	چمن زار
۱۴۰	۲۴	یات	یافت
ایضا	۲۶	ار	از
۱۴۳	۵	گسیل	کسیل
۱۴۴	۸	مبازران	مبازران
۱۶۳	۲۱	برتو	پرتو
۲۰۱	۶	در کالبد	بکالبد
۲۰۷	۳	بے سعی	بسعی
۲۱۶	۴	باگاہ	بارگاه
۲۱۷	۱۷	بفون	بفنون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۹	شذوده آمده	شذوده آمد
۲۳۰	۲۴	سف	سفر
۲۳۳	۲۵	نماند	نماند (
۲۳۴	۲	و	او
۲۳۵	۱۷	شناسائی	شناسائی
۲۳۶	۱۲	زدور	ازدور
۲۴۹	۱۷	ناله	تاله
۲۵۱	۸	کردے - و گرد	کردے گرد
۲۵۶	۱۹	پاسپانی	پاسبانی
۲۶۲	۲۴	که اطراف	که در اطراف
۲۶۳	۱۴	قدوم	قدوم
۲۶۴	۲۵	انفسي ر	انفسي را
۲۹۷	۲۶	تدک	اندک
۲۸۰	۸	پير پنجال	پير پنجال
۲۹۶	۱۰	پاسپانی	پاسبانی
۲۹۷	۴	الرجه	اگرچه
۲۹۸	۱۲	حکمای تذکره پیشین	تذکره حکمای پیشین
۳۱۰	۲۵	بید را دل	بیدار دل
۳۲۰	۲۳	نیستی	نیستی
۳۳۴	۱۹	وزگار	روزگار
۳۳۶	۶	آهو	آهو
۳۴۴	۱۲	هرآینه	هرآینه
۳۵۴	۱۲	رسید	رسید (
۳۵۸	۱۹	بلرزد	نلرزد
ایضا	۲۳	باز نگرید) بموشگافی	باز نگرید - و بموشگافی
ایضا	ایضا	و ازان خیال	ازان خیال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۷۶	۵	بڑمانئی	پڑمانئی
۳۷۸	۱۲	پڑشکان	پڑشکان
ایضا	۱۴	و کہ و مہ را	و کہ و مہ را
۳۸۴	۱	داست	دست
ایضا	۱۸	چمن زار	چمن زار
۳۹۱	۱۷	فومود	فرمود
۳۹۲	۱۶	وز	روز
۴۰۶	۱	مرا	آمرا
۴۲۰	۲	پتنہ	پنہ
۴۲۳	۲۳	ژاژگوئی	رازگوئی
۴۲۷	۲۰	لجراتی	گجراتی
۴۳۳	۳	بکرابوہ	بکرابوہ
ایضا	۲۰	ار دست	از دست
ایضا	۲۱	ایمنی ارا	ایمنی را
۴۴۵	۲۴	بران گریز پا	دران گریز پائی
۴۵۳	۲۰	بیان بہادر	میان بہادر
۴۸۸	۱۱	ہمین	ہمی
۴۹۵	۱	و چندے ارا	و چندے را
۵۰۰	۲	عضے	بعضے
۵۰۳	۷	مسند عالی و فتح خان	مسند عالی فتح خان
۵۱۱	۴	و از بے آزوری	و از آزوری
۵۲۰	۹	محمد حسین و شیخ	محمد حسین شیخ و
...	...	علی و محمد الف	علی محمد الف
۵۴۰	۶	موضع ست	موضع ست
۵۴۶	۱۵	ہ ہ	ہمہ
ایضا	۲۶	پردا	پردہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۰	۲۵	پنچ براره	پنچ براره
۵۵۷	۱۷	و در میانه	و در میانه
۵۵۹	۱۰	گرد	گرد
۵۸۳	۱۳	نگرکوت	نگرکوت
۵۹۷	۲۱	ین	این
۶۱۱	۱۳	بهدار خان	بهار خان
۶۱۳	۲۳	نبرو	نبرو
۶۲۴	۱۰	پرده گشائی	پرده گشائی
۶۲۹	۲۳	مویبی	مویبی
۶۳۹	۱۹	سود	سواد
۶۴۴	۱	لجایارا	کجایارا
۶۵۴	۲۰	فیروزی	فیروزی
۶۵۷	۱۵	زیر دست	زیر دست
۶۶۴	۲۰	فرنگی کرده	فرنگی گروه
۶۶۹	۲۵	دبیم	دبیم
۶۷۲	۲	فرست دند	فرستادند
ایضا	۱۰	ببط ار	بیطار
ایضا	۲۰	پس	بس
ایضا	۲۵	پکر	پیکر
۶۷۶	۱۲	آرایا	آرای
۶۸۹	۲۵	داند - ؤ	داندۀ
۶۹۴	۱۷	در خاب	در خواب
۷۹۴	۴	نگارنده	نگارندۀ
۸۲۹	۲۴	تنگ بود	تنگ بود

* تمام شد *

* بسم الله الرحمن الرحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعه‌جات و آبها و غیره (که در سپومین جلد اکبرنامه وقوع یافته اند)
 بترتیب حروف هجاء مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره * شعر *
 * حسبی آله العالمین فانه * مولیٰ حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

		* حرف الف *	
آل ایوب	۶۶۵	آصف خان (خواجه غیاث الدین علی) (شف غین)	۱۲ - ۳۸ - ۵۳ - ۶۷ - ۲۲۷ - ۴۶۵ - ۵۱۵
آغا ملا	۷۷۸	آدم تاج بند	۱۲ - ۱۹۱ - ۳۲۶
آدم خان	۷۹۱	آرش (سابق)	۴۷
ابراهیم حسین میرزا	۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۸ - ۶	سلطان آدم گکهر	۱۱۹
	۳۵ - ۳۴ - ۳۰ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴	آفاق (دیوانه)	۳۱۵ - ۱۳۵ - ۱۳۳
	۶۷۱ - ۶۴۶ - ۲۰۷ - ۶۲ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶	آدم خان پتئی پسر فتح خان	۱۳۵ - ۱۳۳
میر ابوتراب	۲۸۱ - ۲۱۷ - ۵۳ - ۱۰ - ۷ - ۶	خواجه آقا جان	۱۵۶
	۳۱۸ - ۳۰۳ - ۲۰۴ - ۱۴۱ - ۴۵۴ - ۴۹۰	آما راول	۱۹۹
	۸۲۵ - ۵۹۷	آصف خان ملازم نظام الملک دکنی	۲۸۰
میر ابوالقاسم تمکین (تمکین)	۱۲۳ - ۱۱۹ - ۶	شیخ آدم	۶۱۹ - ۵۹۶ - ۳۱۴
	۵۳۳ - ۵۳۲ - ۴۹۲ - ۴۷۵ - ۴۰۶ - ۳۵۳	آرام بانو بیگم	۴۴۰
	۸۳۹ - ۸۱۶ - ۷۴۸ - ۷۴۶ - ۶۶۶ - ۵۵۹	آجا پسر جام	۵۹۴
ابو سعید	۷۴۷ - ۲۱	حضرت آدم علیه السلام	۶۴۳
شیخ ابراهیم فتحپوری	۲۷۹ - ۲۳۶ - ۲۲۰ - ۱۴۳	آغرخان (سابق)	۶۶۳
	۴۳۵ - ۴۱۶ - ۴۰۰ - ۳۹۸ - ۳۸۹ - ۳۳۷		
	۷۹۴ - ۷۵۱ - ۵۹۶ - ۵۳۵ - ۵۱۱ - ۴۶۷		
ابوالفضل علامی مولف کتاب	۱۱۴ - ۱۱۳ - ۸۳		
	۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۳۱ - ۲۸۳ - ۲۵۸ - ۲۵۱		
	۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۸۰ - ۳۶۹ - ۳۵۷		
	۵۱۱ - ۴۹۶ - ۴۷۷ - ۴۷۵ - ۴۵۷ - ۴۰۵		
	۵۴۰ - ۵۳۸ - ۵۳۵ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۱۵		

۴۱۶ - ۱۹۱	میر ابوالغیث	۵۶۵ - ۵۶۰ - ۵۵۸ - ۵۵۱ - ۵۴۹ - ۵۴۲
۱۹۹	میر ابواللیث	۶۰۰ - ۵۹۶ - ۵۸۶ - ۵۸۲ - ۵۷۹ - ۵۷۳
۲۲۳	میرزا ابراهیم والی فارسی	۶۴۲ - ۶۲۵ - ۶۲۲ - ۶۱۹ - ۶۱۰ - ۶۰۴
۲۸۰ - ۲۳۰	سید ابوالمعالی پسر سید مبارک	۶۷۵ - ۶۷۲ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۴۷ - ۶۴۳
۳۸۸ - ۳۳۱ - ۳۰۷ - ۲۸۷	۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۴۰ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۱۲
۴۰۳ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۴۵	میر ابوالسحق صفوی	۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۱
۷۸۲ - ۵۹۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸	۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۶۱
۲۶۰ - ۲۵۹	ابراهیم نزل	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۸
۴۰۸ - ۲۶۴	حاجی ابراهیم مهنندی	۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۷۶
۵۰۴ - ۲۸۰	ابدال چک کشمیری	۷۹۲ - ۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۴
۴۲۸ - ۴۱۹ - ۴۰۳ - ۲۸۷	شاه خواجه ابوالقاسم	۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۴
۴۱۹ - ۴۱۸ - ۳۹۹ - ۳۰۷ - ۲۸۷	میر ابوالمظفر	۸۱۰ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۳ - ۸۰۲ - ۸۰۱
۷۱۸ - ۵۲۴ - ۴۳۷ - ۴۲۴	۸۲۱ - ۸۲۰ - ۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۱۱
۲۹۸	ابراهیم بوادرزادۀ عادل خان	۸۴۳ - ۸۲۲
۳۳۱ - ۳۰۷	سید ابوالقاسم	۹۹
۴۵۰ - ۴۱۹ - ۳۳۴	ابابکر بوادر تومسون خان	حکیم ابوالفتح گیلانی پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی
۳۴۹	میر ابوالحسن	۳۰۹ - ۳۰۴ - ۳۰۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۱۴۴
۷۱۸ - ۵۹۳ - ۵۱۱ - ۳۴۹	ابوالقاسم دیوان	۴۵۷ - ۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۷۲ - ۳۴۴
۳۶۵	ابراهیم خان فوجدار	۴۹۲ - ۴۸۵ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۸ - ۴۷۰
۴۰۳	شیخ ابوالمظفر	۵۶۰ - ۵۵۹ - ۵۴۲ - ۵۳۸ - ۵۲۹ - ۵۱۵
۴۱۲	ابوالوفا	۸۴۰ - ۸۲۶ - ۵۷۴ - ۵۶۳
۴۱۴	ابراهیم نازنولی	میرزا ابراهیم (بن میرزا سلیمان) ۱۵۲ - ۱۵۰ - ۱۴۹
۴۲۴ - ۴۱۸	شیخ ابوالقاسم	۲۸۹ - ۱۵۵ - ۱۵۴
۷۱۸ - ۷۰۲ - ۶۱۹ - ۴۲۴	ابوالفتح	ابوسعید سلطان (میرزا) ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۱۵۱ - ۱۵۰
۴۳۷	ابوالفتح مغل	۷۳۷ - ۶۳۶
۴۴۶	ابدال ملازم شاهرخ	۲۲۴ - ۱۵۴
۴۷۱	ابابکر شیخ	۷۹۹ - ۷۹۳ - ۱۶۰
۴۷۶	شیخ ابوالبرکات برادر ابوالفضل مولف	۱۸۲

۶۵۴	ابدال سیاہ گوش	۷۶۹ - ۸۲۰
۷۷۲ - ۶۶۱ - ۶۵۶	خواجہ ابوناصر	۴۸۸	ابراہیم خان بلوچی
۶۶۳	ابراہیم بیگ (سابق)	۴۹۵	ابراہیم خانجہاں
۷۷۵ - ۶۶۸	ابراہیم پور برہان الملک	۶۰۹ - ۵۸۲ - ۵۰۵ - ۵۰۴	ایا چک کشمیری
۶۷۰ - ۶۶۹	ابراہیم نظام الملک	۵۰۵ - ۵۰۴	ایا پسر ابدال چک
۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۶۴ - ۶۶۹	ابہنگ خان زنگی	۵۱۶	ابراہیم خان پسر مبارک
۷۷۴	۵۳۱	ملا ابراہیم
۷۳۲	میرزا ابراہیم اندجانی	۵۵۲	ایا ...
۷۳۷	ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان	۵۵۶	میرزا ابابکر دوغلت
۷۳۷	ابراہیم بن پولاد	۵۷۸	ابوزید خان کشمیری
۷۳۷	ابراہیم میرزا بن شہرخ میرزا (سابق)	۷۱۸ - ۶۰۸ - ۵۸۵	ابراہیم بیگ
۷۳۸ - ۷۳۷	ابوسعید خان	۵۸۸	ابراہیم بن جعفر
۷۳۹	ابوالقاسم پور میر عدل	۵۸۸	ابوالقاسم حمزہ (سابق) بن امام موسی کاظم
۷۸۵ - ۷۴۵	ابوناصر	۵۹۰ - ۵۸۹	ابراہیم میرزا (سابق)
۸۱۰ - ۷۷۹ - ۷۶۸ - ۷۶۰	خواجہ ابوالحسن	۵۹۰	حکیم ابونصر پور صدر شریعہ
۷۷۱	ابراہیم	۵۹۱	ملطان ابراہیم میرزا پسر بہرام
۸۳۵ - ۷۷۵	ایاچک پور حسین خان چک	۵۹۲	ابوطالب میرزا
۷۸۱	ابراہیم خان پسر لطیف خان	۶۴۶ - ۵۹۲	مہتر ابراہیم
۷۸۱	ابراہیم پسر طاہر خان	۶۱۹ - ۶۰۴	شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل مولف
۷۸۱	ابراہیم خان پسر حسن خان	۸۳۱ - ۸۲۸ - ۸۰۳
۷۸۱	ابراہیم خان پسر محمود خان	۶۱۹	شیخ ابوزید
۸۰۵	ابراہیم ملازم ملک برید	۶۲۳	ابراہیم خان کاکر
۸۰۷	شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف	۶۲۳	ابراہیم خان میانہ
۸۳۹ - ۸۲۰	ابوالبقا اوزبک	۶۳۱	ابوالبقا
۸۲۱	ابراہیم بیگ اتگہ	۶۴۳	ابونصر (حکیم سابق)
۸۳۴	میر ابوتراب پور اشرف خان	۶۴۳	ابوعلی (حکیم سابق)
۱۲۷ - ۱۲۰	اپار (فیل)	۶۴۸ - ۶۴۵	ابومعید میرزا پسر سلطان حسین
۴۳۷ - ۴۱۹	اتول گکھر (اتل گکھر)	۶۴۶	ابراہیم پسر رستم میرزا

۵۰۳	اسمعیل نایک	۶۳۵	ارغون خان بن ایغ خان
۵۸۷ - ۵۳۹	اسمعیل دکني - پور برهان الملک	۶۳۵	گروه ارکيوت
۶۶۸	اسمعیل	۶۵۳	خواجه ارباب
۵۵۶	اسکندر جلطان (سابق)	۷۴۶	ارجن کور
۵۸۸	اسمعیل بن محمد	۷۱۹ - ۷۱۴ - ۷۱۱ - ۴۸۹	اژدر خان
۵۹۱ - ۵۸۹	قوم استجلو	۱۶	اسکندر افغان (سکندر) (شف مین)
۵۸۹	اسمعیل میرزا	۲۶۶ - ۱۸۰ - ۱۶۲ - ۳۷	اسمعیل قلی خان
۶۰۶	اسکرن (سابق)	۴۷۵ - ۴۰۴ - ۳۹۹ - ۳۲۸ - ۲۹۲ - ۲۹۰	
۶۶۳	اسرافیل سلجوقي	۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۱۱ - ۴۹۵ - ۴۹۲ - ۴۹۱	
۶۶۸	اهد خان رومي ملازم برهان	۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۹ - ۵۹۳ - ۵۸۵ - ۵۳۱	
۷۱۸	اسلام خان	۷۲۱ - ۷۱۱ - ۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۱	
۷۸۱	اسمعیل خان پسر شیر خان	۱۰۸ - ۷۰	اسمعیل خان سلاح دار
۷۸۱	سید اسمعیل داماد راجه علي خان	۷۳	اسمعیل پسر لودي
۸۰۵	اسلام قلی خان برادر شاه قلی خان محرم	۹۴	شیخ اسرائیل
۸۲۶	میرزا اسمعیل پسر میرزا مظفر	۱۲۳	اسمعیل خان
۸۲۸	اسمعیل قلی خان حاکم قزاق	۱۷۷	اسمعیل افغان خانجهان داؤد
۱۴۲ - ۱۲	ملک اشرف گجراتي	۱۸۰	اسمعیل بیگ اوزبک
۱۲۳ - ۱۰۴ - ۹۶ - ۷۱ - ۴۰	اشرف خان	۱۹۵	راول اسکرن
۸۳۴ - ۱۶۰ - ۱۳۰		۳۵۳ - ۳۰۷ - ۲۸۷ - ۲۱۰	راجه اسکرن
۷۰۳ - ۶۳۸ - ۶۱۹ - ۱۹۲	خواجه اشرف	۵۱۱ - ۵۰۹ - ۴۷۵ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۴۰۴	
۷۴۴ - ۷۳۹ - ۷۱۰		۸۲۱ - ۶۰۶ - ۵۲۶	
۷۲۹ - ۶۴۳	اشراقیان (حکماء)	۲۲۶ - ۲۲۴ - ۲۱۷	شاه اسمعیل میرزا صفوي
۲۲۷	امیر ابلان افشار	۶۳۶ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۲۸۸	
۵۳۳ - ۵۳۲	ملک اصغر	۷۳۷ - ۶۶۵ - ۶۴۵	
۷۳ - ۶۳ - ۱۰ - ۹ - ۷ - ۶ - ۵	اعتماد خان	۳۸۸ - ۳۰۸	استا زکریا
۱۸۰ - ۱۶۰ - ۱۴۲ - ۱۲۳ - ۱۱۹ - ۹۳		۳۰۹	اهد خان ترکمان
۴۰۳ - ۳۹۶ - ۳۱۷ - ۲۴۹ - ۲۱۷ - ۱۹۹		۴۳۲	اسمعیل برادر عیسی
۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۴		۵۵۹ - ۴۶۸	شیخ اسمعیل نیدیو شیخ سلیم

۶۲۰	محمد افضل	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸
۶۶۳	افراحياب (پادشاه سابق)	۷۶۴ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۳۵	اعتبار خان
۷۱۴۷	خواجه افضل توك	۷۹۶ - ۷۷۴
۸۳۴ - ۸۱۵ - ۷۵۰	افتخار بيگ	۷۸۱	اعظم خان پسر بهرام خان
۷۷۳	افتخار	۸۰۱	اعتبار الملك
۷۷۴	ميرزا افتخار خان	۵۸۹	قوم اغلو
۷۷۹	افضل خان پسر بهادر دكني	۲۲ - ۲۰ - ۱۹ - ۴	قوم افغان (افغانان) (افغانه)
۶۱۱	اگر	۹۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۵۳ - ۴۰ - ۲۵
۷۸۶ - ۷۷۶	اكهيراج	۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۵ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۷
۲۸۷ - ۲۱۰ - ۱۴۲ - ۶	الغ خان حبشي	۱۳۰ - ۱۲۴ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۴
۶۱۵ - ۶۱۱ - ۳۸۸ - ۳۳۴ - ۳۲۴ - ۳۲۲	۱۳۹ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۳۲ - ۱۳۱
۷۸۰	۲۴۷ - ۲۳۱ - ۱۸۲ - ۱۷۹ - ۱۴۱ - ۱۴۰
۷۷	الامان ميرزا	۳۸۴ - ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۱ - ۳۳۷ - ۲۵۹
۹۹	آهديه سروالي	۴۸۳ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۱ - ۴۶۹ - ۴۶۱
۳۲۸ - ۱۲۲	الياس خان لنگه	۵۱۲ - ۵۱۰ - ۴۸۹ - ۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۸۴
۲۱۸	الگ احمد تركمان	۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۲۹ - ۵۱۴ - ۵۱۳
۳۱۵ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۳۰ - ۲۲۹	الغ خان	۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۱۱ - ۶۰۷ - ۵۸۰ - ۵۶۵
۶۱۵ - ۳۱۹	۶۵۷ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۲۵
۳۳۶	الوخان كچهوايه	۷۱۱ - ۷۵۸ - ۶۷۲ - ۶۶۹ - ۶۶۶ - ۶۵۸
۳۵۳	مولانا آهديد انبروهه	۸۲۴ - ۸۰۹ - ۷۸۷ - ۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۷۰
۴۲۰	شيخ الله بخش صدر	۸۲۶
۴۴۵	الغ بيگ ملازم عبد الله اوزيك	۱۵۱	مير افلاطون
۴۵۹	الغ بيگ ملازم معصوم	۷۱۸ - ۵۹۹ - ۳۶۴	افضل تولكچي
۴۷۳	الغ بيگ	۷۸۷ - ۴۷۳	افراحياب فرزند حكيم ميرزا
۴۷۵	ميرزا الغ بيگ كابلې	۶۰۷ - ۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۱۳	الوس افريدي
۷۳۹ - ۴۹۲ - ۴۸۵	۸۱۴ - ۷۰۲ - ۶۴۰
۶۰۳ - ۵۳۵ - ۴۷۵	الله (آله) بخش مرل	۵۶۳	افلاطون حكيم سابق (فلاطون) (شف فاء)
۴۷۶	التمش بهادر	۵۸۹	قوم افشار

۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۴ - ۹۹۶	۶۱۴ - ۵۲۰	آله بخشش (الله بخشش)
۷۷۵ - ۴۸۵	۵۲۰	محمد الف
۵۸۷	۵۳۰	التون قليج
۵۸۸	۵۳۸	الله بردي
۵۹۱	۵۵۴	الياس خواجه خان
۵۹۱	۵۵۵	ميرزا الف بيگ (سابق)
۵۹۶	۵۷۱	الله داد بيگ
۵۹۹	۵۸۵	الف بيگ سال النكي
۵۹۹	۵۸۵	الله بردي تولكچي
۵۹۹	۵۸۵	الياس نوپچي
۶۲۰	۵۹۰	القاش ميرزا
۷۱۸ - ۷۱۵	۶۱۴	آله داد خان
۷۳۱	۶۵۰	آله داد لوحاني
۷۴۹	۶۵۰	الف خان لوحاني
۷۵۹	۶۵۳ - ۶۵۲	الله دوست
۵۰۷	۶۵۴	الف بيگ كولابي
۵۲۶	۷۱۸	الله يار
۵۳۵	۷۸۲ - ۷۶۷	الف بيگ بدخشي
۵۷۶	۷۷۳	الف خان
۵۸۳	۸۱۸	شيخ آله داد
۵۹۹	۴۵۴ - ۴۵۳ - ۳۸۹ - ۸	امين خان غوري
۶۳۸ - ۶۲۸	۶۲۰ - ۵۹۷ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۴۷۲ - ۴۷۱	
۸۰۴	۷۱۷ - ۶۶	امرا پسر رانا
۸۲۶ - ۶۷۱	۶۴۷ - ۴۱۹	امام قلي چولك (چولاق)
۷۱۹	۱۴۵	ام كلثوم خانم
۴۴۲ - ۴۴۱	۳۶۴	امير خان اسلام آبادي
۴۴۳	۴۱۲	محمد امين بدخشي
۵۵۵ - ۵۱۵ - ۴۴۵	۵۹۷ - ۴۸۲ - ۴۷۴	امين الدين بخشي (خان)
امان الله		
امجد الملك		
شيخ امين الدين جبرائيل		
اميران تكلو		
امام قلي ميرزا پسر طهماسب		
امرا برادر راپسنگهه		
امير بيگ		
امام قلي		
امير قراول		
ملك امن		
مير محمد امين مودودي		
اميد علي چولك		
مير امام		
محمد امين چولي		
انت ايلائيل مرزبان كشمير		
اندر جيت		
اندر (ايندر) برهن		
انت چروه		
انورده		
انفاس بيگ		
انور (پسر خان اعظم)		
انفاس ميرزا پسر مظفر حسن		
انكس خان		
اوزبك سلطان مرزبان حصار		
اوزبكان (قوم اوزبك)		

۶۶۴ - ۶۶۳	ایلدرم بایزید	۶۶۹ - ۵۸۸ - ۵۸۴ - ۵۷۶ - ۵۷۱ - ۵۵۶
۷۱۸	ایمن علی	۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۰۴ - ۷۳۷ - ۶۷۱ ...
۸۲۶	ایاس (اسپ)	۴۶۱
۸۳۲	ایشم لیدر	۶۴۰ - ۶۰۷ - ۵۳۱ - ۵۲۱
* حرف باء *		
۳۱۴ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۲۴ - ۱۱	باز بهادر	۵۴۹
۷۹۶ - ۷۹۱ - ۷۷۳ - ۷۶۷ - ۶۰۸ - ۴۶۵		۵۵۴ - ۵۵۳
۸۰۰		۵۸۳
۱۲۸ - ۱۰۴ - ۷۱ - ۲۱ - ۱۴	با با خان	۶۶۳
۳۰۰ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۶۶ - ۱۸۱ - ۱۸۰		۷۴۲ - ۷۲۳ ...
۷۳۷ - ۳۹۹ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۰۵ - ۳۰۴		۴۴۷ - ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۱۵۴
۶۱۰ - ۵۹۰ - ۲۰ ...	بایزید پسر سلیمان	۷۲۳ - ۶۱۹ - ۵۸۳ - ۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۶۷
۷۱	باری توچی باشی	۷۹۰
۳۳۴ - ۳۱۴ - ۱۳۱ - ۱۱۸ - ۸۳	باپری منکلی	۱۶۲
۶۱۱ - ۵۸۰ - ۴۶۳ - ۴۵۰ - ۴۱۶ - ۴۰۰		۵۹۱ - ۵۸۴ - ۵۳۹ - ۳۶۶ - ۲۷۳
۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۲		۷۳۱ - ۶۵۹
۱۰۰ - ۸۷ (فیل)	بال مندر (بان همندر)	۳۰۵
۱۹۱		۴۰۳
۲۸۷ - ۲۰۵ - ۱۹۸ - ۱۴۶ - ۱۰۴	باقی خان	۷۳۱ - ۵۰۹ - ۴۷۶
۷۹۱ - ۷۱۸ - ۴۳۶ - ۴۰۴ - ۳۹۶ ...		۵۲۶
۳۰۷ - ۱۳۵ - ۱۰۴ ...	باقی خان کولابی	۵۵۵ - ۵۵۴ - ۵۵۳
۱۴۵	بابای کولابی	۵۵۳
۱۳۱	بایزید بوادر داؤد افغان	۶۱۵ - ۵۸۲ ...
۱۴۵ (شف فاء)	بابر پادشاه (فردوس مکانی)	۸۲۷ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۸۰۷
۱۴۸		۵۹۹
۶۱۷ - ۴۴۲ - ۱۵۰ ...	شیخ بابا (ولی)	۶۳۴
۱۵۲	باقی بیگ	۶۳۵
۲۲۳	میرزا بایسنغر ارغون	۶۳۵
		اولیای کرانی
		الوس اورک زئی
		حضرت اویس (رح)
		اویس خان
		رای اودییه بهمیری وال
		اوزخان
		اوزبک خان عمزادۀ عبداللہ خان
		ایماق (قوم)
		ایاز خاصه خیل
		ایرانیان
		ایلانچق
		ایشک آقا
		ایوب بیگ
		قبیلۀ ایازی
		ایسا بوتقا خان
		ایاق خان
		ایرج پور میرزا خان خانخانان
		ایسرداس
		ایل دهنم ملازم جانی بیگ
		ایکونمر
		ایاغ خان بن هلاکو خان

۶۴۱	بابا علي يوسف زئي	۶۷۲ - ۶۴۹ - ۳۱۵ - ۲۸۷	باقر صفرچي
۶۶۳	باقي آقا بن سونچق آقا	۶۱۵ - ۶۱۱ - ۳۴۹ - ۳۳۴ - ۳۰۴	باقر انصاري
۶۶۵	سلطان بايزيد شاه روم	۸۰۸ - ۶۴۹ - ۶۳۲ - ۶۳۱	...
۶۶۵	سلطان بايزيد (ديگر)	۳۰۵	بابا دوست محمد (شف دال)
۶۷۰	محمد باقر پسر برهان	۴۷۰ - ۳۵۰	بالتائه جوگي
۷۳۷	باداقل	۳۵۳	بالکا رای
۸۰۳ - ۷۴۲	محمد باقي خان ملازم عبدالله خان	۴۱۷	بابای بهکري
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۲۰ - ۸۱۷ - ۸۰۴	۵۳۰ - ۴۵۵ - ۴۳۷	باگهه رانهور
۷۴۷	باشه پور ريسال	۴۷۶	مير باقي
۷۸۸	باز بهادر غلام مظفر خان	۷۳۶ - ۴۸۷	باقي بے
۷۹۴	پاپاجي پور ونکو	۴۹۵	سلطان بايزيد افغان
۸۰۹	باز بهادر قلماق	۷۲۴ - ۷۱۲ - ۶۶۷ - ۵۸۳ - ۵۰۹	واجه بامو
۸۳۷ - ۸۳۱	بايسنغر پسر شاهزاده دانيال	۸۱۰ - ۸۰۸ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۷۴۵ - ۷۲۶	...
۸۳۴	شيخ بايزيد	۸۳۳ - ۸۲۲	...
۲۰۸ - ۱۶۶ - ۱۶۵	بپاک داس	۵۲۳ - ۵۱۶	بابا خليل کشميري
۶۷۰	بجر ناتئه	۵۱۶	بابا مهدي
۷۹۱ - ۷۱۸	بجلي خان	۷۱۵ - ۶۳۸ - ۵۹۴ - ۵۳۰	ميد بايزيد
۳۳۲	الوس بچکوتي	۵۶۷	ميرزا باشي
۵۳۳ - ۵۳۲	محمد بحري	۵۸۵	باقي چهار دانگي
۲۶۰	بخشو قوال	۵۹۹	بايزيد
۵۸۴ - ۵۲۶ - ۵۱۵ - ۴۷۶ - ۳۴۹	بختيار بيگ	۶۰۴	قوم باري
۶۴۹ - ۶۴۲ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۹۹	۶۱۵ - ۶۱۱	باقر خان
۶۶۶	۶۲۸	باز پور صادق خان
۴۷۳ - ۳۵۲	بخت نسا بيگم	۶۳۸ - ۶۲۹ - ۶۲۸	بابا خواجه
۳۶۳	بخت بيگ	۶۳۴	بائي خان ملازم جاني بيگ
۶۶۳	بخمور بن بوساقي	۶۳۷ - ۶۳۵	ميرزا باقي بن ميرزا عيسى
۵	بهر خان (نذر خان) پسر شير خان (شف نون)	۶۳۵	بانان ترخان
۶۴	۶۴۰	باران (ياران) مردار

۷۳۸	برهان نبیرة عبدالله خان	۵۸۳ - ۳۶	بدیچند (بدھی چند) پسر جی چند
۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۱۱			برهنگھدیو بندیلہ	۲۸۸ - ۲۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۱ - ۱۵۰	بدخشیان
۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۶ - ۸۲۶ - ۸۱۹	۷۲۳ - ۶۵۳ - ۵۱۴ - ۴۴۷ - ۴۱۰	...
۸۱۶	برهان الملک خواص	۴۴۶ - ۴۴۵	بدیع الزمان پسر شاہوخ میرزا
۸۳۷	برہانی بیگم دختر دانیال	۴۷۵	...
۷۵۱ - ۷۴۴	بسواسی رای	۶۳۶ - ۵۹۱	بدیع الزمان میرزا پور بہرام میرزا
۵۹۶	بشوتن پور عبدالرحمن	۷۹۱ - ۶۴۵	...
۷۱۶	بشنا راجہ (سابق)	۷۳۷	...
۲۲۲	بطلیموس حکیم	۸۱۳ - ۷۹۲	میرزا بدیع الزمان خواہر زادہ اکبر شاہ
۸۰۱ - ۷۶۷ - ۷۱۱			بکرماجیت پور زادہ رامچند	۸۱۷	...
۸۳۴	راجہ بکرماجیت بہدوریہ	۲۲۳	...
۳۰	بلبھدر برہمن	۲۷۳ - ۲۵۶ - ۲۵۵	قوم برہمن (براہمہ)
۴۸۸ - ۲۴۸ - ۲۳۹ - ۳۸			بلوچان (قوم بلوچ)	۶۷۲ - ۵۰۲	...
۷۰۸ - ۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۰۱	۷۹۶ - ۷۸۷ - ۷۸۲ - ۴۰۷ - ۲۹۸	ملک برید
بلوچ (کہ اورا بیست پسر از یک زن بوجود				۸۰۵	...
۲۶۰	آمدہ برد)	۴۶۴ ۴۵۷ - ۴۰۸ - ۴۰۷	برهان الملک دکنی
۶۷۰ - ۶۳۰ - ۵۸۵ - ۵۸۳ - ۳۲۶			بلبھدر	۵۸۷ - ۵۶۸ - ۵۳۹ - ۵۳۸ - ۵۳۱ - ۵۲۸	
۴۱۸	بلندہ خان خواجہ سرا	۶۷۰ - ۶۴۶ - ۶۳۹ - ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۶	
۶۰۵	بلرام برادر زادہ بہگونت داس	۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۷۷ - ۷۷۵ - ۷۷۲ - ۷۰۹	
۶۴۹	بلوی نوحانی (لوحانی)	۴۰۸	...
۶۸۱ - ۶۷۶ - ۶۶۱	بلقیس (زن سابق)	۴۹۵	...
۶۹۸	بلکون (بلبل)	۷۳۷ - ۵۵۳	...
۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۱۴۱	بنیاد بیگ خان	۵۹۵	...
۴۵۳	۶۰۲	...
۵۱۹ - ۴۶۸	بندہ علی میدانی	۷۶۷ - ۷۵۸ - ۶۳۱ - ۶۱۱	...
۵۸۵	بندہ علی	۶۳۵	...
۵۹۹	بنوالی داس	۶۹۹ - ۶۶۷	برهان نظام الملک (شف نون)
۶۱۲	بنی سلطان مور	۷۶۴ - ۷۰۳ - ۷۰۰	...

۸۰۱ - ۳۵۳ - ۹۴	بھگون داس	۶۶۵	بني عباس
۱۳۲ - ۱۰۴	بھادر خان پسر ھيبت خان	۸۳۴	قوم بنديله ...
۱۲۰ - ۱۱۹	بھارھمل کھتري	۷۳۱ - ۶۴۹ - ۲۰۰	حکيم بو علي ھينا
۲۷۸ - ۱۲۰	بھوپت چوھان	۴۹۵	بوستان افغان
۱۷۵	بھان سنگھ پسر رام ساہ	۶۳۵ - ۵۵۴	بولاجي
۵۶۴ - ۵۰۴ - ۴۵۰ - ۳۲۱ - ۱۸۴	بھادر خان	۶۶۳	بوساقي بن لک علي
۷۶۷ - ۷۱۸ - ۶۰۲	۸۳۷	بولاقي بيگم دختر دازيال
۶۱۱ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱	رای بھوج برادر دودا	۳۴ - ۴	بھادر خان تربتي
۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۴ - ۶۱۲	۱۵ - ۱۴ - ۱۱	راجه بھگونت داس (بھگون)
۳۰۶ - ۳۰۵ - ۲۸۵	بھادر پسر سعید بدخشي	۶۱ - ۵۹ - ۵۴ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۳ - ۳۴ - ۱۹	...
۳۱۴	بھادر علي	۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۳۴ - ۸۷ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۴	...
۳۳۵ - ۳۳۴	بھادر خويشگي (بسکي)	۲۴۸ - ۲۴۳ - ۲۳۸ - ۲۱۸ - ۱۹۶ - ۱۹۵	...
۳۷۴	بھادر بدخشي	۳۹۷ - ۳۷۲ - ۳۵۹ - ۳۴۵ - ۲۸۸ - ۲۶۲	...
۶۱۲ - ۵۸۰ - ۴۰۷ - ۳۸۴	بھادر کوروة	۴۹۱ - ۴۸۸ - ۴۷۴ - ۴۵۷ - ۴۵۱ - ۴۴۷	...
۶۵۰ - ۶۱۵	۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۸ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۹۲	...
۴۶۲ - ۳۸۸ (شف پے)	بھار خان (بھار خان) (شف پے)	۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۲۵ - ۵۲۳ - ۵۱۴ - ۵۱۳	...
۶۱۲ - ۶۱۱	۸۲۶ - ۷۴۴ - ۶۴۹ - ۶۰۵ - ۵۷۰
۴۷۴ - ۴۷۱ - ۴۵۵ - ۴۵۳ - ۴۲۴	سيد بھادر	۶۰۸ - ۵۸۴ - ۳۵۳ - ۴۹ - ۱۲	بھادر خان قوردار
۵۹۴	۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۹
۴۳۴	بھزاد (مصور سابق)	۵۹۹ - ۵۹ - ۳۴ - ۱۴	بھوپت ...
۴۳۷	بھار خان گکھر	۳۴ - ۱۴	بھوج ...
۵۳۰ - ۴۵۳	بھوپت رای	۴۳ - ۳۵ - ۱۹	راجه بھارھمل (بارھمل)
۴۵۵	بھوپت دکني	۶۰۶ - ۳۲۶
۴۶۹	بھاء الدين کذبو	۴۷۴ - ۳۶۷ - ۳۶۳ - ۴۲ - ۲۵	سيد بھاء الدين
۴۷۲	بھارا پور کھنکار	۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۲ - ۵۸۴ - ۵۲۳	...
۴۷۸	بھرام بيگ	۶۶۶ - ۶۳۸
۷۱۵ - ۴۸۵ - ۳۲۵	بھادر	۳۰ - ۲۹	بھوجي (بھرجيو) حاکم پکلاڻه
۴۸۸	بھادر خان بلوچي	۷۹۹ - ۷۹۱ - ۷۵۱ - ۵۳۰

۷۴۲	بهاول انگه	۵۰۳	بهاول برادرزاده سلیم زميندار
۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۶۰ - ۷۴۳	بهاول الملک	۶۲۱ - ۵۴۰ - ۵۰۳	بهرام نايک
۸۰۷ - ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۶ - ۷۹۲ ...		۵۰۴	بهاول خان کشميري
۷۶۶ - ۷۵۲ - ۷۵۱	بهاول خان مرزبان خاندیس	۵۱۶	محمد بهت (شف ميم)
۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۶ - ۷۷۱ - ۷۶۹ - ۷۶۷		۵۱۶	بهاول علي کشميري
۸۰۲ - ۷۸۵ - ۷۸۱ - ۷۸۰		۵۱۶	بهکرو
۷۶۷	بهنگن خان	۵۳۰	بهارة
۷۷۶	بهان سنگه پسر سجان سنگه	۷۱۸ - ۶۹۸ - ۵۳۵	بهائي خان
۷۸۱	بهرام خان پسر مبارک خان	۵۸۱	بهار بانو بيگم دختر شاهزاده سلیم
۷۸۱	بهاول خان پسر حامد خان	۵۸۳	رای بهونر
۷۹۱ - ۷۸۸ - ۷۸۷	بهاول خان گيلاني	۶۰۸ - ۶۰۵ - ۶۰۲ - ۵۸۴	راول بهيم
۷۹۳	گروه بهارلو	۵۸۵	بهاول ملک
۸۱۵	رای بهاري چند	۶۷۱ - ۶۵۰ - ۶۴۵ - ۵۹۱ - ۵۹۰	بهرام ميرزا
۸۳۲	بهبود توراني	۸۲۶	
۸۳۷	بهار سنگه پسر مانسنگه	۶۰۴	بهاول سنگه (راجه کهنوار)
۳۲۷ - ۲۹۷ - ۱۹۹ - ۱۴۳ - ۶	بيرام خان	۶۱۱	بهويت سنگه
۴۱۳ - ۳۹۴		۶۵۵ - ۶۱۸	بهيو
۲۱۰ - ۱۹۶ - ۸۷ - ۴۹ - ۳۷	راجه بيروبر	۶۳۸ - ۶۳۰ - ۶۲۹	بهارا چارنچه
۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۴۸ - ۳۳۰ - ۲۷۹ - ۲۴۸		۷۱۸ - ۶۳۴	بهاول بيگ
۴۳۶ - ۴۲۰ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۰۵ - ۳۹۷		۶۵۰	بهاول سنگه
۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۳۸		۷۸۸ - ۶۷۰	بهارني چند
۸۰۱ - ۷۵۰ - ۵۲۷ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۵		۷۶۴ - ۷۰۰	بهاول پورزاده برهان نظام الملک
۸۲۰		۷۷۹ - ۷۷۵ - ۷۶۵	
۱۵۲	بيركجي خاکسار	۷۱۸	بهيم نراين داس
۱۷۴	بيدا مانا	۷۱۸	بهوج راج
۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۰۳	بيگ محمد نوقباي	۷۱۹	بهيلم خان
۴۷۱ - ۴۵۳		۷۲۵	بهاول پور مظفر گجراني
۴۲۴ - ۴۱۳	بيجا ديورة (بيچہ ديورة)	۷۲۷	خواجه بهول (بهاول)

۶۶۳	پایندر بن اجول صفی آقا	۴۳۴	بیچا بھائی
۷۳۳	۷۲۴	۷۱۶	۵۹۹	۴۵۹	...	بیگ محمد
۸۳۵	۷۷۳	۵۸۱	۴۹۲	...	بیگم سلطان
۱۶۷	۸۲	۵۰۷	بیقال (روحانیئے)
۸۲	۵۳۱	۵۲۱	۵۲۰	بیگ نورین خان
۳۰۴	۲۹۴	۲۹۳	۲۶۵	...	۵۵۳	بیسون-توا
۶۴۸	۶۰۵	۵۸۰	۵۱۱	۳۹۸ - ۳۱۵	۵۸۰	بیگہ رائہور
۷۸۶	۷۵۸	۷۴۱	۷۳۹	۷۲۸ - ۷۱۱	۶۷۰	۵۸۷	...	بیچانگریبان (بیچاپوریبان)
۲۷	۶۱۵	بیربل پور رامچند
۷۰	۷۱۳	شیخ بینا
۷۱۸	۶۰۶	۳۵۳	۸۱	...	۷۷۷	۷۷۱	...	بیچہ جیو مادر خان اعظم
۲۸۶	۲۸۴	۱۱۷	۸۷	...	۷۹۵	بیگ محمد خوبانی
۶۱۵	۲۸۷	۸۱۵	بینی داس پزشک
۱۷۵	۸۱۶	بیچہ جان انگہ مادر زین خان کوکہ
۱۷۵	* حرف پے *			
۱۸۸	۴۱۱	۲۱ - ۲۰	...	پایندہ محمد سگ کش
۱۹۵	۴۱۲
۲۲۵	۲۲۴	۲۴	پایندہ ارلات
۵۹۱	۵۹۰	۲۲۶	۸۴	پادریان
۲۲۹	۳۱۸	۲۱۸	۱۲۳ - ۱۰۴	پایندہ خان
۳۲۰	۲۴۳	۵۲۵	۴۳۰ - ۴۲۹	۴۲۴	۴۰۴ - ۳۲۴
۴۱۳	۳۱۴	۸۳۲	۸۱۷	۸۰۴ - ۸۰۳	۷۹۵ - ۷۴۶
۵۷۷	۵۶۸	۸۳۴
۷۶۳	۷۵۷	۶۵۵	۶۴۷	۵۸۵	۳۵۰	پانچل
۷۱۸	۵۸۳	۷۱۸	۴۹۶	۴۷۵	...
۷۷۰	۵۸۳	۵۰۹	میرزا پایندہ محمد ارغون
۷۷۰	۷۴۴	۶۳۷	۶۳۵	...	پایندہ محمد میرزا بن میرزا باقی
۸۳۶	۸۱۰	۶۴۹	پانچے پرموتم

۷۰	تاج خان کوراني	۸۰۷	پرودت سيدن کهتریه	
۱۴۰	۱۳۹ - ۱۳۶	تاج خان پنوار	۱۷۵	پنجو	
۱۸۹	تاج خان جالوري	۲۳۹	پندریک (فیل)	
۶۳۴	۶۳۳ - ۴۶۲	۴۳۲	۱۹۰	تاج خان	۶۱۱	۵۳۰ - ۵۲۴	۴۷۵	...	پنچانن	
۸۰۴	۸۰۳	۷۲۵	پنواري زميندار	
۵۱۰	۴۷۸ - ۴۷۳	۳۰۴	...	تاش بیگ	۸۱۴	قوم پني	
۷۹۷	۷۲۶ - ۶۷۱	۵۲۰	۹۲	پوسکا (فیل)	
۴۶۷	۴۶۷ - ۳۶۷	قوم تاجیک (تاجیکان)	۶۰۶	۵۷۶	۴۶۱	۴۶۰	۱۰۷	پورنمل
۵۶۶	۶۱۱	
۸۲۲	۷۸۶ - ۴۷۳	تاتار بیگ	۷۳۷	پولاد بن سورانچه سلطان	
۵۳۶	میدان قان مین	۸۲۰	پون (فیل)	
۵۵۴	تاشو تیمور	۳۳۱	۴۹	(شف باء)	پهآز خان (بهار خان) (شف باء)
۵۵۴	تاشي سردار	۶۱۵	۶۱۱	۵۸۰	۴۱۹ - ۴۱۶	۳۷۰	...
۶۱۹	تاج خواص	۶۳۳	۶۳۲	۶۱۶
۶۲۰	تاج خان نپیرغ امین خان	۷۲	پهول (پهول)
۷۱۵	۷۰۲ - ۶۴۰	۶۳۹	۶۳۰	تاریکیان	۴۱۱	۴۰۳	۳۵۳	پهلوان علي
۷۹۵	۷۸۲ - ۷۷۶ - ۷۴۶ - ۷۴۰	۲۸۰	۱۸۶ - ۱۸۵	۱۶۹	۸۷	...	پیشرو خان
۶۵۰	تاج خان لوحاني	۷۷۸	۷۶۷ - ۴۴۰	۳۱۹
۷۸۱	تاج خان پسر دلور خان	۱۵۳	پیرقلي
۱۰۸	تبلي راجه	۴۷۶	پیر محمد جالبیر
۸۱۷	تتم خان	۵۷۲	پیم ناتھه
۵۶۵	۵۲۶ - ۵۱۹ - ۵۱۳	۴۷۳	...	تخته بیگ	۵۹۱	پیرخان
۸۱۴	۷۱۴ - ۷۰۲	۶۴۹ - ۶۴۰	۵۷۳	...	۷۳۸	پیر محمد خان (سابق)
۸۳۲	۸۲۶	۷۷۶	شیخ پیر محمد حسین
۳۰۸	۱۷۹ - ۵۴ - ۴۷	ترخان دیوانه	* حرف تاء *					
۴۵۹	۴۳۹ - ۳۹۷ - ۳۸۸ - ۳۸۴ - ۳۲۱	۶۱۲	۵	تا نار خان
۴۶۰	۲۲	تاج خان افغان
۲۸۱	۲۶۴ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۹۱	ترهون خان	۵۱۱	۳۱۹ - ۵۶ - ۴۹	قارا چند خواص

۹۵ - ۹۳ - ۸۰ - ۷۳ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹

۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۰۴ - ۱۰۳

۱۳۰ ۱۲۹ - ۱۲۶ ۱۲۵ - ۱۲۳ ۱۲۲

۱۸۰ ۱۷۹ ۱۷۸ - ۱۶۲ - ۱۵۷ - ۱۳۱

۲۰۶ ۱۹۸ ۱۹۶ ۱۹۳ - ۱۸۳ ۱۸۱

۲۱۵ ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۹ ۲۰۸ ۲۰۷

۲۷۹ ۲۴۸ ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۲۷ ۲۲۱

۳۱۹ - ۳۱۶ ۳۰۷ ۲۸۷ - ۲۸۶ ۲۸۲

۳۷۲ ۳۳۱ ۳۲۵ - ۳۲۴ ۳۲۲ - ۳۲۱

۴۴۰ - ۴۰۸ ۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۸۱ ۳۸۰

۴۸۷ ۴۸۵ ۴۶۷ - ۴۶۰ - ۴۵۷ ۴۴۸

۵۳۳ ۵۲۹ ۵۱۹ - ۵۱۵ - ۵۱۰ ۴۸۸

۵۷۰ ۵۶۹ ۵۶۷ ۵۳۷ ۵۳۵ ۵۳۴

۸۳۴ ۷۴۱ - ۵۷۸ ۵۷۱ ...

۴۱۰ - ۳۶۶ ۲۷۳ - ۲۶۴ - ۲۱۱ تورانیان

۷۰۳ - ۶۶۹ - ۵۶۹ ۵۳۹ - ۴۹۱ ۴۲۹

۷۸۸ ۷۵۴

۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۲۳۷ تولک خان

۷۱۱ - ۶۳۲ ۶۱۱ ۴۸۹ - ۴۶۵ - ۴۳۸

۷۶۷

۶۳۵ تولی خان بن چنگیز خان

۷۸۴ - ۷۷۲ میرزا تولک

۱۳۶ تهان رای

۴۱۲ تهبک

۱۹۳ - ۱۹۱ تیمور بدخشی (تمبر بدخشی)

۴۶۰ - ۴۵۰ - ۴۱۷ - ۲۶۲ - ۱۹۹ ...

۲۲۳ تیمور صاحب قران (شف صاد)

۲۶۰ قیله غازی

۳۲۹ ۳۲۴ - ۳۱۹ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۸۷

۴۱۶ - ۴۰۱ - ۳۹۸ ۳۸۴ - ۳۶۵ ۳۳۱

۴۵۰ - ۴۳۴ ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۲۰ ۴۱۷

۶۱۱

۷۱۸ - ۶۴۶ - ۲۹۰ ترکمانان (گروه ترکمان)

۷۴۵

۸۳۶ - ۸۲۷ ۸۱۰ ۵۸۱ - ۳۰۲ تردی بیگ

۵۶۶ - ۴۷۲ ۴۶۷ - ۳۶۷ قوم توک (توکان)

۷۴۳ - ۵۹۲

۶۶۹ ۶۶۸ - ۶۶۵ - ۶۶۳ - ۶۳۸ گروه ترسا

۶۳۵ - ۵۵۴ ۵۵۳ ... تغلق تیمور خان

۷۷۴ ۴۸۹ میر تقی (میرزا تقی)

۶۳۵ نقمش خان

۷۹۳ تقیا

۵۵۴ تکل خانم

۵۸۹ قوم تکلو

۳۲۶ تلوکسی

۷۹۶ - ۴۳۷ ۴۲۴ تلسی داس

۸۱۵ تلوک چند

۶۲ نمر علی جلیبر

۴۴۲ ۱۵۲ حاجی تمن بیگ

۳۰۰ ۲۹۹ نمر خان (تیمور) (شف تیمور)

۴۳۷ نمر حسین (تیمور) (شف تیمور)

۱۴۱ ۷۱ ۲۲ ۲۱ ۲۰ تنگری قلی

۶۳۴ - ۵۸۵ - ۱۵۲ - ۱۳۴ تنگری بودی

۶۶۹

۸۰۱ نذیک (نذک) راو

۶۷ - ۶۵ - ۴۳ - ۴۱ - ۱۷ راجه نودرمل

۸۳۹ - ۷۸۲ - ۷۲۱ - ۶۷۱	۲۹۳ ... (شق ثمر)
۶۱۰ جاگا پرتاب دیو	۳۰۴
۶۳۷ جام نذہ	۳۱۴
۶۳۷ الوس جادون (برہمہ)	۴۵۵ (شق ثمر)
۶۳۷ جام فیروز	۶۱۵ - ۵۸۳
۷۳۷ - ۷۱۸ جان بیگ	۷۹۳
۷۳۸ جانی بیگ خان	* حرف تے *
۸۱۵ جادون داس	۷۱۸ ۳۵۳
۲۶۶ ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۱۸ - ۲۱ جباری	* حرف جیم *
۳۹۹ - ۳۸۸ - ۳۸۴ - ۳۲۱ - ۳۰۴ - ۲۹۱	جان محمد ... ۳۳۴ - ۳۰۴ - ۱۸۰ - ۲۱
۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۰۰	۴۸۵ - ۴۶۸
۳۵۳ - ۱۲۵ جبار قلی دیوانہ	۴۶
۶۵۰ جباری پور مچنوں خان قاقشال	۱۸۴
۸۳۵ جباری کشمیری	۴۲۴ - ۳۶۰
۳۳۸ - ۵۳ - ۳۲ - ۲۴ - ۷ جچار خان	۴۱۳
۷۹۱ - ۷۲۴ - ۳۶۵	۴۳۷ - ۴۲۴
۷۸۸ جرجودھن نبیرگ رام چند	۴۲۷
۵۹۴ - ۵۳۰ - ۴۶۴ - ۴۵۴ (جیسا)	۴۶۶
۵۹۵	۴۶۴ - ۴۵۴ - ۴۵۳
۲۵ سید جعفر	۵۹۳ - ۵۳۱ ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۷۲ - ۴۷۱
۳۷ جعفر خان	۶۲۹ - ۶۲۰ ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴
۲۹۳ - ۲۲۸ جعفر بیگ برادر زادے آصف خان	۶۵۱ - ۶۳۸
۴۶۸ - ۴۴۰ - ۴۰۴ - ۳۰۴ - ۳۰۲ ۲۹۹	۴۸۵ - ۴۸۱ - ۴۷۵ ۴۷۳
۵۱۱	۶۳۳ ۶۰۸ - ۵۸۴ ۵۶۵ - ۵۳۱ - ۵۱۳
۵۸۸ جعفر بن اسمعیل	۸۰۱ ۷۹۸ - ۷۸۷ ۶۳۴
۶۶۳ جعفر بیگ پسر میکائیل (سابق)	۶۰۲ ۶۰۱ - ۵۰۹ - ۴۹۵
۶۶۴ امیر جعفری پارسا	۶۱۶ ۶۱۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸ ۶۰۶ - ۶۰۳
۷۸۹ جعفر پور مپوزا یوسف خان	۶۶۰ - ۶۴۲ - ۶۳۷ - ۶۳۵ ۶۳۴ - ۶۳۳

۶۱۹ - ۵۲۴ - ۵۰۹ - ۴۲۲ - ۲۸۱	میدد جلال	۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۳۶۵	جگناتنه
۷۹۸ - ۷۶۷ - ۷۱۹ - ۷۱۸	...	۳۴۰ - ۳۰۴ - ۳۰۲ - ۳۷۲ - ۳۳۷ - ۲۶۲	
۵۰۶ - ۴۲۲ - ۴۱۶ - ۳۰۷	جلال الدین مسعود	۵۳۸ - ۵۳۲ - ۵۲۶ - ۵۲۳ - ۵۱۱ - ۴۶۸	
۳۴۱	شیخ جلال	۷۰۳ - ۶۰۵ - ۶۰۴ - ۵۹۹ - ۵۴۹ - ۵۴۲	
۳۷۷	قاضی جلال ملتانی	۷۸۶ - ۷۷۴ - ۷۵۹ - ۷۴۳ - ۷۱۹ - ۷۱۸	
۳۹۰	جلا	۸۲۵ - ۷۹۳	
۴۰۳	میدد جلال بهکری	۴۰۴ - ۳۹۷ - ۲۶۲ - ۳۹	جگمال پتوار (پتوار)
۵۰۳ - ۴۹۶	جلال خان گکهر	۳۵۳ - ۸۱	جگت رای پسردهرم چند
۵۲۵ - ۵۲۰ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۰	جلالہ قاریکی	۳۲۸	جگ سربها
۶۴۲ - ۶۴۰ - ۶۲۵ - ۶۰۷ - ۵۳۱ - ۵۲۶		۳۵۳	جگمال سلہدار
۷۷۶ - ۷۰۲		۳۶۵	جگت رای (فیل)
۶۴۹ - ۶۱۲ - ۵۸۰	جلال خان ملازم قتلو	۴۱۳	جگمال
۷۴۳ - ۶۱۹	جلال	۸۳۲ - ۷۵۱ - ۵۲۶ - ۴۶۵	جگمن
۷۸۱	جلال خان پسر بهرام خان	۵۱۵ - ۵۱۳ - ۴۷۳	جگت سنگه پور مانسنگه
۸۰۸	جلال کھکرو وال	۷۲۴ - ۶۴۹ - ۶۳۱ - ۶۱۲ - ۵۸۰ - ۵۷۶	
۲۹۲ - ۲۶۶ - ۲۴ - ۲۱	میر جمال الدین حسین انجو	۷۶۳ - ۷۵۱ - ۷۴۲	
۶۰۰ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۴۰۸ - ۳۰۲ - ۲۹۳		۵۸۳	راجہ جگدیس چند
۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۷۸۵		۷۵۹	جگروپ پور جگناتنه
۱۳۸	شیخ جمال پسروروی	۷۷۸	جگدیو
۱۷۴ - ۱۴۰	جمال خان غازی افغان	۱۵۸ - ۸۷ - ۳۴ - ۱۳ - ۱۲	جلال خان
۳۵۳ - ۱۹۲	جمال خان بلوچ	۶۱۵ - ۵۲۳ - ۴۷۴ - ۳۵۳ - ۱۶۷ - ۱۵۹	
۳۲۸ - ۳۱۷ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۲۰۵	شیخ جمال	۷۰۲ - ۶۳۹ - ۶۲۰	
۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۷۱ - ۳۶۹ - ۳۶۳ - ۳۵۳		۲۳	جلال خان صدھوری
۷۱۸ - ۶۱۹ - ۴۶۹ - ۴۴۸ - ۳۹۹		۷۲	جلال خان کدھوری
۲۳۱	جمشید افغان	۱۳۵	جلال خان سور
۲۳۲	شیخ جمال الدین جانشین شیخ فرید شکرگنج	۱۳۷	جلال خان عربی
۷۱۴ - ۳۱۷	جمال خان	۱۴۱	میرزا جلال الدین
۷۷۵ - ۳۱	جمیل	۱۹۴	جلال الدین بیگ

۶۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۱	...	جہانگیر علی بیگ	۴۰۱	خواجہ جمال الدین محمود
۱۷۴	...	قوم جہالہ	۴۸۹ - ۴۵۶	جمشید خان شیرازی
۴۴۶ - ۴۴۵	...	جہانگیر	۵۲۰	جمال خان تاریکی
۵۶۸	...	جہانگیر خان تھانہ دار	۵۸۷ - ۵۳۹	جمال خان دکنی
۵۸۷	...	جہانگیر خان دکنی	۵۸۸	شیخ جمال الدین گیلانی
۵۸۹	...	جہانشاہ قراقرم نیلو	۶۱۹ - ۶۱۲	جمال خان پسر قتلو
۵۸۹	...	جہانشاہ بن قرا یوسف	۶۱۲	میر جمشید بدخشی
۶۱۰	...	جہتہ رای آدیسہ	۶۲۱	جن پور درویش مسکین
۶۳۸	...	گروہ جہود	۷۲۶ - ۷۲۳	جمیل غوری
۷۱۸	...	جہانگیر میرزا	۸۰۵ - ۸۰۴	جمیل بیگ پسر تاج خان
۷۱۸	...	سید جہجہو	۱۳۴ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۲۴	جنید کرانی
۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۵۹ - ۸۱ - ۴۹ - ۱۲	...	جمیل	۱۸۹ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۶۰ - ۱۳۶ - ۱۳۵	شیخ جنید
۴۰۲ - ۱۸۴	۶۱۹ - ۴۸۵ - ۲۱۸	جنت آشیانی (جہانبانی) ہمایون شاہ (شف ہاء)
۵۰۴ - ۵۰۳ - ۳۰۷ - ۳۰	...	جی توچی باشی	۵۸۳ - ۵۵۶ - ۵۳۷ - ۴۶۷ - ۳۷۵ - ۳۷۲
۶۱۹ - ۵۰۵	۸۳۱ - ۷۴۸ - ۷۴۳ - ۶۹۷ - ۶۳۶ - ۵۸۴
۳۴۸ - ۳۶	...	راجہ جی چند	۶۵۴ - ۳۸۸	جنید مرل
۱۳۴	...	جیا کور	۵۸۸	سلطان جنید
۳۹۱ ۳۳۱	...	جیون خان کوکہ	۵۸۹ - ۵۸۸	شیخ جنید بغدادی رح
* حرف ہے *			۳۸ - ۳۰	جونکراو (جوتکراوی)
۷۸۱ - ۳۶۵	...	چاند خان	۳۵۹ - ۸۴	جوگیان
۴۳۶	...	چاچر (فیل)	۶۰۸	جولک بیگ
۶۳۲	...	چاند رای	۶۱۹	ملک جوہر
۷۶۴ - ۶۹۹ - ۶۶۸	...	چاند بی بی خواہر برہان	۷۳۷	جوجی (سابق)
۷۷۴ - ۷۶۵	۷۳۷	جوجی بوتنا
۱۴۱ - ۱۳۷	...	چتری افغان	۷۳۷	جوجی بن چنگیز خان
۶۱۱	...	چتر مین	۵۷۱	خواجہ جوہاری
۷۵۱	...	چتر بھوج	۱۲۹ - ۱۲۱	جہان خان سردار داؤد
۴۳۸ - ۴۲۹ - ۴۲۲ - ۲۵	...	چرکس خان				

حاجي خان سيستاني ... ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۳۰	چروها ... ۴۷۸
... .. ۱۶۰	گروه چراکسته ... ۶۶۵
حافظ شيرازي صاحب ديوان (خواجه شمس الدين)	الوس چغتائي ... ۱۷۸ - ۳۶۴
(شف شين) ۱۱۳	چغتائي خان ... ۵۵۳ - ۵۶۸
حافظ کوسه ۱۲۳ - ۱۲۵	گروه چکان کشمير ... ۵۰۸ - ۸۳۵
حاجي خان پهلوان ... ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۸	چاپي بيگ ... ۷۴۷
حاجي بيگ ۱۵۲ - ۴۱۱	چنگيز خان دکني ... ۲۹ - ۳۲
حاجي کولابي ۲۸۵	چندر سين پسر راجه مالديو ... ۸۰ - ۸۱
ميرزا حاجي لنگ ۲۹۱ - ۳۰۴	۸۲ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷
حاتم طائي (سابق) ۲۹۶ ۳۱۸
حاجي محمد اخدي ۳۶۰ - ۷۷۴	چندا خان دکني ... ۴۵۶ - ۵۶۸
حاجي محمد اردستاني ۵۲۹	چندر بهان برادر راجه مانسنگهه .. ۵۷۶
محمد حافظ ۵۸۸	چندر سين زميندار هلود ... ۵۹۳ - ۵۹۴
حاتم يوسف زئي ۶۴۱	قوم چنډال ... ۶۰۴
حاجي محمد مشهدي ۶۵۴	چنگيز خان (سابق) (قان بزرگ) (شف قاف) ۶۳۵
حاجي کوه ۶۵۶ ۷۳۷
حافظ ميرزا ۷۱۸	چوچک خانم کوچ عبد الرشيد خان کاشغري ۱۵۰
حامد خان پسر مبارک خان ۷۸۱ ۱۵۱
قوم حبشيان (زنگيان) (شف زاء) ۷ - ۷۵۸	چودهرري کشته - ... ۲۲۷ - ۳۲۱
... .. ۷۹۱ - ۷۵۹	چوچک بيگ ملازم شاهرخ ميرزا ۱۴۴۳ - ۱۴۴۲
حاجي حبيب الله کاشي ... ۱۴۶ - ۲۲۸ - ۳۵۳	رای چوکا پرهار ... ۷۴۳
... .. ۳۵۶ - ۶۵۱	چينه بلوچي ... ۱۴۸۸
حبش خان (حبشه خان) ... ۲۸۶ - ۲۸۷	
... .. ۷۷۴	* حرف حاء *
حبيب ۳۰۷	سيد حامد بخاري ۶ - ۱۱ - ۳۳ - ۴۲ - ۲۱۳
حبيب علي خان پسر محب علي خان ... ۳۸۸	۲۳۵ - ۳۴۵ - ۳۵۳ - ۳۶۳ - ۳۶۷ - ۳۷۲
... .. ۷۷۷ - ۷۱۱ - ۶۱۶ - ۶۱۲ - ۴۶۰ ۴۷۶ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۳
حبيب الله ۴۰۴ - ۳۹۶	حاجي خان افغان پسر خواص خان ... ۲۴ - ۱۳۴
	حاجي بيگم ... ۷۷ - ۱۴۵ - ۳۷۳ - ۳۷۵

۵۰۴	۲۸۰ - ۲۸۱	حسین خان کشمیری	۴۲۴	...	میر حبیب الله
۵۰۵	۵۰۱	۴۸۶	حبیب عشقباز (یعنی کبوتر باز)
۲۸۷	...	مید حسن	۷۸۱	...	حبیب خان پسر لطیف خان (دیگر)
۳۰۰	۲۹۳	حسین بیگ غرافلی	۱۵۰	۱۴۹	حرم بیگم زوجه میرزا سلیمان
۵۲۶	۵۲۱ - ۵۲۰ - ۳۱۵	حسین علی عرب	۱۵۳	۱۵۲ - ۱۵۱	...
۶۵۴	۶۳۴ - ۶۱۶ - ۵۸۵	...	۴۶۲	...	هریف
۳۱۵	...	میرزا حسین نیشاپوری	۵۱۱	۴۱۶ - ۴۲ - ۲۲ - ۱۱	حسن خان
۶۶۲	۴۳۹ - ۳۵۳ - ۳۲۴	مید حسین	۷۴۲
۷۵۱	۸۸	۵۸ - ۵۵ - ۳۷ - ۳۶	حسین خان
۷۵۰	۳۵۳	حسن قلی بیگ	۳۶۵	۲۵۱ - ۱۴۳ - ۱۴۰ - ۱۳۵ - ۱۱۰	...
۳۶۹	۳۶۲ - ۳۵۹	خواجه حسن	۸۳۸	۵۲۴ - ۴۰۶	...
۲۹۸	۷۱۸ - ۷۰۲ - ۳۸۸	حسن خان میانه	۳۶	...	حسین قلی خان خانجهان (شف خا)
۴۰۷	...	حسین نظام الملک (شف نون)	۴۰	۳۷	...
۴۰۷	...	حسین (آصف خان) (دیگر)	۴۹	...	حسین خواجه
۴۱۹	...	حسین داماد شیرو خان	۴۷۵	۸۲	حسن خان پندی (حسین خان)
۴۱۹	...	حسین خان ملازم شیرو خان فولادی	۴۸۵	۴۸۳	...
۴۲۰	...	حسن علی کونوال	۱۰۲	...	حسین پسر عدلی
۴۷۳	۴۴۶ - ۴۴۵	حسن پسر شاهرخ میرزا	۱۸۲	۱۲۵	حسین بیگ (حسن) کورد (گرد)
۸۲۸	۸۲۱ - ۷۸۵	...	۵۸۲	۴۸۳ - ۴۷۵ - ۳۳۶ - ۲۹۹ - ۲۹۳	...
۴۷۳	۴۴۵	حسین پسر شاهرخ میرزا	۶۵۴
۶۳۳	۶۰۶ - ۵۸۵ - ۴۷۸	حسام الدین	۱۳۵	...	حسین خان آخته
۶۳۴	۱۵۲	...	شیخ حسین خوارزمی
۴۷۸	...	حسن بیگ شیخ عمری (حسین)	۸۲۳	۳۵۳ - ۱۵۸	خواجه حسن نقشبندی
۵۷۸	۵۷۷ - ۵۷۳ - ۵۶۵ - ۵۲۳ - ۵۰۹	...	۱۹۲	...	خواجه حسین علی فرخاری
۶۶۷	۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۲۳ - ۶۱۸ - ۶۱۷	...	۱۹۳	...	حسن بهادر
۸۰۸	۸۰۳ - ۷۹۰ - ۷۱۵ - ۶۷۱ - ۶۷۰	...	۲۱۷	...	مید حسین خنگ سوار
۸۲۰	۲۲۵	...	حسین بیگ حلواچی لوغلی
۴۸۱	...	حسن بیگ اهدی	۲۷۹	...	حسین منصور

۷۹۱ حسن علي اندجاني	۵۵۸ - ۵۲۷ - ۴۹۲ حکيم حسن
۸۰۳ - ۷۹۹ حسين قليچ خان (حسن)	۵۰۲ سيد حسين کشميری
۸۳۷ - ۸۲۶ - ۸۱۶ ... ۸۱۵	۵۱۶ - ۵۰۶ - ۵۰۵ حسين چک پور حيدر چک
۸۲۲ - ۸۲۱ حسين خان حاکم هرات	۸۳۵ - ۷۷۵ - ۶۲۶ - ۵۷۸
۸۳۴ حسن بيگ خاکی	۵۱۶ حسين خان پسر مبارک
۳۱۷ - ۲۷۰ - ۸۹ - ۸۷ - ۴۳ حکيم الملک	۵۱۶ ملا حسن کشميری
ميرزا محمد حکيم برادر اکبر پادشاه (شف ميم)	۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۱۷ قاضي حسن (حسن)
۲۴۴ - ۲۲۵ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۲	۷۶۷ - ۶۵۵ - ۶۳۱ - ۶۱۵ - ۵۹۴ - ۵۳۸
۳۲۹ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۴۵	۵۶۵ - ۵۵۹ سلطان حسين پکلي وال
۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۳۷ - ۳۳۵	۷۹۲ - ۵۹۸ خواجه حسن
۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۴۸ - ۳۴۷ - ۳۴۶	۵۷۸ حسين ديور
۳۶۳ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۷ - ۳۵۶	۵۸۴ مولانا حسين خراساني
۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴	۷۸۱ - ۵۸۸ حسن بن محمد
۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۵۵ - ۳۳۴ - ۳۱۵ - ۳۷۳	۷۹۳ - ۵۹۹ - ۵۹۱ حسين بيگ (حسن)
۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴	۵۹۱ سلطان حسن ميرزا پسر خدا بنده
۶۲۶ - ۵۶۷ - ۵۴۰ - ۵۱۴ - ۴۷۳ - ۴۷۲	۷۳۹ - ۷۰۳ - ۶۴۱ - ۶۱۹ شيخ حسين
۸۳۹ - ۸۲۹ - ۸۱۳ - ۷۴۳ - ۷۰۶	۷۹۸
۴۶۹ - ۳۷۲ - ۲۹۸ - ۲۶۷ حکيم علي گيلاني	۶۲۳ حسين بيگ مصلو
۷۱۲ - ۶۵۰ - ۶۰۱ - ۵۷۲ - ۵۵۸ - ۴۷۴	۶۲۶ ملا حسين توراني
۸۴۱ - ۸۴۰ - ۸۳۶	۷۳۷ - ۶۴۵ - ۶۳۶ سلطان حسين ميرزا
۵۲۹ - ۳۹۵ حکماي هندي	۶۴۶ حسن پسر رستم ميرزا
۵۲۹ - ۳۹۵ حکماي يوناني (شف ياء)	۶۷۰ حسين پسر برهان
۵۸۹ حليمه بيگي آغا (علم شاه خاتون)	۷۰۹ - ۷۰۶ - ۷۰۳ ملا حسيني (مولانا)
۴۷۶ - ۴۷۳ - ۳۸۸ - ۳۰۴ حمزه بيگ ترکمان	۷۱۰
۸۳۶ - ۶۵۴ - ۶۴۰	۷۱۵ مير حسيني
۴۸۵ شيخ حبيبه فرملي	۷۱۸ حسن خان بلوچ
۶۱۴ - ۵۸۰ - ۴۹۰ خمير (همير) (شف ياء)	۷۱۸ حسن علي بيگ
۵۹۶ - ۵۲۶ - ۵۱۹ حمزه عرب	۷۵۸ - ۷۳۹ حسين

۱۲۳ - ۱۰۶ - ۱۰۴ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵

۱۲۵

خان اعظم میرزا عزیز کوکے (شف عین و میم)

۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۱۷ - ۱۱

۵۷ - ۵۳ - ۵۲ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۳۳

۳۲۳ - ۳۱۹ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹

۳۷۷ - ۳۷۴ - ۳۷۱ - ۳۳۱ - ۳۲۵ - ۳۲۴

۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۸۰ - ۳۷۸

۴۲۰ - ۴۰۸ - ۴۰۵ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۸

۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۶۴ - ۴۳۶ - ۴۳۱ - ۴۲۲

۵۷۱ - ۵۶۸ - ۵۳۹ - ۵۲۹ - ۵۱۸ - ۵۱۱

۵۹۳ - ۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۴ - ۵۸۱ - ۵۷۸

۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴

۶۷۱ - ۶۶۹ - ۶۵۴ - ۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۸

۷۶۹ - ۷۴۷ - ۷۲۰ - ۷۱۷ - ۶۹۶ - ۶۷۲

۸۰۶ - ۸۰۴ - ۷۸۱ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۷۱

۸۳۹ - ۸۳۱ - ۸۲۵ - ۸۱۶ -

خانجهان (جهان خان) (شف جیم) ۳۷ - ۳۶

۱۶۲ - ۱۵۹ - ۱۵۷ - ۱۲۳ - ۱۱۰ - ۴۳

۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۳

۲۴۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۰

۲۹۲ - ۲۹۰ - ۲۸۶ - ۲۶۵ - ۲۶۳ - ۲۵۹

۸۰۵ - ۸۰۴ - ۶۱۰ - ۳۰۴ - ۲۹۶ -

خالدین خان ۳۰۴ - ۲۹۲ - ۱۱۹ - ۹۶ - ۶۷

۴۳۱ - ۴۰۱ - ۴۰۰ -

خانواده مسجد خان ۴۷۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ -

خان قلی ۷۷۳ - ۶۱۹ - ۱۲۳ -

خان احمد ۴۶۶ - ۵۹۰ - ۱۱۴ -

حمید خان ۷۹۶ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۷۴ - ۵۳۲

۸۰۰

حمید قراول ۵۷۶

حمزه میرزا ۵۹۲

حیدر خان ۱۶۰ - ۱۰۴ -

حیدر علی بیگ ۱۴۹

سلطان حیدر ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۲۲۴ -

حیدر چاک کشمیری ۳۷۵ - ۳۱۸ - ۲۸۰ -

۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۴۹۶ - ۴۷۴ - ۳۹۰

۵۱۶ - ۵۰۹ -

حیدر دوست ۶۴۴ - ۴۱۶ - ۳۰۹ - ۳۰۸

۷۹۱ - ۷۱۸ -

حیدر علی ۴۹۲ - ۳۶۲ -

حیدر علی عرب ۶۴۰ - ۵۱۹ - ۴۷۴ -

حیدر علی کشمیری ۵۱۶ -

حیدر علی خورشید ۵۲۶ - ۵۱۹ -

میرزا حیدر ۶۴۸ - ۶۲۷ - ۵۵۶ - ۵۵۴ -

۸۲۶ - ۶۷۱ -

شیخ حیدر ۶۱۹ -

میر حیدر معیانی ۶۵۰ -

حیدر قلی ۷۱۸ -

حیدری پور خانخانان ۷۴۷ -

* حرف خاء *

خان کلن (میر محمد) (شف میم) ۳۳ - ۴

۶۴ - ۵۹ - ۵۲ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۳۴

۷۳۹ -

خان عالم (عالم خان) (شف عین) ۱۱ - ۷

۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۱ - ۴۰ - ۱۵ - ۱۴

خان قلی عرب	۷۱۸	خانم (معتبره خانم) زوجة میرزا ابراهیم (شف میم)	۱۱۴۹	۱۵۰	۱۵۳	۱۵۴	۲۱۰	۲۴۵
خانزاده	۷۱۸		۱۱۴۹	۱۵۰	۱۵۳	۱۵۴	۲۱۰	۲۴۵
خانخان بیگم دختر خانخان	خانم (خانزاده خانم) دختر میرزا ملیحان
سلطان دانیال	۸۳۷
خبیطة (چینه)	۳۸۹	۳۸۸	۳۸۷	۳۸۴		۴۹۱	۴۹۶
امیر خداداد برلاس	۱۳۶	خاکي خانه زاد	۲۵۳
...	۵۵۴	۵۲۷	۱۱۴۱	۱۱۴۰	۲۳۰	۵۱۸	۱۸۰
...	۶۳۵	۵۵۵	خانخان (میرزا خان) (شف میم)	۴۵۳	۴۳۵
خدا بردی	۳۰۴	۴۷۲	۴۷۱	۴۶۷	۴۶۴	۴۶۳	۴۵۴	...
خدا قلی	۳۱۳	۵۲۹	۵۲۷	۵۱۷	۵۱۱	۴۹۰	۴۸۹	...
خدنک بیگ	۴۴۶	۵۷۰	۵۴۸	۵۴۲	۵۴۱	۵۳۸	۵۳۰	...
خداوند خان	۵۵۰	۵۲۷	۵۱۵	۴۵۶	۵۸۵	۵۸۴	۵۸۲	۵۷۸	۵۷۷	۵۷۱	...
...	۸۰۶	۷۷۹	۷۲۴	۷۱۵	۶۰۶	۶۰۳	۶۰۲	۶۰۱	۵۹۶	۵۹۳	...
خدا بنده	۶۷۰	۵۵۶	۶۳۴	۶۳۳	۶۱۵	۶۱۳	۶۰۹	۶۰۸	...
خدیجه بیگی آغا	۵۸۹	۶۹۹	۶۹۸	۶۹۷	۶۴۸	۶۴۷	۶۴۶	...
خدمت رای نکندری	۶۰۴	۷۴۷	۷۴۴	۷۳۹	۷۲۹	۷۱۸	۷۰۳	...
خداداد خاصه خیل	۶۵۳	۷۸۸	۷۸۵	۷۸۴	۷۷۶	۷۷۴	۷۶۳	...
خرم خان	۵۹۷	۱۱۱	۳۷	۳۶	۸۰۲	۸۰۱	۷۹۹	۷۹۷	۷۹۴	۷۹۰	...
خرم بابی	۴۷۶	۸۱۵	۸۱۰	۸۰۷	۸۰۶	۸۰۵	۸۰۴	...
سلطان خره	۴۹۳	۸۳۷	۸۳۴	۸۲۷	۸۲۳	۸۱۸	۸۱۶	...
خرم خواجه	۵۹۳	۸۳۸
سلطان خرم پسر شاهزاده سلیم	۷۴۶	۶۰۳	۶۳۴	۶۰۶	۵۸۵	۴۷۳
...	۷۸۶	۷۶۳	۷۵۶	...	۴۸۵	۴۷۵
خرم پور خان اعظم	۷۹۰	۶۳۸	۶۲۹	...	۵۳۴
...	۸۱۶	۵۸۵
خسرو	۳۱۳	۶۴۴
سلطان خسرو پسر شاهزاده سلیم	۵۲۴	۵۲۳	۳۶۴
...	۶۵	۶۴۷	۶۲۸	۶۲۴	۶۶۵

۵۸۸	شیخ خواجه علي	۸۳۹ - ۸۲۶ - ۸۰۶ - ۷۷۱ - ۷۶۳
۶۳۴ - ۶۳۳	خولکان لنگاه	۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۳ - ۶۰۲
۶۴۹	شیخ خوبو	۶۶۱
۷۵۹ - ۷۴۶ - ۶۵۱	خير الله	۸۱۶
* حرف دال *					
۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹	داؤد خان	۶۳۵ - ۵۵۴
۹۳ - ۹۲ - ۸۹ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰		۳۹۹
۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۷ - ۹۶		۱۴۲۵ - ۱۴۲۴
۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۴ - ۱۰۹ - ۱۰۸		۱۴۹۵
۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱		۶۸۱ - ۶۷۸ - ۶۷۵ - ۵۴۳
۱۶۹ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۳۱ - ۱۳۰		۵۸۲
۲۳۱ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۷۸ - ۱۷۷		۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۳
۲۸۶ - ۲۵۹ - ۲۳۲		۱۴۱۲ - ۱۴۱۰
۴۰۳ - ۳۸ - ۳۴	مطمان دانيال شاهزاده	۵۳۴
۳۷۳ - ۳۳۷ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۲۱۹ - ۲۰۳		۵۵۵
۵۶۸ - ۵۲۸ - ۴۹۱ - ۴۶۷ - ۴۰۴ - ۳۹۳		۵۸۹
۶۲۸ - ۶۲۴ - ۶۱۶ - ۶۱۳ - ۶۰۳ - ۵۷۸		۵۹۱
۷۱۳ - ۶۹۶ - ۶۶۶ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۶		۷۹۴
۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۰ - ۷۲۹ - ۷۲۱		۴۴۶ - ۴۴۴
۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۶		۵۱۶ - ۵۰۹ - ۵۰۶
۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۵ - ۷۶۸ - ۷۶۷ - ۷۶۶		۶۰۹ - ۶۵ - ۱۲ - ۷
۸۰۴ - ۸۰۲ - ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۲ - ۷۹۰		۷۷۴ - ۱۵۳
۸۱۶ - ۸۱۴ - ۸۱۰ - ۸۰۸ - ۸۰۷ - ۸۰۵		۲۷۶
۸۲۶ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸		۴۵۵ - ۴۵۳ - ۴۳۷ - ۴۲۹
۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۷		۵۹۴
۸۳۸ - ۸۳۷		۴۶۳
۴۰۵	داراب	۴۷۴
۴۷۲	داؤد الملک	۵۹۴ - ۵۲۴
					...
					خسرو چرکس
					خسرو (عاشق سابق)
					خسرو غلام میرزا غازي
					خضر خواجه خان
					خضریگ
					خضر آقا
					خضر خان افغان
					خضر عليه السلام
					خضر خان هزاره
					شاه خلیل
					خلیل بیگ
					خواجه خلیل
					خلیل سلطان
					مسلطان خلیل
					خلفای روملو
					شیخ خلیل پور شیخ ابراهیم
					خنجر علي
					خنجری
					خواجه جهان
					خواجه بیگ
					خواص جن
					خواجه بردی
					...
					خوش فال پور دهنم خان
					خوشم (خوشم) بهادر
					خواجه یایا

۷۳۳ - ۷۱۱ - ۶۹۷	۵۸۲	داراب پور خانخانان
۷۸۱	دریا خان پسر مبارک خان	...	۶۰۸	داد مال
۲۴ - ۱۱	دستم خان (رستم خان - شف راء)	...	۶۱۵	ملک داؤد
۷۴۳ - ۳۲۶ - ۲۱۰ - ۲۷	۶۲۱	داؤد چکنی
۳۰۶	دستم بیگ	...	۶۶۶	داؤد سردار
۴۱۷	۳۸۸	۶۸۲	داؤد علیہ السلام
۴۳۴	دسوزتھے مصور	...	۷۱۸	داؤد چک
۴۶۲	۴۴۹	...	دستم قاقشال	...	۷۸۱	داؤد خان پسر مبارک خان دکنی
۵۷۶	دستم بے	...	۸۰۹	داؤد پسر عیسیٰ مرزبان
۷۱۴	دستور خان	...	۷۸۸ - ۶۵۱	دتمنداس (دتمنداس)
۷۴۲	دستم سلطان عم عبد المومن	...	۶۳۳	دده بیگ (دوده بیگ) (شف دوده)
۷۱۱ - ۶۹۶ - ۶۶۸ - ۵۶۸ - ۴۹۰	دکنیان	...	۴۰	درویشک
۷۷۲ - ۷۶۵ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۴۱ - ۷۱۷	۱۳۳	دریا خان کاشی
۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۷۴	۱۳۵	دریاخان کاکر
۶۳۲ - ۶۱۵ - ۶۱۲ - ۵۰۴ - ۱۲	دلاور خان	...	۲۸۵	درویش علی سنچر
۷۸۱	۴۲۴ - ۴۱۳ - ۴۰۴ - ۳۵۳	رای درگا
۹۴	دلرنگ (نام چیتہ)	...	۵۱۱ - ۴۶۵	۴۵۴ - ۴۳۰ - ۴۲۶ - ۴۲۵
۵۸۴ - ۴۱۸ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳	دلپت	...	۷۶۹ - ۷۶۴	۷۱۹ - ۷۱۸	۷۰۳ - ۵۹۹	...
۷۵۸ - ۷۵۰ - ۷۱۹ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۲	۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۴ - ۷۷۱
۸۲۶ - ۸۲۱ - ۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۷۰ - ۷۶۴	۷۳۷ - ۴۱۳	درویش خان
۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱	دمن (محبوبت سابق)	...	۶۶۶ - ۶۱۶	۴۳۲	...	دریا خان
۵	دوست محمد پسر تار خان	...	۶۲۱ - ۶۱۷ - ۴۷۶	درویش علی قوش بیگی
۲۹	خواجہ دوست کلان	...	۶۲۲
۳۷	دوست خان مہاری	...	۵۱۹	درویش اسلام آبادی
۴۹	دوار بہلا	...	۶۳۴ - ۵۸۵	مید درویش
۹۴	دولت خان (چیتہ)	...	۶۱۰	درکہ پنچ
۱۴۸	دوست محمد - بابا دوست (شف باء)	...	۶۲۱	درویش مسکین
۳۲۴	۶۵۲ - ۶۴۹ - ۶۴۴ - ۶۱۲ - ۶۱۱	درجن

۶۷۰	دولت خرد	۲۴۶ - ۲۰۱ - ۱۸۴	دودا پسر زای سرحد
۷۱۵	دوست میرزا	۴۶۸ - ۲۵۰	...
۷۱۹	دوارکا داس	۲۱۳	دوده بیگ (دده بیگ) (شف دده)
۷۳۷	شیخ دولت اغلان	۶۰۸	...
۷۴۶	دونکر خان گوند	۲۸۷	دود راج
۴۸۵ - ۸۱	دهرم کند (دهرمچند)	۳۰۴	دوست محمد تولکچی
۱۲۰	دهنچی	۵۰۸ - ۵۰۳ - ۴۹۶ - ۳۶۳	شیخ دولت
۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۷۸ - ۲۰۹	دهارو	۸۰۶ - ۷۸۹ - ۷۰۸ - ۷۰۲ - ۷۰۰	...
۷۹۴	دهار راو پور ونکو	۴۳۶ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۱۲	سید دولت جراتی
۵۳ - ۴۹	راجہ دیب چند	۵۲۳	...
۱۵۹ - ۸۱	دیبی داس	۴۹۲ - ۴۵۴ - ۴۳۷ - ۴۲۴	دولت خان
۱۳۴	دید چوهان	۷۰۰ - ۶۷۰ - ۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۳۱	...
۱۹۶ - ۱۸۹	دیورہ زای سرہی	۸۰۲ - ۷۹۳ - ۷۸۵ - ۷۷۲ - ۷۶۴ - ۷۱۸	...
* حرف ذال *					۴۶۲	خواجہ دوست
۵۸۹	قوم ذو القدر	۶۵۰ - ۵۱۰ - ۴۶۲ - ۴۶۱	ناظر دولت
۶۳۶	میر ذوالنون بیگ ارغون	۴۷۳	درالی ہمشیرہ زادہ حکیم میرزا
* حرف راء *					۴۷۳	دوست محمد ترنابی
۳۱ - ۵ - ۴	راجپوتان (قوم راجپوت)	۶۱۹ - ۴۷۵	دولت
۱۹۹ - ۱۹۷ - ۱۹۳ - ۱۷۳ - ۱۶۷ - ۱۳۴	۴۹۳ - ۴۹۲	دولہ زای
۳۶۶ - ۲۹۴ - ۲۷۹ - ۲۳۸ - ۲۳۰ - ۲۱۶	۵۵۳	خواجہ دولت
۴۷۲ - ۴۶۴ - ۴۵۴ - ۴۳۲ - ۴۱۹ - ۳۷۱	۵۵۳	دوا خان
۶۰۵ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۷۷ - ۵۱۷ - ۴۸۱	۵۵۵	دوست محمد خان
۷۵۹ - ۷۴۷ - ۷۳۱ - ۷۱۹ - ۶۷۲	۵۷۲	دولت نسا دختر شاہزادہ سلیم
۴۳ - ۳۵ - ۳۴ - ۵	رای رایسنگھ	۵۸۳	رای دولت
۱۵۸ - ۱۱۰ - ۸۲ - ۸۱ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۷	۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۳	دولت خان غوری
۳۳۷ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۶۷	۶۲۰	...
۵۱۱ - ۴۹۴ - ۴۷۵ - ۴۱۳ - ۳۷۲ - ۳۵۳	۶۵۴ - ۶۴۴ - ۶۱۹	دوست محمد
۶۰۲ - ۵۹۹ - ۵۹۶ - ۵۸۱ - ۵۶۵ - ۵۲۲	- ۸۳۱ - ۸۲۴ - ۷۱۸	...

سیدہ راجو	۱۶۶ - ۱۷۴	۲۱۸ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۸	۷۸۴ - ۷۷۰ - ۷۱۷ - ۶۴۷ - ۶۴۱ - ۶۰۶
قوم رائہور	۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۹۰ ...
رام سہا	۱۷۴ - ۱۷۵	۲۳۰ - ۳۴۹ - ۴۲۴	۱۲ - ۱۴۹ - ۳۷۵ - ۴۰۲ - ۴۰۴
رامداس پسر جیمیل	۸۰۹ - ۸۰۷ - ۷۴۸ - ۷۴۷ ...
رام پرشاد (فیل)	۱۹ ...
رایمیل	۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۱۹۷ - ۲۳۳
رامداس چوہان	۱۴۶۵ - ۱۴۸۹ - ۵۳۹ - ۵۸۷ - ۵۹۶ - ۵۹۷
رادھن خان	۶۰۰ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۹۶ - ۶۹۹ - ۷۰۰
رایسنکھہ جھالا	۷۸۱ - ۷۷۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۰۳
رای سروھی	۳۴ - ۴۰ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۱۶۶
راوت دت پیکار	۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۰
رامداس خویس راوت دت	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۱۸
رام سہا پور مدھکر	۲۲۰ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۴۴۰
راجہ رامچند	۶۱۵ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۴۱	۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۲۸	۴۶۸ - ۵۱۱ - ۷۴۹ - ۷۶۳ - ۷۷۳ - ۸۲۲
...	۶۴۸ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۸۸	...	۳۵ - ۳۴ ...
ملک راجن	۱۴۱۸ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۴۷ ...
راجہ رامچند مرزبان تگھہ	۵۳۸ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۶۵ - ۴۹
رام چند چوہان	۵۴۲ - ۶۱۶ - ۶۷۰ - ۷۷۹ - ۷۸۸ - ۷۹۹
ملک رادھن	۸۳۷ - ۸۱۰ - ۸۰۱ ...
راجسنکھہ	۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۵۱ - ۷۶۴	...	۳۵۳ - ۳۵۰ - ۳۰۹ - ۲۰۱ - ۴۹
...	۷۷۹ - ۷۹۸ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۲۶	...	۴۵۳ - ۴۳۷ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۰
...	۴۵۵ - ۴۷۵ - ۵۱۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۳۲
راجورای	۸۰۷ - ۵۲۶ - ۶۲ - ۵۶
رابل یاک	۸۲۱ ...
راجو میلانم سعادت خان	۶۷۰ - ۶۰۵ - ۱۱۷ - ۸۰
راجو دکنی	۷۸۴ - ۷۹۰ - ۷۹۳ - ۷۹۴	...	۸۲ - ۸۱ ...
...	۷۵۰ - ۱۵۸ ...
...	۶۷۰ - ۱۶۷ - ۱۵۹ ...

۸۰۱	۸۰۰ - ۷۹۰	۸۰۲ - ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۵
۵۸۹	۸۱۰ - ۸۰۵
۵۸۹	۷۹۲
۸۰۱ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۷۲	۸۰۴
۲۱۱	۸۲۶ - ۸۱۹ - ۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۰۶
۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۶۵ - ۱۰۳	۲۷	۸۰۹
۲۹۴	۸۱۳
۸۰۵	۷۷۳ - ۵۹۹	۶۰۶
۲۹۹	۲۳۵
۳۶۵	۱۵۱
۴۱۳	۵۱۱ - ۱۹۶
۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۳۷ - ۴۲۴	۸۲۶ - ۴۷۵
۵۹۴	۶۰۰
۶۶۳	۸۳۶ - ۸۲۷ - ۷۷۸ - ۷۷۲ - ۶۱۹
۸۱۶	۷۶۷
۴۷۵	۷۹۱ - ۷۷۳
۶۰۴ - ۵۹۹ - ۵۱	۸۰۴
۱۷۵	۲۵۴
۲۱۲	۱۱
۳۶۵	۳۸۸ - ۳۲۴
۲۲۰ - ۱۶۳ - ۱۴۹	۴۷
۱۴۶	۶۱۶ - ۴۹۵
۷۷۰ - ۷۶۹	۲۰۸	۶۴۷ - ۵۲۹
۲۹۲	۷۳۵ - ۷۱۴
۶۱۱ - ۳۲۴	۵۹۰ - ۵۸۴
۵۳۷ - ۵۳۳	۶۵۸ - ۶۵۰ - ۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۶۴۴
۵۸۹	۷۴۷ - ۷۲۶ - ۷۲۴ - ۷۱۲ - ۶۹۶ - ۶۷۱
۵۹۶	۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۷۳ - ۷۶۶ - ۷۴۹

۵۷۷ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۶ - ۶۰۰ - ۶۱۳	۷۳۱	رومي رسن باز
۶۱۸ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۹	۷۴۴ - ۷۳۹	روپ
۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۶ - ۶۷۰ - ۶۷۱	۶۲۰ - ۵۹۹ - ۵۳۱	ایمان
۶۹۸ - ۷۰۱ - ۷۱۰ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۷۶	* حرف زاء *	
۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۹ - ۸۱۹ - ۸۲۶	۷۶۴ - ۷۱۸ - ۴۳۴ - ۳۶۳ - ۲۰۷	زاهد
۴۲۳ - ۴۲۴	۸۲۶ - ۸۰۵ - ۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۷۳	
۶۱۹	۸۰۷	
۷۱۹ - ۵۶۴ - ۳۱۹	زابلې مردم (زابلې سپاه) (کابلېان) (شف کاف)	
۵۱۳ - ۳۳۶	۴۷۲ - ۴۶۷	
۴۲۲ - ۴۱۱ - ۴۰۳	۵۸۸	شيخ زاهد گیلانی
۶۲۷ - ۵۰۸	۷۹۱ - ۵۹۱	زال بیگ
۸۳۵	۷۶۹	میرزاهد
* حرف سین *		
۴۴	۲۹۳	زلف علي یزدي
۷۷۶	۳۰۱	زلف علي بدخشي
۷۱۸ - ۷۱۵ - ۴۳۴ - ۳۵۳ - ۴۹	۳۰۴	زلف علي لنگ
۷۶۷ - ۷۴۴ - ۷۳۹ - ۱۷۵ - ۵۱	۴۹	محمد زمان (شف میم)
۸۱۵ - ۷۹۹	۵۲۰	زنگي خان
۱۶۷ - ۲۵۹ - ۱۴۴ - ۷۷	۷۴۶	زنکو
۷۹۱ - ۷۷۲ - ۷۶۷ - ۵۳۱ - ۴۵۳ - ۲۷۴	۷۷۴ - ۷۷۲	زنگیان (حبشیان) (شف حاء)
۸۰۱ - ۷۹۷	۷۸۷	
۹۱	۸۷ - ۵۸ - ۴۹	زین خان کولتاش (کوه)
۵۲۴ - ۴۷۱	۳۶۴ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۴۸ - ۲۰۲ - ۲۰۱	
۴۹۲	۳۶۰ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۱۵ - ۴۲۰	
۵۵۴	۴۲۶ - ۴۵۷ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۸	
۵۵۵	۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۵۱۰	
۵۸۵	۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۵	
۷۴۹ - ۵۹۰	۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۷	
	۵۳۸ - ۵۴۲ - ۵۵۰ - ۵۵۷ - ۵۶۵ - ۵۶۸	

۲۸۵ - ۲۶۲ - ۲۴۷ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۶۹	۶۰۰	هناز دو سال
۳۳۶ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۲۹۱ - ۲۸۸	۶۲۳	سارو بیگ شاملو
۳۴۵ - ۳۵۹ - ۳۷۴ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۳۲۱	۶۲۸	سادات کذبایت
۳۴۳ - ۳۲۴ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۶۰	۶۳۳ - ۶۳۴	سالار بیگ سومدی
۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۷۶ - ۳۸۵ - ۳۹۲ - ۳۹۴	۶۳۴	رانا ساتکا (شف راء)
۵۱۱ - ۵۲۵ - ۵۲۹ - ۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۳	۷۳۱	هانگ پنوار
۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۹۹ - ۶۰۷	۷۸۵	هام بیگ
۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۵ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۴۰	۲۸۱ - ۱۹۴ - ۱۱۱ - ۵۸ - ۵۲	سبحان قلبی
۶۵۰ - ۶۷۱ - ۷۱۱ - ۷۱۸ - ۷۳۸ - ۷۴۹	۳۹۸ - ۳۰۸ - ۳۶۴ - ۶۳۳ - ۶۶۱ - ۷۱۸	
۷۶۰ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۱ - ۸۰۲	۱۵۴	سبز تولکچی
۸۳۹ - ۸۱۰ - ۸۰۶	۶۱۱	سبل سنگهه
معدات یار کوهه ... ۱۹۲ - ۵۷۹ - ۶۵۶	۱۴۱ - ۱۳۷	ستری افغان
معدات علی ۲۸۵ - ۳۰۶ - ۳۲۳ - ۳۲۴	۵۲۶	سترائی
شیخ سعیدی رح ۵۸۸	۷۷۶ - ۶۱۵ - ۶۱۱	سجان سنگهه
معدات بانو بیگم فرزنده دانیاال ۶۱۳ - ۸۳۷	۷۷۰ - ۶۵۰ - ۶۱۶	سجاول خان
معدات خان (سادات) (شف سادات) ۷۰۰	۵۷ - ۴۹ - ۱۶ - ۱۲	آقا سرخ بدخشی
۷۹۸ - ۷۹۰ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۷۲	۱۴۵	بی بی سرو سہی
مولانا سعد الدین تفتازانی ۷۲۹	۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۸۴ - ۱۵۸	سرحن (رای)
سعد الله پور سعید خان ۸۰۲	۳۰۴ - ۳۹۹ - ۳۵۳ - ۳۰۷ - ۲۸۷ - ۲۴۶	
سکندر (اوزبک) (افغان) (اسکندر) (شف الف)	۳۶۸	
۲۰ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۳۰۸ - ۳۴۲ - ۳۴۶	۱۸۹	سیرام پسر گچیتی
۳۰۰ - ۳۰۵ - ۳۱۶ - ۳۴۳ - ۳۷۵ - ۳۹۶	۷۴۳ - ۷۱۹ - ۶۴۹ - ۲۳۱	سرمست
۳۹۷ - ۵۰۱ - ۵۶۳ - ۶۰۲ - ۶۰۶ - ۶۱۰	۵۲۲	سری رنگ عمزادہ رایسنگهه
۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸	۷۱۹	سرکش خان
۷۸۱	۷۹۲	سرور حبشی
سکندر قرا یوسف ۲۲۳	۷۹۳	سرانداز خان
سکینه بانو بیگم خواهر میرزا حکیم ۲۴۴ - ۸۳۹	۸۰۲	سرجیو زمیندار
سکت سنگهه ۳۵۳ ۵۱۳ ۶۴۹ - ۷۱۸ - ۸۳۶	۱۵۲ ۱۲۹ - ۶۲ - ۴۳ - ۳۸ - ۳۷	سعدید

۱۳۶	سلیمان پنهان	۷۰ - ۶۹ - ۶۰ - ۱۹ - ۴	سلیمان کرانی
۸۱۷ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۱۴۵	سلیمه سلطان بیگم	۷۱۷ - ۶۱۰ - ۷۲	
۸۱۸		۳۱۴ - ۱۳۷ - ۱۲۵ - ۲۰ - ۱۴	سلیم خان
۱۴۵ ...	سلطان بیگم حرم میرزا عسکری	۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۴۲۰ - ۴۱۷ - ۳۵۳	
۱۴۵	سلیمه خانم	۶۵۰ - ۶۴۹	
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷	میرزا سلیمان	۲۱	سلیمان اوزبک
۱۵۷ ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲		۶۶۵ - ۵۹۰ - ۴۹ ...	سلطان سلیمان
۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۱۰ - ۱۶۳ - ۱۶۱		۳۶۸ - ۲۱۲ - ۳۸	شیخ سلیم
۳۳۵ ۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰		۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۴۳	سلطان خواجه نقشبندی
۵۱۲ - ۴۹۲ - ۴۹۷ ۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۴		۵۲۸ - ۴۳۶ - ۴۰۴ - ۳۷۳ - ۳۳۷ - ۲۶۳	
۷۲۳ - ۵۵۵ - ۵۵۱ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۱۳		۷۸۶ - ۶۱۳ - ۵۷۸	
۷۹۲ - ۷۵۱		۱۴۵ - ۹۱ - ۷۶ - ۷۵	شاهزاده سلطان سلیم
۱۵۸	سلطان سنگه	۲۷۳ - ۲۵۵ - ۲۴۳ - ۲۱۹ ۲۱۲ - ۲۰۵	
۵۸۴ - ۲۰۹	سلطان حسین میرزا (شفحاء)	۳۹۲ - ۳۸۵ - ۳۸۰ - ۳۵۹ - ۳۳۷ - ۲۷۴	
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۲۲۶ - ۲۲۵	میرزا سلیمان وزیر	۴۹۳ - ۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۰۴ - ۳۹۴ - ۳۹۳	
۳۳۷	سلیمان بیگ اندجانی	۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۶ - ۵۲۳ - ۴۹۴	
۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۳۴۳	خواجه سلیمان	۵۷۸ - ۵۷۲ - ۵۶۸ - ۵۵۱ - ۵۴۸ - ۵۴۷	
۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۱۵ - ۶۱۲ - ۵۹۷ - ۵۹۳		۶۲۴ - ۶۱۷ - ۶۰۹ - ۶۰۳ - ۵۸۲ - ۵۸۱	
۸۱۴ - ۸۰۳		۶۴۴ - ۶۳۹ - ۶۳۲ - ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶	
۶۶۱ - ۵۴۵ - ۴۰۵	حضرت سلیمان عایه السلام	۷۲۵ - ۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۷۱ - ۶۶۲ - ۶۴۹	
۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱ - ۶۷۶		۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۴ ۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۲۷	
۴۱۳ - ۳۷۱	سلطان دیوره	۷۷۳ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۴۵	
۴۳۷ - ۴۲۴	سلطان راتهور	۸۱۵ - ۸۱۳ - ۸۱۱ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۷۸۴	
۴۳۲	سلیم شاه پسر شیر شاه	۸۲۲ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۶	
۴۶۱	سلیمان مرینی	۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۲۹ ۸۲۸ - ۸۲۴ - ۸۲۳	
۵۰۶ - ۵۰۳	سلیم	۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۳۳ ...	
۵۱۱	سلطان قلی	۱۱۸ - ۸۳	سلیمان (دیگر)
۵۵۵	سلطان نگار خانم	۱۱۹	سلیمان منکلی

۶۳۶	هنبل غلام	۸۲۱ - ۵۷۶	سلطان قلي قلماق
۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۶ - ۷۴۶	سندر داس	۵۹۱ - ۵۸۹	سلطان علي ميروزا
۷۷۱	۵۹۱	سليمان ميروزا پسر طهماسب
۶۰۶ - ۸۱	سوجا	۵۹۴	سيد سليم
۲۶۱	سوم چند	۶۵۰ - ۶۱۲	سلطان سور
۴۱۹ - ۳۲۶	سور داس	۶۴۵	سليمان خليفه
۶۹۷ - ۳۵۳ - ۳۳۷ - ۳۳۶	سورج سنگهه	۸۳۷ - ۶۵۱	سليمان
۸۱۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۱ - ۷۷۲ - ۷۲۵	۶۵۲	سليم بيگ
۸۳۱ - ۸۲۰	۶۶۳	آل سلجوق
۴۶۳	سون كدوة (فيل)	۶۶۳	سلجوق
۵۵۶	سونج خان	۶۶۳	سليمان بن قبالت
۶۴۴	سورجمل	۶۶۴	سليمان چلبي
۶۶۳	سونجق آقا بن بختمور	۸۲۶ - ۶۶۵	سلطان سليم
۷۳۷	سورانچه سلطان	۶۶۹	سلطان محمد ارغلان
۷۳۷	سونچك خان	۷۱۱	سليمان (ديگر)
۸۱۴	الوس هوري	۷۵۹ - ۷۱۸	سلطان بهائي
۱۳۵ - ۶۲ - ۶۱	شهزاد تركمان	۷۳۱	سليم كاشغري
۶۲	شهزاد (ديگر) خاله زاده صادق خان	۴۵	سمنه تگ (نام چينه)
۴۶۳ - ۲۱۸ - ۷	سيف الملك (سيف الملوك)	۸۷	سمن (فيل)
۵۸۷	۳۰۷ - ۲۸۵ - ۱۷۹	سمنانجي خان (سماجي)
۵۷ - ۴۹ - ۴۵ - ۱۸	سيف خان كوكه (كوكلتاش)	۷۷۸ - ۷۵۱ - ۶۵۱ - ۵۲۶ - ۴۶۵
۷۷۵ - ۷۳ - ۶۲ - ۵۸	۴۶۰ - ۴۱۸ - ۳۱۵ - ۱۸۶ - ۱۰۷	راجه سكرام
۴۹	سيد خواجه	۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۵۷۶ - ۴۶۱
۱۱۱	سيد بيگ توباي	۵۹۱ - ۵۲۷ - ۵۰۲ - ۲۷۳	فوقه سنيان
۱۱۱	سيد داس	۴۱۹	حاجي سنبل
۱۵۸	سيد سيد محمد مير عدل (شف ميم)	۵۸۳ - ۴۹۶ - ۴۷۵	سار چند (سمنار چند)
۴۷۸ - ۴۷۶ - ۴۴۶	سيدنوك (سيدنوك)	۴۸۵	سنگر
۵۹۹ - ۵۱۰	۶۴۶ - ۶۴۵ - ۵۸۲ - ۵۶۷ - ۵۵۶	سنگر

۱۵۸ - ۸۱ - ۶۶ - ۵۵ - ۴۴ - ۳۳ - ۱۹
 ۳۳۰ - ۳۱۶ - ۲۶۷ - ۲۳۵ - ۱۶۷ - ۱۶۲
 ۳۹۸ - ۳۹۶ - ۳۸۹ - ۳۸۴ - ۳۷۳ - ۳۳۷
 ۴۳۹ - ۴۲۸ - ۳۳۹ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۰۷
 ۴۹۱ - ۴۸۸ - ۴۷۴ - ۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۵۰
 ۷۴۴ - ۷۰۱ - ۵۹۶ - ۵۷۷ - ۵۱۱ - ۵۱۰
 ۸۰۵ - ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۳ - ۷۸۸ - ۷۶۳
 شاهم خان ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۰۴ - ۹۸ - ۱۹ - ۱۷
 ۳۰۶ - ۲۸۵ - ۱۸۰ - ۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۶
 ۵۲۸ - ۵۱۵ - ۳۸۴ - ۳۷۰ - ۳۲۴ - ۳۰۷
 ۷۴۸ - ۷۱۶ - ۷۱۴ - ۶۳۷ - ۵۶۵ - ۵۳۱
 ۷۷۴ - ۷۷۲
 شاه محمد ۵۵۶ - ۴۹۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۱
 ۸۰۴ - ۷۰۲
 شاه بداغ خان (بداق) ۲۳۷ - ۱۹۴ - ۲۶ - ۲۴
 ۷۳۷
 شاه علي لنگاه ۴۶
 شاه مدير كوكه ۵۹
 شاه قلبي ميمندي ۶۷
 شاهم آغا ۱۴۵
 شاه محمد سلطان (كاشغري) ۱۴۹
 شاهرخ ميرزا پسر ابراهيم ميرزا ۱۵۱ - ۱۵۰
 ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲
 ۲۶۷ - ۲۴۵ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۱۶۳ - ۱۶۱
 ۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۳۴ - ۴۱۵ - ۲۸۹ - ۲۸۸
 ۴۴۸ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳
 ۵۰۰ - ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۸۸ - ۴۷۴ - ۴۷۳
 ۵۷۶ - ۵۷۱ - ۵۵۵ - ۵۱۴ - ۵۰۸ - ۵۰۶

صيف الله ۷۱۸ - ۶۴۴ - ۶۳۱ - ۵۲۹ - ۴۶۸
 ۸۲۴
 سيد علي ۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۵۵۸ - ۵۵۵
 راجه سيسپال چند ۵۸۳
 سيد قلبي ۶۱۹
 مير آباد ميل ۶۲۸
 صيف الله عرب ۶۳۴
 صياوش ۷۴۰
 سيام سنگهه ۸۳۴ - ۷۹۹ - ۷۷۸
 * حرف شين *
 شاهباز خان (شهباز خان) ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹
 ۱۱۷ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۸۷ - ۴۶ - ۲۱ - ۱۶
 ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷
 ۲۴۶ - ۲۳۸ - ۲۲۰ - ۲۱۸ - ۱۹۸ - ۱۸۹
 ۳۲۳ - ۳۱۹ - ۳۱۴ - ۲۷۸ - ۲۶۸ - ۲۶۲
 ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۵ - ۳۲۴
 ۳۷۵ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸
 ۴۰۴ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۸۳
 ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶
 ۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۵
 ۴۶۸ - ۴۶۵ - ۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۰
 ۵۳۷ - ۵۳۴ - ۵۲۹ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۷۹
 ۵۸۴ - ۵۷۷ - ۵۷۳ - ۵۶۵ - ۵۴۷ - ۵۳۸
 ۷۰۳ - ۶۹۹ - ۶۹۷ - ۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۴۱
 ۷۷۲ - ۷۶۴ - ۷۴۹ - ۷۳۲ - ۷۱۷ - ۷۱۴
 شاه ميرزا ۶۰ - ۵۳ - ۲۴ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۱
 ۴۱۲ - ۱۹۲ - ۶۴ - ۶۲
 شاه قلبي خان ميرزا ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۱

۵۰۲	قوم شاکموني	۶۵۲ - ۶۴۷ - ۶۴۶ - ۶۳۷ - ۶۲۸ - ۶۲۴
۵۰۶	مير شاه مجيد	۷۱۷ - ۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۳ - ۶۹۹ - ۶۹۷
۵۰۹	شاداب	۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۳۲ - ۷۱۹ - ۷۱۸
۵۱۴	شاه محمد بلانم علي مراد	۷۹۰ - ۷۸۵ - ۷۷۴ - ۷۶۸ - ۷۶۰ - ۷۵۸
۵۳۸	شاه قلي گوجي (صلابت خان) (شف صاد)	۸۲۸ - ۸۲۱ - ۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۱۰ ...
۵۵۶	شاه خان (سابق)	۲۹۱ - ۲۵۹ - ۲۲۵ - ۱۶۱ شاه بردي (وردي)
۵۶۰	شاهرخ (زميندار)	۴۱۷ ...
۷۱۵ - ۶۰۸	شاه قلي	۱۹۲ ...
۶۱۷	شاهم علي	۷۳۷ - ۵۸۹ - ۲۲۳ ميرزا شاهرخ (سابق)
۶۲۱	شاه علي بيگ ترکمان	۲۵۱ ...
۶۳۷	ميرزا شاه حسين	۳۴۸ - ۳۴۰ - ۳۳۸ - ۳۳۲ - ۳۳۱ شاه دانه
۶۳۷	مير شاهم	۳۸۸ - ۳۴۹ ...
۶۴۴	شاه محمد خان قلاني (بقلاني)	۸۰۴ - ۶۳۹ - ۳۴۲ - ۳۳۷ - ۳۳۶ شادمان
۶۴۵	شاه قلي سلطان (ذوالقدر)	۸۲۵ ...
۶۴۶	شاهرخ پسر رستم	۳۶۳ ...
۷۳۲	شاه محمد ايلچي	۴۸۶ - ۴۷۳ - ۴۶۹ - ۴۰۳ - ۳۶۵ شاه بيگ
۷۴۳	مولانا شاه محمد شاه آبادي	۵۸۴ - ۵۷۰ - ۵۶۵ - ۵۵۵ - ۵۳۱ - ۵۱۹
۷۵۶	شاه زاده خانم	۶۳۸ - ۶۳۶ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۹۰
۷۸۵	۷۸۴ - ۷۱۸ - ۶۹۹ - ۶۷۰	شاه علي دکني	۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۶
۷۹۴	۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶		۸۱۵ - ۸۰۶ - ۷۷۵ - ۷۲۱ - ۶۹۷ - ۶۷۱
۸۰۵	۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۵		۸۲۸ - ۸۲۲ - ۸۱۷ ...
۸۱۹	شاهرخ (فيل)	۴۱۲ ...
۸۲۴	شاه عنايت (امپ)	۴۵۵ - ۴۲۴ ...
۹۳	۹۰ - ۵۷ - ۴۷ - ۴۳ - ۱۲	شجاعت خان	۴۴۵ - ۴۳۷ - ۴۲۸ (هزاره)
۲۳۷	۲۲۷ - ۱۹۸ - ۱۷۹ - ۱۴۸ - ۸۵		۷۷۶ - ۵۶۷ - ۵۲۵ - ۴۹۲ ...
۳۱۳	۳۱۲		۴۹۱ - ۴۶۶ - ۴۴۵ شاه محمد ميرزا پور شاهرخ
۱۲۵	۱۲۳	شجاع بيگ	۴۴۶ ...
۸۰۷	۷۸۸ - ۷۷۲ - ۵۸۷	شجاعت خان دکني	۶۰۰ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۴۸۷ ...

۸۳۹ - ۸۳۴ - ۸۲۳	میر محمد شریف کولابی	۷۱۸	میر شجاع
۸۳۴	میر شریف مخدوم زاده	۷۸۷	شجاع پور معصوم خان کابلی
۱۴۹۶	شفقت	۸۳۸	شجاع پسر غیور بیگ کابلی
۶۱۴۴ - ۶۱۳	شکر نسا بیگم دختر اکبر پادشاه	۳۰۳ - ۱۵۹ - ۲۹ - ۶	میرزا شرف الدین حسین
۶۳۵	شکل بیگ ترخان	۳۹۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۰۵	
۷۱۶	شکل گسائین	۴۱۰	
۳۶۳ - ۳۳۰ - ۴۷ - ۴۵	شگونه تراول	۹۴	شیخ شرف الدین پانی پتھی
۱۳۲ - ۱۰۴ - ۶۷	خواجہ شمس الدین خانی	۱۷۳ - ۱۷۲ - ۸۹ - ۸۷	میر شریف قزوینی
۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۳		۲۲۵	
۳۰۴ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۳ - ۱۴۱		۳۱۲ - ۳۱۰ - ۲۳۸ - ۲۰۷ - ۱۹۴	شریف خان انگه
۱۴۹۲ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۳ - ۳۵۵ - ۳۲۰ - ۳۱۵		۱۴۳۸ - ۱۴۳۰ - ۱۴۲۸ - ۱۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۱۴	
۵۶۰ - ۵۴۸ - ۵۲۵ - ۵۱۹ - ۵۱۴ - ۵۱۱		۶۵۴ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۴۶۵	
۶۳۰ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۱۷ - ۶۰۵ - ۵۷۰		۸۱۵ - ۷۷۶ - ۷۱۹ - ۷۱۸	
۶۷۰ - ۶۵۴ - ۶۵۱ - ۶۴۲ - ۶۴۰ - ۶۳۹		۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۰۳	میر شرف الدین
۷۷۲ - ۷۴۶ - ۷۴۱		۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۲۴ - ۴۵۳	
۷۰	شمس خان موسی زئی	۷۱۸ - ۶۰۱ - ۴۰۳	میر شریف
۱۹۹ - ۱۶۷ - ۱۵۹ - ۸۱	شمال خان	۵۱۳ - ۴۷۷	میرزا شریف آملی (میر)
۹۹ - ۹۶	مید شمس الدین بخاری (شمس)	۷۴۴ - ۷۳۹ - ۷۲۱ - ۵۵۷ - ۵۴۸ - ۵۳۸	
۶۵۲ - ۱۲۶ - ۱۲۳		۸۳۴ - ۷۷۹ - ۷۵۱	
۵۹۱ - ۲۲۷ - ۲۲۶	شمخال چرکی	۵۰۹ - ۵۰۶ - ۵۰۳ - ۴۹۶	میر شریف مرمدی
۷۶۵ - ۴۰۵ - ۲۸۶ - ۴۸۴	شمشیر خان	۷۸۲ - ۶۴۹ - ۶۳۴ - ۶۳۱ - ۶۰۱ - ۵۲۴	
۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۲ - ۳۱۸	شمس چک	۵۵۴	شراول دخترتوی
۷۸۴ - ۵۲۶ - ۵۲۳ - ۵۲۲		۵۵۵	مولانا شرف الدین عالی یزدی
۳۶۰	شمس الدین کروری	۵۶۹	شریف پور عبدالصمد
۳۸۴	شمس النساء بیگم	۵۸۸	شرف شالا
۵۰۶	شمس دولی	۶۵۱	شریف وقوعی
۷۷۲ - ۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۵	شمشیر عرب	۷۵۱	شریف ارمنی
۸۰۱ - ۷۸۹		۷۷۲	شروزه خان

۶۵۰	۷۳۷	شیبان بن جوجی		
۷۸۱	صاحب خان پسر مبارک خان	۷۴۸	شیخ سلطان		
				صادق خان (زاهد) پسر صادق خان (شف زاء)					* حرف صاد *		
۸۳۴	۶۲	۴۷	۱۶	۱۲	۷	۴	صادق خان
۲۴۷	قاضی صدر الدین لاهوری	۱۱۴۴	۱۱۴۲	۱۰۷	۱۰۵	۹۴	۸۷	۶۵
۵۰۱	۴۹۷	۴۶۸	...	میر صدر جهان مفتی	۲۶۱	۲۳۰	۲۲۹	۲۱۰	۲۰۳	۱۵۸	...
۸۰۶	۷۶۷	۵۸۲	۵۶۶	...	۳۲۲	۳۱۹	۳۱۵	۳۰۷	۳۰۶	۲۸۷	...
۵۸۷	صدر خان دکنی	۳۹۶	۳۸۸	۳۸۷	۳۸۴	۳۳۴	۳۲۴	...
۵۸۹	۵۸۸	شیخ صدر الدین موسی	۴۱۸	۴۱۶	۴۰۷	۴۰۶	۴۰۵	۳۹۸	...
۵۸۸	شیخ صدر الدین ابراهیم	۴۶۰	۴۵۰	۴۴۹	۴۴۸	۴۳۵	۴۳۲	...
۵۹۰	صدر شریعه	۴۷۹	۴۷۶	۴۷۰	۴۶۳	۴۶۲	۴۶۱	...
۷۸۱	صدق الله پسر صاحب خان	۵۳۱	۵۲۸	۵۲۶	۵۱۹	۵۱۱	۴۹۵	...
۸۳۱	میر صدر معانی	۶۰۵	۵۷۹	۵۶۵	۵۴۷	۵۳۸	۵۳۴	...
۱۱۴۵	بی بی صفیه	۷۰۰	۶۹۹	۶۴۱	۶۲۸	۶۱۹	۶۱۸	...
۱۸۴	صدر خان (خواجہ عبد الله) (شف عین)	۷۲۰	۷۱۵	۷۱۴	۷۱۱	۷۰۲	۷۰۱	...
۷۷۲	۸۲۶	۸۰۵	۷۶۴	۷۲۴
۵۸۸	شیخ صفی اردبیلی	۳۱۹	۲۹۱	۱۰۴	صالح (عاقل) (دیوانه)
۵۸۸	شیخ صفی الدین ابواسحق	۶۴۴	۴۷۶	۴۰۴	۳۸۹	۳۷۵
۷۱۸	صفدر بیگ	۶۲۱	۴۲۴	۴۱۹	۴۰۳	میر صالح
۷۷۴	میر صفی	۴۱۱	صالح قندوزی
۵۳۹	۴۵۶	صلابت خان چرکھی	۴۲۴	۴۱۲	صالح بدخشی
۷۱۷	۶۴۹	۵۸۸	۵۱۱	صالح الدین	۴۵۵	صالح میانه
۵۵۹	۵۵۸	خواجہ صندل	۷۱۵	۵۳۴	۴۶۱	صالح پور وزیر خان
۵۵۶	۱۵۱	۱۵۰	...	صوفی - سلطان	۴۶۴	صاحب بزاز جیسا
۳۶۵	صورت سنگھ	۵۰۹	صالح بیگ
				* حرف صاد *	۵۸۸	۵۵۴	صاحبقران (تیمور پادشاه) (شف تاء)
۶۶۱	۶۵۶	۶۰۳	۴۷۶	ضیاء الملک	۶۷۲	۶۶۴	۶۳۵	۵۸۹
۸۲۲	۸۱۳	۷۴۵	۷۱۸	۵۸۸	شیخ صالح

۵۱۱ - ۳۲۴	۵۹۹ - ۴۷۸	ضیاء الدین
۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲	شاه طیب	۷۲۳	شیخ ضیاء اللہ
۲۸۴	مولانا طیب	* حرف طاء *				
* حرف ظاء *					۲۲ - ۲۰	طالبی
۵۹۵	ظریف الملک	۱۸۲ - ۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۱۸	طالب بیگ (خان)
۵۰۶ - ۵۰۴	ظفر خان	۶۴۲
۴۹۶	خواجہ ظہیر	۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۳	شاه طاہر
۷۹۱	ظہیر الدین	۷۱۹ - ۶۳۱ - ۶۱۱ - ۴۶۳ - ۲۱۸	طاہر خان
* حرف عین *					۴۲۳	خواجگی طاہر
۷۴۳ - ۲۴	عادل حسین میرزا	۴۵۹	طاہر ایلانچق
۵۹۹ - ۵۶	عالم خان (خان عالم) (شف خاء)	۴۸۱	طاہر خان
۷۱۸	۷۳۱ - ۵۶۹ - ۵۵۲ - ۵۲۳	ملا طالب اصفہانی
۵۸۱ - ۲۰۷	عارف پسر شریف خان	۶۰۱	میر طاہر
۲۱۱	میرزا عاشق	۷۱۲	طاہر بیگ ایوانی
۳۹۱ - ۲۹۸ - ۲۶۶ - ۲۱۱	عادل خان	۷۱۵	طاہر اورکنچی
۶۶۸ - ۵۹۷ - ۵۸۷ - ۵۵۶ - ۴۰۸ - ۴۰۱	۷۸۱	طاہر خان پسر صاحب خان
۸۰۱ - ۷۹۶ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۲ - ۷۶۵	۷۸۱	طاہر خان پسر راجہ علی خان
۸۲۷ - ۸۲۳	۶۶۳	طغول پسر میکائیل
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۳۳۲ - ۲۶۷ - ۲۴۵	عابدی	۶۶۳	طغول بن سلیمان
۸۳۹ - ۸۳۸	۶۶۳	طغان بن قندھون
۶۱۹ - ۴۷۵ - ۳۵۱	خواجہ عالم (خواجہ سرا)	۷۱۸ - ۷۱۵ - ۴۷۵	میر طوفان
۳۵۳	عالم نوحانی	۵۵۴ - ۵۰۶ - ۴۷۸	طوفان بیگ (طرفان)
۴۳۷ - ۴۱۲ - ۴۱۰	میر عابد بدخشی	۵۰۹	طوفان کابلی
۷۴۹ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷	میر عارف اردبیلی	۵۳۹ - ۲۸۸ - ۲۲۶ - ۲۲۴ - ۵	شاه طہماسپ
۵۸۱	عالم سلطان فرزند شاہزادہ مراد	۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۴۵ - ۵۹۰ - ۵۸۸ - ۵۸۴
۵۹۹	عارف	۶۷۱ - ۵۹۲	طہماسپ میرزا
۶۲۵ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۱۷	عادل بیگ	۸۳۷ - ۸۳۱	طہمورت پسر دانیال
۶۵۲	عادل (قاضی زادہ) (شف قاف)	۲۸۷ - ۲۸۶ - ۱۱۱ - ۸۷ - ۴۷	طیب خان

۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۷۹ - ۴۸۷	۷۰۰	سید عالم
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۱ - ۵۹۰	۷۱۹ - ۷۱۸	عاد لخانیاں
۵۹۲ - ۶۴۵ - ۶۵۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۲۳	۲۲۷ - ۱۳ - ۱۲	خواجہ عبد الصمد شپورین قلم
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲	۵۶۹ - ۵۱۱ - ۴۰۴ - ۳۹۶	...
۸۰۳ - ۷۴۹	۱۲۳ - ۸۷ - ۴۹ - ۳۳	سید عبداللہ خان
۱۷۳	۲۶۷ - ۲۴۵ - ۱۸۲ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶	
۱۷۶	۴۳۹ - ۴۱۶ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۳۱ - ۳۰۸	
۱۹۲	۷۳۹ - ۵۹۹ - ۵۲۲ - ۵۱۶ - ۴۵۰ - ۴۴۸	
۲۳۴ - ۲۷۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۸۶ - ۳۸۷	۸۰۶
۱۹۴	۴۷۰ - ۳۷۱ - ۳۵۳ - ۴۹	شیخ عبد الرحیم
۲۲۳	۷۷۲ - ۷۵۱ - ۶۱۹ - ۵۹۹	...
۳۰۴ - ۲۴۳	۲۱۱ - ۱۹۴ - ۱۴۶ - ۵۸	عبد الرحمن بیگ
۶۶۲ - ۳۵۳ - ۲۵۱	۷۵۸ - ۷۰۲ - ۴۷۶ - ۴۶۴ - ۴۰۴	...
۲۶۴	۸۷ - ۶۳	شیخ عبد النبی صدر (شیخ الاسلام)
۳۰۴	۳۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۰ - ۲۳۳	...
۳۰۷	۱۹۲ - ۷۴	مولانا عبد الرحمن واعظ
۶۱۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷	۷۹ - ۷۸	خواجہ عبد الشہید
۷۱۸ - ۳۱۴	۷۸	خواجہ عبید اللہ (خواجہ احرار) (شف الف)
۵۱۱ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۳۲۸	۹۳	میر عبد الکریم
۵۰۶ - ۴۳۷ - ۴۱۲ - ۳۶۳	۱۱۸	خواجہ عبد اللہ (صفدر خان) (شف صاد)
۸۳۶ - ۶۵۳	۸۲۳ - ۷۴۲ - ۱۶۸ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۱	...
۳۶۹ - ۳۶۷	۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۳۱
۵۶۷ - ۳۷۷	۱۴۴	مولانا عبد الرزاق گیلانی
۶۳۸ - ۶۱۵ - ۳۹۷ - ۳۹۶	۷۳۷ - ۱۴۸	میرزا عبد اللہ
۳۹۹	۵۵۳ - ۴۹۰ - ۱۵۰	عبد الرشید خان کاشغری
۴۴۴	۵۵۶
۷۷۹ - ۷۶۴ - ۵۹۹ - ۴۶۵ - ۴۵۵	۱۵۲ - ۱۵۱	عبد الغفور پسر جهانگیر علی بیگ
۴۹۰ - ۴۶۴	۲۱۱ - ۱۵۳	عبد اللہ خان اوزبک فرمانروای توران

۶۳۵	عبدالخالق (سابق)	۵۰۹ - ۵۰۶ - ۴۹۶	میر عبدالرزاق معموری -
۶۳۸	حافظ عبدالرحمن	۷۰۳ - ۷۰۲ - ۶۵۱ - ۶۳۸ - ۶۲۹ - ۵۱۱	
۶۶۳	گروه عباسیہ	۷۸۴	...
۶۷۰	عبدالقادر پسر برهان		عبدالمومن سلطان پور عبداللہ خان اوزیک حاکم
۷۱۴	عبدالفتاح	۷۴۲ - ۷۳۸ - ۵۷۸ - ۵۷۶ - ۵۱۵	قوران
۷۳۱	عبدالکریم کشمیری	۸۲۰ - ۸۰۳	...
۷۳۷	عبداللہ خان بن محمود خان سابق	۷۳۲ - ۵۵۶	عبدالکریم خان
۷۳۷	عبدالعزیز خان (سابق)	۵۵۶	عبدالرحیم سلطان
۷۳۷	عبید خان (سابق) بن کوچم خان	۵۵۶	عبداللہ سلطان
۷۳۷	عبداللطیف خان (سابق)	۵۵۶	عبداللہ خان (سابق)
۷۳۷	عبداللہ خان (سابق)	۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۷۶	عباسی سلطان (شاہ)
۷۳۹	عبداللہ پور عبداللہ	۸۰۳ - ۷۴۹ - ۷۴۵ - ۶۶۶ - ۵۹۲ - ۵۹۱	
۷۴۴	خواجہ عبدالباری	۸۳۶ - ۸۲۵ - ۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۰۴	...
۷۹۵ - ۷۴۸	میر عبدالوہاب بخاری	۵۷۸	خواجہ عبدالصمد کاشی
۷۷۲	عبدالستار	۵۹۶ - ۵۷۹	شیخ عبدالرحمن پور ابوالفضل مولف
۷۹۲ - ۷۹۱	میر عبدالملک	۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۶۱۹	
۷۱۸ - ۶۹۳ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۱۲	عثمان	۸۰۱ - ۷۹۶ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۰ - ۷۶۹	
۸۴۴ - ۸۰۹ - ۷۷۰	۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۲۶ - ۸۲۰ - ۸۱۶ - ۸۱۰	
۱۰۲	عدلی	۷۶۴ - ۶۱۹ - ۵۸۲	میر عبدالکلی میر عدل
۱۳۳ - ۱۱۸ - ۹۵	عرب (نیابت خان) (شف فون)	۷۷۳ - ۷۶۹	...
۱۸۷ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴	۵۸۵	عبدالغنی
۳۰۴ - ۲۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۶۴	۶۳۸ - ۵۸۵	عبداللطیف
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳	۵۹۱	میر عبداللہ والی ماژندران
۳۶۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۱ - ۳۲۵ - ۳۲۴	۵۹۴	سید عبدالرحمن
۴۷۵ - ۴۰۸ - ۳۹۷ - ۳۸۹ - ۳۵۳ - ۳۴۸	۶۱۲	خواجہ عبدالجلیم
۷۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۲ - ۴۸۵	۸۲۵ - ۸۰۴ - ۶۳۸ - ۶۲۹	عبداللہ پور خان اعظم
۶۱۳ - ۵۷۰	عربان	۶۳۵	میرزا عبد العلی بن عبد الخالق (سابق)
۵۹۵	ملک عرفی شیرازی	۶۳۶	...

۲۸۰	علي ملك	ميرزا عزيز كوكلتاش (كوكه) خان اعظم (شف خاء وميم)
۳۰۹	۲۸۵	مير علي اكبر	۶۳۹ - ۶۳۸ - ۲۶۶ - ۲۶۱ - ۸
۴۷۳	۳۶۹	۳۶۶	۳۶۵	۳۶۳	علي محمد	مير عزيزوزير
۶۵۴	۵۷۳	۵۳۱	۵۲۰	۴۷۸	۴۷۶	عزيز
۶۵۶	قاضي عزت الله
۵۱۲	۴۶۴	۳۶۴	علي مراد	۸۲۶ - ۶۱۹ - ۵۲۶ - ۴۷۴
۴۳۴	علي يار	۸۳۴
۷۷۷	۶۵۲	۵۲۸	۵۰۳	۵۰۲	علي شير	عزت علي كابللي
۵۱۶	علي حسن	عزيز الملك دكني
۷۳۱	۶۰۳	۵۵۸	۵۵۲	(علي زاد)	علي راي (علي زاد)	شيخ عزيز الله
۸۲۴	۸۲۳	عز الدين
۵۷۹	علي رينا	عزت خان
۶۳۴	۶۳۳	۶۰۸	۵۸۵	...	علي مردان بهادر	ميرزا عسكري
۸۰۰	۷۹۳	۷۹۲	۷۸۹	۷۸۸	۷۱۸	عسكري
۸۰۷	ملا عشقي غزنوي
۶۱۵	علول خان خاصه خيل	عشقي خان
۶۳۳	علي آقا	عضد الدوله (فتح الله شيرازي) (شف فاء)
۶۵۴	علي داد كشميري	۵۶۳ - ۵۶۰ - ۵۵۸ - ۵۳۸ - ۵۲۹
۶۶۱	قاضي علي	عظمت خان
۶۶۳	سلطان علاء الدين قليج ارسلان	عظمت الملك
۶۶۳	سلطان علاء الدين كيقباد	عفت بانو دختر شاهزاده سليم
۶۷۲	مولانا علي احمد	علي چولاق
۳۸۸	ميرزا علي بيگ اكبر شاهي (شف ميم)	علي قلي
۷۲۴	۷۱۹	۷۱۵	۷۱۴	۷۱۱	۷۰۲	...
۷۸۶	۷۷۴	۷۶۰	۷۴۹	۷۴۳	۷۳۹	مير علاء الدوله
۸۲۰	۸۰۱	۷۹۷	علي دوست
۷۲۸	سلطان علاء الدين	علي خان
۷۶۷	علاء الدين حسين	...
...	مير علاء الدين

۴۷۹ - ۴۶۱ - ۴۵۹ - ۴۴۸ - ۴۳۹ - ۴۳۸	۷۷۲	شیخ علاء الدین
۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۷۲ - ۶۳۲	۷۸۴	علی دکنی پور شاه علی
۸۰۹ - ۷۶۳ - ۷۳۳	۷۸۷	علی پور ولی خان
۲۹۸	۸۱۴	الوس علی زئی
۳۰۲	۸۳۸	علی بیگ ندیم
۶۷۱ - ۵۲۰	۷۷۷ - ۵۹۹ - ۲۰	عماد
۶۱۱ - ۵۸۱ - ۵۸۰	۱۳۵	عمر خان گاکر
۶۱۹ - ۵۸۸ (شف عوض)	۱۶۷	سید عمر بخاری
۶۱۲	۱۹۲	قاضی عماد الملک
۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۳۵	۵۸۰ - ۱۹۳	عمر خان افغان
۶۴۱	۴۲۲ - ۴۱۳ - ۲۲۷	خواجہ عماد الدین حسین
حضرت عیسیٰ علیہ السلام (مسیح) (شف مدیم)	۴۴۳ - ۴۴۲ - ۲۸۸	میر عماد ملازم شاهرخ
۶۷۵ - ۶۴۳	۴۱۰	عمر حاجی
۶۵۰	۵۵۵	عمر شیخ میرزا
۷۱۱	۶۶۱	عماد الملک
* حرف غین *					
غازی خان ۳۷ - ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸	۷۹۹ - ۶۱۱	خواجگی عنایت اللہ
۲۶۲ - ۲۳۸ - ۱۹۴ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۱۳۵	۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۱ - ۷۸۷ .. ۷۷۱	عزیز حبشی
۳۷۴ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۰۶ - ۲۸۷ - ۲۷۰	۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۰۷ - ۸۰۵
۴۸۸ ۴۸۱ - ۴۷۹ - ۴۳۶ - ۴۰۴ - ۳۹۶	۸۲۳	عنایت اللہ کتابدار
۶۳۱ - ۶۱۱ - ۶۰۸ - ۵۷۸ - ۵۴۷ - ۵۱۳	۳۰۴ - ۲۹۳	عوض بہادر
۷۹۷ - ۷۹۱ - ۷۱۸ - ۶۳۳	۳۱۳	عوض بیگ بولاس
۱۳۴	۶۶۹	میرزا عوض
۶۱۵	۳۴۸ - ۲۱۱ - ۸۷ - ۱۰ - ۹ - ۷ - ۶	عین الملک
۶۶۳	۵۱۱ - ۴۶۵ - ۴۰۵ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۴۹
۸۱۶ - ۷۸۳ میرزا غازی پور جانی بیگ	۶۷۱ - ۶۴۶ - ۵۸۴
۸۳۹	۹۳	عیسیٰ خان نیازي
۳۸۸	۴۳۳ - ۴۳۲ - ۲۵۹ - ۱۶۱	عیسیٰ (زمیندار)

۲۲۱	فتح مبارک (فیل)	۷۸۱ - ۷۱۸ - ۵۷۷ - ۴۷۲	غزنی خان (غزنین)
۱۴۴۰ - ۳۸۶ - ۲۶۲ - ۲۵۰	خواجگی فتح الله	۸۰۶
۷۶۹ - ۷۲۵ - ۷۲۰ - ۶۱۹ - ۴۶۵ - ۴۶۸		۵۵۶ - ۳۰۴	غضنفر
۷۹۸ - ۷۹۴ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۷۳ - ۷۷۰		۳۴۹	غلام حسین
۸۳۸ - ۸۳۲ - ۸۲۴ - ۷۹۹		۵۱۹ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۰	قوم غوریہ خیل
۷۶۷ - ۷۱۳ ۴۷۶ - ۲۵۱	فتح الله شربت دار		خواجہ غیاث الدین علی قزوينی (آصف خان)
۲۹۶ - ۲۸۶	فتح چند	۶۴ - ۴۹ - ۴۷ ۱۱	(شف الف)
	امیر فتح الله شیرازی (عضد الدولہ) (شف عین)	۲۲۸ ۱۹۹ - ۱۹۱ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۱۱۷	
۴۶۵ - ۴۵۷ - ۴۳۱ - ۴۰۱ ۳۹۱ - ۲۹۸		۲۶۴ - ۲۴۸
۸۴۰ - ۵۵۳ ۴۸۹		۳۴	میر غیاث الدین علی نقیب خان (شف نون)
۳۵۴	فتح دوست	۱۹۹ - ۱۹۱ ۱۷۳ - ۹۴ - ۶۳ - ۴۹	
۳۶۵	فتح مبارک (مردم)	۳۵۶ - ۲۱۸
۵۱۱ - ۴۷۱ ۴۶۷ ۴۰۴	فتح الله	۲۱۷	میر غیاث الدین معروف بسید شاہ میر
۴۹۶	فتح خان مسند عالی (شف میم)	۴۸۵ - ۴۷۸ - ۳۶۳	ملا غیوری
۵۲۲ - ۵۰۵	فتح علی (نورنگ خان) (شف نون)	۸۳۸ - ۴۷۳ - ۳۶۳	غیور بیگ
۶۶۴	فتح الہ کنبو	۶۶۳ - ۵۵۳	سلطان غیاث الدین
۷۳۲	فتاحا	۶۷۰ - ۵۷۹	خواجہ غیاث الدین بیگ دیوان
۸۱۵	فتح لشکر (فیل)	۷۴۵	غیاث نقشبند
۸۲۶	حکیم فتح الله پور حکیم ابو الفتح		
	شاہ (میر) فخر الدین خان مشہدی (نقیب خان)		
۲۴ - ۱۱ - ۷ - ۶ - ۵	(شف نون)		
۲۶۳ - ۱۹۴ - ۴۷ - ۲۵			
۱۵۲	حاجی فخرگی		
۳۷۰	فخر علی وزیر خان		
۵۹۱	فخر النساء بیگم		
۶	فریدون قراول		
۴۳۱ - ۳۰۴ - ۲۹۱ - ۲۰	فرخ یرغلیق		
۲۱	میر فریدون		
			حرف فاء
		۴۳	فاضل خان
		۶۶۴	میر فاضل
		۸۱۰ - ۷۷۹	فاروقیان
		۸۰۰	فاروقی پسر (قاسم نام)
		۱۳۰ - ۳۷ - ۳۶	فتو
		۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۰۴ - ۹۹	فتح خان
		۵۱۱ - ۵۰۹ - ۵۰۴ - ۲۴۹ - ۲۱۲ - ۱۴۱	
		۷۱۸ - ۶۱۸ - ۶۱۶ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۵۱۵	
		۸۰۷ - ۷۸۱ - ۷۲۴

۵۸۹	فرخ افشار	۳۱۹ - ۲۸۷ - ۲۲۸ - ۲۵	شیخ فرید بخش‌ی بیگی
۶۲۰	فرنگی توپ انداز	۳۸۴ - ۳۷۰ - ۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۵۷	
۷۱۸	فرخ علی آبادی	۶۱۹ - ۵۳۸ - ۴۸۶ - ۴۷۹ - ۴۷۶ - ۴۶۸	
۷۶۴ - ۷۳۹	میرزا فریدون	۶۷۱ - ۶۶۲ - ۶۵۶ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۲۲	
۷۹۱ - ۷۸۱	فرید خان دکنی	۷۸۱ - ۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۶۹ - ۷۶۷ - ۷۴۸	
۸۱۹	خواجه فراست خواص	۸۴۱ - ۸۳۴ - ۸۳۱ - ۸۱۳ - ۸۰۱ - ...	
۱۹۲	مولانا فضل‌ی نوشاد	۲۷	قوم فرنگ (فرنگیان) (نصاری) (شف نون)
۶۷۸	فلاطون حکیم (افلاطون) (شف الف)	۱۹۵ - ۲۸۰ - ۴۹۹ - ۵۵۸ - ۵۷۷ - ۶۳۴	
۲۹ - ۲۳	فولادیان	۶۶۴	
۵۲۷ - ۴۷۵ - ۳۵۳ - ۲۱۱	میرزا فولاد	۵۲۹ - ۳۵ - ۳۴	فرخ خان پسر خان کلان
۷۸۴ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹	فولاد خان حبشی	۶۳۲ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۵۷۶	
۷۹۸	۱۳۲ - ۱۰۴ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۷	فرحت خان
...	شیخ فیضی ابوالفیض ملک الشعرا برادر بزرگ مولف	۱۶۹ - ۱۳۵ - ۱۳۳	
۳۱۰ - ۲۷۱ - ۲۶۷ - ۲۵۱ - ۱۱۴ - ۸۷	۱۶۹	فرهنگ خان پسر فرحت خان
۴۵۱ - ۴۰۴ - ۳۸۰ - ۳۷۴ - ۳۷۲ - ۳۱۷	۲۳۶ - ۲۳۲	شیخ فرید (شکر گنج)
۵۴۶ - ۵۴۳ - ۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۵ - ۴۷۶	۳۸۹ - ۳۲۴ - ۳۰۷ - ۲۳۴	شیخ فرید بخاری
۵۷۲ - ۵۶۴ - ۵۶۰ - ۵۵۷ - ۵۴۹ - ۵۴۸	۵۱۰ - ۳۹۸	
۶۷۴ - ۶۷۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۳۹ - ۵۹۷	۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۰۴ - ۲۸۹	فریدون
۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۱	۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۴	
۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۲ - ۶۸۹	۳۳۷	فردوسی مکانی (بابر پادشاه) (شف باء)
۴۲۴ - ۱۰۹	فیروزه خاصه خیل	۷۴۳ - ۶۳۶ - ۵۷۰ - ۵۶۷ - ۵۵۶ - ۳۶۹	
۴۱۹ - ۴۱۸ - ۲۲۹ - ۲۱۸	شیخ فیروز	۵۸۵ - ۴۷۳ - ۴۷۲ - ۴۲۱	فریدون بولاس (خان)
۲۸۱	سلطان فیروز	۸۳۹ - ۶۳۴ - ۶۰۸ - ۶۰۲	
۵۲۰	فیروز خان افغان	۴۳۴	فریدون حسین
۵۲۸	خواجه فیضی	۵۸۵ - ۴۷۴	فرخ بیگ
۵۸۸	فیروز شاه (زرین کلاه)	۷۹۱ - ۷۷۳ - ۷۷۲ - ۶۶۸ - ۴۸۹	فرهاد خان
...	۸۱۹ - ۸۰۷ - ۷۹۹ - ۷۹۷	
...	۵۷۷	فرملیون پادری

* حرف قاف *

قاسم خان (میر پرو بحر) ۱۱ - ۱۷ - ۳۸ - ۸۷

قاسم (بدخشي) ۳۱۴ - ۳۴۹ - ۴۱۶ - ۴۵۰	۲۵۷ - ۲۳۱ - ۲۱۸ - ۱۹۶ - ۱۷۷ - ۱۴۸
۷۷۸ - ۷۷۲ - ۶۴۹ - ۶۳۱ - ۶۱۱ ...	۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۵۶ - ۳۰۸
قاسم خواجه ... ۳۶۶ - ۴۷۸ - ۷۹۷	۵۰۳ - ۴۹۶ - ۴۷۰ - ۴۶۰ - ۴۱۷ - ۴۰۵
قابل خان گجراتي ... ۴۳۷ - ۵۲۴	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۰۸ - ۵۰۶
قادر بودي اوزبک ... ۴۴۵	۵۵۰ - ۵۴۸ - ۵۳۹ - ۵۳۷ - ۵۲۸ - ۵۲۳
قاسم پروانه ... ۴۷۳ - ۸۱۶	۵۷۳ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۵۹
قاسم کوکده ... ۴۷۳ - ۵۸۵ - ۶۰۸	۶۵۱ - ۶۴۶ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۰۷
قاسم بيگ تبريزي (مير عدل) (شف ميم) ۴۷۷	۸۱۵ - ۷۹۰ - ۷۵۱ - ۷۰۲ - ۶۵۳ - ۶۵۲
... ۵۳۸ - ۵۹۹ - ۷۵۱	قاشالان ۱۷۷ - ۱۶۱ - ۱۳۱ - ۱۱۹ - ۲۱
قآن بزرگ چنگيز خان (شف چي) ۵۵۳ - ۶۱۴	... ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۱۶
قاسم خان (سابق) مرزبان دشت قباچاق ۵۵۶	محمد قاسم مهردار ... ۲۴ - ۳۱۳
قارن پور خانانان ... ۵۸۲	قاسم علي خان سيستاني ۶۷ - ۶۴ - ۴۰ - ۲۸
قابل بيگ ... ۵۹۹	۸۵ - ۸۸ - ۱۳۷ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۲۹۹
قاسم بيگ ذوالقدر ... ۵۹۹	۳۰۰ - ۳۷۶ - ۴۰۵ - ۵۷۹ - ۵۸۵ - ۶۳۸
قاسم علي دربان زيرن کوٹ ... ۶۱۳	قادرقلي خان کوکده ۵۱ - ۴۴۴ - ۵۹۴ - ۶۲۸
شاه قاسم ارغون ... ۶۳۴	۷۱۸ ...
قاسم خان نمکين (نمکين) ... ۶۳۷	سيد قاسم بارهه ۱۶۷ - ۲۱۸ - ۳۱۸ - ۴۱۳
سلطان قانصوي ... ۶۶۵	۴۲۴ - ۴۲۸ - ۴۵۳ - ۴۷۱ - ۵۲۴ - ۵۳۰
قاسم دکني ... ۶۷۰	۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۵۷
قابل يرغليق ... ۷۱۵ - ۷۱۸	قاید ... ۲۲۳
حافظ قاسم ... ۷۳۳	قاضي علي بدخشي (بغدادی) ۲۸۷ - ۳۷۲ - ۴۷۶
قآن باي ... ۷۳۷	۴۸۳ - ۴۸۵ - ۵۷۱ - ۵۷۹ - ۵۹۵ - ۶۱۷
قاسم خان پسر حسن خان ... ۷۸۱	... ۶۲۷ - ۶۱۸
قاسم حسين خان ... ۸۰۷	قاسم نوچه ... ۲۹۳
قبول خان ... ۱۲۹ - ۷۱۵	قاضي زاده (عاقل) (شف عين) ۳۰۲
قوم قباچاق ... ۱۴۹	... ۴۰۰ - ۵۰۹
ميرزا قباد (کيقباد) (شف کاف) ... ۶۲۶	قاسم علي برلاي ... ۳۰۴
قتلو ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۱۸۰ - ۳۲۰ - ۳۲۱	قادر علي ... ۳۰۸ - ۳۸۸

۶۶۳	قزل بوقا بن پايندر	۳۴۱ - ۳۸۴ - ۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۷
۷۶۷	قزل ابدال	۴۱۶ - ۴۳۲ - ۴۳۵ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۶۱۰
۶۳۵	قشليق (سابق)	۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳
۱۱۸	قسيمه بانو (قيمه)	۷۸۴
۲۶ - ۲۵ - ۲۳ - ۱۷				قطب الدين محمد خان	۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۶۱ - ۷۹۵
۱۷۳ - ۶۴ - ۶۲ - ۶۱ - ۴۳ - ۴۲ - ۳۳				قتلق نگار خانم	۵۵۵
۲۵۰ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۸۴				قراطاق خان	۱۶۹ - ۱۳۵
۳۹۴ - ۳۸۶ - ۲۸۰ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۶۲				قربان بيگ	۳۰۵
۴۲۱ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸				قربانعلي بهاري	۳۴۶ - ۴۱۲ - ۴۵۵
۶۳۰ - ۴۲۳ - ۴۲۲	قرا نقدي	۴۱۷
۷۱۸ - ۴۳۲ - ۲۱۷ - ۳۵				قرا بحري	۴۳۷
۱۹۹	قرا بيگ	۴۷۶ - ۵۱۰ - ۵۲۳ - ۵۴۹ - ۵۸۵
۲۱۷	قطب خان	۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۴۶ - ۶۵۰
۷۸۲ - ۶۹۷ - ۵۹۷ - ۴۹۷ - ۲۲۱				قطب الملك	۶۵۲ - ۶۶۸ - ۷۶۷ - ۷۷۲ - ۷۷۷ - ۷۷۸
۸۳۸ ۸۰۵	مير قريش	۴۸۷ - ۴۹۹ - ۷۰۳ - ۷۳۹
۷۹۱ - ۵۸۸ - ۳۰۹	سلطان قريش افغان	۴۹۵
۵۲۰	قريش سلطان كاشغري	۵۵۳ - ۵۵۶ - ۶۱۰
۷۱۹ - ۷۱۸	قرا خواجه	۵۵۴
۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۶۳ - ۴۲ - ۳۱				قوم قراچار	۵۸۹
۴۰۴ - ۳۶۴ - ۳۵۳ - ۳۴۴ - ۳۴۱ - ۲۶۴				امير قرا عثمان	۵۸۹
۴۷۱ - ۴۵۳ - ۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۱۳				قزل ابدال	۵۹۳
۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۹۰				قرا احدي	۶۵۴
۶۰۰ - ۵۹۳ - ۵۷۹ - ۵۷۵ - ۵۷۰ - ۵۳۷				قرا امن	۶۶۳
۶۵۴ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۳۱ - ۶۱۷ - ۶۰۵				قرا خان (سابق)	۶۶۳
۷۲۹ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۵ - ۷۰۲ - ۶۶۶				قوم قزلباش	۵ - ۱۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۶۸
۸۰۳ - ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۶۲ - ۷۵۸ - ۷۴۴				...	۸۲۸ - ۸۰۴
۸۳۷ - ۸۳۴ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۵				قزاق بهادر	۳۶۴ - ۶۱۴
۸۳۹ - ۸۳۸	قوم قزاق	۵۵۵ - ۵۵۶

۳۵۳ - ۸۲	گاکر علي	۱۵۴	قلیچ (دیگر)
۵۸۰ - ۱۳۵ - ۱۰۵	گامو افغان (قاسم خان)	۷۴۲ - ۶۷۲ - ۶۶۹ - ۴۴۴ - ۴۳۳	قل بابا
۱۳۴	گان کچهوايه	۴۸۱	قلندر بیگ
۱۵۱	گاشغریان	۵۵۵ - ۵۴۴	قوم قلماق
۱۸۴	گاندرای (گاندا رای)	۵۸۵	قل محمد
۳۶۴ - ۳۴۱	گابلیان (زابلی) (شف زاء)	۸۰۴	قلندر خان والی تاشکند
۴۸۳ - ۴۷۳ - ۴۶۸ - ۴۴۵ - ۳۷۰ - ۳۶۵		۲۸۷ - ۲۱۸ - ۱۲۹ - ۱۱۸ - ۸۷	قمر خان
۵۱۴ - ۵۱۳ - ۴۹۱		۳۳۱ - ۳۲۳ - ۳۰۷	
۵۹۴ - ۵۳۱ - ۴۳۰ - ۴۵۳	گامران بیگ	۵۵۴	امیر قمرالدین دوغلت
۷۱۸ - ۷۰۰		۴۴۶ - ۴۴۲ - ۱۵۲	قنغریای
۵۳۰ - ۵۰۷	قوم گایتهه (گایتهان)	۱۶۰	قندوز خان
۵۸۹	گارکبا علي	۴۰۳ - ۳۰۸	قنبر سهاری (بهاری)
۶۲۰	گروه گانهی	۶۰۰ - ۵۱۰ - ۴۸۷	قنبر بے
۶۹۷	الوس گاکر	۶۶۳	قندسون بن مایقوتون
۷۸۴ - ۷۷۹	کامل الملک	۳۱۳	قویم خان
۴۷۵ - ۴۱۳ - ۳۵۳ - ۳۱۴	شیخ کبیر	۵۱۵ - ۴۴۴	قورچی بیگ
۸۳۴ - ۶۴۹ - ۶۱۹ - ۵۹۴ - ۵۲۰		۱۰۴ - ۹۶ - ۹۳ - ۷۱ - ۲۲	قیان خان
۷۸۱ - ۷۶۷ - ۷۵۲	کبیر خان پور بهادر خان	۱۸۰ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۰۸	
۴۷۵	کنارو	۳۴۱ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۲۸۱ - ۲۶۶	
۳۵۳ - ۲۱۸	کچره چوهان	۶۲۱ - ۶۱۷ - ۵۹۹	قیان بیگ
۷۶۳ - ۷۲۰ - ۶۰۶ - ۲۴۸	الوس کچهوايه	۶۶۳	قیالت بن قزل بوقا
۷۸۶		۷۸۱	قیصر خان پسر مبارک خان
۴۱۰ - ۴۰۳ - ۶	کرم علي	* حرف کاف *	
۶۰۶ - ۳۴۹ - ۵۶ - ۴۹	کون	۵۸۶ - ۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۶	میرزا کامران
۲۰۱	کرمسي	۶۳۲ - ۶۰۹	
۴۹۵ - ۲۵۹	کریم داد	۱۳۱ - ۱۱۸ - ۲۳	کالا پهار (راجو) (شف زاء)
۵۰۸ - ۳۶۰ - ۳۵۳	کرم الله کنبو	۴۰۰ - ۱۸۱ - ۱۸۰	
۴۲۴	سید کرم الله	۵۵۹ - ۴۳۲ - ۴۹۵ - ۴۷۵ ۷۲	کالو افغان

۸۳۲	خواجہ کلان جوہاری	۵۶۶ - ۵۱۱ - ۴۶۵ - ۴۰۴ ...	کرم اللہ
۳۲۲ - ۲۲۹ - ۱۷۵ - ۴۶ ...	کمال خان	۵۸۳	رای کرشن
۶۱۹ - ۲۱۷	میر کمال الدین (سید)	۵۹۳	کرن پرمال
۳۷۱ - ۲۸۷	کمال الدین حسین	۵۹۶	کرم بیگ پور شیربیگ
۶۱۷ - ۴۱۶	۶۱۳	قوم کورد
۴۰۱	مولانا کمال الدین شروانی	۶۵۲	میدان کرم اللہ
۶۱۹ - ۵۱۰	سید کمال پسر سید حامد	۷۱۸	شیخ کرم اللہ
۶۱۲	کنہر (فیل)	۷۹۱	سید کرم علی
۷۹۱ - ۷۶۰ - ۷۱۸ - ۱۲۳	کوچک علی بیگ	۶۳۷	کستک
۷۹۹	۵۰۴ - ۴۹۶ - ۴۹۳ - ۴۸۱ - ۳۱۸	کشمیریان
۳۰۱ - ۱۳۵	کوچک قندوزی	۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۶ - ۵۰۹ - ۵۰۵	
۶۳۷ - ۲۹۸	کوچک یساؤل	۸۲۱ - ۷۸۵ - ۷۲۳ - ۶۱۸ - ۵۷۸ - ۵۴۸	
۴۴۵	کولابیان	۶۷۰ - ۴۶۵	کشن داس
۴۹۵	کوچک ارغون	۸۳۶	کشک بہادر
۶۲۹ - ۵۳۱	کوہل	۵۲۰ - ۵۱۹ - ۴۷۶ ...	کنشی بہادر
۵۹۹	کوچک زمان	۶۲۵	الوس ککیانی
۸۰۲ - ۶۰۰	گروہ کولیان	۵۱۱ - ۳۵۳ - ۱۶۷ - ۱۵۹ - ۸۱	کلاہ (کلا)
۷۳۱	کوکلتاش کلیو	۶۴۴
۷۳۸ - ۷۳۷	کوچک ونجی خان (کوچم خان)	۲۱۶	خواجہ کلان بیگ
۴۳۹ - ۴۳۳ - ۴۱۶ - ۱۶۶ - ۴۷ - ۳۵	کھنکار	۵۹۹ - ۵۲۹ - ۴۴۳ - ۳۷۱ - ۳۰۵	میر کلان
۵۹۳ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۹۲ - ۴۷۲ - ۴۶۴	...	۷۱۷
۸۰۷ - ۷۱۸ - ۷۱۷	۶۱۹ - ۴۵۴	کلیان راوی
۳۹۷	قوم کھیتہ	۸۰۱ - ۵۹۹ - ۵۳۳	کلیان داس پور تودرمل
۴۳۲	گروہ کھین (کھن)	۸۳۴
۴۸۵	شیخ کھکھ	۵۷۱	خواجہ کلان خواجہ
۴۹۲	کھوک رای	۶۰۸	کلان خان
۵۹۷	گروہ کھاتی	۷۷۵ - ۷۰۲ - ۶۱۹	کلب علی
۶۴۹ - ۶۱۵	کھم کون	۷۴۱	کلیان بہادر (بہادر خان)

۸۱۲ - ۸۱۱	...	گدائي خان افغان	۶۲۰	کھوکھن
۷۴۶	۶۷	رانا کیکا (شف راء)
۸۰۷	...	گوردهرداس	۶۷۰ - ۵۹۶ - ۵۸۱ - ۴۵۵ - ۸۱	کيسو داس
۳۵۳	...	شيخ گکھر	۷۱۸۰
۲۰۶ - ۱۶	...	گلرخ بيدگم فرزند ميرزا کامران	۳۰۵	ميرزا ليچک
۶۳۲	۴۷۳ - ۳۶۶	ميرزا کيقباد (قباد) (شف قاف)
۳۸۵ - ۱۴۵	...	گلبدن بيدگم عمه اکبر پادشاه	۸۲۵ - ۷۴۳ - ۶۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۰
۸۱۷ - ۸۱۵ - ۶۵۱ - ۵۶۸	۴۶۲ - ۴۵۰ - ۴۱۶ - ۳۹۸	کيچک خواجه
۱۴۵	...	گلعدار بيدگم	۷۹۲ - ۷۷۴ - ۷۵۰
۱۴۵	...	گلزار آغا	۷۳۵ - ۴۰۵	کيخسرو
۷۳۲	...	گنگا ريشي	۴۷۶	کيچک علي قاقشال
۸۰۲	...	گنگا دهر	۸۰۸ - ۷۱۱ - ۶۳۲	کيدا راى (کيدار)
۱۰۰ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۲۱ - ۲۰	...	گوچرخان	۸۲۴ - ۸۰۹
۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۰۱	۷۱۸	کيدوان کله
۶۲۸ - ۵۹۴ - ۵۰۹ - ۵۰۳ - ۴۹۶ - ۳۵۳	۷۵۳	کيقباد (پادشاه سابق)
۶۳۸	* حرف گاف *					
۳۳۷ - ۲۶۲ - ۱۸۰ - ۳۴	...	راجہ گوپال	۴۲ - ۸ - ۶	گجراتيان
۴۳۳ - ۴۱۶	۱۶۹ - ۱۶۸ - ۹۹ - ۹۶ - ۲۲	راجہ گچپتي
۳۶	...	راجہ گوپند چند جسوال	۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵
۳۷	...	راجہ گوپي چند	۸۵	گچ رتن (فيل)
۵۷	...	گوچر چيله	۱۷۴	گچ مکته (فيل)
۷۵۹ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۸۱	...	گوپال داس	۱۷۵	گجراج (فيل)
۵۸۴ - ۴۰۸	...	گوردهن پور راجہ تودرمل	۳۶۵	گچ منکل (فيل)
۵۷۴ - ۴۳۹ - ۴۳۴	...	راجہ گوپال جادون	۸۳۶	گچپتي (فيل)
۵۴۷	...	گوهر صوفي	۱۹۹ - ۵۹	گدا علي يکه
۶۰۶	...	گوردهن پور اسکران	۲۶۰	گدائي مغني
۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۴۶	...	راى گوپال	۶۵۲ - ۴۸۵ - ۴۷۸ - ۴۷۳ - ۴۵۵	گدا بيدگ
۸۲۰	...	گوپند داس بهائي	۸۲۵ - ۸۰۰ - ۷۹۶ - ۷۶۹	مير گدائي

۶۱	لکھمي رای کوکره	۴۱۴	۱	میر گیسو
۶۶۳	...	لک علي بن آغر	۵۵۵					گيتي ستاني (بابر پادشاه) (شف باء)
۷۶۷	...	لکھمي سين						* حرف لام *
۴۲۹	...	لمک (شمک)	۱۰۷	لال خان (فيل)
۶۳۷	...	لنگاهان	۳۶۳	لال بيدگ
۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹		لودي خان افغان	۷۹۱	۷۱۵	۴۷۱	۴۵۵	۴۵۳	سيد لاد
۹۷ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۲۳	...		۷۷۳	۴۷۶	لاله بيدگ
۲۱۰ - ۱۹۶ - ۱۷۴ - ۱۶۶		رای لون کرن	۵۰۶	لاکھا
۴۲۴ - ۴۱۳ - ۴۰۴ - ۲۸۷ - ۲۲۱	...		۶۳۱	۴۹۶	...			لال ديو (لعل ديو)
۱۷۴	...	لونا (فيل)	۸۰۱	۷۵۰		لاله پور بيربر
۵۷۸ - ۵۱۶ - ۳۱۸	...	لوهرچک	۷۳۳	۷۲۴	۷۱۶	...		لچھمي نراين
۶۲۰ - ۵۹۴ - ۴۲۴ - ۴۱۰		لونيہ گانھي	۷۱	۷۰	۶۴	۳۴		لشکر خان مير بخششي
۶۲۹ - ۵۳۱	...	لوکھن (لوکن)	۱۲۴	۱۲۳	۱۲۱	۱۰۴	۹۳	۷۳
۶۴۹	...	لودي پسر قذلو	۱۲۷
۷۷۶	...	الوس لوحاني (نوحاني)	۳۶۷		لشکر خان بقلاني
۶۶۱ - ۱۶۵	...	ليلي (محبوبہ مشهوره)	۷۸۸	۷۶۵	۷۱۸	لشکري
		* حرف مييم *	۳۰۵		لطيف حسين
۴	...	رای مانسنگه ديوهرة	۴۰۵	۳۹۶	۳۶۹	۳۶۷		لطيف خواجه
۳۱ - ۱۴ - ۱۱	۶	راجہ مانسنگه (کدور)	۸۰۴
۸۷ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۲ - ۴۳ - ۴۰ - ۳۳			۴۴۴		لظفي کوکره
۱۹۱ - ۱۸۵ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۶۶			۷۸۱		لطيف خان
۲۴۸ - ۲۴۳ - ۲۳۸ - ۲۱۸ - ۲۱۶ - ۱۹۶			۷۹۳		لطفاي شيرازي
۳۵۳ - ۳۴۵ - ۳۴۲ - ۳۳۶ - ۲۸۸ - ۲۸۰			۱۶۰	۱۰۴	۷۲	۵۷	۴۹	لعل کلانوت
۴۶۷ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۳۷۲ - ۳۶۷ - ۳۶۵			۵۹۹		لعل بيدگ گانه
۴۸۹ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۷۶ - ۴۷۳ - ۴۶۶			۳۳۷		لقمان بيدگ
۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۴۹۲ - ۴۹۱			۷۵۳		لقمان حکيم
۵۴۸ - ۵۲۵ - ۵۲۰ - ۵۱۸ - ۵۱۵ - ۵۱۴			۳۶۵		لکھمي سندر (فيل)
۵۸۱ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۰			۶۰۰		لکھمي داس

۷۴۹ - ۷۴۷ ...	ماه بانو همشیره خان اعظم	۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۱ - ۶۰۵ - ۵۲ - ۵۸۲
۱۱۴ - ۸۴ - ۸۳ - ۳۵	شیخ مبارک پندر مولف	۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۴۷ - ۶۴۱ - ۶۳۲ - ۶۳۱
۶۴۲	۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۹۷ - ۶۵۱
۵۱۶ - ۴۶۲ - ۳۱۸ - ۲۸۰	هید مبارک	۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۳۳ - ۷۲۴ - ۷۲۰
۵۰۳ - ۴۹۶ - ۴۷۹ - ۴۷۴	مبارک خان	۸۰۸ - ۸۰۶ - ۷۸۷ - ۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۷۰
۶۳۹ - ۶۲۶ - ۶۱۲ - ۵۲۳ - ۵۱۳ - ۵۰۸	...	۸۳۳ - ۸۲۷ - ۸۲۴ - ۸۲۱ - ۸۱۰ - ۸۰۹
۷۸۱ - ۷۸۰ - ۷۰۲ - ۶۴۹	۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۷ - ۸۳۴
۵۹۹	خواجه مبارک	۳۱۷ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۸۷ - ۳۴
۷۷۳ - ۶۳۴ ۶۳۳	مبارز بیگ	۴۸۶ - ۴۸۱ - ۴۷۹ - ۴۷۴ - ۳۶۵ - ۳۵۳
۸۳۸	مبارک کوناری	۵۷۰ - ۵۴۷ - ۵۱۴ - ۵۱۳ ۵۱۰ - ۴۹۲
۵۳۳ - ۳۷۳ - ۳۶۳ - ۳۵۳ - ۱۲	متهدا داس	۸۳۳ - ۸۲۰ - ۷۷۳ - ۵۷۵
۷۰۳ - ۶۷۰ - ۶۲۳	۱۱۰ - ۸۱ - ۸۰ - ۵۶ - ۴۹ - ۳۴
۲۳۱	متی افغان (محمود خان) (شف محمود)	۶۹۶ - ۴۱۳ - ۴۰۲ - ۳۱۸ - ۱۶۷ ...
۱۹۴ - ۹۱ - ۹۰ - ۷	مجاهد خان (دیوان)	۳۵۳ - ۵۹ - ۵۶ - ۴۹
۵۱۱	۵۱۵ - ۵۱۳
۱۰۱ - ۹۶ - ۸۳ - ۷۱ - ۲۲ - ۲۱	مجنون خان	۸۱
۶۵۰ - ۱۳۱ ۱۱۸ - ۱۰۸ - ۱۰۴	۶۴۹ - ۴۰۰
۶۶۱ - ۱۶۵ ...	مجنون (عاشق مشهور)	۸۳۷ - ۴۰۰
۲۱۶ - ۱۶۶	مجاهد بیگ	۷۱۶ - ۲۴۳
۲۵۹	مجلس دلاور	۳۲۲
۲۶۰	مجلس پرتاب	۳۴۰
۲۸۶	مجد الدین	۳۴۲
۴۴۰	مجاهد کنبو	۵۷۳
۲۶۰ - ۲۵۹ - ۳۳ - ۴	محمد قلی خان	۶۱۱
۷۷۵ - ۶۴۰ - ۵۸۵	۶۱۵
۲۲۶ - ۵	سلطان محمد خدا بنده (شف خاء)	۷۱۶ - ۶۴۴
۶۶۶ - ۶۴۵ - ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۷	۶۵۴
۱۱۹ - ۵۳ - ۲۴ - ۲۱ - ۵	محمد خان	۶۶۳
		مادهو سنگه
		مالدیو
		مانسنگه دریاری
		مان بوادر راول
		مانی (نقاش سابق)
		ماهی بیگم
		مال گسائین
		ماه بیگ
		راجہ مان
		ملک مانی
		مادر ابوالفضل مولف کتاب
		مادهو
		راجہ مانو
		ماما آغا
		مادهو داس
		مایقوون بن باقی آقا

۴۶۳ - ۵۱۱ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۳ - ۵۸۴
 ۶۰۵ - ۶۴۹ - ۶۷۰ - ۸۰۹
 شیخ محمد مونگیري ۱۴۲
 شیخ محمد غزنوي ۶۲ ۱۶۷ - ۳۴۹ - ۳۹۹
 ۱۴۳۹ - ۱۴۱۶
 مولانا محمود آخوند ۷۱ ۳۴۹
 سید محمد امروغی ۷۷
 میر محسن رضوي مشهدي ۷۷ ۷۸ - ۳۵۳
 سید محمد موجي ۸۷ ۳۵۳
 محسن (خان) ۸۸ - ۱۰۵ - ۱۲۳ - ۱۳۳
 ۱۶۰
 میرزا محمد حکیم (شف خاء) ۱۰۹
 میرزا محمد جالیر ۱۲۳
 شیخ محمد پسر بایزید (برادرزاده دارود) ۱۳۱
 میر محمود شوکتی ۱۳۹
 محمد امین صاحب توجیه ۱۴۸
 سلطان محمود میرزا ... ۱۴۹ - ۵۹۱ - ۶۳۶
 محترمه خانم (عرف خانم) (شف خاء) ۱۵۱
 ۱۵۵ - ۱۵۲
 محمد تلی شغالی ۱۵۲ ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵
 ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۴۲
 محرم بیگ ۱۵۳
 سید محمد میر عدل (شف سین - و میر عدل) ۱۸۹
 ۲۴۹ - ۴۱۶
 سلطان محمود پیکره ... ۲۱۷ - ۶۲۰
 محي الدين مغربي ۲۲۳
 میرزا محمد سلدوز ۲۳۰
 مولانا محمد امین ۲۳۲

۱۲۰ - ۱۳۴ - ۲۸۰ - ۴۶۸ - ۵۰۹ - ۵۵۶
 ... ۷۰۲ - ۷۱۸ - ۷۲۶ - ۷۷۴ - ۷۹۹
 سلطان محمود (محمد) ۷ ۹۰ - ۹۱ - ۹۵
 ۴۰۹ - ۵۱۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۱ - ۵۹۹
 محمد حسین میرزا ۱۱ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴
 ۳۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴
 ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱
 ۶۲ - ۷۷ - ۳۳۶ - ۷۴۳
 شیخ محمد بخاري ۱۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۷۳
 سید محمود خان بارهه ۱۱ - ۱۴ - ۱۹ - ۴۳
 ۴۷ - ۵۷ - ۷۷
 میر محمد (خان کلان) (شف خاء) ۱۲ - ۱۶۳
 محمود (خان) ۱۶ - ۱۰۵ - ۱۱۹ - ۱۳۵
 ... ۲۲۹ - ۳۲۶ - ۳۶۵ - ۵۹۹ - ۶۴۹
 محمد قلی خان برلاس ۲۱ - ۲۲ - ۷۱ - ۹۶
 ... ۱۰۴ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۶
 میرزا محمد ... ۲۱ - ۳۰۲ - ۴۱۷ - ۴۳۹
 ... ۵۸۵ - ۵۹۹ - ۶۴۹ - ۷۱۸
 محمد قلی خان توبدای ۲۴ - ۴۴ - ۴۷ - ۵۴
 ۱۱۸ - ۱۲۳ - ۱۲۹
 محمد حسین شیخ ۳۴ - ۳۵ - ۱۸۴ - ۴۱۸
 ... ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۲۸ - ۵۲۰ - ۵۹۴
 محمد حسین جاله بان ۳۵
 محب علي خان ۳۶ - ۳۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹
 ۱۹۸ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۶
 ۳۰۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۸۴
 ۳۸۸ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۳
 ۴۳۹ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۲

۴۷۵	محمد سعيد	۴۲۷ - ۳۴۵ - ۲۳۵	محمد زمان (شف زاء)
۴۷۵	شاه محمد عيسى	۶۳۴ - ۵۸۵ - ۵۷۶ - ۵۷۱ - ۴۴۴ - ۴۴۲	
۶۵۴ - ۴۷۶	محمد بيگ	۷۵۱ - ۶۵۲ ۶۴۴	...
۴۹۰	محمد قلي اوزبك	۴۰۶ - ۲۵۱	محمد خان خواص
۵۰۵ - ۵۰۲	محمد بهت كشميري (شف باء)		محمد خان خامه خيل داؤد (معروف به مٺي)
۵۴۰ - ۵۲۳ - ۵۰۶	۲۵۹	(شف مٺي)
۵۰۴	محمد لنڊ	۷۱۵ - ۶۳۸ - ۴۰۳ - ۲۶۲	محمد حسين
۵۰۹ - ۵۰۶	حاجي محمد ترشيزي	۷۹۱	...
۵۰۶	محمد چک	۲۸۱	مولانا محمد يژدي
۵۶۸ - ۵۴۸ - ۵۱۳	خواجگي محمد حسين	۳۸۸ - ۳۰۴ - ۲۹۳	محمد قلي بيگ تورکمان
۷۹۰ - ۵۷۸ - ۵۷۴	۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۴۷۶	
۷۳۱ - ۵۱۶	محمد حسين كشميري	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۶۵۴ - ۶۲۵ - ۵۳۱	
۵۷۰	سلطان محمود غزنوي	۸۰۵	...
۵۷۸	محمد خان كشميري	۳۰۲	محمد علي ارلات
۵۸۲	محمد كوڪه يعقوب كشميري	۵۹۴ - ۳۰۴	محمد توقيباي
۵۸۸	محمد بن حسن (سابق)	۷۱۲ - ۶۰۰ - ۳۵۳ - ۳۰۵	محمد بيگ
۵۸۸	محمد بن ابراهيم	۳۰۹	مولانا محمد تبريزي
۵۸۸	محمد بن احمد غزالي	۳۵۶	خواجہ محمد علي
۵۹۲	شاه سلطان محمود	۴۰۰	ميرزا محمد قاتشال
۵۹۷	مير محمد رضوي	۴۵۳ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۰۳	مير محب الله
۶۳۱ - ۵۹۹	محمود بيگ	۴۷۱	...
۶۰۱	خواجہ محمد حسين	۵۰۱ - ۴۷۳ - ۴۰۴	محمد علي
۶۱۱	ميرزا محمد ديوانه	۴۲۴	شيخ محمد مغل
۶۲۰	محمد كدخدای	۴۵۳	محمود سبزواري
۶۲۲	محمد كاشي	۴۵۳	شيخ محمد هروي
۶۲۵	الوس محمد زئي	۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۴ - ۴۶۰	محمد خان نيازي
۶۳۷	سلطان محمود كوكتاش (سابق)	۶۴۹ - ۶۳۴ - ۶۳۳	...
۶۵۱	محمد يار (دخت زاده گلپدن بيگم)	۴۷۵	محمد علي سلدوز

۸۳۶	میر محمد معصوم بہکری	۶۵۳	محمد خان
۳۶۳ - ۳۵۳ - ۱۶۹	مختار بیگ خان	۷۹۱ - ۶۴۴	محمد خان ترکمان
۶۱۱ - ۵۸۰ - ۴۰۵ - ۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۶۹		۶۶۲	سلطان محمد شاہ روم (پور سلطان مراد)
۸۳۲ - ۶۱۲		۶۶۵ - ۶۶۴	
۵۹۹ - ۵۱۱ ۴۶۵ - ۳۰۸	مختار بیگ (خان)	۶۶۵	محمد پاشا (وزیر)
۷۳۹ - ۶۰۰		۷۱۵	محمد جان بیگ
۶۱۱	مخدوم زادہ	۷۱۵	مولانا محمودی
۴۶۵ - ۲۶۱ - ۲۲۸ - ۲۰۹ - ۷۷	راجہ مدھکر	۷۱۸	محمد مغول
۷۵۰ - ۶۲۸ - ۶۰۴ - ۵۲۶		۷۲۳	شیخ محمد غوث
۵۵۵ - ۳۵۳	مدن چوہان	۷۴۹ - ۷۳۲	محمد خان کاشغری
۳۹۲	مہدی (چیتہ بان)	۷۳۷	محمد سلطان بن ابوالخیر
۱۱۹ - ۳۳ ۲۶ - ۲۵ - ۲۴	محمد مراد خان	۷۳۷	محمد خواجہ خان
۶۶۹ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۶۱		۷۳۷	محمد خان بن شاہ بداق
۲۴۳ - ۷۷ - ۵۸	مریم مکانی والدہ اکبر پادشاہ	۷۳۷	محمد رحیم سلطان
۴۷۱ - ۴۳۱ - ۴۱۶ - ۳۸۳ - ۳۷۳ - ۳۳۷		۷۴۲	خواجگی محمد صالح
۵۶۸ - ۵۵۰ - ۵۲۸ - ۵۱۹ - ۴۹۳ - ۴۸۵		۷۸۱	محمد خان پسر داؤد
۶۱۴۴ - ۶۳۲ - ۵۹۲ ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۴		۷۸۱	محمد خان پسر دریا خان
۷۵۶ - ۷۴۶ - ۷۴۳ - ۷۳۸ - ۷۱۶ - ۷۱۰		۷۸۱	محمد خان پسر دریا خان
۸۱۵ - ۸۰۰ - ۷۹۸ - ۷۹۴ - ۷۷۳ - ۷۶۳		۷۸۱	محمد خان دکنی
۸۳۶ - ۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۱۹ ۸۱۷		۷۸۱	محمد خان پسر احمد خان
۲۶۷ - ۲۳۳ - ۲۱۹ - ۱۴۵	شاهزادہ سلطان مراد	۷۸۱	محمد خان پسر راجہ علی خان
۳۶۱ - ۳۵۹ - ۳۵۶ - ۳۵۳ - ۳۱۲ - ۳۱۰		۷۹۱	میر محمد امین مودودی
۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۳		۷۹۲	محمد خان زنگی
۵۱۵ - ۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۴۲ - ۴۰۴ - ۳۹۳		۷۹۷	محسن پور غازی خان
۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۴۸ - ۵۳۸ - ۵۲۹ ۵۱۸		۸۰۲	محمد لنگاہ
۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۸۱ - ۵۶۸		۸۰۲	محمد خان پور دولت خان
۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۴۱ - ۶۳۹ - ۶۲۸ - ۶۰۵		۸۲۳	محمد بیگ خوبانی
۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۵۱ - ۶۴۸		۸۳۵ - ۸۴۴ - ۸۲۳	محمد قلی بیگ کشمیری

۸۳۸	مرشد توپچی	۷۲۰ - ۷۱۷ - ۷۱۴ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۳
۳۴	مسعود حسین میرزا برادر ابراهیم حسین میرزا	۷۳۹ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۲۱
۴۰ - ۳۷		۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۳
۴۴۴ - ۱۵۳	مسئد علی	۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱
۵۰۳ - ۱۶۷	مسئد عالی (فتح خان) (شف فاء)	۷۱۴ - ۷۸۲ - ۷۶۴ - ۷۵۹ - ۷۵۸ ...
۵۷۴		۱۸۲
۳۲۶	مسئدین علی	مرئضی قلی توکمان ۷۱۸ - ۶۰۸ - ۵۹۱ - ۲۹۱
۵۴۳	حضرت مسیح (عیسی) علیه السلام (شف عین)	مراد قاقشال
۶۸۱		سلطان مراد (حاکم روم) ۶۶۴ - ۶۶۲ - ۳۸۵
۵۸۱	مسئد الملک	مرئضی نظام الملک (شف نور) ۴۵۶ - ۴۰۷
۶۳۸	حکیم مسعود
۷۹۰ - ۷۴۶	مسعود خان حبشی	میر مرئضی سبزواری ۷۴۴ - ۷۰۲ - ۴۵۶
۷۸۲ - ۷۷۰	مسعود بیگ	۷۶۸ ۷۷۴ - ۷۷۹ - ۷۸۸ - ۷۹۴ - ۸۰۱
۷۸۱	مسعود خان پسر راجه علی خان
۲۳۶	ملا مشفق	میر مراد ۶۱۹ - ۵۶۵ - ۵۴۷ - ۵۳۴ - ۵۲۵
۴۷۶	مشتاق بیگ
۷۲۹ - ۶۴۳	گروه مشائیان (حکما)	مراد هزاره ۵۲۵
۵۹۴ - ۵۲۴ - ۴۱۹ - ۳۴۹	سید مصطفی	مرشد قلی چولک ۵۸۵
۶۱۹		مرشد تبریزی ۵۸۸
۴۲۸ - ۴۱۱	مصطفی شروانی	سلطان مراد پور یعقوب بیگ ۵۹۰
۴۹۵	مصیری افغان	مرشد قلی خان ۶۰۸ ۵۹۲ - ۵۹۱
۷۵۳ - ۷۱۲ - ۶۰۱ - ۵۸۶	حکیم مصیری	مرئضی پسر خان اعظم ۶۳۸
۸۴۰ - ۷۸۳		مراد پسر رستم میوزا ۶۴۶
۵۹۱	سلطان مصطفی میرزا	سلطان مراد (دیگر) ۶۶۵
۶۰۵	مصیری خنیاگر	مراد بیگ ۸۰۹ - ۷۷۶
۶۶۴	مصطفی چلپی	مرجان زنگی ۷۸۰
۶۶۴	مصطفی (سعی پیغمبری)	مرئضی خان پسر قیصر خان ۷۸۱
۶۶۵	مصریان	مرئضی قلی حاکم پتن گجرات ۸۳۱

۷۲ - ۳۲۴ - ۳۲۴	۸۰۷ - ۷۱۸	شیخ مصطفی
۶۳	۸۰۱	میر مصطفی قلی
۷۱۸ - ۱۹۹	۸۲۷	مصطفی خان وکیل
۲۹۳	۲۶۲ - ۲۳۷ - ۱۹۴ - ۲۷ ۲۴	مطلب خان
۶۱۹ - ۵۹۳ - ۳۱۴ - ۳۱۴	۱۴۴۸ - ۱۴۱۵ - ۳۹۹ - ۳۶۰ - ۳۵۴ - ۳۰۱	
۸۳۷	۵۲۱ ۵۲۰	
۵۲۰ - ۵۱۹ - ۴۷۳	۶۷ - ۶۲ - ۴۳ ۳۳ - ۲۷ - ۶	مظفر خان (وزیر)
۶۱۹	۱۳۳ ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۰۴ - ۸۶ ۶۹ - ۶۸	
۴۸۱	۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴	
۵۳۰	۱۸۹ ۱۸۰ - ۱۷۹ ۱۶۸ - ۱۴۱ - ۱۴۰	
۵۵۶	۲۶۵ - ۲۵۷ - ۲۵۰ - ۲۲۷ - ۲۱۵ - ۱۹۳	
۶۱۵ - ۶۱۱	۲۹۹ ۲۹۶ ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۰ ۲۸۶	
۶۳۶	۳۰۶ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ ۳۰۱ - ۳۰۰	
۶۵۳	۷۸۸ - ۷۱۴ - ۴۵۷ - ۳۱۵	
۷۴۷	۶	سلطان مظفر خان گجراتی (ننو) (شف نون)
۷۸۱	۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۱۲ - ۴۱۰ - ۴۰۹	
۷۸۱	۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۵	
۷۸۱	۴۹۴ - ۴۷۱ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲	
۸۲۶ - ۸۲۳	۵۹۵ ۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۲۴	
۱۱	۷۰۹ ۶۳۰ - ۶۲۹ ۶۲۸ - ۶۲۴ - ۵۹۷	
۲۸۵ - ۲۸۱ - ۱۷۹ - ۱۵۸ - ۲۷ - ۲۴	۷۲۵	
۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۸۷ - ۲۸۶	۲۱۳ - ۲۰۹ - ۲۰۶ ۱۶	مظفر حسین میرزا
۳۱۹ - ۳۱۵ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵	۲۸۸ ۲۶۶ - ۲۶۱ - ۲۳۳ ۲۱۵ - ۲۱۴	
۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۲۱	۶۵۰ ۶۱۵ - ۶۱۴ - ۵۹۲ - ۵۸۴ - ۳۸۶	
۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۴۸ - ۳۳۸ - ۳۳۲ - ۳۳۱	۷۴۳ - ۷۱۱ - ۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۵۸	
۳۹۹ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۷۶	۷۸۷ - ۷۸۲ ۷۷۱ - ۷۷۰ ۷۶۹ ...	
۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۰۵ - ۴۰۱ - ۴۰۰	۱۲۳ - ۲۴	مظفر مغل
۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۳۹ - ۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۲	۲۴۸ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۳۱	سید مظفر (میر)

۶۲۱ - ۲۴۹ - ۱۲۵	مقصود علي	۷۳۳ - ۷۱۴ - ۴۷۹ - ۴۶۱ - ۴۵۹ - ۴۵۰
۲۶۲ - ۲۳۳	مقصود دنده	۷۸۷ - ۷۵۶
۳۰۴	مقصود علي كور -	۴۰ ۲۴
۳۷۰	مقصود ملازم معصوم	۱۶۰
۶۱۶ - ۶۰۲ - ۴۳۷ - ۴۱۹	مقصود آقا	۶۵ - ۴۴ (قدس سره)
۷۳۴ - ۵۸۹	مقصود بيگ	۷۹۸ - ۱۸۴
۶۳۶	مقيم (سابق) برادر شهيد خان	۱۰۴
۶۴۴	مقصود (ميرآب)	۲۲۷ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۴۸
۷۷۹	مقرب خان	۳۰۹ ۲۸۵ -
۳۲۰	مكند زميندار	۳۴۹ - ۲۱۸
۳۴۹	مكت سين	۲۹۶
۳۶۵	مكت (فيل)	۴۱۱ - ۴۰۳ - ۳۹۹ - ۳۲۴
۴۷۵ - ۴۳۶ - ۴۲۴	راجه مكت من	۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۴ - ۴۱۹
۵۹۴ - ۴۹۵ - ۴۲۴ (خان)	مكمل بيگ مرصدي	۸۲۵ - ۶۶۶ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۵ - ۵۳۱
۸۳۴ - ۸۰۷ - ۶۱۰	مكند ديو (راى)	۸۰۷ - ۷۰۰ - ۵۹۹ - ۵۲۰ - ۴۷۵
۷۱۸	شيخ مكهن	۵۴۹
۱۵۳	ملك علي	۶۱۹
۱۹۲	ملك محمود	۸۳۴
۷۸۵ - ۵۲۷ - ۳۴۳	ملك علي	۶۳۵ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۳۸۹ (مغل)
۳۵۳	ملك درويش جانوهه	۶۷۲ - ۶۶۳
۵۷۴	ملول راى (فيل)	۳۳۱
۸۱۴ - ۷۱۸ - ۶۲۳ - ۶۰۹	ملك محمد	۱۴ - ۱۲
۸۱۷		۱۹۹ - ۴۱ - ۲۵ - ۶ (خان)
۶۱۹	ملك زر بخش	۸۳۴ - ۸۰۱ - ۷۸۴ - ۷۶۷ - ۶۴۹ - ۴۳۷
۶۲۰	ملك دهن	۴۶۳ - ۴۴۹ ۴۲۱ - ۳۹۱ (بخشى)
۶۶۳	سلطان ملك شاه سلجوقي	۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۵ - ۵۱۱
۶۶۵	ملك صالح سلطان	۶۶۶ - ۶۷۰
۷۱۸	ملك رستم مول	۲۵۱ ۱۱۸

۶۵۰	منو خان لوحانی	۷۴۲	راجہ ملوک چند
۶۹۹	منچو	۷۹۸ - ۷۹۱ - ۷۷۳ - ۷۶۹	ملک شیر
۷۳۷	منکا تیمور	۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸	منعم خان خانخانی
۸۱۵ - ۷۸۷ - ۷۴۵	منوچہر	۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۱ - ۶۰	
۷۶۷	مندی	۸۹ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۳	
۷۹۱	منصور خان حبشی	۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳	
۷۵۸ - ۴۶۴ - ۴۰۴ - ۱۹۴ - ۵۸	موید بیگ	۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲	
۴۳۶ - ۴۲۴ - ۴۰۲ - ۲۱۰	موتہہ راجہ (موتہہ)	۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۰۹	
۷۳۳ - ۶۶۹ - ۶۶۲ - ۶۴۱ - ۶۰۳ - ۵۸۱		۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳	
۵۲۱ - ۵۲۰ - ۴۷۸ - ۴۳۲ - ۳۲۶	موہن داس	۱۴۴ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱	
۴۱۴	موسیقی بہیلم	۴۱۰ - ۱۹۳ - ۱۸۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۴۸	
۵۰۲	قاضی موسیٰ	۷۵۴ - ۶۶۱ - ۶۱۰	
۷۸۷ - ۷۸۲ - ۷۷۲ - ۶۵۳ - ۵۰۹	مومن	۱۹۳ - ۱۱۶	خواجہ شاہ منصور شیروازی (وزیر)
۵۱۰	موسیقی ملازم سید حامد	۲۵۷ - ۲۵۰ - ۲۲۷ - ۲۱۶ - ۲۰۳ - ۱۹۴	
۵۵۳	موانکان	۳۴۲ - ۳۲۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۲۹۲ - ۲۸۲	
۵۸۸	امام موسیٰ کاظم رح	۶۲۱ - ۴۱۰ - ۳۴۳	
۶۱۹	شیخ مودا	۶۴۹ - ۲۲۱	منوہرداس (پسر رای لون کرن)
۸۰۷ - ۷۶۷ - ۶۱۹	شیخ مودود (خواجہ)	۷۷۱ - ۷۶۹ - ۷۱۸	
۶۲۱	خواجہ محمد مومن	۲۷۱	منصور (سابق)
۶۲۱	موسیقی ملازم یادگار	۵۵۴	منسلیک
۶۶۳	موسیقی سلجوقی	۵۵۶ - ۵۵۵	منصور خان (سابق)
۶۶۴	موسیقی خان (شاہ روم)	۵۹۴	منیہ دکنی
۶۷۰	موسیقی نظام الملک	۶۴۴ - ۵۹۷	میر منیر
۶۹۹	موتی	۶۲۳ - ۶۰۱	منجمان یونانی
۷۱۸	موسیقی ترکمان	۶۹۸ - ۶۲۳ - ۶۱۶ - ۶۰۱	منجمان ہندی
۷۸۱	موسیقی خان پسر بہرام خان	۶۲۳	منجمان فارسی
۸۰۲	شیخ موسیقی قادری	۶۲۳	منجمان کشمیری
۸۰۹ - ۸۰۸	قاضی مومن	۶۴۹	خواجہ مندوری

میرک خان کولابی	۶۷ - ۳۵ - ۳۴	مهرو علي خان سلدوز (کولابی)	۲۶ - ۲۴
میرزاده علي خان	۱۳۳ - ۱۰۵ - ۸۷ - ۴۵		۲۱۴ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۱۵۴ - ۱۵۲ - ۱۳۸
	۳۹۸ - ۳۰۸ - ۲۶۲ - ۱۹۵ - ۱۷۹ - ۱۳۵		۳۲۰ - ۳۰۵ - ۲۸۷ - ۲۴۵ - ۲۳۲ - ۲۱۵
	۴۶۲ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۳۹ - ۴۱۶ - ۳۹۹		۴۴۵ - ۴۴۲ - ۳۳۱ - ۳۲۱
	۵۲۲ - ۵۱۶	مهديس داس	۵۸۰ - ۸۱
میرزا کوکه خان اعظم (شف خاء)	۶۳ - ۶۲	مهتر خان	۳۱۵ - ۳۰۷ - ۱۷۴ - ۱۶۶
	۳۰۸ - ۲۵۰ - ۱۶۵ - ۱۴۷ - ۸۶ - ۷۹ - ۶۴		۷۹۳ - ۳۷۰ - ۳۳۱
	۷۱۲ - ۶۵۵ - ۶۴۷ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۳۰۹	مهمان بیگم	۲۶۷
	۸۰۲ - ۷۹۰ - ۷۸۵ - ۷۴۹	مهدي قاسم خان	۳۵۳ - ۳۴۵
مولانا میرکلان هروي	۷۶	مهدي سلطان	۴۳۷
سید میرکي پسر میر عبد الکريم	۹۳	مهادیو	۷۱۶ - ۵۵۱ - ۴۹۲
میرزا علي بیگ علمشاهی	۱۰۴ - ۹۹ - ۹۶	قوم مهمنده	۵۱۲ - ۵۱۰
	۲۹۸ - ۱۲۳	مهراون	۵۹۵ - ۵۳۰
میرزا قلی خان	۱۶۰ - ۱۰۴	مهتر یاری	۵۶۹ - ۵۵۲
میرزا بیگ (قاقشال)	۳۰۴ - ۲۹۹ - ۱۱۸	مهرو نگار خانم	۵۵۵
	۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۹	مهاسنگهه	۸۳۹ - ۸۰۸ - ۷۷۰ - ۷۶۳
	۵۸۵ - ۵۶۹ - ۵۵۲ - ۵۲۶ - ۴۹۵ - ۴۳۱	میرزا خان (خانخانان) پسر پیرام خان (شف خاء)	
	۶۶۸		۱۹۶ - ۱۸۵ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۶
مولانا میرزا جان	۷۴۷ - ۲۳۲		۳۸۰ - ۳۷۵ - ۳۲۷ - ۳۰۹ - ۲۹۷ - ۲۳۸
میرکي خان	۲۹۸ - ۲۹۱		۴۰۴ - ۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۹۴ - ۳۹۳ - ۳۸۹
میرزا قلی توبقی	۳۳۲		۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۱۳ - ۴۰۹
سید میان	۳۴۹		۷۷۳ - ۷۱۵ - ۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۲۶
میرک حسین برادر عرب	۳۸۹		۷۷۷
میرم بیگ	۴۱۰	میرخان یساول	۱۰۵ - ۳۰ - ۶
میرک بلق	۴۱۲	میرزایان	۱۸ - ۱۷ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹
میرک بیگ	۷۱۸ - ۴۱۲		۲۹ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۱ - ۱۹
میدنی رای	۵۲۴ - ۴۵۳ - ۴۳۶ - ۴۲۴ - ۴۱۳	میرزا علي (بیگ)	۴۸۱ - ۷۱ - ۴۰ - ۲۰
	۵۸۱ - ۵۳۱		۷۱۸ - ۵۱۶ - ۵۱۵

۷۸۷	میرزا علي ايلچي	۴۵۳ - ۴۲۹ - ۴۲۴ - ۴۱۳	ميان بهادر (بيان)
				* حرف نون *		
۹۰	زاهيد بيگم	۷۹۲ - ۷۶۵ - ۷۵۷	...
۱۱۸	ناصر بيگ	۴۳۷ - ۴۲۲	ميرک افضل
۲۳۶	صوفي ناصر	۶۲۸ - ۵۳۰ - ۴۲۴	ميرزا قلبي مغل
۸۲۶ - ۵۲۶ - ۴۷۶ - ۳۴۶				زاد علي	۴۳۷	ميرک يوسف
۴۸۹	ناهر راو	۷۳۹ - ۴۳۹	مير عدل
۵۴۰ - ۵۲۳ - ۵۰۵				نايگان کشمير	۴۹۶ ۴۷۴	ميرزا علي اکبر شاهي (شف عين)
۵۱۱	ملا ناظر ديوان	۵۰۹ - ۵۰۳	...
۸۰۲ - ۶۰۹ - ۶۰۸				ناهر خان	۴۸۱	خواجه ميرکي
۶۳۶	ناصر ميرزا سابق	۵۳۹	ميرزا خان سبزواري
۶۶۳	ناقوس پرستان	۵۸۰	مير پور کاسو
۷۴۶	نازو	۵۸۵	سيد مير علي
۸۱۰ - ۷۷۱				خواجه ناظر	۶۰۲	ميرزا قلبي ملازم جاني بيگ
۷۹۶	ميرزا ناصر	۶۱۲	ميان لهري (فيل)
۲۸۴ - ۹۵				شيخ نجم الدين قردوسي	۶۱۶	ميوه خان
۲۹۳ - ۲۶۶ - ۱۹۸				ميرزا نجات خان (نجات)	۶۲۰	ميان خان نبيرو امين خان
۳۲۱ - ۳۲۰				...	۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۲۰	محمد ميرک
۲۰	نديم بيگ	۶۲۱	حاجي ميرک
۱۵۱	نديم قبوزي	۶۴۶ - ۶۱۹	ميرک جلاير
۶۳۴	نديم کوکة (ملازم جاني بيگ)	۶۵۰	ميرزا بيگ قديمي
۷۴۶	نذر خان (بدر خان) (شف باء)	۶۶۳	ميگائيل سلجوق
۲۲۰ - ۱۹۰ - ۶۶ - ۴۱				راي نوئين داس	۷۶۵ - ۶۷۰	ميان خانو (خان)
۴۲۴	۷۰۲	ميرزا علي اسلام آبادي
۲۹۴	نوئين داس گهلوت	۷۹۴ - ۷۹۱ - ۷۱۸ - ۷۱۵	مير هزاره (هزار)
۵۸۳ - ۴۱۷				نوئين بومي	۷۹۱ - ۷۱۸	مير حاج (خواجه يحيى) (شف ياء)
۵۷۲	نوئين مصر	۷۹۲	...
۵۸۰	نرو چارن	۷۸۶	مير خواجه پور سلطان خواجه

۲۲۷ - ۱۳۰	شیخ نظام	۶۱۰	فرنگه دیو پور جاگا پرتاب
۱۵۱ - ۱۵۰	میر نظامی اتالیق شاهرخ میرزا	۷۱۸ - ۶۴۴	فرورداس
۲۳۲ - ۹۵	شیخ نظام الدین اولیا (نظام)	۲۴۳	نیشورنا (زن فرنگی)
۷۱۸ - ۴۶۴ - ۲۶۷	میر نظام	۲۲۸ - ۱۹۵	قوم نصاری (فرنگ) (شف فام)
۳۹۳	نظامی گنجوی رح	۶۶۸ - ۶۳۸ - ۲۷۲ - ۲۵۶ - ۲۵۴ - ۲۵۳	
۶۰۰ - ۵۹۷ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۷۹	نظر	۶۸۱	
۴۸۱	نظر افغان	۲۷۱	نصیرولی
۷۱۸ - ۴۹۲	نظریگی	۶۱۹ - ۴۷۱ - ۴۲۴ - ۴۱۳ - ۳۱۴	نصیب ترکمان
۶۲۱	نظام الدین (ملازم یادگار)	۴۲۴	مید نصرالله
۶۴۹	نظام خان سور	۴۳۸ - ۴۲۹	نصیرا (ملازم نثر)
۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۴ - ۶۷۰	نظام الملکیان	۴۸۸	نصرت خان بلوچی
۷۹۲ - ۷۸۲ - ۷۶۱		۵۸۰	نصیر خان اڈیسہ
۷۰۲	نظر خان	۵۹۹ - ۳۵۳	نصیب دیوانہ (نقیب)
۷۷۲	نظام الدین حیدر	۶۴۹ - ۶۴۱ - ۶۱۲	نصیب خان
۵۷۰ - ۴۰۵	نعمت خان (ملا میر)	۶۴۹	نصو سروانی
۷۵۱	نعمت اللہ قاصد	۶۵۴ - ۶۵۰	نصیر خان میانہ
۱۰۴ - ۸۹ - ۸۷ - ۳۵ - ۳۴	نقیب خان	۷۴۴	نصیب الملک
۵۴۲ - ۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۱۵ - ۳۰۷ - ۲۸۷		۷۸۱	نصیر خان دکنی
۵۴۹		۱۶۱ - ۱۱۹ - ۲۲	نظر بہادر
۶۲۳	نقرہ (لولی)	۲۸	ملا نظام الدین لاری
۷۴۷	نقبای نساب	۷۱	نظام افغان
۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱	نیل (عاشق سابق)	۴۰۸ - ۴۰۳ - ۲۸۰ - ۲۰۵ - ۷۸	نظام الملک
۴۱۱	ننو (مظفر گجراتی) (شف میم)	۷۸۴ - ۷۷۷ - ۷۰۹ - ۵۱۱	
۵۵۱	نندی (پرستار مہادیو)	۴۱۱ - ۴۰۳ - ۹۱	خواجه نظام الدین احمد
۶۴ - ۴۲ - ۲۷ - ۲۵ - ۲۴	نورنگ خان	۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۴	
۳۹۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۵۳ - ۲۵۱ - ۱۹۸		۵۲۴ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۷۱ - ۴۵۴ - ۴۵۳	
۴۵۳ - ۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۱۳ - ۴۰۵		۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۰۵ - ۵۳۱ - ۵۳۰	
۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۱۱ - ۴۵۴		۶۵۵	

۶۴۴ - ۳۸۳ - ۳۴۹
 ۵۲۰ الوس نيازي
 ۶۰۰ نيرم سال
 ۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۳ گروه نيکچري
 * حرف وارو *
 ۵۵۱ - ۵۴۹ - ۵۰۸ واحد صوفي
 ۸۳۴ - ۸۱۷ ميرزا والي (ولي)
 ۲۰۸ - ۱۴۲ - ۷ وجيه الملك
 ۷۴۴ - ۶۳ شيخ وجيه الدين
 ۳۱۳ وجهي يساول
 ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۲۵ وحدت علي (قاريكي)
 ۶۴۲
 ۱۹۸ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۶۴۰ - ۴۷ وزير خان
 ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶
 ۳۹۹ - ۳۷۰ - ۳۳۸ - ۳۲۷ - ۳۱۶ - ۲۹۷
 ۴۴۰ - ۴۳۵ - ۴۳۲ - ۴۲۰ - ۴۱۶ - ۴۰۵
 ۴۸۰ - ۴۷۹ - ۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۵۰ - ۴۴۸
 ۷۷۹ - ۷۱۵ - ۵۳۴ - ۵۳۰ - ۵۲۵ - ۵۱۱
 ۲۹۳ - ۲۹۱ - ۱۸۰ - ۱۴۱ - ۱۰۴ وزير جميل
 ۴۶۸ - ۴۳۱ - ۴۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۲
 ۵۶ محمد وفا
 ۷۶۰ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۵۹۹ وفادار (خان)
 ۷۹۴
 ۷۹۳ - ۲۰۵ وفا خان
 ۳۰۵ وفا بيگ
 ۱۵۱ وقاص سلطان
 ۷۸۷ - ۷۸۱ - ۵۳ ولي خان
 ۶۱۹ - ۴۲۴ - ۳۰۳ - ۲۰۸ شيخ ولي

۶۳۸ - ۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۲۰ - ۵۹۷
 ۶۵۱
 ۱۰۱ - ۵۰ نور بيضا (اسپ)
 ۶۸۱ - ۶۷۵ - ۸۹ حضرت نوح عليه السلام
 ۶۸۴
 ۱۴۴ حڪيم نور الدين پسر مولانا عبد الرزاق
 ۱۵۴ نور بيگ برادر محمد قلي
 ۳۵۳ - ۱۹۹ - ۱۹۱ نورم قليج (نور قليج)
 ۸۳۹ - ۸۳۸ - ۵۳۸ - ۵۱۷
 ۲۸۶ - ۲۵۹ نولكا (نونكا) مادر داؤد
 ۴۱۲ - ۳۰۴ نوروز بيگ
 ۳۹۶ - ۳۲۱ نورم پسر ترخان (نور محمد)
 ۳۹۷
 ۳۳۶ حاجي نور الدين
 ۴۷۳ - ۳۶۴ نور محمد خواجه خضري (نورم)
 ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۵۸۵
 ۵۷۱ - ۳۶۵ نورم بيگ
 ۴۳۹ نوروز علي قاقشال
 ۵۰۴ نورنگ خان كشميري (ديگر)
 ۶۵۰ - ۶۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۳ نورم كوكه
 ۷۱۳ - ۶۱۷ - ۵۹۵ قاضي نور الله
 ۶۳۳ نور الدين
 ۷۱۸ نويان بيگ
 ۷۴۲ - ۷۳۶ نوكل قزاق
 ۷۵۱ نوراي احدي
 ۸۰۹ نور الدين محمد خويش محب علي خان
 ۱۲۳ - ۱۱۸ - ۸۷ نيابت خان (عرب) (شف عين)
 ۳۴۸ - ۳۴۰ - ۳۳۸ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۷

۲۰۰ (مرزبان جيسلمير)	۸۰۷ - ۷۱۸
۴۱۸ (فيل)	۵۲۰ - ۵۱۳ - ۴۹۶ - ۴۷۱ - ۴۶۷ ولي بيگ
۵۲۶	۷۸۵ - ۷۵۰ - ۷۴۶ - ۶۱۹
۷۴۳ (ميرزا كيقباد)	۵۹۱ ولي سلطان
۷۹۲	۶۰۳ حافظ ولي
۸۲۰ (هره زاي)	۸۰۴ - ۷۱۸ ولي محمد
۸۲۳ (اسپ)	۷۹۴ - ۷۸۸ ونکو بومي
۶۱۹ - ۴۹۶ - ۳۵۳ - ۳۱۳ هزاره بيگ	۵۹۹ - ۱۴۹ سلطان ويس کولابي
۸۰۰ - ۷۱۸	۷۷۱ - ۷۷۰ - ۶۱۲ خواجه ويس
۷۷۶ - ۶۶۹ - ۶۵۲ - ۴۴۵ - ۳۶۴ قوم هزاره	* حرف هاء *
۸۲۲	۲۰ هانمو پسر عماد
۵۱۹ - ۵۱۵ - ۲۵۱ (هلال آفتابچي)	۱۲۴ - ۱۲۳ - ۹۵ - ۷۱ - ۲۱ هاشم خان
۶۳۵ - ۵۵۳ (هلاکو خان)	۱۶۰ - ۱۳۰
۳۲۰ - ۲۹۹ - ۲۹ - ۲۸ - ۱۷ همزبان	۵۵ هايپا چارن
(جهانباني) (جنت آشياني) (همايون پادشاه)	۱۷۴ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۵۹ سيد هاشم (مير)
(شف جيم) ۷۷ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۲۲۸	۳۱۸ - ۲۱۸ - ۲۰۸ - ۱۹۷ - ۱۹۰ - ۱۸۹
۲۵۰	۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۱۳ - ۴۰۳ - ۳۷۱ - ۳۲۷
۳۷۲ - ۱۴۴ (حکيم همام پسر مولانا عبد الرزاق)	۴۳۷
۷۰۳ - ۶۹۶ - ۵۶۶ - ۵۰۰ - ۴۹۶ - ۴۰۵	۴۲۴ هاتهي بلوچ
۵۸۰ - ۳۰۸ (همايون قلي)	۷۱۸ - ۶۱۹ - ۴۷۵ هاشم
۶۵۰ - ۶۳۲ - ۵۱۳ (پور مانسنگه)	۴۹۴ هامان ملازم مظفر گجراتي
۷۲۰ - ۷۱۴ - ۶۶۷	۶۵۲ - ۵۵۰ هاشم بيگ پور قاسم بيگ خان
۶۰۴ (حمير مين) (شف حاء)	۷۶۷ - ۷۴۲ - ۷۲۶ - ۷۱۲ - ۶۶۲ - ۶۵۳
۶۲۰ (برادرزاده امين خان)	۷۹۵ - ۷۹۱ - ۷۸۴
۷۹۲ - ۷۵۱ (همايون پسر ميرزا هليمان)	۸۰۶ - ۸۰۳ هاشم خان خواهرزاده عبدالله خان
۶۰۶ - ۵۶۷ - ۱۸۲ (ميرزا هندال)	۸۳۸ - ۸۱۶
۲۷۳ - ۲۵۶ (هندي نژادان) (هنود)	۴۸۹ هتيا راو
۶۱۲ - ۵۶۹ - ۵۴۱ - ۴۹۹ - ۴۹۳ - ۳۶۶	۴۹ (پتردامي)

۴۰۸	خواجہ یحییٰ نقشبندی (میر جاج) (شف صیم)	۶۷۲ - ۶۶۷
۴۰۴	...	۵۷۲	ہندی پزشکان
۶۱۹	یحییٰ بیگ	۵۷۸ - ۵۷۷	ہندال (ملقب سلطان نصیر)
۷۱۸	میر یحییٰ	۶۴۱	ہندال (یوسف زئی)
۸۷	قاضی یعقوب	۷۱۸ - ۷۱۳	شیخ ہنسور
۸۹	حضرت یعقوب علیہ السلام	۷۹۲ - ۷۷۷	ہندیا بومی
۴۹۶ - ۴۸۱ - ۴۷۴ - ۳۹۰	شیخ یعقوب کشمیری	۲۳۰	ہورل دیو
۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳	...	۸۳۷ - ۸۲۶	ہوشنگ پسر شاہزادہ دانیال
۴۹۶ - ۴۸۱ - ۴۶۹ - ۴۵۰	یعقوب چک کشمیری	۷۱۹ - ۶۳۱ - ۳۲۹ - ۱۳۳ - ۱۰۴	ہیبت خان
۵۱۵ - ۵۰۸ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ - ۵۰۲	...	۱۹۳	ہیرہ بہان (دھیرہ پومان) (ہیرہ پردہان)
۵۵۷ - ۵۵۲ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۶	...	۴۷۵ - ۱۹۹
۶۴۹ - ۵۸۲	...	۶۱۵	ملک ہیبت
۷۱۸ - ۶۱۷ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۴۷۶	یعقوب بیگ	۷۴۶	ہیبت زار
۷۹۹ - ۷۹۱ - ۷۶۰	...	• حرف یاء •			
۵۸۹	میرزا یعقوب	۵	یار علی بیگ ترکمان
۷۹۹	یعقوب بیگ شغالی	۱۳۴ - ۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۲۰ - ۲۶	یار محمد
۶۴۵	یگان سلطان افشار	۶۴۴ - ۴۷۵ - ۲۴۰
۱۶۰ - ۱۲۵ - ۱۰۴ - ۱۳	حاجی یوسف خان	۶۲۳ - ۵۰۹ - ۴۴۶ - ۴۴۳ - ۳۰۵	یار بیگ
۲۲ - ۲۱	یوسف محمد پسر سلیمان (اوزبک)	۴۰۴ - ۳۵۹	یار علی (ناظر)
۱۳۵ - ۲۲	یوسف پسر تاج (پگنی)	۴۷۳	خواجہ یاقوت
۴۴ - ۳۷ - ۳۶	میرزا یوسف خان (رضوی)	۵۰۶ - ۴۹۶ - ۴۷۵	یادگار (یادگار حسین)
۱۰۷ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۹۲ - ۸۸ - ۸۶ - ۴۸	...	۵۸۸	یادگار سلطان زوملو
۳۳۶ - ۲۸۸ - ۲۸۰ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۱۶۷	...	۶۱۸ - ۶۱۷	یادگار کل عمزادہ میرزا یوسف خان
۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۶۴ - ۳۵۳ - ۳۵۰ - ۳۴۴	...	۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۰
۵۱۱ - ۴۶۸ - ۴۶۷ - ۴۶۵ - ۴۵۷ - ۴۲۷	...	۷۰۵ - ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۶	یادگار سلطان شاملو
۵۵۷ - ۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۱۷	...	۷۱۹	یاسین خان
۶۱۸ - ۶۱۷ - ۵۹۵ - ۵۸۱ - ۵۷۶ - ۵۶۴	...	۷۵۷	میرزا یاز
۶۶۷ - ۶۴۴ - ۶۲۷ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۱۹	...	۹۴	شیخ یحییٰ منیری

۲۵۳	قوم يهود	۷۱۴ - ۷۱۳ - ۶۶۶ - ۶۶۲ - ۶۵۴ - ۶۴۹
					* تمام شد *	۷۶۰ - ۷۵۴ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴
						۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵
						۷۹۹ - ۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶
						۸۰۶ - ۸۰۴ - ۸۰۰
						۴۱۰ - ۱۲۵ ... مير يوسف آب باراني
						۱۵۲ يوسف قلبي
						۲۳۱ يوسف بلوچ
						۳۷۵ - ۳۱۸ - ۲۸۰ - ۲۷۹ يوسف خان کشميري
						۵۱۶ - ۴۸۸ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۶۹ ۴۵۰
						۶۵۴ - ۶۱۵ - ۶۱۱ - ۵۴۹ ۵۴۳ - ۵۲۵
						۸۳۸ - ۸۲۱
						۵۲۴ - ۴۹۳ - ۲۲۲ (شف حاء) يونانيان (حکما)
						۵۴۶
						۳۰۸ يونان بيگ
						۴۶۰ يوسف متي افغان
						۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۷۶ ۴۷۵ الوس يوسف زئي
						۵۱۲ - ۴۹۵ - ۴۹۲ ۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۸۵
						۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۲۴
						۸۲۶ ۸۱۴ ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۲۵ - ۵۷۳ - ۵۵۹
						۵۵۵ - ۵۵۳ يونس خان
						۶۲۳ يوسف پرستار يادگار
						۶۳۸ ماک يوسف
						۶۴۹ يوسف کاشي
						۶۶۳ يونس سلچوقي
						۷۹۱ - ۷۹۰ يوسف بوخوردار
						۷۹۱ بابا يوسف علي
						۸۰۰ يوسف پور حميد خان

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعبات و آبها و غیره *

					* حرف الف *					
۶۱۵	قلعه آل	آگره (دارالخلافة) (مسقطر الخلافة) (فتحپور)				
۶۴۰	آب کابل	(شف دال و فاء)	۲۳ - ۲۱ - ۱۹	۹ - ۴		
۷۱۸	آشتی		۲۳ - ۲۱ - ۱۹	۹ - ۴		
۷۳۹	قلعه آهوبه		۲۹	۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸		
۸۱۴ - ۷۴۰	آهن پوش		۶۷ - ۶۶ - ۶۵	۶۴ - ۶۳ - ۶۱		
۷۵۲	آسیر		۶۸	۷۱ - ۷۳ - ۸۳	۸۷ - ۸۹	
۷۹۴ - ۷۶۸ - ۷۶۰	آهوبه		۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۷			
۷۷۶ - ۷۷۲	۷۶۹ - ۷۶۷ - ۷۶۶				قلعه آسیر		۱۹۸ - ۱۷۷ - ۱۶۹ - ۱۶۸	۱۵۶ - ۱۴۴		
۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷							۲۰۳ - ۲۱۲ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۵۱			
۸۰۲ - ۷۸۹ - ۷۸۵			۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۷۱ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۳۰۹			
۷۶۷	آب باری		۳۲۵ - ۳۷۲ - ۴۰۸ - ۵۱۱ - ۵۳۳ - ۵۷۸			
۸۰۸	قصبه آگره		۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۶ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۴۶			
۱۳۳	ابراهیم پور		۶۴۸ - ۶۵۵ - ۶۷۰ - ۶۷۰ - ۷۱۳ - ۷۲۱			
۴۱۵ - ۳۰۹	۲۷۸ - ۸۸ - ۱۹				قصبه آتاره		۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۳ - ۷۵۶			
۸۰۶ - ۸۰۵ - ۴۲۶			۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۸۹			
۴۹۴ - ۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۷۶ - ۳۵۵					اتک بنارس		۸۴۲	۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۱
۶۳۰ - ۵۷۲ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۱۹	...						۲۲۱	۳۴ - ۳۸	...	آندیر
۵۱۳ - ۵۱۰ - ۴۷۵	اتک		۶۹۷ - ۱۷۸ - ۱۶۸ - ۱۶۲	آی محل
۵۶۵	اتک کابل		۱۶۹	قصبه آره
۷۸ - ۶۵ - ۴۴ - ۳۸ - ۳۴					صوبه اجمیر		۲۸۶ - ۲۸۵	پرگنه آره
۱۱۴ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹							۳۶۲	آق سرای
۱۸۴ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۴ - ۱۶۳							۷۱۶ - ۴۳۳	آسام
۲۱۶ - ۲۱۲ - ۲۱۰ - ۱۹۷ - ۱۹۱ - ۱۸۵							۷۳۶ - ۵۷۶ - ۴۴۱	(آب آمویه)		دریای آمویه
۲۶۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۶ - ۲۴۳ - ۲۲۰							۵۱۵	آب باران
۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۴ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۶۸							۵۲۰	آب دره
۴۶۵ - ۴۴۰ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۲۶ - ۳۱۸							۸۲۱ - ۶۶۵ - ۵۹۲ - ۵۸۹ - ۵۵۵			آذر بانیجان

۶۶۳	اردستان	۶۵۵ - ۶۴۸ - ۶۰۵ - ۵۷۴ - ۵۱۲ - ۵۱۱
۸۱۴	قلعہ ارخیل	۷۷۰ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۴۹ - ۷۴۴ - ۶۷۰
۱۰۹	اسکندر پور	۷۷۳
۳۶۶	استرغچ	۵۸۴ - ۵۴۸ - ۲۶۴ - ۶۷ (اوجین)
۵۲۶ - ۴۷۵	استغر (اشغر)	۸۱۱ - ۷۹۵ ۷۶۶ - ۷۱۷ - ۶۹۹ - ۶۲۸
۵۸۸	اسفرنجان	۲۱۷
۸۰۴ - ۲۲۷	اصفہان	۸۰۲ - ۶۶۶
۵۸۹	اصطخر	۱۱ - ۹ - ۸ ۷ - ۶ ۵ احمد آباد
۲۳۲	اقدا (قریہ)	۴۱ ۳۳ - ۳۱ - ۲۷ - ۲۶ ۲۵ - ۱۸
۴۱۵ ۳۳۲	اکبر پور	۶۲ - ۶۱ - ۵۷ - ۵۰ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۲
۳۴۹	اکلی	۴۱۰ - ۴۰۹ - ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۱۹۳
۶۲۲ - ۵۰۵ - ۵۰۴	اکرم بال	۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۲ - ۴۱۹ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۶۰۸	اکھم	۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ ۴۳۷ - ۴۲۹ - ۴۲۸
۷۲۵ - ۶۹۷	اکبرنگر	۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۱ ۴۹۴ - ۴۷۱ - ۴۶۳
۷۳۴	اکبر آباد	۷۷۹ - ۶۹۸ - ۶۷۰ - ۶۴۸ ۵۹۷ - ۵۷۸
۳۹۸ - ۳۲۸ - ۲۸۷ - ۸۸	صوبہ الہاباد (الہاباس)	۷۹۳
۴۶۳ - ۴۳۶ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۴		۴۸۹ - ۴۵۶ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۷۸ احمد نگر
۶۷۰ - ۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۳۳ - ۵۱۱ - ۴۹۴		۶۷۰ - ۶۶۸ - ۵۹۶ - ۵۸۷ - ۵۳۹ - ۴۹۰
۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۲۸ - ۷۲۱		۷۴۵ - ۷۱۷ - ۷۰۲ - ۷۰۰ - ۶۹۹ ۶۹۸
۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۲ - ۸۰۶ - ۸۰۵		۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۱ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱
۸۳۴		۷۷۳ - ۷۷۲ - ۷۶۹ - ۷۶۷ ۷۶۶ - ۷۶۵
۱۹۷ - ۱۹۶	الوگڑھہ (اربدا اچل)	۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۴
۳۶۳	الغ پور	۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵ - ۷۸۴
۵۱۵	کوة الر	۸۲۷ ۸۰۵ - ۷۹۷ - ۷۹۴ - ۷۹۲ ۷۹۰
۵۵۱	چشمہ النج	۷۴۲
۵۶۵	الیاس گڑھہ	۳۲۸
۵۷۱	اللہ بقا (کوة)	۵۸۹ - ۵۸۸
۷۷۳ - ۷۷۰ - ۷۶۹	قلعہ الذنگ (للنگ)	۶۵۳ - ۵۶۶
					 ارک کابل

۸۳۸ - ۸۳۶ - ۵۲۶ - ۲۲۹	اوندچه (اوندچه)	۳۴۹ - ۱۴۴	امروهه
۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۷	۲۸۷ اودهه	۷۲۳	۵۷۵ - ۵۳۷	امزابان
۴۳۶ - ۳۹۸ - ۳۸۴ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸		۶۰۸	۶۰۵ - ۶۰۲	امرکوت
۵۷۴ - ۵۳۳ - ۵۱۱ - ۴۹۴ - ۴۶۵ - ۴۶۳		۶۲۸	قصده امره
۸۳۴ - ۶۷۰ - ۶۵۱ - ۵۷۸	...	۷۲۶	امرتسر
۸۰۰	اوسه	۳۰	اندا پور
۲۲۴ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۱۴۴ - ۹ - ۵	ایران	۴۴۴	۱۵۴	اندراب
۴۹۹ - ۴۸۶ - ۲۸۸ - ۲۶۶ - ۲۲۶ - ۲۲۵		۱۵۴	انجهن
۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۷	۵۸۴ - ۵۴۳ - ۵۳۹	۲۵۷	۲۴۶	انوپ تلو
۶۵۸ - ۶۵۶ - ۶۵۰ - ۶۴۵ - ۶۴۴ - ۶۲۹		۳۷۷	انديجان
۶۷۱ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۵۹		۷۴۷	۴۶۹ - ۴۶۸	انباله
۸۰۳ - ۷۸۷ - ۷۴۵ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۵		۴۷۱	قصده انبريلي
۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۵	۸۲۱ - ۸۱۵	۶۲۷	۵۲۲	اندر کول
۶۶ - ۶۴ - ۴۱	۴۰ - ۳۴	۶۶۴	انکوزيه
۲۱۸ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۳	۱۹۱ - ۱۹۰	۷۱۶	انند پور
۴۳۷ - ۴۲۴ - ۲۶۷ - ۲۲۸	...	۷۲۵	انچه
۴۴۶	ایسا	۷۹۹	انبه چوکا
۷۶۵ - ۷۵۳ - ۷۰۲ - ۵۶۸	۴۸۹ ایلچپور	۸۰۹	آب انجهامتي
۷۰۲	۶۳۹ ايلم گذر	۸۱۲ - ۸۱۱	اندری
۸۲۵	قلعه ایروان	۱۱۷ - ۱۰۹ - ۲۰ - ۴	اوديسه (اديسه)
* حرف باء *		۱۸۰ - ۱۳۱ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸				
۸۲۱ - ۲۳۸ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴	بانسواله	۳۹۹ - ۳۴۱ - ۳۲۰ - ۳۰۰ - ۲۹۱ - ۲۸۱				
۲۲۰	بامري	۴۴۹ - ۴۳۵ - ۴۲۰ - ۴۱۶ - ۴۰۶ - ۴۰۵				
۳۴۶ - ۳۴۵	باغ مهدي قاسم خان	۶۱۰ - ۵۹۲ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۴۷۹ - ۴۶۱				
۴۷۰ - ۳۵۰	بالناتهه قلعه	۶۴۱ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۲۴ - ۶۱۵ - ۶۱۱				
۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۶۲	باریک آب (آب باریک)	۸۰۶ - ۷۹۳ - ۷۰۹ - ۶۵۰ - ۶۴۹	...			
۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۶ - ۵۱۹	...	۷۷۳ - ۲۳۹ - ۱۹۵ - ۴۰	...			اودیپور
۵۱۹ - ۳۶۳	بادام چشمه	۲۰۲	اونت گردن

۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۴۹۳ - ۴۸۶	بارة سندھ	۴۳۳
۷۰۵ - ۶۵۸ - ۶۱۲ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۶۱۳	بارھمولہ	۶۲۷ - ۶۰۱ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۴۸۰
۷۰۸	بارھہ	۸۰۱ - ۷۹۷ - ۷۹۱ - ۵۳۱ - ۵۱۲
۴۳۳ (بچھرا پور)	بازارک	۷۰۲ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۵۱۳ ...
۵۳۲ دریاى بچکوره	قلعہ بامیان	۵۵۳
۴۴۶ بحرا	باغ صفا	۵۷۰ - ۵۵۶
۷۳۸ - ۷۳۶ - ۶۳۶ - ۵۶۷ - ۵۵۳ - ۲۳۶ بخارا	بابا حسن ابدال (شف ہاء)	۵۶۴
۸۰۴ - ۷۴۲	باغ خواجہ حسن	۵۶۷
۴۳۷ - ۶۴ قصبہ بدھہ نگر	باغ خواجگی محمد حسین	۵۶۸
۶۶ قلعہ بدھہ نگر	باغ وفا	۵۷۰
۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ بدخشان	بانی کابین	۵۷۵
۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴	بابر پور	۵۸۲
۳۳۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۶۷ - ۲۲۳ - ۱۶۳	بادل گدھہ (زیناباد)	۶۰۰
۴۳۴ - ۴۱۵ - ۳۸۹ - ۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۵۹	بالا کنڈی (ہالا کنڈی) (شف ہاء)	۶۱۳
۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ ۴۳۵	باغ الہی	۶۱۸
۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۵۶ - ۵۵۳ - ۵۱۴ - ۴۴۶	باغ فتح	۶۳۴
۶۵۴ - ۶۵۲ - ۶۴۱ - ۶۲۵ - ۶۲۲ ۵۸۳	قلعہ باندھو	۷۵۰ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۶۴۸
۸۰۴ - ۷۹۲ - ۷۵۱ - ۷۲۳ - ۷۰۵ - ۶۸۰	...	۷۸۸
۸۲۲ - ۸۱۷ - ۸۱۴ ۸۱۳	بالا پور	۷۰۳
۵۷۸ - ۳۴۹ بدوون	باندھو	۷۵۸ - ۷۱۱
۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۷ - ۱۸ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ بروڈہ	دریاى بان گنگ	۷۱۵
۵۱۲ - ۴۲۹	بابل (بابل گدھہ)	۸۱۰ - ۷۹۸
۴۳۷ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۱۳ - ۱۱ قلعہ بروچ	بتخاک	۴۷۳ - ۳۶۷ - ۳۶۲
۴۳۸	بتھان	۷۱۲ - ۵۱۰
۴۲۹ - ۲۰۷ - ۶۴ - ۴۲ - ۳۳ - ۳۲ بروچ	کوہ بتخوي (بت خوي)	۵۳۲
۶۹۸	گریوہ بتواس	۵۵۹
۹۴ برجپور	قصبہ بچونہ	۶۵ - ۳۸
۴۶۱ - ۴۳۵ - ۴۰۶ - ۱۲۱ - ۱۱۹ بدوون	بجور	۴۸۱ - ۴۷۸ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۱۱۷

۶۶۶ - ۵۹۰	بغداد	۶۳۳ - ۵۸۰ - ۴۶۲
۴۴۴	بقلان	۴۸۹ - ۴۵۶ - ۴۵۵ - ۲۳۳ - ۱۷۷ -
۵۳۰ - ۴۳۷ - ۴۰۸ - ۳۰ - ۲۹	ولایت بکلانہ	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۵۸۷ ۵۶۸ - ۵۵۰ - ۴۹۱
۷۷۰		۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۰۳ - ۷۰۲
۹۰ - ۶۵	ولایت بکر (بہکر) (شف بہکر)	۸۰۵ - ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۱ - ۷۴۶
۶۶۵ - ۵۸۲ ۵۱۹ - ۹۱		۳۴۸
۹۱ - ۹۰	قلعہ بکر	۷۳۲ - ۶۹۷ - ۳۸۶ (برہان پوری)
۳۵۸ - ۳۵۶ - ۳۵۴ - ۱۵۶	بکرام (بکرامی)	۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۵۲ ۷۵۱
۵۱۳ - ۵۱۰ - ۴۷۳ - ۳۷۱ - ۳۶۹ - ۳۶۶		۷۹۰ - ۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴
۵۶۵ - ۵۲۵ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۴		۸۱۸ ۸۰۹ - ۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۹۳ - ۷۹۲
۶۴۲ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۵۶۹ - ۵۶۸		۸۲۷
۷۱۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲		۴۱۵
۵۱۰ - ۳۵۹	حصار بکرام	۶۹۷ - ۴۳۸ - ۴۳۳ (ہرم پترا)
۸۰۹ - ۷۳۳	بکوم پور	۸۰۹ - ۷۱۶
۱۱۹	بگلہ	۵۹۷ - ۴۵۴ - (بریرہ)
۲۸۷	بگسر	۵۲۴
۱۲۰	شہر بلگتھہ	۷۹۹ ۵۳۳
۵۱۵ - ۴۸۷ - ۴۷۹ - ۲۳۶ - ۱۵۲	بلخ	۵۵۹
۸۰۴ - ۷۳۸ - ۷۳۶ - ۵۵۶		۶۱۸
۴۸۸ - ۴۷۵ - ۲۴۱ - ۲۳۵	بلوچستان	۶۶۴
۶۴۶ - ۵۸۵		۷۸۸
۳۹۹	بلکنہ	۵۱۹ - ۲۱۳ - ۶۵
۴۱۰	بلیلیہ	۱۴۴
۴۸۴	بلندری	۷۸۷ - ۶۲۸
۵۲۰	بلند خیل	۷۱۱ - ۶۶۷
	بنگالہ (صوبہ بنگ) (ممالک شرقی) (شرقی دیار)	۸۲۸
۴۰ ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۴	(شف شین)	۵۸۰
۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۰ - ۷۹ - ۷۱ - ۶۹		۶۲۴

۶۳۲	بندر سنگانو	۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۵
۶۳۸	بنگلور	۱۵۷ - ۱۴۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۲ - ۱۱۸
۶۳۸	بندر دیو	۱۶۸ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹
۶۵۵ - ۶۳۸	بندر بالول	۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۶۹
۶۶۸	بندر ریگ دژ	۲۵۹ - ۲۴۳ - ۲۳۱ - ۲۲۷ - ۱۹۶ - ۱۹۳
۷۲۶	بن پور	۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۶۵
۲۰۲ - ۱۸۴	بوزدی (لوزدی)	۳۰۶ - ۳۰۴ - ۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۲
۲۰۱	قلعہ بوزدی	۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۰۹ - ۳۰۷
۵۵۹ - ۴۸۰	بولیاس	۳۷۲ - ۳۴۱ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۱ - ۳۲۹
۷۱ - ۶۹ - ۴۰ - ۲۱ - ۲۰ - ۴	صوبہ بہار (ولایت بہار)	۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۴
۱۱۶ - ۱۰۵ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۹۰ - ۷۹		۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۴
۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱ - ۱۱۷		۴۳۱ - ۴۲۰ - ۴۰۸ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۹۹
۱۷۶ - ۱۶۸ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۸		۴۶۰ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۲
۲۸۱ - ۲۲۷ - ۲۱۵ - ۱۸۹ - ۱۸۰ - ۱۷۹		۵۲۹ - ۵۲۵ - ۵۱۱ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۶۳
۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۰ - ۲۸۴ - ۲۸۳		۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۳۴
۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۰		۶۴۱ - ۶۳۱ - ۶۱۵ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۵
۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۲۹ - ۳۲۵		۶۷۰ - ۶۶۷ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۴۷
۴۰۲ - ۳۹۸ - ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۷۸		۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۷۲ - ۶۷۱
۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۴۳۶ - ۴۰۸		۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۴ - ۷۵۰ - ۷۴۶
۵۲۵ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۷۹ - ۴۶۸ - ۴۶۵		۸۰۶ - ۷۸۶ - ۷۸۴ - ۷۷۹ - ۷۷۳ - ۷۷۰
۶۰۱ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۳۴ - ۵۲۹		۸۳۴ - ۸۲۷ - ۸۲۴ - ۸۲۱ - ۸۱۰ - ۸۰۸
۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۵۵ - ۶۵۰ - ۶۱۱ - ۶۰۵		۸۳۹ - ۸۳۸ - ... - ... - ... - ...
۸۳۴ - ۷۷۳ - ۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۳۹ - ۷۱۱		بنادر فرنگ (جزائر فرنگ) (شف جیم) ۱۴۶ - ۲۹
۸۳۹ - ... - ... - ... - ... -		۲۸۰ - ۱۹۵ - ... - ... - ... - ...
۴ - ... - ... - ... - ... -	قصبہ بہادر جن	۶۰۵ - ۲۸۶ - ۸۸ - ... - ... - ...
۴۵ - ... - ... - ... - ... -	قصبہ بہگوان پور	بنگش ۵۲۰ - ۴۹۴ - ۳۶۲ - ۲۸۸ - ۱۱۷
۸۳۴ - ۴۹۲ - ۳۷۰ - ۸۹ - ... -	شہر بہرائچ	۶۵۸ - ۶۵۱ - ۶۳۹ - ۶۰۱ - ۵۲۵ - ۵۲۱
۵۷۹ - ۳۳۴ - ۱۶۲ - ۱۰۸ - ... -	بھاگلپور	۸۲۰ - ۷۹۰ - ۷۱۵ - ۷۰۲ - ... - ...
						بنود ۵۲۰ - ... - ... - ... - ...

۸۰۹	آب بہار	۶۱۵ - ۶۰۱ - ۱۶۱ - ۱۲۹	قصبہ بہدرک (بدرک)
۸۱۶	قلعہ بہانگیر	۷۷۰	...
۸۳۲	بھنگانو	۳۲۲ - ۲۷۸ - ۲۶۱ - ۲۴۱ - ۱۵۶	شہر بہدرہ
۸۴۲	بہشت آباد	۳۴۶ - ۳۲۴ - ۳۲۳	...
۱۳	'	دریای بیکانیر	۴۱۴ - ۲۴۹ - ۱۵۸	بہکر (بکر) (شف بکر)
۱۱۰	بیتالی	۶۳۷ - ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۴۹۲ - ۴۷۶ - ۴۷۰	...
۷۶۸ - ۷۶۷ - ۶۰۰ - ۲۰۶	بیجا گدھہ	۷۱۱ - ۷۰۲ - ۶۶۶ - ۶۴۲	...
۲۱۴	بدرپور (بدرپور)	۱۸۶	بھوجپور
۷۴۶ - ۴۶۹ - ۳۷۲ - ۳۴۸ - ۲۴۷	دریای بیاض	۲۴۲ - ۲۴۱	آب بہت (رون بہت) (دریای بہت)
۳۶۲	بینی پدراو	۴۷۰ - ۳۷۲ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۳۱۸ - ۲۴۳	...
۷۷۴ - ۷۰۱ - ۶۹۹	۶۷۰ - ۴۰۸	بیجاپور	۵۴۷ - ۵۴۳ - ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۷۹ - ۴۷۶	...
۸۲۷ - ۷۹۴ - ۷۸۹	۷۸۷ - ۷۸۵ - ۷۸۲	۶۰۳ - ۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۵۹ - ۵۵۷ - ۵۵۲	...
۴۱۵	قصبہ بیاک	۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۲۸ - ۷۲۰ - ۶۲۷	...
۵۹۳ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۵۴	بیرم گانو	۴۱۶ - ۲۶۳ - ۲۵۹	ولایت بھائی (ملک بھائی)
۴۶۹	بیروال	۴۳۸ - ۴۳۵ - ۴۳۲ - ۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۱۷	...
۵۴۰	بیرم کلہ (پرم کلہ) (شف پے)	۶۷۲ - ۴۷۹ - ۴۴۸	...
۷۹۵ - ۵۷۴	شہر بیاضہ	۸۲۴ - ۸۰۹ - ۴۳۹ - ۴۳۳ - ۲۵۹	قصبہ بھوال
۵۷۷	بیراتھہ	۳۳۱	قصبہ بہیہ
۷۱۷ - ۵۸۱	بیکانیر	۵۲۲ - ۴۴۴	بہارک
۶۲۰	بیرو	۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۸ - ۵۰۳ - ۴۸۰	بھنبہر
۶۴۱ - ۶۴۰	دریای بیجور (بیجور)	۷۳۴ - ۷۲۴ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۰ - ۵۹۶	...
۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۸۲ - ۷۶۵	۷۶۱ - ۷۵۹	بیر	۵۷۰	بہار (نزد کابل) (شہباز)
۸۱۱	۵۷۶	قصبہ بہار
۷۷۷	قلعہ بیر	۵۸۳	قلعہ بہیلک
۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۲	شہر بیدر	۸۰۳ - ۶۰۱	بہلول پور
* حرف پے *						۶۳۱	بہون مال
۴۵	قصبہ پالی	۷۶۶ - ۶۹۹	بہلسہ
۴۶۸ - ۳۷۲	پانی پت	۷۷۵	بہاک نگر

۶۰۱	پرگوال	۵۵۸	پاهونار
۶۳۳	پرن کوٹ	۵۷۰	پاتاق
۷۷۹ - ۷۶۳ - ۷۵۳ - ۷۴۶	پرنالہ	۷۸۸ - ۷۴۴ - ۷۱۸	۷۱۵	پاتھری (پانہری)
۸۰۱ - ۷۹۹	پرنور	۸۰۵ - ۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۸۹
۸۲۱	قلعہ پرمہانی	۸۰۶
۸۲۶	پرهار	۸۰۶	پانم
۳۵۹ - ۳۵۳ - ۳۳۶	پشاور (پرشاور) (پيشاور)	۸۰۴ - ۸۰۳	پتھان (بتھان)
۵۱۵ - ۵۱۲ - ۵۱۰ - ۴۷۳ - ۴۶۹ - ۳۶۲	۱۹ - ۶ - ۵	پٹن (نہروالہ) (شف نون)
۸۱۴ - ۶۰۷ - ۵۱۹	۵۲ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۳۳ - ۲۹ - ۲۳
۵۴۸ - ۵۴۰	پشانہ (پوشانہ) (بشانہ) (شف باء)	۳۱۸ - ۲۶۴ - ۲۳۶ - ۱۹۰ - ۱۶۳ - ۶۴
۷۳۴ - ۷۲۵	۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۲
۵۵۹ - ۵۵۷ - ۵۵۲ - ۵۵۰ - ۴۸۰	ولایت پکلی	۶۹۹ - ۶۳۸ - ۵۵۷ - ۵۵۰ - ۴۵۳ - ۴۳۷
۶۵۸ - ۶۲۷ - ۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۳ - ۵۶۵	۸۳۱ - ۷۷۰ - ۸۶۶ - ۷۴۳ - ۷۰۰
۷۰۸	۹۶ - ۹۵ - ۹۱ - ۸۹ - ۷۳ - ۲۰	پڈنہ
۵۵۹	رود پکلی	۲۲۷ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۲ - ۱۰۵ - ۱۰۱
۳۷	قصبہ پلتنہ (از مضافات ملتان)	۳۱۵ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴
۱۵۷ - ۱۵۶ - ۴۳ - ۳۶ - ۳۴	صوبہ پنجاب	۴۳۶ - ۴۱۶ - ۳۸۷ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱
۲۴۷ - ۲۴۰ - ۲۳۴ - ۲۲۰ - ۱۶۷ - ۱۶۲	۵۷۶
۳۱۸ - ۲۸۸ - ۲۸۰ - ۲۶۲ - ۲۴۹ - ۲۴۸	۳۶	پڈیالی
۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۲۹ - ۳۲۶	۴۶	پٹن وال
۴۶۶ - ۴۶۵ - ۳۹۷ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۴۷	۹۶ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۳	قلعہ پٹنہ (حصار پٹنہ)
۴۹۶ - ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۷۹ - ۴۶۹ - ۴۶۷	۳۲۱ - ۹۹ - ۹۸
۶۱۹ - ۶۰۵ - ۵۹۳ - ۵۲۵ - ۵۰۹ - ۵۰۲	۶۴۸	پڈیالہ
۷۰۷ - ۷۰۶ - ۶۵۹ - ۶۵۷ - ۶۵۵ - ۶۴۸	۸۴	پرتکال
۷۷۲ - ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۱ - ۷۳۸ - ۷۰۹	۸۰۸ - ۵۷۶ - ۴۴۰ - ۱۶۱	پرنیہ
۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۰۳ - ۷۹۸ - ۷۷۳	۵۰۵ - ۳۱۸	پرم کلہ (بیروم کلہ) (شف باء)
۹۷ - ۸۲	پنچ پہاڑی	۴۵۵	پرانٹی
۳۲۲ - ۱۳۶ - ۱۰۱ - ۸۳ - ۸۲	دریای پٹن	۴۷۰	پرسرور

۶۵۸ - ۶۰۳ - ۵۶۹ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۶	۱۹۲	پنواره
۸۲۳ - ۷۳۱ - ۷۲۰ - ۷۱۶ - ۷۰۸ ...	۷۲۸ - ۴۲۰	ولایت پنده
۷۴۷ - ۵۹۰	۴۳۸	رود پندار
۴۵۹ - ۷۱	۶۵۲ - ۴۴۴	پنجشیر
۵۹۱ - ۱۵۸	۷۲۵ - ۵۵۰ - ۵۰۸	پنچ براره
۳۲۵ - ۳۲۱ - ۳۰۶ - ۲۸۵ - ۱۶۱	۵۲۹	پنچ گرمی
۴۰۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۷۴ - ۳۷۰ - ۳۳۱	۶۶۶	پنی
۷۱۶	۷۹۳	رود بار پناس
۶۶۳ - ۵۵۶ - ۵۵۴ - ۵۵۳ - ۲۲۳	۶۳۸	پور بندر
۸۲۵ - ۷۳۷ - ۷۲۹	۷۴۳	قلعه پونا (پورنا)
۸۰۹ - ۵۲۳	۷۵۳	دریای پورنا
۵۶۴	۶۱۵	قصبه پنهان
۷۹۰	۶۲۴ - ۶۱۸ - ۵۴۰ - ۵۰۳ - ۲۸۰	پیرو پنجال
۵۶۸	۷۳۴ - ۷۲۵ - ۶۴۸
۶۳۷	۳۷۷	پیر غیب
۵۳۸	۴۳۷ - ۴۲۹	پیلاد
۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۶۳۲ - ۶۱۰	۴۷۹	پیگو
۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱	۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۲	پیش بولاق
۸۰۷ - ۸۰۵ - ۸۰۱	۵۲۴	پیلود
۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۶ ...	* حرف تاء *	
۲۸۵	۱۲۰	تاره
۷۵۳	۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸	تالقان
۳۷۰ - ۳۶۷ - ۳۶۲ - ۲۱۱ - ۱۵۳ - ۹	۵۱۴
۴۶۶ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۳۴ - ۴۳۲ - ۴۱۵	۵۷۶ - ۴۵۹ - ۴۲۰ - ۴۱۶ ...	تاجپور
۴۹۴ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۷۹ - ۴۷۳ - ۴۶۷	۸۰۴ - ۷۴۲ - ۴۴۳	تاشکند
۵۷۱ - ۵۶۹ - ۵۶۶ - ۵۴۳ - ۵۳۱ - ۴۹۶	۵۱۹	تاریک آب
۶۰۷ - ۵۹۲ - ۵۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۷۶	۴۲۹ - ۱۷ ...	دریای تبتی (رود تبتی)
۷۰۳ - ۶۵۹ - ۶۵۸ - ۶۵۰ - ۶۴۵ - ۶۲۶	۵۵۲ - ۴۳۲ - ۲۲۳ - ۸۴	تبت (کلان و خرد)

جالور ۲۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۸۹ - ۳۱۸
 ۴۲۳ - ۴۷۲ - ۵۷۷
 جامع مسجد فتح پور ۱۱۴
 جالندھر ۲۴۸ - ۴۶۹
 جام ۵۹۰
 جالنا پور ۷۶۰ - ۷۸۸ - ۷۹۴ - ۸۰۰ - ۸۰۱
 ۸۰۵
 قلعة جامو ۷۷۱
 جراندہ کوٹ ۷۲
 جرکان کولاب ۵۷۶
 جزائر فرنگ (بنادر فرنگ) (شف باء) ۱۴۵
 جسوال ۵۸۳
 جسروٹہ ۵۸۳ - ۶۵۶ - ۸۰۸
 جسر ۷۸۷
 جگدیس پور ۱۸۶ - ۳۲۳ - ۳۳۱
 جگدلک ۳۶۱ - ۳۶۷ - ۵۱۹
 جگناتھ مہین پرمنشکند آڈیسہ ۵۸۱ - ۶۱۱
 ۶۱۵
 جلیسر (جلیس) ۱۶۱ - ۲۹۲ - ۳۰۹ - ۳۹۷
 ۷۱۶ - ۶۱۶ - ۶۱۵
 جلال آباد ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۶۷ - ۳۶۹
 ۴۶۹ - ۴۷۳ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۹ - ۵۳۲
 ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۶۳۹ - ۶۴۰
 جلگہ سیاہ سنگ (معروف بسفید سنگي) (شف سین)
 ۳۶۶ - ۳۶۷
 جلو پاره ۳۷۰
 جمرون ۳۵۹ - ۳۷۰ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۵۲۰
 ۵۲۱ - ۵۲۵

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸
 ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۹ - ۷۹۰
 ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۲۰ - ۸۳۲ - ۸۳۴
 قصبہ تودہ (پرگنہ تودہ) ۶۴ - ۶۵ - ۷۹
 تونک ۴۳۳
 تومان سند آور ۵۷۱
 شہر تھانیسر ۱۴۲ - ۳۴۱ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۷۴۸
 پرگنہ تھارہ ۲۳۵ - ۲۴۶
 تھوری ۳۲۶
 تھنہ ۶۲۱ - ۶۲۸ - ۵۴۰
 تیراہ ۱۱۷ - ۱۴۹۴ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۲۶
 ۵۲۸ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۶۰۷ - ۶۲۵
 ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۵۸ - ۷۰۲ - ۷۰۳
 ۷۰۵ - ۷۰۸ - ۷۱۵ - ۷۴۰ - ۷۹۵ - ۸۱۴
 تیری ۶۶۹
 * حرف تے *
 دارالملك تاندہ ۱۰۹ - ۱۱۸ - ۱۳۱ - ۱۶۰
 ۱۶۱ - ۱۸۲ - ۲۳۲ - ۲۶۰ - ۲۹۱ - ۲۹۹
 ۳۰۲ - ۳۸۴ - ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۳۲ - ۴۳۵
 ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۴۶۰ - ۶۶۷
 ولایت تھہ ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۱۷ - ۲۸۰ - ۴۹۴
 ۵۰۹ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳
 ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۸ - ۶۱۶ - ۶۲۴ - ۶۳۰
 ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۷ - ۶۴۲ - ۶۶۰ - ۷۰۸
 ۷۸۲ - ۸۳۹
 * حرف جیم *
 جانپانیر ۹ - ۱۱ - ۲۰۷
 قلعة جانپانیر ۱۷

۵۳۷	جورا	۴۵۹ - ۴۶۸	(شف جون) (شف جون)
۵۵۳	جورس	۸۰۳ - ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۵۸۳ - ۵۷۸	جمو
۶۰۸	قصبہ جون نزد تٹھہ	۸۰۸	...
۶۲۰	قلعہ جونہ گدھہ	۷۲۵	جمال نگري
۷۷۸	قلعہ جونہ مالي	۸۰۸	قلعہ جمو
۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹	جهاز کھنڈہ	۱۴۵	دریای جنوبي
۶۱۱ - ۶۱۰ - ۵۷۹ - ۱۳۵	ملك جنوبي (بلاد جنوبي) (جنوبي ديار) (دکن)
۴۲۹	کوه جهانیه	۵۵۰ - ۴۶۴ - ۴۵۶ - ۲۸۰	(شف دال)
۵۶۷	باغ جهان آرا	۷۷۵ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۴۵ - ۵۹۶	...
۶۳۲ - ۵۸۰	جهان آباد	۷۹۲ - ۷۷۷ - ۳۵۹	جنير (خيبر) (شف خاء)
۸۰۷	جھري	۵۳۱	جنکي
۴۰۸ - ۳۹۷ - ۱۳۶ - ۱۴۴	قصبہ جيتارن	۶۰۳	جنداله
۶۰۲ - ۲۰۰	جيسلمير	۶۶۲ - ۱۱۰ - ۳۴ - ۵	جودھپور
۵۳۸	جیپور کھیری	۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۶ - ۵	ولایت جونہ گدھہ
۵۹۰ - ۵۶۷	دریای جیحون	۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۳ - ۴۷۱ - ۴۵۳ - ۴۱۰	...
* حرف چے *						۶۵۱ - ۶۳۸ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۲۴ - ۶۱۹	...
۴۹۰ - ۳۷۰	چاندور	۸۲۵ - ۸۱۶ - ۷۹۰ - ۷۰۹	...
۴۴۶	چاریکاران	۴۱۸ - ۴۷ - ۷ - ۶	جوتانه (جوتیانه) (جوتھانه)
۴۷۹ - ۱۰۹	چاگانو (چنگانو)	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۸۹ - ۸۸ - ۲۱	بلدہ جونیپور
۶۲۹	چار بارہ	۲۹۱ - ۲۸۱ - ۲۲۷ - ۱۰۹ - ۱۰۷ - ۱۰۵	...
۶۹۹	قلعہ چاند	۳۲۹ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱ - ۳۰۹ - ۳۰۶	...
۸۰۲	چاندہا	۴۰۸ - ۳۹۶ - ۳۷۰ - ۳۳۳ - ۳۳۱ - ۳۳۰	...
۱۲۲ - ۱۲۱	چنویہ	۶۵۴ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۴۷۹	...
۷۹۵	چتوارہ	۸۳۹ ۸۳۴ - ۷۵۸ - ۷۱۳ - ۶۶۶	...
۱۳۳	قصبہ چرکان	...	آبجون (دریای جون) (دریای جمنہ) (شف جمنہ)
۶۴۱	چغان سرا	۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ ۳۰۹ - ۲۲۸ - ۸۸ - ۷۱	...
۸۸	چکور	۸۲۹ - ۸۲۲ - ۷۷۳ - ۷۵۰ - ۷۲۸	...
۵۳۲ - ۴۸۳ - ۴۸۲	چکدرہ	۱۳۳ - ۱۳۲	جوندہ

۲۸۵ - ۲۵۰ - ۱۴۱ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۰۰
 ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱ ۳۰۶
 ۴۰۵ - ۳۹۸ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۷۴
 ۶۱۰ - ۵۷۷ - ۴۳۱ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۰
 ۷۵۰
 ۶۰۱ حاج وال
 ۷۳۴ ۶۵۵ حافظ آباد
 ۴۳۲ ولایت حبشه
 ۱۹۱ ۱۶۳ ۱۵۵ - ۱۴۵ - ۶ حجاز
 ۲۸۱ - ۲۸۰ ۲۷۷ - ۲۴۴ - ۲۱۷ - ۱۹۶
 ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۱۷ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۲۸۷
 ۴۶۱ - ۴۴۴ - ۴۳۹ - ۴۲۲ ۳۸۶ - ۳۸۵
 ۵۷۱ - ۵۵۶ - ۵۱۴ - ۴۹۲ - ۴۷۹ - ۴۷۶
 ۷۴۳ - ۷۳۲ ۷۱۲ ۶۳۸
 ۴۹۹ - ۷۷ حرمین شریفین
 ۶۶۲ - ۵۷۴ - ۵۶۰ - ۴۷۴ (شف باء) بابا حسن ابدال
 ۷۹۴ حسن آباد
 ۴۴۲ - ۴۴۱ - ۳۳۶ - ۲۳۲ - ۱۵۳ حصار
 ۷۹۲ - ۷۲۳ - ۶۶۹ ۵۷۸ ۴۴۳
 ۸۱۶ حصار ابرج
 ۸۲۸ - ۸۲۲ حقچران
 ۶۶۳ - ۵۸۹ حلب
 ۷۹۵ - ۷۹۴ حوض قتلو
 * حرف خاء *

۳۰ ۲۹ (دان دیسی) (شف دال) خاندیس
 ۳۸۶ - ۲۶۱ - ۲۳۳ - ۲۰۶ - ۱۹۷ - ۳۳
 ۶۰۰ - ۵۸۷ - ۴۳۹ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۶۵
 ۷۱۹ - ۷۱۳ - ۷۰۹ - ۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۶

۴۸۲ قلعه چکدره
 ۵۲۹ چک گویال
 ۳۴۰ چلیه (چلیا)
 ۸۸ - ۲۰ قلعه چناده
 ۳۰ چنایپور بکلانده
 ۱۵۸ چناده
 ۳۷۲ ۳۴۹ ۳۴۶ - ۲۴۷ دریای چناب
 ۶۰۰ - ۵۷۵ - ۵۳۸ - ۵۰۳ - ۴۹۳ - ۴۷۰
 ۷۳۴ - ۷۲۴ - ۶۱۸ - ۶۰۳
 ۸۰۶ - ۲۸۷ چندیبری
 ۳۶۳ - ۳۶۲ چنارتو
 ۵۰۸ چندر کوت
 ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۲۵ قلعه چنکاری
 ۷۹۳ دریای چنبل
 ۹۲ چوچک پور (جوچک پور)
 ۴۰۲ چوسا
 ۵۱۳ دره چوره
 ۵۲۰ چوپاره
 ۶۳۱ قلعه چورگده
 ۷۷۱ چوپره
 ۸۱۵ چوهانه
 ۱۲۰ ولایت چهتر
 ۵۱۳ چهار چوبه
 ۶۱۷ چهته
 ۲۲۳ چین
 ۷۰۰ - ۶۹۶ - ۴۴۰ چینور
 * حرف حاء *

۹۸ - ۹۶ - ۸۳ - ۲۱ - ۲۰ سرکار حاجی پور

۹۳ داس پور	۷۷۱ - ۷۷۰ ۷۶۹ - ۷۶۷ - ۷۵۲ - ۷۵۱	
۳۴۰ - ۳۳۷ (شف الف) دارالخلافت آگره	۸۱۸ - ۷۸۵ - ۷۸۱ - ۷۷۹ - ۷۷۳ - ۷۷۲	
۳۴۵ ۳۷۵ - ۳۱۰ - ۳۲۳ - ۳۶۷ - ۳۷۱	۵۴۲ - ۴۸۴ - ۲۳۶ - ۱۰۷ - ۴۳ خانپور	
۸۲۲ - ۵۳۵ - ۵۱۵ - ۵۰۱ - ۴۷۵ ...	۷۳۴ - ۵۵۸	
۵۲۶ - ۴۸۱ دانش کول	۳۸۵ خانوه	
۵۵۹ دادھال	۷۲۵ خانپل	
۵۶۸ دانا پور	۷۳۲ - ۵۵۴ - ۴۳۴ - ۸۴ ... (خطا)	
۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۴۵ - ۶۳۶ ... زمین داور	۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۱۵۸ - ۵ خراسان	
۸۰۰ - ۷۹۸ (شف خاء) داندیس (خاندیس)	۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۶۶ - ۵۵۳ - ۵۰۰ - ۴۹۹	
۵۵۸ دجن کھارو	۶۶۰ - ۶۴۵ - ۶۳۶ - ۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰	
۵۵۸ دجن پارو	۷۴۹ - ۷۳۷ - ۶۷۲ - ۶۷۱ - ۶۶۹ - ۶۶۳	
۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۱ ... قصبہ دریا پور	۸۰۴ ۸۰۳	
۵۲۰ درسند (قصبہ)	۳۵۱ خربوزه	
۵۷۶ درپھنگہ	۷۰۲ خرمابہ	
۶۶۹ قلعہ درغور	۴۳۳ خضر پور	
۷۴۵ دریای گیلان	۶۳۱ خلیفہ آباد	
۷۳۷ - ۷۳۶ - ۵۵۶ دشت قبیچاق (دشت)	۶۴۹ خلیج	
۵۷۱ - ۵۷۰ دشت ارزنہ	۱۵۴ خوہست	
۶۶۵ دشت خالداران	۲۸۹ خواجہ جازطاق	
۵۵۶ دغوی	۵۹۰ خوزستان	
۲۶ - ۱۶ (شف جیم) ملک دکن (ملک جنوبی)	۶۵۱ خوش آب	
۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۱۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۴۲ - ۳۰	۴۷۱ ۴۴۷ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۲ خیدر	
۲۸۰ - ۲۶۶ - ۲۳۳ - ۲۱۱ - ۲۰۷ - ۲۰۶	۵۱۲ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۷۹ - ۴۷۶ - ۴۷۳	
۳۹۱ - ۳۷۷ - ۳۱۳ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۸۱	۷۰۳ - ۷۰۲ - ۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۴	
۴۳۷ - ۴۲۱ - ۴۱۵ - ۴۱۰ - ۴۰۳ - ۴۰۱	۵۷۹ خیرآباد	
۵۳۸ - ۵۲۶ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۷۹ - ۴۶۵	۶۶۸ خیول	
۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۶۸ - ۵۳۹	* حرف دال *	
۶۹۶ - ۶۶۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۳۹ - ۶۲۵	۱۴۵ - ۷۹ دابر	

۴۷۸	دوک	۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۶۹۸ - ۶۹۷
۴۹۲	دوگون	۷۳۲ ۷۲۵ - ۷۱۷ - ۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲
۴۹۳	دوگان والي	۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۳ - ۷۳۹ - ۷۳۶
۵۲۰	دور	۷۶۳ ۷۶۲ - ۷۵۸ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴
۷۹۶ - ۵۳۹	قلعہ دولتآباد	۷۸۶ ۷۸۴ ۷۷۹ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۶۷
۵۴۰	دوند	۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۸۹
۷۷۱	قلعہ دول	۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۱ - ۸۱۰
۸۱۴	قلعہ دومندي	۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۴
۱۰۱ - ۹۵ - ۷۷ - ۳۶ - ۳۵	دهلي دارالملك	۵۶۶ - ۵۱۹ - ۴۸۶ - ۴۴۶ - ۳۵۹ دكة
۲۸۱ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۳۲ - ۲۲۸ - ۱۱۰	۵۷۲ - ۵۷۰
۴۹۴ - ۴۶۷ - ۴۶۳ - ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۴۱	۲۸۵ دلواره
۷۴۲ - ۶۷۰ ۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۳۳ - ۵۱۱	۴۶۸ باغ دلگشای سهرزد
۸۳۱ - ۸۲۳ - ۷۹۵ - ۷۷۷ - ۷۶۴ - ۷۴۸	۷۲۱ - ۷۱۳ - ۷۰۱ - ۶۶۷ باغ دلامینز (دلاویز)
۶۷	قصبہ دھوب	۴۱۶ - ۴۰۶ آب دمودر (دریای دمودر)
۲۲۹	آب دھارہ	۵۳۳ دمغار
۳۶۵	دھنہ گریوہ	۸۰۷ - ۷۰۸ - ۶۵۸ - ۶۲۸ - ۵۶۰ دمطور
۴۶۹	قصبہ دھکدار	۶۳۷ دمسال
۵۶۴	دھکاری	۷۲۵ - ۵۹۷ - ۴۵۳ - ۶۴ - ۳۳ دندوقہ
۵۸۰	دھرپور	۴۲۸ - ۴۱۰ - ۲۰۸ - ۶۴ - ۳۳ - ۲۴ دولقہ
۵۸۳	دہ پال	۵۲۴ ۴۳۷
۷۶۴	دھولپور	۱۹۶ - ۱۹۵ - ۴۰ - ۳۴ دونگرپور (دونگرپور)
۷۸۶ - ۷۶۷	دھار	۴۶۸ - ۲۱۰
۷۹۳	دھارور	۷۴۹ - ۷۳۹ - ۷۳۴ - ۴۶۷ - ۳۵۶ - ۴۲ دولتآباد
۸۰۰	قلعہ دھارور	۷۹۳ ۷۶۵ - ۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۳
۵	قصبہ دیہہ	۸۱۰ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۴
۲۱۰ - ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۶ - ۳۷	دیبال پور	۱۶۷ قلعہ دوٹارہ (دوٹارہ)
۷۹۵ - ۷۶۷ - ۵۹۶ - ۲۴۹	۳۶۲ دو آب
۴۶	قصبہ دیسہ	۶۳۸ - ۶۲۸ - ۴۵۴ دوارکا

۴۲۹	قلعهٔ سجد	۵۷۴ - ۵۵۰ - ۵۳۶ - ۴۷۱ - ۴۷۰ - ۳۵۰	
۵۵۶	۶۱۴	ست پور (سیت پور)	۷۸۴ - ۷۲۸ - ۶۴۹ - ۶۳۰ - ۶۲۸ - ۶۲۴	
۲۳۵				آب ستلج (دریای ستلج) (رود بار ستلج)	۸۰۳	
۷۴۷	۵۸۳	۴۶۹	۳۷۲	۳۴۷	۲۴۸	
۵۰۵	۵۰۴	ستدی وتر	۵۷۷	
۵۳۷	سترام	* حرف زاء *	
۷۵۶	قلعهٔ ستونده	۲۸۸ - ۲۴۴ (شف کاف)	
۷۹۵	ستاره	۳۸۵ - ۳۷۳ - ۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۵۸ - ۳۴۴	
۷۶۶	سجاول پور	۴۹۲ - ۴۶۱ - ۴۸۷ - ۴۷۷ - ۴۷۲ - ۴۴۲	
۳۳	سده پور	۷۰۲ - ۶۵۲ - ۵۶۵ - ۵۱۷ - ۵۱۵ - ۴۹۳	
۱۸۹	۶۵	۴۵	۳۴	۵	۴	
۴۷۲	۴۱۳	۳۷۱	۱۹۷	۱۹۶	۱۹۰	
۶۱۴	
۱۹	۱۸	۱۶	۱۴	۱۳	قصبهٔ سرنال	
۴۲۱	۲۱۴	۲۱۱	۵۹	۵۸	۳۴	
۴۲۵	۵۱	سرکبچ	
۳۷۰	۳۴۰	۳۳۱	۷۱	
۳۷۲	۳۷۱	
۸۱	قلعهٔ سرباری	۷۹۵ - ۳۲۴ - ۳۱۳ - ۶۸ - ۶۷	
۱۲۰	سرهري (نهر)	۳۹۶ - ۸۳	
۶۳۷	۱۵۴	سراب	۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۰۹	
۲۲۸	سرای باولي	۳۲۰ - ۲۳۲ - ۲۳۱	
۳۲۲	سرای راني	...	
۸۰۹	۳۳۳	سرهري پور	قصبهٔ سانبهري	
۳۴۳	سرای کوت کچهوايه	۲۷۸ - ۲۵۰	
۵۱۹	۳۶۷	۳۶۱	۳۶۰	
۳۷۲	سرای دولت خان	سال اولنگ	
۴۶۷	سرای آباد	دریای ساکنی	
					سانولي گدهه	
					سارول	
					قلعهٔ سارنگ گدهه	
					کوه ساپن	

۵۲۶	سمج	۵۶۵ = ۴۹۲ = ۴۸۶	...	سرای خیرآباد
۷۴۲	- ۷۳۸	- ۷۳۷	- ۷۳۶	۵۵۵	سمرقند	۵۰۷ - ۵۰۶	(دارالملک کشمیر)	سوی نگر
۸۰۴		۶۲۴ - ۶۲۳ - ۵۶۵ - ۵۵۳	۵۴۳ - ۵۴۲	
۳۹۷	- ۳۴۹	- ۳۴۸	- ۳۷	- ۳۶	سنبل	۷۲۹ - ۷۲۶ - ۶۳۰
۷/۱	- ۶۷۱	- ۵۳۷	- ۴۲۱	- ۴۰۸	...	۵۱۹	...	سرخ دیوار
۳۷۲	- ۳۵۷	- ۳۳۷	- ۳۳۶	- ۱۵۶	- ۳۶	سند	۵۳۳ - ۵۳۲	...
۶۳۳	۶۱۶	- ۶۰۷	- ۶۰۱	- ۵۲۶	۴۸۷		۵۳۲	قلعہ سروپی
۶۶۰	- ۶۳۸	- ۶۳۷		۵۳۷	سرای مارھو سنگھ
۲۹۱	- ۱۱۹	- ۱۰۶			سزار گانو (سزار گام)		۵۳۹	سرای جوگی
۸۲۱	- ۸۰۹	- ۴۳۹	- ۴۳۳		۵۶۴	سرای سید
۱۵۶					سند ساگر (نیلاب) (دریای سند) (آب سند)		۵۷۴ - ۵۶۴	سرای زین الدین علی
۲۵۱	- ۳۴۷	- ۳۴۶	- ۳۴۴	- ۳۳۷	- ۳۳۶		۵۶۴	سرای بہادر خان
۳۷۲	- ۳۷۱	- ۳۵۶	۳۵۵	- ۳۵۴	۳۵۳		۵۷۱ - ۵۶۶	سرای خواجہ یاقوت
۴۸۵	- ۴۷۶	۴۷۳	- ۴۷۰	- ۴۶۹	- ۴۶۷		۶۲۸	سرای چروہ
۵۱۹	- ۴۹۶	- ۴۹۲	- ۴۹۱	- ۴۸۷	- ۴۸۶		۶۲۸	سرای ہر
۶۰۲	- ۵۷۳	۵۶۵	- ۵۵۹	- ۵۵۷	- ۵۲۰		۶۵۲	سرونج
۷۰۳	۶۳۹	- ۶۳۳	- ۶۳۰	- ۶۱۳	...		۷۲۸	ولایت سرکچھہ
۴۶۸	- ۳۴۲	- ۳۴۱	...		قصبہ سندھ		۸۲۴	تھانڈہ سری نگر بنگالہ
۳۶۲	سنجد درہ		۵۰۸	سعدی منزل
۴۱۷	قصبہ سنتوس		۵۱۹	سفیڈ سنگ (جاکٹہ سیاہ سنگ) (شف جیم)
۵۲۰	منبلہ		۵۶۹ - ۵۶۷ - ۵۶۶	...
۵۲۷	قصبہ سندھ		۳۴۹ - ۱۱۹	قصبہ سلیم پور
۵۷۷	سناجوت		۳۳۲ - ۲۴۹ - ۲۰۷	سلطان پور (خضرآباد)
۶۳۳	- ۶۱۶	قصبہ سن		۷۷۱	۶۵۵ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۴۶۹
۱۷	- ۱۱	- ۹	- ۵		بندر سورت (ولایت سورتھہ)		۵۸۰ - ۳۲۰	...
۲۰۷	- ۱۶۳	- ۱۱۷	- ۴۲	- ۳۶	- ۲۴	۱۸	۵۸۸	سلطانچہ
۶۶۱	- ۶۱۹	- ۵۹۳	- ۴۲۷	- ۴۱۲	- ۳۸۹		۶۱۵	ہلی (سیلی)
۷۷۰	۷۱۷	- ۷۰۹		۷۱۶ - ۶۹۷	...

۵۳۸ - ۵۳۷ - ۴۷۰ - ۳۳۶ ...	سیالکوٹ	۲۳ - ۲۲ - ۱۸ - ۱۶ - ۱۱	قلعہ سورت
۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۰۱ - ۴۹۵ ...	قلعہ سیپھوان	۲۹ - ۲۸ - ۲۷
۵۵۹	رود سیکری	۸۱ - ۴۵ - ۳۴	صوحت
۵۸۳	سیپھ	۹۴ - ۷۳ ۷۲ (آب سون)	دریای سون (آب سون)
۶۲۴ - ۶۱۶ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۰۲	سیدوستان	۱۶۹ - ۱۰۵
۶۶۶ - ۶۶۰ - ۶۴۲ - ۶۳۷	۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۱۰ - ۸۲ - ۸۱	قلعہ سوانہ
۶۴۵ - ۶۳۶ - ۶۱۴	سیستان (نیمروز)	۱۵۸ - ۱۳۶ - ۸۱	سوانہ
۶۶۶	قلعہ سیوی	۱۰۷	قصبہ سورج گدھے
۷۴۶	قلعہ سیل گدھے	۴۷۷ ۴۷۶ - ۴۷۵ ۱۱۷	ولایت سواد
* حرف شین *		۴۹۳ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۷۸	
۶۶۵ - ۲۶۴ - ۹	شام	۵۴۷ ۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۵	
۲۳۴	شادی وال	۶۱۳ - ۵۸۴ ۵۷۳ ۵۷۰ - ۵۶۵ - ۵۵۹	
۶۵۵ - ۶۰۰ - ۳۴۶	شاهم علی	۷۰۸ - ۷۰۵ - ۶۵۸ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۶۱۸	
۴۴۹	شاهزادہ پور	۳۱۸	صونپور
۴۶۸	شاه آباد	۶۰۱ - ۵۳۸	صودھیرہ
۵۱۴ - ۵۱۳	شادی	۷۰۹ - ۶۳۸ - ۶۲۴ - ۶۲۰ - ۶۱۹	صومناٹھ
۵۳۷	شاه درہ	۷۹۸	قلعہ سونگر (سونگر)
۶۴۰	شاه زادی	۳۷۲ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۲۴۹	سہرند (سہرند)
۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۰۳	شاه پور آباد (شاه پور)	۷۴۷ - ۶۹۶ - ۶۴۷ - ۵۷۸ - ۵۰۱ - ۴۶۸	
۸۰۹ - ۷۶۴ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۴۶	۲۸۵	سہرانو (شہسرام) (شف شین)
۷۸۶ - ۷۶۵ - ۷۶۲ - ۷۶۱	شاه گدھے	۵۷۸	سوکا سہارنپور
۵۴۸	دریای شیرا	۶۳۱	قلعہ سہچپال
ممالک شرقی (بلاد شرقی) (شرقی دیار) (دیار شرق)		۵۹۴ - ۲۲	سیاہ آب
(بنگالہ) (شف باء)		۸۸	سید پور
۹۰ - ۸۶ ۸۵ ۸۳ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۰	...	۲۳۴	قصبہ میام
۱۴۲ - ۱۱۷ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۵ - ۹۳	...	۲۴۵	سیدری
۱۹۸ - ۱۹۶ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۶۰ - ۱۴۳	...	۶۱۳ - ۶۰۸ - ۴۹۵ - ۲۴۹	سیپوان (سہسوان)
۳۱۲ - ۳۰۸ - ۲۹۸ - ۲۹۴ - ۲۸۳ - ۲۲۳	...	۶۳۷ ۶۳۳

۷۴۲	ضامن
* حرف طاء *					
۱۵۵ - ۱۵۳	طالقان (تالقان) (شف تاء)
۵۵۶	طرفان
۶۹۱	کوه طور
* حرف ظاء *					
۲۸۹	قلعہ ظفر
* حرف عین *					
۴۲۴ - ۴۱۱	عثمان پور
۳۸۵	عدن
۲۳۲ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۴ - ۲۱۱	عراق
۵۸۹ - ۵۵۵ - ۵۰۰	۴۹۹ - ۴۹۲ - ۲۸۸	
۷۳۴	۷۳۱ - ۶۶۳ - ۶۶۰ - ۵۹۲ - ۵۹۰	
۸۱۶ - ۷۴۵	
۵۱۴ - ۵۱۳ - ۴۸۶ - ۴۴۶	علی مسجد
۷۰۹	دریای عمان
* حرف غین *					
۲۸۶ - ۲۸۱ - ۱۸۵ - ۱۷۰ - ۹۲ - ۲۲	غازیپور
۳۷۰ - ۳۰۶ - ۲۵۷	
۵۳۹	غازی کوت
۵۱۹	غریب خانہ
۶۰۱ - ۵۷۳ - ۵۲۵ - ۱۱۷	غزنین (غزنی)
۸۱۵	۷۷۶ - ۶۵۸ - ۶۵۴ - ۶۴۵	
۸۲۸ - ۴۴۴ - ۱۵۴	غوری (غور)
۳۶۲	آب غور بند
۳۶۷ - ۳۶۶	غور بند
۳۲۴ - ۱۰۴	غیاث پور
* حرف فاء *					

۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴	
۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۶۱ - ۳۵۵	
۵۱۶ - ۴۶۸ - ۴۲۱ - ۴۱۵ - ۴۱۲ - ۴۰۵	
۷۴۳ - ۷۰۹ - ۶۷۱ - ۶۴۴ - ۶۱۵ - ۵۱۸	
۵۹۱	شروان
۵۸۱ - ۵۰۹ - ۳۲۲	شمالی کوهستان (شف کاف)
۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۳۱ - ۶۱۸ - ۶۱۵	۵۸۳	
۷۴۲ - ۷۳۲ - ۷۲۴ - ۷۰۳ - ۶۶۷ - ۶۶۲	
۸۲۲	۷۴۶	
۳۴۹	شمس آباد
۴۱۵ - ۱۹۵ - ۱۷ - ۱۰ - ۹ - ۸	دریای شور
۶۳۸ - ۶۱۵ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۵۴ - ۴۳۲	
۸۳۱ - ۷۰۹ - ۷۰۸ - ۶۵۷	
۱۳۳ - ۱۳۲	شہسوام (شہسوانو) (شف سین)
۵۶۷ - ۳۶۹ - ۳۶۷	باغ شہر آرا
۷۳۳ - ۷۲۷ - ۵۵۳ - ۵۴۷	شہاب الدین پور
۴۳۹ - ۴۱۸ - ۴۰۶ - ۳۲۷ - ۱۰۵ - ۹۵	شیرپور
۷۸۴	۶۹۷ - ۴۶۳ - ۴۴۹ - ۴۴۸	
۱۸۹	۱۸۸	شیر گدھ
۵۵۵ - ۴۰۱ - ۳۹۱ - ۲۳۲ - ۲۱۷	شیراز
۷۴۷ - ۵۸۸ - ۵۶۳	
۵۶۴ - ۵۳۲	شیرخانہ (شیرخان)
۵۸۳	شیرکوت بہرہ
۶۴۷	قصبہ شیخ پور
* حرف صاد *					
۲۶۳ - ۲۶۰	صحت پور
۳۷۰ - ۳۶۰	باغ صفا
* حرف ضاد *					

۵۳۸	کاجیوار (ادی دت)	۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۴۶ - ۳۴۴ - ۳۳۷ - ۳۳۶
۵۵۸	کانپلا	۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۲ - ۳۵۹ - ۳۵۶ - ۳۵۵
۵۶۸	کالی بهیت	۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۲ - ۴۴۱
۵۸۳	کاهلور	۴۹۱ - ۴۸۵ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۳ - ۴۷۱
۶۴۰ - ۶۴۵	ولایت کافران	۵۱۸ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۴۹۲
۶۳۱	کالوپاره	۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۵۳ - ۵۴۸ - ۵۴۵ - ۵۱۹
۶۹۷	قلعۀ کاکرویه	۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۶۹
۷۷۹ - ۷۵۳ - ۷۴۶ - ۷۴۴	کاویل	۶۴۶ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۳۶ - ۶۲۴ - ۶۰۷
۷۸۸	قلعۀ کالنه	۶۶۲ - ۶۵۸ - ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۵۱
۷۹۹ - ۷۹۰	کالنه	۷۲۰ - ۷۰۸ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۶۷۰
۶۲۲ - ۵۰۳	کپرنل (کترنل)	۸۲۶ - ۸۲۰ - ۷۹۸ - ۸۹۳ - ۷۵۱ - ۷۴۳
۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۰۸ - ۵۰۵	کتهواره (کتهوار)	۸۱۴ - ۸۰۶ - ... - ... - ... - ...
۶۰۴ - ۵۵۷ - ۵۴۳	۴۹۰ - ۲۲۳ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹
۱۲۹	قلعۀ کتک (سارنگ گدهه) (شف سین)	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۶۴۱ - ۶۲۵ - ۵۵۶ - ۵۵۴
۶۱۵	۷۴۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۶۱۵ - ۱۳۱	کتک	۱۷۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۵۳۰	قصبۀ کتاریه	۳۴۸ - ... - ... - ... - ... - ...
۵۲۶	قلعۀ کجوه	۴۷۶ - ۳۵۶ - ... - ... - ... - ...
۶۷ - ۴۳	کچهواره	۳۶۲ - ... - ... - ... - ... - ...
۶۲۹ - ۵۹۳ - ۵۲۴ - ۴۷۲	ولایت کچه	۳۶۳ - ... - ... - ... - ... - ...
۸۰۰ - ۷۹۶ - ۵۷۶	کچکنه (کچکنه)	۸۳۴ - ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۳۷۲ - ... - ...
۷	قصبۀ کری (گری) (گدهی) (شف گانی)	۳۹۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۴۸ - ۴۷	۴۷۱ - ۴۳۷ - ... - ... - ... - ...
۸۹	پرگنۀ کراکت	۴۸۳ - ... - ... - ... - ... - ...
۲۱۲	کروهه (کردهر)	۵۴۸ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۰۲ - ... - ...
۶۰۴ - ۲۲۹	قلعۀ کروهه	۷۷۵ - ۶۱۸ - ... - ... - ... - ...
۲۴۱	کرجهای	۵۲۶ - ... - ... - ... - ... - ...
۳۲۸	قصبۀ کوه	۶۴۲ - ۵۳۱ - ... - ... - ... - ...
						کاشغر
						کاکل پور
						کانوادهن
						آب کابل (دریای کابل)
						قلعۀ کابل
						کابل خرد
						کالنجر
						کالی گنگ
						کانهواره
						کانداک
						کامراج (کوراج)
						کامده
						کان کرم

۵۵۹ - ۵۵۸	دریای کشن گنگ	۷۳۳ - ۴۳۳	کراپوه
۸۳۵	کشنوار	۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۸	کراکر
۶۳۹	ککياني	۴۸۱	کرنا
۴۶۹ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۴۷	کلانور	۵۹۰	کوسمان
۳۹۷ - ۳۷۰	کلیان پور	۶۱۴	قلعۀ کرک سیستان
۶۱۵	کلکل گهائي	۷۲۸	کون پور
۵۳۳ - ۳۴۹ - ۱۴۴	سرکار کماون	۷۶۸	کوگانو
۴۴۵ - ۴۴۴ - ۱۵۴	کمهرد	۲۵۹	کستل (کیتھل)
۳۹۸	کمل گانو	۲۷۹ - ۲۴۷ - ۲۳۴ - ۱۱۷	کشمیر (دارالملک)
۴۲ - ۱۱ - ۹ - ۸	بندر کنبايت (کهنبايت)	۴۷۴ - ۴۶۹ - ۴۵۰ - ۳۸۹ - ۳۷۵ - ۳۱۸	
۴۲۸ - ۴۲۲ - ۴۱۳ - ۴۱۱ - ۲۱۴ - ۲۰۸		۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۸۸ - ۴۸۶ - ۴۸۱ - ۴۸۰	
۸۲۴ - ۶۲۸ - ۴۳۶ - ۴۲۹		۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ - ۵۰۱ - ۴۹۶	
۹۱	قلعۀ کنجايه (کنجايه)	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۰۸ - ۵۰۷	
۹۴	نهر کنباس	۵۴۰ - ۵۳۹ - ۵۳۷ - ۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۵	
۱۲۰	کنگر	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۵ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱	
۱۵۸	کنوجه (کنوجه)	۵۵۹ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹	
۷۱۴ - ۴۳۳ - ۲۵۹	کناره سندر	۵۹۵ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۶۴	
۳۲۴	قلعۀ کنت رهناس	۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۱۱ - ۶۰۵ - ۶۰۳ - ۶۰۱	
۳۲۸	آب کنت	۶۲۴ - ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۱۷ - ۶۱۶	
۴۹۳	کنجا	۶۴۴ - ۶۳۱ - ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵	
۶۲۵	کنر (کنیر)	۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷	
۶۴۲ - ۶۳۹	کنشان (کشال)	۷۰۹ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۵ - ۶۹۱ - ۶۹۰	
۶۴۰	قلعۀ کنشان	۷۴۲ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰	
۶۴۰	کندي کهار	۸۲۳ - ۷۸۴ - ۷۷۵ - ۷۵۱ - ۷۴۶ - ۷۴۳	
۶۶۶	کنجايه	۸۳۵ - ۸۲۴	
۷۵۷	قصبۀ کنهر دولقباد	۱۴۴۳ - ۱۵۴	کشم
۵۷۷ - ۲۲۸ - ۱۴۶ - ۲۷	بندر کوده	۵۲۶	کشکه
۶۶۹	۵۵۴	ولایت کش

۵۷۷	کول	۸۱	کوه کورنبدہ
۶۲۰	کوکہ بندر	۸۸	کودي (کوري)
۶۲۷	کول ایسر	۹۲ - ۸۹ - ۸۸	آب کودي
۸۰۸ - ۷۰۲	کوهت (کوبت) (کوبست)	۱۰۸	کونہ
۷۴۰	کوع سفید	۱۴۳۳ - ۱۴۲۰ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۳ - ۱۱۹	ولایت کوچ
۷۸۰	۷۷۸ - ۷۷۷	کوه کورہیدہ	۷۳۳ - ۷۲۴ - ۷۱۷ - ۷۱۶
۸۰۰	کوهستان اوسہ	۱۴۴۱ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۱۵۵ - ۱۵۲ - ۱۵۱	کولب
۸۰۸	آب کوسي	۵۷۱ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۲
۸۱۰	قلعہ کولپر (کولپر)	۱۷۵ - ۱۷۴	کوکندہ (گلکندہ) (شف گاف)
۳۵	کھنتوني (از مضافات ناگور)	۱۹۶ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۵
۱۰۸	کھیل گانو	۲۲۷	کوت بوقلي
۱۷۴	کھنمور	۲۳۴	کوهانہ
۶۷۰ - ۲۴۷	کھلور (کھنور)	۲۳۸	قلعہ کولمیر
۳۴۸ - ۲۴۷	کھوکھروال (کھوکھروال)	۲۳۹	حصار کوکندہ
۳۰۰	کھازي گنگ	۳۴۱ - ۲۴۸	کوهستان شمالي (شف شين)
۳۱۵	کھورت پور	۵۰۱ - ۱۴۷۶
۳۴۶	کھپ	۲۵۹	قصبہ کواس
۱۴۳۷	بندر کھوکھہ	۳۴۰	کورج
۱۴۵۴	کھوري	۵۶۵ - ۳۵۹	کورکھتري
۵۷۴ - ۵۱۴	۴۸۹	کھولہ (کھیرلہ) (کھریہ)	۱۴۲۶	کوراکھاتم پور
۷۵۱	۱۴۵۳	کوندل
۵۵۱	کھنہ پل	۱۴۷۹	کوکرہ
۶۱۴ - ۵۶۴	کھورا (کھورہ)	۵۵۸ - ۴۸۱ - ۴۸۰	کوارمست
۶۳۱	کھارا گدھہ	۱۴۹۲	کوه سیاہ
۶۳۱	کھنان	۷۲۶ - ۵۵۸ - ۵۵۳ - ۵۲۲	کوه سليمان
۸۰۸	کھکرہ	۵۴۲	کوسو
۱۴۶۱ - ۳۲۱ - ۱۰۷	کھدھور	۵۶۷	کول کوراک
۲۳۸	کھلوارہ	۵۷۰	کوشکل

۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۰۷ - ۲۹۹ - ۱۶۸ - ۱۶۲
 ۶۰۱ - ۴۱۱
 ۱۴۴ گدده مکینسر
 ۴۲۲ - ۱۵۸ (شف راد) (رایسین)
 ۸۰۴ - ۷۲۸ - ۵۶۰
 ۱۰۵ - ۹۳ (شف چه) (چوسا) گذر چوسه
 ۳۲۳ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۱۸۵ - ۱۴۲ - ۱۰۷
 ۳۴۹ گذر جهيلم
 ۵۶۷ - ۳۶۹ گذر گاه کابل
 ۳۷۱ گذر هلدي
 ۶۱۸ ۳۷۲ ... (جوگالي) گذر چوگاني
 ۸۲۵ - ۵۹۰ ۲۲۵ گرجستان
 ۴۹۲ گرديز
 ۵۶۶ گريوه خيبر
 ۶۱۷ گريوه ماران
 ۸۲۸ ۸۱۷ - ۶۶۹ ملک گوم سیر
 ۲۹۷ - ۶۷ (شوکنده) (شوکنده) گلکنده
 ۸۳۸ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۲ - ۶۴۴
 ۸۳ - ۷۱ - ۴۲ (دريای گنگ) آب گنگ
 ۹۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۳ - ۹۲ - ۸۸
 ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۵ ۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۱
 ۱۸۵ - ۱۶۱ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۱ - ۱۱۰
 ۳۰۶ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۸۷
 ۴۳۳ - ۴۲۰ - ۴۱۷ ۴۱۵ - ۳۹۷ - ۳۸۸
 ۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۴۸ - ۷۱۹ - ۵۶۷ - ۴۵۹
 ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۹۰ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۶۶
 ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۴
 ۳۸۸ - ۳۶۰ - ۹۸ (گندک) دريای گندمک

۶۶۶ کيچ
 * حرف گاف *
 ۱۷ - ۹ - ۸ - ۷ - ۵ - ۴ صوبه گجرات
 ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۳ - ۲۱
 ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۶ - ۳۵
 ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶
 ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ ۶۰ - ۵۷ - ۵۴
 ۸۶ - ۷۹ - ۷۷ - ۷۳ - ۷۰ - ۶۸ - ۶۷
 ۱۴۵ - ۱۴۲ - ۱۱۹ - ۱۱۷ - ۱۱۱ - ۱۱۰
 ۱۹۰ - ۱۸۵ - ۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۴۷ - ۱۴۶
 ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۹۳
 ۲۳۳ - ۲۲۷ - ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱
 ۲۶۶ - ۲۶۴ - ۲۶۲ ۲۶۱ - ۲۵۲ - ۲۵۰
 ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۲۸۰ - ۲۶۷
 ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۳ - ۳۸۷ ۳۸۵ - ۳۷۲
 ۴۳۰ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۱ ۴۱۸ - ۴۱۳
 ۴۶۸ - ۴۶۷ - ۴۶۴ - ۴۶۳ - ۴۵۲ - ۴۳۶
 ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۷ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۷۱
 ۵۸۲ - ۵۸۱ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۵۰ - ۵۳۱
 ۶۰۵ - ۶۰۰ - ۵۹۳ - ۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۵
 ۶۴۴ - ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۶۲۰ - ۶۱۹
 ۶۷۰ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۷
 ۷۳۴ - ۷۲۴ - ۷۱۴ - ۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۷
 ۸۰۶ - ۸۰۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۲ - ۷۵۴
 ۸۳۱ - ۸۲۵
 ۷۲۴ قصبه گجرات
 ۲۳ (گري) (گري) (گري) (شف گاف)
 ۱۴۲ ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۷۰ - ۶۵ - ۶۴

۶۱۵ - ۶۱۸ - ۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۳۰ - ۶۴۸	۵۷۰
۶۴۹ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۷۰ - ۶۹۸ - ۷۳۳	۳۹۳	گدگ محل
۷۳۴ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۷۲	۷۲۸	گنیش پور
۷۸۷ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۱ - ۸۲۳ - ۸۳۴	۶۳۲	۱۰۷	۲۲	۲۱	...	گورکھپور
۸۳۸ - ۸۳۹	۱۶۱	۱۶۰	شہر گور
...	۷۶۴	۷۶۲	۷۱۲	۵۸۳	۱۷۴	گوالیار
لاوالی	۷۹۸	۷۸۵	۷۷۹
لاجی پور	۵۳۸	گونناچور
لاھا	۷۴۳	دریای گوداوری
ولایت لار	۷۴۶	گوینڈ وال
بندر لاهری	۷۵۱	گونڈوانہ
...	۸۰۲	قلعہ گوالیار
درہ لار	۱۶۰	۱۳۱	۱۱۹	۱۱۸	۸۳	گھوڑا گھاٹ
لاچین	۴۱۸	۴۱۶	۴۰۱	۴۰۰	۳۹۹	۱۶۱
کوہ لہنڈان	۸۰۸	۷۱۶	۷۱۴	۵۷۶	۵۲۵	۴۲۰
لعل باغ	۴۵۴	گھاٹی واریہ
لکھنؤ	۴۶۳	قلعہ گھوڑا گھاٹ
لکھی قیام پور	۵۳۹	گھاٹی بدر
لکن پور (لکھن پور)	۵۵۹	گہی
لکھی	۸۱۱	گھاٹی چاندا
لمغانات	۶۶۶	۵۹۰	۵۸۹	۵۸۸	۱۴۴	گیلان
...	۳۹۷	۳۲۴	۳۲۲	گیا
کوہ لنگر	* حرف لام *					
لنگر کوٹ	دارالملك لاہور (دارالسلطنہ) ۳۷ - ۴۰ - ۱۱۰					
لوہری (لہری)	۳۴۵	۳۴۴	۲۶۲	۲۴۷	۲۳۵	۲۲۷
لودی پور	۵۲۹	۵۲۳	۵۱۱	۴۹۱۴	۴۹۳	۴۴۷
لونی	۵۶۹	۵۶۷	۵۵۷	۵۵۱	۵۴۳	۵۳۷
لودھیانہ	۶۰۳	۶۰۱	۵۷۵	۵۷۳	۵۷۲	۵۷۰
لوچک
۵۲۰

۵۶۴	مانک ژالہ	۶۳۱	لون گدھہ
۵۶۸	ماما خاتون	۷۰۹	قلعہ لوہنگدھہ
۸۰۸ - ۵۸۳	مانکوٹ	* حرف میم *					
۵۹۱	مازندران	۲۴ - ۲۳ - ۱۷ - ۱۰	صوبہ مالوہ (ولایت مالوہ)				
۶۲۷	دہ مانکلی	۲۱۲ - ۱۹۴ - ۱۷۰ - ۶۷ - ۶۲ - ۴۳ - ۳۳					
۷۴۶ - ۶۳۲	قلعہ مانپور	۲۸۰ - ۲۶۴ - ۲۶۲ - ۲۴۹ - ۲۳۷ - ۲۱۸					
۷۷۳	مالپور	۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۱۳ - ۳۸۶ - ۳۷۲ - ۳۱۳					
۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷	قلعہ مالی گدھہ	۴۳۸ - ۴۳۶ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۲۷ - ۴۲۵					
۷۸۲	۵۳۹ - ۵۱۱ - ۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۵۷ - ۴۵۶					
۸۰۰ - ۷۹۶ - ۷۹۱	رودبار مانجورا	۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۴۸					
۸۰۲	قصبہ مال	۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۸۷ - ۵۸۴					
۸۰۸	مالیرہ	۶۷۰ - ۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۳۹ - ۶۲۸ - ۶۰۵					
۸۲۱	ماروچاق	۷۱۷ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۵ - ۶۹۸ - ۶۹۷					
۸۲۲ - ۳۷۳ - ۲۵۰	متھرا	۷۶۴ - ۷۶۲ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۳۲					
۷۲۵	مچھی بھون	۸۲۱ - ۸۱۹ - ۸۱۶ - ۸۱۰ - ۸۰۱ - ۷۶۶					
۱۰۹ - ۶۴ - ۶۰ - ۷	محمود آباد	۴۷	قصبہ مالیازہ
۳۷۰ - ۲۱	قصبہ محمد آباد	۵۵۴ - ۵۵۳ - ۴۷۳ - ۲۲۳ - ۷۴	ماوراء النہر				
۲۸۶	محب علی پور	۷۴۲ - ۷۳۷ - ۶۶۳ - ۶۵۹ - ۶۳۶ - ۵۵۶					
۷۷	ولایت مدھکر	۸۱۵ - ۷۵۱
۴۰۶ - ۱۲۱	مدارن	۹۱	ماتیلہ
۱۳۹ - ۱۳۷	آب ندھہ گندی (نہر)	۳۰۹ - ۱۰۹	مانکپور
۱۹۴	مداریہ	۱۴۴	قصبہ مارہرہ
۶۰۸	مد بن	۴۴۰ - ۱۷۳	(منڈل گدھہ)				
۵۵۰ - ۵۴۹ - ۵۴۸ - ۴۸۰	مرراج (مرراج)	۲۲۰	قصبہ مامروت
۸۲۸ - ۸۲۱ - ۷۳۷ - ۵۹۰	مرو	۴۶۹ - ۳۴۷	ماچھیوارہ
۷۴۵	مرغز	۴۴۸	مالدہ
۸۲۱	مرغاب	۵۳۰	قصبہ مالنہ (مالہ)
۸۳۵	کوہ مرو کشمیر	۵۵۹	ماھی پورہ

۹۴	قصبه منیر	۴۷۲	مزار داور الملک
۱۲۱	قصبه مندل پور	۸۲۸	مزارجات
۳۶۲ - ۳۲۱	منگل کوٹ	۵۵۹	مستنگ
۳۶۶	منار (کتل)	۵۷۱	مسعود آباد
۷۶۷ - ۴۹۱ - ۴۹۰	مندو					مشهد فیض (فیض بخش) (روضه معینیہ)
۶۲۰	منکلو	۷۹۸ - ۳۱۷	(شف راء)
۷۹۵	مندھاگر	۸۲۰ - ۵۹۲ - ۵۹۱	مشهد
۵۳۰ ۳۰	قلعہ مولہیر	۶۶۵	مصر ...
۸۲۴ - ۱۲۰	موکھیر (مکھیر)	۸۰۳	پرگنہ مظفر وال
۲۱۶ - ۱۹۴	قصبہ موہی	۱۴۴	قصبہ معز آباد
۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۲۱	مول منوہر نگر	۴۲۸ - ۴۲۶	معمور آباد
۱۳۳۷	قصبہ موندہ	۶۶۴	معذیا
۶۲۹ - ۵۹۳ - ۵۳۰ - ۴۵۵ - ۴۵۳	مورہی	۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴	مغولستان
۱۴۹۰	مورنگ	۴۷۹	مکہ
۵۲۴	مولی	۶۶۶	مکران
۷۲۶ - ۷۲۴ - ۵۸۳ - ۵۸۲	مؤ (از ولایت بکر)	۸۲۰	مکہ معظمہ
۸۳۳ - ۸۲۲ - ۸۰۴ - ۸۰۳	۸۲۱	مکنہ
۶۰۳	مونک	۱۴۱	ولایت مگرہ
۷۶۶	مونگی پٹن	۴۷۰ - ۲۸۸ - ۲۱۳ - ۳۸ - ۳۷	صوبہ ملتان
۸۰۸ - ۴۲۶ - ۴۲۱ - ۱۳ - ۸	آب مہندری (مندری)	۶۰۱ - ۵۹۶ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۱۱ - ۴۹۵	
۱۳۴	مہیر	۶۷۰ - ۶۶۶ - ۶۵۸ - ۶۴۶ - ۶۳۷ - ۶۰۵	
۱۸۶	قلعہ مہد (مہدا)	۸۱۰ - ۸۰۲ - ۷۱۷ - ۶۹۶ - ۶۷۲	
۳۷۷	مہیسہ	۶۲۵ - ۵۶۵ - ۵۳۲ - ۴۸۲ - ۴۷۸	ملکنہ
۱۳۳۷	مہندری	۵۷۲	دریای ملبھاس
۴۲۷	قصبہ مہریہ	۶۱۱	ملنا پور
۵۳۳ - ۵۳۲	کوا مہرہ	۷۰۳	ملکا پور
۶۲۰	مہوہ	۳۰۷ - ۱۴۱ - ۱۰۷ - ۲۲	منگیر (مونگیر)
۷۱۵	مہکر (بہکر)	۳۹۸ - ۳۳۴ - ۳۲۴ - ۳۰۸	

۸۰۶ - ۶۰۴ - ۲۸۷ - ۲۲۹	...	نرور	۷۸۷	مہیس پور
۷۹۰ - ۷۶۷ - ۴۲۹	...	آب نریدہ	۴۱۴ - ۴۴	...					قصبہ میدرتھیہ (میدرتھے)
۴۷۷	...	نردان	۴۱۴ - ۲۲۰ - ۲۱۷ - ۱۵۹ - ۱۵۸						میدرتھے
۶۳۳ - ۶۱۶ - ۶۰۲ - ۴۹۵	...	نصیر پور	۵۷۷ - ۴۲۳
۶۳۴	۸۱۵ - ۵۹۶ - ۵۷۷ - ۲۷۸	...					میدوات
۷۹۲	...	نعلچہ	۴۰۶	میدنی پور
۵۲۰	...	نغر	۵۱۹ - ۴۱۴	میان دوآب
۱۵۸ - ۱۲۲	...	نکروھی	۴۱۹	میانہ
۸۲۸	...	نکدر	۵۴۷	میدان چوگان کشمیر
۷۴۲ - ۶۲۸ - ۵۸۳ - ۳۴۸ - ۳۶	...	نگر کوت	۵۵۳ - ۵۵۰	میدور
۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۰۸	۶۵۲ - ۶۲۵	میدان
۳۷۵	...	نگر چین	* حرف نون *						
۸۲۴	...	نگر سور	۷۵۱ - ۳۵	۳۴	ناگور
۳۵۰	...	قصبہ نندنہ	۲۲۷ - ۱۱۰	قصبہ نارنول
۳۵۰	...	قلعہ نندنہ	۴۳۰ - ۴۲۹ - ۱۹۰	قصبہ ناودت (ناودت)
۵۵۲ ۵۵۱	...	نندی مرگ	۷۸۷ - ۵۱۳	نارون (ناروان)
۵۹۷ - ۵۹۴ - ۴۵۴	...	نوانگر	۵۲۶	ناولی
۶۲۴ - ۵۹۶ - ۵۴۲ - ۵۳۹	...	نوشہرہ	۷۲۵ - ۶۲۴ - ۵۴۱	۵۴۰	ناری براری
۵۵۹ - ۵۵۷	...	نوپرہ	۷۳۳ - ۷۲۷	۷۲۶ - ۶۱۸	ناگر نگر (ناک نگر)
۶۲۵	...	نورکل	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۱	ناسک
۸۰۵	...	نوبلی (نوبلی)	۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۸۳
۲۴	...	نہروالہ (پٹن) (شف پے)	۸۰۲ - ۷۹۸
۶۵	...	نیوتہ	۸۰۷ - ۷۹۱	زاندر
۳۳۶	...	قلعہ نیلاب	۸۲۷	ناظر پور
۵۵۹ - ۴۸۰	...	دریای نین سکھہ	۴۸۶ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۸	ولایت نیبر (نیر)
۵۷۰	...	زیملہ	۵۷۳ - ۴۹۶ - ۴۸۷
۵۸۳	...	زیمپال	۴۹۰ - ۴۰۸ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۳۰	ندربار
۶۱۳	...	زیون کوت	۷۹۸ - ۶۹۷ - ۶۰۰

۲۸۲ - ۲۵۲ - ۲۳۱ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵	
۳۴۴ - ۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۰۵ - ۲۹۴ - ۲۸۸	
۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۵۷ - ۳۵۵ - ۳۵۰ - ۳۴۷	
۳۷۳ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۶	
۴۴۵ - ۴۲۰ - ۴۱۵ - ۴۰۲ - ۳۸۶ - ۳۷۷	
۴۹۸ - ۴۹۱ - ۴۸۵ - ۴۶۹ - ۴۶۶ - ۴۴۶	
۵۱۸ - ۵۱۲ - ۵۱۰ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۵۰۴	
۵۴۸ - ۵۴۶ - ۵۴۳ - ۵۳۹ - ۵۳۳ - ۵۲۴	
۵۷۲ - ۵۷۱ - ۵۶۹ - ۵۶۴ - ۵۵۷ - ۵۵۴	
۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۱ - ۶۱۸ - ۶۰۴ - ۵۷۹	
۶۸۸ - ۶۸۲ - ۶۷۹ - ۶۶۲ - ۶۵۷ - ۶۴۵	
۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۰۹ - ۷۰۷ - ۶۹۴ - ۶۹۲	
۸۱۶ - ۸۱۵ - ۷۸۹ - ۷۴۵ - ۷۳۹	...
۲۱۵ - ۶۵ - ۴۴	... هنس محل
۶۷۰ - ۶۵۷ - ۶۳۹ - ۲۸۹ - ۱۵۴	هندو کوه
۷۰۵
۶۷۱ - ۶۰۰ - ۵۸۴ - ۴۹۰ - ۴۸۹	هندیه
۵۳۴ هنسوه
۵۳۸ هنو
۷۲۸ هندلی پور
۵۷۴ - ۳۷۲ هیلن
۶۲۲ - ۶۱۸ - ۵۴۴ - ۵۴۱ - ۵۰۵	هیره پور
۷۲۵ - ۶۲۳
۶۴۷ هیبت پور
* حرف یاء *	
۸۹ یحیی پور
۲۳۲ یزد
۶۷۸ یونان

* تمام شد *

۷۷۵ نیله گانو
* حرف واو *	
۷۴۶ وسکه جل گانو
۵۵۴ ولایت قلیماق
* حرف هاء *	
۲۳۲ قصبه هانسی
۴۶۹ هادی آباد
۶۳۳ هالا کندهی (بالا کندهی) (شف باء)
۶۶۳ شهر هامن
۴۵۵ - ۴۵۳ هداله
۴۳۵ - ۱۲۲ هرپور
۵۸۷ - ۵۶۶ - ۲۲۸ - ۲۲۳ هوات (هری)
۶۶۹ - ۶۴۵ - ۶۳۶ - ۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰	...
۸۴۱ - ۸۰۴ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۳۹
۵۱۵ هرناک
۵۶۹ هردوار
۶۷۲ - ۶۵۶ - ۶۳۴ - ۶۰۲ هرموز (هرمز)
۶۲۵ هرذل
۷۲۸ هرهر پور
۶۲۴ - ۶۲۲ - ۶۱۸ - ۵۴۰ هستی وتر
۵۸۳ هسکنت
۶۳۷ کوه هفت دختر
۱۹۲ هلدی
۵۹۳ هلون
۶۶۹ آب هلمند
۷۳۱ - ۵۹۰ همدان
۵۰ - ۴۶ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۴ هندوستان (هند)
۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۲۱ - ۱۱۷ - ۹۴	...
۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۱۹۲ - ۱۷۳ - ۱۵۶	...

I N D E X

OF

N A M E S O F P E R S O N S

AND

G E O G R A P H I C A L N A M E S

OCCURRING IN THE

A K B A R N Á M A H .

V O L . I I I .

BY

A B U L F A Z L I M U B Á R A K I ' A L L Á M Í .

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA :

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS

AND

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY, 57 PARK STREET.

1887.

THE
AKBARNÁMAH

BY
ABUL-FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ.

VOL. III.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

~~~~~  
CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED BY THE  
ASIATIC SOCIETY, NO. 57, PARK STREET.

1886.











